

شیخ صدوق

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه القمی

کمال الدین

وتمام النعمه

ترجمہ : منصور ہسلوان

متن ترجمہ
کمال الدین و امام النعمان

تألیف
شیخ صدوق
ابو عبد محمد بن علی بن حسین قمی
قدس سرہ

مترجم
منصور پهلوان

مجلد اول



شابک: ۶ - ۰۵ - ۷۴۸۹ - ۹۶۴

ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ ق.

[کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه]

مثن و ترجمه کمال الدین و تمام النعمه / تألیف شیخ صدوق ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین
قمی؛ مترجم منصور پهلوان. - سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۰.

ج ۲

(دوره) ۵۰۰۰ تومان ۱. احادیث شیعه - قرن ۴ ق. ۲. محمد بن حسن، امام دوازدهم (عج)،

۲۵۶ ق. - احادیث ۳. مهدویت - احادیث. الف. پهلوان، منصور، مترجم. ب. عنوان.

۲۹۷/۲۱۲

BP ۱۲۹ / الف ۲ ک ۸۰۴۱

کمال الدین و تمام النعمه

جلد اول

تألیف: شیخ صدوق (ره)

ترجمه: منصور پهلوان

تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری

ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

نوبت چاپ: اول

چاپخانه: سرور

سال نشر: ۱۳۸۰

تیراژ: ۲۰۰۰ دوره

بهای دوره دو جلدی: ۵۰۰۰ تومان

* کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است *

سازمان چاپ و نشر دارالحدیث - قم - خیابان معلم - نبش کوچه ۱۲ - پلاک ۱۲۵

ص. پ ۳۷۱۸۵/۴۴۶۸

تلفن: ۷۷۴۱۶۵۰، ۷۷۴۰۵۲۳ - ۰۲۵۱

مقدمه مترجم

در بین کتابهای حدیث که از پیشینیان به دست ما رسیده، کمتر کتابی است که از شهرتی به سان «کمال الدین» برخوردار باشد: در این کتاب که از دیدگاه مکتب تشیع در موضوع غیبت و طول عمر امام مهدی علیه السلام نوشته شده، بسیاری از نصوص و احادیث مربوط به این مبحث با ترتیبی خاص به همراه براهینی متین درج گردیده است.

مؤلف کتاب، شیخ فقیهان و رئیس محدثان شیعی، ابوجعفر محمد بن علی بن - حسین بن بابویه قمی - م ۳۸۱ - معروف به «شیخ صدوق» است که اکثر علمای امامیه کلام او را به مانند نصّ منقول و خبر ماثور می دانند (بحار ۱۰ / ۴۰۵). در این مقدمه به اختصار به معرفی «شیخ صدوق» و کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» پرداخته ایم.

□ مؤلف کتاب

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی مشهور به صدوق، شیخ و فقیه علمای امامیه نزیل ری و وجه طایفه حقه در خراسان بوده است (نجاشی ۳۸۹)؛ شیخ طوسی در اسانید کتاب الاستبصار با لقب «عمادالدین» از وی یاد کرده (۴ / ۳۲۷ و ۳۳۲)؛ و ابن ادریس او را «صدوق» نامیده است (السرائر ۲۸۸)؛ خطیب بغدادی به اجلال از وی یاد کرده (تاریخ بغداد ۳ / ۸۹)؛ و ذهبی او را رئیس الامامیه نام نهاده است (سیر اعلام النبلاء)؛ و ابن شهر آشوب (معالم العلماء ۹۹) و علامه حلی (المعتبر ۷) از وی ستایشها کرده اند.

سید بن طاووس می گوید بر عدالت وی جمله علمای امامیه اتفاق دارند (فلاح السائل ۱۱ و فرج المهموم ۱۲۹)؛ و از ناحیه مقدسه با صفات «فقیه خیر و مبارک» وصف گردیده است (الفوائد الرجالیه ۳ / ۲۹۳)؛ پس از سال ۳۰۵ هـ ق (الفوائد الرجالیه ۳ / ۳۰۱) به دعای امام مهدی علیه السلام (کمال الدین ۵۰۳) به دنیا آمد و در قم نزد مشایخی همچون پدرش علی بن حسین بن بابویه - م ۳۲۹ ق -؛ و

محمد بن حسن بن احمد بن ولید؛ و محمد بن علی ماجیلویه؛ و احمد بن علی بن ابراهیم قمی به تحصیل پرداخت (ثواب الاعمال ۱۵ و ۱۷ و ۴۰...). استعداد و نبوغ او در فراگیری علوم زبانزد محافل علمی قم گردید (الغیبة طوسی ۱۱۸ و ۱۹۵) آنگاه به «ری» که در آن زمان پایتخت آل بویه بود رفت و در آنجا اقامت گزید (کمال الدین ۳/۳) و از محضر مشایخی همچون احمد بن محمد بن صقر صائغ؛ و محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی استماع حدیث کرد (الخصال ۴۲۹ و معانی الأخبار ۳۵۹).

شیخ صدوق در سال ۳۵۲ هـ ق با کسب اجازه از رکن الدوله امیر آل بویه عازم مشهد شد (عیون اخبار الرضا ۲ / ۲۸۴) و در نیشابور از مشایخ بزرگ آن شهر همچون عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری و حاکم ابوعلی حسین بن احمد بیهقی و ابوطیب حسین بن احمد رازی استماع حدیث کرد (همان ۱ / ۱۲ و ۸۱ و ۲ / ۲۴۰) آنگاه به «ری» بازگشت و در اواخر سال ۳۵۳ هـ ق راهی سفر حج شد و مناسک را به جای آورد و از آنجا عازم عراق گردید و با مشایخی همچون ابوعلی احمد بن ابی جعفر بیهقی (همان ۲ / ۵۹) و ابوالقاسم حسن بن محمد سکونی و محمد بن بکران نقاش و احمد بن ابراهیم فامی (الخصال ۱۱۵ و التوحید ۲۳۲ / ۱ و عیون ۱ / ۱۱۷) و حافظ محمد بن عمر بن جعابی و حسن بن محمد بن یحیی علوی (الامالی ۳۸۶ / ۱ و کمال الدین ۵۰۵ / ۱) دیدار کرد و در همین سفر دانشمندی چون شیخ مفید - م ۴۱۲ - از وی اجازه روایت دریافت کردند.

شیخ صدوق در بغداد با علمای سایر مذاهب مناظرات علمی و کلامی داشته است (همان ۱۶ / ۱) نجاشی ورود صدوق را به بغداد در سال ۳۵۵ هـ ق دانسته است و می گوید با وجود کمی سن او شیوخ طایفه از وی استماع حدیث کردند (الرجال ۳۸۹). آنگاه در بازگشت از عراق به همدان درآمد و از مشایخی همچون قاسم بن محمد ابن عبدویه همدانی و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و ابوالعباس فضل بن فضل بن عباس کندی استماع حدیث کرد (الخصال ۱۰۶ و ۲۵۹ و ۳۲۰ و کمال الدین ۳۶۹) سپس به موطن خود «ری» وارد شد.

شیخ صدوق تا سال ۳۶۷ هـ ق که عازم مشهد گردید در ری به سربرد. در سال ۳۶۸ در نیشابور می زیست و مجالس ۲۷ تا ۹۳ وی که در کتاب الامالی گزارش شده در آنجا بوده است (۴۸۷) آنگاه عازم ماوراءالنهر گردید (همان ۵۲۱ تا ۵۳۶). در سرخس با ابونصر محمد بن احمد سرخسی (الخصال ۱۹۷) و در مرو با احمد بن حسین ابی (کمال الدین ۴۳۳ و ۴۷۶) و در مرورود با محمد بن علی

ابن شاه و ابویوسف رافع بن عبدالله (المخصال ۳۲۰ و ۴۱۰ و ۵۹۲) و در بلخ با حسین بن محمد اشنانی و محمد بن سعید سمرقندی (التوحید ۶۸ و ۹۶) و در سمرقند با عبدوس بن علی جرجانی و عبدالصمد بن عبدالشہید انصاری (المخصال ۴۵ و عیون ۸ / ۲) دیدار کرد و از آنان حدیث شنید.

شیخ صدوق در سفری به فرغانه که در جنوب شرقی ازبکستان واقع است با جمعی از مشایخ همچون اسماعیل بن منصور قصار (المخصال ۲۶۸) و محمد بن عبدالله بن طیفور دامغانی (علل الشرایع ۶۳) دیدار کرد و حتی به برخی از قرای فرغانه چون اخسیکت و جبل بوتک سفر کرد (کمال الدین ۴۷۳) و سفری نیز به ایلاق که در اطراف تاشکند است داشته و از محضر مشایخی چون حاکم بکر بن علی حنفی (همان ۲۹۲) و علی بن عبدالله فقیه اسواری (همان ۶۴۲) استفاده کرده است. ملاقات شیخ صدوق با شریف محمد بن حسن علوی معروف به «نعمه» و تألیف کتاب «فقیه من لا یحضره الفقیه» برای وی در همین شهر واقع شده است (من لا یحضره الفقیه ۱ / ۲ و ۳).

در بازگشت از سفر فرغانه و ایلاق شیخ صدوق در نیشابور اقامت گزید و به ترویج اعتقادات شیعی پرداخت. تألیف کتاب کمال الدین در این دوران واقع شده و در مقدمه آن آرزوی خود را برای بازگشت به ری بیان کرده است (۳) آنگاه به ری بازگشت و تا پایان عمر در آنجا بود. وفات این عالم بزرگوار در سال ۳۸۱ هـ ق در «ری» روی داد و آرامگاه وی در آنجا معروف و زیارتگاه شیعیان است.

تألیفات شیخ صدوق بالغ بر سیصد مجلد کتاب و رساله بوده است که برخی از آنها اکنون در دسترس است. خود شیخ در سال ۳۶۸ ق در ایلاق تألیفات خود را ۲۴۵ رساله دانسته است (فقیه من لا یحضره الفقیه ۱ / ۲ و ۳) و نجاشی غالب آنها را معرفی کرده است (۳۸۹ و ۳۹۲).

برخی از این تألیفات به شیوه کلامی نگاشته شده است مانند کتاب اعتقادات و کتاب ابطال الغلو و التقصیر و بخشی از کتاب الامالی که شامل مناظرات وی با پیروان سایر مذاهب در حضور رکن الدوله است (نجاشی ۳۹۲) و برخی دیگر از تألیفات وی جنبه فقهی دارد که جامعترین آنها کتاب «فقیه من لا یحضره الفقیه» اوست که به شیوه اخباریان متقدم قم در مقام فتوا به نقل عباراتی از احادیث با حذف سلسله سند پرداخته است.

کتاب من لا يحضره الفقيه او یکی از کتب اربعه حدیثی شیعه است که در طی قرون و اعصار مدار بحث و فحص فقها و علما و مرجع همگان بوده است (الدرایة) اما بی تردید غالب تألیفات شیخ صدوق به شیوه محدّثین نگاشته شده است و به حقّ او را رئیس محدّثان شیعه لقب داده اند.

برخی از تألیفات حدیثی موجود شیخ صدوق عبارتند از: التّوکید، کتاب من لا يحضره الفقيه، الأمالی، علل الشّرایع، عیون أخبار الرّضا، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، الخصال، کمال الدّین و تمام النّعمة و معانی الأخبار و غیره. علامه مجلسی در صدر منابع و مآخذ خود در تألیف بحار الأنوار از کتب فوق نام می برد و شهرت و صحّت انتساب آنها را مانند کتب اربعه می داند (بحار الأنوار ۱ / ۲۶) شیخ صدوق به عنوان يك محدّث بسیاری از آثار پیشینیان را ضبط کرده و آنها را به آیندگان تحویل داده است. او نه تنها ناقل احادیث بلکه همچنان که شیخ طوسی می گوید نقّاد احادیث و عالم به رجال بوده است (الفهرست ۱۵۷) و بسیاری از علمای رجال مراسیل وی را مانند مسانیدش می دانند (روضات الجنّات ۶ / ۱۳۳ و تنقیح المقال ۳ / ۱۵۴) و علامه مجلسی معتقد است که اکثر اصحاب امامیه کلام او و پدرش را مانند نصّ منقول و خبر ماثور می دانند (بحار ۵ / ۴۰۵).

معرفی کتاب

«کمال الدّین و تمام النّعمة» نام کتابی است که شیخ صدوق علیه الرّحمة در اواخر عمر خود تألیف کرده است.

انگیزه تألیف

شهری که این کتاب در آن تألیف شده نیشابور است (کمال الدّین ۲) که در قرون اوّلیه اسلامی از شهرهای بزرگ ممالک اسلامی به شمار می آمد و جمعیت آن را بالغ بر یک میلیون نفر ذکر کرده اند (مُعین ۲۱۶۹). در آن روزگار بیشتر کسانی که نزد شیخ آمد و شد می کردند در امر غیبت متحیر بوده و در امر قائم علیه السلام شبهاتی داشته اند و شیخ صدوق همّت خود را مصروف ارشاد آنان و بازگرداندن ایشان به راه حقّ و صواب می نموده (کمال الدّین ۲) تا آنکه شیخ نجم الدّین ابوسعید محمّد بن حسن بن محمّد بن احمد بن علی بن صلت قمی را ملاقات می کند که

چندی در بخارا اقامت داشته و تحت تأثیر گفتار و ایرادات یکی از کبار فلاسفه و منطقیین بخارا در موضوع غیبت و انقطاع اخبار قائم علیه السلام دچار حیرت و تردید شده بود. شیخ صدوق در اثبات امام علیه السلام و غیبت او مباحث و فصولی را یادآور شده و اخباری درباره غیبت امام از پیامبر اکرم و ائمه هدی نقل می کند که شك و ارتیاب وی را زایل می سازد. شیخ نجم الدین از شیخ صدوق درخواست می کند که کتابی در این معنی تألیف کند و شیخ هم به او وعده می دهد که اگر خداوند اسباب رجوع وی را به وطن و محل استقرارش ری فراهم سازد آن کتاب را بنویسد (همان ۳).

اما او در عالم رؤیا امام مهدی علیه السلام را می بیند که در طواف خانه خدا به وی خطاب می فرماید: «لَمْ لَا تُصَنَّفْ كِتَاباً فِي الْغَيْبَةِ؟»، چرا در باب غیبت کتابی نمی نویسی و غیبتهای انبیا را در آن ذکر نمی کنی؟ واو گریبان از خواب بیدار می شود و در بامداد همان روز به تألیف کتاب «کمال الدین» اقدام می نماید (همان ۴).

موضوعات کتاب

کتاب از یک مقدمه نسبتاً طولانی و پنجاه و پنج فصل تشکیل شده است. مقدمه کتاب که بعضی آن را باب اول کتاب به حساب آورده اند (کمره ای ۱ / ۲۲۶) حدود یک پنجم حجم کتاب را تشکیل داده است و شامل مباحثی کلامی در اثبات درستی عقیده امامیه در باب امام قائم علیه السلام و پاسخ به شبهات زیدیه و اسماعیلیه و سایر فرق غیر اثنی عشریه است (کمال الدین ۱ تا ۱۲۶). این مقدمه بر آن دلالت دارد که شیخ صدوق نه تنها در میدان روایت احادیث بلکه در درایت حدیث و استدلال کلامی عالی کم نظیر است. وی در پایان این مقدمه می نویسد: «چون در این زمان فرقه زیدیه با فرقه امامیه اثنی عشریه به سختی دشمنی می ورزند، نهایت ادله و پاسخ آنان را در این مقدمه ذکر کردیم تا مورد استفاده حق طلبان واقع گردد» (همان ۲۶).

کتاب با عنوان غیبت ادریس پیامبر علیه السلام آغاز می شود (۱۲۷) و بعد از آن غیبت حضرات نوح علیه السلام (۱۳۳) و صالح علیه السلام (۱۳۶) و ابراهیم علیه السلام (۱۳۷) و یوسف علیه السلام (۱۴۱) و موسی علیه السلام (۱۴۵) ذکر می گردد. بعد از آن از غیبت حجج الهی که مابین موسی کلیم و عیسی مسیح علیه السلام بوده اند سخن به میان آمده است (۱۵۳) آنگاه بشارت عیسی مسیح علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیان شده است

(۱۵۹) خبر سلمان فارسی (۱۶۱) و قسّ بن ساعده ایادی (۱۶۶) و تبع (۱۶۹) و عبدالمطلب و ابوطالب (۱۷۱) و سیف بن ذی یزن (۱۷۶) و بحیرای راهب (۱۸۲) و خالد بن اسید (۱۸۸) و ابوالموهّب راهب (۱۹۰) و سطیح کاهن (۱۹۱) و یوسف یهودی (۱۹۶) و دواس بن حواش (۱۹۸) و زید بن عمرو بن نفیل (۱۹۸) ابواب دیگر کتاب است؛ بعد از آن علت احتیاج مردم به امام (۲۰۱) و استدلال کلامی شیخ صدوق در این باب آمده است (۲۰۹). یکی از ابواب طولانی کتاب با عنوان اتصال وصیّت از زمان آدم علیه السلام تا روز قیامت، حاوی شصت و پنج حدیث است (۲۱۱) که در پایان آن بحثی در معنای عترت و آل و اهل آمده است (۲۴۱).

نصوصی که بر اثبات دوازدهمین امام شیعه علیه السلام رسیده ابواب دیگر کتاب را تشکیل داده است؛ نصوص خدای تعالی (۲۵۰) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (۲۵۶) و امیرالمؤمنین علیه السلام (۲۸۸) و فاطمه زهرا علیها السلام (۳۰۵) و لوح فاطمه علیها السلام (۳۰۸) و امام حسن علیه السلام (۳۱۳) و امام حسین علیه السلام (۳۱۶) و امام زین العابدین علیه السلام (۳۱۸) و امام باقر علیه السلام (۳۲۴) و امام صادق علیه السلام (۳۳۳) و امام کاظم علیه السلام (۳۵۹) و امام رضا علیه السلام (۳۷۰) و امام جواد علیه السلام (۳۷۷) و امام هادی علیه السلام (۳۷۹) و امام عسکری علیه السلام (۳۸۴) ذکر گردیده است. آنگاه اخبار خضر (۳۸۵) و ذوالقرنین (۳۹۳) استطراداً بیان شده و به دنبال آن باقی نصوص امام عسکری علیه السلام آمده است (۴۰۷).

کسی که منکر قائم علیه السلام باشد (۴۱۰) و اینکه امامت پس از حسنین علیهما السلام در دو برادر جمع نمی شود (۴۱۴) و روایتی که درباره نرگس خاتون وارد شده است (۴۱۷) و میلاد قائم علیه السلام (۴۲۴) و کسانی که قائم علیه السلام را دیدار کرده اند (۴۳۴) و علت غیبت (۴۷۹) و توقیعات وارده از قائم علیه السلام (۴۸۲) و طول عمر (۵۲۳) و حدیث دجال (۵۲۵) و معمر و همچون حبابه و البیه (۵۳۶) و معمر مغربی (۵۳۸) و عبید بن شربه (۵۴۷) و ربیع بن ضبع (۵۴۹) و شق کاهن (۵۵۰) و شداد بن عاد (۵۵۲) و داستان طولانی بلوهر و بوذاسف (۵۷۷) در دنباله باب معمر و ذکر شده است.

ابواب پایانی کتاب شامل ثواب منتظر (۶۴۴) و نهی از تسمیه (۶۴۸) و علامات ظهور (۶۴۹) و نوادر کتاب (۶۵۶) است و استدلال شیخ صدوق بر عدم فترت بین رسولان نیز در پایان کتاب و در همین باب آمده است.

نام کتاب

نام کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» از این آیه شریفه قرآن کریم اتخاذ شده که در آن آمده است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا (المائدة / ۳)». یعنی امروز دین شما را برایتان کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و از اسلام به عنوان دین برای شما خشنودم.

مفسران اسلامی ذکر کرده اند که این آیه در غدیر خم و پس از نصب علی بن ابی طالب به ولایت، نازل شده است. چنانکه طبرسی می نویسد: چون این آیه نازل شد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب، و فرمود هر کس را که من مولای اویم علی نیز مولای اوست خدایا هر کس او را دوست می دارد دوست بدار و هر کس او را دشمن می دارد دشمن بدار و هر کس او را فروگذارد فروگذار (مجمع البیان ۳ / ۱۵۹).

سیوطی از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر از ابوهریره نقل می کند که چون روز غدیر خم یا هجدهم ذی الحجة فرا رسید پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» و بعد از آن این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... (الذّر المنتور ۶ / ۱۹).

و چون کمال دین در ولایت و امامت علی عَلِيٌّ است و کمال امامت نیز به وجود مسعود دوازدهمین وصی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تحقق می یابد از این رو شیخ صدوق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نام کتاب گرانقدر خود را «کمال الدین و تمام النعمة» گذاشت و اینکه بعضی از محدثان نام کتاب را اکمال الدین و اتمام النعمة گزارش کرده اند همچون مجلسی (بحار ۱ / ۶) و شیخ حرّ عاملی (امل الآمل ۲ / ۲۸۴) و مولا محسن فیض (نوادراخبار ۲۰۹ تا ۳۰۵) از آن روست که ارتباط نام کتاب و آیه شریفه (المائدة ۳) کاملاً نمایان باشد و برخی دیگر از دانشمندان نام کمال الدین و تمام النعمة را ترجیح داده اند همچون میرداماد (جذوات ۱۰۲ و ۱۹۹) و نوری (مستدرک ۳ / ۵۲۴) و بعضی از رجالیان معاصر هر دو نام را محتمل شمرده اند (الذریعه ۱۸ / ۱۳۷ و ۲ / ۲۸۳) اما از آن رو که شیخ صدوق در صدد اکمال دین و اتمام نعمت نبوده بلکه قصد او اخبار از کمال دین و تمام نعمت است و در بسیاری

از نسخ خطی و تمامی چاپهای کتاب نیز نام کمال الدین و تمام النعمه بر روی کتاب ثبت است، ما نیز آن را ترجیح داده ایم.

ارزش و اعتبار کتاب

کمال الدین درباره یکی از اصیل ترین و درخشان ترین آرمانها و وعده های انبیاء الهی یعنی اعتقاد به مهدی موعود به رشته تحریر درآمده است و در تمامی ادیان الهی به آینده ای روشن و منجی عالم بشریت بشارت داده اند (رک: نجات بخشی در ادیان) نه تنها ادیان آسمانی بلکه مکاتب غیر الهی نیز از ظهور مدینه فاضله و حکومت صالحان و حکیمان و آینده ای درخشان سخن گفته اند (رک: آرمان شهر). قرآن کریم نیز در متجاوز از یکصد و بیست آیه این آینده روشن را ترسیم کرده است (رک: الحجّه) و به صراحت از وعده به مؤمنان در خلافت بر زمین و استقرار دینی که از آن خشنود است و تبدیل خوف و ترس به امنیت و آسایش و پرستش همگانی خدای یکتا (النور ۵۵) و وعده خود که در زبور و تورات نوشته است که زمین را بندگان صالح به ارث خواهند برد (الانبیاء ۱۰۵) و غلبه دین حق بر تمامی ادیان باطل (التوبه ۳۳) و اینکه خداوند بر مستضعفان منت نهاده و آنان را رهبران و وارثان زمین خواهد ساخت (القصص ۵) و فرجام زمین از آن متقین خواهد بود (الاعراف ۱۲۸) خبر داده است.

بعد از آن در احادیث پیامبر اکرم و ائمه طاهرين عليهم السلام که معلّمان و میّنان قرآن کریم اند به تفصیل و توضیح این آیات پرداخته اند و خصوصیات منجی عالم بشریت را به عبارات مختلف و به کرات و مرات بازگو فرموده اند. این احادیث فراوان را در موضوع مهدویت در اسلام چنین گزارش کرده اند:

بشارت بر ظهور مهدی عليه السلام (حدیث ۶۵۷) و اینکه مهدی از اهل بیت است (۳۸۹ حدیث) و از فرزندان امیرالمؤمنین علی عليه السلام است (۲۱۴ حدیث) و از فرزندان فاطمه زهرا عليها السلام است (۱۹۲ حدیث) و از فرزندان حسین عليه السلام است (۱۸۵ حدیث) و فرزند امام حسن عسکری عليه السلام است (۱۴۶ حدیث) و زمین را پر از عدل و داد می کند (۱۲۳ حدیث) و غیبتی طولانی دارد (۹۱ حدیث) و عمری طولانی دارد (۳۱۸ حدیث) (رک: منتخب الاثر)؛ به گونه ای که می توان گفت در اسلام پس از موضوع ولایت و امامت علی عليه السلام در هیچ مبحث کلامی دیگر بدین تفصیل و تأکید سخن نگفته اند.

شیخ صدوق - علیه الرّحمه - در کتاب کمال الدّین از این اعتقاد اصیل امامیه سخن می گوید و طبعاً درستی آن به مانند درستی تمامی کتابهای آسمانی و آیات قرآنی و احادیث معصومین علیهم السلام است و اگر کسی منکر این اعتقاد باشد منکر انبیاء الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام گردیده است و دانشمندان اسلامی در درستی احادیثی که وفق اصول مسلم دین و مذهب وارد شده است مناقشه روانمی دارند و ذکر سند را در موضوع معتقدات حقّه و ادعیه با مضامین عالیّه از باب تیمّن و تبرک می دانند.

جهت دیگری که در ارزش و اعتبار کتاب کمال الدّین دخیل است شأن و منزلت و عدالت و وثاقت و جایگاه ویژه نویسنده آن است به گونه ای که شاید هیچ يك از علمای بزرگوار اسلام در این جهات به پایه وی نرسند و همانگونه که پیشتر گفتیم اصحاب امامیه کلام او و پدرش را مانند نصّ منقول و خبر مأثور می دانند (بحار ۵ / ۴۰۵) و وثاقت او را امری ضروری مانند وثاقت ابوذر و سلمان می شمارند (مستدرک ۳ / ۵۲۵) و گروه کثیری از علمای امامیه همچون علامه حلی و شهید اول و محقق داماد مراسیل وی را محکوم به صحّت می دانند و می گویند مراسیل صدوق کمتر از مراسیل ابن ابی عمیر نیست (روضات ۶ / ۱۳۳). با این اوصاف نه تنها احادیث مرسله صدوق بلکه اخباری از او که در سلسله اسناد آنها رجال مجهول و ناشناخته ای هم موجود باشد، صحیح و معتبر خواهد بود. دیگر آنکه بسیاری از محدّثان شیعی اعتبار و ارزشی خاص برای کمال الدّین قائل بوده اند و بسیاری از احادیث آن را در کتابهای خود نقل کرده و بدان استناد جسته اند. اگر کتاب کمال الدّین کتابی نا معتبر بود این چنین مورد اقبال و توجّه دانشمندان شیعی قرار نمی گرفت. علامه مجلسی در صدر منابع و مأخذ خود در بحار الانوار از کتب شیخ صدوق نام برده و در ضمن آنها از این کتاب نام می برد (۱ / ۶) نیز بسیاری از روایات کمال الدّین را در کتابش نقل کرده است (ر ک: بحار الانوار / ۵۱ و ۵۲ و ۵۳) مولا محسن فیض کاشانی نیز از این کتاب به اجلال یاد می کند و روایاتی از آن را در کتاب ارزشمند خود نوادر الاخبار نقل کرده است (۲۰۹ تا ۳۰۵). شیخ حرّ عاملی در اثبات الهداة و میرزای نوری در کشف الاستار و النّجم الثاقب و بسیاری دیگر از دانشمندان و محدّثان شیعی به دیده احترام بدین کتاب می نگرستند و به احادیث آن استناد کرده اند.

بخش دیگری از کتاب کمال الدّین که متضمّن اخبار معمرین و حکایات و

اقوال غیر معصومین است، از ارزش تاریخی بهره مند است، زیرا مخبر صادق همچون شیخ صدوق در متجاوز از یکهزار سال پیش در شهرهای بزرگ آن روزگار همچون حجاز و عراق و همدان و ری و نیشابور و بخارا و فرغانه به تفحص پرداخته و احادیث و اخباری را که در آن روزگار در جهان اسلام منتشر بوده ضبط کرده و برای ما گزارش کرده است. فی الواقع اگر شیخ صدوق علیه الرّحمه بعضی از این احادیث و اخبار را در کتاب خود نقل نمی کرد امروزه اهل تحقیق و بررسی از وجود آنها محروم بودند، به عنوان مثال می توان به داستان مفصل و آموزنده بلوهر و بوذاسف اشاره کرد که اول بار آن را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین گزارش کرده است (۵۷۷ تا ۶۳۸) و پیش از وی نویسنده‌ای را نمی شناسیم که به نقل آن مبادرت کرده باشد. می گویند این داستان و کلیله و دمنه و سندبادنامه و نامه تنسر را برزویه حکیم از هندی به پارسی ساسانی برگردانده است (فرهنگ ایران زمین ج ۲۶) و در قرون اولیه اسلامی که بسیاری از کتب پهلوی که حاوی مطالب تاریخی و ادبی و حکم و مواعظ و عهود و مسائل علمی بود به عربی در آمد و کتاب بلوهر و بوذاسف از آن جمله است (تاریخ ادبیات ایران ۱ / ۱۱۹ و ۱۶۸). این داستان به اکثر زبانهای اروپایی نیز ترجمه شده است و مأخذ و مصدر تمامی روایات این داستان، کتاب کمال الدین و تمام النعمه تألیف ابن بابویه ابو جعفر محمد بن علی قمی معروف به شیخ صدوق و متوفای ۳۸۱ هـ ق است که آن را از محمد بن زکریای رازی طبیب و فیلسوف شهر نقل کرده است (الادب الفارسی ۱۵۰ و ۱۵۱).

ترجمه و تصحیح کتاب

گرچه مترجم را در این مقام سخن بسیار است لیکن به ذکر نکته ضروری اکتفا می شود:

۱ - پیشنهاد ترجمه و تصحیح این کتاب توسط استاد محترم جناب آقای علی اکبر غفّاری - حفظه الله - صورت پذیرفته و اینجانب که حدود سی سال است با ایشان مرتبط بوده و همواره خدمات علمی و دینی معظمّه را به دیده احترام نگریسته‌ام از آن استقبال کرده و بدان مشغول شدم.

۲ - ترجمه کتاب براساس نسخه مصحح ایشان است که آن را در سال ۱۳۹۰ هجری به طبع رسانیده‌اند. آن کتاب با نسخه‌های متعدد خطی مقابله گردیده و

مزین به پاورقیهای مفید و عالمانه ایشان است، ولی عبارات کتاب فاقد اعراب گذاری است.

۳- در امر تصحیح کتاب، عبارات متن را به دقت مورد بررسی قرار داده و با چاپهای ۱۳۰۱ ق و ۱۳۷۸ ق و ۱۳۹۰ ق مقابله کرده و در صورت غریب بودن متن به مصادر عدیده لغوی و روایی مربوطه و بحارالانوار مراجعه کرده و عبارات را به صورت صحیح نقل و ترجمه نموده ام.

این نکته نیز گفتنی است که بحارالانوار علامه مجلسی رحمته الله در تصحیح کتب روایی شیعه نقش بسزایی دارد، زیرا اولاً مرحوم مجلسی رحمته الله نسخ متعدّد و مصحّحی از کتب پیشینیان در اختیار داشته و صحیحترین نسخه را در بحارالانوار گزارش کرده است. به عنوان مثال بسیاری از روایات کمال الدین در بحارالانوار نقل شده و قرائت و کتابت این عالم خبیر و حدیث شناس از کمال الدین در مطاوی مجلدات ۵۱ الی ۵۳ بحارالانوار آمده است.

ثانیاً علامه مجلسی در بسیاری از مجلدات کتابش پس از نقل حدیث معصومین علیهم السلام به بیان و توضیح آن می پردازد و مشکلات و عویصات احادیث را عالمانه تبیین می کند. ما نیز در امر ترجمه و تصحیح کتاب از بیانات این علامه فرزانه استفاده ها نموده ایم.

در اعراب گذاری متن نیز دقت فراوانی به عمل آمده است تا کتاب فاقد اغلاط اعرابی و مطبعی باشد. در ضبط صحیح اسامی راویان به کتابهای توضیح الاشتباه و ضبط اسامی رواة و سایر کتب مربوطه رجوع شده است و امید ما چنان است که کتاب مبرّای از اغلاط باشد هر چند سهو و نسیان و خطا را نیز نمی توان انکار کرد.

۴- در ترجمه متن کتاب کوشش کرده ام درستی و شیوایی، هردو رعایت شود، معنای عبارتی فروگذار نشود و ترجمه از روانی و رسایی برخوردار باشد. ممکن است قدری عبارات از حدود محاورات عامیانه فراتر باشد، امّا اعتقاد مترجم آن است که در ترجیح بین ساده نویسی و درستی بایستی درستی را برگزید.

۵- برای آنکه ترجمه اشعار عربی کتاب از لطافت و شیوایی لازم برخوردار باشد، اشعار کتاب را که بیشتر آنها در فصل معّمرون است به نظم فارسی برگردان کرده ام و امیدوارم که این ترجمه منظوم مطبوع خاطر اهل ذوق و ادب قرار گیرد.

۶- در امر ترجمه و تصحیح کتاب از پاورقیهای استاد علی اکبر غفاری در

طبع ۱۳۹۰ هـ ق و ترجمه مرحوم آیه الله میرزا باقر کمره ای رحمته الله در طبع ۱۳۷۸ هـ ق و ترجمه علامه مجلسی از داستان بلوهر و بوذاسف و درسهای استاد فرزانه ای که معتقد بود حضرت مهدی علیه السلام گهگاه بر مزار صدوق می آید و از این رو وصیت کرد که در کنار پله های ورودی مزار صدوق به خاک سپرده شود؛ و مشاوره با برادر عزیزم جناب آقای دکتر غلامحسین تاجری نسب و دوستان دیگر استفاده کرده ام. از خدای بزرگ برای همه آنان غفران و رحمت الهی مسئلت می نمایم.

۷ - گرچه ذکر لغزشهایی که در ترجمه پیشین کمال الدین صورت پذیرفته چیزی از ارزش کار و خلوص نیت مترجم مرحوم آن نمی کاهد، اما نقل آنها را نیز در این مجال ضروری نمی دانم. طالبانی که می خواهند امتیازات این ترجمه را بر ترجمه پیشین بدانند، بایستی خود به هر دو ترجمه مراجعه کرده و آنها را با یکدیگر مقایسه کنند.

۸ - در پایان لازم می دانم مراتب سپاسگزاری خود را از مدیر و مؤسس محترم «نشر صدوق» استاد ارجمند جناب آقای علی اکبر غفاری - حفظه الله - ابراز دارم. فی الواقع اگر پیشنهاد اولیه ترجمه کتاب توسط ایشان صورت نمی گرفت، همچنین اگر نظارت نهایی و پیگیری و تشویق ایشان نبود، مسلماً این اثر به این شکل نفیس در اختیار علاقمندان قرار نمی گرفت. خداوند خیر دنیا و آخرت به ایشان مرحمت فرماید و وجود گرانقدرشان را برای ادامه خدمات فرهنگی به عالم تشییع از گزند حوادث مصون بدارد. آمین رب العالمین.

منصور پهلوان

مآخذ مقدمه مترجم

- ١ - امل الآمل، حرّ عاملي، مكتبة الأندلس. || ٢ - اثبات الهداة، حرّ عاملي، دارالكتب الاسلاميه || ٣ - الاستبصار، طوسي، نجف || ٤ - الامالي، صدوق، بيروت || ٥ - اعتقادات، صدوق، تهران || ٦ - الادب الفارسي، محمّد محمّدي، ١٩٦٧ || ٧ - ابن بابويه، پاكت چي، دائرة المعارف بزرگ اسلامي || ٨ - آرمان شهر، تامس مور، تهران || ٩ - بلوهر و بوذاسف، ميرعابديني، ١٣٦٥ || ١٠ - بلوهر و بوذسف، سهيلي خوانساري، مجله گوهر ٦١ || ١١ - بحار الانوار، مجلسي، تهران || ١٢ - تاريخ ادبيات ايران، صفا، ١٣٤٨ || ١٣ - تنقيح المقال، مامقاني، نجف || ١٤ - التوحيد، صدوق، بيروت || ١٥ - ثواب الاعمال، صدوق، ١٣٩٢ ق || ١٦ - جذوات، ميرداماد، انتشارات بهنام || ١٧ - حياة الشيخ الصدوق، موسوي خراسان، مقدمه من لا يحضره الفقيه || ١٨ - الخصال، صدوق، به كوشش غفاري || ١٩ - الدرّ المنثور، سيوطي، دارالفكر || ٢٠ - الذريعة، آقابزرگ طهراني، بيروت || ٢١ - روضات الجنّات، خوانساري، اسماعيليان || ٢٢ - رياض العلماء، ميرزا عبدالله افندي، قم || ٢٣ - الرجال، نجاشي، جامعه مدرسين قم || ٢٤ - الرجال، سيد مهدي بحرالعلوم، تهران || ٢٥ - الرجال، ابن داود، نجف || ٢٦ - سير اعلام النبلاء، ذهبي، بيروت || ٢٧ - علل الشرايع، صدوق، نجف || ٢٨ - عيون اخبار الرضا، صدوق، نجف || ٢٩ - عين الحيوّة، مجلسي، ١٣٤٨ || ٣٠ - الغيبة، طوسي، به كوشش آقا بزرگ || ٣١ - الفهرست، طوسي، به كوشش راميار || ٣٢ - فرج المهموم، ابن طاووس، قم || ٣٣ - فلاح السائل، ابن طاووس، قم || ٣٤ - فقيه من لا يحضره الفقيه، صدوق، بيروت || ٣٥ - الفهرست، ابن نديم، بيروت || ٣٦ - فرهنگ ايران زمين، ج ٢٦، تهران || ٣٧ - فرهنگ فارسي، معين، ١٣٦٠ || ٣٨ - كشف الاستار، ميرزاي نوري، مكتبة نينوي الحديثه || ٣٩ - كشف المحجّة، ابن طاووس، نجف || ٤٠ - كمال الدين، صدوق ١٣٠١ ق || ٤١ - كمال الدين ترجمه كمره اي، ١٣٧٨ ق || ٤٢ - كمال الدين، تصحيح غفاري، ١٣٩٠ ق (ارجاعات مقدمه به اين طبع است) || ٤٣ - منتخب الاثر، صافي گلپايگاني، مكتبة الصدر || ٤٤ - مستدرک الوسائل، ميرزاي نوري، اسماعيليان || ٤٥ - مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، قم || ٤٦ - معاني الاخبار، صدوق، به كوشش غفاري || ٤٧ - معالم العلماء، ابن شهر آشوب، نجف || ٤٨ - مجالس المؤمنين، شوشتري، تهران || ٤٩ - المحجّة فيما نزل في القائم المحجّة، سيدهاشم بحراني، مؤسسه الوفاء || ٥٠ - مجمع البيان، طبرسي، علميه اسلاميه || ٥١ - نجات بخشي در اديان، محمّد تقى راشد محصل، ١٣٦٩ || ٥٢ - النجم الثاقب، ميرزاي نوري، مشهد || ٥٣ - نوادر الاخبار، فيض كاشاني. مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، تهران

اللَّهُمَّ ارِنَا الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ
وَإَكْحَلَ نَاطِرِنَا بِنَظَرَةٍ مِنَّا إِلَيْهِ ، وَ عَجَّلْ
فَرَجَهُ ، وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ ، وَ أَوْسِعْ مَنَهَجَهُ ،
وَ اسْلِكْ بِنَا مَحَجَّتَهُ ، فَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَ اشْدُدْ
أَزْرَهُ ، وَ اَعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَخِي بِهِ
عِبَادَكَ ، فَإِنَّكَ قُلْتَ - وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ - :
«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ
أَيْدِي النَّاسِ» ، فَأُظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَ لِيَتِكَ
وَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ ، الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ
حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرَّقَهُ ،
وَ يَحِقُّ الْحَقُّ وَ يُحَقِّقُهُ ، وَ اجْعَلْهُ اللَّهُمَّ
مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ ، وَ نَاصِرًا لِمَنْ لَا
يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ ، وَ مُجَدِّدًا لِيَا عِظْلَانَ
مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ ، وَ مُشِيدًا لِيَا وَرَدَ مِنْ
أَعْلَامِ دِينِكَ ، وَ سُنَنِ نَبِيِّكَ ﷺ ، وَ اجْعَلْهُ
مِمَّنْ حَصَّنَتْهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ الْحَيِّ الْقَادِرِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ، تَقَدَّسَ وَتَعَالَى عَنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ، ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، وَالْإِفْضَالِ وَالْإِنْعَامِ، وَالْمَشِيئَةِ النَّافِذَةِ وَالْإِرَادَةَ الْكَامِلَةَ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، وَ مَالِكُ كُلِّ شَيْءٍ وَ جَاعِلُ كُلِّ شَيْءٍ، وَ مُحَدِّثُ كُلِّ شَيْءٍ، وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَ أَنَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ، وَ يَعْدِلُ فِي الْحُكْمِ، وَ يَحْكُمُ بِالْقِسْطِ، وَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ، وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى، وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ، وَ لَا يُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، وَ لَا يَحْمِلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا، وَ لَهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان است، و درود خداوند بر پیامبرش محمد و خاندان طاهرینش باد.

حمد سزاوار خدای یکتای تنهاست، بی نیاز و زنده و توانا و دانا و حکیم و بلند مرتبه و عظیم، کسی که از صفات مخلوقین برتر است و صاحب جلال و اکرام و فضل و انعام و دارای مشیئت نافذه و اراده کامله، کسی که او را مثلی نیست، و شنوا و بینا است. دیدگان او را در نمی یابد و او دیدگان را إدراک می کند و او لطیف و خبیر است.

و شهادت می دهم که هیچ معبودی جز «الله» نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد، آفریننده و مالک هر چیزی است و جاعل و محدث و پرورنده هر شیئی است. او به حق حکم می کند و در حکم عدل می ورزد و به قسط فرمان می دهد و به عدل و احسان و عطا به خویشان امر می کند و از فحشا و زشتی و ستم باز می دارد. هیچکس را به عملی فوق توانائیش تکلیف نکند و بیش از طاقت بر

الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَى النَّاسَ أَجْمَعِينَ، يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ، وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

لَا يُعَجِّلُ بِالْعُقُوبَةِ، وَ لَا يُعَذِّبُ إِلَّا بَعْدَ إِضْحَاحِ الْحُجَّةِ وَ تَقْدِيمِ الْآيَاتِ وَ النَّذَارَةِ، لَمْ يَسْتَعْبِدْ عِبَادَهُ بِمَا لَمْ يُبَيِّنْهُ لَهُمْ، وَ لَمْ يَأْمُرْهُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَمْ يَنْصِبْهُ لَهُمْ، وَ لَمْ يَكِلْهُمْ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَ اخْتِيَارِهِمْ وَ آرَائِهِمْ بِطَاعَتِهِ وَ اخْتِرَاعِهِمْ فِي خِلَافَتِهِ، تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا. وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِينُهُ، وَ أَنَّهُ بَلَغَ عَنِ رَبِّهِ، وَ دَعَا إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَ عَمِلَ بِالْكِتَابِ وَ أَمَرَ بِاتِّبَاعِهِ، وَ أَوْصَى بِالتَّمَسُّكِ بِهِ وَ بِعِثْرَتِهِ الْأُمَّةَ بَعْدَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيْهِ حَوْضَهُ، وَ إِنَّ اعْتِصَامَ الْمُسْلِمِينَ بِهَا عَلَى الْمَحَجَّةِ الْوَاضِحَةِ، وَ الطَّرِيقَةِ الْمُسْتَقِيمَةِ، وَ الْحَنِيفِيَّةِ الْبَيْضَاءِ الَّتِي لَيْلُهَا كَنَهَارُهَا، وَ بَاطِنُهَا كَظَاهِرُهَا، وَ لَمْ يَدْعُ أُمَّتَهُ فِي شُبْهَةٍ وَ لَا عَمَى مِنْ أَمْرِهِ، وَ لَمْ

کسی بار نهد. حجّت بالغه از آن اوست و اگر بخواهد همه مردم را هدایت می کند، به خانه سلیم و سلامت فرامی خواند و هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می نماید.

در عقوبت شتاب نکند و قبل از ایضاح حجّت و تقدیم آیات و بیم رساندن، عذاب نکند. بندگانش را به پرستش چیزی که آن را بر ایشان واضح نفرموده نمی خواند و آنها را به اطاعت پیشوایی که بر آنها منصوب نکرده فرمان نمی دهد. و در طاعتش، ایشان را به خود و اختیار و آرائشان وانی گذارد، و خلافت خود را به اختراع و ابتکار ایشان نمی سپارد، تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

و شهادت می دهم که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بنده و رسول و امین اوست و او از جانب پروردگارش تبلیغ کرد و با حکمت و موعظه حسنه به راه خداوند فراخواند، و به قرآن کریم عمل نمود، و به پیروی آن فرمان داد و به تمسک به قرآن و عترتش که ائمه بعد از اویند - صلوات الله عليهم - فرمان داد و اینکه قرآن و عترت از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر او در آیند، و تمسک مسلمین به آن دو بر پایه حجّت روشن و راه راست و دین حنیف درخشانی است که شبش مانند روزش و باطنش مانند ظاهرش می باشد. اُمَّتَش را در شبهه و کوری در

يَدَّخِرُ عَنْهُمْ ذِلَّةً وَ لَا نَصِيحَةً وَ لَا هِدَايَةً، وَ لَمْ يَدَّعِ بُرْهَانًا وَ لَا حُجَّةً إِلَّا أَوْضَحَ سَبِيلَهَا وَ أَقَامَ لَهُمْ دَلِيلَهَا، لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ، وَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ.

وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ لَيْسَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَ أَنَّ اللَّهَ يَخْلُقُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ، وَ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوهُ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَاهُ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا، وَ أَنَّ مَنْ حَرَّمَ حَلَالًا وَ مَنْ حَلَّلَ حَرَامًا أَوْ غَيْرَ سُنَّةٍ أَوْ نَقَضَ فَرِيضَةً أَوْ بَدَّلَ شَرِيعَةً أَوْ أَخَذَ بِدَعَةٍ يُرِيدُ أَنْ يُتَّبَعَ عَلَيْهَا وَ يَصْرِفَ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهَا فَقَدْ أَقَامَ نَفْسَهُ لِلَّهِ شَرِيكًا، وَ مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ ادَّعَى مَعَ اللَّهِ رَبًّا، وَ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، وَ مَا أَوَاهُ النَّارُ وَ بئسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ، وَ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ

کار خود، فرو نگذاشته و هیچ دلالت و نصیحت و هدایتی را از ایشان دریغ نداشته، و هیچ برهان و حجتی را فرو نگذاشته است جز آنکه راهش را روشن کرده و دلیلش را اقامه فرموده تا پس از رسولان، مردم را بر خداوند حجتی نباشد، و تا هلاک شود کسی که از بیته هلاک است و زنده شود هرکس که از بیته زنده است.

و شهادت می دهم که هیچ زن و مرد مؤمنی را نسزد - آنگاه که خدا و رسولش به امری فرمان دهند - در امر خود به دلخواه عمل کنند. و اینکه خداوند هر که را بخواهد می آفریند و بر می گزیند، و اینکه ایشان مؤمن نباشند تا آنگاه که تو را در اختلافات میان خود حکم سازند و سپس در نفوس خود از حکم او دلنگ نبوده و به راستی تسلیم باشند. و شهادت می دهم کسی که حلالی را حرام کند و یا حرامی را حلال کند یا سنتی را تغییر دهد و یا به فریضه ای کاستی رساند یا شریعتی را تبدیل کند یا بدعتی بیاورد و بخواهد از بدعت او پیروی کنند و مردم متوجه آن شوند، به تحقیق که چنین شخصی خود را شریک خداوند قرار داده است، و هرکسی که از او اطاعت ورزد مدعی ربوبیت او شده و او را شریک خداوند خوانده است و گرفتار خشم خداوند خواهد شد و جایگاهش دوزخ خواهد بود - و جایگاه ستمکاران، جایگاه بدی است - و عملش تباه خواهد بود

فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ . وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ .
 قَالَ الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوِيهِ الْقُمِّيِّ
 مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى طَاعَتِهِ - : إِنَّ الَّذِي دَعَانِي إِلَى تَأْلِيفِ كِتَابِي هَذَا أَنِّي
 لَمَّا قَضَيْتُ وَ طَرِي مِنْ زِيَارَةِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَجَعْتُ إِلَى نَيْسَابُورَ
 وَ أَقَمْتُ بِهَا ، فَوَجَدْتُ أَكْثَرَ الْمُخْتَلِفِينَ إِلَيَّ مِنَ الشَّيْعَةِ قَدَ حَيَّرَتْهُمْ الْغَيْبَةُ ، وَ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ فِي
 أَمْرِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الشُّبُهَةُ ، وَ عَدَلُوا عَنْ طَرِيقِ السَّلَامِ إِلَى الْآرَاءِ وَ الْمَقَائِسِ ، فَجَعَلْتُ
 أَبْذُلُ مَجْهُودِي فِي إِرْشَادِهِمْ إِلَى الْحَقِّ وَ رَدِّهِمْ إِلَى الصَّوَابِ بِالْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ فِي ذَلِكَ عَنِ
 النَّبِيِّ وَ الْأُمَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ، حَتَّى وَرَدَ إِلَيْنَا مِنْ بُخَارَا شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ
 وَ النَّبَاهَةِ بِلَدِّ قُمْ ، طَالَ مَا تَمَنَيْتُ لِقَاءَهُ وَ اشْتَقْتُ إِلَى مُشَاهَدَتِهِ لِدِينِهِ وَ سَدِيدِ رَأْيِهِ وَ
 اسْتِقَامَةِ طَرِيقَتِهِ ، وَ هُوَ الشَّيْخُ نَجْمُ الدِّينِ أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ -
 عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ الْقُمِّيِّ - أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ - وَ كَانَ أَبِي عليه السلام - يَرْوِي عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ -
 أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ - وَ يَصِفُ عِلْمَهُ وَ عَمَلَهُ وَ زُهْدَهُ وَ فَضْلَهُ وَ

و او در آخرت از زیانکاران است و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش باد.
 مؤلف این کتاب : شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن -
 بابویه قمی گوید : انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در
 زیارت علی بن موسی الرضا - صلوات الله علیه - بر آورده شد به نیشابور برگشتم
 و در آنجا اقامت گزیدم ، و دیدم بیشتر شیعیانی که به نزد من آمد و شد می کردند
 در امر غیبت حیرانند و درباره امام قائم عليه السلام شبهه دارند و از راه راست منحرف
 گشته و به رأی و قیاس روی آورده اند . پس با استمداد از اخبار وارده از پیامبر
 اکرم و ائمه اطهار صلوات الله علیهم تلاش خود را در ارشاد ایشان بکار بستم تا
 آنها را به حق و صواب دلالت کنم .

تا اینکه شیخی از اهل فضل و علم و شرف که از دانشمندان قم بود ، از بخارا
 بر ما وارد شد ، من به جهت آنکه وی دیندار و خوش فکر و راست کردار بود ، از
 دیرزمان آرزوی ملاقات او را داشتم و مشتاق دیدار او بودم و او شیخ نجم الدین
 محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت عليه السلام بود و پدرم از جد او محمد بن -

عِبَادَتَهُ، وَكَانَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى فِي فَضْلِهِ وَجَلَالَتِهِ يَرَوِي عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ
ابْنِ الصَّلْتِ الْقُمِّيِّ - عليه السلام - وَبَقِيَ حَتَّى لَقِيَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارَ وَرَوَى عَنْهُ، فَلَمَّا
أَظْفَرَنِي اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - بِهَذَا الشَّيْخِ الَّذِي هُوَ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ الرَّفِيعِ شَكَرْتُ اللَّهُ
تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى مَا يَسَّرَ لِي مِنْ لِقَائِهِ وَكَرَّمَنِي بِهِ مِنْ إِخَائِهِ، وَحَبَانِي بِهِ مِنْ وُدِّهِ وَصَفَائِهِ،
فَبَيْنَا هُوَ يُحَدِّثُنِي ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ ذَكَرَ لِي عَنْ رَجُلٍ قَدْ لَقِيَهِ بِبُخَارَا مِنْ كِبَارِ الْفَلَاسِفَةِ وَ
الْمَنْطِقِيِّينَ كَلَامًا فِي الْقَائِمِ عليه السلام قَدْ حَيْرَهُ وَشَكَّكَهُ فِي أَمْرِهِ لَطُولِ غَيْبَتِهِ وَانْقِطَاعِ أَخْبَارِهِ،
فَذَكَرْتُ لَهُ فُضُولًا فِي إِثْبَاتِ كَوْنِهِ عليه السلام، وَرَوَيْتُ لَهُ أَخْبَارًا فِي غَيْبَتِهِ عَنِ النَّبِيِّ وَ
الْأُمَّةِ عليهم السلام سَكَنْتُ إِلَيْهَا نَفْسُهُ، وَزَالَ بِهَا عَنْ قَلْبِهِ مَا كَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ مِنَ الشَّكِّ وَ
الْإِزْتِيَابِ وَالشُّبُهَةِ، وَتَلَقَّى مَا سَمِعَهُ مِنَ الْآثَارِ الصَّحِيحَةِ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَالْقَبُولِ وَ
التَّسْلِيمِ، وَسَأَلَنِي أَنْ أُصَنِّفَ [لَهُ] فِي هَذَا الْمَعْنَى كِتَابًا، فَأَجَبْتُهُ إِلَى مُلْتَمَسِهِ وَوَعَدْتُهُ جَمَعَ

احمد بن علي بن صلت - روایت می کرد و علم و عمل و زهد و فضلش را
می ستود و احمد بن محمد بن عیسی با آن فضل و جلالتی که داشت، از ابو طالب
عبدالله بن صلت قمی عليه السلام روایت می کرد و باقی بود تا آنکه محمد بن حسن صفار
او را دیدار کرد و از او روایت نمود.

پس چون خدای - تعالی - مرا به این شیخ که از این خاندان رفیع بود رسانید
او را سپاس گفتم که دیدارش را نصیبم ساخت و به برادریش گرامیم داشت و
دوستی و صفایش را به من ارزانی فرمود. یک روز که برایم سخن می گفت،
کلامی از یکی از فلاسفه و منطقیان بزرگ بخارا نقل کرد که آن کلام او را در مورد
قائم عليه السلام حیران ساخته بود و به واسطه طول غیبتش و انقطاع اخبارش او را به
شک و تردید انداخته بود. پس من فصولی در اثبات وجود آن حضرت عليه السلام بیان
کرده و اخباری از پیامبر اکرم و ائمه اطهار عليهم السلام در غیبت آن امام، روایت کردم
و او بدان اخبار آرامش یافت و شک و تردید و شبهه را از قلب او زایل ساخت و
احادیث صحیحی را که از من فراگرفت به سمع و طاعت و قبول و تسلیم پذیرفت
و از من درخواست کرد که در این موضوع کتابی برایش تألیف کنم. من نیز
درخواست او را پذیرفتم و به او وعده دادم که هرگاه خداوند وسایل مراجعتم را

مَا ابْتَغَى إِذَا سَهَّلَ اللَّهُ لِي الْعُودَ إِلَى مُسْتَقَرِّي وَوَطَنِي بِالرِّيِّ .
 فَبَيْنَا أَنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ أَفَكَّرُ فِيمَا خَلَّفْتُ وَرَائِي مِنْ أَهْلِ وَوُلْدٍ وَإِخْوَانٍ وَنِعْمَةٍ إِذْ غَلَبَنِي
 النَّوْمُ، فَرَأَيْتُ كَأَنِّي بِمَكَّةَ أَطُوفُ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَأَنَا فِي الشَّوْطِ السَّابِعِ عِنْدَ الْحَجْرِ
 الْأَسْوَدِ أَسْتَلِمُهُ وَأُقْبِلُهُ، وَأَقُولُ: «أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَبِشَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالمُؤَافَاةِ»
 فَأَرَى مَوْلَانَا الْقَائِمَ صَاحِبَ الزَّمَانِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَاقِفًا بِبَابِ الْكَعْبَةِ، فَأَذْنُو مِنْهُ
 عَلَى شُغْلِ قَلْبٍ وَتَقَسُّمِ فِكْرٍ، فَعَلِمَ عَلَيْهِ مَا فِي نَفْسِي بِتَفَرُّسِهِ فِي وَجْهِي، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ
 عَلَيَّ السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ لِي: لِمَ لَا تُصَنِّفُ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى تَكْفِيَ مَا قَدَّهَمَكَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا
 ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ صَنَّفْتُ فِي الْغَيْبَةِ أَشْيَاءَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ عَلَى ذَلِكَ السَّبِيلِ، أَمْرُكَ أَنْ
 تُصَنِّفَ الْآنَ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ وَادْكُرْ فِيهِ غَيْبَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. ثُمَّ مَضَى صَلَوَاتُ اللَّهِ
 عَلَيْهِ.

به محل استقرار و وطنم - شهر ری - فراهم کند به گردآوری آنچه خواسته است
 اقدام نمایم.

در این میان، شبی درباره آنچه در شهر ری بازگذاشته بودم از خانواده و
 فرزندان و برادران و نعمتها اندیشه می کردم که ناگاه خواب بر من غلبه کرد و در
 خواب دیدم گویا در مکه هستم و به گرد بیت الله الحرام طواف می کنم و در شوط
 هفتم به حجرالأسود رسیدم آن را استلام کرده و بوسیده این دعا را می خواندم:
 این امانت من است که آن را تأدیه می کنم و پیمان من است که آن را تعاهد می کنم
 تا به ادای آن گواهی دهی. آنگاه مولایمان صاحب الزمان - صلوات الله علیه - را
 دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده است و من با دلی مشغول و حالی پریشان به
 ایشان نزدیک شدم، آن حضرت در چهره من نگرینست و راز درونم را دانست.
 بر او سلام کردم و او پاسخم را داد. سپس فرمود: چرا در باب غیبت کتابی تألیف
 نمی کنی تا اندوهت را زایل سازد؟ عرض کردم: یا ابن رسول الله! درباره غیبت
 پیشتر رساله هایی تألیف کرده ام. فرمود نه به آن طریق، اکنون تو را امر می کنم
 که درباره غیبت کتابی تألیف کنی و غیبت انبیاء را در آن بازگوئی، آنگاه آن
 حضرت - صلوات الله علیه - گذشت.

فَأَنْتَهَيْتُ فِرْعَانَ إِلَى الدُّعَاءِ وَ البُكَاءِ وَ الْبَثِّ وَ الشَّكْوَى إِلَى وَقْتِ طُلُوعِ الْفَجْرِ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ ابْتَدَيْتُ فِي تَأْلِيفِ هَذَا الْكِتَابِ مُمْتَثِلًا لِأَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ وَ حُجَّتِهِ، مُسْتَعِينًا بِاللَّهِ وَ مُتَوَكِّلًا عَلَيْهِ، وَ مُسْتَغْفِرًا مِنَ التَّقْصِيرِ، وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ.

[الْخَلِيفَةُ قَبْلَ الْخَلِيقَةِ : (۱)]

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - الْآيَةَ» (۲) فَبَدَأَ عَزَّ وَجَلَّ بِالْخَلِيفَةِ قَبْلَ الْخَلِيقَةِ، فَدَلَّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ الْحِكْمَةَ فِي الْخَلِيفَةِ أَوْلَى مِنَ الْحِكْمَةِ فِي الْخَلِيقَةِ، فَلِذَلِكَ ابْتَدَأَ بِهِ لِأَنَّهُ سُبْحَانَهُ حَكِيمٌ، وَ الْحَكِيمُ مَنْ يَبْدَأُ بِالْأَهَمِّ دُونَ الْأَعْمِّ، وَ ذَلِكَ تَصْدِيقُ قَوْلِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ يَقُولُ: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ، وَ مَعَ الْخَلْقِ، وَ بَعْدَ الْخَلْقِ» وَلَوْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

من از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل کردن و شکوه نمودن پرداختم و چون صبح دمید به تألیف این کتاب آغاز کردم تا امر ولی و حجّت خدا را امتثال کرده باشم در حالیکه از خدای - تعالی - کمک می خواهم و بر او توکل می کنم و از تقصیرات خود آمرزش می خواهم و توفیق من به واسطه اوست، بر او توکل می کنم و به سوی او باز می گردم.

« خلیفه » پیش از آفرینش

اما بعد، خدای - تبارک و تعالی - در کتاب محکم خود می فرماید: هنگامی که پروردگارت به ملائکه فرمود که من در زمین قرار دهنده خلیفه هستم. خدای عزّ و جلّ پیش از آفرینش از خلیفه سخن می گوید و این دلالت دارد که حکمت در خلیفه، از حکمت در آفرینش مقدم است و بدین دلیل است که بدان آغاز کرده است، زیرا او حکیم است و حکیم کسی است که موضوع مهمتر را بر امر عمومی مقدم دارد و این تصدیق قول امام جعفر صادق علیه السلام است که می فرماید: «حجّت خدا پیش از خلق است و همراه خلق است و پس از خلق است». و اگر خداوند خلقی را بیافریند در حالی که خلیفه ای نباشد، ایشان را در معرض تباهی

الْخَلِيقَةَ خُلُوعاً مِنَ الْخَلِيفَةِ لِكَانَ قَدْ عَرَضَهُمْ لِلتَّلَفِ، وَ لَمْ يَزِدْ عِ السَّيْفِيَةَ عَنْ سَفَهِهِ بِالنُّوعِ
الَّذِي تُوجِبُ حِكْمَتُهُ مِنْ إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَ تَقْوِيمِ الْمُفْسِدِ. وَ اللَّحْظَةُ الْوَاحِدَةُ لَا تُسَوِّغُ
الْحِكْمَةَ ضَرْبَ صَفْحِ عَنِهَا، إِنَّ الْحِكْمَةَ تَعْمُّ كَمَا أَنَّ الطَّاعَةَ تَعْمُّ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الدُّنْيَا تَخْلُو
سَاعَةً مِنْ إِمَامٍ لَزِمَهُ أَنْ يُصَحِّحَ مَذْهَبَ الْبَرَاهِمَةِ فِي إِبْطَالِهِمُ الرِّسَالَةَ، وَ لَوْلَا أَنَّ الْقُرْآنَ
نَزَلَ بِأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ لَوْجِبَ كَوْنُ رَسُولٍ فِي كُلِّ وَقْتٍ، فَلَمَّا صَحَّ ذَلِكَ
لَا رَتَفَعَ مَعْنَى كَوْنِ الرَّسُولِ بَعْدَهُ، وَ بَقِيَتِ الصُّورَةُ الْمُسْتَدْعِيَّةُ لِلْخَلِيفَةِ فِي الْعَقْلِ، وَ ذَلِكَ
أَنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ لَا يَدْعُو إِلَى سَبَبٍ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يُصَوِّرَ فِي الْعُقُولِ حَقَائِقَهُ، وَ إِذَا لَمْ يُصَوِّرْ
ذَلِكَ لَمْ تَتَسَبَّقِ الدَّعْوَةُ وَ لَمْ تَتَثَبَّتِ الْحُجَّةُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَأَلَّفُ أَشْكَالَهَا، وَ تَنْبُو عَنْ
أَضْدَادِهَا. فَلَوْ كَانَ فِي الْعَقْلِ إِنْكَارُ الرُّسُلِ لَمَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا قَطُّ.

مِثَالُ ذَلِكَ الطَّبِيبُ يُعَالِجُ الْمَرِيضَ بِمَا يُوَافِقُ طِبَاعَهُ، وَ لَوْ عَالَجَهُ بِدَوَاءٍ يُخَالِفُ طِبَاعَهُ

قرار داده است و سفيه را از بی خریدیش باز نداشته است بدان گونه که حکمتش
اقتضاء می کند از قبیل اقامه حدود و به راه آوردن تبهکاران، در حالی که حکمت
الهی اجازه نمی دهد یک چشم برهم زدنی از آن صرف نظر شود. حکمت الهی
فراگیر است همچنان که طاعت او نیز عمومیّت دارد. و کسی که بیندارد دنیا
لحظه ای بدون امام می باید، لازمه اش آن است که مذهب برهمنان را در ابطال
رسالت صحیح بداند. و اگر نبود که قرآن کریم پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را خاتم الانبیاء
نامیده، بایستی در هر زمانی پیامبری باشد، ولی چون ختم نبوت به صحت
پیوسته است، بودن پیامبر پس از رسول اکرم منتفی است تنها یک صورت معقول
باقی می ماند که آن وجود خلیفه حق است. زیرا خدای تعالی به سببی نمی خواند
مگر بعد از آنکه حقایق آن را در عقول تصویر کند و آنگاه که آن را تصویر نکند،
دعوت الهی تحقق نیابد و حجّت ربّانی ثابت نشود و این بدان جهت است که هر
چیزی با همانند خود آلفت می جوید و از ضدّ خویش دوری می جوید و اگر
عقل، رسولان الهی را انکار می کرد، خدای تعالی هرگز پیامبری را مبعوث
نمی فرمود.

مثال آن طبیب است، بیمار را با داروئی که موافق طبع اوست معالجه می کند و

أَدَّى ذَلِكَ إِلَى تَلْفِهِ، فَثَبَّتَ أَنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ، لَا يَدْعُو إِلَى سَبَبٍ إِلَّا وَ لَهُ فِي الْعُقُولِ صُورَةٌ ثَابِتَةٌ، وَ بِالْخَلِيفَةِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْمُسْتَخْلِفِ كَمَا جَرَتْ بِهِ الْعَادَةُ فِي الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ، وَ فِي الْمُتَعَارَفِ مَتَى اسْتَخْلَفَ مَلِكٌ ظَالِمًا اسْتُدِلَّ بِظُلْمِ خَلِيفَتِهِ عَلَى ظُلْمِ مُسْتَخْلِفِهِ وَإِذَا كَانَ عَادِلًا اسْتُدِلَّ بِعَدْلِهِ عَلَى عَدْلِ مُسْتَخْلِفِهِ، فَثَبَّتَ أَنَّ خِلَافَةَ اللَّهِ تُوجِبُ الْعِصْمَةَ وَ لَا يَكُونُ الْخَلِيفَةُ إِلَّا مَعْصُومًا.

[وَجُوبُ طَاعَةِ الْخَلِيفَةِ:]

وَ لَمَّا اسْتَخْلَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ فِي الْأَرْضِ أُوجِبَ عَلَى أَهْلِ السَّمَوَاتِ الطَّاعَةَ لَهُ فَكَيْفَ الظَّنُّ بِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ لَمَّا أُوجِبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْخَلْقِ الْإِيمَانَ بِمَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ أُوجِبَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ السُّجُودَ لِخَلِيفَةِ اللَّهِ، ثُمَّ لَمَّا امْتَنَعَ مُنْتَهَعٌ مِنَ الْجِنِّ عَنِ السُّجُودِ لَهُ أَحَلَّ اللَّهُ بِهِ الذُّلَّ وَ الصَّغَارَ وَ الدَّمَارَ، وَ أَخْزَاهُ وَ لَعَنَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، عَلِمْنَا بِذَلِكَ رُتْبَةَ الْإِمَامِ وَ فَضْلَهُ.

اگر درمان او با دارویی باشد که مخالف طبع اوست، بیمار را هلاک ساخته است. این ثابت است که خداوند «احکم الحاکمین» و از هر حکیمی حکیم تر است، به سببی نمی خواند جز آنکه صورت ثابتی از آن سبب در عقول موجود است. همیشه وضع خلیفه به حال خلیفه گزار دلالت دارد و همه مردم از خواص و عوام بر این شیوه اند. در عرف مردم، اگر پادشاهی، ظالمی را خلیفه خود قرار دهد، آن پادشاه را نیز ظالم می دانند و اگر عادل را جانشین خود سازد، آن پادشاه را نیز عادل می نامند. پس ثابت شد که خلافت خداوند، عصمت را ایجاب می کند و خلیفه جز معصوم نتواند بود.

وجوب اطاعت از خلیفه

چون خدای تعالی آدم را در زمین به خلافت خود برگزید، بر اهل آسمانها اطاعت او را واجب گردانید، تا چه رسد به اهل زمین. و چون خدای تعالی ایمان به فرشتگان را به خلق واجب گردانید و بر ملائکه نیز سجود به خلیفه الله را واجب ساخت و تنها یک تن از جنیان از سجده به او امتناع ورزید و خدا نیز خواری و پستی و هلاکت را بر او فرود آورد و او را رسوا کرد و تا روز قیامت

وَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا أَعْلَمَ الْمَلَائِكَةَ أَنَّهُ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً أَشْهَدَهُمْ عَلَى ذَلِكَ لِأَنَّ الْعِلْمَ شَهَادَةٌ، فَلَزِمَ مَنْ ادَّعَى أَنَّ الْخَلْقَ يَخْتَارُ الْخَلِيفَةَ أَنْ تَشْهَدَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ كُلُّهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ عَلَيْهِ، وَ الشَّهَادَةُ الْعَظِيمَةُ تَدُلُّ عَلَى الْخَطْبِ الْعَظِيمِ كَمَا جَرَتْ بِهِ الْعَادَةُ فِي الشَّاهِدِ فَكَيْفَ وَ أَنَّى يَنْجُو صَاحِبُ الْاِخْتِيَارِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ قَدْ شَهِدَتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ أَوْلَهُمْ وَ آخِرُهُمْ، وَ كَيْفَ وَ أَنَّى يُعَذَّبُ صَاحِبُ النَّصِّ وَ قَدْ شَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَةُ اللَّهِ كُلُّهُمْ.

وَ لَهُ وَجْهٌ آخَرٌ وَ هُوَ أَنَّ الْقَضِيَّةَ فِي الْخَلِيفَةِ بَاقِيَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَلِيفَةَ أَرَادَ بِهِ النُّبُوَّةَ فَقَدْ أَخْطَأَ مِنْ وَجْهِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَدَّ أَنْ يَسْتَخْلِفَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ [الْفَاضِلَةَ] خُلَفَاءَ رَاشِدِينَ كَمَا قَالَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ: «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي

دچار لعنتش ساخت. از این مطالب رتبه و فضل امام دانسته می شود. و چون خدای تعالی به ملائکه اعلام کرد که خلیفه در زمین مقرر می کند آنها را گواه این موضوع گرفت، زیرا علم، گواهی و شهادت است و کسی که ادعا می کند که خلیفه را مردم انتخاب می کنند، باید همه ملائکه گواه آن باشند و به حکم عادت، شهادت بزرگ بر کار بزرگ دلالت دارد. پس چگونه کسی که خلیفه را به میل خود اختیار می کند، از عذاب الهی می رهد در حالی که همه فرشتگان علیه او گواهی دهند و چگونه کسی به نص خدا و پیامبر خلیفه حق را بشناسد عذاب شود در حالی که همه فرشتگان به سود او گواهی دهند. وجه دیگر این استدلال آن است که قضیه خلافت تا روز قیامت باقی است و کسی که بیندارد خلافت همان نبوت است از جهتی اشتباه کرده است، و این از آن رو است که خدای تعالی وعده فرموده است که از این اُمت فاضله، خلفای بر حق برگزیند، چنانکه در قرآن کریم است «خدا به مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند وعده فرموده است که آنها را در زمین خلیفه گرداند، همچنان که پیشینیان آنها را خلیفه گردانید، و برای آنها همان دینی را استوار کند که پسند

شَيْئاً»^(۱) وَلَوْ كَانَتْ قَضِيَّةُ الْخِلَافَةِ قَضِيَّةَ النُّبُوَّةِ أَوْ جَبَّ حُكْمُ الْآيَةِ أَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ مَا صَحَّ قَوْلُهُ: «وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^(۲). فَتَبَّتْ أَنَّ الْوَعْدَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثَابِتٌ مِنْ غَيْرِ النُّبُوَّةِ وَ تَبَّتْ أَنَّ الْخِلَافَةَ تُخَالِفُ النُّبُوَّةَ بِوَجْهِهِ وَ قَدْ يَكُونُ الْخَلِيفَةُ غَيْرُ نَبِيٍّ وَلَا يَكُونُ النَّبِيُّ إِلَّا خَلِيفَةً.

وَ آخَرُ: هُوَ أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرَادَ أَنْ يَظْهَرَ بِاسْتِعْبَادِهِ الْخَلْقَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نِفَاقَ الْمُنَافِقِ وَ إِخْلَاصَ الْمُخْلِصِ كَمَا كَشَفَتْ الْآيَاتُ وَ الْخُبْرُ عَنْ قِنَاعِيهِمَا، أَعْنَى مَلَائِكَةَ اللَّهِ وَ الشَّيْطَانَ، وَ لَوْ وَكَلَّ ذَلِكَ الْمَعْنَى - مِنْ اخْتِيَارِ الْإِمَامِ - إِلَى مَنْ أَضْمَرَ سُوءاً لَمَا كَشَفَتْ الْآيَاتُ عَنْهُ بِالتَّعَرُّضِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَارُ الْمُنَافِقُ مَنْ سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِطَاعَتِهِ وَ السُّجُودَ لَهُ، فَكَيْفَ وَ أَنِّي يُوصَلُّ إِلَى مَا فِي الضَّمَائِرِ مِنَ النِّفَاقِ وَ الْإِخْلَاصِ وَ الْحَسَدِ وَ الدَّاءِ الدَّفِينِ.

اوست و به جای ترسی که دارند امنیّت خاطر به آنها بخشد، تا تنها مرا بپرستند و به همراه من هیچ چیزی را شریک نگیرند» و اگر مقصود از خلافت همان نبوت باشد لازم می آید خدای تعالی به حکم این آیه بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبری نفرستد و آیه (و خاتم النبیین) صحیح نباشد.

پس ثابت شد که وعده خداوند ثابت است و آن غیر نبوت است و ثابت شد که خلافت از جهتی غیر از نبوت است و گاهی ممکن است خلیفه مقام نبوت نداشته باشد، اما هر پیامبری مقام خلافت را داراست.

و مطلب دیگر آن است که خدای تعالی خواسته است با دستور سجده به آدم، نفاق منافق و اخلاص مخلص را ظاهر سازد، چنان که گذشت روزگار و آزمایش و اختیار، پرده از واقعیت کار آنها برگرفت، مقصودم ملائکه خدا و شیطان است. و اگر خداوند این معنی - که عبارت از اختیار امام باشد - را به بد دلان واگذارد، گذشت ایام، پرده از سوء نیت آنان بر ندارد، زیرا منافق کسی را برمی گزیند که نفس ملایم و متساهلی داشته باشد و از او اطاعت کند و برای او سجده نماید، پس چگونه می توان به ما فی الضمیر مردم دست یافت و نفاق و اخلاص و حسد و دردهای پنهان ایشان را شناخت.

و وَجْهٌ آخَرُ: وَ هُوَ أَنَّ الْكَلِمَةَ تَتَفَاضَلُ عَلَى أَقْدَارِ الْمُخَاطَبِ وَ الْمُخَاطَبِ، فَيُخَاطَبُ الرَّجُلُ عَبْدَهُ يُخَالِفُ خِطَابَ سَيِّدِهِ، وَ الْمُخَاطَبُ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَ الْمُخَاطَبُونَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ أَوْلَهُمْ وَ آخِرُهُمْ، وَ الْكَلِمَةُ الْعُمُومُ لَهَا مَصْلَحَةٌ عُمُومٌ كَمَا أَنَّ الْكَلِمَةَ الْخُصُوصِ لَهَا مَصْلَحَةٌ خُصُوصِ، وَ الْمَثُوبَةُ فِي الْعُمُومِ أَجَلٌ مِنَ الْمَثُوبَةِ فِي الْخُصُوصِ كَالْتَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ عُمُومٌ عَلَى عَامَّةِ خَلْقِ اللَّهِ يُخَالِفُ الْحَجَّ وَ الزَّكَاةَ وَ سَائِرَ أَبْوَابِ الشَّرْعِ الَّذِي هُوَ خُصُوصٌ، فَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» دَلٌّ عَلَى أَنَّ فِيهِ مَعْنَى مِنْ مَعَانِي التَّوْحِيدِ لِمَا أَخْرَجَهُ مَخْرَجَ الْعُمُومِ، وَ الْكَلِمَةُ إِذَا جَارَتْ الْكَلِمَةُ فِي مَعْنَى لَزِمَهَا مَا لَزِمَ أُخْتَهَا إِذَا جَمَعَتْهَا مَعْنَى وَاحِدٌ، وَ وَجْهٌ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ عَلِيمٌ أَنَّ مِنْ خَلْقِهِ مَنْ يُؤَخِّدُهُ وَ يَأْتَمِرُ لِأَمْرِهِ، وَ أَنَّ لَهُمْ أَعْدَاءً يَعْبُؤْنَهُمْ وَ يَسْتَبِيحُوا حَرِيمَهُمْ، وَ لَوْ أَنَّ عَزَّ وَجَلَّ قَصَرَ الْأَيْدِي عَنْهُمْ جَبْرًا وَ قَهْرًا لَبَطَلَتِ الْحِكْمَةُ وَ ثَبَتَ الْإِجْبَارُ رَأْسًا، وَ

و وجه دیگر آن است که سخن به حسب قدر گوینده و شنونده تفاوت می کند، مثلاً گفتار مردی با بنده خود با گفتار او با سرورش فرق می کند. اینجا گوینده خدای تعالی است و شنوندگان همه ملائکه او، و سخنی که عمومی باشد، دارای مصلحتی عام است، همچنان که سخنی که مخصوص باشد، دارای مصلحتی مخصوص است و پاداش کارهای عمومی از پاداش کارهای مخصوص، جلیل تر است. مثلاً یکتاپرستی که حکمی عمومی است و بر عاومه خلق خدا واجب شده است، غیر از حج و زکات و سایر ابواب شرع است که مخصوص به عده ای خاص است، و گفتار خدای تعالی که «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، دلالت بر آن دارد که در آن، معنایی از معانی توحید نهفته است، زیرا آن را بطور عموم ادا فرموده است. و اگر کلمه ای در پی کلمه ای دیگر در آید و مقصود از هر دو یک معنی باشد، در لوازم معنا با یکدیگر شریک خواهند بود. و وجه آن این است که خداوند می دانست که در میان بندگان کسانی هستند که او را یکتا می شمردند و فرمانش را امتثال می کنند، و نیز در میان ایشان کسانی هستند که از آن بندگان عیب جویی کنند و حریم ایشان را مباح شمردند، و اگر خدای تعالی با قهر و غلبه از ایشان جلوگیری نماید، حکمت باطل شده و

بَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَالْعِبَادَاتُ، وَ لَمَّا اسْتَحَالَ ذَلِكَ وَجَبَ أَنْ يَدْفَعَ عَنْ أَوْلِيَائِهِ بِضَرْبٍ مِنَ الضَّرُوبِ لَا تُبْطَلُ بِهِ وَمَعَهُ الْعِبَادَاتُ وَالْمَثُوبَاتُ فَكَانَ الْوَجْهُ فِي ذَلِكَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ كَالْقَطْعِ وَالصَّلْبِ وَالْقَتْلِ وَالْحَبْسِ وَ تَحْصِيلِ الْحُقُوقِ كَمَا قِيلَ: «مَا يَزَعُ السُّلْطَانُ أَكْثَرُ مِمَّا يَزَعُ الْقُرْآنُ» وَ قَدْ نَطَقَ بِمِثْلِهِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ»^(۱) فَوَجَبَ أَنْ يَنْصَبَ عَزَّ وَجَلَّ خَلِيفَةً يَقْصُرُ مِنْ أَيْدِي أَعْدَائِهِ عَنْ أَوْلِيَائِهِ مَا تَصِحُّ بِهِ وَمَعَهُ الْوِلَايَةُ، لِأَنَّهُ لَا وِلَايَةَ مَعَ مَنْ أَغْفَلَ الْحُقُوقَ وَضَيَّعَ الْوَاجِبَاتِ وَ وَجَبَ خَلْعُهُ فِي الْعُقُولِ. جَلَّ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ.

وَ الْخَلِيفَةُ اسْمٌ مُشْتَرَكٌ لِأَنَّهُ لَوْ أَنَّ رَجُلًا بَنَى مَسْجِدًا وَلَمْ يُؤْذَنْ فِيهِ وَ نَصَبَ فِيهِ مُؤَدِّنًا كَانَ مُؤَدِّنُهُ، فَأَمَّا إِذَا أُذِنَ فِيهِ أَيَّامًا ثُمَّ نَصَبَ فِيهِ مُؤَدِّنًا كَانَ خَلِيفَتُهُ، وَكَذَلِكَ الصُّورَةُ فِي

اختیار از میان می رود و ثواب و عقاب و عبادات معنی نخواهد داشت، و به همین جهت خداوند به گونه ای از اولیای خود دفاع می کند که سبب بطلان عبادات و ثنوبات نگردد و راه آن، اقامه حدود، مثل قطع ید سارق و دار زدن جانی و حبس و تحصیل حقوق است، چنانکه گفته اند: جلوگیری سلطان، بیشتر از جلوگیری قرآن است. و مثل آن نیز در سخن خدای تعالی آمده است: «یهودیان در دل، از شما بیشتر می ترسند تا از خدا». پس بر خدای تعالی واجب است که خلیفه ای نصب فرماید و شر دشمنانش را از دوستانش بگرداند، به شرط صحت و ولایت، زیرا کسی که از حقوق غفلت نماید و واجبات را تباه سازد، ولایتی ندارد، و خلع او از نظر عقل واجب است، و خداوند برتر از آن است که چنین شخصی را خلیفه سازد.

و «خلیفه» لفظ مشترکی است، زیرا اگر شخصی مسجدی بنا کند و خود در آن اذان نگفته و مؤذنی برای آن بگمارد، او، مؤذن آن مسجد است، اما اگر ایامی خود در آن مسجد اذان بگوید و سپس مؤذنی برای آن بگمارد، آن شخص دوم، خلیفه مؤذن خواهد بود.

و در عقل و عرف نیز کار بدین صورت است، مثلاً اگر مأمور آخذ مالیات

الْعُقُولِ وَالْمَعَارِفِ مَتَى قَالَ الْبُنْدَارُ: هَذَا خَلِيفَتِي، كَانَ خَلِيفَتُهُ عَلَى الْبِنْدَرَةِ لَا عَلَى الْبَرِيدِ وَالْمَظَالِمِ، فَكَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي صَاحِبِي الْبَرِيدِ وَالْمَظَالِمِ، فَتَبَّتْ أَنَّ الْخَلِيفَةَ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْمُشْتَرَكَةِ، فَكَانَ مِنْ صِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ الْإِنْتِصَافُ لِأَوْلِيَائِهِ مِنْ أَعْدَائِهِ، فَوَكَّلَ مِنْ ذَلِكَ مَعْنَى إِلَى خَلِيفَتِهِ، فَلِهَذَا الشَّأْنِ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَلِيفَةَ دُونَ مَعْنَى أَنْ يَتَّخِذَ شَرِيكاً مَعْبُوداً مَعَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَهَذَا مِنَ الشَّأْنِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِإِبْلِيسَ: «يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ» ثُمَّ قَالَ: «عَزَّوَجَلَّ «بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتُ»^(۱) وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَقْطَعُ الْعُذْرَ وَ لَا يُوْهِمُ أَنَّهُ خَلِيفَةٌ شَارَكَ اللَّهُ فِي وَحْدَتِهِ، فَقَالَ بَعْدَ مَا عَرَفَتْ أَنَّهُ خَلَقَ اللَّهُ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ، ثُمَّ قَالَ: «بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتُ» وَ الْيَدُ فِي اللَّغَةِ قَدْ تَكُونُ بِمَعْنَى النِّعْمَةِ، وَ قَدْ كَانَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ نِعْمَتَانِ حَوْتَا نِعْمًا^(۲) كَقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ

بگوید: این شخص خلیفه من است. آن شخص خلیفه او در اخذ مالیات است نه در امر پست و رسیدگی به مظالم، و همینطور است اگر مأمور پست و یا حاکم مظالم، خلیفه معرفی کنند. پس روشن شد که «خلیفه» از اسماء مشترکه است، و باید دانست که معنای خلیفه الله در چه امری جانشین اوست؟ یکی از صفات خدای تعالی این است که انتقام دوستانش را از دشمنانش می ستاند، و این معنا را به خلیفه خود وا گذاشته و او را جانشین خود در اجرای عدالت نموده است، البته نه بدان معنی که خلیفه، شریک خدا در معبودیت باشد و به این جهت است که خدای تعالی به ابلیس فرموده است: ای ابلیس! چه چیز تو را از سجده کردن به مخلوقم بازداشت؟ سپس فرمود: آیا به نعمت من تکبر و رزیدی؟ یعنی «بیدی» متعلق است به «استکبرت»، و ممکن است «بیدی» متعلق باشد به خلقت، و در هر حال این کلام پرای قطع عذر است تا توهم نشود که آدم خلیفه ای است که مشارکت در وحدت او دارد، و فرمود بعد از آنکه دانستی که آدم مخلوق خدای تعالی است، چه چیز تو را از سجده کردن به مخلوقم بازداشت؟ و بعد از آن فرمود: «بیدی استکبرت» و کلمه «ید» در لغت گاهی به معنی نعمت استعمال می شود و خدای تعالی را دو نعمت است که هر یک، نعمتهای فراوانی را دربر

۱ - سورة ص: ۷۵ و تمامها: «أم كنت من العالین». ۲ - فی بعض النسخ «جرتا نعماً» و کذا ما یأتی.

ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً» (۱) وَ هُمَا نِعْمَتَانِ حَوْتَا نِعْمًا لَا تُحْصَى، ثُمَّ غَلَّظَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتَ» كَقَوْلِ الْقَائِلِ بِسَيْفِي تُقَاتِلُنِي، وَ بِرُحْمِي تُطَاعِنُنِي، وَ هَذَا أُبَلِّغُ فِي الْقُبْحِ وَ أَشْنَعُ.

فَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» كَانَتْ كَلِمَةً مُتَشَابِهَةً، أَحَدُ وَجُوهِهَا أَنَّهُ يُتَصَوَّرُ عِنْدَ الْجَاهِلِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَسْتَشِيرُ خَلْقَهُ فِي مَعْنَى التَّبَسُّعِ عَلَيْهِ وَ يُتَصَوَّرُ عِنْدَ الْمُسْتَدِلِّ إِذَا اسْتَدَلَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِأَفْعَالِهِ الْمُحْكَمَةِ وَ جَلَالَتِهِ الْجَلِيلَةِ أَنَّهُ جَلَّ عَنْ أَنْ يَلْتَبَسَ عَلَيْهِ مَعْنَى أَوْ يَسْتَعْجِمَ عَلَيْهِ حَالٌ فَإِنَّهُ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ السَّبِيلِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ الْمُتَشَابِهَةِ كَالسَّبِيلِ فِي أَخْوَاتِهَا مِنْ الْآيَاتِ الْمُتَشَابِهَاتِ أَنَّهَا تُرَدُّ إِلَى الْمُحْكَمَاتِ بِمَا يَقْطَعُ بِهِ وَ مَعَهُ الْعُذْرُ لِلْمُتَطَرِّقِ إِلَى السَّفَهِّ وَ الْإِلْحَادِ.

دارد. مانند این سخن او: «وَ أَشْبَعَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً». و این دو نعمت، نعمتهای بی شمار دیگری را در بردارد. سپس خداوند در عتاب به او، شدت بیشتری به کار برده و فرموده است: «بِيَدَيَّ اسْتَكْبَرْتَ» و این، مانند سخن گوینده ای است که می گوید: آیا با شمشیر من به جنگ من برخاسته ای و با نیزه من، بر من نیزه فرود می آوری؟ و این عمل، زشت تر و قبیح تر است.

و گفته خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، آیه ای متشابه است و معانی متعددی را احتمال می کند. یکی از آن معانی این است که جاهل تصوّر می کند، خدای تعالی در موضوعی که بر او پوشیده است، با خلقش مشورت می کند، اما استدلال کننده ای که با افعال محکمه و جلالت جلیله به ذات پاک الهی استدلال می کند، می گوید که او برتر از آن است که معنایی بر او پوشیده شود، یا حالی بر او گنگ باشد، زیرا هیچ چیزی در آسمانها و زمین، او را در مانده نمی کند، و روش فهم این آیه متشابه، مانند سایر آیات متشابه است که آنها را به آیات محکمت ارجاع می دهند، تا قطع عذر کسی گردد که در نادانی و الإلحاد گام می گذارد.

فقروله: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً» یَدُلُّ عَلٰی مَعْنٰی هِدَايَتِهِمْ لِمَطَاعَةٍ جَلِیْلَةٍ مُّقْتَرِنَةٍ بِالتَّوْحِیْدِ، نَافِیَةِ عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ الْحَلْعَ وَ الظُّلْمَ وَ تَضْیِیْعَ الْحُقُوقِ، وَ مَا تَصِحُّ بِهِ وَ مَعَهُ الْوِلَايَةُ، فَتَكْمُلُ مَعَهُ الْحُجَّةُ، وَ لَا یَبْقٰی لِاَحَدٍ عُدْرٌ فِی اِغْفَالِ حَقٍّ.

وَ اُخْرٰی اَنَّهٗ عَزَّ وَجَلَّ اِذَا عَلِمَ اسْتِثْقَالَ اَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لِمَعْنٰی مِنْ مَعَانِی الطَّاعَاتِ نَدْبَهُ لَهُ حَتّٰی تَحْضُلَ لَهُ بِهِ عِبَادَةٌ، وَ یَسْتَحِقُّ مَعَهَا مَثُوبَةً عَلٰی قَدْرِهَا مَا لَوْ اَغْفَلَ ذَلِكَ جَازَ اَنْ یُعْفَلَ جَمِیْعُ مَعَانِی حُقُوقِ خَلْقِهِ اَوْلَهُمْ وَ اٰخِرِهِمْ، جَلَّ اللهُ عَنِ ذَلِكَ. فَلِلْحُقُوقِ بِحُقُوقِ اللّٰهِ وَ حُقُوقِ خَلْقِهِ مَثُوبَةٌ جَلِیْلَةٌ مَتٰی فَكَّرَ فِیْهَا مُفَكِّرٌ عَرَفَ اَجْزَآءَهَا اِذْ لَا وُصُولَ اِلٰی كُلِّهَا لِجَلَالَتِهَا وَ عِظَمِ قَدْرِهَا، وَ اَحَدُ مَعَانِیْهَا وَ هُوَ جُزْءٌ مِنْ اَجْزَآئِهَا اَنَّهٗ یَسْعَدُ بِالْاِمَامِ الْعَادِلِ النَّفْلَةَ وَ الْبَعُوْضَةَ وَ الْحَيٰوَانَ اَوْلَهُمْ وَ اٰخِرُهُمْ، بِدَلَالَةِ قَوْلِهِ تَعَالٰی: «وَ مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً

وَ كَفْتَهُ خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً»، دلالت دارد به خلیفه‌ای که اطاعت از او موجب هدایت ایشان می‌گردد و آن اطاعت مُقْتَرِنٌ به توحید است و نافی و اگذارى و ستمکاری و تضییع حقوق از خدای تعالی است، مقصود از آن همان خلافتی است که به سبب آن، مقام ولایت درست می‌شود، و حجت الهی به آن کامل می‌گردد، و برای کسی، عذری در غفلت از حق باقی نمی‌گذارد.

نکته دیگر آن است که خدای تعالی چون آمادگی یکی از بندگان خود را برای طاعتی دانست، او را بدان دعوت می‌کند تا توفیق آن عبادت را دریابد و مستحق پاداشی به اندازه آن طاعت گردد و اگر غفلت از آن روا باشد، رواست که از همه حقوق خلق خود غفلت کند و خدای تعالی از آن بزرگوارتر است که چنین کند. پس برای کسانی که حقوق الهی و حقوق خلقش را به جا می‌آورند، پاداش بزرگی مقرر کرده است که چون مفکری در آن اندیشه کند، جزئی از آن را خواهد شناخت، زیرا به واسطه جلال و بزرگی قدر آن، نمی‌تواند کل آن را ادراک کرد، و جزئی از اجزایش این است که به وسیله امام عادل، مورچه و پشه و هر جاننداری به سعادت می‌رسد، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: «وَ مَا تَوْرَا

لِلْعَالَمِينَ» (۱). وَ يَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً - الْآيَةَ» (۲). ثُمَّ مِنَ الْمِدْرَارِ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ الْإِنْسَانُ وَ سَائِرُ الْحَيَوَانِ، وَ سَبَبُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَ الْهُدَاةُ إِلَى حَقِّ اللَّهِ، فَتُؤَبِّئُهُ عَلَى أَقْدَارِهِ، وَ عُقُوبَتُهُ عَلَى مَنْ عَانَدَهُ بِحِسَابِهِ. وَ هَذَا نَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ يُحْتَاجُ إِلَيْهِ لِبَقَاءِ الْعَالَمِ عَلَى صَلَاحِهِ.

وَ قَدْ أَخْرَجْتُ الْأَخْبَارَ الَّتِي رَوَيْتَهَا فِي هَذَا الْمَعْنَى فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي بَابِ الْعِلَّةِ الَّتِي يُحْتَاجُ مِنْ أَجْلِهَا إِلَى الْإِمَامِ.

[لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَخْتَارَ الْخَلِيفَةَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ]:

وَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» «جَاعِلٌ»

نفرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان» و بر صحت آن، این قول خدای تعالی در قصه حضرت نوح عليه السلام دلالت دارد که فرمود: گفتم از پروردگار آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است و از آسمان باران پی در پی بر شما می فرستد، و از فواید باران پی در پی، انسان و سایر حیوانات منتفع می شوند، و سبب آن نیز داعیان به دین خدا و هادیان به حق او می باشند، پس پاداش الهی به اندازه قدر ایشان است و عقوبتش بر معاندین از روی حساب. بر این اساس است که می گوئیم برای بقای عالم و صلاح آن نیازمند به وجود امام می باشیم.

در این کتاب، اخباری که بدین معنی دلالت دارد، در باب «الْعِلَّةُ الَّتِي يُحْتَاجُ مِنْ أَجْلِهَا إِلَى الْإِمَامِ» نقل نموده ام.

جز خدای تعالی کسی را نسزد که خلیفه را برگزیند

و در سخن خدای تعالی که فرموده است: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، کلمه «جَاعِلٌ» که با تنوین ذکر شده است، صفت خداوند است که نفس خود را بدان وصف فرموده است. یعنی نصب خلیفه را او انجام

مُنُونُ صِفَةُ اللَّهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ، وَ مِيزَانُهُ قَوْلُهُ: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ»^(۱) فَنَوْنُهُ وَ وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، فَتَنٍ ادَّعَى أَنَّهُ يَخْتَارُ الْإِمَامَ وَجَبَّ أَنْ يَخْلُقَ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَلَمَّا بَطَلَ هَذَا الْمَعْنَى بَطَلَ الْآخَرُ إِذْ هُمَا فِي حَيْزٍ وَاحِدٍ.

وَ وَجْهٌ آخَرٌ: وَ هُوَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ فِي فَضْلِهِمْ وَ عِصْمَتِهِمْ لَمْ يَصْلَحُوا لِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ حَتَّى تَوَلَّى اللَّهُ ذَلِكَ بِنَفْسِهِ دُونَهُمْ وَ اِحْتَجَّ بِهِ عَلَى عَامَّةِ خَلْقِهِ أَنَّهُ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى اخْتِيَارِهِ لِمَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَلَائِكَةِ سَبِيلٌ إِلَيْهِ مَعَ صَفَائِهِمْ وَ وَفَائِهِمْ وَ عِصْمَتِهِمْ، وَ مَدَحَ اللَّهُ إِيَّاهُمْ فِي آيَاتٍ كَثِيرَةٍ مِثْلَ قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^(۲) وَ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^(۳).

ثُمَّ إِنَّ الْإِنْسَانَ بِمَا فِيهِ مِنَ السَّفَهِّ وَ الْجَهْلِ كَيْفَ وَ أَنَّى يَسْتَتَبُّ لَهُ ذَلِكَ فَهَذَا وَ الْأَحْكَامُ

می دهد و لا غیر، و دلیل آن این است که در آیه دیگر فرموده: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ». که آنجا نیز خالق را تنوین داده و خود را بدان وصف فرموده است، یعنی این منم که خالق بشر از خاکم و لا غیر. و کسی که ادعا می کند که او امام را بر می گزیند، ضروری است که بشر را از خاک بیافریند، و چون این معنی باطل است، آن نیز باطل خواهد بود، زیرا هر دوی آنها در امکان واحدی است.

و وجه دیگر آن است که فرشتگان با همه فضیلت و عصمتی که دارند، صلاحیت انتخاب امام را نداشتند، تا آنکه خداوند، خود متصدی آن گردید و نه ایشان، و به این اختیار بر عامه خلافتش احتجاج فرمود که ایشان را راهی در اختیار خلیفه نیست، زیرا فرشتگان خدا، با همه صفا و وفا و پاکدامنیشان، چنین اختیاری نداشتند. خداوند ملائکه را در بسیاری از آیاتش ستوده است و از جمله می فرماید: ایشان بندگان گرامی اند و در گفتار، به خداوند پیشی نجویند و در کردار به فرمان اویند. و نیز می فرماید: ملائکه نافرمانی خدای تعالی در فرامین او نمی کنند و آنچه را که او فرمان دهد همان را انجام می دهند.

در این صورت انسان با همه بی خردی و نادانیش، چگونه و با چه صلاحیتی

دُونَ الْإِمَامَةِ مِثْلُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَغَيْرِ ذَلِكَ لَمْ يَكِلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ إِلَى خَلْقِهِ، فَكَيْفَ وَكَلَّ إِلَيْهِمُ الْأَهَمَّ الْجَامِعَ لِلْأَحْكَامِ كُلِّهَا وَالْحَقَائِقَ بِأَسْرِهَا.

[أَوْجُوبٌ وَحُدَّةُ الْخَلِيفَةِ فِي كُلِّ عَصْرِ:]

وَفِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ «خَلِيفَةً» إِشَارَةٌ إِلَى خَلِيفَةٍ وَاحِدَةٍ ثَبَّتَ بِهِ وَمَعَهُ إِبْطَالُ - قَوْلٍ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ أُمَّةٌ كَثِيرَةٌ، وَقَدْ اقْتَصَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْوَاحِدِ، وَ لَوْ كَانَتْ الْحِكْمَةُ مَا قَالُوهُ وَعَبَّرُوا عَنْهُ لَمْ يَقْتَصِرِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْوَاحِدِ، وَ دَعْوَانَا مُحَاذٍ لِدَعْوَاهُمْ، ثُمَّ إِنَّ الْقُرْآنَ يُرْجِحُ قَوْلَنَا دُونَ قَوْلِهِمْ، وَ الْكَلِمَتَانِ إِذَا تَقَابَلَتَا ثُمَّ رُجِحَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى بِالْقُرْآنِ، كَانَ الرَّجْحَانُ أَوْلَى.

[لزوم وجود الخليفة]

لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ - الْآيَةَ» فِي الْخِطَابِ الَّذِي خَاطَبَ اللَّهُ

می تواند امام را انتخاب کند. احکام غیر امامت، مثل نماز و زکات و حج و غیره را بنگرید؛ آیا خدای تعالی آن احکام را به مردم وا گذاشته است؟ مسلماً در این احکام مردم حق اختیار و انتخاب ندارند، پس چگونه مسأله امامت و خلافت را که جامع همه احکام و حقایق است، به مردم وا گذاشته است.

وجوب وحدت خلیفه در هر عصر

کلمه «خلیفه» در سخن خدای تعالی اشاره دارد به اینکه خلیفه در هر عصری یکی بیش نیست و گفته کسانی که پنداشته اند در هر عصری ممکن است ائمه متعددی وجود داشته باشند، باطل است، و خدای تعالی بر یکی اکتفا کرده است و اگر حکمت خداوند اقتضای خلفای متعدد داشت، او اکتفای به یک خلیفه نمی کرد. ادعای ما در مقابل ادعای ایشان است و قرآن کریم، گفتار ما را ترجیح می دهد، نه گفتار ایشان را، و چون دو کلمه در مقابل یکدیگر باشند و قرآن کریم یکی از آن دو را ترجیح دهد، اولی رجحان آن است.

لزوم وجود خلیفه

و در سخن خدای تعالی که فرموده: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ»، خطاب را

عَزَّوَجَلَّ بِهِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا قَالَ: «رَبُّكَ» مِنْ أَصَحِّ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّهُ سُبْحَانَهُ يَسْتَعْمِلُ هَذَا الْمَعْنَى فِي أُمَّتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَإِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لَهُ عَلَيْهِمْ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمَا كَانَ لِقَوْلِهِ: «رَبُّكَ» حِكْمَةٌ وَ كَانَ يَجِبُ أَنْ يَقُولَ: «رَبُّهُمْ» وَ حِكْمَةُ اللَّهِ فِي السَّلَفِ كَحِكْمَتِهِ فِي الْخَلَفِ، لَا يَخْتَلِفُ فِي مَرِّ الْأَيَّامِ وَ كَرِّ الْأَعْوَامِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَدْلٌ حَكِيمٌ، لَا يَجْمَعُهُ وَ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ نَسَبٌ، جَلَّ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ.

اوجوب عصمة الإمام:

وَ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... الْآيَةَ» مَعْنَى، وَ هُوَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَا يَسْتَخْلِفُ إِلَّا مَنْ لَهُ نِقَاءُ السَّرِيرَةِ لِيَبْعُدَ عَنِ الْخِيَانَةِ، لِأَنَّهُ لَوْ اخْتَارَ مَنْ لَا نِقَاءَ لَهُ فِي السَّرِيرَةِ كَانَ قَدْ خَانَ خَلْقَهُ لِأَنَّهُ لَوْ أَنَّ دَلَالَاً قَدَّمَ حَمَالاً خَائِئاً إِلَى تاجرٍ فَحَمَلَ لَهُ حَمَالاً فَخَانَ فِيهِ كَانَ الدَّلَالُ خَائِئاً، فَكَيْفَ تَجُوزُ الْخِيَانَةُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ

متوجه پیامبرش ساخته است و این خطاب «رَبُّكَ» بهترین دلیل است که خدای تعالی امر خلافت را در امت پیامبرش، تا روز قیامت ادامه خواهد داد، زیرا زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود، و اگر مقصود ادامه خلافت نبود، خطاب «رَبُّكَ» حکمتی نداشت، و تعبیر «رَبُّهُمْ» مناسب مقام بود. بعلاوه حکمت خدای تعالی در گذشته، مانند حکمت او در آینده است، و با مرور ایام و گذشت ساها، دگرگون نخواهد شد، و این بدان جهت است که او عادل و حکیم است و با هیچ یک از آفریدگانش خویشی ندارد، و او برتر از آن است.

وجوب عصمت امام

و در این قول خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، معنایی وجود دارد که او تعالی و تقدس جز افراد پاک باطن را خلیفه نمی سازد، تا از خیانت بر کنار باشد، چون اگر شخص آلوده‌ای را به عنوان خلیفه برگزیند، به مخلوقات خود خیانت کرده است؛ زیرا اگر دلالی، حمال خائنی را برای تاجری بفرستد تا کالایی را برای او ببرد، و آن حمال در کالا خیانت کند، آن دلال هم خائن خواهد بود. پس چگونه خیانت برخدای تعالی روا است؟ در

هُوَ يَقُولُ - وَقَوْلُهُ الْحَقُّ - «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» (۱) وَ أَدَّبَ مُحَمَّدًا ﷺ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا» (۲) فَكَيْفَ وَ أَنِّي يَجُوزُ أَنْ يَأْتِيَ مَا يَنْهَى عَنْهُ، وَ قَدَعِيَ الْيَهُودَ بِسِمَةِ النِّفَاقِ، وَ قَالَ: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۳).

وَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» حُجَّةٌ قَوِيَّةٌ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا قَالَ: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» أَوْجَبَ بِهَذَا اللَّفْظِ مَعْنَى وَ هُوَ أَنْ يَعْتَقِدُوا طَاعَتَهُ فَاعْتَقَدَ عَدُوُّ اللَّهِ إِبْلِيسُ بِهَذِهِ الْكَلِمَةِ نِفَاقًا وَ أَضْمَرَهُ حَتَّى ضَارِبِهِ مُنَافِقًا، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَضْمَرَ أَنَّهُ يُخَالِفُهُ مَتَى اسْتَعْبَدَ بِالطَّاعَةِ لَهُ، فَكَانَ نِفَاقُهُ أَنْكَرَ النِّفَاقِ لِأَنَّهُ نِفَاقٌ بِيْظَهْرِ الْغَيْبِ، وَ لِهَذَا مِنْ الشَّأْنِ صَارَ أَخْزَى الْمُنَافِقِينَ كُلِّهِمْ.

حالی که سخنش حق است که می فرماید: «خداوند نیرنگ خیانتکاران را رهبری نمی کند. (به مقصد نمی رساند)» و با این سخن خود، پیامبرش را تأدیب فرموده است که: «مدافع خیانتکاران مباش». پس چگونه و از کجا روا باشد که آنچه دیگران را از آن نهی می کند، خود مرتکب شود، در حالی که یهودیان را به واسطه نفاقشان نکوهش کرده و فرموده است: «آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خودتان را فراموش می کنید، در حالی که کتاب را می خوانید، آیا تعقل نمی کنید؟». و در این سخن خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، دلیل استواری است، برای غیبت امام علیؑ، و آن دلیل این است که چون خداوند فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، با این لفظ معنایی را واجب ساخت و آن اینکه بایستی عقیده مند به طاعت آن خلیفه باشند. اما ابلیس به دنبال این سخن، عقیده نفاقی اتخاذ کرد و آن را در دل نهان ساخت، تا آنکه به واسطه آن منافق گردید، او دل بر آن نهاد که با طاعت خلیفه حق مخالفت کند، و این زشت ترین انواع نفاق است، زیرا آن، نفاق نهانی و قلبی است و از این رو است که شیطان، رسواترین منافقین است.

وَلَمَّا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَلَائِكَتَهُ ذَلِكَ أَضْمَرُوا الطَّاعَةَ لَهُ وَاشْتَأَقُوا إِلَيْهِ فَأَضْمَرُوا نَقِيضَ مَا أَضْمَرَهُ الشَّيْطَانُ فَصَارَ لَهُمْ مِنَ الرُّتْبَةِ عَشْرَةٌ أَضْعَافٍ مَا اسْتَحَقَّ عَدُوُّ اللَّهِ مِنَ الْحِزْبِيِّ وَالْخَسَارِ، فَالطَّاعَةُ وَالْمُؤَالَاتُ بَظَهْرِ الْغَيْبِ أَبْلَغُ فِي الثَّوَابِ وَالْمَدْحِ لِأَنَّهُ أَبْعَدُ مِنَ الشُّبْهَةِ وَالْمُغَالِطَةِ، وَهَذَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ نَادَاهُ مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ: وَ لَكَ مِثْلَاهُ».

وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَكَّدَ دِينَهُ بِالْإِيمَانِ بِالْغَيْبِ فَقَالَ: «هُدَى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ - الْآيَةُ» (۱) فَالْإِيمَانُ بِالْغَيْبِ أَكْبَرُ مَثُوبَةً لِصَاحِبِهِ لِأَنَّهُ خَلُوٌ مِنْ كُلِّ غَيْبٍ وَرَيْبٍ لِأَنَّ بَيْعَةَ الْخَلِيفَةِ وَقَتَّ الْمَشَاهِدَةَ قَدَيْتَوْهُمْ عَلَى الْمُبَايَعِ أَنَّهُ إِنَّمَا يُطِيعُ رَغْبَةً فِي خَيْرٍ أَوْ مَالٍ، أَوْ رَهْبَةً مِنْ قَتْلِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا هُوَ عَادَاتُ أُنْبَاءِ الدُّنْيَا فِي طَاعَةِ مُلُوكِهِمْ، وَ

اما وقتی خدای تعالی خلیفه را به ملائکه معرفی فرمود، طاعت وی را در دل گرفتند و مشتاق وی شدند. ایشان نقیض آنچه را که شیطان در دل نهان ساخته بود، برگزیدند و در جهت کمال و ترقی مستحقّ ده برابر درجه ای شدند که شیطان سزاوار رسوائی و عذاب در جهت انحطاط و سقوط گردید. پس طاعت و دوستی غائبانه و قلبی، ثواب و مدح بیشتری دارد، زیرا در معرض اشتباهکاری و نیرنگ نیست و از این رو از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمودند هرکس برای برادر دینی خود در نهان و از صمیم دل دعا کند، فرشته ای از آسمان وی را ندا در دهد که برای تو دو برابر آن است.

خدای تعالی دین خود را به وسیله ایمان به غیب تأکید فرموده و گفته است: «هُدَى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». البته ایمان به غیب، ثواب بیشتری برای مؤمن به دنبال دارد، چون از هر عیب و ریبی مبرا است، زیرا اگر کسی با خلیفه ای که حضور دارد بیعت کند، ممکن است این توهم پیش آید که او برای جلب منفعت و ثروت و یا ترس از قتل و غیر آن اطاعت کرده است، چنانکه شیوه دنیاپرستان در اطاعت از پادشاهان است، اما ایمان به غیب از همه شوائب

إِيمَانُ الْغَيْبِ مَأْمُونٌ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ، وَ مَحْرُوسٌ مِنْ مَعَايِبِهِ بِأَصْلِهِ، يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكَمْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» (۱) وَ لَمَّا حَصَلَ لِلْمُتَعَبِّدِ مَا حُصِلَ مِنَ الْإِيمَانِ بِالْغَيْبِ لَمْ يَحْرُمِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ فَقَدْ جَاءَ فِي الْخَبَرِ: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَالَ هَذِهِ الْمَقَالَةُ لِلْمَلَائِكَةِ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ بِسَبْعِمِائَةِ عَامٍ. وَ كَانَ يَحْصُلُ فِي هَذِهِ الْمُدَّةِ الطَّاعَةُ لِلْمَلَائِكَةِ اللَّهِ عَلَى قَدْرِهَا. وَ لَوْ أَنْكَرَ مُنْكَرٌ هَذَا الْخَبَرَ وَ الْوَقْتَ وَ الْأَعْوَامَ لَمْ يَجِدْ بُدْأً مِنَ الْقَوْلِ بِالْغَيْبَةِ وَ لَوْ سَاعَةً وَاحِدَةً، وَ السَّاعَةُ الْوَاحِدَةُ لَا تَتَعَرَّى مِنْ حِكْمَةٍ مَّا، وَ مَا حَصَلَ مِنَ الْحِكْمَةِ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ حَصَلَ فِي السَّاعَتَيْنِ حِكْمَتَانِ وَ فِي السَّاعَاتِ حِكْمٌ، فَمَا زَادَ فِي الْوَقْتِ إِلَّا زَادَ فِي الْمَثُوبَةِ وَ مَا زَادَ فِي الْمَثُوبَةِ إِلَّا كَشَفَ عَنِ الرَّحْمَةِ، وَ دَلَّ عَلَى الْجَلَالَةِ، فَصَحَّ الْخَبَرُ أَنَّ فِيهِ تَأْيِيدَ الْحِكْمَةِ وَ تَبْلِيغَ الْحُجَّةِ.

مُبراست و از این عیوب مصون است. دلیل بر این مطلب گفته خدای تعالی است که: «چون سختی عذاب ما را دیدند گفتند به خدای یکتا ایمان آوردیم، و بدانچه شرک می ورزیدیم کافر شدیم، اما ایمان ایشان وقتی عذاب ما را می بینند، هیچ فایده ای برایشان ندارد». و چون برای پرستندگان حق در ایمان به غیب ثواب وافر مقرر است، خدای تعالی فرشتگان را از این ثواب محروم نساخت. و در خبر آمده است که خدای - سبحان - هفتصد سال پیش از آفرینش آدم، این اعلام را به فرشتگان فرمود، و در این مدّت برای فرشتگان این طاعت - یعنی ایمان به غیب - حاصل بود. و اگر کسی این خبر و این مدّت را انکار کند، بناچار بایستی ولو به اندازه یک ساعت هم باشد، اعلام را به آفرینش آدم مقدم بداند و این همان غیب و نهان بودن آدم بر فرشتگان است. آری یک ساعت هم حکمتی دارد و حکمت یک ساعت در ظرف دو ساعت، دو حکمت است و در ساعتی متعدّد حکمتی متعدّد متصوّر است و هر چه مدّت بیشتر باشد ثواب نیز بیشتر خواهد بود، و ثواب بیشتر؛ از مزید رحمت است و دلالت بر جلالت خداوند دارد. پس می توان گفت که در این خبر تأیید حکمت و تبلیغ حجّت است.

وَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» حُجَّةٌ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَوْجِهٍ كَثِيرَةٍ:
أَحَدُهَا: أَنَّ الْغَيْبَةَ قَبْلَ الْوُجُودِ أُبْلَغُ الْغَيْبَاتِ كُلِّهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ مَا شَهِدُوا قَبْلَ ذَلِكَ خَلِيفَةً قَطُّ، وَ أَمَّا نَحْنُ فَقَدْ شَاهَدْنَا خُلَفَاءَ كَثِيرِينَ غَيْرَ وَاحِدٍ قَدْ نَطَقَ بِهِ الْقُرْآنُ وَ تَوَاتَرَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ حَتَّى صَارَتْ كَالْمُشَاهَدَةِ، وَ الْمَلَائِكَةُ لَمْ يَعْهَدُوا وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَكَانَتْ تِلْكَ الْغَيْبَةُ أُبْلَغَ.

وَ أُخْرَى: أَنَّهَا كَانَتْ غَيْبَةً مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ هَذِهِ الْغَيْبَةُ الَّتِي لِلْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هِيَ مِنْ قَبْلِ أَعْدَاءِ اللَّهِ تَعَالَى، فَإِذَا كَانَ فِي الْغَيْبَةِ الَّتِي هِيَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَادَةٌ لِلْمَلَائِكَةِ فَمَا الظَّنُّ بِالْغَيْبَةِ الَّتِي هِيَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةٌ مُخْلِصَةٌ لَمْ تَكُنْ فِي تِلْكَ الْغَيْبَةِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْإِمَامَ الْغَائِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقْمُوعٌ مَقْمُورٌ مُزَاحِمٌ فِي حَقِّهِ، قَدْ غُلِبَ قَهْرًا، وَ جَرَى عَلَى شِيعَتِهِ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ مَا جَرَى مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ وَ نَهْبِ الْأَمْوَالِ وَ إِبْطَالِ

و در این قول خدای تعالی که «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». از جهات عدیده بر غیبت امام علی علیه السلام احتجاج می شود.
اول آنکه غیبت قبل از وجود خلیفه از همه انواع غیبت بلیغ تر است، زیرا فرشتگان خلیفه ای پیش از آن ندیده بودند، ولی ما شاهد خلفای بسیاری بوده ایم که قرآن کریم و اخبار متواتره از آنها خبر داده اند، به گونه ای که به منزله مشاهده در آمده است اما فرشتگان از هیچکدامشان اطلاعی نداشتند. پس آن غیبت بلیغ تر است.

وجه دیگر آن است که غیبت خلیفه از فرشتگان از جانب خدای تعالی بود، ولی این غیبتی که برای امام علی علیه السلام است از جانب دشمنان خدای تعالی است که قصد جان امام را دارند، پس اگر در غیبتی که از جانب خدای تعالی است، عبادتی برای فرشتگان باشد، درباره غیبتی که از طرف دشمنان خداست چه می توان گفت؟ در حالی که مسلماً در غیبت امام علی علیه السلام عبادت مخلصانه ای است که در آن غیبت نیست، و این از آن رو است که امام غائب، رانده شده و مقهور است و به حق او تعدی شده و سیل خون شیعیانش به دست دشمنانش روان شده

الْأَحْكَامِ وَالْجَوْرِ عَلَى الْإِيْتَامِ وَتَبْدِيلِ الصَّدَقَاتِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا لَأَخْفَاءَ بِهِ، وَمَنْ اعْتَقَدَ مُوَالَاةً شَارِكَةً فِي أَجْرِهِ وَجِهَادِهِ، وَتَبَرَّأَ مِنْ أَعْدَائِهِ، وَكَانَ لَهُ فِي بَرَاءَةِ مَوَالِيهِ مِنْ أَعْدَائِهِ أَجْرٌ، وَفِي وَايَةِ أَوْلِيَائِهِ أَجْرٌ يَرْبُو عَلَى أَجْرِ مَلَائِكَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْإِيمَانِ بِالْإِمَامِ الْمَغِيبِ فِي الْعَدَمِ، وَإِنَّمَا قَصَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبَأَهُ قَبْلَ وُجُودِهِ تَوْقِيرًا وَتَعْظِيمًا لَهُ لِيَسْتَعْبِدَ لَهُ الْمَلَائِكَةُ وَيَتَشَمَّرُوا لِطَاعَتِهِ.

وَإِنَّمَا مِثَالُ ذَلِكَ تَقْدِيمُ الْمَلِكِ فِيمَا بَيَّنَّنَا بِكِتَابِ أَوْ رَسُولٍ إِلَى أَوْلِيَائِهِ أَنَّهُ قَادِمٌ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَتَهَيَّؤُوا لِاسْتِقْبَالِهِ وَارْتِيَادِ الْهَدَايَا لَهُ مَا يَقْطَعُ بِهِ وَمَعَهُ عُدْرُهُمْ فِي تَقْصِيرِ إِنْ قَصَرُوا فِي خِدْمَتِهِ كَذَلِكَ بَدَأَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِذِكْرِ نَبِيِّهِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُتَّبَتِهِ، وَكَذَلِكَ قَضَيْتُهُ فِي السَّلَفِ وَالْخَلْفِ، فَمَا قَبِضَ خَلِيفَةً إِلَّا عَرَفَ خَلْقَهُ الْخَلِيفَةَ الَّذِي يَثْلُوهُ، وَتَصَدِيقُ ذَلِكَ

و اموالشان به غارت رفته، و به احکام حقّه، خطّ بطلان کشیده شده، و بر یتیمان ستمها رسیده، و زکوات در غیر مورد صرف گردیده و فجایع دیگری به وقوع پیوسته که بر اهل حقّ پوشیده نیست. و کسی که معتقد به پیروی آن امام باشد، در اجر جهاد او شریک است و از دشمنانش بیزاری جسته است، و در براءت دوستانش از دشمنانش اجری است و در دوستی با دوستانش پاداشی است، که از پاداش فرشتگان، به جهت اعتقاد به خلیفه غائبی که هنوز در عدم است، برتر است. خدای تعالی داستان آن خلیفه را قبل از آنکه به عرصه زمین پا گذارد بیان کرده است، تا تعظیم و بزرگداشت او باشد و فرشتگان بر او سر فرود آورند و آماده فرمانبرداری او گردند.

مثال آن پادشاهی است که به وسیله نامه یا قاصدی به دوستانش خبر می دهد که به زودی بر ایشان وارد می شود تا آنها آماده استقبالش شوند و برای او هدایا فراهم کنند، تا اگر در خدمتش کوتاهی کردند، قطع عذر از ایشان شده باشد. همچنین است پیشگویی خدای تعالی از پیدایش خلیفه، برای اظهار جلالت و مقام اوست و همین طور است قضیه او در اسلاف و اخلاف، خدای تعالی هیچ خلیفه ای را قبض روح نکرد مگر آنکه جانشین او را که پس از وی می آید به مردم معرفی کرد؛ و تصدیق این مطلب قول خدای تعالی است که

قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «أَفَنُ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ - الْآيَةُ» (۱) وَ الَّذِي عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الْوَالِدُ وَسَلَّمَ ، وَ الشَّاهِدُ الَّذِي يَتْلُوهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . دَلَالَتُهُ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً» وَ الْكَلِمَةُ مِنْ كِتَابِ مُوسَى الْمُحَادِثَةِ هَذَا الْمَعْنَى حَدُّوا النَّعْلَ بِالنَّعْلِ وَ الْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ قَوْلُهُ: «وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَمَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (۲)

[السِّرُّ فِي أَمْرِهِ تَعَالَى الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:]

وَ اسْتَعْبَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ تَعْظِيمًا لَهُ لِمَا غَيْبَهُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِنَّمَا أَمَرَهُمْ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ لِمَا أَوْدَعَ صُلْبَهُ مِنْ أَرْوَاحِ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فَكَانَ ذَلِكَ السُّجُودُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبُودِيَّةً وَ لِآدَمَ طَاعَةً ، وَ لِمَا فِي صُلْبِهِ تَعْظِيمًا ، فَأَبَى

فرموده است: «آیا کسی که بر بینه‌ای از جانب پروردگار خود است و گواهی از جانب خدای تعالی به‌مراه اوست...» که مراد از کسی که بر بینه‌ای از جانب پروردگار است، محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الْوَالِدُ وَسَلَّمَ است و مراد از گواهی که همراه اوست، علی بن - ابی طالب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است. و دلیل آن، قول خدای تعالی است که: «و پیش از وی کتاب موسی پیشوا و رحمت بوده»، و آن کلمه‌ای که از کتاب موسی - طابق النعل بالنعل - برابر این معنی است، این سخن خداوند است: «و ما با موسی سی شب پیمان کردیم و آن را با ده شب به اتمام رساندیم پس مِيقَاتِ پروردگارش با چهل شب به پایان رسید و موسی به برادرش هارون گفت: خلیفه من در میان قومم باش و اصلاح کن و از روش مفسدین پیروی مکن».

سر فرمان به ملائکه در سجود به آدم

خدای تعالی به دلیل تعظیم آدم، فرشتگان را به سجود به آدم فراخواند، و از چشمان ایشان، حقیقتی را نهان داشت و آن حقیقت این بود که خدای تعالی ارواح حُجَجِ الهی را در صُلب آدم قرار داده بود. پس آن سجود برای خدای تعالی، عبودیت؛ و برای آدم طاعت؛ و برای آنچه در صُلب آدم قرار داشت، تعظیم

إِبْلِيسُ أَنْ يَسْجُدَ لِآدَمَ حَسَدًا لَهُ إِذْ جَعَلَ صَلْبَهُ مُسْتَوْدَعَ أَرْوَاحِ حُجَجِ اللَّهِ دُونَ صَلْبِهِ فَكَفَرَ بِحَسَدِهِ وَتَأْيِيهِ، وَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ، وَطَرِدَ عَنْ جِوَارِهِ، وَلَعِنَ وَ سُمِّيَ رَجِيمًا لِأَجْلِ إِنْكَارِهِ لِلْغَيْبَةِ لِأَنَّهُ اخْتَجَّ فِي امْتِنَاعِهِ مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ بِأَنْ قَالَ: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۱) فَجَحَدَ مَا غُيِّبَ عَنْ بَصَرِهِ وَ لَمْ يُوقِعِ التَّصَدِيقَ بِهِ، وَ اخْتَجَّ بِالظَّاهِرِ الَّذِي شَاهَدَهُ وَهُوَ جَسَدُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ يَعْلَمُ مَا فِي صَلْبِهِ وَجُودًا، وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِأَنَّ آدَمَ إِنَّمَا جُعِلَ قِبْلَةً لِلْمَلَائِكَةِ وَ أَمُرُوا بِالسُّجُودِ لَهُ لِتَعْظِيمِ مَا فِي صَلْبِهِ، فَثَلُّ مَنْ آمَنَ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبَتِهِ مَثَلُ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ أَطَاعُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي السُّجُودِ لِآدَمَ، وَ مَثَلُ مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبَتِهِ مَثَلُ إِبْلِيسَ فِي امْتِنَاعِهِ مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ كَذَلِكَ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

و تکریم بود. اما ابلیس به جهت حسد به آدم، از سجده به او خودداری کرد، زیرا ارواح حُجج الهی را در صلب آدم قرار داده بود، نه در صلب او، و بخاطر این حسد و خودداری کافر شد و بواسطه نافرمانی از فرمان پروردگارش فاسق گردید و از جوار رحمتش مطرود و ملعون گردید و رجیم نامیده شد، و اینهمه بخاطر آن بود که منکر «غیبت» گردید و دلیلش در امتناع از سجده بر آدم این بود که گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و وی را از خاک» و آنچه را از دیده اش نهان بود انکار کرد و آن را باور نداشت و به همان ظاهری که مشاهده می کرد احتجاج کرد، که آن، جسد آدم بود و منکر آن شد که می داند در صلب او چه سپرده شده، و به اینکه آدم به واسطه ارواح مکرمه ای که در صلب اوست، قبله فرشتگان واقع شده، و فرمان سجده به آدم بخاطر تعظیم به اصلاب اوست، ایمان نیاورد. پس کسانی که به امام غائب علیه السلام در حال غیبتش ایمان داشته باشند، مانند همان فرشتگانی هستند که خدای تعالی را در سجده بر آدم اطاعت کردند، و کسانی که منکر امام غائب علیه السلام در حال غیبتش باشند، مانند ابلیس اند که از سجده بر آدم سرپیچی کرد، چنانکه از امام صادق، جعفر بن محمد علیه السلام نیز همین مطلب روایت شده است.

حَدَّثَنَا بِذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَيُّمَنَ بْنِ مُحَرَّرٍ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ عليه السلام أَسْمَاءَ حُجَجِ اللَّهِ كُلِّهَا، ثُمَّ عَرَضَهُمْ - وَهُمْ أَرْوَاحٌ - عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ: أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بِأَنَّكُمْ أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ فِي الْأَرْضِ لِتَسْبِيحِكُمْ وَتَقْدِيسِكُمْ مِنْ آدَمَ عليه السلام «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» وَقَفُّوا عَلَى عَظِيمٍ مَنَزَلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ أَحَقُّ بِأَنْ يَكُونُوا خُلَفَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَجَهُ عَلَى بَرِيَّتِهِ، ثُمَّ غَيَّبَهُمْ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَاسْتَعْبَدَهُمْ بِوَلَايَتِهِمْ وَمَحَبَّتِهِمْ وَقَالَ لَهُمْ: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ». حَدَّثَنَا بِذَلِكَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ السُّكْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ. عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام.

أَيُّمَنَ بْنِ مُحَرَّرٍ مِنْ أَمَامِ صَادِقِ عليه السلام رَوَيْتَ كُنْدَ كِهْ فَرْمُود: «خُدَايَ تَعَالَى هَمَّةَ اسْمَاءِ الْهَى رَا بَهْ آدَمَ عليه السلام آمُوخت، سِپِسِ اَرْوَاحِ آن حُجَجِ طَاهِرَه رَا بَرِ مَلَائِكَه عَرَضَه دَاشْت وَ فَرْمُود: «اگر راست می گوئید که شما (بخاطر تسبیح و تقدیستان) سزاوارتر از آدم به خلافت هستید، نامهای ایشان را به من بگوئید. گفتند: تو منزهی، ما را دانشی نیست جز آنچه تو به ما آموختی و تو دانا و حکیمی. خدای تعالی فرمود: ای آدم! اسماء ایشان را بازگو، و هنگامی که اسماء حُجَجِ الْهَى رَا بیان کرد، به مقام والای آدم نزد خدای تعالی واقف شدند، و دانستند که آنان (حُجَجِ) سزاوارترند که خلفای الهی و حجتهای او بر آفریدگان باشند. سپس آنها را از دیدگان ملائکه پنهان کرد و فرشتگان را به سبب ولایت و محبتشان، به پرستش خود فراخواند و به آنها گفت: آیا به شما نگفتم که من به غیب آسمانها و زمین داناترم و می دانم آنچه را که شما آشکار می کنید و آنچه را که شما پنهان می دارید؟. این مطلب را جعفر بن محمد بن عماره از پدرش و او از امام جعفر -

و هذا استعبادُ الله عزَّ وجلَّ للملائكةِ بالغيبةِ، وَ الآيَةُ أَوْلُهَا فِي قِصَّةِ الخَلِيفَةِ وَإِذَا كَانَ آخِرُهَا مِثْلُهَا كَانَ لِلْكَلامِ نَظْمٌ وَ فِي النِّظْمِ حُجَّةٌ، وَ مِنْهُ يُؤخَذُ وَجْهُ الإِجماعِ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ أَوْلِهِمْ وَ آخِرِهِمْ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ سُبْحانَهُ وَ تَعَالَى إِذا عَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ كُلَّها عَلَيَّ ما قالَهُ المُخالِفُونَ فَلَا مُحالَةَ أَنَّ أَسْماءَ الأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ داخِلَةٌ فِي تِلْكَ الجُمْلَةِ، فَصارَ ما قُلناهُ فِي ذَلِكَ بِإِجماعِ الأُمَّةِ.

وَ مِنْ أَصَحِّ الدَّلِيلِ عَلَيْهِ أَنَّهُ لا مُحالَةَ لِمادَّلِ الملائكةِ عَلَيَّ السُّجودِ لِآدَمَ فَإِنَّهُ حَصَلَ لَهُمْ عِبادَةٌ، فَلَمَّا حَصَلَ لَهُمْ عِبادَةٌ أُوجِبَ بابُ الحِكمَةِ أَنْ يَحْصَلَ لَهُمْ ما هُوَ فِي حَيْزِهِ، سِواءً كانَ فِي وَقْتٍ أَوْ فِي غَيْرِ وَقْتٍ، فَإِنَّ الأَوْقاتَ ما تُغَيِّرُ الحِكمَةَ وَ لا تُبَدِّلُ الحُجَّةَ، أَوْلُها كآخِرِها، وَ آخِرُها كأَوْلِها، لا يَجوزُ فِي حِكمَةِ اللهِ أَنْ يَحْرِمَهُمْ مَعْنَى مِنْ مَعانِي المُثوبَةِ، وَ لا أَنْ يَبْخَلَ

صديق عليه السلام نیز روایت کرده است.

و این، طلبِ عبادتِ کردنِ خدای تعالی از فرشتگان است، به واسطهٔ یک امر غائب. و چون صدر آیه، راجع به داستان خلافت است، دنبالهٔ آن هم بایستی راجع به خلافت باشد، تا کلام از نظمی برخوردار باشد و در نظم حجتی است، بلکه از این نظر، می توان مطلب را به اجماع همهٔ مسلمین از عامه و خاصه ثابت کرد، زیرا مخالفین امامیه می گویند: خدای تعالی جملهٔ اسماء را به آدم آموخت و ناگزیر، اسماء ائمه علیهم السلام نیز داخل در آن جمله خواهد بود، پس آنچه ما می گوئیم مورد اتفاق و اجماع اُمت می گردد.

یک دلیل دیگر بر اینکه مقصود از اسماء، در آیهٔ شریفه، اسماء ائمهٔ معصومین علیهم السلام است، این است که چون ملائکه بر سجود به آدم دلالت شدند، منظور این بود که عبادتی برای ایشان حاصل شود، و حکمت الهی اقتضا می کند که در ضمن انجام این عبادت، حدِّ اعلائی فضیلت و ثوابی را که ممکن است در آن موضوع باشد درک کنند، خواه در همان وقت باشد و یا در غیر آن وقت، زیرا اختلاف اوقات، موجب تغییر حکمت الهی نمی شود و حجت او را دیگرگون نمی کند، که اول آن مانند آخرش، و آخر آن مانند اولش می باشد، و در حکمتِ الهی روانیست که هیچ ثوابی را از ایشان دریغ دارد و به هیچ فضیلتی از فضائل

بِفَضْلِ مَنْ فَضَائِلِ الْأَئِمَّةِ لِأَنَّهُمْ كُلَّهُمْ شَرَعٌ وَاحِدٌ دَلِيلُ ذَلِكَ أَنَّ الرَّسُولَ مَتَى آمَنَ مُؤْمِنٌ
بِوَاحِدٍ مِنْهُمْ، أَوْ بِجَمَاعَةٍ وَ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ، لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ إِيمَانُهُ، كَذَلِكَ الْقَضِيَّةُ فِي
الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَوْلَهُمْ وَ آخِرُهُمْ وَاحِدٌ، وَ قَدْ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمُنْكَرُ لِآخِرِنَا كَالْمُنْكَرِ
لِأَوَّلِنَا» وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنَ الْأَحْيَاءِ فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتَ».

وَ سَأَخْرِجُ ذَلِكَ فِي هَذَا الْكِتَابِ مُسْنِدًا فِي مَوْضِعِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَصَحَّ أَنْ قَوْلَهُ
عَزَّ وَجَلَّ: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» أَزَادَ بِهِ أَسْمَاءَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ لِلْأَسْمَاءِ مَعَانٍ كَثِيرَةٌ وَ
لَيْسَ أَحَدٌ مَعَانِيهَا بِأَوْلَى مِنَ الْآخِرِ، وَ الْأَسْمَاءُ أَوْصَافٌ وَ لَيْسَ أَحَدٌ الْأَوْصَافِ بِأَوْلَى مِنَ
الْآخِرِ، فَعَنَى الْأَسْمَاءُ أَنَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَّمَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصَافَ الْأَئِمَّةِ كُلِّهَا أَوْلَهَا وَ آخِرَهَا، وَ
مِنْ أَوْصَافِهِمُ الْعِلْمُ وَ الْحِلْمُ وَ التَّقْوَى وَ الشَّجَاعَةُ وَ الْعِصْمَةُ وَ السَّخَاءُ وَ الْوَفَاءُ، وَ قَدْ
نَطَقَ بِمِثْلِهِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ

أئمه عليهم السلام بخل و رزد، زیرا همه ائمه، راه و روش واحدی داشتند، و دلیل آن این
است که اگر شخصی به یکی یا جمعی از رسولان الهی ایمان آورد، اما یکی دیگر از
ایشان را انکار کند، ایمانش پذیرفته نمی شود. ائمه نیز این چنین اند، اول و آخر
ایشان یکی هستند، و امام صادق علیه السلام فرموده اند: کسی که آخرین ما را انکار
کند، مانند کسی است که اولین ما را انکار کند. و باز می فرمایند: کسی که یکی از
احیا را انکار کند، مانند کسی است که همه اموات را انکار کرده باشد.

من در این کتاب، احادیث مربوط به این موضوع را در جای خود - این شاء
الله - خواهم آورد، و بنابر آنچه ذکر شد، درست است که بگوئیم مقصود از «وَ
عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، ائمه معصومین علیهم السلام اند، و کلمه «اسماء» معانی بسیاری دارد
و هیچیک از آن معانی بر معانی دیگرش ترجیح ندارد، و اسماء همان اوصافند، و
هیچ یک از اوصاف بر وصف دیگر ترجیح ندارد، و معنای اسماء این است که
خدای سبحان، همه اوصاف ائمه را - از اول تا به آخر - به ایشان آموخت، و از
اوصاف ایشان، علم و تقوی و شجاعت و عصمت و سخا و وفا است و در قرآن
کریم مانند این اوصاف درباره انبیاء، آمده است، چنانکه می فرماید: «یاد کن

إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»^(۱) «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا. وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»^(۲) وَكَقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَاقْرَبْنَاهُ نَجِيًّا. وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا»^(۳).

فَوَصَّفَ الرَّسُولَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَمَدَهُمْ بِمَا كَانَ فِيهِمْ مِنَ الشَّيْمِ الْمَرْضِيَّةِ وَالْأَخْلَاقِ الزَّكِيَّةِ، وَكَانَ ذَلِكَ أَوْصَافَهُمْ وَأَسْمَاءَهُمْ كَذَلِكَ عَلَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. وَ الْحِكْمَةُ فِي ذَلِكَ أَيْضًا أَنَّهُ لَا وُصُولَ إِلَى الْأَسْمَاءِ وَوُجُوهِ الْاسْتِعْبَادَاتِ إِلَّا مِنْ طَرِيقِ السَّمَاعِ، وَالْعَقْلُ غَيْرُ مُتَوَجِّهِ إِلَى ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَوْ أَبْصَرَ عَاقِلٌ شَخْصًا مِنْ بَعِيدٍ أَوْ قَرِيبٍ لَمَا

در این کتاب ابراهیم را، که او پیامبری صدیق بود» و می فرماید: «یاد کن در این کتاب اسماعیل را که او صادق الوعد و رسول و پیامبر بود و خاندان خود را به نماز و زکاة فرمان می داد و نزد پروردگارش، پسندیده بود. و یاد کن در این کتاب ادريس را، که او پیامبری صدیق بود و او را به جایگاه بلندی رفعت دادیم» و باز می فرماید: «یاد کن در این کتاب موسی را، که او رسول و پیامبر و مخلص بود و او را از جانب ایمن طور، ندا کردیم و وی را مقرب و رازگوی خود ساخته و از سر رحمت برادرش هارون را یاور او نموده و بر او بخشیدیم و وی را پیامبر ساختیم».

خدای سبحان، در این آیات رسولانش را به شیوه های پسندیده و اخلاق پاکیزه ای که داشتند، وصف و تمجید فرموده و همه آنها، اوصاف و اسمای آنهاست و همچنین خدای تعالی همه اسماء و صفات را به آدم آموخت. و نیز حکمتش در این کار آن بود که هیچ راهی به درك اسماء و شناخت روشهای پرستش، به جز طریق سماع وجود ندارد، و عقل نمی تواند آن را درک کند، زیرا اگر فرد عاقلی، شخصی را از دور یا نزدیک ببیند، راهی به شناخت نام

۱- مریم: ۴۱.

۲- مریم: ۵۴ الی ۵۷.

۳- مریم: ۵۱-۵۴.

تَوَصَّلَ إِلَى اسْتِخْرَاجِ اسْمِهِ، وَلَا سَبِيلَ إِلَيْهِ إِلَّا مِنْ طَرِيقِ السَّمَاعِ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْعُمْدَةَ فِي بَابِ الْخَلِيفَةِ السَّمَاعِ، وَ لَمَّا كَانَ كَذَلِكَ أُبْطِلَ بِهِ بَابُ الْاِخْتِيَارِ إِذِ الْاِخْتِيَارُ مِنْ طَرِيقِ الْآرَاءِ، وَقَضِيَّةُ الْخَلِيفَةِ مَوْضُوعَةٌ عَلَى الْأَسْمَاءِ وَالْأَسْمَاءُ مَوْضُوعَةٌ عَلَى السَّمَاعِ، فَصَحَّ بِهِ وَ مَعَهُ مَذْهَبُنَا فِي الْإِمَامِ أَنَّهُ يَصِحُّ بِالنَّصِّ وَالْإِشَارَةِ، فَأَمَّا بَابُ الْإِشَارَةِ فَضَمَّرَ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» فَبَابُ الْعَرَضِ مَبْنِيٌّ عَلَى الشَّخْصِ وَالْإِشَارَةِ، وَ بَابُ الْإِسْمِ مَبْنِيٌّ عَلَى السَّمْعِ، فَصَحَّ مَعْنَى الْإِشَارَةِ وَالنَّصِّ جَمِيعاً.

وَلِلْعَرَضِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» مَعْنَيَانِ أَحَدُهُمَا عَرَضُ أَشْخَاصِهِمْ وَ هَيْئَاتِهِمْ كَمَا رَوَيْنَاهُ فِي بَابِ أَخْبَارِ أَخْذِ الْمِيثَاقِ وَ الذَّرِّ، وَ الْوَجْهُ الْآخِرُ أَنْ يَكُونَ عَزَّوَجَلَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ مِنْ طَرِيقِ الصَّفَةِ وَ النَّسْبَةِ كَمَا يَقُولُهُ قَوْمٌ مِنْ مُخَالِفِينَا، فَمِنْ كِلَا الْمَعْنِيَيْنِ يَحْصُلُ اسْتِعْبَادُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْمَلَائِكَةَ بِالْإِيمَانِ بِالْغَيْبَةِ.

وی ندارد مگر آنکه از آسمان بر وی الهام شود، و خدای تعالی در باب خلیفه، عمده مطلب را به سماع حواله کرده است، و چون چنین است، باب اختیار و انتخاب مردم در موضوع امامت و خلافت، باطل می شود، زیرا انتخاب، به واسطه رجوع به آراء صورت می گیرد، اما تعیین خلیفه، مربوط به اوصاف باطنی است که راهی جز سماع از حق ندارد. بنابراین، عقیده ما در باب امامت که بایستی به نص و اشاره باشد، درست است، اما تعیین امام به اشاره، مندرج در این قول خدای تعالی است که می فرماید: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» که موضوع عرض، مبنی بر تعیین و اشاره است، و در تعیین امام به اسم، مبنی بر استماع نص خلافت آنهاست. بر این اساس معنای اشاره و نص در باب امامت روشن گردید.

و در عرضی که خدای تعالی فرموده: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» دو معنی وجود دارد، یکی عرض اشخاص و هیاکل ایشان است، همچنان که در باب اخبار اخذ میثاق و عالم ذر روایت کرده ایم، و دیگر عرض اوصاف و انساب ایشان است که خداوند بر ملائکه عرضه داشته است. چنانکه بعضی از مخالفین ما می گویند، و بر هر دو تقدیر، خدای تعالی به واسطه ایمان به غیب ملائکه را به

وَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» حِكْمٌ كَثِيرَةٌ: أَحَدُهَا: أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَهْلَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِتَعْلِيمِ الْمَلَائِكَةِ أَسْمَاءِ الْأُمَّةِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَ أَهْلَ الْمَلَائِكَةِ لِتَعْلَمَ أَسْمَائِهِمْ مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَّمَ آدَمَ، وَ آدَمُ عَلَّمَ الْمَلَائِكَةَ، فَكَانَ آدَمُ فِي حَيْزِ الْمُعَلَّمِ وَ كَانُوا فِي حَيْزِ الْمُتَعَلِّمِينَ، هَذَا مَا نَصَّ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ.

وَ قَوْلُ الْمَلَائِكَةِ: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» فِيهِ أَصَحُّ دَلِيلٍ وَ أُبَيِّنُ حُجَّتَهُ لَنَا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ فِي أَسْمَاءِ الْأُمَّةِ وَ أَوْصَافِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا عَنْ تَعْلِيمِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ، وَ لَوْ جَازَ لِأَحَدٍ ذَلِكَ كَانَ لِلْمَلَائِكَةِ أَجُوزُ، وَ لَمَّا سَبَّحُوا اللَّهَ دَلَّ تَسْبِيحُهُمْ عَلَى أَنَّ الشَّرْعَ فِيهِ مِمَّا يُنَافِي التَّوْحِيدَ، وَ ذَلِكَ أَنَّ التَّسْبِيحَ تَنْزِيهُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ بَابُ التَّزْيِيهِ لَا يُوجَدُ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا عِنْدَ قَوْلِ جَاحِدٍ أَوْ مُلْحِدٍ أَوْ مُتَعَرِّضٍ

عبادت خود فراخوانده است.

و در این سخن خدای تعالی که می فرماید: «انبئونی باسماہ ہؤلاء ان کنتم صادقین» یعنی از نام اینان مرا آگاہ کنید اگر راست می گوئید، حکمتهای فراوانی است. یکی از آنها این است که خدای تعالی آدم علیه السلام را برای تعلیم اسماء ائمه به ملائکه، شایسته دانست و همچنین ملائکه را برای فراگیری اسماء ائمه از آدم علیه السلام صالح دید، پس خدای تعالی به آدم آموخت و آدم نیز به ملائکه تعلیم داد، و آدم در شمار معلمین و ملائکه در زمره شاگردان در آمدند و این صریح قرآن کریم است.

و در سخن ملائکه که گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» یعنی خدایا تو منزهی و ما را دانش نیست جز آنچه تو به ما آموختی و تو علیم و حکیمی، دلیل روشن و حجّت آشکاری است بر گفته ما که بر احدی جایز نیست که در اسماء و اوصاف ائمه، جز به تعلیم خدای تعالی سخن گوید و از پیش خود بر آنها نامی نهد، و اگر این امر بر کسی روا باشد بر ملائکه روا تر است، و چون ایشان با کلمه «سُبْحَانَ اللَّهِ» آغاز کردند، این تسیحشان دلالت بر آن دارد که شروع در آن کار با توحید منافات دارد، زیرا تسیح، منزّه دانستن خدای تعالی است، و منزّه دانستن خداوند در قرآن کریم، در برابر قول منکر یا ملحد یا مبطل توحید و

لِيَبْطُلِ التَّوْحِيدَ وَ الْقَدْحِ فِيهِ ، فَلَمْ يَسْتَنْكِفُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنْ يَقُولُوا : «لَا عِلْمَ لَنَا» فَسُنَّ
تَكَلَّفَ عِلْمَ مَا لَا يَعْلَمُ اِخْتَجَّ اللهُ عَلَيْهِ بِمَلَائِكَتِهِ ، وَ كَانُوا شُهَدَاءَ اللهِ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ ، وَإِنَّمَا أَهْلَ اللهُ الْمَلَائِكَةَ لِإِعْلَامِهِمْ عَلَى لِسَانِ آدَمَ عِنْدَ اعْتِرَافِهِمْ بِالْعَجْزِ وَ أَنَّهَمْ لَا
يَعْلَمُونَ ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» .

وَ لَقَدْ كَلَّمَنِي رَجُلٌ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ ، فَقَالَ لِي : إِنَّ الْغَيْبَةَ قَدْ طَالَتْ وَ الْحَيْرَةُ قَدْ اشْتَدَّتْ ،
وَ قَدْ رَجَعَ كَثِيرٌ مِنَ الْأَصْحَابِ عَنِ الْقَوْلِ بِالْإِمَامَةِ لِطُولِ الْأَمَدِ ، فَكَيْفَ هَذَا ؟ .

فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ جَارِيَةٌ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ كَمَا رُوِيَ عَنْ
رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي غَيْرِ خَبْرٍ ، وَ أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَهَبَ إِلَى مِيقَاتِ رَبِّهِ عَلَى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى
قَوْمِهِ بَعْدَ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً فَأَتَمَّهَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِعَشْرَةٍ ، فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ، فَلَتَأْخِرُهُ
عَنْهُمْ فَضْلَ عَشْرَةِ أَيَّامٍ عَلَى مَا وَاَعَدَّهُمْ اسْتَطَالُوا الْمُدَّةَ الْقَصِيرَةَ ، وَ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ

قَادِحِ فِيهَا وَ آدَمَ عِنْدَ اعْتِرَافِهِمْ بِالْعَجْزِ وَ أَنَّهَمْ لَا يَعْلَمُونَ ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» .
استنکاف نکردند، و هر کس در چیزی که نمی داند تکلف کند و از گفتن نمی دانم
خودداری ورزد، خداوند به فرشتگان خود بر او احتجاج کند و ایشان در دنیا و
آخرت، علیه او گواهی دهند، و خداوند ملائکه را شایسته دانست که به زبان
آدم به آنها اعلام اسما کند، و این به علت همان اعتراف به عجز و نادانیشان بود و
اینکه ایشان نمی دانند، آنگاه خدای تعالی فرمود: «یا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» .

در بغداد که آن را مدینه السَّلام می نامند، شخصی به من گفت: غیبت امام
زمان علیّه طولانی شده، و حیرت مردم شدت گرفته، و بسیاری از اصحاب
بواسطه طول مدّت، از قول به امامت برگشته اند، این چگونه است؟

به او گفتم: روش امتهای پیشین در این امت طابق النعل بالنعل جاری است،
چنانکه از رسول خدا ﷺ در روایات بسیاری وارد شده است که موسی علیّه
به مِیقَاتِ پروردگارش رفت تا پس از سی شب بازگردد، اما خداوند آن را به ده
شب کامل ساخت و مِیقَاتِ او چهل شب گردید و به همین جهت که مراجعت
موسی علیّه ده شب از قرار قبلی به تأخیر افتاد، این مدّت اندک را بسیار شمردند
و قساوت دلهایشان را گرفت و از دستور پروردگارشان و حضرت موسی سر باز

فَسَقُوا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ عَزَّوَجَلَّ وَ عَنْ أَمْرِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَصَاوا خَلِيفَتَهُ هَارُونَ وَ اسْتَضَعُّوهُ، وَ كَادُوا يَقْتُلُونَهُ، وَ عَبَدُوا عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ قَالَ السَّامِرِيُّ لَهُمْ: «هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى» وَ هَارُونَ يُعِظُهُمْ وَ يَنْهَاهُمْ عَنْ عِبَادَةِ الْعِجْلِ وَ يَقُولُ: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَ إِنْ رَبُّكُمْ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى» (۱) «وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضَبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» (۲) وَ الْقِصَّةُ فِي ذَلِكَ مَشْهُورَةٌ.

فَلَيْسَ بِعَجِيبٍ أَنْ يَسْتَطِيلَ الْجُهَالُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَدَّةَ غَيْبَةِ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَرْجِعَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ عَمَّا كَانُوا دَخَلُوا فِيهِ بِغَيْرِ أَصْلِ وَ بَصِيرَةٍ، ثُمَّ لَا يَعْتَبِرُونَ بِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ حَيْثُ يَقُولُ: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا

زدند، و نافرمانی خلیفه او - هارون - را پیش گرفتند و او را ناتوان شمردند و نزدیک بود که وی را بکشند، و بیکر گوساله ای را که بانگی داشت پرستیدند و از پرستش خدای تعالی باز ایستادند، و سامری به آنها گفت: «این خدای شما و خدای موسی است» و هارون ایشان را پند می داد و از گوساله پرستی نهی می کرد و می گفت: «ای مردم! شما به این گوساله آزمایش شدید، اما پروردگار شما رحمان است از من پیروی کنید و فرمان مرا بپذیرید. گفتند: ما دست از پرستش گوساله بر نمی داریم تا آنکه موسی مراجعت کند». «و هنگامی که موسی به نزد قومش خشمناک و اندوهگین بازگشت، گفت: در غیبت من چه کارهای زشتی پس از رفتن مرتکب شدید، آیا به امر پروردگارتان شتاب داشتید. بعد ألواح تورات را فرو افکند و سر برادر خود را گرفته و به جانب خود می کشید...» و قصه آن مشهور است.

و شگفت نیست اگر نادانان این امت نیز مدت غیبت صاحب الزمان علیه السلام را طولانی شمارند و بی اصل و اساس و بدون بصیرت از مذهب خود باز گردند و از گفته خداوند عبرت نگیرند که فرمود: «آیا مؤمنان را زمان آن نرسیده است که

يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (۱).

فَقَالَ (۲): وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ فِي هَذَا الْمَعْنَى؟ قُلْتُ: قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ «الْمَ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» يَعْنِي بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ غَيْبَتِهِ.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ - عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ - عَنْ دَاوُدَ بْنِ - كَثِيرِ الرَّقِيِّ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» قَالَ: مَنْ أَقْرَبَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ حَقٌّ».

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي هَمَزَةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ «قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ

قلوبشان برای ذکر خدا و آنچه از جانب حق فرود آمده است خاشع گردد و مانند آنان نباشند که به ایشان کتاب داده شد و مدت را طولانی شمردند و قلوبشان را قساوت فرا گرفت و بسیاری از آنان فاسق شدند».

او (آن مردی که در مدینه السلام سخن گفت) پرسید: در قرآن کریم در این باره چه آیه ای نازل شده است؟

گفتم: این سخن خدای تعالی: «الْمَ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». که مقصود از ایمان به غیب، ایمان به حضرت قائم و غیبت اوست.

و داود بن کثیر رقی از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خدای تعالی که «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» فرمود: کسی که به قیام قائم علیه السلام اقرار کند و بگوید که آن حق است.

و یحیی بن ابی القاسم گوید: از امام صادق علیه السلام از معنای آیه شریفه «الْمَ ذَلِكَ

«أَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» فَقَالَ: الْمُسْتَقُونَ شِيعَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْغَيْبُ فَهُوَ الْحُجَّةُ الْغَائِبُ. وَشَاهِدُ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ» (۱) فَأَخْبَرَ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْآيَةَ هِيَ الْغَيْبُ، وَالْغَيْبُ هُوَ الْحُجَّةُ، وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً» (۲) يَعْنِي حُجَّةً.

حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي - الْخَطَّابِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَنَّهُ قَالَ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» (۳) فَقَالَ: الْآيَاتُ هُمُ الْأُمَّةُ، وَالْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ قِيَامِهِ بِالسَّيْفِ وَإِنْ آمَنَتْ بِمَنْ تَقَدَّمَ مِنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» پرسش کردم فرمودند: مقصود از متقین، شیعه علی علیه السلام است، و مراد از غیب، حُجَّتِ غَائِبِ است و شاهد آن نیز این قول خدای تعالی است: «می گویند چرا بر او آیه ای از جانب پروردگارش نازل نمی شود؟ بگو که غیب از آن خداست و در انتظار باشید که من نیز با شما از منتظرانم».

پس خدای تعالی خبر داده است که «الآیه» همان «الغیب» است و غیب هم همان حُجَّتِ است و تصدیق آن نیز قول خدای تعالی است که فرمود: «و فرزندِ مریم و مادرش را آیه قرار دادیم» که مراد از آن حُجَّتِ است.

علی بن رِثَابِ از امام صادق علیه السلام روایت کند که ایشان درباره این سخن خدای تعالی «روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید، ایمان هیچ نفسی که پیشتر ایمان نیاورده است به وی فایده نمی رساند» فرمودند: آیات عبارت از ائمه است و آیت منتظره، حضرت قائم علیه السلام است و در روز ظهورش که با شمشیر بپاخیزد، ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد، به وی سود نرساند، گرچه به پدران گذشته وی ایمان آورده باشد.

وَقَدْ سَمَّى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْباً حِينَ قَصَّ قِصَّتَهُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ» ^(۱) فَسَمَّى يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْباً لِأَنَّ الْأَنْبَاءَ الَّتِي قَصَّهَا كَانَتْ أَنْبَاءَ يُوسُفَ فِيمَا أَخْبَرَ بِهِ مِنْ قِصَّتِهِ وَ حَالِهِ وَ مَا آلَتْ إِلَيْهِ أُمُورُهُ.

وَ لَقَدْ كَلَّمَنِي بَعْضُ الْمُخَالِفِينَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» أَنِّي بِالْبَعْثِ وَ النُّشُورِ وَ أَحْوَالِ الْقِيَامَةِ، فَقُلْتُ لَهُ: لَقَدْ جَهَلْتَ فِي تَأْوِيلِكَ وَ ضَلَلْتَ فِي قَوْلِكَ فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى وَ كَثِيراً مِنْ فِرْقِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُخَالِفِينَ لِدِينِ الْإِسْلَامِ يُؤْمِنُونَ بِالْبَعْثِ وَ النُّشُورِ وَ الْحِسَابِ وَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ فَلَمْ يَكُنِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِيَمْدَحَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَدْحَةٍ قَدْ شَرَكَهُمْ فِيهَا فِرْقُ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ بَلْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ مَدَحَهُمْ بِمَا هُوَ لَهُمْ خَاصَّةً، لَمْ يَشْرَكَهُمْ فِيهِ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ.

و خدای تعالی آنجا که داستان یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای پیامبرش بیان می کند، آن پیامبر را «غیب» نامیده است و فرموده: «این از خبرهای غیب است که به تو وحی کردیم و تو آن هنگام که آنها عزم خود را جزم کردند و مکر پیشه ساختند، نزد ایشان نبودی» او یوسف را غیب نامیده، زیرا اخباری که بیان فرموده است، راجع به داستان یوسف و احوال و سرانجام کار اوست.

بعضی از مخالفین درباره این آیه با من سخن گفته و اظهار داشته اند که معنای قول خدای تعالی که می فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» این است که به حشر و نشر و احوال روز قیامت، ایمان می آوردند. به او گفتم: در تأویلت نادانی و در گفتارت گمراه، زیرا یهود و نصاری و بسیاری از مشرکین و مخالفین اسلام نیز ایمان به حشر و نشر و حساب و ثواب و عقاب دارند، و خدای تعالی مؤمنان را مدح نمی کند به مدحی که فرقه های کفر و الحاد نیز با آنها شریک باشند بلکه خدای تعالی مؤمنان را وصف و ستایشی فرموده که مخصوص آنهاست و دیگری با ایشان شریک نیست.

اَوْجُوبُ مَعْرِفَةِ الْمَهْدِيِّ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ: [

وَلَا يَكُونُ الْإِيمَانُ صَاحِحاً مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ عِلْمِهِ بِحَالِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^(۱)، فَلَمْ يُوجِبْ لَهُمْ صِحَّةَ مَا يَشْهَدُونَ بِهِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ عِلْمِهِمْ، ثُمَّ كَذَلِكَ لَنْ يَنْفَعَ إِيْمَانُ مَنْ آمَنَ بِالْمَهْدِيِّ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَكُونَ عَارِفاً بِشَأْنِهِ فِي حَالِ غَيْبَتِهِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأُمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَخْبَرُوا بِغَيْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَفُوا كَوْنَهَا لِشِيعَتِهِمْ فِيمَا نُقِلَ عَنْهُمْ وَاسْتُحْفِظَ فِي الصُّحُفِ وَدُوْنِ فِي الْكُتُبِ الْمُؤَلَّفَةِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقَعَ الْغَيْبَةُ بِمَائَتِي سَنَةٍ أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ، فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أَتْبَاعِ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَقَدْ ذَكَرَ ذَلِكَ فِي كَثِيرٍ مِنْ كُتُبِهِ وَرِوَايَاتِهِ وَدَوْنَهُ فِي مُصَنَّفَاتِهِ وَهِيَ الْكُتُبُ الَّتِي تُعْرَفُ بِالْأُصُولِ مُدَوَّنَةً مُسْتَحْفَظَةً عِنْدَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ الْغَيْبَةِ بِمَا ذَكَرْنَا مِنْ السَّنِينَ، وَقَدْ أَخْرَجْتُ مَا حَضَرَنِي مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُسْنَدَةِ فِي الْغَيْبَةِ فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي

وجوب شناخت حضرت مهدی علیه السلام

ایمان هیچ مؤمنی صحیح نیست جز آنکه بداند حال کسی را که به وی ایمان می آورد، چنانکه خدای تعالی فرموده است: «مگر کسانی که گواه به حقیقت و می دانند» و صحت گواهی را بر آنها واجب نکرده، مگر پس از علمشان، همچنین ایمان کسی که به مهدی قائم علیه السلام ایمان آورده است، فایده ندارد، مگر آنکه به شأن و منزلت او در حال غیبت عارف باشد، و آن این است که ائمه علیهم السلام از غیبت او خبر داده اند، و بودن آن غیبت را برای شیعیان نشان توضیح داده اند، این مطلب در روایاتی که از ایشان نقل شده و در رساله هایی که از آنها باقی مانده و در کتابهایی که تألیف و تدوین گردیده است، در حدود دویست سال قبل از وقوع غیبت اخبار گردیده است. هیچ یک از پیروان ائمه علیهم السلام از این موضوع غفلت نکرده و در بسیاری از کتب و روایات و مصنفات خود، آنها را ذکر کرده اند، و اینها همان کتبی است که به «اصول» معروف است و نزد ایشان آل-محمد علیهم السلام از قریب دویست سال پیش از غیبت، به تدریج مدوّن گردیده و محفوظ مانده است، و من اخبار مُسْنَدی که درباره غیبت است از آن اصول

مواضعها، فلا يخلو حال هؤلاء الأتباع المؤلفين للكتب أن يكونوا علموا الغيب بما وقع الآن من الغيبة، فألفوا ذلك في كتبهم ودونوه في مصنفاتهم من قبل كونها، وهذا محال عند أهل اللب والتحصيل، أو أن يكونوا قد أسسوا في كتبهم الكذب فاتفق الأمر لهم كما ذكروا وتحقق كما وضعوا من كذبهم على بُعد ديارهم واختلاف آرائهم وتباين أقطارهم ومحالهم، وهذا أيضاً محال كسبيل الوجه الأول، فلم يبق في ذلك إلا أنهم حفظوا عن أمتهم المستحفظين للوصية عليهم السلام عن رسول الله ﷺ من ذكر الغيبة و صفة كونها في مقام بعد مقام إلى آخر المقامات مادونوه في كتبهم وألفوه في أصولهم، وبذلك وشبهه فلعج الحق وزهق الباطل. إن الباطل كان زهوقاً.

وَأَنَّ خُصُومَنَا وَ مُخَالِفِينَ مِنْ أَهْلِ الْأَهْوَاءِ الْمُضِلَّةِ قَصَدُوا^(۱) لِدَفْعِ الْحَقِّ وَ عِنَادِهِ بِمَا

استخراج کرده و در این کتاب آورده ام. اما حال پیروان این اصول، از دو حال بیرون نیست یا اینکه آنها علم غیب داشته اند به این غیبتی که الان واقع شده است و آن را پیش از وقوعش در کتب خود نوشته اند - و این در نظر خردمندان و دانشمندان محال است - و یا اینکه این جمع کثیر در کتابهایشان، یک امر کذبی را ساخته باشند و آن امر کذب، همانگونه که ذکر کرده اند، اتفاق افتاده و تحقق یافته باشد، با آنکه این جمع کثیر، دور از یکدیگر بوده و عقاید مختلفی داشته و در اقطار مختلفی زندگی می کرده اند، پس این احتمال نیز مانند احتمال پیشین محال است.

لذا هیچ راهی باقی نمی ماند جز آنکه بگوئیم آنها اخبار غیبت امام زمان علیه السلام را از ائمه خود که حافظین وصیت پیامبر بوده اند اخذ کرده اند و آن حضرت از غیبت امام زمان علیه السلام و صفات و مقامات او خبر داده و ایشان، آن اخبار را در کتب خود، تدوین کرده و در اصول خود تألیف نموده اند و با همین دلیل و ادله دیگری شبیه به آن، حق پیروز می گردد و باطل نابود می شود، زیرا که باطل، نابود شدنی است.

منظور دشمنان و مخالفان ما که تمایلات مضله (گمراه کننده) دارند، این است که به دستاویز غیبت صاحب الزمان علیه السلام و احتجاج او از بینندگان، حق را پایمال

وَقَعَ مِنْ غَيْبَةِ صَاحِبِ زَمَانِنَا الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اِخْتِجَابِهِ عَنْ اَبْصَارِ الْمُشَاهِدِينَ لِيَلْبَسُوا بِذَلِكَ عَلَى مَنْ لَمْ تَكُنْ مَعْرِفَتُهُ مُتَقَنَةً (۱) وَ لَا بَصِيرَتُهُ مُسْتَحْكَمَةً .

[اثبات الغيبة و الحكمة فيها :]

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ - : إِنَّ الْغَيْبَةَ الَّتِي وَقَعَتْ لِصَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ لَزِمَتْ حِكْمَتَهَا وَ بَانَ حَقُّهَا وَ فَلَجَتْ حُجَّتُهَا لِلَّذِي شَاهَدْنَاهُ وَ عَرَفْنَاهُ مِنْ آثَارِ حِكْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ اسْتِقَامَةِ تَدْبِيرِهِ فِي حُجَجِهِ الْمُتَقَدِّمَةِ فِي الْأَعْصَارِ السَّالِفَةِ مَعَ أُمَّةِ الضَّلَالِ وَ تَظَاهُرِ الطَّوَاغِيَتِ وَ اسْتِعْلَاءِ الْفِرَاعِنَةِ فِي الْحُطْبِ الْحَالِيَةِ وَ مَا نَحْنُ بِسَبِيلِهِ فِي زَمَانِنَا هَذَا مِنْ تَظَاهُرِ أُمَّةِ الْكُفْرِ بِمَعُونَةِ أَهْلِ الْإِفْكِ وَ الْعُدْوَانِ وَ الْبُهْتَانِ .

وَ ذَلِكَ أَنَّ خُصُومَنَا طَالَبُونَا بِوُجُودِ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَوُجُودِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا : إِنَّهُ قَدْ مَضَى عَلَى قَوْلِكُمْ مِنْ عَصْرِ وَفَاةِ نَبِيِّنَا ﷺ أَحَدُ عَشَرَ إِمَامًا ، كُلُّ مِنْهُمْ كَانَ مَوْجُودًا مَعْرُوفًا بِاسْمِهِ وَ شَخْصِهِ بَيْنَ الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ ، فَإِنْ لَمْ يُوجَدْ

کنند و حقیقت را بر کسی که معرفت یقینی ندارد و بصیرتش مستحکم نیست، پوشیده دارند.

اثبات غیبت و حکمت آن

به توفیق خدای تعالی می گویم که غیبتی که برای امام زمان ما علیه السلام واقع شده است، حکمتش ثابت و حقیقتش روشن و حجتش غالب است، به این دلیل که آثار حکمت خدای تعالی را مشاهده کرده و شناخته ایم و تدبیر استوار او را در حجت‌های گذشته و در قرون ماضیه می دانیم و می دانیم که در قرون گذشته، گردنکشان چگونه بر آن حجت‌ها غلبه کرده و فراغنه بر آنها مستولی شدند، و امروز هم مشاهده می کنیم که ائمه کفر به کمک اهل دروغ و دشمنی و افتراء بر همه چیز مسلط شده اند.

با چنین وضعی، مخالفان ما می گویند که امام زمان خود را به مانند ائمه پیش از او نشان بدهید و می گویند به قول شما پس از وفات پیامبر اکرم ﷺ یازده امام ظاهر شده اند و هر کدامشان، با نام و شخص خود، بین خاص و عام معروف و

كَذَلِكَ فَقَدْ فَسَدَ عَلَيْكُمْ أَمْرٌ مِّنْ تَقَدَّمَ مِنْ أُمَّتِكُمْ كَفَسَادِ أَمْرِ صَاحِبِ زَمَانِكُمْ هَذَا فِي عَدَمِهِ وَتَعَدُّرِ وُجُودِهِ.

فَأَقُولُ - وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ -: إِنَّ خُصُومَنَا قَدْ جَهِلُوا آثَارَ حِكْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَغْفَلُوا مَوَاقِعَ الْحَقِّ وَ مَنَاهِجَ السَّبِيلِ فِي مَقَامَاتِ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى مَعَ أُمَّةِ الضَّلَالِ فِي دَوْلِ الْبَاطِلِ فِي كُلِّ عَصْرِ وَ زَمَانٍ، إِذْ قَدْ تَبَّتْ أَنَّ ظُهُورَ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى فِي مَقَامَاتِهِمْ فِي دَوْلِ الْبَاطِلِ عَلَى سَبِيلِ الْإِمْكَانِ وَ التَّدْبِيرِ لِأَهْلِ الزَّمَانِ، فَإِنْ كَانَتْ الْحَالُ مُمَكِّنَةً فِي اسْتِقَامَةِ تَدْبِيرِ- الْأَوْلِيَاءِ لِوُجُودِ الْحُجَّةِ بَيْنَ الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ كَانَ ظُهُورَ الْحُجَّةِ كَذَلِكَ، وَ إِنْ كَانَتْ الْحَالُ غَيْرَ مُمَكِّنَةً مِنْ اسْتِقَامَةِ تَدْبِيرِ الْأَوْلِيَاءِ لِوُجُودِ الْحُجَّةِ بَيْنَ الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ وَ كَانَ اسْتِتَارُهُ بِمَا تُوجِبُهُ الْحِكْمَةُ وَ يَفْتَضِيهِ التَّدْبِيرُ، حَجَبَهُ اللَّهُ وَ سَتَرَهُ إِلَى وَقْتِ بُلُوغِ الْكِتَابِ أَجَلَهُ، كَمَا قَدْ وَجَدْنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حُجَجِ اللَّهِ الْمُتَقَدِّمَةِ مِنْ عَصْرِ وَفَاةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى حِينِ زَمَانِنَا هَذَا مِنْهُمْ الْمُسْتَخْفُونَ وَ مِنْهُمْ الْمُسْتَعْلِنُونَ، بِذَلِكَ جَاءَتْ الْآثَارُ وَ نَطَقَ الْكِتَابُ.

مشهور بوده اند، و اگر این امام، مانند ائمه پیش از خود آشکار و معروف نباشد، امر امامت آن یازده امام قبل از او نیز تباه و بیهوده می گردد، همچنان که امر - صاحب الزمان به واسطه نبودن و عدم امکان دستیابی به او، تباه و بیهوده است. به توفیق الهی در پاسخ به این اشکال می گویم: دشمنان ما به آثار حکمت خدای تعالی نادانند و راه و روش حجتهای خدا را در هر عصر و زمانی نسبت به پیشوایان ضلالت در دولتهای باطل نمی دانند، زیرا مسلم است که ظهور حجتهای الهی در مقامات پیشوایی خود بر سبیل امکان و تدبیر، نسبت به مردم زمان خودشان است، و اگر حال طوری باشد که امام بتواند تدبیر و رهبری اولیاءش را برعهده گیرد، ظهور آن حجت لازم خواهد بود، و اگر حال طوری باشد که امام نتواند تدبیر در رهبری اولیاءش را برعهده گیرد و حکمت الهی موجب استتار او گردد و تدبیر نیز آن را اقتضاء کند، خداوند او را در پشت پرده غیبت نهان ساخته و مستور فرماید تا وقتی که اجل غیبت فرا رسد، همچنان که همه حجتهای پیشین خداوند از زمان وفات آدم عليه السلام بر همین منوال بوده است و این موضوع آثار صحیحه و آیات قرآن کریم دلالت دارد.

فَمَنْ ذَلِكَ مَا :

حَدَّثَنَا بِهِ أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ -
خَالِدِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي -
الدَّيْلَمِ قَالَ : قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ إِنَّ لِلَّهِ رُسُلًا مُسْتَعْلِنِينَ وَ
رُسُلًا مُسْتَخْفِينَ، فَإِذَا سَأَلْتَهُ بِحَقِّ الْمُسْتَعْلِنِينَ فَسَلَّهُ بِحَقِّ الْمُسْتَخْفِينَ».

وَ تَصَدِيقُ ذَلِكَ مِنَ الْكِتَابِ قَوْلُهُ تَعَالَى : «وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ
رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» ^(۱) فَكَانَتْ حُجْجُ اللَّهِ تَعَالَى كَذَلِكَ مِنْ
وَقْتِ وَفَاةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصِيَاءَ مُسْتَعْلِنِينَ وَ مُسْتَخْفِينَ، فَلَمَّا
كَانَ وَقْتُ كَوْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَتَرَ اللَّهُ شَخْصَهُ وَ أَخْفَى وِلَادَتَهُ، لِأَنَّ الْإِمْكَانَ فِي ظُهُورِ -
الْحُجَّةِ كَانَ مُتَعَذِّرًا فِي زَمَانِهِ، وَ كَانَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سُلْطَانِ نَمْرُودَ مُسْتَتِرًا لِأَمْرِهِ وَ كَانَ
غَيْرَ مُظْهِرٍ نَفْسَهُ، وَ نَمْرُودُ يَقْتُلُ أَوْلَادَ رَعِيَّتِهِ وَ أَهْلَ مَمْلَكَتِهِ فِي طَلْبِهِ إِلَى أَنْ دَهَمَ

و از جمله آنها:

عبد الحمید بن ابی الدیلم می گوید: امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «ای عبد الحمید!
خداوند را فرستادگانی آشکار و رسولانی نهان است و چون از خدا به حق
رسولان عیان درخواست کردی، به حق فرستادگان نهان نیز مسألت کن».
و تصدیق آن از قرآن کریم، این سخن خدای تعالی است: رسولانی که
داستانشان را از پیش برای تو بر خواندیم و رسولانی که داستان ایشان را بازگو
نکردیم و خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی». حجتهای خداوند از هنگام
مرگ آدم تا پیدایش ابراهیم چنین بودند، اوصیائی که برخی از ایشان عیان و
برخی دیگر نهان بودند، و چون ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ به دنیا آمد، خداوند ولادت او را
نهان و شخص او را از دیدگان پنهان داشت، زیرا در آن هنگام، امکان ظهور
حجت الهی وجود نداشت، و ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ در زمان سلطنت نمرود به خاطر
دستوری که او داده بود، استتار می کرد و خود را آشکار نمی نمود. و نمرود اولاد
رعیّت و اهل مملکت خود را در جستجوی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ می گشت، تا آنکه دوران -

إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى نَفْسِهِ، وَ أَظْهَرَ لَهُمْ أَمْرَهُ بَعْدَ أَنْ بَلَغَتِ الْغَيْبَةَ أَمَدَهَا، وَ وَجَبَ إِظْهَارُ مَا أَظْهَرَهُ لِلَّذِي أَرَادَهُ اللَّهُ فِي إِثْبَاتِ حُجَّتِهِ وَ إِكْمَالِ دِينِهِ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ وَفَاةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ أَوْصِيَاءُ حُجَجًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ يَتَوَارَثُونَ الْوَصِيَّةَ كَذَلِكَ مُسْتَعْلِنِينَ وَ مُسْتَخْفِينَ إِلَى وَقْتِ كَوْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ فِرْعَوْنُ يَقْتُلُ أَوْلَادَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي طَلَبِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي قَدْ شَاعَ مِنْ ذِكْرِهِ وَ خَيْرِ كَوْنِهِ، فَسَرَّ اللَّهُ وَ لَادَتْهُ، ثُمَّ قَذَفَتْ بِهِ أُمُّهُ فِي الْيَمِّ كَمَا أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ»^(۱) وَ كَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حِجْرٍ فِرْعَوْنَ يُرَبِّيهِ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُهُ، وَ فِرْعَوْنُ يَقْتُلُ أَوْلَادَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي طَلَبِهِ، ثُمَّ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ بَعْدَ أَنْ أَظْهَرَ دَعْوَتَهُ وَ دَهَمَ عَلَى نَفْسِهِ مَا قَدْ قَصَّه اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ وَفَاةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ أَوْصِيَاءُ حُجَجًا لِلَّهِ كَذَلِكَ مُسْتَعْلِنِينَ وَ مُسْتَخْفِينَ إِلَى وَقْتِ

غیبت سرآمد و ابراهیم علیہ السلام خود را معرفی نمود و امر نبوتش را علنی کرد و اظهار آنچه که پشت سرانداخته بود واجب گشت، زیرا خداوند اراده کرده بود که حجّتش را اثبات کند و دینش را کمال بخشد. و آنگاه که وفات حضرت ابراهیم علیہ السلام فرا رسید، او را اوصیائی بود که حجّتهای خدای تعالی در زمین بودند و به دنبال هم، وصایت را از یکدیگر به ارث می بردند، و ایشان نیز آشکار و نهان بودند تا آنکه دوران موسی علیہ السلام فرا رسید و فرعون نیز اولاد بنی اسرائیل را در جستجوی موسی - که ذکرش شایع و خبر به دنیا آمدنش منتشر گشته بود - می گشت و خداوند ولادت او را پنهان کرد و مادرش او را به دریا افکند، و آنچنان که خدای تعالی در کتابش از آن خبر داده که «آل فرعون موسی را از دریا گرفتند» و موسی در دامان فرعون پرورش یافت در حالیکه او موسی را نمی شناخت و همچنان اولاد بنی اسرائیل را در طلب موسی می گشت. و داستان او بعد از آنکه دعوتش را اظهار کرد و خود را بدیشان شناسانید در کتاب خدای تعالی آمده است.

و چون وفات موسی علیہ السلام فرا رسید، او را اوصیایی بود که حجّتهای خداوند بودند. آنان نیز آشکار و نهان بودند تا هنگام ظهور عیسی علیہ السلام فرا رسید و

ظُهُورِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَظَهَرَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وِلَادَتِهِ، مُعَلِّناً لِدَلَائِلِهِ، مُظْهِراً لِشَخْصِهِ، شَاهِراً لِبرَاهِينِهِ، غَيْرَ مُخْفٍ لِنَفْسِهِ، لِأَنَّ زَمَانَهُ كَانَ زَمَانَ إِمْكَانِ ظُهُورِ الْحُجَّةِ كَذَلِكَ. ثُمَّ كَانَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْصِيَاءُ حُجَجاً لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَذَلِكَ مُسْتَعْلِينَ وَ مُسْتَخْفِينَ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِي الْكِتَابِ: «مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ» (۱) ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا» (۲) فَكَانَ مِمَّا قِيلَ لَهُ وَ لَزِمَ مِنْ سُنَّتِهِ عَلَى إِجَابِ سُنَنِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ الرُّسُلِ إِقَامَةُ الْأَوْصِيَاءِ لَهُ كإِقَامَةِ مَنْ تَقَدَّمَ لِأَوْصِيَائِهِمْ، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْصِيَاءَ كَذَلِكَ وَ أَخْبَرَ بِكَوْنِ الْمَهْدِيِّ خَاتِمِ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَنَّهُ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْماً، نَقَلَتْ الْأُمَّةُ ذَلِكَ بِأَجْمَعِهَا عَنْهُ، وَ أَنَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْزِلُ فِي وَقْتِ ظُهُورِهِ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ، فَحُفِظَتْ

عیسی علیه السلام در ولادتش ظاهر گردید و دلائلش را اعلان و شخص خود را اظهار و براهینش را هویدا نمود و نفسش را مخفی نمی ساخت، زیرا زمان او زمانه ای بود که امکان ظهور حجت الهی وجود داشت.

سپس او را نیز اوصیائی بود که پس از وی آمدند و حجتهای خدای تعالی بودند، ایشان نیز برخی عیان و برخی دیگر نهان بودند. تا هنگام ظهور پیامبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرا رسید و خدای تعالی در قرآن کریم فرمود: «به تو نمی گویند مگر آنچه را که به رسولان پیش از تو گفتند» سپس فرمود: «این سنتی است که برای پیامبران که پیش از تو فرستادیم، قرار داده ایم» و از جمله چیزهایی که به او گفته شده و بایستی در سنت او باشد تا مطابق با سنتهای رسولان الهی باشد، معین کردن اوصیای خود است، همچنان که پیامبران پیشین، اوصیای خود را معین کرده بودند و پیامبر اکرم نیز اوصیای خود را معین فرمود و اعلام کرد که آخرین ائمه، مهدی علیه السلام است و اینکه او زمین را پر از عدل و داد می کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد، این خبر را همه امت از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده اند، و اینکه عیسی علیه السلام در هنگام ظهور مهدی علیه السلام فرود می آید و پشت سر او نماز می خواند و ولادت اوصیاء و مقامات آنها، یکی پس از دیگری ضبط

وَلَادَاتُ الْأَوْصِيَاءِ وَ مَقَامَاتُهُمْ فِي مَقَامٍ بَعْدَ مَقَامٍ إِلَى وَقْتِ وِلَادَةِ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
الْمُنْتَظَرِ لِلْقِسْطِ وَالْعَدْلِ، كَمَا أُوجِبَتِ الْحِكْمَةُ بِاسْتِقَامَةِ التَّدْبِيرِ غَيْبَةً مِّنْ ذَكَرْنَا مِنَ الْحُجَجِ
الْمُتَقَدِّمَةِ بِالْوُجُودِ.

وَذَلِكَ أَنَّ الْمَعْرُوفَ الْمُسَلِّمَ بَيْنَ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْمِلَّةِ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ
وَالِدَ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَانَ وَكَلَّ بِهِ طَاغِيَةً زَمَانِهِ إِلَى وَقْتِ وَفَاتِهِ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ عَلَيْهِ
وَ كَلَّ بِحَاشِيَّتِهِ وَ أَهْلِهِ وَ حُبِسَتْ جَوَارِيهِ وَ طُلِبَ مَوْلُودُهُ هَذَا أَشَدَّ الطَّلَبِ، وَ كَانَ أَحَدَ
الْمُتَوَلِّينَ عَلَيْهِ عَمُّهُ جَعْفَرُ أَخُو الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِمَا ادَّعَاهُ لِنَفْسِهِ مِنَ الْإِمَامَةِ وَ رَجَا أَنْ يَتِمَّ
لَهُ ذَلِكَ بِوُجُودِ ابْنِ أَخِيهِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَرَّتِ السُّنَّةُ فِي غَيْبَتِهِ بِمَا جَرَى مِنْ سُنَنِ
غَيْبَتِهِ مِّنْ ذَكَرْنَا مِنَ الْحُجَجِ الْمُتَقَدِّمَةِ، وَ لَزِمَ مِنْ حِكْمَةِ غَيْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَزِمَ مِنْ حِكْمَةِ
غَيْبَتِهِمْ.

گردید، تا هنگام ولادتِ امام زمانِ ما علیه السلام فرا رسید کسی که جهان در انتظار
اوست تا عدل و داد را در جهان بگستراند و چنانچه حکمت الهی در دوره های
گذشته اقتضای غیبت حجتهای الهی را داشت، او را هم در پرده غیبت نهان
داشت،

برای آنکه نزد خاص و عام ملت اسلام، معروف و مسلم است که خلیفه
ناحق و سرکش زمانِ امام حسن عسکری علیه السلام مأمورانی بر آن حضرت گماشت
و تا هنگام وفات آن امام، ایشان را زیر نظر داشت و چون حضرت وفات کرد،
مأمورانی بر خاندان و نزدیکان حضرت گماشت و کنیزان امام زندانی شدند و
برای به دست آوردن فرزند او تلاش زیادی نمودند و یکی از کسانی که متولی
این کار بود همان جعفر برادر امام حسن عسکری علیه السلام بود که هوای امامت در
سر داشت و ادعای امامت کرد و امیدوار بود که با نابودی فرزندِ برادرش بدین
مقام نایل آید. در این حال سنت غیبت درباره آن حضرت جاری شد، همچنان
که این سنت در حجتهای الهی پیشین نیز جاری گشته بود و حکمت غیبت آن
امام، همان حکمت غیبت انبیای گذشته بود.

[ردِّ إشکال:]

وَ كَانَ مِنْ مُعَارَضَةِ خُصُومِنَا أَنْ قَالُوا: «وَلِمَ أُوجِبْتُمْ فِي الْأُمَّةِ مَا كَانَ وَاجِباً فِي الْأَنْبِيَاءِ، فَمَا أَنْكَرْتُمْ أَنْ ذَلِكَ كَانَ جَائِزاً فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ غَيْرِ جَائِزٍ فِي الْأُمَّةِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ لَيْسُوا كَالْأَنْبِيَاءِ فَغَيْرُ جَائِزٍ أَنْ يُشَبَّهَ حَالُ الْأُمَّةِ بِحَالِ الْأَنْبِيَاءِ فَأَوْجَدُونَا دَلِيلاً مُقْنِعاً عَلَى أَنَّهُ جَائِزٌ فِي الْأُمَّةِ مَا كَانَ جَائِزاً فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ فِيمَا شَبَّهْتُمْ مِنْ حَالِ الْأُمَّةِ الَّذِينَ لَيْسُوا بِأَشْبَاهِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ، وَإِنَّمَا يُقَاسُ الشَّكْلُ بِالشَّكْلِ وَ المِثْلُ بِالمِثْلِ، فَلَنْ تَثْبُتَ دَعْوَاكُمْ فِي ذَلِكَ، وَلَنْ يَسْتَقِيمَ لَكُمْ قِيَاسُكُمْ فِي تَشْبِيهِكُمْ حَالِ الْأُمَّةِ بِحَالِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَّا بِدَلِيلٍ مُقْنِعٍ».

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَهْتَدِي -: إِنَّ خُصُومَنَا قَدْ جَهِلُوا فِيمَا عَارَضُونَا بِهِ مِنْ ذَلِكَ وَلَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا مِنْ أَهْلِ التَّمْيِيزِ وَ النَّظَرِ وَ التَّفَكُّرِ وَ التَّدَبُّرِ بِأَطْرَاحِ العِنَادِ وَ إِزَالَةِ العَصْبِيَّةِ لِرُؤُسَائِهِمْ وَ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ أَسْلَافِهِمْ لَعَلِمُوا أَنَّ كُلَّ مَا كَانَ جَائِزاً فِي الْأَنْبِيَاءِ فَهُوَ وَاجِبٌ لِأَزْمٍ فِي

پاسخ يك سوال

و از جمله اعتراضهای مخالفین ما این است که می گویند: چرا آنچه را که بر انبیاء واجب بوده، بر ائمه واجب می کنید؟ و چرا نمی گوئید امر «غیبت» در انبیاء جایز بوده اما در ائمه جایز نیست. البته ائمه مانند انبیاء نیستند و جایز نیست که حال ائمه را به حال انبیاء تشبیه کنیم، باید دلیل قانع کننده ای برای ما بیاورید که آنچه که در شأن انبیاء و رسولان جایز بوده درباره ائمه نیز جایز می باشد. می دانیم که تشبیه و قیاس در دو موضوع همانند و همشکل صورت می پذیرد پس ادعای شما درباره تشبیه حال ائمه به انبیاء درست نیست مگر آنکه دلیل قانع کننده ای بیاورید.

در پاسخ این ایراد می گویم - و از خداوند هدایت می جویم -: دشمنان ما از سر جهالت این اعتراض را وارد کرده اند و اگر از اهل تشخیص و تفکر و تدبّر بودند و عناد را کنار می گذاشتند و تعصب و جانبداری از رهبران و پیشینیانشان نمی کردند، می دانستند که هر چیزی که در انبیاء رواست، مطابق النعل بالنعل در

الْأُمَّةِ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ هُمْ أَصُولُ الْأُمَّةِ وَمَغِيضُهُمْ وَ
 الْأُمَّةُ هُمْ خُلَفَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَوْصِيَاءُهُمْ وَ الْقَائِمُونَ بِحُجَّةِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى مَنْ يَكُونُ بَعْدَهُمْ
 كَيْلًا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ حُدُودُهُ وَ شَرَائِعُهُ مَا دَامَ التَّكْلِيفُ عَلَى الْعِبَادِ قَائِمًا وَ الْأَمْرُ لَهُمْ
 لِأَزْمًا، وَلَوْ وَجَبَتْ الْمُعَارَضَةُ لَجَازَ لِقَائِلِي أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ هُمْ حُجَجُ اللَّهِ فَغَيْرُ جَائِزٍ أَنْ
 يَكُونَ الْأُمَّةُ حُجَجُ اللَّهِ إِذْ لَيْسُوا بِالْأَنْبِيَاءِ وَ لَا كَالْأَنْبِيَاءِ، وَ لَهُ أَنْ يَقُولَ أَيْضًا: فَغَيْرُ جَائِزٍ
 أَنْ يُسَمُّوا «أُمَّةً» لِأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ كَانُوا أُمَّةً وَ هُوَ لِأَنَّ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءٍ فَيَكُونُوا أُمَّةً كَالْأَنْبِيَاءِ، وَ
 غَيْرُ جَائِزٍ أَيْضًا أَنْ يَقُومُوا بِمَا كَانَ يَقُومُ بِهِ الرَّسُولُ مِنَ الْجِهَادِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ
 عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشَّرِيعَةِ إِذْ لَيْسُوا كَالرَّسُولِ وَ لَا هُمْ بِرُسُلٍ. ثُمَّ يَأْتِي
 بِمِثْلِ هَذَا مِنَ الْمَحَالِ مِمَّا يَكْثُرُ تَعْدَادُهُ وَ يَطُولُ الْكِتَابُ بِذِكْرِهِ، فَلَمَّا فَسَدَ هَذَا كُلُّهُ كَانَتْ هَذِهِ
 الْمُعَارَضَةُ مِنْ خُصُومِنَا فَاسِدَةً كَفَسَادِهِ.

ثُمَّ نَحْنُ نُبَيِّنُ الْآنَ وَ نُوضِحُ بَعْدَ هَذَا كُلِّهِ أَنَّ التَّشَاكُلَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأُمَّةِ بَيِّنٌ

ائمه نیز واجب و لازم است، زیرا انبیاء اصل و اساس و سرچشمه آنها هستند و
 ائمه جانشینان و اوصیای انبیاء و حجتهای الهی بر آیندگان ایشانند، تا حجّت
 الهی از میان نرود و شرایع و احکام تا آخرین دوره تکلیف بندگان، بر جای ماند
 و اگر این اعتراض صحیح باشد، رواست آن معترض بگوید: پیامبران حجتهای
 خدای هستند، ولی امامان حجتهای خدا نیستند! زیرا ائمه به مانند انبیاء
 نمی باشند. و یا آنکه بگوید: ایشان را نمی توان ائمه نامید، زیرا انبیاء پیشوایان و
 ائمه هستند ولی ائمه که انبیاء نیستند تا اطلاق ائمه بر ایشان روا باشد! و یا آنکه
 بگوید: بر ائمه روا نیست که مانند رسولان بر امر جهاد و امر به معرف و نهی از
 منکر و سایر ابواب شریعت قیام کنند! زیرا ائمه رسول نیستند. و از اینگونه
 سخنان بسیار می تواند بگوید که ذکر آنها موجب تطویل کتاب می شود. پس
 چون این قبیل اعتراضات ناصحیح است، لا محاله آن اعتراض نخست نیز
 ناصحیح خواهد بود.

علاوه بر آنچه که گفتیم، اکنون ثابت می کنیم که همانندی ائمه و انبیاء در
 اوصاف معنویّه واضح و آشکار است و ائمه، حجتهای خدا بر خلق هستند،

واضح، فَيَلْزِمُهُمْ أَنَّهُمْ حُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ كَمَا كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ حُجَّجُهُ عَلَى الْعِبَادِ، وَفَرَضُ طَاعَتِهِمْ لِأَزْمٍ كَلْزَوْمٍ فَرَضِ طَاعَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۱) وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»^(۲) فَوَلَاةُ الْأَمْرِ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ وَ الْأُمَّةُ بَعْدَ الرَّسُولِ ﷺ، وَ قَدْ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ، وَ أَوْجَبَ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ فَرَضِهِمْ مَا أَوْجَبَهُ مِنْ فَرَضِ الرَّسُولِ كَمَا أَوْجَبَ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ طَاعَةِ الرَّسُولِ مَا أَوْجَبَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ طَاعَتِهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَوْلِهِ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» ثُمَّ قَالَ: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^(۳) وَ إِذَا كَانَتْ الْأُمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامَةُ حُجَّجَ اللَّهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِالرَّسُولِ وَ لَمْ يُشَاهِدْهُ وَ عَلَى مَنْ خَلَفَهُ مِنْ بَعْدِهِ كَمَا كَانَ الرَّسُولُ حُجَّةً عَلَى مَنْ لَمْ يُشَاهِدْهُ فِي عَصْرِهِ لَزِمَ مِنْ طَاعَةِ الْأُمَّةِ مَا لَزِمَ مِنْ طَاعَةِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَقَدْ تَشَاكَلُوا وَ

چنانکه انبیاء بوده‌اند و اطاعت از ائمه واجب و لازم است، چنانکه اطاعت از انبیاء چنین بوده است. و دلیل آن، قول خدای سبحان است که فرمود: «از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر فرمان برید» و این سخن خدای تعالی است که فرمود: «و اگر آن را به رسول خدا و به اولی الامر ارجاع می‌دادند، اهل پی جویی و استنباط آن را می‌فهمیدند». و اولی الامر همان اوصیاء و ائمه پس از پیامبرند و خداوند اطاعت از آنها را قرین اطاعت رسولش ساخته و طاعت از آنها را نیز بر بندگان لازم کرده است، چنانکه طاعت از رسول را بر بندگان واجب ساخته و آن را در ردیف اطاعت از خود در آورده و فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» بعد از آن فرموده: «هرکس اطاعت رسول کند، محققاً خدا را اطاعت کرده است» و چون ائمه علیهم السلام حجتهای الهی بر کسانی هستند که به رسول ملحق نشده و شرف حضور او را درک نکرده‌اند، و همچنین بر کسانی که در آینده در پی رسولان خواهند آمد، و رسول نیز حجّت الهی است بر کسانی که در عصر خود، او را ندیده‌اند، بنابراین از طاعت امام همان لازم آید که از طاعت رسول اکرم حضرت محمد ﷺ لازم آید، و انبیاء و ائمه یک

اِسْتَقَامَ الْقِيَاسُ فِيهِمْ، وَ اِنْ كَانَ الرَّسُولُ اَفْضَلَ مِنَ الْاُمَّةِ فَقَدْ تَشَاكَلُوا فِي الْحُجَّةِ وَ
 الْاِسْمِ وَ الْفِعْلِ ^(۱) وَ الْفَرَضِ، اِذْ كَانَ اللهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ قَدْ سَمَّى الرَّسُلَ اُمَّةً بِقَوْلِهِ لِابْرَاهِيمَ:
 «اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا» ^(۲) وَ قَدْ اَخْبَرَنَا اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اَنَّهُ قَدْ فَضَّلَ الْاَنْبِيَاءَ وَ
 الرَّسُلَ بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «تِلْكَ الرَّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ
 مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللهُ - الْاَيَّةُ» ^(۳) وَ قَالَ، «وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّنَ عَلٰى بَعْضٍ - الْاَيَّةُ» ^(۴)
 فَتَشَاكَلَ الْاَنْبِيَاءُ فِي النَّبُوَّةِ وَ اِنْ كَانَ بَعْضُهُمْ اَفْضَلَ مِنْ بَعْضٍ، وَ كَذَلِكَ تَشَاكَلَ الْاَنْبِيَاءُ وَ
 الْاَوْصِيَاءُ، فَمَنْ قَاسَ حَالَ الْاُمَّةِ بِحَالِ الْاَنْبِيَاءِ وَ اسْتَشْهَدَ بِفِعْلِ الْاَنْبِيَاءِ عَلٰى فِعْلِ الْاُمَّةِ
 فَقَدْ اَصَابَ فِي قِيَاسِهِ وَ اسْتَقَامَ لَهُ اسْتِشْهَادُهُ بِالَّذِي وَصَفَانَا مِنْ تَشَاكُلِ الْاَنْبِيَاءِ وَ
 الْاَوْصِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

حُكْم دارند و قیاس کردن میان آن دو درست است، گرچه رسول، افضل از
 ائمه باشد، ولی در حجت بودن و اسم خلیفه الهی داشتن و عمل رهبری کردن
 و وجوب اطاعت شدن، مثل یکدیگرند، و خدای تعالی در کلام خود
 رسولان را ائمه نامیده و به ابراهیم علیه السلام فرموده است: «تو را امام مردم قرار
 دادیم» و خدای تعالی به ما خبر داده است که بعضی از انبیاء و رسولان را بر
 بعضی دیگر برتری داده است و فرموده: «آن رسولانند که بعضی از ایشان را
 بر بعضی دیگر برتری دادیم، و در بین ایشان کسی هست که خداوند با او تکلم
 فرموده است» و فرموده: «ما بعضی از انبیاء را بر بعضی دیگر برتری دادیم»
 ملاحظه می کنید که گرچه بعضی از انبیاء بر بعضی دیگر برتری دارند، اما
 مشاکل و همانندند و اینچنین است حال انبیاء و اوصیاء، پس هر کس حال
 ائمه علیهم السلام را به حال انبیاء قیاس کند و به فعل انبیاء بر عمل ائمه علیهم السلام
 استشهاد کند، بنا بر آنچه در همانندی انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بیان داشتیم، قیاس
 و استشهادش درست است.

۱ - فی بعض النسخ «وَالعقل».

۲ - البقرة: ۱۱۹.

۳ - البقرة: ۲۵۳.

۴ - الاسراء: ۵۵.

[وَجْهٌ آخَرٌ لِاثْبَاتِ الْمَشَاكَلَةِ:]

وَجْهٌ آخَرٌ مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى حَقِيقَةِ مَا شَرَحْنَا مِنْ تَشَاكُلِ الْأُمَّةِ وَالْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^(۱) وَقَالَ تَعَالَى: «مَا آتَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^(۲)، فَأَمَرَنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ نَهْتَدِي بِهَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنُجْرِي الْأُمُورَ [الْجَارِيَةَ] عَلَى حَدِّمَا أَجْرَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ، فَكَانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمُحَقَّقُ لِمَا ذَكَرْنَا مِنْ تَشَاكُلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأُمَّةِ أَنْ قَالَ: «مَنْزِلَةُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنِّي كَمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» فَأَعْلَمْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ نَبِيًّا وَقَدْ شَبَّهَهُ بِهَارُونَ وَكَانَ هَارُونَ نَبِيًّا وَرَسُولًا [و] كَذَلِكَ شَبَّهَهُ بِجَمَاعَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

دلیلی دیگر بر مشاکله انبیاء و اوصیاء

دلیل دیگری که در اثبات مطالب گذشته در مشاکله بین ائمه و انبیاء وجود دارد این است که خدای تعالی در کتاب خود می فرماید: «مُحَقَّقًا دَرِ رَسُولِ خَدَا بَرَاي شَمَا پِی رُوی نِیکوویی و جُود دَارِد.» و فرموده است: «آنچه را که رسول اکرم به شما می دهد بگیریید و آنچه را که از آن باز می دارد وا نهید.» خدای سبحان به ما فرمان داده است که به هدایت رسول خدا مهتدی شویم و امور جاریه را به گونه ای که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جاری فرموده است اجرا کنیم، خواه آن امور، گفتاری باشد و خواه کرداری. و یکی از گفته های رسول خدا که دلیل بر مشابهت کامل بین انبیاء و ائمه است، این است که فرموده است: «مَقَامُ وَ مَنْزِلَةُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَسَبَتْ بِي مِنْ، هَمِچُون مَقَامُ وَ مَنْزِلَةُ هَارُونَ اسْت نَسَبَتْ بِي بِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ جَزَايْنِکِه پَس از من پیغمبری نیست» پیامبر اکرم در این کلام به ما اعلام فرموده است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامبر نیست، اما او را به هارون تشبیه فرموده و هارون، رسول و نبی است و به همین ترتیب آن حضرت را به جمعی از پیامبران تشبیه فرموده است.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ آبَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ هَارُونَ بْنِ عَنترَةَ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي سَلْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي فَطَانَتِهِ وَإِلَى دَاوُدَ فِي زُهْدِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا. قَالَ: فَظَنَرْنَا فَإِذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَدْ أَقْبَلَ كَأَنَّمَا يَنْحَدِرُ مِنْ صَبَبٍ.

فَإِذَا اسْتَقَامَ أَنْ يُشَبَّهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحَدًا مِنَ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ اسْتَقَامَ لَنَا أَنْ نُشَبَّهَ جَمِيعَ الْأُمَّةِ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَهَذَا دَلِيلٌ مُقْنَعٌ. وَقَدْ ثَبَتَ شَكْلُ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَيْبَتِهِ بِغَيْبَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَغَيْرِهِ مِمَّنْ وَقَعَتْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ، وَذَلِكَ أَنَّ غَيْبَةَ صَاحِبِ زَمَانِنَا وَقَعَتْ مِنْ جِهَةِ الطَّوَاعِغِ لِعِلَّةِ التَّدْبِيرِ مِنَ الَّذِي قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ فِي الْفَصْلِ الْأَوَّلِ.

وَمِمَّا يُفْسِدُ مَعَارِضَةَ خُصُومِنَا فِي نَفْيِ تَشَاكُلِ الْأُمَّةِ وَالْأَنْبِيَاءِ أَنَّ الرُّسُلَ الَّذِينَ

از عبدالله بن عباس روایت است که می گوید: ما نزد رسول خدا نشستیم و آن حضرت فرمود: «هر که می خواهد به آدم بنگرد در علمش و به نوح در مسالمتش و به ابراهیم در حلمش و به موسی در زیرکیش و به داود در زهدش، پس به این شخص که می آید بنگرد». ابن عباس می گوید: ما نگریم و بناگاه علی بن ابی طالب در آمد و با کمال وقار قدم برمی داشت.

پس اگر درست است که رسول خدا یکی از ائمه را به انبیاء و رسولان تشبیه کند، برای ما درست است که همه ائمه را به انبیاء و رسولان تشبیه کنیم و این دلیل محکمی است و بنابراین ثابت گردید که غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام همان غیبتی است که در حضرت موسی و سایر انبیاء وجود داشته است، زیرا غیبت امام زمان علیه السلام نیز به جهت سرکشان و طواغیت است و به ملاحظه مصلحتی که در فصل اول ذکر آن گذشت، و از جمله ادله ای که معارضة دشمنان ما را در نفی مشابهت ائمه و انبیاء علیهم السلام باطل می سازد، این است که رسولانی که پیش از پیامبر اکرم ﷺ بودند، اوصیایشان پیامبران بودند، پس هر کدام از اوصیاء که به

تَقَدَّمُوا قَبْلَ عَصْرِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ أَوْصِيَاءُهُمْ أَنْبِيَاءَ، فَكُلُّ وَصِيٍّ قَامَ بِوَصِيَّةِ حُجَّةٍ تَقَدَّمَهُ مِنْ وَقْتِ وَفَاةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَصْرِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ نَبِيًّا، وَذَلِكَ مِثْلُ وَصِيٍّ آدَمَ كَانَ شَيْثَ ابْنِهِ، وَهُوَ هِبَةُ اللَّهِ فِي عِلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ نَبِيًّا، وَ مِثْلُ وَصِيٍّ- نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ سَامَ ابْنَهُ وَ كَانَ نَبِيًّا، وَ مِثْلُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ وَصِيَّهُ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱) ابْنَهُ وَ كَانَ نَبِيًّا، وَ مِثْلُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ وَصِيَّهُ يُوشَعَ بْنِ نُونَ وَ كَانَ نَبِيًّا، وَ مِثْلُ- عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ وَصِيَّهُ شَمْعُونَ الصَّفَا وَ كَانَ نَبِيًّا، وَ مِثْلُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ وَصِيَّهُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَهُ وَ كَانَ نَبِيًّا، وَ أَوْصِيَاءُ نَبِيِّنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ مُحَمَّدًا خَاتِمًا لِلْأَنْبِيَاءِ وَ أُمَّتَهُ خَاتِمًا لِهَذِهِ الْأُمَمِ كَرَامَةً لَهُ وَ تَفْضِيلًا، فَقَدْ تَشَاكَلَتِ الْأُمَّةُ وَ الْأَنْبِيَاءُ بِالْوَصِيَّةِ كَمَا تَشَاكَلُوا فِيمَا قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ مِنْ تَشَاكُلِهِمْ، فَالْنَبِيُّ وَصِيٌّ وَ الْإِمَامُ وَصِيٌّ، وَ الْوَصِيُّ إِمَامٌ وَ النَّبِيُّ إِمَامٌ، وَ النَّبِيُّ حُجَّةٌ وَ الْإِمَامُ حُجَّةٌ (۲)، فَلَيْسَ فِي الْأَشْكَالِ أَشْبَهُ مِنْ تَشَاكُلِ الْأُمَّةِ وَ الْأَنْبِيَاءِ.

وصایت حجّت پیش از خود - از وفات آدم ابوالبشر تا پیامبر ما - قیام کرده است، پیامبر بوده است، همچون وصیّ آدم که پسرش شیث بود و او را در علوم آل محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ «هبة الله» خوانده اند و او پیامبر بود، و همچون وصیّ نوح که پسرش سام پیامبر بود، و همچون وصیّ ابراهیم که پسرش اسماعیل پیامبر بود و مانند وصیّ موسی که یوشع بن نون پیامبر بود، و مانند وصیّ عیسی که شمعون - الصَّفای پیامبر بود، و همچون داود که پسرش سلیمان پیامبر بود، اما اوصیای پیامبر ما پیغمبر نبودند، زیرا خدای تعالی به جهت کرامت و تفضیل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را خاتم الانبیاء و اُمتش را خاتم الأمم قرار داد، بنابراین انبیاء و اُمتّه از نظر مقام و وصایت همشکل اند، همچنان که در اوصافی که پیش از این گفتیم، هم شکل بودند. پس پیامبر وصیّ است و امام نیز وصیّ است و وصیّ امام است و نبیّ نیز امام است و نبیّ حجّت است و امام نیز حجّت است، و در اشکال مختلف، شبیه تر از تشاکل ائمه و انبیاء نمی توان یافت.

وَكَذَلِكَ أَخْبَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَشَاكُلِ أفعالِ الأوصياءِ فَيَمَنْ تَقَدَّمَ وَتَأَخَّرَ مِنْهُ قِصَّةِ يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَوَصِيِّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ صَفْرَاءَ بِنْتِ شُعَيْبِ زَوْجَةِ مُوسَى وَ قِصَّةِ أميرِ المؤمنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَ عَائِشَةَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، وَإِجَابِ غُسْلِ-
الأنبياءِ أوصياءهم بعد وفاتهم.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَاقُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَزَةُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مِينَا مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قُلْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ يُغَسَّلُكَ إِذَا مِتَّ؟ قَالَ: يُغَسَّلُ كُلُّ نَبِيٍّ وَوَصِيَّتُهُ، قُلْتُ: فَهَنْ وَوَصِيَّتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قُلْتُ: كَمْ يَعْشُرُ بَعْدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: ثَلَاثِينَ سَنَةً، فَإِنَّ يُوْشَعَ بْنَ نُونٍ وَوَصِيَّ مُوسَى عَاشَ بَعْدَ مُوسَى ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ خَرَجَتْ عَلَيْهِ صَفْرَاءُ بِنْتُ شُعَيْبِ زَوْجَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ: أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ بِالْأَمْرِ فَقَاتَلَهَا، فَقَتَلَ مُقَاتِلِيهَا وَأَسْرَهَا فَأَحْسَنَ أَسْرَهَا، وَأَنَّ ابْنَةَ أَبِي بَكْرٍ سَتَخْرُجُ عَلَيَّ فِي

همچنین رسول اکرم ﷺ به ما خبر داده است که افعال اوصیای مختلف، شبیه بوده است، مثلاً در قصه وصی موسی، یوشع بن نون و صفورا که زوجه موسی و دختر شعیب است، با داستان امیرالمؤمنین علیه السلام که وصی رسول - خدا ﷺ است با عایشه، شباهت وجود دارد، و نیز خبر داده است که غسل دادن هر پیامبری بر وصی او واجب است.

در روایت است که عبدالله بن مسعود می گوید به پیامبر اکرم ﷺ عرض کردم یا رسول الله! وقتی که از دنیا بروی چه کسی شما را غسل می دهد؟ فرمود: هر پیامبری را وصییش غسل می دهد. گفتم ای رسول خدا وصی شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب است. گفتم ای رسول خدا او پس از شما چند سال زندگی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال، زیرا یوشع بن نون که وصی موسی علیه السلام بود، پس از او سی سال زندگی کرد و صفورا دختر شعیب و زوجه موسی بر او شورید و گفت من به خلافت از تو شایسته ترم، یوشع با وی جنگید و همزمانش را کشت و خودش را اسیر کرد و با او خوشرفتاری نمود. دختر ابوبکر نیز به

كَذًا وَكَذَا أَلْفًا مِنْ أُمَّتِي فَيَقَاتِلُهَا فَيَقْتُلُ مُقَاتِلِهَا وَيَأْسِرُهَا فَيُحْسِنُ أَسْرَهَا، وَفِيهَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»^(۱) يَعْنِي صَفْرَاءَ بِنْتِ-
شُعَيْبٍ.

فَهَذَا الشَّكْلُ قَدْ ثَبَتَ بَيْنَ الْأَئِمَّةِ وَ الْأَنْبِيَاءِ بِالِاسْمِ وَ الصِّفَةِ وَ النَّعْتِ وَ الْفِعْلِ، وَ كُلُّ مَا كَانَ جَائِزًا فِي الْأَنْبِيَاءِ فَهُوَ جَائِزٌ يَجْرِي فِي الْأَئِمَّةِ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ، وَ لَوْ جَازَ أَنْ تُجْحَدَ إِمَامَةٌ صَاحِبِ زَمَانِنَا هَذَا لِغَيْبَتِهِ بَعْدَ وُجُودِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوَجَبَ أَنْ تُدْفَعَ نُبُوءَةُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِغَيْبَتِهِ إِذْ لَمْ يَكُنْ كُلُّ الْأَنْبِيَاءِ كَذَلِكَ، فَلَمَّا لَمْ تَسْقُطْ نُبُوءَةُ مُوسَى لِغَيْبَتِهِ وَ صَحَّتْ نُبُوءَتُهُ مَعَ الْغَيْبَةِ كَمَا صَحَّتْ نُبُوءَةُ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ لَمْ تَقَعْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ فَكَذَلِكَ صَحَّتْ إِمَامَةُ صَاحِبِ زَمَانِنَا هَذَا مَعَ غَيْبَتِهِ كَمَا صَحَّتْ إِمَامَةُ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ لَمْ تَقَعْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ.

زودی بر علی بشورد و در میان چند هزار نفر از ائمه به جنگ او آید و علی نیز با او بجنگد و همزمانش را بکشد و او را اسیر کند و با وی خوشرفتاری نماید و درباره عایشه خدای تعالی فرموده است: «درخانه های خود بمانید و بمانند دوران جاهلیت اولی خودنمائی نکنید» که مقصود از آن صفورا دختر شعیب است. پس همانندی ائمه و انبیاء در نام و صفت و نعت و فعل ثابت شد و هر چیزی که برای انبیاء روا باشد برای ائمه نیز روا است و طابق النعل بالنعل در ائمه جاری می شود و اگر روا باشد که امامت صاحب الزمان علیه السلام پس از ائمه گذشته، به خاطر غیبتش انکار شود، لازم است که نبوت موسی بن عمران نیز انکار شود، زیرا او نیز غیبت داشته است و همه پیامبران غیبت نداشته اند، پس چون غیبت موسی موجب سقوط نبوت او نمی شود و با وجود غیبت، نبوتش درست است، همانگونه که نبوت انبیایی که غیبت نداشته اند صحیح است، امامت صاحب الزمان علیه السلام نیز با وجود غیبتش درست است همانگونه که امامت ائمه پیشین او که غیبت نداشته اند صحیح است.

وَ كَمَا جازَ أَنْ يَكُونَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَجْرِ فِرْعَوْنَ يُرَبِّيهِ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُهُ وَ يَقْتُلُ أَوْلَادَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي طَلَبِهِ، فَكَذَلِكَ جَائِزٌ أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ زَمَانِنَا مَوْجُوداً بِشَخْصِيَّةٍ بَيْنَ النَّاسِ، يَدْخُلُ مَجَالِسَهُمْ وَ يَطَأُ بُسْطَهُمْ وَ يَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ، وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ.

فَقَدْ رَوَى عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ عَيْسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَّا سُنَّةُ مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَ أَمَّا سُنَّةُ يُوسُفَ فَإِنَّ إِخْوَتَهُ كَانُوا يُبَايِعُونَهُ وَ يُخَاطِبُونَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ، وَ أَمَّا سُنَّةُ عَيْسَى فَالسِّيَاحَةُ، وَ أَمَّا سُنَّةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَالسَّيْفُ.

[رَدُّ اشْكَالٍ:]

فَكَانَ مِنَ الزِّيَادَةِ لِمُخْصُومِنَا أَنْ قَالُوا: «مَا أَنْكَرْتُمْ إِذْ قَدْ ثَبَتَ لَكُمْ مَا أَدَّعَيْتُمْ مِنْ-الْغَيْبَةِ كَغَيْبَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الَّذِينَ وَقَعَتْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ أَنْ

و همانگونه که روا باشد موسی علیه السلام در دامن فرعون پرورش یابد و وی او را نشناسد و در طلبش فرزندان بنی اسرائیل را بکشد، همچنین روا باشد که صاحب الزمان علیه السلام به شخصه در میان مردم موجود باشد و در مجالس ایشان در آید و بر بساط ایشان پانهد و در بازارهای ایشان راه برود و او را نشناسند تا آنکه هنگام ظهورش فرا رسد.

از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام روایت است که فرمودند: در امام قائم علیه السلام از موسی و یوسف و عیسی و محمد علیه السلام سنتهایی وجود دارد، اما سنت او از موسی آن است که خائف و منتظر است، و سنت او از یوسف آن است که برادرانش او را مباحثه کردند و با او سخن می گفتند و او را نمی شناختند، و سنت او از عیسی سیاحت کردن است، و سنت او از محمد علیه السلام شمشیر است.

پاسخ اعتراض

ممکن است مخالفان ما بر اعتراض خود افزوده و بگویند این دو غیبت با یکدیگر متفاوت است، زیرا گرچه بر شما ثابت شده است که غیبت امام زمان علیه السلام مانند غیبت موسی علیه السلام و دیگر پیامبرانی است که غیبت داشته اند، اما

تَكُونُ حُجَّةً مُوسَى لَمْ تَلْزَمْ أَحَدًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْهَرَ دَعْوَتَهُ وَ دَلَّ عَلَى نَفْسِهِ وَ كَذَلِكَ لَا تَلْزَمُ حُجَّةٌ إِمَامِكُمْ هَذَا لِخِفَاءِ مَكَانِهِ وَ شَخْصِهِ حَتَّى يُظْهَرَ دَعْوَتُهُ وَ يَدُلَّ عَلَى نَفْسِهِ [كَذَلِكَ] فَحِينَئِذٍ تَلْزَمُ حُجَّتَهُ وَ تَحِبُّ طَاعَتَهُ، وَ مَا بَقِيَ فِي الْغَيْبَةِ فَلَا تَلْزَمُ حُجَّتَهُ، وَ لَا تَحِبُّ طَاعَتَهُ».

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَشْتَعِينُ - : إِنَّ خُصُومَنَا غَفَلُوا عَمَّا يَلْزَمُ مِنْ حُجَّةِ حَجَجِ اللَّهِ فِي ظُهُورِهِمْ وَ اسْتِتَارِهِمْ وَ قَدْ أَلْزَمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ فِي كِتَابِهِ وَ لَمْ يَتْرُكْهُمْ سُدىً فِي جَهْلِهِمْ وَ تَحْبُطِهِمْ وَلَكِنَّهُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^(۱) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَخْبَرَنَا فِي قِصَّةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ لَهُ شِيعَةٌ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ عَارِفُونَ وَ بِوِلَايَتِهِ مُتَمَسِّكُونَ، وَ لِدَعْوَتِهِ مُنْتَظِرُونَ قَبْلَ إِظْهَارِ دَعْوَتِهِ، وَ مِنْ قَبْلِ دَلَالَتِهِ عَلَى نَفْسِهِ حَيْثُ يَقُولُ : «وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا

حجّت موسی علیه السلام وقتی الزام داشت که وی دعوتش را آشکار کرده بود و به پیامبری خود مردم را فراخوانده بود و حجّت امام شما وقتی الزام دارد که او دعوتش را آشکار کرده و بر امامت خود مردم را فراخوانده باشد، اما تا مکانش نهان و شخصش پنهان است، بر مردم حجّت نیست و طاعتش بر ایشان واجب نمی باشد.

و ما به توفیق الهی در پاسخ ایشان می گوئیم: مخالفان ما غافلند از اینکه حجّت حجج الهی را - در حال ظهور و غیبتشان - چه چیز الزام آور می کند با اینکه خدای تعالی در کتابش حجّت بالغه را برایشان تمام کرده و ایشان را در نادانی و اشتباه باقی نگذاشته است، اما آنها مشمول این خطاب الهی اند «چرا در قرآن تدبیر نمی کنند یا آنکه بر دلهای ایشان قفل زده شده است؟» خدای تعالی در داستان موسی علیه السلام برای ما بیان کرده است که او پیش از آنکه دعوتش را آشکار کرده و مردم را به نبوت خویش فراخواند، شیعیانی داشته است که به امر او عارف و به ولایت او متمسک بوده اند، چنانکه می فرماید: «موسی علیه السلام وارد شهر شد در حالیکه مردمش غافل بودند و دو مرد را دید که با یکدیگر مقاتله

رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ» (۱) وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ حِكَايَةً عَنْ شِيعَتِهِ: «قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِينَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا - الْآيَةَ» (۲) فَأَعْلَمْنَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ شِيعَةٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُظْهِرَ مِنْ نَفْسِهِ نُبُوَّةً، وَقَبْلَ أَنْ يُظْهِرَ لَهُ دَعْوَةً يُعْرِفُونَهُ وَيَعْرِفُهُمْ بِمُؤَالَاةِ مُوسَى صَاحِبِ الدَّعْوَةِ، وَلَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ أَنَّ ذَلِكَ الشَّخْصَ هُوَ مُوسَى بِعَيْنِهِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ نُبُوَّةَ مُوسَى إِنَّمَا ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِ رُجُوعِهِ مِنْ عِنْدِ شُعَيْبٍ حِينَ سَارَ بِأَهْلِهِ مِنْ بَعْدِ السَّنِينَ الَّتِي رَعَى فِيهَا لِشُعَيْبٍ حَتَّى اسْتَوْجَبَ بِهَا أَهْلَهُ، فَكَانَ دُخُولُهُ الْمَدِينَةَ حِينَ وَجَدَ فِيهَا الرَّجُلَيْنِ قَبْلَ مَسِيرِهِ إِلَى شُعَيْبٍ.

وَ كَذَلِكَ وَجَدْنَا مِثْلَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدْ عَرَفَ أَقْوَامٌ أَمْرَهُ قَبْلَ وِلَادَتِهِ وَ بَعْدَ وِلَادَتِهِ، وَ عَرَفُوا مَكَانَ خُرُوجِهِ وَ دَارَ هِجْرَتِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُظْهِرَ مِنْ نَفْسِهِ نُبُوَّةً.

می کردند، این از شیعیانش بود و این از دشمنانش و آنکه از شیعیانش بود، علیه دشمنانش از موسی علیه السلام کمک خواست» و خدای تعالی در بیان حال شیعیان موسی علیه السلام فرموده است: «گفتند ای موسی پیش از آنکه بیایی و پس از آمدنت آزار شدیم» پس خداوند در کتابش به ما اعلام فرموده است که موسی علیه السلام پیش از آنکه اظهار نبوت کند و دعوتش آشکار گردد، شیعیانی داشته است که او را می شناختند و او نیز ایشان را دوستان موسای پیامبر می شناخته است و اگر چه آنها نمی دانستند که این شخص همان موسی است که منتظر اویند. این از آن روایت است که نبوت موسی علیه السلام پس از بازگشت او از نزد شعیب آشکار گردید، آنگاه که پس از سالها که چوپانی شعیب کرد و به وصلت دختر شعیب رسید و با او به طرف مصر آمد، پس وارد شدن موسی علیه السلام به شهر و ملاقات کردن او با آن دو نفری که مقاتله می کردند، پیش از رفتن به نزد شعیب واقع شده است.

نبی مکرّم اسلام نیز چنین است و ما مردمانی را می یابیم که از امر رسالت آن حضرت و محلّ خروج او (مکه) و دارالهجّره (مدینه) او آگاه بودند در حالی که هنوز ایشان متولّد نشده بودند و یا آنکه متولّد شده بودند اما اظهار نبوت نکرده و

وَمِنْ قَبْلِ ظُهُورِ دَعْوَتِهِ وَذَلِكَ مِثْلُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَ مِثْلُ قُسِّ بْنِ سَاعِدَةَ الْأَيْدِيِّ، وَ مِثْلُ تَبَعِ الْمَلِكِ، وَ مِثْلُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ أَبِي طَالِبٍ، وَ مِثْلُ سَيْفِ بْنِ ذِي يَزَانَ، وَ مِثْلُ بَحْرِيِّ الرَّاهِبِ، وَ مِثْلُ كَبِيرِ الرَّهْبَانِ فِي طَرِيقِ الشَّامِ، وَ مِثْلُ أَبِي مُوَيْهَبِ الرَّاهِبِ، وَ مِثْلُ سَطِيحِ الْكَاهِنِ، وَ مِثْلُ يُوسُفَ الْيَهُودِيِّ، وَ مِثْلُ ابْنِ حَوَّاشِ الْحَبْرِيِّ الْمُقْبِلِ مِنَ الشَّامِ، وَ مِثْلُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ.

وَ مِثْلُ هَؤُلَاءِ كَثِيرٌ مِمَّنْ قَدْ عَرَفَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِصِفَتِهِ وَ نَعْتِهِ وَ اسْمِهِ وَ نَسَبِهِ قَبْلَ مَوْلِدِهِ وَ بَعْدَ مَوْلِدِهِ، وَ الْأَخْبَارُ فِي ذَلِكَ مَوْجُودَةٌ عِنْدَ الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ، وَ قَدْ أَخْرَجْتُهَا مُسْنَدَةً فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي مَوَاضِعِهَا، فَلَيْسَ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيٌّ وَ لَا وَصِيٌّ إِلَّا وَقَدْ حَفِظَ الْمُؤْمِنُونَ وَقْتَ كَوْنِهِ وَ وِلَادَتِهِ وَ عَرَفُوا أَبَوِيَّهُ وَ نَسَبَهُ فِي كُلِّ عَصْرِ وَ زَمَانٍ حَتَّى لَمْ يَشْتَبَهُ عَلَيْهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ حُجَجِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ظُهُورِهِمْ وَ حِينَ اسْتِتَارِهِمْ، وَ اغْفَلَ ذَلِكَ أَهْلُ الْجُحُودِ وَ الضَّلَالِ وَ الْكِنُودِ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ [عِلْمٌ] شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَ كَذَلِكَ سَبِيلُ صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ حَفِظَ أَوْلِيَاؤُهُ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ وَ الْعِلْمِ وَقْتَهُ وَ زَمَانَهُ

دعوتشان آشکار نگرديده بود مانند: سلمان فارسی و قس بن ساعده ایدی و تبع پادشاه حمیر و عبدالمطلب و ابوطالب و سیف بن ذی یزن از ملوک یمن و بحیرای راهب و بزرگ راهبان راه شام و ابو مویهب راهب و سَطِيحِ کاهن و یوسف یهودی و ابن حَوَّاشِ دانشمندی که از شام می آمد و زید بن عمرو بن نُفَيْلٍ.

و مانند ایشان بسیار بودند که پیامبر اکرم را به نام و نشان و نسب، پیش از تولدشان و یا بعد از آن می شناختند و اخبار آن نزد عامه و خاصه موجود است، و من آنها را در این کتاب با سلسله و در مواضع خود آورده ام و هیچ یک از حجت‌های الهی - خواه نبی باشد و یا وصی - نبوده است جز آنکه اهل ایمان وقت پیدایش و ولادت او را ضبط کرده و پدر و مادر و نسبش را در هر عصر و زمانی می شناختند تا هیچ امری از حجت‌های الهی در حال ظهور و یا غیبت، بر ایشان مشتبه نشود. اما منکران و گمراهان و معاندان از آن غفلت کرده و از کار ایشان آگاهی ندارند. وضعیت صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز چنین است. دوستان با ایمانش که

وَعَرَفُوا عِلْمَاتِهِ وَشَوَاهِدَ أَيَّامِهِ ^(۱) وَكَوْنَهُ وَوَقْتَ وِلَادَتِهِ وَنَسَبَهُ، فَهُمْ عَلَى يَقِينٍ مِنْ أَمْرِهِ فِي حِينِ غَيْبَتِهِ وَمَشْهَدِهِ، وَاعْتَمَلَ ذَلِكَ أَهْلُ الْجُحُودِ وَالْإِنْكَارِ وَالعُنُودِ. وَفِي صَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» ^(۲) وَسُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: الْآيَاتُ هُمُ الْأُمَّةُ، وَالْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا قَامَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ قِيَامِهِ بِالسَّيْفِ وَإِنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ تَقَدُّمِ مَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». حَدَّثَنَا بِذَلِكَ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ ابْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي-عُمَيْرٍ؛ وَالحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ وَغَيْرِهِ - عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ (أَنَّ الْآيَاتِ هُمُ الْحُجَجُ) مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ قَوْلُ اللهِ تَعَالَى: «وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً» ^(۳) يَعْنِي حُجَّةً، وَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ لِعَزْرٍ ^(۴) حِينَ أَحْيَاهُ اللهُ مِنْ

اهل دانش و معرفتند، هنگام ولادت و زمانش را ضبط کرده اند و علامات و شواهد ایام و وجود و وقت ولادت و نسبش را می دانند و درباره او چه در حال غیبت باشد و یا در حال ظهور، یقین دارند، اما ملحدان و منکران و اهل عناد از آن غفلت کرده اند.

درباره حضرت صاحب الزمان علیه السلام خدای تعالی فرموده است: «روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید، ایمان هیچ شخصی که پیشتر ایمان نیاورده باشد بدو سود نمی رساند» و از امام صادق علیه السلام از تفسیر این آیه پرسش شد، فرمودند: مراد از «آیات» ائمه هستند و آیه منتظر همان قائم مهدی علیه السلام است که چون قیام کند، ایمان هیچ شخصی که پیش از قیام او با شمشیر ایمان نیاورده باشد بدو سود نرساند و اگر چه به پدران او علیه السلام ایمان آورده باشد. این روایت را علی ابن رثاب و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند.

و تصدیق این مطلب از قرآن کریم که آیات همان حجج الهی است این سخن خدای تعالی است که می فرماید: «ما پسر مریم و مادرش را آیه قرار دادیم» که

۱ - فی بعض النسخ «و شواهد آیاته». ۲ - الانعام: ۱۵۸ - ۳ - المؤمنون: ۵۰. ۴ - فی بعض النسخ «لارمیا».

بَعْدَ أَنْ أَمَاتَهُ مِائَةَ سَنَةٍ : «فَانظُرْ إِلَى جِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ» ، يعني حُجَّةً ، فَجَعَلَهُ عَزَّوَجَلَّ حُجَّةً عَلَى الْخَلْقِ وَ سَمَاءُ آيَةً .

[الغَيْبَةُ وَ آرَاءُ الْفِرَقِ]

وَ إِنَّ النَّاسَ لَمَّا صَحَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَمْرَ الْغَيْبَةِ الْوَاقِعَةِ بِحُجَّةِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ ضَعَّ كَثِيرٌ مِنْهُمْ الْغَيْبَةَ غَيْرَ مَوْضِعِهَا ، أَوْلَهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَإِنَّهُ قَالَ لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ : وَ اللَّهُ مَآمَاتٌ مُحَمَّدٌ وَ إِنَّمَا غَابَ كَغَيْبَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْمِهِ وَ إِنَّهُ سَيُظْهِرُ لَكُمْ بَعْدَ غَيْبَتِهِ .

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّخْرِ الصَّائِغُ الْعَدْلُ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ ابْنِ بَسَّامٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَزْدَادٍ قَالَ : حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ سَيَّارِ بْنِ دَاوُدَ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ رَبِيهِ ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ خَالِدِ السَّلُولِيُّ أَنَّهُمَا قَالَا : حَدَّثَنَا أَبُو مَعْشَرَ نَجِيحُ الْمَدَنِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبِ الْقُرْظِيُّ ؛ وَ عِمَارَةُ بْنُ - غَزِيَّةَ ؛ وَ سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدِ الْمُقْبَرِيِّ ^(۱) ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ وَ غَيْرُهُمْ مِنْ مَشِيخَةِ -

معنای کلمه آیه حجّت است . و همچنین این سخن او که خطاب به عزیر آنگاه که او را پس از صد سال مرگ زنده کرد می فرماید : «پس به حمارت بنگر و برای آنکه تو را برای مردم آیه قرار دهیم» که مقصود از کلمه آیه حجّت است . خداوند او را حجّت قرار داد و آیه نامید .

غیبت و آراء فرقه ها

و چون عموم مسلمانان ، امر غیبتی را که به جهت الهی واقع می شود و پیامبر -

۱ - أبو معشر نجیح بن عبدالرحمن السندی - بکسر المهملة و سکون النون - المدني مولى بنی هاشم مشهور بکنینته و لیس بقوی فی الحدیث . و محمد بن قیس شیخه ضعیف کما فی التقریب . و أما محمد بن کعب القرظی فثقة عالم ولد سنة أربعین علی الصحیح و مات سنة ۱۲۰ و قبل قبل ذلك . و اما عمارة بن غزیه المدني فوثقه أحمد و أبو زرعة و قال یحیی بن معین : صالح و قال أبو حاتم : ما بحديثه بأس . و كان صدوقاً . و أما سعید بن أبي سعید فاسمه کيسان القبری أبو سعید المدني . و المقبری نسبة الى مقبرة بالمدينة كان مجاوراً لها فهو ثقة صدوق کما فی التهذیب . و اما عبدالله بن أبي مليكة فهو عبدالله بن عبيدالله - و أبو مليكة بالتصغير - ثقة فقيه .

أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَالُوا: «لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا مَاتَ مُحَمَّدٌ وَإِنَّمَا غَابَ كَغَيْبَةِ مُوسَى عَنْ قَوْمِهِ، وَإِنَّهُ سَيُظْهِرُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ مَا زَالَ يُرَدُّ هَذَا الْقَوْلَ وَيُكْرَرُهُ حَتَّى ظَنَّ النَّاسُ أَنَّ عَقْلَهُ قَدْ ذَهَبَ، فَأَتَاهُ أَبُو بَكْرٍ وَقَدْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ يَتَعَجَّبُونَ مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ: ازْبِعْ عَلَيَّ نَفْسِكَ يَا عُمَرُ مِنْ يَمِينِكَ الَّتِي تَخْلِفُ بِهَا، فَقَدْ أَخْبَرَنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»^(۱) فَقَالَ عُمَرُ: وَإِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ لَفِي كِتَابِ اللَّهِ يَا أَبَا بَكْرٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ ذَاقَ مُحَمَّدٌ الْمَوْتَ، وَلَمْ يَكُنْ عُمَرُ جَمَعَ الْقُرْآنَ.

* * *

اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدان تصریح فرموده اند، صحیح می دانند، بعضی در تطبیق غیبت با حجّت الهی اشتباه کرده و غیبت را در غیر موضع خود قرار داده اند، و اولین ایشان عمر بن خطاب است، زیرا او وقتی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رحلت فرمود، گفت: به خدا سوگند محمد نمرده است، بلکه غیبت کرده است همچنان که موسی از قومش غیبت کرد و به زودی این غیبت سر آمده و پیامبر ظاهر خواهد شد. چنانکه:

از مشایخ مدینه روایت است که گفته اند: چون رسول خدا وفات کرد، عمر بن خطاب پیش آمد و گفت: به خدا سوگند که محمد نمرده است بلکه غیبت کرده است همانگونه که موسی از قومش غیبت اختیار کرد و به زودی پس از غیبتش آشکار خواهد شد و پی در پی این گفتار را تکرار می کرد تا آنکه مردم پنداشتند او دیوانه شده و عقلش زایل گشته است. آنگاه ابوبکر در حالی که مردم گرد عمر را گرفته بودند و از گفتارش اظهار تعجب می کردند سر رسید و گفت: ای عمر! به خود آی و از این سوگندی که می خوری باز ایست که خدای تعالی در کتابش به ما خبر داده و فرموده است ای محمد «تو میمیری و ایشان هم خواهند مرد» عمر گفت: ای ابوبکر! آیا این آیه در کتاب خداست؟ ابوبکر گفت: آری، خدا را گواه می گیرم که محمد نمرده است و عمر حافظ قرآن نبود.

[الکِيسَانِيَّةُ:]

ثُمَّ غَلَطَتِ الْكَيْسَانِيَّةُ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى ادَّعَتْ هَذِهِ الْغَيْبَةَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ - قَدَّسَ اللَّهُ رَوْحَهُ - حَتَّى أَنَّ السَّيِّدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْحَمِيرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اعْتَقَدَ ذَلِكَ وَقَالَ فِيهِ:

أَلَا إِنَّ الْأُمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ	وُلَاةُ الْأَمْرِ أَرْبَعَةٌ سِوَاءِ
عَلِيٍّ وَالثَّلَاثَةِ مِنْ بَنِيهِ	هُمُ أَسْبَاطُنَا وَ الْأَوْصِيَاءِ
فَسِبْطٌ سِبْطُ إِيْمَانٍ وَ بَرٌّ	وَ سِبْطٌ قَدْ حَوَّثَهُ كَرْبَلَاءُ
وَ سِبْطٌ لَا يَذُوقُ الْمَوْتَ حَتَّى	يَقُودُ الْجَيْشَ يَتَقَدِّمُهُ اللُّوَاءُ
يَغِيبُ فَلَا يُرَى عَنَّا زَمَانًا	بِرَضْوَى عِنْدَهُ عَسَلٌ وَ مَاءٌ

وَ قَالَ فِيهِ السَّيِّدُ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - أَيْضًا:

أَيَا شَعْبَ رَضْوَى مَا لِمَنْ بِكَ لَا يُرَى فَحَتَّى مَتَى يُخْفَى وَ أَنْتَ قَرِيبٌ

كيسانيه

بعد از عمر طائفه کيسانيه در اين اشتباه افتادند و ادعا کردند که اين غيبت از آن محمد بن حنفيه - قدس الله روحه - است و سيّد بن محمد حميرى بدان گرويد و درباره آن گفت:

أُمَّةٌ چَهار و همه از قريش	وُلَاتِنْد و هستند با هم سوا
عَلِيٍّ و پس از او سه فرزند وی	که هستند أسباط و هم أوصيا
يَكِي سِبْط ايمان و نيکی و حلم	دگر سبْط افتاده در كربلا
و سبْطِي که حيّ است و قائد شود	به جيشي که بيني به پيشش لوا

به غيبت زماني به رضوى رود

کنارش مهيا عسلها و ما

و باز سيّد - رحمة الله عليه - درباره او گويد:

ای درّه رضوى که حبيبم در توست

آن مهدى هادى و نهانم در توست

فَلَوْ غَابَ عَنَّا عُمَرُ نُوحٍ لَأَيَقَنَ
 سِتُّ مِنَّا النَّفُوسُ بِأَنَّهُ سَيُؤُوبُ
 وَقَالَ فِيهِ السَّيِّدُ أَيْضاً:

الْأَحْيَى الْمُقِيمِ بِشَعْبِ رَضْوَى
 وَ قُلِّ يَا ابْنَ الْوَصِيِّ فَدَتِكَ نَفْسِي
 وَأَطَلَّتْ بِذَلِكَ الْجَبَلِ الْمُقَامَا
 وَ سَمُّوكَ الْخَلِيفَةَ وَ الْإِمَامَا
 مَا ذاقَ ابْنُ خَوْلَةَ طَعْمَ مَوْتٍ
 وَ لَا وَارَثَ لَهُ أَرْضٌ عِظَامَا

فَلَمْ يَزَلِ السَّيِّدُ ضَالًّا فِي أَمْرِ الْغَيْبَةِ، يَعْتَقِدُهَا فِي مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ حَتَّى لَقِيَ الصَّادِقَ
 جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رَأَى مِنْهُ عِلَامَاتِ الْإِمَامَةِ وَ شَاهَدَ فِيهِ دَلَالَاتِ الْوَصِيَّةِ،
 فَسَأَلَهُ عَنِ الْغَيْبَةِ، فَذَكَرَ لَهُ أَنَّهَا حَقٌّ وَلَكِنَّهَا تَقَعُ فِي الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ

گر غیبت او در گذرد از صد قرن

می آید و من چشم امیدم بر توست

و باز سید - رحمة الله عليه - درباره او گوید:

ألا ای نسیمی که رضوی روی
 رسانی به کوی حبیب سلام
 و گویی فدایت شوم ای وصی!
 فزون شد به رضوی درنگ و مقام
 گذر کن به جمعی که نامیده اند
 تو را جانشین رسول و امام

که فرزند خوله به غیب اندر است

زمینی نپوشانده از وی عظام

پس پیوسته سید حمیری در امر غیبت گمراه بود و اعتقاد او آن بود که محمد
 ابن حنفیه غیبت کرده است تا آنکه به لقاء امام صادق علیه السلام نائل آمد و علامتهای
 امامت را در او دید و نشانه های وصایت را در او مشاهده کرد و از ایشان از امر
 غیبت پرسش کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: آن حق است ولیکن غیبت در
 دوازدهمین ائمه علیهم السلام واقع می شود، و سید را از مرگ محمد بن حنفیه آگاه فرمود

أَخْبَرَهُ بِمَوْتِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ وَأَنَّ أَبَاهُ شَاهِدٌ دَفَنَهُ، فَرَجَعَ السَّيِّدُ عَنْ مَقَالَتِهِ وَاسْتَغْفَرَ مِنْ
إِعْتِقَادِهِ، وَرَجَعَ إِلَى الْحَقِّ عِنْدَ اتِّضَاحِهِ لَهُ، وَدَانَ بِالْإِمَامَةِ.

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارُ النَّيْسَابُورِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ -
قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ، عَنْ حَيَّانِ
السَّرَّاجِ قَالَ: سَمِعْتُ السَّيِّدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْحَمِيرِيَّ يَقُولُ: كُنْتُ أَقُولُ بِالْغُلُوِّ وَاعْتَقَدُ غَيْبَةَ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ - قَدْ ضَلَلْتُ فِي ذَلِكَ زَمَانًا، فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيَّ بِالصَّادِقِ جَعْفَرِ
ابْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَانْقَذَنِي بِهِ مِنَ النَّارِ، وَهَدَانِي إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ، فَسَأَلْتُهُ بَعْدَ مَا
صَحَّ عِنْدِي بِالذَّلَائِلِ الَّتِي شَاهَدْتُهَا مِنْهُ أَنَّهُ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ زَمَانِهِ، وَأَنَّهُ
الْإِمَامُ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَأَوْجَبَ الْإِقْتِدَاءَ بِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ رُوِيَ
لَنَا أَخْبَارٌ عَنْ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي الْغَيْبَةِ وَصِحَّةِ كَوْنِهَا فَأَخْبِرْنِي بِمَنْ تَقَعُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ
الْغَيْبَةَ سَتَقَعُ بِالسَّادِسِ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ بَعْدَ رَسُولِ -
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَوَّلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي

و اینکه پدرشان امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ شاهد به خاک سپردن او بوده است. در این
هنگام که حق بر سید روشن شد از آن عقیده برگشت و از اعتقادش استغفار کرد و
به حق گرائید و به مذهب امامی در آمد.

حیّان سراج گوید از سید بن محمد حمیری شنیدم که می گفت: من از غالیان
بودم و به غیبت محمد بن حنفیه اعتقاد داشتم و در این گمراهی زمانی را به سر
بردم تا آنکه خداوند به واسطه امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ بر من منت نهاد و از آتش
نجات داد و به صراط مستقیم هدایت کرد و پس از آنکه به واسطه دلائلی که از او
مشاهده کردم، دانستم که او حجّت خدا بر من و همه اهل زمانه است و اینکه او
امامی است که خداوند طاعتش را فرض و پیرویش را واجب کرده است، به
ایشان عرض کردم ای فرزند رسول خدا! در باب غیبت و درستی آن اخباری از
پدرانتان به ما رسیده است بفرمائید این غیبت درباره کدام امام است؟ فرمود:
غیبت در ششمین فرزند من است که او دوازدهمین ائمه بعد از رسول خدا است،
اول ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم به حق بقیة الله در

الْأَرْضِ وَصَاحِبِ الزَّمَانِ، وَ اللهُ لَوْ بَقِيَ فِي غَيْبَتِهِ مَا بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ (۱) لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَظْهَرَ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا. قَالَ السَّيِّدُ: فَلَمَّا سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ مَوْلَايَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام تَبْتُ إِلَى اللهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى يَدَيْهِ، وَ قُلْتُ قَصِيدَتِي الَّتِي أَوْلَاهَا:

فَلَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ فِي الدِّينِ قَدْ غَوَوْا	تَجَعَّفَرْتُ بِاسْمِ اللهِ فِيمَنْ تَجَعَّفَرُوا (۲)
وَ نَادَيْتُ بِاسْمِ اللهِ وَ اللهُ أَكْبَرُ	وَ أَتَقَنَّتُ أَنَّ اللهُ يَغْفُو وَ يَغْفِرُ
وَ دُنْتُ بِدِينٍ غَيْرِ مَا كُنْتُ دِينًا (۳)	بِهِ وَ نَهَانِي سَيِّدُ النَّاسِ جَعْفَرُ
فَقُلْتُ: فَهَبْنِي قَدْ تَهَوَّدْتُ بُرْهَةً	وَ إِلَّا فِدِينِي دِينُ مَنْ يَنْتَصِرُ
وَ إِنِّي إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ ذَاكَ تَائِبٌ	وَ إِنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ وَ اللهُ أَكْبَرُ

زمین و صاحب الزمان است. به خدا سوگند اگر در پس پرده غیبت به اندازه عمرِ نوح بماند از دنیا نرود تا ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد نماید، چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد. سید حمیری گوید وقتی این مطالب را از مولای خود امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم، به دست آن حضرت توبه کردم و قصیده خود را سرودم که آغازش چنین است:

چو دیدم که مردم به گمراهی اند
دوان آمدم تا به کوی امام
و نام خدا بر زبان بردمی
و جعفر هدایت نمودم تمام
و دینی گرفتم که باطل نبود
مرا وارهانید از بند و دام
و گفتم ببخشا که گویا بدم
زمان درازی به کیش خخام
و من تائبم از گناهان خویش
هم امروز گشتم به دین سلام

۱ - فی بعض النسخ «فی الأرض». ۲ - فی بعض النسخ «باسم الله و الله أكبر».

۳ - فی بعض النسخ «و دنت بدین الله ما كنت دیناً».

فَلَسْتُ بِغَالٍ مَا حَيَّيْتُ وَ رَاجِعٌ
 وَ لَا قَائِلٌ حَيٌّ بِرِضْوَى مُحَمَّدٍ
 وَ لَكِنَّهُ يَمُنُّ مَضَى لِسَبِيلِهِ
 مَعَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأُولَى لَهُمْ
 إِلَى آخِرِ الْقَصِيدَةِ، [وَهِيَ طَوِيلَةٌ]
 وَ قُلْتُ بَعْدَ ذَلِكَ قَصِيدَةً أُخْرَى :
 أَيَا رَاكِبًا نَحْوَ الْمَدِينَةِ جَسْرَةً
 إِذَا مَا هَدَاكَ اللَّهُ عَايَنْتَ جَعْفَرًا
 أَلَا يَا أَمِينَ اللَّهِ وَ ابْنَ أَمِينِهِ
 عُدَاوَةَ يَطْوِي بِهَا كُلَّ سَبَبٍ
 فَقُلْ لَوْلِيَّ اللَّهُ وَ ابْنَ الْمُهَذَّبِ
 أَتُوبُ إِلَى الرَّحْمَنِ ثُمَّ تَأْتُبُ

و عالی نباشم به ایام عمر
 نگیرم به آئین سابق مقام
 نگویم محمد به رضوی در است
 مذمت کند گو که نادان مدام
 ولیکن محمد ره خود گرفت
 نگوید گناهش مگر مردِ خام
 و مأوای او بی گمان جنت است
 کنارش نگر اولیای کرام
 تا آخر قصیده و آن قصیده‌ای طولانی است و بعد از آن قصیده دیگری
 سروده‌ام که چنین است:

ای راکبِ جانبِ مدینه!
 بشنو سخن از منِ کمینه
 گر حقّ بکند تو را هدایت
 بینی ششمین امام و رایت
 جعفر که ولیّ اعظم اوست
 فرزندِ مهذبِ وصی اوست
 آنکه به ادب بگو که گوید:
 سید نه طریق حقّ نیوید

إِلَيْكَ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي كُنْتُ مُطْمَئِنًّا
 وَ مَا كَانَ قَوْلِي فِي ابْنِ خَوْلَةَ مُبْطِنًا
 وَلَكِنْ رُوِينَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ
 بِأَنَّ وَلِيَّ الْأَمْرِ يُفْقَدُ لَا يُرَى
 فَتُقَسَّمُ أَمْوَالُ الْفَقِيدِ كَأَنَّمَا
 فَيَمُوتُ حِينًا ثُمَّ يَنْبَعُ نَبْعَةً
 يَسِيرُ بِنَصْرِ اللَّهِ مِنْ بَيْتِ رَبِّهِ
 يَسِيرُ إِلَى أَعْدَائِهِ بِلِوَائِهِ
 أُحَارِبُ فِيهِ جَاهِدًا كُلَّ مُعْرِبٍ
 مُعَانِدَةً مِنِّي لِنَسْلِ الْمُطَيَّبِ
 وَ مَا كَانَ فِيهَا قَالَ بِالْمُتَكَذِّبِ
 سِنِينَ^(۳) كَفَعَلَ الْخَائِفِ الْمَرْقَبِ
 تَغْيِيبُهُ بَيْنَ الصَّفِيحِ الْمُنْصَبِ
 كَنَبْعَةِ جَدِّي مِنَ الْأَفْقِ كَوَكَبِ
 عَلَى سُودَدٍ مِنْهُ وَ أَمْرٍ مُسَبَّبِ
 فَيَقْتُلُهُمْ قَتْلًا كَحَرَّانِ مُغْضَبِ

داند که تویی امین ایزد
 از وی نه ثواب آنچه سر زد
 ابن الحنفیه‌ای که گفتم
 من خشم شما بدان نجستم
 لیکن به روایت از علی بود
 صدق سخنش در او جلی بود
 گفتا که ولی رود به غیبت
 یک چند نهان شود ز رؤیت
 میراث امامتش شود بخش
 گویا که به خاک رفته در نقش
 لیکن پی غیبتش امید است
 پایان شب سیه سپید است
 با نصرت حق ز کعبه آید
 با عده و عده سرآمد
 بر جانب دشمنان بتازد
 کار همه ناکسان بسازد

۱ - فی بعض النسخ «ستیراً». و فی بعضها «کمثل الخائف».

فَلَمَّا رُوِيَ أَنَّ ابْنَ خَوْلَةَ غَائِبٌ صَرَفْنَا إِلَيْهِ قَوْلَنَا لَمْ نَكْذِبْ
 وَ قُلْنَا هُوَ الْمَهْدِيُّ وَ الْقَائِمُ الَّذِي يَعِيشُ بِهِ مِنْ عَدْلِهِ كُلُّ مُجَدِّبٍ
 فَإِنْ قُلْتَ: لَا فَالْحَقُّ قَوْلُكَ وَ الَّذِي أَمَرْتَ فَحَتْمٌ غَيْرُ مَا مُتَعَصِّبٍ
 وَ أَشْهَدُ رَبِّي أَنَّ قَوْلَكَ حُجَّةٌ عَلَى النَّاسِ طُرًّا مِنْ مُطِيعٍ وَ مُذْنِبٍ
 بِأَنَّ وَلِيَّ الْأَمْرِ وَ الْقَائِمَ الَّذِي تَطَّلَعَ نَفْسِي نَحْوَهُ بِتَطْرُبٍ
 لَهُ غَيْبَةٌ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَغِيْبَهَا فَصَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مِنْ مُتَغَيِّبٍ
 فَيَمُكُّ حِينًا ثُمَّ يَظْهَرُ حِينَهُ فَيَمْلِكُ مَنْ فِي شَرْقِهَا وَ الْمَغْرَبِ
 بِذَلِكَ أَدِينُ اللَّهُ سِرًّا وَ جَهْرَةً وَ لَسْتُ وَ إِنْ عُوْتَبْتُ فِيهِ بِمُعْتَبٍ

وَ كَانَ حَيَّانُ السَّرَّاجُ الرَّاوي لِهَذَا الْحَدِيثِ مِنَ الْكَيْسَانِيَّةِ، وَ مَتَى صَحَّ مَوْتُ

ابن الحنفیه هم چنان بود
 از دیده مردمان نهان بود
 گفتیم که اوست قائم حق
 عدل است به سایه اش محقق
 اکنون سخن تو عین حق است
 فرموده تو که نیست صدق است
 و الله که کلام تو دلیل است
 برهان مخاصمت علیل است
 دانم که ولی امر او نیست
 روحم به طرب به سوی او نیست
 قائم پس از این زمان بیاید
 غیبت به زمانه اش بیاید
 در غیب به سر برد زمانی
 مالک به زمین شود به آنی
 دین داری من چنین ستوده
 هرگز نشوم ز حق رمیده

این حدیث را حَیَّانُ سَرَّاجُ که خود از کیسانیه است روایت کرده است، و

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ بَطَلَ أَنْ تَكُونَ الْغَيْبَةُ الَّتِي رُوِيَتْ فِي الْأَخْبَارِ وَاقِعَةً بِهِ .
فِيمَا رُوِيَ فِي وِفَاةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ - عليه السلام :-

مَا حَدَّثَنَا بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عِصَامٍ - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ :
حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ
إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ : دَخَلَ حَيَّانُ السَّرَّاجُ عَلَى
الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ : يَا حَيَّانُ مَا يَقُولُ أَصْحَابُكَ فِي مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ ؟
قَالَ : يَقُولُونَ : إِنَّهُ حَتَّى يُرْزَقَ ، فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام : حَدَّثَنِي أَبِي عليه السلام أَنَّهُ كَانَ فِيمَنْ عَادَهُ
فِي مَرَضِهِ وَ فِيمَنْ غَمَضَهُ وَ أَدْخَلَهُ حُفْرَتَهُ وَ زَوْجَ نِسَاءَهُ وَ قَسَمَ مِيرَاثَهُ ، فَقَالَ : يَا
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّمَا مَثَلُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَثَلِ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ شُبَّهَ أَمْرُهُ
لِلنَّاسِ ، فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام : شُبَّهَ أَمْرُهُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ أَوْ عَلَى أَعْدَائِهِ ؟ قَالَ : بَلَى عَلَى
أَعْدَائِهِ ، فَقَالَ : أَتُرْغَمُ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عليه السلام عَدُوٌّ عَمَّهُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ ؟

چون مرگ محمد بن علی ابن حنفیه به وقوع پیوسته ، نمی توان غیبتی که در اخبار
روایت شده است منطبق با او دانست .

روایات در گذشت محمد ابن حنفیه

حسین بن مختار می گوید حیّان سراج بر امام جعفر صادق عليه السلام وارد شد و آن
حضرت فرمود: ای حیّان! اصحابت درباره محمد ابن حنفیه چه می گویند؟
عرض کرد می گویند او زنده است و روزی می خورد. امام صادق عليه السلام فرمود:
اما پدرم محمد باقر عليه السلام برایم بازگو کرد که وی در زمره کسانی بوده است که در
بیماری او به عیادتش رفته و در احتضارش چشمان او را بسته و بعد از وفاتش ، او
را به خاک سپرده و زنانش را پس از وی به شوهر داده و ارثش را خود تقسیم
کرده است. حیّان عرض کرد: ای ابا عبدالله! مثل محمد ابن حنفیه در این امت ،
مثل عیسی بن مریم است که وضعیّت او بر مردم مشتبه گردید. امام صادق عليه السلام
فرمود: آیا وضعیّت او بر دوستانش مشتبه شده یا بر دشمنانش؟ عرض کرد بر
دشمنانش. امام فرمود: آیا می پنداری که ابو جعفر محمد باقر عليه السلام دشمن عمویش

فَقَالَ: لَا، فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَيَّانُ إِنَّكُمْ صَدَفْتُمْ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ».

وَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا مَاتَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ حَتَّى أَقْرَأَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَتْ وَفَاةُ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَثَمَانِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ».

حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ وَقَدْ اعْتَقَلَ لِسَانَهُ فَأَمَرْتُهُ بِالْوَصِيَّةِ، فَلَمْ يُجِبْ، قَالَ: فَأَمَرْتُ بِطَسُوتٍ فَجَعَلَ فِيهِ الرَّمْلُ، فَوَضِعَ، فَقُلْتُ لَهُ: خُطَّ بِبَيْدِكَ، قَالَ: فَخَطَّ وَصِيَّتَهُ بِيَدِهِ فِي الرَّمْلِ، وَنَسَخْتُ أَنَا فِي صَحِيفَةٍ».

* *

محمد ابن حنفیه بوده است؟ عرض کرد خیر. آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: ای حیّان! شما از آیات خدا روی گردانیدید و خدای تعالی فرموده است: «بزودی به کسانی که از آیات ما روی بر می گردانند کیفر بدی می دهیم زیرا آنها منحرف بودند».

و امام صادق علیه السلام فرمود: محمد ابن حنفیه وفات نکرد تا آنکه اعتراف به امامت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام نمود و وفات ابن حنفیه در سال هشتاد و چهار هجری واقع گردید.

حنان بن سدير از پدرش و او از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: من به محمد ابن حنفیه وارد شدم در حالی که زبانش بند آمده بود و به او دستور دادم که وصیت کند و او نتوانست اجابت کند. گفتم طشتی بیاورند که در آن خاک نرمی ریخته باشند و آن طشت در مقابل او قرار داده شد و گفتم با انگشت روی آن بنویسد، و او با انگشتش روی آن خاک نوشت، و من آن را در صحیفه ای استنساخ کردم.

[إِبْطَالُ قَوْلِ النَّاُوسِيَّةِ وَ الْوَاقِفَةِ فِي الْغَيْبَةِ]

ثُمَّ غَلَطَتِ النَّاُوسِيَّةُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي أَمْرِ الْغَيْبَةِ بَعْدَ مَا صَحَّ وَقُوعُهَا عِنْدَهُمْ بِحُجَّةٍ -
 اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ فَاَعْتَقَدُوهَا جَهْلًا مِنْهُمْ بِمَوْضِعِهَا فِي الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 حَتَّى أَبْطَلَ اللَّهُ قَوْلَهُمْ بِوَفَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بِقِيَامِ كَاطِمِ الْغَيْظِ الْأَوَّاهِ الْحَلِيمِ، الْإِمَامِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ
 مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَمْرِ مَقَامَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

وَ كَذَلِكَ ادَّعَتِ الْوَاقِفَةُ ذَلِكَ فِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبْطَلَ اللَّهُ قَوْلَهُمْ بِإِظْهَارِ مَوْتِهِ
 وَ مَوْضِعِ قَبْرِهِ، ثُمَّ بِقِيَامِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ، وَظُهُورِ عِلَامَاتِ
 الْإِمَامَةِ فِيهِ مَعَ وُرُودِ النُّصُوصِ عَلَيْهِ مِنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فِيمَا رُوِيَ فِي وَفَاةِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا حَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِسْحَاقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ،
 قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الْقَطَّعِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ النَّخَّاسِ الْعَدْلِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ
 ابْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْخَزَّازِ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ عُمَرَ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: أُرْسِلَ إِلَيَّ السَّنْدِيُّ بْنُ -

ردّ عقیده ناووسیّه و واقفیه در امر غیبت

بعد از کیسانیه، ناووسیّه در امر غیبت اشتباه کردند و چون وقوع آن را در
 حجت خدا صحیح می دانستند، از سر جهالت آن را بر امام صادق علیه السَّلَامُ تطبیق
 دادند، اما خداوند قول ایشان را با وفات آن امام باطل ساخت، و پس از ایشان
 وی فرد کاظم الغیظ و اوّاه و حلیم، امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السَّلَامُ به امر
 امامت قیام کرد.

و بعد از ناووسیّه، واقفیه امر غیبت را با امام موسی بن جعفر علیه السَّلَامُ تطبیق
 دادند، اما خداوند قول ایشان را نیز باطل ساخت زیرا موت او و موضع قبر او را
 آشکار ساخت، همچنین قیام امام علی بن موسی الرضا علیه السَّلَامُ به امر امامت پس از
 امام کاظم علیه السَّلَامُ و ظهور علامات امامت در او به همراه نصوصی که از آباء گرامش
 رسیده است، قول واقفیه را باطل می سازد.

روایات در گذشت امام کاظم علیه السَّلَامُ

عمر بن واقد می گوید: در بغداد بودم و شبانگاهی «سندی بن شاهک» مرا

شاهک في بعض الليل و أنا ببغداد فاستحضرني فخشيت أن يكون ذلك لسوء يريدُه بي، فأوصيت عيالي بما احتجت إليه و قلت: إنا لله و إنا إليه راجعون، ثم ركبت إليه، فلما رأني مقبلاً قال: يا أبا حفص لعلنا أزعبناك و أفزعنناك؟ قلت: نعم، قال: فليس ههنا إلا خير، قلت: فرسول تبعته إلى منزلي يخبرهم خبري، فقال: نعم، ثم قال: يا أبا حفص أتدري لم أرسلت إليك؟ فقلت: لا، فقال: أتعرف موسى بن جعفر؟ فقلت: إي و الله إني لأعرفه و بيبي و بينه صداقة منذ دهر، فقال: من ههنا ببغداد يعرفه ممن يقبل قوله؟ فسئلت له أقواماً، و وقع في نفسي أنه عليه السلام قد مات، قال: فبعث إليهم و جاء بهم كما جاء بي، فقال: هل تعرفون قوماً يعرفون موسى بن جعفر؟ فسئواله قوماً، فجاء بهم، فأصبحنا و نحن في الدار نيف و خمسون رجلاً ممن يعرف موسى و قد صحبه، قال: ثم قام و دخل و صلينا، فخرج كاتبه و معه طومار فكتب أسماءنا و منازلنا و أعمالنا و خلانا، ثم

احضار کرد و ترسیدم که قصد سوئی به من داشته باشد و به عیالم و صایای لازمه را نمودم و گفتم انا لله و انا اليه راجعون، آنگاه سوار مرکب شدم و به نزد او رفتم و وقتی مرا دید گفت ای اباحفص! به گمانم تو را به وحشت و اضطراب انداخته باشم، گفتم آری، گفت اینجا جز خیر نیست، گفتم پس قاصدی به خانه ام بفرست تا خبر سلامتی مرا به ایشان برساند. گفت: بسیار خوب. بعد از آن گفت: ای اباحفص! آیا می دانی چرا به دنبال تو فرستادم؟ گفتم نمی دانم. گفت موسی بن جعفر را می شناسی؟ گفتم آری و عمری میان ما محبت صادقانه بوده است. گفت در بغداد از مردم مقبول القول چه کسانی او را می شناسند؟ و من نام مردمانی را برای او بر شمردم، و در دلم افتاد که آن حضرت در گذشته است، راوی گوید به دنبال ایشان فرستاد و همانگونه که مرا آورده بود ایشان را هم آورد و گفت: آیا شما مردمانی را می شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند؟ و آنان نیز اشخاصی را نام بردند و ایشان را هم احضار کرد و تا صبح پنجاه و چند نفر از کسانی که موسی بن جعفر عليه السلام را می شناختند و با وی مصاحبت داشتند گرد آورد، راوی گوید سپس برخاست و به اندرون رفت و ما نماز صبح را اقامه کردیم، بعد از آن کاتبش آمد و طوماری در دست داشت و نام و نشانی منزل و شغل و اسامی ما را

دَخَلَ إِلَى السَّنْدِيِّ، قَالَ: فَخَرَجَ السَّنْدِيُّ فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَى فَقَالَ: قُمْ يَا أَبَا حَفْصٍ، فَهَضَّتْ وَنَهَضَتْ أَصْحَابُنَا وَدَخَلْنَا وَقَالَ لِي: يَا أَبَا حَفْصٍ اكْشِفِ الثَّوْبَ عَنْ وَجْهِ مُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ، فَكَشَفْتُهُ فَرَأَيْتُهُ مَيِّتًا، فَبَكَيْتُ وَاسْتَرْجَعْتُ، ثُمَّ قَالَ لِلْقَوْمِ: انظُرُوا إِلَيْهِ، فَدَنَا وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ فَانظُرُوا إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: تَشْهَدُونَ كُلُّهُمْ أَنَّ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ؟ قَالُوا: نَعَمْ نَشْهَدُ أَنَّهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ قَالَ: يَا غُلَامُ اطْرَحْ عَلَيَّ عَوْرَتَهُ مِنْدِيلاً وَاكْشِفْهُ، قَالَ: فَفَعَلَ، فَقَالَ: أَتَرُونَ بِهِ أَثْرًا تُنْكِرُونَهُ؟ فَقُلْنَا: لَا مَا نَرَى بِهِ شَيْئًا وَلَا نَرَاهُ إِلَّا مَيِّتًا، قَالَ: لَا تَبْرَحُوا حَتَّى تُغَسِّلُوهُ وَاكْفِنَهُ وَأَدْفِنَهُ^(۱)، قَالَ: فَلَمْ نَبْرَحْ حَتَّى غُسِّلَ وَكُفِّنَ وَحُمِلَ فَصَلَّى عَلَيْهِ السَّنْدِيُّ بْنُ شَاهِكَ، وَدَفَنَاهُ وَرَجَعْنَا، فَكَانَ عُمَرُ بْنُ وَاقِدٍ يَقُولُ: مَا أَحَدٌ هُوَ أَعْلَمُ بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنِّي، كَيْفَ تَقُولُونَ إِنَّهُ حَيٌّ وَأَنَا دَفَنْتُهُ.

یادداشت کرد و برگشته نزد سندی رفت. راوی گوید سندی آمد و با دستش به من اشاره کرد و گفت: ای ابا حفص برخیز! من برخاستم و همه دوستان هم برخاستند و وارد حجره ای شدیم و گفت: این جامه را از روی موسی بن جعفر بردار. من جامه را کنار زدم و دیدم حضرت از دنیا رفته است و گریستم و کلمه استرجاع بر زبان راندم، سپس به همه یاران گفت بیایید و به او بنگرید، و یکی پس از دیگری آمدند و به او نگریستند، گفت آیا گواهی می دهید که این موسی ابن جعفر بن محمد است؟ گفتند آری، شهادت می دهیم که او موسی بن جعفر بن محمد است، سپس به غلامش گفت دستالی بر عورتش بینداز و سراپای او را عریان کن، او چنین کرد، آنگاه گفت: هیچ نشانه ای از ضرب و شکنجه در بدن او می بینید؟ گفتیم خیر، چیزی نمی بینیم و عقیده ما این است که او مرده است، گفت همین جا باشید تا او را غسل دهید و کفن کنیم و به خاک سپاریم. راوی گوید آنجا ماندیم تا آن حضرت را غسل دادند و کفن کردند و برداشتند و سندی ابن شاهک بر او نماز خواند و او را به خاک سپردیم و برگشتیم. عمر بن واقد می گفت: هیچ کس داناتر از من بر احوال موسی بن جعفر علیه السلام نیست، چگونه می گوید آن حضرت زنده است در حالی که من خود او را به خاک سپردم.

۱ - کذا، و فی «العیون»: «حَتَّى تُغَسِّلُوهُ وَتُكْفِنُوهُ [وَتَدْفِنُوهُ] - الخ».

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قَتَيْبَةَ، عَنْ
 حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: تُوْفِّي
 مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَدِ السَّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ فَحَمِلَ عَلَى نَعِشٍ وَ تُوْدِي عَلَيْهِ: هَذَا
 إِمَامُ الرَّافِضَةِ فَأَعْرِفُوهُ، فَلَمَّا أُتِيَ بِهِ بِمَجْلِسِ الشَّرْطَةِ أَقَامَ أَرْبَعَةَ نَفَرًا نَادُوا أَلَا مَنْ أَرَادَ أَنْ
 يَنْظُرَ إِلَى الْحَبِيثِ بْنِ الْحَبِيثِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَلْيَخْرُجْ، فَخَرَجَ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ مِنْ
 قَصْرِهِ إِلَى الشَّطِّ فَسَمِعَ الصِّيَاحَ وَالضُّوْضَاءَ فَقَالَ لِرُؤُودِهِ وَ غِلْمَانِهِ: مَا هَذَا؟ قَالُوا:
 السَّنْدِيُّ بْنُ شَاهَكَ يُنَادِي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَى نَعِشٍ، فَقَالَ لِرُؤُودِهِ وَ غِلْمَانِهِ: يُوشِكُ
 أَنْ يَفْعَلَ بِهَذَا فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ، فَإِذَا عَبَّرَ بِهِ فَأَنْزِلُوا مَعَ غِلْمَانِكُمْ فَخُذُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ،
 فَإِنْ مَانَعُوكُمْ فَاضْرِبُوهُمْ وَ اخْرُقُوا مَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّوَادِ، قَالَ: فَلَمَّا عَبَّرُوا بِهِ نَزَلُوا إِلَيْهِمْ
 فَأَخَذُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَ ضَرَبُوهُمْ وَ خَرَقُوا عَلَيْهِمْ سَوَادَهُمْ وَ وَضَعُوهُ فِي مَفْرَقِ أَرْبَعِ طُرُقٍ،
 وَ أَقَامَ الْمُنَادِينَ يُنَادُونَ: أَلَا مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الطَّيِّبِ بْنِ الطَّيِّبِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ

حسن بن عبدالله صیرفی از قول پدرش می گوید: حضرت موسی بن جعفر در
 حالی که در حبس سندی بن شاهک بود، وفات کرد و او را بر تابوتی حمل کردند
 و می گفتند این امام رافضیان است، او را بشناسید، و چون او را به محل
 سربازخانه آوردند چهار تن را بر پا داشتند و آنها ندا می کردند هر کس
 می خواهد به خبیث فرزند خبیث موسی بن جعفر بنگرد، بیرون بیاید، و سلیمان
 ابن ابی جعفر از کاخش به کنار شط آمد و جنجال و غوغا را شنید و از فرزندان و
 غلامانش پرسید این جارو جنجال چیست؟ گفتند سندی بن شاهک بر نعش
 موسی بن جعفر فریاد می کند. گفت عن قریب این عمل را در جانب غربی شط
 هم انجام خواهند داد، پس چون او را از پل عبور دادند، با غلامانتان بر سر آنها
 بریزید و جنازه را از دستشان بگیرید و اگر مانع شما شدند آنها را بزنید و
 علامت های سیاهشان را پاره کنید. گفت وقتی از پل عبور کردند بر سر ایشان
 ریختند و جنازه را از دستشان گرفتند و ایشان را زدند و علامت های سیاهشان
 را پاره کردند و جنازه را بر سر چهارراه قرار دادند و منادیان گماشتند که
 می گفتند هر کس می خواهد به طیب فرزند طیب: موسی بن جعفر بنگرد، بیرون

فَلْيَخْرُجْ، وَحَضَرَ الْخَلْقُ وَغَسَلَهُ وَحَنَطَهُ بِحَنُوطٍ فَاخِرٍ وَكَفَّنَهُ بِكَفْنٍ فِيهِ حَبْرَةٌ اسْتُعْمِلَتْ لَهُ بِالْفَنِيِّ وَخَمْسِمِائَةَ دِينَارٍ، مَكْتُوبًا عَلَيْهَا الْقُرْآنُ كُلُّهُ، وَاحْتَفَى وَمَشَى فِي جِنَازَتِهِ مُتَسَلِّبًا، مَشْقُوقَ الْجَيْبِ إِلَى مَقَابِرِ قُرَيْشٍ فَدَفَنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُنَاكَ، وَكَتَبَ بِخَبْرِهِ إِلَى الرَّشِيدِ، فَكَتَبَ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ: وَصَلْتَ رَحِمَكَ يَا عَمُّ، وَأَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ، وَاللَّهِ مَا فَعَلَ السُّنْدِيُّ بْنُ شَاهَكَ - لَعْنَةُ اللَّهِ - مَا فَعَلَهُ عَنْ أَمْرِنَا.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ الْعَنْبَرِيِّ قَالَ: لَمَّا تُوِّفِيَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَعَ هَارُونُ الرَّشِيدُ شُيُوخَ الطَّالِبِيَّةِ وَبَنِي الْعَبَّاسِ وَسَائِرَ أَهْلِ الْمَمْلَكَةِ وَالْحُكَّامِ وَأَحْضَرَ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَدِمَاتِ حَتَفَ أَنْفِهِ وَمَا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ مَا اسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ فِي أَمْرِهِ - يَعْنِي فِي قَتْلِهِ - فَانظُرُوا إِلَيْهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ فَنظَرُوا إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَيْسَ بِهِ أَثَرُ جِرَاحَةٍ وَلَا سَمٍّ وَلَا حَقْنٍ، وَكَانَ فِي رِجْلِهِ أَثَرُ الْحَتَاءِ فَأَخَذَهُ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ وَتَوَلَّى غُسْلَهُ وَتَكْفِينَهُ وَ

بیاید و مردم حاضر شدند و او را غسل داده و حنوط کرده و با کفنی که بُرِ دیمانی داشت و دو هزار و پانصد دینار قیمت آن بود و همه قرآن بر آن نوشته شده بود، کفن کردند. خود سلیمان هم یا برهنه و گریبان چاک به دنبال جنازه به راه افتاد و او را تا گورستان قریش تشییع کرد و در آنجا به خاک سپرد و گزارش آن را به هارون الرشید نوشت، هارون نیز در جواب سلیمان بن جعفر نوشت: ای عموا! صلّه رحم کردی و خداوند جزای خیر به تو دهد، به خدا سوگند سندی بن شاهک - لعنة الله عليه - آن کار را به دستور ما انجام نداد.

محمد بن صدقه عنبری گوید: چون ابو ابراهیم موسی بن جعفر عليه السلام در گذشت، هارون الرشید بزرگان آل ابوطالب و بنی عباس و سران مملکت و حکام را گرد آورد و گفت این جنازه موسی بن جعفر است که خود به خود مرده است و من نسبت به حادثه مرگ او هیچ گناهی ندارم که از خدا آمرزش خواهم، بیاید به او نظر کنید، هفتاد تن از شیعیانش آمدند و به موسی بن جعفر عليه السلام نگریستند و اثری از جراحت و یا سم و یا خفگی در او نبود و در پایش اثر رنگ حنا بود و

اِحْتَفَى وَ تَحَسَّرَ فِي جَنَازَتِهِ .

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدِ الْبَصْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ رِبَاطٍ قَالَ : قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى - الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ عِنْدَنَا رَجُلًا يَذْكُرُ أَنَّ أَبَاكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيٌّ وَ أَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا يَعْلَمُ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ؛ وَ لَمْ يَمُتْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ؟ ! بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ مَاتَ وَ قُسِّمَتْ أَمْوَالُهُ وَ نَكَحَتْ جَوَارِيهِ .

ادعاء الواقفة الغيبة على العسكري عليه السلام |

ثُمَّ ادَّعَتْ الْوَاقِفَةُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْغَيْبَةَ وَقَعَتْ بِهِ لِصِحَّةِ أَمْرِ الْغَيْبَةِ عِنْدَهُمْ ، وَ جَهْلِهِمْ بِمَوْضِعِهَا ، وَ أَنَّهُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ ، فَلَمَّا صَحَّتْ وَفَاتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَطَلَ قَوْلُهُمْ فِيهِ ، وَ ثَبَّتَ بِالْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ الَّتِي قَدْ ذَكَرْنَا فِي هَذَا الْكِتَابِ أَنَّ الْغَيْبَةَ وَاقِعَةٌ بِإِثْبَانِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُونَهُ .

سليمان بن ابی جعفر او را تحويل گرفته و متولی غسل و تکفينش گردید و با پای برهنه و اندوه در تشييع او شرکت کرد.

علی بن رباط گوید به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم مردی نزد ما است که می گوید پدر شما زنده است و شما نیز آنچه را که او می داند می دانید، امام فرمود: سبحان الله! آیا رسول خدا می میرد اما موسی بن جعفر نمیرد؟ آری سوگند به خدا که او از دنیا رفت و اموالش تقسیم شد، و کنیزانش ازدواج کردند.

ادعای واقفیه در غیبت عسکری علیه السلام

بعد از ناووسیّه، واقفیه آمدند و ادعا کردند که امام حسن عسکری علیه السلام غیبت اختیار کرده است، ایشان نیز امر غیبت را صحیح می دانستند اما در وقوع آن در حضرت عسکری اشتباه کردند و گمان کردند قائم مهدی، امام یازدهم است، ولی چون وفات آن حضرت ثابت است، گفتار ایشان نیز در این باب باطل خواهد بود و به موجب اخبار صحیحه ای که در این کتاب ذکر شده است، محقق می گردد که امر غیبت در فرزند او واقع است و لا غیر.

فَمِمَّا رُوِيَ فِي صِحِّهِ وَفَاةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
 مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبِي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ : حَدَّثَنَا
 سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مَنْ حَضَرَ مَوْتَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ -
 الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَفَنَهُ مِمَّنْ لَا يُوقَفُ عَلَى إِخْصَاءِ عَدَدِهِمْ وَ لَا يَجُوزُ عَلَى مِثْلِهِمُ التَّوَاتُؤُ
 بِالْكَذِبِ . وَ بَعْدُ فَقَدْ حَضَرْنَا فِي شَعْبَانَ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مُضِيِّ -
 أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرَةِ سَنَةٍ أَوْ أَكْثَرَ - مَجْلِسِ أَحْمَدَ بْنِ -
 عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ وَ هُوَ عَامِلُ السُّلْطَانِ يَوْمَئِذٍ عَلَى الْخِرَاجِ وَ الضِّيَاعِ بِكُورَةَ -
 قُمْ ، وَ كَانَ مِنْ أَنْصَبِ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَشَدَّهُمْ عَدَاوَةً لَهُمْ ، فَجَرَى ذِكْرُ الْمُقِيمِينَ مِنْ آلِ أَبِي -
 طَالِبٍ بِسُرٍّ مَنْ رَأَى وَ مَذَاهِبِهِمْ وَ صَلَاحِهِمْ وَ أَقْدَارِهِمْ عِنْدَ السُّلْطَانِ ، فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ -
 عُبَيْدِ اللَّهِ : مَا رَأَيْتُ وَ لَا عَرَفْتُ بِسُرٍّ مَنْ رَأَى رَجُلًا مِنْ الْعَلَوِيَّةِ مِثْلَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ -
 مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ لَا سَمِعْتُ بِهِ فِي هَدْيِهِ وَ سُكُونِهِ وَ عِنَافِهِ وَ نُبْلِهِ وَ كَرَمِهِ عِنْدَ -

روایات درگذشت امام حسن عسکری علیہ السلام

از جمله روایات وفات امام حسن عسکری علیہ السلام حدیث سعد بن عبدالله است که می گوید: جمع بی شماری که نمی توان ایشان را احصا کرد و آنها را متهم به تباہی بر دروغ نمود، گفته اند که در حادثه فوت امام حسن عسکری علیہ السلام و دفن ایشان حضور داشته اند. بعد در ماه شعبان دو بیست و هفتاد و هشت که هیجده سال یا کمی بیشتر از وفات ابو محمد حسن بن علی عسکری علیہ السلام می گذشت، در مجلس احمد بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان که در آن روزگار از طرف سلطان کارگزار خراج و مزارع دهستان قم بود حاضر بودیم، و او از ناصبی ترین و دشمن ترین خلائق نسبت به ائمه هدی بود و سخن از کسانی از آل ابی طالب به میان آمد که در «سُرَّ مَنْ رَأَى» زندگی می کردند و از مذهب و صلاحیت و منزلت ایشان نزد سلطان صحبت شد. احمد بن عبیدالله گفت من در «سُرَّ مَنْ رَأَى» هیچکس از علویان را به مانند حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا ندیدم و نشناختم، و در هدایت و وقار و عفاف و بزرگواری و گرم نزد اهل بیت خود و سلطان و همه بنی-

أَهْلِ بَيْتِهِ وَالسُّلْطَانِ وَجَمِيعِ بَنِي هَاشِمٍ، وَتَقَدِّمِهِمْ إِيَّاهُ عَلَى ذَوِي السِّنِّ مِنْهُمْ وَالْخَطَرِ، وَكَذَلِكَ الْقَوَادِ وَالْوُزَرَءُ وَالْكَتَّابُ وَعَوَامُّ النَّاسِ، فَإِنِّي كُنْتُ قَائِمًا ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى رَأْسِ أَبِي وَهُوَ يَوْمٌ مَجْلِسِهِ لِلنَّاسِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ حُجَّابُهُ فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ ابْنَ الرِّضَا عَلَى الْبَابِ، فَقَالَ بِصَوْتٍ عَالٍ: ائْذِنُوا لَهُ ^(۱) فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرٌ أَعْيُنُ حَسَنِ الْقَامَةِ، جَمِيلُ الْوَجْهِ، جَيِّدُ الْبَدَنِ حَدَّثَ السِّنَّ، لَهُ جَلَالَةٌ وَهَيْبَةٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبِي قَامَ فَمَشَى إِلَيْهِ خُطَى، وَ لَا أَعْلَمُهُ فَعَلَ هَذَا بِأَحَدٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَلَا بِالْقَوَادِ وَلَا بِأَوْلِيَاءِ الْعَهْدِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ عَانَقَهُ وَقَبَّلَ وَجْهَهُ وَمَنْكَبِيهِ وَأَخَذَ بِيَدِهِ فَأَجْلَسَهُ عَلَى مُصَلَاةٍ الَّتِي كَانَ عَلَيْهِ، وَجَلَسَ إِلَيَّ جَنْبِهِ، مُقْبِلًا عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ، وَجَعَلَ يُكَلِّمُهُ وَيُكَنِّيهِ، وَيُقَدِّمُهُ بِنَفْسِهِ وَبِأَبْوَيْهِ، وَأَنَا مُتَعَجِّبٌ مِمَّا أَرَى مِنْهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْحُجَّابُ فَقَالُوا: الْمَوْفِقُ قَدْ جَاءَ ^(۲)، وَكَانَ الْمَوْفِقُ إِذَا جَاءَ وَدَخَلَ عَلَى أَبِي تَقَدَّمَ

هاشم، نشنیدم کسی همتای او باشد، همه او را بر شیوخ و بزرگان و افسران و وزراء و نویسندگان و عامه مردم مقدم می داشتند. من خود یک روز در مجلس عمومی پدرم پشت سر او ایستاده بودم که دربانان او دویدند و گفتند ابن الرضا بر در خانه است و او به صدای بلند گفت او را وارد کنید. مردی گندمگون، گشاده چشم، خوش قامت، زیباروی، خوش ترکیب، جوان، با جلال و هیبت وارد شد، چون چشم پدرم بدو افتاد برخاست و چند گام به استقبال او رفت و به یاد ندارم که به احدی از بنی هاشم و یا افسران و یا ولیعهدها چنین کرده باشد، و چون نزدیک او رسید با او معانقه کرد و روی و شانه هایش را بوسید و دستش را گرفت و او را بالای مُصَلَاةِ خود که بر آن می نشست، نشانید و خود در پهلوی او نشست و رویش را بطرف او کرد و با وی سخن می گفت و او را با کنیه می خواند و خودش و پدر و مادرش را قربان او می کرد، و من از رفتار او متعجب بودم که دربانان آمدند و گفتند موفق - ولیعهد خلیفه - بر در خانه است و هر وقت موفق بر پدرم وارد می شد دربانان و افسران مخصوص می آمدند و میان

۱ - زاد في الكافي ج ۱، ص ۵۰۳ «فتعجبت مما سمعت منهم أنهم جسرُوا يَكْتُونُ رجلاً على أبي بحضرتة ولم يكن

عنده، إلا خليفة أو ولي عهد أو من أمر السلطان أن يكتني».

۲ - الموفق هو أخو الخليفة المعتمد على الله أحمد بن المتوكل وكان صاحب جيشه.

حُجَابُهُ وَ خَاصَّةُ قُوَادِهِ، فَقَامُوا بَيْنَ مَجْلِسِ أَبِي وَ بَيْنَ بَابِ الدَّارِ سِمَاطِينَ إِلَى أَنْ يَدْخُلَ وَ يَخْرُجَ، فَلَمْ يَزَلْ أَبِي مُقْبِلًا عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ حَتَّى نَظَرَ إِلَى غِلْمَانِ الْخَاصَّةِ فَقَالَ حِينِيذٍ: إِذَا سِئْتَ فَقُمْ - جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ - يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، ثُمَّ قَالَ لِغِلْمَانِهِ: خُذُوا بِهِ خَلْفَ السِّمَاطِينَ كَيْلَا يَرَاهُ الْأَمِيرُ - يَعْنِي الْمُوَفَّقَ - فَقَامَ وَ قَامَ أَبِي فَعَانَقَهُ وَ قَبَّلَ وَجْهَهُ وَ مَضَى، فَقُلْتُ لِحُجَابِ أَبِي وَ غِلْمَانِهِ: وَئِلَّكُمْ مَنْ هَذَا الَّذِي فَعَلَ بِهِ أَبِي هَذَا الَّذِي فَعَلَ؟ فَقَالُوا: هَذَا رَجُلٌ مِنَ الْعَلَوِيَّةِ يُقَالُ لَهُ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يُعْرَفُ بِابْنِ الرِّضَا، فَازْدَدْتُ تَعَجُّبًا، فَلَمْ أَزَلْ يَوْمِي ذَلِكَ قَلْبًا مُتَفَكِّرًا فِي أَمْرِهِ وَ أَمْرِ أَبِي وَ مَا رَأَيْتُ مِنْهُ حَتَّى كَانَ اللَّيْلُ وَ كَانَتْ عَادَتُهُ أَنْ يُصَلِّيَ الْعَتَمَةَ، ثُمَّ يَجْلِسُ فَيَنْظُرُ فِيمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمُؤَامِرَاتِ وَ مَا يَرْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ، فَلَمَّا صَلَّى وَ جَلَسَ^(۱) جِئْتُ فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ: يَا أَحْمَدُ أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا أَبَتِ إِنْ أَذِنْتَ سَأَلْتُكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ: قَدْ أَذِنْتُ لَكَ يَا بُنَيَّ فَقُلْ مَا أَحْبَبْتَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَتِ مَنْ كَانَ الرَّجُلُ

پدرم و باب دارالسِّمَاطِينَ صَف می کشیدند تا او بیاید و برود. و لا ینقطع پدرم متوجه او بود و با او سخن می گفت تا اینکه چشمش به غلامان مخصوص موفق افتاد، آنگاه به حضرت عرض کرد ای ابا محمد! خدا مرا فدای شما کند، اگر ما یلید بر خرید و به غلامانش گفت او را از پشت سِباطین ببرید تا امیر یعنی موفق او را نبیند. پس او برخاست و پدرم نیز ایستاد و با او معانقه کرد و رویش را بوسید و آن حضرت رفت. من به دربانان و غلامان پدرم گفتم وای بر شما! این که بود که پدرم با او چنین کرد؟ گفتند او مردی از علویان است که به او حسن بن علی می گویند و به «ابن الرضا» معروف است و تعجب من بیشتر شد. آن روز را دلتنگ و اندیشناک درباره او و پدرم به سر بردم و چیزی از پدرم ندیدم که تعجب مرا بر طرف کند، تا آنکه شب شد، عادت پدرم آن بود که در ثلث اول شب نماز می خواند و بعد می نشست و در حوائج خود و اموری که باید به سلطان ارجاع دهد مشاوره می کرد. نماز خواند و نشست و من نیز آمدم و مقابل او نشستم، گفت ای احمد کاری داری؟ گفتم آری، ای پدرجان اگر اجازه بفرمائید بپرسم. گفت پسرم به تو اجازه دادم هر چه می خواهی بپرس، گفتم پدر جان

الَّذِي أَتَاكَ بِالْغَدَاةِ وَفَعَلْتَ بِهِ مَا فَعَلْتَ مِنَ الْإِجْلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالتَّبَجِيلِ، وَفَدَيْتَهُ
 بِنَفْسِكَ وَبِأَبْوَيْكَ؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ ذَلِكَ إِمَامُ الرَّافِضَةِ، ذَلِكَ ابْنُ الرِّضَا، فَسَكَتَ سَاعَةً
 فَقَالَ: يَا بُنَيَّ لَوْ زَالَتِ الْخِلَافَةُ عَنْ خُلَفَاءِ بَنِي الْعَبَّاسِ مَا اسْتَحَقَّهَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ غَيْرُ
 هَذَا، فَإِنَّ هَذَا يَسْتَحِقُّهَا فِي فَضْلِهِ وَعِفَافِهِ وَهَدْيِهِ وَصِيَانَةِ نَفْسِهِ وَزُهْدِهِ وَعِبَادَتِهِ وَ
 جَمِيلِ أَخْلَاقِهِ وَصَلَاحِهِ، وَلَوْ رَأَيْتَ أَبَاهُ لَرَأَيْتَ رَجُلًا جَلِيلًا نَبِيلًا خَيْرًا فَاضِلًا. فَازْدَدْتُ
 قَلِقًا وَتَفَكُّرًا وَعَظِيمًا عَلَى أَبِي مِمَّا سَمِعْتُ مِنْهُ فِيهِ، وَلَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا السُّؤَالُ عَنْ
 خَبَرِهِ، وَالْبَحْثُ عَنْ أَمْرِهِ، فَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ أَحَدًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَمِنَ الْقَوَادِمِ وَالْكِتَابِ وَالْ
 قُضَاةِ وَالْفُقَهَاءِ وَسَائِرِ النَّاسِ إِلَّا وَجَدْتُهُ عِنْدَهُمْ فِي غَايَةِ الْإِجْلَالِ وَالْإِعْظَامِ وَالْمَحَلِّ
 الرَّفِيعِ وَالْقَوْلِ الْجَمِيلِ وَالتَّقْدِيمِ لَهُ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَشَايِخِهِ وَغَيْرِهِمْ وَكُلُّ يَقُولُ:
 هُوَ إِمَامُ الرَّافِضَةِ، فَعَظُمَ قَدْرُهُ عِنْدِي إِذْ لَمْ أَرَلَهُ وَلِيًّا وَلَا عَدُوًّا إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الْقَوْلَ فِيهِ
 وَالشَّنَاءَ عَلَيْهِ.

مردی که امروز صبح به نزد شما آمد و آنقدر او را اکرام و احترام کردی و خود و پدر و مادرت را قربانش گفתי که بود؟ گفت: پسر جان او امام رافضه «ابن-الرضا» است قدری ساکت شد و سپس گفت اگر خلافت از بنی عباس زایل شود، هیچکس از بنی هاشم جز او استحقاق آن را ندارد، او از نظر فضیلت و عفاف و رهبری و صیانت نفس و زهد و عبادت و اخلاق نیکو و صلاحیت سزاوار خلافت است، و اگر پدرش را دیده بودی، مرد جلیل و بزرگوار و خیر و فاضلی را دیده بودی. از شنیدن این سخنان، دلتنگی و اندیشناکی و خشمم از او بیشتر شد و بعد از آن هیچ اهتمام و تلاشی نداشتم جز آنکه از اخبار او پرسش کنم و از امر او جويا شوم و احوال او را از بنی هاشم، افسران، نویسندگان، قضات و فقهاء و سایر مردم می پرسیدم و همگی او را بزرگوار، عالی مقدار و صاحب مقام رفیع و گفتار جمیل می دانستند و بر همه خاندانش از پیر و جوان مُقَدَّم می شمردند و همه می گفتند او امام رافضیان است و بزرگواری او نزد من محقق شد، زیرا از دوست و دشمن درباره او خوب می گفتند و او را می ستودند.

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَهْلِ الْمَجْلِسِ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ: يَا أَبَا بَكْرٍ فَمَا خَبَرَ أَخِيهِ جَعْفَرَ؟ فَقَالَ: وَ مَنْ جَعْفَرُ؟ فَيَسْأَلُ عَنْ خَبَرِهِ أَوْ يُقَرَّنُ بِهِ، إِنَّ جَعْفَرَ مُعَلِّنٌ بِالْفِسْقِ، مَا جُنَّ شَرِيْبٌ لِلْخُمُورِ، وَ أَقَلُّ مَنْ رَأَيْتُهُ مِنَ الرِّجَالِ وَ أَهْتَكُهُمْ لِسْتَرِهِ، فَذُمَّ حَمَّارٌ (۱) قَلِيلٌ فِي نَفْسِهِ، خَفِيْفٌ.

[أَمْرٌ عَجِيْبٌ]

وَ اللهُ لَقَدْ وَرَدَ عَلَى السُّلْطَانِ وَ أَصْحَابِهِ فِي وَقْتِ وَفَاةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَعَجَّبْتُ مِنْهُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكُونُ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا اعْتَلَّ بُعِثَ إِلَى أَبِي أَنْ ابْنِ الرَّضَا قَدْ اعْتَلَّ، فَرَكِبَ مِنْ سَاعَتِهِ مُبَادِرًا إِلَى دَارِ الْخِلَافَةِ، ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعْجِلًا وَ مَعَهُ خَمْسَةُ نَفَرٍ مِنْ خُدَّامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كُلَّهُمْ مِنْ ثِقَاتِهِ وَ خَاصَّتِهِ فَهَنَّهُمْ نَحْرِيْرٌ وَ أَمَرَهُمْ بِلُزُومِ دَارِ الْحَسَنِ بْنِ - عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَعَرَّفَ خَبَرَهُ وَ حَالِهِ، وَ بَعَثَ إِلَى نَفَرٍ مِنَ الْمُتَطَبِّبِينَ فَأَمَرَهُمْ بِالْاِخْتِلَافِ إِلَيْهِ.

بعضی از اشعریین مجلس گفتند: ای ابوبکر از برادرش جعفر چه خبر؟ او گفت: جعفر کیست که از او پرسش شود و یا آنکه همتای او شمرده شود! جعفر متجاهر به فسق است، لاابالی و باده نوش است، و پست ترین مردی است که من دیده‌ام، بی آبرو و پرده در خویش و احمق و نافهم و بی مقدار و پست است.

رُخْدَادِي عَجِيْب

به خدا سوگند که هنگام وفات حسن بن علیِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ برای سلطان و اصحابش امری پیش آمد که بسیار تعجب کردم و گمان نداشتم که چنان اتفاق افتد، برای آنکه وقتی حسن بن علیِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بیمار شد به نزد پدرم کس فرستادند که ابن الرضا بیمار شده است و پدرم همان ساعت سوار مرکب شد و به دارالخلافه رفت و شتابان برگشت، در حالی که پنج تن از نوکران امیرالمؤمنین که همگی از افراد معتمد و خاصان او بودند و نحریر خادم نیز با ایشان بود، به همراه او بودند و به ایشان دستور داد که خانه حسن بن علیِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ را زیر نظر بگیرند و از اخبار و احوال او آگاه باشند و به دنبال چند نفر طبیب فرستاد و به ایشان نیز دستور داد

و تَعَاهِدِهِ صَبَاحاً وَ مَسَاءً، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ بِيَوْمَيْنِ جَاءَهُ مَنْ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَدْ ضَعُفَ فَرَكِبَ حَتَّى بَكَرَ إِلَيْهِ، ثُمَّ أَمَرَ الْمُتَطَبِّبِينَ بِلُزُومِهِ وَ بَعَثَ إِلَى قَاضِي الْقَضَاةِ فَأَحْضَرَهُ مَجْلِسَهُ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَخْتَارَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَشْرَةَ مِمَّنْ يُوثِقُ بِهِ فِي دِينِهِ وَ أَمَانَتِهِ وَ وَرَعِهِ، فَأَحْضَرَهُمْ، فَبَعَثَ بِهِمْ إِلَى دَارِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَرَهُمْ بِلُزُومِ دَارِهِ لَيْلاً وَ نَهَاراً، فَلَمَّ يَزَالُوا هُنَاكَ حَتَّى تُوُفِيَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَيَّامٍ مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ مِنْ سَنَةِ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ، فَصَارَتْ سُرَّ مَنْ رَأَى ضَجَّةً وَاحِدَةً - مَاتَ ابْنُ الرَّضَا - وَ بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلَى دَارِهِ مَنْ يُفْتَشُّهَا وَ يُفْتَشُّ حُجْرَهَا، وَ خَتَمَ عَلَى جَمِيعِ مَا فِيهَا وَ طَلَبُوا أَثَرَ وَ لَدِيهِ وَ جَاءُوا بِنِسَاءٍ يَعْرِفْنَ بِالْحَبْلِ، فَدَخَلْنَ عَلَى جَوَارِيهِ فَنَظَرْنَ إِلَيْهِنَّ، فَذَكَرَ بَعْضُهُنَّ أَنَّ هُنَاكَ جَارِيَةً بِهَا حَمْلٌ^(۱) فَأَمَرَهَا فَجَعَلَتْ فِي حُجْرَةٍ وَ وَكَّلَ بِهَا نَحْرِيْرَ الْخَادِمِ وَ أَصْحَابَهُ وَ نِسْوَةَ مَعَهُمْ، ثُمَّ أَخَذُوا بَعْدَ ذَلِكَ فِي تَهْيِئَتِهِ، وَ

که به نزد او آمد و شد کنند و هر بام و شام مراقب او باشند و چون دو روز گذشت کسی به نزد او آمد و خبر داد که ضعف بر ابن الرضا عارض شده است و او سوار مرکبش شد و صبح زود به نزد او آمد و به طبیبان دستور داد که در بالین او بمانند و به دنبال قاضی القضاة فرستاد و او را به مجلس خود احضار کرد و به او دستور داد که از اصحاب موثق در دین و امانت و ورع، ده تن را برگزیند و ایشان را احضار کرد و به خانه حسن بن علی علیه السلام فرستاد و به ایشان دستور داد که شب و روز در آنجا باشند و آنها آنجا بودند تا آنکه چند روز از ایام ماه ربیع الاول سال دویست و شصت هجری نگذشته بود که درگذشت و شهر سُرَّ مَنْ رَأَى یکپارچه ضجّه شد که ابن الرضا در گذشته است و سلطان، جاسوسانی به خانه او فرستاد و اتاقها را تفتیش کرده و بستند و مهر کردند و در جستجوی اثری از فرزند او بودند و قابله‌هایی را آوردند که زنان باردار را شناسایی می‌کردند و کنیزان را مورد شناسایی و واری قرار می‌دادند. یکی از ایشان گفت این کنیز آبستن است و دستور داد که او را در حجره‌ای زندانی کردند و نحریر خادم و همراهانش و جماعتی از زنان را بر او گماشت. بعد از این کارها در مقام تجهیز او برآمدند و

۱ - في بعض النسخ «لها حبل» و في بعضها «بها حبل».

عُظِّلَتِ الْأَسْوَاقُ وَرَكِبَ أَبِي وَبَنُو هَاشِمٍ وَالْقَوَادُ وَالْكَتَّابُ وَ سَائِرُ النَّاسِ إِلَى جَنَازَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكَانَتْ سُرٌّ مَنْ رَأَى يَوْمَئِذٍ شَبِيهَاً بِالْقِيَامَةِ ، فَلَمَّا فَرَعُوا مِنْ تَهَيُّبَتِهِ بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلَى أَبِي - عَيْسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ فَأَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا وُضِعَتِ الْجَنَازَةُ لِلصَّلَاةِ دَنَا أَبُو عَيْسَى مِنْهَا فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ فَعَرَضَهُ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ مِنَ الْعَلَوِيِّةِ وَ الْعَبَّاسِيَّةِ وَ الْقَوَادِ وَ الْكَتَّابِ وَ الْقُضَاةِ وَ الْفُقَهَاءِ وَ الْمُعَدَّلِينَ ، وَ قَالَ : هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ - ابْنِ الرَّضَا - مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ عَلَى فِرَاشِهِ ، حَضَرَهُ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ثِقَاتِهِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ، وَ مِنْ الْمُتَطَبِّبِينَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ، وَ مِنَ الْقُضَاةِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ، ثُمَّ غَطَّى وَجْهَهُ وَ قَامَ فَصَلَّى عَلَيْهِ وَ كَبَّرَ عَلَيْهِ خَمْسًا وَ أَمَرَ بِحَمَلِهِ فَحَمِلَ مِنْ وَسْطِ دَارِهِ وَ دُفِنَ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَلَمَّا دُفِنَ وَ تَفَرَّقَ النَّاسُ اضْطَرَبَ السُّلْطَانُ وَ أَصْحَابُهُ فِي طَلَبِ وَلَدِهِ وَ كَثُرَ التَّفْتِيشُ فِي الْمَنَازِلِ وَ الدُّورِ وَ تَوَقَّفُوا عَلَى قِسْمَةِ مِيرَاثِهِ ، وَ لَمْ يَزَلِ الَّذِينَ وَكَّلُوا بِحِفْظِ الْجَارِيَةِ الَّتِي تَوَهَّمُوا عَلَيْهَا الْحَبْلَ مَلَازِمِينَ لَهَا سَنَتَيْنِ وَ أَكْثَرَ حَتَّى تَبَيَّنَ لَهُمْ بَطْلَانُ الْحَبْلِ ، فَقَسَّمِ مِيرَاثَهُ

بازارها تعطیل شد و پدرم با بنی هاشم و افسران و کاتبان و سایر مردم به تشییع جنازه آمدند و شهر سامرا در آن روز مانند قیامت بود و چون از کار تجهیز فارغ شدند، سلطان ابو عیسی - پسر متوکل - را فرمان داد تا بر او نماز گزارد و چون جنازه را برای نماز گذاشتند، ابو عیسی پیش آمد و روی او را باز کرد و به همه هاشمیان از علویان و عباسیان و افسران و کاتبان و قاضیان و فقهاء و عدول نشان داد و گفت این حسن بن علی بن محمد بن الرضا است که به مرگ طبیعی و در بستر خود از دنیا رفته است و هنگام وفات کسانی بر بالین او از جمله از خدمه و موثقین سلطان: فلانی و فلانی و از طبیبان فلانی و فلانی و از قاضیان فلانی و فلانی حاضر بودند، آنگاه رویش را پوشانید و بر او نماز خواند و پنج تکبیر گفت و دستور داد که او را بردارند و به وسط سرایش بردند و در همان خانه ای که پدرش در آن دفن بود، به خاک سپردند.

پس از دفن و پراکنده شدن مردم، سلطان و یارانش به جستجوی فرزند او برآمدند و بازرسی منازل و خانه ها را افزودند و از تقسیم میراثش خودداری کردند و آن زنی که گمان می رفت باردار است دو سال یا بیشتر تحت نظر بود تا

بَيْنَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ جَعْفَرٍ، وَ ادَّعَتْ أُمُّهُ وَ صَيَّتُهُ، وَ ثَبَتَ ذَلِكَ عِنْدَ الْقَاضِي. وَ السُّلْطَانُ عَلِيُّ ذَلِكَ يَطْلُبُ أَثَرَ وَ لَدِيهِ، فَجَاءَ جَعْفَرٌ بَعْدَ قِسْمَةِ الْمِيرَاثِ إِلَى أَبِي، وَ قَالَ لَهُ: اجْعَلْ لِي مَرْتَبَةَ أَبِي وَ أَخِي وَ أَوْصِلْ إِلَيْكَ فِي كُلِّ سَنَةٍ عِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ مُسَلَّمَةً، فَزَبَرَهُ أَبِي وَ أَسْمَعَهُ وَ قَالَ لَهُ: يَا أَحْمَقُ إِنَّ السُّلْطَانَ - أَعَزَّهُ اللهُ - جَرَّدَ سَيْفَهُ وَ سَوَّطَهُ فِي الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّ أَبَاكَ وَ أَخَاكَ أَيْمَّةٌ لِيُرُدَّهُمْ عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَتَهَيَّأْ لَهُ صَرَفَهُمْ عَنْ هَذَا الْقَوْلِ فِيهَا، وَ جَهَدَ أَنْ يُزِيلَ أَبَاكَ وَ أَخَاكَ عَنْ تِلْكَ الْمَرْتَبَةِ فَلَمْ يَتَهَيَّأْ لَهُ ذَلِكَ، فَإِنْ كُنْتَ عِنْدَ شِيعَةِ أَبِيكَ وَ أَخِيكَ إِمَامًا فَلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَى السُّلْطَانِ يُرْتَّبُكَ مَرَاتِبَهُمْ وَ لَا غَيْرِ السُّلْطَانِ، وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ لَمْ تَنْلُهَا بِنَا، وَ اسْتَقْلَهُ [أَبِي] عِنْدَ ذَلِكَ وَ اسْتَضَعَفَهُ وَ أَمَرَ أَنْ يُحْجَبَ عَنْهُ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ بِالِدُخُولِ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ أَبِي وَ خَرَجْنَا وَ الْأَمْرُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، وَ السُّلْطَانُ يَطْلُبُ أَثَرَ وَ لَدِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام حَتَّى الْيَوْمِ.

آنکه معلوم شد باردار نیست آنگاه میراثش بین مادر و برادرش جعفر تقسیم شد و مادرش مدعی وصایت او بود و آن نزد قاضی به ثبوت رسید و با وجود این سلطان هنوز در جستجوی فرزند او بود.

در این هنگام آن امر عجیب از جعفر به وقوع پیوست و آن این بود که او پس از تقسیم میراث به نزد پدر آمد و به او گفت: مرتبه پدر و برادرم را برایم قرار بده و سالی بیست هزار دینار خواهم پرداخت. پدرم او را راند و دشنام داد و گفت: ای احمق! سلطان - اعزه الله - شمیر و تازیانه اش را کشیده بود تا بر کسانی که معتقد به امامت پدر و برادرت بودند فرود آورد تا ایشان دست از آن اعتقاد بردارند و موفق نشد و از آن اعتقاد دست برداشتند و کوشش کرد که پدر و برادرت را از آن مرتبت ساقط کند و موفق نشد. پس اگر تو نزد شیعیان پدر و برادرت امامی که به سلطان و غیر سلطان نیازی نداری که رتبه آنها را به تو بدهند و اگر نزد ایشان آن مقام و منزلت را نداری، به واسطه ما نمی توانی بدان مقام دسترسی پیدا کنی و از اینجا پدرم او را حقیر و ناتوان شمرد و دستور داد که دربانان از ورود او جلوگیری کنند و تا پایان عمر به او اجازه ورود نداد. اوضاع به همین منوال بود تا از سرمن رای بیرون آمدیم و سلطان تا امروز در جستجوی

وَ كَيْفَ يَصِحُّ الْمَوْتُ إِلَّا هَكَذَا وَ كَيْفَ يَجُوزُ رَدُّ الْعِيَانِ وَ تَكْذِيبُهُ، وَ إِنَّمَا كَانَ السُّلْطَانُ لَا يُفْتَرُّ عَنْ طَلَبِ الْوَلَدِ لِأَنَّهُ قَدْ كَانَ وَقَعَ فِي مَسَامِعِهِ خَبْرُهُ، وَ قَدْ كَانَ وُلْدَ عَلِيٍّ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسِنِينَ، وَ عَرَضَهُ عَلَى أَصْحَابِهِ وَ قَالَ لَهُمْ: «هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ فَلَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فَتَهْلِكُوا فِي أَدْيَانِكُمْ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَرَوْهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا» فَغَيْبَهُ وَ لَمْ يُظْهِرْهُ، فَلِذَلِكَ لَمْ يُفْتَرِ السُّلْطَانُ عَنْ طَلَبِهِ.

اثبات الغيبة

وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ هُوَ الَّذِي تُخْفَى وِلَادَتُهُ عَلَى النَّاسِ وَ يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ وَ أَنَّهُ هُوَ الَّذِي يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَ هُوَ حَيٌّ، وَ قَدْ أَخْرَجْتُ ذَلِكَ مُسْنَدًا فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي مَوْضِعِهِ، وَ قَدْ كَانَ مُرَادُنَا بِإِيرَادِ هَذَا الْخَبَرِ تَصْحِيحًا لِمَوْتِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا بَطَلَ وَتَوَعَّ الْغَيْبَةُ لِمَنْ ادَّعَيْتَ لَهُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ، وَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

فرزند حسن بن علی است.

پس آیا هرگز جز این است و آیا می توان یک امر عیانی را تکذیب کرد و دروغ شمرد؟ و سلطان وقت از جستجوی فرزند او باز نمی ایستد، زیرا اخبار او را شنیده بود و او چند سال پیش از وفات پدرش متولد شده بود و امام عسکری علیه السلام او را به شیعیانش عرضه داشته و گفته است: بعد از من، این امام شما و خلیفه من بر شماست، از او فرمان برید، متفرق نشوید که در دینتان هلاک خواهید شد و بدانید که او را پس از این نخواهید دید و او را نهان کرد و ظاهرش نساخت و به همین دلیل است که سلطان از جستجوی او باز نایستاد.

اثبات غیبت

و روایت شده است که حضرت صاحب الامر علیه السلام کسی است که ولادتش پنهانی است و شخصش از دیدگان نهان است تا چون ظهور کند بیعت هیچکس برگردنش نباشد و او همان کسی است که زنده است و میراثش تقسیم می شود و من آن حدیث را با سند متصل و در فصل خود نقل کرده ام. مراد ما از نقل خبر فوق اثبات وفات امام یازدهم علیه السلام بود و چون غیبت محمد ابن حنفیه و امام صادق

العسكري عليه السلام بما صحَّ مِنْ وفاتهم فصَحَّ وَقُوعُهَا بِمَنْ نَصَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ وَالْأُمَّةُ الْأَحَدُ عَشَرَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَهُوَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَقَدْ أَخْرَجَتْ الْأَخْبَارُ الْمُسْنَدَةَ فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ فِي أَبْوَابِ النُّصُوصِ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. وَكُلُّ مَنْ سَأَلَنَا مِنَ الْمُخَالِفِينَ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَخْلُ مِنْ أَنْ يَكُونَ قَائِلًا بِإِمَامَةِ الْأُمَّةِ الْأَحَدِ عَشَرَ مِنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ غَيْرِ قَائِلٍ بِإِمَامَتِهِمْ، فَإِنْ كَانَ قَائِلًا بِإِمَامَتِهِمْ لَزِمَهُ الْقَوْلُ بِإِمَامَةِ الْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ لِنُصُوصِ آبَائِهِ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ وَإِجْمَاعِ شِيعَتِهِمْ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَ أَنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَةِ طَوِيلَةٍ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا. وَإِنْ لَمْ يَكُنِ السَّائِلُ مِنَ الْقَائِلِينَ بِالْأُمَّةِ الْأَحَدِ عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْنَا جَوَابٌ فِي الْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ الْكَلَامُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فِي إِثْبَاتِ إِمَامَةِ آبَائِهِ الْأُمَّةِ الْأَحَدِ عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهَكَذَا لَوْ سَأَلْنَا

و امام موسی کاظم و امام حسن عسکری علیهما السلام باطل شد، زیرا وفاتشان به وقوع پیوسته است، پس وقوع غیبت درباره کسی که پیامبر اکرم علیهما السلام و یازده امام پیش از او تصریح بدان کرده اند درست خواهد بود و او حجة بن الحسن بن علی ابن محمد العسکری است و من اخبار غیبت آن حضرت را با سلسله سند متصل در ابواب نصوص بر آن حضرت در این کتاب نقل کرده ام.

و هر کدام از مخالفین ما که درباره امام قائم علیهما السلام از ما پرسش می کنند، از دو حال خارج نیستند: یا آنکه به امامت ائمه یازده گانه - که پدران آن حضرتند - معتقدند و یا آنکه قائل به امامت ایشان نیستند، اگر معتقد به امامت ایشانند، به امامت امام دوازدهم نیز بایستی اعتقاد داشته باشند، زیرا نصوص عدیده ای درباره اسم و نسب آن امام از ایشان نقل شده است و شیعیان آن ائمه نیز بر امامت آن حضرت اتفاق و اجماع کرده اند و او همان قائمی است که پس از غیبتی طولانی آشکار می شود و زمین را همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد آکنده از عدل و داد خواهد کرد، و اگر آن پرسشگر معتقد به امامت ائمه یازده گانه پیش از او نیست، درباره امام دوازدهم حضرت مهدی علیهما السلام پاسخی نزد ما نخواهد داشت و بایستی در ابتدا درباره امامت آباء بزرگوار او که ائمه -

یهودیُّ فقالَ لنا: لِمَ صَارَتِ الظُّهُرُ أَرْبَعاً وَالْعَصْرُ أَرْبَعاً وَالْعَتَمَةُ أَرْبَعاً وَالغَدَاةُ رَكْعَتَيْنِ وَ الْمَغْرِبُ ثَلَاثاً؟ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ جَوَابٌ، بَلْ لَنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ: إِنَّكَ مُنْكَرٌ لِنُبُوءَةِ النَّبِيِّ الَّذِي أَتَى بِهَذِهِ الصَّلَوَاتِ وَ عَدَدِ رَكَعَاتِهَا، فَكَلَّمْنَا فِي نُبُوءَتِهِ وَ إِثْبَاتِهَا فَإِنْ بَطَلَتْ بَطَلَتْ هَذِهِ الصَّلَوَاتِ وَ سَقَطَ السُّؤَالُ عَنْهَا وَ إِنْ ثَبَتَ نُبُوءَتُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَزِمَكَ الْإِفْرَارُ بِفَرْضِ هَذِهِ الصَّلَوَاتِ عَلَى عَدَدِ رَكَعَاتِهَا لِصِحَّةِ مَجِيئِهَا عَنْهُ وَ اجْتِمَاعِ أُمَّتِهِ عَلَيْهَا. عَرَفْتَ عَلَّتَهَا أَمْ لَمْ تَعْرِفْهَا، وَ هَكَذَا الْجَوَابُ لِمَنْ سَأَلَ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ.

[جَوَابٌ عَنِ اعْتِرَاضٍ:]

وَ قَدْ يَعْتَرِضُ مُعْتَرِضٌ جَاهِلٌ بِآثَارِ الْحِكْمَةِ، غَافِلٌ عَنِ مُسْتَقِيمِ التَّدْبِيرِ لِأَهْلِ الْمِلَّةِ بِأَنْ يَقُولَ: «مَا بَالُ الْغَيْبَةِ وَقَعَتْ بِصَاحِبِ زَمَانِكُمْ هَذَا دُونَ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ آبَائِهِ الْأَيْمَةِ بِزَعْمِكُمْ وَ قَدْ نَجَدُ شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي زَمَانِنَا هَذَا أَحْسَنَ حَالاً وَ أَرْغَدَ عَيْشاً مِنْهُمْ فِي

یازده گانه اند سخن گوئیم. چنانکه اگر یک یهودی از ما پرسش کرده و بگوید چرا نمازهای ظهر و عصر و عشاء چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است؟ پاسخی نزد ما ندارد، بلکه بایستی به او بگوییم تو منکر نبوت پیامبری هستی که این نمازها را آورده و عدد رکعات آنرا معین کرده است و با او درباره نبوت پیامبر اکرم و اثبات آن سخن می گوئیم و اگر نبوت او باطل باشد این نمازها باطل خواهد بود و پرسش از عدد رکعات آن نیز ساقط خواهد شد و اگر نبوت او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثابت گردید، لازم است که به وجوب این نمازها و عدد رکعات آن اقرار کنی، زیرا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنها را آورده و امتش بر آن اجماع و اتفاق کرده اند، خواه علت آن را بدانی یا ندانی و پاسخ کسی که از امام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسش می کند دقیقاً همین جواب است.

پاسخ اعتراض

ممکن است معترضی که آثار حکمت را نداند و از تدبیر درست ملت بی خبر باشد بگوید: چرا صاحب الامر شما غایب شد اما پدران او که شما ایشان را ائمه می دانید غیبت نداشتند با آنکه شیعه آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ امروزه نسبت به دوره بنی امیه

زَمَنِ بَنِي أُمَيَّةَ إِذْ كَانُوا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ مُطَالِبِينَ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى غَيْرِهِ -
 ذَلِكَ مِنْ أحوالِ القَتْلِ وَ التَّشْرِيدِ، وَ هُمْ فِي هَذَا الحَالِ وادْعُونَ سَالِمُونَ، قَدْ كَثُرَتْ
 شِيعَتُهُمْ، وَ تَوَافَرَتْ أَنْصَارُهُمْ، وَ ظَهَرَتْ كَلِمَتُهُمْ بِمُؤَالَاةِ كُبرَاءِ أَهْلِ الدَّوْلَةِ لَهُمْ وَ ذَوِي -
 السُّلْطَانِ وَ النَّجْدَةِ مِنْهُمْ؟!».

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ - : إِنَّ الجَهْلَ غَيْرُ مَعْدُومٍ مِنْ ذَوِي الغَفْلَةِ وَ أَهْلِ التَّكْذِيبِ وَ
 الحَيْرَةِ وَ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ قَوْلِنَا أَنَّ ظُهُورَ حُجَجِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اسْتِتَارَهُمْ جَرَى فِي وَزْنِ الحِكْمَةِ
 حَسَبَ الإِمْكَانِ وَ التَّدْبِيرِ لِأَهْلِ الإِيمَانِ، وَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلْيَقُلْ ذُوو النِّظَرِ وَ التَّمْيِيزِ:
 إِنَّ الأَمْرَ الآنَ - وَ إِنَّ كَانَ الحَالُ كَمَا وَصَفْتَ - أَصْعَبُ وَ المِحْنَةُ أَشَدُّ مِمَّا تَقَدَّمَ مِنْ أَرْمِنَةِ
 الأُمَّةِ السَّالِفَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الأُمَّةَ المَاضِيَةَ أَسْرُوا فِي جَمِيعِ مَقَامَاتِهِمْ إِلَى شِيعَتِهِمْ وَ
 القَائِلِينَ بِوِلايَتِهِمْ وَ المَائِلِينَ مِنَ النَّاسِ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَظَاهَرَ ذَلِكَ بَيْنَ أَعْدَائِهِمْ أَنَّ صَاحِبَ -
 السِّيفِ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَقُومُ حَتَّى تَحْيَى صَيِّحَةً مِنَ السَّمَاءِ

احوال بهتری دارند و مُرفه تر زندگانی می کنند، زیرا در آن زمان از ایشان
 می خواستند که از امیرالمؤمنین علیه السلام بیزاری بجویند و آنها را می کشتند و یا تبعید
 و آواره می کردند ولی شیعه امروزه در آرامش و سلامت زندگی می کند و تعداد
 آنها کثیر و یارانشان افزون شده است و به واسطه دوستی و پشتیبانی اهل دولت
 و صاحبان سلطنت و قدرت، مذهبشان علنی و پیروز شده است.

من به توفیق الهی در جواب این اعتراض می گویم: نادانی غافلان و مردم
 بی ایمان و حیران معدوم نگشته است، و ما پیش از این گفتیم که ظهور و غیبت
 حجت‌های الهی، بر اساس حکمت ربوبی و بر حسب امکان و تدبیر اهل ایمان است
 و اگر چنین باشد، اندیشمندان و صاحب نظران بایستی بگویند امروزه امر دشوارتر
 و محنت شدیدتر از دوران ائمه سابقه است، گر چه حال امروز شیعه چنان باشد
 که شما وصف کردید، و این از آن رو است که ائمه گذشته در هر مقامی و به هر
 مناسبتی به شیعیان و دوستان و طرفدارانشان اظهار کرده بودند که امام مقتدر و
 صاحب شمشیر، امام دوازدهم علیه السلام است و آن امام قیام نمی کند مگر آنکه صیحه

بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَ الْأَنْفُسُ مَنِيَّةٌ^(۱) عَلَى نَشْرِ مَا سَمِعَتْ، وَ إِذَاعَةَ مَا أَحَسَّتْ فَكَانَ ذَلِكَ مُنْتَشِراً بَيْنَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ عِنْدَ مُخَالَفِيهِمْ مِنَ الطَّوَاعِغِيتِ وَ غَيْرِهِمْ وَ عَرَفُوا مَنَزِلَةَ أُمَّتِهِمْ مِنَ الصَّدَقِ، وَ مَحَلَّهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ، وَ كَانُوا يَتَوَقَّفُونَ عَنِ التَّسَرُّعِ إِلَى إِتْلَافِهِمْ، وَ يَتَحَامُونَ الْقَصْدَ لِإِنْزَالِ الْمَكْرُوهِ بِهِمْ مَعَ مَا يَلْزِمُ مِنْ حَالِ التَّدْبِيرِ فِي إِجَابِ ظُهُورِهِمْ كَذَلِكَ لِيَصِلَ كُلُّ أَمْرٍ مِنْهُمْ إِلَى مَا يَسْتَحِقُّهُ مِنْ هِدَايَةٍ أَوْ ضَلَالَةٍ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيّاً مُرْشِداً»^(۲)، وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَاناً وَ كُفْراً فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^(۳) وَ هَذَا الزَّمَانُ قَدْ اسْتَوْفَى أَهْلُهُ كُلَّ إِشَارَةٍ مِنْ نَصِّ وَ آثَارِ فَتَنَاهَتْ بِهِمُ الْأَخْبَارُ وَ اتَّصَلَتْ بِهِمُ الْآثَارُ إِلَى أَنْ صَاحِبَ هَذَا الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ صَاحِبُ السَّيْفِ وَ الْأَنْفُسِ

آسمانی او را به نام و نام پدرش بخواند و نفوس متایل به انتشار شنیده‌ها و پخش محسوسات خود هستند و این مطلب در بین شیعه آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و حتی مخالفین ایشان و از جمله طواغیت منتشر گردید، و آنها هم امامان شیعه را راستگو و دانشمند و فاضل می‌دانستند و از شتاب در کشتار ایشان و نابودی آنها باز می‌ایستادند و از فرود آوردن مکروه بر آنها خودداری می‌کردند و حکمت و تدبیر الهی هم موجب ظهورشان بود و اینچنین بایستی هرکس به آنچه سزاوار است از هدایت و ضلالت برسد، همانگونه که خدای تعالی فرموده است: «هرکه را خداوند توفیق هدایت دهد، او هدایت شده است و هر که را به وادی ضلالت وانهد، پیشوای مُرشدی برای او نخواهی یافت» و باز فرموده است: «آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، موجب افزایش طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد شد و تو بر مردم کافر اندوه مخور».

ولی در این زمان، مردم هر اشاره‌ای از نص و اثر را استیفا کرده‌اند و اخبار بدیشان منتهی شده و آثار به آنها رسیده است که صاحب الزمان همان صاحب-

۱ - فی بعض النسخ «مبنیة». و فی بعض النسخ «منیة».

۲ - الکهف: ۱۷.

۳ - المائدة: ۶۸.

مَنْبِئَةً عَلَىٰ إِمَا وَصَفْنَا مِنْ أَنْشَرٍ مَا سَمِعْتُ وَ ذِكْرٍ مَا رَأَيْتُ وَ شَاهَدْتُ، فَلَوْ كَانَ صَاحِبُ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظَاهِرًا مَوْجُودًا لَنْشَرَ شِيعَتَهُ ذَلِكَ وَ لَتَعَدَّاهُمْ إِلَىٰ مُخَالِفِيهِمْ بِحُسْنِ ظَنٍّ - بَعْضِهِمْ بِمَنْ يَدْخُلُ فِيهِمْ وَ يَظْهَرُ الْمِثْلُ إِلَيْهِمْ، وَ فِي أَوْقَاتِ الْجِدَالِ بِالذَّلَالَةِ عَلَىٰ شَخْصِهِ وَ الْإِشَارَةِ إِلَىٰ مَكَانِهِ كَفِعْلِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ مَعَ الشَّامِيِّ وَ قَدْ نَاطَرَهُ بِحَضْرَةِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الشَّامِيُّ لِهِشَامٍ: مَنْ هَذَا الَّذِي تُشِيرُ إِلَيْهِ وَ تَصِفُهُ بِهَذِهِ الصِّفَاتِ؟ قَالَ هِشَامٌ: هُوَ هَذَا وَ أَشَارَ يَدَيْهِ إِلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ يَكُونُ ذَلِكَ مُنْتَشِرًا فِي مَجَالِسِهِمْ كَأَنْتِشَارِهِ بَيْنَهُمْ مَعَ إِشَارَتِهِمْ إِلَيْهِ بِوُجُودِ شَخْصِهِ وَ نَسَبِهِ وَ مَكَانِهِ، ثُمَّ لَمْ يَكُونُوا حِينَئِذٍ يُمَهِّلُونَ وَ لَا يُنْظَرُونَ كَفِعْلِ فِرْعَوْنَ فِي قَتْلِ أَوْلَادِ بَنِي إِسْرَائِيلَ الَّذِي قَدْ كَانَ ذَاعَ مِنْهُمْ وَ انْتَشَرَ بَيْنَهُمْ مِنْ كَوْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَهُمْ، وَ هَلَاكَ فِرْعَوْنَ وَ مَمْلَكَتِهِ عَلَىٰ يَدَيْهِ، وَ كَذَلِكَ كَانَ فِعْلُ نَمْرُودَ قَبْلَهُ فِي قَتْلِ أَوْلَادِ رَعِيَّتِهِ وَ أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ فِي طَلَبِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَمَانَ انْتِشَارِ الْخَبَرِ بِوَقْتِ-

شمسیر است و نفوس هم چنانکه گفتیم متمایل به نشر شنیده‌ها و ذکر دیده‌های خود هستند و اگر صاحب الزمان ظاهر باشد، شیعه اخبار او را انتشار داده و به مخالفینشان هم خواهد رسید و این بواسطه آن است که گاه جاسوسان ظاهر الصلاح که خود را متمایل به شیعه نشان می‌دهند در بین ایشان نفوذ می‌کنند و گاه شیعه خود در اوقات جدال، شخص او را بنمایانند و به مکان او اشاره کنند، چنانکه هشام بن حکم در هنگام مناظره با آن فرد شامی چنان کرد، او در حضور امام صادق علیه السلام با آن شامی مناظره می‌کرد و شامی به او گفت: این امامی که به او اشاره می‌کنی و اوصاف او را بر می‌شماری کیست؟ و هشام نیز با دست خود به امام اشاره کرده و گفت، او همین آقا است.

پس اگر به شخص و نسب و مکان او در بین شیعیان اشاره شود، در میان مخالفان نیز شناخته خواهد شد و در این صورت مهلت و فرصت به ایشان نداده و آنها را نابود خواهند ساخت، مانند کردار فرعون در کشتن فرزندان بنی اسرائیل، زیرا در بین ایشان شایع و منتشر شده بود که موسی در بین ایشان است و هلاک فرعون و مملکتش به دست اوست، و مانند کردار نمرود که پیش از فرعون بود و هنگامی که خبر ولادت ابراهیم منتشر شد و اینکه هلاک نمرود و

وِلاَدَتِهِ، وَ كَوْنُ هَلَاكِ نَمْرُودَ وَ أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ وَ دِينِهِ عَلَى يَدَيْهِ. كَذَلِكَ طَاعِيَةٌ زَمَانٍ وَفَاةٍ -
 الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالِدِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ طَلَبُ وَ لَدِهِ وَ التَّوَكُّيلِ بِدَارِهِ وَ حَبْسِ
 جَوَارِيهِ وَ انْتِظَارُهُ بِهِنَّ وَ ضَعْفُ الْحَمَلِ إِنْ كَانَ بِهِنَّ^(۱)، فَلَوْ لَا أَنَّ إِرَادَتَهُمْ كَانَتْ مَا ذَكَرْنَا مِنْ
 حَالِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَمَا كَانَ ذَلِكَ مِنْهُمْ، وَ قَدْ خَلَفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَهْلَهُ وَ وَ لَدَهُ وَ قَدْ عَلِمُوا
 مِنْ مَذْهَبِهِ وَ دِينِهِ أَنْ لَا يَرِثَ مَعَ الْوَالِدِ وَ الْأَبَوَيْنِ أَحَدٌ إِلَّا زَوْجٌ أَوْ زَوْجَةٌ، كَلَامًا يَتَوَهَّمُ
 غَيْرَ هَذَا عَاقِلٌ وَ لَا فَهِيمٌ غَيْرَ هَذَا مَعَ مَا وَجَبَ مِنَ التَّدْبِيرِ وَ الْحِكْمَةِ الْمُسْتَقِيمَةِ بِبُلُوغِ غَايَةِ
 الْمُدَّةِ فِي الظُّهُورِ وَ الْإِسْتِتَارِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ فَاسْتَتَرَ عَنْهُمْ شَخْصَهُ، وَ
 ضَلُّوا عَنْ مَعْرِفَةِ مَكَانِهِ، ثُمَّ نَشَرَ نَاشِرٌ مِنْ شِيعَتِهِ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ بِمَا وَصَفْنَاهُ وَ صَاحِبُكُمْ فِي
 حَالِ الْإِسْتِتَارِ، فَوَرَدَتْ عَادِيَةٌ مِنْ طَاعُوتِ الزَّمَانِ وَ صَاحِبِ فِتْنَةٍ مِنَ الْعَوَامِّ تَفَحَّصَ عَمَّا
 وَرَدَ مِنَ الْإِسْتِتَارِ وَ ذَكَرَ مِنَ الْأَخْبَارِ فَلَمْ يَجِدْ حَقِيقَةً يُشَارُ إِلَيْهَا وَ لَا شُبْهَةً يَتَعَلَّقُ بِهَا

اطرافیان و پیروانش به دست اوست، در جستجوی ابراهیم فرزندان رعایا و
 اهل مملکت خود را کشت. و همچنین است خلیفه سرکش زمان وفات امام حسن
 عسکری علیہ السلام - پدر صاحب الزمان علیہ السلام - که در جستجوی فرزند او بود و خانه او
 را زیر نظر گرفت و کنیزانش را زندانی کرد و انتظار می کشید تا اگر باردار
 هستند وضع حمل کنند. و اگر منظورشان همان افعالی که در زمان ابراهیم و
 موسی علیهما السلام به وقوع پیوست نبود، آن کارها را نمی کردند. آن حضرت اهل و
 فرزند خود را به جا گذاشت و مخالفین می دانستند که مذهب و دین او این است که
 با وجود فرزند یا یکی از ابویین هیچکس جز زوج و زوجه از او ارث نمی برد،
 خیر، شخص عاقل جز این نمی پندارد و نمی فهمد و مقتضای تدبیر و حکمت الهی
 هم در موضوع غیبت و ظهور همین را اقتضا می کند، بنابراین غیبت واقع گردید
 و شخص او از انظار نهان شد و نتوانستند پی به مکان او ببرند. سپس یک نفر از
 شیعیانش پاره ای از وضعیت امر او را منتشر ساخت در حالی که امام شما در
 استتار بود و آتش غضب طاعوت زمان شعله ور گردید و فتنه انگیزی از میان
 عوام دربار غیبت و اخبار آن به تفحص پرداخت ولی شخصی که به او اشاره

۱- فی بعض النسخ «وضع حمل الذی کان بهن»

فَانْكَسَرَتِ الْعَادِيَةُ وَ سَكَنتِ الْفِتْنَةُ وَ تَرَاجَعَتِ الْحَمِيَّةُ ، فَلَا يَكُونُ حِينَئِذٍ عَلَى شِيعَتِهِ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ مِنْ أَشْيَائِهِمْ^(۱) مُخَالَفِيهِمْ مُتَسَلِّقٌ وَ لَا إِلَى اضْطِلَامِهِمْ سَبِيلٌ مُتَعَلِّقٌ ، وَ عِنْدَ ذَلِكَ تَحْمَدُ النَّائِرَةُ وَ تَرْتَدِعُ الْعَادِيَةُ ، فَتَظَاهَرَ أَحْوَاهُمْ عِنْدَ النَّاطِرِ فِي شَأْنِهِمْ ، وَ يَتَّضِحُ لِلْمُتَأَمِّلِ أَمْرُهُمْ ، وَ يَتَحَقَّقُ الْمُؤْمِنُ الْمَفَكِّرُ فِي مَذْهَبِهِمْ ، فَيَلْحَقُ بِأَوْلِيَاءِ الْحُجَّةِ مَنْ كَانَ فِي حَيْرَةٍ - الْجَهْلِ ، وَ يَنْكَشِفُ عَنْهُمْ رَأْسُ الظُّلْمَةِ^(۲) عِنْدَ مُهَلَّةِ التَّأَمُّلِ لِلْحَقِّ^(۳) بَيِّنَاتِهِ وَ شَوَاهِدِ - عِلَامَاتِهِ كَحَالِ اتِّضَاحِهِ وَ انْكِشَافِهِ عِنْدَ مَنْ يَتَأَمَّلُ كِتَابَتَنَا هَذَا مُرِيداً لِلنَّجَاةِ ، هَارِباً مِنْ سُبُلِ الضَّلَالَةِ ، مُلْتَحِيقاً بِمَنْ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى ، فَآثَرَ عَلَى الضَّلَالَةِ الْهُدَى .

اجواب عن اعتراض آخر

وَمِمَّا سَأَلَ عَنْهُ جُهَّالُ الْمُعَانِدِينَ لِلْحَقِّ أَنْ قَالُوا: «أَخْبِرُونَا عَنِ الْإِمَامِ فِي هَذَا الْوَقْتِ

شود و شبهه ای که دستاویز او گردد نیافت. آنگاه شدت غضب فروکش کرد و فتنه خوابید و عصبیت به کناری رفت و در این هنگام مخالفین نسبت به شیعیان او بهانه ای ندارند و نمی توانند آنها را محکوم و معدوم کنند، آنگاه آتش دشمنی خاموش خواهد شد و شدت غضب فروکش خواهد کرد و احوال ایشان بر ناظران آشکار خواهد گردید و امرشان بر تأمل کنندگان روشن خواهد شد و هر شخص با ایمانی که درست فکر کند حقایق مذهب امامیه را خواهد فهمید و کسانی که در حیرت جهالتند به اولیای حجت الهی خواهند پیوست و پرده ظلمت در مهلت تأمل در حق - بیّناتش و شواهد علاماتش - به کناری خواهد رفت، چنانچه حقیقت امامت و صحت مذهب امامیه برای هر کس که طالب حقیقت باشد از مطالعه همین کتاب ما روشن می گردد در صورتی که جویای نجات و گریزان از گمراهی باشد و خود را ملحق به کسانی کند که خداوند سرانجام خوشی برای آنها مقرر کرده است، و راه حق را برگمراهی ترجیح دهد.

پاسخ اعتراضی دیگر

یکی از سؤالات جهال معاندین حق این است که می گویند: به ما از وضع -

۱ - فی بعض النسخ «من اسبابهم» .

۲ - ای تغطية الظلمة . و فی بعض النسخ «درن الظلمة» والدرن: الرسخ . ۳ - فی بعض النسخ «التأمل للحق» .

يَدَّعِي الْإِمَامَةَ أَمْ لَا يَدَّعِيهَا وَ نَحْنُ نَصِيرُ إِلَيْهِ فَنَسْأَلُهُ عَنْ مَعَالِمِ الدِّينِ ، فَإِنْ كَانَ يُحِبُّنَا وَ
يَدَّعِي الْإِمَامَةَ عَلِمْنَا أَنَّهُ الْإِمَامُ ، وَإِنْ كَانَ لَا يَدَّعِي الْإِمَامَةَ وَ لَا يُحِبُّنَا إِذَا صِرْنَا إِلَيْهِ
فَهُوَ وَ مَنْ لَيْسَ بِإِمَامٍ سِوَاهُ» .

فَقِيلَ لَهُمْ : قَدْ دَلَّ عَلَى إِمَامِ زَمَانِنَا الصَّادِقُ الَّذِي قَبْلَهُ وَ لَيْسَتْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى أَنْ
يَدَّعِي هُوَ أَنَّهُ إِمَامٌ إِلَّا أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ الِاذْكَارِ وَ التَّأْكِيدِ . فَأَمَّا عَلَى سَبِيلِ
الدَّعْوَى الَّتِي تَحْتَاجُ إِلَى بُرْهَانٍ فَلَا ، لِأَنَّ الصَّادِقَ الَّذِي قَبْلَهُ قَدْ نَصَّ عَلَيْهِ وَ بَيَّنَّ أَمْرَهُ وَ
كَفَاهُ مَوْوَنَةَ الْإِدْعَاءِ . وَ الْقَوْلُ فِي ذَلِكَ نَظِيرُ قَوْلِنَا فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَصِّ
النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ اسْتِغْنَائِهِ عَنْ أَنْ يَدَّعِي هُوَ لِنَفْسِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ .

فَأَمَّا إِجَابَتُهُ إِيَّاكُمْ عَنْ مَعَالِمِ الدِّينِ فَإِنْ جِئْتُمُوهُ مُسْتَرْشِدِينَ مُتَعَلِّمِينَ ، عَارِفِينَ
بِمَوْضِعِهِ ، مُقَرَّرِينَ بِإِمَامَتِهِ عَرَفْتُمْ وَ عَلِمْتُمْ . وَإِنْ جِئْتُمُوهُ أُعْدَاءً لَهُ . مُرْصِدِينَ بِالسَّعَايَةِ

فِعَلِي إِمَامٍ غَائِبٍ خَيْرٌ دَهِيدٍ . آيا او مدّعی امامت هست یا نیست؟ و اگر هست،
آیا می توانیم به نزد او برویم و از احکام دین از او پرسش کنیم یا نه؟ اگر او
مدّعی امامت است و به پرسشهای ما پاسخ می دهد که او امام است؛ و اما اگر
ادّعی امامت ندارد و یا اگر به نزد او برویم پاسخ ما را نمی دهد، پس او باکسی
که ادّعی امامت ندارد برابر است.

در جواب این سؤال گفته می شود: امام راستگویی که پیش از وی بوده ما را
به امامت او دلالت کرده است و نیازی نیست که او خود ادّعی امامت کند جز
آنکه ممکن است او خود بر سبیل یادآوری و تأکید اظهار امامت کند اما بر سبیل
ادّعائی که نیازمند برهان باشد، چنین امری ضرورت ندارد زیرا امام راستگویی
که پیش از او بوده است به امامت او تصریح کرده و وضع او را روشن نموده و از
ادّعی امامت و اقامه برهان بی نیاز ساخته است. سخن در این باب، شبیه عقیده
ما درباره علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به امامت او تصریح
فرموده است و خود نیازمند آن نبود که دعوی امامت کند.

اما در پاسخگویی او به مسائل دینی: اگر برای کسب علم و کمال به او رجوع
کنید و به موضع او عارف و به امامت او مقرّر و معترف باشید، البته شما را آگاه

إِلَى أَعْدَائِهِ، مُنْطَوِينَ عَلَى مَكْرُوهِهِ عِنْدَ أَعْدَاءِ الْحَقِّ، مُتَعَرِّفِينَ مَسْتُورَ أُمُورِ الدِّينِ لِتُدِيَعُوهُ لَمْ يُجِبْكُمْ، لِأَنَّهُ يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْكُمْ، فَمَنْ لَمْ يَقْنَعَهُ هَذَا الْجَوَابُ فَلَبْنَا عَلَيْهِ السُّؤَالَ فِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي الْغَارِ أَنْ لَوْ أَرَادَ النَّاسُ أَنْ يَسْأَلُوهُ عَنْ مَعَالِمِ الدِّينِ هَلْ كَانُوا يَلْقَوْنَهُ وَيَصِلُونَ إِلَيْهِ أَمْ لَا، فَإِنْ كَانُوا يَصِلُونَ إِلَيْهِ فَقَدْ بَطَلَ أَنْ يَكُونَ اسْتِتَارُهُ فِي الْغَارِ، وَإِنْ كَانُوا لَا يَصِلُونَ إِلَيْهِ فَسَوَاءٌ وَجُودُهُ فِي الْعَالَمِ وَعَدَمُهُ عَلَى عِلَّتِكُمْ، فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ مُتَوَقِّئًا، قِيلَ: وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا الْوَقْتِ مُتَوَقِّئٌ، فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ ذَلِكَ قَدْ ظَهَرَ وَدَعَا إِلَى نَفْسِهِ، قُلْنَا: وَمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَرْقِ أَلَيْسَ قَدْ كَانَ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْغَارِ وَيُظْهَرَ وَهُوَ فِي الْغَارِ مُسْتَتِرٌ وَلَمْ يَنْقُضْ ذَلِكَ نُبُوتَهُ، وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ يَكُونُ إِمَامًا وَإِنْ كَانَ يَسْتَتِرُ بِإِمَامَتِهِ مِمَّنْ يَخَافُهُ عَلَى نَفْسِهِ.

فرموده و تعلیم فرماید. اما اگر در حالی که دشمن او هستید به وی رجوع کرده و بخواهید سعایت و جاسوسی او را به دشمنانش کنید و امور مکروهه او را در دل نهان کرده و به نزد دشمنان حق برید و امور مستوره دین را شایع و پراکنده سازید، البته به شما پاسخ نخواهد داد، زیرا از شما به جان خویش می ترسد. و کسی که این جواب او را قانع نسازد، سؤال را درباره پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برمی گردانیم و می گوئیم اگر آنگاه که پیامبر اکرم خود را در آن غار مخفی ساخت، مردم بخواهند مسائل دینشان را از او پرسش کنند آیا می توانند او را ملاقات کرده و به وی دسترسی داشته باشند یا نه؟ اگر بتوانند به ایشان دسترسی داشته باشند که استتار او در غار معنی نخواهد داشت و اگر نتوانند به وی دسترسی داشته باشند طبق نظر شما وجود و عدم او برابر خواهد بود، و اگر بگوئید پیامبر اکرم در آن حال حفظ جان خود می کرد، می گوئیم امام نیز در این زمان حفظ جان خود می کند، و اگر بگوئید پیامبر اکرم بعد از آن ظاهر شد و مردم را به آئین خویش خواند، می گوئیم فرقی در آن نیست، آیا او قبل از آنکه از غار خارج شود و ظاهر گردد در حالی که در غار مستتر است پیامبر نبود؟ این استتار در غار نبوت او را نقض نکرد و امام نیز همچنین است، او امام است گرچه برای حفظ جان خود در پس پرده غیبت واقع گردد.

و يُقَالُ لَهُمْ: مَا تَقُولُونَ فِي أَفْضَلِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ وَ الْمَتَقَدِّمِ فِي الصِّدْقِ مِنْهُمْ لَوْ لَقِيَتْهُمْ كَتِيبَةُ الْمُشْرِكِينَ يَطْلُبُونَ نَفْسَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَعْرِفُوهُ فَسَأَلُوهُمْ عَنْهُ هَلْ هُوَ هَذَا؟ - وَ هُوَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ أَخْفَى أَوْ كَيْفَ؟ - وَ أَيْنَ هُوَ؟ فَقَالُوا: لَيْسَ نَعْرِفُ مَوْضِعَهُ أَوْ لَيْسَ هُوَ هَذَا؟ هَلْ كَانُوا فِي ذَلِكَ كَاذِبِينَ مَذْمُومِينَ غَيْرَ صَادِقِينَ وَ لَا مَحْمُودِينَ أَمْ لَا؟ فَإِنْ قُلْتُمْ: كَاذِبِينَ خَرَجْتُمْ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ بِتَكْذِيبِكُمْ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَ إِنْ قُلْتُمْ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ كَذَلِكَ لِأَنََّّهُمْ يَكُونُونَ قَدْ حَرَّفُوا كَلَامَهُمْ وَ أَضْمَرُوا مَعْنَى أَخْرَجَهُمْ مِنَ الْكَذِبِ وَ إِنْ كَانَ ظَاهِرُهُ ظَاهِرَ كِذْبٍ، فَلَا يَكُونُونَ مَذْمُومِينَ بَلْ مَحْمُودِينَ لِأَنََّّهُمْ دَفَعُوا عَنِ نَفْسِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقَتْلَ. قِيلَ لَهُمْ:

وَ كَذَلِكَ الْإِمَامُ إِذَا قَالَ: لَسْتُ بِإِمَامٍ وَ لَمْ يُجِبْ أَعْدَاءَهُ عَمَّا يَسْأَلُونَهُ عَنْهُ لَا يُزِيلُ

پاسخ دیگری که به ایشان داده می شود این است که می گوئیم: اگر جمعی از افاضل اصحاب پیامبر و راستگویان آنها به همراهی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با لشکر مشرکین برخورد کنند که در جستجوی رسول خدا باشند، اما چون او را نمی شناسند بپرسند آیا پیامبر این شخص است؟ - در حالی که پیامبر در میان اصحاب است - و یا بپرسند پیامبر چگونه مخفی شده است؟ او کجاست؟ و اصحاب ایشان بگویند ما نمی دانیم او کجاست و این شخص پیامبر نیست آیا ایشان در این باب دروغگو و مذموم هستند و نمی توان ایشان را صادق و محمود شمرد؟ اگر بگوئید دروغگویند که به واسطه تکذیب اصحاب رسول خدا از مذهب اسلام خارج شده اید زیرا همه اصحاب رسول خدا از دیدگاه اهل تسنن عدولند و جرح و تعدیل ایشان روا نیست و اگر بگوئید دروغ نگفته اند، بلکه برای حفظ جان پیامبر، معنای دیگری از کلام را آنها در نظر گرفته و آن را نیت کرده اند تا از دروغ پرهیز کرده باشند و اگر چه ظاهر گفتارشان دروغ باشد، بنابراین ملامتی متوجه آنها نیست و کارشان پسندیده و رواست، زیرا از کشته شدن پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جلوگیری کرده اند. به ایشان می گوئیم: امام نیز چنین است، اگر امام هم در برابر دشمنان خود بگوید من امام نیستم و جواب پرسشهای آنها را ندهد، این مطلب امامت او را زایل نکند، زیرا او خائف بر نفس خود

ذَلِكَ إِمَامَتُهُ لِأَنَّهُ خَائِفٌ عَلَى نَفْسِهِ، وَإِنْ أَبْطَلَ جَحْدَهُ لِأَعْدَائِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ فِي حَالِ الْخَوْفِ
 إِمَامَتُهُ أَبْطَلَ عَلَى أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَكُونُوا صَادِقِينَ فِي إِجَابَتِهِمُ الْمُشْرِكِينَ
 بِخِلَافِ مَا عَمِلُوهُ عِنْدَ الْخَوْفِ، وَإِنْ لَمْ يُزَلْ ذَلِكَ صِدْقَ الصَّحَابَةِ لَمْ يُزَلْ أَيْضاً سِرُّ الإِمَامِ
 نَفْسَهُ إِمَامَتَهُ، وَ لَا فَرْقَ فِي ذَلِكَ، وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُسْلِمًا وَقَعَ فِي أَيْدِي الْكُفَّارِ وَ كَانُوا
 يَقْتُلُونَ الْمُسْلِمِينَ إِذَا ظَفَرُوا بِهِمْ فَسَأَلُوهُ هَلْ أَنْتَ مُسْلِمٌ؟ فَقَالَ: لَا، لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِمُخْرَجٍ
 لَهُ مِنَ الْإِسْلَامِ، فَكَذَلِكَ الإِمَامُ إِذَا جَحَدَ عِنْدَ أَعْدَائِهِ وَ مَنْ يَخَافُهُ عَلَى نَفْسِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ لَمْ
 يُخْرِجْهُ ذَلِكَ مِنَ الإِمَامَةِ.

فَإِنْ قَالُوا: «إِنَّ الْمُسْلِمَ لَمْ يُجْعَلْ فِي الْعَالَمِ لِيَعْلَمَ النَّاسَ وَ يُقِيمَ الْحُدُودَ، فَلِذَلِكَ افْتَرَقَ
 حُكْمَاهُمَا وَ وَجَبَ أَنْ لَا يَسْتُرَ الإِمَامُ نَفْسَهُ».

قِيلَ لَهُمْ: لَمْ نَقُلْ إِنَّ الإِمَامَ يَسْتُرُ نَفْسَهُ عَنْ جَمِيعِ النَّاسِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ نَصَبَهُ وَ
 عَرَّفَ الْخَلْقَ مَكَانَتَهُ بِقَوْلِ الصَّادِقِ الَّذِي قَبْلَهُ فِيهِ وَ نَصَبَهُ لَهُ، وَإِنَّمَا قُلْنَا: إِنَّ الإِمَامَ لَا يُفَرِّقُ

است و اگر انکار امامت در حال خوف و در برابر دشمن سبب بطلان امامت
 باشد، باید اصحاب پیامبر نیز که در جواب دشمن و در حال خوف برخلاف
 دانسته های خود انکار نبوت او را کنند راستگو و مسلمان نباشند و اگر اینگونه
 انکار کردن صدق صحابه را زایل نسازد، پنهان کردن امام شخص خود را،
 موجب زایل شدن امامتش نمی شود و هیچ فرقی در میان نیست. و اگر مسلمانی
 به دست کفار گرفتار شود و آن کفار هر مسلمانی را که به چنگ آورند بکشند،
 چنانچه از آن مسلمان پرسند که آیا تو مسلمانی؟ و او بگوید: خیر، این پاسخ او
 را از مسلمانی خارج نسازد و امام نیز چنین است. اگر او در برابر دشمنان جانی
 خود انکار امامت خود کند، این انکار او را از امامت خارج نسازد.

اگر بگویند: مسلمان در عالم قرار داده نشده است تا مردم را تعلیم دهد و
 اقامه حدود کند و بدین جهت حکم امام و آن فرد مسلمان متفاوت است و بر امام
 واجب است که خود را پنهان نسازد.

می گوئیم: ما نگفتیم که امام نفسش را از جمیع مردم پنهان کرده است، زیرا
 خدای تعالی او را منصوب کرده و به واسطه قول امام راستگوی پیش از خود،

عِنْدَ أَعْدَائِهِ بِذَلِكَ خَوْفًا مِنْهُمْ أَنْ يَقْتُلُوهُ، فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ مَسْتُورًا عَنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ فَلَا، لِأَنَّ النَّاسَ جَمِيعًا لَوْ سَأَلُوا عَنِ إِمَامِ الْإِمَامِيَّةِ مَنْ هُوَ؟ لَقَالُوا: فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ مَشْهُورٌ عِنْدَ جَمِيعِ الْأُمَّةِ، وَإِنَّمَا تَكَلَّمْنَا فِي أَنَّهُ هَلْ يُقَرُّ عِنْدَ أَعْدَائِهِ أَمْ لَا يُقَرُّ، وَعَارِضْنَاكُمْ بِاسْتِتَارِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَارِ وَهُوَ مَبْعُوثٌ وَمَعَهُ الْمُعْجَزَاتُ وَقَدْ آتَى بِشَرَعٍ مُبْتَدَعٍ وَنَسَخَ كُلَّ شَرَعٍ قَبْلَهُ، وَآرَيْنَاكُمْ أَنَّهُ إِذَا خَافَ كَانَ لَهُ أَنْ يَجْهَدَ عِنْدَ أَعْدَائِهِ أَنَّهُ أَمَامٌ وَلَا يُجِيبُهُمْ إِذَا سَأَلُوهُ، وَلَا يُخْرِجُهُ ذَلِكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا، وَلَا فَرْقَ فِي ذَلِكَ.

فَإِنْ قَالُوا: «فَإِذَا جَوَّزْتُمْ لِلْإِمَامِ أَنْ يَجْهَدَ إِمَامَتَهُ أَعْدَاءَهُ عِنْدَ الْخَوْفِ، فَهَلْ يَجُوزُ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَجْهَدَ نُبُوَّتَهُ عِنْدَ الْخَوْفِ مِنْ أَعْدَائِهِ؟»

قِيلَ لَهُمْ: قَدْ فَرَّقَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ بَيْنَ النَّبِيِّ ﷺ وَبَيْنَ الْإِمَامِ بَانَ قَالُوا: إِنَّ

مکانت او را به خلائق شناسانده است، بلکه می گوئیم امام به خاطر خوف از دشمنانش که او را خواهند کشت می تواند اقرار به امامت خود نکند، اما اینکه از جمیع خلائق مستور باشد، چنین نیست، زیرا اگر همه مردم راجع به امام طائفه امامیه پرسش کنند که کیست؟ می گویند: فلان بن فلان است و نزد همه امت اسلامی معروف است و سخن ما در این است که آیا امام وظیفه دارد نزد دشمنان خود اقرار به امامت خود کند یا نه؟ و با شما به پنهان شدن پیامبر اکرم در دوران نبوتش در غار معارضه کردیم، در حالی که پیامبر صاحب معجزات بود و شریعت نو آورده و آئین های پیشین را نسخ کرده و مردم از هر جهت نیازمند مراجعه به او بودند و به شما نشان دادیم که امام چون از جان خود خائف باشد حق دارد نزد دشمنان خود انکار امامت خود کند و پاسخ پرسش ایشان را ندهد و این مطلب او را از امامت خارج نکند و فرقی میان پنهان شدن پیامبر ﷺ در غار و غیبت امام زمان علیه السلام نیست.

و اگر بگوئید: شما که برای امام جائز می دانید که در حال خوف از دشمنان، امامت خود را انکار کند، آیا برای پیامبر هم جائز می دانید که در حال خوف از دشمنان، نبوتش را انکار کند؟

می گوئیم: برخی از اهل حق، بین پیامبر و امام فرق نهاده و گفته اند پیامبر،

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ الدَّاعِي إِلَى رِسَالَتِهِ وَ الْمُبَيِّنُ لِلنَّاسِ ذَلِكَ بِنَفْسِهِ، فَإِذَا جَحَدَ ذَلِكَ وَ
 أَنْكَرَهُ لِلتَّقِيَّةِ بَطَلَتْ الْحُجَّةُ، وَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يُبَيِّنُ عَنْهُ، وَ الْإِمَامُ قَدْ قَامَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 بِحُجَّتِهِ وَ أَبَانَ أَمْرَهُ، فَإِذَا سَكَتَ أَوْ جَحَدَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ كَفَاهُ ذَلِكَ، وَ لَيْسَ هَذَا
 جَوَابِنَا، وَ لَكِنَّا نَقُولُ: إِنَّ حُكْمَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ حُكْمَ الْإِمَامِ سَيَّانٍ فِي التَّقِيَّةِ إِذَا كَانَ قَدْ
 صَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ بَلَغَ رِسَالَتَهُ، وَ أَقَامَ الْمُعْجَزَاتِ، فَأَمَّا قَبْلَ ذَلِكَ فَلَا وَ قَدْ مَحَى
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْمَهُ مِنَ الصَّحِيفَةِ فِي صَلْحِ الْحُدَيْبِيَّةِ حِينَ أَنْكَرَ سُهَيْلُ بْنُ عُمَرٍ، وَ حَفْصُ
 ابْنِ الْأَخْنَفِ نُبُوَّتَهُ فَقَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ائْتِنِي، وَ أَكْتُبُ: هَذَا مَا صَالِحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ.
 فَلَمْ يَضُرَّ ذَلِكَ نُبُوَّتَهُ إِذَا كَانَتْ الْأَعْلَامُ وَ الْبَرَاهِينُ قَدْ قَامَتْ لَهُ بِذَلِكَ مِنْ قَبْلُ.
 وَ قَدْ قَبِلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عُذْرَ عَمَّارٍ حِينَ حَمَلَهُ الْمُشْرِكُونَ عَلَى سَبِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ
 أَرَادُوا قَتْلَهُ فَسَبَّهُ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَانَ: قَدْ أَفْلَحَ الْوَجْهُ يَا عَمَّارُ، قَالَ: مَا أَفْلَحَ

خود داعی به رسالت خویش و مبین مقام خود به خلائق است و اگر به واسطه
 تقیّه آن را انکار کند حجّت نیز باطل خواهد شد و کسی نخواهد بود که مقام او را
 تبیین کند. امّا امام را پیامبر برگزیده و به مردم معرفی فرموده است، و آنگاه که
 سکوت اختیار کند و یا آنکه انکار امامت خود کند، قول پیامبر در امامت او
 کفایت می کند، امّا این جواب ما نیست و ما می گوئیم: حکم پیامبر و امام در امر
 تقیّه برابر است. پیامبر هم اگر به امر الهی قیام کرده و تبلیغ رسالت نموده و
 معجزات آورده باشد و سپس گرفتار دشمن گردد برای حفظ جان خود می تواند
 تقیّه کند، امّا پیش از آن نمی تواند چنین کند و دلیل آن هم این است که پیامبر اکرم
 در صلح حدیبیه عنوان نبوت خود را از صلحنامه محو کرد، آنگاه که سهیل بن-
 عمرو و حفص بن اخنف منکر نبوت او شدند و پیامبر به علی علیه السلام فرمود: کلمه
 نبی را محو کن و بنویس این قرارداد صلح محمد بن عبدالله است، و این مطلب به
 مقام نبوت او ضرری نرسانید، زیرا نشانه ها و دلائل نبوتش پیش از آن بر مردم
 روشن شده بود.

و خدای تعالی عُذْرَ عَمَّارِ یاسر را پذیرفت، آنگاه که مشرکین او را به دشنام و
 بدگویی به پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وا داشتند و می خواستند او را بکشند که او پیامبر

وَقَدْ سَبَّبْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَيْسَ قَلْبُكَ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»^(۱) وَالْقَوْلُ فِي ذَلِكَ مَا فِي الشَّرِيعَةِ مِنْ إِجَازَةِ ذَلِكَ فِي وَقْتٍ وَ حَظْرِهِ فِي وَقْتٍ آخَرَ، وَإِذَا جَازَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَجْحَدَ إِمَامَتَهُ وَ يَسْتُرَ أَمْرَهُ جَازَ أَنْ يَسْتُرَ شَخْصَهُ مَتَى أُوجِبَتِ الْحِكْمَةُ غَيْبَتَهُ، وَإِذَا جَازَ أَنْ يَغِيبَ يَوْمًا لِعِلَّةٍ مُوجِبَةٍ جَازَ سَنَةً، وَإِذَا جَازَ سَنَةً، جَازَ مِائَةَ سَنَةٍ، وَإِذَا جَازَ مِائَةَ سَنَةٍ جَازَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِلَى الْوَقْتِ الَّذِي تُوجِبُ الْحِكْمَةُ ظُهُورَهُ كَمَا أُوجِبَتْ غَيْبَتَهُ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. وَ نَحْنُ نَقُولُ مَعَ ذَلِكَ^(۲): إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَأْتِي جَمِيعَ مَا يَأْتِيهِ مِنْ اخْتِفَاءٍ وَ ظُهُورٍ وَ غَيْرِهِمَا إِلَّا بِعَهْدٍ مَعَهُودٍ إِلَيْهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، كَمَا قَدْ وَرَدَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ عَنْ أُمَّتِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

را دشنام گفت. و چون نزد پیامبر بازگشت آن حضرت فرمود: ای عمار! رویت رستگار باد. عرض کرد: ای رسول خدا! رستگار نیست زیرا شما را دشنام داده است. آن حضرت فرمود: ای عمار! آیا دلت با ایمان نبود؟ عرض کرد: چرا ای رسول خدا. و خدای تعالی این آیت فرستاد: «مگر کسی که مجبور شود و دلش مطمئن به ایمان باشد» و سخن حق در این باب همان است که در شرع آمده است که در موقعی جایز است و در وقت دیگر ممنوع. و هنگامی که برای امام جایز باشد که امامت خود را انکار کرده و امرش را پنهان دارد، جایز است که به مقتضای حکمت، خودش را مستور کرده و غیبت اختیار نماید. و اگر جایز باشد که به علت موجبه ای یک روز غیبت کند، جایز است که یکسال هم غیبت داشته باشد و اگر جایز باشد که یکسال غیبت کند جایز است که صد سال و یا بیشتر هم غیبت داشته باشد تا وقتی فرا رسد که حکمت اقتضای ظهور کند، همچنان که همان حکمت غیبت را ایجاب کرده بود. و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

علاوه بر مطالب فوق، عقیده ما چنان است که امام هر حالی که از غیبت و ظهور و غیر آن اختیار کند براساس عهدی است که از جانب رسول خدا بدان معهود است، همچنانکه اخباری در این باب از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لِيُغَيِّبَنَّ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي بِعَهْدٍ مَعَهُودٍ إِلَيْهِ مِنِّي حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ: مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ، وَ يَشْكُ آخَرُونَ فِي وِلَادَتِهِ، فَمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ فَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ، وَ لَا يَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ إِلَيْهِ سَبِيلًا بِشَكِّهِ ^(۱) فَيُزِيلَهُ عَنْ مِلَّتِي وَ يُخْرِجَهُ مِنْ دِينِي، فَقَدْ أَخْرَجَ أَبُوئِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلُ، وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

اعتراضات لابن بشار: |

وَ قَدْ تَكَلَّمَ عَلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ بَشَّارٍ فِي الْغَيْبَةِ وَ أَجَابَهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ -
عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ قِبَةَ الرَّازِيِّ ^(۲) وَ كَانَ مِنْ كَلَامِ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بَشَّارٍ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ أَنْ قَالَ

است:

امام هشتم از پدران عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که پیامبر اکرم فرمود: قسم به کسی که مرا بشیر مبعوث کرد به تحقیق که امام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ از فرزندان من است و طبق پیمانی که از جانب من بر عهده اوست غایب شود تا به غایتی که اکثر مردم بگویند: خدا را در خاندان محمد حاجتی نیست. و دیگران در اصل و لادت او شک کنند، پس هر کس در زمان او واقع شود بایستی به دین او متمسک شود و به واسطه شک خود راه شیطان را باز نسازد تا شیطان او را از آئین من زایل ساخته و از دین من بیرون برد که او پیشتر پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و خدای تعالی شیطان را ولی بی ایمانان قرار داده است.

اعتراض ابن بشار

ابوالحسن علی بن بشار، علیه غیبت امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ مطالبی گفته است و ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی پاسخ او را گفته است و ما در ذیل هر

۱ - فی بعض النسخ «یشککه».

۲ - محمد بن عبدالرحمن بن قبه - بالقاف المكسورة و فتح الباء الموحدة - الرازی أبو جعفر متکلم عظیم القدر -

في كتابه: «أقول: إنَّ كُلَّ الْمُبْطَلِينَ أَغْنِيَاءُ عَنْ تَثْبِيْتِ إِنْبِيَّةٍ مَنْ يَدَّعُونَ لَهُ، وَبِهِ يَتَمَسَّكُونَ، وَ عَلَيْهِ يَعْكُفُونَ، وَ يَعْطِفُونَ لَوْجُودِ أَعْيَانِهِمْ وَ ثُبَاتِ إِنْبِيَاتِهِمْ وَ هَؤُلَاءِ (يَعْنِي أَصْحَابَنَا) فُقَرَاءُ إِلَى مَا قَدْ غَنِيَ عَنْهُ كُلُّ مُبْطَلٍ سَلَفٍ مِنْ تَثْبِيْتِ إِنْبِيَّةٍ مَنْ يَدَّعُونَ لَهُ وَ جُوبِ الطَّاعَةِ، فَقَدْ افْتَقَرُوا إِلَى مَا قَدْ غَنِيَ عَنْهُ سَائِرُ الْمُبْطَلِينَ وَ اخْتَلَفُوا بِخَاصَّةِ إِزْدَادُوا بِهَا بُطْلَانًا وَ انْحَطُّوا بِهَا عَنْ سَائِرِ الْمُبْطَلِينَ، لِأَنَّ الزِّيَادَةَ مِنَ الْبَاطِلِ تَحْطُّ وَ الزِّيَادَةُ مِنَ الْخَيْرِ تَعْلُو، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

ثمَّ قَالَ: «وَ أَقُولُ قَوْلًا تَعْلَمُ فِيهِ الزِّيَادَةُ عَلَى الْإِنْصَافِ مِنَّا وَ إِنْ كَانَ ذَلِكَ غَيْرَ وَاجِبٍ عَلَيْنَا، أَقُولُ: إِنَّهُ مَعْلُومٌ أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ مُدَّعٍ وَ مُدَّعَى لَهُ بِمُحِقٍّ، وَ أَنَّ كُلَّ سَائِلٍ لِمُدَّعٍ يُصَحِّحُ دَعْوَاهُ بِمُنْصِفٍ^(۱) وَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ ادَّعُوا أَنَّ لَهُمْ مَنْ قَدْ صَحَّ عِنْدَهُمْ أَمْرُهُ وَ وَجَبَ لَهُ عَلَى النَّاسِ الْإِنْقِيَادُ وَ التَّسْلِيمُ، وَ قَدْ قَدَّمْنَا أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ مُدَّعٍ وَ مُدَّعَى لَهُ بِوَاجِبٍ لَهُ التَّسْلِيمُ، وَ نَحْنُ نُسَلِّمُ لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ الدَّعْوَى وَ نُقَرِّ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْإِبْطَالِ - وَ إِنْ كَانَ ذَلِكَ فِي غَايَةِ الْمَحَالِ - بَعْدَ أَنْ يُوجَدُونَ إِنْبِيَّةَ الْمُدَّعَى لَهُ، وَ لَا نَسْأَلُهُمْ تَثْبِيْتِ الدَّعْوَى، فَإِنْ كَانَ مَعْلُومًا أَنَّ فِي هَذَا أَكْثَرَ مِنَ الْإِنْصَافِ فَقَدْ وَفَّيْنَا بِمَا قُلْنَا، فَإِنْ قَدَّرُوا عَلَيْهِ فَقَدْ أَبْطَلُوا، وَ إِنْ عَجَزُوا

دو سخن را نقل می کنیم:

خلاصه سخن علی بن احمد بن بشار که در کتابش آمده چنین است: ابطال کنندگان از اثبات شخص امام بی نیازند، اما ایشان (یعنی اصحاب ما امامیه) نیازمند اثبات وجود امامی هستند که مدعی وجوب طاعت اویند و یک جهت بطلان ویژه ای هم دارند که از سایر فرقه های باطله ممتاز می شوند، زیرا زیادتى در باطل منحصراً می سازد و زیادتى در خیر سربلندى می آورد، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

سپس می گوید: گرچه بر ما واجب نیست که آن زیادتى را بازگوئیم، اما سخنى را می گویم که اگر انصاف داشته باشى به آن زیادتى پیبرى و آن اینکه ایشان اگر بتوانند وجود امام غائب را به ما بنمایند، عقیده خود را به غیبت ابطال

← حسن العقیده كان قدیمًا من المعتزلة و تبصر و انتقل. و كان شيخ الامامية في زمانه كما في (جش و صه).

۱ - في بعض النسخ «ليس كل مدعى و مدعى له فحق و ان كان سائل للمدعى تصحيح دعواه فنصف».

عَنْهُ فَقَدْ وَضَحَ مَا قُلْنَا مِنْ زِيَادَةِ عَجْزِهِمْ عَنْ تَثْبِيْتِ مَا يَدَّعُونَ عَلَىٰ عَجْزِ كُلِّ مُبْطِلٍ عَنْ تَثْبِيْتِ دَعْوَاهُ. وَ أَنَّهُمْ مُخْتَصُّونَ مِنْ كُلِّ نَوْعٍ مِنَ الْبَاطِلِ بِخَاصَّةٍ يَزِدَادُونَ بِهَا انْحِطَاطًا عَنْ الْمُبْطِلِينَ أَجْمَعِينَ لِقُدْرَةِ كُلِّ مُبْطِلٍ سَلَفٍ عَلَىٰ تَثْبِيْتِ دَعْوَا إِنِّيَّةٍ مَنْ يَدَّعُونَ لَهُ وَ عَجْزِ هُوَ لِأَنَّ عَمَّا قَدَرَ عَلَيْهِ كُلِّ مُبْطِلٍ إِلَّا مَا يَزْجِعُونَ إِلَيْهِ مِنْ قَوْلِهِمْ «إِنَّهُ لَا بَدَّ مِمَّنْ تَحِبُّ بِهِ حُجَّةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ أَجَلٌ لَا بَدَّ مِنْ وُجُودِهِ فَضْلًا عَنْ كَوْنِهِ، فَأَوْجَدُونَا الْإِنِّيَّةَ مِنْ دُونِ إِيجَادِ الدَّعْوَى. وَ لَقَدْ خُبِرْتُ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ أَبِي غَانِمٍ أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ مَنْ سَأَلَهُ فَقَالَ: بِمِ تَحَاجُّ الَّذِينَ (۱) كُنْتَ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ: إِنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ شَخْصٍ قَائِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ؟ قَالَ لَهُ (۲) أَقُولُ لَهُمْ: هَذَا جَعْفَرٌ، فَيَا عَجَبًا أَيْخِصِمُ النَّاسُ بِمَنْ لَيْسَ هُوَ بِمَخْصُومٍ. وَ قَدْ كَانَ شَيْخٌ فِي هَذِهِ النَّاحِيَةِ - ﷺ - يَقُولُ: قَدْ وَسَمْتُ هُوَ لِأَنَّ بِاللَّابُدِّيَّةِ أَيُّ أَنَّهُ لَا مَرْجِعَ لَهُمْ وَ لَا مُعْتَمَدَ إِلَّا إِلَىٰ أَنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ هَذَا الَّذِي لَيْسَ فِي الْكَائِنَاتِ، فَوَسَمَهُمْ مِنْ أَجْلِ

کرده اند و اگر نتوانند، آنچه ما گفتیم روشن خواهد شد که علاوه بر آنکه مانند هر فرقه باطله‌ای از اثبات مدّعی خود عاجزند، از اثبات انبیت مدّعی خود نیز عاجزند چون همه فرقه‌های باطله گذشته می‌توانند موضوع ادّعی خود را بنمایانند و اینها از آنچه آن فرقه‌های باطله بر آن قادرند نیز عاجزند. ایشان می‌گویند در هر عصری باید کسی باشد که حجّت الهی به او برقرار شود و اجلی است که بایستی به سر آید. آری لابدّ است که چنین شخصی باشد، شما صرف نظر از دعوی، شخص او را به ما بنمائید، برای من از ابوجعفر بن ابی‌غانم نقل شده است که پرسشگری به او گفته است: چگونه با کسانی که می‌گویند «باید امام قائمی از اهل بیت باشد» محاجّه می‌کنی؟ و ابن ابی‌غانم گفته است: به ایشان می‌گویم: آن، جعفر بن حسن عسکری است شگفتا که مردم جدال می‌ورزند درباره کسی که محلّ جدال نیست. در این ناحیه یک استادی بود که می‌گفت: من این طایفه را «لابدّیه» نام گذاشته‌ام، زیرا مرجع و معتمدی ندارند جز آنکه می‌گویند لابدّ است که این شخصی که در کائنات موجود نیست باشد! و آنان را

۱ - فی بعض النسخ «الذی».

۲ - یعنی اباجعفر قال للمعترض.

ذَلِكَ، وَ نَحْنُ نُسَمِّيهِمْ بِهَا أَيَّ أَنَّهُمْ دُونَ كُلِّ مَنْ لَهُ بُدٌّ يَعْكِفُ عَلَيْهِ إِذْ كَانَ أَهْلُ الْأَصْنَامِ
الَّتِي أَحَدَهَا الْبُدُّ قَدْ عَكَفُوا عَلَى مَوْجُودٍ وَإِنْ كَانَ بَاطِلًا، وَ هُمْ قَدْ تَعَلَّقُوا بِعَدَمٍ لَيْسَ وَ
بَاطِلٍ مَحْضٍ، وَ هُمْ اللَّابُدِّيَّةُ حَقًّا، أَيَّ لَا بُدَّ لَهُمْ يَعْكِفُونَ عَلَيْهِ إِذْ كَانَ كُلُّ مُطَاعٍ مَعْبُودًا، وَ
قَدْ وَضَحَ مَا قُلْنَا مِنْ اخْتِصَاصِهِمْ مِنْ كُلِّ نَوْعِ الْبَاطِلِ بِخَاصَّةٍ يَزِدَادُونَ بِهَا الْأَخْطَاطَا، وَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ».

ثُمَّ قَالَ: «نَحْتَمِ الْآنَ هَذَا الْكِتَابَ بِأَنْ نَقُولَ: إِنَّمَا نُنَاطِرُ وَ نُخَاطِبُ مَنْ قَدْ سَبَقَ مِنْهُ
الْإِجْمَاعُ عَلَى أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ إِمَامٍ قَائِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ تَحِبُّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ وَ يُسَدُّ بِهِ فَقْرُ
الْمَخْلُقِ وَ فَاقْتُهُمْ، وَ مَنْ لَمْ يَجْتَمِعْ مَعَنَا عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ النَّظَرِ فِي كِتَابِنَا فَضْلًا عَنْ
مُطَالَبَتِنَا بِهِ، وَ نَقُولُ لِكُلِّ مَنْ اجْتَمَعَ مَعَنَا عَلَى هَذَا الْأَصْلِ مِنَ الَّذِي قَدَّمْنَا فِي هَذَا
الْمَوْضِعِ: كُنَّا وَ إِيَّاكُمْ قَدْ أَجْمَعْنَا عَلَى أَنَّهُ لَا يَخْلُو أَحَدٌ مِنْ بُيُوتِ هَذِهِ الدَّارِ مِنْ سِرَاجِ
زَاهِرٍ، فَدَخَلْنَا الدَّارَ فَلَمْ نَجِدْ فِيهَا إِلَّا بَيْتًا وَاحِدًا فَقَدْ وَجَبَ وَصَحَّ أَنْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ
سِرَاجًا، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

چنین نام نهاده است و ما هم همین نام را برایشان می نهیم زیرا آنها منخط تر از
هر بت پرستی هستند، چرا که آن بت پرست هم گو اینکه بر باطل است متوجه به
یک موجودی است ولی اینها آویخته به عدم و باطل محض هستند و حقا که آنها
«لابدیه» اند. والحمد لله.

سپس ابن بشار می گوید: ما این مکتوب را با این سخن به پایان می آوریم
که می گوئیم طرف خطاب و مناظره ما کسانی هستند که اتفاق دارند بر آنکه لابد
بایستی امام قائمی از اهل بیت باشد تا حجّت خدا ثابت گردد و فقر و حاجت
مردم برطرف شود و کسی که در این عقیده همراه ما نباشد از ملاحظه نوشته ما
معذور است و ما مسؤول او نیستیم و به کسانی که در این اصل با ما اتفاق دارند و
پیش از این به آنها اشاره کردیم می گوئیم ما و شما اتفاق داریم که هیچ یک از
اتاقهای این خانه از چراغ فروزنده خالی نیست و داخل خانه شدیم و در آنجا
جز یک اتاق نبود، پس واجب و درست آید که بگوئیم در این بیت چراغی است
والحمد لله رب العالمین.

فَأَجَابَهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ قِبَةَ الرَّازِيِّ بِأَنْ قَالَ: «إِنَّا نَقُولُ - وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ - : لَيْسَ الْإِشْرَافُ فِي الْإِدْعَاءِ وَ التَّقْوِيلِ عَلَى الْخُصُومِ مِمَّا يَثْبُتُ بِهَا حُجَّةٌ، وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَارْتَفَعَ الْحِجَاجُ بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ وَ اعْتَمَدَ كُلُّ وَاحِدٍ عَلَى إِضَافَةِ مَا يَخْطُرُ بِبَالِهِ مِنْ سُوءِ الْقَوْلِ إِلَى مُخَالِفِهِ وَ عَلَى ضِدِّ هَذَا بَنَى الْحِجَاجُ وَ وُضِعَ النَّظَرُ، وَ الْإِنْصَافُ أَوْلَى مَا يُعَامَلُ بِهِ أَهْلُ الدِّينِ وَ لَيْسَ قَوْلُ أَبِي الْحَسَنِ لَنَا مَلْجَأً نَرْجِعُ إِلَيْهِ، وَ لَا قِيَمًا نَعْطِفُ عَلَيْهِ وَ لَا سَنَدًا نَتَمَسَّكُ بِقَوْلِهِ حُجَّةً لِأَنَّ دَعْوَاهُ هَذَا مُجَرَّدٌ مِنَ الْبُرْهَانِ، وَ الدَّعْوَى إِذَا انْفَرَدَتْ عَنِ الْبُرْهَانِ كَانَتْ غَيْرَ مَقْبُولٍ عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ وَ الْأَلْبَابِ، وَ لَسْنَا نَعْجِزُ عَنْ أَنْ نَقُولَ: بَلَى لَنَا - وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ - مَنْ نَرْجِعُ إِلَيْهِ وَ نَقِفُ عِنْدَ أَمْرِهِ وَ مَنْ كَانَ ثَبَتَتْ حُجَّتُهُ وَ ظَهَرَتْ أَدِلَّتُهُ، فَإِنْ قُلْتَ: فَأَيْنَ ذَلِكَ؟ دَلُّونَا عَلَيْهِ، قُلْنَا: كَيْفَ تُحِبُّونَ أَنْ نَدُلَّكُمْ عَلَيْهِ؟ أَسْأَلُونَنَا أَنْ نَأْمُرَهُ أَنْ يَرْكَبَ وَ يَصِيرَ إِلَيْكُمْ وَ يَعْرِضَ نَفْسَهُ عَلَيْكُمْ أَوْ تَسْأَلُونَا أَنْ نَبْنِي لَهُ

پاسخ ابن قبه

ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی پاسخ وی را چنین داده است: ما به توفیق الهی می گوئیم ادعای بی جا و افتراء به طرف مقابل چیزی را ثابت نمی کند و اگر چنین باشد استدلال میان طرفین دعوی برداشته می شود و هر کس هر سخن زشتی را که بخاطرش رسید به طرف مقابل نسبت می دهد، ولی برخلاف این، روش استدلال و احتجاج پایه گذاری شده و انصاف شایسته ترین چیزی است که اهل دیانت بایستی بدان عمل کنند و گفتار ابوالحسن ملجای نیست که بدان رجوع کنیم و عطف نظر نمائیم و سندی نیست که بدان به عنوان حجت متمسک شویم، زیرا ادعای او بی دلیل است و ادعای بی دلیل نزد خردمندان مقبول نیست و ما ناتوان نیستیم که بگوئیم آری بحمدالله ما کسی را داریم که به وی رجوع کنیم و به دستور او باشیم و او کسی است که حجتش ثابت است و آدله امامتش آشکار است. اگر بگویی او کجاست و ما رابه سوی او راهنمایی کنید، می گوئیم: چگونه می خواهید شما را به سوی او راهنمایی کنیم؟ آیا می خواهید به او بگوئیم سوار مرکب شده و نزد شما بیاید و خود را بر شما عرضه نماید یا

دَارًا وَنُحْوَلُهُ إِلَيْهَا وَنُعَلِّمَ بِذَلِكَ أَهْلَ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ فَإِنْ رُمِّمَ ذَلِكَ فَلَسْنَا نَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ لَا ذَلِكَ بِوَاجِبٍ عَلَيْهِ .

فَإِنْ قُلْتُمْ: مِنْ أَيِّ وَجْهِ تَلَزِمُنَا حُجَّتُهُ وَ تَجِبُ عَلَيْنَا طَاعَتُهُ؟ قُلْنَا: إِنَّا نَقِرُّ أَنَّهُ لِأَبَدٍ مِنْ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام تَجِبُ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ دَلَّلْنَاكُمْ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى نَضْطَرَّكُمْ إِلَيْهِ إِنْ أَنْصَفْتُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَ أَوَّلُ مَا يَجِبُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَتَجَاوَزَ مَا قَدْ رَضِيَ بِهِ أَهْلُ النَّظَرِ وَ اسْتَعْمَلُوهُ وَ رَأَوْا أَنَّ مَنْ حَادَ عَنْ ذَلِكَ فَقَدْ تَرَكَ سَبِيلَ الْعُلَمَاءِ، وَ هُوَ أَنَا لَا نَتَكَلَّمُ فِي فَرْعٍ لَمْ يَثْبُتْ أَصْلُهُ، وَ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي تَجَحَّدُونَ وَ جُودَهُ فَإِنَّمَا يَثْبُتُ لَهُ الْحَقُّ بَعْدَ أَبِيهِ وَ أَنْتُمْ قَوْمٌ لَا تُخَالِفُونَا فِي وَجُودِ أَبِيهِ، فَلَا مَعْنَى لِتَرْكِ النَّظَرِ فِي حَقِّ أَبِيهِ وَ الْإِشْتِغَالِ ^(۱) بِالنَّظَرِ مَعَكُمْ فِي وَجُودِهِ فَإِنَّهُ إِذَا ثَبَتَ الْحَقُّ لِأَبِيهِ فَهَذَا ثَابِتٌ ضَرُورَةً عِنْدَ ذَلِكَ بِإِقْرَارِكُمْ، وَ إِنْ بَطَلَ أَنْ يَكُونَ الْحَقُّ لِأَبِيهِ فَقَدْ آلَ الْأَمْرُ إِلَى مَا تَقُولُونَ

می خواهید خانه ای برای او بسازیم و او را به آنجا بریم و به اهل شرق و غرب عالم اعلام کنیم. اگر مقصود شما این است ما بر آن قادر نیستیم و بر او همچنان چیزی واجب نیست.

و اگر می گوئید از چه راه پی به وجود او می برید و حجّت او بر شما تمام می شود و پیروی او بر ما واجب می گردد؟ می گوئیم: ما اقرار داریم که بایستی فردی از فرزندان ابوالحسن علی بن محمد عسکری عليه السلام حجة الله باشد و شما را بر این مطلب دلالت می کنیم تا در صورت داشتن انصاف آن را بپذیرید و اول چیزی که بر ما و شما واجب است آن است که از روش منطق و استدلال تجاوز نکنیم و کسی که از این روش درگذرد راه دانشمندان را فرو گذاشته است و آن اینکه ما در فرعی سخن نمی گوئیم که اصل آن ثابت و برقرار نباشد و همین شخصی که شما وجودش را انکار می کنید، همانا حقّ امامت او به دنبال امامت پدرش ثابت شده است و شما کسانی هستید که در امامت پدرش با ما مخالفتی ندارید، در اینجا نباید از حقّ پدرش صرف نظر کرد و صرفاً در وجود خودش بحث کرد، زیرا اگر حقّ امامت پدرش ثابت شد، این نیز هم به ضرورت و هم به

وَ قَدْ أَبْطَلْنَا، وَ هَيْهَاتَ لَنْ يَزِدَادَ الْحَقُّ إِلَّا قُوَّةً وَ لَا الْبَاطِلُ إِلَّا وَهْنًا، وَ إِنْ زَخِرْفَهُ الْمُبْطِلُونَ.

وَ الدَّلِيلُ عَلَى صِحَّةِ أَمْرِ أَبِيهِ إِنَّا وَ إِيَّاكُمْ مُجْمِعُونَ عَلَى أَنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ أَبِي - الْحَسَنِ تَثَبَّتْ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ وَ يَنْقَطِعُ بِهِ عُذْرُ الْخَلْقِ، وَ إِنْ ذَلِكَ الرَّجُلَ تَلَزِمُ حُجَّتُهُ مِنْ نَأْيِ عَنْهُ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ كَمَا تَلَزِمُ مَنْ شَاهَدَهُ وَ عَايَنَهُ وَ نَحْنُ وَ أَكْثَرُ الْخَلْقِ يَمْنَنُ قَدْ لَزِمْنَا الْحُجَّةَ مِنْ غَيْرِ مُشَاهَدَةٍ فَتَنْظُرُ فِي الْوَجْهِ الَّذِي لَزِمْنَا مِنْهُ الْحُجَّةَ مَا هِيَ، ثُمَّ نَنْظُرُ مَنْ أَوْلَى مِنَ الرَّجُلَيْنِ اللَّذَيْنِ لَا عَقِبَ لِأَبِي الْحَسَنِ غَيْرُهُمَا فَأَيُّهُمَا كَانَ أَوْلَى فَهُوَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ، وَ لِحَاجَةِ بِنَا إِلَى التَّطْوِيلِ، ثُمَّ نَنْظُرُ نَائِمٍ أَيْ وَجْهِ تَلَزِمُ الْحُجَّةَ مِنْ نَأْيِ عَنِ الرَّسْلِ وَ الْأُئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِذَا ذَلِكَ بِالْأَخْبَارِ الَّتِي تُوجِبُ الْحُجَّةَ وَ تَزُولُ عَنْ نَاقِلِيهَا تُهَمَّةُ التَّوَاطُّعِ عَلَيْهَا وَ الْإِجْمَاعِ عَلَى تَخْرِصِهَا وَ وَضْعِهَا، ثُمَّ فَحَصْنَا عَنِ الْحَالِ فَوَجَدْنَا فَرِيقَيْنِ نَاقِلَيْنِ يَزْعَمُ أَحَدُهُمَا أَنَّ

اقرار شما ثابت خواهد شد و اگر پدرش حق امامت نداشت حق به جانب شما بود و سخن ما بر باطل بود، و دریغاً، زیرا سخن حق جز نیرو و نیفزاید و باطل - هر چند آن را بیارایند - جز سستی نزیاید.

اما دلیل صحّت امامت پدرش این است که ما و شما اتفاق داریم که بایستی مردی از فرزندان ابوالحسن ثالث حضرت هادی عليه السلام امام باشد تا حجّت الهی بدو قائم شود و عُذْر خَلَايِقِ در دسترسی نداشتن به امام و رهنا بر طرف گردد و این مرد بر همه اهل اسلام از دور و نزدیک و حاضر و غایب امام است و ما و بیشتر مردم بی آنکه او را دیده باشیم به امامت او معتقدیم، سپس بایستی بنگریم کدامیک از دو مردی که غیر آن دو از امام هادی عليه السلام باقی نمانده است امامند؟ و هر کدامشان که شایسته تر باشند، همو حجّت و امام است و نیازی به تطویل کلام نیست، آنگاه می نگریم حجّت رسولان و امامان عليهم السلام بر کسانی که در دوردست قرار دارند از چه راه ثابت می شود، پس اگر اثبات آن از طریق اخبار قطعی که ناقلان آنها متهم به تبانی و توافق بر جعل و کذب نباشند صورت می پذیرد و ما نیز تفحص کردیم و دو فرقه را دیدیم که یکی معتقد است امام گذشته تصریح به

الماضي نَصَّ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَشَارَ إِلَيْهِ وَ يَرُؤُونَ مَعَ الْوَصِيَّةِ، وَمَالَهُ مِنْ خَاصَّةِ الْكِبَرِ أَدَلَّةٌ يَذْكُرُونَهَا وَعَلَمًا يُثْبِتُونَهُ، وَ وَجَدْنَا الْفَرِيقَ الْآخَرَ يَرُؤُونَ مِثْلَ ذَلِكَ لِجَعْفَرٍ لَا يَقُولُ غَيْرَ هَذَا فَإِنَّهُ أَوْلَى بِنَاوِ نَظَرْنَا فَإِذَا النَّاقِلُ لِأَخْبَارِ جَعْفَرٍ جَمَاعَةٌ يَسِيرَةٌ وَالْجَمَاعَةُ الْيَسِيرَةُ يَجُوزُ عَلَيْهَا التَّوَاطُّؤُ وَالْتِّالَاقِي وَالْتَّرَاسُلُ فَوَقَعَ نَقْلُهُمْ مَوْقِعَ شُبُهَةٍ لَا مَوْقِعَ حُجَّةٍ، وَ حُجِّجُ اللَّهِ لَا تَثْبُتُ بِالشُّبُهَاتِ، وَ نَظَرْنَا فِي نَقْلِ الْفَرِيقِ الْآخَرِ فَوَجَدْنَا هُمْ جَمَاعَاتٍ مُتَبَاعِدِي الدِّيَارِ وَالْأَقْطَارِ، مُخْتَلِفِي الْهَيْمِ وَالْآرَاءِ مُتَغَايِرِينَ، فَالْكَذِبُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِمْ لِئَنَّا بَعْضِهِمْ عَنِ بَعْضِ التَّوَاطُّؤِ وَالْتَّرَاسُلِ وَالْإِجْتِمَاعِ عَلَى تَخَرُّصِ خَبَرٍ وَ وَضْعِهِ، فَعَلِمْنَا أَنَّ النَّقْلَ الصَّحِيحَ هُوَ نَقْلُهُمْ وَأَنَّ الْحَقَّ هُوَ لَاءِ، وَ لِأَنَّهُ إِنْ بَطَلَ مَا قَدْ نَقَلَهُ هُوَ لَاءِ عَلَى مَا وَصَفْنَا مِنْ شَأْنِهِمْ لَمْ يَصِحَّ خَبَرٌ فِي الْأَرْضِ وَ بَطَلَتْ الْأَخْبَارُ كُلُّهَا فَتَأَمَّلْ - وَفَقَّكَ اللَّهُ - فِي الْفَرِيقَيْنِ فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ كَمَا وَصَفْتُ، وَ فِي بَطْلَانِ الْأَخْبَارِ هَدْمُ الْإِسْلَامِ، وَ فِي

امامت امام حسن عسکری علیه السلام نموده و شخص او را به خلافت خود معرفی کرده و علاوه بر آنکه امام حسن فرزند ارشد حضرت هادی علیه السلام است روایت وصیت و ادله دیگری را نیز ذکر می کنند و نشانه ای را بر امامت آن حضرت بیان می دارند، اما فرقه دیگر وصیت را به نام جعفر روایت می کنند و جز این چیزی نمی گویند که او به امامت سزاوارتر است، ما می بینیم که ناقلین اخبار وصیت جعفر، جماعت اندکی هستند و ممکن است که با یکدیگر تبانی و تلاقی و نامه نگاری کرده باشند و نقل ایشان محل شبهه باشد و نه حجت، و امامت حجج الهی با اخبار مشکوک ثابت نمی شود، اما چون به ناقلین اخبار دسته دیگر مراجعه می کنیم می بینیم که گروههای بسیاری هستند که در سرزمینهای دور و اقطار گوناگون عالم هستند و صاحبان همتهای مختلف و آراء متغایرند و چون از یکدیگر دورند ممکن نیست با یکدیگر تبانی کرده و یا نامه نگاری و اجتماع بر کذب و جعل خبر کرده باشند، پس می فهمیم که نقل ایشان صحیح است و حق با آنهاست، و اگر خبر ایشان را با اوصافی که کردیم باطل بدانیم، در بسیط زمین هیچ خبری درست نخواهد بود و همه اخبار باطل است. پس در حال هر دو فرقه تأمل کن - خدا توفیقت دهد - می یابی که ایشان همانگونه هستند که وصف

تَصْحِيحِهَا تَصْحِيحُ خَبَرِنَا، وَ فِي ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى صِحَّةِ أَمْرِنَا، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
 ثُمَّ رَأَيْنَا الْجَعْفَرِيَّةَ تَخْتَلِفُ فِي إِمَامَةِ جَعْفَرٍ مِنْ أَبِي وَجْهِ تَحِبُّ؟ فَقَالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَخِيهِ
 مُحَمَّدٍ، وَ قَالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَخِيهِ الْحَسَنِ، وَ قَالَ قَوْمٌ: بَعْدَ أَبِيهِ. وَ رَأَيْنَاهُمْ لَا يَتَجَاوَزُونَ ذَلِكَ.
 وَ رَأَيْنَا أَسْلَافَهُمْ وَ أَسْلَافَنَا قَدَرُوا قَبْلَ الْحَادِثِ مَا يَدُلُّ عَلَى إِمَامَةِ الْحَسَنِ وَ هُوَ مَا رُوِيَ
 عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِذَا تَوَالَتْ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءً: مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ فَالرَّابِعُ الْقَائِمُ»
 وَ غَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الرُّوَايَاتِ وَ هَذِهِ وَحْدَهَا تُوجِبُ الْإِمَامَةَ لِلْحَسَنِ، وَ لَيْسَ إِلَّا الْحَسَنُ وَ
 جَعْفَرٌ، فَإِذَا لَمْ تَثْبُتْ لِجَعْفَرٍ حُجَّةٌ عَلَى مَنْ شَاهَدَهُ فِي أَيَّامِ الْحَسَنِ وَ الْإِمَامُ ثَابِتُ الْحُجَّةِ عَلَى
 مَنْ رَأَاهُ وَ مَنْ لَمْ يَرَهُ فَهُوَ الْحَسَنُ اضْطِرَارًا، وَ إِذَا ثَبَتَ الْحَسَنُ عليه السلام وَ جَعْفَرٌ عِنْدَكُمْ مُبَرَّرَةٌ

کردم، و اگر ما همه اخبار را باطل بدانیم، اسلام نابود خواهد شد و اگر اخبار
 قطعی را صحیح بدانیم، خبر ما نیز صحیح خواهد بود و اعتقاد ما نیز درست
 می باشد، و الحمد لله رب العالمین.

سپس ما طرفداران امامت جعفر را می بینیم که با یکدیگر اختلاف دارند
 بعضی از ایشان می گویند او پس از برادرش محمد امام است و بعضی دیگر
 می گویند او پس از برادرش حسن امام است و بعضی دیگر معتقدند او پس از
 پدرش امام است و از آن تجاوز نمی کنند. اما پیشینیان ما و ایشان قبل از حدوث
 مسأله امامت ایشان، احادیثی را روایت کرده اند که بر امامت امام حسن
 عسکری عليه السلام دلالت دارد، و آن روایتی است که از امام صادق عليه السلام چنین نقل
 شده است: چون سه نام محمد و علی و حسن پشت سر یکدیگر واقع شود،
 چهارمین آنها قائم خواهد بود، و غیر از این هم روایاتی در این باب وجود دارد
 و همین روایات به تنهایی دلالت دارد که امامت از آن حسن عليه السلام است؛ نه
 جعفر، و چون مدعی امامت غیر از حسن عليه السلام و جعفر کس دیگری نیست، و
 کسانی که او را در دوران حسن عليه السلام دیده اند دلیلی بر امامت او ندارند و حجّت
 امام بایستی بر کسانی که او را دیده اند و یا مشاهده نکرده اند ثابت باشد، پس
 بناچار حسن عليه السلام امام است، و چون ثابت شد که حسن عليه السلام امام است و جعفر

تَبَرَّءَ مِنْهُ وَ الْإِمَامُ لَا يَتَبَرَّءُ مِنَ الْإِمَامِ ، وَ الْحَسَنُ قَدَمَضَى وَ لَا بُدَّ عِنْدَنَا وَ عِنْدَكُمْ مِنْ رَجُلٍ
 مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَثَبَّتْ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ ، فَقَدْ وَجِبَ بِالِاضْطِرَارِ لِلْحَسَنِ وَ لَدَّ قَائِمٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
 وَ قُلْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ - أَسْعَدَكَ اللَّهُ - لِأَبِي الْحَسَنِ - أَعَزَّهُ اللَّهُ - (۱) : يَقُولُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ -
 الرَّحْمَنِ قَدْ أَوْجَدْنَاكَ إِيَّيْتَهُ الْمُدَّعَى لَهُ فَأَيْنَ الْمَهْرَبُ ؟ هَلْ تُقَرُّ عَلَى نَفْسِكَ بِالِابْتِطَالِ كَمَا
 ضَمِنْتَ أَوْ يَمْتَعَكَ الْهَوَى مِنْ ذَلِكَ فَتَكُونُ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : « وَ إِنْ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ
 بِأَهْوَائِهِمْ بَغَيْرِ عِلْمٍ » (۲) .

فَأَمَّا مَا وَسَمَّ بِهِ أَهْلَ الْحَقِّ مِنَ اللَّابُدِّيَّةِ لِقَوْلِهِمْ : « لَا بُدَّ مِمَّنْ تَحِبُّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ » فَيَا
 عَجَبًا فَلَا يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ لَا بُدَّ مِمَّنْ تَحِبُّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ وَ كَيْفَ لَا يَقُولُ وَ قَدْ قَالَ عِنْدَ
 حِكَايَتِهِ عَنَّا وَ تَغْيِيرِهِ إِيَّانَا : « أَجَلٌ لَا بُدَّ مِنْ وُجُودِهِ فَضْلًا عَنْ كَوْنِهِ » فَإِنْ كَانَ يَقُولُ ذَلِكَ

نیز از او تبرّی جُسته است و امام از امام تبرّی نمی جوید و حسن علیه السلام رحلت
 کرد بناچار طبق عقیده ما و شما بایستی فردی از فرزندان امام حسن علیه السلام امام
 باشد و او فرزند او قائم علیه السلام است .

و ای ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه - اسعدك الله - به ابو الحسن علی بن -
 احمد بن بشار - اعزه الله - بگو محمد بن عبدالرحمن می گوید ما به دلیل قطعی
 وجود امام مورد ادعا را بر تو ثابت کردیم و تو هیچ گریزگاهی نداری ، آیا
 آنچنانکه ضمانت کرده بودی به بطلان خود اعتراف می کنی و یا آنکه هوای نفس
 تو را از چنین عملی باز می دارد و چنان خواهی بود که خدای تعالی فرموده : « وَ
 إِنْ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بَغَيْرِ عِلْمٍ » ، یعنی بسیاری از مردم از روی هوای نفس
 به نادانی گمراه می شوند .

اما اینکه اهل حق را به واسطه آنکه می گویند لابد باید کسی باشد که حجّت
 خدا بدو تمام شود « لا بُدَّ يَهُ » نام نهاده است ، پس این بسیار جای تعجب است ، مگر
 ابو الحسن خودش نمی گوید : لا بُدَّ مِمَّنْ تَحِبُّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ ؟ و چگونه نمی گوید در
 حالیکه آنجا که از ما حکایت می کند و ما را تغییر می نماید گفته است : « أَجَلٌ لَا بُدَّ
 مِنْ وُجُودِهِ ... » ، آری لابد است که باشد ، اگر او بدین جمله معتقد است ، پس او و

۱ - یعنی بآبی جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه . و بآبی الحسن علی بن احمد بن بشار . ۲ - الانعام : ۱۱۹ .

فَهُوَ وَ أَصْحَابُهُ مِنَ اللَّابُدِّيَّةِ، وَ إِنَّمَا وَسَمَ نَفْسَهُ وَ عَابَ إِخْوَانَهُ، وَ إِنْ كَانَ لَا يَقُولُ ذَلِكَ فَقَدْ كَفِينَا مَوْنَةَ تَنْظِيرِهِ وَ مَثَلِهِ بِالْبَيْتِ وَ السَّرَاجِ، وَ كَذَا يَكُونُ حَالُ مَنْ عَانَدَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ يَعِيبُ نَفْسَهُ مِنْ حَيْثُ يَرَى أَنَّهُ يَعِيبُ خَصْمَهُ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُوَيَّدِ لِلْحَقِّ بِأَدْلَتِهِ. وَ نَحْنُ نَسْمِي هَؤُلَاءِ بِالْبُدِّيَّةِ إِذْ كَانُوا عَبَدَةَ الْبُدِّ، قَدْ عَكَفُوا عَلَى مَا لَا يَسْمَعُ وَ لَا يَبْصُرُ وَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ شَيْئاً. وَ هَكَذَا هَؤُلَاءِ، وَ نَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ - هَذَاكَ اللَّهُ - هَذَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ مَنْ لَا تَثْبُتُ حُجَّتُهُ عَلَى الْخَلْقِ إِلَّا بَعْدَ الدُّعَاءِ وَ الْبَيَانِ: مُحَمَّدٌ ﷺ قَدْ أَخْفَى شَخْصَهُ فِي الْغَارِ حَتَّى لَمْ يَعْلَمْ بِمَكَانِهِ مِمَّنْ احْتَجَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِهِ إِلَّا خَمْسَةٌ نَفَرٍ (۱).

فَإِنْ قُلْتَ: إِنَّ تِلْكَ غَيْبَةٌ بَعْدَ ظُهُورِهِ وَ بَعْدَ أَنْ قَامَ عَلَى فِرَاشِهِ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ، قُلْتُ لَكَ: لَسْنَا نَحْتَجُّ عَلَيْكَ فِي حَالِ ظُهُورِهِ وَ لَا اسْتِخْلَافِهِ لِمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ هَذَا فِي قَبِيلٍ وَ لَا دَبِيرٍ، وَ إِنَّمَا نَقُولُ لَكَ: أَلَيْسَ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ فِي نَفْسِهِ فِي حَالِ غَيْبَتِهِ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْلَمْ بِمَكَانِهِ

اصحابش نیز «لابدیه» هستند، او این اسم را بر خود نهاد. اما برادرانش را بدان عیب کرده است. و اگر بدان جمله معتقد نباشد، زحمت پاسخگوئی به تنظیر و تمثیل او به بیت و چراغ از ما برداشته می شود. آری این چنین است حال کسی که با اولیاء الله عناد می ورزد، او خود را نکوهش می کند می پندارد که خصمش را سرزنش کرده است، و الحمد لله المویّد للحق. اما ما ایشان را «بُدّیه» می نامیم، زیرا اینان پرستندگان بُدند، به گرد چیزی معتکف شده اند که نه می شنود و نه می بیند و ایشان را از چیزی بی نیاز نمی کند و ایشان چنین اند و می گوئیم: ای ابوالحسن - خدا تو را هدایت کند - این امام غائب حجت خدا بر جن و انس است و کسی که اثبات امر او بعد از دعوت و بیان صورت پذیرفت، یعنی حضرت محمد ﷺ خود را در غار مخفی و غایب ساخت و از مردمی که بر آنها حجت بود، جز پنج تن کس دیگری جای او را نمی دانست.

اگر بگوئی این غیبتی پس از ظهور است و بعد از آنکه قائم مقام او بر جای او قرار گرفته واقع شده است، می گویم احتجاج ما مربوط به حال ظهور او و قائم مقام او در قبل و بعد نیست، ما می گوئیم آیا پیامبر اکرم در حال غیبت نیز

۱ - المراد بالخمسة: علی بن ابی طالب، و أبوبکر، و عبدالله بن اریقظ اللیثی، و أسماء بنت ابی بکر، و عامر بن فهیره،

لِعِلَّةٍ مِنَ الْعِلَلِ فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَقُولَ: نَعَمْ، قُلْنَا: وَ تَثْبُتُ حُجَّةُ الْإِمَامِ وَإِنْ كَانَ غَائِبًا لِعِلَّةٍ أُخْرَى وَ إِلَّا فَمَا الْفَرْقُ؟ ثُمَّ نَقُولُ: وَ هَذَا أَيْضًا لَمْ يَغِبْ حَتَّى مَلَأَ آبَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ آذَانَ شِيعَتِهِمْ بِأَنَّ غَيْبَتَهُ تَكُونُ وَ عَرَفُوهُمْ كَيْفَ يَعْمَلُونَ عِنْدَ غَيْبَتِهِ.

فَإِنْ قُلْتَ فِي وِلَادَتِهِ، فَهَذَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ شِدَّةِ طَلَبِ فِرْعَوْنَ إِيَّاهُ وَ مَا فَعَلَ بِالنِّسَاءِ وَ الْأَوْلَادِ لِمَكَانِهِ حَتَّى أَذِنَ اللَّهُ فِي ظُهُورِهِ، وَ قَدْ قَالَ الرَّضَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِهِ: «بِأَبِي وَ أُمِّي شَبِيهِي وَ سَمِيَّ جَدِّي وَ شَبِيهَهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ».

وَ حُجَّةٌ أُخْرَى نَقُولُ لَكَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ أَتَقْرَأُ أَنَّ الشَّيْعَةَ قَدَّرَوْتَ فِي الْغَيْبَةِ أَخْبَارًا؟ فَإِنْ قَالَ: لَا، أَوْ جَدَّنَاهُ الْأَخْبَارَ، وَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قُلْنَا لَهُ: فَكَيْفَ تَكُونُ حَالَةُ النَّاسِ إِذَا غَابَ إِمَامُهُمْ؟ فَكَيْفَ تَلْزِمُهُمُ الْحُجَّةَ فِي وَقْتِ غَيْبَتِهِ، فَإِنْ قَالَ: يُقِيمُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ، فَلَيْسَ

حُجَّتْ بَرِ مَرْدَمِ نَبُودِ كِه بِنَا بَرِ مَصْلَحَتِي مَكَانِش رَا نَمِ دَانِسْتَنْد؟ وَ تُو گَرِيزِي نِدَارِي كِه بگوئی: آری. می گوئیم و در مورد امام نیز که برای مصلحتی دیگر غائب است حُجَّتْ بَرِ خَلْقِ تَمَامِ اسْتِ وَ إِلَّا چِه فَرْقِ وَ جُودِ دَارِد؟ بَعْلَاوَه می گوئیم امام هم غایب نشد مگر آنکه پدرانش گوش شیعیانشان را پر کردند که غیبت واقع خواهد شد و به آنها گفته بودند که در غیبت امام چه خواهند کرد.

وَ اگَرِ بگوئی آیا وِلَادَتِ او نِيزِ پِنهَانِي اسْت؟ می گوئیم این موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتِ كِه بَا جِسْتَجُوي شَدِيدِ فِرْعَوْنَ وَ اَعْمَالِي كِه نَسَبْتِ بِه زَنَانِ وَ نوزَادَانِ مَرْتَكَبِ شَدِ تَا مَكَانِ او رَا پيدا كند، پِنهَانِي بِه دُنْيَا آمَدِ تَا وَقْتِي كِه خدَاوندِ اذنِ ظُهُورِ او رَا دادِ وَ اِمَامِ رَضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ وَصْفِ او فَرموده اسْت: پِدَرِ وَ مَادَرِمِ فِدَايِ او بَاد! او شَبِيهِ مَنِ وَ هِنَامِ جَدِّمِ رَسُولِ خدَا وَ شَبِيهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ اسْت.

دَلِيلِ دِيگَرِ آنکه می گوئیم: ای ابوالحسن آیا اقرار می کنی که شیعه درباره غیبت اخباری را روایت کرده است یا نه؟ اگر بگویند نه! ما اخبار را به او می نمائیم و اگر بگویند آری، می گوئیم: حال مردم وقتی امامشان غایب شود چه خواهد بود؟ و چگونه در هنگام غیبت حُجَّتْ تَمَامِ خواهد بود؟ اگر بگویند قائم مقام خواهد داشت، گوئیم به عقیده ما و شما قائم مقام امام، بایستی امام باشد و

يَقُومُ عِنْدَنَا وَ عِنْدَكُمْ مَقَامَ الْإِمَامِ إِلَّا الْإِمَامُ، وَإِذَا كَانَ إِمَامًا قَائِمًا فَلَا غَيْبَةَ وَإِنْ اِخْتَجَّ بِشَيْءٍ آخَرَ فِي تِلْكَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ بِعَيْنِهِ حُجَّتُنَا فِي وَقْتِنَا لَا فَرْقَ فِيهِ وَلَا فَضْلَ.
 وَ مِنْ الدَّلِيلِ عَلَى فَسَادِ أَمْرِ جَعْفَرِ مَوْلَا آتِهِ وَ تَزَكِيَّتِهِ فَارِسَ بْنِ حَاتِمٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - (۱) وَ قَدْ بَرِيَ مِنْهُ أَبُوهُ، وَ شَاعَ ذَلِكَ فِي الْأَمْصَارِ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ الْأَعْدَاءُ فَضُلًّا عَنِ الْأَوْلِيَاءِ.
 وَ مِنْ الدَّلِيلِ عَلَى فَسَادِ أَمْرِهِ اسْتِعَانَتُهُ بِمَنْ اسْتَعَانَ فِي طَلَبِ الْمِيرَاثِ مِنْ أُمَّ- الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ أَجْمَعَتِ الشَّيْعَةُ أَنَّ آبَاءَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ الْأَخَّ لَا يَرِثُ مَعَ الْأُمِّ.
 وَ مِنْ الدَّلِيلِ عَلَى فَسَادِ أَمْرِهِ قَوْلُهُ: إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَخِي مُحَمَّدٍ، فَلَيْتَ شِعْرِي مَتَى تَثْبُتُ إِمَامَةُ أَخِيهِ وَ قَدَمَاتِ قَبْلَ أَبِيهِ حَتَّى تَثْبُتَ إِمَامَةُ خَلِيفَتِهِ، وَ يَا عَجَبًا إِذَا كَانَ مُحَمَّدٌ يَسْتَخْلِفُ وَ يُقِيمُ إِمَامًا بَعْدَهُ وَ أَبُوهُ حَيٌّ قَائِمٌ وَ هُوَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ فَمَا يَصْنَعُ أَبُوهُ، وَ مَتَى

اگر امام به جای او ظاهر باشد، دیگر غیبت معنی ندارد، و اگر او حجتی برای غیبت جانشین آورد، ما هم به همان حجت تمسک می کنیم و هیچ فرق و فصلی وجود ندارد.

و از جمله دلائلی که بر فساد امر جعفر کذاب وجود دارد این است که با «فارس بن حاتم» - لعنة الله عليه - دوستی داشت و او را پاک می شمرد با آنکه پدرش از او بیزاری جسته بود و این مطلب در شهرها شیوع پیدا کرده بود و علاوه بر دوستان، دشمنان نیز از آن با خبر بودند.

و دلیل دیگر بر فساد امر جعفر، کمک خواستن او از خلیفه جائز زمان است تا میراث امام حسن عسکری علیه السلام را از مادر آنحضرت دریافت کند، با وجود آن که شیعیان ائمه اطهار علیهم السلام اجماع و اتفاق دارند که با وجود مادر، برادر ارث نمی برد. و دلیل دیگر بر فساد امر او این سخن اوست که می گوید: من پس از برادرم محمد امامم! و ای کاش می فهمیدیم که امامت برادرش محمد، کی ثابت شده است - در حالی که محمد در زمان حیات حضرت هادی علیه السلام در گذشته است - تا نوبت به جعفر جانشین او برسد، و شگفتا که محمد برای پس از خود امامی نصب نماید،

۱ - هو فارس بن حاتم بن ماهويه القزويني نزيل العسكر من اصحاب الرضا عليه السلام، غالٍ ملعون أهدر أبو الحسن العسکري عليه السلام دمه و ضمن لمن يقتله الجنة. قتله جنيد. راجع منهج المقال.

جَرَتْ هَذِهِ السُّنَّةُ فِي الْأَئِمَّةِ وَ أَوْلَادِهِمْ حَتَّى نَقَبَلَهَا مِنْكُمْ، فَدَلُّوْنَا عَلَى مَا يُوجِبُ إِمَامَةً - مُحَمَّدٍ حَتَّى إِذَا تَبَيَّنَتْ قَبْلُنَا إِمَامَةً خَلِيفَتِهِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَقَّ مُؤَيَّدًا وَ الْبَاطِلَ مَهْتُوكًا ضَعِيفًا زَاهِقًا.

فَأَمَّا مَا حَكَى عَنِ ابْنِ أَبِي غَانِمٍ - رضي الله عنه - فَلَمْ يُرِدِ الرَّجُلُ بِقَوْلِهِ عِنْدَنَا يَثْبُتُ إِمَامَةً جَعْفَرٍ، وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ السَّائِلُ أَنَّ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ لَمْ يَفْتِنُوا حَتَّى لَا يُوجَدُ مِنْهُمْ أَحَدٌ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «وَ كُلُّ مُطَاعٍ مَعْبُودٌ» فَهُوَ خَطَأٌ عَظِيمٌ لِأَنَّا لَا نَعْرِفُ مَعْبُودًا إِلَّا اللَّهَ وَ نَحْنُ نَطِيعُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ وَ لَا نَعْبُدُهُ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «نَحْتَمِ الْآنَ هَذَا الْكِتَابَ بِأَنْ نَقُولَ: إِنَّمَا نُنَاطِرُ وَ نُخَاطِبُ مَنْ قَدْ سَبَقَ مِنْهُ الْإِجْمَاعُ بِأَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ إِمَامٍ قَائِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ تَجِبُ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ - إِلَى قَوْلِهِ - وَ صَحَّ أَنْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ سِرَاجًا وَ لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى دُخُولِهِ».

با آنکه پدرش حضرت هادی علیه السلام هنوز زنده و حجّت الهی و امام باشد، در این صورت پس پدرش چه کاره بوده است؟ و کی این روش در میان ائمه و اولادشان جاری بوده است تا از شما هم بپذیریم، شما اول ما را بر امامت محمد دلالت کنید تا ما امامت خلیفه او را بپذیریم، و سپاس خدائی را که حق را مؤید و باطل را رسوا و سست و رفتنی قرار داد.

اما آنچه از ابی غانم رضي الله عنه نقل کرده است، او نمی خواهد بگوید که نزد ما امامت جعفر ثابت است، بلکه می خواهد پرسشگر بداند که اهل بیت ائمه علیهم السلام فانی نشده اند به غایتی که هیچ یک از ایشان باقی نمانده باشد.

و اما این سخن او که «هر مطاعی معبود است» خطائی بزرگ است، زیرا ما معبودی جز «الله» نمی شناسیم در حالی که مطیع رسول خدائیم^(۳) و او را نمی پرستیم. و اما این سخن او که «اکنون این کتاب را با این سخنان - پایان می بریم که طرف مناظره و خطاب ما کسانی هستند که اجماع دارند بر آنکه باید امام قائمی از اهلیت باشد که حجّت خدا بر خلق به وجود او تمام شود - تا آنجا که می گوید - و درست است که در این خانه چراغی هست ولی ما نیازی به داخل شدن در آن نداریم».

فَنَحْنُ - وَفَقَّكَ اللَّهُ - لَا نُخَالِفُهُ وَ أَنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ إِمَامٍ قَائِمٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ تَحِبُّ بِهِ حُجَّةُ اللَّهِ وَ إِنَّمَا نُخَالِفُهُ فِي كَيْفِيَّةِ قِيَامِهِ وَ ظُهُورِهِ وَ غَيْبَتِهِ . وَ أَمَّا مَا مَثَّلَ بِهِ مِنَ الْبَيْتِ وَ السَّرَاجِ فَهُوَ مُنَى ، وَ قَدْ قِيلَ : إِنَّ الْمُنَى رَأْسُ أَمْوَالِ الْمَفَالِيسِ ، وَ لَكِنَّا نَضْرِبُ مَثَلًا عَلَى الْحَقِيقَةِ لِأَنَّمِيلُ فِيهِ عَلَى خَصْمٍ وَ لَا نَحِيفُ فِيهِ عَلَى ضِدِّ ، بَلْ نَقْصُدُ فِيهِ الصَّوَابَ .

فَنَقُولُ : كُنَّا وَ مَنْ خَالَفَنَا قَدْ أَجْمَعْنَا عَلَى أَنَّ فُلَانًا مَضَى وَ لَهُ وَ لِدَانٍ وَ لَهُ دَارٌ وَ أَنَّ الدَّارَ يَسْتَحِقُّهَا مِنْهُمَا مَنْ قَدَرَ عَلَى أَنْ يَحْمِلَ بِأَحْدَى يَدَيْهِ أَلْفَ رَطْلٍ ، وَ أَنَّ الدَّارَ لَا تَزَالُ فِي يَدَيْ عَقِبِ الْحَامِلِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَ نَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَهُمَا يَحْمِلُ وَ الْآخَرُ يَعْجِزُ ، ثُمَّ اخْتَجْنَا أَنَّ نَعْلَمَ مِنَ الْحَامِلِ مِنْهُمَا فَقَصَدْنَا مَكَانَهُمَا لِمَعْرِفَةِ ذَلِكَ ، فَعَاقَ عَنْهَا عَائِقٌ مَنَعَ عَنْ مُشَاهَدَتَيْهَا غَيْرُ أَنَا رَأَيْنَا جَمَاعَاتٍ كَثِيرَةً فِي بُلدَانٍ نَائِيَةٍ مُتَبَاعِدَةٍ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ يَشْهَدُونَ أَنَّهُمْ رَأَوْا أَنَّ الْأَكْبَرَ مِنْهُمَا قَدْ حَمَلَ ذَلِكَ ، وَ وَجَدْنَا جَمَاعَةً يَسِيرَةً فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ يَشْهَدُونَ أَنَّ الْأَصْغَرَ مِنْهُمَا فَعَلَ ذَلِكَ ، وَ لَمْ نَجِدْ لِهَذِهِ الْجَمَاعَةِ خَاصَّةً يَأْتُوا بِهَا ، فَلَمْ

خدا موفقت بدارد، ما با او مخالفتی نداریم که بایستی امام قائمی از اهل این بیت وجود داشته باشد که حجّت خدا بر خلق باشد، اختلاف ما در کیفیت قیام و ظهور و غیبت اوست. و مثلی که به عنوان بیت و چراغ ذکر کرده آرزوئی بیش نیست و گفته اند آرزو سرمایه مفسلسان است، اما ما از روی حقیقت مثلی ذکر می کنیم که میلی به خصم در آن نباشد و ستمی هم بر او نباشد بلکه منظورمان درستی و صواب است.

می گوئیم: ما و مخالفین ما اتفاق داریم که اگر شخصی بمیرد و دو فرزند و یک خانه از وی به جای مانده باشد و بگویند خانه از آن فرزندی است که قادر باشد با یک دست هزار رطل بر گیرد و خانه تا روز قیامت اختصاص به نسل او خواهد داشت و بدانیم یکی از آن دو قادر بدین کار و دیگری از انجام آن ناتوان است و برای شناسائی شخص قادر محتاج شویم به محل آنها برویم، اما مانعی پیشامد کند و نتوانیم آن دو را مشاهده کنیم، و بینیم گروههای بسیاری در شهرهای دور از هم گواهند که به چشم خود دیده اند که فرزند بزرگتر حامل هزار رطل است و در یک محله هم، گروه اندکی گواهی دهند که فرزند کوچکتر بر

يَجْزِي فِي حُكْمِ النَّظَرِ وَ حَفِيظَةِ الْإِنصَافِ وَ مَا جَرَتْ بِهِ الْعَادَةُ وَ صَحَّتْ بِهِ التَّجْرِبَةُ رَدُّ شَهَادَةِ تِلْكَ الْجَمَاعَاتِ وَ قَبُولُ شَهَادَةِ هَذِهِ الْجَمَاعَةِ، وَ التُّهْمَةُ تَلْحَقُ هَؤُلَاءِ وَ تَبْعُدُ عَنِّ أَوْلِيكَ .

فَإِنْ قَالَ خُصْمُنَا: فَاتَّقُولُونَ فِي شَهَادَةِ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ عَمَّارٍ وَ الْمِقْدَادِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَهَادَةِ تِلْكَ الْجَمَاعَاتِ وَ أَوْلِيكَ الْخَلْقِ لِغَيْرِهِ أَيُّهَا كَانَ أَصَوَّبٌ؟ قُلْنَا لَهُمْ: لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِهِ أُمُورٌ خُصَّ بِهَا وَ خُصَّوَابِهَا دُونَ مَنْ بَارِئِيهِمْ، فَإِنْ أَوْجَدْتُمُونَا مِثْلَ ذَلِكَ أَوْ مَا يُقَارِبُهُ لَكُمْ فَأَنْتُمْ الْمُحِقُّونَ: أَوَّلُهَا أَنَّ أَعْدَاءَهُ كَانُوا يُقَرُّونَ بِفَضْلِهِ وَ طَهَارَتِهِ وَ عِلْمِهِ، وَ قَدْ رَوَيْنَا وَ رَوَوْا لَهُ مَعْنَى أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَ «أَنَّ اللَّهَ يُوَالِي مَنْ يُوَالِيهِ وَ يُعَادِي مَنْ يُعَادِيهِ» فَوَجَبَ لِهَذَا أَنْ يُتَّبَعَ دُونَ غَيْرِهِ، وَالثَّانِي أَنَّ أَعْدَاءَهُ لَمْ يَقُولُوا لَهُ: نَحْنُ نَشْهَدُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَشَارَ إِلَى فُلَانٍ بِالْإِمَامَةِ وَ نَصَبَهُ حُجَّةً لِلْخَلْقِ، وَ إِنَّمَا

چنین کاری قادر است و خصوصیت فوق العاده ای هم در این گروه نباشد، به حکم عقل و انصاف و عادت و تجربه گواهی آن گروه های بسیار را نمی توان رد نمود و شهادت این گروه اندک را پذیرفت، زیرا درباره گروه دوم بدگمانی وجود دارد، اما گروه های نخستین از تهمت برکنارند.

اگر مخالفین ما بگویند درباره شهادت سلمان و ابوذر و عمار و مقداد در حق امیرالمؤمنین عليه السلام، و شهادت آن گروه و آن مردم بسیار در حق دیگری چه می گوئید و کدامشان بر صوابند؟

می گوئیم: برای امیرالمؤمنین و اصحاب اندکش امتیازاتی بود که در جمع مقابل نبود و اگر شما این امتیازات یا نزدیک به آنها را به ما نشان دهید، حق بجانب شما خواهد بود:

اول آنکه دشمنان امیرالمؤمنین عليه السلام همه اقرار و اعتراف به فضل و طهارت و علم او دارند و ما و ایشان متفقاً درباره او از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده ایم که فرمود: خداوند دوست کسی است که او را دوست بدارد، و دشمن کسی است که او را دشمن بدارد، بنابراین واجب است که او پیروی شود و نه دیگری.

دوم آن که دشمنان علی به او نگفتند که ما گواهی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فلانی را

نَصَبُوهُ لَهُمْ عَلَىٰ جَهَّةِ الْإِخْتِيَارِ كَمَا قَدْ بَلَغَكَ، وَالثَّالِثُ أَنَّ أَعْدَاءَهُ كَانُوا يَشْهَدُونَ عَلَىٰ أَحَدِ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَا يَكْذِبُ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ عَلَىٰ ذِي هَجَةٍ أَصْدَقُ مِنْ أَبِي ذَرٍّ» فَكَانَتْ شَهَادَتُهُ وَحْدَهُ أَفْضَلَ مِنْ شَهَادَتِهِمْ، وَالرَّابِعُ أَنَّ أَعْدَاءَهُ قَدْ نَقَلُوا مَا نَقَلَهُ أَوْلِيَاؤُهُ مِمَّا تَجِبُ بِهِ الْحُجَّةُ وَ ذَهَبُوا عَنْهُ بِفَسَادِ التَّأْوِيلِ، وَالخَامِسُ أَنَّ أَعْدَاءَهُ رَوَوْا فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ أَنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَرَوَوْا أَيْضًا أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوهُ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» فَلَمَّا شَهِدَا لِأَبِيهِمَا بِذَلِكَ وَ صَحَّ أَنَّهُمَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِشَهَادَةِ الرَّسُولِ وَجَبَ تَصْدِيقُهُمَا لِأَنَّهُمَا لَوْ كَذَبَا فِي هَذَا لَمْ يَكُونَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ كَانَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَ حَاشَا لِهَذَا الزَّكِيِّينَ الطَّيِّبِينَ الصَّادِقِينَ.

به امامت معین کرده و بر خلائق حجّت ساخته است، بلکه آنچنانکه اخبارش به تو رسیده است آنها به نظر خود فلانی را انتخاب کردند.

سوم آنکه دشمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در حق یکی از اصحاب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گواهی می دادند که او دروغ نمی گوید، زیرا پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «آسمان سایه نیفکنده و زمین بر پشت خود حمل نکرده شخصی را که راستگوتر از ابوذر باشد» پس شهادت او به تنهایی بر شهادت ایشان مقدم است.

چهارم آنکه دشمنان وی نیز مثل دوستانش روایاتی درباره او نقل کرده اند که به امامت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دلالت دارد، اما به واسطه تأویل ناروا از آن روایات اعراض کرده اند.

پنجم آنکه دشمنان وی روایت کرده اند که حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ آقای- جوانان اهل بهشتند، و باز روایت کرده اند که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده اند: «هرکس عمداً بر من دروغ بنهد، باید نشیمنگاهش را از آتش قرار دهد» و چون هر دوی آنها به امامت پدرشان گواهی می دهند و به شهادت رسول اکرم اهل بهشتند، واجب است که تصدیقشان کنیم، زیرا اگر در گواهی به امامت پدرشان دروغ گفته باشند نه تنها اهل بهشت نخواهند بود، بلکه به جهنم خواهند رفت و حاشا که آن دو پاک و طیب و راستگو، اهل بهشت نباشند.

فَلْيُوجِدْنَا أَصْحَابُ جَعْفَرٍ خَاصَّةً هِيَ لَهُمْ دُونَ خُصُومِهِمْ حَتَّى يُقْبَلَ ذَلِكَ، وَ إِلَّا فَلَا
 مَعْنَى لِتَرْكِ خَبَرٍ مُتَوَاتِرٍ لِأَهْمَةِ فِي نَقْلِهِ وَ لَا عَلَى نَاقِلِيهِ وَ قَبُولِ خَبَرٍ لَا يُؤْمِنُ عَلَى نَاقِلِيهِ
 تَهْمَةَ التَّوَاتُطِيِّ عَلَيْهِ، وَ لَا خَاصَّةً مَعَهُمْ يَثْبُتُونَ بِهَا، وَ لَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ إِلَّا تَائِهٌ حَيْرَانٌ.
 فَتَأَمَّلْ - أَسْعَدَكَ اللَّهُ - فِي النَّظَرِ فِيمَا كَتَبْتُ بِهِ إِلَيْكَ مِمَّا يَنْظُرُ بِهِ النَّاطِرُ لِدِينِهِ، الْمَفْكَرُ فِي
 مَعَادِهِ، الْمُتَأَمِّلُ بِعَيْنِ الْحَقِيقَةِ وَ الْحِذَارِ إِلَى عَوَاقِبِ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ مُوَفَّقًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى
 أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ وَ أَعَزَّكَ وَ أَيْدَكَ وَ ثَبَّتَكَ وَ جَعَلَكَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَ هَذَاكَ لَهُ وَ أَعَادَكَ مِنْ
 أَنْ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا، وَ
 مِنَ الَّذِينَ يَسْتَرْهَمُ الشَّيْطَانُ بِخُدَعِهِ وَ غُرُورِهِ وَ إِمْلَائِهِ وَ تَسْوِيلِهِ، وَ أَجْرِي لَكَ أَجْمَلُ مَا
 عَوَّدَكَ».

* * *

پس اصحاب جعفر یک خصوصیتی که متعلق به ایشان باشد بیاورند که در
 مخالفین ایشان نباشد، تا از ایشان پذیرفته شود و الا معنی ندارد که خبر متواتری
 که هیچ تهمتی در نقل و ناقل آن نیست ترک شود، و خبری که ناقلین آن در مظان
 تهمت و تبانی بر کذبند و ناقلین آن هیچ خصوصیتی هم ندارند، پذیرفته شود، این
 کار را کسی نمی کند مگر آنکه سرگردان و حیران باشد. پس در این گفتار تأمل
 کن - خدایت سعادت دهد - و در آنچه برایت نوشتم نیک بنگر، مانند نگریستن
 کسی که به دین خود توجه دارد و برای معاد خود اندیشه می کند و در عواقب
 کفر و الحاد با چشم حقیقت و پرهیز می نگرد و تأمل می کند، ان شاء الله موفق
 خواهی بود، خداوند عمر و عزتت دهد و تو را مؤید و ثابت قدم بدارد و از اهل
 حق قرار دهد و به آن هدایت کند و در پناه خدا باشی و نه از کسانی که در این
 دنیا به گمراهی در تلاشند و گمان می برند کار نیکویی می کنند و نه از کسانی که
 شیطان به نیرنگ و فریب و القاء و سوسه اش او را بلغزانند، خداوند بهترین
 ذخیره خود را در حق تو جاری سازد.

* * *

[جوابُ ابنِ قِبَّةٍ بِبَعْضِ الْمَسَائِلِ]

وَ كَتَبَ بَعْضُ الْإِمَامِيَّةِ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ بْنِ قِبَّةٍ كِتَاباً يَسْأَلُهُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ، فَوَرَدَ فِي جَوَابِهَا «أَمَّا قَوْلُكَ - أَيْدِكَ اللَّهُ - حَاكِيّاً عَنِ الْمُعْتَزَلَةِ أَنَّهَا زَعَمَتْ أَنَّ الْإِمَامِيَّةَ تَزْعُمُ أَنَّ النَّصَّ عَلَى الْإِمَامِ وَاجِبٌ فِي الْعَقْلِ، فَهَذَا يَحْتَمِلُ أَمْرَيْنِ إِنْ كَانُوا يُرِيدُونَ أَنَّهُ وَاجِبٌ فِي الْعَقْلِ قَبْلَ مَجِيءِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَرَعَ الشَّرَائِعَ فَهَذَا خَطَأٌ. وَإِنْ أَرَادُوا أَنَّ الْعُقُولَ دَلَّتْ عَلَى أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ إِمَامٍ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَدْ عَلِمُوا ذَلِكَ بِالْأَدِلَّةِ الْقَطْعِيَّةِ وَ عَلِمُوهُ أَيْضاً بِالْخَبَرِ الَّذِي يَنْقُلُونَهُ عَمَّنْ يَقُولُونَ بِإِمَامَتِهِ.

وَ أَمَّا قَوْلُ الْمُعْتَزَلَةِ: إِنَّا قَدْ عَلِمْنَا يَقِيناً أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَضَى وَ لَمْ يَنْصُصْ فَقَدْ ادَّعَوْا دَعْوَى يُخَالِفُونَ فِيهَا وَ هُمْ مُحْتَاجُونَ إِلَى أَنْ يَدُلُّوا عَلَى صِحَّتِهَا وَ بِأَيِّ شَيْءٍ يَنْفَضُّونَ مِمَّنْ زَعَمَ مِنْ مُخَالِفِهِمْ أَنَّهُمْ قَدْ عَلِمُوا مِنْ ذَلِكَ ضِدْمًا ادَّعَوْا أَنَّهُمْ عَلِمُوهُ.

پاسخ ابن قبه به برخی از پرسشها

و یکی از امامیه به ابو جعفر بن قبه نامه ای نوشته و از مسائلی پرسش کرده است، این شیخ بزرگوار در پاسخ آن مسائلی می نویسد:

اما این سخن تو - خدا مؤیدت بدارد - که از معتزله نقل کرده ای که آنها گمان کرده اند که امامیه می پندارد نص بر امام واجب عقلی است، این سخن محتمل دو وجه است، اگر مقصودشان این است که نص بر امام پیش از آمدن رسولان و پایه گذاری شرایع واجب عقلی است، نادرست است، و اگر مقصودشان این است که عقل دلالت دارد که بایستی پس از این پیامبران عليهم السلام امامی باشد، این مطلب درست است و امامیه آن را با ادله عقلی و اخبار قطعی که در این باب وارد شده است اثبات می کند.

اما این سخن معتزله که ما می دانیم حسن بن علی عليه السلام در گذشته و نصی بر امام پس از خود نداشته است ادعائی است که دیگران با آن مخالفند و معتزله بایستی برای اثبات مدعای خود دلیل بیاورند، و از چه راهی می توانند به مخالفین خود که می گویند ما خلاف آن را می دانیم برتری جویند.

وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ نَصَّ ثَبَاتِ إِمَامَتِهِ، وَصِحَّةِ النَّصِّ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَفَسَادِ الاختِيَارِ، وَنَقْلِ الشَّيْعِ عَمَّنْ قَدْ أُوجِبُوا بِالْأَدِلَّةِ تَصْدِيقَهُ أَنَّ الإِمَامَ لَا يَمْضِي أَوْ يَنْصُصُ عَلَى إِمَامٍ كَمَا فَعَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ كَانَ النَّاسُ مُحْتَاجِينَ فِي كُلِّ عَصْرِ إِلَى مَنْ يَكُونُ خَبْرُهُ لَا يَخْتَلِفُ وَ لَا يَتَكَادَبُ كَمَا اخْتَلَفَتْ أَخْبَارُ الأُمَّةِ عِنْدَ مُخَالِفِينَا هُوَ لَا يَتَكَادَبَتْ وَ أَنْ يَكُونَ إِذَا أَمَرَ اتَّصَمَ بِطَاعَتِهِ، وَ لَا يَدُ فَوْقَ يَدِهِ، وَ لَا يَسْهُو وَ لَا يَغْلُطُ وَ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا لِيُعَلِّمَ النَّاسَ مَا جَهِلُوا، وَ عَادِلًا لِيَحْكُمَ بِالْحَقِّ، وَ مَنْ هَذَا حُكْمُهُ فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَنْصُصَ عَلَيْهِ عَلَامُ الغُيُوبِ عَلَى لِسَانِ مَنْ يُؤَدِّي ذَلِكَ عَنْهُ إِذْ كَانَ لَيْسَ فِي ظَاهِرِ خَلْقَتِهِ مَا يَدُلُّ عَلَى عِصْمَتِهِ.

فَإِنْ قَالَتِ الْمُعْتَزِلَةُ: «هَذِهِ دَعَاوِيٌّ تَحْتَاجُونَ إِلَى أَنْ تَدُلُّوا عَلَى صِحَّتِهَا»، قُلْنَا: أَجَلُ لِأَبَدٍ مِنَ الدَّلَائِلِ عَلَى صِحَّةِ مَا ادَّعَيْنَاهُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ، فَإِنَّمَا سَأَلْتُمْ عَنْ فَرْعٍ وَ الفَرْعُ لَا

و از جمله دلایلی که دلالت دارد که امام حسن بن علی عليه السلام بر امام بعد از خود تصریح کرده است، یکی صحّتِ نصوصی است که از ناحیه پیامبر اکرم رسیده است و دیگر فساد عقیده اختیار خلیفه از جانب امت است. و دیگر نقل شیعیان است از ائمه ای که تصدیق آنان واجب است که امام در نمی گذرد مگر آنکه بر امام پس از خود تصریح کند، همچنانکه پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم خلیفه خود را معین فرمود، زیرا مردم در هر عصری به کسی نیازمندند که گفته های او اختلاف نداشته باشد و یکدیگر را تکذیب نکند، چنانکه گفته های پیشوایان مخالفین ما ضدّ و نقیض است و یکدیگر را تکذیب می کند، و اگر آن شخص فرمان دهد، اطاعتش کنند و دستی بالای دستش نباشد و سهو و خطا نکند و دانا باشد تا مردم جاهل را آگاه کند و عادل باشد تا به حقّ داورى کند، و کسی که حکمش چنین باشد بایستی او را خدای علام الغیوب بر زبان پیامبرانش معرفتی کرده و منصوص من عندالله باشد، زیرا در ظاهر خلقت امام دلیلی بر عصمت او وجود ندارد.

و اگر معتزله بگویند: اینها ادّعایی بیش نیست و بایستی بر صحّت آنها استدلال شود، می گوئیم: آری، ما و شما بایستی بر صحّت دعاوی خود دلیل بیاوریم شما در باب امامت از فرعی پرسش کردید و فرع را نمی توان اثبات کرد

يَدُلُّ عَلَيْهِ دُونَ أَنْ يَدُلَّ عَلَى صِحَّةِ أَصْلِهِ، وَ دَلَّائِنَا فِي كُتُبِنَا مَوْجُودَةٌ عَلَى صِحَّةِ هَذِهِ الْأُصُولِ، وَ نَظِيرُ ذَلِكَ أَنَّ سَائِلًا لَوْ سَأَلْنَا الدَّلِيلَ عَلَى صِحَّةِ الشَّرَائِعِ لَأَخْتَجْنَا أَنْ نَدُلَّ عَلَى صِحَّةِ الْخَبَرِ وَ عَلَى صِحَّةِ نُبُوءَةِ النَّبِيِّ ﷺ وَ عَلَى أَنَّهُ أَمَرَ بِهَا، وَ قَبْلَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَاحِدٌ حَكِيمٌ، وَ ذَلِكَ بَعْدَ فَرَاغِنَا مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْعَالَمَ مُحَدَّثٌ، وَ هَذَا نَظِيرُ مَا سَأَلُونَا عَنْهُ، وَ قَدْ تَأَمَّلْتُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَوَجَدْتُ غَرَضَهَا رَكِيكًا وَ هُوَ أَنَّهُمْ قَالُوا: «لَوْ كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ نَصَّ عَلَى مَنْ تَدْعُونَ إِمَامَتَهُ لَسَقَطَتِ الْغَيْبَةُ».

وَ الْجَوَابُ فِي ذَلِكَ أَنَّ الْغَيْبَةَ لَيْسَتْ هِيَ الْعَدَمُ فَقَدْ يَغِيْبُ الْإِنْسَانُ إِلَى بَلَدٍ يَكُونُ مَعْرُوفًا فِيهِ وَ مُشَاهَدًا لِأَهْلِهِ، وَ يَكُونُ غَائِبًا عَنْ بَلَدٍ آخَرَ، وَ كَذَلِكَ قَدْ يَكُونُ الْإِنْسَانُ غَائِبًا عَنْ قَوْمٍ دُونَ قَوْمٍ، وَ عَنْ أَعْدَائِهِ لَا عَنْ أَوْلِيَائِهِ، فَيُقَالُ: إِنَّهُ غَائِبٌ وَ إِنَّهُ مُسْتَتِرٌ، وَ إِنَّمَا قِيلَ: غَائِبٌ لِغَيْبَتِهِ عَنْ أَعْدَائِهِ وَ عَمَّنْ لَا يُوثِقُ بِكِتَابَتِهِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ مِثْلَ-

مگر آنکه بر صحت اصل آن دلیل بیاوریم و دلائل ما بر صحت این اصول در کتب ما موجود است. مثلاً اگر پرسشگری از صحت احکام و شرایع از ما پرسش کند، ما ناچاریم او را بر صحت خبر و صحت نبوت پیامبر اکرم ﷺ و اینکه آن حضرت به این احکام و شرایع فرمان داده است دلالت کنیم، و پیش از آن بایستی اثبات کنیم که خدای تعالی واحد و حکیم است و اینها همه بایستی پس از اثبات حدوث عالم باشد، و این نظیر همین سؤالی است که شما درباره امامت دارید، من در این سؤال تأمل کردم و غرض آن را سست و ضعیف یافتیم و آن این است که می گویند: اگر حسن بن علی ﷺ بر امامت امام زمان علیه السلام نصی صادر کرده باشد دیگر غیبت موضوع ندارد.

اما جواب آن این است که غیبت، عدم نیست، گاهی انسان در شهری غایب می شود که قبلاً در آن معروف بوده و دیده می شده است پس او در شهر دیگر غایب است. همچنین گاهی ممکن است که انسانی در میان قومی غایب باشد، اما در میان قومی دیگر غایب نباشد و یا از دشمنانش غایب باشد، اما در میان دوستانش غایب نباشد، در این موارد هم می گویند او غایب و پنهان است. درباره امام زمان علیه السلام نیز چنین است، می گویند او غایب است زیرا از چشم

آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظَاهِرًا لِلْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ، وَأَوْلِيَاؤُهُ مَعَ هَذَا يَنْقُلُونَ وَجُودَهُ وَأَمْرَهُ وَنَهْيَهُ وَ هُمْ عِنْدَنَا مَنْ تَجِبُ بِنَقْلِهِمُ الْحُجَّةُ إِذَا كَانُوا يَقْطَعُونَ الْعُذْرَ لِكَثْرَتِهِمْ وَ اخْتِلَافِهِمْ فِي هَمَمِهِمْ وَ وَقُوعِ الْأَضْطِرَارِ مَعَ خَبَرِهِمْ، وَ نَقَلُوا ذَلِكَ كَمَا نَقَلُوا إِمَامَةَ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِنْ خَالَفَهُمْ مُخَالَفَهُمْ فِيهَا وَ كَمَا تَجِبُ - بِنَقْلِ الْمُسْلِمِينَ - صِحَّةُ آيَاتِ النَّبِيِّ ﷺ سِوَى الْقُرْآنِ، وَ إِنْ خَالَفَهُمْ أَعْدَاؤُهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمَجُوسِ وَ الزَّنَادِقَةِ وَ الدَّهْرِيَّةِ فِي كَوْنِهَا. وَ لَيْسَتْ هَذِهِ مَسْأَلَةٌ تَشْتَبِهُ عَلَى مِثْلِكَ مَعَ مَا أَعْرِفُهُ مِنْ حُسْنِ تَأْمَلِكَ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُمْ إِذَا ظَهَرَ فَكَيْفَ يُعْلَمُ أَنَّهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟

فَالْجَوَابُ فِي ذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ يَجُوزُ بِنَقْلِ مَنْ تَجِبُ بِنَقْلِهِ الْحُجَّةُ مِنْ أَوْلِيَائِهِ كَمَا صَحَّتْ إِمَامَتُهُ عِنْدَنَا بِنَقْلِهِمْ.

وَ جَوَابُ آخَرُ وَ هُوَ أَنَّهُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يُظْهَرَ مُعْجِزًا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ. وَ هَذَا الْجَوَابُ

دشمنانش و دوستانی که رازدار نیستند غایب است و مثل پدران بزرگوارش نزد عامّ و خاصّ و دوست و دشمن آشکار نیست، با وجود این، دوستانش از وجود او خبر می دهند و امر و نهی را به ما می رسانند، ایشان از کسانی هستند که نقلشان موجب اتمام حجت و قطع عُذر است، و به واسطه کثرت تعداد و تفاوت اغراض، به ناچار بایستی خبرشان را پذیرفت. ایشان امامت او را نقل کرده اند همانگونه که امامت پدران را نقل کرده اند و اگر چه کسانی هم با ایشان مخالفت کنند، همانگونه که صحت معجزات پیامبر اکرم ﷺ - علاوه بر قرآن کریم - به نقل مسلمین ثابت می شود، با آنکه مخالفین اسلام از اهل کتاب و مجوس و زنادقه و دهریه در وجود آنها مخالفت می ورزند و این مسئله ای نیست که بر مثل تویی که اهل توجه و دقت نظری مشتبه شود.

و اما این قول ایشان که چون ظاهر شود از کجا معلوم می شود که او محمد بن -

حسن بن علیّ عَلَيْهِ السَّلَامُ است ؟

جواب آن این است که همان اولیائی که نقلشان حجت است، او را معرفی خواهند کرد، همچنان که نقل ایشان در درستی امامت او نیز نزد ما حجت است. جواب دیگر آن است که ممکن است معجزه ای ظاهر سازد تا بر امامت او

الثَّانِي هُوَ الَّذِي نَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَنُجِيبُ الْخُصُومَ بِهِ، وَإِنْ كَانَ الْأَوَّلُ صَحِيحاً.
 وَ أَمَّا قَوْلُ الْمُعْتَزَلَةِ: «فَكَيْفَ لَمْ يَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِإِقَامَةِ الْمُعْجَزِ يَوْمَ
 الشُّورَى؟ فَإِنَّا نَقُولُ: إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْمُحْجَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا يُظْهِرُونَ مِنَ الدَّلَالَاتِ وَالْ
 الْبَرَاهِينِ حَسَبَ مَا يَأْمُرُهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ بِمَا يَعْلَمُ اللَّهُ أَنَّهُ صَالِحٌ لِلْخَلْقِ، فَإِذَا ثَبَّتَ
 الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ وَ نَصَّهِ عَلَيْهِ فَقَدْ اسْتَعْنَى بِذَلِكَ عَنْ إِقَامَةِ
 الْمُعْجَزَاتِ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ: «إِنَّ إِقَامَةَ الْمُعْجَزَاتِ كَانَتْ أَصْلَحَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ»،
 فَنَقُولُ لَهُ: وَمَا الدَّلِيلُ عَلَى صِحَّةِ ذَلِكَ؟ وَمَا يُنْكِرُ الْخَصْمُ مِنْ أَنْ تَكُونَ إِقَامَتُهُ لَهَا لَيْسَ
 بِأَصْلَحَ وَأَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَوْ أَظْهَرَ مُعْجِزاً عَلَى يَدَيْهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَكَفَرُوا أَكْثَرَ
 مِنْ كُفْرِهِمْ ذَلِكَ الْوَقْتِ وَلَادَّعُوا عَلَيْهِ السَّحْرَ وَالْمُحْرِقَةَ، وَإِذَا كَانَ هَذَا جَائِزاً لَمْ يُعْلَمَ أَنَّ
 إِقَامَةَ الْمُعْجَزِ كَانَتْ أَصْلَحَ.

فَإِنْ قَالَتِ الْمُعْتَزَلَةُ: «فَبِأَيِّ شَيْءٍ تَعْلَمُونَ أَنَّ إِقَامَةَ^(۱) مَنْ تَدَّعُونَ إِمَامَتَهُ الْمُعْجَزَ عَلَى

دلالت داشته باشد و این جواب دوم مورد اعتماد ماست و به مخالفین خود بدان پاسخ می گوئیم، گرچه جواب اول نیز صحیح است.
 اما سخن معتزله که می گویند: پس چرا علی بن ابی طالب در روز شوری به اقامه معجزه نپرداخت؟ ما در جواب می گوئیم پیامبران و حجج الهی عليهم السلام، دلایل و براهین را بر حسب اوامر الهی و براساس آنچه که خداوند برای خلق صلاح می داند اظهار می کنند، و هنگامی که حجت الهی بنا بر کلام پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم در شأن علی و تصریح ایشان بر امامت او ثابت شده باشد، دیگر علی عليه السلام نیازمند اقامه معجزه ای نخواهد بود، مگر آنکه کسی بگوید اقامه معجزه در آن هنگام اصلح بود. و ما هم به او می گوئیم: چه دلیلی بر درستی این سخن وجود دارد؟ و خصم هم انکار نمی کند که اقامه معجزه او اصلح نبوده است؟ و چه بسا که اگر خدای تعالی در آن حال معجزه ای به دست او ظاهر می کرد، تعداد بیشتری کافر می شدند و او را ساحر و شعبده باز می خواندند، با وجود این احتمالات، معلوم نیست که اظهار معجزه اصلح بوده باشد.

أَنَّ ابْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْلَحُ؟» قُلْنَا لَهُمْ: لَسْنَا نَعْلَمُ أَنَّهُ لَابِدٌّ مِنْ إِقَامَةِ الْمُعْجِزِ فِي تِلْكَ الْحَالِ وَإِنَّمَا مُجَوِّزُ ذَلِكَ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَدَلَالَةً غَيْرُ الْمُعْجِزِ فَيَكُونُ لَابِدٌّ مِنْهُ لِإِثْبَاتِ الْحُجَّةِ وَإِذَا كَانَ لَابِدٌّ مِنْهُ كَانَ وَاجِباً وَمَا كَانَ وَاجِباً كَانَ صَاحِباً لِفَسَادِهَا، وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَدْ أَقَامُوا الْمُعْجِزَاتِ فِي وَقْتِ دُونَ وَقْتٍ وَلَمْ يُقِيمُوا فِي كُلِّ يَوْمٍ وَقْتٍ وَلَحْظَةً وَطَرْفَةً وَعِنْدَ كُلِّ مُحْتَجٍّ عَلَيْهِمْ مِمَّنْ أَرَادَ الْإِسْلَامَ، بَلْ فِي وَقْتِ دُونَ وَقْتٍ عَلَى حَسَبِ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الصَّلَاحِ، وَقَدْ حَكَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنِ الْمُشْرِكِينَ أَنَّهُمْ سَأَلُوا نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَرُقِيَ فِي السَّمَاءِ وَأَنْ يُسْقِطَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ كِسْفاً أَوْ يُنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَاباً يَقْرَأُونَهُ، وَغَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا فِي الْآيَةِ، فَمَا فَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ، وَسَأَلُوهُ أَنْ يُحْيِيَ لَهُمْ قُصَيَّ بْنَ كِلَابٍ وَأَنْ يَنْقُلَ عَنْهُمْ جِبَالَ تَهَامَةَ فَمَا أَجَابَهُمْ إِلَيْهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَقَامَ لَهُمْ غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْمُعْجِزَاتِ، وَكَذَا حُكْمُ مَا سَأَلْتَ الْمُعْتَزِلَةَ عَنْهُ، وَيُقَالُ لَهُمْ كَمَا قَالُوا لَنَا، لِمَ يُتْرَكُ

و اگر معتزله بگویند: از کجا می دانید که اقامه معجزه برای اثبات آنکه فرزند امام حسن عسکری علیه السلام امام است، اصلح است؟ می گوئیم: ما نمی دانیم که او در آن حال حتماً بایستی اظهار معجزه کند، بلکه می گوئیم که بر او جایز می دانیم که چنین کند، و اگر هیچ راه دیگری موجود نباشد بناچار برای اثبات حجت چنین خواهد کرد، و اگر انجام کاری ضروری باشد، آن کار واجب خواهد بود و اگر واجب باشد صلاح خواهد بود و فسادی در آن نیست، و ما می دانیم که انبیاء علیهم السلام در مواقع خاص اقامه معجزه می کردند و هر روز و هر ساعتی و برای هر کسی که می خواست اسلام بیاورد اظهار معجزه نمی کردند، بلکه هر وقت اراده خداوند بر آن تعلق می گرفت و آن را صلاح می دانست معجزه صورت می گرفت. خدای تعالی حکایت حال مشرکین کرده که آنها از پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کردند که به آسمان بالا برود و پاره ای از آسمان را بر سر ایشان بیندازد یا اینکه کتابی بر ایشان فرود آورد تا آنها آن کتاب را قرائت کنند و کارهای دیگری که در آیه شریفه به آنها اشاره شده است، اما آن حضرت چنان نکرد، و از او درخواست کردند که «قُصَيَّ بْنَ كِلَابٍ» را زنده کند و کوههای «تهامه» را از ایشان دور گرداند، اما اجابتشان نکرد و گرچه در مواقع دیگری معجزاتی برای

أَوْضَحُ الْحُجَجِ وَ أْبَيْنُ الْأَدِلَّةِ مِنْ تَكَرُّرِ الْمُعْجَزَاتِ وَ الْإِسْتِظْهَارِ بِكَثْرَةِ الدَّلَالَاتِ ؟
 وَ أَمَّا قَوْلُ الْمُعْتَزَلَةِ : « إِنَّهُ اِخْتَجَّ بِمَا يَحْتَمِلُ التَّأْوِيلَ » ، فَيُقَالُ : فَمَا اِخْتَجَّ عِنْدَنَا عَلَى أَهْلِ
 الشُّورَى إِلَّا بِمَا عَرَفُوا مِنْ نَصِّ النَّبِيِّ ﷺ لِأَنَّ أَوْلِيكَ الرُّوسَاءِ لَمْ يَكُونُوا جُهَالًا
 بِالْأَمْرِ ، وَ لَيْسَ حُكْمُهُمْ حُكْمَ غَيْرِهِمْ مِنَ الْأَتْبَاعِ ، وَ نَقَلَبُ هَذَا الْكَلَامِ عَلَى الْمُعْتَزَلَةِ فَيُقَالُ
 لَهُمْ : لِمَ لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَضْعَافٍ مَنْ بَعَثَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ؟ وَ لِمَ لَمْ يَبْعَثْ فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَبِيًّا
 وَ فِي كُلِّ عَصْرِ وَ دَهْرٍ نَبِيًّا أَوْ أَنْبِيَاءَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ ؟ وَ لِمَ لَمْ يُبَيِّنْ مَعَانِيَ الْقُرْآنِ حَتَّى لَا
 يَشُكَّ فِيهِ شَاكٌّ ، وَ لِمَ تَرَكَهُ مُحْتَمِلًا لِلتَّأْوِيلِ ؟ وَ هَذِهِ الْمَسَائِلُ تَضْطَرُّهُمْ إِلَى جَوَابِنَا . إِلَى
 هَهُنَا كَلَامُ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ قِبَةَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - .

اِكْلَامٌ لِأَحَدِ الْمَشَائِخِ فِي الرَّدِّ عَلَى الزَّيْدِيَّةِ : ا

وَ قَالَ غَيْرُهُ مِنْ مُتَكَلِّمِي مَشَائِخِ الْإِمَامِيَّةِ : إِنَّ عَامَّةَ مُخَالِفِينَا قَدْ سَأَلُونَا فِي هَذَا الْبَابِ

ایشان اقامه فرمود. حکم پرسش معتزله نیز همین است و به ایشان همان گفته می شود که به ما گفتند، چرا واضح ترین حجتها و روشنترین دلایل در اظهار- معجزه های متعدد و استظهار به کثرت ادله ترک شده است؟
 اما قول معتزله که می گویند: علی عليه السلام در امر خلافت به احادیثی استدلال کرده که قابل تاویل است، در جواب می گوئیم: به عقیده ما او در برابر اهل شوری به نصوصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم استدلال کرده است که ایشان آن نصوص را می شناختند، زیرا آن بزرگان جاهل به امر نبودند و حکمشان مانند حکم سایر پیروان نبوده است، و این کلام را به خود معتزله برمی گردانیم و می گوئیم: چرا خداوند انبیاء بیشتری را مبعوث نکرد و در هر شهر و روستا و هر عصر و زمانی تا روز قیامت یک یا چند پیامبر نفرستاد؟ و چرا معانی قرآن کریم را چندان تبیین نفرمود که هیچکس در آن تردید نکند و چرا قرآن را محتمل تاویل قرار داد؟ این مسائل آنها را به جواب ما وادار می کند. تا اینجا کلام ابو جعفر بن قبه بود.

کلام یکی از بزرگان در ردّ بر زیدیّه

یکی دیگر از مشایخ متکلمین امامیه در باب غیبت امام زمان عليه السلام می گوید:

عَنْ مَسَائِلَ وَ يَحِبُّ عَلَيْهِمْ أَنْ يَعْلَمُوا أَنَّ الْقَوْلَ بِغَيْبَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَبْنِيٌّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَةِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَ الْقَوْلُ بِإِمَامَةِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَبْنِيٌّ عَلَى الْقَوْلِ بِتَصَدِيقِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي إِمَامَتِهِ وَ إِمَامَةِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذَا بَابٌ شَرْعِيٌّ وَ لَيْسَ بِعَقْلِيٍّ مَحْضٍ ، وَ الْكَلَامُ فِي الشَّرْعِيَّاتِ مَبْنِيٌّ عَلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ (إِلَى) الرَّسُولِ» (۱) فَتَمَّتْ شَهَادَةُ لَنَا الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ وَ حُجَّةُ الْعَقْلِ فَقَوْلُنَا هُوَ الْمُجْتَبَى ، وَ نَقُولُ : إِنَّ جَمِيعَ طَبَقَاتِ الزَّيْدِيَّةِ وَ الْإِمَامِيَّةِ قَدْ اتَّفَقُوا عَلَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، وَ هُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي ، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» . وَ تَلَقَّوْا هَذَا الْحَدِيثَ بِالْقَبُولِ ، فَوَجَبَ أَنَّ الْكِتَابَ لَا يَزَالُ مَعَهُ مِنَ الْعِثْرَةِ مَنْ يَعْرِفُ

عامه مخالفین ما از ما پرسشهایی کرده اند و ایشان بایستی بدانند که سخن در باب غیبت امام زمان علیه السلام مبنی بر قول امامت پدران او علیهم السلام است و قول بر امامت پدران او علیهم السلام مبنی بر تصدیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که امامت او و پدران او را اخبار فرموده است و این از آنرو است که این موضوع یک مسئله شرعی است و عقلی محض نیست و سخن گفتن در شرعیات بایستی مبتنی بر کتاب و سنت باشد، همچنانکه خدای تعالی فرموده است: اگر در امری منازعه داشتید که مقصود امور شرعیّه است - آن را به خدا و رسول ارجاع دهید، پس هرگاه که کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم و حجّت عقل گواه ما باشد، سخن ما پسندیده و نیکو خواهد بود. ما می گوئیم که جمیع طبقات زیدیه و امامیه اتفاق دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که من از میان شما می روم و دو شیء نفیس و گرانبها در میان شما باقی می گذارم که یکی کتاب الله و دیگری عترت و اهل بیت من می باشد و آن دو خلیفه منند و از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در بهشت و کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و همه فرقه ها این حدیث را تلقی به قبول کرده اند، پس لازم است که همواره کتاب خدا همراه یکی از عترت باشد، همراه

التَّنْزِيلَ وَالتَّأْوِيلَ عِلْمًا يَقِينًا يُخْبِرُ عَنْ مُرَادِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُ عَنِ الْمُرَادِ وَلَا يَكُونُ مَعْرِفَتُهُ بِتَأْوِيلِ الْكِتَابِ اسْتِنْبَاطًا وَلَا اسْتِخْرَاجًا، كَمَا لَمْ تَكُنْ مَعْرِفَةُ الرَّسُولِ ﷺ بِذَلِكَ اسْتِخْرَاجًا وَلَا اسْتِنْبَاطًا وَلَا اسْتِدْلَالًا وَلَا عَلَى مَا تَجَوَّزَ عَلَيْهِ اللُّغَةُ وَتَجَرَّى عَلَيْهِ الْمُخَاطَبَةُ، بَلْ يُخْبِرُ عَنْ مُرَادِ اللَّهِ وَيُبَيِّنُ عَنِ اللَّهِ بَيَانًا تَقْوَمُ بِقَوْلِهِ الْحُجَّةُ عَلَى النَّاسِ، كَذَلِكَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مَعْرِفَةُ عِترَةِ الرَّسُولِ ﷺ بِالْكِتَابِ عَلَى يَقِينٍ وَ مَعْرِفَةٍ وَبَصِيرَةٍ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»^(۱) فَأَتْبَاعُهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ عِترَتِهِ هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُونَ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مُرَادَهُ مِنْ كِتَابِهِ عَلَى يَقِينٍ وَ مَعْرِفَةٍ وَبَصِيرَةٍ، وَ مَتَى لَمْ يَكُنِ الْمُخْبِرُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مُرَادَهُ ظَاهِرًا مَكْشُوفًا فَإِنَّهُ يَجِبُ عَلَيْنَا أَنْ نَعْتَقِدَ أَنَّ الْكِتَابَ لَا يَخْلُو مِنْ مَقْرُونٍ بِهِ مِنْ عِترَةِ الرَّسُولِ ﷺ يَعْرِفُ التَّأْوِيلَ وَ التَّنْزِيلَ إِذِ الْحَدِيثُ يُوجِبُ ذَلِكَ.

۱- یوسف: ۱۰۸.

کسی که تأویل و تنزیل کتاب الله را به علم یقینی بداند و از مراد خدای تعالی اخبار کند، همچنانکه رسول الله ﷺ از مراد آیات اخبار می فرمود، و بایستی که معرفت او به تأویل کتاب از روی استنباط و اجتهاد نباشد، کما آنکه معرفت رسول الله ﷺ از روی استنباط و اجتهاد نبود و صرفاً بر علم لغت و مخاطبات استناد نمی فرمود، بلکه مراد الله را از طریق خدای تعالی بیان می کرد تا با بیانش حجّت الهی بر مردم تمام شود، و همچنین بایستی معرفت عترت رسول الله ﷺ بر کتاب الهی از روی یقین و معرفت و بصیرت باشد؛ خدای تعالی در وصف پیامبرش فرموده است: بگو این راه و روش من است، من و هر کس که از من تبعیت کند با علم و بصیرت به خدای تعالی می خوانیم. و اتباع او از اهل و فرزندان و عترتش همان کسانی هستند که از طریق خدای تعالی با یقین و معرفت و بصیرت مراد او را از کتاب الله باز گویند، و هر گاه مخبری که از طریق خدای تعالی مراد الله را بیان می کند ظاهر و هویدا نباشد، بر ما واجب است که معتقد باشیم قرآن کریم از همنشینی با فردی از عترت رسول ﷺ بر کنار نیست که تأویل و تنزیل آن را بداند، زیرا حدیث ثقلین آن را ایجاب می کند.

وَقَالَ عُلَمَاءُ الْإِمَامِيَّةِ: قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»^(۱) فَوَجَبَ بِعُمُومِ هَذِهِ الْآيَةِ أَنْ لَا يَزَالُ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ مُصْطَفَى وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَنَسَ النَّاسِ فِي هَذَا الْكِتَابِ جِنْسَيْنِ فَاصْطَفَى جِنْسًا مِنْهُمْ وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ وَالْخُلَفَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَجِنْسًا أُمِرُوا بِاتِّبَاعِهِمْ، فَهَادِمًا فِي الْأَرْضِ مَنْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى مُدَبِّرٍ وَ سَائِسٍ وَ مُعَلِّمٍ وَ مُقَوِّمٍ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ بِإِزَائِهِمْ مُصْطَفَى مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْمُصْطَفَى مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» وَ قَدْ صَحَّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الْمُصْطَفُونَ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ، فَوَجَبَ أَنْ يَكُونَ الْمُصْطَفَى بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» وَ مَتَى لَمْ تَكُنِ الذُّرِّيَّةُ مِنْهُ لَا تَكُونُ الذُّرِّيَّةُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ إِلَّا أَنْ تَكُونَ فِي بَطْنٍ دُونَ

علمای امامیه گفته اند: خدای تعالی فرموده است: خداوند آدم و نوح و آل- ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، ذریه ای که بعضی از ایشان از نسل- بعضی دیگر بودند. و بر طبق عموم این آیه واجب است که پیوسته از خاندان- ابراهیم علیه السلام برگزیده ای باشد و این از آن رو است که خدای تعالی در این کتاب مردم را به دو دسته تقسیم کرده است یک دسته را برگزیده و ایشان انبیاء و رسولان و خلفاء علیهم السلام هستند؛ و دسته دیگر را برگزیده و به آنها امر فرموده که از دسته اول پیروی کنند و مادام که در کره زمین کسی باشد که نیازمند مدبر و رهبر و معلم و نگاهبان باشد، واجب است در مقابل ایشان برگزیده ای از آل- ابراهیم باشد و این برگزیده از آل ابراهیم بایستی از اولاد و ذراری او باشد، زیرا خدای تعالی فرموده است: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» و می دانیم که رسول خدا و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام برگزیدگان از آل ابراهیم هستند و لازم است که برگزیده پس از امام حسین علیه السلام نیز از ایشان باشد زیرا کلام «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» بر آن دلالت دارد، و آنگاه که ذریه از نسل او نباشد، آن ذراری از یکدیگر نخواهند بود و ممکن است که بعضی از این ذریه از یک بطن باشند،

جَمِيعِهِمْ وَ كَانَتْ الْإِمَامَةُ قَدْ انْتَقَلَتْ عَنِ الْحَسَنِ إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ جَبَّ أَنْ يَكُونَ مِنْهُ وَ مِنْ صُلْبِهِ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ، وَ ذَلِكَ مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، فَدَلَّتِ الْآيَةُ عَلَى مَا دَلَّتِ السُّنَّةُ عَلَيْهِ.

[ادلیل آخر علی وجود الإمام الغائب :]

وَ قَالَ بَعْضُ عُلَمَاءِ الْإِمَامِيَّةِ: كَانَ الْوَاجِبُ عَلَيْنَا وَ عَلَى كُلِّ عَاقِلٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِالْقُرْآنِ وَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ تَقَدَّمَ كَوْنُهُمْ كَوْنِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَتَأَمَّلَ حَالَ الْأُمَّمِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ، فَإِذَا تَأَمَّلْنَا وَ جَدْنَا حَالَ الرَّسُولِ وَ الْأُمَّمِ الْمُتَقَدِّمَةِ شَبِيهَةً بِحَالِ أُمَّتِنَا وَ ذَلِكَ أَنَّ قُوَّةَ كُلِّ دِينٍ كَانَتْ فِي زَمَنِ أَنْبِيَائِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِنَّمَا كَانَتْ مَتَى قَبِلَتْ الْأُمَّمُ الرَّسُولَ فَكَثُرَ أَتْبَاعُ الرَّسُولِ فِي عَصْرِهِ وَ دَهْرِهِ فَلَمْ تَكُنْ أُمَّةً كَانَتْ أُطْوَعَ لِرَسُولِهَا بَعْدَ أَنْ قَوِيَ أَمْرُ الرَّسُولِ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ، لِأَنَّ الرَّسُولَ الَّذِينَ عَلَيْهِمْ دَارَتِ الرَّحَى قَبْلَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمُ الرَّسُولُ الَّذِينَ فِي يَدِ-

مانند امام حسن و امام حسین که امامت از حضرت مجتبی به حضرت سید-الشهداء عليه السلام انتقال یافت و واجب است که از او و از پشتش امامی باشد که جانشین او شود، و این معنای سخن خدای تعالی است که: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» پس آیه شریفه نیز بر همان معنایی که سنت و حدیث ثقلین بر آن تأکید دارد دلالت می کند.

دلیلی دیگر بر وجود امام غائب عليه السلام

یکی از علماء امامیه گفته است: بر ما و بر هر عاقلی که ایمان به خدا و رسولش و پیامبران پیشین داشته باشد، لازم است که در حال امتهای پیشین تأمل نماید، و اگر در احوال ایشان تأمل کنیم می یابیم که حال رسولان و امتهای گذشته شبیه حال امت ماست و این از آن رو است که قوت هر دینی در زمان پیامبران گذشته مربوط به پذیرفتن و اقبال امتهای به رسولان الهی بوده است و این خود موجب کثرت پیروان آن پیامبر در عصر و زمانه ایشان می شده است، و هیچ امتی را نمی شناسیم که مطیع تر از امت اسلامی در برابر پیامبرش باشد، زیرا انبیاء بزرگی که پیش از پیامبر اکرم دائر مدار وحی و شریعت بودند عبارتند از نوح و ابراهیم

الْأُمَّمِ آثَارُهُمْ وَ أَخْبَارُهُمْ، وَ وَجَدْنَا حَالَ تِلْكَ الْأُمَّمِ اعْتَرَضَ فِي دِينِهِمُ الْوَهْنُ فِي الْمُتَمَسِّكِينَ بِهِ لِتَرْكِهِمْ كَثِيرًا مِمَّا كَانَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ مُحَافَظَتُهُ فِي أَيَّامِ رُسُلِهِمْ وَ بَعْدَ مُضِيِّ رُسُلِهِمْ وَ كَذَلِكَ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (۱).

وَ بِذَلِكَ وَصَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أُمَّرَ تِلْكَ الْقُرُونِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» (۲) وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ: «وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ» (۳).

وَ فِي الْأَثَرِ «أَنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ، وَ مِنْ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ» وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا، فَطُوبَى

و موسی و عیسی علیهما السلام، اینها پیامبرانی هستند که اخبار و آثارشان در دست مردم است و می یابیم که احوال این امتها به واسطه عدم محافظت و رعایت پیروانشان در زمان رسولان و یا پس از آنها دستخوش وهن و سستی گردیده است و این همان است که خدای تعالی فرموده است: رسول ما به نزد شما آمده است تا بسیاری از چیزهایی را که از کتاب پنهان کردید برایتان بیان کند و از بسیاری هم صرف نظر نماید.

خدای تعالی این امتها را بدین صفت وصف کرده و می فرماید: بعد از ایشان گروهی آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی شهوات نمودند و به زودی گمراهی را ملاقات کنند. و خدای تعالی به این امت فرموده است: مانند کسانی نباشید که پیش از این بدانها کتاب آسمانی داده شد و مدت ایشان طولانی گردید و دل هایشان را قساوت فرا گرفت.

و در روایت است که: زمانی بر مردم آید که از اسلام جز اسمی نماند و از قرآن بجز رسم و خطی باقی نباشد، و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: اسلام غریبانه آغاز گردید و به زودی نیز به غربت باز گردد و خوشا بر حال غریبان. پس

لِلْعَرَبَاءِ» فَكَانَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ تَبَعْتُ فِي كُلِّ وَقْتٍ رَسُولًا يُجَدِّدُ لِيَتْلِكَ الْأُمَّمِ مَا أُنْمَحَى مِنْ رُسُومِ الدِّينِ وَاجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ إِلَّا مَنْ لَا يُلْتَفَتُ إِلَى اخْتِلَافِهِ، وَدَلَّتِ الدَّلَائِلُ الْعَقْلِيَّةُ أَنَّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ قَدْ خَتَمَ الْأَنْبِيَاءَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَوَجَدْنَا أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي اسْتِغْلَاءِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ وَالضَّلَالِ عَلَى الْهُدَى بِحَالٍ زَعَمَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ أَنَّ الدَّارَ الْيَوْمَ دَارُ كُفْرٍ وَلَيْسَتْ بِدَارِ الْإِسْلَامِ، ثُمَّ لَمْ يَجْرِ عَلَى شَيْءٍ مِنْ أَصُولِ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ مَا جَرَى فِي بَابِ الْإِمَامَةِ، لِأَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَمْ يَقُمْ لَهُمْ بِالْإِمَامَةِ مُنْذُ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامٌ عَادِلٌ لِأَمْنِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ لَا مِنْ وُلْدِ عَبَّاسٍ الَّذِينَ جَارَتْ أَحْكَامُهُمْ عَلَى أَكْثَرِ الْخَلْقِ، وَنَحْنُ وَالزَّيْدِيَّةُ وَ عَامَّةُ الْمُعْتَزِلَةِ وَ كَثِيرٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْ ظَاهِرُهُ ظَاهِرُ الْعَدَالَةِ، فَالْأُمَّةُ فِي يَدِ الْجَائِرِينَ يَلْعَبُونَ بِهِمْ وَ يَحْكُمُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ أَبْدَانِهِمْ بِغَيْرِ حُكْمِ اللهِ، وَ ظَهَرَ أَهْلُ الْفَسَادِ عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ، وَ عَدِمَ اجْتِمَاعُ الْكَلِمَةِ، ثُمَّ وَجَدْنَا طَبَقَاتِ الْأُمَّةِ كُلَّهُمْ يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَ يَبْرَأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ.

خدای تعالی در هر دوره ای رسولی را مبعوث می فرموده تا آثار و رسوم از میان رفته را تجدید کند و همه امت اسلامی - بجز کسانی که بدیشان التفات نمی شود - اتفاق دارند و دلایل عقلیه نیز بر این مطلب دلالت دارد که خدای تعالی سلسله نبوت را به وجود پیامبر اکرم ﷺ ختم فرمود و هیچ پیامبری پس از وی نخواهد آمد و امر این امت را می بینیم به جایی رسیده است که باطل بر حق و گمراهی بر هدایت غلبه کرده است به گونه ای که بسیاری پنداشته اند این سرا، سرای کفر است و دارالاسلامی وجود ندارد و بر سر هیچیک از اصول شریعت اسلامی وارد نشده است آنچه که بر موضوع امامت وارد گردیده است زیرا از زمان شهادت امام حسین علیه السلام تا کنون نه از بنی امیه و نه از بنی عباس که بر اکثر مردم حکومت کرده اند، امام عادل قیام نکرده است، با آنکه ما و زیدیه و معتزله و اکثر مسلمانان همه می گوئیم که امام بایستی عادل و ظاهرالصلاح باشد، اما امت بازیچه حکومت های ستمکار گردیده اند و بر اموال و نفوسشان برخلاف دستورات الهی حکومت می کنند و اهل فساد بر اهل حق غلبه کرده و اتحاد کلمه معدوم گشته است و می بینیم که طبقات امت یکدیگر را تکفیر کرده و

ثُمَّ تَأْمَلْنَا أَخْبَارَ الرَّسُولِ ﷺ فَوَجَدْنَاهَا قَدْ وَرَدَتْ بِأَنَّ الْأَرْضَ تَمْلَأُ قِسْطًا وَعَدْلًا
 كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا بِرَجُلٍ مِنْ عِثْرَتِهِ، فَدَلَّنَا هَذَا الْحَدِيثُ عَلَى أَنَّ الْقِيَامَةَ لَا تَقُومُ عَلَى
 هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا بَعْدَ مَا مِلَّتِ الْأَرْضُ عَدْلًا، فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ الَّذِي لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ النَّسْخُ وَلَا
 التَّبْدِيلُ سَيَكُونُ لَهُ نَاصِرٌ يُؤَيِّدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا أَيْدَى الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ لَمَّا بَعَثَهُمْ لِتَجْدِيدِ
 الشَّرَائِعِ وَإِزَالَةِ مَا فَعَلَهُ الظَّالِمُونَ، فَوَجَبَ لِذَلِكَ أَنْ تَكُونَ الدَّلَائِلُ عَلَى مَنْ يَقُومُ بِمَا
 وَصَفْنَاهُ مَوْجُودَةً غَيْرَ مَعْدُومَةٍ، وَقَدْ عَلِمْنَا عَامَّةَ اخْتِلَافِ الْأُمَّةِ وَسَبْرُنَا أَحْوَالَ الْفِرَقِ،
 فَدَلَّنَا أَنَّ الْحَقَّ مَعَ الْقَائِلِينَ بِالْأُمَّةِ الْاِثْنِي عَشَرَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دُونَ مَنْ سِوَاهُمْ مِنْ فِرَقِ الْأُمَّةِ، وَ
 دَلَّنَا ذَلِكَ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَ الْيَوْمَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ، وَأَنَّ الَّذِي أَخْبَرَ رَسُولُ -
 اللَّهِ ﷺ بِهِ وَنَصَّ عَلَيْهِ.

وَسُنُورِدُ فِي هَذَا الْكِتَابِ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي عَدَدِ الْأُمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأُمَّتِهِمْ

از یکدیگر براءت می جویند.
 و وقتی که در اخبار رسول خدا ﷺ تأمل می کنیم می بینیم که چنین وارد شده
 است که به وسیله یکی از خاندان او زمین پر از عدل و داد می شود، همچنانکه از
 ظلم و جور آکنده شده باشد. این حدیث ما را دلالت می کند که قیامت بر پا
 نمی شود مگر آنکه زمین پر از عدل و داد شده باشد. این دینی که نسخ و تبدیل
 ندارد، یاوری خواهد داشت که خدای تعالی او را تأیید فرماید، همچنانکه
 پیامبران و رسولان را که برای تجدید شرایع و نابودی کردار ستمکاران فرستاده
 بود تأیید کرده است و واجب است که دلایل بر وجود کسی که به چنین کاری قیام
 می کند موجود باشد و مفقود نباشد، و ما همه اختلافات امت اسلامی را دانستیم و
 احوال همه فرقه ها را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که حق با فرقه اثنی
 عشریه است و نه غیر ایشان، و در این روزگار امام بر حق، دوازدهمین امام
 ایشان است، و او همان کسی است که رسول خدا ﷺ از او خبر داده و بوجود
 او تصریح فرموده است.

و به زودی در این کتاب روایات پیامبر اکرم ﷺ را در عدد ائمه علیهم السلام که

اثنا عشر، وَ النَّصَّ عَلَى الْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ، وَ الْإِخْبَارُ بِغَيْبَتِهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ وَ قِيَامِهِ بِالسَّيْفِ
إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

اعترافات لزیدیّه: [

قال بعضُ الزَّيْدِيَّةِ: «إِنَّ الرِّوَايَةَ الَّتِي دَلَّتْ عَلَى أَنَّ الْأُمَّةَ اثْنَيْ عَشَرَ قَوْلٌ أَخَذَتْهُ
الْإِمَامِيَّةُ قَرِيباً وَ وُلِدُوا فِيهِ أَحَادِيثَ كَاذِبَةً».

فَنَقُولُ - وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ - : إِنَّ الْأَخْبَارَ فِي هَذَا الْبَابِ كَثِيرَةٌ وَ الْمَفْرَعُ وَ الْمَلْجَأُ إِلَى نَقْلَةِ
الْحَدِيثِ وَ قَدْ نَقَلَ مُحَالِفُونَا مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ نَقْلاً مُسْتَفِيزاً مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ -
مَسْعُودٍ مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانِ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ الرَّازِيِّ وَ هُوَ
شَيْخٌ كَبِيرٌ لِأَصْحَابِ الْحَدِيثِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ خَلْفِ بْنِ يَزِيدَ
الْمَرْوَزِيُّ بِالرَّيِّ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةَ اثْنَيْنِ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ
الْحَنْظَلِيِّ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ مِائَتَيْنِ الْمَعْرُوفِ بِإِسْحَاقَ بْنِ رَاهَوِيَّةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ -
يَحْيَى، عَنْ هِشَامِ، عَنْ مُجَالِدٍ، عَنْ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ
ابْنِ مَسْعُودٍ نَعْرِضُ مَصَاحِفَنَا عَلَيْهِ إِذْ قَالَ لَهُ فَتَى شَابٌّ: هَلْ عَهْدَ إِلَيْكُمْ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

دوازده امامند خواهیم آورد و نصوصی که بر امام دوازدهم و اعلان این مطلب که
پیش از ظهور و قیامش که با شمشیر خواهد بود غیبت اختیار خواهد کرد، همه را
اِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ذکر خواهیم کرد.

اعتراضهای زیدیّه

یکی از زیدیّه گفته است: روایتی که بر این مطلب دلالت دارد که ائمه دوازده
تن می باشند، گفته ای است که آن را امامیه به تازگی ساخته و در این موضوع
احادیث دروغی پرداخته اند.

و ما در پاسخ او - به توفیق الهی - می گوئیم: اخبار در این باب بسیار است و
راه درست آن است که به ناقلان حدیث رجوع کنیم و محدثین اهل سنت نیز بطور
مُستفیض آن را از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند. مسروق می گوید: نزد
عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و مصاحف خود را بر وی عرضه می داشتیم،
بناگاه جوانی نَورس به وی گفت: آیا پیامبرتان به شما سفارش کرده است که پس

كَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَةً؟ قَالَ: إِنَّكَ لَحَدَّثْتَ السَّنَّ وَإِنَّ هَذَا شَيْءٌ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِكَ، نَعَمْ عَهْدَ إِلَيْنَا نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً بَعْدَ نَقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

وَقَدْ أَخْرَجْتُ بَعْضَ طُرُقِ هَذَا الْحَدِيثِ فِي هَذَا الْكِتَابِ وَبَعْضَهَا فِي كِتَابِ النَّصِّ عَلَى الْأُمَّةِ الْاِثْنِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْإِمَامَةِ. وَنَقَلَ مُخَالَفُونَا مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ نَقْلًا ظَاهِرًا مُسْتَفِيضًا مِنْ حَدِيثِ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الدِّينَوْرِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي دَاوُدَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ - شَاذَانَ، عَنْ الْوَلِيدِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ذَكْوَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ - سَيْرِينَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ السُّوَائِيِّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَلِي هَذِهِ الْأُمَّةَ اثْنَا عَشَرَ، قَالَ: فَصَرَخَ النَّاسُ فَلَمْ أَسْمَعْ مَا قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي - وَكَانَ أَقْرَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنِّي -: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ وَكُلُّهُمْ لَا يُرَى مِثْلَهُمْ. وَ قَدْ أَخْرَجْتُ طُرُقَ هَذَا الْحَدِيثِ أَيْضًا، وَبَعْضُهُمْ رَوَى «اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، وَبَعْضُهُمْ رَوَى «اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» فَدَلَّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ الْأَخْبَارَ الَّتِي فِي يَدِ الْإِمَامِيَّةِ، عَنِ

از وی چند خلیفه خواهند آمد؟ و او گفت: تو نوجوانی و این سؤالی است که قبل از تو کسی از من نپرسیده است، آری پیامبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ما سفارش کرده است که پس از وی دوازده خلیفه به عدد نقیبان بنی اسرائیل خواهند بود.

و من بعضی از طرق این حدیث را در این کتاب و بعضی دیگر را در کتاب نصِّ براهمه اثنی عشر عليه السلام گردآوری کرده‌ام و باز محدثین اهل سنت بطور مستفیض و ظاهراً از جابر بن سمره نقل کرده‌اند که گفت: نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودیم و او فرمود: بر این امت دوازده تن ولایت کنند. راوی گوید: مردم فریاد کردند و من نشنیدم که او چه فرمود، به پدرم که نزدیکتر به رسول خدا بود گفتم رسول خدا چه فرمود؟ او گفت: فرمود که ایشان همگی از قریشند و مثل و مانند ایشان دیده نمی‌شود.

و من طُرُقِ این حدیث را نیز گردآوری کردم و بعضی از ایشان چنین روایت کرده‌اند: «اثنا عشر امیراً» یعنی دوازده امیر، و بعضی دیگر روایت کرده‌اند: اثنا عشر خلیفه، یعنی دوازده خلیفه، اینها دلالت دارد که اخباری که در دست امامیه

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذِكْرِ الْأُمَّةِ الْاِثْنِي عَشَرَ أَخْبَارٌ صَحِيحَةٌ (۱).

اعتراض آخر:

قَالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «فَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ عَرَفَ أُمَّتَهُ أَشْمَاءَ الْأُمَّةِ الْاِثْنِي عَشَرَ فَلِمَ ذَهَبُوا عَنْهُ يَمِيناً وَشِمَالاً وَخَبَطُوا هَذَا الْخَبْطَ الْعَظِيمَ؟»
 فَقُلْنَا لَهُمْ: إِنَّكُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَخْلَفَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَلَهُ الْإِمَامَ بَعْدَهُ وَنَصَّ عَلَيْهِ وَأَشَارَ إِلَيْهِ وَبَيَّنَّ أَمْرَهُ وَشَهْرَهُ، فَمَا بَالُ أَكْثَرِ الْأُمَّةِ ذَهَبَتْ عَنْهُ وَتَبَاعَدَتْ مِنْهُ حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى يَنْبُعٍ، وَجَرَى عَلَيْهِ مَا جَرَى، فَإِنْ قُلْتُمْ: إِنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَسْتَخْلِفْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلِمَ أُوَدِّعْتُمْ كُتُبَكُمْ ذَلِكَ وَتَكَلَّمْتُمْ عَلَيْهِ، فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ يَذْهَبُونَ عَنِ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ وَاضِحاً، وَعَنِ الْبَيَانِ وَإِنْ كَانَ مَشْرُوحاً كَمَا ذَهَبُوا

از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِ السَّلَام است که ائمه دوازده تن می باشند، اخباری صحیح است.

اعتراضی دیگر

زیدیّه می گویند: اگر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسماء ائمه دوازده گانه را به امتش معرفی فرموده است پس چرا از آن روی گردانیده و به چپ و راست رفته و این خطای عظیم را مرتکب شده اند؟

در پاسخ به ایشان می گوئیم: شما اعتقاد دارید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علیّ عَلَيْهِ السَّلَام را جانشین خود ساخته و امام گردانیده و تصریح به وی فرموده و شخص وی را به مردم نموده و معرفی کرد، پس چرا اکثر امت از وی روی گردانیده و دوری گزیدند تا به غایتی که آن حضرت از مدینه به یَنْبُع رفت و بر او گذشت آنچه که گذشت؟ اگر بگوئید علیّ عَلَيْهِ السَّلَام را رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جانشین خود قرار نداد، پس چرا کتابهای خود را از این مطلب آکنده ساخته و درباره آن سخن می گوئید. آری گاهی مردم از حق واضح و بیان روشن، اعراض می کنند، چنانچه از

۱- روی أحمد فی مسنده هذا الحدیث و نحوه من أربع و ثلاثین طریقاً عن جابر بن سمرة راجع المسند ج ۵ ص

۸۷ الی ص ۱۰۸. و رواه الخطیب أيضاً فی التاریخ ج ۱۴ ص ۳۵۳ من حدیث جابر بن سمرة و نحوه فی ج ۶ ص ۲۶۳

من حدیث عبدالله بن عمرو، و أخرجه مسلم فی صحیحه کتاب الإمارة بطرق عدیده من حدیث جابر.

عَنِ التَّوْحِيدِ إِلَى التَّلْحِيدِ، وَ مِنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» إِلَى التَّشْبِيهِ.
[اعْتِرَاضٌ آخَرُ:]

قَالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «وَمَا تُكذِّبُ بِهِ دَعْوَى الْإِمَامِيَّةِ أَنَّهُمْ زَعَمُوا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَصَّ لَهُمْ عَلَى إِسْمَاعِيلَ وَأَشَارَ إِلَيْهِ فِي حَيَاتِهِ، ثُمَّ إِنَّ إِسْمَاعِيلَ مَاتَ فِي حَيَاتِهِ فَقَالَ: «مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ كَمَا بَدَأَ لَهٗ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي» فَإِنَّ كَانَ الْخَبَرَ الْاِثْنَا عَشَرَ صَحِيحاً فَكَانَ لَا أَقْلَ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَيَعْرِفَ خَوَاصُّ شِيعَتِهِ لِئَلَّا يَغْلَطَ هُوَ وَهُمْ هَذَا الْغَلَطَ الْعَظِيمَ».

فَقُلْنَا لَهُمْ: بِمَ قُلْتُمْ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَصَّ عَلَى إِسْمَاعِيلَ بِالْإِمَامَةِ؟ وَ مَا ذَلِكَ الْخَبَرُ؟ وَ مَنْ رَوَاهُ؟ وَ مَنْ تَلَقَّاهُ بِالْقَبُولِ؟ فَلَمْ يَجِدُوا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلاً، وَإِنَّمَا هَذِهِ حِكَايَةٌ وَلَدَهَا قَوْمٌ قَالُوا بِإِمَامَةِ إِسْمَاعِيلَ، لَيْسَ لَهَا أَصْلٌ، لِأَنَّ الْخَبَرَ بِذِكْرِ الْأُمَّةِ الْاِثْنِي عَشَرَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَدْ رَوَاهُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْأُمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَقَدْ أَخْرَجْتُ مَا

توحيد روی بر تافته و به الحاد اقبال می کنند و از آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» اعراض کرده و به تشبیه می گرایند.

اعتراضی دیگر

زیدیّه می گویند: از جمله اموری که ادّعی امامیّه را باطل می سازد این است که ایشان معتقدند جعفر بن محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بر امامت اسماعیل تصریح فرموده و در حیاتش وی را به امامت معرفی کرده است و آنگاه که اسماعیل فوت کرد فرمود: خداوند در هیچ امری بدا نکرد چنانچه درباره فرزندم اسماعیل بدا کرد، پس اگر خبری که ائمه را دوازده تن می داند صحیح بود، لااقلّ بایستی جعفر بن محمد و خواصّ اصحابش آن را می دانستند تا مرتکب این خطای بزرگ نشوند.

در جواب ایشان می گوئیم: از کجا می گوئید که جعفر بن محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بر امامت اسماعیل تصریح کرده است و خبر آن کجاست؟ و چه کسی آن را تلقّی به قبول کرده است؟ ایشان راه به جایی ندارند و جز این نیست که این خبر را کسانی ساخته اند که قائل به امامت اسماعیلند و اصلی برای آن نیست، زیرا خبر دوازده امام را خاصّ و عامّ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ روایت کرده اند و من

رَوَى عَنْهُمْ فِي ذَلِكَ فِي هَذَا الْكِتَابِ . فَأَمَّا قَوْلُهُ : «مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ كَمَا بَدَأَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي» فَإِنَّهُ يَقُولُ مَا ظَهَرَ لِلَّهِ أَمْرٌ كَمَا ظَهَرَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي إِذَا اخْتَرَمَهُ فِي حَيَاتِي لِيُعْلَمَ بِذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ بِإِمَامٍ بَعْدِي . وَعِنْدَنَا مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْدُو لَهُ الْيَوْمَ فِي شَيْءٍ لَمْ يَعْلَمَهُ أَمْسَ فَهُوَ كَافِرٌ وَ الْبِرَاءَةُ مِنْهُ وَاجِبَةٌ ، كَمَا رَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ -
عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللَّوْثِيِّ ، عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ ، عَنْ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ؛ وَ سَمَاعَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ :
«مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَبْدُو لَهُ فِي شَيْءٍ الْيَوْمَ لَمْ يَعْلَمَهُ أَمْسَ فَابْرَأُوا مِنْهُ» .

وَإِنَّمَا الْبِدَاءُ الَّذِي يُنْسَبُ إِلَى الْإِمَامِيَّةِ الْقَوْلُ بِهِ هُوَ ظُهُورُ أَمْرِهِ . يَقُولُ الْعَرَبُ بَدَأَ لِي
شَخْصٌ أَيَّ ظَهَرَ لِي ، لَا بَدَأَ نِدَامَةً ، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا .

وَ كَيْفَ يُنْصُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى إِسْمَاعِيلَ بِالْإِمَامَةِ مَعَ قَوْلِهِ فِيهِ : «إِنَّهُ عَاصٍ لَا

آنچه از ایشان در این باب وارد شده است در این کتاب نقل کرده ام . اما گفته او که فرموده است : خداوند در هیچ امری بدا نکرد چنانکه درباره فرزندم اسماعیل بدا کرد ، او در این کلام می فرماید که امری بر خداوند ظاهر نشد چنانکه درباره فرزندم اسماعیل ظاهر شد ، زیرا او را در حیاتم از من ستاند تا معلوم شود او پس از من امام نیست و به نظر ما کسی که معتقد باشد که امروز برای خدا چیزی آشکار می شود که دیروز آن را نمی دانسته کافر است و بیزاری جستن از او واجب است ، چنانچه از امام جعفر صادق عليه السلام روایت شده است .

ابوبصیر و سماعه از امام صادق عليه السلام چنین روایت کنند که فرمود : هرکس معتقد باشد که امروز چیزی بر خداوند آشکار می شود که دیروز آن را نمی دانسته است ، پس بایستی از او بیزار باشید . و بدائی که به امامیه نسبت داده می شود که آن را می گویند عبارت از آشکار شدن امر خدای تعالی است . عرب می گوید : بَدَأَ لِي شَخْصٌ یعنی شخصی بر من ظاهر شد و نه آنکه پشیمانی آشکار گردید که خدای تعالی از آن برتر است .

و چگونه امام صادق عليه السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده است در حالی که

يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي - عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ، فَقَالَ: عَاصٍ، لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي».

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ؛ وَالْبَرْقِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ حمَّادٍ، عَنْ عُبيدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: «ذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ - صَبِيحٍ قَالَ: جَاءَ نِي رَجُلٌ فَقَالَ لِي: تَعَالَى حَتَّى أُرِيكَ ابْنَ الرَّجُلِ قَالَ: فَذَهَبْتُ مَعَهُ، قَالَ: فَجَاءَ بِي إِلَى قَوْمٍ يَشْرَبُونَ، فِيهِمْ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: فَخَرَجْتُ مَغْمُومًا فَجِئْتُ إِلَى الْحِجْرِ فَإِذَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ مُتَعَلِّقٌ بِالْبَيْتِ يَبْكِي قَدْ بَلَ أَسْتَارَ الْكَعْبَةِ بِدُمُوعِهِ، قَالَ:

درباره او فرموده است: او عاصی است و شباهتی به من و پدرانم ندارد.
حسن بن راشد می گوید از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره اسماعیل پرسش کردم، فرمود:
او عاصی است و شباهتی به من و پدرانم ندارد.

عبید بن زراره می گوید از اسماعیل نزد پدرش امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ یاد کردم و آن حضرت فرمود: به خدا سوگند او شباهتی به من ندارد و شبیه هیچ یک از پدرانم نمی باشد؛

ولید بن صبیح می گوید مردی به نزد من آمد و گفت بیا تا فرزند آن مرد بزرگ را به تو نشان بدهم، همراه او رفتم و مرا به نزد گروهی میگسار برد و اسماعیل بن جعفر در میان ایشان بود، گوید اندوهناک از آنجا خارج شدم و به بیت الله در آمدم و ناگهان اسماعیل بن جعفر را نزد «حجر» دیدم که به بیت آویخته بود و گریه می کرد و پرده های کعبه را به اشک دیده خود تر کرده بود، گوید

فَخَرَجْتُ أَشْتَدُّ، فَإِذَا إِسْمَاعِيلُ جَالِسٌ مَعَ الْقَوْمِ، فَرَجَعْتُ فَإِذَا هُوَ آخِذٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ قَدْ بَلَّهَا بِدُمُوعِهِ، قَالَ: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: لَقَدْ ابْتُلِيَ ابْنِي بِشَيْطَانٍ يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِهِ.

وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَةِ نَبِيِّ وَلَا فِي صُورَةِ وَصِيِّ نَبِيِّ، فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يُنْصَّ عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ مَعَ صِحَّةِ هَذَا الْقَوْلِ مِنْهُ فِيهِ؟!.

[اعْتِرَاضٌ آخَرُ:]

قَالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «بِأَيِّ شَيْءٍ تَدْفَعُونَ إِمَامَةَ إِسْمَاعِيلَ وَ مَا حُجَّتْكُمْ عَلَى الْإِسْمَاعِيلِيَّةِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ؟».

قُلْنَا لَهُمْ: نَدْفَعُ إِمَامَتَهُ بِمَا ذَكَرْنَا مِنَ الْأَخْبَارِ وَ بِالْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ بِالنِّصِّ عَلَى الْأُمَّةِ الْاِثْنِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بِمَوْتِهِ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ. فَأَمَّا الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ بِالنِّصِّ عَلَى الْأُمَّةِ الْاِثْنِي عَشَرَ فَقَدْ ذَكَرْنَاهَا فِي هَذَا الْكِتَابِ.

بیرون آمدم و می دویدم و اسماعیل را دیدم که با آن قوم نشسته است، دوباره بازگشتم و او را دیدم که پرده های خانه خدا آویخته است و آن را به اشک دیده خود تر ساخته است، گوید این مطلب را به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم فرمود: پسرم گرفتار شیطانی شده است که به صورت او در می آید.

و روایت شده است که شیطان به صورت نبی و یا وصی پیامبری در نمی آید، و چگونه ممکن است به امامت او تصریح کرده باشد در حالی که سخن فوق را درباره وی بیان کرده است.

اعتراضی دیگر

زیدیّه می گویند: به چه دلیلی امامت اسماعیل را مردود می دانید و دلیل شما علیه اسماعیلیّه که او را امام می دانند چیست؟

در جواب ایشان می گوئیم: امامت او را به واسطه همین اخباری که ذکر کردیم، و اخباری که در امامت ائمه دوازده گانه وارد شده است و همچنین به واسطه فوت او در زمان حیات پدرش ردّ می کنیم؛ و اخباری که در امامت ائمه دوازده گانه وارد شده است در همین کتاب ذکر خواهیم کرد.

وَأَمَّا الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ بِمَوْتِهِ فِي حَيَاةِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبِي - عليه السلام - قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ؛ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْرَجِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ أَمَرْتُ بِهِ وَهُوَ مُسَجَّى أَنْ يُكْشَفَ عَنْ وَجْهِهِ فَقَبَّلْتُ جَبْهَتَهُ وَذَقْنَهُ وَنَحَرَهُ، ثُمَّ أَمَرْتُ بِهِ فَعُطِّي، ثُمَّ قُلْتُ: اكْشِفُوا عَنْهُ فَقَبَّلْتُ أَيْضاً جَبْهَتَهُ وَذَقْنَهُ وَنَحَرَهُ، ثُمَّ أَمَرْتُهُمْ فَعَطَّوهُ، ثُمَّ أَمَرْتُ بِهِ فَعُغِّلَ، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَقَدْ كَفَّنَ فَقُلْتُ: اكْشِفُوا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَبَّلْتُ جَبْهَتَهُ وَذَقْنَهُ وَنَحَرَهُ وَعَوَّذْتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ: دَرِّجُوهُ. فَقُلْتُ: بِأَيِّ شَيْءٍ عَوَّذْتَهُ؟ قَالَ: بِالْقُرْآنِ.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ: فِي هَذَا الْحَدِيثِ فَوَائِدُ: أَحَدُهَا الرُّخْصَةُ بِتَقْبِيلِ جَبْهَةِ الْمَيِّتِ وَذَقْنِهِ وَنَحْرِهِ قَبْلَ الْغُسْلِ وَبَعْدَهُ، إِلَّا أَنَّهُ مَنْ مَسَّ مَيِّتاً قَبْلَ الْغُسْلِ بِحَرَارَتِهِ فَلَا غُسْلَ عَلَيْهِ، فَإِنْ مَسَّهُ بَعْدَ مَا يَبْرُدُ فَعَلَيْهِ الْغُسْلُ، وَإِنْ مَسَّهُ بَعْدَ الْغُسْلِ فَلَا غُسْلَ عَلَيْهِ،

اما اخباری که به فوت او در زمان حیات پدرش دلالت دارد چنین است: سعید بن عبدالله اعرج گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: چون اسماعیل مُرد و پوششی بر وی افکنده بودند، دستور دادم رویش را گشودند و پیشانی و چانه و بالای سینه اش را بوسیدم و گفتم رویش را بیوشانند، دیگر بار گفتم رویش را بگشایید و برای بار دوم پیشانی و چانه و بالای سینه اش را بوسیدم و گفتم رویش را پوشانیدند و دستور دادم غسلش دهند و کفنش کنند و بر او در آمدم و گفتم رویش را بگشایید و پیشانی و چانه و بالای سینه اش را بوسیدم و او را تعویذ کردم و گفتم او را در گور نهید، راوی گوید: عرض کردم به چه او را تعویذ کردید؟ فرمود: به قرآن.

مؤلف این کتاب گوید در این حدیث فوائد چندی نهفته است: اول رخصت بوسیدن پیشانی و چانه و بالای سینه متوقفاً است، چه پیش از غسل باشد و چه پس از آن، منتهی اگر پیش از غسل هنوز حرارت بدن متوقفاً زایل نشده باشد غسلی بر او واجب نیست و اگر پس از سرد شدن متوقفاً باشد، بایستی غسل مسّ میّت نماید؛ و اگر پس از غسل دادن متوقفاً باشد غسلی ندارد و اگر در حدیث ذکر

فَلَوْ وَرَدَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اغْتَسَلَ بَعْدَ ذَلِكَ أَوْ لَمْ يَغْتَسِلْ لَعَلِمْنَا بِذَلِكَ أَنَّهُ مَسَّهُ قَبْلَ الْغُسْلِ بِحَرَارَتِهِ أَوْ بَعْدَ مَا بَرَدَ.

وَلِلْخَبَرِ فَائِدَةٌ أُخْرَى وَ هِيَ أَنَّهُ قَالَ: أَمَرْتُ بِهِ فَعُسِّلَ وَ لَمْ يَقُلْ غَسَّلْتُهُ، وَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ أَيْضاً مَا يُبْطِلُ إِمَامَةَ إِسْمَاعِيلَ لِأَنَّ الْإِمَامَ لَا يُغَسَّلُهُ إِلَّا إِمَامٌ إِذَا حَضَرَهُ^(۱).
 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ؛ وَ يَعْقُوبَ بْنَ يَزِيدَ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ قَالَ: حَضَرْتُ مَوْتَ إِسْمَاعِيلَ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ عِنْدَهُ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ شَدَّ لِحْيَتَيْهِ وَ غَطَّاهُ بِالْمَلْحَفَةِ، ثُمَّ أَمَرَ بِتَهْيِئَتِهِ، فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ أَمْرِهِ دَعَا بِكَفْنِهِ وَ كَتَبَ فِي حَاشِيَةِ الْكَفَنِ «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

شده بود که امام صادق علیه السلام، پس از بوسیدن غسل کرده یا نه، می دانستیم که مس قبل از غسل او، در حال گرمی جنازه بوده و یا پس از سرد شدن آن. فایده دیگر خبر آن است که در آن فرمود «دستور دادم غسلش دهند» و فرمود «غسلش دادم» و این خود دلیل است که اسماعیل امام نبوده است، زیرا اگر امامی بر جنازه امامی حاضر شود، بایستی همو جنازه را غسل دهد و لا غیر. خبر دیگری که بر فوت اسماعیل در زمان حیات پدرش دلالت دارد چنین است: ابی کهمس گوید من وقت مرگ اسماعیل حاضر بودم و امام صادق علیه السلام بر بالینش نشسته بود و چون مرگ او فرا رسید چانه هایش را بست و ملحفه ای بر وی کشید و دستور داد او را تجهیز کنند و چون از کار او فارغ شد، کفنی خواست و در حاشیه آن نوشت: «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی اسماعیل شهادت می دهد که هیچ معبودی جز الله نیست.

۱ - فيه نظر لأنه يمكن أن يقال الأخبار التي وردت بأن الإمام لا يغسله إلا الإمام مع ضعف سندها لا تدل على وجوب المباشرة إنما دلالتها على أن ولي الإمام في التجهيز هو الإمام الذي بعده سواء مباشر ذلك بنفسه أو أمر من يفعله بإذنه أو برضاه إن غاب، و في التهذيب ج ۱ ص ۳۲۱، و الاستبصار ج ۱ ص ۲۰۷. باب كيفية غسل الميت بطريق صحيح أعلاني عن معاوية بن عمار قال «أمرني أبو عبد الله عليه السلام أن أعمر بطنه، ثم أوضيه بالاشنان ثم اغسل رأسه بالصدر و لحيته، ثم أفيض على جسده سه ثم أدلك به جسده، ثم أفيض عليه ثلاثاً، ثم أغسله بالماء القراح ثم أفيض عليه الماء بالكافور و بالماء القراح و أطرح فيه سبع ورفات سدر».

حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ - مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ مَرْثَةَ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ فَانْتَهَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْقَبْرِ أَرْسَلَ نَفْسَهُ فَقَعَدَ عَلَى جَانِبِ الْقَبْرِ لَمْ يَنْزِلْ فِي الْقَبْرِ، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِإِبْرَاهِيمَ وَوَلَدِهِ.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ خَرَجَ إِلَيْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَقَدَّمَ السَّرِيرَ بِأَلْحَدَاءِ وَلَا رِدَاءِ.

حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ حَرِيرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَالأَرْقَطِ ابْنِ عَمِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ إِسْمَاعِيلَ حِينَ قُبِضَ، فَلَمَّا رَأَى الأَرْقَطُ جَزَعَهُ قَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدِمَاتِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: فَارْتَدَّعَ، ثُمَّ قَالَ: صَدَقْتَ أَنَا لَكَ الْيَوْمَ أَشْكُرُ.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى العَطَّارُ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ - عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الحَطَّابِ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ عَثْمَانَ الثَّقَفِيِّ، عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ قَالَ: حَضَرْتُ مَوْتَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَرَأَيْتُ

مُره مولای محمد بن خالد گوید: چون اسماعیل مُرد، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ تا کنار قبر او پیش آمد، خود را رها کرد و بر کنار قبر نشست، اما در قبر فرود نیامد و فرمود رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مرگ فرزندش ابراهیم چنین کرد.

مردی از بنی هاشم گوید: وقتی اسماعیل مُرد، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد ما آمد و در جلوی تابوت بی کفش و رداء حرکت می کرد.

اسماعیل بن جابر و ارقط پسر عموی امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ گویند: وقتی اسماعیل قبض روح می شد، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد وی بود، چون ارقط بی تابوت آن حضرت را دید عرض کرد: ای اباعبدالله، رسول خدا نیز از دنیا رفت. راوی گوید: امام خودداری کرد و فرمود: امروز از تو متشکرم.

ابو کهمس گوید: در مرگ اسماعیل فرزند امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ حاضر بودم و آن

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ سَجَدَ سِجْدَةً فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ قَلِيلًا وَ نَظَرَ إِلَى وَجْهِهِ ثُمَّ سَجَدَ سِجْدَةً أُخْرَى أَطْوَلَ مِنَ الْأُولَى، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَدْ حَضَرَهُ الْمَوْتُ فَغَمَّضَهُ وَ رَبَطَ لِحْيَتَيْهِ وَ غَطَّى عَلَيْهِ مِلْحَفَةً، ثُمَّ قَامَ وَ قَدْ رَأَيْتُ وَجْهَهُ وَ قَدْ دَخَلَهُ مِنْهُ شَيْءٌ اللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ، قَالَ: ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ فَكَثَّ سَاعَةً، ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا مُدْهِنًا مُكْتَجِلًا عَلَيْهِ ثِيَابٌ غَيْرُ الثِّيَابِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِ وَ وَجْهُهُ غَيْرُ الَّذِي دَخَلَ بِهِ فَأَمَرَ وَ نَهَى فِي أَمْرِهِ حَتَّى إِذَا فَرَّغَ مِنْهُ دَعَا بِكَفْنِهِ فَكَتَبَ فِي حَاشِيَةِ الْكَفَنِ «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: مَاتَتْ ابْنَةُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَاحَ عَلَيْهَا سَنَةً، ثُمَّ مَاتَ لَهُ وَ لَدَّ آخِرُ فَنَاحَ عَلَيْهِ سَنَةً، ثُمَّ مَاتَ إِسْمَاعِيلُ فَجَزَعَ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا فَقَطَعَ النَّوْحَ، قَالَ: فَقِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَيُنَاحُ فِي دَارِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَمَّا مَاتَ حَمْرَةَ: «لَيْبِكَيْنَ»

حضرت را دیدم که سجده ای کرد و آن را طولانی ساخت، آنگاه سر از سجده برداشت و کمی در وی نگاه کرد و رویش را نگریست، سپس سجده دیگری کرد که طولانی تر از سجده اول بود. آنگاه سر برداشت در حالی که اسماعیل مرده بود؛ چشم او را بر هم نهاد و چانه اش را بست و ملحفه ای بر وی کشید و برخاست و من صورت او را دیدم که از این حادثه چندان متأثر بود که خدا می داند؛ برخاست و داخل منزلش شد و پس از ساعتی درنگ، در حالی که آراسته، معطر، سرمه کشیده و جامه عوض کرده بود، به نزد ما آمد و چهره اش آن چهره قبلی نبود و درباره او دستوراتی داد و چون از آن کار فارغ شد، کفن او را خواست و بر حاشیه آن نوشت: *إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* . یعنی: اسماعیل شهادت می دهد که هیچ معبودی جز الله نیست.

حسن بن زید گوید: دختری از امام صادق *عليه السلام* فوت کرد و یک سال بر او نوحه کرد؛ دیگر بار پسری از آن حضرت فوت کرد و یکسال هم بر او نوحه نمود؛ آنگاه اسماعیل فوت کرد و امام نوحه را قطع کرده و بر او جزع شدیدی نمود، راوی گوید به امام صادق *عليه السلام* گفتند: *أصْلَحَكَ اللَّهُ!* آیا در خانه شما نوحه

حَمْرَةَ لَا بَوَاكِي لَهَا».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَثِيلِ الدَّقَاقِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ إِسْمَاعِيلَ بْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْوَفَاةُ جَزَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَزَعًا شَدِيدًا، قَالَ: فَلَمَّا غَمَضَهُ دَعَا بِقَمِيصٍ غَسِيلٍ أَوْ جَدِيدٍ فَلَبِسَهُ ثُمَّ تَسَرَّحَ وَخَرَجَ يَأْمُرُ وَيَنْهَى، قَالَ: فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ ظَنَنَّا أَنْ لَا يَنْتَفِعَ بِكَ زَمَانًا لِمَا رَأَيْنَا مِنْ جَزَعِكَ، قَالَ: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَجْرَعٍ مَا لَمْ تَنْزِلِ الْمُصِيبَةُ، فَإِذَا نَزَلَتْ صَبَرْنَا».

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَاقِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرَمَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْهَيْثَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَادُ بْنُ يَعْقُوبَ الْأَسَدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَنبَسَةُ بْنُ بَجَادٍ الْعَابِدِيُّ قَالَ: لَمَّا مَاتَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَفَرَعْنَا مِنْ جَنَازَتِهِ جَلَسَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ وَهُوَ مُطْرِقٌ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «أُمِّيهَا النَّاسُ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا دَارُ فِرَاقٍ وَ دَارُ التَّوَابِ لِأَدَارٍ».

می شود؟ فرمود رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی حمزه شهید شد فرمود: بایستی بر حمزه گریه کنند چرا که او زنان گریه کن ندارد.

محمد بن عبدالله کوفی گوید: چون مرگ اسماعیل فرزند امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرا رسید، آن حضرت سخت بی تابی نمود، راوی گوید چون چشمان او را بست یک پیراهن پاکیزه و شسته و یا نو طلب کرد و آن را بر تن نمود، سپس محاسن خود را شانه کرد و بیرون آمد و دستوراتی داد، آنگاه یکی از اصحابش گفت: فدایت شوم وقتی بی تابی شما را دیدیم پنداشتیم تا مدتی از شما بی بهره خواهیم بود و امام فرمود: ما اهل بیتی هستیم که تا مصیبت نیامده، بی تابیم و چون فرود آمد بردبار خواهیم بود.

عَنْبَسَةُ بْنُ بَجَادٍ الْعَابِدِيُّ گوید: وقتی اسماعیل بن جعفر بن محمد عَلَيْهِمَا السَّلَامُ درگذشت و از کار جنازه او فارغ شدیم، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نشست و ما هم به گرد او نشستیم و آن حضرت به زمین می نگرست، آنگاه سر بلند کرد و فرمود: ای مردم، این دنیا دار جدائی و سرائی کج مدار است و خانه ای مستوی و استوار نیست با

استواءِ علیّ أَنْ فِرَاقَ المَالُوفِ حَزَقَةً لَا تَدْفَعُ وَ لَوْعَةً لَا تُرَدُّ وَ إِنَّمَا یَتَفَاضَلُ النّاسُ بِحُسْنِ العِزَاءِ وَ صِحَّةِ الفِکْرِ، فَمَنْ لَمْ یَشْکُلْ أَخَاهُ ثَکَلَهُ أَخُوهُ، وَ مَنْ لَمْ یُقَدِّمْ وَلَدًا کَانَ هُوَ المَقْدَمُ دُونَ الوَلَدِ»، ثُمَّ تَمَثَّلَ عَلَیْهِ بِقَوْلِ أَبِي خِرَاشِ الهِذَلِيِّ یُرِثِي أَخَاهُ.

وَلَا تَحْسَبِي أَنِّي تَنَاسَيْتُ عَهْدَهُ * وَلَکِنَّ صَبْرِي یَا أُمِّیْمٍ جَمِیلٌ^(۱).

[إِعْتِرَاضٌ آخَرُ:]

قَالَتِ الزَّیْدِيَّةُ: «لَوْ کَانَ خَبَرُ الأُمَّةِ الاثْنِ عَشَرَ صَاحِبًا لَمَا کَانَ النّاسُ یَشْکُونَ بَعْدَ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِي الإِمَامَةِ حَتَّى یَقُولَ طَائِفَةٌ مِنَ الشَّیْعَةِ بِعَبْدِ اللَّهِ وَ طَائِفَةٌ بِإِسْمَاعِيلَ وَ طَائِفَةٌ تَتَحَيَّرُ، حَتَّى أَنْ الشَّیْعَةَ مِنْهُمْ مَنْ امْتَحَنَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الصّادِقِ فَلَمَّا لَمْ یَجِدْ عِنْدَهُ مَا أَرَادَ خَرَجَ وَ هُوَ یَقُولُ: إِلَى أَيْنَ؟ إِلَى المُرْجِئَةِ؟ أَمْ إِلَى القَدْرِيَّةِ؟ أَمْ إِلَى الحَرُورِيَّةِ؟ وَ إِنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ سَمِعَهُ یَقُولُ هَذَا فَقَالَ لَهُ: «لَا إِلَى المُرْجِئَةِ، وَ لَا إِلَى القَدْرِيَّةِ، وَ لَا إِلَى

آنکه جدائی از دل بستگان شراره ای است که دفع نشود و سوزشی در او نیست که باز نگردد، و مردم در این میدان به واسطه حسن عزاداری و تفکر صحیح از یکدیگر سبقت می جویند و کسی که بر داغ برادرش ننشیند، برادرش او را داغدار کند، و کسی که فرزندش را به گور نفرستد فرزندش او را به گور خواهد فرستاد. سپس به این شعر ابی خراش هذلی که در رثای برادرش گفته است تمثیل جست: گمان مبر که پیمان دوستی تو را فراموش کردم، اما ای بینی شکسته! شکیبائی من زیباست.

اعتراضی دیگر

زیدیه می گویند: اگر خبر دوازده امام صحیح بود، مردم پس از فوت امام جعفر صادق علیه السلام شک و تردید در امامت نمی کردند تا به غایتی که طایفه ای از شیعه گفتند امام عبدالله است و طایفه ای دیگر گفتند امام اسماعیل است و طایفه ای هم متحیر شدند و یکی از ایشان عبدالله بن صادق را آزمود و چون او را شایسته ندید از نزد او بیرون آمد و گفت به کجا رو کنیم؟ آیا به مرّجئه یا قدریه یا حروریّه؟ و موسی بن جعفر سخن او را شنید و فرمود: نه به مرّجئه و نه به

الْحُرُورِيَّةَ، وَلَكِنْ إِلَيَّ». فَأَنْظَرُوا مِنْ كَمِّ وَجْهِهِ يُبْطِلُ خَبْرَ الْاِثْنِي عَشَرَ أَحَدَهَا جُلُوسِ عَبْدِ اللَّهِ لِلْإِمَامَةِ، وَالثَّانِي إِقْبَالَ الشَّيْعَةِ إِلَيْهِ، وَالثَّلَاثُ حَيْرَتُهُمْ عِنْدَ امْتِحَانِهِ، وَالرَّابِعُ أَنَّهُمْ لَمْ يَعْرِفُوا أَنَّ إِمَامَهُمْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ حَتَّى دَعَاهُمْ مُوسَى إِلَى نَفْسِهِ، وَفِي هَذِهِ الْمُدَّةِ مَاتَ فَقِيهُهُمْ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ وَهُوَ يَقُولُ وَالْمُصْحَفُ عَلَى صَدْرِهِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَمُّ بِمَنْ أَثَبَّتَ إِمَامَتَهُ هَذَا الْمُصْحَفُ».

فَقُلْنَا لَهُمْ: إِنَّ هَذَا كُلَّهُ غُرُورٌ مِنَ الْقَوْلِ وَزُخْرُفٌ، وَذَلِكَ أَنَّا لَمْ نَدَّعِ أَنَّ جَمِيعَ الشَّيْعَةِ عَرَفَ فِي ذَلِكَ الْعَصْرِ الْاِثْنِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَسْمَائِهِمْ، وَإِنَّمَا قُلْنَا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَ أَنَّ الْأُمَّةَ بَعْدَهُ الْاِثْنَا عَشَرَ، الَّذِينَ هُمْ خُلَفَاؤُهُ وَ أَنَّ عَلِيَّ الشَّيْعَةَ قَدَّرُوا هَذَا الْحَدِيثَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ لَا يُنْكِرُ أَنْ يَكُونَ فِيهِمْ وَاحِدٌ أَوْ اِثْنَانِ أَوْ أَكْثَرٌ لَمْ يَسْمَعُوا بِالْحَدِيثِ، فَأَمَّا زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ فَإِنَّهُ مَاتَ قَبْلَ انْصِرَافِ مَنْ كَانَ وَقَدَّهُ لِيَعْرِفَ الْخَبْرَ وَ لَمْ يَكُنْ سَمِعَ بِالنِّصِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ حَيْثُ قَطَعَ الْخَبْرُ عُذْرَهُ فَوَضَعَ الْمُصْحَفَ

قدریه و نه به حروریه، ولكن به سوی من رو کن، پس بنگرید که خبر دوازده امام به چند طریق باطل می شود، یکی جلوس عبدالله به مسند امامت؛ دوم اقبال شیعه به او؛ سوم سرگردانی شیعه موقع امتحان او؛ چهارم آنکه ایشان نمی دانستند امامشان موسی بن جعفر است، تا آنکه او ایشان را به جانب خود فرا خواند، و در خلال این مدت، فقیه ایشان زرارة بن أعین درگذشت و در حالی که قرآن روی سینه اش بود می گفت: خدایا! من کسی را امام می دانم که این قرآن امامتش را اثبات کند.

و ما به ایشان می گوئیم: اینها همه فریب و آراستن سخن به دروغ است، زیرا ما مدعی نیستیم که همه شیعیان در آن عصر دوازده امام را به نام می شناختند بلکه ما می گوئیم رسول خدا ﷺ خبر داده است که ائمه پس از او دوازده امامند و دانشمندان شیعه این حدیث را با نام ائمه روایت کرده اند و انکار نمی کنیم که در میان شیعه یک نفر یا دو نفر و یا بیشتر باشند که این حدیث را نشنیده باشند. اما زرارة بن أعین، پس او کس فرستاد تا درباره خبر امام پس از حضرت صادق تحقیق کند و پیش از آنکه آن نماینده باز گردد، وفاتش فرا رسید

الَّذِي هُوَ الْقُرْآنُ عَلَى صَدْرِهِ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَمُّ بِمَنْ يُثَبِّتُ هَذَا الْمُصْحَفَ إِمَامَتَهُ، وَ هَلْ يَفْعَلُ الْفَقِيهَ الْمُتَدَيِّنُ عِنْدَ اخْتِلَافِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ إِلَّا مَا فَعَلَهُ زُرَّارَةُ، عَلَى أَنَّهُ قَدْ قِيلَ: إِنَّ زُرَّارَةَ قَدْ كَانَ عَلِيمًا بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ بِإِمَامَتِهِ وَ إِنَّمَا بَعَثَ ابْنَهُ عُبَيْدًا لِيَتَعَرَّفَ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام هَلْ يَجُوزُ لَهُ إِظْهَارُ مَا يَعْلَمُ مِنْ إِمَامَتِهِ أَوْ يَسْتَعْمِلُ التَّقِيَّةَ فِي كِتَابِهِ، وَ هَذَا أَشْبَهُ بِفَضْلِ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ وَ أَلْيَقُ بِمَعْرِفَتِهِ.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ - هَاشِمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ الْهَمْدَانِيِّ رحمته الله - قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ زُرَّارَةَ هَلْ كَانَ يَعْرِفُ حَقَّ - أَبِيكَ عليه السلام؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقُلْتُ لَهُ: فَلِمَ بَعَثَ ابْنَهُ عُبَيْدًا لِيَتَعَرَّفَ الْخَبَرَ إِلَى مَنْ أَوْصَى الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام؟ فَقَالَ: إِنَّ زُرَّارَةَ كَانَ يَعْرِفُ أَمْرَ أَبِي عليه السلام وَ نَصَّ أَبِيهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّمَا بَعَثَ ابْنَهُ لِيَتَعَرَّفَ مِنْ أَبِي عليه السلام هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَرْفَعَ التَّقِيَّةَ فِي إِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ نَصِّ -

و هنوز نَصِّ بر امامتِ موسی بن جعفر را نشنیده بود بطوری که یقین حاصل کند و قطع عذر او بشود، پس قرآن را روی سینه خود گذاشت و گفت: خدایا من به امامتِ کسی معتقدم که این قرآن امامتش را ثابت می کند و آیا شخص فقیه متدین هنگام اختلاف امر جز آن می کند که زراره کرد؟ علاوه بر این گفته اند که زراره به امر موسی بن جعفر و امامت او علم داشت ولی پسرش عبید را فرستاد تا از موسی بن جعفر عليه السلام تحقیق کند که آیا جایز است اظهار امامت او را بنماید، یا آنکه با کتمان امامت او، تقیه نماید. و این قول با فضل زراره بن أعین و معرفت او مناسبتر است.

ابراهیم بن محمد همدانی گوید: به امام رضا عليه السلام عرض کردم ای فرزند رسول خدا، مرا از حال زراره خبر ده، آیا حق پدرت امام کاظم عليه السلام را می شناخت؟ و او فرمود: آری، گفتم پس چرا پسرش عبید را فرستاد تا با خبر شود که امام جعفر صادق عليه السلام چه کسی را وصی خود قرار داده است؟ فرمود: زراره به مقام امامت پدرم عارف بود و نص امام صادق عليه السلام را درباره او می دانست و جز این نیست که پسرش را فرستاد تا از پدرم کسب خبر کند که آیا

أَبِيهِ عَلَيْهِ، وَ أَنَّهُ لَمَّا أَبْطَأَ عَنْهُ ابْنُهُ طُولِبَ بِإِظْهَارِ قَوْلِهِ فِي أَبِي عَلِيٍّ فَلَمْ يُحِبَّ أَنْ يُقَدَّمَ عَلَيْهِ
ذَلِكَ دُونَ أَمْرِهِ، فَرَفَعَ الْمُصْحَفَ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ إِمَامِي مَنْ أَثْبَتَ هَذَا الْمُصْحَفَ إِمَامَتَهُ
مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَ الْخَبْرُ الَّذِي اخْتَجَّتْ بِهِ الزَّيْدِيَّةُ لَيْسَ فِيهِ أَنْ زُرَّارَةَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَةَ مُوسَى بْنِ -
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِنَّمَا فِيهِ أَنَّهُ بَعَثَ ابْنَهُ عُبَيْدًا لِيَسْأَلَ عَنِ الْخَبْرِ.

حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى
ابْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ:
لَمَّا بَعَثَ زُرَّارَةُ عُبَيْدًا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيَسْأَلَ عَنِ الْخَبْرِ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا
اشْتَدَّ بِهِ الْأَمْرُ أَخَذَ الْمُصْحَفَ وَقَالَ: مَنْ أَثْبَتَ إِمَامَتَهُ هَذَا الْمُصْحَفُ فَهُوَ إِمَامِي. وَ هَذَا
الْخَبْرُ لَا يُوجِبُ أَنَّهُ لَمْ يَعْرِفْ، عَلَى أَنْ رَاوِيَ هَذَا الْخَبْرَ أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ وَ هُوَ مَجْرُوحٌ عِنْدَ
مَشَائِخِنَا - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -.

حَدَّثَنَا شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ -

برای او جایز است که تقیّه را در اظهار امر امامت و نصّ بر او کنار بگذارد؟ و
چون پسرش دیر کرد و از او خواستند تا درباره پدرم کلامی بگوید، او دوست
نداشت بی دستور امام سخنی بگوید، قرآن را برداشت و گفت: بارخدا یا امام من
از فرزندان جعفر بن محمد علیه السلام است و کسی است که این قرآن امامت او را اثبات کرده
باشد.

و خبری هم که زیدیه بدان احتجاج می کنند نمی گوید که زراره عارف به
امامت موسی بن جعفر نبود، بلکه می گوید پسرش عبید را فرستاد تا کسب خبر
کند.

محمد بن عبدالله بن زراره از قول پدرش می گوید: وقتی زراره پس از درگذشت
امام صادق علیه السلام پسرش عبید را به مدینه فرستاد تا کسب خبر کند و کار بر او
سخت شد مصحف را گرفت و گفت: کسی که این مصحف امامت او را اثبات کند
امام من است و این خبر نمی گوید که او عارف به امام نبود، به علاوه راوی آن
خبر احمد بن هلال است، و او نزد مشایخ ما مجروح و غیر موثق است.

عَبْدُ اللَّهِ يَقُولُ: مَا رَأَيْنَا وَلَا سَمِعْنَا بِمُتَشَبِّحٍ رَجَعَ عَنِ التَّشْبِيحِ إِلَى النَّصَبِ إِلَّا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ، وَكَانُوا يَقُولُونَ: إِنَّ مَا تَفَرَّدَ بِرِوَايَتِهِ أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ فَلَا يَجُوزُ اسْتِعْمَالُهُ، وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ النَّبِيَّ وَالْأئِمَّةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُ، وَالشَّاكُّ فِي الْإِمَامِ عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ، وَقَدْ ذَكَرَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ سَيَسْتَوْهِبُهُ مِنْ رَبِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الصَّهْبَانِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: ذَكَرَ بَيْنَ يَدَيْهِ زُرَّارَةَ بْنَ أَعْيَنَ فَقَالَ: «وَاللَّهِ إِنِّي سَأَسْتَوْهِبُهُ مِنْ رَبِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَهَبُهُ لِي، وَيُحَكِّكُ إِنِّي زُرَّارَةَ بْنَ أَعْيَنَ أَبْغَضَ عَدُوَّنَا فِي اللَّهِ، وَ أَحَبَّ وَلِيِّنَا فِي اللَّهِ».

حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ جَمِيعًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أَرْبَعَةٌ أَحَبُّ

سعد بن عبدالله گوید: ندیدیم و نشنیدیم که کسی از مذهب تشیع برگردد و ناصبی شود، مگر احمد بن هلال که چنین کرد، و می گفتند هر روایتی که تنها احمد بن هلال آن را روایت کرده باشد، عمل به آن جایز نیست. و می دانیم که پیامبر و ائمه علیهم السلام شفاعت کسی را نمی کنند مگر آنکه خداوند دین او را بپسندد و کسی که در امام تردید کند بر دین خدا نیست و موسی بن جعفر عليه السلام فرموده است که فردای قیامت از پروردگارش عطا و بخشش برای زراره خواهد خواست. دُرُست بن ابی منصور واسطی از ابوالحسن موسی بن جعفر عليه السلام روایت کرده است که وقتی نزد او از زرارة بن أعین نام برده شد فرمودند: به خدا سوگند روز قیامت از پروردگارم برای وی عطا و بخشش درخواست خواهم کرد. وای بر تو! زرارة بن أعین دشمن ما را در راه خدا دشمن داشت و ولی ما را در راه خدا دوست داشت.

فضل بن عبدالملک از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: چهارتن نزد من محبوبترین خلائق اند، چه زنده باشند و چه مرده، بُرَید عَجَلی، زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ،

النَّاسِ إِلَىٰ أَحْبَابٍ وَ أَمْوَاتًا: بُرَيْدُ الْعِجْلِيُّ، وَ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، وَ الْأَحْوَلُ^(۱) أَحَبُّ النَّاسِ إِلَىٰ أَحْبَابٍ وَ أَمْوَاتًا».

فَالصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَقُولَ لِرُزَّارَةَ إِنَّهُ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَةَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

[اعترض آخر:]

قَالَتِ الزَّيْدِيَّةُ: «لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ قَوْلِ الْأَنْبِيَاءِ: إِنَّ الْأُمَّةَ اثْنَا عَشَرَ، لِأَنَّ الْحُجَّةَ بَاقِيَةً عَلَىٰ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ الْإِثْنَا عَشَرَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدْ مَضَىٰ مِنْهُمْ أَحَدُ عَشَرَ، وَ قَدْ زَعَمَتِ الْإِمَامِيَّةُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَمَلُؤُ مِنْ حُجَّةٍ».

فَيُقَالُ لَهُمْ: إِنَّ عَدَدَ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اثْنَا عَشَرَ، وَ الثَّانِي عَشَرَ هُوَ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا، ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُ مَا يَذْكُرُهُ مِنْ كَوْنِ إِمَامٍ بَعْدَهُ أَوْ قِيَامِ الْقِيَامَةِ وَ لَسْنَا مُسْتَعْبِدِينَ فِي ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِقْرَارِ بِإِثْنِي عَشَرَ إِمَامًا وَ اعْتِقَادِ كَوْنِ مَا يَذْكُرُهُ الثَّانِي عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَهُ.

محمد بن مسلم و آحوَل^(۱) آری ایشان در حیات و ممات محبوبترین مردم در نزد من می باشند.

و بر امام صادق علیه السلام روا نیست که بفرماید زراره محبوبترین خلائق در نزد او است در حالی که او عارف به امامت موسی بن جعفر علیه السلام نباشد.

اعتراضی دیگر

زیدیّه می گویند: بر انبیاء جایز نیست که بگویند ائمه دوازده نفرند، زیرا حجت در این امت تا روز قیامت باقی است و یازده امام از دوازده امام پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در گذشته اند و امامیه می گویند که زمین خالی از حجت نیست، و به ایشان می گوئیم: ائمه دوازده نفرند و دوازدهمین ایشان کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد ساخت و پس از او نیز همان خواهد بود که او فرماید. یا پس از او امامی خواهد بود و یا آنکه قیامت برپا خواهد شد و اعتقاد ما در این باب، اقرار به امامت ائمه دوازده گانه است و آنچه که او درباره پس از آن فرماید.

۱ - یعنی محمد بن النعمان البجلي مؤمن الطاق.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ فَهْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ مُوسَى الْوَجِيهِيِّ، عَنْ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي بِمَا يَكُونُ مِنَ الْأَحْدَاثِ بَعْدَ قَائِمِكُمْ؟ «قَالَ: يَا ابْنَ- الْحَارِثِ ذَلِكَ شَيْءٌ ذِكْرُهُ مَوْكُولٌ إِلَيْهِ، وَإِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُخْبِرَ بِهِ إِلَّا- الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ- يَحْيَى الْجَلُودِيُّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُعَاذٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ أَرْقَمَ، عَنْ أَبِي سِنَانَ الشَّيْبَانِيِّ، عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ مُزَاحِمٍ، عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَةَ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ يَذْكُرُ فِيهِ أَمْرَ الدَّجَالِ وَ يَقُولُ فِي آخِرِهِ: «لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا، فَإِنَّهُ عَهْدَ إِلَيَّ حَبِيبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ لَا أُخْبِرَ بِهِ غَيْرَ عِثْرَتِي»، قَالَ النَّزَّالُ بْنُ- سَبْرَةَ: فَقُلْتُ لِصَعْصَعَةَ بْنِ صُوحَانَ: مَا عَنَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِهَذَا الْقَوْلِ؟ فَقَالَ صَعْصَعَةُ: يَا ابْنَ سَبْرَةَ إِنَّ الَّذِي يُصَلِّي عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْعِثْرَةِ، الثَّاسِعُ مِنْهُ وَوَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا، يَطْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ،

عبدالله بن حارث گوید: به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتم ای امیرالمؤمنین! از رُخدادهای پس از امام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ مرا مطلع گردان. فرمود: ای پسر حارث! این چیزی است که ذکر آن موکول به خود اوست و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من سفارش کرده است که آن را جز به حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نگویم.

نزال بن سبّره از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ حدیثی نقل کرده است که در آن از دجال یاد فرموده و در پایان آن آمده است از من از آنچه که پس از آن واقع خواهد شد پرسش نکنید، زیرا حبیبم به من سفارش کرده که آن را به غیر عترتم نگویم. نزال بن سبّره گوید: به صَعْصَعَةَ بْنِ صُوحَانَ گفتم: مقصود امیرالمؤمنین از این سخن چه بود؟ صَعْصَعَةُ گفت: ای پسر سبّره! آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند، دوازدهمین فرد از عترت است و نهمین فرزند حسین بن- علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، و او خورشیدی است که از مغرب زمین طلوع فرماید و نزد رکن و

فَيُطَهَّرُ الْأَرْضَ وَ يَضَعُ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ، فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا ، فَأَخْبَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ حَبِيبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَهْدَ إِلَيْهِ أَنْ لَا يُخْبَرَ بِمَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرَ عِشْرَتِهِ الْأَيْمَةِ . وَ يُقَالُ لِلزَّيْدِيَّةِ : أَفَيْكَذِبُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي قَوْلِهِ : «إِنَّ الْأَيْمَةَ اثْنَا عَشَرَ» . فَإِنْ قَالُوا : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَقُلْ هَذَا الْقَوْلَ ، قِيلَ لَهُمْ : إِنْ جَازَ لَكُمْ دَفْعُ هَذَا الْخَبَرِ مَعَ شُهْرَتِهِ وَ اسْتِيفَاضَتِهِ وَ تَلَقَّى طَبَقَاتُ الْإِمَامِيَّةِ إِيَّاهُ بِالْقَبُولِ فَمَا أَنْكَرْتُمْ مِمَّنْ يَقُولُ : إِنَّ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» لَيْسَ مِنْ قَوْلِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

[اعتراض آخر:]

قَالَتِ الزَّيْدِيَّةُ : «اِخْتَلَفَتِ الْإِمَامِيَّةُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي مَضَى فِيهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمِنْهُمْ مَنْ زَعَمَ أَنَّ ابْنَهُ كَانَ ابْنِ سَبْعِ سِنِينَ ، وَ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ : إِنَّهُ كَانَ صَبِيًّا أَوْ رَضِيعًا ، وَ كَيْفَ كَانَ فَإِنَّهُ فِي هَذِهِ الْحَالِ لَا يَصْلَحُ لِلْإِمَامَةِ وَ رِثَاةِ الْأُمَّةِ وَ أَنْ يَكُونَ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي

مقام ظاهر شود و زمین را طاهر سازد و میزان عدل را برقرار کند و کسی به کسی ستم نکند، و امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود که حبیبش رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بدو سفارش کرده که اخبار پس از آن را جز به عترتش که ائمه طاهرینند نگوید. و به زیدیه می گوئیم: آیا رسول خدا را که فرموده است ائمه دوازده نفرند، می توان تکذیب نمود؟ و اگر بگویند رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم این کلام را نفرموده است، به ایشان می گوئیم: اگر روا باشد که شما این خبر را با وجود شهرت و استفاضه و پذیرفتن همه طبقات امامیه، دفع کنید، پس چرا انکار می کنید کسی را که می گوید رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم کلام «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ» را نفرموده است با وجود آنکه حدیث «إِنَّ الْأَيْمَةَ اثْنَا عَشَرَ» مانند حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ» است.

اعتراض دیگر:

زیدیه می گویند: امامیه در وقتی که امام حسن بن علی عليه السلام در گذشته و فرزندشان به امامت رسیده اختلاف کرده اند، بعضی از ایشان می گویند فرزند امام عسکری عليه السلام هفت ساله بوده است و بعضی دیگر می گویند کودک یا شیرخواره بوده است و در هر صورت در چنین حالی شایسته امامت و ریاست

بِإِلَادِهِ، وَ قِيَمَهُ فِي عِبَادِهِ وَفِئَةِ الْمُسْلِمِينَ إِذَا عَضَّتْهُمُ الْحُرُوبُ، وَ مُدَبَّرَ جُيُوشِهِمْ، وَ الْمُقَاتِلَ عَنْهُمْ وَ الذَّابَّ عَنْ حَوَازِمِهِمْ، وَ الدَّفَاعَ عَنْ حَرَمِهِمْ لِأَنَّ الصَّبِيَّ الرَّضِيعَ وَ الطِّفْلَ لَا يَصْلِحَانِ لِثَلِّ هَذِهِ الْأُمُورِ، وَ لَمْ تَجْرِ الْعَادَةُ فِيمَا سَلَفَ قَدِيمًا وَ حَدِيثًا أَنْ يُلْقَى الْأَعْدَاءُ بِالصَّبِيَّانِ وَ مَنْ لَا يُحْسِنُ الرُّكُوبَ وَ لَا يَثْبُتُ عَلَى السَّرِجِ، وَ لَا يَعْرِفُ كَيْفَ يَصْرِفُ الْعِنَانَ، وَ لَا يَنْهَضُ بِحَمَلِ الْحَمَائِلِ، وَ لَا يَتَصَرِّفُ الْقَنَاةَ، وَ لَا يُمَكِّنُهُ الْحَمْلُ عَلَى الْأَعْدَاءِ فِي حَوْمَةِ الْوَعْنَى، فَإِنَّ أَحَدَ أَوْصَافِ الْإِمَامِ أَنْ يَكُونَ أَشْجَعَ النَّاسِ».

الجواب :

يُقَالُ لِمَنْ خَطَبَ بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ: إِنَّكُمْ نَسِيتُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ تَرْمُوا الْإِمَامِيَّةَ بِأَنَّهُمْ لَا يَحْفَظُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ قَدْ نَسِيتُمْ قِصَّةَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ فِي الْمَهْدِ حِينَ يَقُولُ: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» (۱)

بر امت نبوده است، و نمی تواند خلیفه خدا در بلاد و نگهبان او در میان بندگان و جمعیت مسلمین باشد، خصوصاً اگر جنگی بر آنها رخ دهد نمی تواند فرمانده لشکریان باشد و به نفع ایشان بجنگد و از وطن آنها حراست و از حریم ایشان دفاع نماید، زیرا کودک شیرخواره و طفل شایسته این امور نیست و در گذشته های دور و نزدیک، عادت بر این جاری نبوده است که طرف ملاقات دشمنان کودکان باشند و کسانی که سواری ندانند و جلوس بر زمین نتوانند و ندانند که چگونه عینان را باید کشید و همایل را انداخت و نیزه را به حرکت آورد، زیرا آنها توان یورش بر دشمن را در میدان نبرد ندارند و یکی از اوصاف امام این است که شجاعترین مردم باشد.

پاسخ

به کسی که این سخنرانی را کرده، باید گفت: شما کتاب خدای تعالی را فراموش کرده اید و اگر چنین نبود امامیه را متهم نمی کردید که ایشان حافظ کتاب خدا نیستند و شما داستان عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را فراموش کرده اید آنگاه که در گهواره بود و می گفت: من بنده خدا هستم و مرا کتاب داده است و مرا پیامبر

أَخْبِرُونَا لَوْ آمَنَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ ثُمَّ حَزَبَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْعَدُوِّ كَيْفَ كَانَ يَفْعَلُ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟ ،
وَكَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي يَحْيَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ قَدْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْحُكْمَ صَبِيئًا ، فَإِنْ جَحَدُوا ذَلِكَ فَقَدْ
جَحَدُوا كِتَابَ اللَّهِ ، وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى دَفْعِ خُضْمِهِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَجْحَدَ كِتَابَ اللَّهِ فَقَدْ وَضَحَ
بُطْلَانُ قَوْلِهِ .

وَ نَقُولُ جَوَابَ هَذَا الْفَصْلِ : إِنَّ الْأَمْرَ لَوْ أَفْضَى بِأَهْلِ هَذَا الْعَصْرِ إِلَى مَا وَصَفُوا
لَنَقَضَ اللَّهُ الْعَادَةَ فِيهِ ، وَ جَعَلَهُ رَجُلًا بِالْغَا كَامِلًا فَارِسًا شُجَاعًا بَطَلًا قَادِرًا عَلَى مُبَارَزَةِ
الْأَعْدَاءِ وَ الْحِفْظِ لِبَيْضَةِ الْإِسْلَامِ وَ الدَّفْعِ عَنْ حَوْزَتِهِمْ . وَ هَذَا جَوَابٌ لِبَعْضِ الْإِمَامِيَّةِ
عَلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْبَلْخِيِّ .

[إِعْتِرَاضٌ آخِرٌ :]

قَالَتِ الزَّيْدِيَّةُ : «قَدْ شَكَّ النَّاسُ فِي صِحَّةِ نَسَبِ هَذَا الْمَوْلُودِ إِذْ أَكْثَرُ النَّاسِ يَدْفَعُونَ
أَنْ يَكُونَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَدُّ» .

ساخته است و مرا هر جا که باشم مبارک ساخته است. به ما بگوئید اگر
بنی اسرائیل بدو ایمان می آوردند و امر سختی از دشمن به ایشان اصابت می کرد،
مسیح علیه السلام چه می کرد؟ همین سخن درباره ییحیی علیه السلام نیز هست و خداوند بدو در
صباوت حکم پیامبری داد. پس اگر منکر آن شوند، کتاب خدا را انکار کرده اند
و کسی که نتواند دشمنش را پاسخ گوید مگر بعد از آنکه منکر کتاب خدا شود،
بطلان گفتارش روشن است.

و در جواب این قسمت می گوئیم: اگر کار مردم این عصر بدانجا برسد که
وصف کردند، خداوند درباره او نقض عادت کرده و او را مردی بالغ و کامل و
سوارکار و شجاع و پهلوان قرار خواهد داد تا بر مبارزه با دشمنان و حفظ بیضه
اسلام و دفع از حوزه اسلام توانا باشد، و این جواب یکی از امامیه است به
ابوالقاسم بلخی زیدی.

اعتراضی دیگر

زیدیّه می گویند: مردم در صحت نسب این مولود تردید کرده اند زیرا که
اکثر مردم منکر آنند که حسن بن علی علیه السلام فرزندی داشته باشد.

فَيَقَالُ لَهُمْ: قَدْ شَكَّ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي الْمَسِيحِ وَرَمَوْا مَرْيَمَ بِمَا قَالُوا «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا» (۱) فَتَكَلَّمَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِبَرَاءَةِ أُمَّهُ فَقَالَ: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» فَعَلِمَ أَهْلُ الْعُقُولِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَخْتَارُ لِأَدَاءِ الرِّسَالَةِ مَعْمُورَ النَّسَبِ وَلَا غَيْرَ كَرِيمِ الْمَنْصَبِ، كَذَلِكَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ظَهَرَ كَانَ مَعَهُ مِنَ آيَاتِ الْبَاهِرَاتِ وَالذَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ مَا يُعْلَمُ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْنِهِ دُونَ النَّاسِ هُوَ خَلَفَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

قال بعضهم: «مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تُوُفِيَ؟» .

قيل له: الْأَخْبَارُ الَّتِي وَرَدَتْ فِي مَوْتِهِ هِيَ أَوْضَحُ وَأَشْهَرُ وَأَكْثَرُ مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي وَرَدَتْ فِي مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، لِأَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَاتَ فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَمَاتَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَارِهِ عَلَى فِرَاشِهِ ، وَجَرَى فِي أَمْرِهِ مَا قَدْ أُورِدَتْ الْخَبَرُ بِهِ مُسْنَدًا فِي هَذَا الْكِتَابِ .

و به ایشان می گوئیم: بنی اسرائیل هم درباره مسیح علیه السلام شک کردند و مریم را با این سخن متهم کردند که تو چیز افترا آمیزی را آورده ای، اما مسیح علیه السلام به سخن آمد و مادرش را تبرئه کرد و فرمود: من بنده خدا هستم، او کتابم داده است و مرا پیامبر گردانیده است و خردمندان دانستند که خدای تعالی کسی را برای ادای رسالت اختیار نمی کند که آلوده نسب باشد و یا آنکه کریم المنصب نباشد. امام علیه السلام نیز همچنین است، وقتی که ظهور فرماید با او آیات باهره و دلایل ظاهره خواهد بود که با ملاحظه آنها همگان خواهند دانست که او فرزند حسن بن علی علیه السلام است و لا غیر.

گویند: چه دلیلی بر وفات حسن بن علی علیه السلام وجود دارد؟ گوئیم: اخباری که در وفات امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده است روشن و مشهورتر و فراوانتر از اخباری است که در وفات ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده است، زیرا امام کاظم علیه السلام در دست اعدا به شهادت رسید اما امام عسکری علیه السلام در پیرای خود و بر بستر خویش وفات کرد - و من اخبار آن را با سلسله سند در این کتاب آورده ام - .

فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: «فَهَلْ دَلَّكُمْ تَنَازُعُ أُمَّ الْحَسَنِ وَ جَعْفَرٍ فِي مِيرَاثِهِ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ وُلْدٌ؟ لِأَنَّا بِمِثْلِ هَذَا نَعْرِفُ مَنْ مَيُوتُ وَ لَا عَقِبَ لَهُ إِنْ لَا يَظْهَرُ وُلْدُهُ وَ يُقَسَّمُ مِيرَاثُهُ بَيْنَ وَرَثَتِهِ».

فَقِيلَ لَهُ: هَذِهِ الْعَادَةُ مُنْتَقِضَةٌ، وَ ذَلِكَ أَنَّ تَدْبِيرَ اللَّهِ فِي أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ خُلَفَائِهِ رُبَّمَا جَرَى عَلَى الْمَعْهُودِ الْمُعْتَادِ وَ رُبَّمَا جَرَى بِخِلَافِ ذَلِكَ، فَلَا يُحْمَلُ أَمْرُهُمْ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ عَلَى الْعَادَاتِ كَمَا لَا يُحْمَلُ أَمْرُ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ عَلَيْهِ عَلَى الْعَادَاتِ. قَالَ: «فَإِنْ جَازَ لَنَا أَنْ نَشُكَّ فِي هَذَا لِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ نَشُكَّ فِي كُلِّ مَنْ مَيُوتُ وَ لَا عَقِبَ لَهُ ظَاهِرٌ؟».

قِيلَ لَهُ: لَا نَشُكُّ فِي أَنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ خَلْفٌ مِنْ عَقِبِهِ بِشَهَادَةِ مَنْ أَثَبَتَ لَهُ وُلْدًا مِنْ فَضْلَاءِ وُلْدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ الشَّيْعَةِ الْأَخْيَارِ لِأَنَّ الشَّهَادَةَ الَّتِي يَجِبُ قَبُولُهَا هِيَ شَهَادَةُ الْمُثَبَّتِ لِشَهَادَةِ النَّافِي وَ إِنْ كَانَ عَدَدُ النَّافِينَ أَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ-

یکی دیگر از ایشان گفته است: آیا منازعه مادر امام حسن عسکری و جعفر برادر او دلیل آن نیست که آن حضرت فرزندی نداشته است؟ زیرا در چنین احوالی کسی را که وفات کرده و فرزندی نداشته خواهیم شناخت، اگر فرزندی ظاهر نباشد و میراثش بین ورثه اش تقسیم شود.

و جواب او این است که این عادت نقض شده است، زیرا که تدبیر خدای تعالی درباره انبیاء و رسولان و خلفایش، گاهی براساس عادت معهود است و گاهی برخلاف آن، و نباید پنداشت که در همه احوال کارهای آنها بر سبیل عادات جاری بوده است، همچنانکه امر حضرت مسیح علیه السلام براساس عادات نبوده است.

می گوید: اگر این تردید درباره او روا باشد، چرا درباره هر کسی که بمیرد و در ظاهر فرزندی نداشته باشد روا نباشد؟

می گوئیم: تردیدی وجود ندارد که حسن علیه السلام از نسل خود جانشینی داشته است، زیرا همه دانشمندانی که از فرزندان امام حسن و امام حسین علیه السلام بوده اند بر آن شهادت داده اند و شهادتی را که بایستی پذیرفت شهادت اثبات کنندگان

المُثْبِتِينَ، وَ وَجَدْنَا هَذَا الْبَابَ فِيهَا مَضَى مِثَالاً وَ هُوَ قِصَّةُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يُنَجِّيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَ يَصِيرَ دِينُهُ عَلَى يَدَيْهِ غَضًّا طَرِيًّا أَوْحَى إِلَى أُمِّهِ: «فَإِذَا خِفْتَ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^(۱)، فَلَوْ أَنَّ أَبَاهُ عِمْرَانَ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَمَّا كَانَ الْحُكْمُ فِي مِيرَاثِهِ إِلَّا كَالْحُكْمِ فِي مِيرَاثِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ دَلَالَةٌ عَلَى نَفْيِ الْوَالِدِ.

وَ خَفِيَ عَلَى مُخَالَفِينَا فَقَالُوا: «إِنَّ مُوسَى فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لَمْ يَكُنْ بِحُجَّةٍ، وَ الْإِمَامُ عِنْدَكُمْ حُجَّةٌ». وَ نَحْنُ إِنَّمَا شَبَّهْنَا الْوِلَادَةَ وَ الْغَيْبَةَ بِالْوِلَادَةِ وَ الْغَيْبَةَ، وَ غَيْبَةُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْجَبُ مِنْ كُلِّ عَجَبٍ لَمْ يَقِفْ عَلَى خَبَرِهِ أَبُوهُ وَ كَانَ بَيْنَهُمَا مِنَ الْمَسَافَةِ مَا يَحِبُّ أَنْ لَا يَنْقَطِعَ لَوْ لَا تَدْبِيرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي خَلْقِهِ أَنْ يَنْقَطِعَ خَبَرُهُ عَنْ أَبِيهِ

است، نه نفی کنندگان، گرچه تعداد نفی کنندگان بیشتر از اثبات کنندگان باشد و در این باب مثالی از گذشتگان وجود دارد و آن داستان موسی علیه السلام است، زیرا خدای سبحان وقتی اراده فرموده که بنی اسرائیل را از بردگی نجات دهد و دینش را به دست او تازه و شاداب گرداند، به مادر موسی چنین وحی کرد: هرگاه بر او ترسیدی، او را به دریا بیفکن و بیم و اندوهی نداشته باش که ما او را به سوی تو باز می گردانیم و او را از پیامبران قرار خواهیم داد. و اگر در همان حال پدرش عمران مرده بود، حکم میراثش مانند حکم میراث امام حسن علیه السلام بود، و در آن کار دلالتی بر نفی فرزند نبود.

و نکته ای بر مخالفین ما پوشیده مانده و گفته اند: موسی در آن هنگام حجّت خدا نبوده است، اما شما امام را حجّت می دانید. در حالی که ما ولادت و غیبت امام را به ولادت و غیبت موسی تشبیه کردیم و نظری به مقام حجّت بودن ایشان نداشتیم. و غیبت یوسف علیه السلام از هر امر شگفتی شگفت انگیزتر است، زیرا پدرش یعقوب هم از او خبری نداشت، با آنکه مسافت بین آندو به اندازه ای نبود که از او بی خبر بماند و تدبیر خدای تعالی نسبت به خلقش چنین اقتضا می کرد که او

وَهُؤُلَاءِ إِخْوَتُهُ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ .
 وَشَبَّهْنَا أَمْرَ حَيَاتِهِ بِقِصَّةِ أَصْحَابِ الْكَهْفِ فَإِنَّهُمْ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ
 زَادُوا تِسْعًا، وَهُمْ أَحْيَاءُ .
 فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ : «إِنَّ هَذِهِ أُمُورٌ قَدْ كَانَتْ، وَ لَا دَلِيلَ مَعَنَا عَلَى صِحَّةِ مَا
 تَقُولُونَ» .

قِيلَ لَهُ : أَخْرَجْنَا بِهَذِهِ الْأَمْثَلَةِ أَقْوَالَنا مِنْ حَدِّ الْإِحَالَةِ إِلَى حَدِّ الْجَوَازِ، وَ أَقْنَا
 الْأَدِلَّةَ عَلَى صِحَّةِ قَوْلِنَا بِأَنَّ الْكِتَابَ لَا يَزَالُ مَعَهُ مِنْ عِثْرَةِ الرَّسُولِ ﷺ مَنْ يَعْرِفُ
 حَلَالَهُ وَ حَرَامَهُ وَ مُحْكَمَهُ وَ مُتَشَابِهَهُ، وَ بِمَا أَسْتَدْنَاهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ مِنَ الْأَخْبَارِ عَنِ
 النَّبِيِّ وَ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ .
 فَإِنْ قَالَ : «فَكَيْفَ التَّمَسُّكُ بِهِ؟ وَ لَا تَهْتَدِي إِلَى مَكَانِهِ، وَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى
 اثْبَانِهِ؟»

بی خبر بماند و آنها برادرانش بودند که نزد او آمدند، یوسف آنها را شناخت اما
 ایشان او را نشناختند .

و ما امر حیات او را به قصه اصحاب کهف تشبیه کردیم که سیصد و نه سال در
 غارشان ماندند و زنده بودند .

و اگر کسی بگوید: این امور واقع شده است، اما دلیلی نداریم که آنچه شما
 می گوئید درست باشد .

می گوئیم: ما می خواهیم به کمک این مثال ها بگوئیم گفتار ما نه تنها محال
 نیست بلکه ممکن است، و بعد از آن بر صحت گفتارمان دلایلی اقامه می کنیم .
 اول آنکه می گوئیم بایستی همیشه همراه قرآن کریم، فردی از عترت رسول
 اکرم ﷺ باشد که حلال و حرام و محکم و متشابه را بشناسد، و دلیل دیگر
 اخباری است که از پیامبر اکرم و ائمه هدی - صلوات الله علیهم - بطور مستند در
 این کتاب ذکر کرده ایم .

و اگر بگوید: چگونه می توان به امام متمسک شد در حالیکه مکانش را
 نمی دانیم و کسی نمی تواند به نزد او برود؟

قِيلَ لَهُ: تَتَمَسَّكَ بِالْإِقْرَارِ بِكُونِهِ وَبِإِمَامَتِهِ وَبِالنُّجْبَاءِ الْأَخْيَارِ وَالْفُضَلَاءِ الْأَبْرَارِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، الْمُثْبِتِينَ لِوِلَايَتِهِ وَوَلَايَتِهِ، الْمُصَدِّقِينَ لِلنَّبِيِّ وَالْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّصِّ عَلَيْهِ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ مِنْ أَبْرَارِ شِيعَتِهِ، الْعَالِمِينَ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، الْعَارِفِينَ بِوَحْدَانِيَّةِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، الثَّائِفِينَ عَنْهُ شُبُهَةَ الْمُحَدِّثِينَ، الْمُحَرِّمِينَ لِلْقِيَاسِ، الْمُسْلِمِينَ لِمَا يَصِحُّ وَرُودُهُ عَنِ النَّبِيِّ وَالْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: «فَإِنْ جَازَ أَنْ يَكُونَ تَتَمَسَّكَ بِهِؤُلَاءِ الَّذِينَ وَصَفْتَهُمْ وَيَكُونَ تَمَسُّكُنَا بِهِمْ تَمَسُّكًا بِالْإِمَامِ الْغَائِبِ فَلَيْمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَمُوتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا يُخَلَّفُ أَحَدًا فَيَقْتَصِرُ أُمَّتُهُ عَلَى حُجَجِ الْعُقُولِ وَالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ؟».

قِيلَ لَهُ: لَيْسَ الْاِقْتِرَاحُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْنَا، وَإِنَّمَا عَلَيْنَا فِعْلُ مَا نُؤْمَرُ بِهِ، وَ قَدْ دَلَّتِ الدَّلَائِلُ عَلَى فَرَضِ طَاعَةِ هَؤُلَاءِ الْأُمَّةِ الْأَحَدِ عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ مَضَوْا وَوَجَبَ الْقُعُودُ مَعَهُمْ إِذَا قَعَدُوا وَالنُّهُوضُ مَعَهُمْ إِذَا نَهَضُوا، وَالْإِسْمَاعُ مِنْهُمْ

می گوئیم: تمسک به وی، اقرار به وجود او و به امامت او و به نجای نیکان و فضیلت نیکوکاریست که به امامت او معتقدند و ولادت و ولایت او را اثبات می کنند و پیامبر و ائمه علیهم السلام را در اینکه او رابه نام و نسب معرفی کرده تصدیق می کنند، کسانی که از ابرار شیعیان اویند و به کتاب و سنت عالم و به وحدانیت خدای تعالی عارفند، و شبهات ایجاد کنندگان شبهه را از ذات احدیت نفی کرده و قیاس را تحریم نموده و به احادیث صحیحیه که از پیامبر و ائمه علیهم السلام وارد شده است تسلیمند.

و اگر کسی بگوید: اگر جایز باشد که به این کسانی که وصف کردید متمسک شویم و تمسک به ایشان تمسک به امام غائب شمرده شود، چرا جایز نباشد که رسول خدا در گذرد و احدی را خلیفه خود نسازد و امتش به حجت عقل و کتاب و سنت اکتفا کند.

می گوئیم: ما نبایستی به خدای تعالی طرح و پیشنهاد بدهیم، بلکه بایستی به آنچه که امر شده ایم عمل کنیم و دلائل روشن بر وجوب پیروی از ائمه یازده گانه در گذشته اقامه شده است و بایستی همراه ایشان بوده اگر قعود

إِذَا نَطَقُوا. فَعَلَيْنَا أَنْ نَفْعَلَ فِي كُلِّ وَقْتٍ مَا دَلَّتِ الدَّلَائِلُ عَلَيَّ أَنْ عَلَيْنَا أَنْ نَفْعَلَهُ.

[اعتراض آخر:]

قال بعض الزيدية: «فإنَّ لِلوِاقِفَةِ وَ لِغَيْرِهِمْ أَنْ يُعَارِضُوكُمْ فِي ادِّعَائِكُمْ أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام ماتَ وَ أَنَّكُمْ وَقَفْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ بِالْعُرْفِ وَ الْعَادَةِ وَ الْمُشَاهَدَةِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَخْبَرَ فِي شَأْنِ الْمَسِيحِ عليه السلام فَقَالَ: «وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ هُمْ^(۱)» وَ كَانَ عِنْدَ الْقَوْمِ فِي حُكْمِ الْمُشَاهَدَةِ وَ الْعَادَةِ الْجَارِيَةِ أَنَّهُمْ قَدْ رَأَوْهُ مَصْلُوباً مَقْتُولاً، فَلَيْسَ بِمُتَكَرِّمٍ مِثْلُ ذَلِكَ فِي سَائِرِ الْأُمَّةِ الَّذِينَ قَالَ بِغَيْبَتِهِمْ طَائِفَةٌ مِنَ النَّاسِ».

الجواب يُقالُ هُمْ: لَيْسَ سَبِيلُ الْأُمَّةِ عليه السلام فِي ذَلِكَ سَبِيلَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام، وَ ذَلِكَ أَنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ ادَّعَتِ الْيَهُودُ قَتْلَهُ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ

می کنند، ما هم بنشینیم و اگر نهضت می کنند ما هم برخیزیم و آنگاه که سخن می گویند حرفشان را بشنویم، و بر ماست که همیشه بر آنچه که دلایل بر آن دلالت دارد عمل کنیم.

اعتراضی دیگر

برخی از زیدیه گفته اند: واقفیه و دیگران حق دارند که در مورد ادعای شما که می گوئید موسی بن جعفر عليه السلام وفات یافته است اعتراض کنند، زیرا اطلاع شما در این باب براساس عرف و عادت و مشاهده است و این از آن رو است که خدای تعالی درباره مسیح عليه السلام فرموده است: او را نکشتند و به صلیب نکشیدند بلکه بر ایشان مشتبه شد، اما آن قوم برحسب مشاهده و عادت جاریه دیده بودند که او را به صلیب کشیدند و کشتند و این موضوع درباره سایر امامان نیز که جمعی به غیبت ایشان معتقدند، بعید نیست.

پاسخ

به ایشان می گوئیم: حکم ائمه عليه السلام در این مسأله، حکم عیسی بن مریم عليه السلام نیست، برای آنکه یهودیان مدعی قتل عیسی بن مریم بودند و خدای تعالی آنها

بِقَوْلِهِ «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ هُمْ» (۱) وَ أُمَّتِنَا عَلَيْهِمْ لَمْ يُرَدِّ فِي شَأْنِهِمْ
 الْخَبْرُ عَنِ اللَّهِ أَنَّهُمْ شُبِّهُوا، وَإِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ قَوْمٌ مِنْ طَوَائِفِ الْغُلَاةِ، وَقَدْ أَخْبَرَ
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقَتْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ: «إِنَّهُ سَخَّضَبُ هَذِهِ مِنْ هَذَا» يَعْنِي لِحَيْتَهُ
 مِنْ دَمِ رَأْسِهِ، وَ أَخْبَرَ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَتْلِهِ، وَ كَذَلِكَ الْحَسَنُ وَ
 الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ أَخْبَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ جَبْرَائِيلَ بِأَنَّهَا سَيُقْتَلَانِ، وَ أَخْبَرَ عَنْ
 أَنْفُسِهِمَا بِأَنَّ ذَلِكَ سَيَجْرِي عَلَيْهِمَا، وَ أَخْبَرَ مَنْ بَعْدَهُمَا مِنَ الْأُمَّةِ عَلَيْهِمَا بِقَتْلِهِمَا، وَ
 كَذَلِكَ سَبِيلُ كُلِّ إِمَامٍ بَعْدَهُمَا مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
 الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَخْبَرَ الْأَوَّلُ بِمَا يَجْرِي عَلَى مَنْ بَعْدَهُ وَ أَخْبَرَ مَنْ بَعْدَهُ بِمَا جَرَى
 عَلَى مَنْ قَبْلَهُ، فَالْمُخْبِرُونَ بِمَوْتِ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمُ النَّبِيُّ وَ الْأُمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاحِدٌ بَعْدَ
 وَاحِدٍ، وَ الْمُخْبِرُونَ بِقَتْلِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ الْيَهُودُ، فَلِذَلِكَ قُلْنَا: إِنَّ ذَلِكَ جَرَى

را با این سخن تکذیب فرمود: او را نکشتند و به صلیب نکشیدند بلکه بر ایشان
 مشتبه شد، اما در شأن ائمه ما خبری از جانب خداوند وارد نشده است که مرگ
 آنها مشتبه شده است، بلکه این مطلب را برخی از غُلَاة گفته‌اند و پیامبر
 اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از کشته شدن امیرالمؤمنین خبر داده و فرموده است: به زودی این از
 این خضاب می‌شود - یعنی ریش او از خون سرش - و ائمه پس از وی نیز از
 کشته شدن او خبر داده‌اند و امام حسن و امام حسین عليهما السلام را نیز این چنین است و
 پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از قول جبرائیل خبر داده که آندو کشته می‌شوند و خودشان هم
 از کشته شدن خود خبر داده‌اند، و ائمه پس از ایشان نیز از کشته شدنشان خبر
 داده‌اند، و همچنین است وضع هر امامی که بعد از آنها آمده‌اند از علی بن الحسین
 تا حسن بن علی عسکری عليه السلام، هر امام سابق بر آنچه بر امام پس از خود
 می‌گذرد خبر داده است، و هر امام لاحق از آنچه بر امام پیش از او گذشته خبر
 داده است. پس خبر دهندگان به موت ائمه عليهم السلام عبارت از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه
 اطهارند که یکی پس از دیگری اخبار کرده‌اند. اما خبر دهندگان قتل
 عیسی عليه السلام یهود بودند. از این رو می‌گوئیم که موت ائمه عليهم السلام حقیقی و صحیح

عَلَيْهِمْ عَلَى الْحَقِيقَةِ وَالصَّحَّةِ لِاعْلَى الْحُسْبَانِ وَالْحَيْلُولَةِ، وَ لَا عَلَى الشُّكِّ وَالشُّبْهِةِ،
لِأَنَّ الْكِذْبَ عَلَى الْمُخْبِرِينَ بِمَوْتِهِمْ غَيْرُ جَائِزٍ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ وَ هُوَ عَلَى الْيَهُودِ
جَائِزٌ.

[شبهات من المخالفين و دفعها:]

قال مخالفونا: «إنَّ العاداتِ و المشاهداتِ تدفع قولكم بالغيبَةِ».

فقلنا: إنَّ البراهمةَ تقدِرُ أن تقولَ مثلَ ذلكِ في آياتِ النَّبيِّ ﷺ و تقولَ
للمُسلمينَ: إنَّكم بأجمعكم لم تُشاهدوها فلعلَّكم قلَّدتم من لم يجبَ تَقليدُهُ أو قبِلتم
خبراً لم يقطعِ العذرَ، و من أجلِ هذهِ المعارضةِ قالتِ عامَّةُ المعتزلةِ - على ما
يُحكى عنهم -: إنَّه لم تكنْ لِلرَّسُولِ ﷺ مُعْجِزَةٌ غيرَ القرآنِ، فأما من اعترفَ
بِصِحَّةِ الآياتِ التي هي غيرُ القرآنِ احتاجَ إلى أن يُطلقَ الكلامَ في جوازِ كونها
بوصفِ اللهِ تعالى ذِكْرُهُ بِالْقُدْرَةِ عَلَيْهَا، ثُمَّ في صِحَّةِ وُجُودِ كَوْنِهَا عَلَى أُمُورٍ قَدْ

بوده است و براساس گمان و اشتباه و شك نبوده است، زیرا دروغگوئی خبر
دهندگان مرگ ائمه جایز نیست زیرا همگی معصومند اما آن کار بر یهودیان جایز
است.

شبهات مخالفین و پاسخگویی به آنها

مخالفین ما گفته اند: عادات و مشاهدات، عقیده شما را در باب غیبت رد
می کند.

و ما می گوئیم: براهمه نیز قادرند که مثل این سخن را درباره آیات و
معجزات پیامبر ﷺ بر زبان جاری کرده و به مسلمین بگویند: شما هیچیک آن
معجزات را به چشم خود ندیده اید و شاید که شما پیروی از کسانی کرده باشید که
پیروی از آنها واجب نباشد یا آنکه خبری را پذیرفته باشید که قطع عذر نکند و
به خاطر همین معارضه است که عموم معتزله - براساس نقلی که از ایشان شده
است - گفته اند: پیامبر اکرم ﷺ معجزه ای غیر از قرآن کریم نداشته است، ولی کسی
که به صحت معجزات غیر از قرآن اعتراف داشته باشد، بایستی آنها را که
برخلاف عادت و به قدرت الهی واقع شده روا بداند و ما بر صحت آنها واقف

وَقَفْنَا عَلَيْهَا وَهِيَ غَيْرُ كَثِيرَةِ الرُّوَاةِ .

فَقَالَتِ الْإِمَامِيَّةُ : فَأَرْضَاؤِمِنَا بِمِثْلِ ذَلِكَ وَهُوَ أَنْ نُصَحِّحَ هَذِهِ الْأَخْبَارَ الَّتِي تَفَرَّدْنَا بِنَقْلِهَا عَنْ أُمَّتِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنْ تَدُلَّ عَلَى جَوَازِ كَوْنِهَا بِوَصْفِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِالْقُدْرَةِ عَلَيْهَا وَصِحَّةِ كَوْنِهَا بِالْأَدِلَّةِ الْعَقْلِيَّةِ وَ الْكِتَابِيَّةِ وَ الْأَخْبَارِ الْمَرْوِيَّةِ الْمَقْبُولَةِ عِنْدَ نَقْلَةِ الْعَامَّةِ .

قَالَ الْجَدَلِيُّ: «فَنَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ بِإِزَائِنَا جَمَاعَةً تَرُوي عَنْ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ضِدَّ مَا تَرُوي مِمَّا يُبْطِلُهُ وَ يُنَاقِضُهُ، أَوْ يَدَّعُونَ أَنَّ أَوْلَنَا لَيْسَ كَأَخْرِنَا؟» .

فَيُقَالُ لَهُ: مَا أَنْكَرْتَ مِنْ بَرَهِيٍّ قَالَ لَكَ: إِنَّ الْعَادَاتِ وَ الْمَشَاهِدَاتِ وَ الطَّبِيعِيَّاتِ تَمْنَعُ أَنْ يَتَكَلَّمَ ذِرَاعٌ مَسْمُومٌ مَشْوِيٌّ وَ تَمْنَعُ مِنْ انْشِقَاقِ الْقَمَرِ وَ أَنَّهُ لَوْ- انْشَقَّ الْقَمَرُ وَ انْفَلَقَ لَبَطَلَ نِظَامُ الْعَالَمِ .

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «لَيْسَ بِإِزَائِنِهِمْ مَنْ يَدْفَعُ أَنَّ أَوْلَنَا لَيْسَ كَأَخْرِنَا» فَإِنَّهُ يُقَالُ لَهُ:

شدیم، با وجود آنکه ناقلین آنها راویان کثیره هم نیستند.

آنگاه امامیه می گویند: از ما هم مثل آن را بپذیرید و به ما حق بدهید که این اخباری را که از ائمه خود نقل کرده ایم، صحیح بدانیم، اخباری که امر غیبت را برخلاف عادت و به قدرت الهی روا می داند و ما صحت آنرا با دلایل عقلی و قرآنی و اخبار مرویة مقبوله از ناقلان عامه به اثبات رسانده ایم.

جدلی می گوید: ما می گوئیم راجع به معجزات پیامبر، کسانی در مقابل ما نیستند که از خود پیامبر ضد مرویات ما را نقل کنند، روایاتی که آن معجزات را ابطال کرده و نقض نماید. اما شما خود روایت کرده اید که اول ائمه مانند آخر آن است، آیا اینجا مدعی هستید که اول آنها غیر از آخر آنهاست؟

و ما به او می گوئیم: چه خواهی گفت اگر یکی از پیروان برهمن به تو گوید عادت و مشاهده اوضاع جهان و طبیعت مانع است که دست مسموم و بریان بزی سخن گوید و مانع است که ماه دو پاره گردد و اگر منشق و دو پاره گردد، نظام عالم بر هم خواهد خورد.

و اما این سخن او که در مقابل ایشان کسانی نیستند که مخالف آنها باشند، اما

إِنَّكُمْ تُدْفَعُونَ عَنْ ذَلِكَ أَشَدَّ الدَّفْعِ وَ لَوْ شَهِدَ هَذِهِ آيَاتِ الْخَلْقِ الْكَثِيرُ لَكَانَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْقُرْآنِ، فَقَدْ بَانَ أَنَّ الْجَدَلِيَّ مُسْتَعْمِلٌ لِلْمُغَالَطَةِ، مُسْتَفْرِقٌ فِيمَا لَمْ يُسْتَفْرِقْ.

قال الجدليُّ: «أَوْ تَدْفَعُونَا عَنْ قَوْلِنَا إِنَّهُ كَانَ لِنَبِيِّنَا ﷺ مِنَ الْأَتْبَاعِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ جَمَاعَةٌ لَا يَحْضُرُهُمُ الْعَدَدُ يَزُورُونَ آيَاتِهِ وَ يُصَحِّحُونَهَا؟»

فَيَقَالُ لَهُ: إِنَّ جَمَاعَةً لَمْ يَحْضُرْهُمْ الْعَدَدُ قَدَّعَايَنُوا آيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّتِي هِيَ تَظْلِيلُ الْغَمَامَةِ وَ كَلَامُ الذَّرَاعِ الْمَسْمُومَةِ وَ حَنِينُ الْجِدْعِ وَ مَا فِي بَابِهِ، وَ لَكِنَّ هَذِهِ عَامَّةُ الْأُمَّةِ تَقُولُ: إِنَّ هَذِهِ آيَاتُ رَوَاهَا نَفَرٌ يَسِيرٌ فِي الْأَصْلِ فَلِمَ ادَّعَيْتَ أَنَّ أَحَدًا لَا يَدْفَعُكَ عَنْ هَذِهِ الدَّعْوَى؟

قال الجدليُّ: «وَلَمَّا كَانَ هَذَا هَكَذَا كَانَتْ أَخْبَارُنَا عَنْ آيَاتِ نَبِيِّنَا ﷺ كَالْأَخْبَارِ عَنْ آيَاتِ مُوسَى وَ الْأَخْبَارِ عَنْ آيَاتِ الْمَسِيحِ الَّتِي ادَّعَيْتَهَا النَّصَارَى هَا

در مقابل شما که به امر غیبت معتقدید کسانی می گویند: آخرنا کأولنا. پس به او می گوئیم: این سخن شما شدیداً مورد انکار است، و اگر خلق کثیری این معجزات را مشاهده کرده بود، حکم آنها مثل حکم قرآن واضح و آشکار بود و روشن شد که این شخص جدلی مغالطه کرده و در چیزی که نباید فرق بنهد فرق نهاده است. جدلی گوید: آیا شما قبول ندارید که پیامبر ما ﷺ در زمان حیاتش و بعد از وفاتش پیروان بیشماری داشته که معجزات او را دیده و آنها را درست دانسته اند؟

و به او گوئیم: جمع بیشماری معجزات رسول خدا ﷺ را مشاهده کرده اند، از قبیل سایه افکندن ابر بر او، و سخن گفتن دست مسموم و بریان بز، و ناله تنه درخت خرما و غیره، اما عامه امت می گویند: اینها معجزاتی است که در اصل نفرات معدودی آنها را روایت کرده اند و چرا می گوئی کسی این معجزات را انکار نمی کند؟

جدلی گوید: اگر چنین باشد، اخبار ما از معجزات پیامبرمان، مانند اخبار معجزات موسی خواهد بود و اخبار معجزات مسیح که نصاری مدعی آن هستند،

وَ مِنْ أَجْلِهَا مَا ادَّعَوْا، وَ كَأَخْبَارِ الْمُجُوسِ وَ الْبَرَاهِمَةِ عَنْ أَيَّامِ آبَائِهِمْ وَ أَسْلَافِهِمْ».

قُلْنَا: قَدْ عَرَفْنَا الْبَرَاهِمَةَ تَزَعَمُ أَنَّ لِآبَائِهِمْ وَ أَسْلَافِهِمْ أَمْثَالَاً مُوجُودَةً وَ نَظَائِرَ مُشَاهِدَةً فَلِذَلِكَ قَبِلُوهُ عَلَى طَرِيقِ الْإِقْنَاعِ، وَ لَيْسَ هَذَا مِمَّا تُنْكِرُهُ، وَ إِنَّمَا عَرَفْنَاهُ لِلْوَجْهِ الَّذِي مِنْ أَجْلِهِ عُورِضَ بِمَا عُورِضَ بِهِ، فَلَيْتَكُنْ مِنْ وَرَاءِ الْفَضْلِ مِنْ حَيْثُ طُوِّبَ (۱).

قال الجدلي: «و بإزاء هذه الفرقة من القطعية جماعات تفضلها و جماعات في مثل حالها تروي عن يسندون إليه الخبر خبرهم في النص ضد ما يروون».

فيقال له: و من هذه الجماعات التي تفضلها، و أين هم في ديار الله؟ و أين يسكنون من بلاد الله؟ أو ما وجب عليك أن تعلم أن كتابك يُقرء؟ و من ليس من أهل الصناعة يعلم استعمالك للمغالطة.

و بخاطر آن دین خود را حق می دانند و مانند اخبار مجوس و براهمه خواهد بود که از روزگار پدران و گذشتگان خود روایت می کنند.

گوئیم: ما گفتیم که براهمه می پندارند که برای پدران و درگذشتگان نشان نمونه های محقق و نظائر مشهودی بوده است و از این رو آنان قانع شده و آن مذهب را پذیرفته اند و خود هم منکر آن نیستند، و ما بدان جهت از ایشان یاد کردیم که معارضه اقتضاء می کرد و بایستی از همین حیث مورد بررسی واقع شود.

جدلی گوید: در مقابل این فرقه امامیه که قطع به امام غائب دارند، جمعیت های بیشتر یا همانندی وجود دارد که از پیامبر اکرم ضد اخباری که امامیه در باب امام غائب نقل کرده است، نقل می نمایند.

به او می گوئیم: این جماعتی که بر امامیه برتری دارند کیستند؟ و در کدام دیار پروردگار زندگانی می کنند؟ و در کدامیک از شهرهای الهی ساکن می باشند؟ آیا نمی دانی که نامه اعمال خوانده می شود؟ و هر که از اهل علم هم نباشد می داند که تو در این سخنان مغالطه می کنی.

۱ - في بعض النسخ «فليكن من ذكر الفصل - الخ».

قال الجدلي: «و ما كنتُ أخسبُ أن امرءاً مسلماً تسمعُ نفسه بأن يجعلَ الأخبارَ عن آياتِ رسولِ الله ﷺ عروضاً للأخبارِ في غيبةِ ابنِ الحسنِ بنِ عليِّ بنِ محمدِ بنِ عليِّ بنِ موسى بنِ جعفرٍ عليهم السلام، و يدعى تكافؤ التواترِ فيها و الله المستعان».

فيقال له: إنا قد بيننا الوجهَ الذي من أجله ادّعينا التساوي في هذا الباب و عرّفناك أن الذي نسميه الخبرَ المتواترَ هو الذي يرويه ثلاثة أنفسٍ فما فوقهم، و أن الأخبارَ عن آياتِ رسولِ الله ﷺ في الأصل إنما يرويهما العدةُ القليلُ، و المحنةُ بيننا و بينك أن نرجعَ إلى أصحابِ الحديثِ فنطلبُ منهم من روى انشقاقَ القمرِ و كلامَ الذراعِ المسمومةِ و ما يجانسُ ذلكَ من آياته، فإن أمكنه أن يروي كلَّ آيةٍ من هذه الآياتِ عن عشرةِ أنفسٍ من أصحابِ رسولِ الله ﷺ عاينوا أو شاهدوا فاقولُ قوله، و إلا فإنَّ الموافقَ ادعى التكاؤُ فيما هما مثلانِ و نظيرانِ و مشبهانِ، و الحمد لله.

جدلی گوید: من نمی پنداشتم که فرد مسلمانی به خود اجازه دهد که اخبار معجزات رسول خدا ﷺ را با اخبار غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام برابر داند و مدعی برابری تواتر آن دو باشد، و الله المستعان.

و به او می گوئیم: ما منظور خود را از تساوی این دو دسته خبر بیان کردیم و تعریف کرده ایم که خبری را متواتر می گوئیم که راویان آن از سه نفر بیشتر باشند و اخباری که مربوط به معجزات رسول اکرم ﷺ سوای قرآن کریم است در اصل راویان خیلی دارد، و زحمتی که بر ما و شما وجود دارد این است که به محدثین رجوع کنیم و راویان انشقاق قمر و سخن گفتن دست مسموم و بریان بز و امثال آن را از ایشان بطلبیم، اگر توانستند برای هر یک از این معجزات اسامی ده تن از اصحاب رسول خدا ﷺ را ذکر کنند که آنها را دیده و مشاهده کرده باشند که قول، قول اوست و در غیر این صورت قول موافق که مدعی مشابهت معجزات پیامبر اکرم و امر غیبت است صحیح خواهد بود، و الحمد لله.

[دلیل آخر:]

وَأَقُولُ - وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ - : إِنَّا قَدِ اسْتَعْبَدْنَا بِالْإِقْرَارِ بِعِصْمَةِ الْإِمَامِ كَمَا اسْتَعْبَدْنَا بِالْقَوْلِ بِهِ، وَ الْعِصْمَةُ لَيْسَتْ فِي ظَاهِرِ الْخَلِيفَةِ فَتُرَى وَ تُشَاهَدُ، وَ لَوْ أَفْرَزْنَا بِإِمَامَةِ إِمَامٍ وَ أَنْكَرْنَا أَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا لَمْ نَكُنْ أَفْرَزْنَا بِهِ، فَإِذَا جَازَ أَنْ تَكُونَ مُسْتَعْبِدِينَ مِنْ كُلِّ إِمَامٍ بِالْإِقْرَارِ بِشَيْءٍ غَائِبٍ عَنْ أَبْصَارِنَا فِيهِ جَازَ أَنْ نَسْتَعْبِدَ بِالْإِقْرَارِ بِإِمَامَةِ إِمَامٍ غَائِبٍ عَنْ أَبْصَارِنَا لِضَرْبٍ مِنْ ضُرُوبِ الْحِكْمَةِ يَعْلَمُهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، اهْتَدَيْنَا إِلَى وَجْهِهِ أَوْلَمَ نَهْتَدِ وَ لَا فَرْقَ .

وَأَقُولُ أَيْضًا: إِنَّ حَالَ إِمَامِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ الْيَوْمَ فِي غَيْبَتِهِ حَالُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي ظُهُورِهِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا كَانَ بِمَكَّةَ لَمْ يَكُنْ بِالْمَدِينَةِ، وَ لَمَّا كَانَ بِالْمَدِينَةِ لَمْ يَكُنْ بِمَكَّةَ، وَ لَمَّا سَافَرَ لَمْ يَكُنْ بِالْحَضَرِ، وَ لَمَّا حَضَرَ لَمْ يَكُنْ فِي السَّفَرِ، وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِ

دلیلی دیگر

به توفیق الهی می گوئیم: ما متعبدیم که به عصمت امام اقرار داشته باشیم همچنانکه متعبدیم به اصل امامت اقرار داشته باشیم و عصمت در ظاهر خلیفه نیست که دیده شود و مشاهده گردد و اگر به امامت امامی اقرار داشته باشیم و عصمت او را انکار کنیم، اقرار به او نکرده ایم، و چون روا باشد که از او بخواهند تا به واسطه اقرار به امری که غائب از ابصار ماست و در هر امامی وجود دارد - یعنی عصمت - خدا را عبادت کنیم، روا باشد که از ما بخواهند تا به واسطه اقرار به امامت امام غائب از ابصار خدا را عبادت کنیم، غیبتی که به واسطه حکمتی از حکمت های الهی واقع شده است و اگر راه به مصلحت آن ببریم یا نبریم فرقی ندارد.

و باز می گویم: امروز حال امام ما در غیبتش، مانند حال پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در ظهورش می باشد و این از آن روست که آنگاه که او در مکه بود در مدینه حضور نداشت و زمانی که در مدینه بود در مکه حاضر نبود و وقتی که مسافرت می کرد در شهر نبود و وقتی در شهر حضور داشت در سفر نبود، و آن حضرت

حاضراً بمكان، غائباً عن غيره من الأماكن، و لم تسقط حجته صلى الله عليه وآله عن أهل -
الأماكن التي غاب عنها، فهكذا الإمام عليه السلام لا تسقط حجته وإن كان غائباً عنا كما
لم تسقط حجة النبي صلى الله عليه وآله عمّن غاب عنه.

و أكثر ما استعبد به الناس من شرائط الإسلام و شرائعه فهو مثل ما استعبدوا
به من الإقرار بغيبه الإمام، و ذلك أن الله تبارك و تعالى مدح المؤمنين على
إيمانهم بالغيب قبل مدحه لهم على إقامة الصلاة و إيتاء الزكاة، و الإيمان بسائر ما
أنزل الله عز و جل على نبيه و على من قبله من الأنبياء صلوات الله عليهم
أجمعين، و بالآخرة فقال: «هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون
الصلاة و مما رزقناهم ينفقون * و الذين يؤمنون بما أنزل إليك و ما أنزل من
قبلك و بالآخرة هم يوقنون * أولئك على هدى من ربهم و أولئك هم
المفلحون» (۱).

در تمامی احوال در مکانی حاضر بود و از سایر اماکن غایب بود و حجّت او در
اماکنی که در آنجا غایب بود، ساقط نبود، امام عليه السلام نیز همین است، اگر هم
غایب باشد حجّتش ساقط نمی شود، کما آنکه حجّت پیامبر در اماکنی که در آنجا
غایب بود ساقط نبود.

و بیشتر احکام و شرایع اسلام تعبّد به امور نادیده است و تعبّد به اقرار به امام
غائب نیز از این قبیل است، زیرا خدای تعالی مؤمنین را بواسطه ایمانشان به غیب
ستوده، پیش از آنکه ایشان را به واسطه برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و ایمان
به سایر اموری که بر پیغمبر اکرم نازل فرموده و کتابهایی که بر پیامبران پیشین
فرو فرستاده و ایمان به آخرت بستاید خدای متعال فرموده است: «هدى للمتقين
الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلاة و مما رزقناهم ينفقون * و الذين يؤمنون بما
أنزل إليك و ما أنزل من قبلك و بالآخرة هم يوقنون * أولئك على هدى من ربهم
و أولئك هم المفلحون».

وَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَكُونُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَيُعْمَى عَلَيْهِ وَهُوَ يَتَصَابُّ عَرَقًا، فَإِذَا أَفَاقَ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَذَا وَكَذَا، أَمَرَكُمْ بِكَذَا، وَنَهَاكُمْ عَنْ كَذَا. وَ أَكْثَرُ مُخَالَفِينَا يَقُولُونَ: إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يَكُونُ عِنْدَ نُزُولِ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ، فَسُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَشِيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَأْخُذُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَكَانَتْ تَكُونُ عِنْدَ هُبُوطِ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: لَا إِنَّ جِبْرَائِيلَ كَانَ إِذَا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْتَأْذِنَهُ وَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ قَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَعْدَةَ الْعَبْدِ، وَ إِذَا ذَلِكَ عِنْدَ مُخَاطَبَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِتَاهُ بِغَيْرِ تَرْجُمَانٍ وَ وَاسِطَةٍ.

حَدَّثَنَا بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ مَالِكٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ - ثَابِتٍ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّاسُ لَمْ يُشَاهِدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُنَاجِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ يُخَاطِبُهُ وَ لَا شَاهِدُوا الْوَحْيَ وَ وَجَبَ عَلَيْهِمُ الْإِقْرَارُ بِالْغَيْبِ الَّذِي لَمْ يُشَاهِدُوهُ وَ تَصَدِيقُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي ذَلِكَ وَ قَدْ أَخْبَرَنَا

و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گاهی در بین اصحابش بود و از هوش می رفت و عرق می ریخت و آنگاه که به هوش می آمد می گفت: خدای تعالی چنین و چنان فرموده است، شما را دستوری داده و از امری بازداشته است. و بیشتر مخالفین ما می گویند این حالت وقتی بود که جبرائیل بر او نازل می شده است، اما از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از آن حالت که بر او عارض می شد پرسش کردند که آیا آن وقتی بوده است که جبرائیل بر او نازل می شده است؟ فرمودند خیر، جبرائیل وقتی به نزد آن حضرت می آمد، بی اذن و اجازه بر او وارد نمی شد و هنگامی که بر او داخل می شد مانند بنده در مقابل آن حضرت می نشست، این حالت بر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنگاه عارض می شد که خدای تعالی بدون ترجمان و واسطه با او مخاطبه می کرد.

عمرو بن ثابت از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کند که مردم خدای تعالی را نمی دیدند که با رسولش راز گوید و مخاطبه نماید و وحی را هم مشاهده نمی کردند، اما بر ایشان واجب بود که اقرار به غیبی نمایند که آن را ندیده اند و رسول-

اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا أَحَدٌ «يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»^(۱) وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ «وَ إِنَّا عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»^(۲) وَ نَحْنُ لَمْ نَرَهُمْ وَ لَمْ نُشَاهِدْهُمْ، وَ لَوْ لَمْ نُوقِعِ التَّصْديقَ بِذَلِكَ لَكُنَّا خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ، رَادِّينَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ قَوْلَهُ، وَ قَدْ حَذَرْنَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ فِتْنَةِ الشَّيْطَانِ فَقَالَ: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ»^(۳) وَ نَحْنُ لَا نَرَاهُ وَ يَجِبُ عَلَيْنَا الْإِيمَانُ بِكُونِهِ وَ الْحَذَرُ مِنْهُ.

وَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِكْرِ الْمَسَاءَلَةِ فِي الْقَبْرِ: «إِنَّهُ إِذَا سُئِلَ الْمَيِّتُ فَلَمْ يُجِبْ بِالصَّوَابِ ضَرْبَهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ ضَرْبَتَهُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا تَذَعَّرَ هَا مَا خَلَا الثَّقَلَيْنِ» وَ نَحْنُ لَا نَرَى شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ، وَ لَا نُشَاهِدُهُ وَ لَا نَسْمَعُهُ،

اکرم ﷺ را در آن امر غیبی تصدیق کنند، و خدای تعالی در قرآن کریم ما را مطلع کرده است که هیچیک از ما نیست که سخنی گوید جز آنکه فرشته رقیب عتید نزد اوست و فرموده است: شما را نگهبانانی است کراماً کاتبین و آنچه را انجام می دهید می دانند و ما ایشان را ندیده ایم و مشاهده نکرده ایم، اما اگر به آنها تصدیق نداشته باشیم، از اسلام خارج شده ایم و گفته خدای تعالی را رد کرده ایم، و خدای تعالی ما را از فتنه شیطان بر حذر داشته و فرموده است ای بنی-آدم شیطان شما را نفریبید همچنانکه پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند. و ما شیطان را ندیده ایم، اما واجب است که به وجود او ایمان داشته باشیم و از او بر حذر باشیم.

و پیامبر اکرم ﷺ در ذکر سؤال و جواب قبر فرموده است: هرگاه از مرده سؤال شود و درست جواب نگوید، نکیر و منکر چنان ضربتی از عذاب الهی بر وی فرود آورند که جز ثقلین همه جنبندگان بر او فرغ کنند، اما ما چیزی از آنها نمی بینیم و مشاهده نمی کنیم و نمی شنویم. و به ما خبر داده اند که او به آسمانها عروج کرده است اما ما چیزی از آن را ندیده ایم و مشاهده نکرده و

۱- ق: ۱۸. وَ الْآیَةُ هَكَذَا «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ - الْآیَةُ».

۲- الاعراف: ۲۷.

۳- الانفطار: ۱۱-۱۳.

وَ أَخْبَرَنَا عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ . وَ نَحْنُ لَمْ نَرَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ | وَ لَا نُشْهِدُهُ
وَ لَا نَسْمَعُهُ | . وَ أَخْبَرَنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ «مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَيْعَةً سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ
يَقُولُونَ: أَلَا طِيبَتْ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ» وَ نَحْنُ لَا نَرَاهُمْ وَ لَا نَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَ لَوْ لَمْ
نُسَلِّمِ الْأَخْبَارَ الْوَارِدَةَ فِي مِثْلِ ذَلِكَ وَ فِيمَا يُشْبِهُهُ مِنْ أُمُورِ الْإِسْلَامِ لَكُنَّا كَافِرِينَ بِهَا ،
خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ .

[مناظره مؤلف مع ملحد عند ركن الدولة:]

وَ لَقَدْ كَلَّمَنِي بَعْضُ الْمُلْحِدِينَ فِي مَجْلِسِ الْأَمِيرِ السَّعِيدِ رُكْنِ الدَّوْلَةِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -
فَقَالَ لِي: «وَجَبَ عَلَيَّ إِمَامِكُمْ أَنْ يَخْرُجَ فَقَدْ كَادَ أَهْلُ الرُّومِ يَغْلِبُونَ عَلَيَّ
الْمُسْلِمِينَ» . فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَهْلَ الْكُفْرِ كَانُوا فِي أَيَّامِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَكْثَرَ عَدَدًا مِنْهُمْ الْيَوْمَ
وَ قَدْ أَسْرَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرَهُ وَ كَتَمَهُ أَرْبَعِينَ سَنَةً بِأَمْرِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ بَعْدَ ذَلِكَ أَظْهَرَهُ لِمَنْ
وَثِقَ بِهِ وَ كَتَمَهُ ثَلَاثَ سِنِينَ عَمَّنْ لَمْ يَثِقْ بِهِ ، ثُمَّ آلَ الْأَمْرُ إِلَيَّ أَنْ تَعَاقَدُوا عَلَيَّ
هِجْرَانِهِ وَ هِجْرَانِ جَمِيعِ بَنِي هَاشِمٍ وَ الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ لِأَجْلِهِ ، فَخَرَجُوا إِلَى الشَّعْبِ وَ

نشنیده ایم. و به ما خبر داده اند: کسی که برای رضای خدا به دیدار برادرش
بشتابد، هفتاد هزار فرشته او را همراهی کرده و می گویند: هلا نیکو شدی و
بهشت بر تو گوارا باد، و ما ایشان را نمی بینیم و کلامشان را نمی شنویم و اگر اخبار
وارد در این امور و امور مشابه آن را در اسلام مسلم ندانیم کافر شده و از اسلام
خارج خواهیم بود.

مناظره مؤلف با یکی از ملاحده در مجلس رکن الدوله

یکی از ملحدین در مجلس امیر سعید رکن الدوله - عَلَيْهِ السَّلَامُ - با من تکلم کرده و
گفت: بر امام شما واجب است که خروج نماید زیرا که قریباً رومیان بر مسلمین
غلبه خواهند کرد. و من به او گفتم: کفار در زمان پیامبر اکرم بیشتر بودند و آن
حضرت به امر خدای تعالی امر نبوتش را چهل سال مخفی داشته و در پرده
نگاهداشت و بعد از آن به کسانی که اعتماد داشته اظهار نبوت نمود و سه سال از
کسانی که اعتماد نداشت کتمان می کرد سپس کار بدانجا کشید که پیمان بستند او را

بَقُوا فِيهِ ثَلَاثَ سِنِينَ، فَلَوْ أَنَّ قَائِلًا قَالَ فِي تِلْكَ السِّنِينَ: لِمَ لَا يَخْرُجُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّهُ
 وَاجِبٌ عَلَيْهِ الْخُرُوجُ لِغَلْبَةِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، مَا كَانَ يَكُونُ جَوَابَنَا لَهُ إِلَّا
 أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ خَرَجَ إِلَى الشَّعْبِ حِينَ خَرَجَ وَبِإِذْنِهِ غَابَ، وَ
 مَتَى أَمَرَهُ بِالظُّهُورِ وَالْخُرُوجِ خَرَجَ وَظَهَرَ، لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَقِيَ فِي الشَّعْبِ هَذِهِ
 الْمُدَّةَ حَتَّى أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ بَعَثَ أَرْضَةَ عَلَى الصَّحِيفَةِ الْمَكْتُوبَةِ
 بَيْنَ قُرَيْشٍ فِي هِجْرَانِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَمِيعِ بَنِي هَاشِمٍ، الْمَخْتُومَةَ بِأَرْبَعِينَ خَاتَمًا،
 الْمُودَعَةَ عِنْدَ زَمْعَةَ بِنِ الْأَسْوَدِ، فَأَكَلَتْ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ قَطِيعَةِ رَحِمٍ وَتَرَكَتْ مَا
 كَانَ فِيهَا مِنْ اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَامَ أَبُو طَالِبٍ فَدَخَلَ مَكَّةَ، فَلَمَّا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ
 قَدِ رَوُوا أَنَّهُ قَدْ جَاءَ لِيَسْلَمَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَقْتُلُوهُ أَوْ يُرْجِعُوهُ عَنْ نُبُوَّتِهِ،
 فَاسْتَقْبَلُوهُ وَعَظَّمُوهُ، فَلَمَّا جَلَسَ قَالَ لَهُمْ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ إِنَّ ابْنَ أَخِي مُحَمَّدًا لَمْ
 أُجْرَبْ عَلَيْهِ كَذِبًا قَطُّ وَإِنَّهُ قَدْ أَخْبَرَنِي أَنَّ رَبَّهُ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ بَعَثَ عَلَيَّ

تبعید کرده و همه بنی هاشم و طرفداران او را نیز به خاطر او تبعید کنند و آنها به
 شعب ابوطالب رفتند و سه سال در آنجا ماندند، و اگر گوینده ای در آن ساها
 می گفت: چرا محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خروج نمی کند و به واسطه غلبه مشرکین بر مسلمین
 واجب است که خروج نماید، جواب ما این است که او به امر خدای تعالی به
 شعب رفته است و به اذن او غایب شده است و آنگاه که او فرمان ظهور و خروج
 دهد خارج شده و ظاهر خواهد شد، زیرا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این مدت در شعب
 درنگ کرد تا خدای تعالی به او وحی کرد که موریانه را فرستاده و عهدنامه
 قریش را در هجران پیامبر و همه بنی هاشم که چهل مهر و امضا داشته و نزد زمعه
 ابن اسود ودیعه بوده خورده، تعهدات قطع رحم آن از بین رفته و نام خدای تعالی
 را باقی گذاشته است. ابوطالب برخاست و به مکه آمد و هنگامی که قریش او را
 دیدند، پنداشتند که او آمده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تسلیم کند تا ایشان او را
 بکشند یا از نبوت برگردانند، پس او را استقبال کردند و گرامی داشتند و چون
 نشست به ایشان گفت: ای گروه قریش! من هرگز از برادرزاده ام محمد دروغی
 سراغ ندارم و او به من خبر داده است که پروردگارش به او وحی کرده که

الصَّحِيفَةِ الْمَكْتُوبَةِ بَيْنَكُمْ الْأَرْضَةَ فَأَكَلْتُمْ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ قَطِيعَةٍ رَحِمٍ وَتَرَكَتُمْ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . فَأَخْرَجُوا الصَّحِيفَةَ وَفَكَّوْهَا فَوَجَدُوا فِيهَا كَمَا قَالَ ، فَأَمَّنَ بَعْضُ وَبَقِيَ بَعْضٌ عَلَى كُفْرِهِ ، وَرَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ وَبَنُو هَاشِمٍ إِلَى مَكَّةَ . هَكَذَا الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَدِنَ اللَّهُ لَهُ فِي الْخُرُوجِ خَرَجَ .

وَ شَيْءٌ آخَرٌ وَهُوَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَقْدَرَ عَلَى أَعْدَائِهِ الْكُفَّارِ مِنَ الْإِمَامِ فَلَوْ أَنَّ قَائِلًا قَالَ : لِمَ يُمَهِّلُ اللَّهُ أَعْدَاءَهُ وَ لَا يُبِيدُهُمْ وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِهِ وَ يُشْرِكُونَ ؟ لَكَانَ جَوَابُنَا لَهُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَا يَخَافُ الْقَوْتَ فَيُعَاجِلُهُم بِالْعُقُوبَةِ ، وَ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ . وَ لَا يُقَالُ لَهُ : لِمَ وَ لَا كَيْفَ ، وَ هَكَذَا إِظْهَارُ الْإِمَامِ إِلَى اللَّهِ الَّذِي غَيَّبَهُ فَتَى أَرَادَهُ أَدِنَ فِيهِ فَظَهَرَ .

فَقَالَ الْمَلْحِدُ : « لَسْتُ أَوْمِنُ بِإِمَامٍ لَا أَرَاهُ وَ لَا تَلْزِمُنِي حُجَّتُهُ مَا لَمْ أَرَهُ » .

موریانه بر عهدنامهٔ مکتوب فیما بین فرستاده و آنچه راجع به قطع رحم در آن بوده خورده است و آنچه از اسماء الهی در آن بوده بجا مانده است . چون صحیفه را آوردند و گشودند ، ملاحظه کردند که آن سخنان صحیح است و بعضی ایمان آوردند و بعضی دیگر بر کفر خود باقی ماندند و پیامبر ﷺ و بنی هاشم به مکه بازگشتند . امام علیؑ نیز همینین است ، آنگاه که خدای تعالی بدو اذن خروج دهد ظاهر خواهد شد .

جواب دیگر آن است که خدای تعالی بر دفع کفار تواناتر از امام است ، و اگر گوینده ای بگوید : چرا خداوند دشمنانش را مهلت داده و نابود نمی سازد در حالی که آنها کافرند و مُشْرک ؟ پاسخ ما این است که خدای تعالی از فوتِ وقت نمی هراسد تا در عقوبت ایشان شتاب ورزد و از کردارش پرسش نشود ، اما از ایشان پرسش شود و نمی توان به او گفت برای چه ؟ و چگونه ؟ ظاهر ساختن امامی که او را نهان ساخته است نیز چنین است ، و هر وقت که اراده فرماید اذن ظهور خواهد داد و امام ظاهر خواهد شد .

مُلْحِدِ گفت : من به امامی که او را نبینم ایمان نمی آورم و مادام که او را ندیده باشم حُجَّتِش بر من تمام نیست .

فَقُلْتُ لَهُ: يَحِبُّ أَنْ تَقُولَ: إِنَّهُ لَا تَلْزِمُكَ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ لِأَنَّكَ لَا تَرَاهُ وَ لَا تَلْزِمُكَ حُجَّةُ الرَّسُولِ ﷺ لِأَنَّكَ لَمْ تَرَهُ.

فَقَالَ لِلْأَمِيرِ السَّعِيدِ رُكْنَ الدَّوْلَةِ - ﷺ -: أَيُّهَا الْأَمِيرُ رَاعِ مَا يَقُولُ هَذَا الشَّيْخُ فَإِنَّهُ يَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ إِنَّمَا غَابَ وَ لَا يُرَى لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُرَى، فَقَالَ لَهُ الْأَمِيرُ - ﷺ -: لَقَدْ وَضَعْتَ كَلَامَهُ غَيْرَ مَوْضِعِهِ وَ تَقَوَّلْتَ عَلَيْهِ، وَ هَذَا انْقِطَاعٌ مِنْكَ وَ إِقْرَارٌ بِالْعَجْزِ.

وَ هَذَا سَبِيلُ جَمِيعِ الْمُجَادِلِينَ لَنَا فِي أَمْرِ صَاحِبِ زَمَانِنَا ﷺ مَا يَلْفَظُونَ فِي دَفْعِ ذَلِكَ وَ جُحُودِهِ إِلَّا بِأَهْذِيَانِ وَ الْوَسَاوِسِ وَ الْخَرَافَاتِ الْمُمَوَّهَةِ.

وَ ذَكَرَ أَبُو سَهْلٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ النَّوْبَخْتِيُّ فِي آخِرِ كِتَابِ التَّنْبِيهِ: وَ كَثِيرًا مَا يَقُولُ خُصُومُنَا: «لَوْ كَانَ مَا تَدَّعُونَ مِنَ النَّصِّ حَقًّا لَادَّعَاهُ عَلِيُّ ﷺ بَعْدَ مُضِيِّ النَّبِيِّ ﷺ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

و من گفتم: لازم است که بگوئی حجت خدای تعالی هم بر تو تمام نیست زیرا او را نمی بینی و حجت رسول خدا ﷺ هم بر تو تمام نیست زیرا او را نیز نمی بینی. آنگاه به امیر سعید، رُکن الدوله ﷺ رو کرده و گفتم: ای امیر! بنگر که سخن این شیخ چیست، او می گوید: امام غایب است و دیده نمی شود زیرا خدای تعالی دیده نمی شود. آنگاه امیر ﷺ به او گفتم: تو کلام او را نفهمیدی، و کلامی بر او بستنی و این فرو ماندگی توست و اقرار و اعتراف تو بر عجز و ناتوانی.

و این طریق همه کسانی است که درباره صاحب الزمان ﷺ با ما مجادله می کنند، سخنانشان در دفع و انکار صاحب الزمان ﷺ به هذیان و پریشان گوئی و خرافات مغشوش می ماند.

ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی در آخر کتاب «التنبیه» می نویسد: بسیار اتفاق افتاده است که دشمنان ما می گویند: اگر ادعای شما درباره نصوص پیامبر اکرم در شأن ائمه هدی درست بود، بی تردید علی ﷺ پس از درگذشت رسول اکرم آن را بازگو کرده و مدعی آن می گردید.

فَيَقَالُ لَهُمْ: كَيْفَ يَدَّعِيهِ فَيَقِيمُ نَفْسَهُ مَقَامَ مُدَّعٍ يَحْتَاجُ إِلَى شُهُودٍ عَلَى صِحَّةِ دَعْوَاهُ وَهُمْ لَمْ يَقْبَلُوا قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فَكَيْفَ يَقْبَلُونَ دَعْوَاهُ لِنَفْسِهِ، وَتَخَلَّفَهُ عَنِ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ، وَدَفَنَهُ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ جَمِيعاً خَبَرَهَا حَتَّى دَفَنَهَا سِرّاً أَدَلُّ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَرْضَ بِمَا فَعَلُوهُ.

فَإِنْ قَالُوا: «فَلِمَ قَبِلَهَا بَعْدَ عُثْمَانَ؟» قِيلَ لَهُمْ: أَعْطَوْهُ بَعْدَ مَا وَجَبَ لَهُ فَقَبِلَهُ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ مِثْلَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ قَبِلَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبِهِمْ. وَرُبَّمَا قَالَ خُصُومُنَا - إِذَا عَضَّهِمُ الْحِجَابُ وَ لَزِمَتْهُمُ الْحُجَّةُ فِي أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ إِمَامٍ مَنصُوصٍ عَلَيْهِ، عَالِمٍ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، مَأْمُونٍ عَلَيْهِمَا، لَا يَنْسَاهُمَا وَلَا يَغْلُظُ فِيهِمَا، وَلَا تَجُوزُ مُخَالَفَتُهُ، وَاجِبُ الطَّاعَةِ بِنَصِّ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ -: «فَمَنْ هُوَ هَذَا الْإِمَامُ سَمُوهُ لَنَا وَدَلُّوْنَا عَلَيْهِ».

و به ایشان می گوئیم: چگونه آن حضرت مدعی آن نصوص شود و خود را در جایگاه کسی قرار دهد که نیازمند گواه است تا دعوی خود را اثبات کند، در حالی که آنان سخن پیامبر را درباره او نپذیرفتند، و چگونه می توان تصور کرد که چنین مردمی دعوی علی علیه السلام را درباره خودش بپذیرند و موضوع سرباز زدن آن حضرت از بیعت کردن با ابوبکر و دفن فاطمه زهرا علیه السلام بی آنکه هیچیک از ایشان را خبردار کند تا به غایتی که او را شبانه و پنهانی دفن کرد، اینها خود بهترین دلیل است که آن حضرت از اعمال خلفا خشنود نبودند.

و اگر بگویند: چرا علی علیه السلام امر خلافت را پس از عثمان پذیرفت؟ می گوئیم: حق واجب او را به وی می دادند و او هم پذیرفت و او را در این کار مانند پیامبر ﷺ بود آنگاه که منافقین و مؤلفه قلوبهم را پذیرفت.

و بسا که مخالفین ما آنگاه که این دلایل ایشان را در مانده سازد و حجت بر ایشان تمام شود و بگویند از امام منصوصی که عالم به کتاب و سنت است و بر آن دو آمین باشد و آنها را فراموش نکند و در آنها خطا نکند، گریزی نیست، و روا نیست که با او مخالفت شود و طاعتش به نص امام پیش از او واجب است. اما این امام کیست؟ نامش را به ما بگوئید و ما را به مکان او دلالت کنید.

فَيَقَالُ هُمْ: هَذَا كَلَامٌ فِي الْأَخْبَارِ وَهُوَ انْتِقَالٌ مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي تَكَلَّمْنَا فِيهِ، لِأَنَّا
 إِنَّمَا تَكَلَّمْنَا فِيهَا تَوْجِيهَ الْعُقُولِ إِذَا مَضَى النَّبِيُّ ﷺ وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ لَا يَسْتَخْلِفَ وَ
 يُنَّصَّ عَلَى إِمَامٍ بِالصِّفَةِ الَّتِي ذَكَرْنَاها؟ فَإِذَا ثَبَتَ ذَلِكَ بِالْأَدِلَّةِ فَعَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمُ
 التَّفْتِيضُ عَنْ عَيْنِ الْإِمَامِ فِي كُلِّ عَصْرِ مِنْ قِبَلِ الْأَخْبَارِ وَ نَقْلِ الشَّيْعِ النَّصَّ عَلَى
 عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُمْ الْآنَ مِنَ الْكثْرَةِ وَ اخْتِلَافِ الْأَوْطَانِ وَ الْهَمَمِ عَلَى مَا هُمْ عَلَيْهِ يُوجِبُ
 الْعِلْمَ وَ الْعَمَلَ لَا سِيَّمَا وَ لَيْسَ بِإِزَائِهِمْ فِرْقَةٌ تَدَّعِي النَّصَّ لِرَجُلٍ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرِ
 عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَإِنْ عَارَضُونَا بِمَا يَدَّعِيهِ أَصْحَابُ زَرَادِشْتِ وَ غَيْرُهُمْ مِنَ الْمُبْطِلِينَ، قِيلَ لَهُمْ:
 هَذِهِ الْمُعَارَضَةُ تَلْزِمُكُمْ فِي آيَاتِ النَّبِيِّ ﷺ فَإِذَا انْفَصَلْتُمْ بِشَيْءٍ فَهُوَ فَضْلُنَا، لِأَنَّ
 صُورَةَ الشَّيْعِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَصُورَةِ الْمُسْلِمِينَ فِي الْكثْرَةِ فَإِنَّهُمْ لَا يَتَعَارَفُونَ وَإِنَّ

به ایشان می گوئیم: این سخن مربوط به اخبار می شود و سخن ما در این
 باره نبود، بلکه سخن ما مربوط به حکم عقل بود آنگاه که پیامبر اکرم در گذشته
 است و اینکه آیا جایز است که جانشین تعیین نکند؟ و بر امام پس از خود تصریح
 نکند؟ و چون این مطلب با دلایل روشن ثابت گردید، ما و شما وظیفه داریم که در
 هر عصری در تعیین امام تفحص و تحقیق کنیم و از ناحیه اخبار و نقل نصوص
 طائفه شیعه به شناسایی امام پردازیم و چون هم اکنون جمعیت ایشان بسیار و
 وطنشان مختلف و مقاصدشان متفاوت است و با وجود این در اقوالشان اتفاق
 دارند و این موجب علم و عمل می گردد علی الخصوص که در مقابل ایشان
 فرقه ای وجود ندارد که ادعا کند پیامبر ﷺ شخص دیگری غیر علی علیه السلام را
 برای امامت برگزیده و او را معرفی کرده باشد.

اگر با ما معارضه کرده و آنچه را که زرتشتیان و دیگر از کفار ادعا می کنند
 بگویند، در پاسخ ایشان می گوئیم: این معارضه درباره معجزات پیامبر ﷺ هم
 وارد است، هر جوابی را که آنجا بگوئید: اینجا ما هم همان را می گوئیم، زیرا
 امروزه صورت عالم تشیع، مانند صورت عالم اسلام از حیث کثرت است،
 یکدیگر را نمی شناسند و پیشینیان آنها هم همینطور بودند، بلکه بایستی اخبار-

أَسْلَافَهُمْ يَجِبُ أَنْ يَكُونُوا كَذَلِكَ، بَلْ أَخْبَارُ الشَّيْعِ أَرْكَدٌ لِأَنَّهُ لَيْسَ مَعَهُمْ دَوْلَةٌ وَلَا سَيْفٌ وَلَا رَهْبَةٌ وَلَا رَغْبَةٌ، وَإِنَّمَا تُفْتَعَلُ الْأَخْبَارُ الْكَاذِبَةُ لِرَغْبَةٍ أَوْ رَهْبَةٍ أَوْ حُمْلٍ عَلَيْهَا بِالذُّوْلِ، وَ لَيْسَ فِي أَخْبَارِ الشَّيْعَةِ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ، وَإِذَا صَحَّ بِنَقْلِ الشَّيْعَةِ النَّصُّ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ صَحَّ بِمِثْلِ ذَلِكَ نَقْلُهَا النَّصُّ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ وَمِنْ الْحَسَنِ عَلَى الْحُسَيْنِ، ثُمَّ عَلَى إِمَامِ إِمَامٍ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلَى الْغَائِبِ الْإِمَامِ بَعْدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ رِجَالَ أَبِيهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الثَّقَاتُ كُلُّهُمْ قَدْ شَهِدُوا لَهُ بِالْإِمَامَةِ، وَ غَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ السُّلْطَانَ طَلَبَهُ طَلَبًا ظَاهِرًا، وَ وَكَّلَ بِمَنَازِلِهِ وَ حَرَمِهِ سَنَّتَيْنِ.

فَلَوْ قُلْتُ: إِنَّ غَيْبَةَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا الْعَصْرِ مِنْ أَدَلِّ الْأَدِلَّةِ عَلَى صِحَّةِ الْإِمَامَةِ قُلْتُ صِدْقًا لِيُصَدِّقَ الْأَخْبَارَ الْمُتَقَدِّمَةَ فِي ذَلِكَ وَ شَهْرَتَهَا.

وَ قَدْ ذَكَرَ بَعْضُ الشَّيْعَةِ مِمَّنْ كَانَ فِي خِدْمَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَحَدُ ثِقَاتِهِ

ایشان را صحیحتر بدانیم، زیرا شیعه در طول تاریخ گذشته حکومت و شمشیر و خوف و رجائی نداشتند و اخبار دروغ را برای خوف و یا رجا می سازند و یا دولتهای آنها اخبار را تحمیل می کنند و در اخبار شیعه چیزی از این امور وجود ندارد، و چون نقل پیامبر ﷺ بر علی ﷺ درست است، به همین دلیل نقل علی ﷺ بر امامت حسن و نقل حسن بر امامت حسین ﷺ و همینطور نقل هر امامی بر امامت پس از خود درست است تا امام حسن عسکری ﷺ و امام غایب پس از آن حضرت که رجال طرفدار پدرش امام حسن عسکری همه مورد وثوق بوده اند و گواهی داده اند که او امام است و غایب شده است زیرا که سلطان وقت آشکارا در طلب او بود، و دو سال مأمور بر منازل و حرَم او گمارد.

و اگر بگویم که غیبت امام علی ﷺ در این عصر، بهترین دلیل بر صحت امامت اوست، سخن درستی گفته ام، زیرا اخباری که در این موضوع پیشتر نقل کردیم همه درست و مشهور است.

و یکی از اشخاص موثقی که در خدمت امام حسن عسکری ﷺ بوده، ذکر

أَنَّ السَّبَبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَّصِلٌ وَكَانَ يُخْرَجُ مِنْ كُتُبِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ عَلَى يَدِهِ إِلَى شِيعَتِهِ إِلَى أَنْ تُؤْفَى وَ أَوْصَى إِلَى رَجُلٍ مِنَ الشَّيْعَةِ مَسْتُورٍ فَقَامَ مَقَامَهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ .

وَ قَدْ سَأَلُونَا فِي هَذِهِ الْغَيْبَةِ وَ قَالُوا: إِذَا جَازَ أَنْ يَغِيبَ الْإِمَامُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ مَا أَشْبَهَهَا فَمَا تُتَكْرَمُونَ مِنْ رَفْعِ عَيْنِهِ عَنِ الْعَالَمِ؟ فَيُقَالُ لَهُمْ: فِي ارْتِفَاعِ عَيْنِهِ ارْتِفَاعُ الْحُجَّةِ مِنَ الْأَرْضِ وَ سُقُوطُ الشَّرَائِعِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مَنْ يَحْفَظُهَا. وَ أَمَّا إِذَا اسْتَرَّ الْإِمَامُ لِلْخَوْفِ عَلَى نَفْسِهِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ كَانَ لَهُ سَبَبٌ مَعْرُوفٌ مُتَّصِلٌ بِهِ وَ كَانَتْ الْحُجَّةُ قَائِمَةً إِذْ كَانَتْ عَيْنُهُ مَوْجُودَةً فِي الْعَالَمِ وَ بَابُهُ وَ سَبَبُهُ مَعْرُوفَانِ وَ أَمَّا عُدْمَ إِفْتَاؤِهِ وَ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ ظَاهِرًا وَ لَيْسَ فِي ذَلِكَ بَطْلَانٌ لِلْحُجَّةِ، وَ لِذَلِكَ نَظَائِرٌ قَدْ أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الشَّعْبِ مُدَّةً طَوِيلَةً وَ كَانَ يَدْعُو النَّاسَ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ سِرًّا إِلَى أَنْ أَمِنَ وَ صَارَتْ لَهُ فِئَةٌ وَ هُوَ فِي كُلِّ ذَلِكَ نَبِيٌّ مَبْعُوثٌ مُرْسَلٌ فَلَمْ يُبْطَلْ تَوْقِيهِ وَ

کرده است که سبب بین او و فرزند حسن بن علی علیه السلام متصل بوده است و او نامه ها و اوامر و نواهی آن حضرت را به دست خود به شیعیان می رسانیده است، تا آنکه او از دنیا رفته و آن حضرت به شخص مستور دیگری وصیت فرموده، و برای او جانشین معین نموده است.

و در این مسأله غیبت از ما می پرسند: اگر جایز باشد که امام سی سال یا بیشتر غایب باشد، چه دلیلی وجود دارد که در عالم موجود باشد؟ و به ایشان می گوئیم: عدم وجود امام در زمین، موجب رفع حجّت خدا از زمین و سقوط دین الهی می گردد، زیرا دیگر حافظ و نگاهبانی ندارد، ولی اگر امام برای خوف از جان خود به امر خدای تعالی پنهان گردد و سبب معروف و متصلی داشته باشد، حجّت خدا قائم خواهد بود، زیرا شخص او در عالم موجود است و نایب و وسیله معروفی هم دارد، فقط فتوا و امر و نهی ظاهری نیست، و این موجب بطلان حجّت الهی نیست. و این مطلب نظائری هم دارد: پیامبر اکرم مدتی طولانی در شعب اقامت گزید و در اوّل امر رسالت مردم را پنهانی دعوت می فرمود، تا آنکه امنیت یافت و جمعیتی برای وی پدید آمد و او در تمام این احوال پیامبر

تَسْتَرُّهُ مِنْ بَعْضِ النَّاسِ دَعْوَةَ نُبُوَّتِهِ وَ لَا أَدْحَصَ ذَلِكَ حُجَّتَهُ، ثُمَّ دَخَلَ الْغَارَ الْغَارَ فَأَقَامَ بِهِ فَلَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مَوْضِعَهُ وَ لَمْ يُبْطِلْ ذَلِكَ نُبُوَّتَهُ وَ لَوْ اِرْتَفَعَتْ عَيْنُهُ لَبَطَلَتْ نُبُوَّتُهُ، وَ كَذَلِكَ الْإِمَامُ يَجُوزُ أَنْ يَحْبِسَهُ السُّلْطَانُ الْمُدَّةَ الطَّوِيلَةَ وَ يَمْتَعِ مِنْ لِقَائِهِ حَتَّى لَا يُفْتِيَ وَ لَا يُعَلِّمَ وَ لَا يُبَيِّنَ، وَ الْحُجَّةُ قَائِمَةٌ ثَابِتَةٌ وَاجِبَةٌ وَ إِنْ لَمْ يُفْتِ وَ لَمْ يُبَيِّنْ لِأَنَّهُ مَوْجُودٌ الْعَيْنِ فِي الْعَالَمِ، ثَابِتُ الذَّاتِ، وَ لَوْ أَنَّ نَبِيًّا أَوْ إِمَامًا لَمْ يُبَيِّنْ وَ يُعَلِّمَ وَ يُفْتِ لَمْ تَبْطُلْ نُبُوَّتُهُ وَ لَا حُجَّتُهُ، وَ لَوْ اِرْتَفَعَتْ ذَاتُهُ لَبَطَلَتْ الْحُجَّةُ، وَ كَذَلِكَ يَجُوزُ أَنْ يَسْتَرُّ الْإِمَامُ الْمُدَّةَ الطَّوِيلَةَ إِذَا خَافَ، وَ لَا تَبْطُلُ حُجَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

فَإِنْ قَالُوا: فَكَيْفَ يَصْنَعُ مَنْ اِخْتَجَعَ إِلَى أَنْ يَسْأَلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ؟ قِيلَ لَهُ: كَمَا كَانَ يَصْنَعُ وَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْغَارِ مَنْ جَاءَ إِلَيْهِ لِيُسَلِّمَ وَ لِيَتَعَلَّمَ مِنْهُ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ سَائِعًا فِي الْحِكْمَةِ كَانَ هَذَا مِثْلَهُ سَائِعًا.

مبعوث و مرسل بود و پناهندگی و پنهانی او نسبت به بعضی از مردم دعوت نبوتش را باطل نکرد و حجّت او را مخدوش نساخت. آنگاه در غار پنهان شد و هیچکس جایگاه او را نمی دانست، و این موجب بطلان نبوت او نبود، اما اگر وجود نداشت نبوتش نیز باطل می شد، امام نیز همچنین است. ممکن است سلطان او را مدتی طولانی محبوس سازد و از ملاقات او جلوگیری کند تا نتواند فتوا دهد و تعلیم و تبیین نماید، اما حجّت الهی برپا و ثابت و واجب است، گرچه فتوا ندهد و تبیین نکند، زیرا او در عالم موجود است و ذاتش ثابت است و اگر پیامبری یا امامی فتوا ندهد و تعلیم و تبیین نکند، نبوت و حجّتش باطل نخواهد شد، اما اگر وجودش از میان برود، حجّت خدای باطل خواهد شد، همچنین جایز است که امام هرگاه که بهر اسد مدتی طولانی مستور باشد و حجّت خدای تعالی باطل نخواهد گردید.

و اگر بگویند: در این حال اگر کسی بخواهد از او پرسش کند چه باید بکند؟ می گوئیم به او همان کاری را انجام دهد که اگر پیامبر در غار بود و شخصی می خواست به نزد او بیاید تا اسلام آورد و از او تعلیم گیرد. اگر عدم دسترسی به پیامبر به لحاظ حکمت الهی روا باشد، عدم دسترسی به امام نیز همانگونه است.

وَمِنْ أَوْضَحِ الْأَدِلَّةِ عَلَى الْإِمَامَةِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ آيَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ أَتَى بِقِصَصِ الْأَنْبِيَاءِ الْمَاضِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِكُلِّ عِلْمٍ مِنْ تَوْرَةٍ وَانْجِيلٍ وَزَبُورٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يَعْلَمُ الْكِتَابَةَ ظَاهِرًا، أَوْلَقِيَ نَصْرَانِيًّا أَوْ يَهُودِيًّا فَكَانَ ذَلِكَ أَكْبَرُ آيَاتِهِ، وَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَلَفَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَقَارِبَ السَّنِّ كَانَتْ سِنُّهُ أَقَلَّ مِنْ عِشْرِينَ سَنَةً، ثُمَّ انْتَبَضَ عَنِ النَّاسِ فَلَمْ يَلْقَ أَحَدًا وَ لَا كَانَ يَلْقَاهُ إِلَّا خَوَاصُّ أَصْحَابِهِ وَ كَانَ فِي نِهَآيَةِ الْعِبَادَةِ وَ لَمْ يَخْرُجْ عَنْهُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا يَسِيرًا لِصُعُوبَةِ الزَّمَانِ وَ جَوْرِ بَنِي أُمَيَّةَ، ثُمَّ ظَهَرَ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُسَمَّى بِالْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِفَتْحِهِ الْعِلْمَ^(۱) فَآتَى مِنْ عُلُومِ الدِّينِ وَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ السِّيَرِ وَ الْمَغَازِي بِأَمْرِ عَظِيمٍ.

وَ أَتَى جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ ذَلِكَ بِمَا كَثُرَ وَ ظَهَرَ وَ انْتَشَرَ، فَلَمْ

و از واضحترین أدله‌ای که برای امامت وجود دارد این است که خدای تعالی معجزه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را این قرار داده که داستان پیامبران گذشته را در قرآن ذکر فرموده و دانش تورات و انجیل و زبور را بیان کرده، بی آنکه نوشتن را آموخته باشد یا آنکه نصرانی و یا یهودی را ملاقات کرده باشد، این بزرگترین معجزه اوست. و حسین بن علی عليه السلام به شهادت رسید و علی بن الحسین عليه السلام را به جای خود گذاشت در حالی که سین امام سجّاد از بیست سال تجاوز نمی کرد و آن حضرت از مردم کناره گرفت و با احدی ملاقات نمی کرد و جز خواص اصحابش او را نمی دیدند و او در نهایت عبادت بود و به واسطه سختی زمانه و ستم بنی امیه، جز اندکی از علم از ناحیه آنحضرت منتشر نگردید، سپس فرزندش محمد بن علی عليه السلام ظاهر گردید و او را باقر می نامیدند چون شکافنده علم بود، و از علوم دین و کتاب و سنت و تاریخ و مغازی بخش عظیمی را ظاهر ساخت.

و آنگاه جعفر بن محمد عليه السلام پس از وی علوم بیشتری را ظاهر ساخته و

يَبْقَ قَرْنٌ فِي فُنُونِ الْعِلْمِ إِلَّا أَتَى فِيهِ بِأَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ، وَفَسَّرَ الْقُرْآنَ وَالسُّنَنَ، وَرُوِيَ عَنْهُ الْمَغَازِي وَ أَخْبَارُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُرَى هُوَ وَ أَبُوهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْ عَلِيُّ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ رُوَاةِ الْعَامَّةِ أَوْ فُقَهَائِهِمْ يَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمْ شَيْئًا، وَ فِي ذَلِكَ أَدَلُّ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّهُمْ إِنَّمَا أَخَذُوا ذَلِكَ الْعِلْمَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ عَنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ عَنْ وَاحِدٍ مِنْ الْأُمَّةِ، وَكَذَلِكَ جَمَاعَةُ الْأُمَّةِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هَذِهِ سُنَّتُهُمْ فِي الْعِلْمِ (۱) يُسْأَلُونَ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَيُجِيبُونَ جَوَابَاتٍ مُتَّفِقَةً مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا ذَلِكَ مِنْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، فَأَيُّ دَلِيلٍ أَدَلُّ مِنْ هَذَا عَلَى إِمَامَتِهِمْ وَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَصَبَهُمْ وَ عَلَّمَهُمْ وَ أَوْدَعَهُمْ عِلْمَهُ وَ عُلُومَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَبْلَهُ، وَ هَلْ رَأَيْنَا فِي الْعَادَاتِ مَنْ ظَهَرَ عَنْهُ مِثْلُ مَا ظَهَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا ذَلِكَ مِنْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ.

منتشر ساخت و هیچ فنی از فنون علم نماند جز آنکه مطالب بسیاری در آن بیان فرموده. و قرآن و سنت را تفسیر نموده و از آن حضرت مغازی و اخبار انبیاء روایت شده است بی آنکه او یا پدرش امام باقر یا امام سجّاد علیهما السلام حتی نزد یکی از راویان عامّه و اهل سنت یا فقهای ایشان دیده شده باشند و چیزی از ایشان آموخته باشند، و این خود واضحترین دلیل است که ایشان صلوات الله علیهم علم را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سپس از علی علیه السلام و سپس از یک یک ائمه فرا گرفته اند و همه ائمه علیهم السلام چنین بوده اند و روش ایشان در علم بر این پایه استوار بود، ایشان را از حلال و حرام می پرسیدند و آنها هم پاسخهای هماهنگ می گفتند بی آنکه از احدی تعلیم گرفته باشند، پس کدام دلیل واضحتر از این بر امامت ایشان است و اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را نصب کرده و موسوم ساخته و علوم خودش و انبیاء پیشین را به آنها سپرده است؟ و آیا در تاریخ، فردی مانند امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام مشاهده کرده ایم که بی آنکه از احدی درس گرفته باشند، این همه علم و دانش از آنها ظاهر شده باشد؟

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَعَلَّهُمْ كَانُوا يَتَعَلَّمُونَ ذَلِكَ سِرًّا. قِيلَ لَهُمْ: قَدْ قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ
الدَّهْرِيُّ فِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتَعَلَّمُ الْكِتَابَةَ وَيَقْرَأُ الْكِتَابَ سِرًّا. وَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ
يُظَنَّ ذَلِكَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ أَكْثَرُ مَا أَتَوَاهُ بِهِ لَا يُعْرَفُ إِلَّا
مِنْهُمْ، وَلَا سَمِعَ مِنْ غَيْرِهِمْ.

وَ قَدْ سَأَلُونَا فَقَالُوا: «ابْنُ الْحَسَنِ لَمْ يَظْهَرْ ظُهُورًا تَامًّا لِلْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ فَمِنْ
أَيِّنَ عِلْمَتُمْ وَجُودَهُ فِي الْعَالَمِ؟ وَ هَلْ رَأَيْتُمُوهُ أَوْ أَخْبَرْتُمْ جَمَاعَةً [قَدْ] تَوَاتَرَتْ
أَخْبَارُهَا أَنَّهَا شَاهِدَتُهُ وَ عَايَنَتُهُ؟».

فَيُقَالُ لَهُمْ: إِنَّ أَمْرَ الدِّينِ كُلِّهِ بِالِاسْتِدْلَالِ يُعْلَمُ، فَتَحْنُ عَرَفْنَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
بِالْأَدِلَّةِ وَ لَمْ نُشَاهِدْهُ، وَ لَا أَخْبَرْنَا عَنْهُ مَنْ شَاهَدَهُ، وَ عَرَفْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ كَوْنَهُ
فِي الْعَالَمِ بِالْأَخْبَارِ، وَ عَرَفْنَا نُبُوتَهُ وَ صِدْقَهُ بِالِاسْتِدْلَالِ، وَ عَرَفْنَا أَنَّهُ اسْتَخْلَفَ عَلِيًّا

اگر کسی بگوید: ممکن است پنهانی درس آموخته باشند. می گوئیم: مشابه
این سخن را دهریه درباره پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفته اند که آن حضرت پنهانی
کتابت را آموخته بود و کتاب قرائت می کرد و چگونه می توان به امام باقر و امام
صادق عليهما السلام چنین گمان بُرد، در حالی که بیشتر علومی که ظاهر ساخته اند از
احدی غیر ایشان دیده و شنیده نشده است.

و از ما پرسش کرده و گفته اند: فرزند امام حسن عسکری عليه السلام ظهور تامّ و
تمامی برای عامّ و خاصّ نداشته است، از کجا به وجود او در این عالم پی
برده اید، آیا شما خود او را دیده اید یا جماعتی که اخبارشان به تواتر رسیده او را
مشاهده و دیدار کرده اند؟

به ایشان می گوئیم: امور دینی به دلایل ثابت می شود، ما خدای تعالی را به
دلایل شناختیم و هرگز او را مشاهده نکرده ایم و کسی که او را دیده باشد ما را
آگاه نکرده است. و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و وجود او را در این عالم به واسطه اخبار
شناختیم و به نبوت و صدق آن حضرت از طریق استدلال، معرفت حاصل
کردیم و از طریق استدلال دانستیم که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علی بن ابی طالب عليه السلام راجانشین
خود قرار داده است و دانستیم که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه پس از او عالم به کتاب و سنت

ابن أبي طالب عليه السلام بالاستدلال، و عرفنا أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم و سائر الأئمة عليهم السلام بعده عالمون بالكتاب و السنة، و لا يجوز عليهم في شيء من ذلك الغلط و لا النسيان و لا تعمُد الكذب بالاستدلال، و كذلك عرفنا أن الحسن بن علي عليه السلام إمام مفترض الطاعة، و علمنا بالأخبار المتواترة عن الأئمة الصادقين عليهم السلام أن الإمامة لا تكون بعد كونها في الحسن و الحسين عليهم السلام إلا في ولد الإمام و لا يكون في أخ و لأقرباة، فوجب من ذلك أن الإمام لا يمضي إلا أن يخلف من ولده إماماً^(۱) فلما صححت إمامة الحسن عليه السلام و صحَّت وفاته ثبت أنه قد خلف من ولده إماماً، هذا وجه من الدلالة عليه.

و وجه آخر: و هو أن الحسن عليه السلام خلف جماعة من ثقاته ممن يروي عنه^(۲) الحلال و الحرام و يؤدِّي إليه كتب شيعته و أموالهم و يخرجون الجوابات و كانوا بموضع من السِّر^(۳) و العدالة بتعديله إياهم في حياته، فلما مضى أجمعوا جميعاً

بوده اند و در این امر غلط و نسیان و دروغگوئی بر آنها روا نیست و همه این امور را با استدلال دانستیم، و دانستیم که حسن بن علی عليه السلام امام مفترض الطاعة است و به واسطه اخبار متواتره از ائمه صادقین آگاه شدیم که امامت پس از حسن و حسین عليهم السلام بایستی در اولاد امام باشد و در برادر و خویشاوند امام نیست و از این مقدمات لازم می آید که امام از دنیا نرفته باشد، مگر آنکه امامی را از فرزندان خود جانشین خود ساخته باشد و چون امامت و وفات امام حسن عسکری عليه السلام درست است، ثابت می شود که یکی از فرزندانش امام و جانشین او باشد، این استدلالی بر وجود اوست.

استدلالی دیگر: و آن این است که امام حسن عسکری عليه السلام جماعتی از موثقین خود را جانشین خود قرار داد، کسانی که از او حلال و حرام را روایت می کردند و نامه های شیعیان و وجوهات ایشان را به آن حضرت می رسانیدند و پاسخها را دریافت می کردند. آنها عالم به پشت پرده و عادل بودند و خود امام حسن

۱ - فی بعض النسخ «من بعده اماماً».

۳ - فی بعض النسخ «فی السِّر».

عَلَى أَنَّهُ قَدْ خَلَّفَ وَلَدًا هُوَ الْإِمَامُ، وَ أَمَرُوا النَّاسَ أَنْ لَا يَسْأَلُوا عَنِ اسْمِهِ وَ أَنْ
 يَسْتُرُوا ذَلِكَ مِنْ أَعْدَائِهِ، وَ طَلَبَهُ السُّلْطَانُ أَشَدَّ طَلَبٍ وَ وَكَّلَ بِالذُّورِ وَ الْحُبَالِي مِنْ
 جَوَارِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ كَانَتْ كُتُبُ ابْنِهِ الْخَلْفِ بَعْدَهُ تَخْرُجُ إِلَى الشَّيْعَةِ بِالْأَمْرِ وَ
 النَّهْيِ عَلَى أَيْدِي رِجَالِ أَبِيهِ الثَّقَاتِ أَكْثَرَ مِنْ عِشْرِينَ سَنَةً، ثُمَّ انْقَطَعَتِ الْمَكَاتِبَةُ وَ
 مَضَى أَكْثَرُ رِجَالِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ كَانُوا شَاهِدُوا بِأَمْرِ الْإِمَامِ بَعْدَهُ وَ بَقِيَ مِنْهُمْ
 رَجُلٌ وَاحِدٌ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى عَدَالَتِهِ وَ ثِقَّتِهِ فَأَمَرَ النَّاسَ بِالْكِتْمَانِ وَ أَنْ لَا يُذِيعُوا
 شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الْإِمَامِ، وَ انْقَطَعَتِ الْمَكَاتِبَةُ، فَصَحَّ لَنَا ثَبَاتُ عَيْنِ الْإِمَامِ بِمَا ذَكَرْتُ مِنْ
 الدَّلِيلِ، وَ بِمَا وَصَفْتُ عَنْ أَصْحَابِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رِجَالِهِ وَ نَقْلِهِمْ خَبْرَهُ، وَ صِحَّةِ
 غَيْبَتِهِ بِالْأَخْبَارِ الْمَشْهُورَةِ فِي غَيْبَةِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّ لَهُ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَيْهِمَا أَشَدُّ مِنْ
 الْآخَرَى.

عسکریؑ در ایام حیاتش آنها را تعدیل کرده بود، و وقتی که آن حضرت درگذشت همگی آنها اتفاق داشتند که او فرزندی را جانشین قرار داده است که همو امام است و به مردم گفتند که از اسم او نپرسند و آن را از دشمنانش نهان دارند؛ و سلطان وقت به سختی در طلب او برآمد و نگهبانانی بر خانه ها و کنیزان باردار امام حسن عسکریؑ گمارد، سپس نامه های پسرش که جانشین وی بود و شامل اوامر و نواهی او بود به واسطه اصحاب مورد اعتماد پدرش در مدتی بالغ بر بیست سال به شیعیانش می رسید و بعد از آن مکاتبه منقطع شد و بیشتر یاران امام حسن عسکریؑ که شاهد امر امامت پس از او بودند درگذشتند و تنها یک تن باقی ماند که همگی اتفاق بر عدالت و وثاقت وی داشتند و او به مردم دستور کتمان داد و اینکه چیزی از امر امام را منتشر نکنند و مکاتبه منقطع گردید. پس بنا به دلیلی که ذکر کردم و وصفی که از یاران امام حسن عسکریؑ و رجالش نمودم، و نقلی که ایشان در امر امامت فرزند-عسکریؑ کرده اند، وجود امام ثابت گردید و درستی غیبتش را به واسطه اخبار مشهوره ای که در باب غیبت امام علیؑ وارد شده و اینکه او دو غیبت دارد و یکی از آن دو دشوارتر از دیگری است به اثبات می رسانیم.

و مذهبنا في غيبة الإمام في هذا الوقت لا يشبه مذهب الممطورة في موسى ابن جعفر، لأن موسى مات ظهراً وراه الناس ميتاً و دفن دفناً مكشوفاً و مضى لموته أكثر من مائة سنة و خمسين سنة لا يدعي أحد أنه يراه و لا يكاتبه و لا يرأسه، و دعواهم أنه حي فيه إكذاب الحواس التي شاهدته ميتاً، و قد قام بعده عدة أئمة فأتوا من العلوم بمثل ما أتى به موسى عليه السلام، و ليس في دعوانا هذه - غيبة الإمام - إكذاب للحس و لا محال و لا دعوى تُكربها العقول و لا تخرج من العادات، و له إلى هذا الوقت من يدعي من شيعته الشقات المستورين أنه باب إليه و سبب يؤدي عنه إلى شيعته أمره و نهيه و لم تطل المدة في الغيبة طويلاً يخرج من عادات من غاب، فالتصديق بالأخبار يوجب اعتقاد إمامة ابن الحسن عليه السلام على ما شرحت، و أنه قد غاب كما جاءت الأخبار في الغيبة فإنها

و مذهب ما در غیبت امام علی علیه السلام در این عصر، مانند مذهب ممطورة - که همان واقفیه باشند - در غیبت موسی بن جعفر علیهم السلام نیست، زیرا امام هفتم آشکارا درگذشت و مردم جسد او را دیدند و علناً او را به خاک سپردند و از درگذشت او متجاوز از یکصد و پنجاه سال گذشت و احدی ادعا نکرد که او را دیده است و یا آنکه با او مکاتبه و مراسله کرده است، و ادعای واقفیه که می گویند او زنده است، تکذیب چشمانی است که او را مرده مشاهده کرده است، و پس از امام کاظم علیهم السلام چندین امام دیگر آمده اند که مانند آن حضرت اظهار علم و امامت کرده اند. اما در ادعای ما نسبت به غیبت امام عصر علیهم السلام تکذیب حس و یا التزام به محال و یا خلاف عقل و عادت نیست و تا کنون هم بعضی از شیعیان موثق و مستور، خود را باب او می دانند و وسیله ای می شمارند که دستورات او را به شیعیانش برسانند و غیبت هم آنقدر طولانی نشده که خارج از عادت کسانی باشد که غایب می شوند. پس تصدیق به این اخبار موجب اعتقاد به امامت فرزند امام حسن عسکری علیهم السلام می شود - چنانکه شرح دادیم - و او همچنان که در اخبار آمده است غیبت خواهد کرد، و اخبار آن مشهور و متواتر است، و

جاءت مشهوره متواترة، وكانت الشيعة تتوقعها وتترجها لما يرجون بعد هذا من قيام القائم عليه السلام بالحق وإظهار العدل. ونسأل الله عز وجل توفيقاً وصبراً جميلاً برحمته.

[كلام لابن قبة الرازي]

وقال أبو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبة الرازي في نفض كتاب الإلهاد لأبي زيد العلوي: «قال صاحب الكتاب بعد أشياء كثيرة ذكرها لا منازعة فيها: وقالت الزيدية والموتمة: الحجة من ولد فاطمة بقول الرسول المجمع عليه في حجة الوداع، ويوم خرج إلى الصلاة في مرضه الذي توفي فيه: أيها الناس قد خلقت فيكم كتاب الله وعترتي، ألا إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض، ألا وإنكم لن تضلوا ما استمسكتم بهما. ثم أكد صاحب الكتاب هذا الخبر وقال فيه قولاً لا مخالفة فيه، ثم قال بعد ذلك: إن الموتمة خالفت الإجماع وأدعت الإمامة

شيعه متوقع آن غيبت است و به آن امیدوار است، زیرا رجاء واثق دارد که قائم عليه السلام پس از آن قیام خواهد کرد و عدل و داد را ظاهر خواهد ساخت. از رحمت و اسعه حق در خواست توفیق و صبر جمیل می نمائیم.

سخنان أبو جعفر بن قبة رازی

ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبة رازی در رد کتاب «الإلهاد» ابوزید علوی گوید: صاحب این کتاب بعد از ذکر مطالب بسیاری که نزاعی در آن نیست گفته است: زیدیه و امامیه می گویند: حجّت خداوند بایستی از فرزندان فاطمه زهرا عليها السلام باشد، زیرا این اجماعی است که پیامبر اکرم در حجة الوداع و در روزی که بیمار بودند و آخرین نماز را در مسجد برگزار کردند فرمودند: ای مردم! من کتاب خدا و عترتم را در میان شما باقی گذاشتم و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر در بهشت بر من وارد شوند، آگاه باشید که اگر شما به آن دو در آویزید هرگز گمراه نخواهید شد. سپس صاحب آن کتاب این خبر را مورد تأیید و تأکید قرار داده و سخنی گفته است که هیچ خلافي در آن نیست و بعد از آن می گوید: امامیه با اجماع مخالفت کرده و ادعا کرده اند که امامت بایستی در

فِي بَطْنٍ مِنَ الْعِثْرَةِ وَ لَمْ تُوجِبْهَا لِسَائِرِ الْعِثْرَةِ، ثُمَّ لِرَجُلٍ مِنْ ذَلِكَ الْبَطْنِ فِي كُلِّ عَصْرِ.

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ الثَّقَةُ - : إِنَّ فِي قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى مَا يَقُولُ الْإِمَامِيَّةُ دَلَالَةً وَاضِحَةً، وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي» دَلَّ عَلَى أَنَّ الْحُجَّةَ مِنْ بَعْدِهِ لَيْسَ مِنَ الْعَجَمِ وَ لَا مِنْ سَائِرِ قَبَائِلِ الْعَرَبِ بَلْ مِنْ عِثْرَتِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ، ثُمَّ قَرَنَ قَوْلَهُ بِمَادَلَّ [بِهِ] عَلَى مُرَادِهِ فَقَالَ : «أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» فَأَعْلَمْنَا أَنَّ الْحُجَّةَ مِنْ عِثْرَتِهِ لَا تُفَارِقُ الْكِتَابَ، وَ إِنَّا مَتَى تَمَسَّكْنَا بِمَنْ لَا يُفَارِقُ الْكِتَابَ لَنْ نَضِلَّ، وَ مَنْ لَا يُفَارِقُ الْكِتَابَ يَمُنُّ فَرِضَ عَلَى الْأُمَّةِ أَنْ يَتَمَسَّكُوا بِهِ، وَ يَجِبُ فِي الْعُقُولِ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِالْكِتَابِ، مَأْمُونًا عَلَيْهِ، يَعْلَمُ نَاسِخَهُ مِنْ مَنْسُوخِهِ، وَ خَاصَّهُ مِنْ عَامِّهِ، وَ حَتْمَهُ مِنْ نَدْبِهِ، وَ مُحْكَمَهُ مِنْ مُتَشَابِهِهِ لِيَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مَوْضِعَهُ

یک خانواده مخصوص از عِثرت باشد و سایر خانواده های عِثرت حتی از آن ندارند، در این خانواده هم در هر عصری فقط یک نفر امام خواهد بود. پس با اعتماد به خداوند می گویم: گفتار پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دلیل روشنی بر درستی قول امامیه است، زیرا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: من در میان شما چیزی را باقی می گذارم که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد: یکی کتاب خدا و دیگری عِثرت و اهل بیت. این مطلب دلالت دارد که حجت پس از او از عجم و سایر قبایل عرب نیست، بلکه از عِثرت اوست که همان اهل بیت او می باشد. آنگاه قولش را مقترن به کلامی کرده که به مراد او دلالت دارد و فرموده است: أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. و به ما اعلام فرموده است که حجت از عِثرت او می باشد و از کتاب جدائی ندارد و ما آنگاه که متمسک شویم به کسی که جدائی از کتاب ندارد، گمراه نخواهیم شد و کسی که مفارقت از کتاب ندارد، در زمره کسانی است که بر اُمت واجب است به او متمسک شوند و عقل می گوید که او بایستی عالم به قرآن و امین بر آن باشد. ناسخ را از منسوخ، و خاص آن را از عامش، و واجب آن را از مستحبش، و محکم آن را از متشابهش

الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، لَا يُقَدَّمُ مُؤَخَّرًا، وَلَا يُؤَخَّرُ مُقَدَّمًا. وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ جَامِعًا لِعِلْمِ الدِّينِ كُلِّهِ لِيُسْمِكَ التَّمَسُّكُ بِهِ وَالْأَخْذُ بِقَوْلِهِ فِيمَا اخْتَلَفَتْ فِيهِ الْأُمَّةُ وَ تَنَازَعَتْهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَ لِأَنَّهُ إِنْ بَقِيَ مِنْهُ شَيْءٌ لَا يَعْلَمُهُ لَمْ يُمَكِّنِ التَّمَسُّكُ بِهِ، ثُمَّ مَتَى كَانَ بِهَذَا الْمَحَلِّ أَيْضًا لَمْ يَكُنْ مَأْمُونًا عَلَى الْكِتَابِ، وَ لَمْ يَوْمَنْ أَنْ يَغْلَطَ فَيَضَعِ النَّاسِخَ مِنْهُ مَكَانَ الْمَنْسُوحِ، وَ الْمَحْكَمَ مَكَانَ الْمُتَشَابِهِ، وَ النَّدْبَ مَكَانَ الْحَتْمِ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَكْثُرُ تَعْدَادُهُ، وَ إِذَا كَانَ [هَذَا] هَكَذَا صَارَ الْحُجَّةُ وَالْمَحْجُوجُ سَوَاءً، وَ إِذَا فَسَدَ هَذَا الْقَوْلُ صَحَّ مَا قَالَتِ الْإِمَامِيَّةُ مِنْ أَنَّ الْحُجَّةَ مِنَ الْعِترَةِ لَا يَكُونُ إِلَّا جَامِعًا لِعِلْمِ الدِّينِ، مَعْصُومًا، مُؤْتَمِنًا عَلَى الْكِتَابِ، فَإِنْ وَجَدَتِ الزَّيْدِيَّةُ فِي أُمَّتِهَا مَنْ هَذِهِ صِفَتُهُ فَتَحْنُ أَوَّلَ مَنْ يَنْقَادُ لَهُ، وَ إِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى فَالْحَقُّ أَوْلَى مَا اتَّبِعَ.

وَ قَالَ شَيْخٌ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ: إِنَّا لَمْ نَقُلْ: إِنَّ الْحُجَّةَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَوْلًا

باز شناسد تا هر چیز را در جایگاه خود که خدای تعالی وضع فرموده است قرار دهد، هیچ مقدمی را مؤخر نکند، و هیچ مؤخری را مقدم نگرداند. و بایستی که همه علم دین را بداند تا در موارد اختلاف اُمت و منازعه در تأویل کتاب و سنت، تمسک به وی و گفته وی ممکن باشد. و اگر چیزی از کتاب خدا را نداند، نمی توان به او تمسک جست، و اگر در چنین جایگاهی باشد امین بر قرآن کریم نخواهد بود، و نمی توان از غلط او ایمن بود و ممکن است ناسخ را در مکان منسوخ و محکم را در جای متشابه و مستحب را در محل واجب قرار دهد و غلطهای دیگری که تعداد آنها بسیار خواهد بود. و اگر چنین باشد حجت و سایر خلائق برابر خواهند بود و چون این گفته فاسد باشد، گفتار امامیه درست خواهد بود که حجت از عترت کسی است که جامع علم دین و معصوم بوده و بر کتاب خدا امین باشد. و اگر زیدیه در میان ائمه خود کسانی را می یابند که دارای این اوصاف باشند، ما اول کسانی هستیم که از او اطاعت می کنیم، و اگر چنین نبود بایستی از حق پیروی شود.

و یکی از بزرگان امامیه گفته است: ما نمی گوئیم که هر یک از فرزندان

مُطْلَقاً، وَقُلْنَا بِتَقْسِيدٍ وَشَرَايِطٍ، وَلَمْ نَحْتَجِ لِذَلِكَ بِهَذَا الْخَبَرِ فَقَطْ بَلِ احْتَجَجْنَا بِهِ وَبِغَيْرِهِ، فَأَوَّلُ ذَلِكَ أَنَا وَجَدْنَا النَّبِيَّ ﷺ قَدْ خَصَّ مِنْ عِثْرَتِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِمَا خَصَّ بِهِ وَدَلَّ عَلَى جَلَالَةِ خَطَرِهِمْ وَعِظَمِ شَأْنِهِمْ وَعُلُوِّ حَاهِمِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِمَا فَعَلَهُ بِهِمْ فِي الْمَوْطِنِ بَعْدَ الْمَوْطِنِ وَالْمَوْقِفِ بَعْدَ الْمَوْقِفِ مِمَّا شَهَرَتْهُ تُغْنِي عَنْ ذِكْرِهِ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الزَّيْدِيَّةِ، وَدَلَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى مَا وَصَفْنَاهُ مِنْ عُلُوِّ شَأْنِهِمْ بِقَوْلِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» وَبِسُورَةِ هَلْ أَتَىٰ وَمَا يُشَاكِلُ ذَلِكَ، فَلَمَّا قَدَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْأُمُورَ وَقَرَّرَ عِنْدَ أُمَّتِهِ أَنَّهُ لَيْسَ فِي عِثْرَتِهِ مَنْ يَتَقَدَّمُهُمْ فِي الْمَنْزِلَةِ وَالرَّفْعَةِ، وَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ مِمَّنْ يُنْسَبُ إِلَى الْمُحَابَاةِ وَلَا يَمُنُّ يَوْمِي وَيُقَدِّمُ إِلَّا عَلَى الدِّينِ عَلِمْنَا أَنَّهُمْ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نَالُوا ذَلِكَ مِنْهُ اسْتِحْقَاقاً بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ، فَلَمَّا قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ كُلِّهِ: «قَدْ

فاطمه عليها السلام به طور مطلق امام است، بلکه می گوئیم بعضی از ایشان که دارای شرایط و قیودی هستند امامند و تنها به خبر ثقلین احتجاج نمی کنیم، بلکه احتجاج ما به آن خبر و اخبار دیگر است. اول مطلب آن است که پیامبر اکرم از اهل بیت و عترت خود، امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام را مخصوص گردانیده و به جلالت مقام و بزرگی شأن و علو حال ایشان نزد خدای تعالی دلالت فرموده است و این اظهار لطف آن حضرت - صلوات الله علیه - به ایشان در موطن گوناگون و مواقف متعدد واقع گردیده و شهرت آنها بین ما و زیدیّه ما را از ذکر آنها بی نیاز می کند. خدای تعالی ما را به این اوصاف ایشان که نشانه علو شأن ایشان است با این کلمات دلالت فرموده است «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» و همچنین به سوره «هل أتى» و آیات دیگر چون این امور را آماده کرد و در برابر امتش مقرر فرمود که در میان عترتش از نظر رفعت و منزلت کسی نیست که بر آنها مقدم باشد و با توجه به آنکه او کسی نبود که بی جهت به کسی متایل شده و جز بر مبنای دیانت کسی را والی ساخته و مقدم بدارد، خواهیم دانست که آن مقام را به جهت شایستگی خود دریافت کرده اند، و چون پیامبر بعد از همه این مطالب فرمود: من در میان شما کتاب خدا

خَلَّفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي « عَلِمْنَا أَنَّهُ عَنِّي هُوَ لَا يَدُونَ غَيْرِهِمْ . لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ هُنَاكَ مِنْ عِثْرَتِهِ مَنْ لَهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ لَخَصَّصَهُ عَلَيْهِ عليه السلام وَ نَبَّهَ عَلَى مَكَانِهِ ، وَ دَلَّ عَلَى مَوْضِعِهِ لِئَلَّا يَكُونَ فِعْلُهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السلام مُحَابَاةً ، وَ هَذَا وَاضِحٌ ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ . ثُمَّ دَلَّنَا عَلَى أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْحَسَنِ بِاسْتِخْلَافِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السلام إِيَّاهُ وَ اتِّبَاعِ أُخِيهِ لَهُ طَوْعاً .

وَ أَمَّا قَوْلُهُ : « إِنَّ الْمُؤْتَمَّةَ خَالَفَتِ الْإِجْمَاعَ وَ ادَّعَتِ الْإِمَامَةَ فِي بَطْنٍ مِنَ الْعِثْرَةِ » فَيُقَالُ لَهُ : مَا هَذَا الْإِجْمَاعُ السَّابِقُ الَّذِي خَالَفْنَاهُ فَإِنَّا لَا نَعْرِفُهُ ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ تَجْعَلَ مُخَالَفَةَ الْإِمَامِيَّةِ لِلزَّيْدِيَّةِ خُرُوجاً مِنَ الْإِجْمَاعِ ، فَإِنْ كُنْتَ إِلَى هَذَا تُؤْمِي فَلَيْسَ يَتَعَذَّرُ عَلَى الْإِمَامِيَّةِ أَنْ تَنْسِبَكَ إِلَى مِثْلِ مَا نَسَبْتَهَا إِلَيْهِ ، وَ تَدَّعِي عَلَيْكَ مِنَ الْإِجْمَاعِ مِثْلَ الَّذِي ادَّعَيْتَهُ عَلَيْهَا ، وَ بَعْدُ فَأَنْتَ تَقُولُ : « إِنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَجُوزُ ^(۱) إِلَّا لِوَلَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السلام » فَبَيَّنَّا لَنَا لِمَ خَصَّصْتَ وَ لِدَهُمَا دُونَ سَائِرِ الْعِثْرَةِ لِنُبَيِّنَ لَكَ بِأَحْسَنِ مِنْ

و عترتم را جانشین گردانیدم، دانستیم که مقصود پیامبر ایشانند و لا غیر، زیرا اگر فرد دیگری از عترتش چنین مقامی را داشت او را مخصوص می گردانید و مکانت و موقعیت او را اعلام می فرمود تا آنکه گرایش او به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهما السلام بی جهت نباشد و این واضح است و الحمد لله، آنگاه دلیل بر امامت امام حسن پس از امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که پدرش او را خلیفه خود کرد و برادرش امام حسین هم به دلخواه از او پیروی کرد.

اما اینکه گفته است: امامیه با اجماع مخالفت کرده و مدعی شده اند که امامت در خاندان مخصوصی از عترت است، به او می گوئیم: این اجماع سابقی که ما با آن مخالفت کرده ایم کدام اجماع است؟ که ما از آن اطلاعی نداریم، جز آنکه مخالفت امامیه را با زیدیه مخالفت با اجماع خوانده باشی که اگر مقصود تو آن باشد، امامیه هم می تواند بگوید شما زیدیه با ادعای خود مخالفت اجماع امامیه را کرده اید، به علاوه تو می گویی که امامت جز بر فرزندان حسن و حسین علیهما السلام روا نیست، پس بگو به چه دلیل فرزندان آن دو امام را به امامت اختصاص دادی و سایر

حُجَّتِكَ مَا قُلْنَا وَ سَيَأْتِي الْبُرْهَانُ فِي مَوْضِعِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ .
 ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ : وَ قَالَتِ الزَّيْدِيَّةُ : الْإِمَامَةُ جَائِزَةٌ لِلْعِتْرَةِ وَ فِيهِمْ لِدَلَالَةِ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِمْ عَامًّا لَمْ يُخَصَّصْ بِهَا بَعْضًا دُونَ بَعْضٍ ، وَ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هُمْ
 دُونَ غَيْرِهِمْ بِإِجْمَاعِهِمْ : « ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا - الْآيَةَ » .
 فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ - : قَدْ غَلَطَ صَاحِبُ الْكِتَابِ فِي مَا حَكَى لِأَنَّ الزَّيْدِيَّةَ إِنَّمَا تُجِيزُ
 الْإِمَامَةَ لِوَلَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَاصَّةً ، وَ الْعِتْرَةُ فِي اللُّغَةِ الْعَمُّ وَ بَنُو الْعَمِّ الْأَقْرَبُ
 فَالْأَقْرَبُ ، وَ مَا عَرَفَ أَهْلُ اللُّغَةِ قَطُّ وَ لَا حَكَى عَنْهُمْ أَحَدٌ أَنَّهُمْ قَالُوا : الْعِتْرَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا
 وُلْدَ الْإِبْنَةِ مِنْ ابْنِ الْعَمِّ ، هَذَا شَيْءٌ تَمَنَّهُ الزَّيْدِيَّةُ وَ خَدَعَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا وَ تَفَرَّدَتْ بِادِّعَائِهِ
 بِالْبَيَانِ وَ الْبُرْهَانِ ، لِأَنَّ الَّذِي تَدَّعِيهِ لَيْسَ فِي الْعَقْلِ ، وَ لَا فِي الْكِتَابِ ، وَ لَا فِي الْخَبَرِ وَ لَا
 فِي شَيْءٍ مِنَ اللُّغَاتِ وَ هَذِهِ اللُّغَةُ وَ هَؤُلَاءِ أَهْلُهَا فَاسْأَلُوهُمْ يُبَيِّنُ لَكُمْ أَنَّ الْعِتْرَةَ فِي اللُّغَةِ

خاندان پیامبر را محروم ساختی؟ تا ما هم گفتار خود را بهتر از شما مدلل سازیم و
 برهان آن را در جای خود خواهیم آورد، *إن شاء الله*.

بعد از آن صاحب کتاب اشهاد گفته است: زیدیه می گوید روا باشد که امامت در
 میان عترت جاری باشد، زیرا رسول خدا ﷺ بطور عموم به ایشان دلالت
 فرموده و برخی از ایشان را بر برخی دیگر تخصیص فرموده و خدای متعال هم
 درباره ایشان فرموده است و ایشان هم بر آن اجماع دارند که: «سپس کتاب را به
 ارث بر بندگان برگزیده خود دادیم - *الآیه*». فاطر: ۳۲.

پس به توفیق الهی می گویم: صاحب کتاب در آنچه نقل کرده اشتباه کرده
 است، زیرا زیدیه امامت را مخصوص فرزندان حسن و حسین *علیهما السلام* می دانند، اما
 «عترت» در لغت شاملِ عم و عموزاده می شود، هر کدام که نزدیکتر باشند به
 عترت نزدیکترند و هرگز اهل لغت نگفته اند و کسی از ایشان نقل نکرده است که
 عترت اختصاص به فرزندان دختر از پسر عم دارد، این مطلبی است که زیدیه
 آن را آرزو کرده و خود را بدان فریفته اند، بی آنکه بیان و برهانی بر آن اقامه
 کرده باشند، زیرا ادعای آنها نه عقلی است، و نه در قرآن و حدیث است و نه در
 هیچ لغتی آمده است. این لغت و آنها لغویین، از ایشان پرسید تا برایتان روشن

الْأَقْرَبُ فَالْأَقْرَبُ مِنَ الْعَمِّ وَبَنِي الْعَمِّ.

فَإِنْ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «فَلِمَ زَعَمْتَ أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَكُونُ لِفُلَانٍ وَوُلْدِهِ، وَهُمْ مِنَ الْعِترَةِ عِنْدَكَ؟».

قُلْنَا لَهُ: نَحْنُ لَمْ نَقُلْ هَذَا قِيَاسًا، وَإِنَّمَا قُلْنَاهُ اتِّبَاعًا لِمَا فَعَلَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِهؤلاءِ الثَّلَاثَةِ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنَ الْعِترَةِ. وَلَوْ فَعَلَ بِفُلَانٍ مَا فَعَلَهُ بِهِمْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَنَا إِلَّا السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا - الْآيَةَ».

فَيُقَالُ لَهُ: قَدْ خَالَفَكَ خُصُومُكَ مِنَ الْمُعْتَزِلَةِ وَغَيْرِهِمْ فِي تَأْوِيلِ هَذِهِ الْآيَةِ، وَ خَالَفَتْكَ الْإِمَامِيَّةُ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ مِنَ السَّابِقِ بِالْخَيْرَاتِ عِنْدَ الْإِمَامِيَّةِ، وَ أَقْلُ مَا كَانَ يَجِبُ عَلَيْكَ - وَ قَدْ أَلْفَتْ كِتَابَكَ هَذَا لِتُبَيِّنَ الْحَقَّ وَ تَدْعُو إِلَيْهِ - أَنْ تُؤَيِّدَ الدَّعْوَى بِحُجَّةٍ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ فَاقْنَاعٌ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَتَرْكُ الْإِحْتِجَاجِ بِمَا لَمْ يُمْكِنُكَ أَنْ تُبَيِّنَ أَنَّهُ حُجَّةٌ لَكَ دُونَ خُصُومِكَ،

کنند که عترت در لغت عبارت از عمو و عموزادگانند الاقرب فالاقرب.

و اگر صاحب کتاب بگوید: چرا معتقدی که امامت در بنی عباس نیست، در حالی که طبق اعتقاد شما ایشان جزو عترتند؟

به او می گوئیم: ما این مطلب را از روی قیاس نگفتیم، بلکه آن را بخاطر عمل پیامبر نسبت به این سه کس گفتیم یعنی علی و حسن و حسین علیهم السلام و نه دیگران، و اگر پیامبر به عم خود عباس هم این امتیاز را داده بود، ما جز شنیدن و طاعت راهی نداشتیم.

اما این سخن او که خدای تعالی فرموده است: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا - تا آخر آیه».

به او می گوئیم: در تأویل این آیه دشمنان تو از معتزله و غیر با تو مخالفند و امامیه هم مخالفند و تو می دانی که امامیه در این آیه چه کسی را «السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ» می داند و اگر تو این کتابت را برای دفاع از حق و حقیقت نوشته ای، کمترین چیزی که بر تو واجب است، آن است که برای مدعای خود برهانی بیاوری و اگر نمی توانی، دلیل اقناعی بیاور و اگر نمی توانی ترک احتجاج کن،

فَإِنَّ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ وَادِّعَاءَ تَأْوِيلِهِ بِلَا بُرْهَانٍ أَمْرٌ لَا يَعْجِزُ عَنْهُ أَحَدٌ، وَقَدْ ادَّعَى خُصُومُنَا وَخُصُومُكَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ - الْآيَةَ»^(۱) هُمْ جَمِيعُ عُلَمَاءِ الْأُمَّةِ، وَأَنَّ سَبِيلَ عُلَمَاءِ الْعِتْرَةِ وَسَبِيلَ عُلَمَاءِ الْمُرْجِيَّةِ سَبِيلٌ وَاحِدٌ، وَأَنَّ الْإِجْمَاعَ لَا يَتِمُّ وَالْحُجَّةَ لَا تَثْبُتُ بِعِلْمِ الْعِتْرَةِ فَهَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا فَضْلٌ؟ وَهَلْ تَقْنَعُ مِنْهَا بِمَا ادَّعَتْ أَوْ تَسْأَلُهَا الْبُرْهَانَ؟ فَإِنْ قَالَ: بَلْ أَسْأَلُهَا الْبُرْهَانَ، قِيلَ لَهُ: فَهَاتِ بُرْهَانَكَ أَوْ لَا عَلَى أَنَّ الْمَعْنَى بِهَذِهِ الْآيَةِ الَّتِي تَلَوْتَهَا هُمْ الْعِتْرَةُ، وَأَنَّ الْعِتْرَةَ هُمْ الذُّرِّيَّةُ، وَأَنَّ الذُّرِّيَّةَ هُمْ وَوَلَدُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرٍ وَغَيْرِهِ مِمَّنْ أُمَّهَاتُهُمْ فَاطِمِيَّاتٌ.

ثُمَّ قَالَ: وَ يُقَالُ لِلْمُؤْتَمَّةِ: مَا دَلِيلُكُمْ عَلَى إِجْبَابِ الْإِمَامَةِ لِوَاحِدٍ دُونَ الْجَمِيعِ وَ حَظَرِهَا عَلَى الْجَمِيعِ، فَإِنْ اعْتَلُّوا بِالْوِرَاثَةِ وَالْوَصِيَّةِ، قِيلَ لَهُمْ: هَذِهِ الْمُغِيرِيَّةُ تَدَّعِي الْإِمَامَةَ لِوَلَدِ الْحَسَنِ ثُمَّ فِي بَطْنٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ فِي كُلِّ عَصْرِ وَ زَمَانٍ بِالْوِرَاثَةِ

زیرا خواندن آیه ای از قرآن و ادعای بی دلیل تأویل آن، چیزی نیست که کسی از آن عاجز باشد، و دشمنان ما و شما می گویند که مقصود از آیه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»، تمامی علمای امت است و راه علمای عترة و علمای مرجئه راه واحدی است و اجماع و حجّت به علم عترة تمام نمی شود، آیا میان تو و آنها فرقی وجود دارد؟ و آیا به صرف ادعای آنها قانع می شوی یا از ایشان مطالبه دلیل می کنی؟ اگر بگویند: از آنها دلیل می خواهیم، به او می گوئیم: پس اولاً خودت دلیل بیاور که مقصود از این آیه ای که تلاوت کردی خصوص عترة است و عترة هم همان ذرّیه است و ذرّیه هم همان فرزندان حسن و حسین علیهما السلام هستند و نه فرزندان جعفر و دیگرانی که مادرانشان فاطمی هستند.

او گفته است که به امامیه می گوئیم: چه دلیلی دارید که از میان عترة فقط یکی امام باشد و دیگران ممنوع باشند، اگر بگویند دلیل آن وراثت و وصیت است به امامیه می گوئیم: این طایفه مُغیریه است که امامت را مخصوص اولاد حسن بن - علی علیهما السلام می دانند، سپس در خانواده ای از فرزندان حسن بن حسن که در هر

وَالْوَصِيَّةِ مِنْ أَبِيهِ، وَخَالَفُوكُمْ بَعْدُ فِيمَا تَدْعُونَ كَمَا خَالَفْتُمْ غَيْرَكُمْ فِيمَا يَدْعِي.
 فَأَقُولُ... وَبِاللَّهِ التَّيَقُّنُ: الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا لِوَاحِدٍ أَنَّ الْإِمَامَ لَا
 يَكُونُ إِلَّا الْأَفْضَلُ وَالْأَفْضَلُ يَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ: إِمَّا أَنْ يَكُونَ أَفْضَلَ مِنَ الْجَمِيعِ أَوْ
 أَفْضَلَ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْجَمِيعِ، فَكَيْفَ كَانَتِ الْقِصَّةُ فَلَيْسَ يَكُونُ الْأَفْضَلُ إِلَّا وَاحِدًا
 لِأَنَّهُ مِنَ الْمُحَالِ أَنْ يَكُونَ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ الْأُمَّةِ أَوْ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْأُمَّةِ وَفِي الْأُمَّةِ
 مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ، فَلَمَّا لَمْ يَجْزُ هَذَا وَصَحَّ بِدَلِيلٍ تَعَرَّفَ الزَّيْدِيَّةُ بِصِحَّتِهِ أَنَّ الْإِمَامَ لَا
 يَكُونُ إِلَّا الْأَفْضَلَ، صَحَّ أَنَّهَا لَا تَكُونُ إِلَّا لِوَاحِدٍ فِي كُلِّ عَصْرِ.

وَالْفَضْلُ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمُغِيرِيَّةِ سَهْلٌ وَاضِحٌ قَرِيبٌ... وَالْمِنَّةُ لِلَّهِ... وَهُوَ أَنْ
 النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَلَّ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَلَالَةً بَيِّنَةً وَبَانَ بِهِمَا مِنْ سَائِرِ الْعِثْرَةِ بِمَا
 خَصَّهِنَّ بِهِ مِمَّا ذَكَرْنَاهُ وَوَصَفْنَاهُ، فَلَمَّا مَضَى الْحَسَنُ كَانَ الْحُسَيْنُ أَحَقَّ وَأَوْلَى بِدَلَالَةِ

عصر و زمانی به وراثت و وصیت پدر به فرزندش می رسد، و با عقیده شما در این باب مخالفند چنانچه شما نیز با دیگران مخالفید.

پس با اتکاء به خداوند متعال در پاسخ او می گوئیم: دلیل بر آنکه در هر عصری امام یکی بیش نیست، آن است که امام باید افضل مردم باشد و افضل می تواند دو معنی داشته باشد، یا مقصود افضل از جمیع امت است و یا آنکه منظور افضل از هر یک از افراد امت و در هر حال افضل یکی بیش نیست، زیرا محال است که فردی افضل از جمیع امت باشد یا افضل از هر یک از افراد امت باشد و افضل از او نیز وجود داشته باشد. پس اگر چنین امری روا نباشد و این مطلب که امامت از آن افضل است درست باشد - چنانکه زیدیه نیز بدان اعتراف دارند - مطلب اثبات خواهد شد و امامت در هر زمانی از آن یکی خواهد بود.

اما تفاوت ما امامیه و مغیریّه واضح و روشن و قابل فهم است المنّة لله بیانش آن است که پیامبر اکرم با دلالتی روشن به امامت حسن و حسین علیهما السلام دلالت فرموده است و آن دو را از سایر عترت با امتیازات روشنی ممتاز گردانیده است، چنانکه ذکر و وصف آن گذشت و چون امام حسن در گذشت امام حسین شایسته ترین و سزاوارترین مردم به امامت بود و امام حسن برطبق دلالت

الْحَسَنِ لِدَلَالَةِ الرَّسُولِ ﷺ عَلَيْهِ، وَ اخْتِصَاصِهِ إِيَّاهُ وَ إِشَارَتِهِ إِلَيْهِ، فَلَوْ كَانَ الْحَسَنُ
أَوْصَى بِالْإِمَامَةِ إِلَى ابْنِهِ لَكَانَ مُخَالِفًا لِلرَّسُولِ ﷺ، وَ حَاشَا لَهُ مِنْ ذَلِكَ، وَ بَعْدُ فَلَسْنَا
نَشْكُ وَ لَا نَرْتَابُ فِي أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ الْأَفْضَلُ
هُوَ الْإِمَامُ عَلَى الْحَقِيقَةِ عِنْدَنَا وَ عِنْدَ الزَّيْدِيَّةِ، فَقَدْ تَبَيَّنَ لَنَا بِمَا وَصَفْنَا كِذْبَ الْمُغِيرِيَّةِ، وَ
انْتَقَضَ الْأَصْلُ الَّذِي بَنَوْا عَلَيْهِ مَقَالَتَهُمْ.

وَ نَحْنُ لَمْ نَخْصُصْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا خَصَّصْنَاهُ بِهِ مُحَابَاةً، وَ لَا قَلَّدْنَا فِي
ذَلِكَ أَحَدًا، وَ لَكِنَّ الْأَخْبَارَ قَرَعَتْ سَمْعَنَا فِيهِ بِمَا لَمْ تَقْرَعْ فِي الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ، وَ دَلَّلْنَا عَلَى
أَنَّهُ أَعْلَمُ مِنْهُ مَا نُقِلَ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ عَنْهُ، وَ عَنِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ عَنْ أَبِي -
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَمْ نَسْمَعْ لِلْحَسَنِ ابْنِ الْحَسَنِ بِشَيْءٍ يُمَكِّنُنَا أَنْ نُقَابِلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَنْ سَمِعْنَاهُ
مِنْ عِلْمِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ الْعَالِمُ بِالدِّينِ أَحَقُّ بِالْإِمَامَةِ مِمَّنْ لَا عِلْمَ لَهُ، فَإِنْ كُنْتُمْ يَا
مَعْشَرَ الزَّيْدِيَّةِ عَرَفْتُمْ لِلْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ عِلْمًا بِالْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَأَظْهِرُوهُ، وَ إِنْ لَمْ تَعْرِفُوا

رسول ﷺ امامت را مختص به او دانسته و به وی توصیه فرمود، و اگر امام حسن
به امامت فرزندش وصیت می کرد مخالفت با رسول خدا کرده بود و حاشا که او
چنین کند، و دلیل دیگر آن است که ما هیچ شک و تردیدی نداریم که حسین علیه السلام
از حسن بن حسن بن علی، افضل است و ما و زیدیه اتفاق داریم که حقیقه افضل
امام است. با این بیان دروغ مغیریه ثابت شد و اساس گفتار آنها منهدم گردید.
و ما مقامی را که برای علی بن الحسین علیه السلام قائلیم، از روی تمایل بی دلیل
نیست و در این باب از احدی تقلید کورکورانه نمی کنیم، اما اخبار فراوانی که
درباره امام سجاد علیه السلام به گوشمان رسیده درباره حسن بن حسن وارد نشده است
و روایاتی که از امام سجاد علیه السلام در حلال و حرام وارد شده است و همچنین
روایاتی که از فرزندش و از امام صادق علیه السلام وارد شده است دلیل بر اعلمیت آن
امام نسبت به حسن بن حسن است و ما از علم حسن بن حسن چیزی نشنیده ایم
تا بتوانیم آن را با آنچه از علم علی بن الحسین علیه السلام شنیده ایم مقابله کنیم و کسی
که عالم به دین باشد به امامت سزاوارتر است تا کسی که علمی در این باب ندارد.
شما ای گروه زیدیه! اگر از حسن بن حسن علم به حلال و حرامی سراغ دارید،

لَهُ ذَلِكَ فَتَفَكَّرُوا فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۱).

فَلَسْنَا نَدْفَعُ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ عَنْ فَضْلِ وَ تَقَدُّمِ وَ طَهَارَةِ وَ زَكَاةِ وَ عَدَالَةِ، وَ الْإِمَامَةِ لَا يَتِمُّ أَمْرُهَا إِلَّا بِالْعِلْمِ بِالدِّينِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِأَحْكَامِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ، وَ مَا رَأَيْنَا إِلَى يَوْمِنَا هَذَا، وَ لَا سَمِعْنَا بِأَحَدٍ قَالَتْ الزَّيْدِيَّةُ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا وَ هُوَ يَقُولُ فِي التَّأْوِيلِ - أَعْنِي تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ - عَلَى الْإِسْتِخْرَاجِ، وَ فِي الْأَحْكَامِ عَلَى الْإِجْتِهَادِ وَ الْقِيَاسِ، وَ لَيْسَ يُمَكِّنُ مَعْرِفَةَ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ بِالِاسْتِنْبَاطِ (۲)، لِأَنَّ ذَلِكَ كَانَ مُمَكِّنًا لَوْ كَانَ الْقُرْآنُ إِنَّمَا أُنزِلَ بِلُغَةٍ وَاحِدَةٍ، وَ كَانَ عُلَمَاءُ أَهْلِ تِلْكَ اللُّغَةِ يَعْرِفُونَ الْمُرَادَ، فَأَمَّا الْقُرْآنُ قَدْ نَزَلَ بِلُغَاتٍ كَثِيرَةٍ، وَ فِيهِ أَشْيَاءٌ لَا يُعْرَفُ الْمُرَادُ مِنْهَا إِلَّا بِتَوْقِيفٍ، مِثْلُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ، وَ مَا فِي هَذَا الْبَابِ مِنْهُ، وَ فِيهِ أَشْيَاءٌ لَا يُعْرَفُ الْمُرَادُ مِنْهَا إِلَّا بِتَوْقِيفٍ مِمَّا نَعْلَمُ، وَ تَعْلَمُونَ أَنَّ

آن را ظاهر کنید، و اگر چنین علمی سراغ ندارید در این سخن خدای تعالی تفکر کنید: «آیا کسی که به حق راهبری می کند شایسته تر است که پیروی شود یا کسی که هدایت نمی شود مگر آنکه دیگری او را هدایت کند، شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟».

ما منکر آن نیستیم که حسن بن حسن، فضل و تقدّم و طهارت و پاکی و عدالت داشته است، امّا رکن امر امامت عبارت از علم به دین و معرفت احکام ربّ العالمین و دانستن تأویل کتاب الهی است، و ما تا به امروز ندیده و نشنیده ایم که مرجع یکی از زیدیّه در امر تأویل قرآن کریم استخراج معنا نباشد و در فروع و احکام بر اجتهاد و قیاس اعتماد نکرده باشد، امّا می دانیم که معرفت تأویل قرآن کریم را نمی توان به طریق استخراج و استنباط فهمید، زیرا این کار وقتی ممکن است که قرآن کریم به یک لغت نازل شده باشد و دانشمندان آن لغت نیز مراد را بدانند، امّا این کتاب به لغات کثیره نازل شده است و در آن مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز به بیان الهی دانسته نمی شود، مثل نماز و زکات و حجّ و از این قبیل؛ و نیز مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز با توقیف از آنچه

المراد منه إنما عُرِفَ بالتوقيفِ دونَ غيره، فليسَ يجوزُ حملُهُ على اللُّغَةِ لِأَنَّكَ تَحْتَاجُ أَوَّلًا أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ الْكَلَامَ الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تَتَأَوَّلَهُ لَيْسَ فِيهِ تَوْقِيفٌ أَصْلًا، لَا فِي إِجْمَالِهِ وَلَا فِي تَفْصِيلِهِ.

فَإِنْ قَالَ مِنْهُمْ قَائِلٌ: «لَمْ يُنْكَرْ أَنْ يَكُونَ مَا كَانَ سَبِيلُهُ أَنْ يُعْرَفَ بِالتَّوْقِيفِ فَقَدْ وَقَفَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ عَلَيْهِ، وَمَا كَانَ سَبِيلُهُ أَنْ يُسْتَخْرَجَ فَقَدْ وَكَلَّ إِلَى الْعُلَمَاءِ وَجَعَلَ بَعْضَ الْقُرْآنِ دَلِيلًا عَلَى بَعْضٍ، فَاسْتَفْغَيْنَا بِذَلِكَ عَمَّا تَدَّعُونَ مِنَ التَّوْقِيفِ وَالْمَوْقُوفِ».

قِيلَ لَهُ: لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ عَلَى مَا وَصَفْتُمْ لِأَنَّا نَجِدُ لِلآيَةِ الْوَاحِدَةِ تَأْوِيلَيْنِ مُتَضَادَّيْنِ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَجُوزُ فِي اللُّغَةِ وَيُحْسِنُ أَنْ يُتَعَبَّدَ اللَّهُ بِهِ، وَ لَيْسَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ لِلْمُتَكَلِّمِ الْحَكِيمِ كَلَامٌ يَحْتَمِلُ مُرَادَيْنِ مُتَضَادَّيْنِ.

فَإِنْ قَالَ: «مَا يُنْكَرُ أَنْ يَكُونَ فِي الْقُرْآنِ دَلَالَةٌ عَلَى أَحَدِ الْمُرَادَيْنِ وَأَنْ يَكُونَ الْعُلَمَاءُ بِالْقُرْآنِ مَتَى تَدَبَّرُوهُ عَلِمُوا الْمُرَادَ بِعَيْنِهِ دُونَ غَيْرِهِ».

که می دانیم حاصل نمی شود و می دانید که در قرآن کریم مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز با توقیف حاصل نشود. بنابراین جایز نیست که قرآن کریم را بر لغت حمل کنیم، زیرا اولاً بایستی بدانیم که کلامی که می خواهیم آن را تاویل کنی در آن توقیفی وجود ندارد، چه در اجمالش و یا در تفصیلش.

اگر کسی از ایشان بگوید: آنچه در کلام الهی نیازمند به بیان بوده است، رسول خدا آن را بیان کرده است، و آنچه طریق آن استخراج و استنباط بوده آن را به علماء واگذار کرده است و بعضی از آیات قرآن کریم دلیل بر بعضی دیگر است و با این بیان ما از توقیف و توقیف کننده بی نیاز می شویم.

پاسخش این است که آنچه شما می گوئید جایز نیست، زیرا ما برای یک آیه واحده دو تاویل مختلف و متضاد می بینیم که هر دو معنی از نظر لغت درست است و ممکن است هر دو را حکم شرعی دانست و جایز نیست که متکلم حکیم کلامی را بگوید که محتمل دو مراد متضاد باشد.

اگر بگوید: ممکن است در خود قرآن کریم دلالتی بر یکی از دو معنی مراد وجود داشته باشد و مفسران با تدبیر در قرآن معنی مراد را درک کنند.

فَيُقَالُ لِلْمُعْتَرِضِ بِذَلِكَ: أَنْكَرْنَا هَذَا الَّذِي وَصَفْتَهُ لِأَمْرِ نُحْبِرُكَ بِهِ: لَيْسَ تَحُلُو تِلْكَ الدَّلَالَةَ الَّتِي فِي الْقُرْآنِ عَلَى أَحَدِ الْمُرَادَيْنِ مِنْ أَنْ تَكُونَ مُحْتَمِلَةً لِلتَّأْوِيلِ أَوْ غَيْرَ مُحْتَمِلَةً، فَإِنْ كَانَتْ مُحْتَمِلَةً لِلتَّأْوِيلِ فَالْقَوْلُ فِيهَا كَالْقَوْلِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، وَإِنْ كَانَتْ لَا تَحْتَمِلُ التَّأْوِيلَ فَهِيَ إِذَا تَوَقَّيْفٌ وَنَصٌّ عَلَى الْمُرَادِ بَعَيْنِهِ، وَيَجِبُ أَنْ لَا يُشْكَلَ عَلَى أَحَدٍ عِلْمَ اللُّغَةِ مَعْرِفَةَ الْمُرَادِ، وَهَذَا مَا لَا تُنْكِرُهُ الْعُقُولُ، وَهُوَ مِنْ فِعْلِ الْحَكِيمِ جَائِزٌ حَسَنٌ، وَلَكِنَّا إِذَا تَدَبَّرْنَا آيَةَ الْقُرْآنِ لَمْ نَجِدْهَا كَذَا وَوَجَدْنَا الْاِخْتِلَافَ فِي تَأْوِيلِهَا قَائِمًا بَيْنَ أَهْلِ الْعِلْمِ بِالدِّينِ وَاللُّغَةِ، وَ لَوْ كَانَ هُنَاكَ آيَاتٌ تُفَسِّرُ آيَاتٍ تَفْسِيرًا لَا يَحْتَمِلُ التَّأْوِيلَ لَكَانَ فَرِيقٌ مِنَ الْمُخْتَلِفِينَ فِي تَأْوِيلِهِ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِاللُّغَةِ مُعَانِدِينَ، وَ لَأَمْكَنَ كَشْفُ أَمْرِهِمْ بِأَهْوَنِ السَّعْيِ، وَلَكَانَ مَنْ تَأَوَّلَ الْآيَةَ خَارِجًا مِنَ اللُّغَةِ وَ مِنْ لِسَانِ أَهْلِهَا، لِأَنَّ الْكَلَامَ إِذَا لَمْ يَحْتَمِلِ التَّأْوِيلَ فَحَمَلْتَهُ عَلَى مَا لَا يَحْتَمِلُهُ خَرَجَتْ عَنِ اللُّغَةِ الَّتِي وَقَعَ الْخِطَابُ بِهَا، فَدَلُّونَا يَا مَعْشَرَ الزَّيْدِيَّةِ عَلَى آيَةٍ وَاحِدَةٍ اخْتَلَفَ أَهْلُ الْعِلْمِ فِي تَأْوِيلِهَا فِي الْقُرْآنِ مَا يَدُلُّ نَصًّا وَ

در پاسخ معترض می گوئیم: این کلامی که می گوئی مورد انکار ماست، زیرا این دلیلی که در خود قرآن کریم برای تعیین یکی از دو معنا هست یا قابل تاویل است و یا غیر قابل تاویل؛ اگر قابل تاویل است که آیه مورد بحث خودش نیازمند تفسیر امام است، و اگر قابل تاویل نیست البته آن آیه، توقیف و توضیحی بر معنای مراد است و معرفت مراد بر کسی که علم لغت را می داند دشوار نخواهد بود، عقل هم آن را می پذیرد و از فعل حکیم هم چنین امری روا و پسندیده است، اما وقتی ما در آیات قرآن کریم تدبّر می کنیم آنها را چنین نمی بینیم و درک می کنیم که اختلاف در تاویل آیات بین علمای دین و لغت پابرجاست و اگر آياتی که بطور قطع آیات دیگر را تفسیر می کرد، یکی از آن دو گروه معاند بودند، و به سادگی می توانستیم حقیقت حال ایشان را کشف کنیم و کسی که آیه را تاویل کرده بود، از میزان لغت و اهل زبان خارج بود، زیرا اگر کلام محتمل تاویل نباشد و آن را بر معنای مخالفت لغت حمل کنی، از آن لغتی که خطاب به آن واقع شده است خارج شده ای. شما ای گروه زیدیه! یک آیه مورد اختلاف را به ما نشان بدهید که در قرآن کریم دلیل قاطعی بر معنای آن وجود

تَوْقِيفاً عَلَى تَأْوِيلِهَا، وَ هَذَا أَمْرٌ مَتَعَدِّرٌ، وَ فِي تَعَدُّرِهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ لَا بَدَّ لِلْقُرْآنِ مِنْ مُتَرَجِّمٍ
يَعْلَمُ مُرَادَ اللَّهِ تَعَالَى فَيُخْبِرُ بِهِ، وَ هَذَا عِنْدِي وَاضِحٌ.

اشبهه للخطابية: |

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَ هَذِهِ الْخَطَابِيَّةُ يَدَّعِي الْإِمَامَةَ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ مِنْ
أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ، وَ يَقْفُونَ عَلَى رَجْعَتِهِ، وَ يُخَالِفُونَ كُلَّ مَنْ قَالَ بِالْإِمَامَةِ وَ
يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ وَ أَفْتَمُّوهُمْ فِي إِمَامَةِ جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَالِفُكُمْ فِي مَنْ سِوَاهُ».

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ النَّقَّةُ - : لَيْسَ تَصِحُّ الْإِمَامَةُ بِمُؤَافَقَةِ مُوَافِقٍ وَ لَا مُخَالَفَةِ مُخَالِفٍ، وَ إِنَّمَا
تَصِحُّ بِأَدَلَّةِ الْحَقِّ وَ بَرَاهِينِهِ، وَ أَحْسَبُ أَنَّ صَاحِبَ الْكِتَابِ غَلَطَ، وَ الْخَطَابِيَّةُ قَوْمٌ غُلَاةٌ،
وَ لَيْسَ بَيْنَ الْغُلُوِّ وَ الْإِمَامِيَّةِ نِسْبَةٌ، فَإِنْ قَالَ: فَإِنِّي أَرَدْتُ الْفِرْقَةَ الَّتِي وَقَفْتُ عَلَيْهِ قِيلَ لَهُ:
فَيُقَالُ لِيَتْلِكَ الْفِرْقَةَ: نَعْلَمُ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ جَعْفَرِ مُوسَى بِمِثْلِ مَا عَلِمْتُمْ أَنْتُمْ بِهِ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ

داشته باشد، این امر متعذر و ناممکن است و تعذرش دلیل آن است که قرآن کریم
نیازمند مترجمی است که مراد خدای تعالی را بداند و آن را بیان کند، و این
موضوع کاملاً واضح است.

شبهه فرقه خطابیة

صاحب آن کتاب به عنوان اعتراض به امامیه گفته است: این فرقه خطابیة
است که برای جعفر بن محمد به واسطه وراثت و وصایت از جانب پدرش ادعای
امامت می کنند و منتظر رجعت او هستند و مخالف امامیه هستند و می پندارند با
شما در امامت جعفر بن محمد موافقند و در سایر معتقدات مخالف.

من با اعتماد به خدای تعالی می گویم: امامت با موافقت موافقی و یا مخالفت
مخالفی درست نمی شود، بلکه با ادله و براهین حقه به اثبات می رسد و من صاحب
کتاب را در نادرستی می بینم. خطابیة طایفه ای از غلات اند و بین غلو و امامیه
نسبتی نیست، و اگر گوید مقصود من آن فرقه ای است که بر امام صادق توقف
کرده اند، جواب این است که به آن فرقه می گوئیم: ما امام پس از جعفر بن محمد
را موسی بن جعفر می دانیم همانگونه که شما امام پس از محمد بن علی را جعفر بن -

مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ جَعْفَرٍ، وَ نَعْلَمُ أَنَّ جَعْفَرًا مَاتَ كَمَا نَعْلَمُ أَنَّ أَبَاهُ مَاتَ وَ الْفَضْلُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ هُوَ الْفَضْلُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّبَائِيَّةِ وَ الْوَاقِفَةِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَقُولُوا كَيْفَ شِئْتُمْ.

وَ يُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: وَ أَنْتَ فَمَا الْفَضْلُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَنْ اخْتَارَ الْإِمَامَةَ لِوَلَدِ الْعَبَّاسِ وَ جَعْفَرٍ وَ عَقِيلٍ أَعْنِي لِأَهْلِ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ مِنْهُمْ، وَ اخْتَجَّ بِاللُّغَةِ فِي أَنَّهُمْ مِنْ عِترَةِ الرَّسُولِ، وَ قَالَ: إِنَّ الرَّسُولَ ﷺ عَمَّ جَمِيعَ الْعِترَةِ وَ لَمْ يَخُصَّ إِلَّا ثَلَاثَةً هُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ عَرَّفْنَاهُ وَ بَيْنَ لَنَا.

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَ هَذِهِ السَّمْطِيَّةُ تَدَّعِي إِمَامَةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ مِنْ أَبِيهِ^(۱) بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ، وَ هَذِهِ الْفَطْحِيَّةُ^(۲) تَدَّعِي إِمَامَةَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ، وَ قَبْلَ ذَلِكَ إِنَّمَا قَالُوا بِإِمَامَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ يُسَمُّونَ الْيَوْمَ

محمد می دانید، و می دانیم که امام صادق علیه السلام وفات کرده است همچنانکه پدرش امام باقر علیه السلام وفات کرده است. و فرق بین ما و شما همان فرق بین شما با سبائیه و واقفه بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است و هرچه می خواهید بگوئید.

و به صاحب کتاب می گوئیم: فرق تو و کسانی که امامت را در اولاد عالم و فاضل عباس و جعفر و عقیل می دانند چیست؟ و دلیل هم می آورند که لغت می گویند ایشان از عترت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هستند و می گویند پیامبر اکرم نظر به همه عترت داشته است و سه تن از ایشان را که عبارت از امیرالمؤمنین و حسن و حسین صلی الله علیه و آله و سلم باشند، مخصوص نگردانیده است، بازگو و برای ما بیان کن!

صاحب کتاب می گوید: این سمطیه است که امامت را برای عبدالله بن جعفر ابن محمد به وراثت و وصایت از جانب پدرش ادعا می کنند، و این فطحیه است که امامت را برای اسماعیل بن جعفر به وراثت و وصایت از جانب پدرش ادعا می کنند و پیش از آن معتقد به امامت عبدالله بن جعفر بودند و امروزه اسماعیلیه

۱ - سمطیه کسانی هستند که امامت را در محمد بن جعفر علیه السلام و اولاد او دانند، و یحیی بن ابی سمط است. (فَرْقُ الشَّيْعَةِ نوبختی).

۲ - فطحیه امامت را در اولاد عبدالله بن جعفر علیه السلام دانند و چون عبدالله افطح (عریض الرأس) بود آنان را فطحیه گویند.

إِسْمَاعِيلِيَّةٌ لِأَنَّهُ لَمْ يَبْقَ لِلْقَائِلِينَ بِإِمَامَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ خَلْفٌ وَلَا بَقِيَّةٌ، وَفِرْقَةٌ مِنْ-
الْفَطْحِيَّةِ يُقَالُ لَهُمْ: الْقَرَامِطَةُ^(١) قَالُوا بِإِمَامَةِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ بِالْوِرَاثَةِ وَ
الْوَصِيَّةِ. وَهَذِهِ الْوَاقِفَةُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ تَدَّعِي الْإِمَامَةَ لِمُوسَى وَتَرْتَقِبُ لِرَجْعَتِهِ».
وَأَقُولُ: الْفَرْقُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ هَؤُلَاءِ سَهْلٌ وَاضِحٌ قَرِيبٌ:

أَمَّا الْفَطْحِيَّةُ فَالْحُجَّةُ عَلَيْهَا أَوْضَحُ مِنْ أَنْ تُخْفَى لِأَنَّ إِسْمَاعِيلَ مَاتَ قَبْلَ أَبِي-
عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ الْمَيِّتُ لَا يَكُونُ خَلِيفَةَ الْحَيِّ، وَإِنَّمَا يَكُونُ الْحَيُّ خَلِيفَةَ الْمَيِّتِ، وَلَكِنَّ
الْقَوْمَ عَمِلُوا عَلَى تَقْلِيدِ الرُّؤَسَاءِ وَأَعْرَضُوا عَنِ الْحُجَّةِ وَمَا فِي بَابِهَا. وَهَذَا أَمْرٌ لَا يَحْتَاجُ
فِيهِ عَلَى إِكْثَارٍ لِأَنَّهُ ظَاهِرُ الْفَسَادِ، بَيْنَ الْإِنْتِقَادِ.

نامیده می شوند، زیرا قائلین به امامت عبدالله بن جعفر از میان رفته و کسی از ایشان باقی نمانده است. و فرقه دیگری از فطحیه را قرامیطه می گویند و ایشان معتقد به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر به طریق وراثت و وصایتند و این هم واقفه بر موسی بن جعفرند که مدعی امامت موسی بن جعفر و منتظر رجعت او می باشند.

و من می گویم: فرق میان ما و این فرقه ها آسان و روشن و قابل فهم است: اما فطحیه دلیل بر رد آنها روشن تر از آن است که مخفی بماند، زیرا اسماعیل در حیات پدرش امام صادق علیه السلام مرده است و مرده نمی تواند جانشین زنده بشود، بلکه کار برعکس است و بایستی زنده را جانشین مرده کرد، اما اینها از رؤسای خود پیروی کرده و از دلیل و برهان رو گردانیده اند و این امر نیازمند شرح و تفصیل نیست، زیرا فساد آن آشکار و انتقاد آن روشن است.

١ - هم فرقه من المبارکین و انما سموا بهذا برئیس لهم من أهل السواد من الانباط كان یلقب «قرمطویة» كانوا فی الأصل علی مقالة المبارکین ثم خالفوهم فقالوا: لا یكون بعد محمد ﷺ الا سبعة أمة: علی بن أبی طالب الی جعفر بن محمد ثم محمد بن اسماعیل و هو الامام القائم المهدي و هو رسول، و زعموا أن النبي انقطعت عنه الرسالة فی حياته. فی الیوم الذی امر فیہ بنصب علی بن أبی طالب علیه السلام للناس فی غدیر خم. فصارت الرسالة فی ذلك الیوم فی علی بن أبی طالب، و اعتلوا فی ذلك بقول رسول الله ﷺ «من كنت مولاه فهذا علی مولاه» و أن هذا القول منه خروج من الرسالة و النبوة و التسليم منه فی ذلك لعلی بن علی بامر الله عزوجل و أن النبي ﷺ بعد ذلك كان مأموماً لعلی محجوجاً به. (قاله النوبختی) و فی تلبیس ابلیس لا بن الجوزی تحقیق لسبب سمية القرامطة بهذا الاسم.

وَأَمَّا الْقَرَامِطَةُ فَقَدْ نَقَضَتْ الْإِسْلَامَ حَرْفًا حَرْفًا، لِأَنَّهَا أَبْطَلَتْ أَعْمَالَ الشَّرِيعَةِ وَ
جَاءَتْ بِكُلِّ سُوفِسْطَائِيَّةٍ، وَإِنَّ الْإِمَامَ إِنَّمَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ لِلدِّينِ وَإِقَامَةِ حُكْمِ الشَّرِيعَةِ فَإِذَا
جَاءَتْ الْقَرَامِطَةُ تَدَّعِي أَنْ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ أَوْ وَصِيَّهُ اسْتَخْلَفَ رَجُلًا دَعَا إِلَى نَقْضِ الْإِسْلَامِ
وَالشَّرِيعَةِ وَالخُرُوجِ عَمَّا عَلَيْهِ طَبَائِعُ الْأُمَّةِ لَمْ نَحْتَجِ فِي مَعْرِفَةِ كِذْبِهِمْ إِلَى أَكْثَرِ مَنْ دَعَا لَهُمْ
الْمُتَنَاقِضِ الْفَاسِدِ الرَّكِيكِ.

وَأَمَّا الْفَضْلُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ سَائِرِ الْفِرَقِ فَهُوَ أَنَّ لَنَا نَقْلَةَ أَخْبَارٍ وَحَمَلَةَ آثَارٍ قَدْ طَبَّقُوا
الْبُلْدَانَ كَثْرَةً، وَنَقَلُوا عَنْ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَا يُعْلَمُ بِالْعَادَةِ
الْجَارِيَةِ وَالتَّجْرِبَةِ الصَّحِيحَةِ أَنَّ ذَلِكَ كُلُّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كِذْبًا مُؤَلَّدًا، وَحَكَوْا مَعَ نَقْلِ
ذَلِكَ عَنْ أَسْلَافِهِمْ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَوْصَى بِالْإِمَامَةِ إِلَى مُوسَى عليه السلام، ثُمَّ نَقَلَ إِلَيْنَا مِنْ
فَضْلِ مُوسَى عليه السلام وَعِلْمِهِ مَا هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ نَقْلَةِ الْأَخْبَارِ، وَلَمْ نَسْمَعْ لَهُ لَوْلَا بِأَكْثَرِ مَنْ
الدَّعَاؤِ وَ لَيْسَ سَبِيلُ التَّوَاتُرِ وَ أَهْلِهِ سَبِيلَ الشُّذُودِ وَ أَهْلِهِ، فَتَأَمَّلُوا الْأَخْبَارَ الصَّادِقَةَ

و اما قرامطه، ایشان کسانی هستند که اسلام را کلمه به کلمه نقض کرده اند و احکام شریعت را باطل شمرده اند و هر سفسطه ای را مرتکب می شوند و نیازمندی ما به امام از باب دیانت و اقامه احکام شریعت است و وقتی که قرامطه آمده و می گویند که جعفر بن محمد یا وصیش فردی را جانشین خود قرار داده اند که مدعی نقض اسلام و شریعت و خروج از طبیعت امت است نیازی به شناسائی کذبشان ندارم، و همین ادعای متناقض و فاسد و رکیک بر بطلانشان کافی است. اما فرق ما و سایر فرقه ها آن است که ما عده بی شماری ناقلان اخبار و حاملان احادیث داریم که همه شهرها را پر کرده اند که از جعفر بن محمد عليه السلام آن قدر احکام حلال و حرام روایت کرده اند که طبق عادت جاریه و تجربه صحیحه، ممکن نیست دروغ و جعل باشد و از پیشینیان خود نقل کرده اند که امام صادق عليه السلام جانشین خود را امام کاظم عليه السلام قرار داد و از فضل و علم او هم آنقدر نقل شده که نزد ناقلان اخبار معروف است، اما از این فرقه ها جز ادعا نشنیده ام و روش تواتر و اهل آن با روش شذوذ و اهل آن یکی نیست. شما در اخبار صادقانه بنگرید تا بواسطه آن فرق بین امام کاظم عليه السلام و محمد و عبدالله

تَعْرِفُوا بِهَا فَضْلَ مَا بَيْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مُحَمَّدٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بَنِي جَعْفَرٍ، وَ تَعَالَوْا نَمْتَحِنُ هَذَا الْأَمْرَ بِخَمْسِ مَسَائِلٍ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ مِمَّا قَدْ أَجَابَ فِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنْ وَجَدْنَا لَهُذَيْنِ فِيهِ جَوَابًا عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهَا فَالْقَوْلُ كَمَا يَقُولُونَ، وَ قَدْ رَوَتْ الْإِمَامِيَّةُ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ سُئِلَ كَمْ فِي مَائَتِي دِرْهَمٍ؟ قَالَ: خَمْسَةٌ دَرَاهِمٍ، قِيلَ لَهُ: وَ كَمْ فِي مِائَةِ دِرْهَمٍ؟ فَقَالَ: دِرْهَمَانِ وَ نِصْفٌ.

وَ لَوْ أَنَّ مُعْتَرِضًا اعْتَرَضَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ فَادَّعَى أَنَّ هُنَا مَنْ قَدْ عَارَضَ الْقُرْآنَ، وَ سَأَلْنَا نَفْضَ بَيْنَ تِلْكَ الْمُعَارِضَةِ وَ الْقُرْآنِ، لَقُلْنَا لَهُ: أَمَا الْقُرْآنُ فَظَاهِرٌ، فَأَظْهَرُ تِلْكَ الْمُعَارِضَةِ حَتَّى نَفْضِلَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ الْقُرْآنِ. وَ هَكَذَا نَقُولُ لَهُذِهِ الْفِرْقِ، أَمَا أَخْبَارُنَا فِيهِ مَرْوِيَّةٌ مَحْفُوظَةٌ عِنْدَ أَهْلِ الْأَمْصَارِ مِنْ عُلَمَاءِ الْإِمَامِيَّةِ فَأَظْهَرُوا تِلْكَ الْأَخْبَارَ الَّتِي تَدَّعُونَهَا حَتَّى نَفْضِلَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ أَخْبَارِنَا، فَأَمَّا إِنْ تَدَّعُوا خَبْرًا لَمْ يَسْمَعَهُ سَامِعٌ وَ لَا عَرَفَهُ أَحَدٌ ثُمَّ تَسَأَلُونَا الْفَضْلَ بَيْنَ أَخْبَارِنَا وَ هَذَا الْخَبْرِ فَهَذَا مَا لَا يَعْجِزُ عَنْ دَعْوَى مِثْلِهِ أَحَدٌ، وَ

فرزندان امام صادق عليه السلام را بدانید. بیائید این امر را آزمایش کنیم و در پنج مسئله از مسائلی که از حلال و حرام امام کاظم عليه السلام پاسخ گفته اند بنگریم، و اگر نزد معتقدین به آن دو فرزند دیگر در این مسائل پاسخی باشد، قول آنها درست است. امامیه روایت کرده اند که از عبدالله بن جعفر سؤال شد: که در دو بیست درهم چقدر زکات است؟ گفت پنج درهم و باز سؤال کردند که در صد درهم چقدر زکات است؟ و او گفت دو درهم و نیم!

و اگر معترضی بر اسلام و مسلمین اعتراض کرده و بگوید اینجا شخصی وجود دارد که با قرآن کریم معارضه کرده است و از ما بخواهد که فرق این معارضه و قرآن کریم را بازگو کنیم، به او می گوئیم: اما قرآن که ظاهر است، تو هم آن معارضه را ظاهر کن تا فرق آن دو را باز گوئیم. به این فرقه ها هم همین را می گوئیم، اما اخبار ما در دست علمای امامیه در همه بلاد مروی و محفوظ است، شما هم اخباری را که ادعا می کنید ظاهر کنید تا فرق بین آن دو را بیان کنیم، اما اگر مدعی خبری باشید که هیچکس ندیده و نشنیده، بعد از آن از ما بخواهید که فرق بین اخبارمان و آن خبر را بازگوئیم، این چیزی است که هیچکس از ادعای

لَوْ أَبْطَلَ مِثْلُ هَذِهِ الدَّعْوَى أَخْبَارَ أَهْلِ الْحَقِّ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ لَأَبْطَلَ مِثْلُ هَذِهِ الدَّعْوَى مِنَ الْبَرَاهِمَةِ أَخْبَارَ الْمُسْلِمِينَ، وَهَذِهِ وَاضِحٌ وَ لِلَّهِ الْمِنَّةُ.

وَ قَدْ ادَّعَتِ الشَّنَوِيَّةُ أَنَّ مَانِي أَقَامَ الْمُعْجَزَاتِ وَ أَنَّ لَهُمْ خَبْرًا يَدُلُّ عَلَى صِدْقِهِمْ، فَقَالَ لَهُمُ الْمُؤَحِّدُونَ: هَذِهِ دَعْوَى لَا يَعْجِزُ عَنْهَا أَحَدٌ فَأُظْهِرُوا الْخَبَرَ لِنَدْلُكُمْ عَلَى أَنَّهُ لَا يَقْطَعُ عُذْرًا وَ لَا يُوجِبُ حُجَّةً، وَ هَذَا شَبِيهُ بِجَوَابِنَا لِصَاحِبِ الْكِتَابِ.

وَ يُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: قَدْ ادَّعَتِ الْبَكْرِيَّةُ وَ الْإِبَاضِيَّةُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَصَّ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ أَنْكَرَتْ أَنَّ ذَلِكَ كَمَا أَنْكَرْنَا نَحْنُ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصَى إِلَى هَذَيْنِ، فَبَيَّنَّا لَنَا حُجَّتَكَ وَ دُلَّنَا عَلَى الْفَضْلِ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الْبَكْرِيَّةِ وَ الْإِبَاضِيَّةِ لِنَدْلُكَ بِمِثْلِهِ عَلَى الْفَضْلِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ سَمَّيْتَ.

وَ يُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَنْتَ رَجُلٌ تَدَّعِي أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ كَانَ عَلَى مَذْهَبِ الزَّيْدِيَّةِ، وَ أَنَّهُ لَمْ يَدَّعِ الْإِمَامَةَ مِنَ الْجَهَةِ الَّتِي تَذْكُرُهَا الْإِمَامِيَّةُ، وَ قَدْ ادَّعَى الْقَائِلُونَ

آن عاجز نیست و اگر این مدعا اخبار حقه امامیه را باطل سازد، ادعای مشابه براهمه نیز اخبار حقه مسلمین را باطل خواهد ساخت، و این واضح و آشکار است. و لِلَّهِ الْمِنَّةُ.

و شَنَوِيَّةُ هم ادعا کرده اند که «مانی» معجزاتی داشته است و نزدشان خبری است که بر صدق ایشان دلالت می کند. اما خداپرستان می گویند: این دعوی را هر کس می تواند بکند، شما آن خبر را ظاهر کنید تا به شما ثابت کنیم که آن خبر قطع عُذر نمی کند و حجتی را ایجاب نمی کند و این شبیه پاسخ مابه صاحب کتابست. و به صاحب کتاب می گوئیم: فرقه های بکریه و ایاضیه نیز که از خوارج اند ادعا کرده اند که پیامبر اکرم به وصایت ابوبکر تصریح کرده اند و تو منکر آنی، همچنانکه ما نیز منکریم که امام صادق علیه السلام به امامت محمد و جعفر سفارش کرده باشند، پس دلیل خود را بیان کن و فرق خود را با بکریه و ایاضیه بازگویی تا ما هم فرق خود را با آنان که نام بردی باز گوئیم.

و به صاحب کتاب می گوئیم: تو مدعی هستی که جعفر بن محمد بر مذهب زیدیه بود و او امامت را از جهتی که امامیه می گویند مدعی نبود و معتقدین به

بِإِمَامَةِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ خِلَافَ مَا تَدَّعِيهِ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ وَ يَذْكُرُونَ أَنَّ أَسْلَافَهُمْ رَوَوْا ذَلِكَ عَنْهُ فَعَرَّفْنَا الْفُضْلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ إِنَّا نَتِيكَ بِأَحْسَنَ مِنْهُ، وَ أَنْصِفُ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّهُ أَوْلَى بِكَ .

[أَجْوِبَةٌ أُخْرَى :]

وَ فَرَّقُ آخَرَ: وَ هُوَ أَنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ مُعْتَرِفُونَ بِأَنَّ الْحُسَيْنَ نَصَّ عَلَى عَلِيٍّ وَ أَنَّ عَلِيًّا نَصَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا نَصَّ عَلَى جَعْفَرٍ، وَ دَلِيلُنَا أَنَّ جَعْفَرَ نَصَّ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ بِعَيْنِهِ دُونَ غَيْرِهِ دَلِيلٌ هُوَ لِأَنَّ الْحُسَيْنَ نَصَّ عَلَى عَلِيٍّ. وَ بَعْدُ فَإِنَّ الْإِمَامَ إِذَا كَانَ ظَاهِرًا وَ اخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ شِيعَتُهُ ظَهَرَ عِلْمُهُ وَ تَبَيَّنَ مَعْرِفَتُهُ بِالدِّينِ، وَ وَجَدْنَا رِوَاةَ الْأَخْبَارِ وَ حَمَلَةَ الْآثَارِ قَدْ نَقَلُوا عَنْ مُوسَى مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ مَا هُوَ مُدَوَّنٌ مَشْهُورٌ، وَ ظَهَرَ مِنْ فَضْلِهِ فِي نَفْسِهِ مَا هُوَ بَيِّنٌ عِنْدَ الْخَاصَّةِ وَ الْعَامَّةِ وَ هَذِهِ

امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد خلاف ادعای تو و یاران تو را دارند و می گویند پیشینیان ایشان آن را از او روایت کرده اند، فرق بین خودتان و ایشان را بیان کنید تا پاسخی بهتر از آن به شما بگوئیم و با انصاف باش که برایت بهتر است.

پاسخهای دیگر

فرق دیگر آن است که یاران محمد بن جعفر و عبدالله بن جعفر معترفند که امام حسین علیه السلام بر امامت فرزندش علی زین العابدین تصریح کرده است و او نیز بر امامت فرزندش محمد باقر تصریح کرده است و او نیز بر امامت فرزندش جعفر صادق تصریح کرده است و دلیل ما بر آنکه امام جعفر صادق علیه السلام بر امامت موسی کاظم بخصوص تصریح کرده دلیل همانهاست که می گویند حسین علیه السلام بر امامت زین العابدین علیه السلام تصریح کرده است. و دلیل دیگر آن است که اگر امام ظاهر باشد و شیعیانش به نزد او آمد و شد کنند، علمش ظاهر شده و معرفت او به دین نمودار خواهد گردید، و ما راویان اخبار و حاملان آثار را می بینیم که از امام موسی کاظم علیه السلام علم حلال و حرام را نقل کرده اند و آن علم مدوّن و مشهور است و فضل او بین خاصّه و عامّه آشکار است و این از نشانه های

هِيَ أَمَارَاتُ الْإِمَامَةِ، فَلَمَّا وَجَدْنَاهَا لِمُوسَى دُونَ غَيْرِهِ عَلِمْنَا أَنَّهُ الْإِمَامُ بَعْدَ أَبِيهِ دُونَ أَخِيهِ .
 وَ شَيْءٌ آخَرُ: وَ هُوَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ مَاتَ وَ لَمْ يُعَقَّبْ ذَكَرًا وَ لَا نَصَّ عَلَى أَحَدٍ فَرَجَعَ
 الْقَائِلُونَ بِإِمَامَتِهِ عَنْهَا إِلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ الْفَضْلُ بَعْدَ ذَلِكَ بَيْنَ أَخْبَارِنَا وَ
 أَخْبَارِهِمْ هُوَ أَنَّ الْأَخْبَارَ لَا تُوجِبُ الْعِلْمَ حَتَّى يَكُونَ فِي طَرِيقِهِ وَ وَاسِطَتِهِ قَوْمٌ يَقْطَعُونَ
 الْعُذْرَ إِذَا أَخْبَرُوا، وَ لَسْنَا نَشَاحُ هُوْلَاءِ فِي أَسْلَافِهِمْ، بَلْ نَقْتَصِرُ عَلَى أَنْ يُوْجِدُونَا فِي دَهْرِنَا
 مِنْ حَمَلَةِ الْأَخْبَارِ وَ رُوَاةِ الْآثَارِ مِمَّنْ يَذْهَبُ مَذْهَبُهُمْ عَدَدًا يَتَوَاتَرُ بِهِمُ الْخَبَرُ كَمَا نُوجِدُهُمْ
 نَحْنُ ذَلِكَ، فَإِنْ قَدَرُوا عَلَى هَذَا فَلْيُظْهِرُوهُ، وَ إِنْ عَجَزُوا فَقَدْ وَضَحَ الْفَرْقُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي
 الطَّرْفِ الَّذِي يَلِينَا وَ يَلِيهِمْ وَ مَا بَعْدَ ذَلِكَ مَوْهُوبٌ هُمْ، وَ هَذَا وَاضِحٌ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ .
 وَ أَمَّا الْوَاقِفَةُ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَبِيلُهُمْ سَبِيلُ الْوَاقِفَةِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَحْنُ
 فَلَمْ نُشَاهِدْ مَوْتَ أَحَدٍ مِنَ السَّلَفِ وَ إِنَّمَا صَحَّ مَوْتُهُمْ عِنْدَنَا بِالْخَبَرِ فَإِنْ وَقَفَ وَاقِفٌ عَلَى

امامتِ اوست، و وقتی که این کمالات را در امام کاظم علیه السلام می بینیم نه در غیر او
 می فهمیم که امام پس از پدرش اوست نه برادرش .
 دلیل دیگر آن است که عبدالله بن جعفر مرد و پسری نداشت و بر امامت
 احدی هم تصریح نکرد و معتقدین به امامت او قائل به امامت موسی علیه السلام
 گردیدند. علاوه بر آن فرقی که بین اخبار ما و اخبار ایشان وجود دارد این است
 که اخبار وقتی موجب علم می شود که در طرق آن گروهی باشند که با اخبار
 ایشان قطع عذر شود. اکنون ما در پیشینیان آنها بحثی نداریم، بلکه می گوئیم در
 این عصر آیا تعداد راویان اخبار و حاملان احادیث متواتره خود آنها را مجبور به پذیرش
 می کنیم، اگر بر چنین کاری قادرند آن را اظهار کنند، و اگر از انجام آن ناتوانند
 فرق ما و ایشان ظاهر می شود و دنباله مباحث را هم به آنها می بخشیم، این
 واضح است. و الحمد لله .

اما واقفه بر امام کاظم علیه السلام مانند واقفه بر امام صادق علیه السلام اند و ما خود شاهد
 وفات هیچ یک از پیشینیان نبودیم و موت ایشان به واسطه اخبار برایمان ثابت
 شده است و اگر کسی توقف بر یکی از آنها کند، می گوئیم چه فرقی بین او و سایر

بَعْضِهِمْ سَأَلْنَاهُ الْفَضْلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَنْ وَقَفَ عَلَى سَائِرِهِمْ، وَهَذَا مَا لَا حِيلَةَ لَهُمْ فِيهِ. ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَمِنْهُمْ فِرْقَةٌ قَطَعَتْ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاتَّمَّوْا بَعْدَهُ بِابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ دُونَ سَائِرِ وُلْدِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَزَعَمُوا أَنَّهُ اسْتَحَقَّهَا بِالْوَرَاثَةِ وَالْوَصِيَّةِ، ثُمَّ فِي وَوَلَدِهِ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَادَّعَوْا لَهُ وَلَدًا وَ سَمَّوْهُ الْخَلْفَ الصَّالِحَ وَمِنْهُمْ فِرْقَةٌ قَالَتْ بِإِمَامَةِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَمَاتَ قَبْلَ أَبِيهِ، ثُمَّ إِنَّهُمْ رَجَعُوا إِلَى أَخِيهِ الْحَسَنِ وَبَطَّلَ فِي مُحَمَّدٍ مَا كَانُوا تَوَهُمُوا - وَقَالُوا: بَدَأَ اللَّهُ مِنْ مُحَمَّدٍ إِلَى الْحَسَنِ كَمَا بَدَأَ لَهُ مِنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ إِلَى مُوسَى وَقَدْ مَاتَ إِسْمَاعِيلُ فِي حَيَاةِ جَعْفَرٍ، إِلَى أَنْ مَاتَ الْحَسَنُ ابْنُ عَلِيٍّ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ فَرَجَعَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ إِلَى إِمَامَةِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ، كَمَا رَجَعَ أَصْحَابُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَعْدَ وَفَاةِ مُحَمَّدٍ إِلَى الْحَسَنِ، وَزَعَمَ بَعْضُهُمْ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ - عَلِيٍّ اسْتَحَقَّ الْإِمَامَةَ مِنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِالْوَرَاثَةِ وَالْوَصِيَّةِ دُونَ أَخِيهِ الْحَسَنِ، ثُمَّ

آنها وجود دارد. این دلیلی است که پاسخی برای آن ندارند. سپس صاحب کتاب گفته است: و از ایشان فرقه ای هستند که به امامت امام موسی کاظم علیه السلام معتقد شدند و پس از وی پدرش علی بن موسی را امام دانستند و معتقدند که او به حسب وراثت و وصایت مستحق امامت است، سپس امامت را در فرزندان او می دانند تا آنکه منتهی به حسن بن علی عسکری گردد و می گویند او پسری داشته است و او را «الخلف الصالح» می نامند و فرقه ای از ایشان معتقد به امامت محمد بن علی هستند و او پیش از پدرش درگذشت، آنگاه برادرش حسن را امام دانستند و آنچه که درباره محمد توهم کرده بودند باطل شد و گفتند: برای خداوند بداء شد و امامت از محمد به حسن انتقال یافت همچنانکه برای او بداء شد و امامت از اسماعیل بن جعفر به موسی انتقال یافت و اسماعیل در دوران حیات جعفر درگذشت، تا آنکه حسن بن علی در سال ۲۶۳ درگذشت و بعضی از اصحابش رجوع به امامت برادرش جعفر بن علی کردند، همچنانکه اصحاب محمد بن علی پس از وفات محمد، رجوع به امامت حسن کردند. و بعضی از ایشان می گویند جعفر بن علی پس از پدرش به وراثت و وصایت مستحق امامت شده است، نه برادرش حسن بن علی، آنگاه امامت در فرزندان جعفر به

نَقَلُوهَا فِي وُلْدِ جَعْفَرٍ بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ ، وَ كُلُّ هَذِهِ الْفِرْقِ يَتَشَاخُونِ عَلَى الْإِمَامَةِ ، وَ يُكْفَرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ، وَ يُكْذِبُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ، وَ يَبْرَأُ بَعْضُهُمْ مِنْ إِمَامَةِ بَعْضٍ ، وَ تَدَّعِي كُلُّ فِرْقَةٍ الْإِمَامَةَ لِصَاحِبِهَا بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ وَ أَشْيَاءَ مِنْ عُلُومِ الْغَيْبِ ، الْخِرَافَاتُ أَحْسَنُ مِنْهَا وَ لَا دَلِيلَ لِكُلِّ فِرْقَةٍ فِيهَا تَدَّعِي وَ تُخَالِفُ الْبَاقِينَ غَيْرَ الْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ ، دَلِيلُهُمْ شَهَادَتُهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ دُونَ غَيْرِهِمْ قَوْلًا بِلَا حَقِيقَةَ ، وَ دَعْوَى بِلَا دَلِيلٍ ، فَإِنْ كَانَ هَهُنَا دَلِيلٌ فِيهَا يَدَّعِي كُلُّ طَائِفَةٍ غَيْرَ الْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ وَ جَبَّ إِقَامَتُهُ ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ غَيْرَ الدَّعْوَى لِلْإِمَامَةِ بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ فَقَدْ بَطَلَتِ الْإِمَامَةُ لِكَثْرَةِ مَنْ يَدَّعِيهَا بِالْوَرَاثَةِ وَ الْوَصِيَّةِ ، وَ لَا سَبِيلَ إِلَى قَبُولِ دَعْوَى طَائِفَةٍ دُونَ الْأُخْرَى إِنْ كَانَتِ الدَّعْوَى وَاحِدَةً وَ لَا سِيًّا وَهُمْ فِي إِكْذَابِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا مُجْتَمِعُونَ ، وَ فِيهَا يَدَّعِي كُلُّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ مُنْفَرِدُونَ» .

فَأَقُولُ - وَ اللَّهُ الْمَوْفِقُ لِلصَّوَابِ - : لَوْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ تَبْطُلُ لِكَثْرَةِ مَنْ يَدَّعِيهَا لَكَانَ

وراثت و وصایت جاری شده است. و همه این فرقه‌ها در امر امامت کشمکش دارند و بعضی بعض دیگر را تکفیر و تکذیب می‌کنند و بعضی از آنها از امامت بعضی دیگر براءت می‌جویند و همه ایشان مدعی امامت به واسطه وراثت و وصایت برای خویشند و مدعی چیزهایی از علوم غیبیند که خرافات از آنها بهتر است و هیچیک از این فرقه‌ها دلیلی در اثبات مدعی خود و مخالفت با دیگران جز وراثت و وصایت ندارند، دلیل ایشان شهادت خودشان است بر خودشان، نه شهادت دیگران، سخنی است که حقیقتی ندارد و ادعائی است که دلیلی برای آن نیست و اگر هر طایفه‌ای بر اثبات مدعی خود دلیلی جز وراثت و وصایت دارد واجب است که آن را اقامه کند و اگر برای امامت دلیلی جز ادعای وراثت و وصایت وجود ندارد، امامت باطل خواهد بود، زیرا مدعی وراثت و وصایت بسیار است و هیچ راهی برای قبول ادعای طایفه‌ای و رد ادعای طایفه دیگر وجود ندارد اگر دعوی یکی باشد، علی‌الخصوص که ایشان در تکذیب یکدیگر اتفاق دارند و هر فرقه در ادعای خود منفرد است.

و من به توفیق الهی می‌گویم: اگر امامت به واسطه کثرت مدعیانش باطل شد، نبوت نیز همچنین باطل خواهد بود، زیرا گروه بسیاری به دروغ مدعی آن

سَبِيلُ النُّبُوَّةِ سَبِيلَهَا، لِأَنَّ نَعْلَمُ خَلْقًا قَدِ ادَّعَاهَا، وَ قَدْ حَكَى صَاحِبُ الْكِتَابِ عَنِ
 الْإِمَامِيَّةِ حِكَايَاتٍ مُضْطَرِبَةً وَ أَوْهَمَ أَنَّ تِلْكَ مَقَالَةٌ الْكُلِّ وَ أَنَّهٗ لَيْسَ فِيهِمْ إِلَّا مَنْ يَقُولُ
 بِالْبَدَاءِ وَ مَنْ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَبْدُو لَهُ مِنْ إِخْدَاتٍ رَأَى وَ عِلْمٌ مُسْتَفَادٍ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ، وَ مَا
 كَانَ غَيْرُ هَذَا فَهُوَ قَوْلُ الْمُغَيْرِيَّةِ، وَ مَنْ يَنْحَلُّ لِلْأُمَّةِ عِلْمَ الْغَيْبِ فَهَذَا كُفْرٌ بِاللَّهِ، وَ خُرُوجٌ
 عَنِ الْإِسْلَامِ عِنْدَنَا. وَ أَقَلُّ مَا كَانَ يَحِبُّ عَلَيْهِ أَنْ يَذْكَرَ مَقَالَةَ أَهْلِ الْحَقِّ، وَ أَنْ لَا يَقْتَصِرَ
 عَلَى أَنَّ الْقَوْمَ اخْتَلَفُوا حَتَّى يَدُلَّ عَلَى أَنَّ الْقَوْلَ بِالْإِمَامَةِ فَاسِدٌ.

وَ بَعْدُ فَإِنَّ الْإِمَامَ عِنْدَنَا يُعْرَفُ مِنْ وُجُوهِ سَنَدِ كُرْهَاتِهَا ثُمَّ نَعْتَبِرُ مَا يَقُولُ هُوَ لَا، فَإِنْ لَمْ
 نَجِدْ بَيِّنَاتٍ وَ بَيِّنِهِمْ فَضْلًا حَكَمْنَا بِفَسَادِ الْمَذْهَبِ، ثُمَّ عُدْنَا نَسْأَلُ صَاحِبَ الْكِتَابِ عَنْ أَنَّ أَيْ
 قَوْلٍ هُوَ الْحَقُّ مِنْ بَيْنِ الْأَقَاوِيلِ؟.

أَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّ مِنْهُمْ فِرْقَةٌ قَطَعَتْ عَلَى مُوسَى وَ اتَّخَمُوا بَعْدَهُ بِابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى» فَهُوَ
 قَوْلُ رَجُلٍ لَا يَعْرِفُ أَخْبَارَ الْإِمَامِيَّةِ، لِأَنَّ كُلَّ الْإِمَامِيَّةِ - إِلَّا شِرْذِمَةً وَقَفَتْ وَ شُدُودًا قَالُوا

شده‌اند و صاحب کتاب از امامیه داستانهای پریشانی حکایت کرده است و
 وانمود کرده که آن مطالب گفتار همه آنهاست و همه آنها به «بداء» معتقدند. و
 کسی که بگوید خدا رأی تازه و علم مستفادی پیدا می کند او کافر است و هر چه
 که غیر این باشد، قول مغیریه است و کسی که به ائمه علم غیب را نسبت دهد به
 خدا کافر گشته و به عقیده ما از اسلام خارج شده است. و کمترین چیزی، که بر او
 واجب بود، این بود که گفتار اهل حق را بطور کامل نقل کند و به این اکتفا نکند که
 امامیه اختلاف دارند، و این نشانه آن است که عقیده به امامت باطل است!

بعد از این مطالب، بایستی بدانیم که امام به حق نزد ما به وجوهی شناخته
 می شود که به زودی آنها را بیان می کنیم و از گفتار آنها هم تعبیر می کنیم و اگر
 بین ما و ایشان فرقی نبود، به فساد مذهب خود حکم خواهیم کرد، سپس باز
 می گردیم و از صاحب کتاب می پرسیم: در بین این اقاویل قول حق کدام است؟
 اما این گفتار او که از ایشان فرقه ای معتقد به امامت موسی هستند و پس از
 وی فرزندش علی بن موسی را امام می دانند. این گفتار کسی است که از اخبار
 امامیه بی اطلاع است، زیرا همه امامیه به امامت علی بن موسی علیه السلام معتقدند و

بِإِمَامَةِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ - قَالُوا بِإِمَامَةِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَ رَوَوْا فِيهِ مَا هُوَ مُدَوَّنٌ فِي الْكُتُبِ، وَ مَا يُذَكَّرُ مِنْ حَمَلَةِ الْأَخْبَارِ وَ نَقْلَةِ الْآثَارِ خَمْسَةً مَالُوا إِلَى هَذِهِ الْمَذَاهِبِ فِي أَوَّلِ حُدُوثِ الْحَادِثِ، وَ إِنَّمَا كَثُرَ مَنْ كَثُرَ مِنْهُمْ بَعْدُ، فَكَيْفَ اسْتَحْسَنَ صَاحِبُ الْكِتَابِ أَنْ يَقُولَ: «وَ مِنْهُمْ فِرْقَةٌ قَطَعَتْ عَلَى مُوسَى»؟ وَ أَعْجَبُ مِنْ هَذَا قَوْلُهُ «حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى الْحَسَنِ فَادَّعَوْا لَهُ ابْنًا وَ قَدْ كَانُوا فِي حَيَاةِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَمَوْا لِلْإِمَامَةِ ابْنَهُ مُحَمَّدًا إِلَّا طَائِفَةً مِنْ أَصْحَابِ فَارِسِ بْنِ حَاتِمٍ» وَ لَيْسَ يُحْسِنُ بِالْعَاقِلِ أَنْ يَشْنَعَ عَلَى خَصْمِهِ بِالْبَاطِلِ الَّذِي لَا أَصْلَ لَهُ.

وَ الَّذِي يَدُلُّ عَلَى فَسَادِ قَوْلِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَةِ مُحَمَّدٍ هُوَ بَعِيْنُهُ مَا وَصَفْنَاهُ فِي بَابِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ لِأَنَّ الْقِصَّةَ وَاحِدَةً، وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا مَاتَ قَبْلَ أَبِيهِ، وَ مِنَ الْمَحَالِ أَنْ يَسْتَخْلِفَ الْحَيُّ الْمَيِّتَ وَ يُوصِي إِلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ، وَ هَذَا أَتَيْنُ فَسَاداً مِنْ أَنْ يَحْتَاجَ فِي كَسْرِهِ

روایات بسیاری درباره وی نقل کرده اند که در کتابها مُدَوَّن و مسطور است و گروه اندکی را که واقفی شدند و یا معتقد به امامت «اسماعیل» و «عبدالله بن جعفر» شدند، نمی توان در کنار آنها قرار داد. و از حاملان اخبار و ناقلان آثار حتی پنج تن را نمی توان یافت که از ابتدا به این مذاهب پیوسته باشند و آنها بعداً جمعیتی پیدا کرده اند، چگونه روا باشد که صاحب کتاب بگوید: دسته ای از ایشان هستند که معتقد به امامت موسی هستند؟ و شکفت تر از آن این سخن اوست که گوید: «امامت را منتهی به حسن نمودند و ادعا کردند که او پسری دارد و در حیات امام علی بن محمد، امامت را به نام فرزندش محمد کردند، مگر طایفه ای از اصحاب فارس بن حاتم»! آیا سزاوار است که عاقل دشمنش را به واسطه باطلی که هیچ اصلی ندارد تقبیح کند؟

و آنچه که بر فساد قول قائلین به امامت محمد بن علی دلالت دارد همان است که در باب امامت اسماعیل بن جعفر بیان کردیم، زیرا داستان یکیست و هر یک از آن دو پیش از پدرشان در گذشته اند و محال است که یک فرد زنده، مرده را جانشین خود ساخته و او را امام پس از خود قرار دهد. بطلان این سخن واضحتر از آن است که در رد آن اطاله کلام دهیم.

إِلَى كَثْرَةِ الْقَوْلِ .

وَ الْفَصْلُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَةِ جَعْفَرٍ أَنَّ حِكَايَةَ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ عَنْهُ اخْتَلَفَتْ وَ تَضَادَّتْ ، لِأَنَّ مِنْهُمْ وَ مِنْهَا مَنْ حَكَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ : «إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَخِي مُحَمَّدٍ» وَ مِنْهُمْ مَنْ حَكَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ : «إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَخِي الْحَسَنِ» وَ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ : أَنَّهُ قَالَ : «إِنِّي إِمَامٌ بَعْدَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ» . وَ هَذِهِ أَخْبَارٌ كَمَا تَرَى يُكَذِّبُ بَعْضُهَا بَعْضًا ، وَ خَبَرْنَا فِي أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ خَبْرٌ مُتَوَاتِرٌ لَا يَتَنَاقِضُ وَ هَذَا فَضْلٌ بَيْنٌ . ثُمَّ ظَهَرَ لَنَا مِنْ جَعْفَرٍ مَا دَلَّنَا عَلَى أَنَّهُ جَاهِلٌ بِأَحْكَامِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ أَنَّهُ جَاءَ يُطَالِبُ أُمَّ أَبِي مُحَمَّدٍ بِالْمِيرَاثِ وَ فِي حُكْمِ آبَائِهِ «أَنَّ الْأَخَّ لَا يَرِثُ مَعَ الْأُمِّ» فَإِذَا كَانَ جَعْفَرٌ لَا يُحْسِنُ هَذَا الْمِقْدَارَ مِنَ الْفِقْهِ حَتَّى تَبَيَّنَ فِيهِ نَقْصُهُ وَ جَهْلُهُ ، كَيْفَ يَكُونُ إِمَامًا ؟ وَ إِنَّمَا تَعَبَّدْنَا اللَّهَ بِالظَّاهِرِ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ وَ لَوْ شِئْنَا أَنْ نَقُولَ لَقُلْنَا وَ فِيمَا ذَكَرْنَاهُ كِفَايَةً وَ دَلَالَةً عَلَى أَنَّ جَعْفَرَ لَيْسَ بِإِمَامٍ .

اما فرق ما و قائلین به امامت جعفر بن علی آن است که گفتار قائلین به امامت او مختلف و متضاد است، زیرا برخی از ایشان و برخی از راویان ما، از او نقل کرده اند که گفت: من پس از برادرم محمد امامم. و بعضی دیگر از ایشان از او نقل می کنند که گفته است: من پس از برادرم حسن امامم؛ و بعضی دیگر از ایشان می گویند او گفته است: من پس از پدرم علی بن محمد امامم. این اخباری است که چنانکه ملاحظه می شود یکدیگر را تکذیب می کند، اما خبر ما درباره ابو محمد حسن بن علی علیه السلام خبری متواتر و غیر متناقض است، این فرقی آشکار است. دلیل دیگر آن است که بر ما روشن شده است که جعفر به احکام خدای تعالی جاهل بوده است. داستان از این قرار است که: او نزد مادر امام حسن علیه السلام آمده و میراث برادرش را طلب کرده است، با آنکه پدران او همه گفته اند: با وجود مادر، برادر ارث نمی برد. پس اگر میزان فقه و فهم جعفر بدین پایه باشد که نقص و جهل آن نمایان است، چگونه می تواند امام باشد و دیگران را رهبری کند، پرستش ما برای خدا و براساس ظاهر این امور است و اگر قرار باشد که بگوئیم خواهیم گفت، اما همین مقداری که ذکر کردیم در امام نبودن جعفر کافی خواهد بود.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّهُمْ ادَّعَوْا لِلْحَسَنِ رَلْدًا» فَالْقَوْمُ لَمْ يَدَّعُوا ذَلِكَ إِلَّا بَعْدَ أَنْ نَقَلَ إِلَيْهِمْ
أَسْلَافُهُمْ حَالَهُ وَ غَيْبَتَهُ وَ صُورَةَ أَمْرِهِ وَ اخْتِلَافَ النَّاسِ فِيهِ عِنْدَ حَدُوثِ مَا يَحْدُثُ، وَ
هَذِهِ كُتُبُهُمْ فَمَنْ شَاءَ أَنْ يَنْظُرَ فِيهَا فَلْيَنْظُرْ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «إِنَّ كُلَّ هَذِهِ الْفِرَقِ يَتَشَاخُونُ وَ يُكْفِرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا» فَقَدْ صَدَقَ فِي
حِكَايَتِهِ وَ حَالِ الْمُسْلِمِينَ فِي تَكْفِيرِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا هَذِهِ الْحَالُ، فَلْيَقُلْ كَيْفَ أَحَبَّ، وَ لِيَطَّعَنُ
كَيْفَ شَاءَ، فَإِنَّ الْبَرَاهِمَةَ تَتَعَلَّقُ بِهِ فَتَطَّعَنُ بِمِثْلِهِ فِي الْإِسْلَامِ، مَنْ سَأَلَ خَصْمَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ
يُرِيدُ بِهَا نَقْضَ مَذْهَبِهِ إِذَا رُدَّتْ عَلَيْهِ كَانَ فِيهَا مِنْ نَقْضِ مَذْهَبِهِ مِثْلَ الَّذِي قَدَّرَ أَنْ يُلْزِمَهُ
خَصْمَهُ، فَإِنَّمَا هُوَ رَجُلٌ يَسْأَلُ نَفْسَهُ وَ يَنْقُضُ قَوْلَهُ، وَ هَذِهِ قِصَّةُ صَاحِبِ الْكِتَابِ، وَ
النُّبُوَّةُ أَصْلٌ وَ الْإِمَامَةُ فَرْعٌ، فَإِذَا أَقْرَأَ صَاحِبُ الْكِتَابِ بِالْأَصْلِ لَمْ يَحْسُنْ بِهِ أَنْ يَطَّعَنَ فِي

اما این سخن او که می گوید: ایشان ادعا کردند که حسن فرزندی ندارد، این قوم مدعی این مطلب نشدند مگر پس از آنکه پیشینیانشان برای آنها نقل کرده اند که احوال او چه خواهد بود و غیبتش چگونه واقع خواهد شد و وضعیتش چیست و اختلاف مردم درباره او به چه پایه ای خواهد رسید. و این کتابهای ایشان است هر که می خواهد بدانها مراجعه کند و این مطالب را در آنها بخواند.

و اما این سخن او که می گوید: همه این فرقه ها در نزاع و کشمکش به سر می برند و یکدیگر را تکفیر می کنند. آری راست می گوید و بعضی از مسلمین بعضی دیگر را تکفیر می کنند. هر چه می خواهد بگوید و به هر کیفیتی که دوست دارد طعنه بزند، براهمه نیز سخنان او را دستاویز قرار داده و مانند آنها در طعن به اسلام مطرح می کنند. کسی که از خصمش مسأله ای بپرسد تا مذهب او را نقض کند و آن سؤال عیناً به وی برگردانیده شود، چنین شخصی مذهب خود را نقض کرده است، مثل کسی که تقدیر کرده است خصمش را ملزم سازد، زیرا او مردیست که از خود پرسش می کند و قول خود را نقض می کند. داستان صاحب این کتاب هم همین است، نبوت اصل است و امامت فرع آن است، و اگر صاحب کتاب اقرار به اصل دارد، روا نیست که بر فرعی که راجع به اصل است اعتراض

الْفَرَعِ بِمَا رَجَعَ عَلَى الْأَصْلِ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.

ثُمَّ قَالَ: «وَلَوْ جازَتْ إِمَامَةٌ بِالْوَرَاثَةِ وَالْوَصِيَّةِ لَمَنْ يُدْعَى لَهُ بِإِلَّا دَلِيلٍ مُتَّفَقٍ عَلَيْهِ لَكَانَتْ الْمُغِيرِيَّةُ أَحَقَّ بِهَا لِإِجْمَاعِ الْكُلِّ مَعَهَا عَلَى إِمَامَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الَّذِي هُوَ أَصْلُهَا الْمُسْتَحَقُّ لِلْإِمَامَةِ مِنْ أَبِيهِ بِالْوَرَاثَةِ وَالْوَصِيَّةِ وَامْتِنَاعِهَا بَعْدَ إِجْمَاعِ الْكُلِّ مَعَهَا عَلَى إِمَامَةِ الْحَسَنِ مِنْ إِجَازَتِهَا لِغَيْرِهِ.

هَذَا مَعَ اخْتِلَافِ الْمُؤْتَمَّةِ فِي دِينِهِمْ، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْجِسْمِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالنَّاسِخِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ تَجَرَّدَ التَّوْحِيدَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْعَدْلِ وَ يُثَبِّتُ الْوَعِيدَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْقَدْرِ وَ يُبْطِلُ الْوَعِيدَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالرُّؤْيِيَّةِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْفِيهَا مَعَ الْقَوْلِ بِالْبَدَاءِ، وَ أَشْيَاءَ يَطُولُ الْكِتَابُ بِشَرْحِهَا، يُكْفِّرُ بِهَا بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ يَتَّبِعُ بَعْضُهُمْ مِنْ دِينِ بَعْضٍ، وَ لِكُلِّ فِرْقَةٍ مِنْ هَذِهِ الْفِرَقِ بَزْعِمِهَا رِجَالٌ ثِقَاتٌ عِنْدَ أَنْفُسِهِمْ، أَدَّوْا إِلَيْهِمْ عَنْ أُمَّتِهِمْ مَا هُمْ مُتَمَسِّكُونَ بِهِ».

کند و خداوند مستعان است.

سپس گفته است: اگر امامت را به واسطه وراثت و وصایت بدون دلیل مورد اتفاق بر شخص مدعی روا بدانیم، مغیریه به آن سزاوارتر است، زیرا همه در امامت حسن بن علی با آنها متفقند که او اصل امامت است و شایسته است که آن را به وراثت و وصایت از جانب پدرش دارا باشد اما با وجود اتفاق دیگران با مغیریه، آنها با امامت امام بعد موافقت ندارند.

علاوه بر آن، امامیه در دین خود با یکدیگر اختلاف دارند. بعضی از ایشان خدا را جسم می دانند و بعضی دیگر به تناسخ معتقدند و بعضی به توحید خالص گرویده اند، بعضی به عدل قائلند و عذاب را اثبات می کنند و بعضی به قدر قائلند و عذاب را باطل می دانند، بعضی به رؤیت خداوند معتقدند و بعضی دیگر آن را نفی کرده و به بداء قائلند و چیزهای دیگری که شرح آن، کتاب را طولانی می کند، بعضی از امامیه به واسطه امور فوق بعضی دیگر را تکفیر می کنند و از دین یکدیگر براءت می جویند برای هر یک از این فرقه ها به گمان خودشان رجال مورد اعتمادی است که مطالب ضروری را از پیشوایانشان به آنها

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَإِذَا جَازَ كَذَا جَازَ كَذَا، شَيْءٌ لَا يَجُوزُ عِنْدَنَا وَلَمْ تَأْتِ بِأَكْثَرَ مِنَ الْحِكَايَةِ، فَلَا مَعْنَى لِتَطْوِيلِ الْكِتَابِ بِذِكْرِ مَا لَيْسَ فِيهِ حُجَّةٌ وَلَا فَايِدَةٌ».

فَأَقُولُ - وَبِاللَّهِ الثَّقَةِ -: لَوْ كَانَ الْحَقُّ لَا يَثْبُتُ إِلَّا بِدَلِيلٍ مُتَّفَقٍ عَلَيْهِ مَا صَحَّ حَقُّ أَبَدًا وَ لَكَانَ أَوَّلُ مَذْهَبٍ يُبْطَلُ مَذْهَبَ الزَّيْدِيَّةِ، لِأَنَّ دَلِيلَهَا لَيْسَ بِمُتَّفَقٍ عَلَيْهِ، وَ أَمَّا مَا حَكَاهُ عَنِ الْمُغِيرِيَّةِ فَهُوَ شَيْءٌ أَخَذْتُهُ عَنِ الْيَهُودِ لِأَنَّهَا تَحْتَجُّ أَبَدًا بِاجْمَاعِنَا وَ إِيَّاهُمْ عَلَى نُبُوَّةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مُخَالَفَتِهِمْ إِيَّانَا فِي نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

وَ أَمَّا تَغْيِيرُهُ إِيَّانَا بِالِاخْتِلَافِ فِي الْمَذَاهِبِ وَ بَيَّانَهُ كُلِّ فِرْقَةٍ مِمَّا تَرَوِي مَا تَدَّيْنُ بِهِ عَنْ إِمَامِهَا فَهُوَ مَا خُوذَ مِنَ الْبَرَاهِمَةِ، لِأَنَّهَا تَطْعَنُ بِهِ - بِعَيْنِهِ دُونَ غَيْرِهِ - عَلَى الْإِسْلَامِ وَ لَوْ لَا الْإِسْفَاقُ مِنْ أَنْ يَتَعَلَّقَ بَعْضُ هَؤُلَاءِ الْجَمَّانِ بِمَا أَحْكِيهِ عَنْهُمْ لَقُلْتُ كَمَا يَقُولُونَ.

وَ الْإِمَامَةُ - أَسْعَدَ كُمْ اللَّهُ - إِنَّمَا تَصِحُّ عِنْدَنَا بِالنَّصِّ وَ ظُهُورِ الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ بِالدِّينِ مَعَ

رسانیده اند.

سپس صاحب کتاب می گوید: اگر این جایز باشد آن نیز جایز است چیزی که نزد ما جائز نیست و فقط به عنوان حکایت آنرا آوردیم و هیچ معنا ندارد که کتاب را طولانی کنیم به ذکر چیزی که نه حجت است و نه فایده ای دارد.

و من با اعتماد به خداوند می گویم: اگر اثبات حق محتاج دلیلی باشد که همه بر آن اتفاق داشته باشند، هیچ حق ثابت نگردد و اولین مذهبی که باطل می گردد مذهب زیدیه است، زیرا دلیل آنها مورد اتفاق نیست. اما مطلبی که از مغیریه نقل کرده اند، آن را از یهودیان گرفته اند، زیرا آنها پیوسته می گویند که ما و شما در نبوت موسی علیه السلام متفقیم اما در نبوت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مخالفیم.

و اما سرزنش کردن او از ما که در مذاهبان اختلاف داریم و هر فرقه ای از ما اعتقادات خود را از امامش روایت می کند، این اشکال نیز مأخوذ از براهمه است و آنها دقیقاً همین اشکال را بر اسلام وارد کرده اند و اگر ترس آن نبود که نقل اقوال آنها دستاویزی برای اشخاص لایابالی گردد، بمانند آنها سخن می گفتم. خدا شما را سعادتمند کند! امامت نزد ما با نص و ظهور فضل و علم به دین ثابت می شود، به همراهی اعراض از قیاس و اجتهاد در واجبات نقلی و فروع

الإِعْرَاضِ عَنِ الْقِيَاسِ وَ الإِجْتِهَادِ فِي الْفَرَائِضِ السَّمْعِيَّةِ وَ فِي فُرُوعِهَا، وَ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ عَرَفْنَا إِمَامَةَ الْإِمَامِ، وَ سَنَقُولُ فِي اخْتِلَافِ الشَّيْعَةِ قَوْلًا مُقْنِعًا.

قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «ثُمَّ لَمْ يَخْلُ اخْتِلَافُهُمْ مِنْ أَنْ يَكُونَ مَوْلِدًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ، أَوْ مِنْ عِنْدِ النَّاقِلِينَ إِلَيْهِمْ، أَوْ مِنْ عِنْدِ أُمَّتِهِمْ، فَإِنْ كَانَ اخْتِلَافُهُمْ مِنْ قِبَلِ أُمَّتِهِمْ فَالْإِمَامُ مَنْ جَمَعَ الْكَلِمَةَ، لَا مَنْ كَانَ سَبَبًا لِإِخْتِلَافِ بَيْنِ الْأُمَّةِ، لَا سِيَّمَا وَ هُمْ أَوْلِيَاؤُهُ دُونَ أَعْدَائِهِ، وَ مَنْ لَا تَقِيَّةَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ، وَ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْمُؤَمَّةِ وَ الْأُمَّةِ إِذَا كَانُوا مَعَ أُمَّتِهِمْ وَ حُجَّجُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِي أَكْثَرِ مَا عَابُوا عَلَى الْأُمَّةِ الَّتِي لَا إِمَامَ لَهَا مِنَ الْمَخَالِفَةِ فِي الدِّينِ وَ الْكُفَّارِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا، وَ إِنْ يَكُنْ اخْتِلَافُهُمْ مِنْ قِبَلِ النَّاقِلِينَ إِلَيْهِمْ دِينَهُمْ فَمَا يُؤْمِنُهُمْ مِنْ أَنْ يَكُونَ هَذَا سَبِيلَهُمْ مَعَهُمْ فَمَا أَلْقُوا إِلَيْهِ مِنَ الْإِمَامَةِ، لَا سِيَّمَا إِذَا كَانَ الْمُدَّعَى لَهُ الْإِمَامَةَ مَعْدُومَ الْعَيْنِ، غَيْرَ مَرِيٍّ الشَّخْصِ، وَ هُوَ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ فَمَا يَدَّعُونَ لِإِمَامِهِمْ مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ إِذَا

آن، ما از این راه است که امامت امام را می شناسیم و درباره اختلافات شیعه عن قریب سخن قانع کننده ای خواهیم گفت.

صاحب کتاب می گوید: اختلافات امامیه از سه حال بیرون نیست: یا آنکه اختلاف ساخته و پرداخته خودشان است و یا از ناحیه ناقلین و راویان احادیثشان حاصل شده است و یا از جانب ائمه آنها بوجود آمده است. اگر اختلاف از جانب ائمه آنها بوجود آمده باشد که امام کسی است که اتحاد کلمه ایجاد کند نه آنکه باعث اختلاف بین امت گردد، علی الخصوص که امت دوستان امامند، نه دشمنان او و کسانی که بین امام و آنها تقیّه ای وجود ندارد، و چه فرقی بین امامیه و امت وجود دارد، با وجود آنکه امامیه امام دارند و حجّت الهی با ایشان است و امتی که امام ندارند و از این حیث عیبتان می کنند، زیرا همان عیوب نداشتن امام در آنها موجود است، اختلاف می کنند و یکدیگر را تکفیر می نمایند. و اگر اختلاف از ناحیه راویان و ناقلینی است که دین را به ایشان رسانیده اند، چه دلیلی وجود دارد که در اصل امامت هم مطلب خلافی برای آنها نقل نکرده باشند، مخصوصاً اگر کسی که می خواهند امامت را برای او ثابت کنند غایب بوده و شخص او مشاهده نشود و این خود دلیلی علیه آنهاست که امام را

كَانَ خَيْرَتُهُ وَالتَّرَاجِمَةُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ شِيعَتِهِ كَذَّابِينَ يَكْذِبُونَ عَلَيْهِ، وَ لَا عِلْمَ لَهُ بِهِمْ، وَإِنْ يَكُنْ اخْتِلَافُ الْمُؤْتَمَّةِ فِي دِينِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْفُسِهَا دُونَ أُمَّتِهَا فَحَاجَةُ الْمُؤْتَمَّةِ إِلَى الْأُمَّةِ إِذْ كَانُوا بِأَنْفُسِهِمْ مُسْتَعِينِينَ وَ هُوَ بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ وَ لَا يَنْهَاهُمْ، وَ هُوَ التَّرْجَمَانُ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ وَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ؟ هَذَا أَيْضاً مِنْ أَدَلِّ الدَّلِيلِ عَلَى عَدَمِهِ وَ مَا يُدْعَى مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ لَهُ، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ مَوْجُوداً لَمْ يَسَعُهُ تَرْكُ الْبَيَانِ لِشِيعَتِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ - الْآيَةُ» فَكَمَا بَيَّنَّ الرَّسُولُ ﷺ لِأُمَّتِهِ وَجَبَ عَلَى الْإِمَامِ مِثْلُهُ لِشِيعَتِهِ».

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ الثِّقَّةُ -: إِنَّ اخْتِلَافَ الْإِمَامِيَّةِ إِنَّمَا هُوَ مِنْ قَبْلِ كَذَّابِينَ دَلَّسُوا أَنْفُسَهُمْ فِيهِمْ فِي الْوَقْتِ بَعْدَ الْوَقْتِ، وَ الزَّمَانِ بَعْدَ الزَّمَانِ، حَتَّى عَظُمَ الْبَلَاءُ، وَ كَانَ أَسْلَافُهُمْ قَوْماً يَرْجِعُونَ إِلَى وَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ سَلَامَةِ نَاحِيَةٍ، وَ لَمْ يَكُونُوا أَصْحَابَ نَظَرٍ وَ تَمَيِّزٍ،

عالم به غیب می دانند، اگر عالم به غیب است چرا برگزیدگان و واسطه های بین او و شیعیانش کذابند و به او دروغ می بندند و او ایشان را نمی شناسد؟ و اگر اختلاف امامیه در دینشان از ناحیه خودشان است و نه از جانب ائمه آنها، پس چه حاجتی بر امام دارند چون که خود را بی نیاز از امام می دانند، او در مقابل ایشان است، اما نهیشان نمی کند در حالی که امام ترجمان و حجت الهی است. این نیز دلیل روشنی بر نبود او و عیلم غیب نداشتن اوست، زیرا اگر موجود بود، نمی باید حق را برای شیعیانش بیان نکند، همچنانکه خدای تعالی فرموده است: «وَ مَا كَتَابَ رَا بَر تُو فَرُو نَفَرَسْتَادِيمُ جَزْ أَنْكَه حَقَّ رَا بَرَايَ اِيْشَانِ بِيَانِ كَرْدَه وَ رَفَعِ اِخْتِلَافِ نَمَائِي» . و همان گونه که رسول اکرم ﷺ حق را برای امتش بیان فرمود، بر امام نیز لازم است که برای شیعیانش حق را بیان کند.

پس با اعتماد به خداوند می گویم: اختلاف امامیه از ناحیه دروغ پردازانی است که گاه و بی گاه خود را به تدلیس در میان ایشان جا زده اند تا به غایبی که بلا و مصیبت فراگیر شد و شیعیان پیشین مردمی پاکدل و پرهیزگار بودند که تلاش و کوشش آنها در عبادت بود و اهل تمیز و تشخیص مردمان خوب و بد نبودند و چون مرد ظاهر الصلاحی را می دیدند که خبری را نقل می کند به او

فَكَانُوا إِذَا رَأَوْا رَجُلًا مَسْتُورًا يَرُوي خَبْرًا أَحْسَنُوا بِهِ الظَّنَّ وَ قَبِلُوهُ، فَلَمَّا كَثُرَ هَذَا وَ ظَهَرَ شَكُوا إِلَى أُمَّتِهِمْ فَأَمَرَهُمُ الْأَمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنْ يَأْخُذُوا بِمَا يُجْمَعُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَفْعَلُوا وَ جَرَوْا عَلَى عَادَتِهِمْ، فَكَانَتِ الْخِيَانَةُ مِنْ قَبْلِهِمْ لَا مِنْ قَبْلِ أُمَّتِهِمْ، وَ الْإِمَامُ أَيْضًا لَمْ يَقِفْ عَلَى كُلِّ هَذِهِ التَّخَالِيطِ الَّتِي رُوِيَتْ، لِأَنَّهُ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ، وَ إِنَّمَا هُوَ عَبْدٌ صَالِحٌ يَعْلَمُ الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ، وَ يَعْلَمُ مِنْ أَخْبَارِ شِيعَتِهِ مَا يُنْهَى إِلَيْهِ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «فَمَا يُؤْمِنُهُمْ مِنْ أَنْ يَكُونَ هَذَا سَبِيلَهُمْ فَمَا أَلْقُوا إِلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِ الْإِمَامَةِ» فَإِنَّ الْفَضْلَ بَيْنَ ذَلِكَ أَنَّ الْإِمَامَةَ تُنْقَلُ إِلَيْهِمْ بِالتَّوَاتُرِ، وَ التَّوَاتُرُ لَا يَنْكَشِفُ عَنْ كِذْبٍ، وَ هَذِهِ الْأَخْبَارُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا إِنَّمَا خَبْرٌ وَاحِدٌ لَا يُوجِبُ خَبْرُهُ الْعِلْمَ وَ خَبْرُ الْوَاحِدِ قَدْ يَصْدُقُ وَ يَكْذِبُ، وَ لَيْسَ هَذَا سَبِيلَ التَّوَاتُرِ. هَذَا جَوَابُنَا وَ كُلُّ مَا أَتَى بِهِ سِوَى هَذَا فَهُوَ سَاقِطٌ.

ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: أَخْبَرْنَا عَنْ اخْتِلَافِ الْأُمَّةِ هَلْ تَخْلُو مِنَ الْأَقْسَامِ الَّتِي قَسَمْتُمُهَا؟ فَإِذَا

خوش گمان می شدند و خبر او را می پذیرفتند و چون این کار بسیار شد و غلنی گردید به امامان خود شکایت کردند، ائمه علیهم السلام نیز به آنها دستور دادند که روایات مورد اتفاق را بگیرند، اما چنین نکردند و بر طریق عادت خود عمل کردند، پس خیانت از جانب خود ایشان است، نه از جانب ائمه آنها و امام هم واقف بر همه این اخبار جعلی نبود، زیرا او عالم الغیب نیست بلکه عبد صالحی است که کتاب و سنت را می داند و از اخبار شیعیان نیز آن مقدار که به او اخبار شود می داند.

و اما این سخن او که از کجا معلوم است که اخبار راجع به اصل امامت هم جعلی نباشد، تفاوتش این است که اخبار راجع به امامت متواتر است و تواتر کاشف از کذب نیست، اما آن اخبار دیگر، خبر واحد است که موجب علم نمی شود و خبر واحد گاهی صادق است و گاهی کاذب و این طریق تواتر نیست. این جواب ماست و هر چه غیر این بگویند از درجه اعتبار ساقط است.

سپس به او می گوئیم: درباره اختلاف امت اسلامی چه می گوئی؟ آیا آن نیز مانند اختلاف امامیه نیست؟ اگر بگویند: خیر، می گوئیم: آیا رسول اکرم برای

قال: لا، قيل له: أفليس الرسول إنما بعث لجمع الكلمة؟ فلا بد من نعم، فيقال له: أو ليس قد قال الله عز وجل: «وما أنزلنا عليك الكتاب إلا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه؟» فلا بد من نعم، فيقال له: فهل بين؟ فلا بد من نعم، فيقال له: فما سبب الاختلاف عرفناه واقنع منا بمثله.

و أما قوله: «فما حاجة المؤمنة إلى الأئمة إذ كانوا بأنفسهم مستغنين وهو بين أظهرهم لا ينهاهم - إلى آخر الفصل» فيقال له: أولى الأشياء بأهل الدين الإنصاف أي قول قلناه؟ و أومأنا به إلى أننا بأنفسنا مستغنين حتى يقرّ عنا به صاحب الكتاب و يحتج علينا أو أي حجة توجهت له علينا توجب ما أوجبه؟ و من لم يبال بأي شيء قابل خصومه كثرت مسائله و جواباته.

و أما قوله: «و هذا من أدل دليل على عدمه لأنه لو كان موجوداً لم يسعه ترك البيان لشيعة كما قال الله عز وجل: «وما أنزلنا عليك الكتاب إلا لتبين لهم الذي

اتحاد كلمه مبعوث نگرديد؟ ناچار بايد بگويد: آری، و به او می گوئیم: آیا خدای تعالی نفرموده است: و ما کتاب را بر تو فرو نفرستادیم مگر آنکه حق را برای آنها بیان کرده و رفع اختلاف نمایی؟ ناچار بايد بگويد: آری، و به او می گوئیم: آیا تبیین نفرمود؟ ناچار بايد بگويد: آری، به او می گوئیم: برای ما بازگو و خودت هم مانند آن را بپذیر.

و اما این سخن او: که امامیه به ائمه چه نیازی دارند وقتی که خود را از او بی نیاز می دانند و او در مقابل ایشان است و آنها را نهی نمی کند تا پایان سخنانش، پس به او می گوئیم: برای اهل دین، انصاف از هر چیزی لازمتر است، ما چه گفتیم؟ و به چه اشاره کردیم که می گوید خود را از امام بی نیاز دانستیم تا بغایتی که صاحب کتاب ما را بدان سرزنش کرده و به آن احتجاج می کند، او چه حجّتی در این باره به ما دارد و هر کس باک نداشته باشد و به هر گفتاری که خواست با طرف خود مقابله کند سؤاها و جوابهايش بسیار خواهد شد. اما این سخن او که می گوید: این دلیل روشنی است بر نبودن او، زیرا اگر موجود بود، بر او روا نبود که بر شیعیانش ترک بیان کند، همچنانکه خدای تعالی

اِخْتَلَفُوا فِيهِ»^(۱).

فَيَقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَخْبِرْنَا عَنِ الْعِترَةِ الْهَادِيَةِ أَيْسَعُهُمْ أَنْ لَا يُبَيِّنُوا لِلْأُمَّةِ الْحَقَّ كُلَّهُ؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ حَجَّ نَفْسَهُ وَ عَادَ كَلَامُهُ وَ بِالْأَعْلَى عَلَيْهِ، لِأَنَّ الْأُمَّةَ قَدْ اِخْتَلَفَتْ وَ تَبَايَنَتْ وَ كَفَّرَ بَعْضُهَا بَعْضًا، فَإِنْ قَالَ: لَا، قِيلَ: هَذَا مِنْ أَدَلِّ دَلِيلٍ عَلَى عَدَمِ الْعِبرَةِ وَ فَسَادِ مَا تَدَّعِيهِ الزَّيْدِيَّةُ، لِأَنَّ الْعِترَةَ لَوْ كَانُوا كَمَا تَصِفُ الزَّيْدِيَّةُ لَبَيَّنُوا لِلْأُمَّةِ وَ لَمْ يَسَعُهُمُ السُّكُوتُ وَ الْإِمْسَاكُ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اِخْتَلَفُوا فِيهِ» فَإِنْ ادَّعَى أَنْ الْعِترَةَ قَدْ بَيَّنَّا الْحَقَّ لِلْأُمَّةِ غَيْرَ أَنَّ الْأُمَّةَ لَمْ تَقْبَلْ وَ مَالَتْ إِلَى الْهَوَى، قِيلَ لَهُ: هَذَا بِعَيْنِهِ قَوْلُ الْإِمَامِيَّةِ فِي الْإِمَامِ وَ شِيعَتِهِ. وَ نَسَأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ.

فرموده است: و ما کتاب را بر تو فرو نفرستادیم مگر برای آنکه حق را برای ایشان تبیین کرده و رفع اختلاف نمائی.

پس به صاحب کتاب می گوئیم: عقیده خود را در باب عترت هادیه بیان کن، آیا بر آنها رواست که حق را برای امت بیان نکنند؟ اگر بگوید: آری، خود را محکوم کرده است و کلامش و بالی بر او خواهد شد، زیرا امت با یکدیگر اختلاف ورزیده و از یکدیگر جدا بوده و یکدیگر را تکفیر می کنند و اگر بگوید: خیر، می گوئیم: این بهترین دلیل بر فساد مدعای زیدیه است، زیرا اگر عترت همانگونه بود که زیدیه وصف می کنند، البته برای امت تبیین می کردند و سکوت و امساک بر ایشان روا نبود، همچنانکه خدای تعالی فرماید: و ما کتاب را بر تو فرو نفرستادیم مگر آنکه اختلافات آنها را برایشان تبیین کنی. و اگر مدعی شود که عترت حق را برای امت تبیین کرده است، اما امت آنرا نپذیرفته و به هوی و هوس میل کردند، به او می گوئیم: این همان سخن امامیه در بحث امام و شیعه خود است و از خداوند توفیق مسألت می نمائیم.

[اعتراض آخر:]

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَيُقَالُ لَهُمْ [لِمَ] اسْتَرَّ إِمَامُكُمْ عَنْ مُسْتَرَشِدِهِ؟ فَإِنْ قَالُوا: تَقِيَّةٌ عَلَى نَفْسِهِ، قِيلَ لَهُمْ: فَالْمُسْتَرَشِدُ أَيْضاً يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَكُونَ فِي تَقِيَّةٍ مِنْ طَلَبِهِ لِأَنَّ سِيَّماً إِذَا كَانَ الْمُسْتَرَشِدُ يَخَافُ وَ يَرْجُو وَ لَا يَعْلَمُ مَا يَكُونُ قَبْلَ كَوْنِهِ فَهُوَ فِي تَقِيَّةٍ، وَ إِذَا جَازَتْ التَّقِيَّةُ لِلْإِمَامِ فَهِيَ لِلْمَأْمُومِ أَجُوزٌ، وَ مَا بَالُ الْإِمَامِ فِي تَقِيَّةٍ مِنْ أَرْشَادِهِمْ وَ لَيْسَ هُوَ فِي تَقِيَّةٍ مِنْ تَنَاوُلِ أَمْوَالِهِمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ: «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْراً - الْآيَةُ» (۱) وَ قَالَ: «إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (۲) فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ أَهْلَ الْبَاطِلِ عَرَضَ الدُّنْيَا يَطْلُبُونَ، وَ الَّذِينَ يَتَمَسَّكُونَ بِالْكِتَابِ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ. ثُمَّ قَالَ: «وَإِنْ قَالُوا كَذَا قِيلَ كَذَا...» فَشَيْءٌ لَا يَقُولُهُ إِلَّا جَاهِلٌ مَنقُوصٌ

اعتراضی دیگر

صاحب کتاب گوید: و ما به ایشان می گوئیم: چرا امام شما از شاگردان و مسترشدین خود نهان است؟ اگر گویند برای حفظ جان خود است، گوئیم: بر مسترشدین هم رواست که در طلب او تقیّه کنند، علی الخصوص که مسترشد در خوف و رجا باشد و نداند که پیش از او چه می شود، پس او در تقیّه است. و اگر تقیّه بر امام روا باشد، بر مأموم رواتر خواهد بود. و چگونه امام در رهبری امامت در تقیّه است، اما در گرفتن اموالشان تقیّه ندارد، در حالی که خداوند می فرماید: پیروی کنید از کسی که از شما درخواست اجری ندارد. و می فرماید: بسیاری از دانشمندان و راهبان اموال مردم را به باطل می خورند و راه خدا را سدّ می کنند. این دلیل است که اهل باطل طالب متاع دنیا هستند و کسانی که متمسک به کتاب خدا هستند از مردم درخواست اجری ندارند و آنان هدایت شده هستند. سپس می گوید: جمله «اگر چنان گویند چنین گوئیم» جمله نادان کم خرد است.

و الْجَوَابُ عَمَّا سَأَلَ: أَنَّ الْإِمَامَ لَمْ يَسْتَتِرْ عَنْ مُسْتَرَشِدِهِ إِنَّمَا اسْتَتَرَ خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الظَّالِمِينَ. فَأَمَّا قَوْلُهُ: «فَإِذَا جازَتْ التَّقِيَّةُ لِلْإِمَامِ فَهِيَ لِلْمَأْمُومِ أَجْوَزُ» فَيُقَالُ لَهُ: إِنَّ كُنْتَ تُرِيدُ أَنَّ الْمَأْمُومَ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَتَّقِيَ مِنَ الظَّالِمِ وَيَهْرَبَ عَنْهُ مَتَى خَافَ عَلَى نَفْسِهِ كَمَا جازَ لِلْإِمَامِ فَهَذَا لَعَمْرِي جَائِزٌ، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ أَنَّ الْمَأْمُومَ يَجُوزُ لَهُ أَنْ لَا يَعْتَقِدَ إِمَامَةَ الْإِمَامِ لِلتَّقِيَّةِ فَذَلِكَ لَا يَجُوزُ إِذَا قَرَعَتِ الْأَخْبَارُ سَمْعَهُ وَقَطَعَتْ عُذْرَهُ، لِأَنَّ الْخَبَرَ الصَّحِيحَ يَقُومُ مَقَامَ الْعِيَانِ، وَ لَيْسَ عَلَى الْقُلُوبِ تَقِيَّةٌ، وَ لَا يَعْلَمُ مَا فِيهَا إِلَّا اللَّهُ. وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَمَا بِالْإِمَامِ فِي تَقِيَّةٍ مِنْ إِرْشَادِهِمْ وَ لَيْسَ فِي تَقِيَّةٍ مِنْ تَنَاوُلِ أَمْوَالِهِمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ: اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا».

فَالْجَوَابُ عَنْ ذَلِكَ إِلَى آخِرِ الْفَصْلِ يُقَالُ لَهُ: إِنَّ الْإِمَامَ لَيْسَ فِي تَقِيَّةٍ مِنْ إِرْشَادِ مَنْ يُرِيدُ الْإِرْشَادَ، وَ كَيْفَ يَكُونُ فِي تَقِيَّةٍ وَ قَدْ بَيَّنَّ لَهُمُ الْحَقَّ وَ حَثَّهُمْ عَلَيْهِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَيْهِ، وَ

اما پاسخ سؤال او این است که: امام از مُسترشدین خود نهان نشده است، بلکه او برای حفظ جان خود از ستمگران نهان شده است. اما این سخن او که اگر تقیّه بر امام روا باشد بر مأموم رواتر خواهد بود، به او می گوئیم: اگر مقصود تو این است که بر مأموم رواست که اگر بر جان خود بهراسد، از ستمکار تقیّه کند و از او بگریزد، همچنانکه بر امام نیز رواست، سوگند که چنین امری جایز است و اگر مقصود تو این است که مأموم می تواند به دلیل تقیّه امام به امامت او معتقد نباشد در صورتی که اخبار امامت امام را شنیده و قطع عذرش شده باشد، چنین امری جایز نیست، زیرا خبر صحیح مانند مشاهده است و در امور قلبی تقیّه معنا ندارد و جز خدا کسی نمی داند که درون قلب ها چه می گذرد؟ و اما این سخن او که چگونه امام از رهبری امت در تقیّه است اما از گرفتن اموالشان تقیّه ندارد در حالی که خداوند می فرماید: پیروی کنید از کسی که از شما درخواست اجری ندارد.

در پاسخ این اعتراض او تا پایان گفتارش می گوئیم: امام از کسی که طالب ارشاد او باشد، تقیّه نمی کند، و چگونه او تقیّه کند در حالی که حق را بر مردم تبیین فرموده و ایشان را بر آن تحریض کرده و حلال و حرام را تعلیمشان نموده

عَلَّمَهُمُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ حَتَّى شَهِرُوا بِذَلِكَ وَعُرِفُوا بِهِ، وَ لَيْسَ يَتَنَاوَلُ أَمْوَالَهُمْ، وَ إِنَّمَا يَسْأَلُهُمُ الْخُمْسَ الَّذِي فَرَضَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِيَضَعَهُ حَيْثُ أَمَرَ أَنْ يَضَعَهُ، وَ الَّذِي جَاءَ بِالْخُمْسِ هُوَ الرَّسُولُ، وَ قَدْ نَطَقَ الْقُرْآنُ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ - الْآيَةُ» (۱) وَ قَالَ: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً - الْآيَةُ» (۲) فَإِنْ كَانَ فِي أَخْذِ الْمَالِ عَيْبٌ أَوْ طَعْنٌ فَهُوَ عَلَى مَنْ ابْتَدَأَ بِهِ. وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.

وَ يُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَخْبِرْنَا عَنِ الْإِمَامِ مِنْكُمْ إِذَا خَرَجَ وَ غَلَبَ هَلْ يَأْخُذُ الْخُمْسَ وَ هَلْ يَجِبِي الْخَرَاجُ وَ هَلْ يَأْخُذُ الْحَقَّ مِنَ الْفِيءِ وَ الْمَغْنَمِ وَ الْمَعَادِنِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ؟ فَإِنْ قَالَ: لَا، فَقَدْ خَالَفَ حُكْمَ الْإِسْلَامِ، وَ إِنْ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ لَهُ: فَإِنْ اِخْتَجَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِثْلَكَ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا» وَ بِقَوْلِهِ: «إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ - الْآيَةُ» بِأَيِّ شَيْءٍ تُجِيبُهُ حَتَّى تُجِيبَكَ الْإِمَامِيَّةُ بِمِثْلِهِ، وَ هَذَا وَفَّقَكُمْ اللَّهُ شَيْءٌ كَانَ

است تا به غایتی که بدان معروف و مشهور شده اند و امام اموال مردم را نگرفته است، بلکه خمس را که خدای تعالی واجب ساخته درخواست نمود، تا آنرا به مصرفی که مأمور است برساند و کسی که حکم خمس را آورده همان رسول اکرم است و قرآن هم بدان گویاست، خدای تعالی می فرماید: بدانید هر غنیمتی که یافتید خمس آن متعلق به خداوند است و فرموده: از اموال ایشان صدقه ای بستان. پس اگر در گرفتن مالی عیب یا طعن است، آن بر کسی است که ابتدا کرده است و الله المستعان.

و به صاحب کتاب می گوئیم: به ما بگو که اگر امام شما خروج کرده و پیروز شود، آیا خمس می گیرد؟ خراج را گردآوری می کند؟ آیا از فیء و غنائم و معادن و مانند آن، حق را می ستاند؟ اگر بگوید: خیر که او با حکم اسلام مخالفت کرده است. و اگر بگوید: آری، به او می گوئیم: اگر کسی بر او احتجاج کرده و بگوید خدای تعالی فرموده است: از کسی پیروی کنید که از شما اجری درخواست نکند و بگوید خدای تعالی فرموده است: بسیاری از دانشمندان و راهبان اموال مردم را می خورند، به او چه می گوئید تا امامیه نیز مشابه آن را به

الْمَلْحِدُونَ يَطْعَنُونَ بِهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَ مَا أَدْرِي مَنْ دَلَّسَهُ هَؤُلَاءِ .
 وَ اعْلَمْ - عَلَّمَكَ اللهُ الْخَيْرَ وَ جَعَلَكَ مِنْ أَهْلِهِ - إِنَّمَا نَعْمَلُ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ لَا
 نَخَالِفُهَا، فَإِنْ أَمْكَنَ خُصُومُنَا أَنْ يَدُلُّونَا عَلَى أَنَّهُ خَالَفَ فِي أَخْذِ مَا أَخَذَ الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ
 فَلَعَمْرِي أَنَّ الْحُجَّةَ وَاضِحَةٌ لَهُمْ، وَإِنْ لَمْ يُمَكِّنْهُمْ ذَلِكَ فَلْيَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْعَمَلِ بِمَا يُوَافِقُ
 الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ عَيْبٌ، وَ هَذَا بَيِّنٌ .

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: وَ يُقَالُ لَهُمْ: نَحْنُ لَا نُجِيزُ الْإِمَامَةَ لِمَنْ لَا يُعْرِفُ فَهَلْ
 تُوَجِّدُونَا سَبِيلًا إِلَى مَعْرِفَةِ صَاحِبِكُمْ الَّذِي تَدَّعُونَ لَهُ حَتَّى نُجِيزَ لَهُ الْإِمَامَةَ كَمَا نُجِيزُ
 لِلْمَوْجُودِينَ مِنْ سَائِرِ الْعِثْرَةِ وَ إِلَّا فَلَا سَبِيلَ إِلَى تَجْوِيزِ الْإِمَامَةِ لِلْمَعْدُومِينَ، وَ كُلُّ مَنْ لَمْ
 يَكُنْ مَوْجُودًا فَهُوَ مَعْدُومٌ، وَ قَدْ بَطَلَ تَجْوِيزُ الْإِمَامَةِ لِمَنْ تَدَّعُونَ .
 فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَسْتَعِينُ -: يُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: هَلْ تَشُكُّ فِي وُجُودِ عَلِيِّ بْنِ -

شما پاسخ گوید. خدا شما را توفیق دهد، این اعتراضی است که ملحدین مسلمانان را بدان سرزنش می کنند و نمی دانم چه کسی آن را به اینان القاء کرده است؟
 و بدان - خدایت خیر آموزد و ترا از اهلش قرار دهد - ما به کتاب خدا و سنت نبی اکرم عمل می کنیم و با آنها مخالفت نمی کنیم، اگر دشمنان ما دلیلی دارند که او در آنچه گرفته با کتاب و سنت مخالفت کرده، به جان خودم سوگند که دلیل واضحی برای ایشان است و اگر دلیلی ندارند، بدانند که عمل کردن مطابق سنت عیبی ندارد و این روشن است .

سپس صاحب کتاب می گوید «به امامیه می گوئیم ما امامت را برای کسی که شناخته نشود روا نمی دانیم. آیا راهی برای شناسائی صاحبان به ما نشان می دهید تا ما امامت را بر او روا بدانیم؟ همچنانکه بر موجودین از سایر عترت روا می دانیم و اگر غیر از این باشد ما نمی توانیم امامت را بر اشخاص معدوم جایز بدانیم و هر کسی که موجود نباشد، لا محاله معدوم است و دَعْوَى امامت کسی که شما ادعا می کنید باطل است» .

با استعانت از خداوند در جواب صاحب کتاب می گوئیم: آیا در وجود علی بن الحسین و فرزندان او علیهم السلام که پیشوایان ما هستند شک داری؟ اگر

الحُسَيْنِ وَوُلْدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ نَأْتُمُّ بِهِمْ؟ فَإِذَا قَالَ: لَا، قِيلَ لَهُ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونُوا أُمَّةً؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ لَهُ: فَأَنْتَ لَا تَدْرِي لَعَلَّنَا عَلَى صَوَابٍ فِي اعْتِقَادِ إِمَامَتِهِمْ وَأَنْتَ عَلَى خَطَأٍ وَكَفَى بِهَذَا حُجَّةً عَلَيْكَ، وَإِنْ قَالَ: لَا، قِيلَ لَهُ: فَمَا يَنْفَعُ مِنْ إِقَامَةِ الدَّلِيلِ عَلَى وُجُودِ إِمَامِنَا؟ وَأَنْتَ لَا تَعْتَرِفُ بِإِمَامَةِ مِثْلِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ مَحَلِّهِ مِنَ الْعِلْمِ وَالْفَضْلِ عِنْدَ الْمُخَالِفِ وَالْمُوَافِقِ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: إِنَّا إِنَّمَا عَلَّمْنَا أَنَّ فِي الْعِثْرَةِ مَنْ يَعْلَمُ التَّأْوِيلَ وَ يَعْرِفُ الْأَحْكَامَ بِخَبَرِ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي قَدَّمْنَا، وَ بِحَاجَتِنَا إِلَى مَنْ يُعَرِّفُنَا الْمُرَادَ مِنَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ يَفْصِلُ بَيْنَ أَحْكَامِ اللَّهِ وَ أَحْكَامِ الشَّيْطَانِ، ثُمَّ عَلَّمْنَا أَنَّ الْحَقَّ فِي هَذِهِ الطَّائِفَةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَا رَأَيْنَا كُلَّ مَنْ خَالَفَهُمْ مِنَ الْعِثْرَةِ يَعْتَمِدُ فِي الْحُكْمِ وَ التَّأْوِيلِ عَلَى مَا يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ عُلَمَاءُ الْعَامَّةِ مِنَ الرَّأْيِ وَ الاجْتِهَادِ وَ الْقِيَاسِ فِي الْفَرَائِضِ السَّمْعِيَّةِ الَّتِي لَا عِلَّةَ فِي التَّعَبُّدِ بِهَا إِلَّا الْمَصْلَحَةُ، فَعَلَّمْنَا بِذَلِكَ أَنَّ الْمُخَالِفِينَ لَهُمْ مُبْطِلُونَ. ثُمَّ ظَهَرَ لَنَا مِنْ عِلْمِ هَذِهِ الطَّائِفَةِ بِالْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَحْكَامِ مَا لَمْ يَظْهَرَ مِنْ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ مَا زَالَتْ الْأَخْبَارُ

بگوید: خیر، به او می گوئیم: آیا رواست که ایشان ائمه باشند؟ اگر بگوید: آری، به او می گوئیم: پس تو چه می دانی، شاید که ما در اعتقاد امامت ایشان بر صواب باشیم و تو بر خطا باشی و همین حجت تو را بس است. و اگر بگوید: خیر، روا نیست که ایشان امام باشند، به او می گوئیم: پس چه فایده ای دارد که بر وجود امام زمانمان برای تو دلیل اقامه کنیم در حالی که تو به امامت امثال علی بن الحسین علیهما السلام با آن علم و فضل که موافق و مخالف به آن اعتراف دارند اعتقاد نداری. سپس به او می گوئیم ما می دانیم که در میان عترت کسی هست که تأویل کتاب را می داند و احکام الهی را می شناسد، به دلیل همان خبری که از پیامبر اکرم ﷺ آوردیم و به دلیل نیازمندی خودمان به کسی که مراد از قرآن کریم را به ما بیاموزد و احکام الهی را از دستورات شیطانی فرق نهد. بعد از آن دانستیم که حق در این طایفه از فرزندان امام حسین علیهما السلام است، زیرا هر کسی که از عترت مخالف ایشان است در بیان حکم الهی و تأویل قرآن به روش علمای عامه روی آورده است، یعنی به رأی و اجتهاد و قیاس در واجبات شرعی که جز مصلحت الهی عینی در تعبد ندارد و دانستیم که مخالفین آنها بر باطلند. بعد از آن

تَرِدُ بِنَصِّ وَاحِدٍ عَلَيَّ آخِرَ حَتَّىٰ بَلَغَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا مَاتَ وَلَمْ يَظْهَرَ النَّصُّ وَالْخَلْفُ بَعْدَهُ رَجَعْنَا إِلَى الْكُتُبِ الَّتِي كَانَ أَسْلَافُنَا رَوَوْهَا قَبْلَ الْغَيْبَةِ فَوَجَدْنَا فِيهَا مَا يَدُلُّ عَلَيَّ أَمْرَ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنََّّهُ يَغِيبُ عَنِ النَّاسِ وَ يَخْفَى شَخْصُهُ، وَ أَنَّ الشَّيْعَةَ تَخْتَلِفُ وَ أَنَّ النَّاسَ يَقْعُونَ فِي حَيْرَةٍ مِنْ أَمْرِهِ، فَعَلِمْنَا أَنَّ أَسْلَافَنَا لَمْ يَعْلَمُوا الْغَيْبَ وَ أَنَّ الْأُمَّةَ أَعْلَمُوهُمْ ذَلِكَ بِخَبَرِ الرَّسُولِ، فَصَحَّ عِنْدَنَا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ بِهَذِهِ الدَّلَالَةِ كَوْنُهُ وَ وُجُودُهُ وَ غَيْبَتُهُ، فَإِنْ كَانَ هُنَا حُجَّةٌ تَدْفَعُ مَا قُلْنَا فَهَذَا فَدَلُّظْهَرُهَا الزَّيْدِيَّةُ، فَمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْحَقِّ مُعَانَدَةٌ، وَ الشُّكْرُ لِلَّهِ.

ثُمَّ رَجَعَ صَاحِبُ الْكِتَابِ إِلَيَّ أَنْ يُعَارِضَنَا بِمَا تَدَّعِيهِ الْوَاقِفَةُ عَلَيَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ نَحْنُ (۱) فَلَمْ نَقِفْ عَلَيَّ أَحَدٍ وَ نَسَأَلُ الْفَصْلَ بَيْنَ الْوَاقِفِينَ، وَ قَدْ بَيَّنَّا أَنَّا عَلِمْنَا أَنَّ

می بینیم که این طایفه آنقدر به حلال و حرام و احکام عالمانند که دیگران نیستند. بعد از آنها اخباری که امامت یکایک ایشان را تصریح کرده است فراوان نقل شده است تا آنکه نوبت به حسن بن علی عليه السلام می رسد و چون او وفات کرده و نص و جانشین او ظاهر نگشت، رجوع به کتابهایی که اسلاف ما پیش از وقوع غیبت روایت کرده اند نمودیم و دلیل روشن در امر جانشین امام حسن عليه السلام را در آن روایات یافتیم و اینکه او از مردم غایب می شود. و شخصش نهان می گردد و اینکه شیعه در امر او اختلاف می ورزند و مردم در کار او به حیرت می افتند و ما می دانیم که گذشتگان ما عالم الغیب نبودند، بلکه ائمه عليهم السلام به واسطه خبر رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم امر غیبت را به آنها اعلام کرده اند پس از این جهت و با این دلالت، هستی و پیدایش و غیبت امام ثابت می گردد و اگر در اینجا دلیلی باشد که گفتار ما را نقض کند، زیدیه باید آن را اظهار کنند، ما با حق عنادی نداریم و الشکر لله.

آنگاه صاحب کتاب به معارضه با ما برخواسته و همان استدلال واقفه بر موسی بن جعفر عليه السلام را برای ما ذکر می کند، اما ما که بر کسی وقوف نکرده ایم و خودمان پرسش از طوائف واقفه داریم و توضیح دادیم که موسی بن جعفر عليه السلام

مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدَمَاتٍ بِمِثْلِ مَا عَلِمْنَا أَنَّ جَعْفَرَ مَاتَ، وَ أَنَّ الشَّكَّ فِي مَوْتِ أَحَدِهِمَا يَدْعُو إِلَى الشَّكِّ فِي مَوْتِ الْآخَرِ، وَ أَنَّهُ قَدْ وَقَفَ عَلَى جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْمٌ أَنْكَرَتِ الْوَاقِفَةَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِمُ، وَ كَذَلِكَ أَنْكَرَتُ قَوْلَ الْوَاقِفَةِ عَلَى^(۱) أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
فَقُلْنَا لَهُمْ: يَا هَؤُلَاءِ حُجَّتْكُمْ عَلَى أَوْلِيَّكُمْ هِيَ حُجَّتُنَا عَلَيْكُمْ، فَقُولُوا كَيْفَ سِتُّمْ تَحْجُّوا أَنْفُسَكُمْ.

ثُمَّ حَكَى^(۲) عَنَّا أَنَّا كُنَّا نَقُولُ لِلْوَاقِفَةِ: إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا ظَاهِرًا مَوْجُودًا. وَ هَذِهِ حِكَايَةٌ مَنْ لَا يَعْرِفُ أَقَاوِيلَ خَصْمِهِ وَ مَا زَالَتِ الْإِمَامِيَّةُ تَعْتَقِدُ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا ظَاهِرًا مَكْشُوفًا أَوْ بَاطِنًا مَعْمُورًا، وَ أَخْبَارُهُمْ فِي ذَلِكَ أَشْهَرُ وَ أَظْهَرُ مِنْ أَنْ تُخْفَى، وَ وَضَعُ الْأُصُولِ الْفَاسِدَةِ لِلْخُصُومِ أَمْرٌ لَا يَعْجِزُ عَنْهُ أَحَدٌ وَ لَكِنَّهُ قَبِيحٌ بِذِي الدِّينِ وَ الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي هَذَا الْمَعْنَى إِلَّا خَبَرُ كَمِيلِ بْنِ زِيَادٍ^(۳) لَكَفَى.

در گذشته است همانگونه که جعفر بن محمد وفات کرده است و تردید در موت یکی از آن دو موجب تردید در موت دیگری آنهاست و قومی بر جعفر بن محمد عليه السلام وقوف کرده است که منکر واقفه بر موسی بن جعفر عليه السلام و منکر واقفه بر امیرالمؤمنین عليه السلام است.

ما به آنها می گوئیم: ای کسان! حجّت شما بر آنها همان حجّت ما بر شماست هر چه می خواهید بگوئید که علیه خود استدلال کرده اید.
سپس گفته است که ما امامیه در برابر واقفه گوئیم: امام باید آشکار و موجود باشد و این حکایت کسی است که گفتار خصمش را نمی داند. اعتقاد امامیه همواره چنین بوده است که امام یا ظاهر و عیان است و یا غائب و مستور و اخبارشان در این باب مشهورتر و آشکارتر از آن است که بتوان آن را مخفی ساخت. جعل اصول نادرست و نسبت دادن آن به خصم کاری نیست که کسی از انجام آن ناتوان باشد ولی از مردم دیندار و اهل فضل و دانش قبیح است که چنین کنند و اگر در این باب جز خبر کمیل بن زیاد نبود همان کفایت می کرد.

۱ - فی هامش بعض النسخ الظاهر أن الصواب «الواقفة على محمد بن أمير المؤمنين».

۲ - یعنی ابا زید العلوی. - سیجی، الخبر فی باب ما أخبر به أمير المؤمنين عليه السلام من وقوع الغيبة.

ثُمَّ قَالَ: «فَإِنْ قَالُوا كَذًا، قِيلَ لَهُمْ كَذًا - لَشَيْءٍ لَا نَقُولُهُ». وَ حُجَّتُنَا مَا سَمِعْتُمْ وَ فِيهَا كِفَايَةٌ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

ثُمَّ قَالَ: «لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا تَوَهَّمُونَ فِي بَنِي هَاشِمٍ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَلَّ أُمَّتَهُ عَلَى عِزَّتِهِ بِإِجْمَاعِنَا وَ إِجْمَاعِكُمْ الَّتِي هِيَ خَاصَّتُهُ الَّتِي لَا يَقْرُبُ أَحَدٌ مِنْهُ إِلَّا كَقُرْبِهِمْ، فَهِيَ لَهُمْ دُونَ الطُّلُقَاءِ وَ أَبْنَاءِ الطُّلُقَاءِ وَ يَسْتَحِثُّهَا وَاحِدٌ مِنْهُمْ فِي كُلِّ زَمَانٍ إِذَا كَانَ الْإِمَامُ لَا يَكُونُ إِلَّا وَاحِدًا بِلُزُومِ الْكِتَابِ وَ الدُّعَاءِ إِلَى إِقَامَتِهِ بِدَلَالَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ»
«أَنَّهُمْ لَا يُفَارِقُونَ الْكِتَابَ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ» وَ هَذَا إِجْمَاعٌ وَ الَّذِي اعْتَلَلْتُمْ بِهِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ إِنْ كَانَتْ لَهُمْ وَ لَادَةٌ، لِأَنَّ كُلَّ بَنِي ابْنَةِ يَنْتَمُونَ إِلَى عَصَبَتِهِمْ مَا خَلَا وَ لَدَ فَاطِمَةَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَصَبَتُهُمْ وَ آبُوهُمْ، وَ الذُّرِّيَّةُ هُمُ الْوَالِدُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (۱).

سپس گوید: جمله «اگر چنین گویند چنان گفته شود» را ما نمی گوئیم. حجت ما را در این باب شنیدید و همان کافی است و الحمد لله.
آنگاه گوید: مطلبی را که درباره بنی هاشم توهم کرده اند درست نیست، زیرا پیامبر اکرم به اتفاق ما و شما امت را به پیروی از عترت دلالت فرموده است، عترتی که عبارت از نزدیکان و خویشان او هستند و کسی در این نزدیکی به ایشان نرسد و مقام امامت خاص آنهاست، نه آزادشدگان و فرزندان آزادشدگان که ابوسفیان و معاویه و امثال ایشان باشند، و در هر عصری یکی از عترت مستحق خلافت است، زیرا امام باید یکی باشد تا ملازم قرآن باشد و بدان دعوت نماید، زیرا پیامبر فرموده است: ایشان از کتاب جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند و این اجماع است و سایر کسانی که از بنی هاشم ذکر گردید از ذریه رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیستند، گرچه ولادتشان در بین آنها بوده است و هر یک از فرزندان دختر به پدرانشان منتسب می شوند بجز فرزندان فاطمه زهرا که رسول خدا عصبه آنها و پدر ایشان است و ذریه همان فرزندان است، زیرا خدای تعالی فرموده است: من او و ذریه او را از شیطان رجیم در پناه

فَأَقُولُ - وَبِاللَّهِ أَعْتَصِمُ - : إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَصِحُّ بِاجْتِمَاعِنَا وَإِيَّاكُمْ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا يَصِحُّ
بِالدَّلِيلِ وَالْبُرْهَانِ فَمَا دَلِيلُكَ عَلَيَّ مَا ادَّعَيْتَ عَلَيَّ أَنَّ الْإِجْمَاعَ بَيْنَنَا إِنَّمَا هُوَ فِي ثَلَاثَةِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ لَمْ يَذْكَرِ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَذُرِّيَّتَهُ وَإِنَّمَا ذَكَرَ
عِثْرَتَهُ ، فَلَيْتُمْ أَنْتُمْ إِلَى بَعْضِ الْعِثْرَةِ دُونَ بَعْضِ بِلَا حُجَّةٍ وَ بَيَانٍ أَكْثَرَ مِنَ الدَّعْوَى ، وَ
اِحْتَجَجْنَا نَحْنُ بِمَا رَوَاهُ أَسْلَافُنَا عَنْ جَمَاعَةٍ حَتَّى انْتَهَى خَبَرُهُمْ إِلَى نَصِّ الْحُسَيْنِ بْنِ -
عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ ابْنِهِ وَنَصِّ عَلِيِّ مُحَمَّدٍ ، وَنَصِّ مُحَمَّدٍ عَلَى جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ اسْتَدْلَلْنَا
عَلَى صِحَّةِ إِمَامَةِ هَؤُلَاءِ دُونَ غَيْرِهِمْ مِمَّنْ كَانَ فِي عَصْرِهِمْ مِنَ الْعِثْرَةِ بِمَا ظَهَرَ مِنْ عِلْمِهِمْ
بِالذِّينِ وَفَضْلِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ ، وَ قَدْ حَمَلَ الْعِلْمَ عَنْهُمْ الْأَوْلِيَاءُ وَ الْأَعْدَاءُ ، وَ ذَلِكَ مَبْتُوثٌ
فِي الْأَمْصَارِ ، مَعْرُوفٌ عِنْدَ نَقَلَةِ الْأَخْبَارِ ، وَ بِالْعِلْمِ تَتَبَيَّنُ الْحُجَّةُ مِنَ الْمَحْجُوجِ ، وَ الْإِمَامُ مِنَ
الْمَأْمُومِ ، وَ التَّابِعُ مِنَ الْمُتَّبِعِ ، وَ أَتَيْنَ دَلِيلُكُمْ يَا مَعْشَرَ الزَّيْدِيَّةِ عَلَيَّ مَا تَدَّعُونَ .

تومی آورم.

و من با اعتصام به خدای تعالی می گویم: امر امامت با اجماع ما و شما بر آن
درست نمی شود، بلکه با دلیل و برهان به صحت می پیوندد، دلیل شما بر ادعایتان
چیست که اجماعی که بین ماست شامل سه امام است یعنی امیرالمؤمنین و حسن و
حسین علیهما السلام. در حالی که رسول اکرم نه ذریه خود بلکه عترتش را ذکر فرموده
است و شما بدون حجت و بیان و به صرف ادعا به بعضی از عترت متمایل شدید و
نه به همه آنها. ولی ما به روایت اسلافان استدلال می کنیم که از حسین بن -
علی علیهما السلام نص بر امامت فرزندش علی و از علی بن الحسین نص بر امامت
فرزندش محمد و از محمد بن علی نص بر امامت فرزندش جعفر را روایت
کرده اند. سپس بر صحت امامت ایشان ؛ نه سایر کسانی که از عترت در عصر
آنها بوده اند استدلال کردیم، زیرا علم ایشان در دین و فضل ذاتی آنان ظاهر
بود و دوست و دشمن از آنها دانش فراگرفته اند و علم است که حجت را از غیر
حجت و امام را از مأموم و تابع را از متبوع باز می شناساند. ای گروه زیدیه شما
چه دلیلی بر مدعای خود دارید؟

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَلَوْ جَازَتْ الْإِمَامَةُ لِسَائِرِ بَنِي هَاشِمٍ مَعَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَجَازَتْ لِبَنِي عَبْدِ مَنَافٍ مَعَ بَنِي هَاشِمٍ لِسَائِرِ وُلْدِ قُصَيٍّ - ثُمَّ مَدَّ فِي هَذَا الْقَوْلِ -».

فَيُقَالُ لَهُ: أَيُّهَا الْمُحْتَجُّ عَنِ الزَّيْدِيَّةِ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ لَا يَسْتَحِقُّ بِالْقَرَابَةِ وَإِنَّمَا يَسْتَحِقُّ بِالْفَضْلِ وَالْعِلْمِ، وَ يَصِحُّ بِالنَّصِّ وَ التَّوْقِيفِ، فَلَوْ جَازَتْ الْإِمَامَةُ لِأَقْرَبِ رَجُلٍ مِنَ الْعِتْرَةِ لِقَرَابَتِهِ لَجَازَتْ لِأَبْعَدِهِمْ فَأَفْصِلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَنْ ادَّعَى ذَلِكَ وَ أَظْهِرْ حُجَّتَكَ، وَ أَفْصِلْ الْآنَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَنْ قَالَ: وَ لَوْ جَازَتْ لَوْ لِدِ الْحَسَنِ لَجَازَتْ لَوْ لِدِ جَعْفَرٍ، وَ لَوْ جَازَتْ لَهُمْ لَجَازَتْ لَوْ لِدِ الْعَبَّاسِ، وَ هَذَا فَضْلٌ لَا تَأْتِي بِهِ الزَّيْدِيَّةُ أَبَدًا إِلَّا أَنْ تَفْزَعَ إِلَى فَضْلِنَا وَ حُجَّتِنَا وَ هُوَ النَّصُّ مِنْ وَاحِدٍ عَلَى وَاحِدٍ، وَ ظُهُورُ الْعِلْمِ بِالْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ.

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «وَإِنْ اِعْتَلُّوا بِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا: مَا تَقُولُونَ فِيهِ أَهْوَى مِنْ

سپس صاحب کتاب می گوید: اگر امامت علاوه بر حسن و حسین علیهما السلام بر سایر بنی هاشم نیز روا باشد، علاوه بر بنی هاشم بر فرزندان عبد مناف نیز روا خواهد بود و اگر امامت بر بنی هاشم و فرزندان عبد مناف روا باشد، بر سایر فرزندان قُصَیِّ نیز رواست و این گفتار را ادامه داده است.

و به او می گوئیم: ای کسی که برای زیدیه استدلال می کنی! امر امامت مقامی است که با قرابت و خویشی به دست نمی آید، بلکه دارنده آن بایستی فضل و علم داشته باشد و با نصّ و توقیف حاصل می شود و اگر روا بود که امر امامت به واسطه خویشی به نزدیکترین فرد عترت برسد، روا بود که به دورترین ایشان نیز برسد. پس فرق خود و مدّعی آن را بیان کن و دلیلت را بنا و بین خود و کسی که می گوید اگر امامت بر فرزندان حسن روا باشد بر فرزندان جعفر نیز رواست و اگر بر ایشان روا باشد بر فرزندان عباس نیز رواست، چه فرقی وجود دارد؟ زیدیه هرگز دلیل فارق در این باب ندارد، مگر آنکه به دلیل فارق ما روی آورند که عبارت از نصّ هر امامی بر امام دیگر باشد و ظهور علم به حلال و حرام.

سپس صاحب کتاب گوید: اگر به امامت علی علیه السلام استدلال کنند و بگویند

العِترَةُ أَمْ لَا؟ قِيلَ لَهُمْ: لَيْسَ هُوَ مِنَ الْعِترَةِ وَلَكِنَّهُ بَانَ مِنَ الْعِترَةِ وَ مِنْ سَائِرِ الْقَرَابَةِ بِالنُّصُوصِ عَلَيْهِ يَوْمَ الْغَدِيرِ بِإِجْمَاعٍ.»

فَأَقُولُ: - وَ بِاللَّهِ أَسْتَعِينُ - يُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَمَّا النُّصُوصُ يَوْمَ الْغَدِيرِ فَصَحِيحٌ، وَ أَمَّا إِنْكَارُكَ أَنْ يَكُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْعِترَةِ فَعَظِيمٌ، فَذُلْنَا عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تَعُولُ فِيمَا تَدَّعِي؟ فَإِنَّ أَهْلَ اللُّغَةِ يَشْهَدُونَ أَنَّ الْعَمَّ وَ ابْنَ الْعَمِّ مِنَ الْعِترَةِ، ثُمَّ أَقُولُ: إِنَّ صَاحِبَ الْكِتَابِ نَقَضَ بِكَلَامِهِ هَذَا مَذْهَبَهُ لِأَنَّهُ مُعْتَقِدٌ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِمَّنْ خَلَفَهُ الرَّسُولُ فِي أُمَّتِهِ وَ يَقُولُ فِي ذَلِكَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَلَفَ فِي أُمَّتِهِ الْكِتَابَ وَ الْعِترَةَ وَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَيْسَ مِنَ الْعِترَةِ وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنَ الْعِترَةِ فَلَيْسَ مِمَّنْ خَلَفَهُ الرَّسُولُ ﷺ، وَ هَذَا مُتَنَاقِضٌ كَمَا تَرَى، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَقُولَ: إِنَّهُ ﷺ خَلَفَ الْعِترَةَ فِيمَا بَعْدَ أَنْ قُتِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَنَسَأَلُهُ أَنْ يَفْصِلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَنْ قَالَ وَ

درباره او چه می گوئید آیا او از عترت بود یا نه؟ به ایشان باید گفت: او از عترت نبود، ولیکن از عترت و سایر خویشان به واسطه نصوص - روز غدیر - امتیاز یافت و جدا شد.

و من با استعانت از خدای تعالی می گویم: به صاحب کتاب باید گفت که اما نصوص روز غدیر صحیح است و شکی در آن نیست و اما این سخن تو که امیرالمؤمنین از عترت نیست، خطای بزرگی است، بازگو که این ادعای تو چه دلیلی دارد؟ اهل لغت می گویند: عمو و پسر عمو از عترت هستند. و بعد می گویم: صاحب کتاب با این سخن خود مذهبش را نقض کرده است، زیرا او معتقد است که رسول اکرم، امیرالمؤمنین را جانشین خود در امتش کرده است. او می گوید پیامبر کتاب و عترت را خلیفه خود در میان امتش کرده است و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از عترت نیست! و اگر از عترت نباشد خلیفه نخواهد بود. این مطلب همچنان که می بینی متناقض است، مگر آنکه بگوید: پیامبر اکرم ﷺ عترتش را بعد از شهادت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خلیفه گردانیده است، آنگاه از او می پرسیم فرق تو با کسی که می گوید پیامبر اکرم قرآن را از هنگام شهادت امیرالمؤمنین به بعد جانشین خود ساخته است چیست؟

خَلَفَ الْكِتَابَ فِينَا مُنْذُ ذَلِكَ الْوَقْتِ لِأَنَّ الْكِتَابَ وَالْعِثْرَةَ خُلْفَا مَعًا، وَالْخَبْرُ نَاطِقٌ بِذَلِكَ شَاهِدٌ بِهِ، وَ لِلَّهِ الْمِنَّةُ.

ثُمَّ أَقْبَلَ صَاحِبُ الْكِتَابِ بِمَا هُوَ حُجَّةٌ عَلَيْهِ فَقَالَ: «وَنَسْأَلُ مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ لِبَعْضِ دُونَ بَعْضِ إِقَامَةِ الْحُجَّةِ» وَ نَسِيَ نَفْسَهُ وَ تَفَرَّدَهُ بِادِّعَائِهَا لِوُلْدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دُونَ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ قَالَ: «فَإِنْ أَخَالُوا عَلَى الْأَبَاطِيلِ مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ مِنْ الْخُرَافَاتِ وَ مَا لَا دَلِيلَ لَهُمْ عَلَيْهِ دُونَ الدَّعْوَى عُورِضُوا بِمِثْلِ ذَلِكَ لِبَعْضِ، فَجَازَ أَنْ الْعِثْرَةَ مِنَ الظَّالِمِينَ لِأَنفُسِهِمْ إِنْ كَانَ الدَّعْوَى هُوَ الدَّلِيلُ».

فَيُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: قَدْ أَكْثَرْتَ فِي ذِكْرِ عِلْمِ الْغَيْبِ، وَ الْغَيْبُ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ، وَ مَا ادَّعَاهُ لِبَشَرٍ إِلَّا مُشْرِكٌ كَافِرٌ، وَ قَدْ قُلْنَا لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ: دَلِيلُنَا عَلَى مَا نَدَّعِي الْفَهْمُ وَ الْعِلْمُ، فَإِنْ كَانَ لَكُمْ مِثْلُهُ فَأَظْهِرُوهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا التَّشْنِيعُ وَ التَّقْوِيلُ وَ تَقْرِيعُ الْجَمِيعِ بِقَوْلِ قَوْمٍ غُلَاةٍ فَالْأَمْرُ سَهْلٌ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

زیرا کتاب و عترت به همراه هم جانشین پیامبر شده اند و حدیث هم به آن ناطق و شاهد است و لله المنّة.

سپس صاحب کتاب به حجّتی روی آورده که علیه اوست و گفته است: «از کسی که مدّعی امامت برای بعضی از عترت است و نه همه ایشان درخواست اقامه حجّت می کنیم» در حالی که خودش را فراموش کرده است که امامت را مخصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السلام می داند سپس می گوید «اگر ما را حواله به اباطیل کنند از قبیل علم غیب و مانند آن از خرافاتی که هیچ دلیلی بر آن جز صرف ادّعا ندارند، به مثل آن دعوی با ایشان معارضه می شود و می گوئیم اگر دعوی همان دلیل است، رواست که عترت از ظالمین لآنفسهم باشد».

و به صاحب کتاب می گوئیم: از علم غیب بسیار سخن می گوئی و غیب را کسی جز خدا نمی داند، و کسی که آن را برای بشری ادّعا کند کافر است و ما به تو و اصحاب تو گفتیم که دلیل ما بر مدّعی خویشتن فهم و علم است، اگر شما هم مثل آن را دارید آن را ظاهر کنید و اگر چیزی جز بدگوئی و افترا و سرکوبی جمیع به واسطه قول بعضی از غلات نسبت به همه امامیه ندارید، کار خیلی سهل

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: «ثُمَّ رَجَعْنَا إِلَىٰ إِضْحَاحِ حُجَّةِ الزَّيْدِيَّةِ بِقَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا - الْآيَةَ» - الحج: ۷۶.

فَيُقَالُ لَهُ: مَحْنٌ نُسَلِّمُ لَكَ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي الْعِتْرَةِ، فَمَا بُرِّهَانُكَ عَلَىٰ أَنَّ السَّابِقَ بِالْخَيْرَاتِ هُمْ وَوَلَدُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنْ سَائِرِ الْعِتْرَةِ؟ فَإِنَّكَ لَسْتَ تُرِيدُ إِلَّا التَّشْنِيعَ عَلَىٰ خُصُومِكَ وَتَدْعِي لِنَفْسِكَ.

ثُمَّ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَ ذَكَرَ الْخَاصَّةَ وَالْعَامَّةَ مِنْ أُمَّةٍ نَبِيِّهِ -: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا - الْآيَةَ» ثُمَّ قَالَ: انْقَضَتْ مُخَاطَبَةُ الْعَامَّةِ، ثُمَّ اسْتَأْنَفَ مُخَاطَبَةَ الْخَاصَّةِ فَقَالَ: «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ - إِلَى قَوْلِهِ لِلْخَاصَّةِ - كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» فَقَالَ: هُمْ ذُرِّيَّةُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُونَ سَائِرِ النَّاسِ، ثُمَّ الْمُسْلِمُونَ دُونَ مَنْ أَشْرَكَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ إِسْلَامِهِ وَجَعَلَهُمْ شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

است. وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

سپس صاحب کتاب گوید: اکنون دلیل زیدیّه را با استفاده از سخن خدای تعالی بیان می کنیم که فرموده است: کتاب را به ارث به بندگان برگزیده خود دادیم - تا آخر آیه.

و به او می گوئیم: ما می پذیریم که این آیه درباره عترت نازل شده است اما برهان تو بر آنکه مقصود از «السَّابِقِ بِالْخَيْرَاتِ» در این آیه فرزندان حسن و حسین، نه دیگران از عترتند چیست؟ و تو دشمنانت را سرزنش می کنی و هر چه می خواهی می گویی.

سپس می گوید: خدای تعالی ذکر خاصّه و عامّه امت پیامبرش را نموده است می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا». و بعد از آن می گوید: مخاطبه عامّه پایان پذیرفته و مخاطبه خاصّه آغاز گردیده است و خدای تعالی می فرماید: باید در میان شما امتی باشند که دعوت به خیر کنند تا این سخن او که به خاصّه می فرماید: شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شدید، می گوید: ایشان فرزندان ابراهیم عليه السلام هستند، نه دیگران، و در بین ایشان نیز مقصود مسلمانانند، نه مشرکان پیش از اسلامش و آنها را گواهان امت قرار داده و

از کَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا - إِلَى قَوْلِهِ - وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ . وَ هَذَا سَبِيلُ
الْخَاصَّةِ مِنْ ذُرِّيَةِ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ اَعْتَلَّ بِآيَاتٍ كَثِيرَةٍ تُشْبِهُ هَذِهِ الْآيَاتِ مِنَ الْقُرْآنِ .
فَيُقَالُ لَهُ : أَمَّيْهَا الْمَحْتَجُّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الْمُعْتَزِلَةَ وَ سَائِرَ فِرْقِ الْأُمَّةِ تُنَازِعُكَ فِي تَأْوِيلِ هَذِهِ
الْآيَاتِ أَشَدَّ مُنَازَعَةً ، وَ أَنْتَ فَلَيْسَ تَأْتِي بِأَكْثَرِ مِنَ الدَّعْوَى ، وَ نَحْنُ نُسَلِّمُ لَكَ مَا ادَّعَيْتَ
وَ نَسْأَلُكَ الْحُجَّةَ فِيهَا تَفَرَّدْتَ بِهِ مِنْ أَنْ هُوَ لِأَهْلِ هُمْ وَ لِدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دُونَ غَيْرِهِمْ
فَقَالِي مَتَى تَأْتِي بِالِدَّعْوَى وَ تُعْرِضُ عَنِ الْحُجَّةِ ؟ وَ تَهْوُلُ عَلَيْنَا بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ تُوهِمُ أَنْ
لَكَ فِي قِرَاءَتِهِ حُجَّةٌ لَيْسَتْ لِحُضُومِكَ ؟ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ .

اعتراض آخر : [

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ : «فَلَيْسَ مَنْ دَعَا إِلَى الْخَيْرِ مِنَ الْعِثْرَةِ - كَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ
وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ - سَوَاءً وَ سَائِرِ الْعِثْرَةِ مِمَّنْ لَمْ يَدْعُ إِلَى الْخَيْرِ وَ
لَمْ يُجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ، كَمَا لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ مِنْ هَذَا سَبِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ سَوَاءً وَ سَائِرِ

فرموده است: ای مؤمنان رکوع و سجود و پرستش کنید تا آنجا که می گوید
گواهان بر مردم باشید. و این طریق خاصه از فرزندان ابراهیم عليه السلام است، سپس
به آیات بسیاری که شبیه این آیات قرآن کریم است تو سئل جسته است.
و به او می گوئیم: ای احتجاج کننده! تو می دانی که معتزله و سایر فرقه های
این امت در تأویل این آیات به سختی با تو مخالفند و تو بیشتر از ادعا چیزی
نیاوردی، ما اگر ادعای تو را بپذیریم از تو می پرسیم دلیل شما در اینکه مقصود از
آنها خصوص فرزندان حسن و حسین عليهما السلام هستند، نه دیگران چیست؟ تا کی
ادعا می کنی و از دلیل می گریزی و ما را با قراءت قرآن تشنیع می کنی و
می پنداری که قراءت قرآن دلیلی مخصوص تو است و مخالفان تو نمی توانند چنان
کنند، وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ .

اعتراضی دیگر

سپس صاحب کتاب می گوید: کسانی از عترت که داعی به خیرند مانند
آمرین به معروف و ناهین از منکر و مجاهدین فی سبیل الله با سایرین از عترت که
داعی به خیر نبوده اند و در راه خدا مجاهده نکرده اند برابر نیستند، چنانکه

أَهْلِ الْكِتَابِ، وَإِنْ كَانَ تَارِكُ ذَلِكَ فَاضِلًا عَابِدًا لِأَنَّ الْعِبَادَةَ نَافِلَةٌ وَالْجِهَادَ فَرِيضَةٌ لِأَزِمَةِ كَسَائِرِ الْفَرَائِضِ، صَاحِبُهَا يَمُشِي بِالسَّيْفِ إِلَى السَّيْفِ، وَ يُؤَثِّرُ عَلَى الدَّعَاةِ الْخَوْفَ». ثُمَّ قَرَأَ سُورَةَ الْوَاقِعَةِ وَ ذَكَرَ الْآيَاتِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا الْجِهَادَ وَ أَتْبَعَ الْآيَاتِ بِالْدَّعَاوِي وَ لَمْ يَحْتَجَّ لِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ بِحُجَّةٍ فَنُطَالِبُهُ بِصِحَّتِهَا وَ نُقَابِلُهُ بِمَا نَسَأَلُهُ فِيهِ الْفَضْلَ».

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَشْتَعِينُ - : إِنْ كَانَ كَثْرَةُ الْجِهَادِ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَى الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ وَ الْإِمَامَةِ فَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَقُّ بِالْإِمَامَةِ مِنَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّ الْحَسَنَ وَاذَعَ مُعَاوِيَةَ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاهَدَ حَتَّى قُتِلَ، وَ كَيْفَ يَقُولُ صَاحِبُ الْكِتَابِ؟ وَ بِأَيِّ شَيْءٍ يَدْفَعُ هَذَا؟ وَ بَعْدُ فَلَسْنَا نُشْكِرُ فَرَضَ الْجِهَادِ وَ لَا فَضْلَهُ وَ لَكِنَّا رَأَيْنَا الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يُحَارِبْ أَحَدًا حَتَّى وَجَدَ أَعْوَانًا وَ أَنْصَارًا وَ إِخْوَانًا فَحِينَئِذٍ حَارَبَ، وَ رَأَيْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ بِعَيْنَيْهِ، وَ رَأَيْنَا الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدَّهُمْ بِالْجِهَادِ فَلَمَّا خَذَلَهُ أَصْحَابُهُ وَاذَعَ وَ لَزِمَ مَنَزِلَهُ،

خداوند مجاهدینِ اهلِ کتاب را با سایرین ایشان برابر نکرده است گرچه تارکینِ جهادِ فاضل و عابد باشند، زیرا عبادت مستحب است ولی جهاد مانند سایر واجبات از فرائض واجب است. شخص مجاهد با شمشیر به مَصَاف شمشیر می رود و هراس را بر آسودگی ترجیح می دهد. سپس سوره واقعه را می خواند و آیاتی که خدای تعالی در باب جهاد نازل کرده ذکر می کند و دنباله آیات، دعاوی را آورده، اما هیچ دلیلی بازگو نمی کند تا ما صحت دلیلش را مطالبه کنیم و با او مقابله کنیم.

و من با استعانت از خدای تعالی می گویم: اگر کثرت جهاد، دلیل علم و فضل و امامت است، حسین علیه السلام به امامت سزاوارتر از حسن علیه السلام بود، زیرا امام حسن معاویه را به حال خود رها کرد اما امام حسین مجاهده کرد تا آنکه به شهادت رسید. صاحب کتاب در این باره چه می گوید؟ و چگونه آن را دفع می کند؟ البته ما منکر وجوب جهاد و فضل آن نیستیم اما ما رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را می بینیم که تا یاران و یاوران و برادرانی نیافت به محاربه با دشمن اقدام نکرد و در چنان شرایطی به جهاد پرداخت و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بعینه همین کار را کرد

فَعَلِمْنَا أَنَّ الْجِهَادَ فَرَضٌ فِي حَالِ وُجُودِ الْأَعْوَانِ وَالْأَنْصَارِ، وَالْعَالِمُ - بِإِجْمَاعِ الْعُقُولِ -
أَفْضَلُ مِنَ الْمُجَاهِدِ الَّذِي لَيْسَ بِعَالِمٍ، وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ دَعَا إِلَى الْجِهَادِ يَعْلَمُ كَيْفَ حُكْمُ
الْجِهَادِ، وَ مَتَى يَجِبُ الْقِتَالُ، وَ مَتَى تَحْسُنُ الْمَوَادَعَةَ، وَ بِمَاذَا يَسْتَقْبَلُ أَمْرُ هَذِهِ الرَّعِيَّةِ، وَ
كَيْفَ يَصْنَعُ فِي الدِّمَاءِ وَالْأَمْوَالِ وَالْفُرُوجِ.

وَ بَعْدُ فَإِنَّا نَرْضَى مِنْ إِخْوَانِنَا بَشِيءٍ وَاحِدٍ وَ هُوَ أَنْ يَدُلُّونَا عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْعِثْرَةِ يَنْفِي
التَّشْبِيهَ وَ الْجَبْرَ عَنِ اللَّهِ وَ لَا يَسْتَعْمِلُ الْإِجْتِهَادَ وَ الْقِيَاسَ فِي الْأَحْكَامِ السَّمْعِيَّةِ وَ يَكُونُ
مُسْتَقْلًا كَافِيًا حَتَّى نَخْرُجَ مَعَهُ، فَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَلَى قَدْرِ
الطَّاقَةِ وَ حَسَبِ الْإِمْكَانِ، وَ الْعُقُولُ تَشْهَدُ أَنَّ تَكْلِيفَ مَا لَا يُطَاقُ فَاسِدٌ وَ التَّغْرِيرُ بِالنَّفْسِ
قَبِيحٌ، وَ مِنَ التَّغْرِيرِ أَنْ تَخْرُجَ جَمَاعَةٌ قَلِيلَةٌ لَمْ تُشَاهِدْ خَرَبًا وَ لَا تَدْرِيَتْ بِذَرِيَةِ أَهْلِهِ إِلَى قَوْمٍ
مُتَدَرِّبِينَ بِالْحُرُوبِ تَمَكَّنُوا فِي الْبِلَادِ وَ قَتَلُوا الْعِبَادَ وَ تَدَرَّبُوا بِالْحُرُوبِ، وَ لَهُمُ الْعَدَدُ وَ

و امام حسن عليه السلام نیز عزم جهاد کرد، اما چون اصحابش به او خیانت کردند او
نیز معاویه را به حال خود وا گذاشته و ملازم منزل خود شد. پس می فهمیم که
حکم جهاد با دشمن وقتی واجب است که یاران و یاورانی موجود باشد و به اجماع
خردمندان، عالم از مجاهدی که عالم نباشد افضل است و اینگونه نیست که هر
کسی که مردم را به جهاد فرامی خواند حکم جهاد را بداند و زمان و جوب مقاتله
و هنگام نیکویی مصالحه را تشخیص دهد و آینده وضعیت رعیت را در نظر گیرد
و بداند که احکام خونها و اموال و فروج چیست و درباره این امور چه باید کرد؟
علاوه بر اینها ما از برادران خود به یک چیز راضی هستیم و آن اینکه غیر از
ائمه اطهار عليهم السلام مردی را از عترت به ما نشان بدهند که از خداوند نفی تشبیه کند و
به جبر معتقد نباشد و اجتهاد و قیاس را در احکام شرعیّه بکار نگیرد و مستقل و
با کفایت باشد تا ما با او خروج کنیم. امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای
است که باید به قدر طاقت و بر حسب امکان بجا آورده شود و عقول شهادت
می دهند که تکلیف ما لایطاق فاسد است و مردم را در معرض هلاک قرار دادن
زشت است، و یک قسم از در معرض هلاک قرار دادن آن است که جماعت
اندکی که مشاهده جنگ نکرده و فنون کارزار نیاموخته اند به جنگ قومی که

السَّلَاحُ وَالْكَرَاعُ وَمَنْ نَصَرَهُمْ مِنَ الْعَامَّةِ - وَ يَعْتَقِدُوا أَنَّ الْخَارِجَ عَلَيْهِمْ مُبَاحُ الدَّمِ -
مِثْلُ جَيْشِهِمْ أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً فَكَيْفَ يَسُومُنَا صَاحِبُ الْكِتَابِ أَنْ نَلْقَى بِالْأَغْمَارِ
الْمُتَدَرِّبِينَ بِالْحُرُوبِ . وَ كَمْ عَسَى أَنْ يَحْضَلَ فِي يَدِ دَاعٍ إِنْ دَعَا مِنْ هَذَا الْعَدَدِ؟ هَيْهَاتَ
هَيْهَاتَ ، هَذَا أَمْرٌ لَا يُزِيلُهُ إِلَّا نَصْرُ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ .

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ بَعْدَ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ تَلَاهَا يُنَازِعُ فِي تَأْوِيلِهَا أَشَدَّ مُنَازَعَةً وَ
لَمْ يُؤَيِّدْ تَأْوِيلَهُ بِحُجَّةٍ عَقْلٍ وَ لَا سَمْعٍ : «فَأَفْهَم - رَحِمَكَ اللَّهُ - مَنْ أَحَقُّ أَنْ يَكُونَ لِلَّهِ شَهِيداً
مَنْ دَعَا إِلَى الْخَيْرِ كَمَا أَمَرَ ، وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ ، وَ جَاهَدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ
حَتَّى اسْتَشْهِدَ؟ ! أَمْ مَنْ لَمْ يُرَ وَجْهُهُ وَ لَا عُرِفَ شَخْصُهُ؟ ! أَمْ كَيْفَ يَتَّخِذُهُ اللَّهُ شَهِيداً عَلَى
مَنْ لَمْ يَرَهُمْ وَ لَا نَهَاهُمْ وَ لَا أَمَرَهُمْ ، فَإِنْ أَطَاعُوهُ أَدَّوْا مَا عَلَيْهِمْ وَ إِنْ قَتَلُوهُ مَضَى إِلَى اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ شَهِيداً؟ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا اسْتَشْهِدَ قَوْمًا عَلَى حَقٍّ يُطَالِبُ بِهِ لَمْ يَرَوْهُ وَ لَا شَهِدُوهُ هَلْ

فنون کارزار آموخته و بر بلاد مسلط شده و عباد را کشته و کارزار را تجربه کرده
بروند، کسانی که عده و عده دارند و عامه هم پشتیبان آنها هستند - و معتقدند که
هر که بر آنان خروج کند خونش مباح است - و لشکریان آنان چند برابر لشکریان
ایشان است . صاحب کتاب چگونه ما را تکلیف می کند که با این مردم جاهل و
ناکار آزموده به جنگ مردمان رزمی و با تجربه برویم و چه چیز به دست دعوت
کننده چنین کسانی می آید؟ هیهات هیهات! این امر را جز نصرت خدای عزیز
علیم و حکیم نمی تواند زایل کند .

سپس صاحب کتاب بعد از تلاوت آیاتی از قرآن کریم که به سختی در تأویل
آن منازعه می کند و هیچ تأیید عقلی و یا نقلی برای آن ذکر نکرده است ،
می گوید: «خدایت رحمت کند! بفهم که چه کسی شایسته است گواه الهی باشد،
کسی که طبق دستور الهی دعوت به خیر کند و از منکر باز دارد و به معروف
فرمان دهد و در راه خدا آنچنان که شایسته اوست جهاد کند تا به شهادت رسد یا
کسی که رویش دیده نشده و شخصش شناخته نگردیده است؟ یا آنکه چگونه
خداوند او را گواه گیرد بر کسانی که ایشان را ندیده است و ایشان را امر و نهی
نکرده است تا اگر فرمانش برند ادای واجب کرده باشند و اگر او را بکشند به

كَانَ شَهِيداً؟ وَ هَلْ يَسْتَحِقُّ بِهِمْ حَقّاً إِلَّا أَنْ يَشْهَدُوا عَلَىٰ مَا لَمْ يَرَوْهُ فَيَكُونُوا كَذَّابِينَ وَ عِنْدَ اللَّهِ مُبْطِلِينَ؟! وَ إِذَا لَمْ يَجْزِ ذَلِكَ مِنَ الْعِبَادِ فَهُوَ غَيْرُ جَائِزٍ عِنْدَ الْحُكْمِ الْعَدْلِ الَّذِي لَا يَجُورُ، وَ لَوْ أَنَّهُ اسْتَشْهَدَ قَوْماً قَدْ غَايَبُوا وَ سَمِعُوا فَشْهَدُوا لَهُ، وَ الْمَسْأَلَةُ عَلَىٰ حَالِهَا أَلَيْسَ كَانَ يَكُونُ مُحِقّاً وَ هُمْ صَادِقُونَ وَ خَصْمُهُ مُبْطِلٌ وَ تَمْضِي الشَّهَادَةُ وَ يَقَعُ الْحُكْمُ، وَ كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»^(۱) أَوَّلَا تَرَىٰ أَنَّ الشَّهَادَةَ لَا تَقَعُ بِالْغَيْبِ دُونَ الْعَيَانِ، وَ كَذَلِكَ قَوْلُ عَيْسَى: «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ - الْآيَةُ»^(۲).

فَأَقُولُ - وَ بِاللَّهِ أَعْتَصِمُ - يُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: لَيْسَ هَذَا الْكَلَامُ لَكَ بَلْ هُوَ لِلْمُعْتَزِلَةِ وَ غَيْرِهِمْ عَلَيْنَا وَ عَلَيْكَ، لِأَنَّا نَقُولُ: إِنَّ الْعِترَةَ غَيْرُ ظَاهِرَةٍ، وَ إِنَّ مَنْ شَاهَدَنَا

عنوان شهید به نزد خدای تعالی رود؟ و اگر شخصی گروهی را بر حقی به گواهی بخواند و آن را مطالبه کند، اما آنها آن را ندیده و مشاهده نکرده باشند آیا او گواه است؟ و آیا برایشان حقی دارد، جز آنکه اگر شهادت دهند بر چیزی که ندیده اند دروغگو باشند و نزد خداوند اهل باطل. و اگر این امر بر بندگان روا نباشد، نزد خدای حاکم عادل که هیچ جور نکند نیز روا نباشد و اگر از مردمی که معاینه کردند و شنیدند گواهی طلبد برای او گواهی می دادند، در حالی که مسأله به حال خود باشد، آیا این حق نیست و آنها راستگو نیستند؟ و خصمش اهل باطل نیست و گواهی جاری نشده است و حکم واقع نگردیده است؟ و همچنین است که خدای تعالی فرموده است: مگر کسانی که به حق شهادت دهند در حالی که می دانند. آیا نمی دانی که شهادت به امر نادیده واقع نمی شود و مشاهده لازم دارد و همچنین است قول عیسی علیه السلام که من مادامی که در میان ایشان هستم بر آنها گواهم».

پس با اعتصام به خداوند می گویم: به صاحب کتاب باید گفت که این سخن کلام تو نیست، بلکه قول معتزله و غیر آنهاست که علیه ما و شما استفاده می کنند، زیرا ما می گوئیم: عترت ظاهر نیستند و کسانی از آنها را که مشاهده می کنیم

مِنْهَا لَا يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا، وَ لَيْسَ يَجُوزُ أَنْ يَأْمُرَنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالتَّمَسُّكِ بِمَنْ لَا نَعْرِفُ مِنْهُمْ وَ لَا نُشَاهِدُهُ وَ لَا نُشَاهِدُهُ أَسْلَافُنَا، وَ لَيْسَ فِي عَصْرِنَا مِمَّنْ شَاهَدْنَاهُ مِنْهُمْ مِمَّنْ يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا لِلْمُسْلِمِينَ وَ الَّذِينَ غَابُوا لِاحْتِجَاجِهِمْ عَلَيْنَا، وَ فِي هَذَا أَدَلُّ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي» لَيْسَ مَا يَسْبِقُ إِلَى قُلُوبِ الْإِمَامِيَّةِ وَ الزَّيْدِيَّةِ. وَ لِلنَّظَامِ (۱) وَ أَصْحَابِهِ أَنْ يَقُولُوا: وَجَدْنَا الَّذِي لَا يُفَارِقُ الْكِتَابَ هُوَ الْخَبْرُ الْقَاطِعُ لِلْعُذْرِ، فَإِنَّهُ ظَاهِرٌ كَظُهُورِ الْكِتَابِ يَنْتَفِعُ بِهِ، وَ يُمَكِّنُ اتِّبَاعَهُ وَ التَّمَسُّكَ بِهِ.

فَأَمَّا الْعِثْرَةُ فَلَسْنَا نُشَاهِدُ مِنْهُمْ عَالِمًا يُمَكِّنُ أَنْ نَقْتَدِيَ بِهِ، وَ إِن بَلَّغْنَا عَنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَذْهَبٌ بَلَّغْنَا عَنْ آخَرَ أَنَّهُ يُخَالِفُهُ، وَ الْاِقْتِدَاءُ بِالمُخْتَلِفِينَ فَايِسٌ، فَكَيْفَ يَقُولُ صَاحِبُ الْكِتَابِ؟

شایسته امامت نیستند و روا نیست که خدای تعالی به ما فرمان دهد که به کسی متمسک شویم که او را نمی شناسیم و نه ما و نه پیشینیان ما او را مشاهده نکرده اند و در عصر خود کسی از ایشان را نمی شناسیم که شایسته امامت مسلمین باشد و آنانکه غایبند بر ما حجّت نیستند و این دلیل روشنی است که مقصود از کلام پیامبر که فرموده است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي» آن نیست که در دل زیدیه و امامیه خطور کرده است. نظام و پیروانش حق دارند که بگویند ما چیزی را که مفارقت از کتاب ندارد یافته ایم و آن خبر صحیح قاطع عذر است و آشکار است همانطور که کتاب آشکار است و از آن منتفع می شوند و می توان از آن پیروی کرد و بدان تمسک جست.

اما درباره عثرت به معنی ذریّه باید بگوئیم ما عاملی از عثرت را مشاهده نمی کنیم که بتوانیم به او اقتدا کنیم و اگر یکی از ایشان مذهبی داشته باشد، دیگری از آنها مذهبی مخالف او دارد و نمی توان به دو مخالف اقتداء کرد، صاحب کتاب در این باره چه می گوید؟

۱ - هو أبو اسحاق إبراهيم بن سيار بن هانيء البصري ابن اخت أبي هذيل العلاف شيخ المعتزلة. وكان النظام صاحب المعرفة بالكلام أحد رؤساء المعتزلة، استاد الجاحظ. و لقب بالنظام - كشداد - لأنه كان ينظم الخرز في سوق البصرة و يبيعها. و قالت المعتزلة: انما سمي ذلك لحسن كلامه نثراً و نظماً (الكنى و الالقاب للمحدث القمي).

ثُمَّ اعْلَمَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أَمَرْنَا بِالتَّمَسُّكِ بِالعِترَةِ كَانَ بِالعَقْلِ وَ التَّعَارُفِ وَ السَّيرَةِ مَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ أَرَادَ عُلَمَاءَهُمْ دُونَ جُهَاهِهِمْ، وَ البرِّرَةَ الْأَتْقِيَاءَ دُونَ غَيْرِهِمْ، فَالَّذِي يَحِبُّ عَلَيْنَا وَ يَلْزِمُنَا أَنْ نَنْظُرَ إِلَى مَنْ يَجْتَمِعُ لَهُ الْعِلْمُ بِالدِّينِ مَعَ الْعَقْلِ وَ الفَضْلِ وَ الْحِلْمِ وَ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَ الاستِقْلَالَ بِالْأَمْرِ فَنَقْتَدِي بِهِ وَ نَتَمَسَّكُ بِالْكِتَابِ وَ بِهِ .
وَ إِنْ قَالَ : «فَإِنْ اجْتَمَعَ ذَلِكَ فِي رَجُلَيْنِ وَ كَانَ أَحَدُهُمَا مِمَّنْ يَذْهَبُ إِلَى مَذْهَبِ الزَّيْدِيَّةِ وَ الْآخَرُ إِلَى مَذْهَبِ الْإِمَامِيَّةِ بِمَنْ يُقْتَدَى مِنْهَا وَ لَمْ يَتَّبِعْ؟ قُلْنَا لَهُ : هَذَا لَا يَتَّفِقُ، فَإِنْ اتَّفَقَ فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا دَلَالَةً وَ اضِحَّةً إِمَّا نَصٌّ مِنْ إِمَامٍ تَقَدَّمَ، وَ إِمَّا شَيْءٌ يَظْهَرُ فِي عِلْمِهِ كَمَا ظَهَرَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ النَّهْرِ حِينَ قَالَ : «وَ اللَّهُ مَا عَبَرُوا النَّهْرَ وَ لَا يَعْبُرُوا، وَ اللَّهُ مَا يُقْتَلُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ وَ لَا يَنْجُوا مِنْهُمْ عَشْرَةٌ» . وَ إِمَّا أَنْ يَظْهَرَ مِنْ أَحَدِهِمَا مَذْهَبٌ يَدُلُّ أَنَّ الاِقتِدَاءَ بِهِ لَا يَجُوزُ كَمَا ظَهَرَ مِنْ عِلْمِ الزَّيْدِيَّةِ الْقَوْلُ بِالْاجْتِهَادِ وَ الْقِيَاسِ فِي الْفَرَائِضِ السَّمْعِيَّةِ وَ

و بدانکه چون پیامبر صلی الله علیه و آله به ما فرمان داده است که متمسک به عترت شویم، عقل و عرف و سیره دلالت دارد که مقصود پیامبر اکرم دانشمندان ایشان است و نه جاهلان آنها و نیکان و پرهیزکاران آنها را اراده فرموده، نه غیر آنها را. پس آنچه بر ما واجب و لازم است آنست که کسی را بنگریم که عالم دین باشد و عقل و فضل و حلم داشته باشد، زاهد در دنیا باشد و استقلال در کار داشته باشد، پس به او اقتدا کنیم و به قرآن کریم و او متمسک باشیم.

و اگر بگویند: اگر این خصوصیات در دو نفر جمع باشد که یکی مذهب زیدی داشته باشد و دیگری مذهب امامی، به کدام یک از آن دو باید اقتدا کرد و کدام یک از آن دو امامند؟ می گوئیم: این امر اتفاق نمی افتد و اگر اتفاق بیفتد فرق روشنی آن دو را از یکدیگر جدا می کند که آن یا نصّ امام پیشین است و یا علمی که از یکی از آن دو ظاهر می شود، همچنانکه در روز نهروان علم امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر شد آنگاه که فرمود: «به خدا سوگند که خوارج از نهروان گذشته و نخواهند گذشت، به خدا سوگند از شما تا ده تن کشته نمی شود و از ایشان نیز تا ده تن زنده نمی ماند» و همچنین شد. و یا آنکه از یکی از آن دو مذهبی آشکار شود که دلالت کند که اقتدا به او روا نباشد، مثل آنکه از زیدیّه قول به اجتهاد و قیاس در

الْأَحْكَامِ، فَيُعْلَمُ بِهَذَا أَنَّهُمْ غَيْرُ أُمَّةٍ. وَلَسْتُ أُرِيدُ بِهَذَا الْقَوْلِ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ وَأَشْبَاهَهُ لِأَنَّ أَوْلِيَّكَ لَمْ يُظْهِرُوا مَا يُنْكَرُ وَلَا دَعَّوْا أَنَّهُمْ أُمَّةٌ وَإِنَّمَا دَعَّوْا إِلَى الْكِتَابِ وَالرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَهَذِهِ دَعْوَةٌ حَقٌّ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «كَيْفَ يَتَّخِذُهُ اللَّهُ شَهِيداً عَلَى مَنْ لَمْ يَرَهُمْ وَلَا أَمَرَهُمْ وَلَا نَهَاَهُمْ» فَيُقَالُ لَهُ: لَيْسَ مَعْنَى الشَّهِيدِ عِنْدَ خُصُومِكَ مَا تَذْهَبُ إِلَيْهِ، وَلَكِنْ إِنْ عِبْتِ الْإِمَامِيَّةَ بِأَنَّ مَنْ لَمْ يَرِ وَجْهَهُ وَلَا عَرِفَ شَخْصَهُ لَا يَكُونُ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يَدْعُونَهُ لَهُ فَأَخْبِرْنَا عَنْكَ مِنَ الْإِمَامِ الشَّهِيدِ مِنَ الْعِتْرَةِ فِي هَذَا الْوَقْتِ، فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ لَا يَعْرِفُهُ دَخَلَ فِيمَا عَابَ وَلَزِمَهُ مَا قَدَّرَ أَنَّهُ يَلْزِمُ خُصُومَهُ، فَإِنْ قَالَ: هُوَ فَلَانٌ، قُلْنَا لَهُ: فَخُنْ لَمْ تَرَ وَجْهَهُ وَلَا عَرَفْنَا شَخْصَهُ فَكَيْفَ يَكُونُ إِمَاماً لَنَا وَشَهِيداً عَلَيْنَا؟! فَإِنْ قَالَ: إِنَّكُمْ وَإِنْ لَمْ تَعْرِفُوهُ فَهُوَ هُوَ جُودُ الشَّخْصِ مَعْرُوفٌ عِلْمُهُ مِنْ عِلْمِهِ وَجَهْلُهُ مِنْ جَهْلِهِ، قُلْنَا: سَأَلْنَاكَ بِاللَّهِ هَلْ تَنْظُرُ أَنَّ

فرائض شرعی آشکار شده است که از آن مطلب دانسته می شود که ایشان امام نیستند و منظور من از این سخن زید بن علی و مانند او نیست، زیرا ایشان مطلب خلافی را اظهار نکرده اند و ادعای امامت هم نکرده اند، بلکه به کتاب خدا و رضای آل محمد فراخوانده و این دعوت حق است.

اما این سخن او که چگونه خداوند او را گواه می گیرد بر کسانی که وی را ندیده و امر و نهیشان نکرده است؟ پاسخش این است که معنای گواه نزد ما و شما متفاوت است. اما اگر امامیه را نکوهش می کنی به اینکه کسی که رویش دیده نشده است و شخصش ناشناخته است، چگونه مدعی امامت او هستید؟ که در پاسخ می گوئیم: به عقیده شما امامی که گواه از عترت پیامبر اکرم است، در این زمان کیست؟ اگر بگویند او را نمی شناسد که داخل در همان کسانی شده است که آنها را عیب می کند و بر او لازم می آید همان چیزی که بر گردن خصومش می نهد، و اگر بگویند فلان شخص است. می گوئیم: ما روی او را ندیددایم و شخصش را نمی شناسیم، پس چگونه می تواند گواه و امام ما باشد.

و اگر بگویند: گرچه شما او را نمی شناسید ولی او موجودالشخص و معروف است برخی او را می شناسند و برخی به او جاهلند. می گوئیم: تو را بخدا سوگند

المُعْتَزِلَةَ وَ الْخَوَارِجَ وَ الْمُرْجِيَّةَ وَ الْإِمَامِيَّةَ تَعْرِفُ هَذَا الرَّجُلَ أَوْ سَمِعَتْ بِهِ أَوْ خَطَرَ ذِكْرَهُ بِبَالِهَا؟ فَإِنْ قَالَ: هَذَا مَا لَا يَضُرُّهُ وَ لَا يَضُرُّنَا لِأَنَّ السَّبَبَ فِي ذَلِكَ إِنَّمَا هُوَ غَلْبَةُ الظَّالِمِينَ عَلَى الدَّارِ وَ قِلَّةُ الْأَعْوَانِ وَ الْأَنْصَارِ، قُلْتُ لَهُ: لَقَدْ دَخَلْتَ فِيمَا عِبْتَ وَ حَجَجْتَ نَفْسَكَ مِنْ حَيْثُ قَدَّرْتَ أَنَّكَ تَحَاجُّ حُصُومَكَ، وَ مَا أَقْرَبَ هَذِهِ الْغَيْبَةَ مِنْ غَيْبَةِ الْإِمَامِيَّةِ غَيْرَ أَنَّكُمْ لَا تُنْصِفُونَ.

ثُمَّ يُقَالُ: قَدْ أَكْثَرْتَ فِي ذِكْرِ الْجِهَادِ وَ وَصَفِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ حَتَّى أَوْهَمْتَ أَنَّ مَنْ لَمْ يَخْرُجْ فَلَيْسَ بِمُحِقٍّ، هَذَا بِالْأَمْتِكَ وَ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ مَذْهَبِكَ لَا يَخْرُجُونَ وَ مَا لَهُمْ قَدْ لَزِمُوا مَنَازِلَهُمْ وَ اقْتَصِرُوا عَلَى اعْتِقَادِ الْمَذْهَبِ فَقَطُّ؟ فَإِنْ نَطَقَ بِحَرْفٍ فَتَقَابَلَهُ الْإِمَامِيَّةُ بِمِثْلِهِ، ثُمَّ قِيلَ لَهُ بِرِفْقٍ وَ لِينٍ: هَذَا الَّذِي عِبْتَهُ عَلَى الْإِمَامِيَّةِ وَ هَتَمْتَ بِهِمْ مِنْ أَجْلِهِ وَ شَتَمْتَ بِهِ عَلَى أُمَّتِهِمْ بِسَبَبِهِ وَ تَوَصَّلْتَ بِذِكْرِهِ إِلَى مَا ضَمَّنْتَهُ كِتَابَكَ، قَدْ دَخَلْتَ فِيهِ

آیا می پنداری که معتزله و خوارج و مرجئه و امامیه آن شخص را می شناسند و نام او را شنیده اند و یادش بر دل آنها خطور کرده است؟ و اگر بگویند نشناختن آنان ضرری به او و ما ندارد، زیرا علتش غلبه ستمکاران بر شهرها و کمی یاران و یاوران اوست. آنگاه به او می گوئیم: پس تو هم داخل همان کسانی شدی که عیبتان می کنی و از همان راهی که می خواستی دشمنت را محکوم کنی خود را محکوم کردی و این غیبت به غیبتی که امامیه می گویند خیلی نزدیک است، جز آنکه شما انصاف ندارید.

بعد از آن به او می گوئیم: بسیار ذکر جهاد و وصف امر به معروف و نهی از منکر می کنی تا به غایتی که توهم ایجاد می کنی که آنکه خروج نکند بر حق نیست، پس چرا امامان و دانشمندان مذهب تو خروج نمی کنند؟ و چرا ملازم خانه های خود شده اند و صرفاً به اعتقاد مذهبی بسنده کرده اند؟ هر پاسخی که بگویند امامیه نیز همان جواب را می گویند. سپس به آرامی و موافقت به او می گوئیم: همان چیزی را که برای امامیه عیب می دانی و بخاطر آن سخن سرایی می کنی و ائمه آنها را به سبب آن نکوهش می نمایی و کتابت را به واسطه آن پر ساخته ای، حالا خودت نیز داخل در آن شده ای و به صحت و درستی آن متایل

وَمِلْتِ إِلَى صِحَّتِهِ، وَعَوَّلْتَ عِنْدَ الْاِحْتِجَاجِ عَلَيْهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِدِينِهِ.
 ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: أَخْبِرْنَا هَلْ فِي الْعِثْرَةِ الْيَوْمَ مَنْ يَصْلُحُ لِلْإِمَامَةِ؟ فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَقُولَ: نَعَمْ
 فَيُقَالُ لَهُ: أَفَلَيْسَ إِمَامَتُهُ لَا تَصِحُّ إِلَّا بِالنَّصِّ عَلَى مَا تَقُولُهُ الْإِمَامِيَّةُ وَلَا مَعَهُ دَلِيلٌ مُعْجِزٌ
 يُعْلَمُ بِهِ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ سَبِيلُهُ عِنْدَكُمْ سَبِيلَ مَنْ يَجْتَمِعُ أَهْلَ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ مِنَ الْأُمَّةِ
 فَيَتَشَاوَرُونَ فِي أَمْرِهِ ثُمَّ يَخْتَارُونَهُ وَيُبَايِعُونَهُ؟ فَإِذَا قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ لَهُ: فَكَيْفَ السَّبِيلُ إِلَى
 مَعْرِفَتِهِ؟ فَإِنْ قَالُوا: يُعْرَفُ بِإِجْمَاعِ الْعِثْرَةِ عَلَيْهِ، قُلْنَا لَهُمْ، كَيْفَ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ فَإِنْ كَانَ
 إِمَامِيًّا لَمْ تَرْضَ بِهِ الزَّيْدِيَّةُ، وَإِنْ كَانَ زَيْدِيًّا لَمْ تَرْضَ بِهِ الْإِمَامِيَّةُ، فَإِنْ قَالَ: لَا يُعْتَبَرُ
 بِالْإِمَامِيَّةِ فِي مِثْلِ هَذَا، قِيلَ لَهُ: فَالزَّيْدِيَّةُ عَلَى قِسْمَيْنِ قِسْمٌ مُعْتَزِلَةٌ وَقِسْمٌ مُثَبِّتَةٌ، فَإِنْ
 قَالَ: لَا يُعْتَبَرُ بِالْمُثَبِّتَةِ فِي مِثْلِ هَذَا، قِيلَ لَهُ: فَالْمُعْتَزِلَةُ قِسْمَانِ قِسْمٌ يَجْتَهِدُ فِي الْأَحْكَامِ
 بِآرَائِهَا وَقِسْمٌ يَعْتَقِدُ أَنَّ الْاجْتِهَادَ ضَلَالٌ، فَإِنْ قَالَ: لَا يُعْتَبَرُ بِمَنْ نَفَى الْاجْتِهَادَ، قِيلَ لَهُ:
 فَإِنْ بَقِيَ - مِمَّنْ يَرَى الْاجْتِهَادَ - مِنْهُمْ أَفْضَلُهُمْ، وَبَقِيَ مِمَّنْ يُبْطِلُ الْاجْتِهَادَ مِنْهُمْ أَفْضَلُهُمْ، وَ

شده ای و در ضمن احتجاج بدان اعتماد جسته ای، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِدِينِهِ.
 آنگاه به او می گوئیم: به ما خبر بده که امروزه در بین عترت آیا کسی هست
 که شایسته امامت باشد؟ لابد می گوید: آری، و به او می گوئیم: امامت او بر
 اساس نص همچنان که امامیه می گوید که نیست، معجزه هم که ندارد که دانسته
 شود امام است، از طریق اهل حل و عقد امت هم برگزیده نمی شود تا با او بیعت
 کنند، چنان که عامه در مسأله انتخاب امام چنین می گویند، اگر بگویند: آری
 چنین است به او گفته می شود راه شناسائی او چیست؟ و اگر بگوید به واسطه
 اجماع امت شناخته می شود، می گوئیم چگونه بر او اجماع می شود که اگر امامی
 باشد، زیدیه به او راضی نخواهند شد و اگر زیدی باشد، امامیه به او رضا نخواهد
 داد و اگر بگوید در چنین امری قول امامیه معتبر نیست، می گوئیم زیدیه نیز از
 دو قسمند. یکی معتزله و دیگری مثبتیه، و اگر بگوید در چنین امری قول مثبتیه
 معتبر نیست، می گوئیم معتزله نیز بر دو قسمند، یکی به آراء خود در احکام
 اجتهاد می کند و دیگری معتقد است که اجتهاد ضلالت است و اگر بگوید: قول
 کسانی که اجتهاد را نفی می کنند معتبر نیست، می گوئیم: اگر از معتقدین به اجتهاد

يَبْرَهُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ مِمَّنْ نَتَمَسَّكَ وَ كَيْفَ نَعْلَمُ الْمُسْحَقَّ مِنْهُمَا هُوَ مَنْ تُؤْمِي أَنْتَ وَ
 أَسْحَابُكَ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ؟ فَإِنْ قَالَ: بِالنَّظَرِ فِي الْأُصُولِ، قُلْنَا: فَإِنْ طَالَ الْإِخْتِلَافُ وَ
 اشْتَبَهَ الْأَمْرُ كَيْفَ نَصْنَعُ وَ بِمَا نَتَفَصَّى مِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ
 تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي: أَهْلَ بَيْتِي» وَ الْحُجَّةُ مِنْ عِثْرَتِهِ لَا يُمَكِّنُ
 أَحَدًا^(۱) أَنْ يَعْرِفَهُ إِلَّا بَعْدَ النَّظَرِ فِي الْأُصُولِ وَ الْوُقُوفِ عَلَى أَنَّ مَذَاهِبَهُ كُلَّهَا صَوَابٌ وَ
 عَلَى أَنَّ مَنْ خَالَفَهُ فَقَدْ أَخْطَأَ، وَ إِذَا كَانَ هَكَذَا فَسَبِيلُهُ وَ سَبِيلُ كُلِّ قَائِلٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ
 سَبِيلٌ وَاحِدٌ فَمَا تِلْكَ الْخَاصَّةُ الَّتِي هِيَ لِلْعِثْرَةِ؟ دَلَّنَا عَلَيْهَا وَ بَيَّنَّا لَنَا جَمِيعَهَا لِنَعْلَمَ أَنَّ بَيْنَ
 الْعَالِمِ مِنَ الْعِثْرَةِ وَ بَيْنَ الْعَالِمِ مِنْ غَيْرِ الْعِثْرَةِ فَرْقًا وَ فَضْلًا.

وَ أُخْرَى يُقَالُ لَهُمْ: أَخْبِرُونَا عَنْ إِمَامِكُمْ الْيَوْمَ، أَعِنْدَهُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ؟ فَإِذَا قَالُوا:
 نَعَمْ، قُلْنَا لَهُمْ: وَ أَخْبِرُونَا عَمَّا عِنْدَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْخَبَرِ الْمُتَوَاتِرِ هَلْ هُوَ مِثْلُ مَا عِنْدَ الشَّافِعِيِّ

افضل باقی بماند و از نافین اجتهاد افضل باقی بماند و بعضی از ایشان از بعضی دیگر
 بیزاری بجویند به چه کسی متمسک شویم و چگونه بدانیم که محقق از بین آن دو
 همان کسی است که تو و یارانت به آن اشاره می کنید، نه غیر او؟ و اگر بگوید:
 مراجعه به قواعد و اصول می کنیم، می گوئیم: اگر اختلاف طولانی شد و امر
 مشتبه گردید چه کنیم و با کلام پیامبر اکرم که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ
 تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -»، چه باید کرد؟ در صورتی که
 کسی نمی تواند عترت را بشناسد مگر بعد از نظر در اصول و اطلاع از آنکه همه
 مذاهب او درست است و مخالفین او بر خطا هستند و اگر تشخیص عترت لایق
 محتاج این مقدمات باشد، ایشان با سایر اهل علم فرقی ندارند و عترت هیچ
 خصوصیتی ندارد، برای ما بیان کن که میان عالم از عترت و عالم از غیر عترت
 چه فرقی وجود دارد؟

و باز به ایشان می گوئیم: از وضع امروزه امام خود ما را آگاه کنید. آیا علم
 به حلال و حرام دارد؟ آنگاه که بگویند: آری، به آنها می گوئیم: درباره
 احکامی که خبر متواتر ندارد، چه می گوید؟ آیا مانند شافعی و ابوحنیفه و امثال

وَ أَبِي حَنِيفَةَ وَ مِنْ جَنَسِهِ أَوْ هُوَ خِلَافُ ذَلِكَ؛ فَإِنْ قَالُوا: بَلْ عِنْدَهُ الَّذِي عِنْدَهُمَا وَ مِنْ جَنَسِهِ، قِيلَ لَهُمْ: وَ مَا حَاجَةُ النَّاسِ إِلَى عِلْمِ إِمَامِكُمْ الَّذِي لَمْ يُسْمَعْ بِهِ وَ كُتِبَ الشَّافِعِيُّ وَ أَبِي حَنِيفَةَ ظَاهِرَةً مَبْثُوثَةٌ مَوْجُودَةٌ، وَإِنْ قَالَ: بَلْ عِنْدَهُ خِلَافُ مَا عِنْدَهُمَا، قُلْنَا: فَخِلَافُ مَا عِنْدَهُمَا هُوَ النَّصُّ الْمُسْتَخْرَجُ الَّذِي تَدَّعِيهِ جَمَاعَةٌ مِنْ مَشَائِخِ الْمُعْتَزَلِيَّةِ وَ إِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا عَلَى إِطْلَاقِ الْعُقُولِ إِلَّا مَا كَانَ فِي الْخَبَرِ الْقَاطِعِ لِلْعُذْرِ عَلَى مَذْهَبِ النَّظَامِ وَ أَتْبَاعِهِ، وَ مَذْهَبُ الْإِمَامِيَّةِ أَنَّ الْأَحْكَامَ مَنْصُوصَةٌ، وَ اعْلَمُوا أَنَّا لَا نَقُولُ مَنْصُوصَةً عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي يَسْبِقُ إِلَى الْقُلُوبِ وَلَكِنَّ الْمَنْصُوصَ عَلَيْهِ بِالْجُمْلِ الَّتِي مَنْ فَهَمَهَا فَهَمَ الْأَحْكَامَ مِنْ غَيْرِ قِيَاسٍ وَ لَا اجْتِهَادٍ، فَإِنْ قَالُوا: عِنْدَهُ مَا يُخَالِفُ هَذَا كُلَّهُ خَرَجُوا مِنَ التَّعَارُفِ، وَ إِنَّ تَعَلَّقُوا بِمَذْهَبٍ مِنَ الْمَذَاهِبِ قِيلَ لَهُمْ: فَأَيْنَ ذَلِكَ الْعِلْمُ؟ هَلْ نَقَلَهُ عَنْ إِمَامِكُمْ أَحَدٌ يُوثَقُ بِدِينِهِ وَ أَمَانَتِهِ؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ، قِيلَ لَهُمْ: قَدْ عَاشَرْنَاكُمْ الدَّهْرَ الْأَطْوَلَ فَمَا سَمِعْنَا بِحَرْفٍ

آنها حکم می کند یا مخالف آنهاست؟ اگر بگویند: نزد او همان علوم آنهاست، می گوئیم: پس به علم امام شما چه نیازی وجود دارد که کسی آن را نشنیده است؟ در حالی که کتب شافعی و ابوحنیفه ظاهر و منتشر و موجود است. و اگر بگویند: علم او غیر علم آنهاست، می گوئیم: غیر علوم آن دو عبارت از نصوصی است که جمعی از مشایخ معتزله استخراج کرده اند و می گویند هر چیزی مطابق حکم عقل است مگر آنکه خبر قاطع عذری بر خلاف آن باشد، چنانچه مذهب نظام و پیروان اوست. ولی مذهب امامیه این است که همه احکام مطابق نص است و بدانید که ما نمی گوئیم در همه جزئیات نص وارد شده است که ممکن است در دها چنین خطور کند، بلکه می گوئیم جملاتی منصوص است که هر کس آنها را بفهمد، احکام را خواهد فهمید، بی آنکه قیاس و اجتهاد را بکار گرفته باشیم. و اگر بگویند: او را علمی است که با همه علوم مخالف است، از حدود متعارف خارج شده اند، گر چه به مذهبی از مذاهب آویخته باشند، به ایشان می گوئیم: آن علم کجاست؟ آیا آن را یک تن مورد اعتماد و وثوق از امامتان نقل کرده است؟ و اگر بگویند: آری، می گوئیم: ما عمری طولانی با شما معاشرت کرده ایم و حتی یک حرف از این علوم را نشنیده ایم، در حالی که شما قومی هستید که تقیه را

وَاحِدٍ مِنْ هَذَا الْعِلْمِ، وَ أَنْتُمْ قَوْمٌ لَا تَرَوْنَ التَّقِيَّةَ وَ لَا يَرَاهَا إِمَامُكُمْ، فَأَيْنَ عِلْمُهُ؟ وَ كَيْفَ لَمْ يَظْهَرَ وَ لَمْ يَنْتَشِرْ؟ وَ لَكِنْ أَخْبَرُونَا مَا يَوْمُنَا أَنْ لَا تَكُونُوا قَدْ كَذَبْتُمْ عَلَيَّ إِمَامِكُمْ كَمَا تَدَّعُونَ أَنَّ الْإِمَامِيَّةَ كَذَبَتْ عَلَيَّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ هَذَا مَا لَا فَضْلَ فِيهِ.

مَسْأَلَةٌ أُخْرَى وَ يُقَالُ لَهُمْ: أَلَيْسَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عِنْدَكُمْ كَانَ لَا يَذْهَبُ إِلَى مَا تَدَّعِيهِ الْإِمَامِيَّةُ، وَ كَانَ عَلَيَّ مَذْهَبِكُمْ وَ دِينِكُمْ؟ فَلَا بُدَّ مِنْ [أَنْ يَقُولُوا]: نَعَمْ، - اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ تَبَرَّؤُوا مِنْهُ - فَيُقَالُ لَهُمْ: وَ قَدْ كَذَبَتْ الْإِمَامِيَّةُ فِيمَا نَقَلْتَهُ عَنْهُ، وَ هَذِهِ الْكُتُبُ الْمَوْلَفَةُ الَّتِي فِي أَيْدِيهِمْ إِنَّمَا هِيَ مِنْ تَأْلِيفِ الْكَذَّابِينَ؟ فَإِذَا قَالُوا: نَعَمْ، قِيلَ لَهُمْ: فَإِذَا جازَ ذَلِكَ فَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ إِمَامُكُمْ يَذْهَبُ مَذْهَبَ الْإِمَامِيَّةِ وَ يَدِينُ بِدِينِهَا وَ أَنْ يَكُونَ مَا يَحْكِي سَلْفُكُمْ وَ مَشَائِخُكُمْ عَنْهُ مُوَلَّدًا مَوْضُوعًا لَا أَصْلَ لَهُ، فَإِنْ قَالُوا: لَيْسَ لَنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ إِمَامٌ نَعْرِفُهُ بِعَيْنِهِ نَرْوِي عَنْهُ عِلْمَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ لَكِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ فِي الْعِثْرَةِ مَنْ هُوَ مَوْضِعُ هَذَا الْأَمْرِ وَ أَهْلُهُ، قُلْنَا لَهُمْ: دَخَلْتُمْ فِيمَا عِبْتُمُوهُ عَلَيَّ الْإِمَامِيَّةَ بِمَا مَعَهَا مِنَ الْأَخْبَارِ مِنْ أُمَّتِهَا

جائز نمی دانید و امامتان نیز روا نمی داند، پس علم او کجاست؟ و چرا ظاهر و منتشر نشده است. بگوئید ما از کجا اطمینان حاصل کنیم که شما بر امامتان دروغ نبسته اید همچنانکه مدعی هستید که امامیه بر جعفر بن محمد دروغ بسته است و هیچ فرقی بین آن دو نیست.

سؤالی دیگر:

به ایشان می گوئیم: مگر نه این است که شما می گوئید جعفر بن محمد مذهب امامیه نداشته و بر مذهب شما بوده است؟ لابد می گوئید: آری، - جز آنکه از او خلاصی جستید - و می گوئیم: آیا امامیه در منقولات خود از او دروغ گفته است و این کتابهایی که در دستشان است از نوشته های دروغ پردازان است؟ و اگر گفت: آری، می گوئیم: اگر چنین امری جایز باشد، چرا جایز نباشد که امام شما مذهب امامیه داشته و بر دین آنها باشد و آنچه که پیشینیان و مشایخ شما از او نقل می کنند دروغ و ساختگی بوده و هیچ اصلی نداشته باشد، و اگر گویند: امروزه ما امامی نداریم که او را بعینه بشناسیم و علم حلال و حرام را از وی روایت کنیم، اما می دانیم که در میان عترت کسی هست که شایسته این امر باشد، می گوئیم:

بِالنَّصِّ عَلَىٰ صَاحِبِهِمْ وَ الْإِشَارَةِ إِلَيْهِ وَ الْبِشَارَةِ بِهِ ، وَ بَطْلَ جَمِيعِ مَا قَصَصْتُمْ بِهِ مِنْ ذِكْرِ الْجِهَادِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَصَارَ إِمَامُكُمْ بِحَيْثُ لَا يُرَىٰ وَ لَا يُعْرَفُ ، فَقُولُوا كَيْفَ شِئْتُمْ . وَ تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِذْلَانِ .

[اعتراض آخر:]

ثُمَّ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ : « وَ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ الْعِثْرَةَ بِالدُّعَاءِ إِلَى الْخَيْرِ ^(۱) وَ صَفَّ سَبْقَ السَّابِقِينَ مِنْهُمْ ، وَ جَعَلَهُمْ شُهَدَاءَ ، وَ أَمَرَهُمْ بِالْقِسْطِ فَقَالَ : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ » . ثُمَّ أَتْبَعَ ذَلِكَ بِضَرْبٍ مِنَ التَّأْوِيلِ وَ قِرَاءَةِ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ ادَّعَى أَنَّهَا فِي الْعِثْرَةِ ، وَ لَمْ يَحْتَجْ لِشَيْءٍ مِنْهَا بِحُجَّةٍ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يَكُونَ الدَّعْوَى ، ثُمَّ قَالَ : وَ قَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَرْكَ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ إِلَىٰ أَنْ هَيَأَلَهُ أَنْصَارًا فَقَالَ : « وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا - إِلَى قَوْلِهِ - لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ » فَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّابِقِينَ

شما هم داخل در همان کسانی شوید که عییشان می کردید، با آنهمه اخباری که در دست ایشان است و تصریح به امامت ائمه آنها دارد و به ایشان اشاره کرده و به وجود آنها بشارت داده است و همه آنچه از جهاد و امر به معروف و نهی از منکر گفتید باطل خواهد بود و امام شما هم نادیده و ناشناس است، هر چه می خواهید بگوئید. وَ تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِذْلَانِ .

اعتراضی دیگر:

سپس صاحب کتاب می گوید: «همچنانکه خدای تعالی عترت را مأمور کرده است که دعوت به خیر کنند، سبقت جوینان آنها را ستوده و آنها را شهداء مردم قرار داده و مأمور به اجرای عدالت کرده است و فرموده: ای مؤمنان! برای خدای تعالی قیام کننده و شاهد عدالت باشید. سپس در دنباله تأویلاتی کرده و آیاتی از قرآن را آورده و بدون آنکه دلیلی ذکر کند مدعی آن است که آن آیات درباره عترت است، بعد از آن می گوید: خدای تعالی ترک امر به معروف و نهی از منکر را بر پیامبرش واجب کرده تا آنگاه که یاورانی برای او پیدا شود و فرموده: و چون کسانی را دیدی که در آیات ما خوض می کنند - تا آنجا که

۱ - فی قوله عزوجل: «ولتكن منكم امة يدعون الى الخير».

بِالْخَيْرَاتِ، الْمُجَاهِدِينَ فِي اللَّهِ وَ لَا مِنْ الْمُقْتَصِدِينَ الْوَاعِظِينَ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ عِنْدَ إِغْوَاةِ
الْأَعْوَانِ فَهُوَ مِنَ الظَّالِمِينَ لِأَنْفُسِهِمْ، وَ هَذَا سَبِيلُ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا مِنْ ذُرَارِي
الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ثُمَّ تَلَا آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ «.

فَيُقَالُ لَهُ: لَيْسَ عَلَيْنَا، لَمَنْ أَرَادَ بِهَذَا الْكَلَامِ؟ وَلَكِنْ أَخْبَرْنَا عَنِ الْإِمَامِ مِنَ الْعِثْرَةِ
عِنْدَكَ مِنْ أَيِّ قِسْمٍ هُوَ؟ فَإِنْ قَالَ: مِنَ الْمُجَاهِدِينَ، قِيلَ لَهُ: فَمَنْ هُوَ؟ وَ مَنْ جَاهِدَ وَ يَعْلَمُ
مَنْ خَرَجَ؟ وَ أَيْنَ خَيْلُهُ وَ رَجُلُهُ؟ فَإِنْ قَالَ: هُوَ مِمَّنْ يَعِظُ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ عِنْدَ إِغْوَاةِ
الْأَعْوَانِ، قِيلَ لَهُ: فَمَنْ سَمِعَ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ؟ فَإِنْ قَالَ: أَوْلِيَاؤُهُ وَ خَاصَّتُهُ، قُلْنَا: فَإِنْ اتَّبَعَ هَذَا
وَ سَقَطَ فَرَضُ مَا سِوَى ذَلِكَ عَنْهُ لِإِغْوَاةِ الْأَعْوَانِ وَ جَازَ أَنْ لَا يَسْمَعَ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ إِلَّا
أَوْلِيَاؤُهُ فَأَيُّ شَيْءٍ عِبْتَهُ عَلَى الْإِمَامِيَّةِ؟ وَ لِمَ أَلْفَتَ كِتَابَكَ هَذَا؟ وَ بِمَنْ عَرَّضْتَ؟ وَ لَيْتَ
شِعْرِي وَ بِمَنْ قَرَعْتَ بِآيِ الْقُرْآنِ وَ أَلْزَمْتَهُ فَرَضَ الْجِهَادِ.

می فرماید شاید پرهیزکار شوند - پس کسانی که از سابقین بالخیرات و مجاهدین
در راه خدا نباشند و از مقتصدین و واعظین به امر به معروف و نهی از منکر به
واسطه فقدان یاوران نباشند، آنان ظالمین لأنفسهم خواهند بود و همین است
روش ذراری انبیاء گذشته، بعد از آن آیاتی از قرآن کریم را ذکر می کند.

در جوابش می گوئیم: اعتراضی بر ما نیست، مقصود او از این کلام چه کسی
است؟ اما به ما بگو که امام از عترت که بدان معتقدی از کدام قسم است؟ اگر
بگوید: از مجاهدان است، به او می گوئیم: او کیست؟ و چه کسی مجاهده کرده و
می داند که او خروج کرده است؟ و سواره نظام و پیاده نظامش کجا هستند؟ و
اگر بگوید: او از واعظین به امر به معروف و نهی از منکر به واسطه فقدان یاوران
است، می گوئیم چه کسی امر و نهی او را شنیده است؟ و اگر بگوید: دوستان و
خاصانش، می گوئیم: اگر چنین باشد و دستورات دیگر به واسطه نبودن یاور
ساقط گردد و روا باشد که امر و نهیش را جز دوستانش نشنود، پس بر امامیه چه
عیبی وارد می کنی و برای چه این کتاب را نوشتی و به که تعریض داری؟ ای
کاش می دانستم با آیات قرآن چه کسی را سرکوب می کنی و چه کسی را ملزم به
جهاد می سازی؟

ثُمَّ يُقَالُ لَهُ وَ لِلزَّيْدِيَّةِ جَمِيعاً: أَخْبَرُونَا لَوْ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَمْ يُنْصَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا دَلٌّ عَلَيْهِ وَ لَا أَشَارَ إِلَيْهِ أَكَانَ يَكُونُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِهِ صَوَاباً وَ تَدْبِيراً حَسَناً جَائِزاً؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ، فَقُلْنَا لَهُمْ: وَ لَوْ لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْعِترَةِ أَكَانَ يَكُونُ ذَلِكَ جَائِزاً؟ فَإِنْ قَالُوا: نَعَمْ، قُلْنَا: وَ لَوْ لَمْ يَدُلَّ فَأَيُّ شَيْءٍ أَنْكَرْتُمْ عَلَى الْمُعْتَزِلَةِ وَ الْمُرْجِيَّةِ وَ الْخَوَارِجِ؟ وَ قَدْ كَانَ يَجُوزُ أَنْ لَا يَقَعَ النَّصُّ فَيَكُونَ الْأَمْرُ سُورِي بَيْنَ أَهْلِ الْحَلِّ وَ الْعَقْدِ، وَ هَذَا مَالاً حَيْلَةً فِيهِ، فَإِنْ قَالُوا: لَا وَ لَا بَدَّ مِنَ النَّصِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ مِنْ الْأَدِلَّةِ عَلَى الْعِترَةِ، قِيلَ لَهُمْ: لِمَ؟ حَتَّى إِذَا ذَكَرُوا الْحُجَّةَ الصَّحِيحَةَ فَتَنَقَّلُهَا إِلَى الْإِمَامِ فِي كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ النَّصَّ إِنْ وَجَبَ فِي زَمَنِ وَجَبَ فِي كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ الْعِلَلَ الْمَوْجِبَةَ لَهُ مَوْجُودَةٌ أَبَدًا، وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِذْلَانِ.

مَسْأَلَةٌ أُخْرَى يُقَالُ لَهُمْ: إِذَا كَانَ الْخَبَرُ الْمُتَوَاتِرُ حُجَّةً رَوَاهُ الْعِترَةُ وَ الْأُمَّةُ، وَ كَانَ

سپس به او و به زیدیته باید گفت: به ما بگوئید اگر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفته بود و بر امامت امیرالمؤمنین عليه السلام نصی صادر نکرده بود و بر آن دلالت و یا اشاره ای ننموده بود، آیا این فعل او صواب و تدبیر او نیکو و روا بود؟ اگر بگویند: آری، می گوئیم: اگر به امامت عترت هم دلالت نکرده بود، آیا آن جایز بود؟ و اگر بگویند: آری، می گوئیم: اگر پیامبر اکرم دلالت نکرده باشد، پس چه اعتراضی به معتزله و مرجئه و خوارج دارید؟ در حالی که روا باشد نصی صادر نشده و امر امامت به شورای اهل حلّ و عقد واگذار شده باشد و این اعتراضی است که پاسخی برای آن ندارند. و اگر بگویند: خیر، و باید بر امامت خصوص امیرالمؤمنین عليه السلام تصریح کند و عترت را هم به خلافت تعیین نماید، باید گفت: دلیل آن چیست؟ تا دلیل درست خود را بیان کرده و ما هم آن دلیل را به هر زمانی تطبیق کنیم، زیرا نصّ بر امامت اگر در یک زمانی واجب باشد، در هر زمانی واجب خواهد بود، زیرا علت‌های موجبه در هر زمانی موجود است. وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِذْلَانِ.

سؤالی دیگر:

به ایشان می گوئیم: اگر خبر متواتر که آن را عترت و امت روایت کنند

الْخَبْرُ الْوَاحِدُ مِنَ الْعِثْرَةِ كَخَبْرِ الْوَاحِدِ مِنَ الْأُمَّةِ يَجُوزُ عَلَى الْوَاحِدِ مِنْهُمْ مِنْ تَعَمُّدِ الْبَاطِلِ وَمِنَ السَّهْوِ وَالزَّلَلِ مَا يَجُوزُ عَلَى الْوَاحِدِ مِنَ الْأُمَّةِ وَمَا لَيْسَ فِي الْخَبْرِ الْمُتَوَاتِرِ وَلَا خَبَرَ الْوَاحِدِ فَسَبِيلُهُ عِنْدَكُمْ الْإِسْتِخْرَاجُ، وَكَانَ يَجُوزُ عَلَى الْمُتَأَوَّلِ مِنْكُمْ مَا يَجُوزُ عَلَى الْمُتَأَوَّلِ مِنَ الْأُمَّةِ فَمِنْ أَيِّ وَجْهِ صَارَتِ الْعِثْرَةُ حُجَّةً؟ فَإِنْ قَالَ صَاحِبُ الْكِتَابِ: إِذَا أَجْمَعُوا فَأَجْمَعُهُمْ حُجَّةً، قِيلَ لَهُ: فَإِذَا أَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ فَأَجْمَعُهَا حُجَّةً، وَهَذَا يُوجِبُ أَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ الْعِثْرَةِ وَالْأُمَّةِ، وَإِنْ كَانَ هَكَذَا فَلَيْسَ فِي قَوْلِهِ: «خَلَفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي» فَائِدَةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِيهَا مَنْ هُوَ حُجَّةٌ فِي الدِّينِ، وَهَذَا قَوْلُ الْإِمَامِيَّةِ.

وَاعْلَمُوا - أَسْعَدَكُمْ اللَّهُ - إِنَّ صَاحِبَ الْكِتَابِ أَشْغَلَ نَفْسَهُ بَعْدَ ذَلِكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَتَأْوِيلِهِ عَلَى مَنْ أَحَبَّ وَلَمْ يَقُلْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ: «الدَّلِيلُ عَلَى صِحَّةِ تَأْوِيلِي كَيْتَ كَيْتَ» وَهَذَا شَيْءٌ لَا يَعْجُزُ عَنْهُ الصُّبَّانُ وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَعْيبَ الْإِمَامِيَّةَ بِأَنَّهَا لَا تَرَى الْجِهَادَ وَالْأَمْرَ

حجّت است و خبر واحد عترت، مانند خبر واحد اُمت است، درباره هر یک از عترت نیز تعمد در دروغ و سهو و خطا رواست همانگونه که بر آحاد اُمت رواست. و آنچه از احکام دین که نه خبر متواتر دارد و نه خبر واحد، راه دسترسی به آن به عقیده شما اجتهاد و استخراج است و تأویلی که شما درباره آن حکم دارید، مانند تأویل یکی از آحاد اُمت است، در این صورت از چه جهت عترت حجّت می باشد؟ و اگر صاحب کتاب بگوید: اگر اجماع کنند، اجماعشان حجّت است، می گوئیم: پس اگر اُمت نیز اجماع کنند، اجماعشان حجّت خواهد بود و این ایجاب می کند که هیچ فرقی بین عترت و اُمت موجود نباشد، و اگر چنین باشد در این کلام پیامبر اکرم «خَلَفْتُ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي» فایده ای موجود نیست، مگر آنکه در میان عترت فردی باشد که حجّت در دین باشد و این عقیده امامیه است.

و شما - که خداوند سعادتتان دهد - بدانید که صاحب کتاب بعد از این مطالب خود را به قراءت قرآن مشغول ساخته و آن را بر کسی که می خواسته تأویل نموده است بی آنکه حتی در یک مورد گفته باشد که دلیل بر صحت تأویل من چنین و چنان است و این کاریست که اطفال نیز از انجام آن ناتوان نیستند و او

بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَقَدْ غَلِطَ فَإِنَّهَا تَرَى ذَلِكَ عَلَى قَدْرِ الطَّاقَةِ، وَلَا تَرَى أَنْ تُلْقِيَ بِأَيْدِيهَا إِلَى التَّهْلُكَةِ، وَلَا أَنْ يَخْرُجَ مَعَهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ وَلَا يُحْسِنُ أَنْ يَسِيرَ فِي الرَّعِيَّةِ بِسِيرَةِ الْعَدْلِ وَالْحَقِّ.

وَأَعْجَبُ مِنْ هَذَا أَنَّ أَصْحَابَنَا مِنَ الزَّيْدِيَّةِ فِي مَنَازِلِهِمْ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْرُوفٍ وَلَا يَنْهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ وَلَا يُجَاهِدُونَ، وَهُمْ يَعْيُبُونَنَا بِذَلِكَ، وَهَذَا نَهَايَةٌ مِنْ نَهَايَاتِ التَّحَامُلِ وَدَلِيلٌ مِنْ أَدَلَّةِ الْعَصَبِيَّةِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ اتِّبَاعِ الْهَوَى، وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

مَسْأَلَةٌ أُخْرَى وَيُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: هَلْ تَعْرِفُ فِي أُمَّةِ الْحَقِّ أَفْضَلَ مِنْ أَمِيرِ- الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ؟ فَإِنْ قَالَ: (۱) لَا، فَيُقَالُ لَهُ: فَهَلْ تَعْرِفُ مِنَ الْمُنْكَرِ بَعْدَ الشُّرْكِ وَالْكَفْرِ شَيْئًا أَقْبَحَ وَأَعْظَمَ مِمَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ السَّقِيفَةِ؟ فَإِنْ قَالَ: (۲) لَا، فَيُقَالُ لَهُ: فَأَنْتَ أَعْلَمُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْجِهَادِ أَوْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

خواستنه است که از امامیه عیب جوئی کند که جهاد و امر به معروف و نهی از منکر را روانی دانند، اما اشتباه کرده است، زیرا امامیه آن را در حدود وسع و توان روا می دانند و امامیه جایز نمی شمارد که خود را به دست خود به هلاکت بیندازد و یا آنکه به همراه کسی خروج کند که کتاب و سنت را نمی شناسد و سیره عدل و حق را در میان رعیت نیکو نشمرد.

و شگفت تر از آن اینکه یاران زیدی مذهب ما در منازلشان آرمیده اند نه امر به معروف می کنند و نه نهی از منکر و نه به امر جهاد اقدام می کنند در حالی که ما را به این امور تعبیر می کنند و این نهایت زورگوئی و نشانه عصیّت است. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ اتِّبَاعِ الْهَوَى وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

سؤال دیگر:

و به صاحب کتاب می گوئیم: آیا در بین ائمه حق، افضل از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می شناسی؟ اگر بگویند: خیر، می گوئیم: آیا بعد از شرک و کفر کاری زشت تر و مُنْكَرِی بزرگتر از کار اصحاب سقیفه می شناسی؟ اگر بگویند: خیر، می گوئیم: آیا به امر به معروف و نهی از منکر و جهاد تو داناتری یا

۱- فی جلّ النسخ «فن قوله».

۲- فی جلّ النسخ «فن قوله».

فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَقُولَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَيُقَالُ لَهُ: فَمَا بِاللَّهِ لَمْ يُجَاهِدِ الْقَوْمَ؟ فَإِنْ اعْتَذَرَ بِشَيْءٍ قِيلَ لَهُ: فَأَقْبِلْ مِثْلَ هَذَا الْعُذْرِ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ، فَإِنَّ النَّاسَ جَمِيعًا يَعْلَمُونَ أَنَّ الْبَاطِلَ الْيَوْمَ أَقْوَى مِنْهُ يَوْمَئِذٍ وَأَعْوَانُ الشَّيْطَانِ أَكْثَرُ وَلَا تُهَوَّلُ عَلَيْنَا بِالْجِهَادِ وَذِكْرِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِنَّمَا فَرَضَهُ لِشَرَائِطَ لَوْ عَرَفْتَهَا لَقَلَّ كَلَامُكَ وَقَصُرَ كِتَابُكَ، وَنَسَأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ.

مَسْأَلَةٌ أُخْرَى يُقَالُ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ: أَتَصَوَّبُونَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُوَادَعَتِهِ مُعَاوِيَةَ أَمْ تُخَطِّئُونَهُ؟ فَإِذَا قَالُوا: نُصَوَّبُهُ، قِيلَ لَهُمْ: أَتَصَوَّبُونَهُ وَقَدْ تَرَكَ الْجِهَادَ وَأَعْرَضَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي تُؤْمُونَ إِلَيْهِ، فَإِنْ قَالُوا: نُصَوَّبُهُ لِأَنَّ النَّاسَ خَذَلُوهُ، وَ لَمْ يَأْمَنْهُمْ عَلَى نَفْسِهِ، وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ الْبَصَائِرِ مَنْ يُمَكِّنُهُ أَنْ يُقَارِمَ بِهِمْ مُعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابَهُ فَإِذَا عَرَفُوا صِحَّةَ ذَلِكَ، قِيلَ لَهُمْ: فَإِذَا كَانَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَبْسُوطَ الْعُذْرِ وَ مَعَهُ جَيْشُ أَبِيهِ وَ قَدْ خَطَبَ لَهُ النَّاسَ عَلَى الْمَنَابِرِ وَ سَلَّ

امیرالمؤمنین؟ ناچار باید بگوید: امیرالمؤمنین؟ و به او می گوئیم: چرا آن حضرت با آن قوم جهاد نکرد؟ هر عذری که بیاورد باید مانند آن را از امامیه بپذیرد، زیرا همه مردم می دانند که امروزه باطل قوی تر از سقیفه است و اعوان شیطان امروزه بیشترند. پس ما را به ذکر جهاد و ذکر آن تشنیع مکن که خدای تعالی آن را در شرایطی واجب کرده است که اگر آن شرایط را می دانستی کلام و کتابت را کوتاه می کردی، و نسأل الله التوفیق.

سؤالی دیگر:

به صاحب کتاب می گوئیم: آیا حسن بن علی علیه السلام را در سازش با معاویه درستکار می دانید یا خطا کار؟ اگر گوید: درست کار، می گوئیم: آیا او را درستکار می دانید - در حالی که جهاد را ترک کرده و از امر به معروف و نهی از منکر آنچنان که شما بر آن اشاره می کنید روی برگردانیده است -؟ اگر بگویند درستکار می دانیم زیرا مردم او را واگذاشتند و از آنها بر جان خود ایمن نبود و پیروان با بصیرت وی به تعدادی نبودند که بتواند با آنها در برابر معاویه ایستادگی کند و هنگامی که درستی این مطالب را دانستند به آنها می گوئیم: وقتی امام حسن علیه السلام با وجود لشکر پدرش و اعلام امامتش بر فراز منابر و اینکه

سَيْفُهُ وَ سَارَ إِلَى عَدُوِّ اللَّهِ وَ عَدُوَّهُ لِلْجِهَادِ لِمَا وَصَفْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ فَلِمَ لَا تَعْذِرُونَ جَعْفَرَ بْنَ -
 مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَرْكِهِ الْجِهَادَ وَ قَدْ كَانَ أَعْدَاؤُهُ فِي عَصْرِهِ أَضْعَافَ مَنْ كَانَ مَعَ مُعَاوِيَةَ وَ لَمْ
 يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شِيعَتِهِ [مِائَةٌ نَفَرًا] قَدْ تَدَرَّبُوا بِالْحُرُوبِ، وَ إِنَّمَا كَانَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ السَّرِّ لَمْ
 يُشَاهِدُوا حَرْبًا وَ لَا عَايَنُوا وَقْعَةً، فَإِنْ بَسَطُوا عُذْرَهُ فَقَدْ أَنْصَفُوا، وَ إِنْ امْتَنَعَ مِنْهُمْ مُنْتَعٍ
 فَسُئِلَ الْفَضْلُ، وَ لَا فَضْلَ.

وَ بَعْدُ فَإِنْ كَانَ قِيَاسُ الزَّيْدِيَّةِ صَحِيحاً فَزَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ أَفْضَلُ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، لِأَنَّ
 الْحَسَنَ وَادَعَ وَ زَيْدٌ حَارَبَ حَتَّى قُتِلَ، وَ كَفَى بِمَذْهَبِ يُوْدِّي إِلَى تَفْضِيلِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَى
 الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُبْحاً. وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» (۱).

وَ إِنَّمَا ذَكَرْنَا هَذِهِ الْفُصُولَ فِي أَوَّلِ كِتَابِنَا هَذَا لِأَنَّهَا غَايَةٌ مَا يَتَعَلَّقُ بِهَا الزَّيْدِيَّةُ وَ مَا رَدَّ
 عَلَيْهِمْ وَ هِيَ أَشَدُّ الْفِرْقِ عَلَيْنَا، وَ قَدْ ذَكَرْنَا الْأَنْبِيَاءَ وَ الْحُجَجَ الَّذِينَ وَقَعَتْ بِهِمُ الْغَيْبَةُ

شمشیر کشید و به جانب دشمن خدا و دشمنش حرکت کرد، بخاطر این اموری که
 ذکر می کنید از ادامه جهاد معذور باشد، چرا جعفر بن محمد علیه السلام را در ترک جهاد
 معذور نمی دانید، با وجود آنکه دشمنان معاصر او چند برابر یاران معاویه بودند و
 از شیعیانش حتی صد نفر جنگ آزموده نبودند، بلکه قومی از اهل سر بودند که نه
 جنگی دیده و نه پیکاری را مشاهده کرده بودند، اگر عذرش را بپذیرند که
 انصاف داده اند، و اگر یکی از ایشان نپذیرد از فرق آندومی پرسیم و هیچ فرقی
 وجود ندارد.

علاوه بر آن، اگر قیاس زیدیّه درست باشد، زید بن علی، از حسن بن -
 علی علیه السلام افضل است، زیرا حسن علیه السلام سازش کرد اما زید جنگید تا کشته شد،
 و زشتی مذهبی که «زید» را بر «حسن» تفضیل دهد روشن است و نیازی به دلیل
 دیگری ندارد، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

و ما این فصول را در آغاز کتاب خود آوردیم، زیرا نهایت أدله زیدیّه و
 پاسخ آنها در آن آمده است و زیدیّه از همه فرقه ها به ما امامیه سخت گیر ترند و
 ما در این کتاب انبیاء و حجج الهی صلوات الله علیهم را که دارای غیبت بوده اند

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَذَكَرْنَا فِي آخِرِ الْكِتَابِ الْمُعَمَّرِينَ لِيَخْرُجَ بِذَلِكَ مَا نَقُولُهُ فِي الْغَيْبَةِ وَ طُولِ الْعُمْرِ مِنْ حَدِّ الْإِحَالَةِ إِلَى حَدِّ الْجَوَازِ، ثُمَّ صَحَّحْنَا النَّصُوصَ عَلَى الْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ مِنْ رَسُولِهِ وَ الْأُمَّةِ الْأَحَدَ عَشَرَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مَعَ إِخْبَارِهِمْ بِوُقُوعِ الْغَيْبَةِ، ثُمَّ ذَكَرْنَا مَوْلِدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ مَنْ شَاهَدَهُ وَ مَا صَحَّ مِنْ دَلَالَاتِهِ وَ أَعْلَامِهِ، وَ مَا وَرَدَ مِنْ تَوْقِيعَاتِهِ لِتَأْكِيدِ الْحُجَّةِ عَلَى الْمُنْكَرِينَ لِوَلِيِّ اللَّهِ وَ الْمَغْيِبِ فِي سِتْرِ اللَّهِ، وَ اللَّهُ الْمَوْفِقُ لِلصَّوَابِ، وَ هُوَ خَيْرُ مُسْتَعَانَ.

* * * *

ذکر کردیم. و در پایان کتاب از معمرین تاریخ یاد کرده ایم تا گفتارمان درباره غیبت و طول عمر از حدّ احاله و امتناع به حدّ امکان و جواز درآید. سپس نصوص و اخباری که درباره قائم دوازدهمین ائمه علیهم السلام از خدای تعالی و پیامبر اکرم و ائمه یازده گانه صلوات الله علیهم وارده شده و در آنها وقوع غیبت تصریح گردیده است، ذکر کرده و تصحیح نموده ایم. بعد از آن مولد امام و کسانی که او را مشاهده کرده اند و دلالات و نشانه ها و توقیعات صادره از آن حضرت را ذکر کرده ایم، تا تأکیدی باشد بر ادله ای که بر منکرین ولی الله و مغیب در ستر الله ذکر کرده ایم. وَ اللَّهُ الْمَوْفِقُ لِلصَّوَابِ وَ هُوَ خَيْرُ مُسْتَعَانَ.

* * *

﴿ باب ۱ ﴾

* (في غيبة إدریس النبی علیہ السلام) *

فَأَوَّلُ الْغِيَابَاتِ غَيْبَةُ إِدْرِيسَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَشْهُورَةُ حَتَّى آلِ الْأَمْرِ بِشِيعَتِهِ إِلَى أَنْ تَعَذَّرَ عَلَيْهِمُ الْقُوَّةُ وَ قَتَلَ الْجَبَّارُ مَنْ قَتَلَ مِنْهُمْ وَ أَفْقَرَ وَ أَخَافَ بِاقِيَهُمْ، ثُمَّ ظَهَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَعَدَ شِيعَتَهُ بِالْفَرَجِ وَ بِقِيَامِ الْقَائِمِ مِنْ وُلْدِهِ، وَ هُوَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ رَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ، فَلَمْ تَزَلِ الشَّيْعَةُ تَتَوَقَّعُونَ قِيَامَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرْنًا بَعْدَ قَرْنٍ، وَ خَلْفًا عَنْ سَلَفٍ، صَابِرِينَ مِنَ الطَّوَاعِيتِ عَلَى الْعَذَابِ الْمُهِينِ حَتَّى ظَهَرَتْ نُبُوَّةُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ جَمِيعًا، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، «قَالَ: كَانَ بَدَأَ نُبُوَّةَ إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ فِي زَمَانِهِ مَلِكٌ جَبَّارٌ وَ أَنَّهُ رَكِبَ

باب ۱

در غیبت ادریس پیامبر علیہ السلام

آغاز غیبت ها غیبت مشهوره ادریس پیامبر علیہ السلام است تا به غایتی که کار شیعیانش به جایی رسید که تهیه قوت برایشان دشوار شد و طاغوت زمانه گروهی از آنها را کشت و باقی آنها را فقیر و هراسناک نمود، سپس ادریس پیامبر ظهور کرد و به شیعیانش مژده فرج و قیام قائمی از فرزندانش را داد که آن نوح علیہ السلام بود. سپس خدای تعالی ادریس علیہ السلام را به سوی خود خواند و پیوسته شیعیان نسل اندر نسل در انتظار قیام نوح علیہ السلام بودند و عذاب سخت طواغیت را تحمل می کردند تا آنکه نبوت نوح علیہ السلام آشکار گردید.

ابراهیم بن ابی البلاد از پدرش از امام محمد باقر علیہ السلام چنین روایت کند، گوید: آغاز نبوت ادریس علیہ السلام آن بود که در زمان او پادشاه جبّاری حکومت می کرد و

ذات یوم فی بعض نزهه، فرّ بأرض خضرة نصرّة لعبد مؤمن من الرافضة^(۱) فأعجبته فسأل وزراءه لمن هذه الأرض؟ قالوا: لعبد مؤمن من عبید الملک فلان الرافضی، فدعا به فقال له: أمتعني بأرضك هذه فقال: عیالی أحوج إليها منك، قال: فسمني بها أئمن لك، قال: لا أمتعك بها ولا أسومك دع عنك ذكرها، فغضب الملک عند ذلك و أسف و انصرف إلى أهله و هو معموّم متفكّر في أمره و كانت له امرأة من الأزارقة، و كان بها معجباً يشاورها في الأمر إذا نزل به، فلما استقرّ في مجلسه بعث إليها ليشاورها في أمر صاحب الأرض، فخرجت إليه فرأت في وجهه الغضب فقالت له: أيها الملک ما الذي دهاك حتى بدا الغضب في وجهك قبل فعلك؟ فأخبرها بخبر الأرض و ما كان من قوله لصاحبها و من قول صاحبها له، فقالت: أيها الملک إنما مهمّ به^(۲) من لا یقدر علی

روزی سوار بر مرکب شد و در یکی از گردشگاههایش زمین سرسبز و خرّمی را دید که متعلق به یک مؤمن تارک دنیایی بود و از آن خوشش آمد و از وزیرانش پرسید: این زمین از آن کیست؟ گفتند: متعلق به بنده مؤمنی از بندگان پادشاه است، فلان شخص تارک دنیا. او را فراخواند و بدو گفت: این زمین را به من پیشکش کن و او گفت: عیال من از تو بدان نیازمندتر است. گفت قیمت آن را مشخص کن تا بهای آن را بپردازم و او پاسخ داد نه آن را پیشکش می کنم و نه می فروشم از این کار منصرف شو. پادشاه از این سخن برآشفته و غمگین و اندیشناک به نزد خانواده خود برگشت و او را زنی بود از طایفه ازارقه^(۳) یا کبود چشمان که مورد پسندش بود و در گرفتاریها با او مشورت می کرد. چون در جای خود قرار گرفت به دنبال آن زن فرستاد تا درباره گستاخی مالک آن زمین با او مشورت کند و آن زن آمد و چهره پادشاه را غضبناک دید و گفت: پادشاه! چه ناگواری رخ داده که خشم از رخسارت نمایان است؟ بازگو پیش از آنکه اقدامی از شما سرزند و شاه داستان زمین و گفتگوی فیما بین را بازگفت. آن زن گفت: ای پادشاه این کار برای کسی مهم است که قدرت تغییر و انتقام را نداشته

۱- الرافضة هم الذين تركوا مذهب سلطانهم. و الرافض في اللغة: الترك، و الرافض جنود تركوا قائدهم و

انصرفوا و ذهبوا عنه. أو المراد الذين رفضوا الشرك و المعاصي أو مذهب الملک أو الدنيا و نعيمها.

۲- في بعض النسخ «يعتم و بأسف». ۳- ازرق کبود چشم را گویند و ظاهراً مراد غلامان ←

التَّغْيِيرِ وَالْإِنْتِقَامِ، فَإِنْ كُنْتَ تَكَرَّرَهُ أَنْ تَقْتُلَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ فَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ وَ أُصِيرُ أَرْضَهُ
بِيَدَيْكَ بِحُجَّةٍ لَكَ فِيهَا الْعُذْرُ عِنْدَ أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ، قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَتْ: أُنَبِّئُ إِلَيْهِ أَقْرَاماً
مِنْ أَصْحَابِي الْأَزَارِقَةَ حَتَّى يَأْتُوكَ بِهِ فَيَشْهَدُوا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَنَّهُ قَدْ بَرَّئَ مِنْ دِينِكَ فَيَجُوزُ
لَكَ قَتْلُهُ وَ أَخْذُ أَرْضِهِ، قَالَ: فَأَفْعَلِي ذَلِكَ، قَالَ: وَ كَانَ لَهَا أَصْحَابٌ مِنَ الْأَزَارِقَةِ عَلَى
دِينِهَا يَرُونَ قَتْلَ الرِّوَاقِضِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَبَعَثَتْ إِلَى قَوْمٍ مِنَ الْأَزَارِقَةِ، فَأَتَوْهَا فَأَمَرَتْهُمْ
أَنْ يَشْهَدُوا عَلَى فُلَانٍ الرَّافِضِيِّ عِنْدَ الْمَلِكِ أَنَّهُ قَدْ بَرَّئَ مِنْ دِينِ الْمَلِكِ فَشْهَدُوا عَلَيْهِ أَنَّهُ
قَدْ بَرَّئَ مِنْ دِينِ الْمَلِكِ فَقَتَلَهُ وَ اسْتَخْلَصَ أَرْضَهُ، فَغَضِبَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْمُؤْمِنِ عِنْدَ ذَلِكَ
فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى إِدْرِيسَ أَنْ ائْتِ عَبْدِي هَذَا الْجَبَّارَ فَقُلْ لَهُ: أَمَا رَضِيتَ أَنْ قَتَلْتَ عَبْدِي
الْمُؤْمِنَ ظُلماً حَتَّى اسْتَخْلَصْتَ أَرْضَهُ خَالِصَةً لَكَ، فَأَخَوَّجْتَ عِيَالَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَجَعَلْتَهُمْ،
أَمَا وَ عِزَّتِي لَا نَتَقَمَّنَّ لَهُ مِنْكَ فِي الْآجِلِ وَ لَا سَلْبَتَكَ مُلْكَكَ فِي الْعَاجِلِ، وَ لَا خَرِبَنَّ مَدِينَتَكَ وَ

باشد و اگر دوست نمی داری که او را بی دلیل بکشی، من این کار را عهده دار
می شوم و زمین را با دلیل در اختیار تو قرار خواهم داد و آن دلیل نزد مردم
مملکت، در بردارنده عذر تو خواهد بود. شاه گفت: آن چیست؟ زن گفت:
گروهی از یاران ازارقه خود را به نزد او می فرستم تا او را به نزد تو آورند و علیه
او گواهی دهند که از دین تو بیزار می جسته و قتل و اخذ املاکش بر تو رواست.
گفت: آن کار را انجام بده، راوی گوید: و آن زن را یارانی از ازارقه بود که بر
دین او بودند و قتل مؤمنان تارک دنیا را جایز می دانستند و به دنبال ایشان
فرستاد و به نزد او آمدند و به آنها دستور داد که علیه فلان شخص رافضی نزد
پادشاه گواهی دهند که از دین پادشاه برگشته است و آنها هم گواهی دادند و او
را کشت و زمینش را تصاحب کرد. در این هنگام خدای تعالی خشمگین گردید
و به ادرسی وحی کرد که به نزد این بنده جبارم برو و به او بگو: آیا به این راضی
نشدی که بنده مؤمنم را کشتی؟ زمین او را هم در اختیار خود در آوردی و
خانواده او را محتاج و گرسنه ساختی! بدان به عزت خود سوگند که در آخرت از
تو انتقام کشم و در دنیا پادشاهی را از تو سلب کنم و شهرت را ویران سازم و

لَا ذِلَّةَ عِزِّكَ وَلَا طُعْمَانَ الْكِلَابِ لِحَمِّ امْرَأَتِكَ، فَقَدْ غَرَّكَ يَا مُبْتَلَى حِلْمِي عَنْكَ.
 فَأَتَاهُ إِدْرِيسُ عليه السلام بِرِسَالَةٍ رَبِّهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ وَحَوْلَهُ أَصْحَابُهُ، فَقَالَ: أَيُّهَا الْجَبَّارُ
 إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يَقُولُ لَكَ: أَمَا رَضِيتَ أَنْ قَتَلْتَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ ظُلْمًا حَتَّى
 اسْتَخْلَصْتَ أَرْضَهُ خَالِصَةً لَكَ، وَأَخَوَجْتَ عِيَالَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَأَجَعْتَهُمْ، أَمَا وَعِزَّتِي
 لَا نَتَّقِمَنَّ لَهُ مِنْكَ فِي الْآجِلِ، وَلَا سَلْبَتَكَ مُلْكَكَ فِي الْعَاجِلِ، وَلَا خَرِبَنَّ مَدِينَتَكَ، وَلَا ذِلَّةَ
 عِزِّكَ، وَلَا طُعْمَانَ الْكِلَابِ لِحَمِّ امْرَأَتِكَ، فَقَالَ الْجَبَّارُ: أَخْرُجْ عَنِّي يَا إِدْرِيسُ فَلَنْ تَسْبِقَنِي
 بِنَفْسِكَ.

ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى امْرَأَتِهِ فَأَخْبَرَهَا بِمَا جَاءَ بِهِ إِدْرِيسُ، فَقَالَتْ: لَا تُهَوِّلَنَّكَ رِسَالَةُ إِلَهٍ
 إِدْرِيسُ أَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَ إِدْرِيسِ، أُرْسِلُ إِلَيْهِ مِنْ يَقْتُلُهُ فَتَبْطُلُ رِسَالَةُ إِلَهِي وَكَلَّمَا جَاءَكَ بِهِ،
 قَالَ: فافعلی، وَكَانَ لِإِدْرِيسَ أَصْحَابٌ مِنَ الرَّافِضَةِ مُؤْمِنُونَ، يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ فِي مَجْلِسٍ لَهُ

عزّتت را به ذلت مبدل کنم و بدن آن زنت را خوراکِ سگان سازم که ای بدبخت!
 حِلْمِ مَنْ تَرَا فَرِيفْتَهُ اسْت.

و ادریس با رسالت پروردگارش به نزد او آمد در حالی که بر تختش نشسته
 بود و یارانش به گردش حلقه زده بودند و گفت: ای جبار! من رسول الهی به
 جانب تو هستم و او خطاب به تو می فرماید: آیا به این راضی نشدی که بنده
 مؤمنم را کشتی؟ زمین او را هم در اختیار خود در آوردی و خانواده او را محتاج
 و گرسنه ساختی! بدان به عزّت خود سوگند که در آخرت از تو انتقام می کشم و
 در دنیا پادشاهی را از تو گرفته و شهرت را ویران می سازم و عزّتت را به ذلت
 مبدل کرده و بدن آن زنت را خوراک سگان سازم. آن پادشاه ستمکار گفت: ای
 ادریس! از نزد من بیرون رو و خودت را بر من مقدم مدار.

سپس زنتش را خواست و سخنان ادریس را به اطلاع او رسانید آن زن گفت:
 رسالت خدای ادریس ترا به هراس نیفکند، من کسی را می فرستم تا او را بکشد
 و رسالت خدایش و آنچه که برای تو آورده باطل شود، شاه گفت: اقدام کن. و
 ادریس نیز یارانی از مؤمنان تارک دنیا داشت که با وی انجمن می کردند و با
 یکدیگر مؤانست داشتند. و ادریس به آنها گزارش وحی الهی و رسالتش به نزد

فَيَأْتُونَ بِهِ وَيَأْتُسُ بِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ إِدْرِيسُ بِمَا كَانَ مِنْ وَحْيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ وَرِسَالَتِهِ إِلَى الْجَبَّارِ، وَمَا كَانَ مِنْ تَبْلِيغِهِ رَسُولَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْجَبَّارِ، فَأَشْفَقُوا عَلَى إِدْرِيسَ وَأَصْحَابِهِ، وَخَافُوا عَلَيْهِ الْقَتْلَ.

وَبَعَثَتْ امْرَأَةُ الْجَبَّارِ إِلَى إِدْرِيسَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَزَارِقَةِ لِيَقْتُلُوهُ فَأَتَوْهُ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي كَانَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ فِيهِ أَصْحَابُهُ، فَلَمْ يَجِدُوهُ، فَأَنْصَرَفُوا وَقَدْ رَأَوْهُمْ أَصْحَابُ إِدْرِيسَ فَحَسُّوا أَنَّهُمْ أَتَوْا إِدْرِيسَ لِيَقْتُلُوهُ فَتَفَرَّقُوا فِي طَلَبِهِ، فَلَقَوْهُ، فَقَالُوا لَهُ: خُذْ حِذْرَكَ يَا إِدْرِيسُ فَإِنَّ الْجَبَّارَ قَاتِلُكَ قَدْ بَعَثَ الْيَوْمَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَزَارِقَةِ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ، فَتَنَحَّى إِدْرِيسُ عَنِ الْقَرْيَةِ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ نَاجَى إِدْرِيسُ رَبَّهُ فَقَالَ: يَا رَبِّ بَعَثْتَنِي إِلَى جَبَّارٍ فَبَلَغْتَ رِسَالَتَكَ، وَقَدْ تَوَعَّدَنِي هَذَا الْجَبَّارُ بِالْقَتْلِ، بَلْ هُوَ قَاتِلِي إِنْ ظَفَرَنِي، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنْ تَنَحَّ عَنْهُ وَاخْرُجْ مِنْ قَرْيَتِهِ، وَخَلْنِي وَإِيَّاهُ فَوَعِزَّتِي لِأَنْفِدَنَّ فِيهِ أَمْرِي، وَلَأُصَدِّقَنَّ قَوْلَكَ فِيهِ وَمَا

آن جبار و ابلاغ کلام الهی همه را بدانها گفت و آنها بر ادريس و يارانش دلسوزی کرده و ترسیدند که او را بکشند.

زن آن جبار چهل تن از ازارقه را به نزد ادريس فرستاد تا او را بکشند و آنها به انجمنی که او با ياران خود می نشست رفتند و او را نیافتند و برگشتند، ياران ادريس آنها را دیده و احساس کرده که آنها آمدند تا او را بکشند و در جستجوی وی برآمده و او را یافته و گفتند:

ای ادريس! مواظب خودت باش که این جبار قاتل تو است، امروز چهل تن از ازارقه را فرستاده بود تا ترا بکشند، از این شهر بگریز! و ادريس نیز همان روز با چند نفر از يارانش از آن شهر کناره گرفت و سحرگاه با پروردگارش به مناجات برخاسته و گفت: ای خدای من مرا به نزد این جبار فرستادی و من نیز ابلاغ کلام ترا کردم و او مرا به قتل تهدید کرده است و اگر به من دسترسی پیدا کند مرا خواهد کشت. خدای تعالی وحی فرمود که از او دوری کن و از قریه اش بیرون شو مرا با او واگذار که به عزتم سوگند که فرمانم را درباره او جاری سازم و کا تو و رسالت ترا درباره او انجام خواهم داد. ادريس گفت: ای

أَرْسَلْتُكَ بِهِ إِلَيْهِ، فَقَالَ إِدْرِيسُ: يَا رَبِّ إِنَّ لِي حَاجَةً، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: سَلْ تُعْطَهَا، قَالَ: أَسْأَلُكَ أَنْ لَا تُمَطِّرَ السَّمَاءَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ مَا حَوْلَهَا وَ مَا حَوَتْ عَلَيْهِ حَتَّى أَسْأَلَكَ ذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا إِدْرِيسُ إِذَا تَخَرَّبُ الْقَرْيَةُ وَ يَشْتَدُّ جُهْدُ أَهْلِهَا وَ يَجُوعُونَ، قَالَ إِدْرِيسُ: وَ إِنْ خَرِبَتْ وَ جَهْدُوا وَ جَاعُوا، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: فَإِنِّي قَدْ أَعْطَيْتُكَ مَا سَأَلْتَ وَ لَنْ أُمَطِّرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ حَتَّى تَسْأَلَنِي ذَلِكَ، وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ وَفَى بِوَعْدِهِ.

فَأَخْبَرَ إِدْرِيسُ أَصْحَابَهُ بِمَا سَأَلَ اللَّهُ مِنْ حَبْسِ الْمَطَرِ عَنْهُمْ، وَ بِمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ وَ وَعَدَهُ أَنْ لَا يُمَطِّرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَسْأَلَهُ ذَلِكَ. فَاخْرَجُوا أَهْلَهَا الْمُؤْمِنُونَ مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِلَى غَيْرِهَا مِنَ الْقُرَى، فَخَرَجُوا مِنْهَا، وَ عِدَّتُهُمْ يَوْمَئِذٍ عِشْرُونَ رَجُلًا، فَتَفَرَّقُوا فِي الْقُرَى، وَ شَاعَ خَبْرُ إِدْرِيسَ فِي الْقُرَى بِمَا سَأَلَ رَبَّهُ تَعَالَى، وَ تَنَحَّى إِدْرِيسُ إِلَى كَهْفٍ فِي جَبَلٍ شَاهِقٍ، فَلَجَأَ إِلَيْهِ وَ وَكَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَلَكًا يَأْتِيهِ بِطَعَامِهِ عِنْدَ كُلِّ مَسَاءٍ، وَ كَانَ يَصُومُ

خدای من حاجتی دارم و خدای تعالی فرمود: بخواه که بر آورده است، گفت: از تو مسئلت می کنم که بر این قریه و حومه آن و آنچه در آن است باران نفرستی تا من آن را درخواست کنم. خدای تعالی فرمود: ای ادریس! در این صورت قریه ویران می شود و مردمش دچار سختی و گرسنگی می شوند، ادریس گفت: گرچه ویران شود و دچار سختی و گرسنگی شوند، خدای تعالی فرمود: آنچه خواستی عطا کردم و هرگز باران بر آنها نفرستم تا تو درخواست کنی و من شایسته ترین فردی هستم که به وعده اش وفا کند.

ادریس موضوع درخواست خود از خدای تعالی و نباریدن باران بر ایشان را به یاران خود خبر داد و وحی و وعده الهی را که باران بر ایشان نفرستد تا خودش درخواست کند همه را بازگفت و گفت ای مؤمنان از این قریه بیرون شده و به قریه های دیگر روید، آنها هم خارج شدند و عده ایشان در آن روز بیست نفر بود که در قراء دیگر متفرق شدند و خبر ادریس و مسألت او از خدای تعالی در قریه ها شایع شد و ادریس خود به بالای کوه بلندی در میان غاری پناهنده شد و خدای تعالی نیز فرشته ای بر او گمارد که هر شامگاه غذایش را بیاورد و روزها هم روزه می گرفت و فرشته نیز افطاری می آورد، در این میان، خداوند

النَّهَارَ فَيَأْتِيهِ الْمَلِكُ بِطَعَامِهِ عِنْدَ كُلِّ مَسَاءٍ، وَ سَلَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ مُلْكَ الْجَبَّارِ وَ قَتَلَهُ وَ أَخْرَبَ مَدِينَتَهُ وَ أَطْعَمَ الْكِلَابَ لَحْمَ امْرَأَتِهِ غَضِبًا لِلْمُؤْمِنِينَ .

فَظَهَرَ فِي الْمَدِينَةِ جَبَّارٌ آخَرُ عَاصٍ، فَكَثُرُوا بِذَلِكَ بَعْدَ خُرُوجِ إِدْرِيسَ مِنَ الْقَرْيَةِ عِشْرِينَ سَنَةً لَمْ تُمْطِرِ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ قَطْرَةً مِنْ مَائِهَا عَلَيْهِمْ، فَجَاهَدَ الْقَوْمُ وَ اشْتَدَّتْ حَالُهُمْ وَ صَارُوا يُمْتَارُونَ الْأَطْعِمَةَ مِنَ الْقُرَى مِنْ بَعْدِ، فَلَمَّا جَاهَدُوا مَشَى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَقَالُوا: إِنَّ الَّذِي نَزَلَ بِنَا مِمَّا تَرَوْنَ بِسُؤَالِ إِدْرِيسَ رَبَّهُ أَنْ لَا يُمَطِّرَ السَّمَاءَ عَلَيْنَا حَتَّى يَسْأَلَهُ هُوَ، وَ قَدْ خَفِيَ إِدْرِيسُ عَلَيْنَا وَ لَا عِلْمَ لَنَا بِمَوْضِعِهِ، وَ اللَّهُ أَرْحَمُ بِنَا مِنْهُ، فَأَجْمَعَ أَمْرَهُمْ عَلَى أَنْ يَتَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ وَ يَدْعُوهُ وَ يَفْرَعُوا إِلَيْهِ وَ يَسْأَلُوهُ أَنْ يُمَطِّرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى مَا حَوَتْ قَرْيَتُهُمْ، فَقَامُوا عَلَى الرَّمَادِ وَ لَبَسُوا الْمُسُوحَ وَ حَتُّوا عَلَى رُؤُوسِهِمُ التُّرَابَ، وَ عَجُّوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالتَّوْبَةِ وَ الِاسْتِغْفَارِ وَ الْبُكَاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى إِدْرِيسَ يَا إِدْرِيسُ إِنَّ أَهْلَ قَرْيَتِكَ قَدْ عَجُّوا إِلَيَّ بِالتَّوْبَةِ وَ الِاسْتِغْفَارِ وَ الْبُكَاءِ وَ التَّضَرُّعِ، وَ أَنَا اللَّهُ

پادشاهی آن جبّار را گرفت و او را کشت و شهرش را ویران و زنش را خوراک سگان کرد، به خاطر خشمی که بر آن مرد مؤمن گرفته بود.

بعد از آن جبّار، گنهکار دیگری در شهر ظاهر شد و پس از بیرون رفتن ادریس از آن شهر مدّت بیست سال گذشت و از آسمان حتّی یک قطره باران نیارید و مردم دچار سختی شدند و حالشان به وخامت گرائید و از شهرهای بسیار دور غذا وارد می کردند و چون سختی به نهایت رسید، بعضی از ایشان به نزد بعضی دیگر رفته و گفتند: این مصیبتی که بر ما نازل شده است به سبب درخواست ادریس است که از پروردگارش مسألت کرده باران بر ایشان نفرستد تا خود نزول باران را از او بخواهد و ادریس از دید ما مخفی شده و جایگاه او را نمی دانیم و خداوند از او به ما مهربان تر است و با هم اتفاق کردند که به درگاه خدا توبه کرده و او را بخوانند و به درگاهش انابه کنند و درخواست نمایند که آسمان بر آن قریه و مردمش بیارد. پس بر خاکستر ایستاده و لباس سیاه پوشیده و خاک بر سرهای خود پاشیده و با توبه و استغفار و اشک و زاری به درگاه او نالیدند. خدای تعالی به ادریس وحی فرمود که ای ادریس! همشهریان تو با توبه و

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ أَعْفُو عَنِ السَّيِّئَةِ، وَ قَدْ رَحِمْتُهُمْ وَ لَمْ يَمْنَعْنِي إِجَابَتَهُمْ إِلَى مَا سَأَلُونِي مِنَ الْمَطَرِ إِلَّا مُنَاطَرَتَكَ فَمَا سَأَلْتَنِي أَنْ لَا أَمْطِرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ حَتَّى تَسْأَلَنِي، فَسَلْنِي يَا إِدْرِيسُ حَتَّى أُغِيثَهُمْ وَ أَمْطِرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ قَالَ إِدْرِيسُ: اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَسْأَلُكَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَلَمْ تَسْأَلْنِي يَا إِدْرِيسُ فَأَجَبْتُكَ إِلَى مَا سَأَلْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ أَنْ تَسْأَلَنِي فَلِمَ لَا تُجِيبُ مَسْأَلَتِي؟ قَالَ إِدْرِيسُ: اللَّهُمَّ لَا أَسْأَلُكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْمَلِكِ الَّذِي أَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ إِدْرِيسَ بِطَعَامِهِ كُلِّ مَسَاءٍ أَنْ أَحْبَسَ عَنْ إِدْرِيسَ طَعَامَهُ وَ لَا تَأْتِهِ بِهِ، فَلَمَّا أَمْسَى إِدْرِيسُ فِي لَيْلَةٍ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَلَمْ يُوْتِ بِطَعَامِهِ حَزَنَ وَ جَاعَ فَصَبَرَ، فَلَمَّا كَانَ فِي لَيْلَةِ الْيَوْمِ الثَّانِي فَلَمْ يُوْتِ بِطَعَامِهِ اشْتَدَّ حُزْنُهُ وَ جُوعُهُ، فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ مِنَ الْيَوْمِ الثَّالِثِ فَلَمْ يُوْتِ بِطَعَامِهِ اشْتَدَّ جُهْدُهُ وَ جُوعُهُ وَ حُزْنُهُ وَ قَلَّ صَبْرُهُ، فَنادى رَبَّهُ يَا رَبِّ حَبِسْتَ عَنِّي رِزْقِي مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْبِضَ رُوحِي، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِدْرِيسُ جَزَعْتَ أَنْ حَبِسْتُ

استغفار و ناله و زاری به درگاه من نالیده اند و من خدای رحمان و رحیمم، توبه را می پذیرم و گناه را می بخشم و بر ایشان رحمت آورده ام و تنها چیزی که مانع استجابت درخواست باران آنهاست گفتگوی توست که از من خواستی باران برایشان نیارم تا آنکه تو مسئلت کنی، پس ای ادريس! از من بخواه تا به فریاد ایشان برسم و باران بر آنها بیارم. ادريس گفت: بارها! من از تو درخواست نمی کنم. خدای تعالی فرمود: ای ادريس! آیا تو از من درخواست نکردی و من تو را اجابت نکردم و من از تو می خواهم که از من مسئلت کنی، پس چرا درخواست مرا اجابت نمی کنی؟ ادريس گفت: بارها! از تو درخواست نمی کنم. آنگاه خدای تعالی به فرشته ای که به او فرمان داده بود غذای ادريس را هر شامگاه ببرد و وحی فرمود که از ادريس غذا را دریغ داشته و به او نرساند و چون ادريس آن روز را به شب آورد و غذایش نرسید حزن و گرسنگی او افزون شد و چون شب روز سوم فرا رسید و غذایش نرسید سختی و گرسنگی و حزنش فزونتر شد و طاقتش نماند و پروردگارش را ندا کرد که ای خدای من! رزق مرا از من دریغ داشتی پیش از آنکه مراقبض روح کنی؟ و خدای تعالی وحی فرمود که ای ادريس! سه شبانه روز غذا از تو دریغ داشتم بی تابی کردی اما از گرسنگی

عَنْكَ طَعَامَكَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ لِيَا لِيهَا وَ لَمْ تَجْزَعْ وَ لَمْ تَذْكَرْ^(۱) جُوعَ أَهْلِ قَرْيَتِكَ وَ جَهْدَهُمْ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً، ثُمَّ سَأَلْتُكَ عِنْدَ جَهْدِهِمْ وَ رَحْمَتِي إِيَّاهُمْ أَنْ تَسْأَلَنِي أَنْ أُمْطِرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ فَلَمْ تَسْأَلْنِي وَ بَخَلْتَ عَلَيْهِمْ بِمَسْأَلَتِكَ إِيَّايَ، فَأَدَّبْتُكَ بِالْجُوعِ^(۲). فَقَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ صَبْرُكَ وَ ظَهَرَ جَزَعُكَ، فَاهْبِطْ مِنْ مَوْضِعِكَ فَاطْلُبِ الْمَعَاشَ لِنَفْسِكَ فَقَدْ وَكَلْتُكَ فِي طَلْبِهِ إِلَى حِيلَتِكَ.

فَهَبَطَ إِدْرِيسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْضِعِهِ إِلَى قَرْيَةٍ يَطْلُبُ أَكْلَةً مِنْ جُوعٍ فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ نَظَرَ إِلَى دُخَانٍ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهَا فَأَقْبَلَ نَحْوَهُ فَهَجَمَ عَلَى عَجُوزٍ كَبِيرَةٍ وَ هِيَ تُرْفِقُ قُرْصَتَيْنِ لَهَا عَلَى مِقْلَةٍ، فَقَالَ لَهَا: أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ أَطْعِمِينِي فَإِنِّي مَجْهُودٌ مِنَ الْجُوعِ فَقَالَتْ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا تَرَكَتَ لَنَا دَعْوَةَ إِدْرِيسَ فَضلاً نَطْعِمُهُ أَحَدًا - وَ حَلَفَتْ أَنَّهَا مَا تَمْلِكُ غَيْرَهُ شَيْئاً - فَاطْلُبِ الْمَعَاشَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ، فَقَالَ لَهَا: أَطْعِمِينِي مَا أُمْسِكُ بِهِ رُوحِي وَ تَحْمِلُنِي بِهِ

همشهریانت و سختی ایشان ظرف بیست سال بی تابی نکردی و آن را یاد نمودی! سپس از تو خواستم هنگام سختی ایشان و رحمت بر آنها از من بخواهی که باران بر آنها بفرستم، اما درخواست نکردی و از سوآلی از من بخاطر آنها دریغ ورزیدی، منهم ترا با گرسنگی تأدیب کردم و بردباریت اندک شد و بیتابیت آشکار گردید، از جایگاهت فرود آی و در جستجوی معاش خود باش که طلب آن را به چاره اندیشی خودت واگذار کردم.

ادریس علیه السلام از جایگاهش فرود آمده و به شهری درآمد تا غذایی طلب کند که گرسنگی او را زایل کند و چون به شهر درآمد، دودی را دید که از منزلی برمی خاست و به جانب آن رفت و بر پیرزنی وارد شد که دو قرص نان را روی تابه ای پهن می کرد و به او گفت: ای زن! آیا به من طعام می دهی که از گرسنگی بی تابم و آن زن گفت: ای بنده خدا! دعای ادریس چیزی اضافه برای ما باقی نگذاشته است تا آن را به کسی اطعام کنیم و سوگند یاد کرد که جز آن، هیچ چیزی ندارد، و معاش را از مردم شهرهای دیگر طلب کند. ادریس گفت: به اندازه ای به من غذا بده که روح از کالبدم نرود و بتوانم روی پای خود بایستم تا

رَجُلِي إِلَى أَنْ أُطْلَبَ، قَالَتْ: إِنَّمَا هُمَا قُرْصَتَانِ وَاحِدَةٌ لِي وَ الْأُخْرَى لِابْنِي فَإِنْ أَطْعَمْتُكَ قُوتِي مِتُّ، وَإِنْ أَطْعَمْتُكَ قُوتَ ابْنِي مَاتَ، وَ مَا هُنَا فَضْلٌ أَطْعَمُكَهُ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَكَ صَغِيرٌ يُجْزِيهِ نِصْفُ قُرْصَةٍ فَيَحْيِي بِهِ وَ يُجْزِيَنِي النِّصْفُ الْآخَرَ فَأُحْيِي بِهِ وَ فِي ذَلِكَ بُلْغَةٌ لِي وَ لَهُ، فَأَكَلَتِ الْمَرْأَةُ قُرْصَتَهَا وَ كَسَرَتِ الْأُخْرَى بَيْنَ إِدْرِيسَ وَ بَيْنَ ابْنِهَا، فَلَمَّا رَأَى ابْنُهَا إِدْرِيسَ يَأْكُلُ مِنْ قُرْصَتِهِ اضْطَرَبَ حَتَّى مَاتَ، قَالَتْ أُمُّهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ قَتَلْتَ عَلِيَّ ابْنِي جَزَعًا عَلَى قُوتِهِ، قَالَ [هَا] إِدْرِيسُ: فَأَنَا أُحْيِيهِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَا تَجْزِعِي، ثُمَّ أَخَذَ إِدْرِيسُ بَعْضَ دِي الصَّبِيِّ، ثُمَّ قَالَ: أَيَّتُهَا الرُّوحُ الْخَارِجَةُ عَنْ بَدَنِ هَذَا الْغُلَامِ بِأَمْرِ اللَّهِ ارْجِعِي إِلَى بَدَنِهِ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ أَنَا إِدْرِيسُ النَّبِيُّ، فَرَجَعَتْ رُوحُ الْغُلَامِ إِلَيْهِ بِإِذْنِ اللَّهِ، فَلَمَّا سَمِعَتِ الْمَرْأَةُ كَلَامَ إِدْرِيسَ وَ قَوْلَهُ: «أَنَا إِدْرِيسُ» وَ نَظَرَتْ عَلَى ابْنِهَا قَدْ عَاشَ بَعْدَ الْمَوْتِ قَالَتْ: أَشْهَدُ أَنَّكَ إِدْرِيسُ النَّبِيُّ وَ خَرَجَتْ تُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهَا فِي الْقَرْيَةِ أَبْشِرُوا بِالْفَرَجِ

آنکه در جستجوی معاش باشم. زن گفت: آن دو قرص نان است، یکی از آن من است و دیگری از آن پسر، اگر قوت خودم را بدهم خود خواهم مُرد و اگر قوت پسر را بدهم او خواهد مرد و اینجا اضافه ای نیست تا آن را به تو بدهم. گفت: پسر تو کوچک است و نصف قرص نان، او را بس است و با آن زنده می ماند و نصف دیگر مرا کافی است و با آن زنده می مانم و در آن کفایت من و او هر دو هست، آنگاه زن قرص نان خود را خورد و قرص دیگر را بین ادریس و فرزندش بخش کرد و چون فرزندش ادریس را دید که از قرص نان او می خورد به قدری مضطرب شد که قالب تهی کرد! مادرش گفت: ای بنده خدا! فرزندم را از بی تابی بر قوتش کشتی! و ادریس گفت: بی تابی مکن که من به اذن خدای تعالی او را زنده می کنم و دو بازوی بچه را گرفت و گفت: ای روحی که از بدن این بچه بیرون رفتی! به اذن الهی به بدنش بازگرد که من ادریس پیامبرم و روح بچه به اذن الهی به کالبدش برگشت. چون آن زن کلام ادریس و این سخن او را شنید که انا ادریس و پسرش را دید که پس از مرگ زنده شده است، گفت: من گواهی می دهم که تو ادریس پیامبری و از خانه بیرون رفت و با صدای بلند فریاد می کرد که شما را به فرج بشارت می دهم که ادریس به شهر شما در آمده

فَقَدْ دَخَلَ إِدْرِيسُ قَرْيَتَكُمْ، وَ مَضَى إِدْرِيسُ حَتَّى جَلَسَ عَلَى مَوْضِعِ مَدِينَةِ الْجَبَّارِ الْأَوَّلِ فَوَجَدَهَا وَهِيَ تَلٌّ، فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَنَاسٌ مِنْ أَهْلِ قَرْيَتِهِ فَقَالُوا لَهُ: يَا إِدْرِيسُ أَمَا رَحِمَتْنَا فِي هَذِهِ الْعِشْرِينَ سَنَةً الَّتِي جَهَدْنَا فِيهَا وَ مَسَّنَا الْجُوعُ وَ الْجَهْدُ فِيهَا، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا أَنْ يُمِطَرَ السَّمَاءَ عَلَيْنَا، قَالَ: لَا حَتَّى يَأْتِيَنِي جَبَّارُكُمْ هَذَا وَ جَمِيعُ أَهْلِ قَرْيَتِكُمْ مُشَاءَ حُفَاةً فَيَسْأَلُونِي ذَلِكَ، فَبَلَغَ الْجَبَّارُ قَوْلَهُ فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَرْبَعِينَ رَجُلًا يَأْتُوهُ بِإِدْرِيسَ فَأَتُوهُ فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ الْجَبَّارَ بَعَثَنَا إِلَيْكَ لِنَذْهَبَ بِكَ إِلَيْهِ، فَدَعَا عَلَيْهِمْ فَهَاتُوا، فَبَلَغَ الْجَبَّارُ ذَلِكَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ خَمْسِمِائَةَ رَجُلٍ لِيَأْتُوهُ بِهِ فَأَتُوهُ فَقَالُوا لَهُ: يَا إِدْرِيسُ إِنَّ الْجَبَّارَ بَعَثَنَا إِلَيْكَ لِنَذْهَبَ بِكَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ إِدْرِيسُ: انظُرُوا إِلَى مَصَارِعِ أَصْحَابِكُمْ فَقَالُوا لَهُ: يَا إِدْرِيسُ قَتَلْتَنَا بِالْجُوعِ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً ثُمَّ تُرِيدُ أَنْ تَدْعُو عَلَيْنَا بِالْمَوْتِ، أَمَا لَكَ رَحْمَةٌ؟ فَقَالَ: مَا أَنَا بِذَاهِبٍ إِلَيْهِ وَ مَا أَنَا بِسَائِلِ اللَّهِ أَنْ يُمِطَرَ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ حَتَّى يَأْتِيَنِي جَبَّارُكُمْ مَا شِئًا حَافِيًا وَ أَهْلُ قَرْيَتِكُمْ، فَانْطَلَقُوا إِلَى الْجَبَّارِ فَأَخْبَرُوهُ بِقَوْلِ إِدْرِيسَ وَ سَأَلُوهُ أَنْ يَمْضِيَ مَعَهُمْ وَ جَمِيعُ أَهْلِ قَرْيَتِهِمْ

است. ادریس رفت و بر موضع شهر آن جبّار اوّلی نشست و آن را تلی از خاک یافت و مردمی از اهل آن قریه به دورش جمع شدند و به او گفتند: ای ادریس! آیا به ما رحم نمی کنی در این بیست سالی که به سختی و گرسنگی گذرانیدیم؟ اکنون از خدا بخواه که بر ما باران بفرستد، گفت: نه، مگر آنکه این جبّارتان و همه اهل قریه پیاده و پای برهنه بیایند و آن را از من بخواهند. این مطلب به گوش آن جبّار رسید و چهل مرد را فرستاد تا ادریس را به نزد او برند، به نزد او آمده و گفتند: جبّار ما را نزد تو فرستاده تا تو را نزد او بریم و ادریس آنها را نفرین کرد و آنها مردند و خبر آن به گوش جبّار رسید و دیگر بار پانصد مرد را فرستاد تا او را ببرند، آنگاه که به نزد او آمده گفتند: ای ادریس! این جبّار ما را به پیش تو فرستاده است تا تو را به نزد او بریم. ادریس گفت: به محلّ آرمیدن یاران خود بنگرید. گفتند: ای ادریس! بیست سال است که ما را از گرسنگی کشتی، اکنون می خواهی ما را با نفرین بکشی؟ آیا رحم نداری؟ ادریس گفت: من نزد او نخواهم رفت و از خداوند هم برای شما درخواست باران نمی کنم تا به غایتی که جبّارتان و اهل قریه شما پیاده و پای برهنه به نزد من آیند، پس به نزد او آمدند و

إِلَىٰ إِدْرِيسَ مُشَاةً حُفَاةً، فَأَتَوْهُ حَتَّىٰ وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ خَاضِعِينَ لَهُ طَالِبِينَ إِلَيْهِ أَنْ يَسْأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ أَنْ يُمِطَرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ لَهُمْ إِدْرِيسُ: أَمَّا الْآنَ فَنَعَمْ فَسَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِدْرِيسُ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يُمِطَرَ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَىٰ قَرِيَّتِهِمْ وَ نَوَاحِيهَا، فَأَظَلَّتْهُمْ سَحَابَةٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ أُرْعَدَتْ وَ أَتْرَقَتْ وَ هَطَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ سَاعَتِهِمْ حَتَّىٰ ظَنُّوا أَنَّهُ الْغَرَقُ، فَارْجَعُوا إِلَىٰ مَنَازِلِهِمْ حَتَّىٰ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ مِنَ الْمَاءِ (۱)».

﴿ باب ۲ ﴾

﴿ (فِي ذِكْرِ ظُهُورِ نُوحٍ عليه السلام بِالنُّبُوَّةِ بَعْدَ ذَلِكَ) ﴾

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمِيدُ ابْنُ زِيَادٍ الْكُوفِيُّ (۲) قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: «قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: لَمَّا أَظْهَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ نُبُوَّةَ نُوحٍ عليه السلام وَ أَتَقَّنَ الشَّيْعَةُ بِالْفَرَجِ اشْتَدَّتِ الْبُلُوَى وَ عَظُمَتِ الْفِرْيَةُ

در مقابلش خاضعانه ایستادند در حالی که از او می خواستند که از خدای تعالی بخواهد که بر ایشان باران بفرستد و ادریس به آنها گفت: اکنون آری، و از خدای تعالی درخواست کرد که بر قریه آنها و نواحی آن باران بفرستد، ابری از آسمان بر سر آنها سایه انداخت و زعد و برقی درگرفت و همان ساعت باران فراوانی بر آنها بارید تا به غایتی که گمان کردند غرق خواهند شد و به خانه های خود نرسیده بودند مگر آنکه نفوسشان آنها را از فراوانی آب نگران ساخته بود.

باب ۲

ذکر آشکار شدن نبوت نوح عليه السلام

عبدالله بن فضل هاشمی گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: چون خدای تعالی نبوت نوح عليه السلام را آشکار کرد و شیعه به فرج یقین کردند بلوی شدت گرفت و کذب و اختلاف افزون شد تا به حدی که به شیعه سختی شدیدی رسید و به نوح

۱ - و فی الخبر ما يدل علی ضعفه.

۲ - فی بعض النسخ «محمد بن هشام قال: حدثنا أحمد بن زیاد الكوفي».

إِلَىٰ أَنْ آلَ الْأَمْرِ إِلَىٰ شِدَّةٍ شَدِيدَةٍ نَالَتِ الشَّيْعَةَ وَالْوُثُوبُ عَلَىٰ نُوحٍ بِالضَّرْبِ الْمُبْرَحِ حَتَّىٰ مَكَثَ عَلَيْهِ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، يَجْرِي الدَّمُّ مِنْ أُذُنِهِ ثُمَّ أَفَاقَ، وَ ذَلِكَ بَعْدَ ثَلَاثِمِائَةِ سَنَةٍ مِنْ مَبْعَثِهِ، وَ هُوَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ يَدْعُوهُمْ لَيْلًا وَ نَهَارًا فَيَهْرَبُونَ، وَ يَدْعُوهُمْ سِرًّا فَلَا يُجِيبُونَ، وَ يَدْعُوهُمْ عَلَانِيَةً فَيُؤْتُونَ، فَهَمَّ بَعْدَ ثَلَاثِمِائَةِ سَنَةٍ بِالدُّعَاءِ عَلَيْهِمْ، وَ جَلَسَ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ لِلدُّعَاءِ، فَهَبَطَ إِلَيْهِ وَقَدْ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ هُمْ ثَلَاثَةُ أَمْلَاقٍ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالُوا لَهُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَنَا حَاجَةٌ، قَالَ: وَ مَا هِيَ؟ قَالُوا: تُوَخَّرُ الدُّعَاءُ عَلَىٰ قَوْمِكَ فَإِنَّهَا أَوَّلُ سَطْوَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَرْضِ، قَالَ: قَدْ أَخَّرْتُ الدُّعَاءَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ أُخْرَىٰ، وَ عَادَ إِلَيْهِمْ فَصَنَعَ مَا كَانَ يُصْنَعُ، وَ يَفْعَلُونَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ حَتَّىٰ إِذَا انْقَضَتْ ثَلَاثِمِائَةُ سَنَةٍ أُخْرَىٰ وَ يَيْئَسُ مِنْ إِيْمَانِهِمْ، جَلَسَ فِي وَقْتِ ضَحَى النَّهَارِ لِلدُّعَاءِ فَهَبَطَ عَلَيْهِ وَقَدْ مِنَ السَّمَاءِ السَّادِسَةِ وَ هُمْ ثَلَاثَةُ أَمْلَاقٍ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ، وَ قَالُوا: نَحْنُ وَقَدْ مِنَ السَّمَاءِ السَّادِسَةِ خَرَجْنَا بُكْرَةً وَ جِئْنَاكَ ضُحُوَّةً، ثُمَّ سَأَلُوهُ مِثْلَ مَا سَأَلَهُ وَقَدْ

هجوم آورده و او را به شدت مضروب کردند تا آنکه سه روز بیهوش افتاد و خون از گوشش ریخت و سپس به هوش آمد، این حادثه پس از سیصدسال از بعثت او رخ داد و او در خلال این مدت شب و روز ایشان را دعوت می کرد اما آنها می گریختند، پنهانی آنها را فرا می خواند اجابت نمی کردند، آشکارا ایشان را دعوت می کرد اقبال نمی نمودند، پس از سیصد سال قصد کرد که آنها را نفرین کند، و پس از نماز بامداد بدین منظور نشست که یک دسته از آسمان هفتم بر وی فرود آمدند و آنها سه فرشته بودند سلام کردند و گفتند: ای پیامبر خدا! ما را حاجتی است. فرمود: آن چیست؟ گفتند: نفرین بر قومت را به تأخیر بینداز که آن نخستین سطوتی است که خدای تعالی در زمین آشکار می کند. فرمود: نفرین بر آنها را سیصد سال دیگر به تأخیر انداختم و به سوی آنها برگشت، و باز ایشان را دعوت کرد و آنها هم همان کارها را کردند تا چون سیصد سال دیگر گذشت و از ایمان آوردن آنها مأیوس شد، برای نفرین آنها هنگام ظهر نشست که یک دسته از آسمان ششم بر وی فرود آمدند و آنها سه فرشته بودند، بر او سلام کردند و گفتند: ما دسته ای از فرشتگان آسمان ششم هستیم که بامداد بیرون شدیم و

السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فَأَجَابَهُمْ إِلَى مِثْلِ مَا أَجَابَ أَوْلِيكَ إِلَيْهِ، وَعَادَ عَلَيْهِ عليه السلام إِلَى قَوْمِهِ يَدْعُوهُمْ فَلَا يَزِيدُهُمْ دُعَاؤُهُ إِلَّا فِرَارًا، حَتَّى انْقَضَتْ ثَلَاثُمِائَةِ سَنَةٍ تَتِمَّةُ تِسْعِمِائَةِ سَنَةٍ فَصَارَتْ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ وَشَكُوا مَا يَنَالُهُمْ مِنَ الْعَامَّةِ وَالطَّوَاغِيَةِ وَسَأَلُوهُ الدُّعَاءَ بِالْفَرَجِ، فَأَجَابَهُمْ إِلَى ذَلِكَ وَصَلَّى وَدَعَا فَهَبَطَ جِبْرَائِيلُ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَجَابَ دَعْوَتَكَ فَقُلْ لِلشَّيْعَةِ: يَا كُلُّوا التَّمْرَ وَيَغْرِسُوا النَّوَى وَيُرَاعِعُوهُ حَتَّى يُثْمِرَ، فَإِذَا أَثْمَرَ فَرَجَتْ عَنْهُمْ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَآثَنَى عَلَيْهِ وَعَرَّفَهُمْ ذَلِكَ فَاسْتَبَشَرُوا بِهِ، فَأَكَلُوا التَّمْرَ وَغَرَسُوا النَّوَى وَرَاعِعُوهُ حَتَّى أَثْمَرَ، ثُمَّ صَارُوا إِلَى نُوحٍ عليه السلام بِاللَّيْلِ وَسَأَلُوهُ أَنْ يُجِزَّهُمُ الْوَعْدَ، فَسَأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: كُلُوا هَذَا التَّمْرَ وَاغْرِسُوا النَّوَى فَإِذَا أَثْمَرَ فَرَجَتْ عَنْكُمْ، فَلَمَّا ظَنُّوا أَنَّ الْخُلْفَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِمْ، ارْتَدَّ مِنْهُمْ الثُّلُثُ وَثَبَتَ الثُّلَثَانِ، فَأَكَلُوا التَّمْرَ وَ

نیمروز به نزد تو آمدیم، سپس از او همان درخواست نمایندگان آسمان هفتم را نمودند و آنها را نیز به همان پاسخ جواب فرمود و به سوی قوم خود برگشت و به دعوت آنها پرداخت، اما دعایش جز گریز اثر دیگری در آنها نداشت تا آنکه سیصدسال دیگر گذشت که تتمه نهصدسال بود، پس شیعه به نزد او آمدند و از آنچه از آزار عامه و سرکشان قوم می کشیدند شکایت کردند و از وی خواستند تا برای فرج دعا کند و او به ایشان پاسخ مثبت داد و نماز خواند و دعا کرد آنگاه جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: خدای تعالی دعای تو را اجابت کرد، پس به شیعه بگو که خرما بخورند و هسته اش را بکارند و آن را پرورش دهند تا میوه دهد و چون میوه دهد فرج ایشان خواهد رسید، پس خدا را حمد و ثنا گفت و به آنها این مطلب را تفهیم کرد و آنها نیز بدان خشنود شدند و خرما خوردند و هسته آن را کاشتند و آن را پرورش دادند تا میوه داد و با خرمای آن به نزد نوح آمدند و خواهش کردند که به آن وعده وفا کند و نوح علیه السلام نیز از خدای تعالی فرج مسئلت کرد و خداوند به وی وحی کرد که به ایشان بگو: همین خرما را هم بخورید و هسته آن را بکارید و چون میوه دهد، فرج شما خواهد رسید و آنها پنداشتند که خلف وعده شده است و یک ثلث آنها از دین برگشتند و دو ثلث دیگر بر دین باقی ماندند و خرما خوردند و هسته اش را کاشتند، چون میوه داد

غَرَسُوا النَّوَى حَتَّى إِذَا أَثْمَرَ أَتَوَاهُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرُوهُ وَ سَأَلُوهُ أَنْ يُنَجِّزَهُمْ الْوَعْدَ، فَسَأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: كُلُوا هَذَا التَّمْرَ، وَ أَغْرِسُوا النَّوَى، فَارْتَدَّتْ الثُّلُثُ الْآخِرُ وَ بَقِيَ الثُّلُثُ فَأَكَلُوا التَّمْرَ وَ غَرَسُوا النَّوَى، فَلَمَّا أَثْمَرَ أَتَوَاهُ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالُوا لَهُ: لَمْ يَبْقَ مِنَّا إِلَّا الْقَلِيلُ وَ نَحْنُ نَتَخَوَّفُ عَلَى أَنْفُسِنَا بِتَأَخُّرِ الْفَرَجِ أَنْ نُهْلِكَ، فَصَلَّى نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ لَمْ يَبْقَ مِنْ أَصْحَابِي إِلَّا هَذِهِ الْعِصَابَةُ وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْهِمُ الْهَلَاكَ إِنْ تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْفَرَجُ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ قَدْ أَجَبْتُ دُعَاكَ فَاصْنَعِ الْفُلْكَ وَ كَانَ بَيْنَ إِجَابَةِ الدُّعَاءِ وَ بَيْنَ الطُّوفَانِ خَمْسُونَ سَنَةً».

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ - مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ - جَابِرٍ؛ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «عَاشَ نُوحٌ بَعْدَ النُّزُولِ مِنَ السَّفِينَةِ خَمْسِينَ سَنَةً، ثُمَّ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا نُوحُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوتُكَ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُكَ، فَانظُرِ الْإِسْمَ

نزد نوح آمدند و به او خبر دادند و خواستند که به وعده آنها وفا شود، او هم از خدای تعالی فرج مسئلت کرد و خدای تعالی به او وحی کرد که به آنها بگو: همین میوه را هم بخورید و هسته اش را بکارید، یک ثلث دیگر هم از دین برگشتند و تنها یک ثلث باقی ماند و خرما را خوردند و هسته اش را کاشتند و چون میوه داد، آن را به نزد نوح علیه السلام آوردند و به او گفتند: جز خیلی از ما باقی نماندند و ما هم در صورت تأخیر فرج بر خود نگرانیم، که هلاک شویم، پس نوح علیه السلام نماز خواند و گفت: پرودگارا! از یارانم جز این دسته باقی نمانده است و می ترسم که اگر فرج به تأخیر افتد آنها نیز هلاک شوند و خداوند به او وحی کرد که دعای تو را اجابت کردم اکنون کشتی بساز و بین اجابت دعا و طوفان پنجاه سال فاصله بود.

۲ - عبد الحمید بن ابی دیلیم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: پس از آنکه نوح علیه السلام از کشتی پیاده شد، پنجاه سال زندگی کرد، سپس جبرئیل علیه السلام به

الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النَّبُوءَةِ الَّتِي مَعَكَ فَادْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ سَامَ فَإِنِّي لَا أَتْرُكُ
الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ تُعْرَفُ بِهِ طَاعَتِي وَ يَكُونُ نَجَاةً فِيمَا بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ وَ مَبْعَثِ النَّبِيِّ
الْآخِرِ وَ لَمْ أَكُنْ أَتْرُكُ النَّاسَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ وَ دَاعٍ إِلَيَّ، وَ هَادٍ إِلَى سَبِيلِي، وَ عَارِفٍ بِأَمْرِي،
فَإِنِّي قَدْ قَضَيْتُ أَنْ أَجْعَلَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِيًا، أَهْدِي بِهِ السُّعْدَاءَ، وَ يَكُونُ حُجَّةً عَلَيَّ
الْأَشْقِيَاءَ. قَالَ: فَدَفَعَ نُوحٌ عليه السلام الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النَّبُوءَةِ إِلَى ابْنِهِ
سَامَ، فَأَمَّا حَامٌ وَ يَافِثٌ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمَا عِلْمٌ يَنْتَفِعَانِ بِهِ. قَالَ: وَ بَشَّرَهُمْ نُوحٌ بِهُودٍ وَ
أَمْرِهِمْ بِاتِّبَاعِهِ، وَ أَنْ يَفْتَحُوا الْوَصِيَّةَ كُلَّ عَامٍ فَيَنْظُرُوا فِيهَا، وَ يَكُونُ عِيدًا لَهُمْ كَمَا أَمَرَهُمْ
آدَمُ عليه السلام قَالَ: فَظَهَرَتِ الْجَبْرِيَّةُ فِي وُلْدِ حَامٍ وَ يَافِثَ فَاسْتَخْفَى وُلْدُ سَامَ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ
الْعِلْمِ، وَ جَرَتْ عَلَى سَامَ بَعْدَ نُوحٍ الدَّوْلَةُ لِحَامٍ وَ يَافِثَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ تَرَكْنَا
عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ». يَقُولُ: تَرَكْتُ عَلَى نُوحٍ دَوْلَةَ الْجَبَّارِينَ وَ يُعَزُّ اللَّهُ مُحَمَّدًا صلوات الله وسلامه

نزد او آمد و گفت: ای نوح! نبوت تو سپری شد و روزگارت به سر رسید، اکنون به اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوتی که با توست بنگر و آن را به پسر ت سام تحویل بده که من زمین را وانگذارم جز آنکه عالمی در آن باشد که تا بعثت پیامبر دیگر وسیله طاعت من و نجات مردم گردد و مردم را بدون حجّت و دعوت کننده به سوی خود و راهنمای به سبیل خود و عارف به امرم وانگذارم که من حکم کرده ام که برای هر قومی رهبری باشد، نیکبختان را به واسطه او هدایت می کنم و برای بدبختان حجّتی خواهد بود. فرمود: نوح علیه السلام اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را به پسرش سام تحویل داد، اما حام و یافث علمی نداشتند که بدان منتفع شوند. فرمود: نوح مژده هود را به آنان داد و دستور داد که از او پیروی کنند و هر ساله وصیتنامه را بگشایند و در آن بنگرند و آن عید ایشان باشد، چنانچه آدم علیه السلام به آنها امر کرده بود. فرمود: از فرزندان حام و یافث، جبّارین ظاهر شدند و فرزندان سام علمومی را که نزدشان بود مخفی ساختند و پس از نوح سامیان برحام و یافث غلبه یافتند و این همان قول خدای تعالی است که: «وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» الصافات: ۱۷۸ می فرماید: و واگذاریم بر او در آخرین، یعنی: واگذار بر نوح دولت جبّارین را و با این مطالب محمد صلوات الله وسلامه را تسلیت

بِذَلِكَ، قَالَ: وَوُلِدَ لِحَامِ السُّنْدِ وَاهْنُدُ وَالحَبَشُ وَوُلِدَ لِسَامِ الْعَرَبُ وَالعَجَمُ، وَجَرَتْ عَلَيْهِمُ الدَّوْلَةُ وَكَانُوا يَتَوَارَثُونَ الوَصِيَّةَ عَالِمٍ بَعْدَ عَالِمٍ حَتَّى بَعَثَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ هُوداً عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

۳- وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ الكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَمِّهِ الحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدِ النَّوْفَلِيِّ. عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا حَضَرَتْ نُوحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ الوَفَاةُ دَعَا الشَّيْعَةَ فَقَالَ لَهُمْ: اَعْلَمُوا أَنَّهُ سَتَكُونُ مِنْ بَعْدِي غَيْبَةً تَظْهَرُ فِيهَا الطَّوَاغِيَةُ، وَ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يُفَرِّجُ عَنْكُمْ بِالقَائِمِ مِنْ وُلْدِي، اسْمُهُ هُودٌ، لَهُ سَمْتُ وَ سَكِينَةٌ وَ وَقَارٌ، يُشْبِهُنِي فِي خَلْقِي وَ خُلُقِي، وَ سَيُهْلِكُ اللهُ أَعْدَاءَ كُمْ عِنْدَ ظُهُورِهِ بِالرَّيْحِ، فَلَمْ يَزَالُوا يَتَرَقَّبُونَ هُوداً عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَنْتَظِرُونَ ظُهُورَهُ. حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الأَمَدُ وَ قَسَتْ قُلُوبُ أَكْثَرِهِمْ، فَأَظْهَرَ اللهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ نَبِيَّهُ هُوداً عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ اليَأْسِ مِنْهُمْ وَ تَنَاهَى البَلَاءَ بِهِمْ وَ أَهْلَكَ الأَعْدَاءَ بِالرَّيْحِ العَقِيمِ الَّتِي وَصَفَهَا اللهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ، فَقَالَ: «مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ

می دهد. فرمود: سند و هند و حبش از اولاد حام اند و عرب و عجم از فرزندان سام و ایشان دولت یافتند و آن وصیت را عالمی از عالم دیگر به ارث می برد تا آنکه خدای تعالی هود علیه السلام را مبعوث فرمود.

۳- علی بن سالم از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: چون وفات نوح علیه السلام فرا رسید شیعیانش را فراخواند و به آنها فرمود: بدانید که پس از من غیبتی خواهد بود که در آن طاغوتها ظاهر خواهند شد و خدای تعالی به واسطه قائمی از فرزندان من فرج شما را می رساند، اسم او هود است و خویش سیما و باطمیننه و باوقار است، او در شمایل و اخلاق شبیه من است و خداوند هنگام ظهور او دشمنان شما را با طوفان هلاک خواهد ساخت و آنها پیوسته چشم به راه هود بودند و منتظر ظهور او بودند تا آنکه مدت دراز شد و دل بیشترشان سخت گردید و خدای تعالی هنگام یأس آنها پیامبرش هود را ظاهر ساخته و گرفتاری آنها پایان پذیرفت و دشمنان را با باد عقیمی که ذکرش را فرموده است نابود ساخت، فرموده است: بر هر چه گذشت آن را مانند

عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتُهُ كَالرَّمِيمِ» (۱)، ثُمَّ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى أَنْ ظَهَرَ صَالِحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
 ۴ - حَدَّثَنَا أَبِي، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ،
 عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ؛ وَ كِرَامِ بْنِ -
 عَمْرٍو (۲)، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ، عَنْ الصَّادِقِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 قَالَ: «لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْلَمَ لَهُ الْعَقَبُ مِنْ وُلْدِ سَامَ، وَ أَمَا الْآخَرُونَ
 فَقَالُوا: مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً فَأَهْلِكُوا بِالرَّيْحِ الْعَقِيمِ، وَ أَوْصَاهُمْ هُودٌ وَ بَشَّرَهُمْ بِصَالِحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ .»

﴿ باب ۳ ﴾

*(فِي ذِكْرِ غَيْبَةِ صَالِحِ النَّبِيِّ ﷺ) *

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
 الصَّفَّارُ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ
 ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ، عَنْ أَبِي -
 عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ صَالِحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ غَابَ عَنْ قَوْمِهِ زَمَانًا، وَ كَانَ يَوْمَ غَابَ عَنْهُمْ كَهَلًا،
 مُبَدَّحٌ (كَذَا) الْبَطْنِ حَسَنَ الْجِسْمِ، وَافِرَ اللَّحْيَةِ، خَمِيصَ الْبَطْنِ خَفِيفَ الْعَارِضِينَ مُجْتَمِعًا،

خاکستر کرد. سپس بعد از آن غیبت واقع شد تا آنکه صالح ﷺ ظاهر گشت.
 ۴ - عبد الحمید بن ابی دیلم از امام صادق ﷺ روایت کند که فرمود: چون
 خدای تعالی هود ﷺ را مبعوث فرمود بازماندگان اولاد سام به او ایمان آوردند،
 اما دیگران گفتند: کیست که از ما نیرومندتر باشد و با باد عقیم هلاک شدند و هود
 به آنها وصیت کرد و به ظهور صالح ﷺ مژده داد.

باب ۳

غیبت صالح پیامبر ﷺ

۱ - زید شحام از امام صادق ﷺ روایت کند که فرمود: صالح زمانی از میان
 قوم خود غیبت کرد و روزی که غایب شد مردی کامل و خوش اندام و انبوه -

۱ - الذاریات: ۴۲.

۲ - کذا. و هو لقب عبدالکریم بن عمرو.

رَبْعَةً مِنَ الرِّجَالِ ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ بِصُورَتِهِ ، فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُمْ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ : طَبَقَةٌ جَاهِدَةٌ لَا تَرْجِعُ أَبَدًا ، وَ أُخْرَى شَاكَّةٌ فِيهِ ، وَ أُخْرَى عَلَى يَقِينٍ فَبَدَأَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ رَجَعَ بِالطَّبَقَةِ الشَّاكَّةِ ^(۱) فَقَالَ لَهُمْ : أَنَا صَالِحٌ فَكَذَّبُوهُ وَ شَتَمُوهُ وَ زَجَرُوهُ ، وَ قَالُوا : بَرِيءٌ اللَّهُ مِنْكَ إِنَّ صَالِحًا كَانَ فِي غَيْرِ صُورَتِكَ ، قَالَ : فَأَتَى الْجُحَادَ فَلَمْ يَسْمَعُوا مِنْهُ الْقَوْلَ وَ نَفَرُوا مِنْهُ أَشَدَّ النَّفُورِ ، ثُمَّ انْطَلَقَ إِلَى الطَّبَقَةِ الثَّالِثَةِ ، وَ هُمْ أَهْلُ الْيَقِينِ فَقَالَ لَهُمْ : أَنَا صَالِحٌ ، فَقَالُوا : أَخْبِرْنَا خَبْرًا لَا نَشْكُ فِيكَ مَعَهُ أَنْكَ صَالِحٌ ، فَإِنَّا لَا نَمْتَرِي أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْخَالِقُ يَنْقُلُ وَ يُحَوِّلُ فِي أَيِّ صُورَةٍ شَاءَ ، وَ قَدْ أَخْبِرْنَا وَ تَدَارَسْنَا فِيمَا بَيَّنَّنَا بِعَلَامَاتِ الْقَائِمِ إِذَا جَاءَ ، وَ إِنَّمَا يَصِحُّ عِنْدَنَا إِذَا أَتَى الْخَبْرُ مِنَ السَّمَاءِ ، فَقَالَ لَهُمْ صَالِحٌ : أَنَا صَالِحٌ الَّذِي أَتَيْتُكُمْ بِالنَّاقَةِ ، فَقَالُوا : صَدَقْتَ وَ هِيَ الَّتِي تَدَارَسُ ، فَمَا عَلَامَتُهَا ؟ فَقَالَ : لَهَا شِرْبٌ وَ

ریش و لاغرمیان و سبک گونه و در میان مردان متوسط القامه بود و چون نزد قومش برگشت او را از صورتش نشناختند، به سوی قومش برگشت درحالی که مردم سه دسته بودند: منکرانی که هرگز برنگشتند؛ کسانی که اهل شک و تردید بودند؛ و دیگری که اهل ایمان و یقین بودند و صالح علیه السلام هنگامی که برگشت ابتدا به دعوت اهل شک و تردید پرداخت و به آنها گفت: من «صالح» هستم، اما او را تکذیب کردند و دشنام دادند و راندند و گفتند: خدا از تو بیزار باد، صالح به شکل تو نبود، فرمود: آنگاه که به نزد منکران آمد، آنان نیز سخن او را نشنیدند و به سختی از وی دوری کردند، سپس به نزد دسته سوم رفت که اهل ایمان و یقین بودند و به آنها گفت: من «صالح» هستم، گفتند: برای ما خبری بازگویی تا شک ما مرتفع شود و ما شکی نداریم که خدای تعالی خالق است که هر کسی را که بخواهد به هر شکلی در می آورد و به ما خبر داده اند و نیز در میان خود نشانه های قائم را آنگاه که بیاید بررسی کرده ایم و صحت آن به وسیله یک خبر آسمانی محقق می شود. صالح گفت: من صالحی هستم که ناقه را برای شما آوردم. گفتند: راست گفتی، آن همانست که ما بررسی کرده ایم، آن شتر چه نشانه هایی داشت؟ و صالح گفت: یک روز او آب را می نوشید و یک روز شما، گفتند: به خدا و آنچه آورده ای ایمان آوردیم و در چنین حالی است که خدای تعالی فرموده

لَكُمْ شَرِبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ، قَالُوا: آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِمَا جِئْتَنَا بِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «إِنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ» فَقَالَ أَهْلُ الْيَقِينِ: «إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ» * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا: «وَهُمُ الشُّكَاكُ وَالْجُحَادُ: «إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»^(۱) قُلْتُ: هَلْ كَانَ فِيهِمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَالِمٌ بِهِ؟ قَالَ: اللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بِلَا عَالِمٍ يَدُلُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ لَقَدْ مَكَثَ الْقَوْمُ بَعْدَ خُرُوجِ صَالِحٍ سَبْعَةَ أَيَّامٍ عَلَى فِتْرَةٍ لَا يَعْرِفُونَ إِمَاماً، غَيْرَ أَنَّهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، كَلِمَتُهُمْ وَاحِدَةٌ، فَلَمَّا ظَهَرَ صَالِحٌ عليه السلام اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ. وَإِنَّمَا مَثَلُ الْقَائِمِ عليه السلام مَثَلُ صَالِحٍ».

﴿ بَاب ۴ ﴾

* (فِي غَيْبَةِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام) *

وَأَمَّا غَيْبَةُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَإِنَّهَا تُشْبِهُ غَيْبَةَ قَائِمِنَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَلْ هِيَ أَعْجَبَ مِنْهَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ غَيَّبَ أَثَرَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ

است: «إِنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ» و اهل یقین گفتند: ما به آنچه فرستاده شده است ایمان داریم و مُستکبران که همان شک کنندگان و منکران بودند گفتند: ما به کسی که شما بدان ایمان آوردید کافریم. راوی گوید: گفتم: آیا در آن روز در میان آنها عالمی به صالح بود؟ فرمود: خدا عادلتر از آن است که زمین را بدون عالم گذارد که مردم را به خدای تعالی راهبری کند و آن قوم بعد از خروج صالح تنها هفت روز در حال بلا تکلیفی به سر بردند که امامی را نمی شناختند ولی آنها به همان دین خدای تعالی که در دستشان بود عمل می کردند و با هم متحد بودند و چون صالح عليه السلام ظاهر شد دور او جمع شدند و همانا مثل قائم مثل صالح عليه السلام است.

باب ۴

غیبت ابراهیم عليه السلام

اما غیبت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه مانند غیبت قائم ما صلوات الله علیه است و بلکه از آن عجیب تر است، زیرا خدای تعالی نشانه ابراهیم عليه السلام را از

۱ - الاعراف ۷۶ و ۷۷. و فیها «اتعلمون أن صالحاً - الآیة».

حَتَّى حَوَّلَهُ عَزَّوَجَلَّ بِقُدْرَتِهِ مِنْ بَطْنِهَا إِلَى ظَهْرِهَا، ثُمَّ أَخْفَى أَمْرَ وِلَادَتِهِ إِلَى وَقْتِ بُلُوغِ الْكِتَابِ أَجَلِهِ.

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ^(۱)، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُنْجَمًا لِنُسْرُودَ بْنِ كَنْعَانَ، وَ كَانَ نُسْرُودٌ لَا يُصْدِرُ إِلَّا عَنْ رَأْيِهِ، فَ نَظَرَ فِي النُّجُومِ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي فَأَصْبَحَ فَقَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ عَجَبًا فَقَالَ لَهُ نُسْرُودٌ: وَ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: رَأَيْتُ مَوْلُودًا يُوَلَّدُ فِي أَرْضِنَا هَذِهِ فَيَكُونُ هَلَاكُنَا عَلَى يَدَيْهِ، وَ لَا يَلْبَثُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يُحْمَلَ بِهِ، فَعَجَبَ مِنْ ذَلِكَ نُسْرُودٌ وَ قَالَ لَهُ: هَلْ حَمَلَتْ بِهِ النِّسَاءُ؟ فَقَالَ: لَا، وَ كَانَ فِيمَا أُوتِيَ بِهِ مِنَ الْعِلْمِ أَنَّهُ سَيُحْرَقُ بِالنَّارِ وَ لَمْ يَكُنْ أُوتِيَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُنْجِيهِ، قَالَ: فَحَجَبَ النِّسَاءَ عَنِ الرِّجَالِ، فَلَمْ يَتْرِكْ امْرَأَةً إِلَّا جَعَلَتْ بِالْمَدِينَةِ حَتَّى لَا يَخْلُصَ إِلَيْهِنَّ الرِّجَالُ قَالَ: وَ وَقَعَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَى امْرَأَتِهِ فَحَمَلَتْ بِهِ وَ

همان هنگام که در رحم مادرش بود نهان ساخت تا آنکه خدای تعالی به قدرت کامله خود او را از رحم به پشتش در آورد (یعنی آثار حمل در وی نمایان نبود) سپس امر ولادتش را نهان ساخت تا وقتی که مدت غیبت به سر آمد.

۱ - ابوبصیر از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: پدر ابراهیم عليه السلام منجم نمرود بن کنعان بود و نمرود بدون مشورت با او کاری نمی کرد. شبی از شبها در ستاره ها نگریست و چون صبح شد گفت: دیشب امر شگفتی دیدم، نمرود گفت: آن چیست؟ گفت: مولودی را دیدم که در این سرزمین متولد می شود و هلاک ما به دست اوست و به همین زودی مادرش به او باردار می شود، نمرود از آن خبر تعجب کرد و گفت: آیا زنان بدو باردار شده اند؟ گفت: خیر و در علم خود یافته بود که آن مولود را به آتش می سوزانند، اما ندانسته بود که خدای تعالی او را نجات خواهد داد. فرمود: نمرود زنان را از مردان دور ساخته و زنان را در میان شهر محبوس ساخت تا مردی به زنی دسترسی نداشته باشد. فرمود: اما پدر ابراهیم عليه السلام با زنش مواجهه کرد و آن زن باردار شد و پنداشت که این همان مولود

۱ - كَانَ فِي سَقَطًا، رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ فِي رَوْضَةِ الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ.

ظَنَّ أَنَّهُ صَاحِبُهُ، فَأَرْسَلَ إِلَى نِسَاءِ مِنَ الْقَوَائِلِ لَا يَكُونُ فِي الْبَطْنِ شَيْءٌ إِلَّا عَلِمْنَ بِهِ، فَنَظَرْنَ إِلَى أُمِّ إِبْرَاهِيمَ، فَأَلْزَمَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ مَا فِي الرَّحِمِ الظَّهَرَ، فَقُلْنَ: مَا نَرَى شَيْئًا فِي بَطْنِهَا، فَلَمَّا وَضَعَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ [بِهِ] أَرَادَ أَبُوهُ أَنْ يَذْهَبَ بِهِ إِلَى نَمْرُودَ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: لَا تَذْهَبْ بِابْنِكَ إِلَى نَمْرُودَ فَيَقْتُلَهُ، دَعْنِي أَذْهَبُ بِهِ إِلَى بَعْضِ الْغَيْرَانِ أَجْعَلُهُ فِيهِ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيْهِ أَجَلُهُ وَ لَا يَكُونُ أَنْتَ تَقْتُلُ ابْنَكَ، فَقَالَ لَهَا: فَادْهَبِي بِهِ، فَذَهَبَتْ بِهِ إِلَى غَارٍ، ثُمَّ أَرْضَعَتْهُ، ثُمَّ جَعَلَتْ عَلَى بَابِ الْغَارِ صَخْرَةً، ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ، فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رِزْقَهُ فِي إِبْهَامِهِ فَجَعَلَ يَمُصُّهَا فَيَشْرَبُ لَبَنًا وَ جَعَلَ يَشُبُّ فِي الْيَوْمِ كَمَا يَشُبُّ غَيْرُهُ فِي الْجُمُعَةِ وَ يَشُبُّ فِي الْجُمُعَةِ كَمَا يَشُبُّ غَيْرُهُ فِي الشَّهْرِ وَ يَشُبُّ فِي الشَّهْرِ كَمَا يَشُبُّ غَيْرُهُ فِي السَّنَةِ، فَكَثَّ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَمُكِّثَ، ثُمَّ إِنَّ أُمَّةً قَالَتْ لِأَبِيهِ: لَوْ أَذِنْتَ لِي حَتَّى أَذْهَبَ إِلَى ذَلِكَ الصَّبِيِّ فَأَرَاهُ فَعَلْتُ، قَالَ: فَأَفْعَلِي، فَأَتَتْ الْغَارَ فَإِذَا هِيَ بِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَإِذَا عَيْنَاهُ تَزْهَرَانِ كَأَنَّهَا سِرَاجَانِ، فَأَخَذَتْهُ وَ ضَمَّتْهُ إِلَى صَدْرِهَا وَ أَرْضَعَتْهُ ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ، فَسَأَلَهَا أَبُوهُ عَنِ

است، پس به دنبال زنان قابله فرستاد که هر چه در رحم‌ها بود تشخیص می‌دادند و در مادر ابراهیم نگریستند و خدای تعالی آنچه که در رحم بود به پشت چسبانید و قابله‌ها گفتند ما چیزی در شکم او نمی‌بینیم و چون مادر ابراهیم او را به دنیا آورد، پدرش خواست تا او را به نزد نمرود برد، پس زنش گفت: فرزندات را به نزد نمرود مبر که او را خواهد کشت، بگذار او را به یکی از این غارها ببرم و او را آنجا گذارم تا اجلس فرا رسد و تو فرزندات را نکشته باشی، گفت ببر و او فرزند را به غاری برد و او را شیر داد و بر در غار سنگی نهاد و برگشت و خدای تعالی نیز روزی وی را در انگشت شست او قرار داد و از شست خود شیر می‌مکید و رشد او در هر روز مانند رشد دیگران در یک هفته، و رشد هفتگی او مانند رشد ماهانه دیگران و رشد ماهانه وی مانند رشد سالانه دیگران بود و در آنجا به اراده خداوندی ماند. سپس روزی مادرش به پدرش گفت: اگر اجازه می‌دادی که به سراغ آن کودک بروم و او را ببینم، می‌رفتم و پدر گفت برو و مادر به غار آمد و ناگهان ابراهیم را دید که چشمانش مانند دو چراغ می‌درخشد، او را گرفت و به سینه خود چسبانید و شیرش داد و برگشت و

الصَّبِيِّ، فَقَالَتْ لَهُ: قَدْ وَارَيْتُهُ فِي التُّرَابِ، فَكَثَّتْ تَعْتَلُّ وَ تَخْرُجُ فِي الْحَاجَةِ وَ تَذْهَبُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَضُمُّهُ إِلَيْهَا وَ تَرْضَعُهُ ثُمَّ تَنْصَرِفُ، فَلَمَّا تَحَرَّكَ أَتَتْهُ أُمُّهُ كَمَا كَانَتْ تَأْتِيهِ وَصَنَعَتْ كَمَا كَانَتْ تَصْنَعُ، فَلَمَّا أَرَادَتْ الْإِنْصِرَافَ أَخَذَ بِثَوْبِهَا فَقَالَتْ لَهُ: مَا لَكَ؟ فَقَالَ لَهَا: اذْهَبِي بِي مَعَكَ، فَقَالَتْ لَهُ: حَتَّى أَسْتَأْمَرَ أَبَاكَ^(۱).

فَلَمَّ يَزُلْ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْغَيْبَةِ مُحْنِيًّا لِشَخْصِهِ، كَاتِمًا لِأَمْرِهِ، حَتَّى ظَهَرَ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ وَ أَظْهَرَ اللَّهُ قُدْرَتَهُ فِيهِ، ثُمَّ غَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْغَيْبَةَ الثَّانِيَةَ، وَ ذَلِكَ حِينَ نَفَاهُ الطَّاغُوتُ عَنْ مِصْرَ فَقَالَ: «وَ اعْتَزَلْكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ادْعُوا رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ مَا يَعْشَبُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّمْنَا نَبِيًّا * وَ هَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ

پدرش از حال کودک پرسش کرد و مادر گفت: او را به خاک سپردم و مدتی به بهانه حاجت بیرون می رفت و خود را به ابراهیم می رسانید و او را در آغوش می کشید و شیر می داد و برمی گشت و چون ابراهیم به راه افتاد، مادرش آمد و همان کارها را کرد اما چون خواست برگردد، ابراهیم جامه او را گرفت، مادر گفت چه می خواهی؟ گفت: مرا با خود ببر و او گفت بگذار تا از پدرت اجازه بگیرم.

و پیوسته ابراهیم در غیبت بود و خود را نهان می داشت و امرش را مکتوم می کرد تا آنگاه که ظهور کرد و فرمان خدای تعالی را آشکار نمود و خداوند قدرت خود را درباره وی نمایان ساخت، سپس دوباره غایب شد و آن وقتی بود که پادشاه طاغی او را از شهر بیرون کرد و ابراهیم گفت: از شما و آنچه جز خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگار خود را می خوانم و امیدوارم با خواندن پروردگارم بدبخت نباشم و خدای تعالی فرمود: چون از آنها و آنچه که می پرستیدند کناره گرفت، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را پیامبر ساختیم و از رحمت خود بدانها بخشیدیم و برای ایشان لسان صدق علی قرار دادیم. که مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است، زیرا ابراهیم از خدای تعالی

صِدْقٍ عَلِيًّا»^(۱) یعنی به علی بن ابی طالب علیه السلام لَآنَ اِبْرَاهِيمَ قَدْ كَانَ دَعَا اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ
يَجْعَلَ لَهُ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَجَعَلَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ وَ لِإِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ لِسَانَ
صِدْقٍ عَلِيًّا فَأَخْبَرَ عَلِيٌّ علیه السلام بِأَنَّ الْقَائِمَ هُوَ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ وَ أَنَّهُ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمَلَأُ
الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، وَ أَنَّهُ تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ يَضِلُّ فِيهَا
أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ، وَ أَنَّ هَذَا كَائِنٌ كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ، وَ أَخْبَرَ علیه السلام فِي حَدِيثِ
كُمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ: «أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ خَافٍ
مَعْمُورٌ لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجُجُ اللهِ وَ بَيِّنَاتُهُ» وَ قَدْ أَخْرَجْتُ هَذَيْنِ الْخَبْرَيْنِ فِي هَذَا الْكِتَابِ
بِأَسْنَادِهِمَا فِي بَابِ مَا أَخْبَرَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنْ وَقُوعِ الْغَيْبَةِ وَ كَرَّرْتُ ذِكْرَهُمَا
لِلْإِحْتِيَاجِ إِلَيْهِ عَلَى أَثَرِ مَا ذَكَرْتُ مِنْ قِصَّةِ اِبْرَاهِيمَ علیه السلام.
وَ لِإِبْرَاهِيمَ علیه السلام غَيْبَةٌ أُخْرَى سَارَ فِيهَا فِي الْبِلَادِ وَ حَذَهُ لِلْإِعْتِبَارِ.

خواستنه بود که برایش در میان پسینیان زبان راستگوئی قرار دهد و خدای تعالی
برای او و اسحاق و یعقوب لسان صدق علی را قرار داد و علی علیه السلام اخبار فرمود
که قائم یازدهمین از فرزندان اوست و او همان کسی است که زمین را پراز عدل و داد
می کند همچنان که پراز ظلم و جور شده باشد و برای او غیبت و حیرتی است که
اقوامی در آن گمراه شوند و دیگرانی هدایت یابند و این امر واقع خواهد شد
همچنانکه او آفرید شده است و علی علیه السلام در حدیث کمیل بن زیاد نخعی اخبار
فرموده است که زمین بدون حجّت نماند، آن حجّت یا ظاهر و مشهور است و یا
آنکه نهان و مستور، برای آنکه حجّتهای خدا و نشانه های او از میان نرود. و من
این دو خبر را با اسناد آن در این کتاب در باب اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام از امر
غیبت نقل کرده ام و در اینجا دوباره آنها را ذکر کردم، برای آنکه در دنباله
داستان ابراهیم علیه السلام ذکر آنها لازم بود.

و برای ابراهیم علیه السلام غیبت دیگری است که برای اعتبار به تنهایی در بلاد
مسافرت کرد.

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي حَمزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «خَرَجَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ يَسِيرُ فِي الْبِلَادِ لِيَعْتَبِرَ، فَمَرَّ بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ يُصَلِّي قَدْ قَطَعَ إِلَى السَّمَاءِ صَوْتُهُ ^(۱) وَ لِبَاسُهُ شَعْرٌ، فَوَقَفَ عَلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام فَعَجِبَ مِنْهُ وَ جَلَسَ يَنْتَظِرُ فَرَاغَهُ فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ حَرَكَهُ بِيَدِهِ وَ قَالَ لَهُ: إِنَّ لِي حَاجَةً فَخَفَّفْ قَالَ: فَخَفَّفَ الرَّجُلُ وَ جَلَسَ إِبْرَاهِيمُ، فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام: لِمَنْ تُصَلِّي؟ فَقَالَ: لِإِلَهِ إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ: وَ مَنْ إِلَهُ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ: الَّذِي خَلَقَكَ وَ خَلَقَنِي، فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: لَقَدْ أَعْجَبَنِي نَحْوُكَ، وَ أَنَا أَحَبُّ أَنْ أُوَاحِيكَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَأَيْنَ مَنْزِلُكَ إِذَا أَرَدْتُ زِيَارَتَكَ وَ لِقَاءَكَ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَنْزِلِي خَلْفَ هَذِهِ النُّطْفَةِ - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْبَحْرِ - وَ أَمَا مُصَلِّي فَهَذَا الْمَوْضِعُ تُصِيبُنِي فِيهِ إِذَا أَرَدْتَنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ الرَّجُلُ لِإِبْرَاهِيمَ: لَكَ حَاجَةٌ؟ فَقَالَ

۲ - ابو حمزه ثمالی از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: روزی ابراهیم عليه السلام بیرون رفت تا در بلاد سیر کند و عبرت گیرد و به یک بیابانی در سرزمینی رسید و بناگاه مردی را دید که ایستاده بود و نماز می خواند و فریادش تا آسمان بالا می رفت و لباسش پشمی بود. ابراهیم عليه السلام از کار او در شگفت شد و نشست و انتظار کشید تا او از نمازش فارغ شد و چون به طول انجامید او را با دستش حرکت داد و گفت: نمازت را کوتاه کن که مرا حاجتی است، فرمود: آن مرد نیز کوتاه کرد و ابراهیم با او نشست و گفت: برای که نماز می خوانی؟ گفت: برای خدای ابراهیم، گفت: خدای ابراهیم کیست؟ گفت آنکس که تو را و مرا آفرید. ابراهیم گفت: از تو خوشم آمده است و دوست دارم در راه خدای تعالی با تو برادری کنم، منزلت کجاست تا اگر خواستم به زیارت و ملاقات تو بیایم، آن مرد گفت: منزل من پشت این آب است - و با دستش به دریا اشاره کرد - ولی مصلائی من همینجاست و اگر خواستی مرا در همین موضع خواهی دید ان شاء الله، سپس آن مرد به ابراهیم گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم گفت: آری، آن

۱ - کذا و فی الکافی «طوله». و القطع کما فی الواقی: العمود، ولعله تصحیف «رفع».

إِبْرَاهِيمَ: نَعَمْ، فَقَالَ الرَّجُلُ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ لَهُ: تَدْعُوا اللَّهَ وَأُوْمِنُ أَنَا عَلَى دُعَائِكَ أَوْ أَدْعُو أَنَا وَتُوْمِنُ أَنْتَ عَلَى دُعَائِي؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: وَفِيمَ نَدْعُوا اللَّهَ؟ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: لِلْمُذْنِبِينَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ الرَّجُلُ: لَا، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: وَ لِمَ؟ فَقَالَ: لِأَنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ مُنْذُ ثَلَاثِ سِنِينَ بِدَعْوَةٍ لَمْ أَرِ إِجَابَتَهَا إِلَى السَّاعَةِ، وَأَنَا أَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَدْعُوهُ بِدَعْوَةٍ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ أَجَابَنِي، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: وَ فِيمَا دَعَوْتَهُ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: إِنِّي لَفِي مُصَلَّيِّ هَذَا ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ مَرَّ بِي غُلَامٌ أَزْوَعٌ، النُّورُ يَطْلُعُ مِنْ جِهَتِهِ، لَهُ ذُؤَابَةٌ مِنْ خَلْفِهِ، وَ مَعَهُ بَقَرٌ يَسُوقُهَا كَأَنَّمَا دُهِنَتْ دَهْنًا، وَ غَنَمٌ يَسُوقُهَا كَأَنَّمَا دَحِسَتْ دَحْسًا قَالَ: فَأَعْجَبَنِي مَا رَأَيْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ: يَا غُلَامُ لِمَنْ هَذِهِ الْبَقَرُ وَ الْغَنَمُ؟ فَقَالَ: لِي ^(۱) فَقُلْتُ: وَ مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: أَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ عَزَّوَجَلَّ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يُرِيَنِي خَلِيلَهُ، فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام: فَأَنَا إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ وَ ذَلِكَ الْغُلَامُ ابْنِي، فَقَالَ

مرد گفت: حاجت تو چیست؟ ابراهیم بدو گفت: یا تو خدا را بخوان و من آمین گویم و یا آنکه من می خوانم و تو بر دعای من آمین گو. آن مرد گفت: برای چه به درگاه خدا دعا کنیم؟ ابراهیم گفت: برای مؤمنان گنهکار، مرد گفت: خیر، ابراهیم گفت: برای چه؟ و او گفت: زیرا من خدا را سه سال است که خوانده ام و تا کنون اجابتی ندیده ام و من از خدای تعالی خجالت می کشم که دعای دیگری کنم، مگر آنکه بدانم مرا اجابت کرده است. ابراهیم گفت: دعای تو چیست؟ مرد گفت: من روزی در همین مصلاً بودم که نوجوانی بر من گذشت که با هیبت بود و نور از پیشانیش می درخشید، گیسوانش را در پشت سرش انداخته بود و گاوی را می راند که گویا آن را روغن زده بودند و گوسفندانی را می راند که فربه و گرانبه‌ایند، از دیدار او تعجب کردم و بدو گفتم: ای غلام! این گاو و گوسفند از کیست؟ گفت: از آن من است. گفتم: تو کیستی؟ گفت: من اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الله ام. در آن هنگام به درگاه خدا دعا کردم و مسئلت نمودم که خلیل خود را به من بنمایاند. ابراهیم گفت: من ابراهیم خلیل الله ام و آن نوجوان نیز پسر من است، آن مرد در این هنگام گفت: الحمد لله رب العالمین که دعای مرا اجابت

الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي أَحَابَ دَعْوَتِي، قَالَ: ثُمَّ قَبَّلَ الرَّجُلُ صَفْحَتِي وَجْهَ إِبْرَاهِيمَ وَعَانَقَهُ، ثُمَّ قَالَ: الْآنَ فَتَنَّمْ وَادْعُ^(۱) حَتَّى أَوْمِنَ عَلَيَّ دُعَائِكَ، فَدَعَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْمُدْنِبِينَ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرِّضَا عَنْهُمْ، قَالَ: وَأَمَّنَ الرَّجُلُ عَلَيَّ دُعَائِهِ، قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَدَعَا إِبْرَاهِيمَ بِالِغَةِ لِلْمُؤْمِنِينَ الْمُدْنِبِينَ مِنْ شِيعَتِنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

﴿ باب ۵ ﴾

*(فِي غَيْبَةِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) *

وَأَمَّا غَيْبَةُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهَا كَانَتْ عِشْرِينَ سَنَةً لَمْ يَدْهَنَّ فِيهَا وَ لَمْ يَكْتَحِلْ وَ لَمْ يَنْتَظِبْ وَ لَمْ يَمَسَّ النِّسَاءَ حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ لِيَعْقُوبَ شَمْلَهُ، وَ جَمَعَ بَيْنَ يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ وَ أَبِيهِ وَ خَالَتِهِ، كَانَ مِنْهَا ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي الْجُبِّ، وَ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ، وَ فِي الْمُلْكِ بَاقِي سِنِينِهِ. وَ

کرد. فرمود: آنگاه مرد گونه های ابراهیم را بوسید و با وی معانقه کرد و سپس گفت: اکنون برای دعا آماده ام، دعا کن تا بر دعای تو آمین گویم و ابراهیم برای مؤمنین و مؤمنات گناهکار تا روز قیامت دعا کرد و مغفرت و رضای خداوند را برای آنها مسئلت نمود و آن مرد نیز بر دعای ابراهیم آمین گفت. راوی گوید: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دعای ابراهیم به شیعیان مؤمن و گناهکار ما تا روز قیامت خواهد رسید.

باب ۵

غیبت یوسف علیه السلام

اما غیبت یوسف علیه السلام بیست سال به طول انجامید و در این مدت یعقوب علیه السلام روغن بر گیسوان نزده و سرمه نکشیده و عطر استعمال نکرده و به زنان نزدیک نشده بود تا آنکه خدای تعالی پریشانی یعقوب را بر طرف کرد و یوسف و برادرانش و پدر و مادر و خاله اش را به گرد یکدیگر جمع کرد. سه روز این غیبت را در چاه و چند سال آن را در زندان و باقی سنوات را در امارت بود. یوسف در مصر

كَانَ هُوَ بِمِصْرَ وَ يَعْقُوبُ بِفَلَسْطِينَ، وَ كَانَ بَيْنَهُمَا مَسِيرَةٌ تِسْعَةَ أَيَّامٍ فَاخْتَلَفَتْ عَلَيْهِ
الْأَحْوَالُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ إِجْمَاعِ إِخْوَتِهِ عَلَى قَتْلِهِ ثُمَّ الْقَائِمَةُ إِيَّاهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ، ثُمَّ بَيْنَهُمْ
إِيَّاهُ بِثَمَنٍ بَحْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةً، ثُمَّ بَلَّوَاهُ بِفِثْنَةِ امْرَأَةِ الْعَزِيزِ، ثُمَّ بِالسَّجْنِ بِضَعِ سِنِينَ، ثُمَّ
صَارَ إِلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ مَلِكُ مِصْرَ^(۱)، وَ جَمَعَ اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - شَمْلَهُ وَ أَرَاهُ تَأْوِيلَ رُؤْيَاهُ.

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنِ
الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ. عَنِ
الْحَسَنِ الْوَاسِطِيِّ، عَنِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَدِمَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى
يُوسُفَ لِيَشْتَرِيَ مِنْهُ طَعَامًا فَبَاعَهُ، فَلَمَّا فَرَّغَ قَالَ لَهُ يُوسُفُ: أَيْنَ مَنَزْلُكَ؟ قَالَ لَهُ:
بِمَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا، قَالَ: فَقَالَ لَهُ: فَإِذَا مَرَرْتَ بِوَادِي كَذَا وَ كَذَا فَاقْفُ فَنَادِ: يَا يَعْقُوبُ! يَا
يَعْقُوبُ! فَإِنَّهُ سَيَخْرُجُ إِلَيْكَ رَجُلٌ عَظِيمٌ جَمِيلٌ جَسِيمٌ، وَسِيمٌ، فَقُلْ لَهُ: لَقِيتُ رَجُلًا بِمِصْرَ وَ
هُوَ يُقْرِتُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: إِنَّ وَدِيعَتَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَنْ تَضِيعَ، قَالَ: فَضَيَّ

بود و یعقوب در فلسطین و بین آنها نه روز مسافت بود و در دوران غیبتش
احوال مختلفی بر وی عارض شد. برادرانش اتفاق کردند او را بکشند، سپس او را
به چاه عمیق انداختند، آنگاه او را به بهای اندکی که چند درهم معدود بود
فروختند، بعد از آن گرفتاری زن عزیز مصر و چندین سال در زندان به سر بردن
پیش آمد و سپس امیر مصر گردید و خدای تعالی اوضاع پریشان او را سامان
داد و تاویل خوابش را به وی نمایاند.

۱ - هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: یک اعرابی به
نزد یوسف آمد تا از او طعامی بخرد و به او فروخت و چون از آن کار فارغ شد
یوسف بدو گفت: منزلت کجاست؟ او گفت: در فلان مکان، فرمود: یوسف به او
گفت: چون به فلان وادی رسیدی بایست و فریاد کن: ای یعقوب! ای یعقوب!
مرد بزرگوار نیکو منظر و تنومند و خوش چهره ای خواهد آمد و به او بگو: من در
مصر مردی را ملاقات کردم که به شما سلام رسانید و گفت: امانت تو نزد خدای
تعالی ضایع نشده است. فرمود: اعرابی رفت و بدان موضع رسید و به غلامانش

۱ - مراد بملك عزیز است نه فرعون پادشاه مصر.

الْأَعْرَابِيَّ حَتَّىٰ أَنْتَهَىٰ إِلَى الْمَوْضِعِ فَقَالَ لِعِلْمَانِهِ: احْفَظُوا عَلَيَّ الْإِبِلَ ثُمَّ نَادَى: يَا يَعْقُوبُ! يَا يَعْقُوبُ! فَخَرَجَ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَعْمَى طَوِيلٌ جَسِيمٌ جَمِيلٌ يَتَّقِي الْحَائِطَ بِيَدِهِ حَتَّىٰ أَقْبَلَ، فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: أَنْتَ يَعْقُوبُ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَبْلَغَهُ مَا قَالَ لَهُ يُوسُفُ، قَالَ: فَسَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ: يَا أَعْرَابِيُّ أَلَيْكَ حَاجَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ إِنِّي رَجُلٌ كَثِيرُ الْمَالِ وَلِي ابْنَةٌ عَمٌّ لَيْسَ يُؤَلِّدُ لِي مِنْهَا وَ أَحِبُّ أَنْ تَدْعُوَ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَدًا، قَالَ: فَتَوَضَّأَ يَعْقُوبُ وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، فَرَزَقَ أَرْبَعَةَ أَبْطُنٍ أَوْ قَالَ: سِتَّةَ أَبْطُنٍ فِي كُلِّ بَطْنٍ اثْنَانِ.

فَكَانَ يَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْلَمُ أَنَّ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ وَأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - سَيُظْهِرُهُ لَهُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ وَ كَانَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ: «إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۱)، وَ كَانَ أَهْلُهُ وَ أَقْرَبَاؤُهُ يُفَنِّدُونَهُ عَلَى ذِكْرِهِ لِيُوسُفَ حَتَّىٰ أَنَّهُ لَمَّا وَجَدَ رِيحَ يُوسُفَ قَالَ: «إِنِّي لِأَجِدُ رِيحَ -

گفت: شترها را نگه دارید، سپس فریاد زد: ای یعقوب! ای یعقوب! مرد نابینای بلند قامت و نیکو منظری در حالی که دستش به دیوار بود پیش آمد، مرد به او گفت: آیا تو یعقوبی؟ گفت: آری، آنگاه پیام یوسف را بدو رسانید.

فرمود: یعقوب بیهوش بر زمین افتاد و چون به هوش آمد گفت: ای اعرابی! آیا از خدای تعالی حاجتی داری؟ گفت: آری، من مردی ثروتمندم و زخم دختر عموی من است و تا کنون فرزندی برایم نزائیده است، دوست دارم دعا کنی تا خداوند فرزندی به من عطا کند. فرمود: یعقوب وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد سپس به درگاه خدای تعالی دعا کرد و زنش چهارشکم یا فرمود شش شکم حامله شد و هر بار نیز دوقلو زائید.

پس یعقوب می دانست که یوسف نمرده و زنده است و خدای تعالی پس از یک دوره غیبت او را به زودی ظاهر می سازد و به فرزندانش می گفت: من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید و خاندان و خویشانش به واسطه آنکه از یوسف یاد می کرد او را خرفت می شمردند تا آنگاه که بوی یوسف را استشمام کرد و گفت: من بوی یوسف را می یابم اگر مرا کم عقل و نادان ندانید،

يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ * قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ * فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ * وَ هُوَ يَهُودَا ابْنُهُ * وَأَلْقَى قَمِيصَ يُوسُفَ «عَلَى وَجْهِهِ فَأَزْتَدَّ بَصِيرًا * قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۱).

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْع ، عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ ، عَنْ بَشْرِ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنِ الْمُفْضَلِ - الْجُعْفِيِّ أَظُنُّهُ - (۲) عَنْ أَبِي - عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : «سَمِعْتُهُ يَقُولُ : أَتَدْرِي مَا كَانَ قَمِيصُ يُوسُفَ عليه السلام ؟ قُلْتُ : لَا ، قَالَ : إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام لَمَّا أُوقِدَتْ لَهُ النَّارُ أَتَاهُ جِبْرَائِيلُ عليه السلام بِثَوْبٍ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ وَالْأَبْسَهُ إِيَّاهُ فَلَمْ يَضُرَّهُ مَعَهُ حَرٌّ وَلَا بَرْدٌ ، فَلَمَّا حَضَرَ إِبْرَاهِيمَ الْمَوْتُ جَعَلَهُ فِي تَمِيمَةٍ وَعَلَّقَهُ إِسْحَاقُ ، وَعَلَّقَهُ إِسْحَاقُ عَلَى يَعْقُوبَ ، فَلَمَّا وُلِدَ لِيَعْقُوبَ يُوسُفَ عَلَّقَهُ عَلَيْهِ ، وَكَانَ فِي عَضُدِهِ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ ، فَلَمَّا أَخْرَجَ يُوسُفَ الْقَمِيصَ مِنَ التَّمِيمَةِ ، وَجَدَ يَعْقُوبَ رِيحَهُ ، وَهُوَ قَوْلُهُ : «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ» (۳) ، فَهُوَ ذَلِكَ الْقَمِيصُ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ

گفتند: به خدا سوگند که تو در پیراهه قدیم خود هستی و چون بشیر آمد که همان پسرش، یهودا بود و پیراهن یوسف را به رویش انداخت و دو مرتبه بینا گردید، گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب خدا چیزی را می دانم که شما نمی دانید؟

۲ - مفضل از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: آیا می دانید که پیراهن یوسف چه بود؟ گفتم: خیر، فرمود: چون آتش برای ابراهیم افروخته شد، جبرئیل برایش یک جامه بهشتی آورد و بر او پوشانید و به واسطه آن سرما و گرما بر وی زیان نمی رسانید و چون مرگ ابراهیم عليه السلام فرا رسید آن را در بازوبندی نهاد و بر اسحاق آویخت، اسحاق نیز آن را بر یعقوب آویخت و هنگامی که یوسف به دنیا آمد، یعقوب آن را بر یوسف آویخت و آن در بازوی وی بسته بود تا کارش بدانجا کشیده شد و چون یوسف آن پیراهن را از میان آن بازوبند بیرون کشید، یعقوب رائحه آن را استشمام کرد و این همان قول خدای

۱ - یوسف: ۹۵ - ۹۸ . ۲ - فی الکافی ج ۱ ص ۲۳۲ «عن المفضل بن عمر، عن أبي عبدالله عليه السلام» .

۳ - یوسف: ۹۵ و التفسیر: النسبة الى الفند و هو نقصان عقل يحدث من الهرم .

الْجَنَّةِ، قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِلَى مَنْ صَارَ ذَلِكَ الْقَمِيصُ؟ قَالَ: إِلَى أَهْلِهِ، ثُمَّ قَالَ: كُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ عِلْمًا أَوْ غَيْرَهُ فَقَدِ انْتَهَى إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.
 قَرُوي: «أَنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ يَكُونُ عَلَيْهِ قَمِيصُ يُوسُفَ، وَمَعَهُ عَصَا مُوسَى، وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».

وَالدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِمَ بِحَيَاةِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنََّّهُ إِنَّمَا غُيِّبَ عَنْهُ لِجَلْوَى وَ اخْتِبَارٍ: أَنَّهُ لَمَّا رَجَعَ إِلَيْهِ بَنُوهُ يَبْكُونَ قَالَ لَهُمْ: يَا بَنِيَّ لِمَ تَبْكُونَ وَ تَدْعُونَ بِالْوَيْلِ؟ وَ مَا لِي مَا أَرَى فِيكُمْ حَبِيبِي يُوسُفَ؟ «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ»، وَ هَذَا قَمِيصُهُ قَدْ أَتَيْنَاكَ بِهِ، قَالَ: أَلْقُوهُ إِلَيَّ، فَأَلْقَوْهُ إِلَيْهِ وَ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَخَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ لَهُمْ: يَا بَنِيَّ أَلَسْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ الذِّئْبَ قَدْ أَكَلَ حَبِيبِي يُوسُفَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: مَا لِي لَا أَشْمُ رِيحَ-

تعالی است که «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَأَنَّ تُفَنِّدُونِ» و آن این پیراهن بود که از بهشت آمده بود. راوی گوید: گفتم فدای شما آن پیراهن به که رسید؟ فرمود: به اهلش و سپس فرمود: هر پیامبری که علمی یا چیز دیگری را به ارث برد همه به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یا آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رسید.

و روایت شده است که چون قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ ظهور کند پیراهن یوسف در بر اوست و عصای موسی و خاتم سلیمان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همراه اوست.
 دلیل آنکه یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ می دانست که یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ زنده است و برای ابتلاء و آزمایش از او غائب شده است این است که وقتی فرزندانش گریان به نزد او آمدند به ایشان گفت: ای فرزندانم! چرا گریه می کنید و واویلا براه انداخته اید و چرا عزیزم یوسف را در میان شما نمی بینم؟ گفتند: ای پدر! ما رفتیم مسابقه بدهیم و یوسف را بر سر کالای خود گذاشتیم و گرگ او را خورد و تو حرف ما را باور نمی کنی گرچه راستگو باشیم و این پیراهن اوست که برای آوردن ما آمده ایم. گفت: آن را به من دهید و بدو دادند و آن را بر صورت خود نهاد و بیهوش بر زمین افتاد، وقتی به هوش آمد به آنها گفت: ای پسران من! آیا شما نمی پندارید که عزیزم یوسف را گرگ دریده است؟ گفتند: چرا، گفت: پس چرا بوی گوشت او به

لَحْمِهِ؟! وَ مَالِي أَرَى قَيْصَهُ صَحِيحًا؟ هَبُوا أَنَّ الْقَمِيصَ انْكَشَفَ مِنْ أَسْفَلِهِ أَرَأَيْتُمْ مَا كَانَ فِي مَنْكَبِيهِ وَ عُنُقِهِ كَيْفَ خَلَصَ إِلَيْهِ الذُّبُّ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَخْرِقَهُ، إِنَّ هَذَا الذُّبُّ لَمَكْذُوبٌ عَلَيْهِ، وَ إِنَّ ابْنِي لَمَظْلُومٌ «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ لَيْلَتَهُمْ تِلْكَ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَ أَقْبَلَ يَرْتِي يُوسُفَ وَ يَقُولُ: حَبِيبِي يُوسُفُ الَّذِي كُنْتُ أَوْثَرُهُ عَلَى جَمِيعِ أَوْلَادِي فَاخْتَلَسَ مِنِّي، حَبِيبِي يُوسُفُ الَّذِي كُنْتُ أَرْجُوهُ مِنْ بَيْنِ أَوْلَادِي فَاخْتَلَسَ مِنِّي، حَبِيبِي يُوسُفُ الَّذِي أَوْسَدُهُ يَمِينِي وَ أَدْتَرُهُ بِشِمَالِي فَاخْتَلَسَ مِنِّي، حَبِيبِي يُوسُفُ الَّذِي كُنْتُ أَوْنُسُ بِهِ وَ خَدَّتِي فَاخْتَلَسَ مِنِّي، حَبِيبِي يُوسُفُ لَيْتَ شِعْرِي فِي أَيِّ الْجِبَالِ طَرَحُوكَ، أَمْ فِي أَيِّ الْبِحَارِ غَرَقُوكَ، حَبِيبِي يُوسُفُ لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكَ فَيُصِيبُنِي الَّذِي أَصَابَكَ.

مشامم نمی رسد و چرا پیراهن او را صحیح و سالم می بینم؟ فرض کنید پیراهن از طرف پائین از تنش بیرون آمده باشد، چگونه گریبان و سرشانه هایش پاره نشده است و چگونه گرگ می تواند او را بدرد و پیراهنش پاره نشده باشد؟ این گرگ دروغ است و فرزندم مظلوم است. نفس سرکشتان شما را فریفته است، من صبر جمیل پیشه می کنم و خدا بر آنچه وصف می کنید یاری کننده است. آن شب از آنها روی گردان شد و با آنها سخن نگفت و بر یوسف مرثیه سرایی می کرد و می گفت:

حبیبم ای یوسفی که ترا بر جمیع فرزندانم برگزیدم و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسفی که در بین فرزندانم به تو امیدوار بودم و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسفی که دست راستم را زیر سرش می نهادم و دست چپم او را نوازش می کرد و او را از من ربودند!

حبیبم ای یوسفی که در تنهایی انیس من بود و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسف! ای کاش می دانستم که تو را در کدام کوه رها کرده اند! یا در کدام دریا غرق کرده اند!

حبیبم یوسف! ای کاش با تو بودم و بلایی که به تو رسیده به من نیز می رسید!

وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِمَ بِحَيَاةِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنََّّهُ فِي الغَيْبَةِ قَوْلُهُ: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً»^(۱)، وَقَوْلُهُ لِبَنِيهِ: «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^(۲).
 وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْأَرْوَاحِ تَقْبِضُهَا مُجْتَمِعَةً أَوْ مُتَفَرِّقَةً؟ قَالَ: بَلْ مُتَفَرِّقَةً قَالَ: فَهَلْ قَبِضْتَ رُوحَ يُوسُفَ فِي جُمْلَةٍ مَا قَبِضْتَ مِنَ الْأَرْوَاحِ؟ قَالَ: لَا، فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ لِبَنِيهِ: «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ».

فَحَالُ العَارِفِينَ فِي وَقْتِنَا هَذَا بِصَاحِبِ زَمَانِنَا الغَائِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَالُ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَعْرِفَتِهِ بِيُوسُفَ وَ غَيْبَتِهِ، وَ حَالُ الجَاهِلِينَ بِهِ وَ بِغَيْبَتِهِ وَ المُعَانِدِينَ فِي أَمْرِهِ حَالُ أَهْلِهِ وَ أَقْرَبَائِهِ^(۳) الَّذِينَ بَلَغَ مِنْ جَهْلِهِمْ بِأَمْرِ يُوسُفَ وَ غَيْبَتِهِ حَتَّى قَالُوا لِأَبِيهِمْ يَعْقُوبَ: «تَاللَّهِ

و دلیل دیگر بر آنکه یعقوب علیه السلام می دانست که یوسف علیه السلام زنده و در غیبت است این سخن اوست که گفت: امید است که خداوند همه را به من برساند، و سخن دیگر او که به فرزندانش گفت: ای فرزندانم بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا ناامید نباشید که از رحمت خدا جز قوم کافر ناامید نباشند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: یعقوب علیه السلام به ملک الموت گفت: به من بگو که مردم را مجتمعاً قبض روح می کنی و یا جدا جدا؟ گفت: جدا جدا، گفت: در زمره کسانی که قبض روح کردی آیا روح یوسف بود؟ گفت: خیر، اینجا بود که به فرزندانش گفت: بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید.

پس حال کسانی که امروزه عارف به امام زمان غائب علیه السلام هستند، مانند حال یعقوب است که به یوسف و غیبتش عارف بود و حال جاهلان به او و به غیبتش و دشمنان امر او، حال خاندان و خویشان اوست که کار جهالت آنها درباره یوسف و غیبت وی به جایی رسید که به پدرشان یعقوب گفتند: به خدا

۱- یوسف: ۸۴.

۲- یوسف: ۸۸.

۳- فی بعض النسخ «حال اخوة یوسف».

إِنَّكَ لَنِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ». وَ قَوْلُ يَعْقُوبَ - لَمَّا أَلْقَى الْبَشِيرُ قَمِيصَ يُوسُفَ عَلَى وَجْهِهِ فَازْتَدَّ بَصِيرًا: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ قَدْ كَانَ عَلِيمًا أَنَّ يُوسُفَ حَيٌّ وَ أَنَّهُ إِنَّمَا غُيِّبَ عَنْهُ لِلْبَلَوَى وَ الْاِمْتِحَانِ .

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ سَدِيرٍ قَالَ : «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ فِي الْقَائِمِ سُنَّةً مِنْ يُوسُفَ ، قُلْتُ : كَأَنَّكَ تَذَكُرُ خَبْرَهُ أَوْ غَيْبَتَهُ ؟ فَقَالَ لِي : وَ مَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ أَنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ كَانُوا أَشْبَاطًا أَوْلَادَ أَنْبِيَاءٍ تَاجَرُوا بِيُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ لَهُمْ : «أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي» فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنَّ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ يُرِيدُ أَنْ يَسْتُرَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ ، لَقَدْ كَانَ يُوسُفُ يَوْمًا مَلِكًا مِصْرَ وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَّةٌ عَشَرَ يَوْمًا فَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يُعْرِفَهُ مَكَانَهُ لَقَدَرَ عَلَى ذَلِكَ وَ اللَّهُ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ فِي تِسْعَةِ أَيَّامٍ إِلَى

سوگند که تو در گمراهی دیرین خود هستی .

و سخن یعقوب آنگاه که بشیر پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداخت و او بینا شد و گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید، دلیلی است بر آنکه او می دانست یوسف زنده است و برای گرفتاری و آزمایش غایب شده است .

۳ - سَدِيرٌ از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: در قائم سنتی از یوسف است، گفتم: گویا خبر او یا غیبت او را ذکر می کنید؟ فرمود: این مردم خوک صفت منکر نیستند که برادران یوسف اسباط و اولاد پیامبران بودند، با یوسف که برادرشان بود و آنها هم برادر وی بودند تجارت کرده و دادوستد نمودند و وی را نشناختند تا آنگاه که گفت: من یوسفم و اینهم برادر من است! پس چرا منکر می شوند که خدای تعالی در روزگاری بخواهد حجّتش را از آنها پنهان کند؟ یوسف روزی پادشاه مصر بود و بین او و پدرش هجده روز فاصله بود و اگر خدای تعالی می خواست که مکان وی را به او بنمایاند می توانست، به خدا

مِصْرَ، فَمَا تَتَكَبَّرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَفْعَلُ بِحُجَّتِهِ مَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَكُونَ
يَسِيرٌ فِيهَا بَيْنَهُمْ وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ بَسَطَهُمْ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
لَهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا أَدْنَى لِيُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قَالَ لَهُمْ: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ
أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» * قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ * قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي (۱۱) .

﴿ بَاب ۶ ﴾ (۲)

* (فِي غَيْبَةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ) *

وَ أَمَّا غَيْبَةُ مُوسَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ:

۱ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا
أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ النَّسَائِيُّ (۳)، عَنْ أَبِيهِ
آدَمَ بْنِ أَبِي إِيَّاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فَضَالَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا

سوگند وقتی به یعقوب و فرزندان او مژده رسید، نه روزه خودشان را به مصر
رسانیدند، چرا این مردم منکرند که خدای تعالی با حجت خود همان کند که با
یوسف کرد؟ در بین ایشان گردش کند و در بازارهای آنها راه رود و بر بساط
آنها پانهد و آنها او را نشناسند تا آنگاه که خدای تعالی به او اذن دهد که خود را
به آنها معرفی سازد همان گونه که به یوسف اذن داد آنگاه که به ایشان گفت: آیا
می دانید آنگاه که نادان بودید چه بر سر یوسف و برادرش آوردید؟ گفتند: آیا
تو خودت یوسف نیستی؟ گفت: من یوسفم و اینهم برادر من است!

باب ۶

غیبت موسی علیه السلام

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: وقتی وفات

۱- یوسف: ۹۰. ۲- النسخ مختلفة في عنوان الابواب و هنا في بعضها «الباب الاول» و في

بعضها «الباب الثاني» و في بعضها «باب» فقط، و في بعضها «باب» مع الرقم الهندسي.

۳- كذا و الظاهر أنه عبيد بن آدم بن إياس العسقلاني فصحف و ليس هو محمد بن آدم ابن سليمان

حَضَرَتْ يُوسُفَ عليه السلام الْوَفَاةُ جَمَعَ شِيعَتَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ حَدَّثَهُمْ بِشِدَّةِ تَنَاهُمُ، يُقْتَلُ فِيهَا الرَّجَالُ وَ تُشَقُّ بَطُونُ الْحُبَالِي وَ تُذْبَحُ الْأَطْفَالُ حَتَّى يَظْهَرَ اللَّهُ الْحَقَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ وُلْدِ لَأْوِي بْنِ يَعْقُوبَ، وَ هُوَ رَجُلٌ أَسْمَرٌ طَوَالٌ، وَ نَعْتُهُ لَهُمْ بِنَعْتِهِ، فَتَمَسَّكُوا بِذَلِكَ وَ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ وَ الشُّدَّةُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ هُمْ مُنْتَظِرُونَ قِيَامَ الْقَائِمِ أَرْبَعَ مِائَةَ سَنَةٍ حَتَّى إِذَا بُشِّرُوا بِوِلَادَتِهِ وَ رَأَوْا عِلَامَاتِ ظُهُورِهِ، وَ اشْتَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْبَلْوَى، وَ حُمِلَ عَلَيْهِمُ بِالْخَشَبِ وَ الْحِجَارَةِ، وَ طَلَبَ الْفَقِيهُ الَّذِي كَانُوا يَسْتَرْجِحُونَ إِلَى أَحَادِيثِهِ فَاسْتَتَرَ، وَ زَاسَلُوهُ فَقَالُوا: كُنَّا مَعَ الشُّدَّةِ نَسْتَرْجِحُ إِلَى حَدِيثِكَ، فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى بَعْضِ الصَّحَارِيِّ وَ جَلَسَ يُحَدِّثُهُمْ حَدِيثَ الْقَائِمِ وَ نَعْتِهِ وَ قُرْبَ الْأَمْرِ، وَ كَانَتْ لَيْلَةً قَرَاءً، فَبَيَّنَّا لَهُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمُ مُوسَى عليه السلام وَ كَانَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ حَدِيثُ السَّنِّ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْ دَارِ فِرْعَوْنَ يَظْهَرُ النَّزْهَةَ فَعَدَلَ عَنْ مَوْكِبِهِ وَ أَقْبَلَ إِلَيْهِمْ وَ تَحْتَهُ بَغْلَةٌ وَ عَلَيْهِ طَيْلَسَانٌ

یوسف علیه السلام فرار رسید شیعیان و خاندان خود را جمع کرد و حمد و ثنای الهی به جای آورد و سپس به آنها گفت: سختی شدیدی به آنها خواهد رسید که در آن مردانشان را بکشند و شکم زنان باردانشان را پاره کنند و کودکشانشان را سر ببرند تا آنگاه که خداوند حق رادر قائم که از فرزندان لاوی بن یعقوب است ظاهر سازد و او مردی گندمگون و بلندقامت است و صفات او را بر شمرد، پس ایشان به آن وصیت متمسک شدند و غیبت و شدت بر بنی اسرائیل واقع شد و آنها مدت چهارصدسال منتظر قیام قائم بودند تا آنکه ولادت او را بشارت دادند و علامات ظهورش را مشاهده کردند و سختی آنها شدت یافت و با سنگ و چوب به ایشان حمله کردند و فقیهی که به احادیث او آرامش می یافتند تحت تعقیب قرار گرفت و او مخفی شد و با او نامه نگاری کردند و گفتند: ما در گرفتاریها به کلام تو آرامش می یافتیم، پس آن فقیه ایشان را به بیابانها برد و نشست و با آنها حدیث قائم و صفات او و نزدیکی ظهور او را می گفت و آن شب شبی مهتاب بود و در این میانه موسی علیه السلام درآمد و در این هنگام او نوجوان بود و از سرای فرعون به پشت گردشگاه آمد و از موکب خود کناره گرفت و در حالی که سوار

خَزٌّ، فَلَمَّا رَأَاهُ الْفَقِيهَ عَرَفَهُ بِالنَّعْتِ فَقَامَ إِلَيْهِ وَانْكَبَّ عَلَى قَدَمَيْهِ فَقَبَّلَهَا، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمَيِّنِي حَتَّى أَرَانِيكَ، فَلَمَّا رَأَى الشَّيْعَةَ ذَلِكَ عَلِمُوا أَنَّهَا صَاحِبُهُمْ فَأَكْبَرُوا عَلَى الْأَرْضِ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَلَمْ يَزِدْهُمْ عَلَى أَنْ قَالَ: أَرْجُو أَنْ يُعَجِّلَ اللَّهُ فَرَجَكُمْ، ثُمَّ غَابَ بَعْدَ ذَلِكَ، وَخَرَجَ إِلَى مَدِينَةِ مَدَيْنَ فَأَقَامَ عِنْدَ شُعَيْبٍ مَا أَقَامَ، فَكَانَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأُولَى وَكَانَتْ نَيْفًا وَخَمْسِينَ سَنَةً، وَاسْتَدَّتِ الْبُلُوى عَلَيْهِمْ، وَاسْتَتَرَ الْفَقِيهَ فَبَعَثُوا إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا صَبْرَ لَنَا عَلَى اسْتِتَارِكَ عَنَّا، فَخَرَجَ إِلَى بَعْضِ الصَّحَارِي وَاسْتَدْعَاهُمْ وَطَيَّبَ نَفْسَهُمْ، وَاعْلَمَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَيْهَا أَنَّهُ مُفَرِّجٌ عَنْهُمْ بَعْدَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: قَدْ جَعَلْتُهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً لِقَوْلِهِمْ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، فَقَالُوا: كُلُّ نِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: قَدْ جَعَلْتُهَا عِشْرِينَ سَنَةً، فَقَالُوا: لَا يَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: قَدْ جَعَلْتُهَا عَشْرًا،

بر قاطری بود و طیلسان خزی بر دوش داشت به نزد ایشان آمد، چون آن فقیه او را بدید، از صفاتش او را شناخت، برخاست و بر قدوم او افتاد و بر آن بوسه داد و گفت: سپاس خدایی را که مرا از دنیا نبرد تا آنکه تو را به من نشان داد و چون پیروانش چنین دیدند دانستند که او صاحب ایشان است و به شکرانه خدای تعالی بر زمین افتادند و موسی علیه السلام جز این نگفت که امیدوارم خداوند در فرج شما تعجیل کند و بعد از آن غایب شد و به شهر مدین رفت و آن سالیان را نزد شعیب مقام کرد و این غیبت دوم از غیبت اولی بر آنها سخت تر بود و آن پنجاه و چند سال مقدرگشت، و گرفتاری آنها شدت گرفت و آن فقیه نیز خود را مخفی ساخت و کسی را به نزد او فرستادند و گفتند ما بر استتار تو شکیبایی نداریم، پس به بیابانی بیرون شد و آنها را خواست و آنها را خوشدل ساخت و به آنها اعلام کرد که خدای تعالی به او وحی کرده است که پس از چهل سال فرج ایشان را خواهد رسانید همگی گفتند: الحمد لله و خدای تعالی وحی فرمود که به ایشان بگو بخاطر الحمد لله که بر زبان جاری کردید آن را به سی سال تقلیل دادم، گفتند: كُلُّ نِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ، هر نعمتی از جانب خداوند است، وحی آمد که به آنها بگو آن را بیست سال کاهش دادم، گفتند: لَا يَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ این خداست که خیر جاری

فَقَالُوا: لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللَّهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ: لَا تَبْرَحُوا فَقَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فِي فَرَجِكُمْ، فَبَيَّنَاهُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ مُوسَى عليه السلام رَاكِبًا جَارًا، فَأَرَادَ الْفَقِيهَ أَنْ يُعَرِّفَ الشَّيْعَةَ مَا يَسْتَبْصِرُونَ بِهِ فِيهِ، وَجَاءَ مُوسَى حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُ الْفَقِيهَ: مَا اسْمُكَ؟ فَقَالَ: مُوسَى، قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عِمْرَانَ، قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ قَاهْتِ بْنِ لَأْوِي بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: بِمَاذَا جِئْتَ؟ قَالَ: جِئْتُ بِالرَّسَالَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَامَ إِلَيْهِ فَقَبَّلَ يَدَهُ، ثُمَّ جَلَسَ بَيْنَهُمْ فَطَيَّبَ نُفُوسَهُمْ وَ أَمَرَهُمْ أَمْرَهُ ثُمَّ فَرَّقَهُمْ، فَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ الْوَقْتِ وَ بَيْنَ فَرَجِهِمْ بَغْرُوقِ فِرْعَوْنَ أَرْبَعُونَ سَنَةً.

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ - إِدْرِيسَ جَمِيعًا قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ الْبَزْطِيِّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ يَوْسُفَ ابْنَ يَعْقُوبَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ جَمَعَ آلَ يَعْقُوبَ وَ هُمْ ثَمَانُونَ رَجُلًا

می کند، وحی آمد که به آنها بگو آن را به ده سال کاستم، گفتند: «لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللَّهُ» این خداوند است که بدی را دور می سازد و خداوند به آن فقیه وحی کرد که به ایشان بگو: از جای خود حرکت نکنید که اذن فرج شما را دادم، در این میان موسی علیه السلام در حالی که سوار بر چماری بود ظاهر شد و آن فقیه خواست او را به شیعیان معرفی کرده و موجبات استبصار آنها را فراهم سازد، موسی آمد و فقیه پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عمران، گفت: او فرزند کیست؟ گفت: فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب، گفت: چه آورده ای؟ گفت: رسالت از جانب خدای تعالی. آن فقیه برخاست و به دست موسی بوسه داد سپس در میان ایشان نشست و آنها را خوشدل ساخت و دستورات موسی را به ایشان ابلاغ کرد و سپس ایشان را متفرق ساخت و از این زمان تا فرج ایشان که به غرق فرعون حاصل شد، چهل سال فاصله بود.

۲ - مُحَمَّدُ حَلْبِيٍُّّ از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: چون وفات یوسف بن یعقوب فرا رسید خاندان یعقوب را که بالغ بر هشتاد نفر بودند گرد

فَقَالَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَبِطَ سَيَظْهَرُونَ عَلَيْكُمْ وَيَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَإِنَّمَا يُنَجِّكُمْ اللَّهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ بِرَجُلٍ مِنْ وُلْدِ لَأوِي بْنِ يَعْقُوبَ اسْمُهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، غُلَامٌ طَوَالٌ جَعْدٌ آدَمٌ، فَجَعَلَ الرَّجُلُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُسَمِّي ابْنَهُ عِمْرَانَ وَ يُسَمِّي عِمْرَانَ ابْنَهُ مُوسَى».

فَذَكَرَ أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ (۱) عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَا خَرَجَ مُوسَى حَتَّى خَرَجَ قَبْلَهُ خَمْسُونَ كَذَابًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كُلُّهُمْ يَدَّعِي أَنَّهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ.

فَبَلَغَ فِرْعَوْنَ أَنَّهُمْ يَرْجِعُونَ بِهِ وَيَطْلُبُونَ هَذَا الْغُلَامَ (۲) وَقَالَ لَهُ كَهَنَتُهُ وَ سَحَرَتُهُ: إِنَّ هَلَاكَ دِينِكَ وَ قَوْمِكَ عَلَى يَدَيِ هَذَا الْغُلَامِ الَّذِي يُوَلَّدُ الْعَامَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَوَضَعَ الْقَوَائِلَ عَلَى النِّسَاءِ وَقَالَ: لَا يُوَلَّدُ الْعَامَ وَ لَدَّ إِلَّا ذُبْحٌ، وَ وَضَعَ عَلَى أُمِّ مُوسَى قَابِلَةً، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ قَالُوا: إِذَا ذُبِحَ الْغُلْمَانُ وَ اسْتَحْيِيَ النِّسَاءُ هَلَكْنَا، فَلَمْ نَبْقِ،

آورد و گفت: این قبطیان به زودی بر شما پیروز شده و بدترین عذاب را به شما بچشانند و خداوند نجات شما را به دست مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب که نامش موسی بن عمران است، قرار داده است، او جوانی بلند قامت با گیسوانی مجعد و گندمگون است و هر مردی از بنی اسرائیل نام فرزندش را عمران می نهاد و عمران نیز نام فرزندش را موسی می گذاشت.

و اَبی بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: موسی قیام نکرد مگر آنکه پنجاه دروغگو در بنی اسرائیل ظاهر شدند و همه مدعی بودند که موسی بن عمرانند. پس خبر به فرعون رسید که بنی اسرائیل مستغرق در اخبار وی اند و او را می جویند و کاهنان و جادوگرانش به وی گفتند: نابودی دین و قوم تو به دست کودکی است که از بنی اسرائیل در این سال متولد می شود. فرعون بر زنان آنها قابله ها گذاشت و گفت: هر فرزندی که در این سال متولد شود سرش بریده خواهد شد و یک قابله هم بر مادر موسی گذاشت و چون بنی اسرائیل چنین دیدند، گفتند: اگر پسران بکشند و زنان را نگاه دارد، نابود شویم و باقی نمانیم،

۱ - فی بعض النسخ «أبی الحصین». ۲ - فی بعض النسخ «یرجعون به ویظنون هذا الغلام».

فَتَعَالُوا لَا تُقْرَبُ النِّسَاءَ، فَقَالَ عِمْرَانُ أَبُو مُوسَى عليه السلام: بَلْ بِأَشْرُوهُنَّ فَإِنَّ أَمْرَ اللَّهِ وَاقِعٌ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، اللَّهُمَّ مَنْ حَرَّمَهُ فَإِنِّي لَا أُحَرِّمُهُ، وَمَنْ تَرَكَهُ فَإِنِّي لَا أَتْرُكُهُ، وَوَقَعَ عَلَى أُمِّهِ مُوسَى ^(۱) فَحَمَلَتْ، فَوَضَعَ عَلَى أُمِّ مُوسَى قَابِلَةً تَحْرُسُهَا فَإِذَا قَامَتْ قَامَتْ وَإِذَا قَعَدَتْ قَعَدَتْ، فَلَمَّا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَقَعَتْ عَلَيْهَا الْمَحَبَّةُ، وَكَذَلِكَ حُبَّجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، فَقَالَتْ لَهَا الْقَابِلَةُ: مَا لَكَ يَا بِنْتِي تَصْفَرِّينَ وَتَذُوبِينَ؟ قَالَتْ: لَا تَلُومِينِي فَإِنِّي إِذَا وَلَدْتُ أُخِذَ وَلَدِي فَذُبِحَ، قَالَتْ: لَا تَحْزَنِي فَإِنِّي سَوْفَ أَكْتُمُ عَلَيْكَ، فَلَمَّ تُصَدِّقُهَا، فَلَمَّا أَنْ وَلَدَتْ التَّفَّتْ إِلَيْهَا وَهِيَ مُقْبِلَةٌ فَقَالَتْ: مَا شَاءَ اللَّهُ، فَقَالَتْ لَهَا: أَلَمْ أَقُلْ: إِنِّي سَوْفَ أَكْتُمُ عَلَيْكَ، ثُمَّ حَمَلَتْهُ فَأَدْخَلَتْهُ الْمَخْدَعَ وَأَصْلَحَتْ أَمْرَهُ، ثُمَّ خَرَجَتْ إِلَى الْحَرَسِ فَقَالَتْ: انصَرِفُوا - وَكَانُوا عَلَى الْبَابِ - فَإِنَّمَا خَرَجَ دَمٌ مُنْقَطِعٌ فَانصَرِفُوا، فَأَرْضَعْتُهُ فَلَمَّا خَافَتْ عَلَيْهِ الصَّوْتِ أَوْحَى

بیائید قرار بگذاریم که با زنان نزدیکی نکنیم. اما عمران پدر موسی علیه السلام گفت: با آنها آمیزش کنید که کار خدایی - گر چه مشرکان کراهت داشته باشند - واقع خواهد شد، بار خدایا هر که آن را حرام بداند من حرام نمی دانم و هر که آن را ترک کند من ترک نخواهم کرد و با مادر موسی آمیزش کرد و او باردار شد و قابله ای بر مادر موسی گمارد که او را محافظت کند و با او بر می خاست و با او می نشست و چون مادر موسی به وی باردار شد محبت وی بر دلش افتاد و حجت های خدا بر خلق چنین اند، قابله به وی گفت: ای دختر جان! چرا رنگت زرد و تنت آب می شود؟ گفت: مرا ملامت مکن که چون وضع حمل کنم او را گرفته و سرش را از تنش جدا کنند. گفت: غم مخور که من راز تو را مکتوم می دارم، اما مادر موسی باور نکرد، و چون فرزند را به دنیا آورد به قابله که بدو روی آورده بود التفات کرد و گفت: هر چه که خدا بخواهد! قابله گفت: نگفتم که رازت را کتمان می کنم، سپس فرزند را برداشته و او را به پستو بُرد و به اصلاح امر او پرداخت، بعد از آن به نزد نگهبانان رفت و به آنها که دم در ایستاده بودند گفت: برگردید که خون منقطعاً خارج شد و آنان نیز برگشتند و مادر بدو شیر داد و چون از صدای گریه او ترسید که مبادا به وجود او پی برند، خداوند به او

اللَّهُ إِلَيْهَا أَنْ أَعْمَلِيَ التَّابُوتَ، ثُمَّ اجْعَلِيهِ فِيهِ، ثُمَّ أَخْرِجِيهِ لَيْلًا فَاطْرَحِيهِ فِي نَيْلِ مِصْرَ، فَوَضَعْتُهُ فِي التَّابُوتِ ثُمَّ دَفَعْتُهُ فِي الْيَمِّ، فَجَعَلَ يَرْجِعُ إِلَيْهَا وَجَعَلَتْ تَدْفَعُهُ فِي الْغَمْرِ، وَإِنَّ الرِّيحَ ضَرَبَتْهُ فَأَنْطَلَقَتْ بِهِ، فَلَمَّا رَأَتْهُ قَدْ ذَهَبَ بِهِ الْمَاءُ هَمَّتْ أَنْ تَصِيحَ فَرَبَطَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهَا.

قال: وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ امْرَأَةً فِرْعَوْنَ وَهِيَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَتْ لِفِرْعَوْنَ: إِنَّهَا أَيَّامُ الرَّبِّيعِ فَأَخْرِجْنِي وَاضْرِبْ لِي قُبَّةً عَلَى شَطِّ النَّيْلِ حَتَّى أَتَزَّزَّ هَذِهِ الْأَيَّامَ، فَضْرِبَتْ لَهَا قُبَّةً عَلَى شَطِّ النَّيْلِ إِذْ أَقْبَلَ التَّابُوتُ يُرِيدُهَا، فَقَالَتْ: هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى عَلَى الْمَاءِ؟ قَالُوا: إِي وَ اللَّهِ يَا سَيِّدَتْنَا إِنَّا لَنَرَى شَيْئًا، فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا ثَارَتْ إِلَى الْمَاءِ فَتَنَّاوَلَتْهُ بِيَدَيْهَا وَكَادَ الْمَاءُ يَغْمُرُهَا حَتَّى تَصَاحُوا عَلَيْهَا فَجَذَبَتْهُ وَأَخْرَجَتْهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَخَذَتْهُ فَوَضَعَتْهُ فِي حِجْرِهَا، فَإِذَا هُوَ غُلَامٌ أَجْمَلُ النَّاسِ وَ أَسْرَهُمْ فَوَقَعَتْ عَلَيْهَا مِنْهُ مَحَبَّةٌ، فَوَضَعَتْهُ فِي حِجْرِهَا وَقَالَتْ: هَذَا ابْنِي، فَقَالُوا: إِي وَ اللَّهِ يَا سَيِّدَتْنَا وَ اللَّهُ مَالِكٌ وَلَدٌ وَ لَا

وحی کرد که یک تابوتی بسازد و فرزند را درون آن قرار دهد و شبانه آنرا ببرد و به رودخانه نیل مصر بیفکند، او نیز موسی را در تابوت نهاده و به دریا انداخت، اما تابوت به نزد مادر بر می گشت و او نیز آن را به دم موج می داد تا آنکه باد بر آن وزید و در دریا روان ساخت، همین که مادر دید فرزندش را آب می برد خواست فریادی کشد، اما خدای تعالی قلبش را آرام ساخت.

فرمود: زن فرعون زنی صالحه و از بنی اسرائیل بود، به فرعون گفت: اکنون ایام بهار است، مرا از این قصر بیرون بر و بر کنار شط نیل خیمه ای بزن تا در این ایام تفریح و تفرجی کرده باشم. در کنار شط نیل چادری برای او زدند و بناگاه تابوت به طرف او پیش آمد. گفت: آیا شما هم بر روی آب آنچه را که من می بینم می بینید؟ گفتند: ای ملکه! به خدا سوگند ما هم می بینیم و وقتی نزدیک شد خود را به آب انداخت و با دست خود آن را گرفت و نزدیک بود که در آب غرق شود تا جایی که فریاد از نهاد همه برخاست، آن را گرفت و از آب بیرون آورد و بر دامن خود گذاشت و یکباره دید که بچه ای است زیبا و خوشرو و محبتش بر دل او افتاد، او را در دامن گرفت و گفت: این پسر من است! گفتند: ای

لِلْمَلِكِ فَاتَّخِذِي هَذَا وَلَدًا، فَقَامَتْ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَالَتْ: إِنِّي أَصَبْتُ غُلَامًا طَيِّبًا حُلُوًّا نَتَّخِذُهُ وَلَدًا فَيَكُونُ قُرَّةَ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ فَلَا تُقْتَلُهُ، قَالَ: وَ مِنْ أَيْنَ هَذَا الْغُلَامُ؟ قَالَتْ: وَ اللَّهُ مَا أَذْرِي إِلَّا أَنْ الْمَاءَ جَاءَ بِهِ، فَلَمْ تَزَلْ بِهِ حَتَّى رَضِيَ، فَلَمَّا سَمِعَ النَّاسُ أَنَّ الْمَلِكَ قَدْ تَبَنَّى أَبْنَاءً لَمْ يَبْتَقِ أَحَدٌ مِنْ رُؤُوسِ مَنْ كَانَ مَعَ فِرْعَوْنَ إِلَّا بَعَثَ إِلَيْهِ امْرَأَتَهُ لِتَكُونَ لَهُ ظَهْرًا أَوْ تَحْضُنَهُ فَإِنِّي أَنْ يَأْخُذَ مِنْ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ ثَدْيًا، قَالَتْ امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ: اظْلُبُوا لِابْنِي ظَهْرًا وَ لَا تُحَقِّرُوا أَحَدًا، فَجَعَلَ لَا يَقْبَلُ مِنْ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ، فَقَالَتْ أُمُّ مُوسَى لِأُخْتِهِ: قُصِّيه انْظُرِي أَتْرِينَ لَهُ أَثْرًا، فَاَنْطَلَقَتْ حَتَّى أَتَتْ بَابَ الْمَلِكِ فَقَالَتْ: قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَطْلُبُونَ ظَهْرًا وَ هَهُنَا امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ تَأْخُذُ وَ لَدَكُمْ وَ تُكْفَلُهُ لَكُمْ، فَقَالَتْ: ادْخُلُوهَا، فَلَمَّا دَخَلَتْ قَالَتْ لَهَا امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ: مِمَّنْ أَنْتِ؟ قَالَتْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَتْ: اذْهَبِي يَا بِنِيَّةُ فَلَيْسَ لِنَافِيكَ حَاجَةٌ، فَقُلْنَ لَهَا النِّسَاءُ: انْظُرِي عَافَاكَ اللَّهُ يَقْبَلُ أَوْ لَا يَقْبَلُ، فَقَالَتْ امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ قَبِلَ

والله! چه نیکو گفתי، تو و پادشاه مصر فرزندی ندارید، پس او را فرزند خود بگیرید، برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: من به پسر بچه پاکیزه و شیرینی رسیدم، او را فرزند خود بگیریم که مایه روشنی چشم من و تو خواهد بود و مبادا که او را بکشی! گفت این بچه از کجا آمده است؟ گفت نمی دانم، جز اینکه آب او را آورده است، و آنقدر گفت و گفت تا فرعون راضی شد. وقتی که مردم شنیدند پادشاه بچه‌ای را به فرزندی گرفته است، هر یک از سرانی که با فرعون بودند همسرش را فرستاد تا به آن بچه شیر دهد و دایه او باشد، اما آن بچه پستان هیچیک را نگرفت، زن فرعون گفت: برای فرزندم دایه‌ای بجوئید و هیچ زنی را حقیر نشمرید و موسی هیچ زنی را نپذیرفت و مادر موسی به خواهر وی گفت: به دنبال او برو و بین اثری از او می بینی؟ او رفت به درخانه پادشاه رسید و گفت: شنیده‌ام که شما به دنبال دایه‌اید در اینجا یک زن پاکدامنی هست که فرزند شما را می‌گیرد و برای شما کفالت می‌کند. زن فرعون گفت: او را داخل کنید، وقتی که وارد شد زن فرعون پرسید: از کدام خاندانی؟ گفت: از بنی اسرائیل، گفت: ای دخترک برو که به تو نیازی نداریم. زنان گفتند: خدایت عافیت دهد! بین بچه او را می‌پذیرد یا نه؟ زن فرعون گفت: بنگرید اگر پذیرفت آیا فرعون راضی

هَلْ يَرْضَىٰ فِرْعَوْنُ أَنْ يَكُونَ الْغُلَامُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالْمَرْأَةُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - يَعْنِي الظُّرَّ - فَلَا يَرْضَىٰ، قُلْنَ: فَأَنْظِرِي يَقْبَلُ أَوْ لَا يَقْبَلُ، قَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ: فَأَذْهَبِي فَأَذْهَبِي، فَجَاءَتْ إِلَىٰ أُمِّهَا وَقَالَتْ: إِنَّ امْرَأَةَ الْمَلِكِ تَدْعُوكِ فَدَخَلَتْ عَلَيْهَا فَدَفَعَتْ إِلَيْهَا مُوسَىٰ فَوَضَعَتْهُ فِي حِجْرِهَا، ثُمَّ أَقْبَتُهُ تَذِيهًا فَارْتَدَحَمَ اللَّبَنُ فِي حَلْقِهِ، فَلَمَّا رَأَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ أَنَّ ابْنَهَا قَدْ قَبِلَ قَامَتْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ فَقَالَتْ: إِنِّي قَدْ أَصَبْتُ لِابْنِي ظُرًّا وَقَدْ قَبِلَ مِنْهَا، فَقَالَ: مِمَّنْ هِيَ؟ قَالَتْ: مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَ فِرْعَوْنُ: هَذَا يَمَّا لَا يَكُونُ أَبَدًا، الْغُلَامُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالظُّرُّ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ! فَلَمْ تَزَلْ تُكَلِّمُهُ فِيهِ وَتَقُولُ: مَا تَخَافُ مِنْ هَذَا الْغُلَامِ؟ إِنَّمَا هُوَ ابْنُكَ يَنْشُو فِي حِجْرِكَ، حَتَّىٰ قَلَبْتَهُ عَنْ رَأْيِهِ وَرَضِيَ.

فَنَشَأَ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آلِ فِرْعَوْنَ وَكَتَمَتْ أُمُّهُ خَبْرَهُ وَأَخْتُهُ وَالْقَابِلَةُ حَتَّىٰ هَلَكَتْ أُمُّهُ وَالْقَابِلَةُ الَّتِي قَبَلَتْهُ، فَتَنَشَأَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَعْلَمُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ قَالَ: وَكَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَطْلُبُهُ وَتَسْأَلُ عَنْهُ فَيَعْمَىٰ عَلَيْهِمْ خَبْرَهُ، قَالَ: فَبَلَغَ فِرْعَوْنُ أَنَّهُمْ يَطْلُبُونَهُ وَيَسْأَلُونَ عَنْهُ،

می شود که بچه از بنی اسرائیل و دایه نیز از بنی اسرائیل باشد؟ او هرگز راضی نخواهد شد. گفتند: حالا بین که می پذیرد یا نه؟ زن فرعون گفت: ای دختر برو و بگو بیاید. و او به نزد مادرش آمد و گفت: زن پادشاه تو را خوانده است و او آمد و موسی را بدو دادند او موسی را در دامن خود نهاد و یستان در دهانش گذاشت و شیر به حلق او سرازیر شد. وقتی که همسر فرعون دید که او دایه ای را پذیرفته است برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: برای فرزندم دایه ای یافته ام که او را پذیرفته است. گفت: از کدام خاندان است؟ گفت: از بنی اسرائیل! فرعون گفت: امکان ندارد، بچه از بنی اسرائیل و دایه از بنی اسرائیل! اما زن فرعون اصرار کرد و گفت: آیا از این بچه می ترسی؟ او پسر توست، در دامن تو پرورش می یابد، تا آنجا که فرعون را از رأیش برگردانیده و او بدین کار رضا داد.

موسی در میان خاندان فرعون پرورش یافت و مادر و خواهرش و آن قابله نیز درباره او چیزی اظهار نکردند تا آنکه مادر و آن قابله در گذشتند و موسی پرورش یافت و بنی اسرائیل هیچ اطلاعی از او نداشتند. فرمود: بنی اسرائیل در جستجوی او بودند و از او پرسش می کردند، اما هیچ خبری از او نداشتند. به

فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ فَزَادَ فِي الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ، وَفَرَّقَ بَيْنَهُمْ وَنَهَاهُمْ عَنِ الْإِخْبَارِ بِهِ وَالسُّؤَالِ عَنْهُ، قَالَ: فَخَرَجَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مُتَمَرِّةً إِلَى شَيْخٍ لَهُمْ عِنْدَهُ عِلْمٌ فَقَالُوا: قَدْ كُنَّا نَسْتَرِيحُ إِلَى الْأَحَادِيثِ فَحَتَّى مَتَى وَإِلَى مَتَى نَحْنُ فِي هَذَا الْبَلَاءِ؟ قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَا تَزَالُونَ فِيهِ حَتَّى يَجِيءَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِغُلَامٍ مِنْ وُلْدِ لَأْوِي بْنِ يَعْقُوبَ اسْمُهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ غُلَامٌ طَوَالَ جَعْدٍ فَبَيْنَاهُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ مُوسَى يَسِيرٌ عَلَى بَعْلَةٍ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِمْ، فَرَفَعَ الشَّيْخُ رَأْسَهُ فَعَرَفَهُ بِالصِّفَةِ فَقَالَ لَهُ: مَا اسْمُكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ؟ قَالَ: مُوسَى، قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عِمْرَانَ، قَالَ: فَوَثَبَ إِلَيْهِ الشَّيْخُ فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَقَبَّلَهَا وَثَارُوا إِلَى رِجْلِهِ فَقَبَّلُوهَا فَعَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَاتَّخَذَ شِيعَةً.

فَكَثَّ بَعْدَ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ خَرَجَ فَدَخَلَ مَدِينَةَ لِفْرَعُونَ فِيهَا رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِهِ يُقَاتِلُ رَجُلًا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنَ الْقِبْطِيِّ، فَاسْتَفَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ

فرعون گفتند که بنی اسرائیل در طلب اوست و از او پرسش می کند او هم به دنبال ایشان فرستاد و بر عذاب آنها افزود و بین آنها جدائی انداخت و از خبر گرفتن از موسی و پرسش درباره او بازداشت. فرمود: شبی مهتابی بنی اسرائیل نزد یکی از مشایخ خود که دانشمند بود گرد آمده و گفتند: ما به ذکر احادیث آرامش می یابیم، تا کی و تا چند در این بلا باشیم؟ او گفت: به خدا در این رنج خواهید بود تا خدای تعالی پسری از فرزندان لاوی بن یعقوب را که نامش موسی بن-عمران است ظاهر سازد. او نوجوانی بلند بالا با گیسوانی مجعد است در همین گفتگو بودند که موسی سوار بر استری آمد و نزد ایشان ایستاد، شیخ سرش را بلند کرد و او را از صفاتش شناخت و به او گفت: خدا تو را رحمت کند اسمت چیست؟ گفت: موسی. گفت: فرزند که هستی؟ گفت: فرزندِ عمران، فرمود: آن شیخ پرید و بر دستان موسی افتاد و بر آن بوسه زد و دیگران نیز به پای او افتادند و بر آن بوسه زدند. موسی ایشان را شناخت و آنها نیز او را شناختند و موسی آنها را به عنوان شیعیان خود انتخاب کرد.

بعد از آن طبق مشیت الهی درنگ کرد، سپس خارج شد و به شهری از شهرهای فرعون در آمد، در آنجا یکی از شیعیانش با یکی از فرعونیان قبطی

الْقِبْطِيِّ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ، وَكَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أُعْطِيَ بَسْطَةً فِي الْجِسْمِ وَشِدَّةً فِي الْبَطْنِ، فَذَكَرَهُ النَّاسُ وَشَاعَ أَمْرُهُ، وَقَالُوا: إِنَّ مُوسَى قَتَلَ رَجُلًا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا مِنَ الْغَدِ إِذَا الرَّجُلُ الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ عَلَى آخِرٍ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ، بِالْأَمْسِ رَجُلٌ وَالْيَوْمَ رَجُلٌ «فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوُّ هُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ» * وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ * فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» (۱) فَخَرَجَ مِنْ مِصْرَ بِغَيْرِ ظَهْرِ وَلَا دَابَّةٍ وَلَا خَادِمٍ، تَخْفِضُهُ أَرْضٌ وَتَرْفَعُهُ أُخْرَى حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَرْضِ مَدْيَنَ، فَأَنْتَهَى إِلَى أَصْلِ شَجَرَةٍ فَنَزَلَ فَإِذَا تَحْتَهَا بَيْتٌ وَإِذَا عِنْدَهَا أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ، وَإِذَا جَارِيَتَانِ

منازعه می کرد و آنکه از شیعیانش بود علیه دشمن قبطی اش استغاثه کرد، موسی مشتی بر آن قبطی زد و او افتاد و مُرد و موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ تنومند و نیرومند بود و ذکرش در دهان مردم افتاد و کارش شیوع یافت و گفتند موسی یکی از فرعونیان را کشته است، آن شب را موسی در آن شهر در ترس و انتظار به سر برد و فردای آن روز ناگهان همان مردی را مشاهده کرد که دیروز طلب کمک می کرد و امروز با دیگری گلاویز شده بود، موسی به او گفت: بی گمان تو مرد آشوبگری هستی، دیروز با یکی در افتادی و امروز با دیگری! و چون موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ رفت به یاری آن مؤمن و خواست علیه دشمنانش دسی دراز کند، گفت: ای موسی! آیا می خواهی مرا بکشی، همچنانکه دیروز یکی را کشتی؟ تو در زمین قصدی جز گردنکشی نداری و نمی خواهی که از مصلحان باشی و از اقصای شهر مردی دوان دوان آمد و گفت: ای موسی رجال و بزرگان شور کرده اند که تو را بکشند، از شهر بیرون برو که من خیرخواه تو هستم. و موسی ترسان و منتظر از شهر بیرون آمد، در حالی که نه یآوری داشت و نه مرکبی و نه خادمی، به زمینی سرازیر می شد و از زمینی بالا می رفت تا آنکه به شهر مَدَّیْن رسید و به زیر درختی درآمد و آرمید و

ضَعِيفَتَانِ، وَإِذَا مَعَهَا غُنَيْمَةٌ لَّهُمَا، قَالَ: مَا خَطْبُكُمَا؟ قَالَتَا: أَبَوْنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَنَحْنُ جَارِيَتَانِ ضَعِيفَتَانِ لَا نَقْدِرُ أَنْ نُزَاجِمَ الرَّجَالَ فَإِذَا سَقَى النَّاسُ سَقَيْنَا، فَرَحِمَهُمَا مُوسَى عليه السلام فَأَخَذَ دَلْوَهُمَا وَقَالَ لَّهُمَا: قُدِّمَا غَنَمَكُمَا فَسَقِي لَّهُمَا، ثُمَّ رَجَعَتَا بُكْرَةً قَبْلَ النَّاسِ، ثُمَّ تَوَلَّى مُوسَى إِلَى الشَّجَرَةِ فَجَلَسَ تَحْتَهَا، «فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» - فَرَوَى أَنَّهُ قَالَ ذَلِكَ وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى شِقِّ تَمْرَةٍ - فَلَمَّا رَجَعَتَا إِلَى أَبِيهِمَا قَالَ: مَا أَعْجَلَكُمَا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ؟ قَالَتَا: وَجَدْنَا رَجُلًا صَالِحًا رَجِمًا فَسَقَى لَنَا، فَقَالَ لِأَخْدَمِيهِمَا: إِذْهَبِي فَادْعِيهِ لِي فَجَاءَتْهُ «تَمَشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرًا مَا سَقَيْتَ لَنَا».

فَرَوَى أَنَّ مُوسَى عليه السلام قَالَ لَهَا: وَجَّهْنِي إِلَى الطَّرِيقِ وَامْشِي خَلْفِي فَإِنَّا بَنُو يَعْقُوبَ لَا نَنْظُرُ فِي أَعْجَازِ النِّسَاءِ «فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَّوْتِ مِنَ الْقَوْمِ».

دید زیر آن درخت چاهی است و گرد آن گروهی از مردم آب می کشند و بناگاه دو دختر ناتوان را مشاهده کرد که چند گوسفند همراه داشتند و به آنها گفت: کارتان چیست؟ گفتند: پدر ما شیخی پیر است و ما دو دختر ناتوان هستیم و نمی توانیم در میان ازدحام مردان رویم و بعد از مردم گوسفندانمان را آب خواهیم داد. موسی علیه السلام بر آنها ترحم کرد و دلو آنها را گرفت و گفت: گوسفندان خود را پیش برانید و آنها را آب داد و آن روز پیش از مردم برگشتند، موسی به زیر درخت برگشت و نشست و گفت: خدایا! من بدانچه برایم فرو فرستی محتاجم، و روایت شده است که او این کلمات را گفت در حالی که به یک نیمه خرما هم محتاج بود. آن دو دختر چون برگشتند پدرشان گفت: چه زود در این ساعت آمدید؟ گفتند: مرد صالحی را یافتیم که بر ما ترحم کرد و گوسفندان ما را آب داد. و پدر به یکی از آن دو گفت: برو و او را دعوت کن به نزد من آید. آن دختر با شرم و حیا به نزد موسی آمد و گفت: پدرم تو را دعوت کرده تا مزد آبکشی تو را بدهد.

روایت شده است که موسی علیه السلام به آن دختر گفت: راه را به من نشان بده و پشت سرم بیا که ما فرزندان یعقوب به پشت زنان نمی نگریم، و چون به نزد او آمد و داستان را برای وی بازگفت، فرمود: نترس که از مردم نادان نجات یافتی،

الظالمين * قالت إحداهما يا أبتِ استأجره إن خير من استأجرت القوي الأمين * قال
 إني أريد أن أنكحك إحدى ابنتي هاتين على أن تأجرني ثماني حجج فإن أتممت عشراً فمن
 عندك». فروي أنه قضى أمهما لأن الأنبياء عليهم السلام لا يأخذون إلا بالفضل و التمام
 «فلما قضى موسى الأجل و سار بأهله» نحو بيت المقدس أخطأ عن الطريق لئلا فرأى ناراً
 فقال لأهله: امكثوا إني آنست ناراً لعلّي آتيكم منها بقبس أو بخبر من الطريق، فلما
 انتهى إلى النار إذا شجرة تضطرم من أسفلها إلى أعلاها، فلما دنا منها تأخرت عنه
 فرجع و أوجس في نفسه خيفة، ثم دنت منه الشجرة فنودي من شاطيء الوادي الأمين
 في البقعة المباركة من الشجرة أن يا موسى إني أنا الله رب العالمين، و أن ألق عصاك فلما
 رآها تهتز كأنها جان و لي مدبراً ولم يعقب فإذا حية مثل الجدع لأسنانها صرير يخرج
 منها مثل لهب النار، فولى موسى مدبراً فقال له ربه عز وجل: ارجع فرجع و هو يرتعد

یکی از دختران گفت: پدر جان: او را اجیر کن که او بهترین اجیر، مردی نیرومند
 و درستکار است. گفت: می خواهم یکی از این دو دختر را به زنی به تو دهم به
 شرط آنکه هشت سال و یا ده سال اجیر من باشی و اختیار با توست. و روایت
 است که موسی ده سال خدمت کرد، زیرا پیامبران به فضل و تمام عمل می کنند.
 چون موسی مدت را به انجام رسانید و خانواده خود را به جانب بیت المقدس
 می برد، شبی راه را گم کرد و به خانواده خود گفت: همینجا بمانید که من آتشی
 می بینم، شاید بتوانم برای شما شعله ای و یا خبری از راه بیاورم، چون به آتش
 رسید درختی را دید که از شاخه تا بن شعله و راست، چون به آتش نزدیک شد
 آتش واپس رفت، موسی برگشت و در دل هراسان شد، سپس آن درخت بوی
 نزدیک شد و از جانب راست وادی که سر زمین مبارکی بود از آن درخت ندایی
 برخواست که ای موسی! من خدای رب العالمینم و عصایت را بیفکن و چون دید
 که آن عصا به حرکت درآمد و مانند مار جنی است، روی برگردانید و رفت و آن
 را دنبال نکرد که ناگاه ازدهائی شد تنومند و برنا و از دندانهایش لهیب آتش
 زوزه کشان خارج می شد که موسی پا به فرار نهاد! خدای تعالی وحی فرمود:
 برگرد! و او نیز در حالی که می لرزید و زانوهایش بهم می خورد، برگشت و

وَرُكِبَتْهُ تَصْطَكَانِ، فَقَالَ: يَا إِلَهِي هَذَا الْكَلَامُ الَّذِي أَسْمَعُ كَلَامُكَ؟ قَالَ: نَعَمْ فَلَا تَخَفْ، فَوَقَعَ عَلَيْهِ الْأَمَانُ فَوَضَعَ رِجْلَهُ عَلَى ذَنْبِهَا، ثُمَّ تَنَاوَلَ لِحْيَتَهَا فَإِذَا يَدُهُ فِي شُعْبَةِ الْعَصَا قَدْ عَادَتْ عَصَاً، وَقِيلَ لَهُ: «اخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى».

فَرُوِيَ أَنَّهُ أَمَرَ بِمَخْلَعِهَا لِأَنَّهَا كَانَتْ مِنْ جِلْدِ جِمَارٍ مَيِّتٍ.

وَرُوِيَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» أَي خَوْفَيْكَ: خَوْفَكَ مِنْ ضِيَاعِ أَهْلِكَ وَخَوْفَكَ مِنْ فِرْعَوْنَ.

ثُمَّ أَرْسَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَتَيْنِ بِيَدِهِ وَ الْعَصَا. فَرُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو، فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام خَرَجَ لِيَقْتَبِسَ لِأَهْلِهِ نَاراً، فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَ هُوَ رَسُولُ نَبِيٍّ، فَأُصْلِحَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْرَ عَبْدِهِ وَ نَبِيِّهِ مُوسَى عليه السلام فِي لَيْلَةٍ. وَ هَكَذَا يَفْعَلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأُمَّةِ عليه السلام، يُصْلِحُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أُصْلِحَ أَمْرَ نَبِيِّهِ

گفت: ای خدای من! آیا این کلامی که می شنوم کلام توست؟ گفت: آری و نترس و او آسوده شد، آنگاه پایش را بر دم آن نهاد و زیر گلویش را گرفت که بناگاه دستش بر قبضه عصا بود و مار مبدل به عصا گردید و به او گفته شد: نعلینت را بدر آر که تو در وادی مقدس طوی گام می نهی!
و روایت شده است که مأمور به کندن آنها شد زیرا جنس آنها از پوست جمار مرده بود.

و همچنین روایت شده که مقصود از «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ»، دور ساختن دو هراس است: هراس از نابودی خانواده و هراس از فرعون.
سپس خدای تعالی او را به نزد فرعون و یارانش با دو معجزه «ید بیضاء» و «عصا» فرستاد و از امام صادق عليه السلام روایت شده است که به بعضی اصحابشان فرمودند: بدانچه ناامیدی امیدوارتر از آنچه امید می داری باش، زیرا موسی بن-عمران عليه السلام رفت تا برای خانواده خود شعله ای آتش بیاورد، اما به نزد ایشان آمد در حالی که رسول و پیامبر بود. و خدای تعالی کار بنده و پیامبرش موسی عليه السلام را در یک شب اصلاح فرمود و با امام قائم دوازدهمین ائمه عليه السلام نیز

مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَيْرَةِ وَ الْغَيْبَةِ إِلَى نُورِ الْفَرَجِ وَ الظُّهُورِ .

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا الْمُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ وَ غَيْرِهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ « قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : فِي الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقُلْتُ : وَ مَا سُنَّتُهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ؟ قَالَ : خِفَاءُ مَوْلِدِهِ ، وَ غَيْبَتُهُ عَنْ قَوْمِهِ ، فَقُلْتُ : وَ كَمْ غَابَ مُوسَى عَنْ أَهْلِهِ وَ قَوْمِهِ ؟ فَقَالَ : ثَمَانِي وَ عِشْرِينَ سَنَةً . »

۴ - وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمَكْتَبُ - عليه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الْهَاشِمِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الرَّهَازِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ هِشَامٍ ، عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ « قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ، يُصَلِّحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ . » وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : « يُصَلِّحُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ . »

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا -

چنین کند، در یک شب کارش را اصلاح فرماید همچنانکه کار پیامبرش موسی عليه السلام را در شبی اصلاح فرمود و او را از حیرت و غیبت به روشنائی فرج و ظهور در آورد.

۳ - عبدالله بن سنان از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: در قائم عليه السلام سنتی از موسی بن عمران عليه السلام است، گفتم: سنت او از موسی بن عمران چیست؟ فرمود: پنهانی ولادتش و غیبت از قومش. گفتم: موسی از اهل و قومش چقدر غایب بود؟ فرمود: بیست و هشت سال.

۴ - امیرالمؤمنین عليه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمودند: مهدی از ما اهل بیت است و خداوند کار او را یک شبه اصلاح کند. و در روایت دیگر آمده است که خداوند او را یک شبه اصلاح کند.

۵ - ابوبصیر از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: در صاحب الامر چهار

جَعْفَرُ علیه السلام يَقُولُ: «فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سُنَنٍ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءٍ، سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، فَأَمَّا مِنْ مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَأَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالسَّجْنُ، وَأَمَّا مِنْ عِيسَى فَيُقَالُ لَهُ: إِنَّهُ مَاتَ وَ لَمْ يَمُتْ، وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم فَالسَّيْفُ».

﴿ بَاب ۷ ﴾

* (ذِكْرُ مُضِيِّ مُوسَى عليه السلام وَ وَقُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْأَوْصِيَاءِ) *

* (وَ الْحُجَجِ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى أَيَّامِ الْمَسِيحِ عليه السلام) *

۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ السُّكَّرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ «قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: أَخْبِرْنِي بِوَفَاةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام فَقَالَ: إِنَّهُ لَمَّا أَتَاهُ أَجَلُهُ وَ اسْتَوْفَى مُدَّتَهُ وَ انْقَطَعَ أَكْلُهُ أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَلِيمَ اللَّهِ، فَقَالَ مُوسَى: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: أَنَا مَلَكُ الْمَوْتِ، قَالَ: مَا الَّذِي جَاءَ

سنت از چهار پیامبر وجود دارد، سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلوات الله علیهم اجمعین، اما از موسی ترس و انتظار است، و اما از یوسف زندان است، و اما از عیسی آن است که درباره او می گویند مرده است ولی او نمرده، و اما از محمد صلى الله عليه وآله وسلم شمشیر است.

بَاب ۷

﴿ دَرِغَزْدَتْ مُوسَى عليه السلام وَ غَيْبَتِ أَوْصِيَاءِ ﴾

وَ حُجَّتْهُایِ پَسِ از او تا روزگارِ مَسِيحِ عليه السلام

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ عُمَارَةَ از پدرش روایت کند که به امام صادق عليه السلام عرض کردم: مرا از وفات موسی بن عمران عليه السلام آگاه کن، فرمود: چون اجلس فرا رسید و مدت عمرش به پایان آمد و روزیش به پایان رسید، مَلَكُ الْمَوْتِ عليه السلام به نزد او آمد و گفت: سلام بر تو ای کلیم الله! موسی گفت: و علیک السّلام تو کیستی؟ گفت: من ملک الموتم، گفت: برای چه آمدی؟ گفت: آمده ام تا تو را قبض روح

بِكَ؟ قَالَ: جِئْتُ لِأَقْبِضَ رُوحَكَ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ أَيْنَ تَقْبِضُ رُوحِي؟ قَالَ: مِنْ فَمِكَ، قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ وَقَدْ كَلَّمْتُ بِهِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ، قَالَ: فَمِنْ يَدَيْكَ، قَالَ: كَيْفَ وَقَدْ حَمَلْتُ بِهِمَا التَّوْرَةَ، قَالَ: فَمِنْ رِجْلَيْكَ، قَالَ: كَيْفَ وَقَدْ وَطَأْتُ بِهِمَا طُورَ سَيْنَاءَ، قَالَ: فَمِنْ عَيْنَيْكَ، قَالَ: كَيْفَ وَلَمْ تَزَلْ إِلَى رَبِّي بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً، قَالَ: فَمِنْ أُذُنَيْكَ، قَالَ: كَيْفَ وَقَدْ سَمِعْتُ بِهِمَا كَلَامَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ، قَالَ: فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى مَلَكِ - الْمَوْتِ: لَا تَقْبِضْ رُوحَهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يُرِيدُ ذَلِكَ، وَخَرَجَ مَلَكُ الْمَوْتِ، فَكَتَبَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ بَعْدَ ذَلِكَ، وَدَعَا يُوشَعَ بْنَ نُونٍ فَأَوْصَى إِلَيْهِ وَآمَرَهُ بِكَيْفَانِ أَمْرِهِ وَبِأَنْ يُوصِي بَعْدَهُ إِلَى مَنْ يَقُومُ بِالْأَمْرِ، وَغَابَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْمِهِ فَمَرَّ فِي غَيْبَتِهِ بِرَجُلٍ وَهُوَ يَحْفَرُ قَبْرًا، فَقَالَ لَهُ: أَلَا أَعَيْنُكَ عَلَى حَفْرِ هَذَا الْقَبْرِ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: بَلَى، فَأَعَانَهُ حَتَّى حَفَرَ الْقَبْرَ وَسَوَّى اللَّحْدَ، ثُمَّ اضْطَجَعَ فِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَنْظُرَ كَيْفَ هُوَ

کنم، موسی بدو گفت: از کجا روحم را می گیری؟ گفت: از دهانت، موسی علیه السلام گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با این دهان با خدایم جل جلاله تکلم کرده ام، گفت: از دستت، گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با آن تورات را برگرفته ام، گفت: از پایت، گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با آنها بر طور سینا گام نهاده ام، گفت: از چشمانت، گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که همیشه به رحمت حق چشم دوخته ام، گفت: از گوشت، گفت: چگونه چنین می کنی در حالی که با آنها کلام پروردگارم جل جلاله را شنیده ام.

خدای تعالی به ملک الموت وحی فرمود: جانش را بگیر تا آنکه او باشد که آن را درخواست نماید و ملک الموت بیرون آمد و موسی علیه السلام تا آنجا که خداوند اراده فرمود زنده بود و یوشع بن نون را خواست و بدو وصیت کرد که امرش را مکتوم بدارد و پس از خود به جانشینش وصیت نماید و از میان قوم خود غایب شد و در دوران غیبتش مردی را دید که به حفر گوری مشغول بود و بدو گفت: آیا می خواهی در این کار کمکت کنم؟ آن مرد گفت: آری، و او را کمک کرد تا گور را کند و لحد را پرداخت، سپس موسی علیه السلام در آن خوابید تا بنگرد چگونه است، پس خدای تعالی پرده ها را کنار زد و او جایگاه خود را در بهشت دید و

فَكَشَفَ اللَّهُ لَهُ الْغِطَاءَ فَرَأَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ اقْبِضِي إِلَيْكَ، فَقَبِضَ مَلَكُ-
 الْمَوْتِ رُوحَهُ مَكَانَهُ وَدَفَنَهُ فِي الْقَبْرِ وَسَوَّى عَلَيْهِ التُّرَابَ، وَكَانَ الَّذِي يَحْفَرُ الْقَبْرَ مَلَكُ-
 الْمَوْتِ فِي صُورَةِ آدَمِيِّ، وَكَانَ ذَلِكَ فِي النَّبِيِّ، فَصَاحَ صَائِحٌ مِنَ السَّمَاءِ: مَاتَ مُوسَى كَلِيمُ-
 اللَّهِ، وَ أَيْ نَفْسٍ لَا تَمُوتُ.

فَحَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ أَبِيهِ عَنْهُمْ عليهم السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ عَنْ قَبْرِ-
 مُوسَى أَيْنَ هُوَ؟ فَقَالَ: هُوَ عِنْدَ الطَّرِيقِ الْأَعْظَمِ عِنْدَ الْكُتَيْبِ الْأَحْمَرِ.
 ثُمَّ إِنَّ يَوْشَعَ بْنَ نُونٍ عليه السلام قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَ مُوسَى عليه السلام صَابِرًا مِنَ الطَّوَاغِيتِ عَلَى-
 اللَّأْوَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْجَهْدِ وَالْبَلَاءِ حَتَّى مَضَى مِنْهُمْ ثَلَاثُ طَوَاغِيتٍ، فَقَوَّى بَعْدَهُمْ أَمْرَهُ
 فَخَرَجَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ مُنَافِقِي قَوْمِ مُوسَى عليه السلام بِصَفُورَاءَ بِنْتِ شُعَيْبِ امْرَأَةِ مُوسَى عليه السلام
 فِي مِائَةِ أَلْفِ رَجُلٍ. فَقَاتَلُوا يَوْشَعَ بْنَ نُونٍ عليه السلام فَقَتَلَهُمْ وَقَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، وَهَزَمَ-
 الْبَاقِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَأَسْرَصَفُورَاءَ بِنْتِ شُعَيْبِ، وَقَالَ لَهَا: قَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ فِي-

گفت: ای خدای من! مرا قبض روح کن! و ملک الموت جانش را همانجا گرفت و
 دفنش کرد و خاک بر او ریخت و آنکه به حفر قبر مشغول بود کسی جز
 ملک الموت نبود که به صورت آدمی در آمده بود و این در صحرای تیه بود و
 فریاد کننده ای از آسمان ندا در داد که موسای کلیم درگذشت و کیست که دار فانی
 را وداع نکند؟

و پدرم از جدش و او از پدرش و او از ائمه عليهم السلام روایت کرده است که از
 رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسش شد که قبر موسی عليه السلام کجاست؟ و آن حضرت
 فرمود: آن بر کنار راه بزرگی پهلوی تل سرخ است.

بعد از آن یوشع بن نون عليه السلام به امر نبوت و خلافت قیام کرد و بر آزار و
 سختی و بلای سرکشان شکبیا بود تا آنکه سه تن از طواغیت درگذشتند و پس از
 آنها کارش بالا گرفت، اما دو تن از منافقان قوم موسی عليه السلام صفوراء دختر
 شعیب همسر موسی عليه السلام را به شورش واداشتند و به همراهی صد هزار نفر به
 جنگ یوشع بن نون آمدند و او با ایشان جنگید و بسیاری از آنها کشته شدند و
 بقیه به اذن خدای تعالی گریختند و صفوراء دختر شعیب اسیر شد و یوشع بن نون

الدُّنْيَا إِلَىٰ أَنْ أَلْقَىٰ نَبِيَّ اللَّهِ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَشْكُو إِلَيْهِ مَا لَقَيْتُ مِنْكَ وَ مِنْ قَوْمِكَ . فَقَالَتْ صَفُورَاءُ : وَأَوَيْلَاهُ ، وَ اللَّهُ لَوْ أُبِيحَتْ لِي الْجَنَّةُ لَأَسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَرَىٰ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ هَتَكْتُ حِجَابَهُ ، وَ خَرَجْتُ عَلَىٰ وَصِيِّهِ بَعْدَهُ .

فَاسْتَتَرَ الْأُمَّةُ بَعْدَ يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ إِلَىٰ زَمَانِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعِمِائَةَ سَنَةً وَ كَانُوا أَحَدًا-عَشَرَ ، وَ كَانَ قَوْمٌ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَحْتَلِفُونَ إِلَيْهِ فِي وَقْتِهِ وَ يَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ حَتَّىٰ انْتَهَىٰ الْأَمْرُ إِلَىٰ آخِرِهِمْ ، فَغَابَ عَنْهُمْ ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَبَشَّرَهُمْ بِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ جَالُوتَ وَ جُنُودِهِ ، وَ يَكُونُ فَرَجُهُمْ فِي ظُهُورِهِ فَكَانُوا يَنْتَظِرُونَهُ ، فَلَمَّا كَانَ زَمَانُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ أَرْبَعَةُ إِخْوَةٍ وَ لَهُمْ أَبٌ شَيْخٌ كَبِيرٌ ، وَ كَانَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَيْنِهِمْ خَامِلَ الذَّكْرِ وَ كَانَ أَصْغَرَ إِخْوَتِهِ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَاوُدُ النَّبِيُّ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ جَالُوتَ وَ جُنُودِهِ ، وَ كَانَتِ الشَّيْعَةُ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ وَ

به او گفت: در دنیا تو را بخشیدم تا پیامبر خدا موسی علیه السلام را ملاقات کرده و شکایت تو و قومت را بدو برم.

صفوراء گفت: وایلا! به خدا اگر بهشت را بر من ارزانی کنند، شرمم آید که پیامبر خدا را در آن ملاقات کنم زیرا که هتک حرمت وی را کرده‌ام و بر جانشین او شوریده‌ام.

و ائمة پس از یوشع بن نون تا زمان داود علیه السلام به مدت چهارصد سال پنهان بودند و تعداد آنها یازده تن بود و پیروان هر یک از آنها به نزد آن ائمه آمد و شد داشتند و معالم دین خود را از آنها می‌آموختند تا آن که نوبت به آخرین آنها رسید و او غایب شد و پس از ظهورش بشارت به داود علیه السلام داد و گفت: داود همان کسی است که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک خواهد ساخت و فرج ایشان در ظهور اوست و آنها نیز در انتظار او بودند و چون زمان داود رسید آنان چهار برادر بودند و پدر پیری داشتند و داود در میان ایشان از همه کوچکتر بود و کسی از وی یاد نمی‌کرد و نمی‌دانست که او، داود پیامبر است که منتظر اویند، همان کسی که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک می‌سازد، اما شیعیانش می‌دانستند که او به دنیا آمده و به سن نیرومندی رسیده است او را می‌دیدند و

بَلَغَ أَشُدَّهُ وَكَانُوا يَرَوْنَهُ وَ يُشَاهِدُونَهُ وَ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ هُوَ .
 فَخَرَجَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِخْوَتُهُ وَ أَبْوَهُمْ لَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ وَ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ دَاوُدُ، وَ
 قَالَ: مَا يَصْنَعُ بِي فِي هَذَا الْوَجْهِ، فَاسْتَهَانَ بِهِ إِخْوَتُهُ وَ أَبْوَهُ، وَ أَقَامَ فِي غَمٍّ أَبِيدٍ يَرْعَاهَا
 فَاسْتَدَّتْ الْحَرْبُ وَ أَصَابَ النَّاسَ جَهْدٌ، فَرَجَعَ أَبْوَهُ وَ قَالَ لِدَاوُدَ: ائْتِنِي إِلَى إِخْوَتِكَ طَعَامًا
 يَتَّقُونَ بِهِ عَلَى الْعَدُوِّ، وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا قَصِيرًا، قَلِيلَ الشَّعْرِ، طَاهِرَ الْقَلْبِ، أَخْلَاقُهُ
 نَقِيَّةٌ، فَخَرَجَ وَ الْقَوْمُ مُتَقَارِبُونَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، قَدْ رَجَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى مَرْكَزِهِ،
 فَمَرَّ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى حَجَرٍ فَقَالَ الْحَجَرُ لَهُ بِنِدَاءٍ رَفِيعٍ: يَا دَاوُدُ خُذْنِي فَأَقْتُلْ بِي جَالُوتَ فَإِنِّي
 إِنَّمَا خُلِقْتُ لِقَتْلِهِ. فَأَخَذَهُ وَ وَضَعَهُ فِي مِخْلَاطِهِ الَّتِي كَانَتْ تَكُونُ فِيهَا حِجَارَتُهُ الَّتِي كَانَ يَرْمِي
 بِهَا غَنَمَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ الْعَسْكَرَ سَمِعَهُمْ يُعْظَمُونَ أَمْرَ جَالُوتَ، فَقَالَ لَهُمْ: مَا تُعْظَمُونَ مِنْ
 أَمْرِهِ فَوَاللَّهِ لَئِن عَايَنْتُهُ لَأَقْتُلَنَّه، فَتَحَدَّثُوا بِخَبْرِهِ حَتَّى أُدْخِلَ عَلَى طَالُوتَ فَقَالَ لَهُ: يَا فِئْتِي

مشاهده می کردند اما نمی دانستند که او همان داود است.

پس از آن روزی داود و برادران و پدرشان با طالوت به جبهه جنگ رفته بودند و داود از آنها بازمانده بود و می گفت در این جبهه چه کاری از من بر می آید و پدر و برادرانش نیز او را خوار و بی مقدار می شمردند، او در میان گوسفندان پدر باقی مانده بود و آنها را می چرانید و جنگ شدت گرفت و مردم گرفتار شدند، پدرش از جبهه برگشت و به داود گفت: طعامی به نزد برادرانت ببر تا در برابر دشمن تقویت شوند و داود علیه السلام مردی کوتاه قد و کم مو و پاکدل و خوش اخلاق بود به جبهه رفت و دید لشکر به گرد یکدیگر فراهم آمده و هر یک در سنگر خود موضع گرفته است. داود علیه السلام به سنگی گذشت و سنگ با ندای بلندی بوی گفت: ای داود! مرا بگیر و جالوت را با من بکش که من برای کشتن او آفریده شده ام. داود آن سنگ را برداشت و در خرچین خود گذاشت که در آن سنگهایی برای پرتاب به گوسفندان خود جمع می کرد. چون به میان لشکر رسید شنید که امر جالوت را بزرگ می شمارند و به آنها گفت: چرا امر او را بزرگ می شمارید، به خدا سوگند اگر چشمم به او بیفتد او را خواهم کشت. سخن او را بازگو کردند تا آنکه به طالوت رسید و به داود گفت: ای جوان! توان تو چقدر

ما عِنْدَكَ مِنَ الْقُوَّةِ وَ مَا جَرَّبْتِ مِنْ نَفْسِكَ؟ قَالَ: قَدْ كَانَ الْأَسَدُ يَعْدُو عَلَى الشَّاةِ مِنْ غَنَمِي فَأَدْرِكُهُ فَأَخْذُ بِرَأْسِهِ وَ أَفْكُ لِحْيِيهِ عَنْهَا فَأَخْذُهَا مِنْ فِيهِ، وَ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى طَالُوتَ أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ جَالُوتَ إِلَّا مَنْ لَبَسَ دِرْعَكَ فَلَأَها، فَدَعَا بِدِرْعِهِ فَلَبِسَهَا دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَوَتْ عَلَيْهِ فَرَاعَ ذَلِكَ طَالُوتَ وَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَقْتُلَ بِهِ جَالُوتَ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا وَ التَّقَى النَّاسُ قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُرُونِي جَالُوتَ، فَلَمَّا رَأَاهُ أَخَذَ الْحَجَرَ فَرَمَاهُ بِهِ فَصَكَ بِهِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَدَمَعَهُ وَ تَنَكَّسَ عَنْ دَابَّتَيْهِ، فَقَالَ النَّاسُ: قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ، وَ مَلَكَهُ النَّاسُ حَتَّى لَمْ يَكُنْ يُسْمَعُ لِطَالُوتَ ذِكْرٌ، وَ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِ الزَّبُورَ وَ عَلَّمَهُ صَنْعَةَ الْحَدِيدِ فَلَيَّنَّهُ لَهُ، وَ أَمَرَ الْجِبَالَ وَ الطَّيْرَ أَنْ تُسَبِّحَ مَعَهُ، وَ أَعْطَاهُ صَوْتًا لَمْ يُسْمَعْ بِمِثْلِهِ حُسْنًا، وَ أَعْطَاهُ قُوَّةً فِي الْعِبَادَةِ، وَ أَقَامَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيًّا».

است و چه تجربه‌ای برای خود اندوخته کرده‌ای؟ گفت: بسا بوده که شیر به گوسفندی از گله‌ام حمله آورده است و من خود را به آن رسانیده و سرشیر را گرفته و دهانش را باز کرده و گوسفند را آزاد ساخته‌ام، و خدای تعالی به طالوت وحی کرده بود که جالوت را کسی می‌تواند بکشد که زره تو را بپوشد و بر تنش اندازه باشد و زره خود را خواست و داود عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را پوشید و بر تنش اندازه بود و طالوت و حاضرانش از بنی اسرائیل متعجب شدند و طالوت گفت: امید است خداوند به دست او جالوت را بکشد. چون صبح شد و دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، داود عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: جالوت را به من نشان بدهید و چون او را دید سنگ را برگرفت و به طرف او پرتاب کرد سنگ میان دو چشمش را شکافت و به مغز سرش رسید و از مرکب سرنگون شد و مردم گفتند: داود جالوت را کشت و او را به فرمانروائی برگزیدند و دیگر نامی از طالوت نبود. بنی اسرائیل نیز به گرد او در آمدند و خدای تعالی زبور را بروی فرو فرستاد و صنعت آهن را تعلیم وی کرد و آن را برایش نرم گردانید، و به کوهها و پرنده‌ها دستور داد که به همراه او تسبیح گویند و صدایی خوش به او عطا فرمود که مثل آن شنیده نشده است و در عبادت توانمندش ساخت و او را پیامبر بنی اسرائیل قرار داد.

وَ هَكَذَا يَكُونُ سَبِيلُ الْقَائِمِ عليه السلام لَهُ عِلْمٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَشَرَ ذَلِكَ الْعِلْمُ مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَنَادَاهُ: اخْرُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَاقْتُلْ أَعْدَاءَ اللَّهِ، وَ لَهُ سَيْفٌ مُعَمَّدٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ اقْتَلَعَ ذَلِكَ السَّيْفُ مِنْ غِمْدِهِ وَ أَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَنَادَاهُ السَّيْفُ اخْرُجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَلَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ عَنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ، فَيَخْرُجُ عليه السلام وَ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَيْثُ تَقْفُهُمْ وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَحْكُمُ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ ثَابِتٍ الدَّوَالِبِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ النَّحْوِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ - عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي آخِرِ حَدِيثٍ طَوِيلٍ - قَدْ أَخْرَجْتُهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ فِي بَابِ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ النَّصِّ عَلَى الْقَائِمِ عليه السلام، وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيِّمَةِ عليه السلام (۱) -

ثُمَّ (۲) «إِنَّ دَاوُدَ عليه السلام أَرَادَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمَانَ عليه السلام لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيْهِ بِأَمْرِهِ بِذَلِكَ، فَلَمَّا أَخْبَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ضَجُّوا مِنْ ذَلِكَ وَ قَالُوا: يَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا حَدَثًا وَ فِينَا

روش قائم عليه السلام نیز چنین است، او را علمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود و آن علم از جانب او منتشر شود و خدای تعالی آن را گویا کرده و ندا کند: ای ولی خدا! بدر آی و دشمنان خدا را بکش و او را شمشیری است در غلاف و چون وقت خروجش نزدیک شود از غلاف بدر آید و خدای تعالی آن را گویا کند و آن شمشیر ندا کند: ای ولی خدا! بدر آی، دیگر روانیست که از دشمنان خدا تقاعد کنی. او به در آید و دشمنان خدا را هر کجا بیاید خواهد کشت و حدود خدا را اقامه کرده و به حکم خدای تعالی فرمان دهد.

مطلب اخیر را در پایان حدیثی که در این کتاب در باب روایاتی که از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در نص بر قائم عليه السلام و اینکه او دوازدهمین از ائمه عليهم السلام است نقل نموده ام.

سپس داود عليه السلام اراده فرمود که سلیمان عليه السلام را جانشین خود سازد، زیرا خدای تعالی به او چنین دستوری داده بود و چون آن را به بنی اسرائیل اعلام کرد

مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ، فَدَعَا أَسْبَاطَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ بَلَغَنِي مَقَالَتُكُمْ فَأُرْوِي عَصِيَّتَكُمْ فَأَيُّ عَصَا أَثْمَرَتْ فَصَاحِبُهَا وَلِيُّ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي، فَقَالُوا: رَضِينَا، فَقَالَ: لِيَكْتُبَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ اسْمَهُ عَلَى عَصَاهُ، فَكَتَبُوهُ ثُمَّ جَاءَ سَلِيمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعَصَاهُ فَكَتَبَ عَلَيْهَا اسْمَهُ، ثُمَّ أَدْخَلَتْ بَيْنَنَا وَ أَعْلَقَ الْبَابُ وَ حَرَسَتْهُ رُؤُوسُ أَسْبَاطِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَلَمَّا أَصْبَحَ صَلَّى بِهِمُ الْغَدَاةَ، ثُمَّ أَقْبَلَ فَفَتَحَ الْبَابَ فَأَخْرَجَ عَصِيَّتَهُمْ وَ قَدْ أَوْرَقَتْ وَ عَصَا سَلِيمَانَ قَدْ أَثْمَرَتْ، فَسَلَّمُوا ذَلِكَ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاخْتَبَرَهُ بِحَضْرَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ أَتَرَدُّ؟ قَالَ: عَفْوُ اللَّهِ عَنِ النَّاسِ وَ عَفْوُ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَنْ بَعْضٍ، قَالَ: يَا بُنَيَّ فَأَيُّ شَيْءٍ أَهْلِي؟ قَالَ: الْمَحَبَّةُ وَ هُوَ رَوْحُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ. فَافْتَرَّ دَاوُدُ ضَاحِكًا فَسَارَ بِهِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ: هَذَا خَلِيفَتِي فِيكُمْ مِنْ بَعْدِي، ثُمَّ أَخْفَى سَلِيمَانَ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرَهُ وَ تَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ وَ اسْتَتَرَ مِنْ شِيعَتِهِ

آنها از این موضوع ناخرسند شده و نالیدند و گفتند: می خواهد جوانی را بر ما خلیفه سازد در حالی که در میان ما بزرگتر از او هست. داود علیه السلام اسباط بنی اسرائیل را فراخواند و به آنها گفت: از ناخشنودی شما مطلع شدم، عصاهای خود را به من نشان بدهید، هر عصا که سبز شد و میوه داد صاحب آن ولیّ امر و جانشین من است. گفتند: پذیرفتیم. فرمود: هر یک از شما نامش را بر عصایش بنویسد و نوشتند، سلیمان هم عصای خود را آورد و نامش را بر آن نوشت. سپس همه را در اتاقی نهاده و درش را بستند و سران بنی اسرائیل به پاسبانی آن پرداختند و چون صبح شد داود با ایشان نماز بامداد بجای آورد و در را گشود و عصاها را بیرون آورد، عصاها سبز شده بودند و تنها عصای سلیمان بود که میوه نیز آورده بود، دیگر کار را به داود واگذاشتند او در حضور بنی اسرائیل سلیمان را آزمود و به وی گفت: ای پسر جان! خنک ترین چیز چیست؟ و او گفت: عفو خداوند از مردم و عفو مردم از یکدیگر. گفت: پسر جان: شیرین ترین چیز چیست؟ گفت: محبت و آن نسیم رحمت خدا در میان بندگانش است. داود از سر خرسندی خندید و سلیمان را در میان بنی اسرائیل گردش داد و به آنها گفت: این پس از من جانشین من است. سپس سلیمان امر خود را پنهان کرد و در همان حال ازدواج کرد و از شیعیانش نیز تا آنگاه که خدا خواست مستور بود، بعد از آن

ما شاء الله أن يستتر، ثم إن امرأته قالت له ذات يوم: يا أبي أنت و أمي ما أكمل خصالك و أطيب ريحك، و لا أعلم لك خصلة أكرهها إلا أنك في مؤونة أبي فلو دخلت السوق فتعرضت لِرِزقِ الله رجوت أن لا يُحَيِّبَكَ، فقال لها سليمان عليه السلام: إني و الله ما عملت عملاً قط و لا أحسنه، فدخل السوق فجال يومه ذلك ثم رجع فلم يُصب شيئاً، فقال لها: ما أصبت شيئاً، قالت: لا عليك إن لم يكن اليوم كان غداً، فلما كان من الغد خرج إلى السوق فجال يومه فلم يُقدِر على شيء، و رجع فأخبرها فقالت له: يكون غداً إن شاء الله، فلما كان من اليوم الثالث مضى حتى انتهى إلى ساحل البحر فإذا هو بصياد، فقال له: هل لك أن أعينك و تُعطينا شيئاً؟ قال: نعم، فأعانه فلما فرغ أعطاه الصياد سمكتين فأخذهما و حمد الله عز و جل، ثم إنه شق بطن إحدىهما فإذا هو بخاتم في بطنها فأخذه فصرّه في ثوبه فحمد الله و أصلح السمكتين و جاء بهما إلى منزله ففرحت امرأته بذلك، و قالت له: إني أريد أن تدعو أبوي حتى يعلما أنك قد كسبت، فدعاها فأكلا معه، فلما

روزی زنش گفت: پدر و مادرم فدای تو! چقدر نیکو خصال و خوش رائحه ای! و هیچ مکروهی در تو نیست جز آنکه هزینۀ تو بر عهده پدرم می باشد، اگر به بازار می رفتی و در صدد تحصیل روزی بر می آمدی نیکو بود و امیدوارم که خدا تو را ناامید نسازد، سلیمان علیه السلام گفت: من تا به حال کار و کسبی نکرده ام و راه و رسم آن را درست نمی دانم، آن روز بازار رفت و گردش کرد و برگشت و چیزی بدو نرسید و به زن گفت: چیزی حاصل نشد، زن گفت: عیبی بر تو نیست اگر امروز نبود فردا هست و چون فردا شد به بازار رفت و تمام روز به گردش پرداخت و چیزی عایدش نشد و بازگشت و زن را مطلع ساخت و وی گفت: ان شاء الله فردا خواهد بود و چون روز سوم شد رفت و رفت تا به ساحل دریا رسید و ناگاه صیادی را دید و بدو گفت: آیا می خواهی کمکت کنم و چیزی هم به من بدهی؟ گفت: آری و او را کمک کرد و در پایان کار دو عدد ماهی بدو داد آنها را گرفت و خدای تعالی را سپاس گفت و شکم یکی از آن دو را شکافت، ناگهان دید انگشتری در شکم آن است، آن را برگرفت و در جامه خود نهاد و ماهیها را شست و به خانه آورد و زنش شادمان شد و بدو گفت: می خواهم پدر و مادرم را

فَرَعُوا قَالَ لَهُمْ: هَلْ تَعْرِفُونِي؟ قَالُوا: لَا وَاللَّهِ إِلَّا أَنَّا لَمْ نَرَ إِلَّا خَيْرًا مِنْكَ، قَالَ: فَأَخْرَجَ خَاتَمَهُ فَلَبَسَهُ فَحَنَّ عَلَيْهِ الطَّيْرُ وَالرَّيْحُ وَغَشِيَهُ الْمَلَكُ، وَحَمَلَ الْجَارِيَةَ وَأَبَوَيْهَا إِلَى بِلَادِ اصْطَخْرَ، وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ وَاسْتَبَشَرُوا بِهِ فَفَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُمْ مِمَّا كَانُوا فِيهِ مِنْ حَيْرَةٍ غَيْبَتِهِ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أَوْصَى إِلَى آصِفِ بْنِ بَرْخِيَا بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، فَلَمْ يَزَلْ بَيْنَهُمْ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ وَيَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ، ثُمَّ غَيْبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى آصِفَ غَيْبَةً طَالَ أَمْدُهَا، ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَبَقِيَ بَيْنَ قَوْمِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ إِنَّهُ وَدَّعَهُمْ فَقَالُوا لَهُ: أَيْنَ الْمُلتَقَى؟ قَالَ: عَلَى الصِّرَاطِ، وَغَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ فَاسْتَدَّتِ الْبَلُؤَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِغَيْبَتِهِ وَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ بِجُتْنَصَرَ فَجَعَلَ يَقْتُلُ مَنْ يَظْفُرُ بِهِ مِنْهُمْ وَيَطْلُبُ مَنْ يَهْرَبُ وَيَسِي ذَرَارِيَهُمْ، فَاصْطَفَى مِنَ السَّبْيِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ يَهُودَا أَرْبَعَةَ نَفَرٍ فِيهِمْ دَانِيَالُ وَاصْطَفَى مِنْ

دعوت کنی تا بدانند که تو کاسب شده ای؛ آنها را دعوت کرد و با یکدیگر غذا خوردند و چون فارغ شدند گفت: آیا مرا می شناسید؟ گفتند: نه به خدا جز آنکه از تو جز خیر ندیده ایم، گوید: انگشتریش را در آورد و در دست کرد، باد و پرندگان به فریاد درآمدند و او پادشاه شد و آن زن و پدر و مادرش را به بلاد اصطخر برد و شیعیان به دور او جمع شدند و به وجود او شاد گردیدند و خداوند سرگردانی غیبت سلیمان علیه السلام را از آنها برطرف ساخت و چون وفاتش فرا رسید به امر خدای تعالی به آصف بن برخیا وصیت کرد و او در میان ایشان بود و شیعیان نزد او آمد و شد می کردند و معالِم دینشان را از او فرا می گرفتند، سپس خدای تعالی آصف را مدت مدیدی غایب ساخت و بعد از آن ظهور کرد و تا آن وقت که خدا خواسته بود در میان ایشان بود، سپس با قومش خدا حافظی کرد و بدو گفتند: محل ملاقات ما کجا باشد؟ گفت: بر سر پل صراط، و تا وقتی که خدا خواسته بود از میان ایشان غایب بود و به واسطه غیبت او بلوی و گرفتاری بر بنی اسرائیل شدت گرفت و بُحْت النَّصْرِ بر آنها چیره و هر کدام ایشان را که می یافت می کشت و در جستجوی فراریان آنها بود و فرزندانشان را اسیر می کرد و از اسیران خاندان یهودا چهارتن را برگزید که دانیال در میان آنها بود و از فرزندان هارون عزیر را برگزید و در آن روز آنها کودکان صغیری بودند و

وُلِدِ هَارُونَ عَزِيزًا، وَ هُمْ يَوْمَئِذٍ صَبِيَّةٌ صِغَارٌ فَكَثُّوا فِي يَدِهِ وَ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ، وَ الْحُجَّةُ دَانِيَالُ عليه السلام أَسِيرٌ فِي يَدِ بَحْتَنَصَرَ تِسْعِينَ سَنَةً، فَلَمَّا عَرَفَ فَضْلَهُ وَ سَمِعَ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَنْتَظِرُونَ خُرُوجَهُ وَ يَرْجُونَ الْفَرَجَ فِي ظُهُورِهِ وَ عَلَى يَدِهِ أَمْرٌ أَنْ يُجْعَلَ فِي جُبِّ عَظِيمٍ وَاسِعٍ وَ يُجْعَلَ مَعَهُ الْأَسَدُ لِيَأْكُلَهُ، فَلَمْ يَقْرُبْهُ، وَ أَمْرٌ أَنْ لَا يُطْعَمَ فَكَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَأْتِيهِ بِطَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ عَلَى يَدِ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ، فَكَانَ دَانِيَالُ يَصُومُ النَّهَارَ وَ يُفْطِرُ بِاللَّيْلِ عَلَى مَا يُدْلَى إِلَيْهِ مِنَ الطَّعَامِ، فَاشْتَدَّتِ الْبَلْوَى عَلَى شِيعَتِهِ وَ قَوْمِهِ وَ الْمُتَنْظِرِينَ لَهُ وَ لِظُهُورِهِ، وَ شَكَّ أَكْثَرُهُمْ فِي الدِّينِ لِطُولِ الْأَمَدِ، فَلَمَّا تَنَاهَى الْبَلَاءُ بِدَانِيَالِ عليه السلام وَ بِقَوْمِهِ رَأَى بَحْتَنَصَرَ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ مَلَائِكَةً مِنَ السَّمَاءِ قَدْ هَبَطَتْ إِلَى الْأَرْضِ أَفْوَاجًا إِلَى الْجُبِّ الَّذِي فِيهِ دَانِيَالُ مُسَلِّمِينَ عَلَيْهِ يُبَشِّرُونَهُ بِالْفَرَجِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ نَدِمَ عَلَى مَا أَتَى إِلَى دَانِيَالِ فَأَمَرَ بِأَنْ يُخْرَجَ مِنَ الْجُبِّ، فَلَمَّا أُخْرِجَ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ مِمَّا ارْتَكَبَ مِنْهُ مِنَ التَّغْدِيبِ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ النَّظَرَ فِي أُمُورِ مَمَالِكِهِ وَ الْقَضَاءِ بَيْنَ النَّاسِ، فَظَهَرَ مَنْ

مدتی در اختیار او بودند و بنی اسرائیل در عذاب سختی بسر می برد، و دانیال پیامبر علیه السلام نود سال در دست بخت النصر اسیر بود و چون فضل او را دید و شنید که بنی اسرائیل در انتظار ظهور اوست و امیدوارند که با ظهور او و به دست او فرج حاصل شود، دستور داد او را در چاه بزرگ و وسیعی انداختند و شیری را همراه او کردند تا او را بخورد، اما آن شیر نزدیک او نرفت، وی دستور داد به او خوراک ندهند، ولی خدای تعالی به دست پیامبری از پیامبرانش بدو خوردنی و نوشیدنی می رسانید و دانیال روزها روزه می گرفت و شبها با خوراکی که به دستش می رسید افطار می کرد و بعد از آن بلوی و گرفتاری بر شیعیان و قومش و کسانی که منتظر او و ظهورش بودند شدت گرفت و بیشتر آنها بر اثر طول غیبت در دین شک کردند و چون گرفتاری دانیال علیه السلام و قومش به نهایت رسید، بخت النصر در خواب دید که گروهی از ملائکه به چاهی که دانیال در آن بود فرود آمدند و بدو سلام کرده و مژده فرج دادند و چون صبح شد از آنچه بر سر دانیال آورده بود پشیمان شد و دستور داد او را از چاه در آوردند و چون او را آوردند از شکنجه ای که به او داده بود عذرخواهی کرد، سپس تدبیر امور مملکت

كَانَ مُسْتَتْرًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَرَفَعُوا رُؤُوسَهُمْ وَاجْتَمَعُوا إِلَى دَانِيَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُوقِنِينَ بِالْفَرَجِ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا الْقَلِيلَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ حَتَّى مَاتَ، وَ أَفْضَى الْأَمْرَ بَعْدَهُ إِلَى عَزْرِيْرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانُوا يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ وَيَأْتِسُونَ بِهِ وَيَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ، فَغَيَّبَ اللَّهُ عَنْهُمْ شَخْصَهُ مِائَةَ عَامٍ، ثُمَّ بَعَثَهُ وَ غَابَتِ الْحُجُجُ بَعْدَهُ، وَ اشْتَدَّتِ الْبَلْوَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى وُلِدَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَرَعَّرَعَ فَظَهَرَ وَ لَهُ سَبْعُ سِنِينَ فَقَامَ فِي النَّاسِ خَطِيْبًا، فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ، وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّ مِحْنَ الصَّالِحِينَ إِنَّمَا كَانَتْ لِذُنُوبِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ، وَ وَعَدَهُمُ الْفَرَجَ بِقِيَامِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ نَيْفٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، فَلَمَّا وُلِدَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْفَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وِلَادَتَهُ وَ غَيَّبَ شَخْصَهُ، لِأَنَّ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا حَمَلَتْهُ انْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا، ثُمَّ إِنَّ زَكَرِيَّا وَ خَالَتَهَا أَقْبَلَا يَقْضَانِ أَثَرَهَا حَتَّى هَجَمَا عَلَيْهَا وَ قَدْ وَضَعَتْ مَا فِي بَطْنِهَا وَ هِيَ تَقُولُ: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ

و داوری بین مردم را بدو سپرد و هرکس از بنی اسرائیل که نهان بود آشکار گردید و سر بلند شدند و مؤمنان به فرج به گرد دانیال اجتماع کردند و اندکی بر این حال نگذشته بود که دانیال وفات کرد و امر بعد از خود را به عزیر علیه السلام واگذار کرد و بنی اسرائیل به نزد او گرد آمدند و با او مانوس شدند و معالم دینشان را از او می گرفتند و خداوند شخص او را یکصدسال غایب ساخت، سپس او را برانگیخت و حجت های الهی پس از وی نیز غایب شدند و بلوی و گرفتاری بر بنی اسرائیل شدت گرفت تا آنکه یحیی بن زکریا علیه السلام به دنیا آمد و رشد کرد و در سن هفت سالگی ظهور کرد و در میان مردم ایستاد و خطبه خواند، حمد و ثنای الهی را به جای آورد و آیات الله را به آنها یادآوری کرد و گفت که رنج نیکوکاران به سبب گناهان بنی اسرائیل است و عاقبت از آن متقین می باشد و به آنها وعده داد که پس از بیست و چند سال با قیام مسیح علیه السلام فرج حاصل شود و آنگاه که مسیح علیه السلام متولد شد، خدای تعالی ولادتش را مخفی ساخته و شخص او را غایب ساخت، زیرا چون مریم بدو باردار شد او را به مکان دوری کشانید، سپس زکریا و خاله اش به جستجوی او برآمدند و آنگاه به سر وقت او رسیدند که وضع حمل کرده بود و می گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و مرا فراموش کرده

هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا» فَأَطْلَقَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ لِسَانَهُ بِعُذْرِهَا وَ إِظْهَارِ حُجَّتِهَا، فَلَمَّا ظَهَرَتْ اشْتَدَّتِ الْبَلْوَى وَ الطَّلَبُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ أَكَبَّ الْجَبَابِرَةُ وَ الطَّوَاعِثُ عَلَيْهِمْ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِ الْمَسِيحِ مَا قَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ وَ اسْتَتَرَ شَمْعُونُ بْنُ حَمُونَ وَ الشَّيْعَةُ حَتَّى أَفْضَى بِهِمُ الْاسْتِتَارُ إِلَى جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ فَأَقَامُوا بِهَا، فَفَجَّرَ اللَّهُ لَهُمُ الْعُيُونَ الْعَذْبَةَ وَ أَخْرَجَ لَهُمْ مِنْ كُلِّ الشَّمَرَاتِ، وَ جَعَلَ لَهُمْ فِيهَا الْمَائِثِيَةَ، وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ سَمَكَةً تَدْعَى الْقَمْدُ لِأَحْمَ هَا وَ لَا عَظْمَ وَ إِنَّمَا هِيَ جِلْدٌ وَ دَمٌ فَخَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى النَّحْلِ أَنْ تَرْكَبَهَا، فَرَكِبَتْهَا فَآتَتْ النَّحْلُ إِلَى تِلْكَ الْجَزِيرَةِ وَ نَهَضَ النَّحْلُ وَ تَعَلَّقَ بِالشَّجَرِ فَعَرَّشَ وَ بَنَى وَ كَثُرَ الْعَسَلُ وَ لَمْ يَكُونُوا يَفْقِدُونَ شَيْئًا مِنْ أَخْبَارِ الْمَسِيحِ عليه السلام.

* * * * *

بودند. خدای تعالی زبان مسیح را گشود تا عذر او باشد و حجّت مریم را اظهار کند و چون ظاهر شد گرفتاری و تعقیب بنی اسرائیل شدّت گرفت و سرکشان و طواغیت بر آنها فشار آوردند تا جایی که کار مسیح علیه السلام بدانجا رسید که خدای تعالی از آن خبر داده است و شمعون بن حمون و شیعیان پنهان شدند تا جایی که کار استتارشان به جزیره‌ای از جزایر دریا کشید و در آن اقامت گزیدند و خداوند چشمه‌های گوناگون را بر ایشان جاری ساخت و برای آنها میوه‌های گوناگون آفرید و گاو و گوسفند فراوانی نصیب آنها کرد و یک نوع ماهی که به آن قمد می‌گفتند به سوی آنها گسیل داشت که نه گوشت داشت و نه استخوان، بلکه صرفاً پوست و خون بود و از دریا بیرون افتاد و خدای تعالی به زنبور عسل دستور داد که بر آن بنشیند و نشست و زنبور عسل به آن جزیره آمد و بر درختان نشستند و کندو ساختند و عسل فراوان شد و آنها بر همه اخبار مسیح علیه السلام در این جزیره آگاهی داشتند.

* * *

﴿ باب ۸ ﴾

﴿ بِشَارَةَ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنَّبِيِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ﴾ *

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَيْسَى الْجَلُودِيُّ الْبَصْرِيُّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ - عَطِيَّةَ الشَّامِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدِ الْبَصْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ - جَعْفَرٍ، عَنْ حمَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ - وَكَانَ قَارِئًا لِلْكِتَابِ - قَالَ: قَرَأْتُ فِي الْإِنْجِيلِ: يَا عَيْسَى جُدَّ فِي أَمْرِي وَ لَا تَهْزُلْ، وَاسْمَعْ وَ اطَّعْ، يَا ابْنَ الطَّاهِرَةِ الطُّهْرِ الْبِكْرِ الْبَتُولِ أَنْتَ مِنْ غَيْرِ فَحُلْ، أَنَا خَلَقْتُكَ آيَةً لِلْعَالَمِينَ، فَأَيَّامِي فَاعْبُدْ، وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ، [وَ] فَسَّرَهُ لِأَهْلِ سُورِيَا بِالسُّرْيَانِيَّةِ، بَلَّغَ مَنْ بَيْنَ يَدَيْكَ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الدَّائِمُ الَّذِي لَا أُزُولُ، صَدَّقُوا النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ، صَاحِبَ الْجَمَلِ وَ الْمِدْرَعَةَ وَ التَّاجِ - وَ هِيَ الْعِمَامَةُ - وَ النَّعْلَيْنِ وَ الْهَرَاوَةَ - وَ هِيَ الْقَضِيبُ -، الْأَنْجَلَ الْعَيْنَيْنِ، الصَّلْتَ الْجَبِينِ، الْوَاضِحَ الْخَدَّيْنِ، الْأَقْنَى الْأَنْفِ، مُفَلِّجَ الثَّنَايَا، كَأَنَّ عُنُقَهُ إِبْرِيْقُ فِضَّةٍ، كَأَنَّ الذَّهَبَ يَجْرِي فِي تَرَاقِيهِ، لَهُ شَعْرَاتُ

باب ۸

بشارت عیسی بن مریم عليه السلام به خود پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم

۱ - عبدالله بن سلیمان که مردی کتابخوان بود می گوید: در انجیل چنین خوانده‌ام: ای عیسی! در کار من کوشا باش و بیهودگی مکن و بشنو و اطاعت کن، ای فرزند طاهره پاکیزه باکره بتول! من تو را بدون مرد از بطن مریم آفریدم، تو را آفریدم تا نشانه‌ای برای جهانیان باشی، پس فقط مرا پرست و بر من توکل کن، کتاب را با دست توانا بگیر و آن را برای مردم سوریا و سریانی تفسیر کن و به آنها بگو که من خدای دائمی هستم که هیچ زوالی ندارد. پیامبر امی را تصدیق کنید همان که سوار بر شتر است و زره بر تن و تاج که همان عمامه باشد بر سر و نعلین در پا و چوبدستی که همان تازیانه باشد در دست دارد. دو چشمش گشاده و گیراست و پیشانی‌ش صاف و گونه‌هایش درخشانده و بینی‌اش راست و قلمی و دندانهایش گشاده است، گردنش صاف و درخشانده است بمانند یک تنگ نقره و گویا از دو طرف گلوی‌ش طلا موج می‌زند. یک رشته موی لطیف از

مِنْ صَدْرِهِ إِلَى سُرَّتِهِ، لَيْسَ عَلَى بَطْنِهِ وَ لَا عَلَى صَدْرِهِ شَعْرٌ، أَسْمَرُ اللَّوْنِ، دَقِيقَ الْمَسْرُوبَةِ، شَيْئَ الْكَفِّ وَالْقَدَمِ، إِذَا التَفَتَ التَفَتَ جَمِيعاً، وَ إِذَا مَشَى فَكَأَنَّمَا يَتَقَلَّعُ مِنَ الصَّخْرِ، وَ يَنْحَدِرُ مِنْ صَبَبٍ، وَ إِذَا جَاءَ مَعَ الْقَوْمِ بَدَّهْمٌ، عَرَقُهُ فِي وَجْهِهِ كَاللُّؤْلُؤِ، وَ رِيحُ الْمِسْكِ تُنْفَحُ مِنْهُ، لَمْ يَرِ قَبْلَهُ مِثْلُهُ وَ لَا بَعْدَهُ، طَيِّبُ الرَّيْحِ، نِكَاحٌ لِلنِّسَاءِ، ذُو النَّسْلِ الْقَلِيلِ، إِنَّمَا نَسَلُهُ مِنْ مُبَارَكَةٍ لَهَا بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ، لَا ضَحَبٌ فِيهِ وَ لَا نَصَبٌ، يُكْفَلُهَا فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا كَفَلَ زَكَرِيَّا أُمَّكَ، لَهَا فَرَحَانٌ مُسْتَشْهَدَانِ، كَلَامُهُ الْقُرْآنُ، وَ دِينُهُ الْإِسْلَامُ، وَ أَنَا السَّلَامُ فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ، وَ شَهِدَ أَيَّامَهُ، وَ سَمِعَ كَلَامَهُ.

قال عيسى: يا ربِّ و ما طوبى؟ قال: شجرة في الجنة أنا غرستها بيدي، تُظِلُّ الْجَنَانَ، أَصْلُهَا مِنْ رِضْوَانٍ، مَأْوَاهَا مِنْ تَسْنِيمٍ، بَرْدُهُ بَرْدُ كَافُورٍ، وَ طَعْمُهُ طَعْمُ الزَّنجبيلِ، مَنْ شَرِبَ مِنْ تِلْكَ الْعَيْنِ شَرْبَةً لَا يَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَداً.

سینه تا نافش کشیده شده است و شکم و سینه اش مو ندارد، گندمگون است و انگشتانش باریک و کف و قدم مبارکش سِتبر است، چون به کسی التفات کند به تمام بدن متوجه او می شود و چون راه رود سنگین و با وقار است و گویا پای از صخره می کند و از بلندی فرود می آید. چون به همراه قومی درآید سربلند و چیره بر ایشان است و عرق روی مبارکش مانند لؤلؤ و مروارید است و رائحه مشک از او می تراود، پیش از او و پس از وی بمانندش دیده نشده است، خوش-بو و ازدواج کننده با زنان و کم فرزند است، نسل او از وجود مبارکه ای است که بیٹی در بهشت دارد که در آن شکاف و رگی نیست، در آخر الزمان او را کفالت کند، همچنانکه زکریا مادر تو را کفالت کرد، برای او دو فرزند عزیز است که در راه خدا شهید شوند، کلام او قرآن است و دینش اسلام و من نیز سلامم، و خوشابحال کسی که زمان وی را دریابد و شاهد ایام وی باشد و کلامش را بشنود.

عیسی علیه السلام گفت: بار خدایا! طوبی چیست؟ فرمود: درختی در بهشت است که من به قدرت خود آن را کاشته ام و آن بر همه بهشت سایه دارد و ریشه اش از رضوان و آبش از تسنیم است خنکی آن مانند کافور و طعمش طعم زنجبیل است

فَقَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ اسْقِنِي مِنْهَا، قَالَ: حَرَامٌ يَا عِيسَى عَلَى الْبَشَرِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا حَتَّى يَشْرَبَ ذَلِكَ النَّبِيُّ، وَحَرَامٌ عَلَى الْأُمَّمِ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْهَا حَتَّى تَشْرَبَ مِنْهَا أُمَّةٌ ذَلِكَ النَّبِيُّ، يَا عِيسَى أَرْفَعُكَ إِلَيَّ ثُمَّ أُهْبِطُكَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لِتَرَى مِنْ أُمَّةٍ ذَلِكَ النَّبِيُّ الْعَجَائِبَ، وَتُعِينَهُمْ عَلَى اللَّعِينِ الدَّجَالِ، أُهْبِطُكَ فِي وَقْتِ الصَّلَاةِ لِتُصَلِّيَ مَعَهُمْ، إِنَّهُمْ أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ.

وَكَانَتْ لِلْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْبَاتٌ، يَسِيحُ فِيهَا فِي الْأَرْضِ، فَلَا يَعْرِفُ قَوْمُهُ وَشِيعَتُهُ خَبْرَهُ، ثُمَّ ظَهَرَ فَأَرْصَى إِلَى شَمْعُونَ بْنِ حَمُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا مَضَى شَمْعُونَ غَابَتِ الْحُجُجُ بَعْدَهُ وَاسْتَدَّتِ الطَّلَبُ، وَعَظُمَتِ الْبَلْوَى، وَدَرَسَ الدِّينُ، وَضَيَّعَتِ الْحُقُوقُ، وَامِيتَتِ الْقُرُوضُ وَالسُّنَنُ، وَذَهَبَ النَّاسُ يَمِينًا وَشِمَالًا لَا يَعْرِفُونَ أَيًّا مِنْ أَيٍّ. فَكَانَتْ الْغَيْبَةُ مِائَتَيْنِ وَخَمْسِينَ سَنَةً.

و هر که از آن جرعه ای نوشد هرگز تشنه نگردد.

عیسی علیه السلام گفت: بار خدایا! مرا از آن چشمه سیراب کن. فرمود: ای عیسی! بر بشر حرام است که از آن چشمه بنوشد تا آن که آن پیامبر از آن بنوشد و بر امتها حرام است که از آن بنوشند تا آنکه امت آن پیامبر از آن بنوشد، ای عیسی من تو را به جانب خود بالا می برم و در آخر الزمان به زمین فرو می فرستم تا شگفتیهای امت آن پیامبر را ببینی و آنها را بر دفع دجال لعین کمک کنی، تو را در وقت صلاة فرو می فرستم تا با ایشان نماز بخوانی. به راستی که آنها امت مرحومه هستند.

و برای عیسی علیه السلام چندین غیبت بود که ناشناس در زمین گردش می کرد و قوم و شیعیانش خبری از او نداشتند بعد از آن ظهور کرد و شمعون بن حمون علیه السلام را وصی خود ساخت و چون شمعون درگذشت، حجتهای پس از وی غایب بودند، و جستجوی آنها سخت شد و بلوای عظیم شد و دین مندرس و حقوق ضایع گردید و واجبات و مستحبات الهی از بین رفت و مردم به این طرف و آن طرف می رفتند و هیچ چیز را نمی شناختند و این غیبت دویست و پنجاه سال بطول انجامید.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «بَقِيَ النَّاسُ بَعْدَ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام خَمْسِينَ وَمِائَتِي سَنَةً بِلا حُجَّةٍ ظَاهِرَةٍ».

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي - عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «كَانَ بَيْنَ عَيْسَى وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام خَمْسِمِائَةَ عَامٍ مِنْهَا مِائَتَانِ وَخَمْسُونَ عَاماً لَيْسَ فِيهَا نَبِيٌّ وَ لا عَالِمٌ ظَاهِرٌ، قُلْتُ: فَمَا كَانُوا؟ قَالَ: كَانُوا مُتَمَسِّكِينَ بِدِينِ - عَيْسَى عليه السلام، قُلْتُ: فَمَا كَانُوا؟ قَالَ: كَانُوا مُؤْمِنِينَ، ثُمَّ قَالَ عليه السلام: وَ لا تَكُونُوا الْأَرْضُ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ».

وَ كَانَ مِمَّنْ ضَرَبَ فِي الْأَرْضِ لِطَلَبِ الْحُجَّةِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رضي الله عنه فَلَمْ يَزَلْ يَنْتَقِلُ مِنْ عَالِمٍ إِلَى عَالِمٍ، وَ مِنْ فَقِيهِ إِلَى فَقِيهِ، وَ يَبْحَثُ عَنِ الْأَسْرَارِ وَ يَسْتَدِلُّ بِالْأَخْبَارِ مُنْتَظِراً لِقِيَامِ الْقَائِمِ سَيِّدِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مُحَمَّدٍ صلوات الله وسلامه عليه أَرْبَعِمِائَةَ سَنَةٍ حَتَّى بُشِّرَ بِوِلَادَتِهِ، فَلَمَّا أُتِقِنَ

۲ - معاویة بن عمار از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: بعد از عیسی بن-مریم علیه السلام مردم دویست و پنجاه سال بدون حجّت ظاهر گذرانیدند.

۳ - یعقوب بن شعیب از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: بین عیسی و محمد صلوات الله وسلامه عليه پانصد سال فاصله بود که در دویست و پنجاه سال آن پیامبر و یا عالمی آشکار نبود، راوی گوید: در این مدت مردم چه می کردند؟ فرمود به دین عیسی عليه السلام عمل می کردند، گفتم: چه حالی داشتند؟ فرمود: مؤمن بودند، سپس فرمود: زمین هیچگاه از عالم خالی نمی ماند.

و از جمله کسانی که در جستجوی حجّت الهی در زمین سفرها کرد سلمان فارسی رضي الله عنه بود که پیوسته از نزد عالمی به نزد عالمی دیگر و از نزد فقیهی به نزد فقیه دیگری می رفت و جستجوی اسرار و رموز الهی می کرد و به اخبار انبیاء گذشته استدلال می کرد و چهارصد سال در انتظار قیام قائم سید اولین و آخرین

بِالْفَرَجِ خَرَجَ يُرِيدُ تِهَامَةَ فُسَبِي.

﴿ باب ۹ ﴾

* (خَبَرُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فِي ذَلِكَ) *

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَبِيهِ - عَمَّنْ ذَكَرَهُ - عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا تُخْبِرُنَا كَيْفَ كَانَ سَبَبُ إِسْلَامِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ؟ قَالَ: «حَدَّثَنِي أَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ جَمَاعَةً مِنْ قُرَيْشٍ كَانُوا مُجْتَمِعِينَ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِسَلْمَانَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَلَا تُخْبِرُنَا بِمَبْدَأِ أَمْرِكَ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: وَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَنَّ غَيْرَكَ سَأَلَنِي مَا أَخْبَرْتُهُ، أَنَا كُنْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ شِيرَازٍ مِنْ أَبْنَاءِ الدَّهَاقِينَ وَ كُنْتُ عَزِيزًا عَلَى وَالِدِي فَبَيْنَمَا أَنَا سَائِرٌ مَعَ أَبِي فِي عِيدِهِمْ إِذَا أَنَا بِصَوْمِعَةٍ وَ إِذَا فِيهَا رَجُلٌ يُنَادِي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ عَيْسَى رُوحُ اللَّهِ، وَ أَنَّ

محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود تا آنکه مزده و لادتش را دادند و چون به فرج یقین کرد رهسپار حجاز و تهمه گردید و اسیر شد.

باب ۹

خبر سلمان فارسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در این باب

راوی گوید: به موسی بن جعفر عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا ما را از سبب اسلام سلمان فارسی آگاه نمی کنید؟ فرمود: پدرم برای من بازگو فرمود که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با سلمان فارسی و ابوذر و گروهی از قریش نزد قبر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اجتماع کرده بودند، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به سلمان فرمود: ای ابا- عبدالله! آغاز کار خود را به ما گزارش بده، سلمان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! به خدا اگر غیر تو می پرسید گزارش نمی دادم، من مردی از اهل شیراز بودم و پدرم از دهقانان بود و نزد پدر و مادرم عزیز بودم، یک روز با پدرم برای شرکت در یکی از جشنهایشان می رفتم که به یک صومعه رسیدم و مردی در آن

مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللَّهِ، فَرَسَخَ وَصَفُ مُحَمَّدٍ ۳۰ فِي لَحْمِي وَدَمِي فَلَمْ يُهَيِّئْ طَعَامًا وَلَا شَرَابًا، فَقَالَتْ لِي أُمِّي: يَا بُنَيَّ مَا لَكَ الْيَوْمَ لَمْ تَسْجُدْ لِمَطْلَعِ الشَّمْسِ؟ قَالَ: فَكَابَرْتُهَا حَتَّى سَكَتَتْ، فَلَمَّا انْصَرَفْتُ إِلَى مَنْزِلِي إِذَا أَنَا بِكِتَابٍ مُعَلَّقٍ فِي السَّقْفِ فَقُلْتُ لِأُمِّي: مَا هَذَا الْكِتَابُ؟ فَقَالَتْ: يَا رُوزْبَهُ إِنَّ هَذَا الْكِتَابَ لَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِيدِنَا رَأَيْنَاهُ مُعَلَّقًا، فَلَا تَقْرُبْ ذَلِكَ الْمَكَانَ فَإِنَّكَ إِنْ قَرَبْتَهُ قَتَلَكَ أَبُوكَ، قَالَ: فَجَاهَدْتُهَا حَتَّى جَنَّ اللَّيْلُ فَنَامَ أَبِي وَ أُمِّي فَكُفْتُ وَأَخَذْتُ الْكِتَابَ وَإِذَا فِيهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ إِلَى آدَمَ أَنَّهُ خَالِقٌ مِنْ صُلْبِهِ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ: مُحَمَّدٌ، يَأْمُرُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَيَنْهَى عَنِ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، يَا رُوزْبَهُ أَنْتَ وَصِيَّ عِيسَى وَآمِنٌ وَاتْرُكِ الْجُوسِيَّةَ» قَالَ: فَصَعِقْتُ صَعِقَةً وَزَادَنِي شِدَّةً، قَالَ: فَعَلِمَ بِذَلِكَ أَبِي وَ أُمِّي فَأَخَذُونِي وَجَعَلُونِي فِي بئرٍ عَمِيقَةٍ، وَقَالُوا لِي: إِنْ رَجَعْتَ وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ، فَقُلْتُ لَهُمْ: أَفْعَلُوا بِي مَا شِئْتُمْ، حُبُّ مُحَمَّدٍ لَا يَذْهَبُ مِنْ صَدْرِي، قَالَ سَلْمَانَ: مَا

بود که ندا می کرد: گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و عیسی روح - الله است و محمد حبیب الله! و صف محمد در عمق گوشت و پوست من رسوخ کرد و دیگر خوراک و شرابی بر من گوارا نشد. مادرم گفت: ای فرزندم چرا امروز به مطلع آفتاب سجده نکردی؟ من با او به مکابره پرداختم تا آنکه ساکت شد چون به خانه خود بازگشتم دیدم کتابی به سقف اتاق آویخته است، به مادرم گفتم: این چه کتابی است؟ گفت: ای روزبه! وقتی از جشن برگشتیم این کتاب را آویخته دیدم، به آن نزدیک مشو که اگر به آن نزدیک شوی پدرت تو را خواهد کشت؛ گوید، من خود را نگاه داشتم تا آنکه شب گذشت و پدر و مادرم خوابیدند، برخاستم و کتاب را برگرفتم و بناگاه دیدم که در آن نوشته است: بسم الله الرحمن الرحيم این عهدهی است از خدای تعالی برای آدم، او از صلب آدم پیامبری می آفریند که به او محمد می گویند، به مکارم اخلاق فرمان می دهد و از پرستش بتها باز می دارد ای روزبه! به نزد وصی عیسی برو و به او ایمان بیاور و آئین گبران فرو گذار. گوید: من فریادی کشیدم و شدتم افزون شد و پدر و مادرم مطلب را دانستند و مرا گرفته و در چاه عمیقی زندانی کردند و گفتند: اگر از این راه برگشتی که هیچ و الا تو را خواهیم کشت و به آنها گفتم: هر چه می خواهید

كُنْتُ أَعْرِفُ الْعَرَبِيَّةَ قَبْلَ قِرَاءَتِي الْكِتَابِ، وَ لَقَدْ فَهَمَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْعَرَبِيَّةَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ قَالَ: فَتَبَيْتُ فِي الْبَيْتِ فَجَعَلُوا يُنْزِلُونَ فِي الْبَيْتِ إِلَيَّ أَقْرَاصًا صِغَارًا.

قال: فَلَمَّا طَالَ أَمْرِي رَفَعْتُ يَدَيَّ إِلَى السَّمَاءِ فَقُلْتُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ حَبَبْتَ مُحَمَّدًا وَ وَصِيَّهِ إِلَيَّ فَبِحَقِّ وَ سَيْلَتِهِ عَجَّلْ فَرَجِي وَ أَرِحْنِي مِمَّا أَنَا فِيهِ، فَأَتَانِي آتٍ عَلَيْهِ ثِيَابٌ بَيْضٌ فَقَالَ: قُمْ يَا رُوزِبَهُ، فَأَخَذَ بِيَدِي وَ أَتَى بِي إِلَى الصَّوْمِعَةِ فَأَنْشَأْتُ أَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ عِيسَى رُوحُ اللَّهِ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللَّهِ، فَأَشْرَفَ عَلَيَّ الدَّيْرَانِيُّ فَقَالَ: أَنْتَ رُوزِبَهُ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ؛ فَقَالَ: اصْعَدْ، فَصَعَدْتُ إِلَيْهِ وَ خَدَمْتُهُ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ: إِنِّي مَيِّتٌ، فَقُلْتُ لَهُ: فَعَلَى مَنْ تُخَلِّفُنِي؟ فَقَالَ: لَا أَعْرِفُ أَحَدًا يَقُولُ بِمِقَالَتِي هَذِهِ إِلَّا رَاهِبًا بِأَنْطَاكِيَّةَ، فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَ ادْفَعْ إِلَيْهِ هَذَا اللَّوْحَ، وَ نَاوَلْنِي لَوْحًا، فَلَمَّا مَاتَ غَسَلْتُهُ وَ كَفَّنْتُهُ وَ دَفَنْتُهُ وَ أَخَذْتُ اللَّوْحَ وَ سِرْتُ بِهِ إِلَى أَنْطَاكِيَّةَ وَ أَتَيْتُ

بکنید که دوستی محمد از دلم بیرون نخواهد شد. سلمان گوید: پیش از خواندن آن نامه، عربی نمی دانستم، آن روز خدای تعالی به من عربی را تفهیم کرد، گوید: در آن چاه ماندم و هر روز چند قرص کوچک نان فرو می فرستادند.

گوید: چون گرفتاریم به درازا کشید، دستانم را به آسمان برداشته و گفتم: بارالها! تو محمد و وصیتش را محبوب من ساختی، پس به حق منزلت او فرج مرا برسان و مرا از این گرفتاری برهان! بعد از آن مردی به نزد من آمد که جامه سفیدی در بر داشت و گفت: ای روزبه! برخیز و دست مرا گرفت و به صومعه آورد و من به این سخنان آغاز کردم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ عِيسَى رُوحُ اللَّهِ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللَّهِ. مرد دیرنشین به من رو کرد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟ گفتم: آری، گفت: بالا بیا، و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال کامل به او خدمت کردم و وقتی که وفاتش نزدیک شد، گفت من خواهم مُرد، گفتم: مرا به که می سپاری؟ گفت: کسی را نمی شناسم که هم عقیده من باشد، مگر راهبی که در انطاکیه است و چون او را دیدی سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده و لوحی به من داد، چون وفات کرد او را غسل و کفن کرده و دفن نمودم و لوح را برگرفته و به انطاکیه مسافرت کرده و به آن صومعه آمدم و می گفتم: أَشْهَدُ أَنْ لَا

الصَّوْمِعَةَ وَ أَنْشَأْتُ أَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ عَيْسَى رُوحُ اللَّهِ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللَّهِ، فَأَشْرَفَ عَلَيَّ الدَّيْرَانِيُّ فَقَالَ: أَنْتَ رُوزِيَهُ، فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: اصْعَدْ فَصَعِدْتُ إِلَيْهِ فَخَدَمْتُهُ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ لِي: إِنِّي مَيِّتٌ، فَقُلْتُ: عَلَيَّ مَنْ تُخَلِّفُنِي؟ فَقَالَ: لَا أَعْرِفُ أَحَدًا يَقُولُ بِمَقَالَتِي هَذِهِ إِلَّا رَاهِبًا بِالْإِسْكَندَرِيَّةِ فَإِذَا أَتَيْتَهُ فَأَقْرَبْتُهُ مِنِّي السَّلَامَ وَادْفَعْ إِلَيْهِ هَذَا اللَّوْحَ، فَلَمَّا تَوَفَّيَ غَسَلْتُهُ وَ كَفَّنْتُهُ وَ دَفَنْتُهُ وَ أَخَذْتُ اللَّوْحَ وَ أَتَيْتُ الصَّوْمِعَةَ وَ أَنْشَأْتُ أَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ عَيْسَى رُوحُ اللَّهِ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللَّهِ، فَأَشْرَفَ عَلَيَّ الدَّيْرَانِيُّ فَقَالَ: أَنْتَ رُوزِيَهُ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: اصْعَدْ فَصَعِدْتُ إِلَيْهِ وَ خَدَمْتُهُ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ لِي: إِنِّي مَيِّتٌ فَقُلْتُ: عَلَيَّ مَنْ تُخَلِّفُنِي؟ فَقَالَ: لَا أَعْرِفُ أَحَدًا يَقُولُ بِمَقَالَتِي هَذِهِ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَدْ حَانَتْ وَ لَادَتْهُ فَإِذَا أَتَيْتَهُ نَأَقْرَبْتُهُ مِنِّي السَّلَامَ، وَادْفَعْ إِلَيْهِ هَذَا اللَّوْحَ، قَالَ: فَلَمَّا تَوَفَّيَ غَسَلْتُهُ وَ كَفَّنْتُهُ وَ دَفَنْتُهُ وَ أَخَذْتُ اللَّوْحَ وَ خَرَجْتُ، فَصَحِبْتُ قَوْمًا فَقُلْتُ

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ عَيْسَى رُوحُ اللَّهِ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللَّهِ. دیرنشین به من رو کرد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟ گفتم: آری، گفت: بالا بیا و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال تمام او را خدمت کردم و وقتی که نزدیک وفاتش شد، گفت: من به زودی خواهم مُرد، گفتم: مرا به که می سپاری؟ گفت: کسی را نمی شناسم که هم عقیده من باشد مگر راهبی در اسکندریه است، چون به نزد او رفتم سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده و چون مُرد او را غسل و کفن کرده و دفنش نمودم و لوح را برگرفته و به آن صومعه رفتم و می گفتم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ عَيْسَى رُوحُ اللَّهِ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللَّهِ. مرد دیرنشین رو به من آورد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟ گفتم: آری، گفت: بالا بیا و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال کامل به او خدمت کردم و چون وفات او نزدیک شد به من گفت: من خواهم مُرد، گفتم: مرا به که می سپاری؟ گفت: کسی را در دنیا نمی شناسم که هم عقیده من باشد و ولادت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب نزدیک است و چون به نزد او رفتم سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده گوید: چون وفات کرد او را غسل و کفن کرده و دفنش نمودم و لوح را برگرفته و بیرون آمدم و با گروهی همنشین شده و به

هَمْ: يَا قَوْمُ اكْفُونِي الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ أَكْفِكُمُ الخِدْمَةَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: فَلَمَّا أَرَادُوا أَنْ يَأْكُلُوا شَدُّوا عَلَيَّ شَاةً فَفَتَلَوْهَا بِالضَّرْبِ، ثُمَّ جَعَلُوا بَعْضُهَا كِبَابًا وَبَعْضُهَا شَوَاءً، فَاثْتَنَعْتُ مِنَ الْأَكْلِ، فَقَالُوا: كُلْ، فَقُلْتُ: إِنِّي غُلَامٌ دَيْرَانِيٌّ وَإِنَّ الدَّيْرَانِيِّينَ لَا يَأْكُلُونَ اللَّحْمَ، فَضَرَبُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَمْسِكُوا عَنْهُ حَتَّى يَأْتِيَكُمُ شَرَابِكُمْ فَإِنَّهُ لَا يَشْرَبُ، فَلَمَّا أَتَوْا بِالشَّرَابِ قَالُوا: اشْرَبْ؟ فَقُلْتُ: إِنِّي غُلَامٌ دَيْرَانِيٌّ وَإِنَّ الدَّيْرَانِيِّينَ لَا يَشْرَبُونَ الخَمْرَ، فَشَدُّوا عَلَيَّ وَأَرَادُوا قَتْلِي، فَقُلْتُ هُمْ: يَا قَوْمُ لَا تَضْرِبُونِي وَ لَا تَقْتُلُونِي فَإِنِّي أَقْرَبُ لَكُمْ بِالْعُبُودِيَّةِ فَأَقْرَرْتُ لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ فَأَخْرَجَنِي وَبَاعَنِي بِثَلَاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ مِنْ رَجُلٍ يَهُودِيٍّ قَالَ: فَسَأَلَنِي عَنْ قِصَّتِي فَأَخْبَرْتُهُ وَقُلْتُ لَهُ: لَيْسَ لِي ذَنْبٌ إِلَّا أَنِّي أَحْبَبْتُ مُحَمَّدًا وَوَصِيَّهُ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ، وَإِنِّي لَا بُغْضَ لَكَ وَابْغِضْ مُحَمَّدًا، ثُمَّ أَخْرَجَنِي إِلَى خَارِجِ دَارِهِ وَإِذَا رَمْلٌ كَثِيرٌ عَلَى بَابِهِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا رُوزِبَهُ لَئِنْ أَصْبَحْتَ وَ لَمْ تَنْقُلْ هَذَا الرَّمْلَ كُلَّهُ مِنْ هَذَا الْمَوْضِعِ لَأَقْتُلَنَّكَ، قَالَ: فَجَعَلْتُ أَهْمِلُ طَوَّلَ لَيْلَتِي فَلَمَّا أَجْهَدَنِي التَّعَبُ

آنها گفتم: آیا طعام و شراب مرا می دهید تا من هم خدمت شما را به جا آورم؟ گفتند: آری، چون خواستند غذا بخورند گوسفندی را بسته و آن را زدند تا مُرد و بخشی از آن را کباب و بخشی دیگر را بریان کردند و من از خوردن آن ایا کردم. گفتند: بخور، گفتم: من غلام دیرنشین هستم و دیرنشینان گوشت نمی خورند، آن قدر مرا کتک زدند که نزدیک بود بمیرم، یکی از ایشان گفت: دست از او بردارید تا شرابتان بیاید که او نخواهد نوشید و چون شراب را آوردند گفتند: بنوش! گفتم: من غلام دیرنشین هستم و دیرنشینان خمر نمی نوشند. پس بر من حمله آورده و می خواستند مرا بشکنند، گفتم: ای قوم مرا نزنید و نکشید که به بندگی شما اعتراف می کنم و برده یکی از آنها شدم و او مرا برد و به یک یهودی به سیصد درهم فروخت. او از داستان من پرسید و من او را آگاه کردم و گفتم: من گناهی ندارم جز آنکه دوستدار محمد و جانشین اویم. یهودی گفت: من تو و محمد را دشمن می دارم و مرا به بیرون خانه اش برد و یک تل ریگ در مقابل خانه اش بود و گفت: اگر تا صبح این ریگها را از اینجا برداری و به جای دیگر نبری تو را خواهم کشت و من هم شروع کرده و تمام شب بدان کار مشغول شدم و چون

رَفَعْتُ يَدَيَّ إِلَى السَّمَاءِ وَقُلْتُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ حَبَبْتَ مُحَمَّدًا وَوَصَيْتَهُ إِلَيَّ فَبِحَقِّ وَسِيلَتِهِ عَجَّلْ
فَرَجِي وَارْحَنِي مِمَّا أَنَا فِيهِ، فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رِيحًا فَفَلَعَتْ ذَلِكَ الرَّمْلَ مِنْ مَكَانِهِ إِلَى-
المكانِ الَّذِي قَالَ الْيَهُودِيُّ، فَلَمَّا أَصْبَحَ نَظَرَ إِلَى الرَّمْلِ قَدْ نُقِلَ كُلُّهُ، فَقَالَ: يَا رُوزِبَةُ أَنْتَ
سَاحِرٌ وَأَنَا لَا أَعْلَمُ فَلَا خَرَجَتِكَ مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ لِئَلَّا تَهْلِكُهَا، قَالَ: فَأَخْرَجَنِي وَبَاعَنِي مِنْ
امْرَأَةٍ سُلَمِيَّةٍ فَأَحَبَّتَنِي حُبًّا شَدِيدًا وَكَانَ لَهَا حَائِطٌ، فَقَالَتْ: هَذَا الحَائِطُ لَكَ كُلُّ مِنْهُ مَا
شِئْتَ وَهَبْ وَتَصَدَّقْ.

قال: فَبَقِيْتُ فِي ذَلِكَ الحَائِطِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَبَيْنَا أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فِي الحَائِطِ إِذَا أَنَا بِسَبْعَةِ
رَهْطٍ قَدْ أَقْبَلُوا تُظِلُّهُمْ غَمَامَةٌ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا كَلُّهُمْ أَنْبِيَاءَ وَلَكِنَّ فِيهِمْ نَبِيًّا
قال: فَأَقْبَلُوا حَتَّى دَخَلُوا الحَائِطَ وَالغَمَامَةُ تَسِيرُ مَعَهُمْ، فَلَمَّا دَخَلُوا إِذَا فِيهِمْ رَسُولُ-
اللَّهِ ﷺ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ المِقْدَادُ وَ عَقِيلُ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ حمزةُ بْنُ-
عَبْدِ المَطْلِبِ وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، فَدَخَلُوا الحَائِطَ ^(۱) فَجَعَلُوا يَتَنَاوَلُونَ مِنْ حَشْفِ النَّخْلِ وَ

بسیار خسته شدم دستها را به آسمان بلند کرده و گفتم: بار الها! تو محمد و وصییش
را محبوب من ساختی، پس به حق منزلت او گشایش مرا برسان و مرا از این
گرفتاری برهان. خدای تعالی بادی فرستاد و آن تلّ ریگ را از آنجا کنده و به آن
مکانی که یهودی گفته بود برد، چون صبح شد یهودی دید که همه ریگها منتقل
شده است، گفت: ای روزبه! تو جادوگری و من نمی دانم پس تو را از این قریه
بیرون می کنم تا آن را نابود نسازی، گوید: مرا بیرون برد و به یک زن سلمی
فروخت او به من محبت فراوانی ابراز می کرد و باغی داشت و گفت: این باغ از آن
تو باشد هر قدر می خواهی از آن بخور و هر قدر می خواهی ببخش و صدقه بده!
گوید: تا مدتی که خدا خواست در آن باغ بودم و روزی دیدم که هفت نفر
آمدند و ابری بر آنها سایه افکنده است، با خود گفتم: همه اینها پیامبر نیستند اما
پیامبری در میان آنهاست گوید: آنها آمدند و داخل باغ شدند و ابر نیز با ایشان
می آمد، چون آمدند در میان آنها رسول خدا و امیرالمؤمنین و ابوذر و مقداد و
عقیل بن ابی طالب و حمزة بن عبدالمطلب ^(۱) و زید بن حارثه بودند داخل باغ

۱ - فيه وهم لأنّ إسلام عقيل قبيل الحديبية و شهادة حمزة في الأحد و لا يمكن اجتماع عقيل و حمزة و النبي ﷺ
في المدينة، و التند ضعيف، و سيأتي الكلام فيه آخر الباب.

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَهُمْ: كُلُوا الْحَشَفَ وَ لَا تُفْسِدُوا عَلَى الْقَوْمِ شَيْئًا، فَدَخَلْتُ عَلَى مَوْلَاتِي فَقُلْتُ لَهَا: يَا مَوْلَاتِي هِيَ لِي طَبَقًا مِنْ رُطْبٍ، فَقَالَتْ: لَكَ سِتَّةُ أَطْبَاقٍ، قَالَ: فَجِئْتُ فَحَمَلْتُ طَبَقًا مِنْ رُطْبٍ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: إِنْ كَانَ فِيهِمْ نَبِيٌّ فَإِنَّهُ لَا يَأْكُلُ الصَّدَقَةَ، وَ يَأْكُلُ الْهَدِيَّةَ، فَوَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقُلْتُ: هَذِهِ صَدَقَةٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كُلُوا وَ أَمْسَكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ حَمَزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ قَالَ لَزَيْدٍ: مُدَّ يَدَكَ وَ كُلْ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هَذِهِ عَلَامَةٌ، فَدَخَلْتُ إِلَى مَوْلَاتِي فَقُلْتُ لَهَا: هِيَ لِي طَبَقًا آخَرَ، فَقَالَتْ: لَكَ سِتَّةُ أَطْبَاقٍ، قَالَ: فَجِئْتُ فَحَمَلْتُ طَبَقًا مِنْ رُطْبٍ فَوَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقُلْتُ: هَذِهِ هَدِيَّةٌ، فَدَدَّ يَدَهُ وَ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ كُلُوا، وَ مَدَّ الْقَوْمُ جَمِيعًا أَيْدِيَهُمْ فَأَكَلُوا، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هَذِهِ أَيْضًا عَلَامَةٌ، قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا أَدُورُ خَلْفَهُ إِذْ حَانَتْ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْبُتَاتُ، فَقَالَ: يَا رُوزِيهِ تَطْلُبُ خَاتَمَ النَّبُوَّةِ، فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَكَشَفَ عَنِّي كِتْفِيهِ فَإِذَا أَنَا بِخَاتَمِ النَّبُوَّةِ مَعْجُونٍ بَيْنَ كِتْفَيْهِ عَلَيْهِ شَعْرَاتٌ قَالَ: فَسَقَطْتُ عَلَى قَدَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شدند و از خرماهای باد ریز می خوردند و پیامبر به آنها می فرمود: باد ریزها را بخورید و ضرری به صاحبان آن نزنید. من نزد خاتم خود رفتم و به او گفتم: ای خانم! طبقی خرما می تازه به من ببخش! و او گفت: شش طبق از آن تو باشد آمدم و طبقی رطب برگرفته و با خود گفتم: اگر در بین ایشان پیامبری باشد از صدقه نمی خورد بلکه از هدیه تناول می کند طبق را مقابل او گذاشتم و گفتم: این صدقه است. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بخورید: اما رسول خدا و امیرالمؤمنین و عقیل ابن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب امساک کردند و حضرت به زید فرمودند: دست دراز کن و بخور! با خود گفتم: این علامتی است و بر خانم خود وارد شده و گفتم: طبقی دیگر به من خرما ببخش! و او گفت: شش طبق از آن تو باشد. گوید: آمدم و طبقی رطب برگرفته و در مقابل او نهادم و گفتم: این هدیه است دست دراز کرد و فرمود: بسم الله بخورید و همه دست دراز کرده و خوردند. با خود گفتم: این هم علامتی است. در این بین که پشت سر او دور می زدم به ناگاه به من التفات دوستانه ای فرموده و گفتند: ای روزبه! خاتم نبوت را می جویی؟ گفتم: آری، او ردا از شانه خود برگرفت و ناگاه چشمم به مهر نبوت افتاد که بین دو

أَقْبَلُهَا، فَقَالَ لِي: يَا رُوْزِيَهُ ادْخُلْ إِلَى هَذِهِ الْمَرْأَةِ وَ قُلْ لَهَا يَقُولُ لَكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: تَبِيعِينَا هَذَا الْغُلَامَ؟ فَدَخَلْتُ فَقُلْتُ لَهَا: يَا مَوْلَاتِي إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَكَ: تَبِيعِينَا هَذَا الْغُلَامَ؟ فَقَالَتْ: قُلْ لَهُ: لَا أُبِيعُكَ إِلَّا بِأَرْبَعِيَّةٍ نَحْلَةٍ مِائَتِي نَحْلَةٍ مِنْهَا صَفْرَاءٌ وَ مِائَتِي نَحْلَةٍ مِنْهَا حَمْرَاءٌ، قَالَ: فَجِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ: فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: وَ مَا أَهْوَنَ مَا سَأَلْتُ، ثُمَّ قَالَ: قُمْ يَا عَلِيُّ فَاجْمَعْ هَذَا النَّوَى كُلَّهُ فَجَمَعَهُ وَ أَخَذَهُ فَغَرَسَهُ، ثُمَّ قَالَ: اسْقِهِ فَسَقَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا بَلَغَ آخِرَهُ حَتَّى خَرَجَ النَّخْلُ وَ لَحِقَ بَعْضُهُ بَعْضًا، فَقَالَ لِي: ادْخُلْ إِلَيْهَا وَ قُلْ لَهَا يَقُولُ لَكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: خُذِي شَيْئَكَ وَ ادْفَعِي إِلَيْنَا شَيْئَنَا قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهَا وَ قُلْتُ ذَلِكَ لَهَا، فَخَرَجَتْ وَ نَظَرَتْ إِلَى النَّخْلِ فَقَالَتْ: وَ اللَّهِ لَا أُبِيعُكَ إِلَّا بِأَرْبَعِيَّةٍ نَحْلَةٍ كُلُّهَا صَفْرَاءٌ، قَالَ: فَهَبِطَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَحَّ جَنَاحَيْهِ عَلَى النَّخْلِ فَصَارَ كُلُّهُ أَصْفَرَ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي: قُلْ لَهَا: إِنَّ مُحَمَّدًا يَقُولُ لَكَ: خُذِي شَيْئَكَ وَ ادْفَعِي إِلَيْنَا شَيْئَنَا، قَالَ: فَقُلْتُ لَهَا

کتف او بود کمی هم مو بر آن قرار داشت، پس بر پای رسول خدا افتادم و بر آن بوسه می زدم. بعد از آن فرمود: ای روزبه! به نزد این زن برو و بگو محمد بن عبدالله می گوید: آیا این غلام را می فروشی؟ آمدم و گفتم: ای خانم من! محمد ابن عبدالله می گوید: آیا این غلام را می فروشی؟ گفتم: به او بگو: تو را به چهارصد نخله می فروشم که دویست نخله آن زرد و دویست نخله دیگر سرخ باشد. گوید: به نزد پیامبر آمدم و او را آگاه کردم، فرمود: چه خواسته آسانی! سپس فرمود: ای علی! برخیز و همه هسته ها را جمع کن، آنها را گرفت و کاشت، سپس فرمود: آنها را آب بده و امیرالمؤمنین آنها را آب داد و هنوز به آخر آنها نرسیده بود که نخلهای بیرون آمد و سر به هم داد. آنگاه به من فرمود: بر او وارد شو، بگو محمد بن عبدالله می گوید: جنس خود را بگیر و جنس ما را بده. گوید: بر او وارد شدم و آن را بدو گفتم، او نیز بیرون آمد و به نخلهای نگریست و گفت: به خدا تو را نفروشم جز به چهارصد نخلی که همه آنها زرد باشد. گوید: جبرئیل علیه السلام فرود آمد و بالهای خود را بر نخلهای کشید و همه آنها زرد شد گوید: سپس به من فرمود به آن زن بگو که محمد می گوید: جنس خود را بگیر و جنس ما را بده، گوید: آن گفتم و آن زن گفت: به خدا یکی از این درختها از محمد و از

ذَلِكَ، فَقَالَتْ: وَ اللَّهُ لَنَخْلَعَنَّ مِنْ هَذِهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مِنْكَ، فَقُلْتُ لَهَا: وَ اللَّهُ لَيَوْمٍ وَاحِدٌ مَعَ مُحَمَّدٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتِ فِيهِ، فَأَعْتَقَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ سَمَّانِي سَلْمَانَ.»

قال مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - عليه السلام -: كَانَ اسْمُ سَلْمَانَ رُوزِبَةَ بْنِ خَشْبُوذَانَ وَ مَا سَجَدَ قَطُّ لِمَطْلَعِ الشَّمْسِ وَ إِنَّمَا كَانَ يَسْجُدُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَتِ الْقِبْلَةُ الَّتِي أُمرَ بِالصَّلَاةِ إِلَيْهَا شَرْقِيَّةً وَ كَانَ أَبَوَاهُ يَظُنَّانِ أَنَّهُ إِنَّمَا يَسْجُدُ لِمَطْلَعِ الشَّمْسِ كَهَيْئَتِهِمْ، وَ كَانَ سَلْمَانُ وَصِيَّ وَصِيِّ عِيسَى عليه السلام فِي آدَاءِ مَا حُمِلَ إِلَيْهِ مِنْ أَنْتَهَتْ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةُ مِنَ الْمُعْصُومِينَ، وَ هُوَ «أَبِي عليه السلام» (۱) وَ قَدْ ذَكَرَ قَوْمٌ أَنَّ «أَبِي» هُوَ أَبُو طَالِبٍ. وَ إِنَّمَا اشْتَبَهَ الْأَمْرُ بِهِ، لِأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سُئِلَ عَنْ آخِرِ أَوْصِيَاءِ عِيسَى عليه السلام فَقَالَ: «أَبِي» فَصَحَّفَهُ النَّاسُ وَ قَالُوا: «أَبِي» وَ يُقَالُ لَهُ: «بُرْدَةٌ» أَيْضًا.

تو در نزد من محبوبتر است و من نیز بدو گفتم: به خدا یک روز با محمد بودن نزد من محبوبتر است از تو و آنچه تو داری. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا آزاد ساخت و نام مرا سلمان نامید (۲).

شیخ صدوق - عليه السلام - می گوید: اسم سلمان روزبه فرزند خشبوذان بود و هرگز به مطلع آفتاب سجده نکرد بلکه سجده او برای خدای تعالی بود اما قبله ای که بود بدان سو نماز گزارد شرقی بود و پدر و مادر او می پنداشتند که مانند آنها به مطلع آفتاب سجده می کند و سلمان وصی و وصی عیسی عليه السلام بود که آنچه بدو سپرده شده است به آخرین اوصیای معصوم برساند که او «أَبِي عليه السلام» بود و بعضی گفته اند: که «أَبِي» ابوطالب است اما امر بر آنها مشتبه شده است، زیرا از امیرالمؤمنین عليه السلام از آخرین وصی عیسی عليه السلام پرسش شد فرمود: «أَبِي» و مردم

۱ - کذا فی البحار، و فی بعض النسخ «أبی».

۲ - توضیحاً اشاره می شود که عقیل در جنگ بدر در سپاه مشرکین بوده و اسیر شده است و آزادشدن او بواسطه فدیة ای بوده است که عباس بن عبدالمطلب پرداخته است. عقیل تا قبل از صلح حدیبیه با مشرکین بود ولی قبل از صلح ایمان آورد. و اما حمزه سیدالشهدا در جنگ بدر شهید شده و عقیل را در این فاصله زمانی ندیده بوده است. و اما سلمان فارسی رضی الله عنه را گفته اند که در بدر حاضر بوده و در غزوة احزاب با مشورت او مسلمین به حفر خندق پرداختند. بنابراین ظواهر باید این قضیه ساختگی باشد که علی بن مهزیار از پدرش که از اهل کتاب ←

﴿ باب ۱۰ ﴾

* (في خبر قس بن ساعدة الإيادي) *

وَمِثْلُ قُسِّ بْنِ سَاعِدَةَ الْإِيَادِيِّ فِي عِلْمِهِ وَحِكْمَتِهِ، كَانَ يَعْرِفُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَنْتَظِرُ ظُهُورَهُ وَيَقُولُ: إِنَّ لِلَّهِ دِينًا خَيْرٌ مِنَ الدِّينِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ. وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَيَقُولُ: يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحَدَهُ.

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ يَوْمَ افْتَتَحَ مَكَّةَ إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ وَقَدْ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ الْقَوْمُ؟ قَالُوا: وَفَدُ بَكْرَيْنِ وَائِلٍ، قَالَ: فَهَلْ عِنْدَكُمْ عِلْمٌ مِنْ خَبْرِ قُسِّ بْنِ سَاعِدَةَ الْإِيَادِيِّ؟ قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَمَا فَعَلَ؟ قَالُوا:

آن را تصحیف کرده و گفتند: «أبی» و به او «بُرده» نیز می گفتند.

باب ۱۰

خبر قس بن ساعدة ایادی

و فردی مانند قس بن ساعدة ایادی که عالم و حکیم بود پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پیش از ولادتش می شناخت و منتظر ظهور او بود و می گفت: خدا را دینی است که از دین شما بهتر است و پیامبر اکرم نیز برای او طلب رحمت می کرد و می فرمود: او در روز قیامت به تنهایی بمانند امتی محشور می شود.

۱ - محمد بن مسلم از امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کند که فرمود: در فتح مکه یک روز رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کنار خانه کعبه بود که گروهی نماینده بر او وارد شدند و سلام کردند. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: این قوم چه کسانی هستند؟ گفتند: نمایندگان بکر بن وائل. فرمود: آیا از اخبار قس بن ساعدة ایادی آگاهی دارید؟

سه بوده و نه راوی شیعه، از قول فرد داستان پردازی قصه را نقل می کند و به امام موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت می دهد و قطعاً حقیقت ندارد و ساختگی است و ساختگی بودن آن بر اهل خرد پوشیده نیست. شیخ صدوق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در این کتاب خود قصه ها و داستانهای را نقل می کند که رغبتی در خواننده ایجاد کرده باشد برای آگاهی از اخبار صحیحه و همانگونه که اشاره می کند به هیچکدام از این داستانها استناد نمی کند چون خود آن را داستان می داند.

مات، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْمَوْتِ وَرَبِّ الْحَيَاةِ، كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى قُسِّ بْنِ سَاعِدَةَ الْإِيَادِيِّ وَهُوَ بِسُوقِ عُكَازٍ عَلَى جَمَلٍ لَهُ أَحْمَرٌ وَهُوَ يَخْطُبُ النَّاسَ وَيَقُولُ: «اجْتَمِعُوا أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِذَا اجْتَمَعْتُمْ فَأَنْصِتُوا فَإِذَا أَنْصِتُمْ فَاسْمِعُوا، فَإِذَا سَمِعْتُمْ فَعُوا، فَإِذَا وَعَيْتُمْ فَاحْفَظُوا، فَإِذَا حَفِظْتُمْ فَاصْدُقُوا، أَلَا إِنَّهُ مَنْ عَاشَ مَاتَ، وَمَنْ مَاتَ فَاتَ، وَمَنْ فَاتَ فَلَيْسَ بِآتٍ، إِنَّ فِي السَّمَاءِ خَبْرًا وَفِي الْأَرْضِ عِبْرًا، سَقْفٌ مَرْفُوعٌ، وَمِهَادٌ مَوْضُوعٌ، وَنُجُومٌ تَمُورٌ، وَلَيْلٌ يَدُورٌ، وَبِحَارُ مَاءٍ [لَا] تَغُورُ، يَحْلِفُ قُسٌّ مَا هَذَا بِلَعْبٍ، وَإِنَّ مِنْ وَرَاءِ هَذَا لَعَجَبًا، مَا لِي أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ فَلَا يَرْجِعُونَ، أَرْضُوا بِالْمُقَامِ فَأَقَامُوا؟ أَمْ تُرْكُوا فَنَامُوا؟ يَحْلِفُ قُسٌّ يَمِينًا غَيْرَ كَاذِبَةٍ إِنَّ لِلَّهِ دِينًا هُوَ خَيْرٌ مِنَ الدِّينِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: رَحِمَ اللَّهُ قُسًّا يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحَدَهُ.

گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: چه می کند؟ گفتند: از دنیا رفته است. فرمود: سپاس خدائی را که پروردگار موت و حیات است، هر شخص طعم مرگ را می چشد. گویا قس بن ساعده ایادی را می بینم که در بازار عکاظ بر شتر سرخ موی خود است و برای مردم خطبه می خواند و می گوید: ای مردم! گرد آئید و چون گرد آمدید خاموش باشید و چون خاموش شدید گوش دهید و چون گوش دادید فرا گیرید و چون فرا گرفتید حفظ کنید و چون حفظ کردید باور کنید. آگاه باشید هر که زندگی کرد خواهد مُرد و هر که مُرد از دست می رود و هر که از دست رفت دیگر نمی آید، در آسمان خبر و در زمین عبرتهائی است، سقفی است برافراشته شده و گهواره ای است نهاده شده و ستارگانی در حرکت و شبی در چرخش و دریاهاى آبی که فرو نمی رود. قس سوگند یاد می کند که اینها بازیچه نیست و در ورای اینها امر شگفتی است. چرا مردم را می بینم که می روند و باز نمی گردند؟ آیا اقامت در آنجا را پسندیده و در آنجا رحل اقامت افکنده اند؟ یا در آنجا رها شده و خوابیده اند؟ قس سوگند یاد می کند که خدا را دینی است که از دین شما بهتر است. سپس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خدا قس را رحمت کند، او در روز قیامت به تنهائی به مانند اُمّتی محشور می شود. فرمود: آیا

قال: هل فيكم أحدٌ يحسنُ من شعره شيئاً؟ فقال بعضهم: سمعته يقول:

في الأولين الذاهبين من القرون لنا بصائر
 لما رأيت موارداً للموت ليس لها مصادر
 ورأيت قومي نحوها تمضي الأكابر والأصاغر
 لا يرجع الماضي إلي ولا من الباقين غابر
 أثقت أني لا محال لة حيث صار القوم صائر

و بلغ من حكمة قس بن ساعده و معرفته أن النبي ﷺ كان يسأل من يقدم عليه من إياد من حكمه و يضعي إليه سمعه.

۲ - حدثنا الحسن بن عبد الله بن سعيد قال: حدثنا أبو الحسن علي بن الحسين بن -

إسماعيل قال: أخبرنا محمد بن زكريا قال: حدثنا عبد الله بن الضحاک، عن هشام، عن أبيه أن وفدًا من إياد قدموا على رسول الله ﷺ فسألهم عن حكم قس بن ساعده

در میان شما کسی هست که از اشعار او بداند؟ یکی از آنها گفت: من از او شنیدم که می گفت:

آنان که شدند سوی عقبی هستند برای ما بصائر
 آن کس که درآمده ست بر موت از آن به برون نگشت صادر
 دیدم همه را به جانب مرگ رفتند اکابر و اصاغر
 آنان که شدند باز نایند آنان که نرفته اند صاير

من نیز یقین روم بدان سو

چرخ است بر این مدار دایر

حکمت قس بن ساعده و معرفت او به جایی رسیده بود که پیامبر اکرم از کسانی که از قبیله ایاد بر آن حضرت وارد می شدند، از حکمتهای قس پرسش می کردند و به آن گوش فرامی دادند.

۲ - هشام از پدرش روایت کند که نمایندگان از قبیله ایاد برسول -

خدا ﷺ وارد شدند و آن حضرت از حکمتهای قس بن ساعده پرسش

فَقَالُوا: قَالَ قُسٌّ:

يَا نَاعِيِ الْمَوْتِ وَالْأَمْوَاتِ فِي جَدَثٍ عَلَيْهِمْ مِنْ بَقَايَا بَزَّهِمْ خَرَقٌ ۱
 دَعَهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ يَوْمًا يُصَاحُّ بِهِمْ كَمَا يُنْبِئُهُ مِنْ نَوْمَاتِهِ الصَّعِقُ ۲
 مِنْهُمْ عُرَاةٌ وَ مِنْهُمْ فِي ثِيَابِهِمْ مِنْهَا الْجَدِيدُ وَ مِنْهَا الْأَرْزَقُ الْخَلِيقُ ۳
 حَتَّى يَعُودُوا بِحَالٍ غَيْرِ خَالَتِهِمْ خَلَقَ جَدِيدٌ وَ خَلَقَ بَعْدَهُمْ خَلِقُوا
 مَطَرٌ وَ نَبَاتٌ، وَ آبَاءٌ وَ أُمَّهَاتٌ، وَ ذَاهِبٌ وَ آتٍ، وَ آيَاتٌ فِي أَثَرِ آيَاتٍ، وَ أَمْوَاتٌ بَعْدَ
 أَمْوَاتٍ، ضَوْءٌ وَ ظَلَامٌ، وَ لَيَالٍ وَ أَيَّامٌ، وَ فَقِيرٌ وَ غَنِيٌّ، وَ سَعِيدٌ وَ شَقِيٌّ، وَ مُحْسِنٌ وَ مُسِيءٌ،
 نَبَأٌ لِأَرْبَابِ الْغَفْلَةِ، لِيُصْلِحَنَّ كُلُّ عَامِلٍ عَمَلَهُ، كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ وَاحِدٌ، لَيْسَ بِمَوْلُودٍ وَ لَا
 وَالِدٍ، أَعَادَ وَ أَبَدًا، وَ إِلَيْهِ الْمَابُ غَدًا.
 وَ أَمَّا بَعْدُ يَا مَعْشَرَ إِيَادٍ أَيْنَ ثَمُودُ وَ عَادٌ؟ وَ أَيْنَ الْآبَاءُ وَ الْأَجْدَادُ؟ أَيْنَ الْحَسَنُ الَّذِي لَمْ

فرموده گفتند: قس می گوید:

- ۱ - ای خواننده مرگ! مرده ها در گورند و بر تن آنها از بقیه اثاث زندگانی همان پاره کفنهاست.
 - ۲ - آنها را فروگذار که ایشان را روزی است که بر آنها فریاد کنند و از خواب برخیزند همچنان که بیهوش از خوابها بیدار شود.
 - ۳ - بعضی از ایشان عریانند و بعضی دیگر در جامه های خود و بعضی از آن جامه ها جدید و نو است و بعضی دیگر تکه تکه و کهنه.
 - ۴ - تا آنگاه که به حالی غیر حالت خود برگردند، آفرینشی نو و خلقی که بعد از ایشان آفریده می شوند.
- باران است و نبات، پدران و مادران، رونده و آینده، آیاتی به دنبال آیات و امواتی بعد از اموات، روشنی و تاریکی و شبها و روزها و فقیر و غنی و سعید و شقی و نیکوکار و بدکار، خبری برای غافلان باید که هر عاملی عملش را اصلاح کند، چنین نیست، بلکه او خدای یکتاست، نه مولود است و نه والد، اعاده می کند و آغاز می نماید و فردا بازگشت به سوی اوست.
- اما بعد، ای گروه ایاد! ثمود و عاد کجایند؟ و آباء و اجداد کجا هستند؟ آن

يُشْكِرُ وَالْقَبِيحُ الَّذِي لَمْ يُنْقَمْ، كَلَّا وَرَبُّ الْكَعْبَةِ لَيُعُودَنَّ مَا بَدَأَ، وَلَئِنْ ذَهَبَ يَوْمٌ لَيُعُودَنَّ يَوْمٌ.

وَهُوَ قُسُّ بْنُ سَاعِدَةَ بْنِ حُذَاقَةَ بْنِ زَهْرِ بْنِ إِيَادِ بْنِ نَزَارٍ، أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِالْبَعْثِ مِنْ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ، وَأَوَّلُ مَنْ تَوَكَّأَ عَلَى عَصَا. وَيُقَالُ: إِنَّهُ عَاشَ سِتْمِائَةَ سَنَةٍ، وَكَانَ يَعْرِفُ النَّبِيَّ ﷺ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ وَيُبَشِّرُ النَّاسَ بِخُرُوجِهِ، وَكَانَ يَسْتَعْمِلُ التَّقِيَّةَ وَيَأْمُرُ بِهَا فِي خِلَالِ مَا يَعِظُ بِهِ النَّاسَ.

۳ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ - إِسْمَاعِيلَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا بْنِ دِينَارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَهْدِيُّ ابْنُ سَابِقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: جَمَعَ قُسُّ بْنُ سَاعِدَةَ وَوَلَدَهُ فَقَالَ: إِنَّ الْمِعَاءَ تَكْفِيهِ الْبِقَلَةَ وَتَرْوِيهِ الْمَذْقَةَ، وَمَنْ عَيْرَكَ شَيْئًا فَفِيهِ مِثْلُهُ، وَمَنْ ظَلَمَكَ وَجَدَ مَنْ يَظْلِمُهُ، مَتَى عَدَلْتَ عَلَى نَفْسِكَ عَدَلَ عَلَيْكَ مَنْ فَوْقَكَ، فَإِذَا نَهَيْتَ عَنْ شَيْءٍ فَابْدِءْ بِنَفْسِكَ، وَلَا تَجْمَعْ مَا لَا تَأْكُلُ،

نیکی که مورد تقدیر و سپاس واقع نشد کجاست؟ و آن زشتی که نقت و بلا در پی نداشت که دید؟ چنین نیست، به خدای کعبه آنچه آغاز شد دوباره عود می کند و اگر روزی برود، روزی دیگر باز می گردد.

و او قس فرزند ساعده فرزند حذاقه فرزند زهر فرزند ایاد فرزند نزار است اولین کسی که از جاهلیت به قیامت ایمان آورد و اولین کسی که به عصا تکیه زد، و می گویند او ششصد سال زیست و پیامبر اکرم ﷺ را به اسم و نسب می شناخت و مردم را به قیام او بشارت می داد و به تقیه عمل می کرد و به مردم در ضمن مواعظش بدان دستور می داد.

۳ - عبدالله بن عباس از پدرش نقل کند که گفت: قس بن ساعده فرزندانش را گرد آورد و گفت: برای شکم باقلائی بس است و شیر آمیخته با آب هم آن را سیراب می کند، هر که تو را به چیزی سرزنش کرد در خودش هم مانند آن هست و هر کس به تو ظلم کند، ظالمی بدو ظلم خواهد کرد، اگر بر نفست عدالت ورزی، مافوق نیز بر تو عدالت ورزد، آنگاه که خواستی از چیزی نهی کنی از خود آغاز کن و چیزی را که نمی خوری گردآوری مکن و چیزی را که محتاج آن

وَلَا تَأْكُلْ مَا لَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ، وَإِذَا ادَّخَرْتَ فَلَا يَكُونَنَّ كَنْزُكَ إِلَّا فِعْلَكَ، وَكُنْ عَفَّ الْعِيْلَةِ،
 مُشْتَرِكِ الْغِنَى تَسُدُّ قَوْمَكَ، وَلَا تُشَاوِرَنَّ مَشْغُولًا وَإِنْ كَانَ حَازِمًا، وَلَا جَائِعًا وَإِنْ كَانَ
 فَهِمًا، وَلَا مَذْعُورًا وَإِنْ كَانَ نَاصِحًا، وَلَا تَضَعَنَّ فِي عُنُقِكَ طَوْقًا لَا يُمَكِّنُكَ نَزْعُهُ إِلَّا بِشِقِّ
 نَفْسِكَ، وَإِذَا خَاصَمْتَ فَاعْدِلْ، وَإِذَا قُلْتَ فَاقْتَصِدْ، وَلَا تَسْتَوْدِعَنَّ أَحَدًا دِينَكَ وَإِنْ
 قَرَّبْتَ قَرَابَتَهُ، فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ لَمْ تَزَلْ وَجِلًّا وَكَانَ الْمُسْتَوْدِعُ بِالْخِيَارِ فِي الْوَفَاءِ
 بِالْعَهْدِ، وَكُنْتَ لَهُ عَبْدًا مَا بَقِيَتْ، فَإِنْ جَنَى عَلَيْكَ كُنْتَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ، وَإِنْ وَفَىٰ كَانَ
 الْمَدْوُوحُ دُونَكَ، عَلَيْكَ بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّهَا تُكْفِّرُ الْخَطِيئَةَ.

فَكَانَ قَسٌّ لَا يَسْتَوْدِعُ دِينَهُ أَحَدًا وَكَانَ يَتَكَلَّمُ بِمَا يَخْفَىٰ مَعْنَاهُ عَلَى الْعَوَامِّ وَلَا
 يَسْتَدْرِكُهُ إِلَّا الْخَوَاصُّ.

نیستی مخور، اگر خواستی چیزی را ذخیره سازی، آن عملت باشد، اگر
 می خواهی آقای قومت باشی خرجت را بر دیگران منه، اما ثروتت را با آنان در
 میان نه، با کسی که مشغول است مشورت مکن اگر چه حاذق باشد، و با گرسنه
 مشورت مکن گرچه فهیم باشد، و با ترسو مشورت مکن گر چه ناصح باشد، و
 طوقی بر گردنت مینداز که جز با مشقت نتوانی آن را برداری، چون دشمنی می کنی
 عدالت بورز و در گفتار میانه رو باش و راز دین خود را به امانت نزد کسی
 مگذار گرچه خویشاوند نزدیک باشد که اگر چنین کردی پیوسته هراسناک
 خواهی بود، و امانتدار مختار است که وفا کند و یا تخلف ورزد و تا زنده ای او را
 بنده ای، اگر بر تو جنایت کند تو خود چنین کرده ای و اگر وفا کند مدحش از آن
 تو نیست، و بر تو باد صدقه دادن که آن کفاره گناهان است.

و قسّ راز دینش را به احدی نمی سپرد و به گونه ای سخن می گفت که معنای
 آن بر عوام مخفی بود و فقط خواص معنای آن را درک می کردند.



﴿ باب ۱۱ ﴾

﴿ (فِي خَبَرِ تَبَعٍ) ﴾

وَ كَانَ تَبَعُ الْمَلِكِ أَيْضاً مِمَّنْ عَرَفَ النَّبِيَّ ﷺ وَ انْتَبَهَرَ خُرُوجَهُ لِأَنَّهُ قَدْ وَقَعَ إِلَيْهِ خَبْرُهُ، فَعَرَفَهُ أَنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ نَبِيٌّ يَكُونُ مُهَاجِرَتُهُ إِلَى يَثْرِبَ.

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ، عَنْ أَبَانَ رَفَعَهُ: أَنَّ تَبَعاً قَالَ فِي مَسِيرِهِ:

حَبْرٌ لَعَمْرُكَ فِي الْيَهُودِ مَسُودٌ	حَتَّى أَتَانِي مِنْ قُرَيْظَةَ عَالِمٌ
لِنَبِيِّ مَكَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ مُهْتَدٍ	قَالَ ازْدَجِرْ عَنْ قَرْيَةٍ مَحْجُوبَةٍ
وَ تَرَكَتَهُمْ لِعِقَابِ يَوْمِ سَرْمَدٍ	فَعَفَوْتُ عَنْهُمْ عَفْوً غَيْرَ مُثَرَّبٍ
يَوْمَ الْحِسَابِ مِنَ الْجَحِيمِ الْمَوْقِدِ	وَ تَرَكَتُهَا لِلَّهِ أَرْجُو عَفْوَهُ

باب ۱۱

خبر تبع پادشاه یمن

تبع پادشاه یمن نیز از کسانی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می شناخت و منتظر قیام او بود، زیرا خبر آن بدو رسیده بود و می دانست که به زودی پیامبر از مکه ظهور کرده و به یثرب مهاجرت خواهد کرد.

۱ - أبان در حدیثی مرفوع گوید: تبع در مسیر پیامبر اکرم از مکه به مدینه این اشعار را سروده است:

تا آنکه در آمد از قریظه
 حبری علمی عظیم سودد
 گفتا که برو از آن دیاری
 کو جانب حق نگشت مهتد
 من نیز در آمدم ز مکه
 تا باز رسد عذاب سرمد
 امید من از خدای عفو است
 آن روز که هست نار موقد

وَلَقَدْ تَرَكْتُ لَهَا مِنْ قَوْمِنَا
نَفْرًا يَكُونُ النَّصْرُ فِي أَعْقَابِهِمْ
مَا كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ بَيْتًا ظَاهِرًا
قَالُوا بِمَكَّةَ بَيْتٌ مَالٍ دَائِرٍ
فَأَرَدْتُ أَمْرًا حَالَ رَبِّي دُونَهُ
فَتَرَكْتُ مَا أَمَلْتُهُ فِيهِ لَهُمْ
نَفْرًا أُولِي حَسَبٍ وَ مِنْ مُحَمَّدٍ
أَرْجُو بِذَلِكَ ثَوَابَ رَبِّ مُحَمَّدٍ
لِلَّهِ فِي بَطْحَاءِ مَكَّةَ يُعْبَدُ
وَ كُنُوزُهُ مِنْ لَوْلُو وَ زَبْرَجِدٍ
وَ اللَّهُ يَدْفَعُ عَنْ خَرَابِ الْمَسْجِدِ
وَ تَرَكْتُهُمْ مَثَلًا لِأَهْلِ الْمَشْهَدِ

* * * *

قال أبو عبد الله عليه السلام: قد أخبر أنه سيخرج من هذه - يعني مكة - نبي يكون مهاجرة إلى يثرب، فأخذ قوماً من اليمن فأنزلهم مع اليهود لينصروه إذا خرج وفي

باقی بنهادمی تنی چند
تا یار بود برای احمد
جمعی که به راه حق درآیند
فرمان ببرند از محمد
هرگز نبود گمان به مکه
نامی ز خدا رود به معبد
گفتند به مکه بیت مالی ست
آکنده ز لؤلؤ و زبرجد
گفتم که کنم عزم ایشان
لیکن نکند اراده ایزد
من تارك آن گروه از آن رو
عبرت بشود به اهل مشهد

* * * *

امام صادق عليه السلام فرمود: او خبر داده است که از این شهر پیامبری ظهور خواهد کرد که به یثرب مهاجرت خواهد کرد، به همین جهت گروهی از مردم یمن را با یهودیان در آنجا سکنی داد تا آنگاه که مبعوث شود او را یاری کنند و در این

ذَلِكَ يَقُولُ:

شَهِدْتُ عَلَى أَحْمَدَ أَنَّهُ
فَلَوْ مَدَّ عُمَرُ إِلَى عُمَرِهِ
وَ كُنْتُ عَذَاباً عَلَى الْمُشْرِكِينَ
رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ
لَكُنْتُ وَزيراً لَهُ وَ ابْنِ عَمِّ
وَ أَسْقِيهِمْ كَأْسَ حَتْفٍ وَ غَمِّ

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي رضي الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ تَبِعاً قَالَ لِلأَوْسِ وَالخَزْرَجِ: كُونُوا هُنَا حَتَّى يُخْرِجَ هَذَا النَّبِيُّ، أَمَا أَنَا فَلَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ وَ لَخَرَجْتُ مَعَهُ».

۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْأَصَمُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْعَطَّارِ دِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ - يَحْيَى الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عِكْرِمَةُ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: لَا يَشْتَبِهَنَّ عَلَيْكُمْ أَمْرٌ تَبِعَ فَإِنَّهُ كَانَ مُسْلِمًا.

باره گفته است:

گواهی میدهم بر نفس احمد
که او از جانب رحمان رسول است
اگر عمرم رسد بر عمر جانان
وزارت گر شود قسمت قبول است
به جان مشرکین باشم عذابی
از این رو خاطر آنان ملول است

۲ - ولید بن صبیح از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: تبع به دو قبیله اوس و خزرج سفارش کرد که همین جا باشید تا این پیامبر ظاهر شود، اما من اگر او را درک کنم بدو خدمت می کنم و با او خواهم بود.

۳ - عکرمه گفته است از ابن عباس شنیده ام که می گفت: امر تبع بر شما مشتبه نشود او مسلمان بود.

﴿ باب ۱۲ ﴾

﴿ (فِي خَبَرِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ أَبِي طَالِبٍ) ﴾

وَ كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ أَبُو طَالِبٍ مِنَ أَعْرَفِ الْعُلَمَاءِ وَ أَعْلَمِهِمْ بِشَأْنِ النَّبِيِّ ﷺ وَ كَانَا يَكْتُمَانِ ذَلِكَ عَنِ الْجُهَّالِ وَ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ .

۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ : حَدَّثَنِي الْهَيْثَمُ بْنُ عَمْرٍو الْمَزْنِيُّ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَقِيلِ الْهَذَلِيِّ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : كَانَ يُوضَعُ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِرَاشٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ لَا يَجْلِسُ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ إِجْلَالًا لَهُ ، وَ كَانَ بَنُوهُ يَجْلِسُونَ حَوْلَهُ حَتَّى يَخْرُجَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ وَ هُوَ غُلَامٌ فَيَمْشِي حَتَّى يَجْلِسَ عَلَى الْفِرَاشِ فَيَنْظُمُ ذَلِكَ عَلَى أَعْيُنِهِ ، وَ يَأْخُذُونَهُ لِيُؤَخِّرُوهُ فَيَقُولُ هُمْ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِذَا رَأَى ذَلِكَ مِنْهُمْ : دَعُوا ابْنِي فَوَاللَّهِ إِنْ لَهُ لَشَأْنًا عَظِيمًا إِنِّي أَرَى أَنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ يَوْمٌ وَ هُوَ سَيِّدُكُمْ ، إِنِّي أَرَى عُزَّتَهُ عُزَّةٌ تَسُودُ النَّاسَ ، ثُمَّ يَحْمِلُهُ فَيَجْلِسُهُ

باب ۱۲

خبر عبدالمطلب و ابوطالب

عبدالمطلب و ابوطالب از همه دانشمندان به مقام پیامبر اکرم ﷺ دانانتر بودند، اما آن را از جهال و اهل کفر و ضلال پنهان می داشتند.

۱ - عکرمه از ابن عباس نقل کرده است که می گفت: در سایه خانه کعبه مسندی برای عبدالمطلب می انداختند و او بر آن می نشست و به خاطر اکرام و احترام وی کسی بر روی آن مسند نمی نشست، فرزندان او همه در اطراف او می نشستند تا آنکه عبدالمطلب برخیزد و بیرون رود، اما رسول خدا ﷺ که کودک بود می آمد و روی آن مسند می نشست. این موضوع بر عموهایش گران می آمد و او را می گرفتند تا او را واپس برند و آنگاه که عبدالمطلب چنین می دید، می فرمود: پسر من را وانهد، به خدا سوگند او را شانی بزرگ است و من می بینم روزی خواهد آمد که او سرور همه شما باشد. من در پیشانی او می بینم که بر همه مردم سروری کند. سپس او را بر می داشت و با خود بر آن مسند

امعه | و یمسح ظهره و یقبله و یقول: ما رأیت قبلة أطیب منه و لا أطهر قط، و لا جسد ألین منه و لا أطیب منه، ثم یلتفت إلى أبی طالب و ذلک أن عبد الله و أباطالب لأم واحد، و یقول: یا أباطالب إن هذا الغلام لشیئاً عظیماً فاحفظه و استمسک به فإنه فرد و حید، و کن له کالأم، لا یصل إلیه شیء یکرهه، ثم یحمله علی عنقه فیطوف به أسبوعاً، فكان عبدالمطلب قد علم أنه یکره اللات و العزی فلا یدخله علیها، فلما تمت له ست سنین ماتت أمه آمنه بالأبواء بین مکة و المدینة، و کانت قدمت به علی أخواله من بنی عدی، فبقی رسول الله ﷺ یتیماً لأب له و لأم، فازداد عبدالمطلب له رقة و حفظاً، و کانت هذه حاله حتی أدركت عبدالمطلب الوفاة فبعث إلى أبی طالب و محمد علی صدره و هو فی غمرات الموت و هو ینکی و یلتفت إلى أبی طالب و یقول: یا أباطالب انظر أن تكون حافظاً لهذا الوحید الذی لم یشم رائحة أبیه، و لا ذاق شفقة أمه،

می نشانید و دستی به پشت او می کشید و او را می بوسید و می گفت: من هرگز بوسه ای به این خوبی و پاکیزگی ندیده ام و تنی به این نرمی و خوشبوئی مشاهده نکرده ام، سپس رو به ابوطالب می کرد - زیرا عبدالله و ابوطالب از یک مادر بودند - و می فرمود: ای ابوطالب! برای این کودک شأن بزرگی است او را حفظ کن و نگاهدار که او یکتا و یگانه است و برای او مانند مادر باش، مبادا چیزی که بدش می آید به وی رسد، سپس او را برگردن خود می نهاد و هفت بار طواف می کرد. عبدالمطلب می دانست که او از لات و عززی بدش می آید و وی را با آنها مواجه نمی کرد و چون شش ساله شد مادرش آمنه در سرزمین ابواء که بین مکة و مدینه است درگذشت، آمنه او را برای دیدار دائیهایش که از بنی عدی بودند برده بود و رسول اکرم ﷺ بدون پدر و مادر گردید و عبدالمطلب نسبت به او مهربانتر و حافظتر شد و حال چنین بود تا وفات عبدالمطلب نزدیک شد، ابوطالب را فراخواند و در حالیکه محمد روی سینه اش بود و او در سگرات مرگ به سر می برد، می گریست و به ابوطالب می گفت: ای ابوطالب بنگر تا حافظ این یگانه باشی کسی که رائحه پدر استشمام نکرده و مهر مادری نیچشیده: ای ابوطالب بنگر که او را نسبت به تن خود به منزله جگرت بدانی، من همه فرزندانم

انظُرْ يَا أَبَاطِلِبَ أَنْ يَكُونَ مِنْ جَسَدِكَ بِمَنْزِلَةِ كَبِدِكَ فَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ بَنِي كُلَّهُمْ وَ أَوْصَيْتُكَ بِهِ لِأَنَّكَ مِنْ أُمَّ أَبِيهِ، يَا أَبَاطِلِبَ إِنَّ أَدْرَكَتْ أَيَّامَهُ فَأَعْلَمْ أَنِّي كُنْتُ مِنْ أَبْصَرِ النَّاسِ وَ أَعْلَمِ النَّاسِ بِهِ، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَتَّبِعَهُ فَأَفْعَلْ وَ انصُرْهُ بِلِسَانِكَ وَ يَدِكَ وَ مَالِكَ، فَإِنَّهُ وَ اللَّهُ سَيَسُودُكُمْ وَ يَمْلِكُ مَا لَمْ يَمْلِكْ أَحَدٌ مِنْ بَنِي آبَائِي، يَا أَبَاطِلِبَ مَا أَعْلَمْ أَحَدًا مِنْ آبَائِكَ مَاتَ عَنْهُ أَبُوهُ عَلَى حَالِ أَبِيهِ وَ لَا أُمُّهُ عَلَى حَالِ أُمِّهِ، فَأَحْفَظْهُ لِي وَحْدَتِهِ، هَلْ قَبِلْتَ وَصِيَّتِي فِيهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ قَدْ قَبِلْتُ، وَ اللَّهُ عَلَيَّ بِذَلِكَ شَهِيدٌ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: قَدْ يَدَكَ إِلَيَّ، قَدْ يَدُهُ إِلَيْهِ، فَضْرَبَ يَدَهُ عَلَى يَدِهِ، ثُمَّ قَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: الْآنَ خَفَّفَ عَلَيَّ الْمَوْتُ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يُقَبِّلُهُ، وَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنِّي لَمْ أَقْبَلْ أَحَدًا مِنْ وُلْدِي أَطِيبَ رِيحًا مِنْكَ وَ لَا أَحْسَنَ وَجْهًا مِنْكَ، وَ يَتَمَنَّى أَنْ يَكُونَ قَدْ بَقِيَ حَتَّى يُدْرِكَ زَمَانَهُ، فَمَاتَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ هُوَ ابْنُ ثَمَانِ سِنِينَ، فَضَمَّهُ أَبُو طَالِبٍ إِلَى نَفْسِهِ لِأَيْفَارِقُهُ سَاعَةً مِنْ لَيْلٍ وَ لَا نَهَارٍ، وَ كَانَ يَنَامُ مَعَهُ حَتَّى لَا يَأْتَمِنَ عَلَيْهِ أَحَدًا.

را رها کرده و تنها سفارش او را به تو می‌کنم زیرا تو از مادر پدر او هستی. ای ابوطالب! اگر ایام او را درک کردی بدان که من از همه مردم به امر او بیناتر و آگاهتر بوده‌ام و اگر توانستی از او پیروی کن و او را با زبان و دست و ثروت یاری نما، که او - به خدا سوگند - به زودی بر شما آقائی کند و سلطنتی یابد که هیچ یک از اولاد پدرانم نداشتند، ای ابوطالب! هیچ یک از پدرانت را نمی‌شناسم که پدرش چون پدر او و مادرش چون مادر او مرده باشند، او را به واسطه تنهاییش حافظ باش. آیا وصیتم را درباره او پذیرفتی؟ ابوطالب گفت: آری پذیرفتم و خدا نیز بر آن گواه است. عبدالمطلب گفت: دستت را به سوی من دراز کن و او نیز دستش را دراز کرد و با یکدیگر دست دادند. سپس عبدالمطلب گفت: اکنون مرگ بر من آسان شد، سپس پی در پی محمد را می‌بوسید و می‌گفت: گواهی می‌دهم که هیچ یک از فرزندان خود را نبوسیده‌ام که از تو خوشبوتر و خوشروتر باشد و آرزو می‌کرد که در قید حیات باشد تا زمان او را درک کند و آنگاه که عبدالمطلب فوت کرد محمد بچه‌ای هشت ساله بود، ابوطالب او را همراه خود کرد و ساعتی از شبانه روز از او غافل نبود و در کنار او می‌خوابید و هیچ

۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْأَصَمُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْخَبَّارِ الْعَطَّارِ دِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ ابْنِ يَسَارِ الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ بَعْضِ أَهْلِهِ قَالَ: كَانَ يُوَضَّعُ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ جَدِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِرَاسٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ فَكَانَ لَا يَجْلِسُ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ بَنِيهِ إِجْلَالاً لَهُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي حَتَّى يَجْلِسَ عَلَيْهِ، فَيَذْهَبُ أَغْمَامُهُ لِيُوَخَّرُوهُ، فَيَقُولُ جَدُّهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: دَعُوا ابْنِي، فَيَمْسَحُ عَلَى ظَهْرِهِ وَيَقُولُ، إِنَّ لِبَنِي هَذَا لَشَأْنًا. فَتَوَفَّى عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ النَّبِيُّ ﷺ ابْنُ ثَمَانَ سِنِينَ بَعْدَ عَامِ الْفِيلِ بِثَمَانَ سِنِينَ.

۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ - إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ خَالِدِ بْنِ الْيَاسِ، عَنْ أَبِي - بَكْرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي جَهْمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا طَالِبٍ يُحَدِّثُ عَنْ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ فِي الْحِجْرِ إِذْ رَأَيْتُ رُؤْيَا هَالِكِي، فَأَتَيْتُ كَاهِنَةَ قُرَيْشٍ وَ عَلِيَّ مُطْرَفُ حَزْ، وَ جُمَّي تَضْرِبُ مِنْكِبِي فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيَّ عَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ التَّغْيِيرَ فَاسْتَوْتُ وَ أَنَا

کس را بر او امین نمی دانست.

۲ - عباس بن عبدالله بن سعید از بعضی از خاندانش نقل کرده است که برای عبدالمطلب (جد رسول خدا) در سایه کعبه مسندی می انداختند و به واسطه حرمت او هیچ یک از فرزندانش بر آن مسند نمی نشست، اما رسول خدا ﷺ می آمد و بر روی آن می نشست، عموهایش می آمدند تا او را واپس برند جدش عبدالمطلب می گفت: فرزندم را واگذارید و بر پشتش دست محبت می کشید و می گفت: برای این فرزندم شأن و منزلتی بزرگ است. عبدالمطلب در سال هشتم عام الفیل درگذشت و پیامبر ﷺ پسر بیچه ای هشت ساله بود.

۳ - فرزند عبدالله بن ابی جهم گوید پدرم از جدّم روایت کرد: شنیدم ابوطالب از عبدالمطلب چنین نقل می کرد: وقتی در حجر اسماعیل خوابیده بودم و خوابی دیدم که مرا به هراس انداخت و در حالیکه ردای خزی بر دوش داشتم و گیسوانم بر شانه هایم بود نزد کاهنه قریش رفتم، چون مرا دید در چهره ام دگرگونی مشاهده

يَوْمَئِذٍ سَيِّدُ قَوْمِي، فَقَالَتْ: مَا شَأْنُ سَيِّدِ الْعَرَبِ مُتَغَيِّرِ اللَّوْنِ هَلْ رَابَهُ مِنْ حَدَثَانِ الدَّهْرِ رَبِّ؟ فَقُلْتُ لَهَا: بَلَىٰ إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ وَأَنَا نَائِمٌ فِي الْحِجْرِ كَأَنَّ شَجَرَةً قَدْ نَبَتَتْ عَلَيَّ ظَهْرِي قَدْ نَالَ رَأْسُهَا السَّمَاءَ وَضُرِبَتْ أَغْصَانُهَا الشَّرْقَ وَالْعَرَبَ وَرَأَيْتُ نُورًا يَظْهَرُ مِنْهَا أَعْظَمَ مِنْ نُورِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ ضِعْفًا، وَرَأَيْتُ الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ سَاجِدَةً لَهَا وَهِيَ كُلُّ يَوْمٍ تَزْدَادُ عِظَمًا وَنُورًا، وَرَأَيْتُ رَهْطًا مِنْ قُرَيْشٍ يُرِيدُونَ قَطْعَهَا فَإِذَا دَنَوْا مِنْهَا أَخَذَهُمْ شَابٌّ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا وَأَنْظَفِهِمْ ثِيَابًا فَيَأْخُذُهُمْ وَيَكْسِرُ ظُهُورَهُمْ، وَيَقْلَعُ أَعْيُنَهُمْ، فَرَفَعْتُ يَدِي لِأَتَنَاوَلَ غُصْنًا مِنْ أَغْصَانِهَا، فَصَاحَ بِي الشَّابُّ وَقَالَ: مَهْلًا لَيْسَ لَكَ مِنْهَا نَصِيبٌ، فَقُلْتُ: لِمَنِ النَّصِيبُ وَالشَّجَرَةُ مِنِّي؟ فَقَالَ: النَّصِيبُ لِهَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَدْ تَعَلَّقُوا بِهَا وَسَتَعُودُ^(۱) إِلَيْهَا. فَانْتَبَهْتُ مَدْعُورًا فَرِعًا مُتَغَيِّرِ اللَّوْنِ.

فَرَأَيْتُ لَوْنَ الْكَاهِنَةِ قَدْ تَغَيَّرَ، ثُمَّ قَالَتْ: لَيْنُ صَدَقَتْ رُؤْيَاكَ لَيْخُرُجَنَّ مِنْ صُلْبِكَ

کرد و نشست، و من آن روز بزرگ قومم بودم. گفت: چرا بزرگ عرب را رنگ پریده می بینم؟ آیا امر ناگواری رخ داده است؟ گفتم: آری، دوش در حجر اسماعیل خوابیده بودم و در خواب دیدم که گویا درختی بر پشتم روئید و سرش بر آسمان رسید و شاخه هایش شرق و غرب عالم را گرفت و نوری را در آن دیدم که هفتاد مرتبه از نور خورشید درخشانتر بود و عرب و عجم آن را سجده می کردند و هر روز بزرگی و نورش افزون می شد و جمعی از قریش را دیدم که می خواستند آن را قطع کنند و چون بدان نزدیک شدند جوانی زیبا و پاکیزه آنها را گرفت و پشتشان را شکست و چشمشان را از کاسه به در آورد، من دستم را بالا برده تا شاخه ای از آن را برگیرم که آن جوان فریاد زد: آرام باش که تو را از آن نصیبی نیست، گفتم: نصیب از آن کیست در حالی که درخت از آن من است؟ گفت: نصیب آنهایی است که بدان آویخته اند و بدان باز می گردند، من مدهوش و هراسان و رنگ پریده از خواب بیدار شدم.

و من دیدم که رنگ آن کاهن پرید و سپس گفت: اگر خوابت راست باشد از پشت تو فرزندی بیرون آید که مالک شرق و غرب شود و آگاه کننده مردمان

وَلَدٌ يَمْلِكُ الشَّرْقَ وَالْغَرْبَ، يُنَبِّأُ فِي النَّاسِ، فَسَرَى عَنِّي غَمِّي، فَانظُرْ يَا أَبَاطَالِبٍ لَعَلَّكَ تَكُونُ أَنْتَ، فَكَانَ أَبُو طَالِبٍ يُحَدِّثُ النَّاسَ بِهَذَا الْحَدِيثِ وَالنَّبِيُّ ﷺ قَدْ خَرَجَ وَ يَقُولُ: كَانَتْ الشَّجَرَةُ وَاللَّهُ أَبَا الْقَاسِمِ الْأَمِينِ، فَقِيلَ لَهُ: فَلِمَ لَمْ تُؤْمِنْ بِهِ؟ فَقَالَ: لِلْسَّبَبَةِ وَالْعَارِ.

قال أبو جعفر محمد بن عليّ مصنف هذا الكتاب - رحمته الله -: إنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ مُؤْمِنًا وَلَكِنَّهُ يُظْهِرُ الشِّرْكَ وَيَسْتَتِرُ الْإِيمَانَ لِيَكُونَ أَشَدَّ تَمَكُّنًا مِنْ نُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رحمته الله قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي سَارَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِي - عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَبَا طَالِبٍ أَظْهَرَ الْكُفْرَ وَأَسْرَأَ الْإِيمَانَ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَخْرُجْ مِنْهَا فَلَيْسَ لَكَ بِهَا نَاصِرٌ، فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ.

۵ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِعُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَشْبَاطٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسَلِّيِّ، عَنْ سَعْدِ بْنِ - طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ: «وَاللَّهِ

باشد، بعد از آن غم و اندوه از من زایل شد، ای ابوطالب! بنگر شاید آن فرزند تو باشی. ابوطالب پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را به مردم باز می گفت و می فرمود: به خدا سوگند که آن درخت، ابوالقاسم امین است. به او گفتند: چرا به وی ایمان نمی آوری؟ و او گفت: به خاطر دشنام و ننگ قریش.

مصنف این کتاب شیخ صدوق رحمته الله گوید: ابوطالب مؤمن بود ولیکن اظهار شرک می کرد و ایمانش را پنهان می داشت تا بهتر بتواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کند.

۴ - محمد بن مروان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: ابوطالب اظهار کفر می کرد و ایمانش را پنهان می داشت و چون وفاتش فرا رسید خداوند به رسول اکرم وحی کرد که از مکه بیرون رو که در آن یاوری برای تو نیست و او به مدینه مهاجرت کرد.

۵ - اصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ گوید: از امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - شنیدم که

ما عَبْدَ أَبِي وَ لَا جَدِّي عَبْدَ الْمُطَّلِبِ وَ لَا هَاشِمٍ وَ لَا عَبْدُ مَنَافٍ صَنَمًا قَطُّ ، قِيلَ لَهُ : فَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ؟ قَالَ : كَانُوا يُصَلُّونَ إِلَى الْبَيْتِ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَمَسِّكِينَ بِهِ .

۶ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مُسْلِمٍ مَوْلَى لِبْنِي - مَخْزُومٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي الْعَبَّاسَ يُحَدِّثُ قَالَ : وُلِدَ لِأَبِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَبْدُ اللَّهِ فَرَأَيْنَا فِي وَجْهِهِ نُورًا يَزْهَرُ كُنُورِ الشَّمْسِ ، فَقَالَ أَبِي : إِنَّ هَذَا الْغُلَامَ شَأْنًا عَظِيمًا ، قَالَ : فَرَأَيْتُ فِي مَنَامِي أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ مَنَخَرِهِ طَائِرٌ أَبْيَضٌ فَطَارَ فَبَلَغَ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ ثُمَّ رَجَعَ رَاجِعًا حَتَّى سَقَطَ عَلَى بَيْتِ الْكَعْبَةِ ، فَسَجَدَتْ لَهُ قُرَيْشٌ كُلُّهَا ، فَبَيْنَمَا النَّاسُ يَتَأَمَّلُونَهُ إِذَا صَارَ نُورًا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ اَمْتَدَّ حَتَّى بَلَغَ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ ، فَلَمَّا انْتَبَهَتْ سَأَلْتُ كَاهِنَةَ بَنِي مَخْزُومٍ فَقَالَتْ لِي : يَا عَبَّاسُ لِمَنْ صَدَقَتْ رُؤْيَاكَ لِيَخْرُجَنَّ مِنْ صُلْبِهِ وَ لَدَى يَصِيرُ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ تَبَعًا لَهُ ، قَالَ أَبِي : فَهَمَنِي أَمْرُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى أَنْ تَزَوَّجَ بِأَمْنَةَ وَ كَانَتْ مِنْ أَجْمَلِ نِسَاءِ قُرَيْشٍ وَ أُمَّهَا خَلْقًا ، فَلَمَّا مَاتَ عَبْدُ اللَّهِ وَ وُلِدَتْ

می فرمود: به خدا سوگند که پدر و جدّم عبدالمطلب و هاشم و عبدمناف هیچگاه بتی را پرستیدند. گفتند: پس چه می پرستیدند؟ فرمود: مطابق دین ابراهیم علیه السلام به جانب خانه کعبه نماز می خواندند و بدان متمسک بودند.

۶ - ابن عباس گوید که از پدرم شنیدم که می گفت: چون برای پدرم عبدالمطلب، عبدالله به دنیا آمد در سیاهی او نوری دیدیم که مانند خورشید می درخشید. پدرم گفت: برای این کودک منزلی بزرگ است، گوید: در خواب دیدم که از سوراخ بینی او پرنده سفیدی بیرون آمد و پرواز کرد و به شرق و غرب عالم رسید، سپس برگشت و بر خانه کعبه فرود آمد و همه قریش بر او سجده کردند. در این بین که مردم متوجه آن پرنده بودند به نوری بین آسمان و زمین مبدّل شد و شرق و غرب عالم را گرفت. چون از خواب بیدار شدم تعبیر آن را از کاهنه بنی مخزوم پرسیدم، گفت: ای عباس! اگر خوابت راست باشد از صلب او پسری بیرون آید که اهل مشرق و مغرب پیرو او شوند. پدرم گفت: وضع عبدالله برایم اهمیت یافت تا آن که آمنه - زیباترین و کاملترین زنان قریش - را به

آمَنَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَيْتُ فَرَأَيْتُ النُّورَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَزْهَرُ فَحَمَلْتُهُ وَ تَفَرَّسْتُ فِي وَجْهِهِ
فَوَجَدْتُ مِنْهُ رِيحَ الْمِسْكِ، وَ صِرْتُ كَأَنِّي قِطْعَةٌ مِسْكِ مِنْ شِدَّةِ رِيحِي، فَحَدَّثْتَنِي آمَنَةُ وَ
قَالَتْ لِي: إِنَّهُ لَمَّا أَخَذَنِي الطَّلُقُ وَ اشْتَدَّ بِي الْأَمْرُ سَمِعْتُ جَلْبَةً وَ كَلَاماً لَا يُشْبِهُ كَلَامَ
الْأَدَمِيِّينَ، فَرَأَيْتُ عِلْمًا مِنْ سُنْدُسٍ عَلَى قَضِيبٍ مِنْ ياقوتٍ قَدْ ضُرِبَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ
الْأَرْضِ، وَ رَأَيْتُ نُوراً يَسْطَعُ مِنْ رَأْسِهِ حَتَّى بَلَغَ السَّمَاءَ، وَ رَأَيْتُ قُصُورَ الشُّمَامَاتِ كُلِّهَا
شُعْلَةً نُورٍ^(۱)، وَ رَأَيْتُ حَوْلِي مِنَ الْقِطَاةِ أَمْراً عَظِيماً قَدْ نَشَرَتْ مِنْ أَجْنِحَتِهَا حَوْلِي، وَ
رَأَيْتُ تَابِعَ شُعَيْرَةَ الْأَسَدِيَّةِ قَدْ مَرَّتْ وَ هِيَ تَقُولُ: آمَنَةُ مَالَقِيَتِ الْكُهَّانُ وَ الْأَصْنَامُ مِنْ
وَلَدِكَ، وَ رَأَيْتُ رَجُلًا شَابًا مِنْ أُمَّمِ النَّاسِ طُولاً، وَ أَشَدَّهُمْ بَيَاضاً، وَ أَحْسَنِهِمْ ثِيَاباً مَا
ظَنَنْتُهُ إِلَّا عَبْدَ الْمُطَّلِبِ قَدْ دَنَامَنِي فَأَخَذَ الْمَوْلُودَ فَتَقَلَّ فِي فِيهِ وَ مَعَهُ طَشْتُ مِنْ ذَهَبٍ
مَضْرُوبٍ بِالزُّمُرْدِ وَ مُشْطٌ مِنْ ذَهَبٍ فَشَقَّ بَطْنَهُ شَقًّا ثُمَّ أَخْرَجَ قَلْبَهُ فَشَقَّهُ فَأَخْرَجَ مِنْهُ

همسری برگزید و چون عبدالله در گذشت و آمنه رسول خدا را به دنیا آورد آمدم
و دیدم همان نور در پیشانی او می درخشد، او را برگرفته و در چهره اش
نگریستم و در او رائحه مشک یافتم و از شدت آن رائحه خوش، گویا من خود
مشک شدم و آمنه به من چنین گفت: چون مرا درد زایمان گرفت و کار دشوار شد
غوغا و کلامی را شنیدم که شبیه کلام آدمیان نبود و پرچمی از دنیا دیدم که بر
دسته ای از یاقوت بین آسمان و زمین قرار داشت و نوری از سر آن به آسمان
می تابید و کاخهای شامات را به تمامی شعله نوری دیدم و در اطراف خود پرندۀ
قطا^(۲) را دیدم که باهایش را در اطرافم گشوده بود و جنی طایفه بنی اسد را
دیدم که از برابرم گذشت و می گفت: ای آمنه! می دانی کاهنها و بتها از دست
پسرت چه کشیده اند؟ و مرد جوان بلندبالا و سفید و خوش لباسی را دیدم - که به
گمانم عبدالمطلب بود - که به نزد من آمد و نوزاد را گرفت و آب دهان در دهانش
گذاشت و یک طشتِ طلائی زمردنگار و یک شانه طلا به همراه داشت، شکم
طفل را شکافت و قلبش را بیرون آورد، آن را نیز شکافت و یک نکته سیاهی از

۱ - فی بعض النسخ «شعلة نار».

۲ - قطا پرنده ای است مانند کبوتر که در اهتداء به آن مثل زده می شود گویند: «أهدى من القطا» جمع قطاة.

نُكْتَةُ سَوْدَاءَ فَرَمَى بِهَا ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً مِنْ حَرِيرَةٍ خَضْرَاءَ فَفَتَحَهَا فَإِذَا فِيهَا كَالذَّرِيرَةِ
 الْبَيْضَاءِ فَحَشَاهُ، ثُمَّ رَدَّهُ إِلَى مَا كَانَ، وَمَسَحَ عَلَى بَطْنِهِ وَاسْتَنْطَفَهُ فَنَطَقَ فَلَمْ أَفْهَمْ مَا قَالَ
 إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: فِي أَمَانِ اللَّهِ وَحِفْظِهِ وَكِلَاءَتِهِ، وَقَدْ حَشَوْتُ قَلْبَكَ إِيْمَانًا وَعِلْمًا وَحِلْمًا وَ
 يَقِينًا وَعَقْلًا وَحُكْمًا فَأَنْتَ خَيْرُ الْبَشَرِ، طُوبَى لِمَنِ اتَّبَعَكَ، وَوَيْلٌ لِمَنِ تَخَلَّفَ عَنْكَ، ثُمَّ أَخْرَجَ
 صُرَّةً أُخْرَى مِنْ حَرِيرَةٍ بَيْضَاءَ فَفَتَحَهَا فَإِذَا فِيهَا خَاتَمٌ فَضَرَبَ بِهِ عَلَى كَتِفِيهِ، ثُمَّ قَالَ:
 أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أَنْفِخَ فِيكَ مِنْ رُوحِ الْقُدُسِ، فَنَفِخَ فِيهِ، وَالْأَبْسَهُ قَيْصًا وَقَالَ: هَذَا أَمَانُكَ
 مِنْ آفَاتِ الدُّنْيَا، فَهَذَا مَا رَأَيْتُ يَا عَبَّاسُ بَعِينِي، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: وَأَنَا يَوْمَئِذٍ أَقْرَهُ فَكَشَفْتُ
 عَنْ تَوْبِهِ فَإِذَا خَاتَمُ النُّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، فَلَمْ أَزَلْ أَكْتُمُ شَأْنَهُ وَنَسِيتُ الْحَدِيثَ فَلَمْ أَذْكَرْهُ إِلَى
 يَوْمِ إِسْلَامِي حَتَّى ذَكَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

آن بیرون آورد و به دور افکند، سپس یک کیسه حریر سبزرنگ بیرون آورد و
 آن را گشود و در آن گرد سفیدی بود و دل را از آن پُر کرد و آن را به جای خود
 گذاشت و دستی بر شکمش کشید و او را به سخن درآورد و او هم سخن گفت، اما
 من از گفتار او چیزی نفهمیدم جز آنکه گفت: در امان و حفظ و نگهداری خدا!
 من قلبت را پر از ایمان و علم و حلم و یقین و عقل و حکمت کردم و تو
 خیرالبشری! خوشا به حال کسی که از تو پیروی کند و وای بر کسی که از تو
 تخلف ورزد، سپس یک کیسه دیگری از حریر سفید بیرون آورد و آن را گشود و
 در آن مَهْری بود و آن را بر کتفهای او زد و گفت: خدایم فرمان داده است که از
 روح القدس در تو بدمم و در او دمیدم و جامه‌ای بر او پوشانیدم و گفت: این امان
 تو از آفات دنیا است. این چیزی است که آن را عباس با دو چشم خود دیده
 است. بعد از آن عباس گفت: من در آن روز می‌خواندم، جامه‌اش را بالا زدم و
 مَهْر نبوت را میان دو کتفش دیدم و منزلتش را پیوسته پنهان می‌داشتم و این
 حدیث را فراموش کردم و یادم نیامد تا آن روز که اسلام آوردم و رسول خدا آن
 را به یادم آورد.

﴿ باب ۱۳ ﴾

* (فی خبرِ سیفِ بنِ ذی یزن) *

وَ كَانَ سَيْفُ بْنُ ذِي يَزْنَ عَارِفًا بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ بَشَّرَ بِهِ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لَمَّا وَفَدَ عَلَيْهِ .

۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَكِيمٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ بَكَّارِ الْعَبْسِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ : وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ - هَاشِمِ الْبُوفَكِّيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو مَتَّصُورٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَزْهَرَ بِهَرَاةَ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ - إِسْحَاقَ الْبَصْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ حَرْبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ بَكْرٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ ابْنِ - عَبَّاسٍ قَالَ : لَمَّا ظَفَرَ سَيْفُ بْنُ ذِي يَزْنَ بِالْحَبَشَةِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ بِسَنَتَيْنِ أَتَاهُ وَفْدُ الْعَرَبِ وَ أَشْرَافُهَا وَ شُعْرَاؤُهَا بِالتَّهْنِئَةِ وَ تَمْدَحُهُ وَ تَذَكُّرُ مَا كَانَ مِنْ بَلَائِهِ وَ طَلَبِهِ بِشَارِ قَوْمِهِ فَأَتَاهُ وَفْدٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَ مَعَهُمْ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنُ هَاشِمٍ وَ أُمَيَّةُ بْنُ عَبْدِ شَمْسٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَدْعَانَ وَ أَسَدُ بْنُ خُوَيْلِدٍ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيِّ وَ وَهْبُ بْنُ عَبْدِ مَنَافٍ فِي أَنَاسٍ مِنْ

باب ۱۳

خبر سیف بن ذی یزن

و سیف بن ذی یزن عارف به امر رسول خدا ﷺ بود و آنگاه که عبدالمطلب به همراه هیئتی بر او وارد شد وی را به وجود پیامبر اکرم ﷺ بشارت داد.

۱- ابوصالح از ابن عباس چنین نقل می کند: چون سیف بن ذی یزن در سال دوم میلاد پیغمبر اکرم بر حبشه چیره شد، نمایندگان و اشراف و شعرای عرب برای عرض تهنیت و مبارکباد به نزد سیف می رفتند و رنج و خونخواهی او که برای قومش متحمل شده بود یادآوری می کردند، و هیئتی از قریش آمد که در بین آنها عبدالمطلب بن هاشم و امیه بن عبد شمس و عبدالله بن جدعان و اسد بن -

وَجُوهٍ قُرَيْشٍ فَقَدِمُوا عَلَيْهِ صَنْعَاءَ فَاسْتَأْذَنُوا فَإِذَا هُوَ فِي رَأْسِ قَصْرِ يُقَالُ لَهُ: غُمْدَانُ، وَ هُوَ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ أُمِّيَّةُ بَنِي أَبِي الصَّلْتِ:

اشْرَبْ هَنِيئًا عَلَيْكَ التَّاجُ مُرْتَفَعًا

فِي رَأْسِ غُمْدَانَ دَارًا مِنْكَ بِمَحَلِّهَا

فَدَخَلَ عَلَيْهِ الْآذِنُ فَأَخْبَرَهُ بِمَكَانِهِمْ، فَأَذِنَ لَهُمْ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ دَنَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ مِنْهُ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْكَلَامِ فَقَالَ لَهُ: إِنْ كُنْتَ مِمَّنْ يَتَكَلَّمُ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلُوكِ فَقَدْ أَذِنَّا لَكَ، قَالَ: فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَلَّكَ أَيْهَا الْمَلِكُ مَحَلًّا رَفِيعًا صَعْبًا مَنِيعًا شَامِحًا بِأَذْخَا، وَ أَنْبَتَكَ مَنَبَتًا طَابَتْ أُرُومَتُهُ، وَ عَذُبَتْ جُرْثُومَتُهُ، وَ تَبَّتْ أَصْلُهُ وَ بَسَقَ فَرْعُهُ فِي أَكْرَمِ مَوْطِنٍ وَ أَطْيَبِ مَوْضِعٍ وَ أَحْسَنِ مَعْدِنٍ، وَ أَنْتَ - أَبَيْتَ اللَّعْنَ -، مَلِكُ الْعَرَبِ وَ رَبِيعُهَا الَّذِي تُخْصَبُ بِهِ، وَ أَنْتَ أَيْهَا الْمَلِكُ رَأْسُ الْعَرَبِ الَّذِي لَهُ تُنْقَادُ، وَ عَمُودُهَا الَّذِي عَلَيْهِ الْعِمَادُ، وَ مَعْقِلُهَا

خویند بن عبدالعزی و وهب بن عبد مناف و بعضی دیگر از بزرگان قریش بودند و در صنعا بروی وارد شدند و از وی که در بالای قصرش آرمیده بود اجازه خواستند و این قصر را که غمدان می گفتند همان قصری است که امیة بن ابي-صلت درباره آن گفته است:

بر تو گوارا باد! تاجی مرتفع بر سر کرده‌ای، و در بالای غمدان سرایی بنا کرده‌ای که آنجا فرودگاه توست.

حاجب به نزد سیف رفت و او را از مکانت ایشان با خبر کرد. و او اجازه داد و چون آنها وارد شدند، عبدالمطلب نزدیک رفت و اجازه سخن خواست، سیف گفت: اگر تو از کسانی هستی که در برابر پادشاهان سخن می گویند ما به تو اجازه دادیم، گوید عبدالمطلب گفت: پادشاهها! خداوند تو را جایگاهی رفیع و استوار و منیع و شامخ و بزرگ ارزانی فرموده است و تو را از خاندانی قرار داده که اصلش پاک و ریشه اش شیرین و بنیانش پایدار و شاخه اش مرتفع است در گرامی ترین موطن و پاکیزه ترین موضع و نیکوترین معدن جای داری و از نفرین برکناری، پادشاه عرب و بهار آنانی که وفور نعمتشان به اوست. پادشاهها! تو سرور عربی که از تو فرمان می برند و ستون محکم آنانی که بدان تکیه زده اند و

الَّذِي يُلْجَأُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ، سَلَفَكَ خَيْرٌ سَلَفٍ، وَأَنْتَ لَنَا مِنْهُمْ خَيْرٌ خَلْفٍ، فَلَنْ يَحْمِلَ مَنْ أَنْتَ سَلْفُهُ، وَلَنْ يَهْلِكَ مَنْ أَنْتَ خَلْفُهُ، فَمَنْ أُمَّهَا الْمَلِكُ أَهْلُ حَرَمِ اللَّهِ وَ سَدَنَةُ بَيْتِهِ، أَشْخَصْنَا إِلَيْكَ الَّذِي أَمْهَجْنَا مِنْ كَشْفِ الْكَرْبِ الَّذِي فَدَحْنَا فَفَنَحْنُ وَقَدْ التَّهْنِئَةُ لَا وَقَدْ الْمَرْزَاةُ.

قال: وَ أُمَّهُمْ أَنْتَ أُمَّهَا الْمُتَكَلِّمُ؟ قال: أَنَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ، قال: ابْنُ أُخْتِنَا؟ قال: نَعَمْ، قال: أَدُنُّ، فَدَنَا مِنْهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْقَوْمِ وَعَلَيْهِ فَقَالَ: مَرْحَبًا وَأَهْلًا، وَ نَاقَةَ وَ رَحْلًا، وَ مُسْتَنَاخًا سَهْلًا، وَ مُلْكًا رِيحًا، قَدْ سَمِعَ الْمَلِكُ مَقَالَاتِكُمْ وَ عَرَفَ قَرَابَتَكُمْ وَ قَبَلَ وَ سَيْلَتَكُمْ، فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللَّيْلِ وَ أَهْلُ النَّهَارِ، وَلَكُمْ الْكِرَامَةُ مَا أَقَمْتُمْ، وَ الْحَبَاءُ إِذَا ظَعَنْتُمْ، قال: ثُمَّ انْهَضُوا إِلَى دَارِ الضِّيَافَةِ وَ الْوُفُودِ فَأَقَامُوا شَهْرًا لَا يَصِلُونَ إِلَيْهِ وَ لَا يَأْذَنُ لَهُمْ بِالْانْصِرَافِ، ثُمَّ انْتَبَهَ لَهُمْ انْتِبَاهَةً، فَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَذَّنِي بِمَجْلِسِهِ وَ أَخْلَاهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ الْمُطَّلِبِ إِنِّي مُفَوِّضٌ إِلَيْكَ مِنْ سِرِّ عِلْمِي أَمْرًا مَا لَوْ كَانَ غَيْرُكَ لَمْ أُبْحَ لَهُ بِهِ

بدان پناهنده می شوند. پدران بهترین پدران بودند و تو نیز بهترین جانشینی، آنکه تو سلفش باشی بی نام نخواهد بود و آنکه تو خلفش باشی هلاک نخواهد شد. پادشاهها! ما اهل حرم خداوند و نگهبانان بیت اویم ما را به آستان تو خرسندی دفع گرفتاری و اندوه گسیل داشته است و ما برای تبریک - نه تسلیت - آمده ایم. سیف گفت: ای متکلم! تو کیستی؟ گفت: عبدالمطلب بن هاشم، گفت: خواهرزاده ما؟ گفت: آری، گفت: نزدیک بیا و او نیز به نزدیکش رفت، سپس بر همه آنها رو کرد و گفت: مرحباً و اهلاً، خوش آمدید، خانه خانه شماست و عطای فراوان نصیب شما. گفت: پادشاه گفتار شما را شنید و بر خویشاوندی شما مطلع گردید و وسیله شما را پذیرفت و شب و روز در اینجا خواهید بود، اگر اینجا بمانید گرامی هستید و اگر کوچ کنید عطای وافر برید. گوید: سپس آنها را به دارالضیافه برید، و یک ماه پذیرایی کردند در این مدت نه دسترسی به او داشتند و نه اجازه بازگشت، سپس یک روز به یاد آنها افتاد و عبدالمطلب را خواست و او را پهلوی خود نشانید و با او خلوت کرد، سپس گفت: ای عبدالمطلب! من رازی را به تو می سپارم که سپردن آن را به کسی جز تو روانمی دانم، ولی تو را اهل آن دیدم و تو را از آن مطلع می گردانم، باید نزد تو سربسته بماند تا خداوند

وَلَكِنِّي رَأَيْتُكَ مَعْدِنَهُ فَأَطَّلِعُكَ طَلْعَةً فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَطْوِيًّا حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِيهِ، فَإِنَّ اللَّهَ بِالْعَمْرِهِ، إِنِّي أَجِدُ فِي الْكِتَابِ الْمَكْنُونِ وَالْعِلْمِ الْمَخْزُونِ الَّذِي اخْتَرْنَاهُ لِأَنْفُسِنَا وَاحْتَجْنَا دُونَ غَيْرِنَا خَبْرًا عَظِيمًا وَخَطْرًا جَسِيمًا، فِيهِ شَرَفُ الْحَيَاةِ وَفَضِيلَةُ الْوَفَاةِ لِلنَّاسِ عَامَّةً وَ لِرَهْطِكَ كَافَّةً وَ لَكَ خَاصَّةً، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: مِثْلُكَ أُمَّيَا الْمَلِكُ مِنْ سَرٍّ وَ بَرٍّ، فَاهُو فِذَاكَ أَهْلُ الْوَبْرِ زُمْرًا بَعْدَ زُمْرٍ. فَقَالَ: إِذَا وُلِدَ بِنْتِهَامَةَ غُلَامٌ بَيْنَ كِتْفَيْهِ شَامَةٌ، كَانَتْ لَهُ الْإِمَامَةُ وَ لَكُمْ بِهِ الدُّعَامَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: أَبَيْتَ اللَّعْنَ لَقَدْ أُبْتُ بِخَبْرٍ مَا آبَ بِمِثْلِهِ وَافِدٌ، وَ لَوْ لَا هَيْبَةُ الْمَلِكِ وَ إِجْلَالُهُ وَ إِعْظَامُهُ لَسَأَلْتُهُ عَنْ مَسَارِهِ إِيَّايَ مَا أَزْدَادَ بِهِ سُرُورًا، فَقَالَ ابْنُ ذِي يَزَنَ: هَذَا جَيْتُهُ الَّذِي يُوَلَّدُ فِيهِ أَوْ قَدْ وُلِدَ فِيهِ، اسْمُهُ مُحَمَّدٌ، يَمُوتُ أَبُوهُ وَ أُمُّهُ وَ يَكْفُلُهُ جَدُّهُ وَ عَمُّهُ، وَ قَدْ وُلِدَ سَرَارًا، وَ اللَّهُ بِاعْتِنُهُ جِهَارًا، وَ جَاعِلٌ لَهُ مِنَّا أَنْصَارًا، لِيُعِزَّ بِهِمْ أَوْلِيَاءَهُ، وَ يُذِلَّ بِهِمْ أَعْدَاءَهُ، يَضْرِبُ بِهِمُ النَّاسَ عَنْ عُرْضٍ، وَ

اذن آن را صادر فرماید و خداوند امرش را خواهد رسانید. من در کتاب مکنون و دانش مخزون که آن را برای خود اختیار کردم و از دیگران باز داشتم خبری عظیم و پیشامدی بزرگ را یافته‌ام که در آن شرافت زندگانی و فضیلت مرگ برای مردم به طور عموم و طایفه تو به طور خصوص وجود دارد، عبدالمطلب گفت: ای پادشاه! مانند تو دیگران را مسرور می‌سازد و نیکی می‌ورزد آن راز چیست؟ همه صحرانشینان پشت در پشت فدای تو شوند. گفت: چون در مهامه کودکی متولد شود که بین دو کتفش خالی سیاه باشد، امامت از آن اوست و پیشوایی تا روز قیامت شما را خواهد بود، عبدالمطلب گفت: از تفرین بر کنار باشی من با خبری برگردم که هیچ هیبتی با آن برنگشته است و اگر هیبت پادشاه و احترام و اعظام او نبود از رازگویی او با خود پرسش می‌کردم تا بر شادی بیفزاید. ابن ذی یزن گفت: اکنون یا او متولد شده است و یا قریباً متولد خواهد شد، نامش محمد است، پدر و مادرش می‌میرند و جد و عمویش او را سرپرستی می‌کنند، او با نیکوترین نسب متولد شده و خداوند او را آشکارا مبعوث فرماید و از طایفه ما برای او یارانی قرار داده است تا اولیاء خود را به واسطه آنها عزت بخشد و دشمنان خود را خوار سازد، به نیروی آنان مردم را از هر طرف سرکوب

يَسْتَفْتِحُ بِهِمْ كَرَائِمَ الْأَرْضِ، يَكْسِرُ الْأَوْتَانَ، وَيَحْمِدُ النَّيْرَانَ، وَيَعْبُدُ الرَّحْمَنَ، وَيَذْخَرُ الشَّيْطَانَ، قَوْلُهُ فَضْلٌ، وَحُكْمُهُ عَدْلٌ، يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُبْطِلُهُ.

فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: أَيُّهَا الْمَلِكُ عَزَّ جَدُّكَ وَ عَلَا كَعَبُكَ، وَ دَامَ مُلْكُكَ، وَ طَالَ عُمُرُكَ، فَهَلِ الْمَلِكُ سَارِي بِإِفْصَاحٍ فَقَدْ أَوْضَحَ لِي بَعْضَ الْإِفْصَاحِ؟ فَقَالَ ابْنُ ذِي يَزْنَ: وَ الْبَيْتِ ذِي الْحُجْبِ وَ الْعَلَامَاتِ عَلَى النَّصْبِ، إِنَّكَ يَا عَبْدَ الْمُطَّلِبِ لَجَدُّهُ غَيْرُ كَذِبٍ، قَالَ: فَخَرَّ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ سَاجِدًا فَقَالَ لَهُ: ارْفَعْ رَأْسَكَ تَلَجَّ صَدْرُكَ وَ عَلَا أَمْرُكَ، فَهَلِ أَحْسَسْتَ شَيْئًا مِمَّا ذَكَرْتُهُ؟ فَقَالَ: كَانَ لِي ابْنٌ وَ كُنْتُ بِهِ مُعْجَبًا وَ عَلَيْهِ رَفِيقًا فَزَوَّجْتُهُ بِكَرِيمَةٍ مِنْ كَرَائِمِ قَوْمِي اسْمُهَا آمِنَةٌ بِنْتُ وَهْبٍ فَجَاءَتْ بِغُلَامٍ سَمَّيْتُهُ مُحَمَّدًا [وَ] مَاتَ أَبُوهُ وَ أُمُّهُ وَ كَفَلْتُهُ أَنَا وَ عَمَّتُهُ، فَقَالَ ابْنُ ذِي يَزْنَ: إِنَّ الَّذِي قُلْتُ لَكَ كَمَا قُلْتُ لَكَ، فَاحْتَفِظْ بِابْنِكَ وَ اخْذِرْ عَلَيْهِ

کند و با استمداد از آنها اراضی نفیسه را فتح کند، بتها را بشکند و آتشکده ها را خاموش سازد، رحمان را بیرستند و شیطان را طرد کنند، گفتارش قاطع و حکمش عادلانه است، به معروف فرمان دهد و خود بدان عمل کند و از منکر بازداشته و آن را نابود سازد.

عبدالمطلب گفت: ای پادشاه! نصیبت استوار و شأن و شرافت افزون و پادشاهیت مستدام و عمرت دراز باد، آیا پادشاه از سر کرامت توضیح بیشتری خواهد داد همچنانکه پیشتر توضیح داده است. ابن ذی یزن گفت: قسم به آن بیٹی که پرده و علامات منصوبه دارد، به راستی که تو ای عبدالمطلب جد او هستی! گوید: عبدالمطلب به رو در افتاد و سجده کرد. سیف گفت: سر بردار، سینه ات خنک و امرت بلند باد! آیا از آنچه گفته ام چیزی احساس کرده ای؟ گفت: مرا پسری بود که او را دوست داشته و با وی مهربان بودم و او را به ازدواج زن نیکوئی از قوم خود در آوردم که نامش آمنه بنت وهب بود، و فرزندی به دنیا آورد که نامش را محمد نامیدم و پدر و مادرش در گذشتند و کفالتش به عهده من و عمویش در آمد. ابن ذی یزن گفت: آنچه به تو گفتم همان است که گفتم، پسرت را حفظ کن و از شر یهود بر حذر باش که آنها دشمن اویند و

الْيَهُودَ فَإِنَّهُمْ لَهُ أَعْدَاءُ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَلَيْهِ سَبِيلًا، وَاطْوَمَا ذَكَرْتُ لَكَ دُونَ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ الَّذِينَ مَعَكَ، فَإِنِّي لَسْتُ آمِنٌ أَنْ تَدْخُلَهُمُ النَّفَاسَةُ مِنْ أَنْ تَكُونَ لَهُ الرَّئِاسَةُ، فَيَطْلُبُونَ لَهُ الْغَوَائِلَ وَيَنْصِبُونَ لَهُ الْحَبَائِلَ، وَهُمْ فَاعِلُونَ أَوْ أَبْنَاءُهُمْ، وَ لَوْ لَا عَلِمِي بِأَنَّ الْمَوْتَ مُجْتَا حِي قَبْلَ مَبْعَثِهِ لَسِرْتُ بِخَيْلِي وَرَجُلِي حَتَّى صِرْتُ بِيَثْرِبَ دَارِ مُلْكِهِ نُصْرَةً لَهُ، لَكِنِّي أَجِدُ فِي الْكِتَابِ النَّاطِقِ وَالْعِلْمِ السَّابِقِ أَنَّ يَثْرِبَ دَارُ مُلْكِهِ، وَبِهَا اسْتِحْكَامُ أَمْرِهِ وَ أَهْلُ نُصْرَتِهِ وَ مَوْضِعُ قَبْرِهِ، وَ لَوْ لَا أَنِّي أَخَافُ فِيهِ الْآفَاتِ وَ أَخْذَرُ عَلَيْهِ الْعَاهَاتِ لَأَعْلَنْتُ عَلَى حَدَاثَةِ سِنِّهِ أَمْرَهُ فِي هَذَا الْوَقْتِ، وَ لِأَوْطَانِ أَسْنَانَ الْعَرَبِ عَقِبَهُ، وَلَكِنِّي صَارِفٌ إِلَيْكَ عَنْ غَيْرِ تَقْصِيرٍ مِنِّي بِمَنْ مَعَكَ.

قال: ثُمَّ أَمَرَ لِكُلِّ رَجُلٍ مِنَ الْقَوْمِ بِعَشْرَةِ أَعْبُدٍ وَ عَشْرٍ إِمَاءٍ وَ حُلَّتَيْنِ مِنَ الْبُرُودِ، وَ مِائَةٍ مِنَ الْإِبِلِ، وَ خَمْسَةَ أَرْطَالٍ ذَهَبٍ وَ عَشْرَةَ أَرْطَالٍ فِضَّةٍ وَ كِرْشٍ مَمْلُوءَةٍ عَنَبَرًا. قَالَ: وَ أَمَرَ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِعَشْرَةِ أَضْعَافِ ذَلِكَ، وَ قَالَ: إِذَا حَالَ الْحَوْلُ فَأَتِنِي، فَمَاتَ ابْنُ ذِي -

خداوند ایشان را بر او مسلط نکند و آنچه برایت گفتم از همسفرانت پنهان دار که من ایمن نیستم که ریاست او موجب رشک و حسادت ایشان گردد و مکر اندیشند و دام گسترند و آنها یا فرزندانشان چنین کنند، و اگر نبود که می دانستم پیش از مبعث وی مرگ مرا نابود خواهد ساخت با پیاده و سواره خود برای یاری او به یثرب - مرکز حکومت او - می آمدم ولی من در کتاب ناطق و علم سابق یافته ام که یثرب مرکز حکومت اوست و در آنجا امرش مستحکم می شود و یارانش در آنجا گرد می آیند و آرامگاهش در آنجا است و اگر نبود که از آفات و آزار بر او می هراسم هم اکنون - در آغاز عمرش - امرش را علنی می کردم و بزرگان عرب را به دنبال او می کشاندم، ولی من این کار را بی هیچ تقصیری درباره همراهانت به تو حواله می کنم.

گوید: سپس دستور داد به هر یک از این هیئت ده بنده و ده کنیز و دو حله از بُردیمانی و صد شتر و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و یک پوست پراز عنبر دادند، و به شخص عبدالمطلب ده برابر آن داد و گفت: چون یک سال گذشت به نزد من آی، اما ابن ذی یزن پیش از آنکه سال به پایان رسد در گذشت و عبدالمطلب

يَزَنَ قَبْلَ أَنْ يَحُولَ الْحَوْلُ، قَالَ: فَكَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ كَثِيراً مَا يَقُولُ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ لَا
يَغْبِطُنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ بِجَزِيلِ عَطَاءِ الْمَلِكِ وَإِنْ كَثُرَ فَإِنَّهُ إِلَى نَفَادٍ، وَلَكِنْ يَغْبِطُنِي بِمَا يَبْقَى لِي وَ
لِعَقِيبِي مِنْ بَعْدِي ذِكْرُهُ وَفَخْرُهُ وَشَرَفُهُ. وَإِذَا قِيلَ: مَتَى ذَلِكَ؟ قَالَ: سَتَعَلَّمَنَّ نَبأَ مَا أَقُولُ وَ
لَوْ بَعْدَ حِينٍ. وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ أُمَيَّةُ بْنُ عَبْدِ شَمْسٍ يَذْكُرُ مَسِيرَهُمْ إِلَى ابْنِ ذِي يَزَنَ:

جَلَبْنَا الضَّحَّ ^(۱) تَحْمِلُهُ المَطَايَا	عَلَى أَكْوَارِ أَجْمَالٍ وَ نُوقِ
مُغْلَغَلَةً مَغَالِقُهَا تَعَالَى ^(۲)	إِلَى صَنْعَاءَ مِنْ فَجٍّ عَمِيقِ
يَوْمٌ بِنَا ابْنُ ذِي يَزَنَ وَ يَهْدِي	ذَوَاتَ بُطُونِهَا أُمَّ الطَّرِيقِ
وَ تَرَجَّيْ مِنْ مَخَائِلِهِ بَرُوقاً	مَوَاصِلَةَ الوَمِيضِ إِلَى بُرُوقِ
فَلَمَّا وَافَقْتُ صَنْعَاءَ صَارَتْ	بِدَارِ الْمَلِكِ وَ الْحَسْبِ العَرِيقِ
إِلَى مَلِكٍ يَدُرُّ لَنَا العَطَايَا	بِحُسْنِ بَشَاشَةِ الوَجْهِ الطَّلِيقِ

بیشتر اوقات می گفت: ای قریشیان! هیچیک از شما به واسطه عطای فراوان شاه بر من رشک نورزد، گرچه آن عطا بسیار باشد، زیرا آن عطایا تمام شده و از بین خواهد رفت، ولیکن بر من که غبطه می خورند به چیزی است که ذکر و فخر و شرفش برای من و اعقاب من باقی می ماند و چون می گفتند، آن کی خواهد بود؟ می گفت: به زودی خبر آنچه را که می گویم - ولو بعد از این - خواهید دانست. و امیة بن عبد شمس درباره سفرشان به نزد ابن ذی یزن این اشعار را سروده است:

خورشید دلیل راه ما بود	ما جانب دوست با سواران
از درّه و دشت درگذشتیم	تا راه بریم سوی جانان
امید به دل شه یمن بود	نور شه ذی یزن فروزان
برقی ز عطای وی درخشید	امید کرم ز وی فراوان
وقتی که در آمدم به صنعا	خورشید جمال شه نمایان

شاهی که دهد عطای بسیار
با خلق نکو و روی شادان

۱ - فی بعض النسخ «جلبنا الضح» . ۲ - ای ارتفع، و فی بعض النسخ بالغین.

﴿ باب ۱۴ ﴾

﴿ (في خبر بحيرى الراهب) ﴾

وَكَانَ بَحِيرَاءُ الرَّاهِبِ مِمَّنْ قَدْ عَرَفَ النَّبِيَّ ﷺ بِصِفَتِهِ وَنَعْتِهِ وَنَسَبِهِ وَاسْمِهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ وَبِالنُّبُوَّةِ، وَكَانَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لِحُرُوجِهِ.

۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنِ الْهَيْثَمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أَبِيهِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى الشَّامِ تَاجِرًا سَنَةَ ثَمَانٍ مِنْ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَ فِي أَشَدِّ مَا يَكُونُ مِنَ الْحَرِّ، فَلَمَّا أَجْمَعْتُ عَلَى السَّيْرِ قَالَ لِي رَجُلٌ مِنْ قَوْمِي: مَا تُرِيدُ أَنْ تَفْعَلَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ مَنْ تَخْلِفُهُ؟ فَقُلْتُ: لَا أُرِيدُ أَنْ أَخْلِفَهُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، أُرِيدُ أَنْ يَكُونَ مَعِي، فَقِيلَ: غُلَامٌ صَغِيرٌ فِي حَرٍّ مِثْلِ هَذَا تُخْرِجُهُ مَعَكَ؟ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا يُفَارِقُنِي حَيْثُمَا تَوَجَّهْتُ أَبَدًا، فَإِنِّي لَأَوْطِيءُ لَهُ الرَّحْلَ، فَذَهَبْتُ فَحَشَوْتُ لَهُ حَشِيَّةً [كِسَاءً وَ كِتَانًا] وَ

باب ۱۴

خبر بحیرای راهب

بحیرای راهب از کسانی بود که پیامبر را پیش از ظهورش به صفت و نعت و نسب و به پیامبری می شناخت و از منتظرین ظهور او بود.

۱ - ابوصالح از ابن عباس از پدرش عباس بن عبدالمطلب و او از ابوطالب چنین نقل می کند: من سال هشتم ولادت پیامبر برای تجارت به شام رفتم و هوا در نهایت گرمی بود وقتی آماده سفر شدم مردانی از خویشانم گفتند: محمد را چه می کنی و به که می سپاری؟ گفتم: قصد ندارم که او را به کسی بسپارم، بلکه می خواهم همراهم باشد. گفتند: پسری خردسال را در چنین گرمایی به سفر میبری؟ گفتم: به خدا سوگند هر کجا باشم او با من خواهد بود و از من مفارقت نخواهد کرد، برایش زاد و توشه فراهم می سازم، رفتم و یک زین از پارچه و

كُنَّا رُكْبَانًا كَثِيرًا، فَكَانَ وَاللَّهِ الْبَعِيرُ الَّذِي عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ أَمَامِي لَا يُفَارِقُنِي، وَكَانَ يَسْبِقُ الرَّكْبَ كُلَّهُمْ، فَكَانَ إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ جَاءَتْ سَحَابَةٌ بَيْضَاءُ مِثْلُ قِطْعَةٍ تَلْجُ فَتَسْلَمَ عَلَيْهِ فَتَقِفُ عَلَى رَأْسِهِ لَا تُفَارِقُهُ، وَكَانَتْ رُبَّمَا أَمْطَرَتْ عَلَيْنَا السَّحَابَةُ بِأَنْوَاعِ الْفَوَاكِهِ، وَهِيَ تَسِيرُ مَعَنَا وَضَاقَ الْمَاءُ بِنَا فِي طَرِيقِنَا حَتَّى كُنَّا لَا نُصِيبُ قَرِيبَةً إِلَّا بِدِينَارَيْنِ، وَكُنَّا حَيْثُ مَا نَزَلْنَا تَمْتَلِيهِ الْهَيَاضُ وَ يَكْثُرُ الْمَاءُ وَ تَحْضُرُ الْأَرْضُ، فَكُنَّا فِي كُلِّ خَضْبٍ وَ طَيْبٍ مِنَ الْخَيْرِ، وَكَانَ مَعَنَا قَوْمٌ قَدْ وَقَفَتْ جِهَالُهُمْ، فَشِئِي إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ مَسَحَ يَدَهُ عَلَيْهَا فَسَارَتْ، فَلَمَّا قَرَبْنَا مِنْ بُصْرَى الشَّامِ إِذَا نَحْنُ بِصَوْمِغَةٍ قَدْ أَقْبَلَتْ تَمْشِي كَمَا تَمْشِي الدَّابَّةُ السَّرِيعَةُ حَتَّى إِذَا قَرَبْتُ مِنَّا وَقَفَتْ وَ إِذَا فِيهَا رَاهِبٌ وَ كَانَتْ السَّحَابَةُ لَا تُفَارِقُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَاعَةً وَاحِدَةً، وَكَانَ الرَّاهِبُ لَا يُكَلِّمُ النَّاسَ وَ لَا يَدْرِي مَا الرَّكْبُ وَ لَا مَا فِيهِ مِنَ التَّجَارَةِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ عَرَفَهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنْ كَانَ أَحَدٌ فَأَنْتَ أَنْتَ.

کتابان برای او پر ساختم و بسیار اتفاق می افتاد که ما سواره بودیم و شتری که محمد بر آن سوار بود در مقابلم بود و از او جدا نبودم و پیشاپیش قافله حرکت می کرد و آنگاه که گرما سخت می شد ابری سیید و خنک می آمد و بر او سلام می کرد و بالای سرش بود و از او جدا نمی شد و بسا که آن ابر بر ما میوه ها فرو می بارید و با ما سیر می کرد و گاهی در میان راه از جهت آب در مَضِيقَه بودیم تا به حدی که بهای یک مشک آب به دو دینار می رسید ولی ما هر کجا فرود می آمدیم حوضها پر و آب فراوان و زمین سرسبز می شد و ما در نهایت فراوانی و خوشی و خیر بودیم و گروهی با ما بودند که شترانشان وامانده بود، رسول - خدا ﷺ نزد آنها رفت و دستی بر آنها کشید و به راه افتادند و چون نزدیک شهر بصرای شام رسیدیم دیدیم که یک صومعه مانند مرکب راهواری به سرعت به طرف ما می آید و چون نزدیک ما شد ایستاد و بناگاه دیدیم که راهبی در آن است و آن ابر از سر رسول خدا حتی لحظه ای جدا نمی شد، آن راهب بامردم سخن نمی گفت و کاروانیان را نمی شناخت و نمی دانست که مال التجاره آنها چیست؟ و چون به پیامبر اکرم نگریست او را شناخت و شنیدم که می گفت: اگر کسی باشد تویی تو!

قال: فَزَلْنَا تَحْتَ شَجَرَةٍ عَظِيمَةٍ قَرِيبَةٍ مِنَ الرَّاهِبِ قَلِيلَةَ الْأَغْصَانِ لَيْسَ لَهَا حَمْلٌ، وَ كَانَتْ الرُّكْبَانُ تَنْزِلُونَ تَحْتَهَا، فَلَمَّا نَزَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اهْتَزَّتِ الشَّجَرَةُ وَ انْقَثَتْ أَغْصَانُهَا (۱) عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ حَمَلَتْ مِنْ ثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ مِنَ الْفَاكِهَةِ فَاكِهَتَانِ لِلصَّيْفِ وَ فَاكِهَةٌ لِلشَّتَاءِ، فَتَعَجَّبَ جَمِيعٌ مَنْ مَعَنَا مِنْ ذَلِكَ، فَلَمَّا رَأَى بَحِيرَى الرَّاهِبِ ذَلِكَ ذَهَبَ فَاتَّخَذَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ طَعَامًا بِقَدْرِ مَا يَكْفِيهِ.

ثُمَّ جَاءَ وَ قَالَ: مَنْ يَتَوَلَّى أَمْرَ هَذَا الْعِلَامِ؟ فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ تَكُونُ مِنْهُ؟ فَقُلْتُ: أَنَا عَمُّهُ، فَقَالَ: يَا هَذَا إِنَّ لَهُ أَعْمَامًا فَأَيُّ الْأَعْمَامِ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: أَنَا أَخُو أَبِيهِ مِنْ أُمَّ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّهُ هُوَ وَ إِلَّا فَلَسْتُ بِبَحِيرَى، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا هَذَا تَأْذَنُ لِي أَنْ أَقْرَبَ هَذَا الطَّعَامَ مِنْهُ لِيَأْكُلَهُ؟ فَقُلْتُ لَهُ: قَرِيبُهُ إِلَيْهِ، وَ رَأَيْتُهُ كَارِهًا لِذَلِكَ، وَ انْتَفَتُّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ: يَا بَنِي رَجُلٍ أَحَبَّ أَنْ يُكْرِمَكَ فَكُلْ، فَقَالَ: هُوَ لِي دُونَ أَصْحَابِي؟

ابوطالب می گوید: ما زیر درخت بزرگی در نزدیکی راهب فرود آمدیم، آن درخت شاخه های کمی داشت و میوه ای بر آن نبود و کاروانیان به زیر آن درخت فرود آمدند و چون رسول خدا ﷺ به زیر آن فرود آمد، درخت به جنبش آمد و شاخه هایش را بر رسول خدا افکند و سه نوع میوه داد دو نوع تابستانی و یک نوع زمستانی و همه کسانی که با ما بودند از آن متعجب شدند و چون بحیرای راهب آن را دید، رفت و برای رسول اکرم غذایی به اندازه او آورد.

سپس آمد و گفت: سرپرست این نوجوان کیست؟ گفتم: من، گفت: چه نسبتی با او داری؟ گفتم: من عموی او هستم، گفت: او عموهایی دارد تو کدام عموی او هستی؟ گفتم: من برادر پدر او هستم و مادرمان هم یکی است، گفت: گواهی می دهم که او همان است و الا من بحیرا نیستم، سپس گفت: ای مرد! آیا اجازه می دهی که این غذا را به نزد او ببرم تا بخورد؟ گفتم: بفرم، و پیامبر را دیدم که آن کار را خوش نداشت، متوجه پیامبر شدم و گفتم: فرزندم! مردی است که دوست دارد تو را اکرام کند، پس از غذای او بخور، فرمود: آیا این غذای من

۱ - فی بعض نسخ الحدیث «و تهمصت أغصان الشجرة علی رسول الله» ای تهدلت علیه.

فَقَالَ بَحِيرِي: نَعَمْ هُوَ لَكَ خَاصَّةً، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَإِنِّي لَا آكُلُ دُونَ هَؤُلَاءِ، فَقَالَ بَحِيرِي: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ عِنْدِي أَكْثَرُ مِنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَفَتَأْذَنُ يَا بَحِيرِي أَنْ يَأْكُلُوا مَعِي؟ فَقَالَ: بَلَى، فَقَالَ: كُلُوا بِسْمِ اللَّهِ، فَأَكَلَ وَأَكَلْنَا مَعَهُ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ كُنَّا مِائَةً وَسَبْعِينَ رَجُلًا وَأَكَلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا حَتَّى شَبِعَ وَتَجَشَّأَ، وَبَحِيرِي قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَذُبُّ عَنْهُ وَتَتَعَجَّبُ مِنْ كَثْرَةِ الرِّجَالِ وَقِلَّةِ الطَّعَامِ، وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ يُقَبِّلُ رَأْسَهُ وَيَأْفُوخُهُ، وَيَقُولُ: هُوَ هُوَ وَرَبُّ الْمَسِيحِ، وَالنَّاسُ لَا يَفْقَهُونَ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الرَّاكِبِينَ: إِنَّ لَكَ لَشَأْنًا قَدْ كُنَّا نَمُرُّ بِكَ قَبْلَ الْيَوْمِ فَلَا تَفْعَلُ بِنَا هَذَا الْبِرَّ؟ فَقَالَ بَحِيرِي: وَاللَّهِ إِنَّ لِي لَشَأْنًا وَشَأْنًا، وَإِنِّي لَا أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ وَأَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، وَإِن تَحْتَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ لَغُلَامًا لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ مِنْهُ مَا أَعْلَمُ لَحَمَلْتُمُوهُ عَلَى أَعْنَاقِكُمْ حَتَّى تَرُدُّوهُ إِلَى وَطَنِهِ، وَاللَّهِ مَا أَكْرَمْتُمْ إِلَّا لَهُ، وَ لَقَدْ رَأَيْتُ لَهُ - وَقَدْ أَقْبَلَ - نُورًا أَضَاءَ لَهُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَ لَقَدْ رَأَيْتُ رَجُلًا فِي

است و از آن اصحابم نیست؟ بحیرا گفت: آری آن مخصوص تو است. پیامبر فرمود: من به تنهایی نمی خورم، بحیرا گفت: من بیش از این چیزی نداشتم، پیامبر فرمود: آیا اجازه می دهی که آنها هم با من بخورند؟ گفت: آری، فرمود: بسم الله بخورید، او خورد و ما هم با او خوردیم، به خدا سوگند ما یکصد و هفتاد نفر بودیم و هر کدام از ما آن قدر خورد تا سیر شد و آروق زد و بحیرا بالای سر - پیامبر ایستاده بود و از وی حمایت می کرد و از بسیاری مردمان و کمی طعام تعجب می کرد و سر و گردن او را هر لحظه می بوسید و می گفت: قسم به خدای مسیح که او همان است و مردم نمی فهمیدند که او چه می گوید. یکی از کاروانیان گفت: تو را چه می شود، ما پیش از این نیز بر تو می گذشتیم، اما چنین احسانی با ما نمی کردی، بحیرا گفت: به خدا سوگند که امروز مرا حالتی دیگر است و من می بینم چیزی را که شما نمی بینید و می دانم چیزی را که شما نمی دانید، زیر این درخت پسری است که اگر آنچه را که من از او می دانم شما نیز می دانستید، او را بر گردن خود سوار می کردید و او را به وطنش می رسانیدید. به خدا سوگند من شما را اکرام نکردم مگر به خاطر او، وقتی که او پیش می آمد نوری را در مقابلش دیدم که مابین آسمان و زمین را برایش روشن می کرد و مردانی را دیدم که

أَيْدِيهِمْ مَرَاوِحُ الْيَاقُوتِ وَالزَّبَرْجَدِ يَرُوْحُونَهُ، وَآخَرِينَ يَنْثُرُونَ عَلَيْهِ أَنْوَاعَ الْفَوَاكِهِ، ثُمَّ هَذِهِ السَّحَابَةُ لَا تُفَارِقُهُ، ثُمَّ صَوْمِعَتِي مَشَتْ إِلَيْهِ كَمَا تَمْشِي الدَّابَّةُ عَلَى رِجْلِهَا، ثُمَّ هَذِهِ الشَّجَرَةُ لَمْ تَزَلْ يَابِسَةً قَلِيلَةَ الْأَغْصَانِ وَ لَقَدْ كَثُرَتْ أَغْصَانُهَا وَ اهْتَزَّتْ وَ حَمَلَتْ ثَلَاثَةَ أَنْوَاعٍ مِنَ الْفَوَاكِهِ، فَكَهْتَانِ لِلصَّيْفِ وَ فَكَهْتَانِ لِلشَّتَاءِ، ثُمَّ هَذِهِ الْحِيَاضُ الَّتِي غَارَتْ وَ ذَهَبَتْ مَائُهَا أَيَّامَ تَمْرُجِ بَنِي إِسْرَائِيلَ بَعْدَ الْحَوَارِيِّينَ حِينَ وَرَدُوا عَلَيْهِمْ فَوَجَدْنَا فِي كِتَابِ شَمْعُونَ الصِّفَا أَنَّهُ دَعَا عَلَيْهِمْ، فَغَارَتْ وَ ذَهَبَ مَائُهَا، ثُمَّ قَالَ: مَتَى مَا رَأَيْتُمْ قَدْ ظَهَرَ فِي هَذِهِ الْحِيَاضِ الْمَاءُ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لِأَجْلِ نَبِيِّ يَخْرُجُ فِي أَرْضِ تِهَامَةَ مُهَاجِرًا إِلَى الْمَدِينَةِ، اسْمُهُ فِي قَوْمِهِ الْأَمِينُ وَ فِي السَّمَاءِ أَحْمَدُ، وَ هُوَ مِنْ عِثْرَةِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ لِصَلْبِهِ، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ.

ثُمَّ قَالَ بِحَيْرِي: يَا غُلَامُ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ بِحَقِّ اللَّاتِ وَ الْعُزَّى إِلَّا [مَا] أَخْبَرْتَنِيهَا، فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذِكْرِ اللَّاتِ وَ الْعُزَّى، وَ قَالَ: لَا تَسْأَلْنِي بِهِيَمَا

بادبزنیهای یاقوت و زبرجد در دست داشتند و او را باد می زدند و مردان دیگری که انواع میوه ها را بر او نثار می کردند. سپس این ابر از او جدا نمی شد، سپس این صومعه من که مانند چهارپایی که بر پایش راه می رود به سوی او رفت، سپس این درخت که همیشه خشک و کم شاخه بود، شاخه هایش فراوان شد و به جنبش درآمد و سه نوع میوه داد، دو میوه تابستانی و یک میوه زمستانی، سپس این حوضها که از زمان ترمذ بنی اسرائیل بعد از آنکه حواریون عیسی بر آنها وارد شده بودند آتش فرو رفته و خشک شده بود و من در کتاب شمعون - الصفا خوانده ام که او آنها را نفرین کرده و آتش فرورفته و خشک شده است، سپس گفت: هر وقت دیدید که آب در این حوضها نمایان شد، بدانید که به خاطر پیامبری است که در زمین تهامه مبعوث شده و به مدینه مهاجرت می کند، اسمش در میان قومش امین است و در آسمانها احمد و او از عترت اسماعیل بن ابراهیم است و از صلب او است، به خدا سوگند که این همان است.

سپس بحیرا گفت: ای پسر! از تو سه خصلت می پرسم و تو را به حق لات و عزی سوگند می دهم که مرا خبر دهی. رسول خدا چون نام لات و عزی شنید

فَوَاللَّهِ مَا أَبْغَضْتُ شَيْئًا كَبُغْضِهَا، وَإِنَّمَا هُمَا صَمَانٍ مِنْ حِجَارَةٍ لِقَوْمِي، فَقَالَ بَحِيرِي: هَذِهِ
 وَاحِدَةٌ، ثُمَّ قَالَ: فَبِاللَّهِ إِلَّا مَا أَخْبَرْتَنِي، فَقَالَ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ فَإِنَّكَ قَدْ سَأَلْتَنِي بِالْهِي وَ
 إِهْلِكَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، فَقَالَ: أَسَأَلُكَ عَنْ نَوْمِكَ وَ يَقْظَتِكَ، فَأَخْبَرَهُ عَنْ نَوْمِهِ وَ
 يَقْظَتِهِ وَ أُمُورِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ، فَوَافَقَ ذَلِكَ مَا عِنْدَ بَحِيرِي مِنْ صِفَتِهِ الَّتِي عِنْدَهُ، فَأَنْكَبَ
 عَلَيْهِ بَحِيرِي، فَقَبَّلَ رِجْلَيْهِ وَقَالَ: يَا بُنَيَّ مَا أَطْيَبَكَ وَ أَطْيَبَ رِيحُكَ، يَا أَكْثَرَ النَّبِيِّينَ أَتْبَاعًا،
 يَا مَنْ بَهَاءُ نُورِ الدُّنْيَا مِنْ نُورِهِ، يَا مَنْ بِيَذْكُرِهِ تَعْمُرُ الْمَسَاجِدُ، كَأَنِّي بِكَ قَدْ قُدَّتِ الْأَجْنَادَ وَ
 الْخَيْلَ وَ قَدْ تَبَعَكَ الْعَرَبُ وَ الْعَجَمُ طَوْعًا وَ كَرْهًا، وَ كَأَنِّي بِاللَّاتِ وَ الْعَزَّى وَ قَدْ كَسَرْتَهُمَا، وَ
 قَدْ صَارَ الْبَيْتُ الْعَتِيقُ لَا يَمْلِكُهُ غَيْرُكَ، تَضَعُ مَفَاتِيحَهُ حَيْثُ تُرِيدُ، كَمْ مِنْ بَطَلٍ مِنْ قُرَيْشٍ
 وَ الْعَرَبِ تَصْرَعُهُ، مَعَكَ مَفَاتِيحُ الْجِنَانِ وَ النَّيرَانِ، مَعَكَ الذَّبْحُ الْأَكْبَرُ وَ هَلَاكُ الْأَصْنَامِ،
 أَنْتَ الَّذِي لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَدْخُلَ الْمُلُوكُ كُلُّهَا فِي دِينِكَ صَاغِرَةً قَمِيئَةً، فَلَمْ يَزَلْ يَقْبَلُ

خشمگین شد و گفت: از من به واسطه آنها پرسش مکن که به خدا هیچ چیز را
 مانند آنها دشمن ندارم و آنها دو بت سنگی هستند که از آن قوم منند. بحیرا گفت:
 این یک نشانه، سپس گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که پاسخ را بدهی.
 فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس، زیرا که تو نام خدایم و خدایت را که بی‌مانند
 است بر زبان آوردی، گفت: از خواب و بیداریت می‌پرسم، پیامبر او را از
 خواب و بیداری و امور و کارهایش با خبر ساخت و با آنچه بحیرا از وصف او
 می‌دانست موافق بود. بحیرا خود را بر آن حضرت انداخت و پاهایش را بوسه
 داد و گفت: پسرم! چقدر خوشبویی! ای کسی که از همه پیامبران بیشتر پیرو
 داری! ای کسی که روشنی دنیا از فروغ اوست! ای کسی که مساجد به ذکرش
 آباد است! گویا تو را می‌بینم که لشکرها و اسبها را سوق می‌دهی و عرب و عجم
 خواه و ناخواه از تو پیروی کنند، و گویا لات و عزری را می‌بینم که آنها را
 شکسته‌ای و بیت عتیق در تملک تو است و کلیدهایش را هر کجا که بخواهی
 می‌نهی، چه بسیار از پهلوانان قریش و عرب که آنان را به خاک مذلت می‌افکنی
 و کلیدهای بهشت و دوزخ در دست تو است و ذبح اکبر و هلاک بتها به دست تو
 است، تو کسی هستی که قیامت بر پا نشود تا آنکه همه پادشاهان با فروتنی در

يَدَيْهِ مَرَّةً وَرِجْلَيْهِ مَرَّةً وَيَقُولُ: لَئِنْ أَدْرَكْتُ زَمَانَكَ لِأَضْرِبَنَّ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالسَّيْفِ ضَرْبَ
الزَّنْدِ بِالزَّنْدِ، أَنْتَ سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، وَ اللَّهُ لَقَدْ
ضَحِكَتِ الْأَرْضُ يَوْمَ وُلِدْتَ فَهِيَ ضَاحِكَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَرِحًا بِكَ، وَ اللَّهُ لَقَدْ بَكَتِ
الْبَيْعُ وَ الْأَصْنَامُ وَ الشَّيَاطِينُ فَهِيَ بَاكِئَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَنْتَ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ وَ بُشْرَى
عِيسَى، أَنْتَ الْمُقَدَّسُ الْمُطَهَّرُ مِنْ أَنْجَاسِ الْجَاهِلِيَّةِ.

(کذا)
ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَ قَالَ: مَا يَكُونُ هَذَا الْغُلَامُ مِنْكَ؟ فَإِنِّي أَرَاكَ لَا تُفَارِقُهُ،
فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: هُوَ ابْنِي فَقَالَ: مَا هُوَ بِابْنِكَ وَ مَا يَتَّبِعِي هَذَا الْغُلَامُ أَنْ يَكُونَ وَالِدُهُ الَّذِي
وَلَدَهُ حَيًّا وَ لَا أُمُّهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ ابْنُ أَخِي وَ قَدْ مَاتَ أَبُوهُ وَ أُمُّهُ حَامِلَةٌ بِهِ، وَ مَاتَتْ أُمُّهُ وَ هُوَ
ابْنُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَالَ: صَدَقْتَ هَكَذَا هُوَ، وَلَكِنْ أَرَى لَكَ أَنْ تَرُدَّهُ إِلَى بَلَدِهِ عَنْ هَذَا
الْوَجْهِ فَإِنَّهُ مَا بَقِيَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَهُودِيٌّ وَ لَا نَصْرَانِيٌّ وَ لَا صَاحِبُ كِتَابٍ إِلَّا وَ قَدْ عَلِمَ
بِوِلَادَةِ هَذَا الْغُلَامِ، وَ لَئِنْ رَأَوْهُ وَ عَرَفُوا مِنْهُ مَا قَدْ عَرَفْتُ أَنَا مِنْهُ لَيَبْغِيَنَّهُ شَرًّا وَ أَكْثَرَ ذَلِكَ

دین تو در آیند، و پیوسته دست و پایش را بوسه می داد و می گفت: اگر در زمان
نبوت تو زنده باشم با شمشیر و ساعد به یاریت بر می خیزم، تو سید فرزندان آدم
و سرور رسولانی، تو امام متقین و خاتم انبیائی، به خدا سوگند آن روز که تو به
دنیا آمدی زمین خندان شد و تا روز قیامت به واسطه تو خندان خواهد بود. به
خدا سوگند معبدهای یهود و بتها و شیاطین تا روز قیامت گریان خواهند بود، تو
دعای ابراهیم و بشارت عیسانی، تو مقدس و مطهر از یلیدیهای جاهلیتی.

سپس رو به ابوطالب کرد و گفت: این پسر چه نسبتی با تو دارد که می بینم از
او جدا نمی شوی؟ ابوطالب گفت: او پسر من است، بحیرا گفت: پسر تو نیست و
پدر و مادرش نباید زنده باشند ابوطالب گفت: او پسر برادرم است. او به دنیا
نیامده بود که پدرش درگذشت و شش ساله بود که مادرش را از دست داد. بحیرا
گفت: راست گفتمی او چنین است و چنین صلاح می دانم که او را از همین جا به
شهر خودش برگردانی، زیرا هر یهودی و نصرانی و اهل کتابی از ولادت این
نوجوان آگاه است و اگر او را ببینند و چنان که من می شناختم آنها هم بشناسند
شری بدو رسانند و بیشتر آنها همین یهودیانند. ابوطالب گفت: برای چه؟ گفت:

هُؤُلَاءِ الْيَهُودُ، فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: وَ لِمَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ كَائِنٌ لِابْنِ أَخِيكَ هَذِهِ النُّبُوَّةُ وَ الرِّسَالَةُ، وَ يَأْتِيهِ النَّامُوسُ الْأَكْبَرُ الَّذِي كَانَ يَأْتِي مُوسَى وَ عِيسَى، فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: كَلَّا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُضِيعَهُ.

ثُمَّ خَرَجْنَا بِهِ إِلَى الشَّامِ فَلَمَّا قَرَبْنَا مِنَ الشَّامِ رَأَيْتُ وَ اللَّهُ قُصُورَ الشَّامِ كُلِّهَا قَدِ اهْتَزَّتْ وَ عَلَا مِنْهَا نُورٌ أَعْظَمُ مِنْ نُورِ الشَّمْسِ، فَلَمَّا تَوَسَّطْنَا الشَّامَ مَا قَدَرْنَا أَنْ نَجُوزَ سُوقَ الشَّامِ مِنْ كَثْرَةِ مَا أزدَحَمُوا النَّاسُ وَ يَنْظُرُونَ إِلَى وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ ذَهَبَ الْخَبْرُ فِي جَمِيعِ الشَّامِ حَتَّى مَا بَقِيَ فِيهَا حَبْرٌ وَ لَا رَاهِبٌ إِلَّا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ، فَجَاءَ حَبْرٌ عَظِيمٌ كَانَ اسْمُهُ نَسْطُورًا فَجَلَسَ حِذَاءَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ لَا يُكَلِّمُهُ بِشَيْءٍ حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مُتَوَالِيَةٍ، فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الثَّلَاثَةَ لَمْ يَصْبِرْ حَتَّى قَامَ إِلَيْهِ فَدَارَ خَلْفَهُ كَأَنَّهُ يَلْتَمِسُ مِنْهُ شَيْئًا، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَاهِبُ كَأَنَّكَ تُرِيدُ مِنْهُ شَيْئًا؟ فَقَالَ: أَجَلُ إِنِّي أُرِيدُ مِنْهُ شَيْئًا مَا اسْمُهُ؟ قُلْتُ: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَتَغَيَّرَ وَ اللَّهُ لَوْنُهُ، ثُمَّ قَالَ: فَتَرَى أَنْ تَأْمُرَهُ أَنْ يَكْشِفَ لِي عَنْ

برای آنکه این برادرزاده‌ات صاحب مقام نبوت و رسالت گردد و آن فرشته‌ای که بر موسی و عیسی نازل می‌گردید بر او فرود می‌آید. ابوطالب گفت: هرگز، ان شاء الله خداوند او را تباہ نسازد.

سپس او را به شام بردیم و چون نزدیک شهر شام رسیدیم، به خدا سوگند تمام کاخهای شام لرزید و نوری از آن برخاست که از پرتو خورشید رخشانتر بود و هنگامی که به شهر شام درآمدیم نتوانستیم به واسطه ازدحام مردم از بازار شام بگذریم و همه به صورت رسول خدا می‌نگریستند و این خبر در همه شامات منتشر شد تا به غایتی که همه اخبار و راهبان به نزد او گرد آمدند و یکی از اخبار بزرگ که نامش نسطورا بود آمد و در مقابل او نشست و به او می‌نگریست ولی با او سخن نگفت و سه روز متوالی چنین کرد و چون شب سوم فرا رسید بی‌تاب شد و به نزد او آمد و پشت سر او می‌چرخید، گویا چیزی را از او می‌طلبید، گفتم: ای راهب! گویا چیزی از او می‌خواهی؟ گفت: آری من چیزی از او می‌خواهم، اسمش چیست؟ گفتم: محمد بن عبدالله، به خدا سوگند که رنگش پرید، سپس گفت: ممکن است به او بفرماید پشت شانه‌اش را برهنه کند تا آن را

ظَهْرِهِ لِأَنْظَرِ إِلَيْهِ، فَكَشَفَ عَنْ ظَهْرِهِ، فَلَمَّا رَأَى الْخَاتَمَ انْكَبَّ عَلَيْهِ يُقْبَلُهُ وَ يَبْكِي، ثُمَّ قَالَ: يَا هَذَا اسْرِعْ بِرَدِّ هَذَا الْعُغْلَامِ إِلَى مَوْضِعِهِ الَّذِي وُلِدَ فِيهِ، فَإِنَّكَ لَوْ تَدْرِي كَمْ عَدُوٌّ لَهُ فِي أَرْضِنَا لَمْ تَكُنْ بِالَّذِي تَقْدَمُهُ مَعَكَ، فَلَمْ يَزَلْ يَتَعَاهَدُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ يَحْمِلُ إِلَيْهِ الطَّعَامَ، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْهَا أَتَاهُ بِقَمِيصٍ مِنْ عِنْدِهِ فَقَالَ لِي: أَتَرَى أَنْ يَلْبَسَ هَذَا الْقَمِيصَ لِيَذْكُرَنِي بِهِ، فَلَمْ يَقْبَلْهُ وَ رَأَيْتُهُ كَارِهًا لِذَلِكَ، فَأَخَذْتُ أَنَا الْقَمِيصَ مَخَافَةَ أَنْ يَغْتَمَّ، وَ قُلْتُ: أَنَا الْبِسُّهُ وَ عَجَلْتُ بِهِ حَتَّى رَدَدْتُهُ إِلَى مَكَّةَ، فَوَاللَّهِ مَا بَقِيَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ امْرَأَةٌ وَ لَا كَهْلٌ وَ لَا شَابٌّ وَ لَا صَغِيرٌ وَ لَا كَبِيرٌ إِلَّا اسْتَقْبَلُوهُ شَوْقًا إِلَيْهِ مَا خَلَا أَبُو جَهْلٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ - فَإِنَّهُ كَانَ فَاتِكًا مَا جِنًا، قَدْ ثَمِلَ مِنَ الشُّكْرِ (۱).

۲ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي؛ وَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ [مُحَمَّدِ بْنِ] عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ قَالَ: لَمَّا فَارَقَهُ بِحَيْرَى بَكَى بُكَاءً شَدِيدًا وَ أَخَذَ يَقُولُ: يَا ابْنَ أَمِنَةَ كَأَنِّي بِكَ وَ

بینم، پشت شانہ اش را برهنه کرد و چون مہر نبوت را دید، فرو افتاد، او را می بوسید و گریه می کرد. سپس گفت: ای مرد زود این فرزند را به خانہ اش برگردان کہ اگر می دانستی در سرزمین ما چقدر دشمن دارد او را با خود نمی آوردی و هر روز برای دیدار او می آمد و برایش غذا می آورد، و چون از شہر شام بیرون می آمدیم پیراہنی از پیش خود آورد و گفت: آیا ممکن است کہ این پیراہن را بیوشد تا بہ یاد من باشد و پیامبر نپذیرفت و آن کار را خوش نداشت، من برای آنکہ او ناراحت نشود آن پیراہن را گرفتم و گفتم: من آن را بر تنش خواہم کرد و شتابان او را بہ مکہ برگردانیدم و بہ خدا سوگند آن روز کسی از زن و پیر و جوان و کوچک و بزرگ نبود کہ بہ استقبال او نیاید بجز ابو جہل - لعنہ اللہ - کہ مردی خونخوار و بدکردار بود و از مستی بہ خود نبود.

۲ - در روایتی دیگر از ابوطالب نقل شدہ است کہ گفت: چون بحیرای راہب او را ترک می کرد می گریست و می گفت: ای پسر آمنہ! گویا تو را می بینم کہ

۱ - اعلم ان هذه القصة مع ضعف سندها و انقطاعها و اشتغالها على الغرائب التي كانت شأن الأساطير نقلها جمع من المؤرخين باختلافات في متنها و الفاظها. راجع سيرة ابن هشام ج ۱ ص ۲۰۴ و المواهب اللدنية و شرحه و اعلام

قَدْ رَمْتِكَ الْعَرَبُ بَوْتَرِهَا، وَقَدْ قَطَعَكَ الْأَقَارِبُ وَ لَوْ عَلِمُوا لَكُنْتَ لَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْأَوْلَادِ، ثُمَّ التَّفَّتَ إِلَيَّ وَقَالَ: أَمَّا أَنْتَ يَا عَمُّ فَارِعَ فِيهِ قِرَابَتِكَ الْمُؤْصُولَةَ، وَ اخْتَفِظْ فِيهِ وَصِيَّةَ أَبِيكَ فَإِنَّ قُرَيْشًا سَتَهْجُرُكَ فِيهِ فَلَا تُبَالِ، وَ إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ لَا تُؤْمِنُ بِهِ ظَاهِرًا وَلَكِنْ سَتُؤْمِنُ بِهِ بَاطِنًا، وَلَكِنْ سَيُؤْمِنُ بِهِ وَلَدٌ تَلِدُهُ وَ سَيَنْصُرُهُ نَصْرًا عَزِيزًا اسْمُهُ فِي السَّمَوَاتِ: الْبَطْلُ الْهَاصِرُ، وَ [فِي الْأَرْضِ]: الشَّجَاعُ الْأَنْزَعُ، مِنْهُ الْفَرْخَانِ الْمُسْتَشْهِدَانِ وَ هُوَ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَرَبِّسُهَا وَ ذُو قُرَيْشِهَا، وَ هُوَ فِي الْكُتُبِ أَعْرَفُ مِنْ أَصْحَابِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: وَ اللَّهُ قَدْ رَأَيْتُ كُلَّ الَّذِي وَصَفَهُ بِحَيْرِي وَ أَكْثَرَ.

۳- حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ رَفَعَهُ «قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرَادَ أَبُو طَالِبٍ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الشَّامِ فِي عِيرِ قُرَيْشٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ تَشَبَّثَ بِالزَّمَامِ وَقَالَ: يَا عَمُّ عَلِيُّ مَنْ تَخْلِفُنِي لِأَعْلَى أُمَّمٌ وَ لِأَعْلَى أَبٍ، وَ قَدْ كَانَتْ أُمَّهُ تُؤَفِّقُ، فَفَرَّقَ لَهُ أَبُو طَالِبٍ وَ رَجِمَهُ وَ أَخْرَجَهُ مَعَهُ،

همه عرب با کمانشان به تو تیر می زنند و خویشان با تو قطع رابطه کرده اند و اگر می دانستند تو را به منزله اولاد می شمردند، سپس به من التفات فرموده و گفت: اما تو ای عمو! تو خویشی را پیوسته مراعات کن. و وصیت پدرت را درباره او حفظ کن که قریش به زودی تو را به خاطر او ترک کند و تو پروا مدار و من می دانم که تو در ظاهر به او ایمان نمی آوری اما در باطن به او ایمان داری و فرزندی از تو به او ایمان آورد و او را به عزت یاری کند نامش در آسمانها «بطل هاصر» است و در زمین «شجاع انزع» باشد او را دو فرزند شهید است و او سید عرب و ذوقرین آنها است و او در کتابها از اصحاب عیسی علیه السلام معروفتر است. ابوطالب گوید: به خدا سوگند هر آنچه بحیرا گفته بود و بیشتر از آن را به چشم خود دیدم.

۳- ابان بن عثمان در حدیث مرفوعی گوید: چون رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سِنِّ بَلُوغٍ رسید، ابوطالب چنین خواست که با کاروان قریش به شام رود، رسول اکرم آمد و زمام شتر را گرفت و گفت: ای عمو جان! مرا به که می سپاری؟ نه پدری هست و نه مادری! و مادرش نیز وفات کرده بود، ابوطالب دلش به حال او

وَكَانُوا إِذَا سَارُوا تَسِيرُ إِلَى رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَمَامَةً تُظِلُّهُ مِنَ الشَّمْسِ فَمَرُّوا فِي طَرِيقِهِمْ بِرَجُلٍ يُقَالُ لَهُ: بَحِيرِي فَلَمَّا رَأَى الْغَمَامَةَ تَسِيرُ مَعَهُمْ نَزَلَ مِنْ صَوْمَعَتِهِ وَاتَّخَذَ لِقُرَيْشٍ طَعَامًا وَبَعَثَ إِلَيْهِمْ يَسْأَلُهُمْ أَنْ يَأْتُوهُ، وَقَدْ كَانُوا نَزَلُوا تَحْتَ شَجَرَةٍ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ يَدْعُوهُمْ إِلَى طَعَامِهِ فَقَالُوا لَهُ: يَا بَحِيرِي وَاللَّهِ مَا كُنَّا نَعْهَدُ هَذَا مِنْكَ، قَالَ: قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ تَأْتُونِي، فَأْتُوهُ وَخَلَفُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الرَّحْلِ، فَنَظَرَ بَحِيرِي إِلَى الْغَمَامَةِ قَائِمَةً، فَقَالَ لَهُمْ: هَلْ بَقِيَ مِنْكُمْ أَحَدٌ لَمْ يَأْتِنِي؟ فَقَالُوا: مَا بَقِيَ مِنَّا إِلَّا غُلَامٌ حَدَّثَ خَلْفَانَاهُ فِي الرَّحْلِ، فَقَالَ: لَا يَنْبَغِي أَنْ يَتَخَلَّفَ عَنْ طَعَامِي أَحَدٌ مِنْكُمْ، فَبَعَثُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا أَقْبَلَ أَقْبَلَتِ الْغَمَامَةُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَحِيرِي قَالَ: مَنْ هَذَا الْغُلَامُ؟ قَالُوا: ابْنُ هَذَا - وَأَشَارُوا إِلَى أَبِي طَالِبٍ - فَقَالَ لَهُ بَحِيرِي: هَذَا ابْنُكَ؟ قَالَ أَبُو طَالِبٍ: هَذَا ابْنُ أَخِي. قَالَ: مَا فَعَلَ أَبُوهُ؟ قَالَ: تُوْفِّي وَهُوَ حَمَلٌ، فَقَالَ بَحِيرِي لِأَبِي طَالِبٍ: رُدَّ هَذَا الْغُلَامَ

سوخت و بر او مهربانی کرد و او را با خود بُرد و چون راه می رفتند بر بالای سر پیامبر ابری در برابر آفتاب سایه می انداخت و در راه به مردی بر خوردند که بحیرا نام داشت و چون دید ابری با آنها سیر می کند از صومعه خود فرود آمد و طعامی برای قریش آماده کرد و کسی را به نزد آنها فرستاد و آنها را دعوت کرد که به نزد او بروند و آنان به زیر درختی فرود آمده بودند، فرستاد که برای صرف غذا بیایید، گفتند: ای بحیرا! ما چنین سابقه‌ای از تو به یاد نداریم. گفت: من دوست دارم که به نزد من آئید، آمدند و رسول خدا را نزد بار و بنه خود گذاشتند، بحیرا دید که ابر بر جای خود ایستاده است به آنها گفت: آیا کسی از شما هست که به نزد من نیامده باشد؟ گفتند: کسی نیست مگر نوجوانی که بر سر بار و بنه خود گذاشته ایم. گفت: سزاوار نیست که هیچ یک از شما بر سر سفره من نباشد و به دنبال رسول خدا فرستادند و چون او آمد آن ابر هم آمد. بحیرا در او نگریست و گفت: این نوجوان کیست؟ گفتند: فرزند این آقا - و به ابوطالب اشاره کردند - بحیرا گفت: آیا این فرزند تو است؟ ابوطالب گفت: این برادرزاده من است. گفت: پدرش چه می کند؟ گفت: در رجم مادرش بود که پدرش درگذشت. بحیرا به ابوطالب گفت: این پسر را به شهر خود برگردان که اگر یهود

إِلَى بِلَادِهِ فَإِنَّهُ إِنْ عَلِمَتْ بِهِ الْيَهُودُ مَا أَعْلَمُ مِنْهُ قَتَلُوهُ، فَإِنَّ هَذَا شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ، هَذَا نَبِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، هَذَا نَبِيُّ السَّيْفِ».

﴿ بَاب ۱۵ ﴾

* (ذِكْرُ مَا حَكَاهُ خَالِدُ بْنُ أَسِيدِ بْنِ أَبِي الْعَيْصِ، وَطَلِيقُ بْنُ سُفْيَانَ بْنِ أُمَيَّةَ عَنْ) *

* (كَبِيرِ الرَّهْبَانِ فِي طَرِيقِ الشَّامِ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بِأَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ) *

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ؛ وَعَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي الْهَيْثَمُ بْنُ - عَمْرِو الْمُزْنِيِّ، عَنْ عَمِّهِ، عَنْ يَعْلَى النَّسَّابَةِ قَالَ: خَرَجَ خَالِدُ بْنُ أَسِيدِ بْنِ أَبِي الْعَيْصِ، وَطَلِيقُ بْنُ سُفْيَانَ بْنِ أُمَيَّةَ تُجَّارًا إِلَى الشَّامِ سَنَةَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيهَا فَكَانَا مَعَهُ، وَكَانَا يَحْكِيَانِ أَنَّهِنَّمَا رَأَيَا فِي مَسِيرِهِ وَرُكُوبِهِ مِمَّا يَصْنَعُ الْوَحْشُ وَالطَّيْرُ، فَلَمَّا تَوَسَّطْنَا سُوقَ بُصْرَى إِذَا نَحْنُ بِقَوْمٍ مِنَ الرَّهْبَانِ قَدْ جَاءُوا مُتَغَيَّرِي الْأَلْوَانِ كَأَنَّ عَلَى وُجُوهِهِمُ الزَّعْفَرَانَ تُرَى مِنْهُمْ الرَّعْدَةُ فَقَالُوا: نُحِبُّ أَنْ تَأْتُوا كَبِيرَنَا فَإِنَّهُ هَهُنَا قَرِيبٌ فِي الْكَنِيسَةِ

آنچه را که من از او می دانم بدانند او را بکشند، او مقام بزرگی دارد، او پیامبر این امت است، او پیامبر شمشیر است.

باب ۱۵

داستان خالد و طلیق از راهب بزرگ راه شام

و شناخت او از پیامبر اکرم ﷺ

یعلی گوید، در آن کاروان تجاری که به شام رفتند و رسول اکرم نیز در میان آنها بود، خالد بن اسید و طلیق بن سفیان نیز حضور داشتند و همراه پیامبر اکرم بودند و حکایت کرده اند که به چشم خود دیده اند که هنگام سیر و سواری پیامبر وحوش و طیور چه می کردند، گویند: وقتی به میان بازار بصری رسیدیم، به ناگاه گروهی از راهبان رنگ پریده را دیدیم که رنگشان مانند زعفران زرد بود و می لرزیدند گفتند: دوست داریم نزد بزرگ ما بیایید که در همین نزدیکی و در

الْعُظْمَى، فَقُلْنَا: مَا لَنَا وَلَكُمْ؟ فَقَالُوا: لَيْسَ يَضُرُّكُمْ مِنْ هَذَا شَيْءٌ وَ لَعَلَّنَا نَكْرِمُكُمْ، وَظَنُّوا أَنَّ وَاحِدًا مِنَّا مُحَمَّدٌ، فَذَهَبْنَا مَعَهُمْ حَتَّى دَخَلْنَا مَعَهُمُ الْكَنِيسَةَ الْعَظِيمَةَ الْبُنْيَانِ، فَإِذَا كَبِيرُهُمْ قَدْ تَوَسَّطَهُمْ وَ حَوْلَهُ تَلَامِيذُهُ، وَ قَدْ نَشَرَ كِتَابًا فِي يَدَيْهِ، فَأَخَذَ يَنْظُرُ إِلَيْنَا مَرَّةً، وَ فِي الْكِتَابِ مَرَّةً، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَا صَنَعْتُمْ شَيْئًا لَمْ تَأْتُونِي بِالَّذِي أُرِيدُ، وَ هُوَ الْآنَ هَهُنَا.

ثُمَّ قَالَ لَنَا: مَنْ أَنْتُمْ؟ فَقُلْنَا: رَهْطٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالَ: مِنْ أَيِّ قُرَيْشٍ؟ فَقُلْنَا: مِنْ بَنِي - عَبْدِ شَمْسٍ، فَقَالَ لَنَا: مَعَكُمْ غَيْرُكُمْ؟ فَقُلْنَا: نَعَمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ نُسَمِّيهِ يَتِيمَ بَنِي - عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ نَحَرَ نَحْرَةَ كَادَ أَنْ يُعْشَى عَلَيْهِ، ثُمَّ وَصَبَ فَقَالَ: أَوْهَ أَوْهَ هَلَكْتَ النَّصْرَانِيَّةُ وَ الْمَسِيحُ، ثُمَّ قَامَ وَ اتَّكَأَ عَلَى صَلِيبٍ مِنْ صُلْبَانِهِ وَ هُوَ مُفَكَّرٌ وَ حَوْلَهُ ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنَ الْبَطَارِقَةِ وَ التَّلَامِيذَةِ، فَقَالَ لَنَا: فَيَخُفُّ عَلَيْكُمْ أَنْ تُرَوْنِيهِ؟ فَقُلْنَا لَهُ: نَعَمْ، فَجَاءَ مَعَنَا فَإِذَا نَحْنُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَائِمٌ فِي سُوقِ بَصْرَى، وَ اللَّهُ لَكَأَنَّاهُ لَمْ نَرَوْجْهَهُ إِلَّا يَوْمَئِذٍ كَأَنَّ

معبد بزرگ است. گفتیم: بین ما و شما کاری نیست. گفتند: به شما زیانی نخواهد رسید بلکه شما را اکرام هم خواهیم کرد و می پنداشتند که یکی از ما محمد است، با آنها رفیتم و به آن معبد بزرگ در آمدیم و بزرگشان را دیدیم که در میان آنها بود و شاگردانش در اطراف او بودند و کتابی گشوده در دستانش بود و یک بار به ما می نگریست و یک بار به کتاب نگاه می کرد و به یارانش رو کرد و گفت: کاری نکردید و آن را که من می خواستم نیاوردید و او هم اکنون در این دیار است. سپس به ما گفت: شما که هستید؟ گفتیم: گروهی از قریش، گفت: از کدام خاندان قریش؟ گفتیم: از بنی عبد شمس، گفت: آیا کس دیگری همراه شما هست؟ گفتیم: آری، جوانی از بنی هاشم که او را یتیم فرزندان عبدالمطلب می نامیم: به خدا سوگند خرناسه ای کشید که نزدیک بود بیهوش شود، سپس ادامه داد و گفت: آه! آه! که نصرانیّت و مسیح از میان رفت، سپس برخاست و بر صلیبی از صلیبهایش تکیه کرد و در اندیشه فرو رفت و هشتاد نفر از بطریقهای نصرانی و شاگردانش در اطراف او بودند و گفت: آیا بر شما آسان است که او را به من نشان بدهید؟ گفتیم: آری و او با ما آمد و بناگاه محمد را دیدیم که در بازار

هَلَا يَتَلَأُ مِنْ وَجْهِهِ، وَقَدْ رِيحَ الْكَثِيرِ وَاشْتَرَى الْكَثِيرَ، فَأَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لِلْقَسِّ: هُوَ هَذَا؟ فَإِذَا هُوَ قَدْ سَبَقْنَا فَقَالَ: هُوَ هُوَ، قَدْ عَرَفْتُهُ وَالْمَسِيحَ، فَدَنَا مِنْهُ وَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ الْمُقَدَّسُ، ثُمَّ أَخَذَ يَسْأَلُهُ عَنْ أَشْيَاءٍ مِنْ عِلْمَاتِهِ، فَأَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُخْبِرُهُ فَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ: لَيْنٌ أَدْرَكْتَ زَمَانَكَ لَا تُعْطِينَ السَّيْفَ حَقَّهُ، ثُمَّ قَالَ لَنَا: أَتَعْلَمُونَ مَا مَعَهُ؟ مَعَهُ الْحَيَاةُ وَالْمَوْتُ، مَنْ تَعَلَّقَ بِهِ حَيًّا طَوِيلًا، وَمَنْ زَاغَ عَنْهُ مَاتَ مَوْتًا لَا يَحْيِي بَعْدَهُ أَبَدًا، هُوَ هَذَا الَّذِي مَعَهُ الذَّبْحُ الْأَعْظَمُ^(۱)، ثُمَّ قَبَّلَ رَأْسَهُ وَرَجَعَ رَاجِعًا.

﴿ بَاب ۱۶ ﴾

﴿ (فِي خَبَرِ أَبِي الْمُؤَيَّبِ الرَّاهِبِ) ﴾

وَكَانَ أَبُو الْمُؤَيَّبِ الرَّاهِبُ مِنَ الْعَارِفِينَ بِأَمْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِصِفَتِهِ، وَبِوَصِيَّتِهِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

بُصْرِيْ اِيستاده بود، به خدا سوگند گویا ما تا آن روز رخسار او را ندیده بودیم، مانند هلال ماه می درخشید، سود فراوانی برده بود و کالای بسیاری نیز خریده بود، خواستیم او را به آن کشیش معرفی کنیم، اما او بر ما سبقت گرفت و گفت: اوست، به مسیح سوگند که او را شناختم و نزدیک او رفتم و سر او را بوسید و گفتم: تو مقدسی، سپس از اشیاء و علاماتی پرسش کرد و پیامبر نیز بدو پاسخ می داد و شنیدیم که می گفت: اگر زمان تو را دریا بم حق شمشیر را ادا خواهیم کرد، آنگاه به ما گفت: آیا می دانید همراه او چیست؟ با او زندگی و مرگ است، کسی که به او پیوندد حیاتی طولانی یابد و هر که از او روی برگرداند چنان خواهد مُرد که پس از آن حیاتی نیابد، او همان است که ذبح اعظم با او است سپس می آمد و مکرر سرا و را می بوسید.

بَاب ۱۶

خبر ابوالمویهب راهب

و ابوالمویهب راهب از کسانی است که پیش از بعثت، پیامبر اکرم را با صفاتش می شناخت و به مقام وصیّش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام نیز آگاه بود.

۱ - فی بعض النسخ «الریح الاعظم».

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ - إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي؛ وَ قَيْسُ بْنُ سَعْدِ الدُّبَلِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ - بَحِيرِ الْفَقْعَسِيِّ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْجَعِيِّ، عَنْ آبَائِهِ قَالُوا: خَرَجَ سَنَةَ رَسُولِ - اللَّهِ ﷺ وَ عَبْدُ مَنَاتِ بْنِ كِنَانَةَ، وَ نَوْفَلُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ صَخْرِ بْنِ يَعْمَرَ بْنِ - نِعَامَةَ بْنِ عَدِيِّ تُجَّارًا إِلَى الشَّامِ فَلَقِيَهُمَا أَبُو الْمُؤَيَّبِ الرَّاهِبُ فَقَالَ لهُمَا: مَنْ أَنْتُمَا؟ قَالَا: نَحْنُ تُجَّارٌ مِنْ أَهْلِ الْحَرَمِ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالَ لهُمَا: مِنْ أَيِّ قُرَيْشٍ؟ فَأَخْبَرَاهُ، فَقَالَ لهُمَا: هَلْ قَدِمَ مَعَكُمَا مِنْ قُرَيْشٍ غَيْرُكُمَا؟ قَالَا: نَعَمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ، فَقَالَ أَبُو الْمُؤَيَّبِ: أَيَّاهُ وَ اللَّهُ أَرَدْتُ، فَقَالَا: وَ اللَّهُ مَا فِي قُرَيْشٍ أَحْمَلُ ذِكْرًا مِنْهُ، إِنَّمَا يُسَمُّونَهُ يَتِيمَ قُرَيْشٍ، وَ هُوَ أَجِيرٌ لِامْرَأَةٍ مِنَّا يُقَالُ لَهَا: خَدِيجَةٌ، فَمَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ؟ فَأَخَذَ يُحَرِّكُ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ: هُوَ هُوَ، فَقَالَ لهُمَا: تَدُلَانِي عَلَيْهِ، فَقَالَا: تَرَكَنَاهُ فِي سُوقِ بُصْرَى، فَبَيَّنَّا لَهُمْ فِي الْكَلَامِ إِذْ طَلَعَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: هُوَ هَذَا، فَخَلَّاهُ سَاعَةً يُنَاجِيهِ وَ يُكَلِّمُهُ، ثُمَّ أَخَذَ يَقْبَلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ أَخْرَجَ شَيْئًا مِنْ كُمِهِ لِأَنَّ نَدْرِي مَا هُوَ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي أَنْ يَقْبَلَهُ، فَلَمَّا

بکر بن عبدالله اشجعی از پدران خود چنین روایت کند که در آن سال که پیامبر اکرم و عبد منات بن کینانه و نوفل بن معاویة بن عروه برای تجارت به شام رفتند، ابوالمویب راهب این دو را دید و به آنها گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما تاجرانی از اهل حرم و از قریشیم. گفت: از کدام خاندان قریش؟ و پاسخ او را دادند. به آنها گفت: آیا کس دیگری از قریش با شما آمده است؟ گفتند: آری، جوانی از بنی هاشم که نامش محمد است. ابوالمویب گفت: به خدا سوگند هم او را می خواستم، گفتند: به خدا سوگند در میان قریش گمنام تر از او نیست او را یتیم قریش می نامند و او اجیر زنی از ما به نام خدیجه است، به او چه نیازی داری؟ ابوالمویب سرش را تکان داد و گفت: هم اوست هم اوست و به آنها گفت: مرا به نزد او برید. گفتند: او را در بازار بصری گذاشته ایم و در این میان که آنها مشغول گفتگو بودند، ناگهان طلعت رسول اکرم نمایان شد و گفت: او همین است و ساعتی با او خلوت کرد و به گفتگو پرداخت، سپس میان دو چشمش را بوسید و چیزی

فَارَقَهُ قَالَ لَنَا: تَسْمَعَانِ مِنِّي؟ هَذَا وَ اللَّهِ نَبِيُّ آخِرِ الزَّمَانِ، وَ اللَّهِ سَيَخْرُجُ إِلَى قَرِيبٍ فَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَاتَّبِعُوهُ، ثُمَّ قَالَ: هَلْ وُلِدَ لِعَمِّهِ أَبِي طَالِبٍ وُلْدٌ يُقَالُ لَهُ عَلِيٌّ؟ فَقُلْنَا: لَا، قَالَ: إِمَّا أَنْ يَكُونَ قَدْ وُلِدَ أَوْ يُوَلَدُ فِي سَنَتِهِ هُوَ أَوَّلُ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ، نَعْرِفُهُ، وَإِنَّا لَنَجِدُ صِفَتَهُ عِنْدَنَا بِالْوَصِيَّةِ كَمَا نَجِدُ صِفَةَ مُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ، وَ إِنَّهُ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَ رَبَّانِيهَا وَ ذَوْقَرْنِيهَا، يُعْطِي السَّيْفَ حَقَّةً، اسْمُهُ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى عَلِيٌّ، هُوَ أَعْلَى الْخَلَائِقِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ ذِكْرًا، وَ تُسَمِّيهِ الْمَلَائِكَةُ الْبَطْلَ الْأَزْهَرَ الْمُفْلِحَ، لَا يَتَوَجَّهُ إِلَى وَجْهِ إِلَّا أَفْلَحَ وَ ظَفَرَ، وَ اللَّهُ هُوَ أَعْرَفُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فِي السَّمَاءِ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ.

﴿ بَاب ۱۷ ﴾

*(خَبَرُ سَطِيحِ الْكَاهِنِ) *

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَزْمَةَ الْفَرَزِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ نَصْرِبْنِ -

را از آستینش درآورد که ما ندانستیم چه بود، اما پیامبر اکرم از پذیرفتن آن امتناع ورزید، چون پیامبر از او جدا شد به ما گفت: از من بشنوید، به خدا سوگند او پیامبر آخر الزمان است، به خدا سوگند که او به زودی مبعوث می شود و مردم را به شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فرا می خواند و چون آن را دیدید از او پیروی کنید. سپس گفت: آیا فرزند عموی او ابوطالب که به او علی گفته می شود متولد شده است؟ گفتیم: خیر، گفت: یا متولد شده و یا در همین سال به دنیا خواهد آمد، او اولین کسی است که بدو ایمان می آورد، ما او را می شناسیم و می دانیم که او وصی است همچنان که می دانیم محمد نبی است، او سید عرب و ربّانی و ذوالقرنین عرب است و حقّ شمشیر را ادا می کند، اسم او در عالم بالا «علی» است، او پس از انبیاء نامورترین خلائق است و فرشتگان او را پهلوان درخشان کامیاب می نامند، به هیچ سوی رو نکند جز آنکه کامروا و پیروز گردد به خدا سوگند او در بین یارانش در آسمان از خورشید تابنده معروفتر است.

بَاب ۱۷

خبر سطيح کاهن

مخروم بن هانی از پدرش که یکصد و پنجاه سال عمر کرده است نقل می کند

مَنْصُورِ الطُّوسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَزْبِ الْمُوصِلِيِّ الطَّائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَيُّوبَ يَعْلَى ابْنُ عِمْرَانَ مِنْ وُلْدِ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هَانِيَةَ الْخَزْرَمِيُّ، عَنْ أَبِيهِ وَ قَدْ أَتَتْ لَهُ مِائَةٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً قَالَ: لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ ارْتَجَسَ أَيُّوانُ كِسْرَى، وَ سَقَطَتْ مِنْهُ أَرْبَعُ عَشْرَةَ شُرْفَةً، وَ غَاضَتْ بِحَيْرَةٍ سَاوَةً، وَ خَمَدَتْ نَارُ فَارِسَ، وَ لَمْ تَخْمَدْ قَبْلَ ذَلِكَ أَلْفَ سَنَةٍ، وَ رَأَى الْمُوبِدَانُ إِبِلًا صِعَابًا تَقُودُ خَيْلًا عِرَابًا قَدْ قَطَعَتِ الدَّجْلَةَ وَ انْتَشَرَتْ فِي بِلَادِهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ كِسْرَى هَالَهُ مَا رَأَى فَتَصَبَّرَ عَلَيْهَا تَشَجُّعًا، ثُمَّ رَأَى أَنْ لَا يَسِرَّ ذَلِكَ عَنْ وُزَرَائِهِ، فَلَبِسَ تَاجَهُ وَ قَعَدَ عَلَى سَرِيرِهِ وَ جَمَعَهُمْ وَ أَخْبَرَهُمْ بِمَا رَأَى، فَبَيَّنَمَا هُمْ كَذَلِكَ، إِذْ وَرَدَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ بِخُمُودِ نَارِ فَارِسَ، فَازْدَادَ غَمًّا إِلَى غَمِّهِ، وَ قَالَ الْمُوبِدَانُ: وَ أَنَا - أَصْلَحَ اللَّهُ الْمَلِكَ - قَدْ رَأَيْتُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ - ثُمَّ قَصَّ عَلَيْهِ رُؤْيَاهُ فِي الْإِبِلِ وَ الْحَيْلِ -، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ يَكُونُ هَذَا يَا مُوبِدَانُ؟ - وَ كَانَ أَعْلَمَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ - فَقَالَ: حَادِثٌ يَكُونُ فِي نَاحِيَةِ الْعَرَبِ، فَكَتَبَ عِنْدَ ذَلِكَ: مِنْ كِسْرَى مَلِكِ الْمَلُوكِ إِلَى نُعْمَانَ بْنِ الْمُنْذِرِ: أَمَّا بَعْدُ فَوَجَّهْ إِلَيَّ بِرَجُلٍ عَالِمٍ بِمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهُ، فَوَجَّهَ

که گفت: در آن شبی که رسول اکرم به دنیا آمد ایوان کسری لرزید و چهارده کنگره آن فرو افتاد و آب دریاچه ساوه فرو رفت و آتشکده فارس که هزار سال افروخته بود خاموش شد و موبدان در خواب شتران سرکشی را دید که سواران چالاکی را می کشانند و از دجله گذشته و در شهرهایشان پراکنده شدند. چون صبح شده کسری از آنچه موبدان دیده بود در هراس افتاد ولی بردباری کرد و ترس خود را پنهان داشت و چنین مصلحت دید که آن را از وزیرانش مخفی نکند. پس تاج بر سر نهاد و بر تختش نشست و وزیران را گرد آورد و به آنها خوابی را که خود دیده بود گزارش کرد. در این بین نامه ای آمد که آتشکده فارس خاموش شده است و غمی بر غمش افزوده شد. موبدان هم گفت: پادشاه به سلامت باشد، من دوش خوابی دیدم، آنگاه خواب شتران و سواران را باز گفت، کسری گفت: ای موبدان! تعبیر آن چیست؟ - و در بین آنها او از همه داناتر بود - گفت: حادثه ای است که در عربستان واقع می شود در این هنگام نامه ای از طرف شاه شاهان کسری به نعمان بن منذر این چنین نوشته شد: اما بعد، مردی

إِلَيْهِ بِعَبْدِ الْمَسِيحِ بَنِ عَمْرِو بْنِ حَيَّانِ بْنِ نُفَيْلَةَ الْغَسَّانِيَّ فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ ، قَالَ : عِنْدَكَ عِلْمٌ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ ؟ قَالَ : لَيْسَ أَلْنِي الْمَلِكُ أَوْ لِيُخْبِرَنِي فَإِنْ كَانَ عِنْدِي مِنْهُ عِلْمٌ وَ إِلَّا أَخْبَرْتُهُ بِمَنْ يَعْلَمُهُ ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا رَأَى ، فَقَالَ : عِلْمُ ذَلِكَ عِنْدَ خَالٍ لِي يَسْكُنُ بِمَشَارِفِ الشَّامِ يُقَالُ لَهُ : سَطِيحٌ ، قَالَ : فَأْتِهِ فَاسْأَلْهُ وَ أَخْبِرْنِي بِمَا يَرُدُّ عَلَيْكَ ، فَخَرَجَ عَبْدُ الْمَسِيحِ حَتَّى وَرَدَ عَلَى سَطِيحٍ وَ قَدْ أَشْرَفَ عَلَى الْمَوْتِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ حَيَّاهُ ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ سَطِيحٌ جَوَابًا فَأَنْشَأَ عَبْدُ الْمَسِيحِ يَقُولُ :

أَصَمُّ أَمْ يَسْمَعُ غَطْرِيفُ الْيَمِينِ ؟	أَمْ فَازَ فَازِلَمَّ بِهِ شَأْوُ الْعَيْنِ ؟
يَا فَاصِلَ الْخُطَّةِ أَعْيَتْ مَنْ وَ مَنْ	وَ كَاشِفَ الْكُرْبَةِ فِي الْوَجْهِ الْغَضِينِ
أَتَاكَ شَيْخُ الْحَيِّ مِنْ آلِ سَنَنْ	وَ أُمَّهُ مِنْ آلِ ذُنُبِ بْنِ حَجَنْ

دانشمند را به نزد من بفرست تا از او آنچه می خواهم بپرسم . او عبدالمسیح بن - عمرو بن حیّان را فرستاد و چون به نزد او در آمد شاه گفت : آیا پاسخ سؤال مرا می دانی ؟ او گفت : یادشاه بپرسد و یا مرا آگاه کند ، اگر می دانستم به عرض می رسانم و اگر نمی دانستم کسی را که می داند معرفی خواهم نمود ، بعد از آن خواب موبدان را بازگفت : عبدالمسیح گفت : علم آن نزد دایی من است که در حومه شام مسکن دارد و به او سَطِيح می گویند . گفت : به نزد او برو و از او پرسش کن و پاسخ او را برایم بازگو . عبدالمسیح رفت تا بر سَطِيح وارد شد و او مُشرف به مرگ بود ، بر او سلام کرد و تحیّت گفت ، اما سَطِيح پاسخی نداد . عبدالمسیح این اشعار را انشاد کرد :

آقای یَمَنْ گر است یا نیست ؟

جانی به تش در است یا نیست ؟

ای مرد علیم مشکلی هست

ما را ز تو پاسخی ست یا نیست ؟

نزد تو نشسته است شیخی

کو را به نسب نظیر و تا نیست

أَرَوُّقُ ضَخْمُ النَّابِ صَرَّارُ الْأُذُنِ أَبْيَضُ فَضْفَاضُ الرَّدَائِ وَ الْبَدَنِ
 رَسُولُ قَبِيلِ الْعُجْمِ يَشْرِي لِلْوَسَنِ لَا يَزْهَبُ الرَّعْدَ وَ لَا رَبِّبَ الرَّمَنِ
 تَجُوبُ فِي الْأَرْضِ عَلَنَدَاءُ شَجَن تَرْفَعُنِي طُوراً وَ تَهْوِي بِي وَجَن
 حَتَّى أَتَى عَارِي الْجَاجِي وَ الْقَطَن تَلْفُهُ فِي الرَّيْحِ بَوَّغَاءُ الدَّمَنِ
 كَأَنَّمَا حُثِّحَتْ مِنْ حِضْنِي ثَكْنُ ۸

فَلَمَّا سَمِعَ سَطِيحَ شِعْرِهِ فَتَحَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ: عَبْدُ الْمَسِيحِ عَلَى جَمَلٍ مُشِيحٍ إِلَى سَطِيحٍ، وَ
 قَدْ أَوْفَى عَلَى الضَّرِيحِ، بَعَثَكَ مَلِكُ بَنِي سَاسَانَ لِارْتِجَاسِ الْإِيوَانِ، وَ خُمُودِ النَّيرَانِ، وَ رُؤْيَا
 الْمُوبِدَانِ، رَأَى إِبِلًا صِعَابًا تَقُودُ خَيْلًا عِرَابًا، قَدْ قَطَعَتِ الدَّجْلَةَ، وَ انْتَشَرَتْ فِي بِلَادِهَا،
 فَقَالَ: يَا عَبْدَ الْمَسِيحِ إِذَا كَثُرَتِ التَّلَاوَةُ، وَ بُعِثَ صَاحِبُ الْهَرَاوَةِ، وَ فَاضَ وَاوِي سَمَاوَةَ، وَ

آقا و سپید و تیز گوش است
 لاغر بدن و تَنک ردا نیست
 پیکی ست روان شده ز ایران
 ترسی به دلش ز مدعا نیست
 یک خوابِ عجیب دیده کس را
 تعبیر از آن به نزد ما نیست
 پیکی ست ز راه خسته گشته
 از رنج مگر در این سرا نیست
 آن قدر غبارِ ره بر او هست
 گر کوه بخوانمش خطا نیست

چون سَطِيحِ شِعْرِهِ را شنید چشمانش را گشود و گفت: عبدالمسیح سوار بر
 شتر شتابان به نزد سَطِيحِ آمده است در حالی که او مُشْرِف به گور است، پادشاه
 ساسانی تو را به خاطر لرزش ایوان و خموشی آتشکده و نیران و خواب
 موبدان فرستاده است، او دیده است که سواران چالاکی بر شتران سرکشی از
 دجله گذشته و در شهرهایشان پراکنده شدند. بعد از آن گفت: ای عبدالمسیح!
 چون تلاوت زیاد شود و شخص صاحب عصا مبعوث گردد، و وادی سماوه

غَاضَتْ بُحَيْرَةً سَاوَةَ فَلَيْسَ الشَّامُ لِسَطِيحِ شَامًا، يَمْلِكُ مِنْهُمْ مُلُوكٌ وَ مَلَكَاتٌ عَلَى عَدَدِ الشُّرَفَاتِ، وَ كُلُّ مَا هُوَ آتٍ آتٍ، ثُمَّ قَضَى سَطِيحٌ مَكَانَهُ، فَهَضَّ عَبْدُ الْمَسِيحِ إِلَى رَحْلِهِ وَ يَقُولُ:

شَمَّرَ فَإِنَّكَ مَاضِي الْعَزْمِ شَمِيرٌ	لَا يُفْرِعَنَّكَ تَفْرِيقٌ وَ تَغْيِيرٌ
إِنَّ يُمِسُّ مُلْكُ بَنِي سَاسَانَ أَفْرَطَهُمْ	فَإِنَّ ذَا الدَّهْرِ أَطْوَارٌ دَهَارِيرٌ
وَ رُبَّمَا كَانَ قَدْ أَضْحَوْا بِمَنْزِلَةِ	تَهَابٌ صَوَّهُمُ الْأُسْدُ الْمَهَاصِيرُ
مِنْهُمْ أَخُو الصَّرْحِ بَهْرَامُ وَ إِخْوَتُهُ	وَ الْهَرْمُزَانُ وَ سَابُورُ وَ سَابُورُ
وَ النَّاسُ أَوْلَادُ عِلَاتٍ فَمَنْ عَلِمُوا	أَنْ قَدْ أَقَلَّ، فَحَقُّورٌ وَ مَهْجُورٌ
وَ هُمْ بَنُو الْأُمِّ لَمَّا أَنْ رَأَوْا نَشَبًا	فَذَاكَ بِالْغَيْبِ مَحْفُوظٌ وَ مَنْصُورٌ

پر آب و دریاچه ساوه خشک شود دیگر شام از آن سَطِيحِ نباشد و از ساسانیان شاهان زن و مرد به تعداد شماره کنگره‌هایی که از کاخ فرو ریخته است سلطنت کنند و هر چه آمدنی است می آید، سپس سَطِيحِ جان به جان آفرین تسلیم کرد و عبدالمسیح برخاست و بر سر مرکب خود رفت و می گفت:

کمر بر بند ای مردِ مصمّم
 نترساند تو را تفریق و تغیر
 اگر مُلکِ بنی ساسان فرو ریخت
 فرو ریزد حکومت‌ها به تقدیر
 تو گویی صولتی باشد به آنان
 که شیر از وحشتِ ایشان به تحذیر
 از ایشان صاحبِ آن کاخِ بهرام
 دگر شاپور و نوشروان چون شیر
 و مردم چون ضعیفی را شناسند
 کنند او را به ضعفِ خویش تحقیر
 وگر مالی بود در کس نمایند
 ورا با ابنِ امّ خویش تنظیر

وَ الْخَيْرُ وَ الشَّرُّ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ فَالْخَيْرُ مُشَبَّعٌ وَ الشَّرُّ مَحْذُورٌ
 قَالَ: فَلَمَّا قَدِمَ عَلَى كِسْرَى أَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ سَطِيحٌ، فَقَالَ: إِلَىٰ أَنْ يَمْلِكَ مِنَّا أَرْبَعَةُ عَشَرَ
 مَلِكًا قَدْ كَانَتْ أُمُورٌ، قَالَ: فَمَلِكٌ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ فِي أَرْبَعِ سِنِينَ وَ مَلِكٌ الْبَاقُونَ إِلَىٰ إِمَارَةِ
 عُثْمَانَ^(۱).

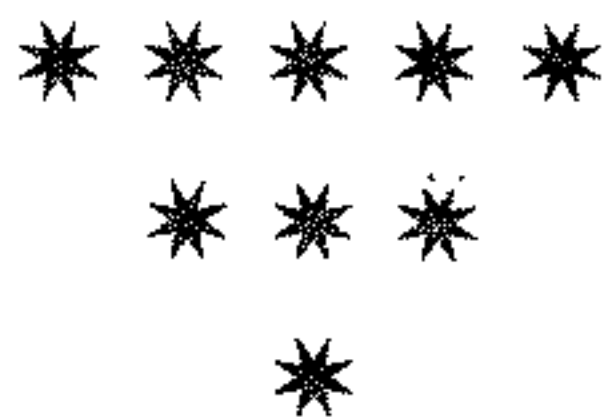
وَ كَانَ سَطِيحٌ وُلِدَ فِي سَبِيلِ الْعَرَمِ فَعَاشَ إِلَىٰ مُلْكِ ذِي نُوَاسٍ وَ ذَلِكَ أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثِينَ
 قَرْنًا، وَ كَانَ مَسْكَنُهُ بِالْبَحْرَيْنِ فَيَزَعَمُ عَبْدُ الْقَيْسِ أَنَّهُ مِنْهُمْ، وَ تَزَعَمُ الْأَزْدُ أَنَّهُ مِنْهُمْ، وَ
 أَكْثَرُ الْمُحَدِّثِينَ قَالُوا: هُوَ مِنَ الْأَزْدِ وَ لَا يُدْرَى مِمَّنْ هُوَ، غَيْرُ أَنَّ عَقِبَهُ يَقُولُونَ: نَحْنُ مِنَ
 الْأَزْدِ.

چو خیر و شر به یکدیگر قرینند

به امر و نهی یزدان ساز تقییر

گوید: چون به نزد کسری آمد و گفتار سَطِيح را گزارش داد، کسری گفت: تا
 زمانی که چهارده تن از ما سلطنت کند اموری خواهد بود. گوید: ده تن از آنها
 در مدت چهار سال سلطنت کردند و باقی هم تا خلافت عثمان حکومت کردند.

اما سَطِيح در سال سَبِيلِ عَرَمِ متولد شد و تا سلطنت ذی نُوَاسِ زنده بود و این
 مدت متجاوز از سی قرن است و مسکنش در بحرین بود و «عبدالقیس» او را از
 قبیله خود و «أزد» نیز از طایفه خود می پنداشتند و بیشتر محدثان می گویند: او از
 «أزد» است و معلوم نیست که او از کدام قبیله است، ولی فرزندان او می گویند:
 ما از قبیله آزدیم.



﴿ باب ۱۸ ﴾

*(خَبَرُ يُوْسُفَ الْيَهُودِيِّ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَ بِصِفَاتِهِ وَ عِلَامَاتِهِ) *

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ رَفَعَهُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: لَمَّا بَلَغَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ زَوْجَهُ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ آمِنَةَ بِنْتَ - وَهَبِ الزُّهْرِيِّ، فَلَمَّا تَزَوَّجَ بِهَا حَمَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَوِيَ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: لَمَّا حَمَلْتُ بِهِ لَمْ أَشْعُرْهُ بِالْحَمْلِ وَ لَمْ يُصِبنِي مَا يُصِيبُ النِّسَاءَ مِنْ ثِقَلِ الْحَمْلِ، فَرَأَيْتُ فِي نَوْمِي كَأَنَّ آتٍ أَتَانِي فَقَالَ لِي: قَدْ حَمَلْتِ بِخَيْرِ الْأَنَامِ، فَلَمَّا حَانَ وَقْتُ الْوِلَادَةِ خَفَّ عَلَيَّ ذَلِكَ حَتَّى وَضَعْتُهُ، وَ هُوَ يَتَّقِي الْأَرْضَ بِيَدِهِ وَ رُكْبَتَيْهِ، وَ سَمِعْتُ قَائِلًا يَقُولُ: وَضَعْتَ خَيْرَ الْبَشَرِ فَعَوَّذِيهِ بِالْوَاحِدِ الصَّمَدِ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَ حَاسِدٍ.

فَوُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفِيلِ لِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ.

فَقَالَتْ آمِنَةُ: لَمَّا سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ اتَّقَى الْأَرْضَ بِيَدَيْهِ وَ رُكْبَتَيْهِ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى

باب ۱۸

خبر یوسف یهودی از پیامبر اکرم ﷺ

أبان بن عثمان در حدیث مرفوعی گوید: هنگامی که عبدالله بن عبدالمطلب بالغ شد، عبدالمطلب او را به همسری آمنه بنت وهب زهری درآورد و چون با آمنه ازدواج کرد باردار شد و از او روایت شده که گفته است: چون باردار شدم، آن را احساس نکردم و در دوران بارداری سنگینی حمل - که بر زنان عارض می شود - بر من عارض نشد و در خواب دیدم که کسی نزد من آمد و گفت: خیرالانام در رحم تو است و چون هنگام وضع حمل فرارسید آن کار بر من آسان شد تا آنکه او را به دنیا آوردم و او با دو دست و دو زانو خود را از زمین حفظ می کرد و شنیدم که گوینده ای می گفت: تو خیرالبشر را به دنیا آوردی او را در پناه واحد صمد از شر هر ستمکار حسودی نگاه دار.

رسول خدا ﷺ در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول عام الفیل به دنیا آمد. آمنه گوید: چون بر زمین فرود آمد با دو دست و دو زانو خود را از زمین

السَّمَاءِ، وَخَرَجَ مِنِّي نُورٌ أَضَاءَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَرُمِيَتِ الشَّيَاطِينُ بِالنُّجُومِ وَحَجَبُوا عَنِ السَّمَاءِ، وَرَأَتْ فُرَيْشُ الشُّهْبِ وَالنُّجُومَ تَسِيرُ فِي السَّمَاءِ، فَفَزَعُوا لِذَلِكَ، وَقَالُوا: هَذَا قِيَامُ السَّاعَةِ، فَأَجْتَمَعُوا إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ الْمَغِيرَةِ فَأَخْبَرُوهُ بِذَلِكَ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا مُجَرَّبًا، فَقَالَ: انظُرُوا إِلَى هَذِهِ النُّجُومِ الَّتِي تَهْتَدُوا بِهَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، فَإِنْ كَانَتْ قَدْ زَالَتْ فَهُوَ قِيَامُ السَّاعَةِ، وَإِنْ كَانَتْ هَذِهِ ثَابِتَةً فَهُوَ لِأَمْرٍ قَدْ حَدَثَ.

وَأَبْصَرَتِ الشَّيَاطِينُ ذَلِكَ فَاجْتَمَعُوا إِلَى إِبْلِيسَ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ مَنَعُوا مِنَ السَّمَاءِ وَرُمُوا بِالشُّهْبِ، فَقَالَ: اظْلُبُوا فَإِنَّ أَمْرًا قَدْ حَدَثَ، فَجَالُوا فِي الدُّنْيَا وَرَجَعُوا وَقَالُوا: لَمْ نَرَ شَيْئًا، فَقَالَ: أَنَا لِهَذَا، فَخَرَقَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْحَرَمِ وَجَدَ الْحَرَمَ مَحْفُوفًا بِالْمَلَائِكَةِ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ صَاحَ بِهِ جَبْرَائِيلُ عليه السلام فَقَالَ: اخْسَأْ يَا مَلْعُونُ، فَجَاءَ مِنْ قِبَلِ حِرَاءَ فَصَارَ مِثْلَ الصَّرْدِ، قَالَ: يَا جَبْرَائِيلُ مَا هَذَا؟ قَالَ: هَذَا نَبِيٌّ قَدْ وُلِدَ وَهُوَ

حفظ نمود و سرش را به طرف آسمان بلند کرد و پرتو درخشانی از من ساطع شد که زمین تا آسمانی را روشن ساخت و شیاطین را با ستارگان رجم کردند و از آسمان محجوب شدند و قریشیان شهابها و ستارگانی را دیدند که فرود می آمدند، ترسیدند و گفتند: قیامت بر پا شده است و به نزد ولید بن مغیره گرد آمده و او را باخبر کردند. ولید شیخی کبیر و با تجربه بود، گفت: به این ستاره هایی که در صحرا و دریا راهنمای شما هستند بنگرید اگر آنها زایل شدند قیامت بر پا شده است و اگر آنها ثابتند، فرود شهابها به خاطر پیشامدی است.

شیاطین هم آن را دیدند و به گرد ابلیس گرد آمده و به او خبر دادند که از آسمان محجوب شده و شهابها بر آنها افکنده می شود و او گفت: جستجو کنید و ببینید چه پیشامدی رخ داده است؟ و آنها در دنیا به جولان در آمدند و برگشتند و گفتند: چیزی ندیدیم گفت: من خود باید تفحص کنم و مابین مشرق تا مغرب را در نوردید و چون به حرم رسید دید پر از فرشتگان است و چون خواست وارد حرم شود جبرئیل عليه السلام بر او فریاد کشید و گفت: ای ملعون! دور شو، آمد تا از جانب حراء در آید که آن نیز سدّی در برابر او شد. گفت: ای جبرئیل چه خبر است؟ گفت: این پیامبری است که متولد شده و او بهترین انبیاست. گفت: آیا در

خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ، قَالَ: هَلْ لِي فِيهِ نَصِيبٌ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فِي أُمَّتِهِ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: قَدْ رَضِيتُ.

قَالَ: وَكَانَ بِمَكَّةَ يَهُودِيٌّ يُقَالُ لَهُ: يُوسُفُ فَلَمَّا رَأَى النُّجُومَ يُقَذِّفُ بِهَا وَتَتَحَرَّكَ قَالَ: هَذَا نَبِيٌّ قَدْ وُلِدَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَهُوَ الَّذِي نَحَدُّهُ فِي كُتُبِنَا أَنَّهُ إِذَا وُلِدَ - وَهُوَ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ - رُجِمَتِ الشَّيَاطِينُ وَحُجِبُوا عَنِ السَّمَاءِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى نَاهِي قُرَيْشٍ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ هَلْ وُلِدَ فِيكُمْ اللَّيْلَةَ مَوْلُودٌ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: أَخْطَأْتُمْ وَالتَّوْرَةَ وُلِدَ إِذَا بِفِلَسْطِينَ وَهُوَ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَفْضَلُهُمْ، فَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ أَخْبَرَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَهْلَهُ بِمَا قَالَ الْيَهُودِيُّ فَقَالُوا: لَقَدْ وُلِدَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ابْنٌ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَأَخْبَرُوا بِذَلِكَ يُوسُفَ الْيَهُودِيَّ فَقَالَ لَهُمْ: قَبْلَ أَنْ أَسْأَلَكُمْ أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالُوا: قَبْلَ ذَلِكَ، قَالَ: فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ، فَشَوَّأَ إِلَى بَابِ آمِنَةَ فَقَالُوا: أَخْرِجِي ابْنَكَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ هَذَا

او نصیبی دارم؟ گفت: خیر، گفت: آیا در اُمّتش نصیبی دارم؟ گفت: آری، گفت: بدان خشنودم.

گوید: در مکه فردی یهودی بود که بدو یوسف می گفتند و چون دید که ستارگان افکنده می شوند و به حرکت در آمده اند، گفت: پیامبری است که امشب متولد شده است و او همان است که ما در کتابهای خود خوانده ایم که چون متولد شود - و او خاتم الانبیاست - شیاطین رجم شده و از آسمان محجوب شوند و چون صبح شد به مجلس قریش درآمد و گفت: ای قریشیان! آیا شما را دوش مولودی بوده است؟ گفتند: خیر، گفت: به تورات سوگند که خطا می کنید او متولد شده است و اگر اینجا به دنیا نیامده باشد در فلسطین زاده شده است و او افضل انبیای الهی است. جمع قریش پراکنده شدند و چون به خانه های خود رفتند هر مردی به خانواده خود سخنان یهودی را بازگو کرد. گفتند: دوش برای عبدالله بن عبدالمطلب پسری به دنیا آمده است و خبر آن را به یوسف یهودی دادند. گفت: پیش از آنکه از شما بپرسم متولد شده یا پس از آن؟ گفتند: پیش از آن، گفت: آن کودک را به من نشان بدهید. بعد از آن به در خانه آمنه رفتند و گفتند: فرزندان را بیرون بیاور تا یهودی در او بنگرد. او را در قنداقه پیچید و

الْيَهُودِيَّ، فَأَخْرَجَتْهُ فِي قَهْطِهِ فَنَظَرَ فِي عَيْنَيْهِ، وَكَشَفَ عَنْ كَتِفَيْهِ فَرَأَى شَامَةً سَوْدَاءَ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَعَلَيْهَا شَعْرَاتٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ مَغْشِيًا عَلَيْهِ. فَتَعَجَّبَ مِنْهُ قُرَيْشٌ وَضَحِكُوا مِنْهُ، فَقَالَ: أَتَضْحَكُونَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، هَذَا نَبِيُّ السَّيْفِ لِيُبِيرَنَّكُمْ وَ قَدْ ذَهَبَتِ النَّبُوءَةُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ، وَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَتَتَحَدَّثُونَ بِخَبَرِ الْيَهُودِيِّ، وَنَشَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْيَوْمِ كَمَا يَنْشَأُ غَيْرُهُ فِي الْجُمُعَةِ، وَيَنْشَأُ فِي الْجُمُعَةِ كَمَا يَنْشَأُ غَيْرُهُ فِي الشَّهْرِ.

﴿ باب ۱۹ ﴾

﴿ (خَبْرُ ابْنِ حَوَّاشِ الْمُقْبِلِ مِنَ الشَّامِ) ﴾

حَدَّثَنَا أَبِي - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عُمَانَ الْأَحْمَرِ، عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَكْعَبِ بْنِ أَسَدٍ لِيَضْرِبَ عَنْقَهُ فَأَخْرَجَ وَ ذَلِكَ فِي غَزْوَةِ بَنِي قُرَيْظَةَ نَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ - اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُ: يَا كَعْبُ أَمَا نَفَعَكَ وَصِيَّةُ ابْنِ حَوَّاشِ الْحَبْرِيِّ الَّذِي أَقْبَلَ مِنَ الشَّامِ

بیرون آورد و چون یهودی در چشمانش نگریست و شانهاش را گشود و خال سیاهی میان دو کتفش دید که مویی چند بر آن روئیده است، بیهوش نقش بر زمین شد و قریش از کردار او تعجب کردند و خندیدند. گفت: ای قریشیان! آیا می خندید؟ این پیامبر شمشیر است شما را هلاک خواهد ساخت، نبوت برای همیشه از بنی اسرائیل بر چیده شده است و مردم پراکنده شدند و خبر یهودی را برای یکدیگر بازگو می کردند و رشد رسول اکرم در یک روز مانند یک هفته دیگران و رشد یک هفته او مانند رشد یک ماه دیگران بود.

باب ۱۹

خبر ابن حوَّاش که از شام می آمد

ابن عباس گوید: چون پیامبر اکرم در غزوه بنی قریظه کعب بن اسد را فراخواند تا گردنش را بزند و او را آوردند، رسول خدا ﷺ در وی نگریست و گفت: ای کعب! آیا سفارش ابن حوَّاش دانشمندی که از شام می آمد برایت

فَقَالَ: «تَرَكَتُ الْخَمْرَ وَ الْحُمَيْرَ وَجِئْتُ إِلَى الْبُؤْسِ وَ التَّمُورِ لِنَبِيِّ يُبْعَثُ، هَذَا أَوَانُ خُرُوجِهِ، يَكُونُ مَخْرَجُهُ بِمَكَّةَ وَ هَذِهِ دَارُ هِجْرَتِهِ وَ هُوَ الضَّحُوكُ الْقِتَالُ، يَجْتَزِي بِالْكَسِيرَاتِ وَ التَّمَرَاتِ وَ يَزُكُّ الْحِمَارَ الْعَارِي، فِي عَيْنَيْهِ حُمْرَةٌ وَ بَيْنَ كَتِفَيْهِ خَاتَمُ النُّبُوَّةِ، يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَ لَا يُبَالِي بِمَنْ لَاقَى، يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ مُنْقَطِعَ الْخُفِّ وَ الْحَافِرِ؟» قَالَ كَعْبٌ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ، وَ لَوْ لَا أَنَّ الْيَهُودَ تُعَيِّرُنِي أَنِّي جَبُنْتُ عِنْدَ الْقَتْلِ لَأَمَنْتُ بِكَ وَ صَدَّقْتُكَ وَ لَكِنِّي عَلَى دِينِ الْيَهُودِيَّةِ عَلَيْهِ أَحْيَى وَ عَلَيْهِ أَمُوتُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَقَدَّمُوهُ وَ اضْرِبُوا عُنُقَهُ، قُدِّمَ وَ ضُرِبَ عُنُقُهُ.

﴿ بَاب ۲۰ ﴾

﴿ (خَبَرُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نَفِيلٍ) ﴾

وَ كَانَ زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ نَفِيلٍ يَطْلُبُ الدِّينَ الْحَنِيفَ وَ يَعْرِفُ أَمْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَ يَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ وَ خَرَجَ فِي طَلَبِهِ فَقُتِلَ فِي الطَّرِيقِ.

مفید نبود که گفت: شراب و نان را در شام فرو گذاشتم و با سختی و مشتی خرما به خاطر پیامبری که مبعوث می شود آمدم او همین اوان برانگیخته می شود و در مکه طلوع می کند و این شهر هجرتگاه او است و او خندان و کشنده دشمنان است به چند تکه نان و چند دانه خرما اکتفاء می کند و بر حمار برهنه سوار می شود در چشمانش سرخی و بین دو کتفش خاتم نبوت است، شمشیرش را بر دوشش می نهد و از هیچ کس پروا ندارد سلطنتش بدانجا رسد که کفش و پای کسی بدانجا نرسیده باشد. کعب گفت: ای محمد! چنین است و اگر نبود که می ترسم یهود مرا سرزنش کند که هنگام مرگ ترسید به تو ایمان می آوردم و تصدیقت می کردم ولیکن من بر دین یهودم بر آن زندگی می کنم و بر آن نیز خواهم مُرد. رسول خدا ﷺ فرمود: او را بیاورید و گردنش را بزنید. آوردند و گردنش را زدند.

بَاب ۲۰

خبر زید بن عمرو بن نفیل

زید بن عمرو بن نفیل از کسانی است که در جستجوی دین حنیف بود و امر پیامبر اکرم ﷺ را می شناخت و منتظر ظهور او بود و در جستجوی آن

۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَزَّازِ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْعَطَّارِ دِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ ابْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارِ الْمَدَنِيِّ قَالَ: كَانَ زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو وَبْنُ نُفَيْلٍ أَجْمَعَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ يَضْرِبُ فِي الْأَرْضِ وَيَطْلُبُ الْحَنِيفِيَّةَ - دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَتْ امْرَأَتُهُ صَفِيَّةُ بِنْتُ الْحَضْرَمِيِّ كُلَّمَا أَبْصَرَتْهُ قَدْ نَهَضَ إِلَى الْخُرُوجِ وَارَادَهُ آذَنْتْ بِهِ الْخَطَّابَ بْنَ نُفَيْلٍ، فَخَرَجَ زَيْدٌ إِلَى الشَّامِ يَلْتَمِسُ وَيَطْلُبُ فِي أَهْلِ الْكِتَابِ الْأَوَّلِ دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيسألُ عَنْهُ، فَلَمْ يَزَلْ فِي ذَلِكَ فَمَا يَزْعَمُونَ حَتَّى أَتَى الْمَوْصِلَ وَالْجَزِيرَةَ كُلَّهَا، ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى أَتَى الشَّامَ فَجَالَ فِيهَا حَتَّى أَتَى رَاهِبًا بِمَيْفَعَةَ مِنْ أَرْضِ الْبَلْقَاءِ كَانَ يَنْتَهِي إِلَيْهِ عِلْمُ النَّصْرَانِيَّةِ فَمَا يَزْعَمُونَ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَنِيفِيَّةِ دِينَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ: إِنَّكَ تَسْأَلُ عَنْ دِينٍ مَا أَنْتَ بِوَاجِدٍ لَهُ، مَنْ يَحْمِلُكَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ، لَقَدْ دَرَسَ عِلْمُهُ وَذَهَبَ مَنْ كَانَ يَعْرِفُهُ، وَلَكِنَّهُ قَدْ أَظْلَكَ خُرُوجُ نَبِيِّ يُبْعَثُ بِأَرْضِكَ الَّتِي خَرَجْتَ مِنْهَا بِدِينِ إِبْرَاهِيمَ الْحَنِيفِيَّةِ، فَعَلَيْكَ بِيَلَادِكَ فَإِنَّهُ مَبْعُوثٌ الْآنَ، هَذَا زَمَانُهُ، وَلَقَدْ كَانَ سَمِّ الْيَهُودِيَّةِ

حضرت از شهر و دیار خود خارج شد و در راه به قتل رسید.

۱ - محمد بن اسحاق بن یسار گوید: زید بن عمرو بن نفیل می خواست از مکه بیرون رود و در زمین حرکت کرده و آئین حنیف یا دین ابراهیم علیه السلام را بجوید و چون زنش صفیة بنت حضرمی می دید که اراده سفر کرده و آماده خروج است، خطاب بن نفیل را خبر می کرد، زید در طلب دین ابراهیم به شام سفر کرد و از اهل کتابهای نخستین آن را مطالبه می نمود و می پنداشتند که پیوسته در این کار است تا آنکه همه موصول و جزیره را گشت و به شام آمد و در آنجا نیز به گردش پرداخت تا آنکه به نزد راهبی در میفعه از اراضی بلقا در آمد که به عقیده آنها علم نصرانیت بدو منتهی شده بود و از دین حنیف ابراهیم از او پرسش کرد، راهب گفت تو از دینی پرسش می کنی که امروزه کسی را نمی یابی که تو را به آن وا دارد، چه کسی تو را بدین کار واداشته است؟ علمش مندرس شده و دانایان آن در گذشته اند، ولیکن در همین زمان پیامبری در سرزمین خودت مبعوث خواهد شد که بر دین حنیف ابراهیم است و بر تو واجب است که هم الآن به آنجا بروی که

وَ النَّصْرَانِيَّةَ، فَلَمْ يَرْضَ شَيْئاً مِنْهُمَا، فَخَرَجَ مُسْرِعاً حِينَ قَالَ لَهُ الرَّاهِبُ مَا قَالَ، يُرِيدُ مَكَّةَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِأَرْضِ لَحْمٍ عَدُّوا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ.

فَقَالَ وَرَقَةُ بْنُ نُوفَلٍ - وَقَدْ كَانَ اتَّبَعَ مِثْلَ أَثَرِ زَيْدٍ وَ لَمْ يَفْعَلْ فِي ذَلِكَ مَا فَعَلَ - فَبَكَاهُ وَرَقَةُ وَ قَالَ فِيهِ :

رَشِدَتْ وَ أَنْعَمْتَ ابْنَ عَمْرٍ وَ إِئْمَا تَجَنَّبْتَ تَنَوْرًا مِنَ النَّارِ حَامِيًا
بِدِينِكَ رَبًّا لَيْسَ رَبُّ كَمِثْلِهِ وَ تَرَكِكَ أَوْثَانَ الطَّوَاغِي كَمَا هِيَ
وَ قَدْ يُدْرِكُ الْإِنْسَانُ رَحْمَةَ رَبِّهِ وَ لَوْ كَانَ تَحْتَ الْأَرْضِ سِتِّينَ وَادِيًا

۲ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارِ الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الزُّبَيْرِ: وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُصَيْنِ التَّمِيمِيِّ: إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ قَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْتَ غَفِرَ لَزَيْدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ، فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحَدَهُ.

اکنون زمانه اوست، زید از دین یهود و نصاری ملول بود و بدان رضایت نمی داد، چون آن راهب این سخنان را بدو گفت شتابان به سوی مکه رهسپار شد و چون به اراضی قبایل لحم رسید بر او ستم کرده و وی را کشتند.

ورقه بن نوفل - که او نیز مانند زید در جستجوی دین حنیف بود اما مانند او عمل نکرد - بر او گریست و این اشعار را در سوگ او گفت:

أَلَا ابْنَ عَمْرٍ وَ كَمَا رَهَ يَافِتِي
ز تَنَوْرِ آتَشِ تَو رُخِ تَافِتِي
خَدَايَ تَو رَا مِثْلَ وَ مَانَدَ نَيْسَتِ
تَو رَا بَا بَتَانَ هَيْجَ بِيُونَدَ نَيْسَتِ
بِهَ رَحْمَتِ رَسَدِ آدَمِي گَاهَ گَاهَ
اگر قعرِ ارضش بود جایگاه

۲ - عمر بن خطاب و سعید بن زید گفتند: ای رسول خدا! آیا برای زید طلب مغفرت کنیم؟ فرمود: آری برای او طلب مغفرت کنید که او روز قیامت به تنهایی امتی محشور می شود.

۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنِ الْمَسْعُودِيِّ، عَنْ نُفَيْلِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّ جَدَّهُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو كَانَ كَمَا رَأَيْتَ وَكَمَا بَلَغَكَ، فَلَوْ أَدْرَكَكَ كَانَ آمَنَ بِكَ، فَأَسْتَغْفِرُ لَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ فَاسْتَغْفِرْ لَهُ، وَقَالَ: إِنَّهُ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحَدَهُ، وَكَانَ فِيمَا ذَكَرُوا أَنَّهُ يَطْلُبُ الدِّينَ فَمَاتَ وَهُوَ فِي طَلَبِهِ.

قال مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ -: حَالُ النَّبِيِّ ﷺ قَبْلَ النُّبُوَّةِ حَالُ قَائِمِنَا وَصَاحِبِ زَمَانِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَقْتِنَا هَذَا، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَعْرِفْ خَبَرَ النَّبِيِّ ﷺ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ إِلَّا الْأَخْبَارَ وَالرُّهْبَانَ وَالَّذِينَ قَدِ انْتَهَى إِلَيْهِمُ الْعِلْمُ بِهِ، فَكَانَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا فِيهِمْ، وَكَانَ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ إِذَا سَأَلَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِتَعْجِيلِ فَرَجِ نَبِيِّهِ وَإِظْهَارِ أَمْرِهِ سَخِرَ مِنْهُ أَهْلُ الْجَهْلِ وَالضَّلَالِ وَقَالُوا لَهُ: مَتَى يَخْرُجُ هَذَا النَّبِيُّ الَّذِي تَزْعُمُونَ أَنَّهُ نَبِيُّ السَّيْفِ، وَأَنْ دَعْوَتَهُ تَبْلُغُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ، وَأَنَّه يُنْقِذُ لَهُ مُلُوكَ الْأَرْضِ، كَمَا يَقُولُ الْجُهَالُ لَنَا فِي

۳ - سعید بن زید از رسول اکرم درباره پدرش زید بن عمرو پرسش کرد و گفت: ای رسول خدا! زید بن عمرو چنان بود که دیدید و اخبارش را شنیدید و اگر شما را دریافته بود به شما ایمان می آورد، آیا برای او طلب مغفرت کنم؟ فرمود: آری برای او آمرزش بخواه و فرمود: او در روز قیامت به تنهایی بماند امتی خواهد آمد و گفته اند که او در جستجوی دین حق بود و در این راه درگذشت.

مصنّف این کتاب شیخ صدوق - رحمه الله - گوید: حال پیامبر اکرم ﷺ پیش از نبوت، همان حال قائم و صاحب الزمان ما در این هنگام است، زیرا پیامبر اکرم را در آن حال جز اخبار و رهبان و عالمان نمی شناختند و اسلام در میانشان غریب بود. اگر یکی از آنها از خدای تعالی تعجیل فرج پیامبر و ظهورش را مسئلت می کرد جاهلان و گمراهان او را مسخره می کردند و می گفتند: این پیامبری که او را پیامبر شمشیر می نامید و دعوتش به شرق و غرب عالم خواهد رسید و سلاطین عالم مطیع او خواهند شد، کی ظاهر خواهد شد؟ همچنانکه امروزه جاهلان به ما می گویند: این مهدی که معتقدید باید

وَقْتِنَا هَذَا: مَتَى يَخْرُجُ هَذَا الْمَهْدِيُّ الَّذِي تَزْعَمُونَ أَنَّهُ لَأَبَدٍ مِنْ خُرُوجِهِ وَظُهُورِهِ، وَ يُنْكِرُهُ وَيُقَرِّبُهُ آخِرُونَ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ الْإِسْلَامَ بُدِءَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بُدِءَ أَفْطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ، فَقَدْ عَادَ الْإِسْلَامُ كَمَا قَالَ ﷺ غَرِيبًا فِي هَذَا الزَّمَانِ كَمَا بُدِءَ وَ سَيَقُومُ بِظُهُورِ وَلِيِّ اللَّهِ وَ حُجَّتِهِ كَمَا قُومِي بِظُهُورِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَقَرُّ بِذَلِكَ أَعْيُنُ الْمُنْتَظِرِينَ لَهُ وَ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، كَمَا قَرَّتْ أَعْيُنُ الْمُنْتَظِرِينَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ الْعَارِفِينَ بِهِ بَعْدَ ظُهُورِهِ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُنْجِزُ لِأَوْلِيَائِهِ مَا وَعَدَهُمْ، وَ يُعَلِّي كَلِمَتَهُ وَ يُتِمُّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

۴ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْكُوفِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بُدِءَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»

۵ - حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ الْعَمَرِيُّ السَّمَرَقَنْدِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ

خروج کند کی ظاهر خواهد شد؟ و بعضی منکر و بعضی دیگر معترف به وجود وی اند و پیامبر اکرم فرموده است: اسلام غریبانه آغاز شد و زود باشد که به غریبی باز گردد و خوشا به حال غریبان. به راستی که اسلام در این زمان چنان شده است و به زودی با ظهور ولی و حجت خدا نیرومند خواهد شد، همچنان که با ظهور پیامبر اکرم و رسول خدا نیرومند شد و به این وسیله دیده منتظرین و معتقدینش روشن خواهد شد، همانگونه که چشمان منتظران رسول خدا و عارفان به وی پس از ظهورش روشن گردید و خدای تعالی به وعده ای که به دوستانش داده است وفا خواهد کرد و کلمه اش را برتری خواهد داد و نور هدایتش را کامل خواهد ساخت گرچه مشرکان را ناخوش آید.

۴ - عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَوَيْتُ كَمَا قَدْ قَرَّرْتُ أَنَّ الْإِسْلَامَ بُدِءَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بُدِءَ أَفْطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ.

۵ - عَلِيُّ بْنُ مَوْسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ آبَاءِ غَرَامِشِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ -

الْعَمْرَكِيُّ بْنُ عَلِيٍّ الْبُوفَكِّيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بُدِيََ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بُدِيََ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ».

﴿ باب ۲۱ ﴾

﴿ (الْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا يُحْتَاجُ إِلَى الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) ﴾

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ - الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الشُّهَامِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ سَاعَةً لَسَاخَتْ».

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ فَقَالَ: لَا، قُلْتُ: فَأَنَا نُرَوِّى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهَا لَا تَبْقَى بِغَيْرِ إِمَامٍ إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَوْ عَلَى الْعِبَادِ، فَقَالَ: لَا تَبْقَى؛ إِذَا لَسَاخَتْ.

خداوند ﷺ روایت کرده اند که اسلام غریبانه آغاز شد و عن قریب به غریبی عودت کند و خوشا به حال غریبان.

باب ۲۱

علت نیاز مندی به امام ﷺ

۱ - ابو حمزه ثمالی گوید: به امام صادق ﷺ گفتم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: اگر زمین ساعتی بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۲ - محمد بن فضل گوید: به امام رضا ﷺ گفتم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد ماند؟ فرمود: خیر، گفتم: از امام صادق ﷺ به ما روایتی رسیده که زمین بدون امام باقی نخواهد ماند جز آنکه خداوند بر اهل زمین و یا بر بندگان خشم گیرد، فرمود: اگر بدون امام باقی بماند فرو خواهد رفت.

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ زَكَرِيَّا بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُؤْمِنِ، عَنْ أَبِي - هَرَّاسَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ: «لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ».

۴ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْزِيَارَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْبَجَلِيِّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ لَهُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي آخِرِهِ: «وَلَوْ لَا مَنْ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ لَنَفَضَتِ الْأَرْضُ مَا فِيهَا، وَ أَلْقَتْ مَا عَلَيْهَا، إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَحْلُو سَاعَةً مِنَ الْحُجَّةِ».

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ سُلَيْمَانَ بْنِ سُفْيَانَ الْمُسْتَرِقِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: إِنَّا رَوَيْنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَبْقَى بِغَيْرِ إِمَامٍ، أَوْ تَبْقَى وَ لَا إِمَامَ فِيهَا؟ فَقَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ! لَا تَبْقَى سَاعَةً إِذَا لَسَاخَتْ».

۳ - ابوهراسه از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: اگر امام را ساعتی از زمین بردارند، زمین و ساکنانش مضطرب شوند همچنانکه دریا و اهلس مضطرب شوند.

۴ - زرارة بن أعین از امام صادق عليه السلام در پایان حدیثی که درباره امام حسین عليه السلام است چنین روایت می کند: اگر حجتهای خداوند در زمین نباشند، زمین ساکنانش را بلرزاند و آنچه بر آن است بیفکند، زمین ساعتی خالی از حجّت نخواهد بود.

۵ - احمد بن عمر گوید: به امام رضا عليه السلام گفتم: از امام صادق عليه السلام به ما روایت رسیده است که زمین بدون امام باقی نمی ماند. آیا بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: معاذ الله! ساعتی هم باقی نخواهد ماند، اگر بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۶ - حَدَّثَنَا أَبِي - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ: قَالَ الرَّضَا عليه السلام: «مَنْ حُجَّجَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ، وَخَلْفَاؤُهُ فِي عِبَادِهِ، وَ أُمْنَاؤُهُ عَلَى سِرِّهِ، وَ نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى، وَ الْعُرْوَةُ الْوَثْقَى، وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ وَ أَعْلَامُهُ فِي بَرِّيَّتِهِ، بِنَايُسِكُ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا، وَ بِنَا يُنَزَّلُ الْغَيْثَ وَ يَنْشُرُ الرَّحْمَةَ، وَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ مِنَّا ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ، وَ لَوْ خَلَّتْ يَوْمًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ».

۷ - حَدَّثَنَا أَبِي - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَا: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا حُجَّةٌ عَالِمٌ، إِنَّ الْأَرْضَ لَا يُصْلِحُهَا إِلَّا ذَلِكَ، وَ لَا يُصْلِحُ النَّاسَ إِلَّا ذَلِكَ».

۸ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْخَزَّازِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ - عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام أَتَبَقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَا، قُلْتُ: فَإِنَّا

۶ - ابراهیم بن ابی محمود گوید: امام رضا عليه السلام فرمود: ما حجتهای خداوند در میان خلایق و جانشینان او در میان بندگان و امینان خداوند بر اسرارش هستیم و ما کلمه تقوی و عروة الوثقی و گواهان خداوند و نشانه های او در میان آفریدگانش می باشیم، خداوند آسمان و زمین را به واسطه ما نگاه می دارد که زایل نشوند و به واسطه ماست که باران می بارد و رحمت منتشر می شود و زمین از قائمی از ما خالی نیست که یا آشکار است و یا نهان و اگر زمین یک روز از حجّت خالی باشد زمین و ساکنانش مضطرب شوند همچنان که دریا و اهلس مضطرب می شوند.

۷ - حسن بن زیاد گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: زمین از آنکه در آن حجّتی عالمی باشد خالی نیست، زمین را هیچ چیز جز او به صلاح نمی آورد و مردم را جز او اصلاح نمی کند.

۸ - احمد بن عمر گوید: از امام کاظم عليه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی

نُزَوِيَ أَنَّهَا لَا تَبْقَى إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ؟ فَقَالَ: لَا تَبْقَى إِذَا لَسَاخَتْ.

۹ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ؛ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِي هُرَاسَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ لَمَاجَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمْوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ».

۱۰ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمْرَةَ الطَّيَّارِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ ^(۱) إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ». - أَوْ كَانَ الثَّانِي الْحُجَّةَ - الشُّكُّ مِنْ مُحَمَّدٍ - ابْنِ سِنَانٍ.

۱۱ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي - الصَّبَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ

می ماند؟ گوید: فرمود: خیر، گفتم: روایتی به ما رسیده است که باقی نمی ماند مگر آنکه خداوند بر بندگانش خشم گیرد. فرمود: باقی نمی ماند که اگر زمین بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

۹ - ابوهراسه از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: اگر امام از زمین برداشته شود، زمین و ساکنانش مضطرب شوند، همچنانکه دریا و اهلس مضطرب می شوند.

۱۰ - محمد بن سنان از حمزه طیار روایت کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر در زمین تنها دو تن باقی بماند یکی از آنها حجّت است، یا فرمود: دومی آنها حجّت است و تردید از محمد بن سنان است.

۱۱ - ابوالصباح از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی زمین را وانهد مگر آنکه در آن عالمی باشد که هر زیادی و نقصانی را بداند که اگر

۱ - في بعض النسخ «لو لم يبق في الارض» و في بعضها «من الدنيا».

يَعْلَمُ الزِّيَادَةَ وَ التَّقْصَانَ ، فَإِذَا زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رَدَّهُمْ وَإِذَا تَقْصُوا شَيْئاً أَكْمَلَهُ لَهُمْ ، وَ لَوْ
لَا ذَلِكَ لَأَلْتَبَسْتُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أُمُورَهُمْ» .

۱۲ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ
قَالَ : قَالَ : أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمَّا
عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ» .

۱۳ - حَدَّثَنَا أَبِي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ؛
وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَا : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ - فِي حَالِ اسْتِقَامَتِهِ -
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ : «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَمْضِي
الْإِمَامُ وَ لَيْسَ لَهُ عَقَبٌ ؟ قَالَ : لَا يَكُونُ ذَلِكَ ، قُلْتُ : فَيَكُونُ مَاذَا ؟ قَالَ : لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا
أَنْ يَغْضِبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ فَيُعَا لِحُجَّتِهِمْ» .

۱۴ - حَدَّثَنَا أَبِي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ
قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْعُصْفُورِيِّ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ
أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْماً بِلَا إِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ
لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِأَشَدِّ عَذَابِهِ ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَنَا حُجَّةً فِي أَرْضِهِ ، وَ أَمَاناً فِي الْأَرْضِ

مؤمنان چیزی را بیفزایند آنها را برگرداند و اگر چیزی را بکاهند آن را برایشان
تکمیل کند، و اگر چنین نباشد امور مؤمنان بر آنها پوشیده خواهد ماند.

۱۲ - ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی زمین را
بدون عالم وانهد و اگر چنین نبود حق از باطل شناخته نمی شد.

۱۳ - زراره گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا ممکن است امامی در گذرد و
امامی پس از وی نباشد؟ فرمود: چنین چیزی امکان ندارد، گفتم: پس چگونه
است؟ فرمود: چنین چیزی امکان ندارد مگر آنکه خداوند بر آفریدگانش غضب
کرده و برای آنها چاره‌ای بیندیشد.

۱۴ - عمرو بن ثابت از پدرش روایت کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که
فرمود: اگر زمین یک روز بدون امامی از ما باقی بماند اهلش را فرو خواهد برد.
و خداوند آنها را به اشد عذابش عقاب کند. خدای تعالی ما را حجت در زمینش

لِأَهْلِ الْأَرْضِ، لَمْ يَزَالُوا فِي أَمَانٍ مِنْ أَنْ تَسِيخَ بِهِمُ الْأَرْضُ مَا دُمْنَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُهْلِكَهُمْ ثُمَّ لَا يُمِهُلُهُمْ وَلَا يُنْظِرُهُمْ ذَهَبَ بِنَا مِنْ بَيْنِهِمْ وَرَفَعْنَا إِلَيْهِ، ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا شَاءَ وَأَحَبُّ.

۱۵ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فَقُلْتُ: أَتَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ؟ فَقَالَ: «لَوْ خَلَّتْ مِنْ حُجَّةٍ طَرْفَةَ عَيْنٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا».

۱۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ - جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمِيثَمِيِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ - مَيْمُونٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا تَرَكَ اللَّهُ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ يَنْقُصُ مَا زَادُوا وَ يَزِيدُ مَا نَقَّصُوا، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَأَخْتَلَطَتْ عَلَى النَّاسِ أُمُورُهُمْ».

۱۷ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ -

قرار داده و وسیله امان زمین برای اهل زمین گردانیده است. تا در میان ایشان پيوسته در امانند و زمین آنها را در کام خود فرو نخواهد برد و چون خداوند اراده فرماید که آنها را هلاک سازد و مهلتشان ندهد و به تأخیرشان نیندازد، ما را از میان آنها بیرون برده و به سوی خود بالا برد، سپس هر چه خواهد و دوست داشته باشد انجام دهد.

۱۵ - سلیمان جعفری گوید: از امام رضا عليه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون حجّت می ماند؟ فرمود: اگر چشم برهم زدنی از حجّت خالی بماند، اهلش را فرو خواهد بُرد.

۱۶ - عبدالاعلی بن اعین گوید: از امام باقر عليه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند زمین را بدون عالم فرو نگذارد تا آنچه را که بیفزایند بکاهد و آنچه را که بکاهند بیفزاید، و اگر چنین نباشد امور بر مردم آمیخته و درهم می شود.

۱۷ - محمد بن ابراهیم به امام صادق عليه السلام نوشت: ما را از فضل خودتان

مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ دَاوُدَ، عَنْ فُضَيْلِ الرَّسَّانِ قَالَ: «كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنَا مَا فَضَلَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْكَوَاكِبَ جُعِلَتْ فِي السَّمَاءِ أَمَانًا لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتْ نُجُومُ السَّمَاءِ جَاءَ أَهْلَ السَّمَاءِ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «جُعِلَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانًا لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي جَاءَ أُمَّتِي مَا كَانُوا يُوعَدُونَ».

۱۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ - الْجَعْدِ أَبُو بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ مُوسَى بْنِ عَبِيدَةَ، عَنْ إِيَّاسِ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ أَبِيهِ يَرْفَعُهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي».

۱۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ السَّرِيِّ بْنِ سَهْلٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ هَارُونَ بْنِ عَنترَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ ذَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ».

اهل البيت آگاه کنيد. و امام صادق عليه السلام چنين پاسخ دادند: ستارگان آسمان امان اهل آسمان قرار داده شده است و آنگاه که ستارگان آسمان بروند، بر اهل آسمانها آنچه وعده شده است برسد و رسول خدا ﷺ فرمود: اهل بيت من امان امتم مي باشند و آنگاه که اهل بيت بروند، بر امتم آنچه وعده شده است برسد.

۱۸ - ایاس بن سلمه از پدرش در حدیثی با سند مرفوع از پیامبر اکرم ﷺ روایت کند که فرمود: ستارگان امان اهل آسمان و اهل بیت امتم می باشند.

۱۹ - عبدالملک بن هارون بن عنتره از پدرش و او از جدش از علی بن - ابی طالب علیه السلام روایت کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: ستارگان امان اهل آسمانند و چون ستارگان بروند اهل آسمان نیز خواهند رفت، و اهل بیت امتم اهل زمینند و چون اهل بیت بروند اهل زمین نیز خواهند رفت.

۲۰ - حَدَّثَنَا أَبِي - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَا حُمَيْدِ بْنِ - الْمُثَنَّى الْعِجْلِيِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ خَيْثَمَةَ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ، وَنَحْنُ صَفْوَتُهُ، وَنَحْنُ حَوْزَتُهُ، وَنَحْنُ مُسْتَوْدَعُ مَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ، وَنَحْنُ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَنَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ، وَنَحْنُ أَرْكَانُ الْإِيمَانِ، وَنَحْنُ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، وَنَحْنُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَنَحْنُ مَنْ بِنَا يُفْتَحُ وَبِنَا يُخْتَمُ، وَنَحْنُ الْأَيْمَةُ الْهُدَى، وَنَحْنُ مَصَابِيحُ الدُّجَى، وَنَحْنُ مَنَارُ الْهُدَى، وَنَحْنُ السَّابِقُونَ، وَنَحْنُ الْآخِرُونَ، وَنَحْنُ الْعَلَمُ الْمَرْفُوعُ لِلْخَلْقِ، مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لِحَقٍّ، وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا غَرِقَ، وَنَحْنُ قَادَةُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَنَحْنُ خَيْرَةُ اللَّهِ، وَنَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَنَحْنُ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ، وَنَحْنُ الْمِنْهَاجُ، وَنَحْنُ مَعْدِنُ النَّبُوءَةِ، وَنَحْنُ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ، وَنَحْنُ الَّذِينَ إِلَيْنَا تَخْتَلِفُ الْمَلَائِكَةُ، وَنَحْنُ السِّرَاجُ لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِنَا، وَنَحْنُ السَّبِيلُ لِمَنْ اقْتَدَى بِنَا، وَنَحْنُ الْهُدَاةُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَنَحْنُ عُرَى الْإِسْلَامِ، وَنَحْنُ الْجُسُورُ وَ

۲۰ - خيتمه جعفی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: ما جنب الله و برگزیدگان خدا و حوزة اوئیم، مواریت انبیاء به ودیعه نزد ماست، ما أمناء و حجتهای خدائیم، ارکان ایمان و ستونهای اسلامیم، ما رحمت خداوند بر خلائقیم، ما کسانی هستیم که به ما آغاز شد و به ما ختم خواهد گردید، ما پیشوایان هدایت و چراغهای تاریکی و روشنی بخش هدایتیم، ما اولین و آخرینیم، ما پرچم بر افراشته شده هدایت برای خلائقیم. هر که به ما تمسک جوید به حق ملحق می شود، و هر که از ما تأخر جوید غرق خواهد شد، ما پیشوایان سپید جبینانیم، ما برگزیدگان خدا و راه روشن و صراط مستقیم به خدای تعالی هستیم، ما نعمت خدا بر خلائقیم، ما راه خدا و معدن نبوت و موضع رسالتیم، ما کسانی هستیم که آمد و شد ملائکه به نزد ماست، ما چراغ کسانی هستیم که به ما استضاء کنند، ما راه حقیق برای کسانی که از ما پیروی کنند، ما هادیان به بهشتیم، و ما ریسمان و حلقه های اسلامیم، و ما پلها و واسطه های وصول به

القناطرُ، مَنْ مَضَى عَلَيْهَا لَمْ يُسَبِّقْ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مَحَقَّ، وَنَحْنُ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ، وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُنَزِّلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّحْمَةَ، وَبِنَا يُسْقَوْنَ الْغَيْثَ، وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُصْرَفُ عَنْكُمْ الْعَذَابُ، فَمَنْ عَرَفَنَا وَابْتَصَرَنَا وَعَرَفَ حَقَّنَا وَأَخَذَ بِأَمْرِنَا فَهُوَ مِنَّا وَإِنَّا».

۲۱ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ أَبِي - الطُّفَيْلِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اكْتُبْ مَا أَمَلِي عَلَيْكَ، قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَتَخَافُ عَلَيَّ النَّسِيَانَ؟ فَقَالَ: لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ النَّسِيَانَ، وَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ لَكَ أَنْ يَحْفَظَكَ وَلَا يُنْسِيكَ، وَلَكِنْ اكْتُبْ لِشُرَكَائِكَ، قَالَ: قُلْتُ: وَمَنْ شُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: الْأَيُّمَّةُ مِنْ وُلْدِكَ، بِهِمْ تُسْقَى أُمَّتِي الْغَيْثَ، وَبِهِمْ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ، وَبِهِمْ يُصْرَفُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ، وَبِهِمْ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ مِنَ السَّمَاءِ وَهَذَا أَوْلَهُمْ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَيُّمَّةُ مِنْ وُلْدِهِ».

حقیق، کسی که بر آن بگذرد بر او سبقت نجویند و هر که از آن تخلف ورزد نابود شود، ما سنام اعظم هستیم، ما کسانی هستیم که خداوند به سبب ما رحمت را فرو می فرستد و با بارانش خلائق را سیراب می کند، و مائیم کسانی که به واسطه ما عذاب را از شما بر می گرداند، پس کسی که ما را شناخت و به ما بصیرت پیدا کرد و حق ما را دانست و دستورات ما را گرفت، پس او از ما و به سوی ماست.

۲۱ - امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ گوید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: آنچه بر تو املا می کنم بنویس، گفت: ای پیامبر خدا آیا می ترسی فراموش کنم؟ فرمود: بر تو از فراموشی نمی ترسم که از خدا خواسته ام تو را حفظ کرده و از نسیان نگاه دارد، ولی برای شریکان بنویس، گوید: گفتم ای پیامبر خدا شریکان من چه کسانی هستند؟ فرمود: ائمه فرزندان تو که به واسطه آنها امّت از باران سیراب شوند و دعایشان مستجاب شود و به خاطر آنها خداوند بلا را بگرداند و رحمت از آسمان فرو بارد، و با دست به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره فرمود و گفت: این اولین آنهاست سپس به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره فرمود و گفت: ائمه از فرزند اویند.

۲۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ صَفْرِ الْعَبْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْأَعْمَشِ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام قَالَ: «نَحْنُ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ، وَحُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَ سَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَادَةُ الْغُرِّ الْمَحْجَلِينَ، وَ مَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ، وَ نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ التُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ بِنَا يُمَسِّكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا^(۱) وَ بِنَا يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَ يَنْشُرُ الرَّحْمَةَ، وَ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَ لَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا، ثُمَّ قَالَ: وَ لَمْ تَخُلْ الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فِيهَا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ غَائِبٍ مَسْتُورٍ، وَ لَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ فِيهَا، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ. قَالَ سُلَيْمَانُ: فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ عليه السلام: فَكَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمَسْتُورِ؟ قَالَ: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ».

۲۲ - امام صادق از امام باقر و او از امام سجّاد علیهما السلام چنین روایت کند که فرمود: ما ائمة مسلمانان و حجتهای خداوند بر جهانیان و سرور مؤمنان و رهبر سپید جبینان و مولای اهل ایمانیم، و ما امان اهل زمینیم همچنان که ستارگان امان اهل آسمانند، و ما کسانی هستیم که خداوند به واسطه ما آسمان را نگاه داشته تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او و به خاطر ما زمین را نگاه داشته که اهلیش را نلرزاند، به سبب ما باران را فرو فرستد و رحمت را منتشر کند و برکات زمین را خارج سازد و اگر نبود که ما بر روی زمینیم، اهلیش را فرو می برد، سپس فرمود: از روزی که خداوند آدم را آفرید، زمین خالی از حجّت نیست که ظاهر و مشهور است و یا غایب و نهان و تا روز قیامت از حجّت خدا خالی نخواهد بود، و اگر چنین نبود خداوند پرستیده نمی شد، سلیمان راوی حدیث گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم چگونه از حجّت غائب نهان منتفع می شوند؟ فرمود: همچنان که از خورشید پشت ابر منتفع می شوند.

۱ - فی بعض النسخ «أن تمور بأهلها».

۲۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - رضي الله عنه - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَرَّارٍ قَالَ : حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ : حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ - يَعْقُوبَ « قَالَ : كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فِيهِمْ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ ، وَ مُؤَمِّنُ الطَّاقِ ، وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ ، وَ الطَّيَّارُ ، وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فِيهِمْ ، هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ هُوَ شَابٌّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : يَا هِشَامُ ! قَالَ : لَبَّيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! قَالَ : أَلَا تُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عَبِيدٍ ؟ وَ كَيْفَ سَأَلْتَهُ ؟ قَالَ هِشَامُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُجِلُّكَ وَ أَسْتَحْيِيكَ وَ لَا يَعْمَلُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَافْعَلُوهُ ، قَالَ هِشَامُ : بَلَغَنِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَ جُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ وَ عَظَمَ ذَلِكَ عَلَيَّ ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَ دَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَتَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ فَإِذَا أَنَا بِحَلَقَةٍ كَبِيرَةٍ ، وَ إِذَا أَنَا بِعَمْرِو بْنِ عَبِيدٍ عَلَيْهِ شَمْلَةٌ سَوْدَاءُ مِنْ صُوفٍ مُؤْتَزَّرٍ بِهَا ، وَ شَمْلَةٌ مُرْتَدٍ بِهَا ، وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ ، فَاسْتَفْرَجْتُ النَّاسَ فَأَفْرَجُوا لِي ، ثُمَّ قَعَدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلَى رُكْبَتَيْ ، ثُمَّ قُلْتُ : أَيُّهَا الْعَالِمُ أَنَا رَجُلٌ غَرِيبٌ تَأْذَنُ لِي فَأَسْأَلُكَ

۲۳ - یونس بن یعقوب گوید: گروهی از اصحاب ما مثل حمران بن اعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و گروهی دیگر از اصحاب مثل هشام بن حکم - که جوانی بود - نزد امام صادق عليه السلام بودند. امام صادق عليه السلام فرمود: ای هشام! گفت: لبیک یا ابن رسول الله! فرمود: آیا نمی گوئی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از وی پرسش نمودی؟ هشام گفت: فدای شما کردم ای فرزند رسول خدا! من شما را بزرگ می دانم و از شما خجالت می کشم و در مقابل شما زبانم حرکت نمی کند. امام صادق عليه السلام فرمود: چون شما را به کاری فرمان دادم آن را به جای آورید. هشام گفت: خبر عمرو بن عبید و جلوس او در مسجد بصره به من رسید و بر من گران آمد، رفتم و به بصره وارد شدم و روز جمعه به مسجد در آمدم و ناگاه خود را در یک حلقه بزرگ و در مقابل عمرو بن عبید دیدم که ازاری سیاه و پشمین بسته بود و ردایی بر دوش داشت و مردم از او پرسش می کردند، مردم را شکافتم و مردم نیز به من راه دادند و در آخرین صف و نزدیک وی بر دو زانو نشستم و گفتم: ای عالم! من مردی غریبم، آیا اجازه می دهی که مسئله ای از تو

عَنْ مَسْأَلَةٍ؟ قَالَ: فَقَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَلَيْكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: يَا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنْ السُّؤَالِ إِذَا تَرَى شَيْئًا كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟ فَقُلْتُ: هَكَذَا مَسَأَلْتَنِي، قَالَ: يَا بُنَيَّ سَلْ وَ إِنْ كَانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَقًّا، قُلْتُ: أَجِبْنِي فِيهَا، قَالَ: فَقَالَ لِي: سَلْ، قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَرَى فِيهَا؟ قَالَ: الْأَلْوَانَ وَالْأَشْخَاصَ، قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ أَنْفٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَشْمُّ بِهِ الرَّائِحَةَ، قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ لِسَانٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَتَكَلَّمُ بِهِ، قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ أُذُنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَسْمَعُ بِهَا الْأَصْوَاتَ، قَالَ: قُلْتُ: أَفَلَيْكَ يَدَانِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِمَا؟ قَالَ: أَبْطِشُ بِهِمَا وَأَعْرِفُ بِهِمَا اللَّيْنَ مِنَ الْخَشِينِ، قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ رِجْلَانِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِمَا؟ قَالَ: أَنْتَقِلُ بِهِمَا مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ، قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْكَ فَمٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَعْرِفُ بِهِ الْمَطَاعِمَ عَلَى اخْتِلَافِهَا، قَالَ: قُلْتُ: أَفَلَيْكَ قَلْبٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أُمَيِّرُ بِهِ

پیرسم؟ گوید: گفت آری، گوید: گفتم آیا چشم داری؟ گفت: ای پسر جان! این چه سؤالی است، چیزی را که می بینی چگونه از آن پرسش می کنی؟ گفتم: سؤال من از این قبیل است، گفت: پیرس گر چه سؤالت احمقانه باشد. گفتم: پاسخ مرا در این مسائل بده، گفت: پیرس، گفتم: آیا چشم داری؟ گفت: آری، گوید گفتم: با آن چه می بینی؟ گفت: الوان و اشخاص را، گوید: گفتم: آیا بینی داری: گفت: آری، گوید: گفتم با آن چه می کنی؟ گفت: بورا با آن استشمام می کنم. گوید: گفتم آیا زبان داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم با آن چه می کنی؟ گفت: با آن سخن می گویم، گوید گفتم: آیا گوش داری؟ گفت: آری، گوید، گفتم با آن چه می کنی؟ گفت: با آن صداها را می شنوم، گوید: گفتم آیا دو دست داری؟ گفت: آری، گفتم: با آنها چه می کنی؟ گفت: با آنها اشیاء را می گیرم و نرمی و زبری را با آنها تشخیص می دهم، گوید: گفتم: آیا دو پا داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم با آنها چه می کنی؟ گفت: به واسطه آنها از جائی به جای دیگر می روم، گوید: گفتم آیا دهان داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم با آن چه می کنی؟ گفت: غذاهای مختلف را می چشَم، گوید: گفتم آیا قلب داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم با آن چه

كُلَّمَا وَرَدَ عَلَيَّ هَذِهِ الْجَوَارِحِ، قَالَ قُلْتُ: أَفَلَيْسَ فِي هَذِهِ الْجَوَارِحِ غِنَى عَنِ الْقَلْبِ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ وَهِيَ صَحِيحَةٌ؟ قَالَ: يَا بُنَيَّ إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ شَمَّتَهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ فَأَيُّقَنَ بِهِ الْيَقِينُ وَأَبْطَلَ الشَّكَّ، قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّمَا أَقَامَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْقَلْبَ لِشَكِّ الْجَوَارِحِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: وَ لَا بُدَّ مِنَ الْقَلْبِ وَالْإِلْمُ يَسْتَيْقِنُ الْجَوَارِحُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: يَا أَبَا مَرْوَانَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتْرُكْ جَوَارِحَكَ حَتَّىٰ جَعَلَ لَهَا إِمَامًا يُصَحِّحُ لَهَا الصَّحِيحَ وَيَنْفِي مَا شَكَّتْ فِيهِ، وَيَتْرُكُ هَذَا الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فِي حَيْرَتِهِمْ وَشَكِّهِمْ وَ اخْتِلَافِهِمْ لَا يُقِيمُ لَهُمْ إِمَامًا يَرُدُّونَ إِلَيْهِ شَكَّهُمْ وَ حَيْرَتَهُمْ وَ يُقِيمُ لَكَ إِمَامًا لَجَوَارِحِكَ يَرُدُّ إِلَيْكَ شَكَّكَ وَ حَيْرَتَكَ؟ قَالَ: فَسَكَتَ، وَ لَمْ يَقُلْ لِي شَيْئًا، قَالَ: ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيَّ فَقَالَ: أَنْتَ هِشَامُ؟ فَقُلْتُ: لَا، قَالَ: فَقَالَ لِي: أَجَالَسْتَهُ؟ فَقُلْتُ: لَا، قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ قُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قَالَ: فَأَنْتَ إِذَا هُوَ، قَالَ: ثُمَّ ضَمَّنِي إِلَيْهِ فَأَقْعَدَنِي فِي مَجْلِسِهِ، وَ مَا نَطَقَ حَتَّىٰ

می کنی؟ گفت: با آن دریافت این اعضا را تمیز می دهیم، گوید: گفتم آیا این اعضا بی نیاز از قلب نیستند؟ گفت: خیر، گفتم: چرا چنین است در حالی که آنها صحیح و سالمند؟ گفت: پسر جان! این اعضا چون در چیزی که بو کرده اند یا دیده اند یا چشیده اند شک کنند، آن را به دل ارجاع می دهند و به واسطه آن یقین می آورد و شک را باطل می سازد، گوید: گفتم آیا خدای تعالی قلب را برای زایل کردن شک اعضا قرار داده است؟ گفت: آری، گوید: گفتم آیا بایستی قلب باشد و الا اعضا یقین حاصل نکنند؟ گفت: آری، گوید: گفتم ای ابا مروان! خداوند اعضای تن تو را بدون امام رها نکرده است تا صحیح را صحیح شمارد و شک را برطرف نماید، اما همه این خلائق را در حیرت و شک و اختلاف رها کرده است و امامی برای آنها قرار نداده است تا شک و حیرتشان را زایل سازد، و برای اعضای تو امامی قرار داده است که شک و حیرت را برطرف سازد؟ گوید: ساکت شد و چیزی به من نگفت، گوید: سپس به من رو کرد و گفت: آیا تو هشامی؟ گفتم: خیر، گوید: گفت آیا با او مجالست داشته ای؟ گفتم: خیر، گفت: اهل کجایی؟ گفتم: اهل کوفه، گفت: پس تو همان هشامی، گوید: سپس مرا نزد خود برد و در جای خود نشانید و دیگر سخن نگفت تا من برخاستم، امام

قُتُّ، فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، ثُمَّ قَالَ: يَا هِشَامُ مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ-
رَسُولِ اللَّهِ جَرَى عَلَى لِسَانِي، قَالَ: يَا هِشَامُ هَذَا وَاللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ
مُوسَى عليهما السلام».

قال مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - عليه السلام -: وَتَصَدِّقُ قَوْلِنَا أَنَّ الْإِمَامَ يُحْتَاجُ إِلَيْهِ لِبَقَاءِ الْعَالَمِ
عَلَى صَلَاحِهِ أَنَّهُ مَا عَذَّبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أُمَّةً إِلَّا وَآمَرَ نَبِيَّهَا بِالْخُرُوجِ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ كَمَا
قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي قِصَّةِ نُوحٍ عليه السلام: «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ
كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» (۱) مِنْهُمْ وَآمَرَهُ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ أَنْ
يَعْتَزِلَ عَنْهُمْ مَعَ أَهْلِ الْإِيمَانِ بِهِ وَ لَا يَبْتَلِ مَخْتَلِطًا بِهِمْ، وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَا تُخَاطِبْنِي
فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ» (۲)، وَ كَذَلِكَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ فِي قِصَّةِ لُوطٍ عليه السلام: «فَأَسْرِ
بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ» (۳)،

صادق عليه السلام خندید و بعد از آن فرمود: ای هشام! این استدلال را چه کسی به تو
آموخته است؟ گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا! بر زبانم جاری شد، فرمود: ای
هشام! به خدا سوگند این در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.
مصنف این کتاب شیخ صدوق رحمته الله گوید: و تصدیق این سخن ما که
می گوئیم: در بقای عالم بر صلاح خود به امام نیاز است، این است که خدای
تعالی هیچ قومی را عذاب نکرد مگر آنکه به پیامبرشان دستور داد که از میان
آنها بیرون برود، چنانکه خدای تعالی در داستان نوح عليه السلام فرمود: «تا چون
دستور ما آمد و تنور جوشش کرد، گفتیم از هر زوجی دو جفت و خانواده‌ات را
در کشتی حمل کن مگر کسانی از آنها که قول خداوند پیشتر درباره آنها جاری
شده باشد». خدای تعالی به او دستور داد که به همراهی مؤمنان از آنها کناره-
گیری کند و با آنها مختلط نباشد. و باز فرمود: «درباره کسانی که ستم کردند با من
سخن مگو که آنها غرق شدگانند». و همچنین در قصه لوط عليه السلام فرمود:
«خانواده‌ات را در شب تار بیرون بر و هیچ یک از شما التفات نکند، مگر
همسرت که به او نیز آنچه به آنها رسیده است خواهد رسید». پس خدای تعالی

فَأَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِالْخُرُوجِ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ قَبْلَ أَنْ أَنْزَلَ الْعَذَابَ بِهِمْ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ جَلًّا وَ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمْ وَ نَبِيُّهُ لُوطٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ هَكَذَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ كُلَّ نَبِيٍّ أَرَادَ هَلَاكَ أُمَّتِهِ أَنْ يَعْتَرِهَا كَمَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَخُوفًا بِذَلِكَ قَوْمَهُ: «وَ أَعْتَرِ لَكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» فَلَمَّا اعْتَرَاهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ^(۱)، أَهْلَكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الَّذِينَ كَانُوا آذُوهُ وَ عَنَتُوهُ وَ أَلْقَوْهُ فِي الْجَحِيمِ، وَ جَعَلَهُمُ الْأَسْفَلِينَ وَ نَجَّاهُ وَ لُوطًا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ»^(۲)، وَ وَهَبَ اللَّهُ لِإِبْرَاهِيمَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ»^(۳).

وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَسَلَّمَ: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ»^(۴).

به لوط هم دستور خروج از میان آنها داده است پیش از آنکه عذاب بر آنها نازل شود، زیرا خدای تعالی در حالی که پیامبرش لوط در بین آنهاست، ایشان را عذاب نمی‌کرد، همچنین خدای تعالی هر امتی را که اراده فرمود هلاک فرماید به پیامبرشان دستور داد که از میان آنها بیرون رود و از آنها کناره‌گیری نماید، چنانکه ابراهیم علیه السلام در مقام تهدید قوم خود به آنها فرمود: «از شما و آنچه جز خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگارم را می‌خوانم، امید است به واسطه خواندن پروردگارم بدبخت نباشم و چون از آنها و آنچه که جز خدا می‌پرستیدند کناره گرفت» خدای تعالی آنان را که او را اذیت کردند و رنج دادند و در آتش افکندند هلاک ساخت و آنها را اسفلین گردانید، و «ابراهیم و لوط را در سرزمینی که مبارک ساخته بود نجات داد» و خدای تعالی اسحاق و یعقوب را به ابراهیم بخشید، چنانکه فرموده است: «ما به ابراهیم اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و آنها را از صالحین قرار دادیم».

و خدای تعالی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «در حالی که تو در میان ایشان، خداوند آنها را عذاب نکند».

۳ - مریم: ۴۸ و ۴۹.

۱ - الأنبياء: ۷۱.

۴ - الأنبياء: ۷۲.

۲ - الأنفال: ۳۳.

وَرُوِيَ فِي الْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ عَنْ أُمَّتِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ مَنْ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ وَاحِدًا مِنَ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَدْ دَخَلَ مَدِينَةً أَوْ قَرْيَةً فِي مَنَامِهِ فَإِنَّهُ أَمِنَ لِأَهْلِ تِلْكَ الْمَدِينَةِ أَوْ الْقَرْيَةِ مِمَّا يَخَافُونَ وَيَحْذَرُونَ؛ وَبُلُوعُ لِمَا يَأْمُلُونَ وَيَرْجُونَ.

وَفِي حَدِيثِ هِشَامٍ مَعَ عَمْرِو بْنِ عَبِيدٍ حُجَّةً فِي الْإِنْتِفَاعِ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَذَلِكَ أَنَّ الْقَلْبَ غَائِبٌ عَنْ سَائِرِ الْجَوَارِحِ لَا يُرَى بِالْعَيْنِ وَلَا يُشَمُّ بِالْأَنْفِ وَلَا يُذَاقُ بِالْفَمِّ وَلَا يُلْمَسُ بِالْيَدِ، وَهُوَ مُدَبَّرٌ لِهَذِهِ الْجَوَارِحِ مَعَ غَيْبَتِهِ عَنْهَا، وَبَقَاؤُهَا عَلَى صَلَاحِهَا، وَ لَوْ لَمْ يَكُنِ الْقَلْبُ لَأَنْفَسَدَ تَدْبِيرُ الْجَوَارِحِ وَلَمْ تَسْتَقِمْ أُمُورُهَا، فَاحْتِيَاجُ إِلَى الْقَلْبِ لِبَقَاءِ الْجَوَارِحِ عَلَى صَلَاحِهَا كَمَا احْتِيَاجُ إِلَى الْإِمَامِ لِبَقَاءِ الْعَالَمِ عَلَى صَلَاحِهِ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

وَ كَمَا يُعْلَمُ مَكَانُ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِالْخَبَرِ فَكَذَلِكَ يُعْلَمُ مَكَانُ الْحُجَّةِ الْغَائِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْخَبَرِ، وَهُوَ مَا وَرَدَ عَنِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي كَوْنِهِ بِمَكَّةَ وَخُرُوجِهِ مِنْهَا فِي وَقْتِ

و در اخبار صحیحہ از ائمه ما علیہم السلام وارد شدہ است کہ ہر کس پیامبر اکرم یا یکی از ائمه صلوات اللہ علیہم را در خواب ببیند کہ بہ شہر و یا قریہ ای وارد شدہ اند، تعبیرش این است کہ آن امان است برای اہل آن شہر یا قریہ از آنچہ می ترسند و پرهیز می کنند و بدانچہ امیدوارند خواهند رسید.

و در حدیث ہشام با عمرو بن عبیدہ در بہرہ مندی از امام غائب علیہ السلام حجّتی است و آن این است کہ قلب از سایر جوارح غایب است و با چشم دیدہ و با بینی بوئیدہ و با دہان چشیدہ و با دست لمس نمی شود، در حالی کہ با وجود غیبتش از این اعضا مدبّر آنهاست و بقای آنها بہ واسطہ صلاح آن است و اگر قلب نبود، تدبیر اعضا تباہ می گردید و استوار نمی شد، پس نیاز بہ قلب برای باقی ماندن اعضا بر صلاح خودشان است همچنانکہ نیاز بہ امام برای باقی ماندن عالم بر صلاح خود است. و لا قوّة الا باللہ.

و چنانکہ موقعیت دل نسبت بہ جسد بہ واسطہ خبر دانستہ می شود، همچنین موقعیت حجّت غائب علیہ السلام بہ واسطہ خبر دانستہ می شود و آن اخباری است کہ از ائمه علیہم السلام وارد شدہ است کہ او در هنگام ظہورش در مکہ است و از آنجا

ظُهُورِهِ، وَ لَسْنَا نَعْنِي بِالْقَلْبِ الْمُضْغَةَ الَّتِي مِنَ اللَّحْمِ لِأَنَّ بِهَا لَا يَقَعُ الْإِنْتِفَاعُ لِلْجَوَارِحِ وَ
 إِنَّمَا نَعْنِي بِالْقَلْبِ اللَّطِيفَةَ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي هَذِهِ الْمُضْغَةِ لَا تُدْرِكُ بِالْبَصَرِ وَ إِن
 كُشِفَ عَنْ تِلْكَ الْمُضْغَةِ، وَ لَا تُلْمَسُ وَ لَا تُذَاقُ وَ لَا تُوجَدُ إِلَّا بِالْعِلْمِ بِهَا لِحُصُولِ
 التَّمْيِيزِ، وَ اسْتِقَامَةِ التَّدْبِيرِ مِنَ الْجَوَارِحِ، وَ الْحُجَّةُ بِتِلْكَ الْمُضْغَةِ عَلَى الْجَوَارِحِ قَائِمَةٌ مَا
 وُجِدَتْ وَ التَّكْلِيفُ لَهَا لِأَزْمٍ مَا بَقِيَتْ، فَإِذَا عُدِمَتْ تِلْكَ اللَّطِيفَةُ انْفَسَدَ تَدْبِيرُ الْجَوَارِحِ وَ
 سَقَطَ التَّكْلِيفُ عَنْهَا، فَكَمَا يَجُوزُ أَنْ يَحْتَجَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَذِهِ اللَّطِيفَةِ الْغَائِبَةِ عَنِ الْحَوَاسِّ
 عَلَى الْجَوَارِحِ فَكَذَلِكَ جَائِزٌ أَنْ يَحْتَجَّ عَزَّوَجَلَّ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ بِحُجَّةٍ غَائِبٍ عَنْهُمْ، بِهِ يَدْفَعُ
 عَنْهُمْ، وَ بِهِ يَرْزُقُهُمْ، وَ بِهِ يُنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْغَيْثَ. وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.



ظهور می کند. و مقصود ما از قلب آن پاره گوشت درون سینه نیست، زیرا از آن
 انتفاعی به اعضای بدن نمی رسد، بلکه مقصود از قلب، آن جوهر لطیفی است که
 خدای تعالی در آن پاره گوشت قرار داده است که با چشم دیده نمی شود و لمس
 نمی گردد و چشیدنی نیست گر چه قلب مشاهده گردد و تنها می توان به واسطه
 حاصل شدن قوه تمیز و تدبیر در جوارح بدن بدان علم حاصل کرد، و حجتی که
 در این پاره گوشت بر اعضا است و تکلیف بر آنها متوجه است (تا وقتی است که
 آن لطیفه موجود باشد و اگر آن لطیفه منعدم گردد تدبیر اعضا نابوده شده و
 تکلیف از آنها ساقط می گردد و همچنانکه جایز است خدای تعالی به این لطیفه
 غائبه از حواس بر اعضا احتجاج کند، جایز است که بر خلائق به حجّت غائب
 از انظار آنها احتجاج نماید، به واسطه اوست که بلایا را از ایشان بگرداند و
 روزیشان دهد و باران رحمت بر آنها بباراند، و لا قوه الا بالله.



﴿ باب ۲۲ ﴾

* (اتّصال الوصیّة من لدنّ آدم علیه السلام و أنّ الأرض لا تخلو) *

* (من حُجّة الله عزّوجلّ علی خلقه إلى یوم القیامة) *

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رضی الله عنه - قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ جَمِيعاً قَالُوا : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ ؛ وَ الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ ؛ وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبِ السَّرَّادِ ، عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ - ابْنِ دُوَالِ دُوزِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم : أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ وَصِيِّ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ ، وَ أَوْصِيَاؤُهُ سَادَةُ الْأَوْصِيَاءِ ، إِنْ آدَمَ علیه السلام سَأَلَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ وَصِيّاً صَالِحاً فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ : إِنِّي أَكْرَمْتُ الْأَنْبِيَاءَ بِالنُّبُوَّةِ ، ثُمَّ اخْتَرْتُ خَلْقِي فَجَعَلْتُ خِيَارَهُمُ الْأَوْصِيَاءَ ، فَقَالَ آدَمُ علیه السلام : يَا رَبِّ فَاجْعَلْ وَصِيّاً خَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ : يَا آدَمُ أَوْصِ إِلَى شَيْثٍ - وَ هُوَ هَبَّةُ اللَّهِ بْنِ آدَمَ - فَأَوْصَى آدَمُ إِلَى شَيْثٍ وَ أَوْصَى شَيْثٌ إِلَى ابْنِهِ شَبَّانَ وَ هُوَ ابْنُ نَزْلَةِ الْحَوْرَاءِ ^(۱) الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ

باب ۲۲

اتصال وصیت از آدم علیه السلام و خالی نبودن زمین از حجّت تا قیامت

۱ - مقاتل بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: من سید النبیین هستم و وصی من سید الوصیین است و اوصیای او سید اوصیایند. آدم علیه السلام از خدای تعالی درخواست کرد که وصی صالحی برای او قرار دهد، خدای تعالی به او وحی فرمود که من انبیا را به نبوت گرامی داشتم، سپس خلق خود را اختیار کردم و بهترین آنها را اوصیا قرار دادم. آدم علیه السلام گوید: ای پروردگار من! پس وصی مرا بهترین اوصیا قرار بده، خدای تعالی وحی فرمود که ای آدم به «شیت» وصیت کن و او همان هبة الله بن - آدم است و آدم به شیت وصیت کرد و شیت به پسرش «شبان» وصیت نمود که او

۱ - فی بعض النسخ «هو ابن له من الحوراء».

فَزَوَّجَهَا شَيْثًا، وَأَوْصَى شَبَّانَ إِلَى ابْنِهِ مَجْلَثَ، وَأَوْصَى مَجْلَثُ إِلَى مَحْقٍ، وَأَوْصَى مَحْقُ إِلَى غَثْمِيشَا، وَأَوْصَى غَثْمِيشَا إِلَى أَخْنُوخَ وَهُوَ إِدْرِيسُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَوْصَى إِدْرِيسُ إِلَى نَاخُورَ، وَدَفَعَهَا نَاخُورُ إِلَى نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَوْصَى نُوحٌ إِلَى سَامَ، وَأَوْصَى سَامُ إِلَى عَثَامَ، وَأَوْصَى عَثَامُ إِلَى بَرَعِيثَاثَ، وَأَوْصَى بَرَعِيثَاثَ إِلَى يَافِثَ؛ وَأَوْصَى يَافِثُ إِلَى بَرَّةَ؛ وَأَوْصَى بَرَّةَ إِلَى جَفِيسَةَ^(١)، وَأَوْصَى جَفِيسَةُ إِلَى عِمْرَانَ، وَدَفَعَهَا عِمْرَانُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَوْصَى إِبْرَاهِيمُ إِلَى ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ، وَأَوْصَى إِسْمَاعِيلُ إِلَى إِسْحَاقَ، وَأَوْصَى إِسْحَاقُ إِلَى يَعْقُوبَ، وَأَوْصَى يَعْقُوبُ إِلَى يُوسُفَ، وَأَوْصَى يُوسُفُ إِلَى بَثْرِيَاءَ، وَأَوْصَى بَثْرِيَاءُ إِلَى شُعَيْبٍ، وَأَوْصَى شُعَيْبُ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَأَوْصَى مُوسَى إِلَى يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ، وَأَوْصَى يُوْشَعُ إِلَى دَاوُدَ، وَأَوْصَى دَاوُدُ إِلَى سُلَيْمَانَ، وَأَوْصَى سُلَيْمَانُ إِلَى آصِفَ بْنِ بَرَخِيَاءَ، وَأَوْصَى آصِفُ بْنُ بَرَخِيَاءَ إِلَى زَكَرِيَّا، وَدَفَعَهَا زَكَرِيَّا إِلَى عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ وَأَوْصَى عَيْسَى إِلَى شَمْعُونَ بْنِ حَمُونَ الصِّفَا، وَأَوْصَى شَمْعُونُ إِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَأَوْصَى يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا إِلَى مُنْذَرٍ، وَأَوْصَى مُنْذَرٌ إِلَى سَلِيمَةَ، وَأَوْصَى سَلِيمَةُ إِلَى بُرْدَةَ، ثُمَّ قَالَ رَسُولٌ-

فرزند نزلۀ حوراست که خداوند او را از بهشت فرو فرستاد و او را تزویج شیت نمود و شبّان به فرزندش «مجلث» وصیت کرد و او به «محق» و او به «غثمیشا» و او به «اخنوخ» که همان ادریس پیامبر باشد وصیت نمود و ادریس به «ناخور» و ناخور آن را به نوح علیه السلام تسلیم نمود و نوح به «سام» وصیت نمود و سام به «عثام» و او به «برعیثاثا» و او به «یافت» و او به «برّه» و او به «جفیسه» و او به «عمران» و عمران آن را به «ابراهیم» خلیل علیه السلام تسلیم نمود و ابراهیم به فرزندش «اسماعیل» وصیت کرد و او به «اسحاق» و او به «یعقوب» و او به «یوسف» و او به «بثریا» و او به «شعیب» و او به «موسی» بن عمران و او به «یوشع» بن نون و او به داود و او به «سلیمان» و او به «آصف» بن برخیا و او به «زکریا» و زکریا آن را به «عیسی» بن مریم تسلیم نمود و عیسی به «شمعون» بن حمون الصفا وصیت کرد و او به «یحیی» بن زکریا و او به «منذر» و او به «سلیمه» و او به «برده»، سپس

اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : وَ دَفَعَهَا إِلَيَّ بُرْدَةً وَ أَنَا أَدْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ وَ أَنْتَ تَدْفَعُهَا إِلَيَّ وَ صِيَّتِكَ ، وَ يَدْفَعُهَا وَ صِيَّتِكَ إِلَيَّ أَوْ صِيَّتِكَ مِنِّي وَ لِدِكَ ، وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى تَدْفَعَ إِلَيَّ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ بَعْدَكَ ، وَ لَتَكْفُرَنَّ بِكَ الْأُمَّةُ وَ لَتَخْتَلِفَنَّ عَلَيْكَ اخْتِلَافًا شَدِيدًا ، الثَّابِتُ عَلَيْكَ كَالْمُقِيمِ مَعِي ، وَ الشَّاذُّ عَنْكَ فِي النَّارِ ، وَ النَّارُ مَثْوَى لِلْكَافِرِينَ» .

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي - حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَهْدًا إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ لَا يَقْرَبَ الشَّجَرَةَ ، فَلَمَّا بَلَغَ الْوَقْتَ الَّذِي كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا نَسِيًّا فَأَكَلَ مِنْهَا ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى : «وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»^(۱) ، فَلَمَّا أَكَلَ آدَمُ مِنَ الشَّجَرَةِ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ فَوُلِدَ لَهُ هَابِيلُ وَ أَخْتُهُ تَوَآمَاءُ ، وَ وُلِدَ لَهُ قَابِيلُ وَ أَخْتُهُ تَوَآمَاءُ ، ثُمَّ إِنَّ آدَمَ أَمَرَ هَابِيلَ وَ قَابِيلَ أَنْ يَقْرَبَا

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: و برده آن را به من تسلیم نمود و من آن را به تو ای علی، تسلیم خواهم کرد و تو آن را به وصی خود خواهی داد و وصی تو آن را به اوصیای تو که از فرزندانانت هستند خواهد سپرد یکی بعد از دیگری تا آنکه برسد به بهترین خلق زمین پس از تو، و محققاً امت به تو کافر می شوند و اختلاف شدیدی درباره تو خواهند داشت کسی که بر تو ثابت باشد مانند همنشین من است و کسی که از تو کناره گیرد در آتش خواهد بود و آتش جایگاه کافران است.

۲ - ابو حمزه ثمالی از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کند که فرمود: خدای تعالی از آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ پیمان گرفت که به آن درخت نزدیک نشود و چون زمانی فرا رسید که در علم خداوند گذشته بود که از آن درخت خواهد خورد آن پیمان را فراموش کرد و از آن خورد، و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «ما قبلًا از آدم پیمان گرفتیم اما او فراموش کرد و استقامتی نداشت». و چون آدم از آن درخت خورد به زمین فرود آمد و برای او هابیل و خواهرش دوقلو به دنیا آمدند و همچنین قابیل و خواهرش نیز دوقلو زائیده شدند، سپس آدم به هابیل و قابیل فرمان داد

قُرْبَانًا، وَكَانَ هَابِيلُ صَاحِبَ غَنَمٍ، وَكَانَ قَابِيلُ صَاحِبَ زَرْعٍ، فَقَرَّبَ هَابِيلُ كَبْشًا، وَقَرَّبَ قَابِيلُ مِنْ زَرْعِهِ مَا لَمْ يُنْقَ، وَكَانَ كَبْشُ هَابِيلَ مِنْ أَفْضَلِ غَنَمِهِ، وَكَانَ زَرْعُ قَابِيلَ غَيْرَ مُنْقَى، فَتُقْبَلُ قُرْبَانُ هَابِيلَ وَ لَمْ يُتَقَبَلْ قُرْبَانُ قَابِيلَ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ - الْآيَةُ» (۱۱)، وَكَانَ الْقُرْبَانُ إِذَا قُبِلَ تَأْكُلُهُ النَّارُ فَعَمَدَ قَابِيلُ إِلَى النَّارِ فَبَنَى لَهَا بَيْتًا وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ بَنَى لِلنَّارِ الْبُيُوتَ، وَقَالَ: لَا عُبْدَنَ هَذِهِ النَّارِ حَتَّى يُتَقَبَلَ قُرْبَانِي، ثُمَّ إِنَّ عَدُوَّ اللَّهِ إِبْلِيسَ قَالَ لِقَابِيلَ: إِنَّهُ قَدْ تُقْبَلُ قُرْبَانُ هَابِيلَ وَ لَمْ يُتَقَبَلْ قُرْبَانُكَ، فَإِنْ تَرَكْتَهُ يَكُونُ لَهُ عَقِبٌ يَفْتَخِرُونَ عَلَى عَقِبِكَ، فَقَتَلَهُ قَابِيلُ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ: يَا قَابِيلُ أَيْنَ هَابِيلُ؟ فَقَالَ: مَا أَدْرِي وَ مَا بَعَثَنِي لَهُ رَاعِيًا، فَأَنْطَلَقَ آدَمُ فَوَجَدَ هَابِيلَ مَقْتُولًا، فَقَالَ: لُعْنَتِ مَنْ أَرْضٍ كَمَا قَبِلَتْ دَمَ هَابِيلَ، فَبَكَى آدَمُ عَلَى هَابِيلَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، ثُمَّ إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَهَبَ

که قربانی کنند و هابیل دامدار بود و قابیل کشاورز، هابیل قوچی به قربانگاه آورد و قابیل کشت ناخالص، قوچ هابیل از بهترین گوسفندیانش بود اما کشت قابیل پاکیزه نبود، پس قربانی هابیل پذیرفته شد اما قربانی قابیل مورد قبول واقع نگردید، و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «داستان دو فرزند آدم را به حقّ برایشان برخوان، آنگاه که قربانی پیش فرستادند و از یکی از آن دو پذیرفته شد اما از آن دیگر مورد قبول واقع نگردید». و نشانه قبولی قربانی آن بود که آتش آن را بسوزاند، پس قصد آتش کرد و برای آن خانه ای ساخت و او اولین کسی بود که آتشکده را بنیان نهاد و گفت من این آتش را خواهم پرستید تا قربانیم پذیرفته شود، سپس ابلیس دشمن خداوند به قابیل گفت: قربانی هابیل پذیرفته شد اما قربانی تو را قبول نکردند و اگر او را زنده گذاری فرزندان او خواهد بود که به فرزندان تو افتخار کنند و بدنبال آن قابیل هابیل را کشت و چون به نزد آدم عليه السلام برگشت به او گفت: ای قابیل! هابیل کجاست؟ او گفت: نمی دانم و تو مرا به نگهداری او نفرستاده بودی! آدم رفت و کشته او را یافت، و گفت: ای زمین بر تو لعنت باد که خون هابیل را پذیرفتی و آدم بر هابیل

لَهُ وَلَدًا، فَوُلِدَ لَهُ غُلَامٌ فَسَمَاهُ هِبَةَ اللَّهِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهَبَهُ لَهُ فَأَحَبَّهُ آدَمُ حُبًّا شَدِيدًا، فَلَمَّا انْقَضَتْ نُبُوءَةُ آدَمَ عليه السلام وَاسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُهُ أُوحِيَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ يَا آدَمُ إِنَّهُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوءَتُكَ وَاسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَالْإِيمَانَ وَالْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَآثَارَ النُّبُوءَةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ ابْنِكَ هِبَةَ اللَّهِ، فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ وَالْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوءَةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَنْ أَدَعَ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ يُعْرِفُ بِهِ دِينِي وَ يُعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَ يَكُونُ نَجَاةً لِمَنْ يُولَدُ فِيهَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ نُوحٍ، وَ ذَكَرَ آدَمُ عليه السلام نُوحًا عليه السلام وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَاعَثَ نَبِيًّا اسْمُهُ نُوحٌ وَ إِنَّهُ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيُكَذِّبُوهُ فَيَقْتُلُهُمُ اللَّهُ بِالطُّوفَانِ، وَ كَانَ بَيْنَ آدَمَ وَ بَيْنَ نُوحٍ عليه السلام عَشْرَةَ آبَاءٍ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ، وَ أَوْصَى آدَمُ إِلَى هِبَةَ اللَّهِ: أَنْ مَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيُؤْمِنْ بِهِ وَ لِيَتَّبِعْهُ وَ لِيُصَدِّقْ بِهِ فَإِنَّهُ يَنْجُو مِنَ الْغَرَقِ.

چهل شب گریست، سپس از خدای تعالی درخواست کرد که فرزندی به او عطا کند و فرزندی برای او متولد شد که او را «هبة الله» نامید زیرا هبة خدای تعالی بود و آدم او را بسیار دوست می داشت، و چون نبوت آدم عليه السلام منقضی شد و روزگارش به انجام رسید، خدای تعالی به او وحی فرمود که ای آدم! نبوتت منقضی شد و روزگارت به انجام رسید، اکنون علمی که در نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را به ذریه خود منتقل کن، و در اختیار فرزندت هبة الله قرار ده، زیرا من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را از فرزندان تو تا روز قیامت قطع نمی سازم، و زمین را فرو نگذارم جز آنکه در آن عالمی باشد که دین من و طاعت من بدو شناخته شود و وسیله نجات کسانی باشد که بین تو و نوح به دنیا آیند و آدم عليه السلام نوح عليه السلام را ذکر فرموده و گفته است: خدای تعالی پیامبری را برانگیزد که نامش نوح است و او مردم را به خدای تعالی فراخواند، اما او را تکذیب کنند و خداوند آنها را به واسطه طوفان هلاک سازد و بین آدم و نوح عليه السلام ده پدر فاصله بود که همه آنها پیامبران خدا بودند و آدم به هبة الله وصیت کرد که هر کدام از شما که او را درک کردید باید به او ایمان بیاورد و از وی پیروی کند و او را تصدیق نماید که چنین کسی از غرق شدن

ثُمَّ إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا مَرِضَ الْمَرُوضَةَ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا أُرْسِلَ إِلَى هَيْبَةِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ لَقَيْتَ جَبْرَائِيلَ أَوْ مَنْ لَقَيْتَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَأَقْرِئُهُ مِنِّي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ: يَا جَبْرَائِيلُ إِنَّ أَبِي - يَسْتَهْدِيكَ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ، فَفَعَلَ، فَقَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ: يَا هَيْبَةَ اللَّهِ إِنَّ أَبَاكَ قَدْ قُبِضَ وَ مَا نَزَلْتُ إِلَّا لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَارْجِعْ، فَارْجِعْ فَوَجَدَ أَبَاهُ قَدْ قُبِضَ، فَأَرَاهُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ بُعِثَ، فَغَسَلَهُ حَتَّى إِذَا بَلَغَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ قَالَ هَيْبَةُ اللَّهِ: يَا جَبْرَائِيلُ تَقَدَّمَ فَصَلِّ عَلَيَّ آدَمَ فَقَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا هَيْبَةَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْجُدَ لِأَبِيكَ فِي الْجَنَّةِ فَلَيْسَ لَنَا أَنْ نُوْمَّ أَحَدًا مِنْ وُلْدِهِ، فَتَقَدَّمَ هَيْبَةُ اللَّهِ فَصَلَّى عَلَيَّ آدَمَ وَ جَبْرَائِيلُ خَلْفَهُ وَ حِزْبٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ كَبَّرَ عَلَيْهِ ثَلَاثِينَ تَكْبِيرَةً بِأَمْرِ جَبْرَائِيلَ فَرَفَعَ مِنْ ذَلِكَ خَمْسَةً وَ عِشْرُونَ تَكْبِيرَةً، وَ السُّنَّةُ فِينَا الْيَوْمَ خَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ، وَ قَدْ كَانَ يُكَبِّرُ عَلَيَّ أَهْلٌ بَدْرٌ سَبْعًا وَ تِسْعًا ^(كنا).

ثُمَّ إِنَّ هَيْبَةَ اللَّهِ لَمَّا دَفَنَ آدَمَ أَبَاهُ أَتَاهُ قَابِيلُ فَقَالَ لَهُ: يَا هَيْبَةَ اللَّهِ إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ آدَمَ أَبِي -

نجات خواهد یافت.

سپس چون آدم عليه السلام در بستر بیماری مرگ افتاد به دنبال-هبة الله فرستاد و به او گفت: اگر جبرئیل یا هر کدام از ملائکه را ملاقات کردی از جانب من به او سلام برسان و بگو: ای جبرئیل! پدرم از میوه های بهشتی از تو درخواست می کند، این پیام را به جبرئیل رسانید و او چنین گفت: ای هبة الله! پدرت در گذشته است و من برای نماز خواندن بر او آمده ام، برگرد، هبة الله بازگشت و دید که پدرش جان به جان آفرین تسلیم کرده است و جبرئیل به او آموخت که چگونه آدم را غسل دهد، او را غسل داد و چون هنگام نماز خواندن بر او رسید، هبة الله گفت: ای جبرئیل پیش بایست و بر آدم نماز بخوان و جبرئیل گفت: ای هبة الله! خداوند به ما فرمان داد که در بهشت بر پدرت سجده کنیم و حق نداریم که بر هیچ یک از فرزندانش امام باشیم. هبة الله پیش ایستاد و بر آدم نماز خواند و جبرئیل و گروهی از ملائکه پشت سر او بودند و به دستور جبرئیل سی تکبیر بر او گفت و بیست و پنج تکبیر از آن برداشته شد، و امروزه سنت ما پنج تکبیر است، و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر بر هفت تن یا نه تن پنج تکبیر می گفت. سپس چون هبة الله پدرش آدم را دفن کرد، قابیل به نزد وی آمد و گفت: ای

خَصَّكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَمْ أُخْصَّ بِهِ وَ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي دَعَا بِهِ أَخُوكَ هَابِيلُ فَتَقَبَّلَ قُرْبَانَهُ وَ إِنَّمَا قَتَلْتَهُ لِكَيْلَا يَكُونَ لَهُ عَقِبٌ فَيَفْتَخِرُونَ عَلَيَّ عَقِبِي فَيَقُولُونَ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ الَّذِي تَقْبَلُ قُرْبَانَهُ وَ أَنْتُمْ أَبْنَاءُ الَّذِي لَمْ يُتَقَبَّلْ قُرْبَانُهُ، فَإِنَّكَ إِنْ أَظْهَرْتَ مِنَ الْعِلْمِ الَّذِي اخْتَصَّكَ بِهِ أَبُوكَ شَيْئاً قَتَلْتُكَ، كَمَا قَتَلْتُ أَخَاكَ هَابِيلَ.

فَلَبِثَ هِبَةُ اللَّهِ وَ الْعَقِبُ مِنْهُ مُسْتَخْفَيْنَ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ، وَ الْأَسْمُ الْأَكْبَرِ وَ مِيرَاثِ الْعِلْمِ وَ آثَارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ حَتَّى بُعِثَ نُوحٌ وَ ظَهَرَتْ وَصِيَّةُ هِبَةَ اللَّهِ حِينَ نَظَرُوا فِي وَصِيَّةِ آدَمَ فَوَجَدُوا نُوحاً عليه السلام قَدْ بَشَّرَ بِهِ أَبُوهُمْ آدَمَ، فَأَمَنُوا بِهِ وَ اتَّبَعُوهُ وَ صَدَّقُوهُ، وَ قَدْ كَانَ آدَمُ وَصِيَّ هِبَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَاهَدَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ عِنْدَ رَأْسِ كُلِّ سَنَةٍ فَيَكُونُ يَوْمَ عِيدِهِمْ، فَيَتَعَاهَدُونَ بَعَثَ نُوحٌ عليه السلام وَ زَمَانِهِ الَّذِي بُعِثَ فِيهِ، وَ كَذَلِكَ جَرَى فِي وَصِيَّةِ كُلِّ نَبِيٍّ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مُحَمَّدًا صلوات الله وسلامه عليه.

هبة الله! من می دانم که پدرم آدم علمی را به تو داده که به من نداده است و این همان علمی است که برادرت هابیل به آن استحضار پیدا کرد و قربانیش پذیرفته شد و من او را کشتم تا فرزندان نداشته باشد که بر فرزندان من افتخار کنند و بگویند: ما فرزندان کسی هستیم که قربانیش قبول شد و شما فرزندان کسی هستید که قربانیش پذیرفته نشد و اگر از آن علمی که پدر تو را بدان مخصوص گردانیده است چیزی را اظهار کنی تو را نیز خواهم کشت، همچنانکه برادرت هابیل را کشتم.

پس هبة الله و فرزندان او آنچه که در نزدشان بود از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت همه را نهان داشتند تا آنکه نوح عليه السلام مبعوث شد و چون در وصیت آدم نگریستند، وصی بودن هبة الله آشکار شد و دریافتند که پدرشان آدم به نوح عليه السلام بشارت داده است، پس از آن به نوح ایمان آورده و از او پیروی کرده و تصدیقش کردند و آدم به هبة الله وصیت کرده بود که در ابتدای هر سال با این وصیت تعاهد کنند و آن روز برای ایشان عید باشد، و نبوت نوح عليه السلام و زمان ظهورش را در نظر داشته باشند، و امر وصیت هر پیامبری چنین بود تا آنکه خدای تعالی محمد صلوات الله وسلامه عليه را مبعوث فرمود.

وَ إِنَّمَا عَرَفُوا نُوحًا بِالْعِلْمِ الَّذِي عِنْدَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ - الْآيَةَ (۱)» وَ كَانَ مَا بَيْنَ آدَمَ وَ نُوحٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُسْتَخْفِينَ وَ مُسْتَعْلَنِينَ، وَ لِذَلِكَ خَفِيَ ذِكْرُهُمْ فِي الْقُرْآنِ فَلَمْ يُسَمُّوا كَمَا سُمِّيَ مَنْ اسْتَعْلَنَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ (۲)»، يَعْنِي مَنْ لَمْ يُسَمِّهِمْ مِنَ الْمُسْتَخْفِينَ كَمَا سُمِّيَ الْمُسْتَعْلَنِينَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَكَتَبَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا لَمْ يُشَارِكُهُ فِي نُبُوَّتِهِ أَحَدٌ وَ لَكِنَّهُ قَدِمَ عَلَى قَوْمٍ مُكَذِّبِينَ لِلْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ آدَمَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۳)»، يَعْنِي مَنْ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ آدَمَ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى قَوْلِهِ: «وَ إِنْ رَبُّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ».

ثُمَّ إِنَّ نُوحًا لَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّتُهُ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُهُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا نُوحُ إِنَّهُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُكَ، فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْأَسْمَ-

و جز این نیست که نوح را به واسطه علمی شناختند که نزد ایشان بود و این گفته خدای تعالی است که «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم»...

و مابین آدم و نوح پیامبرانی بودند که برخی نهان و برخی آشکار بودند و از این رو ذکرشان در قرآن کریم مخفی است و نامشان مانند انبیائی که آشکار بودند نیامده است، و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «بعضی از رسولان را پیشتر بازگو کردیم و بعضی دیگر از رسولان را بازگو نکردیم» یعنی انبیائی که نهان بودند نامشان را نبرد بدانگونه که نام پیامبران آشکار را برده است، و نوح عليه السلام نهصد و پنجاه سال در میان قومش بود و در این مدت هیچ پیامبر دیگری نبود، ولیکن او بر قومی وارد شد که انبیا را تکذیب می کردند همان کسانی که مابین او و آدم بودند و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند» یعنی کسانی که بین او و آدم بودند تا آنجا که به این سخن می رسد: «و پروردگار تو عزیز و رحیم است».

سپس چون پیامبری نوح منقضی شد و ایامش به سر آمد، خدای تعالی به او وحی فرمود که ای نوح! پیامبری تو منقضی شد و ایامت به سر آمد، آن علمی که

الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ سَامٍ، فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَهَا مِنْ
 بُيُوتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ آدَمَ، وَ لَنْ أَدْعَ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ يُعْرِفُ بِهِ دِينِي،
 وَ تُعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَ يَكُونُ نَجَاةً لِمَنْ يُؤَلِّدُ فِيهَا بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْآخِرِ، وَ
 لَيْسَ بَعْدَ سَامٍ إِلَّا هُودٌ، فَكَانَ مَا بَيْنَ نُوحٍ وَ هُودٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُسْتَخْفِينَ وَ مُسْتَعْلَنِينَ، وَ
 قَالَ نُوحٌ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَاعَثُ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ هُودٌ وَ إِنَّهُ يَدْعُو قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
 فَيَكْذِبُونَهُ، وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُهْلِكُهُمْ بِالرَّيْحِ، فَهَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فليؤْمِنِ بِهِ وَ لِيَتَّبِعْهُ، فَإِنَّ
 اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُنْجِيهِ مِنْ عَذَابِ الرَّيْحِ، وَ أَمَرَ نُوحٌ ابْنَهُ سَامًا أَنْ يَتَّعَاهَدَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ
 عِنْدَ رَأْسِ كُلِّ سَنَةٍ، وَ يَكُونُ يَوْمَ عِيدِهِمْ فَيَتَّعَاهَدُونَ فِيهِ بَعَثَ هُودٌ وَ زَمَانَهُ الَّذِي يَخْرُجُ
 فِيهِ.

فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هُودًا نَظَرُوا فِيهَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مِيرَاثِ
 الْعِلْمِ وَ الْإِسْمِ الْأَكْبَرِ وَ آثَارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فَوَجَدُوا هُودًا نَبِيًّا، وَ قَدْ بَشَّرَهُمْ بِهِ أَبُوهُمْ نُوحٌ

نزد توست و آن ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در نسل خود قرار
 بده، آنها را به سام بسیار که من آن را از بیوتات انبیائی که بین تو و آدم بوده اند
 قطع نکرده ام، زمین را بی عالی که دین و طاعت به واسطه او شناخته گردد
 و انگذارم تا وسیله نجات کسانی باشد که از وفات یک پیامبر تا ظهور پیامبری
 دیگر متولد می شوند، و پس از سام پیامبری جز هود علیه السلام نبود و بین نوح و
 هود علیه السلام نیز انبیائی نهان و آشکار بودند و نوح گفت: خدای تعالی پیامبری را
 بر انگیزد که به او هود می گویند و او قومش را به خدای تعالی می خواند، اما آنها
 او را تکذیب می کنند و خداوند آنها را به واسطه باد نابود می سازد، پس هر کدام
 از شما که او را درک کند باید به او ایمان آورد و از او پیروی کند که خدای تعالی او
 را از عذاب باد نجات دهد، و نوح به پسرش سام فرمان داد که در ابتدای هر سال
 با این وصیت تعاهد کند و آن روز برای ایشان عید باشد و بعثت هود و زمان
 ظهور او را در نظر داشته باشند.

و چون خدای تعالی هود را برانگیخت، در علم و ایمان و میراث علم و اسم
 اکبر و آثار علم نبوتی که نزد آنها بود نگریستند و هود را پیامبر یافتند و پدرشان

فَأَمْتُوا بِهِ وَصَدَّقُوهُ وَاتَّبَعُوهُ فَنَجَّوْا مِنْ عَذَابِ الرَّيْحِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا»^(۱)، وَ قَوْلُهُ: «كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ»^(۲)، وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَ وَصَّيْ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبَ»^(۳)، وَ قَوْلُهُ: «وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا» لِنَجْعَلَهَا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ «وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ»^(۴)، لِنَجْعَلَهَا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ، فَأَمَّنَ الْعَقِبُ مِنْ ذُرِّيَّةِ الْأَنْبِيَاءِ مَنْ كَانَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ كَانَ بَيْنَ هُودٍ وَ إِبْرَاهِيمَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَشْرَةُ أَنْبِيَاءٍ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ مَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ»^(۵)، وَ قَوْلُهُ: «فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَ قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي»^(۶) وَ قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّدِينَ»^(۷)، وَ قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَزَّ: «وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ»^(۸) فَجَرَىٰ بَيْنَ كُلِّ نَبِيٍّ وَ نَبِيٍّ عَشْرَةُ آبَاءٍ، وَ

نوح به او بشارت داده بود، پس به او ایمان آوردند و تصدیقش کردند و از او پیروی نمودند و از عذاب باد نجات یافتند و این همان سخن خدای تعالی است که فرمود: «و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم» و این سخن او: «قوم عاد رسولان را تکذیب کردند آنگاه که برادرشان هود به آنها گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌سازید؟» و فرمود: «ابراهیم و یعقوب فرزندانشان را بدان وصیت کردند» و فرمود: «و ما به او اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را هدایت نمودیم» تا وصیت را در اهل بیتش قرار دهیم «و نوح را از پیش هدایت کردیم» تا وصیت را در اهل بیتش قرار دهد و سلاله نوح که از نسل انبیاء بودند پیش از ابراهیم به او ایمان آوردند، و بین هود و ابراهیم ده پیامبر بودند و آن قول خدای تعالی است که فرمود: «قوم لوط از شما دو نیستند» و فرمود: «لوط به او ایمان آورد و گفت من به جانب پروردگارم مهاجرم»، و سخن ابراهیم که «من به جانب پروردگارم می‌روم و او به زودی مرا هدایت می‌کند» و قول خدای تعالی: «و ابراهیم را هنگامی که به قومش گفت خدا را پرستید و تقوای او را پیشه سازید که آن برای شما بهتر است» پس بین دو پیامبر ده یانه و یا هشت پدر بودند که همه

۱- الاعراف: ۶۵. ۲- الشعراء: ۱۲۳ و ۱۲۴. ۳- البقرة: ۱۳۲. ۴- الانعام: ۸۴.

۵- هود: ۸۹. ۶- العنكبوت: ۲۶. ۷- الصافات: ۹۹. ۸- العنكبوت: ۱۶.

تِسْعَةَ آبَاءَ، وَثَمَانِيَةَ آبَاءَ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءَ، وَجَرَى لِكُلِّ نَبِيٍّ مِمَّا جَرَى لِنُوحٍ وَكَمَا جَرَى لِآدَمَ وَهُودٍ وَصَالِحٍ وَشُعَيْبٍ وَابْرَاهِيمَ عليه السلام حَتَّى انْتَهَى إِلَى يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ - اِبْرَاهِيمَ عليه السلام، ثُمَّ صَارَتْ بَعْدَ يُوسُفَ فِي الْأَسْبَاطِ إِخْوَتُهُ حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى مُوسَى بْنِ - عِمْرَانَ، وَكَانَ بَيْنَ يُوسُفَ وَ مُوسَى عليه السلام عَشْرَةَ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ، فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ، ثُمَّ أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّسُلَ تَتْرَى: «كَلِمًا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَ جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ»^(۱)، وَ كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَقْتُلُ فِي الْيَوْمِ نَبِيَّيْنِ ثَلَاثَةً وَ أَرْبَعَةً حَتَّى أَنَّهُ كَانَ يُقْتَلُ فِي الْيَوْمِ الْوَاحِدِ سَبْعُونَ نَبِيًّا وَ يَقُومُ سُوقٌ بَقْلِهِمْ فِي آخِرِ النَّهَارِ، فَلَمَّا أَنْزَلَتِ التَّوْرَةُ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام تُبَشِّرُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم وَ كَانَ بَيْنَ يُوسُفَ وَ مُوسَى عليه السلام مِنْ الْأَنْبِيَاءِ عَشْرَةَ، وَ كَانَ وَصِيُّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَ هُوَ فَتَاهُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ^(۲).

آنها پیامبر بودند و برای هر پیامبر در امر و صایت همان ماجرای نوح پیش آمد، همچنان که برای آدم و هود و صالح و شعیب و ابراهیم عليه السلام پیش آمد تا آنکه به یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم عليه السلام منتهی شد و پس از یوسف امر و صایت متحول به اسباط گردید که همان برادرانش بودند تا آنکه به موسی بن - عمران منتهی شد و بین یوسف و موسی عليه السلام ده تن از انبیاء بودند و خدای تعالی موسی و هارون را بر فرعون و هامان و قارون فرستاد و بعد از آن خدای تعالی رسولان را پی در پی ارسال کرد و هرگاه که رسولی بر امتی می آمد او را تکذیب می کردند، و ما بعضی را به دنبال بعضی دیگر درآوردیم و آنها را داستانهایی ساختیم» و بنی اسرائیل روزانه دو یا سه یا چهار پیامبر را می کشتند و کارشان به جایی رسید که در یک روز واحد هفتاد پیامبر را کشتند و بازارشان تا آخر روز باز بود و چون تورات بر موسی بن عمران نازل شد به محمد صلى الله عليه وآله وسلم بشارت داد و بین یوسف و موسی عليه السلام ده پیامبر بود، و وصی موسی بن عمران یوشع بن نون است و او همان جوان منسوب به موسی است که خدای تعالی در کتابش از او یاد کرده است.

۲- الکهف: ۶۰ اذ قال موسی لفتاه لا ابرح حتى ابلغ مجمع البحرين.

۱- المؤمنون: ۴۴.

فَلَمْ تَزَلِ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تُبَشِّرُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «يَجِدُونَهُ»، يَعْنِي الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى «مَكْتُوبًا» يَعْنِي صِفَةَ مُحَمَّدٍ وَ اسْمَهُ «عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَا مُرَّهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ بَيْنَهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»^(۱)، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَحْكِي عَنْ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ: «وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»^(۲)، فَبَشَّرَ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا بَشَّرَتِ الْأَنْبِيَاءُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى بَلَغَتْ مُحَمَّدًا، فَلَمَّا قَضَى مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نُبُوَّتَهُ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُهُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يَا مُحَمَّدُ قَدْ قُضِيَتْ نُبُوَّتُكَ وَ اسْتَكْمَلَتْ أَيَّامُكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ مِنَ الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ كَمَا لَمْ أَقْطَعْهَا مِنْ بِيُوتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أَبِيكَ آدَمَ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ

و پیوسته پیامبران علیهم السلام به محمد ﷺ بشارت می دادند، و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «می یابند او را» یعنی یهود و نصاری، «نوشته شده» یعنی اسم و یا صفت محمد را «در نزد خود در تورات و انجیل که ایشان را به معروف امر می کند و از منکر باز می دارد» و همان قول خدای تعالی است که از عیسی بن مریم حکایت می کند «و به رسولی بشارت می دهد که پس از من می آید و نامش احمد است»، پس موسی و عیسی علیهما السلام به محمد ﷺ بشارت داده اند همچنان که بعضی از انبیاء به بعضی دیگر بشارت داده اند تا آنکه وصایت به محمد رسید و چون نبوت محمد ﷺ منقضی شد و روزگارش به انجام رسید خدای تعالی به او وحی فرمود که ای محمد نبوتت منقضی شد و روزگارت به سر آمد، پس آن علمی که نزد توست و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را نزد علی بن ابی طالب قرار بده که من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل تو قطع نکرده ام همچنان که از بیوتات انبیاء گذشته که بین تو و آدم بوده اند قطع نکردم و این همان قول خدای تعالی است که فرموده است: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان

نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^(۱).

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلِ الْعِلْمَ جَهْلًا، وَ لَمْ يَكِلْ أَمْرَهُ إِلَى مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، وَ لَكِنَّهُ أَرْسَلَ رَسُولًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ إِلَى نَبِيِّهِ فَقَالَ لَهُ كَذَا وَ كَذَا، وَ أَمَرَهُ بِمَا يُحِبُّ وَ نَهَاهُ عَمَّا يُنْكَرُ، فَقَصَّ عَلَيْهِ مَا قَبْلَهُ وَ مَا خَلْفَهُ بِعِلْمٍ، فَعَلَّمَ ذَلِكَ الْعِلْمَ أَنْبِيَاءَهُ وَ أَصْفِيَاءَهُ مِنَ الْآبَاءِ وَ الْإِخْوَانِ بِالذُّرِّيَّةِ الَّتِي بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^(۲)، فَأَمَّا الْكِتَابُ فَالنُّبُوَّةُ، وَ أَمَّا الْحِكْمَةُ فَهُمْ الْحُكَمَاءُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَصْفِيَاءِ مِنَ الصَّفْوَةِ، وَ كُلُّ هَؤُلَاءِ مِنَ الذُّرِّيَّةِ الَّتِي بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ الَّذِينَ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِمُ النُّبُوَّةَ، وَ فِيهِمُ الْعَاقِبَةُ وَ حِفْظُ الْمِيثَاقِ حَتَّى تَنْقُضِيَ الدُّنْيَا، فَهُمْ الْعُلَمَاءُ وَ وُلاةُ الْأَمْرِ وَ أَهْلُ اسْتِنْبَاطِ الْعِلْمِ وَ الْهُدَاةُ.

برگزید. نسلی که بعضی از آنها از بعضی دیگرند و خداوند سمیع و علیم است».
 خدای تعالی علم را جهل قرار نداده است، و کار خود را به فرشته مقرب و یا نبی مرسل وانگذاشته است، ولی فرشته ای از فرشتگان را بر پیامبرش فرو فرستاده و به او چنین و چنان گفته است و به آنچه دوست می داشته فرمان داده و از آنچه زشت می شمرده نهی کرده است، و از ماقبل و مابعد او از روی علم حکایت کرده است، و آن علم را به انبیا و اصفیا از پدران و برادران و ذریه ای که بعضی از آنها از بعضی دیگرند آموخته است و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنها ملک عظیمی ارزانی داشتیم»، اما کتاب همان نبوت است، اما حکمت مربوط به حکمای از انبیا است و کلمه «اصفیا» از صفوت به معنی خالص و برگزیده است و همه اینها از ذریه ای هستند که بعضی از آنها از بعضی دیگرند، کسانی که خدای تعالی نبوت را در میان ایشان قرار داده و عاقبت و نگهداری میثاق در میان آنهاست تا دنیا منقضی گردد و آنها علما و والیان امر و اهل استنباط علم و هادیانند.

فَهَذَا بَيَانُ الْفَضْلِ فِي الرَّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْحُكَمَاءِ وَ أُمَّةِ الْهُدَى وَالْخُلَفَاءِ الَّذِينَ هُمْ
 وُلاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَأَهْلُ اسْتِنْبَاطِ عِلْمِ اللَّهِ وَأَهْلُ آثَارِ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الذُّرِّيَّةِ الَّتِي بَعْضُهَا
 مِنْ بَعْضِ مِنَ الصَّفْوَةِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ الْآلِ وَالْإِخْوَانِ وَالذُّرِّيَّةِ مِنْ بِيُوتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ،
 فَمَنْ عَمِلَ بِعَمَلِهِمْ وَانْتَهَى إِلَى أَمْرِهِمْ نَجَا بِنَصْرِهِمْ، وَمَنْ وَضَعَ وَلايَةَ اللَّهِ وَأَهْلَ اسْتِنْبَاطِ
 عِلْمِ اللَّهِ فِي غَيْرِ أَهْلِ الصَّفْوَةِ مِنْ بِيُوتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ فَقَدْ خَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلَ
 الْجُهَالَ وُلاةَ أَمْرِ اللَّهِ وَالْمُتَكَلِّفِينَ بِغَيْرِ هُدَى، وَزَعَمُوا أَنَّهُمْ أَهْلُ اسْتِنْبَاطِ عِلْمِ اللَّهِ فَكَذَّبُوا
 عَلَى اللَّهِ وَزَاغُوا (۱) عَنْ وَصِيَّةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ، فَلَمْ يَضَعُوا فَضْلَ اللَّهِ حَيْثُ وَضَعَهُ اللَّهُ
 تَبَارَكَ وَتَعَالَى، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا أَتْبَاعَهُمْ، فَلَا تَكُونُ (۲) لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُجَّةٌ إِنَّمَا الْحُجَّةُ
 فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا
 عَظِيمًا».

فَالْحُجَّةُ الْأَنْبِيَاءُ وَأَهْلُ بِيُوتَاتِ الْأَنْبِيَاءِ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ لِأَنَّ كِتَابَ اللَّهِ يَنْطِقُ

این بیان فضل رسولان و پیامبران و حکما و امامان هدایت و خلفائی است
 که والیان امر و اهل استنباط علم الهی و اهل آثار علم ربوبی هستند از ذریه ای
 که از یکدیگرند و از اصفیائی که بعد از انبیاء از آل و إخوان و ذریه از بیوتات
 انبیا هستند، و هرکس که به عمل آنها عمل کند و دستوراتشان را به کار بندد به
 یاری ایشان نجات یابد، و هرکس که ولایت الهی و اهل استنباط علم ربوبی را در
 غیر برگزیدگان از بیوتات انبیا قرار دهد با امر خدای تعالی مخالفت کرده و
 نادانان و متکلفین را - بی آنکه راه هدایت را بدانند - والیان امر الهی قرار داده
 است، می پندارند که آنها اهل استنباط علم خداوند، بر خدا دروغ بستند و از
 سفارش و طاعت او منحرف شدند و فضل الهی را در جایگاهی که خدای تعالی
 معین فرموده قرار ندادند، پس گمراه شدند و پیروانشان را نیز گمراه کردند و روز
 قیامت حجّتی ندارند، زیرا حجّت به گفته خدای تعالی در آل ابراهیم است که
 فرموده: «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک عظیمی دادیم».

پس حجّت عبارت از انبیاء و اهل بیوتات انبیا تا روز قیامت است، زیرا

۱ - الزیغ: الميل عن الحق. و فی بعض النسخ «فقد کذبوا...» ۲ - فی بعض النسخ «و لم تکن».

بِذَلِكَ، وَ وَصِيَّةُ اللَّهِ جَرَتْ بِذَلِكَ فِي الْعَقَبِ مِنَ الْبُيُوتَاتِ الَّتِي رَفَعَهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ»^(۱)، وَ هِيَ بُيُوتَاتُ - الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ وَ الْحُكَمَاءِ وَ أُمَّةِ الْهُدَى، فَهَذَا بَيَانُ عُرْوَةِ الْإِيمَانِ الَّتِي بِهَا نَجَّامُنْ نَجَا قَبْلَكُمْ، وَ بِهَا يَنْجُو مَنْ اتَّبَعَ الْأُمَّةَ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ: «وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْيَسَعَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * اذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ [* أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِكَافِرِينَ»^(۲)، فَإِنَّهُ

کتاب الله چنین می گوید و وصیت الهی بدان جاری است که امامت در نسل بیوتاتی است که خدای تعالی آن را بر مردم رفعت داده است و فرموده: «در بیوتی که خداوند اجازه داده که برتر باشند و نامش در آنها برده شود» و آن بیوتات انبیا و رسولان و حکما و امامان هدایت است. این بیان گوشه و دستاویز ایمان است که هر کس از پیشینیان که نجات یافته است، و هر کس از پیروان ائمه که نجات یابد به سبب آن است، و خدای تعالی در کتابش فرموده: «و نوح را پیش از این هدایت کردیم و از ذریه او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هستند و این چنین محسنین را پاداش می دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همه آنها از صالحین هستند و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و همه اینها را بر جهانیان برتری دادیم * و از پدران و ذریه و برادرانشان آنها را برگزیدیم و به صراط مستقیم هدایتشان کردیم [این هدایت خداست که هر کدام از بندگان را که بخواد هدایت می کند و اگر شرک بورزند اعمالشان تباه خواهد شد]. آنها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت بدیشان دادیم و اگر اینان بدان کافر شوند قومی را بر آنها گماریم که بدان کافر نباشند» که خدای تعالی به واسطه

وَكُلَّ بِالْفَضْلِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنَ الْآبَاءِ وَالْإِخْوَانِ وَالذَّرِّيَّةِ وَهُوَ [مَعْنَى] اقْوَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا أُمَّتُكَ فَقَدْ وَكَلْنَا أَهْلَ بَيْتِكَ بِالْإِيمَانِ الَّذِي أَرْسَلْتُكَ بِهِ فَلَا يَكْفُرُونَ بِهَا أَبَدًا، وَلَا أُضِيعُ الْإِيمَانَ الَّذِي أَرْسَلْتُكَ بِهِ وَجَعَلْتُ أَهْلَ بَيْتِكَ بَعْدَكَ عَلَمًا عَلَى أُمَّتِكَ وَوَلَاةً مِنْ بَعْدِكَ وَأَهْلَ اسْتِنْبَاطِ عِلْمِي الَّذِي لَيْسَ فِيهِ كِذْبٌ وَلَا إِثْمٌ وَلَا وِزْرٌ وَلَا بَطْرٌ وَلَا رِثَاءٌ، فَهَذَا تَبْيَانُ مَا بَيَّنَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَمْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى طَهَّرَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجْرَ الْمَوَدَّةِ وَأَجْرِي لَهُمُ الْوِلَايَةَ وَجَعَلَهُمْ أَوْصِيَاءَهُ وَأَحِبَّاءَهُ وَأُمَّتَهُ بَعْدَهُ فِي أُمَّتِهِ، فَاعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا قُلْتُ وَتَفَكَّرُوا حَيْثُ وَضَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَوَلَايَتَهُ وَطَاعَتَهُ وَمَوَدَّتَهُ وَاسْتِنْبَاطَ عِلْمِهِ وَحُجَّتَهُ، فَإِيَّاهُ فَتَعَلَّمُوا، وَبِهِ فَاسْتَمْسِكُوا تَتَجَبَّوْا، وَتَكُونُ لَكُمْ بِهِ حُجَّةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْفَوْزُ، فَإِنَّهُمْ صِلَةٌ مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ رَبِّكُمْ، وَلَا تَصِلُ الْوِلَايَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِهِمْ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُكْرِمَهُ

فضیلت از اهل بیت او از پدران و برادران و ذریه، کسانی را گمارده است و معنای قول خدای تعالی در کتابش این است که اگر امت تو بدان کافر شوند ما اهل بیت تو را بر ایمان بدانچه تو را بدان فرستادیم گمارده ایم و هرگز بدان کافر نشوند و ایمانی را که تو را برای آن فرستاده ایم تباہ نمی سازیم و اهل بیت ترا پس از تو رایتی برای امت قرار دادم و والیان آنها و اهل استنباط علمم ساختم، علمی که دروغ و گناه و وزر و کبر و ریائی در آن نیست، این توضیح آن چیزی است که خدای تعالی در امر این امت پس از پیامبرانش بیان فرموده است. خدای تعالی اهل بیت پیامبرش را مطهر فرموده و اجر مودت را برای آنها قرار داده و ولایت را بر آنها جاری ساخته و آنها را اوصیا و دوستان و ائمه پس از خودش در امتش قرار داده است. ای مردم! از آنچه که گفته شد پند بگیرید و بیندیشید که خدای تعالی ولایت و طاعت و مودت و استنباط علم و حجّتش را کجا قرار داده است؟ پس او را بشناسید و به او تمسک جوئید تا نجات یابید و برای شما در روز قیامت به واسطه آن حجّت و رستگاری باشد که آنان رابط بین شما و خدایتان هستند و ولایت خدای تعالی جز به واسطه ایشان حاصل نشود، و کسی که چنین کند بر خدای تعالی فرض است که او را اکرام کند و عذاب ننماید، و کسی

وَلَا يُعَذِّبُهُ، وَمَنْ يَأْتِ اللَّهَ بِغَيْرِ مَا أَمَرَهُ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُذِلَّهُ وَيُعَذِّبَهُ.
 وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ بُعِثُوا خَاصَّةً وَعَامَّةً، فَأَمَّا نُوحٌ فَإِنَّهُ أُرْسِلَ إِلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ بِنُبُوَّةٍ
 عَامَّةٍ وَرِسَالَةٍ عَامَّةٍ، وَأَمَّا هُودٌ فَإِنَّهُ أُرْسِلَ إِلَى عَادٍ بِنُبُوَّةٍ خَاصَّةٍ، وَأَمَّا صَالِحٌ فَإِنَّهُ أُرْسِلَ
 إِلَى ثَمُودَ وَهِيَ قَرْيَةٌ وَاحِدَةٌ لَا تَكْمُلُ أَرْبَعِينَ بَيْتًا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ صَغِيرَةً، وَأَمَّا شُعَيْبٌ
 فَإِنَّهُ أُرْسِلَ إِلَى مَدْيَنَ وَهِيَ لَا تَكْمُلُ أَرْبَعِينَ بَيْتًا، وَأَمَّا إِبْرَاهِيمُ نُبُوَّتُهُ كُوَيْتِي رَبًّا، أَوْهِيَ
 قَرْيَةٌ مِنْ قُرَى السَّوَادِ فِيهَا بَدَأَ أَوَّلُ أَمْرِهِ، ثُمَّ هَاجَرَ مِنْهَا وَكَيْسَتْ بِهَجْرَةٍ قِتَالٍ وَذَلِكَ قَوْلُهُ
 عَزَّ وَجَلَّ: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّهِدِينَ»^(۱) فَكَانَتْ هَجْرَةُ إِبْرَاهِيمَ بِغَيْرِ قِتَالٍ.
 وَأَمَّا إِسْحَاقُ فَكَانَتْ نُبُوَّتُهُ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ، وَأَمَّا يَعْقُوبُ فَكَانَتْ نُبُوَّتُهُ بِأَرْضِ كَنْعَانَ ثُمَّ
 هَبَطَ إِلَى أَرْضِ مِصْرَ فَتُوِّفِيَ بِهَا، ثُمَّ حُمِلَ بَعْدَ ذَلِكَ جَسَدُهُ حَتَّى دُفِنَ بِأَرْضِ كَنْعَانَ؛ وَ
 الرُّؤْيَا الَّتِي رَأَى يُوسُفُ الْأَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَهُ سَاجِدِينَ فَكَانَتْ نُبُوَّتُهُ

که به غیر دستور او به پیشگاه خداوند درآید سزاوار است که او را خوار ساخته
 و عذاب نماید.

و بعثت انبیا عمومی و خصوصی است، اما نوح علیه السلام به همه ساکنان زمین
 ارسال گردید و دارای نبوت عامه بود، ولی هود برای قوم عاد ارسال گردید و
 دارای نبوت خاصه بود، و صالح رسالتش برای قوم ثمود بود و آن قریه کوچکی
 است که بر ساحل دریا قرار داشت و خانه های آن به چهل خانه نمی رسید، و
 شعیب به اهل مدین مبعوث بود و چهل خانه در مدین بیشتر نبود، اما نبوت
 ابراهیم در «کویت» بود و آن قریه ای از قوای سواد بود و کار او از آنجا آغاز
 گردید، سپس از آنجا مهاجرت کرد، اما هجرت او برای کارزار نبود و این همان
 است که در کلام الهی آمده: «من به سوی پروردگرم می روم او مرا هدایت
 خواهد کرد» و رفتن ابراهیم برای کارزار نبود.

اما اسحاق نبوتش پس از ابراهیم بود، و نبوت یعقوب در سرزمین کنعان
 واقع گردید، سپس به سرزمین مصر آمد و در آنجا درگذشت، آنگاه جسد او را
 برداشته و در سرزمین کنعان به خاک سپردند و آن رؤیایی که یوسف دیده بود که
 یازده ستاره و شمس و قمر برای او سجده می کنند، ولی آغاز نبوت او در مصر

فِي أَرْضِ مِصْرَ بَدُوْهَا، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَ الْأَسْبَاطَ اثْنِي عَشَرَ بَعْدَ يُوسُفَ، ثُمَّ
 مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِلَى مِصْرَ وَحَدَّهَا، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَ
 يُوشَعَ بْنَ نُونٍ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى، فَنُبُوَّتُهُ بَدُوْهَا فِي الْبَرِّيَّةِ الَّتِي تَاءَ فِيهَا بَنُو
 إِسْرَائِيلَ، ثُمَّ كَانَتْ أَنْبِيَاءُ كَثِيرُونَ، مِنْهُمْ مَنْ قَصَّه اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمِنْهُمْ
 مَنْ لَمْ يَقْصَهُ عَلَى مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَرْسَلَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ خَاصَّةً
 فَكَانَتْ نُبُوَّتُهُ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ كَانَ مِنْ بَعْدِهِ الْحَوَارِيُّونَ اثْنَا عَشَرَ، فَلَمْ يَزَلِ الْإِيمَانُ
 يَسْتَسِرُّ فِي بَقِيَّةِ أَهْلِهِ مُنْذُ رَفَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَرْسَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
 مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ عَامَّةً وَ كَانَ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ كَانَ مِنْ بَعْدِهِ الْإِثْنَا عَشَرَ
 الْأَوْصِيَاءَ، مِنْهُمْ مَنْ أَدْرَكْنَا وَ مِنْهُمْ مَنْ سَبَقْنَا، وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ، فَهَذَا أَمْرُ النَّبُوَّةِ وَ
 الرِّسَالَةِ، فَكُلُّ نَبِيٍّ أُرْسِلَ إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ خَاصًّا أَوْ عَامًّا لَهُ وَصِيٌّ جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ، وَ كَانَ
 الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

بود، سپس خدای تعالی اسباط دوازده گانه را پس از یوسف فرستاد، آنگاه
 موسی و هارون را به نزد فرعون و پیروانش در مصر اعزام کرد و فقط بر آنان
 مبعوث بود، و بعد از آن یوشع بن نون را پس از موسی بر بنی اسرائیل فرستاد و
 آغاز نبوت او در آن بیابانی بود که بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند، سپس
 پیامبران بسیاری بودند که خدای تعالی بعضی از آنها را برای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان
 فرموده و بعضی دیگر را ذکر فرموده است. سپس خدای تعالی عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به
 خصوص بر بنی اسرائیل فرستاد و نبوت او در بیت المقدس بود و بعد از او دوازده
 حواری بودند و از آن هنگام که خدای تعالی عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بالا برد، ایمان در
 میان بقیه خاندان او پنهان بود، و خدای تعالی محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر عامه خلایق از
 جن و انس مبعوث فرمود و او خاتم الانبیا بود و پس از او اوصیانش دوازده تن
 بودند که بعضی از آنها را ما ادراک کرده ایم و بعضی پیش از ما بوده اند و بعضی
 هم باقی مانده اند. این امر نبوت و رسالت است، هر پیامبری که بر بنی اسرائیل
 فرستاده شد، خاص باشد یا عام، برای او وصی بوده و سنت بر این جاری بوده
 است و اوصیای پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر سنت اوصیای عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده اند

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ عليه السلام، فَهَذَا تَبْيَانُ السُّنَّةِ وَ أَمْثَالُ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ - يَعْنِي مُوسَى بْنَ - جَعْفَرٍ عليه السلام - قَالَ: «مَا تَرَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ قَطُّ مُنْذُ قُبِضَ آدَمُ عليه السلام يَهْتَدِي بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ الْحُجَّةُ عَلَى الْعِبَادِ، فَمَنْ تَرَكَهُ ضَلَّ (۱) وَ مَنْ لَزِمَهُ نَجَا، حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.»

۴ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ - صَدَقَةَ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى السَّابَاطِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: «لَمْ تَخُلْ الْأَرْضُ مُنْذُ كَانَتْ مِنْ حُجَّةٍ عَالِمٍ يُحْيِي فِيهَا مَا يُمِيتُونَ مِنَ الْحَقِّ، ثُمَّ تَلَى هَذِهِ الْآيَةَ: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۲)».

و امیرالمؤمنین علیه السلام بر سنت مسیح علیه السلام بوده است و این بیان سنت و نمونه های اوصیا پس از انبیا است.

۳ - صفوان بن یحیی از امام کاظم علیه السلام روایت کند که فرمود: از آنگاه که آدم علیه السلام درگذشت تا کنون خداوند زمین را خالی از حجّت نگذاشته است او مردم را به خدای تعالی هدایت می کند و حجّت بر بندگان است، کسی که او را ترک کند گمراه است و کسی که ملازم او باشد نجات یابد و این بر خدای تعالی حقّ است.

۴ - عمار بن موسی ساباطی گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: از آنگاه که زمین بوده خالی از حجّت نبوده است تا آنچه را از حقّ مردم نابود می کنند او زنده سازد، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند و خداوند نور خود را کامل می سازد گرچه مشرکان را ناخوش آید».

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَمَعَ الْخَلْقِ وَبَعْدَ الْخَلْقِ».

۶ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ سُلَيْمِ مَوْلَى طَرْبَالٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ الْأَرْضَ لَمْ تَخْلُ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ كَمَا إِنْ زَادَ الْمُسْلِمُونَ شَيْئًا رَدَّهُمْ إِلَى الْحَقِّ وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئًا تَمَّتْ لَهُمْ».

۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونَ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ اللَّيْثِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنْ فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عَدْلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَنْفِي عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ، وَ إِنْ أُمَّتُكُمْ قَادَتُكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَانظُرُوا بِمَنْ تَقْتَدُونَ فِي دِينِكُمْ وَ صَلَاتِكُمْ».

۸ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَجَّالِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ،

۵ - ابان بن تغلب گوید امام صادق علیه السلام فرمود: حجّت الهی قبل از خلق و همراه خلق و پس از خلق وجود دارد.

۶ - اسحاق بن عمار گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمین از عالم خالی نمی ماند تا اگر مسلمانان چیزی بیفزایند آنها را به حق برگرداند و اگر چیزی بکاهند برایشان تکمیل کند.

۷ - امام صادق علیه السلام از پدرانش علیه السلام روایت کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: در هر نسلی از امت من عادلی از اهل بیت من وجود دارد که از این دین تحریف غلو کنندگان و نسبت ناروای باطلان و تأویل نادانان را نفی نماید، و ائمه شما رهبران شما به خدای تعالی هستند بنگرید که در دین و نمازتان از چه کسی پیروی می کنید؟

۸ - ابوبصیر از امام باقر علیه السلام در تفسیر این قول خدای تعالی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، قَالَ: «الْأُمَّةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عليهما السلام إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ».

۹ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام فَقَالَ: «يَا أَحْمَدُ مَا كَانَ حَالَكُمْ فِيمَا كَانَ فِيهِ النَّاسُ مِنَ الشَّكِّ وَالْإِزْتِيَابِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي لَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ لَمْ يَبْقَ مِنْ رَجُلٍ وَلَا امْرَأَةٍ وَلَا غُلَامٍ بَلَغَ الْفَهْمَ إِلَّا قَالَ بِالْحَقِّ، فَقَالَ: أَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ يَا أَحْمَدُ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ وَأَنَا ذَلِكَ الْحُجَّةُ - أَوْ قَالَ: أَنَا الْحُجَّةُ -».

۱۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلَى بَعْضِ رِجَالِهِ فِي عَرَضِ كَلَامٍ لَهُ: «مَا مَنِي أَحَدٌ مِنْ آبَائِي عليهم السلام بِمَا مَنَيْتُ بِهِ مِنْ شَكِّ هَذِهِ الْعِصَابَةِ فِيَّ، فَإِنْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ أَمْرًا اعْتَقَدْتُمُوهُ وَدِنْتُمْ بِهِ إِلَيَّ وَقَتٍ ثُمَّ يَنْقَطِعُ فَلِلشَّكِّ مَوْضِعٌ، وَإِنْ كَانَ مُتَّصِلًا مَا اتَّصَلَتْ

آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» روایت کرده است که فرمود: اولی الامر امامان از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هستند تا آنکه قیامت برپا شود.

۹ - احمد بن اسحاق گوید: بر مولای خود امام عسکری علیه السلام وارد شدم فرمود: ای احمد! در آن شک و تردیدی که گریبانگیر مردم شده بود حال شما چه بود؟ گفتم: ای آقای من! چون آن نامه رسید همه ما از مرد و زن حتی بچه ای که به فهم رسیده بود به حق عقیده مند گردیدند، فرمود: خدا را بر آن سپاس می گویم، ای احمد! آیا نمی دانید که زمین خالی از حجّت نباشد و من آن حجّتم - یا فرمود: من حجّتم -.

۱۰ - احمد بن اسحاق گوید: از امام عسکری علیه السلام نامه ای به یکی از رجالش صادر شد و در ضمن آن آمده بود: هیچ یک از پدرانم مانند من مورد شک و تردید این گروه واقع نشده است، اگر این امر امامت امری موقت بود و شما بدان معتقد و متدین شده بودید، شک محلی داشت، اما اگر آن متصل باشد مادامی که

أُمُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَمَا مَعْنَى هَذَا الشَّكِّ؟!».

۱۱ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «أَتَرُونَ الْأَمْرَ إِلَيْنَا نَضَعُهُ حَيْثُ نَشَاءُ؟! كَلَّا وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى رَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِهِ».

۱۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ جَمِيعًا، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ؛ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ جَمِيعًا، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي حَمزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِيهِ «قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يَقُولُ: لَنْ تَخْلُوا الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا رَجُلٌ مِمَّنَّا يَعْرِفُ الْحَقَّ فَإِذَا زَادَ النَّاسُ فِيهِ قَالَ: قَدْ زَادُوا، وَ إِذَا نَقَصُوا مِنْهُ قَالَ: قَدْ نَقَصُوا، وَ إِذَا جَاءُوا بِهِ صَدَّقَهُمْ، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَمْ يَعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ».

قَالَ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَوَّاضِ الطَّائِيُّ: بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ

امور خدای تعالی متصل است، پس معنای شک در آن چیست؟
۱۱ - عمرو بن اشعث گوید که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود: آیا می پندارید کار به دست ما است و آن را هر کجا که بخواهیم می نهیم؟ چنین نیست، به خدا سوگند که امر امامت عهدی از جانب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است به شخصی و بعد از او به شخصی دیگر تا آنکه به صاحبش برسد.

۱۲ - ابو حمزه ثمالی از پدرش روایت کند که گفت: از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود: زمین از وجود مردی از ما که حق را بشناسد خالی نمی ماند و اگر مردم چیزی بر آن بیفزایند، گوید: افزودند و اگر چیزی از آن بکاهند، گوید: کاستند، و اگر حق را بیاورند تصدیقشان کند، و اگر چنین نباشد حق از باطل شناخته نگردد.

عبد الحمید بن عوَّاض طائی گوید: به خدایی که معبودی جز او نیست من این

مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام ، بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَسَمِعْتُهُ مِنْهُ .

۱۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - رضی الله عنه - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَا : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْزِيَارٍ ، عَنْ أَخِيهِ ، عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ؛ وَ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبٍ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ : «إِنَّ عَلِيًّا علیه السلام عَالِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَ الْعِلْمُ يَتَوَارَثُ وَ لَيْسَ يَهْلِكُ مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا تَرَكَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ» .

۱۴ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ رَبِيعِيِّ ، عَنْ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبَا جَعْفَرٍ علیهما السلام يَقُولَانِ : «إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي أُهْبِطَ مَعَ آدَمَ لَمْ يُرْفَعْ ، وَ الْعِلْمُ يَتَوَارَثُ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ وَ آثَارِ الرُّسُلِ وَ الْأَنْبِيَاءِ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ ، وَ إِنَّ عَلِيًّا علیه السلام عَالِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَ إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ مِنَّا عَالِمٌ إِلَّا خَلَفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ» .

۱۵ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبٍ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ : «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تُتْرَكُ إِلَّا بِعَالِمٍ

حدیث را از امام باقر علیه السلام شنیدم ، به خدایی که جز او معبودی نیست این حدیث را از او شنیدم .

۱۳ - محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: علی علیه السلام عالم این امت است و علم به ارث می رسد و هیچکس از ما هلاک نشود جز آنکه در اهل - بیتش کسی را باقی گذارد که مانند علم خودش را بداند یا آنچه که خدا بخواهد .

۱۴ - فضیل بن یسار گوید: از امام صادق و امام باقر علیهما السلام شنیدم که می فرمودند: علمی که با آدم فرود آمد بالا نرفت و علم به ارث می رسد، و هر علم و آثار رسولان و انبیا که از این خاندان نباشد باطل است، و علی علیه السلام عالم این امت است و از ما عالمی وفات نکرد مگر آنکه کسی را که مانند علم خود او را دارد جانشین خود ساخت یا آنچه را که خدا بخواهد .

۱۵ - حارث بن مغیره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمین رها نشود جز آنکه در آن عالمی باشد که حلال و حرام و نیازمندی مردم را

يَعْلَمُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَمَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى النَّاسِ، قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ
عِلْمُ مَاذَا؟ قَالَ: وَرِاثَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۱۶ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ
الْحُسَيْنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ تَكُونُ الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ:
«لَا تَكُونُ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ عَالِمٌ بِحِلَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ».

۱۷ - وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ ابْنِ -
أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: تَكُونُ الْأَرْضُ
بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: أَفَيَكُونُ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ؟ قَالَ: لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا
صَامِتٌ، قُلْتُ: فَأَلِإِمَامٌ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي مِنْ بَعْدِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: الْقَائِمُ
إِمَامٌ؟ قَالَ: نَعَمْ إِمَامٌ بِنُ إِمَامٍ قَدْ أُوتِيَ بِهِ قَبْلَ ذَلِكَ.

۱۸ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛
وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ جَمِيعاً قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ -
عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَمْ يَتْرُكْ -

بداند، و او نیازمند مردم نیست. گفتم: فدای شما علم چه چیزی را؟ فرمود:
وراثتی از رسول اکرم ﷺ و علی علیه السلام است.

۱۶ - حسن بن زیاد گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بی آنکه در آن
امامی باشد می ماند؟ فرمود: زمین باقی نخواهد بود جز آنکه در آن امامی است
که عالم به حلال و حرامشان است و نیازمندیهای آنها را می داند.

۱۷ - حسن بن ابی العلاء گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام
خواهد بود؟ فرمود: خیر، گفتم: آیا ممکن است در زمانی واحد دو امام باشند؟
فرمود: خیر مگر آنکه یکی از آنها خاموش باشد، گفتم: آیا امام، امام پس از
خود را می شناسد؟ فرمود: آری، گوید گفتم: آیا قائم امام است؟ فرمود: آری
او امام است و فرزند امام است و قبل از ظهور به او اقتدا شده است.

۱۸ - حارث بن مغیره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خدای
تعالی زمین را بدون امامی که مردم بدو نیازمندند رها نسازد و او در علم حلال و

اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ يَحْتَاجُ النَّاسَ إِلَيْهِ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِمْ بِعِلْمِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَاذَا يَعْلَمُ؟ قَالَ: بِوَرَاثَةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا».

۱۹ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ، وَ مَامَاتَ مِنَّا عَالِمٌ إِلَّا وَرَثَ عِلْمَهُ (مَنْ بَعْدَهُ)، إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَبْقَى بِغَيْرِ عَالِمٍ».

۲۰ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقُرَشِيِّ - عَمَّنْ حَدَّثَهُ - عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي رَافِعٍ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي رَافِعٍ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم: إِنَّ جِبْرَائِيلَ عليه السلام نَزَلَ عَلَيَّ بِكِتَابٍ فِيهِ خَبْرُ الْمُلُوكِ - مُلُوكِ الْأَرْضِ - قَبْلِي وَ خَبْرُ مَنْ بُعِثَ قَبْلِي مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ - وَ هُوَ حَدِيثٌ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ - قَالَ: لَمَّا مَلَكَ أَشْجُ بْنُ أَشْجَانَ وَ كَانَ يُسَمَّى الْكَيْسَ، وَ (كَانَ قَدْ) مَلَكَ مِائَتَيْنِ وَ سِتًّا وَ سِتِّينَ سَنَةً، فِي سَنَةِ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ مِنْ مُلْكِهِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ عليه السلام وَ اسْتَوْدَعَهُ الثُّورَ وَ الْعِلْمَ وَ

حرام نیازمند آنها نباشد، گفتم: فدای شما شوم! علم او از کجاست؟ فرمود: به وراثتی از جانب رسول خدا و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما.

۱۹ - حارث بن مغیره گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: علمی که با آدم عليه السلام فرود آمد بالا نرفت، و از ما عالمی وفات نکرد جز آنکه علمش را به کسی که پس از اوست به ارث نهاد، زمین بدون امام باقی نماند.

۲۰ - ابورافع گوید رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: جبرئیل برای من کتابی آورد که در آن اخبار پادشاهان و پیامبران و رسولان پیش از من بود - و آن حدیثی طولانی است و ما آنجا را که مورد نیاز است از آن نقل می کنیم - فرمود: چون اشک پسر اشکان که نامش کیس بود به پادشاهی رسید و دو بیست و شصت و شش سال پادشاهی کرد، در سال پنجاه و یکم از سلطنتش خدای تعالی عیسی ابن مریم را مبعوث فرمود و نور و علم و حکمت و جمیع علوم انبیاء پیشین را بدو

الْحِكْمَةَ وَ جَمِيعَ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَهُ وَ زَادَهُ الْإِنجِيلَ وَ بَعَثَهُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدَسِ إِلَى ابْنِي -
 إِسْرَائِيلَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، فَأَبَى أَكْثَرُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا
 وَ كُفْرًا، فَلَمَّا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ دَعَا رَبَّهُ وَ عَزَمَ عَلَيْهِ فَمَسَخَ مِنْهُمْ شَيَاطِينَ لِيُرِيَهُمْ آيَةً فَيَعْتَبِرُوا،
 فَلَمْ يَزِدْهُمْ ذَلِكَ إِلَّا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا، فَأَتَى بَيْتَ الْمَقْدَسِ فَكَثَّتْ يَدْعُوهُمْ وَ يُرَغِّبُهُمْ فِيمَا
 عِنْدَ اللَّهِ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى طَلَبَتْهُ الْيَهُودُ وَ أَدَّعَتْ أَنَّهَا عَذَّبَتْهُ وَ دَفَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ
 حَيًّا، وَ أَدَّعَى بَعْضُهُمْ أَنَّهُمْ قَتَلُوهُ وَ صَلَبُوهُ، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَجْعَلَ لَهُمْ سُلْطَانًا عَلَيْهِ وَ إِنَّمَا
 شُبِّهَ لَهُمْ، وَ مَا قَدَرُوا عَلَى عَذَابِهِ وَ دَفْنِهِ وَ لَا عَلَى قَتْلِهِ وَ صَلْبِهِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنِّي
 مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»^(۱) فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى قَتْلِهِ وَ صَلْبِهِ
 لِأَنََّّهُمْ لَوْ قَدَرُوا عَلَى ذَلِكَ كَانَ تَكْذِيبًا لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَكِنَّ «رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ»^(۲) بَعْدَ أَنْ

داد و انجیل را بدان افزود و او را در بیت المقدس و بر بنی اسرائیل پیامبر ساخت و
 آنها را به کتاب و حکمتش و ایمان به خداوند و رسولش فراخواند، بیشتر آنان
 سرکشی و کفر را پیشه ساختند و چون به او ایمان نیاوردند، پروردگارش را
 خواند و او را سوگند داد و بعضی از آنها را مانند شیاطین مسخ کرد تا آنکه
 نشانه ای به آنها ارائه کرده باشد و آنها عبرت گیرند، اما آن نیز جز به طغیان و
 کفر آنها نیفزود، پس از آن به بیت المقدس آمد و آنجا توقف کرد و آنها را به مدت
 سی و سه سال دعوت کرد و به آنچه نزد خداوند است ترغیب فرمود تا آنکه یهود
 به تعقیب او بر آمدند و مدعی شدند که او را شکنجه کرده و زنده در زیر خاک
 دفن کردند و بعضی دیگر ادعا کردند که او را کشته و به صلیب کشیدند، اما
 خداوند آنها را بر او مسلط نکرد و امر بر آنها مشتبه گردید، آنها نتوانستند او را
 عذاب کرده و دفن نمایند، همچنین نتوانستند او را کشته و به صلیب کشند، زیرا
 خدای تعالی فرموده است: «من تو را گرفته و به سوی خود بالا می برم و از
 کافران پاک می سازم» و نتوانستند او را بکشند و به صلیب کشند، زیرا اگر
 توانسته بودند چنین کنند، قول خدای تعالی دروغ بود، اما خداوند پس از آنکه
 او را گرفت، به سوی خود بالا برد و چون خواست او را بالا برد بدو وحی کرد

تَوَفَّاهُ عليه السلام فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَرْفَعَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ يَسْتَوْدِعَ نُورَ اللَّهِ وَ حِكْمَتَهُ وَ عِلْمَ كِتَابِهِ
شَمْعُونَ بْنَ حَمُونَ الصِّفَا خَلِيفَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، فَفَعَلَ ذَلِكَ .

فَلَمْ يَزَلْ شَمْعُونَ فِي قَوْمِهِ يَقُومُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَحْتَدِي بِجَمِيعِ مَقَالِ عِيسَى عليه السلام
فِي قَوْمِهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ يُجَاهِدُ الْكُفَّارَ، فَمَنْ أَطَاعَهُ وَ آمَنَ بِهِ وَ بِمَاجَاءِ بِهِ كَانَ مُؤْمِنًا
وَ مَنْ جَحَدَهُ وَ عَصَاهُ كَانَ كَافِرًا، حَتَّى اسْتَخْلَصَ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ بَعَثَ فِي عِبَادِهِ نَبِيًّا
مِنَ الصَّالِحِينَ وَ هُوَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا، ثُمَّ قُبِضَ شَمْعُونَ وَ مَلَكَ عِنْدَ ذَلِكَ أَرْدَشِيرُ بْنُ بَابَكَانَ
أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ عَشْرَةَ أَشْهُرًا، وَ فِي ثَمَانِي سِنِينَ مِنْ مُلْكِهِ قَتَلَتِ الْيَهُودُ يَحْيَى بْنَ -
زَكَرِيَّا عليه السلام، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَقْبِضَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ يَجْعَلَ الْوَصِيَّةَ فِي وُلْدِ شَمْعُونَ
وَ يَأْمُرَ الْحَوَارِيَّةِينَ وَ أَصْحَابَ عِيسَى بِالْقِيَامِ مَعَهُ، فَفَعَلَ ذَلِكَ .

وَ عِنْدَهَا مَلَكَ سَابُورُ بْنُ أَرْدَشِيرَ ثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى قَتَلَهُ اللَّهُ، وَ عِلْمُ اللَّهِ وَ نُورُهُ وَ
تَفْصِيلُ حِكْمَتِهِ فِي ذُرِّيَّةِ يَعْقُوبَ بْنَ شَمْعُونَ وَ مَعَهُ الْحَوَارِيُّونَ مِنْ أَصْحَابِ عِيسَى عليه السلام وَ

که نور و حکمت و علم کتاب خدا را به شمعون بن حمون الصفا که جانشین او بر
مؤمنان بود بسپارد و او نیز چنین کرد.

اما شمعون نیز پیوسته در میان قوم خود او امر خدای تعالی را اجرا می کرد و
از گفته های عیسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل پیروی کرده و با کفار مجاهده
می نمود و هر کس که از او اطاعت کرده و آنچه را که او آورده بود باور داشت
مؤمن بود، و هر کس که او را انکار کرده و نافرمانی می نمود کافر بود تا آنکه
خدای تعالی او را رهائی بخشید و پیامبری از صالحین را در میان بندگانش
مبعوث فرمود که نامش یحیی بن زکریا بود و در این هنگام از پادشاهی اردشیر
بابکان چهارده سال و ده ماه گذشته بود و در سال هشتم سلطنت او یهودیان یحیی
ابن زکریا را کشتند و چون خدای تعالی خواست او را قبض روح کند بدو وحی
فرمود که وصیت را در میان فرزندان شمعون قرار دهد و حواریون و اصحاب
عیسی علیه السلام را فرمان داد که با او قیام کنند و آنان نیز چنین کردند.

در این اوقات شاپور فرزند اردشیر به مدت سی سال سلطنت کرد تا آنکه
خدای تعالی او را گشت و علم و نور خدا و تفصیل حکمتش در یعقوب فرزند

عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ بُحْتَنَصْرُ مِائَةَ سَنَةٍ وَ سَبْعًا وَ ثَمَانِينَ سَنَةً، وَ قَتَلَ مِنَ الْيَهُودِ سَبْعِينَ أَلْفَ مُقَاتِلٍ عَلَى دَمِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا، وَ خَرَّبَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ وَ تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ فِي الْبُلْدَانِ، وَ فِي سَبْعِ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً مِنْ مُلْكِهِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَزِيزَ نَبِيًّا إِلَى أَهْلِ الْقُرَى الَّتِي أَمَاتَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَهْلَهَا ثُمَّ بَعَثَهُمْ لَهُ، وَ كَانُوا مِنْ قُرَى شَتَّى فَهَرَبُوا فَرَقًا مِنَ الْمَوْتِ فَزَلُّوا فِي جَوَارِ عَزِيرٍ، وَ كَانُوا مُؤْمِنِينَ وَ كَانَ عَزِيرٌ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِمْ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَ إِيْمَانَهُمْ وَ أَحَبَّهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ وَاخَاهُمْ عَلَيْهِ، فَغَابَ عَنْهُمْ يَوْمًا وَاحِدًا، ثُمَّ أَتَاهُمْ فَوَجَدَهُمْ صَرَعى مَوْتَى، فَحَزِنَ عَلَيْهِمْ وَ قَالَ: «أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا»^(۱)، تَعَجُّبًا مِنْهُ حَيْثُ أَصَابَهُمْ وَ قَدْ مَاتُوا أَجْمَعِينَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، فَأَمَاتَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ مِائَةَ عَامٍ فَلَبِثَ فِيهِمْ مِائَةَ سَنَةٍ ثُمَّ بَعَثَهُ اللَّهُ وَ إِيَّاهُمْ وَ كَانُوا مِائَةَ أَلْفٍ مُقَاتِلٍ، ثُمَّ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَجْمَعِينَ، لَمْ يُفَلِتْ مِنْهُمْ أَحَدٌ عَلَى يَدَيِ بُحْتَنَصْرٍ.

شمعون بود و حواریون عیسی علیه السلام همراه او بودند و در این هنگام بخت نصر یکصد و هشتاد و هفت سال پادشاهی کرد و هفتاد هزار سرباز یهودی را به خونخواهی یحیی بن زکریا کشت و بیت المقدس را خراب کرد و یهودیان در شهرها پراکنده شدند و در سال چهل و هفتم سلطنتش خدای تعالی عزیر را به پیامبری برانگیخت تا بر همان قریه هائی که اهل آنرا اِماتَه فرمود و سپس اِحیا کرد، پیامبری کند و آنها از قریه های پراکنده ای بودند و از مرگ ترسیدند و فرار کردند و در کنار عزیر فرود آمدند و مؤمن بودند، عزیر هم به نزد ایشان آمد و شد می کرد و کلام و ایمانشان را می شنید و به واسطه آن دوستشان می داشت و با آنها برادری می کرد، یک روز از میان آنها غایب شد و چون برگشت دید که همه افتاده و مرده اند، و بر آنها اندوهگین شد و گفت: «چگونه خداوند اینها را پس از مردن زنده کند؟» تعجب کرده بود که همه آنها در یک روز مرده اند، در این هنگام خدای تعالی او را نیز بمیراند، پس یک صد سال در میان آنها بود تا آنکه خداوند همه آنها را زنده کرد و آنها صد هزار رزمنده بودند، سپس همه آنها را به دست بخت نصر به کشتن داد و هیچیک از آنان رهایی نیافت.

وَ مَلَكَ بَعْدَهُ مَهْرَقِيهَ بْنَ بُحْتَنَصَرَ سِتَّ عَشَرَ سَنَةً وَ عِشْرِينَ يَوْمًا، وَ أَخَذَ عِنْدَ ذَلِكَ دَانِيَالَ وَ حَفَرَهُ جُبًّا فِي الْأَرْضِ وَ طَرَحَ فِيهِ دَانِيَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابَهُ وَ شِيعَتَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَلْقَى عَلَيْهِمُ النَّيرَانَ، فَلَمَّا رَأَى أَنَّ النَّارَ لَيْسَتْ تَقْرِبُهُمْ وَ لَا تُحْرِقُهُمْ اسْتَوْدَعَهُمُ الْجُبَّ وَ فِيهِ الْأَسَدُ وَ السَّبَاعُ وَ عَذَّبَهُمْ بِكُلِّ لَوْنٍ مِنَ الْعَذَابِ حَتَّى خَلَصَهُمُ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مِنْهُ، وَ هُمْ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ فَقَالَ جَلَّ وَ عَزَّ: «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ»^(۱)، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْبِضَ دَانِيَالَ أَمَرَهُ أَنْ يَسْتَوْدِعَ نُورَ اللَّهِ وَ حِكْمَتَهُ مَكِيخَا بْنَ دَانِيَالَ فَفَعَلَ، وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ هُرْمُزُ ثَلَاثًا وَ سِتِّينَ سَنَةً وَ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَ أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ وَ مَلَكَ بَعْدَهُ بَهْرَامُ سِتًّا وَ عِشْرِينَ سَنَةً، وَ وَليُّ أَمْرِ اللَّهِ مَكِيخَا بْنَ دَانِيَالَ وَ أَصْحَابُهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ شِيعَتُهُ الصَّادِقُونَ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يُظْهِرُوا الْإِيمَانَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ لَا أَنْ يَنْطِقُوا بِهِ، وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ بَهْرَامُ بْنَ بَهْرَامٍ سَبْعَ سِنِينَ وَ فِي زَمَانِهِ

و پس از آن مهرقیه فرزند بخت نصر شانزده سال و بیست روز پادشاهی کرد و در مدت پادشاهی خود دانیال را دستگیر کرد و چاهی حفر کرد و دانیال و اصحاب و شیعیانش را در آن افکند و بر سر آنها آتش ریخت، اما چون دید که آتش نزدیک آنها نمی شود و آنها را نمی سوزاند ایشان را به چاه شیران و درندگان افکند و به هر شکل ممکن آنها را عذاب می کرد و خدای تعالی آنها را از دست این ظالم خلاصی بخشید و ایشان همان کسانی هستند که خدای تعالی در کتاب عزیزش از آنها یاد کرده و فرموده: «کشته شوند یاران حفره ها، آن آتش فروزان» و چون خدای تعالی خواست که دانیال را قبض روح کند بدو فرمان داد که نور و حکمت خدا را به فرزندش مکیخا دهد و او نیز چنین کرد و در این اوقات هرمز شصت و سه سال و سه ماه و چهار روز سلطنت کرد و پس از او بهرام بیست و شش سال پادشاهی کرد و ولی امر خداوند مکیخا فرزند دانیال و اصحاب مؤمن و شیعیان صدیق او بودند، اما آنها در آن زمان نمی توانستند ایمانشان را ظاهر ساخته و از آن سخن بگویند و بعد از آن بهرام فرزند بهرام به مدت هفت سال پادشاهی کرد و در زمان او در سلسله رسولان انقطاع حاصل

انْقَطَعَتِ الرُّسُلُ فَكَانَتِ الْفِتْرَةُ، وَ وَليُّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ مَكِيخَا بْنُ دَانِيَالَ وَ أَصْحَابُهُ
المُؤْمِنُونَ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَقْبِضَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ فِي مَنَامِهِ أَنْ يَسْتَوْدِعَ نُورَ اللَّهِ وَ
حِكْمَتَهُ ابْنَهُ أَنَشُوبِينَ مَكِيخَا.

وَ كَانَتِ الْفِتْرَةُ بَيْنَ عَيْسَى وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا أَرْبَعِيئَةً وَ ثَمَانِينَ سَنَةً، وَ
أَوْلِيَاءُ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ ذُرِّيَّةُ أَنَشُوبِينَ مَكِيخَا يَرِثُ ذَلِكَ مِنْهُمْ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ مِمَّنْ
يَخْتَارُهُ الْجَبَّارُ عَزَّ وَجَلَّ، فَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ سَابُورُ بْنُ هُرْمُزَ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ سَنَةً، وَ هُوَ أَوَّلُ
مَنْ عَقَدَ التَّاجَ وَ لَبِسَهُ، وَ وَليُّ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَئِذٍ أَنَشُوبِينَ مَكِيخَا، وَ مَلَكَ بَعْدَ ذَلِكَ
أَرْدَشِيرُ أَخُو سَابُورَ سَنَتَيْنِ، وَ فِي زَمَانِهِ بَعَثَ اللَّهُ الْفِثِيَّةَ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ، وَ وَليُّ
أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ دَسِيخَا بْنُ أَنَشُوبِينَ مَكِيخَا، وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ سَابُورُ بْنُ أَرْدَشِيرَ
خَمْسِينَ سَنَةً، وَ وَليُّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ دَسِيخَا بْنُ أَنَشُوبِينَ مَكِيخَا، وَ مَلَكَ بَعْدَهُ يَزْدَجِرْدُ بْنُ -
سَابُورَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ خَمْسَةَ أَشْهُرٍ وَ تِسْعَةَ عَشَرَ يَوْمًا، وَ وَليُّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي

شد و فترت پدید آمد، اما ولی امر خداوند همان مکیخا فرزند دانیال و اصحاب
مؤمن او بودند. و چون خدای تعالی خواست که او را قبض روح کند، در خواب
بدو وحی کرد که نور و حکمت خدا را در اختیار فرزندش انشو قرار دهد.
و فترت بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله چهارصد و هشتاد سال به طول انجامید و
اولیای خدای تعالی در زمین و در این مدت فرزندان انشو بن مکیخا بودند که
یکی بعد از دیگر مواریث نبوت را به ارث می بردند و خدای تعالی آنان را بر
می گزید تا آنکه شاپور فرزند هرمز هفتاد و دو سال سلطنت کرد و او اول کسی
بود که تاج را ساخت و آنرا بر سر نهاد و ولی امر خدا همچنان انشو بن مکیخا بود
و بعد از آن اردشیر برادر شاپور دو سال پادشاهی کرد و در زمان او خدای
تعالی اصحاب کهف و رقیم را برانگیخت و در این هنگام ولی امر خدا در زمین
دسیخا بن انشو بن مکیخا بود و شاپور فرزند اردشیر نیز پنجاه سال سلطنت کرد
و ولی امر خدا در آن زمان همان دسیخا بن انشو بن مکیخا بود و پس از او
یزدگرد فرزند شاپور بیست و یک سال و پنج ماه و نوزده روز سلطنت کرد و ولی

الأرض دسیخا علیه السلام ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَقْبِضَ دَسِيخًا أُوحِيَ إِلَيْهِ فِي مَنَامِهِ أَنْ يَسْتَوْدِعَ عِلْمَ اللَّهِ وَنُورَهُ وَتَفْصِيلَ حِكْمَتِهِ نَسْطُورَسَ بْنَ دَسِيخَا فَفَعَلَ ، فَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ بِهَرَامُ جُورُ سِتًّا وَعِشْرِينَ سَنَةً وَثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا ، وَوَلِيُّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ نَسْطُورَسُ بْنُ دَسِيخَا وَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ يَزْدَجِرْدُ بْنُ بِهَرَامِ ثَمَانِيَةَ وَعِشْرِينَ سَنَةً وَثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا ، وَوَلِيُّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ نَسْطُورَسُ بْنُ دَسِيخَا . وَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ فَيروزُ بْنُ يَزْدَجِرْدِ بْنِ بِهَرَامِ سَبْعًا وَعِشْرِينَ سَنَةً ، وَوَلِيُّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ نَسْطُورَسُ بْنُ دَسِيخَا وَأَصْحَابُهُ الْمُؤْمِنُونَ ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَقْبِضَهُ إِلَيْهِ أُوحِيَ إِلَيْهِ فِي مَنَامِهِ أَنْ يَسْتَوْدِعَ عِلْمَ اللَّهِ وَنُورَهُ وَحِكْمَتَهُ وَكُتُبَهُ مَرْعِيدَا وَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ بَلَّاشُ بْنُ فَيروزِ أَرْبَعَ سِنِينَ ، وَوَلِيُّ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَرْعِيدَا ، وَمَلَكَ بَعْدَهُ قُبَادُ بْنُ فَيروزِ ثَلَاثًا وَأَرْبَعِينَ سَنَةً ، وَمَلَكَ بَعْدَهُ جَامَايْفُ أَخُو قُبَادِ سِتًّا وَأَرْبَعِينَ سَنَةً ، وَوَلِيُّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ مَرْعِيدَا ، وَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ كِسْرَى بْنُ قُبَادِ سِتًّا وَأَرْبَعِينَ سَنَةً وَ

امر خدا در زمین دسیخا علیه السلام بود و چون خدای تعالی خواست که دسیخا را قبض روح کند در خواب بدو وحی کرد که علم و نور خدا و تفصیل حکمتش را به نسطورس بن دسیخا بسپارد و او نیز چنین کرد و در این زمان بهرام گور بیست و شش سال و سه ماه و هجده روز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در زمان او نسطورس بن دسیخا بود و بعد از آن یزدگرد فرزند بهرام بیست و هشت سال و سه ماه و هجده روز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در روزگار او در زمین نسطورس بن دسیخا بود .

آنگاه فیروز فرزند یزدگرد فرزند بهرام بیست و هفت سال پادشاهی کرد و ولی امر خدا در آن روز نسطورس بن دسیخا و اصحاب با ایمانش بودند و چون خدای تعالی اراده فرمود که او را قبض روح کند در خواب بدو وحی کرد که علم و نور خدا و حکمت و کتب او را به مرعیدا بسپارد و در آن زمان بلاش فرزند فیروز چهار سال پادشاهی کرد و ولی امر خدای تعالی مرعیدا بود و بعد از او قباد فرزند فیروز چهل و سه سال پادشاهی کرد و پس از او جاماسب برادر قباد چهل و شش سال سلطنت کرد و ولی امر خدا در روزگار او در زمین مرعیدا بود ،

ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ، وَ وَليُّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ مَرْعِيدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابُهُ وَ شِيعَتُهُ الْمُؤْمِنُونَ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَقْبِضَ مَرْعِيدًا أَوْحَى إِلَيْهِ فِي مَنَامِهِ أَنْ يَسْتَوْدِعَ نُورَ اللَّهِ وَ حِكْمَتَهُ بِحَيْرَى الرَّاهِبِ فَفَعَلَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ هُرْمُزُ بْنُ كِسْرَى ثَمَانِيَةَ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ وَليُّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ بِحَيْرَى وَ أَصْحَابُهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ شِيعَتُهُ الصَّادِقُونَ، وَ عِنْدَ ذَلِكَ مَلَكَ كِسْرَى بْنُ هُرْمُزِ ابْرَوِيزُ، وَ وَليُّ أَمْرِ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ بِحَيْرَى حَتَّى إِذَا طَالَتِ الْمُدَّةُ وَ انْقَطَعَتِ الْوَحْيُ وَ اسْتُخِفَّ بِالنَّعْمِ وَ اسْتُوجِبَ الْغَيْرُ وَ دَرَسَ الدِّينُ وَ تَرِكَتِ الصَّلَاةُ وَ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ كَثُرَتِ الْفِرْقُ وَ صَارَ النَّاسُ فِي حَيْرَةٍ وَ ظُلْمَةٍ وَ أَدْيَانٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ أُمُورٍ مُتَشَتَّتَةٍ وَ سُبُلٍ مُلْتَبِسَةٍ، وَ مَضَتْ تِلْكَ الْقُرُونُ كُلُّهَا فَضَى صَدْرُ مِنْهَا عَلَى مِنْهَاجِ نَبِيِّهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ بَدَّلَ آخِرُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ طَاعَتَهُ عُدْوَانًا، فَعِنْدَ ذَلِكَ اسْتَخْلَصَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنُبُوَّتِهِ وَ رِسَالَتِهِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمَشْرِفَةِ الطَّيِّبَةِ وَ الْجُرْثُومَةِ الْمُثْمِرَةِ^(۱) الَّتِي اصْطَفَاهَا اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ

بعد از او کسری فرزند قباد چهل و شش سال و هشت ماه پادشاهی کرد و ولیّ امر خدا در آن روزگار مرعیداً علیّه السلام و اصحاب و شیعیان او مؤمنان بودند و چون خدای تعالی اراده فرمود که مرعیداً را قبض روح کند در خواب بدو وحی کرد که نور و حکمت خدا را به بحیرای راهب بسپارد، و او نیز چنین کرد، در این زمان هرمز فرزند کسری سی و هشت سال سلطنت کرد و ولیّ امر خدا در آن هنگام بحیری و اصحاب و شیعیان او و مؤمنان بودند، بعد از آن کسری فرزند هرمز پسر پرویز پادشاهی کرد و ولیّ امر خدا در آن دوره در زمین بحیری بود تا آنکه مدت طولانی شد و وحی منقطع گردید و نعمات را خفیف شمردند و مستحقّ بلا یا شدند و دین مندرس شد و نماز ترک گردید و ساعت نزدیک شد و فرقه ها بسیار شدند و مردم در حیرت و ظلمت و ادیان مختلف و امور پراکنده و راههای پوشیده واقع شدند، و این قرنهای سپری شد، در آغاز مردم بر دین پیامبرشان بودند، اما در پایان مردم نعمت خدا را به کفر و طاعت او را به دشمنی تبدیل کردند و در این زمان بود که خدای تعالی برای نبوت و رسالت خود شخصی را برگزید که از شجره مشرفه طیبه و جرثومه مثمره بود، کسی را که در علم سابق و قول نافذش

۱ - فی بعض النسخ «الجرثومة المتخيرة».

فِي سَابِقِ عِلْمِهِ وَ نَافِذِ قَوْلِهِ قَبْلَ ابْتِدَاءِ خَلْقِهِ، وَ جَعَلَهَا مُنْتَهَى خَيْرَتِهِ، وَ غَايَةَ صَفْوَتِهِ، وَ مَعْدِنَ خَاصَّتِهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، اخْتَصَّهُ بِالنُّبُوَّةِ، وَ اصْطَفَاهُ بِالرَّسَالَةِ، وَ أَظْهَرَ بِدِينِهِ الْحَقَّ لِيُقْصَلَ بَيْنَ عِبَادِ اللَّهِ الْقَضَاءِ، وَ يُعْطَى فِي الْحَقِّ جَزِيلَ الْعَطَاءِ، وَ يُحَارِبَ أَعْدَاءَ رَبِّ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ، وَ جَمَعَ عِنْدَ ذَلِكَ رَبَّنَا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِلْمَ الْمَاضِينَ، وَ زَادَهُ مِنْ عِنْدِهِ الْقُرْآنَ الْحَكِيمَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ، فِيهِ خَبْرُ الْمَاضِينَ وَ عِلْمُ الْبَاقِينَ».

۲۱- حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ: يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَّ الْأَرْضَ لَنْ تَخْلُوَ إِلَّا وَ فِيهَا مِنَّا عَالِمٌ إِنْ زَادَ النَّاسُ قَالَ: قَدْ زَادُوا، وَ إِنْ نَقَّصُوا قَالَ: قَدْ نَقَّصُوا، وَ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ ذَلِكَ الْعَالِمَ حَتَّى يَرَى فِي وُلْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ».

۲۲- حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛

پیش از آفرینش برگزیده بود و او را نهایت برگزیدگان و غایت منتخبان و معدن خاصان خود قرار داده بود، یعنی محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که او را به نبوت مختص گردانید و به رسالت برگزید و حق را با دین او مستظهر کرد تا بین عبادالله حکم کند و در راه حق عطای جزیل بخشد و با دشمنان پروردگار زمین و آسمان کارزار کند و خدای تعالی نیز برای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علم پیشینیان را گرد آورد و قرآن حکیم را که به زبان عربی مبین بود بر آن افزود، کتابی که باطل از پیش و پس بر آن وارد نشود، از جانب حکیم حمید فرو فرستاده شده است و در آن خبر پیشینیان و علم آیندگان است.

۲۱- ابو حمزه از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کند که فرمود: ای اباحمزه! در زمین پیوسته عالمی از ما وجود دارد که اگر مردم چیزی بیفزایند بگویند افزودند و اگر بکاهند بگویند کاستند و خداوند آن عالم را از دنیا نبرد تا آنکه در فرزندانش کسی را بیند که مانند او بداند.

۲۲- امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدران خود از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کند که

وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْغِفَارِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ -
إِبْرَاهِيمَ؛ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ، قَالَ أَمِيرُ -
الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: لَا يَزَالُ فِي وُلْدِي مَأْمُونٌ مَأْمُولٌ».

۲۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ
يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى «قَالَ: سَمِعْتُ الرَّضَا عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا
تَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا إِمَامٌ مِنَّا».

۲۴ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ،
عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسْلِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ، عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِيهَا حُجَّةٌ يَعْرِفُ الْحَلَالَ وَ
الْحَرَامَ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ، وَ لَا يَنْقَطِعُ الْحُجَّةُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَرْبَعِينَ يَوْماً
قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَإِذَا رُفِعَتِ الْحُجَّةُ أُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ وَ لَنْ يَنْفَعَ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ
آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُرْفَعَ الْحُجَّةُ، أَوْلَيْتُكَ شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ، وَ هُمُ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ
الْقِيَامَةُ».

۲۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى
الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ جَعْفَرِ

فرمود: پیوسته در فرزندانم شخص امینی وجود دارد که مردم بدو امیدوارند.

۲۳ - صفوان بن یحیی گوید: از امام رضا عليه السلام شنیدم که می فرمود: زمین
خالی از آن نیست که امامی از ما در آن باشد.

۲۴ - عبدالله بن سلیمان عامری از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود:
زمین زایل نشود جز آنکه برای خدای تعالی در آن حجّت باشد که حلال و حرام
را بشناسد و مردم را به سبیل الله فراخواند و حجّت از زمین منقطع نشود جز چهل
روز پیش از وقوع قیامت، و چون حجّت خدا برداشته شود، ابواب توبه نیز
مسدود می شود و ایمان شخصی که پیش از رفع حجّت ایمان نیاورده باشد سودی
نبخشد، آنها بدترین خلق خدا هستند و قیامت علیه آنها واقع خواهد شد.

۲۵ - عقبه بن جعفر گوید به امام رضا عليه السلام گفتم: بدین مرتبت رسیدید و

قال: «قُلْتُ لِأبي الحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: قَدْ بَلَغْتَ وَ لَيْسَ لَكَ وَ لَدَّ، فَقَالَ: يَا عُقْبَةَ بْنَ جَعْفَرٍ
إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَرَى وَ لَدَّهُ مِنْ بَعْدِهِ».

۲۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ
الْحَمِيرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي -
بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ
عَدْلٍ».

۲۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ -
الْحَسَنِ الصَّفَّارِ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ جَمِيعًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ -
الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ:
«قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ سَأَلْتَنِي أَبِي حَفْصَةَ يَلْقَانِي وَ يَقُولُ لِي: أَلَسْتُمْ
تَرَوُونَ أَنْ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَوَتَّتُهُ مَوْتَةً جَاهِلِيَّةً؟ فَأَقُولُ لَهُ: بَلَى، فَيَقُولُ لِي: قَدْ
مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ فَهَنْ إِمَامُكُمْ الْيَوْمَ؟ فَأَكْرَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْ أَقُولَ لَهُ: جَعْفَرٌ، فَأَقُولُ لَهُ:
أُمَّتِي آلُ مُحَمَّدٍ، فَيَقُولُ لِي: مَا أَرَاكَ صَنَعْتَ شَيْئًا، فَقَالَ عليه السلام: وَنَحْ سَأَلْتَنِي أَبِي حَفْصَةَ -
لَعْنَةُ اللَّهِ - وَ هَلْ يَدْرِي سَأَلْتَنِي مَا مَنَزَلَةُ الْإِمَامِ، إِنْ مَنَزَلَةُ الْإِمَامِ أَعْظَمُ مِمَّا يَذْهَبُ إِلَيْهِ سَأَلْتَنِي

فرزندى نداريد؟ فرمود: اى عقبه بن جعفر! صاحب اين امر نمى ميرد مگر آنكه
فرزند پس از خودش را ببيند.

۲۶ - ابوبصير از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود: خداوند جليل تر و
بزرگ تر از آن است كه زمين را بدون امام عادلى واگذارد.

۲۷ - ابو عبیده گوید به امام صادق عليه السلام گفتم: فدای شما شوم! سالم بن ابی
حفصه مرا دید و گفت: آیا شما روايت نمى كنيد كه كسى كه بميرد و امامى نداشته
باشد مرگش مرگ جاهليت است؟ گفتم: آرى، گفت: ابو جعفر محمد باقر در
گذشت، امروزه امام شما كيست؟ فدای شما شوم! نخواستم به او بگويم: امام زمان
ما جعفر است، گفتم: امامان ما آل محمدند، گفت: جواب درستي ندادى، امام
صادق عليه السلام فرمود: واى بر سالم بن ابى حَفْصَةَ - لعنه الله - آيا سالم مى داند منزلت
امام چيست؟ منزلت امام از آنچه سالم و مردم پنداشته اند بزرگتر است، هرگز

وَالنَّاسُ أَجْمَعُونَ، وَإِنَّهُ لَنْ يُهْلِكَ مِنَّا إِمَامٌ قَطُّ إِلَّا تَرَكَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ، وَ يَسِيرُ مِثْلَ سِيرَتِهِ، وَ يَدْعُو إِلَى مِثْلِ الَّذِي دَعَا إِلَيْهِ، وَ إِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا أُعْطِيَ دَاوُدَ أَنْ أُعْطِيَ سُلَيْمَانَ أَفْضَلَ مِنْهُ».

۲۸ - حَدَّثَنَا أَبِي - عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ إِقَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ ذَرِيحٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ قَطُّ مُنْذُ قُبِضَ آدَمُ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ، مَنْ تَرَكَهُ هَلَكَ وَ مَنْ لَزِمَهُ نَجَا، حَقًّا عَلَى اللَّهِ [عَزَّ وَجَلَّ]».

حَدَّثَنَا أَبِي - عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، وَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى جَمِيعًا، عَنْ ذَرِيحٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مِثْلَهُ سِوَاءً.

۲۹ - حَدَّثَنَا أَبِي - عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ^(۱)، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا تَبْقَى الْأَرْضُ يَوْمًا وَاحِدًا بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَّا تَفْرَعُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ».

امامی از ما نمی میرد جز آنکه کسی را که چون او بدانند بر جای گذارد، کسی را که به روش او حرکت کند و به هر آنچه او فراخوانده فراخواند و آنچه که خداوند به داود داده است مانع خدای تعالی نمی شود که بهتر از آنرا به سلیمان عطا فرماید.

۲۸ - ذریح گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: به خدای سوگند که خدای تعالی از وقتی که آدم عليه السلام در گذشته است تا کنون زمین را بی امامی که رهبری به خدای تعالی کند فرو نگذاشته است، او حجّت خدا بر بندگان است، کسی که او را ترک کند هلاک شود و کسی که ملازم او باشد نجات یابد و این بر خدای تعالی حق است.

این حدیث را دیگران نیز از ذریح از امام صادق عليه السلام روایت کرده اند.

۲۹ - ابن ابی یعفر از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: زمین حتی یک روز بی امامی از ما که مردم بدو پناه برند باقی نمی ماند.

۳۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ -
جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ:
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ - أَوْ
كَانَ الثَّانِي الْحُجَّةَ».

۳۱ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ -
جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ -
سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ نُوفَلٍ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ عليه السلام
لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمِنَّا الْهُدَاةُ أَمْ مِنْ غَيْرِنَا؟ قَالَ: بَلْ مِمَّا الْهُدَاةُ إِلَى اللَّهِ
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، بِنَا اسْتَنْقَذَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ضَلَالَةِ الشُّرْكِ، وَ بِنَا يَسْتَنْقِذُهُمْ مِنْ
ضَلَالَةِ الْفِتْنَةِ، وَ بِنَا يُصْبِحُونَ إِخْوَانًا بَعْدَ ضَلَالَةِ الْفِتْنَةِ كَمَا بِنَا أَصْبَحُوا إِخْوَانًا بَعْدَ
ضَلَالَةِ الشُّرْكِ، وَ بِنَا يَخْتَمُ اللَّهُ كَمَا بِنَا فَتَحَ اللَّهُ».

۳۲ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛
وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ،
عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ؛ وَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى جَمِيعاً، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ -
عُثْمَانَ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام هَلْ كَانَ النَّاسُ إِلَّا وَ فِيهِمْ مَنْ

۳۰ - حمزه بن حمران گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: اگر در
زمین جز دو کس باقی نماند یکی از آن دو حجّت است - یا اینکه فرمود: دومی آنها
حجّت است.

۳۱ - حارث بن نوفل گوید: علی عليه السلام به رسول صلى الله عليه وآله وسلم گفت: ای رسول خدا!
آیا هادیان از ما هستند یا از غیر ما؟ فرمود: هادیان به خدای تعالی تا روز
قیامت از ما هستند، خدای تعالی به واسطه ما مردم را از گمراهی شرک نجات داد
و به واسطه ما آنها را از گمراهی فتنه نجات می دهد، مردم به واسطه ما پس از
گمراهی فتنه برادر شدند، همچنانکه به واسطه ما پس از گمراهی شرک برادر
گشتند، خداوند به ما ختم کند همچنان که به ما آغاز کرد.

۳۲ - مُعَلَّى بْنُ حُنَيْسٍ گوید از امام صادق عليه السلام پرسیدم: آیا چنین نبوده است

قَدْ أَمِرُوا بِطَاعَتِهِ مُنْذُ كَانَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: «لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

۳۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ - عَنْ جَلِيْسٍ لَهُ - عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» [التقصص: ۱۰۸۸]، قَالَ: يَا فُلَانُ فَيَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ وَيَبْقَى وَجْهُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟! وَاللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ وَلَكِنْ مَعْنَاهَا: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ وَنَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهُ مِنْهُ، وَلَنْ يَزَالَ فِي عِبَادِ اللَّهِ مَا كَانَتْ لَهُ فِيهِمْ رُؤْبَةٌ، قُلْتُ: وَمَا الرُّؤْبَةُ؟ قَالَ: الْحَاجَّةُ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ رُؤْبَةٌ رَفَعْنَا اللَّهُ فَصَنَعَ مَا أَحَبَّ».

۳۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ، عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، قَالَ: «نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ».

که از زمان نوح علیه السلام تا کنون در میان مردم کسی بوده است که مردم به طاعت او مأمور بوده اند؟ فرمود: همیشه چنین بوده است، ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

۳۳ - ابو حمزه گوید از امام باقر علیه السلام از تفسیر قول خدای تعالی که می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسش کردم، فرمود: ای فلان! آیا هر چیزی هلاک شود و وجه خدای تعالی باقی بماند؟ در حالیکه خدای تعالی بزرگتر از آن است که به داشتن وجه وصف شود، ولی معنای آیه این است که هر چیزی نابود شود جز دین او و ما آن وجهی هستیم که از طریق آن به نزد خدای تعالی درآیند و پیوسته در میان بندگان خدا کسی هست که بدو «رؤبة» است، گفتم: رؤبة چیست؟ فرمود: حاجت و آنگاه که در آنها حاجتی نباشد ما را از میان آنها برداشته و هرچه که خواهد انجام دهد.

۳۴ - ضُرَيْسِ از امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» روایت کند که فرمود: ما آن وجهی هستیم که از آن بنزد خدای تعالی درآیند.

۳۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ نَفِيسِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَمَاعَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم بِصَحِيفَةٍ مِنَ السَّمَاءِ لَمْ يُنْزَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ السَّمَاءِ كِتَاباً قَبْلَهَا قَطُّ وَ لَا بَعْدَهَا، مَخْتوماً فِيهِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ، قَالَ: يَا جِبْرَائِيلُ وَ مَنْ النَّجِيبُ مِنْ أَهْلِي؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، مَرَّةٌ إِذَا تَوَفَّيْتَ أَنْ يَفُكَّ خَاتَمًا مِنْهَا وَ يَعْمَلَ بِمَا فِيهِ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَكَرَّ عَلِيُّ عليه السلام خَاتَمًا، ثُمَّ عَمِلَ بِمَا فِيهِ أَوْ مَا تَعَدَّاهُ، ثُمَّ دَفَعَ الصَّحِيفَةَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَفَكَرَّ خَاتَمًا وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ، مَا تَعَدَّاهُ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَفَكَرَّ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أُخْرِجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ، وَ أَشْرَ نَفْسِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَعَمِلَ بِمَا فِيهِ، مَا تَعَدَّاهُ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَعْدَهُ فَفَكَرَّ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ: أَطْرُقُ وَ اصْمُتُ وَ أَلْزِمُ مَنْزِلَكَ وَ

۳۵ - جعفر بن سماعه از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: جبرئیل برای پیامبر اکرم از آسمان صحیفه‌ای آورد که خدای تعالی کتابی بمانند آن از آسمان نیاورده و نخواهد آورد، آن رساله مختوم به مهرهایی طلایی بود و بدو گفت: ای محمد! این وصیت تو برای نجیب از خاندانت می باشد، گفت: ای جبرئیل! نجیب از خاندان من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب، بدو فرمان بده که چون از دنیا رفتی یک مهر از آن بردارد و بدان عمل کند و چون رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم درگذشت علی عليه السلام مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن صحیفه را به حسن بن علی عليه السلام تسلیم نمود، او نیز یک مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن را به حسین بن علی عليه السلام تسلیم نمود، او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: جمعی را برای شهادت همراه خود ببر که با تو شهید خواهند شد و خود را به خدای تعالی بفروش او نیز بدان عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن را به مردی پس از خود داد، او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: سر

اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَىٰ رَجُلٍ بَعْدَهُ فَنَكَحَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ حَدَّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ انْشُرْ عِلْمَ آبَائِكَ، يَعْمَلْ بِمَا فِيهِ، مَا تَعَدَّاهُ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَىٰ رَجُلٍ بَعْدَهُ، فَنَكَحَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ حَدَّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ صَدَّقْ أَبَاكَ، وَ لَا تَخَافَنَّ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ فَإِنَّكَ فِي حِرْزِ اللَّهِ وَ ضِمَانِهِ، وَ أَمْرٍ بَدَفِعِهَا، فَدَفَعَهَا إِلَىٰ مَنْ بَعْدَهُ، وَ يَدْفَعُهَا مَنْ بَعْدَهُ إِلَىٰ مَنْ بَعْدَهُ إِلَىٰ [قيام المهدي] وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

۳۶ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الزَّيْتُونِيُّ، عَنِ ابْنِ هِلَالٍ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخُلُقِ وَ مَعَ الْخُلُقِ وَ بَعْدَ الْخُلُقِ».

۳۷ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ إِسْحَاقَ شَعْرٍ، عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْزَةَ الْغَنَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ كَانَ النَّاسُ إِلَّا وَ فِيهِمْ مَنْ قَدْ أَمَرُوا بِطَاعَتِهِ مُنْذُ كَانَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ? قَالَ: «لَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

به زیر انداز و خاموش باش و در منزلت بنشین و به عبادت پروردگارت بپرداز تا مرگ فرا رسد، سپس آن را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علم پدران را منتشر کن. پس او نیز بدان عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن صحیفه را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است به مردم حدیث کن و فتوی ده و پدرت را تصدیق کن. و از هیچکس جز خدا نترس که تو در حِرز و ضمانت خدای تعالی هستی و مأمور به تسلیم آن شد و به وصی پس از خود داد و او نیز آن را به وصی پس از خود می دهد و این تا روز [قيام مهدی] و قیامت ادامه می یابد.

۳۶ - محمد بن مسلم از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کند که فرمود: حجت، پیش از خلق و همراه خلق و پس از خلق است.

۳۷ - هارون بن حمزه غنوی گوید به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتم: آیا جز این است که از زمان نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ تا کنون در میان مردم کسی هست که مردم به طاعت او مأمورند؟ فرمود: همیشه چنین بوده است ولیکن بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

۳۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - علیه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ - جَعْفَرٍ جَمِيعاً ؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ ، عَنْ أَبِي - عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ : «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ وَ لَوْ ذَهَبَ أَحَدُهُمَا بَقِيَ الْحُجَّةُ» .

۳۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - علیه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحِمَيْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ - سَالِمٍ ، عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «لَيْسَ تَبْقَى الْأَرْضُ يَا أَبَا خَالِدٍ يَوْمَ مَا وَاحِدًا بغيرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ ، وَلَمْ تَبْقَ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ آدَمَ علیه السلام وَ أَسْكَنَهُ الْأَرْضَ» .

۴۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - علیه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ - جَعْفَرِ الْحِمَيْرِيِّ جَمِيعاً ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ - خِدَاشِ الْبَصْرِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ : سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ : تَخْلُو الْأَرْضُ سَاعَةً لَا يَكُونُ فِيهَا إِمَامٌ ؟ قَالَ : «لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنَ الْحَقِّ» .

۴۱ - حَدَّثَنَا أَبِي - علیه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ - عَيْسَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَلْ تُتْرَكُ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ ؟ قَالَ : لَا ، قُلْتُ : فَيَسْكُونُ إِمَامَانِ ؟

۳۸ - حمزة بن حمران از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: اگر در زمین جز دو کس نباشد یکی از آن دو حجت است و اگر یکی از آن دو در گذرد، آن که حجت است باقی می ماند.

۳۹ - یزید کناسی از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: ای ابا خالد! زمین حتی یک روز بدون آنکه حجت خدا بر مردم در آن باشد باقی نمی ماند و از زمانی که خدای تعالی آدم علیه السلام را آفرید و او را در زمین ساکن ساخت چنین بوده است.

۴۰ - خدش بصری گوید: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسش کرد که آیا زمین ساعتی از امام خالی می ماند؟ فرمود: زمین خالی از حق نمی ماند.

۴۱ - عبدالله بن ابی یعفور گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام و انهاده می شود؟ فرمود: خیر، گفتم: آیا ممکن است که در یک زمان دو امام

قال: لا إلا وأحدهما صامتٌ».

۴۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بَشَّارِ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: «قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ خَالِدٍ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَنَا حَاضِرٌ - : أَتَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ إِمَامٍ؟ فَقَالَ: لا».

۴۳ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَدْلٍ».

۴۴ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ الْفَضْلِ الْمُقْرِي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي - أَهْلَ بَيْتِي - فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۴۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ الْفَضْلِ، عَنْ أَبِي رُزَعَةَ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ يَحْيَى أَبِي مَالِكٍ، عَنْ أَبِي عَوَانَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ -

باشند؟ فرمود: خیر، مگر آنکه یکی از آندو خاموش باشد.

۴۲ - حسن بن بشار واسطی گوید حسین بن خالد به امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ در حضور من گفت: آیا زمین خالی از امام می ماند؟ فرمود: خیر.

۴۳ - ابوبصیر از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کند که فرمود: خداوند جلیل تر و بزرگتر از آن است که زمین را بدون امامی عادل رها کند.

۴۴ - زید بن ارقم روایت کند که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس و گرانبها را بجا می گذارم که آندو کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - می باشد و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا آن که در حوض کوثر بر من در آیند.

۴۵ - عامر بن واثله از زید بن ارقم روایت کند که چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از

أبي ثابت، عن عامر بن واثلة، عن زيد بن أرقم قال: «لما رجَعَ رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ حَجَّةِ الْوِدَاعِ نَزَلَ بِغَدِيرِ خُمٍّ، ثُمَّ أَمَرَ بِدَوْحَاتٍ فَنَقَمَ مَا تَحْتَهُنَّ، ثُمَّ قَالَ: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأُجِبْتُ، إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهَا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَ لِيئِهِ فَهَذَا وَ لِيئِهِ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. قَالَ: فَقُلْتُ لِرَزيدِ بْنِ أَرْقَمَ: أَنْتَ سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَقَالَ: مَا كَانَ فِي الدَّوْحَاتِ أَحَدٌ إِلَّا وَقَدْ رَأَاهُ بِعَيْنَيْهِ وَ سَمِعَهُ بِأُذُنَيْهِ».

۴۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ إِمْلَاءً قَالَ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَطِيَّةِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأُجِيبُ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِترَتِي، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ

حجّة الوداع برگشت در غدیر خم فرود آمد، سپس دستور داد زیر چند درخت بزرگ را رُفتند و فرمود: گویا مرا دعوت کردند و من نیز اجابت نمودم، من در میان شما دو شیء نفیس بر جای می گذارم که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - بنگرید چگونه آندو را جانشین من می سازید؟ و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند، سپس فرمود: خداوند مولای من و مولای هر مؤمنی است، آنگاه دست علی بن - ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم این شخص مولای اوست، بار خدایا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار، راوی گوید: به زید بن ارقم گفتم: آیا تو خود این کلام را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدی؟ او گفت: همه کسانی که زیر آن درختها بودند او را دیدند و با گوشهای خود این کلمات را شنیدند.

۴۶ - ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کند که فرمود: نزدیک است که مرا دعوت کنند و اجابت کنم و من در میان شما دوشیء نفیس باقی

السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي -، وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا بِمَاذَا تَخْلَفُونِي فِيهَا».

۴۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَفْصِ الْحِثْعَمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ رَفِيعٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْ قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ شَيْئَيْنِ، لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا مَا أَخَذْتُمْ بِهِمَا وَ عَمِلْتُمْ بِمَا فِيهَا: كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي وَ إِيَّاهُمَا - لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۴۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ عَبَّادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُؤَيْدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ صَالِحٍ، عَنْ زَكَرِيَّا، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ جَلًّا وَ عَزًّا حَبْلٌ مَمْدُودٌ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۴۹ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدَانَ

می گذارم کتاب خدای تعالی و عترتم، کتاب خدا رشته ای است که بین آسمان و زمین کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و خدای لطیف به من خبر داده است که بین آندو جدایی نباشد تا آن که در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، بنگرید چگونه آن دو را جانشین من می سازید؟

۴۷ - ابوهریره از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: من در میان شما دو شیء را جانشین ساختم که مادام که آندو را بگیرید و بدانها عمل کنید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنتم و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من در آیند.

۴۸ - ابوسعید گوید رسول خدا ﷺ فرمود: من در بین شما چیزی را باقی می گذارم که اگر به آن متمسک شوید گمراه نخواهید شد: کتاب خدای تعالی که رشته ای است که بین آسمان و زمین کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من در آیند.

۴۹ - حارث همدانی از علی علیه السلام روایت کند که رسول اکرم ﷺ فرمود:

الْقَشِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حُمَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي الْحَسَنُ بْنُ حُمَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ ثَابِتِ الدَّهَّانُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعَادٌ - وَهُوَ ابْنُ سُلَيْمَانَ - عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي أَمْرٌ مَقْبُوضٌ وَ أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأَجِيبُ، وَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الحَوْضَ».

۵۰ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْقَشِيرِيُّ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ - مُحَمَّدِ بْنِ الْمُهَلَّبِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ فَضَيْلِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ عَطِيَّةَ العَوْفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ، وَ عِترَتِي، الْأَوَّلُ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الحَوْضَ. فَقُلْتُ لِأَبِي سَعِيدٍ: مَنْ عِترَتُهُ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -».

۵۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الفَضْلِ البَغْدَادِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَمْرٍو صَاحِبَ أَبِي العَبَّاسِ ثَعْلَبَ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا العَبَّاسِ ثَعْلَبَ سِئَلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» لَمْ

من مردی قبض شده ام و زود باشد که مرا بخوانند و اجابت کنم من در میان شما دو شیء نفیس باقی گذاشتم که یکی از دیگری افضل است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

۵۰ - عَطِيَّةَ عَوْفِي از ابوسعید خدری روایت کند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: من دو امر را در بین شما می گذارم که یکی درازتر از دیگری است، کتاب خدا که رشته ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده و طرف آن به دست خداست، و دیگر عترتم، آگاه باشید که آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا آن که در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، راوی گوید به ابوسعید گفتم: عترت او چه کسانی هستند؟ گفت: اهل بیت او عليهم السلام.

۵۱ - علی بن فضل بغدادی گوید از ابو عمرو همنشین ابوالعباس ثعلب پرسیدند که در کلام رسول اکرم که فرموده «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» چرا آن دو را ثقلین نامیده اند؟ گفت: به دلیل آنکه تمسک به آن دو سنگین است.

سُمِّيَا الثَّقَلَيْنِ؟ قَالَ: لِأَنَّ التَّمَسُّكَ بِهِمَا ثَقِيلٌ».

۵۲ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعَيْبٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو أَحْمَدُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ الْغِفَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ شَرِيكِ، عَنْ رُكَيْنِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَ عِترَتِي - أَهْلَ بَيْتِي - أَلَا وَهُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۵۳ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعَيْبٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَمِيرِيُّ ^(۱) بِالْكُوفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَرَنِيُّ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ جُمَيْعٍ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: أَتَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ فَقُلْتُ: أَخْبِرْنَا عَنْ حَجَّةِ الْوُدَاعِ؛ فَذَكَرَ حَدِيثًا طَوِيلًا، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي - أَهْلَ بَيْتِي - . ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ - ثَلَاثًا -».

۵۴ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدَانَ الْقُشَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَاتِمِ الْمُعِيرَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُهَلَّبِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنِ

۵۲ - زید بن ثابت گوید رسول اکرم ﷺ فرمود: من دو شیء نفیس در میان شما باقی می گذارم: کتاب خدای تعالی و عترتم - اهل بیتم - آگاه باشید که آندو جانشینان پس از منند و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

۵۳ - عمرو بن ابی المقدام از امام صادق و او از امام باقر علیهما السلام روایت کند که فرمود: نزد جابر بن عبدالله آمدم و گفتم: از حجّة الوداع مرا خبرده و او حدیثی طولانی ذکر کرد و سپس گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: من چیزی را در بین شما باقی گذارم که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - سپس سه مرتبه فرمود: بار خدایا گواه باش.

۵۴ - زید بن ارقم گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: من در بین شما چیزی را

مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ الْكِلَابِيُّ الْكُوفِيُّ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

(*) (۱) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدَانَ الْقُشَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حُمَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي الْحَسَنُ بْنُ حُمَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ ثَابِتِ الدَّهَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعَادٌ - وَ هُوَ ابْنُ سُلَيْمَانَ - عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي أَمْرٌ مَقْبُوضٌ وَ أَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأُجِيبُ، وَ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِترَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

(**) (۲) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقُشَيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ - مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ، عَنْ فَضَيْلِ بْنِ مَرْزُوقٍ، عَنْ عَطِيَّةِ الْعَوْفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ أَحَدُهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ طَرَفُ بَيْدِ اللَّهِ، وَ

باقی می گذارم که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نگردید کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آندواز یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند.

(*) حارث از علی علیه السلام روایت کند که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من مردی قبض شده ام و زود باشد که مرا بخوانند و اجابت کنم، من در میان شما دو شیء نفیس باقی گذاردم که یکی از دیگری افضل است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

(**) عطیه عوفی از ابوسعید خدری روایت کند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من دو امر را در بین شما می گذارم که یکی درازتر از دیگری است، کتاب خدا که رشته ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده و طرف آن به دست

عِثْرَتِي، أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَقُلْتُ لِأَبِي سَعِيدٍ: مَنْ عِثْرَتُهُ؟
فَقَالَ: أَهْلُ بَيْتِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - .

۵۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ -
الْأَشْعَثِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُعَلَّى الْأَدَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا
أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي تَابِتٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ
«قَالَ: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ حَجَّةِ الْوِدَاعِ نَزَلَ غَدِيرِخَمَّ فَأَمَرَ بِدَوْحَاتٍ فَقَمَمَنَ،
ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأُجِبْتُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَخَذَهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ:
كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا
عَلَيَّ الْحَوْضَ، قَالَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، ثُمَّ
أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَ لِيئِهِ فَعَلِيٌّ وَ لِيئِهِ، فَقُلْتُ لِزَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ:
أَنْتَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: مَا كَانَ فِي الدَّوْحَاتِ أَحَدًا إِلَّا وَ قَدَرَأَهُ بِعَيْنَيْهِ وَ

خداست و دیگر عترتم، آگاه باشید که آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در
حوض کوثر بر من وارد شوند راوی گوید: به ابوسعید گفتم: عِثرت او چه کسانی
هستند؟ گفت: اهل بیت او عليه السلام.

۵۵ - عامر بن واثله از زید بن ارقم روایت کند که گفت: چون رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حججه الوداع بازگشت در غدیرختم فرود آمد و دستور داد زیر چند
درخت بزرگ را رُفتند سپس برخاست و فرمود: گویا مرا دعوت کردند و من نیز
اجابت نمودم، من در میان شما دو شیء نفیس باقی گذاردم که یکی از آندو بزرگتر
از دیگری است کتاب خدا و عترتم، بنگرید چگونه آندو را جانشین من
می سازید؟ و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد
شوند، سپس فرمود: خداوند مولای من و مولای هر زن و مرد مؤمنی است،
سپس دست علی بن ابی طالب عليه السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم علی
مولای اوست، به زید بن ارقم گفتم: آیا تو خود این کلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
شنیدی؟ گفت: همه کسانی که زیر آن درختها بودند او را با دو چشم خود دیده و
با دو گوش خود این کلمات را شنیدند.

سَمِعَهُ بِأُذُنَيْهِ».

۵۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْبَجَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَرِيفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، عَنِ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأُجِبْتُ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، حَبْلُ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِترَتِي - أَهْلَ بَيْتِي - فَإِنَّهُمَا لَنْ يَزَالَا جَمِيعاً حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهَا».

۵۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَفْصِ، عَنْ عَبَّادِ ابْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي مَالِكٍ عَمْرٍو بْنِ هَاشِمِ الْجَنَبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ عَطِيَّةَ إِنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ يَرْفَعُ ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا مِنْ بَعْدِي: الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ حَبْلُ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِترَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -، أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۵۶ - زید بن ارقم گوید: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: گویا مرا خوانده‌اند و من نیز اجابت نموده‌ام و من دو شیء نفیس در میان شما نهاده‌ام که یکی از دیگری عظیم‌تر است: کتاب خدای تعالی که رشته‌ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده است، و عترتم - اهل بیتم - و آندو پیوسته با یکدیگرند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید چگونه آندو را جانشین من می‌سازید؟

۵۷ - ابوسعید در حدیث مرفوعی از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کند که فرمود: ای مردم! من در میان شما چیزی را نهاده‌ام که اگر آن را اخذ کنید پس از من گمراه نشوید، آنها دو شیء نفیس است و یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: کتاب خدای تعالی که رشته‌ای کشیده شده از آسمان تا زمین است، و عترتم - اهل بیتم - آگاه باشید که آندو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

۵۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ : حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ التَّمِيمِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي . عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ «قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إني تاركٌ فيكم الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتي - أَهْلَ بَيْتِي - ، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» .

۵۹ - حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ نُعَيْمِ بْنِ شاذَانَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمِّي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شاذَانَ ، عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى قَالَ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ حَنَسِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ^(۱) قَالَ : رَأَيْتُ أَبَا ذَرٍّ الْغِفَارِيَّ - أَخِذًا بِحَلَقَةِ بَابِ الْكُعبَةِ وَ هُوَ يَقُولُ : أَلَا مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَبُو ذَرٍّ جُنْدَبُ بْنُ السَّكَنِ ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : «إني خَلَفْتُ فيكم الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتي - أَهْلَ بَيْتِي - ، وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ الْأَوَّلَ وَ إِنْ مَثَلَهُمَا فيكم كَسَفِينَةِ نُوحٍ ، مَنْ رَكِبَ فيها نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عنها غَرِقَ» .

۵۸ - امام رضا عليه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من در میان شما دو شیء نفیس را باقی گذاردم: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آندو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

۵۹ - حنس بن معتمر گوید: ابوذر غفاری - رحمه الله - را دیدم که حلقه باب کعبه را گرفته و می گفت: هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد بداند که من ابوذر جندب بن سکن هستم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس گذاردم: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند، بدانید که مثل آندو مانند کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن تخلف ورزد غرق شود.

۱ - کذا في النسخ و هذا مصحف، و الضَّوَاب «حبشي بن جنادة بن النصر» و هو الضَّحَابِي الَّذِي شَهِدَ حُجَّةَ الْوُدَاعِ، وَ

قال ابن عدي: يكتني أبا الجنوب، شهد مع عليٍّ مشاهداً يروي عنه أبو إسحاق السبيعي.

۶۰ - حَدَّثَنَا شَرِيفُ الدِّينِ الصَّدُوقُ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَارَةَ ^(۱) بْنِ -
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ النَّيْسَابُورِيُّ،
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ رُكَيْنِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانٍ،
عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ ^(۲): كِتَابَ اللَّهِ
وَ عِثْرَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۶۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَاسِعِ الْعَطَّارِ النَّيْسَابُورِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ:
حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ:
حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ عَطِيَّةِ الْعَوْفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ
الْحُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ:
كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِثْرَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۶۲ - حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ -
شاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ جَرِيرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي -
الضُّحَى، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ

۶۰ - زید بن ثابت گوید: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من در میان شما دو
جانشین گذاردم، کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا
آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

۶۱ - ابوسعید خدری گوید: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من در میان شما دو
شیء نفیس نهادم که یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا که
رشته ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده است و عترتم - اهل بیتم - و آندو از
یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من در آیند.

۶۲ - زید بن ارقم از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کند که فرمود: من در بین شما
کتاب خدا و اهل بیتم را نهادم و آندو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر

۱ - فی بعض النسخ «زیادة» و هو تصحیف و بنو زیارة جماعة من اهل نیشابور. ۲ - فی بعض النسخ «الثقلین».

بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

۶۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَجًا فِي أَرْضِهِ، وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ، وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا، لَا نَفَارِقُهُ وَلَا يُفَارِقُنَا».

۶۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ - عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي» مِنَ الْعِترَةِ؟ فَقَالَ: أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأئِمَّةُ التِّسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ مَهْدِيَّتُهُمْ وَقَائِمُهُمْ، لَا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَوْضَهُ».

من در آیند.

۶۳ - سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ از امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کند که فرمود: خدای تعالی ما را پاکیزه ساخت و حفظ نمود و ما را گواهان بر خلقش قرار داد و حجتهای زمین نمود و ما را همراه قرآن قرار داد و قرآن را همراه ما کرد، ما از قرآن جدا نشویم و آن نیز از ما جدا نشود.

۶۴ - امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدرانش روایت کند که از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در معنی این کلام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که «من دو شیء نفیس در میان شما نهادم کتاب خدا و عترتم» پرسیدند که عترت چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و ائمه نه گانه که از فرزندان حسین هستند و نهمین آنها مهدی و قائم آنهاست از کتاب خدا جدا نشوند و کتاب خدا نیز از آنها جدا نشود تا آنکه بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حوض کوثر در آیند.

۶۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عَلِيُّ أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ (۱) وَ أَنْتَ بَابُهَا، وَ لَنْ تُؤْتِيَ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ قَبْلِ الْبَابِ، فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَ يُبْغِضُكَ، لِأَنَّكَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ، لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي، وَ دَمُكَ مِنْ دَمِي؛ وَ رُوحُكَ مِنْ رُوحِي، وَ سَرِيرَتُكَ مِنْ سَرِيرَتِي، وَ عَلَانِيَتُكَ مِنْ عَلَانِيَتِي، وَ أَنْتَ إِمَامُ أُمَّتِي، وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي، سَعِدَ مَنْ أَطَاعَكَ، وَ شَقِيَ مَنْ عَصَاكَ، وَ رَيْحَ مَنْ تَوَلَّاهُكَ، وَ خَسِرَ مَنْ عَادَاكَ، وَ فَازَ مَنْ لَزِمَكَ، وَ هَلَكَ مَنْ فَارَقَكَ، مَثَلُكَ وَ مَثَلُ الْأُمَّةِ مِنْهُ وَ لِدِكَ (بَعْدِي) مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، وَ مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

۶۵ - ابن عباس گوید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای علی! من شهر حکمت و تو دروازه آنی و به مدینه داخل نتوان شد مگر از جانب دروازه آن، دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست دارد در حالی که تو را دشمن می دارد، زیرا تو از منی و من از توأم، گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من و روح تو از روح من، و نهان تو از نهان من و آشکار تو از آشکار من است، و تو امام امت من هستی و پس از من جانشین من بر آنهایی، نیکبخت کسی که از تو اطاعت کرد و بدبخت کسی که نافرمانی تو را نمود، کسی که دوستی تو را داشته باشد سود برده است و کسی که دشمن تو باشد در خُسران است و کسی که همراهی تو را داشته باشد رستگار و کسی که از تو جدائی گزیند هلاک است، مثل تو و مثل ائمه از فرزندان تو که پس از من بیایند، مثل کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن تَخَلَّفَ و رزد غرق خواهد شد، و مثل شما مانند مثل ستارگان است که هر گاه ستاره ای پنهان شود ستاره ای دیگر بدرخشد و این تا روز قیامت ادامه دارد.

۱ - فی بعض النسخ «مدینه العلم» وَ فی بعضها معاً بزیادة الواو.

[مَعْنَى الْعِترَةِ وَالْآلِ وَالْأَهْلِ وَالذَّرِّيَّةِ وَالسُّلَالَةِ]

قال مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ -: إِنَّ سَائِلَ سَائِلٍ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي»؛ كِتَابَ اللهِ وَعِترَتِي، أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»، فَقَالَ: مَا تُتَكَبَّرُونَ أَنْ يَكُونَ أَبُو بَكْرٍ مِنَ الْعِترَةِ، وَكُلُّ بَنِي أُمِّيَّةٍ مِنَ الْعِترَةِ أَوْ لَا يَكُونُ الْعِترَةُ إِلَّا لِوَلَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَلَا يَكُونُ عَلَيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ مِنَ الْعِترَةِ؟

فَقِيلَ لَهُ: أَنْكَرْتُ ذَلِكَ لِمَا جَاءَتْ بِهِ اللَّغَةُ وَدَلَّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَّا دَلَالَةُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ قَالَ: «عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي»، وَالْأَهْلُ مَا خُوذَ مِنْ أَهَالَةِ الْبَيْتِ، وَهُمْ الَّذِينَ يَعْمُرُونَهُ، فَقِيلَ لِكُلِّ مَنْ عَمَرَ الْبَيْتَ أَهْلٌ، كَمَا قِيلَ لِمَنْ عَمَرَ الْبَيْتَ أَهْلُهُ، وَلِذَلِكَ قِيلَ لِقُرَيْشٍ: آلُ اللهِ، لِأَنَّهُمْ عُمَارُ بَيْتِهِ، وَالْآلُ: الْأَهْلُ، قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ لُوطٍ: «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ»^(۱)، وَقَالَ: «إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ»^(۲)، فَسَمِّيَ

معنای عترت و آل و اهل و ذریه و سلاله

مصنّف این کتاب شیخ صدوق - رحمه الله - گوید: اگر سؤال کننده ای درباره این کلام پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي»؛ كِتَابَ اللهِ وَعِترَتِي، أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» بگوید: چرا انکار می کنید که ابوبکر و بنی امیه از عترت باشند و چرا می گوئید که عترت فقط شامل فرزندان حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ می شود؟ آیا علی بن ابی طالب از عترت نیست؟ به او می گوئیم: انکار ما به دلیل لغت و سخن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. اما سخن پیامبر چنین است: «عترت من، اهل بیت من است» و کلمه «اهل» مأخوذ از «اهالة البيت» است و آنها کسانی هستند که خانه را آباد می کنند و به هر کس که خانه را آباد می کند «اهل» می گویند و اهل البيت آبادکنندگان آند و از این جهت به قریش آل الله می گویند، زیرا آنها آبادکنندگان خانه او بودند و «آل» به معنی اهل است، خدای تعالی در داستان لوط فرموده است: اهل خود را شبانه ببر، و فرموده: مگر آل لوط را که در سحر آنها را نجات دادیم. و «آل» را اهل

الْآلَ أَهْلًا، وَ الْآلُ فِي اللُّغَةِ الْأَهْلُ وَ إِنَّمَا أَصْلُهُ أَنَّ الْعَرَبَ إِذَا مَا أَرَادَتْ أَنْ تُصَغِّرَ الْأَهْلَ قَالَتْ: أَهَيْلٍ، ثُمَّ اسْتَثْقَلَتِ الْهَاءَ فَقَالَتْ: آلٌ، وَ اسْقَطَتِ الْهَاءَ، فَصَارَ مَعْنَى الْآلِ كُلُّ مَنْ رَجَعَ إِلَى الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِهِ بِنَسَبِهِ.

ثُمَّ اسْتَعِيرَ ذَلِكَ فِي الْأُمَّةِ، فَقِيلَ لِمَنْ رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِدِينِهِ: آلٌ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»^(۱)، وَ إِنَّمَا صَحَّ أَنَّ الْآلَ فِي قِصَّةِ فِرْعَوْنَ مُتَّبِعُوهُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا عَذَّبَهُ عَلَى الْكُفْرِ وَ لَمْ يُعَذِّبْهُ عَلَى النَّسَبِ فَلَمْ يَجْزُ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» أَهْلَ بَيْتِ فِرْعَوْنَ، فَتَى قَالَ قَائِلٌ: آلُ الرَّجُلِ، فَإِنَّمَا يَرْجِعُ بِهَذَا الْقَوْلِ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَدُلَّ عَلَيْهِ بِدَلَالَةِ الْاسْتِعَارَةِ كَمَا جَعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِقَوْلِهِ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ»، وَ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَا عَنَى إِلَّا ابْنَتَهُ»^(۲)

نامیده است، و آل در لغت به معنی اهل است و اصل آن این است که عرب در تصغیر اهل «أهیل» گوید و چون حرف «ها» بر آن ثقیل است آن را اسقاط کرده و «آل» گفته است و معنی آل، هرکسی از خاندان انسان است که به او بر می گردد.

سپس کلمه آل به نحو استعاره در امت نیز استعمال شده است و به هر کس که در دین خود به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رجوع کند «آل» گفته شده است، خدای تعالی فرموده است: «آل فرعون را در عذاب سختی در آورید» و دلیل آنکه در قصه فرعون مقصود از پیروان او «آل» او می باشد این است که خدای تعالی او را به واسطه کفر عذاب می کند و نه به واسطه نسب، پس روا نیست که مقصود از «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» اهل بیت او باشد و چون شخصی بگوید: «آل الرَّجُلِ» مقصود همان اهل بیت اوست، مگر آنکه دلیلی وجود داشته باشد که آن به نحو استعاره استعمال شده است، همچنانکه خدای تعالی در تعبیر «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» در معنای استعاری استعمال فرموده است و از امام صادق عليه السلام روایت شده است که مقصود از آل فرعون در این آیه دختر اوست.

وَأَمَّا الْأَهْلُ فَهُمْ الذَّرِيَّةُ مِنْ وُلْدِ الرَّجُلِ وَوُلْدِ أَبِيهِ وَجَدِّهِ وَدَنِيهِ عَلَى مَا تُعَوَّرَفَ وَلَا يُقَالُ لِوُلْدِ الْجَدِّ الْأَبْعَدِ «أَهْلٌ»، أَلَا تَرَى أَنَّ الْعَرَبَ لَا تَقُولُ لِلْعَجَمِ: أَهْلُنَا، وَإِنْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَدَّهُمَا، وَلَا تَقُولُ مِنَ الْعَرَبِ مُضَرَ لِإِيَادٍ: أَهْلُنَا، وَلَا لِرَبِيعَةَ، وَلَا تَقُولُ قُرَيْشٌ لِسَائِرِ وُلْدِ مُضَرَ: أَهْلُنَا، وَ لَوْ جَازَ أَنْ يَكُونَ سَائِرُ قُرَيْشٍ أَهْلَ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنَّسَبِ لَكَانَ وُلْدُ مُضَرَ وَ سَائِرُ الْعَرَبِ أَهْلَهُ، فَالْأَهْلُ أَهْلُ بَيْتِ الرَّجُلِ وَ دَنِيهِ، فَأَهْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَنُو هَاشِمٍ دُونَ سَائِرِ الْبُطُونِ، فَإِذَا ثَبَتَ أَنَّ قَوْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -» فَسَأَلَ سَائِلٌ مَا الْعِثْرَةُ فَقَدْ فَسَّرَهَا هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ: «أَهْلُ بَيْتِي»، وَ هَكَذَا فِي اللُّغَةِ أَنَّ الْعِثْرَةَ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ عَلَى بَابِ جُحْرِ الضَّبِّ، قَالَ الْهَذَلِيُّ:

فَمَا كُنْتُ أَخْشَى أَنْ أَقِيمَ خِلَافَهُمْ لِسِتَّةِ آيَاتٍ، كَمَا يَنْبُتُ الْعِثْرَةُ^(۱)

اما «اهل» عبارت است از نسل از فرزندان مرد و فرزندان پدر و جدش که به طور متعارف نزدیک باشند، اما به فرزندان جد دور «اهل» نمی گویند، آیا نمی بینی که عرب به عجم «اهلنا» نمی گوید، گرچه ابراهیم عليه السلام جد هر دو است و در میان عرب نیز «مُضَر» به «ایاد» و «ربيعه» اهل ما نمی گوید و قریش نیز به سایر فرزندان مُضَر «اهلنا» نمی گوید، و اگر جایز بود که سایر قریشیان به واسطه نسب اهل رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشند، همه اولاد مُضَر و سایر اعراب نیز اهل او بودند. بنابراین اهل بیت هر مردی همان خویشان نزدیک او هستند و اهل رسول - خدا صلی الله علیه و آله عبارت از بنی هاشم هستند، نه سایر خاندانهای قریش، پس چون ثابت شد که پیامبر اکرم فرموده است: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي - أَهْلَ بَيْتِي -» و پرسشگری پرسد که عترت چیست؟ می گوئیم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خودشان آن را به «اهل بیته» تفسیر کرده اند. و در لغت نیز عترت درختی است که بر در سوراخ سوسمار می روید، هذلی گوید: من به واسطه شش بیت متفرقی که مانند گیاه «عتر» پراکنده می روید، نمی ترسیدم که برخلاف ایشان قیام کنم.

قال أبو عبيدٍ في كتابِ الأمثالِ - حكاةٌ عن أبي عبيدةٍ -: العِترُ وَالْفِطْرُ (۱) أَصْلٌ لِلإِنْسَانِ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُمْ: «عَادَتْ يُعِترِها المَيْسِرُ»، أي عادتُ إلى خَلْقِ كائِنَتِ فارِقَتُهُ .
 فَالعِترَةُ في أَصْلِ اللُّغَةِ أَهْلُ الرَّجُلِ، وَ كذا قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «عِترَتِي أَهْلٌ - بَيْتِي»؛ فَتَبَيَّنَ أَنَّ العِترَةَ الأَهْلُ وَ الأَهْلُ الوُلْدُ وَ غَيْرُهُمْ، وَ لو لَمْ تَكُنِ العِترَةُ الأَهْلُ وَ كانوا الوُلْدَ دونَ سائِرِ أَهْلِهِ لكانَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فيكُمْ ما إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي - أَهْلَ بَيْتِي - وَ إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتَّى يَردا عَلَيَّ الحَوْضَ» لَمْ يَدْخُلْ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ في هَذِهِ الشَّرِيطَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يَدْخُلْ في العِترَةَ، فَلا يَكُونُ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِمَّنْ لا يَفارِقُهُ الكِتابُ، وَ لا مِمَّنْ إِن تَمَسَّكنا بِهِ لَنْ نَضِلَّ، وَ لا يَكُونُ مِمَّنْ دَخَلَ في هَذَا القَوْلِ، فَيَكُونُ كِلامُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خاصًّا دونَ عامٍّ، فَإِنْ صَلَحَ أَنْ يَكُونَ خاصًّا في الوُلْدِ صَلَحَ أَنْ يَكُونَ في بَعْضِ الوُلْدِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ في الكِلامِ ما يَدُلُّ عَلَيَّ خُصُوصِيَّةً في

ابو عبيد در کتاب الامثال از ابو عبیده حکایت کرده که گفته است: «عِتر» و «فِطْر» اصل انسان است و از اینجا است قول ایشان که در قمار می گویند: مَیسِر به عترت خود برگشت، یعنی به فطرتی که از آن جدا شده بود برگشت.

پس عترت در اصل لغت عبارت از خاندان مرد است و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز فرموده است: عترت من اهل بیت من است، بنابراین روشن گردید که عترت همان اهل است و اهل عبارت از فرزندان و غیره است و اگر عترت به معنی اهل نبود و تنها شامل فرزندان می شد و سایر خاندان را در بر نمی گرفت، این سخن پیامبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ که فرمود: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فيكُمْ ما إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي - أَهْلَ بَيْتِي - وَ إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتَّى يَردا عَلَيَّ الحَوْضَ» شامل علی ابن ابی طالب نمی شد، زیرا او داخل در عترت نبود و از کسانی نبود که قرآن کریم از او جدا نشود و همچنین در زمره افرادی نبود که اگر به او متمسک شویم هرگز گمراه نگردیم و در این وصیت نیز داخل نبود، بنابراین کلام پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خاص بود، نه عام و اگر سزاوار باشد که عترت شامل فرزندان باشد ممکن است شامل بعضی از فرزندان بشود، زیرا در کلام چیزی وجود ندارد که دلالت بر

جِنْسٍ دُونَ جِنْسٍ .

وَمِمَّا يَدُلُّ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلٌ فِي الْعِثْرَةِ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ» وَقَدْ أَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ - إِلَّا مَنْ شَذَّ مِمَّنْ لَا يُعَدُّ فِي ذَلِكَ بِخِلَافٍ - أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُفَارِقْ حُكْمَ كِتَابِ اللَّهِ، وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يُخَلِّفْ فِي وَقْتِ مُضِيِّهِ أَحَدًا أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنْهُ، وَقَدْ كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِمَّنْ خَلَفَها، فَهَلْ فِي الْأُمَّةِ مَنْ يَقُولُ : إِنَّهُمَا كَانَا أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنْهُ، وَ هَلْ كَانَا إِلَّا آخِذِينَ عَنْهُ وَ مُقْتَدِينَ بِهِ، وَ لَا يَخْلُو قَوْلُهُ ﷺ : «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا» لِكُلِّ عَصْرِ أَرَادَ، أَوْ لِعَصْرِ دُونَ عَصْرِ، فَإِنْ كَانَ لِكُلِّ عَصْرِ فَالْعَصْرُ الَّذِي كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا فِيهِ مَنْ كَانَ مُخَلِّفًا فِينَا؟ هَلْ كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ هُمَا الْمُرَادَيْنِ بِهَذَا الْقَوْلِ أَوْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ : إِنَّهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَوْجَبَ أَنََّّهُمَا كَانَا فِي وَقْتِ مُضِيِّ النَّبِيِّ ﷺ أَعْلَمَ مِنْ أَبِيهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَ حَرَجَ مِنْ لِسَانِ الْأُمَّةِ، وَ إِنْ قَالَ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَرَادَ بِهَذَا وَقْتًا دُونَ

خصوصیتی در جنس معینی داشته باشد.

دلیل دیگر بر اینکه علی علیه السلام داخل در عترت است این سخن پیامبر اکرم علیه السلام است که فرمود: «إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ» و همه امت اسلامی - جز معدودی که به مخالفت آنان اعتنا نمی شود - اتفاق دارند که علی علیه السلام از حکم خدای تعالی جدا نیست و رسول اکرم ﷺ در وقت وفاتش کسی را جانشین خود نساخته است که به کتاب خدا داناتر از او باشد و امام حسن و امام حسین علیه السلام را از خلفای خود قرار داده است، آیا در امت کسی هست که بگوید آن دو داناتر از علی علیه السلام به کتاب خدا بودند؟ آیا آن دو حقایق را از او اخذ نکرده و پیرو وی نبودند؟ و مسلم است که سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا» شامل هر عصری می گردد و اختصاص به زمان معینی ندارد، پس در عصر علی علیه السلام خلیفه پیامبر اکرم که بود؟ آیا مقصود از این کلام امام حسن و امام حسین علیه السلام هستند یا علی علیه السلام؟ اگر بگویند مقصود حسنین علیه السلام هستند واجب می گردد که هنگام وفات پیامبر اکرم آنان داناتر از پدرشان باشند و هیچ شخصی از امت چنین سخن نگفته است،

وَقَتِّ أَجَازَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكُونَ أَرَادَ بَعْضَ الْعِثْرَةِ دُونَ الْبَعْضِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ الْوَقْتُ الَّذِي يَدَّعِيهِ خَصْمُنَا أَحَقُّ بِمَا نَدَّعِيهِ فِيهِ مِنْ قَوْلِ غَيْرِهِ، وَ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَمَّ بِقَوْلِهِ التَّخْلِيفَ لِكُلِّ الْأَعْصَارِ وَ الدُّهُورِ أَوْ خَصَّ، فَإِنْ كَانَ عَمَّ فَالْعَصْرُ الَّذِي قَامَ فِيهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَدْ أُوجِبَ أَنْ يَكُونَ مِنْ عِثْرَتِهِ، اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ: إِنَّهُ ظَلَمَ إِذْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ وُلْدِهِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ، وَ هَذَا لَا يَقُولُ بِهِ مُسْلِمٌ، وَ لَا يُجِيزُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُؤْمِنٌ.

وَ كَانَ مُرَادُنَا بِإِيرَادِ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: «إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ» فِي هَذَا الْبَابِ إِثْبَاتِ اتِّصَالِ أَمْرِ حُجَّجِ اللَّهِ عَلَيْهِ عليه السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ مُقْتَرِنٍ إِلَيْهِ مِنَ الْأُمَّةِ الَّذِينَ هُمُ الْعِثْرَةُ عليه السلام، يَعْلَمُ حُكْمَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ»، وَ هَكَذَا قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

اگر بگویند مقصود پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این سخن وقت خاصی بوده است، نه همه اوقات، باید ملزم شود که مقصود از عترت هم افراد خاصی هستند، نه همه اولاد، زیرا آن وقت خاصی که مخالف ما ادعا می کند بهتر از آنچه که ما می گوئیم نیست، بناچار مقصود پیامبر از خلافت قرآن و عترت یا عام است و شامل همه اعصار و ازمان می شود و یا خاص، و اگر مقصود عام است پس باید شامل آن عصری که علی بن ابی طالب قیام به امامت کرد نیز بشود، مگر آنکه کسی بگوید او ستم کرد و در محضر او کسانی از فرزندان او بودند که از او اعلم بودند و این سخن را هیچ مسلمانی نمی گویند و هیچ مؤمنی آن را بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روا نمی داند.

و مراد ما از نقل سخن پیامبر اکرم که فرمود: «إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ» در این باب آن است که ثابت کنیم امر حجتهای الهی عليه السلام تا روز قیامت متصل و مداوم است و قرآن از حجتی از ائمه که همواره همراه آن باشد خالی نیست و آنها همان عترت عليه السلام هستند که حکم آن را تا روز قیامت می دانند، زیرا پیامبر اکرم فرموده اند: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ» و همچنین است این سخن آن حضرت که «إِنَّ مَثَلَهُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ كُلَّمَا غَابَتْ نَجْمٌ طَلَعَ

«إِنَّ مَثَلَهُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ كُلِّهَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»، تَصَدِّقُ لِقَوْلِنَا: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيِّنَاتُهُ».

وَ قَدْ بَيَّنَّ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْعِثْرَةِ الْمَقْرُونَةَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فِي الْخَيْرِ أَلَّا
حَدَّثَنَا بِهِ :

أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ : حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكْرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ . عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ « قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَضَمَّ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ وَ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ عِثْرَتُكَ ؟ قَالَ : عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَ لَدِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » .

وَ حَكَى مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرٍ الشَّيْبَانِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ صَاحِبِ أَبِي الْعَبَّاسِ ثَعْلَبَ

نَجْمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و این سخن که «زمین از حجت خدا بر خلقش خالی نمی ماند که او یا ظاهر و مشهور است و یا پنهان و مستور تا حجت‌های خدای تعالی و بیّناتش باطل نشود».

و پیامبر اکرم ﷺ در حدیث زیرین تبیین فرموده اند که عترتی که مقرون به کتاب خدای تعالی است چه کسانی هستند. امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول اکرم صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ روایت کند که فرمودند: «من در میان شما دو شیء نفیس را جانشین می سازم کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من می باشند و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، مانند این دو انگشت - و دو انگشت سبابه خود را به یکدیگر منضم فرمودند - جابر بن عبدالله انصاری برخاست و گفت: یا رسول الله عترت شما چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین تا روز قیامت».

ابوالعباس ثعلب گوید ابن اعرابی گفته است: عترت عبارت از قطعه های

فی کتابه الذی سماه کتاب الباقوته. قال: حدّثني أبو العباس ثعلب قال: حدّثني ابنُ - الأعرابي قال: العترة: قطاع المسك الكبار في النافجة و تصغيرها عتيرة. و العترة الريقة العذبة و تصغيرها عتيرة. و العترة شجرٌ تثبت على باب و جار الضب - و أحسبه أراد و جار الضب لأن الذي يكون هو للضب مكن و للضب و جار - ثم قال: و إذا خرجت الضب من و جارها تمرغت على تلك الشجرة فهي لذلك لا تنمو و لا تكبر، و العرب تضرب مثلاً للذليل و الذئبة فتقول: أذل من عترة الضب، قال: و تصغيرها عتيرة.

و العترة ولد الرجل و ذرئته من صلبه و لذلك سميت ذرية محمد صلی الله علیه و آله و سلم من علي و فاطمة عليها السلام عترة محمد صلی الله علیه و آله و سلم. قال ثعلب: فقلت لابن الأعرابي: فما معنى قول أبي بكر في السقيفة: «نحن عترة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم»؟ قال: أراد بلدته و بيضته. و عترة محمد صلی الله علیه و آله و سلم لا محالة و ولد فاطمة عليها السلام، و الدليل على ذلك رد أبي بكر و إنفاذ علي عليه السلام بسورة براءة، و قوله صلی الله علیه و آله و سلم: «أموت أن لا يبلغها عني إلا أنا أو رجل مني»،

بزرگ مشک نافه است و در تصغیر آن «عتیره» می گویند، و عترة عبارت از آب دهان شیرین و گواراست و در تصغیر آن نیز «عتیره» می گویند؛ و عترة درختی است که بر در لانه سوسمار می روید - گمان می کنم که مقصودش لانه کفتار باشد، زیرا لانه سوسمار را «مکن» و لانه کفتار را «و جار» می گویند - سپس می گوید: وقتی سوسمار از لانه اش بیرون می آید خود را به آن درخت می مالد و به این جهت رشد نمی کند و بزرگ نمی شود، و عرب درباره ذلیل و ذلت مثلی دارد و می گوید: خوارتر از درخت لانه سوسمار، گوید تصغیر آن نیز «عتیره» است. و عترة فرزندان شخص و ذریه صلبی اوست و از این رو به ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلم که از فرزندان علی و فاطمه عليها السلام هستند عترة او گویند. ثعلب گوید: به ابن الأعرابی گفتم معنای سخن ابوبکر در سقیفه چیست که گفته است: «ما عترة رسول خدا هستیم» گوید: مقصود او این است که ما از شهر او و حریم اوئیم و إلا عترة محمد صلی الله علیه و آله و سلم لا محاله فرزندان فاطمه عليها السلام هستند و دلیل آن بازگرداندن ابوبکر و فرستادن علی عليه السلام با سوره براءة است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

فَأَخَذَهَا مِنْهُ وَدَفَعَهَا إِلَى مَنْ كَانَ مِنْهُ دُونَهُ، فَلَوْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ مِنَ الْعِثْرَةِ نَسَبًا - دُونَ تَفْسِيرِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ أَنَّهُ أَرَادَ الْبُلْدَةَ لَكَانَ مُحَالًا أَخَذُ سُورَةَ بَرَاءَةِ مِنْهُ وَدَفَعَهَا إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ الْعِثْرَةَ الصَّخْرَةُ الْعَظِيمَةُ يَتَّخِذُ الضَّبُّ عِنْدَهَا جُحْرًا يَأْوِي إِلَيْهِ، وَهَذَا لِقَلَّةِ هِدَايَتِهِ، وَ قَدْ قِيلَ: إِنَّ الْعِثْرَةَ أَصْلُ الشَّجَرَةِ الْمُقْطُوعَةِ الَّتِي تَنْبُتُ مِنْ أَصُولِهَا وَ عُرُوقِهَا، وَ الْعِثْرَةُ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَعْنَى قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا فِرْعَةَ وَلَا عَثِيرَةَ» وَ قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: كَانَ الرَّجُلُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَنْذُرُ نَذْرًا عَلَى شَائِهِ إِذَا بَلَغَتْ غَنَمُهُ مِائَةً أَنْ يَذْبَحَ رَجَبِيَّتَهُ وَ عَتَائِرَهُ، فَكَانَ الرَّجُلُ رُبَّمَا يَجْلُ بِشَائِهِ فَيَصِيدُ الظَّبَّاءَ وَ يَذْبَحُهَا عَنْ غَنَمِهِ عِنْدَ آلِهَتِهِمْ لِيُؤْفِي بِهَا نَذْرَهُ. وَ أَنْشَدَ الْحَارِثُ بْنُ حِلْزَةَ الْيَشْكُرِيُّ بَيْتًا:

عَنْتَا بَاطِلًا وَ ظُلْمًا كَمَا تُعْـ _____ تَرُّ عَنْ حَجْرَةِ الرَّبِيبِ الضَّبَّاءِ

«فرمان رسیده است که آن را خود و یا فردی که از من است ابلاغ کند» و سوره را از ابوبکر گرفت و آن را به علی - نه غیر او - داد و اگر ابوبکر بر حسب نسب از عترت او بود. و تفسیر ابن اعرابی که آن را به همشهری تفسیر کرده است صحیح نباشد، مُحال بود که سوره را از او بگیرد و آنرا به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بسپارد.

و گفته اند که عترت صخره بزرگی است که سوسمار نزد آن لانه می سازد و در آن مأوی می کند و این به واسطه کمی هدایت اوست که لانه خود را از آن صخره می یابد. و گفته اند که عترت ریشه درخت بریده شده است و از اصول و ریشه های آن می روید و عترت در غیر این معانی قول پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرموده «لَا فِرْعَةَ وَ لَا عَثِيرَةَ» و اصمعی در شرح آن گوید: در زمان جاهلیت شخص برای گوسفندانش نذر می کرد که اگر آنها به صد رأس برسند، «رَجَبِيَّة» و «عتائر» خود را برای آنها قربانی کند و گاهی آن شخص به گوسفندانش بخل می ورزید و آهو صید می کرد و آن را نزد خدایان و برای گوسفندانش قربانی می کرد تا به نذرش عمل کرده باشد. حارث حلزّه یشکری می گوید:

آنچه شما طلب می کنید اعتراض باطل و ستم است و نباید ما را به واسطه گناه دیگران مؤاخذه کنید، همچنانکه به عوض گوسفند آهو قربانی می کنند.

يَعْنِي يَأْخُذُ وَنَهَا بِذَنْبٍ غَيْرِهَا، كَمَا تُذْبِحُ أَوْلِيكَ الطَّبَاءُ عَنْ غَنَمِهِمْ.
 وَقَالَ الْأَصْمَعِيُّ: وَالْعِثْرَةُ الرِّيحُ، وَالْعِثْرَةُ أَيْضاً شَجَرَةٌ كَثِيرَةُ اللَّبَنِ صَغِيرَةٌ تَكُونُ
 نَحْوَ تَهَامَةَ، وَيُقَالُ: الْعِثْرُ: الذَّكْرُ، عَتَرَ يَعْتِرُ عَتْرًا إِذَا نَعَطَ، وَقَالَ الرَّيَاشِيُّ: سَأَلْتُ
 الْأَصْمَعِيَّ عَنِ الْعِثْرَةِ، فَقَالَ: هُوَ نَبْتُ مِثْلِ الْمَرْزُوحُوشِ يَنْبْتُ مُتَفَرِّقًا.
 قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ: وَالْعِثْرَةُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ
 ذُرِّيَّتُهُ مِنْ فَاطِمَةَ، وَسُلَالَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الَّذِينَ نَصَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْهِمْ
 بِالْإِمَامَةِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُمْ اثْنَا عَشَرَ: أَوْلَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمْ
 الْمَهْدِيُّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - عَلَى جَمِيعِ مَا ذَهَبَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ فِي مَعْنَى الْعِثْرَةِ: وَذَلِكَ أَنَّ
 الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَيْنِ جَمِيعِ بَنِي هَاشِمٍ وَ مِنْ بَيْنِ جَمِيعِ وُلْدِ أَبِي طَالِبٍ كَقِطَاعِ الْمِسْكِ الْكِبَارِ
 فِي النَّافِجَةِ، وَ عُلُومُهُمُ الْعَذْبَةُ عِنْدَ أَهْلِ الْحِكْمَةِ وَ الْعَقْلِ. وَ هُمْ الشَّجَرَةُ الَّتِي رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَصْلُهَا، وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَعُهَا، وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِهِ أَغْصَانُهَا، وَ

یعنی او را به واسطه گناه دیگری می گیرند، همچنانکه آنها آهو را به عوض
گوسفند قربانی می کنند.

و أَصْمَعِيُّ مِی گوید: عِثْرَتٌ به معنی باد و به معنی درخت کوچکی که شیر
بسیار دارد و در نواحی تهامه می روید و به معنی ذکر نیز آمده است، می گویند:
عِثْرٌ يَعْتِرُ عَتْرًا یعنی نعوظ کرد. و ریاشی می گوید: از اصمعی از معنی عِثْرَتٌ
پرسیدم، او گفت: گیاهی است مثل «مرزن جوش» که به طور پراکنده می روید.
مصنّف این کتاب شیخ صدوق - علیه الرّحمة - می گوید: عِثْرَتٌ عَلِيٌّ بِنُ -
ابی طالب و ذریّه او از نسل فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ و سُلَالَةُ پیامبر هستند که خدای تعالی بر
زبان پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به امامت ایشان تصریح فرموده است و آنان دوازده تن
هستند و اوّل ایشان علی بن ابی طالب و آخرینشان مهدی - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
اجمعین - است و این با آنچه که عرب در معنای عِثْرَتٌ استعمال کرده مطابق است،
و آن از این رو است که ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در میان همه بنی هاشم و همه فرزندان ابوطالب
مانند قطعه های بزرگ مشک نافه هستند، و علومشان نزد اهل عقل و حکمت
شیرین و گواراست، و آنها شجره ای هستند که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ریشه آن و

شِيعَتُهُمْ وَرَقُّهَا، وَ عُلُومُهُمْ ثَمَرُهَا، وَ هُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصُولُ الْإِسْلَامِ عَلَى مَعْنَى الْبَلْدَةِ وَ
 الْبَيْضَةِ وَ هُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهُدَاةُ عَلَى مَعْنَى الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي يَتَّخِذُ الضَّبُّ عِنْدَهَا جُحْرًا
 فَيَأْوِي إِلَيْهِ لِقَلَّةِ هِدَايَتِهِ، وَ هُمْ أَصْلُ الشَّجَرَةِ الْمُقَطَّوعَةِ لِأَنَّهُمْ وَتَرُوا وَ ظَلَمُوا وَ جُفُوا
 وَ قُطِعُوا زَمَّ يُوَاصِلُوا، فَنَبَتُوا مِنْ أَصُولِهِمْ وَ عُرِقَ قَبْلَهُمْ، لَا يَضُرُّهُمْ قَطْعُ مَنْ قَطَعَهُمْ، وَ لَا
 إِدْبَارُ مَنْ أَدْبَرَ عَنْهُمْ، إِذْ كَانُوا مِنْ قِبَلِ اللَّهِ مَنْصُوصًا عَلَيْهِمْ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ
 وَ مِنْ مَعْنَى الْعِترَةِ هُمُ الْمَظْلُومُونَ الْمَأْخُذُونَ بِمَا لَمْ يَجْتَرِموهُ وَ لَمْ يُذْنِبُوهُ، وَ مَنَافِعُهُمْ
 كَثِيرَةٌ وَ هُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَابِعُ الْعِلْمِ عَلَى مَعْنَى الشَّجَرَةِ الْكَثِيرَةِ اللَّبَنِ، وَ هُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذُكْرَانُ
 غَيْرِ إناثٍ عَلَى مَعْنَى قَوْلٍ مَنْ قَالَ: إِنَّ الْعِترَةَ هُوَ الذَّكْرُ. وَ هُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُنْدُ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ
 حِزْبُهُ عَلَى مَعْنَى قَوْلِ الْأَصْمَعِيِّ: «إِنَّ الْعِترَةَ الرِّيحُ»، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الرِّيحُ جُنْدُ اللَّهِ
 الْأَكْبَرُ» فِي حَدِيثٍ مَشْهُورٍ عَنْهُ، وَ الرِّيحُ عَذَابٌ عَلَى قَوْمٍ وَ رَحْمَةٌ لِآخَرِينَ، وَ هُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ

امیرالمؤمنین علیؑ شاخه اصلی آن و ائمه از فرزندان او شاخه های کوچک آن و
 شیعیان نشان برگهای آن و علومشان میوه آن درخت است و آنان اصول اسلام به
 معنی شهر و حریم آن هستند و هادیانی هستند به مانند صخره بزرگی که سوسمار
 نزد آن لانه می سازد و به واسطه آن هدایت یافته و در لانه خود مأوی می کند و
 ایشان ریشه درخت بریده شده هستند، زیرا محل ابتلاء و ظلم و جفا واقع شدند و
 قطع گردیدند و با ایشان مواصله نشد و از اصل و ریشه خود روئیدند و قطع
 قاطعان و ادبار مدیران به آنان زیان نرسانید، زیرا از جانب خدای تعالی و بر
 زبان پیامبر اکرم منصوص به امامت بودند.

دیگر از معانی عترت آن است که آنان ستم دیدگانی بودند که به جرمی که
 نکرده بودند و گناهی که مرتکب نشده بودند مؤاخذه شدند و منافع ایشان بسیار
 است، و آنان سرچشمه های علمند براساس آن معنای عترت که شجره دارای
 شیر بسیار باشد و آنها مردان مرد بودند و نه انات بر طبق معنای ذکر که برای
 عترت گفته اند و ایشان لشکر خدای تعالی و حزب او هستند براساس معنای
 قول اصمعی که گفته است عترت عبارت از «باد» است، پیامبر اکرم در حدیثی که
 از او نقل شده فرموده اند: باد لشکر خدای بزرگ است و باد بر قومی عذاب و بر

كَذَلِكَ، كَالْقُرْآنِ الْمَقْرُونِ إِلَيْهِمْ بِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتي - أهل بيتي»، قال الله عز وجل: «وَ نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^(۱)، وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ إِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ»^(۲)، وَ هُمْ عَلَيْهِمُ أَصْحَابُ الْمَشَاهِدِ الْمُتَفَرِّقَةِ، وَ الْبُيُوتِ النَّازِحَةِ، عَلَى مَعْنَى الَّذِي ذَهَبَ إِلَيْهِ مَنْ قَالَ: إِنَّ الْعِترَةَ هُوَ نَبْتُ مِثْلُ الْمَرْزُجُوشِ يَنْبُتُ مُتَفَرِّقًا، وَ بَرَكَاتِهِمْ عَلَيْهِمُ سَلَامٌ مُنْبَثَةٌ فِي الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ.

وَ أَمَّا الذُّرِّيَّةُ فَقَدْ قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: تَأْوِيلُ الذُّرِّيَّاتِ عِنْدَنَا إِذَا كَانَتْ بِالْأَلْفِ: الْأَعْقَابُ وَ النَّسْلُ، وَ أَمَّا الَّذِي فِي الْقُرْآنِ: «وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ»^(۳) قَرَأَهَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَدَّهُ بِهَذَا الْمَعْنَى، وَ الْآيَةُ الَّتِي فِي «يَس»: «وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا

قومی دیگر رحمت است و آنان نیز چنین هستند و مانند قرآن که براساس کلام پیامبر همنشین آنهاست، فرمود: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتي - أهل بيتي»، و خدای تعالی فرموده است: و ما قرآن را فرو فرستادیم که در آن شفا و رحمتی برای مؤمنان است و ظالمان را جز زیان نیفزاید. و نیز فرموده است: و هنگامی که سوره‌ای نازل شود، پاره‌ای از ایشان می‌گویند این سوره ایمان کدامیک از شما را افزود؟ اما آنان که مؤمنند ایمانشان افزوده شده و شادمانند، اما کسانی که در قلوبشان مرض است پلیدی بر پلیدیشان بیفزاید و در حالت کفر بمیرند. اما براساس معنایی که می‌گوید عترت گیاهی است مانند مرزن جوش که پراکنده می‌روید، آری آنان صاحب مشاهده متفرقه و بیوت بعیده و برکاتشان در شرق و غرب عالم پراکنده شده است.

أَمَّا دَرَبَارَةُ ذُرِّيَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ گوید: تَأْوِيلُ ذُرِّيَّاتِ اِگَر بَا «الف» باشد معنایش اعقاب و نسل است، اما آنچه که در قرآن آمده است: «وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» تنها علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آنرا بدین معنی قراءت کرده

حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ»^(۱)، وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «كَمَا أَنْشَأْنَاكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمِ آخِرِينَ»^(۲) فِيهِ لُغَتَانِ: ذُرِّيَّةٌ، وَذُرِّيَّةٌ، مِثْلُ عَلِيَّةٍ وَعَلِيَّةٍ. وَكَانَتْ قِرَاءَتُهُ بِالضَّمِّ، وَقَرَأَهَا أَبُو عَمْرٍو، وَهِيَ قِرَاءَةٌ أَهْلِ الْمَدِينَةِ إِلَّا مَا وَرَدَ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ أَنَّهُ قَرَأَهُ: «ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ»^(۳) بِالْكَسْرِ، وَقَالَ مُجَاهِدٌ فِي قَوْلِهِ: «إِلَّا ذُرِّيَّةً مِنْ قَوْمِهِ» إِنَّهُمْ أَوْلَادُ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ مُوسَى وَمَاتَ آبَاؤُهُمْ، فَقَالَ الْفَرَّاءُ: إِنَّمَا سُمُّوا ذُرِّيَّةً لِأَنَّ آبَاءَهُمْ مِنَ الْقَبِيطِ وَأُمَّهَاتُهُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. قَالَ: وَذَلِكَ كَمَا قِيلَ لِأَوْلَادِ أَهْلِ فَارِسَ الَّذِينَ سَقَطُوا إِلَى الْيَمَنِ: الْأَبْنَاءُ، لِأَنَّ أُمَّهَاتِهِمْ مِنْ غَيْرِ جِنْسِ آبَائِهِمْ، قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: يُرِيدُ الْفَرَّاءُ أَنَّهُمْ يُسَمُّونَ ذُرِّيَّةً، وَهُمْ رِجَالٌ مَذْكُورُونَ لِهَذَا الْمَعْنَى، وَذُرِّيَّةُ الرَّجُلِ كَأَنَّهَا النِّشْرَاءُ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْهُ، وَهُوَ مِنْ «ذَرَوْتُ» أَوْ «ذَرَيْتُ» وَلَيْسَ بِمَهْمُوزٍ، وَقَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: وَأَصْلُهُ مَهْمُوزٌ وَلَكِنَّ الْعَرَبَ

است، ولی آیه ای که در سوره «یس» آمده است: «وَ آيَةٌ لَهُمْ إِنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ» و همچنین قول خدای تعالی: «كَمَا أَنْشَأْنَاكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمِ آخِرِينَ» دو لغت دارد: ذُرِّيَّةٌ و ذُرِّيَّةٌ مثل عَلِيَّةٍ و عَلِيَّةٍ و قراءت آن در قرآن کریم به ضمّه وارد شده است چنانکه ابو عمرو و اهل مدینه چنین خوانده اند، اما زید بن ثابت آیه «ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» را به کسر قرائت کرده است، و مجاهد در آیه «إِلَّا ذُرِّيَّةً مِنْ قَوْمِهِ» گفته است: آنها اولاد کسانی هستند که موسی برای آنها مبعوث گردید و پدرانشان مرده بودند، فرّاء می گوید: آنها را ذریّه نامیدند، زیرا پدرانشان قبطی و مادرانشان از بنی اسرائیل بودند، می گوید: آن مانند این است که اولاد ایرانیانی را که به یمن رفته و با زنان یمنی ازدواج کردند «الابناء» می گویند: زیرا مادرانشان از نژاد پدرانشان نیستند. ابو عبیده گوید: مقصود فرّاء این است که آن مؤمنین به موسی را با وجود آنکه رجال مذکور بودند از این جهت ذریّه گفته اند و ذریّه مرد به این معنی گویا از این جهت است که از او بیرون بیامده اند و پدرشان از طایفه دیگری است و این معنی از ریشه «ذَرَوْتُ» و یا «ذَرَيْتُ» است و آن مهموز نیست، ابو عبیده گوید: اصل آن مهموز است، اما عرب چنانکه روش اوست همزه را ساقط کرده و از «ذَرَاءَ اللَّهِ الْخَلْقَ» است، چنانکه خدای

تَرَكَتِ الْهَمَزَةَ فِيهِ وَ هُوَ فِي مَذْهَبِهِ مِنْ ذُرَّةِ اللَّهِ الْخَلْقَ كَمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ تَنَاؤُهُ: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ»^(۱)، وَ ذَرَأَهُمْ أَي أَنْشَأَهُمْ وَ خَلَقَهُمْ، وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «يَذُرُّكُمْ»^(۲) أَي يَخْلُقُكُمْ. فَكَانَ ذُرِّيَّةَ الرَّجُلِ هُمْ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ وَ مِنْ نَسْلِهِ وَ مِنْ أَنْشَأَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ صُلْبِهِ.

وَ مَعْنَى السُّلَالَةِ الصَّفْوَةُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، يُقَالُ: «سُلَالَةٌ وَ سَلِيلٌ»، وَ فِي الْحَدِيثِ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «اللَّهُمَّ اسْقِ عَبْدَ الرَّحْمَنِ مِنْ سَلِيلِ الْجَنَّةِ»، وَ يُقَالُ: السَّلِيلُ هُوَ صَافِي شَرَابِهَا، وَ إِنَّمَا قِيلَ لَهُ: «سَلِيلٌ» لِأَنَّهُ سُلَّ حَتَّى خَلَصَ، وَ هُوَ فَعِيلٌ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ، قَالُوا فِي تَفْسِيرِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ»^(۳)، يَعْنِي أَنَّهُ مِنْ صَفْوَةِ طِينِ الْأَرْضِ، وَ السُّلَالَةُ النَّتَاجُ، سَلَّ مِنْ أُمِّهِ أَي نَتَجَ، وَ قَالَتْ هِنْدُ بِنْتُ أَسْمَاءَ وَ كَانَتْ تَحْتَ الْحَجَّاجِ بْنِ يُونُسَ الثَّقَفِيِّ:

تعالی فرموده: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ» و ذرأهم به معنی آنست که ایشان را انشاء کرد و آفرید، و قول خدای تعالی که فرمود: «يَذُرُّكُمْ» به این معنی است که آنها را آفرید، پس ذُرِّيَّةَ مرد عبارت از خلق خدای تعالی است که از او و از نسلش آفریده شده و کسانی هستند که خدای تعالی از صُلب او ایجاد فرموده است.

و معنی سُلَالَه برگزیده و خالص از هر چیزی است، می گویند سُلَالَةٌ و سَلِيلَةٌ و در حدیث است که پیامبر اکرم فرمود: خدایا به عبدالرحمن از سَلِيلِ بهشت بنوشان، و می گویند: سَلِيلِ عبارت از شراب صافی بهشت است و آنرا سَلِيلِ می گویند زیرا کشیده شده و بیرون آمده تا خالص گردیده است و آن فَعِيلِ به معنی مفعول است و در تفسیر این سخن خدای تعالی که «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» گفته اند معنی آن خالص خاک زمین است، و سُلَالَه به نتایج هم می گویند و سَلَّ مِنْ أُمِّهِ یعنی از مادرش بیرون کشیده شد، و هند دختر اسماء که زنی حججاج بن یوسف ثقفی بود گوید:

وَ هَلْ هِنْدُ إِلَّا مُهْرَةٌ عَرَبِيَّةٌ سَلِيلَةٌ أَفْرَاسٍ تَجَلَّلَهَا بَعْلٌ^(۱)
 فَإِنْ نَتَجَتْ مُهْرًا كَرِيمًا فَبِالْحَرِيِّ وَ إِنْ يَكُ إِقْرَافًا فَمَا فَعَلَ الْفَحْلُ
 وَ رُوِيَ: «فَمَا جَنَى الْفَحْلُ». وَ السَّلِيلُ الْمَنْتُوجُ، وَ السَّلِيلَةُ الْمَنْتُوجَةُ كَأَنَّهُ يُرِيدُ النَّتَاجَ
 الْخَالِصَ الصَّافِي.

وَ قِيلَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِمَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ: سُلَالَةٌ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِإِنَّهُمْ الصَّفْوَةُ مِنْ وُلْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. وَ هَذَا مَعْنَى الْعِترَةِ وَ الذَّرِّيَّةِ وَ
 السُّلَالَةِ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ، وَ نَسَأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ لِلصَّوَابِ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ بِرَحْمَتِهِ.

هند فرزند اسبانی عربی است و از سُلالة اسبانی است که استران بر روی آنها
 رفته اند.

و اگر اسبی گرامی بزاید که سزاوار همین است و اگر فرزندش دو رگه باشد
 پس آن نتیجه عمل فحل است و اسب ماده را تقصیری نیست.
 و در روایتی آمده است که آن نتیجه جنایت فحل است، و سلیل به معنی
 منتوج و سلیله به معنی منتوجه است و گویا منظور از آن نتایج خالص و صافی
 باشد.

و به حسن و حسین و ائمه پس از آنها صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ «سُلالة»
 رسول الله می گویند، زیرا آنان برگزیدگان خالص و صافی از فرزندان اویند.
 و این معنی عترت و ذرّیه و سُلالة در زبان عرب است، و از خدای تعالی
 توفیق در همه امور صواب را به واسطه رحمتش خواستاریم.

﴿ باب ۲۳ ﴾

* (نصّ الله تبارك و تعالی على القائم عليه السلام و أنه) ** (الثاني عشر من الأئمة عليهم السلام) *

۱ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ آدَمَ الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ أَبِيهِ آدَمَ ابْنِ أَبِي إِيَّاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فَضَالَةَ، عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ - رَفَعَهُ - عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ أَتَانِي النَّدَاءُ: يَا مُحَمَّدُ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَبَّ الْعِظَمَةِ لَبَّيْكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ فِيمَ اخْتَصَمَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى؟ قُلْتُ: إلهي لا علم لي، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَلَّا اتَّخَذْتَ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ وَزِيرًا وَ أَخَا وَ وَصِيًّا مِنْ بَعْدِكَ؟ فَقُلْتُ: إلهي وَ مَنْ أَتَّخِذُ؟ تَخَيَّرَ لِي أَنْتَ يَا إلهي، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَقُلْتُ: إلهي ابْنُ عَمِّي؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ عَلِيًّا وَارِثُكَ وَ وَارِثُ الْعِلْمِ مِنْ بَعْدِكَ، وَ صَاحِبُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ

باب ۲۳

نصّ خدای تعالی بر قائم علیه السلام

و اینکه او دوازدهمین امام است

۱ - ابن عباس از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کند که فرمود: چون در معراج مرا به نزد پروردگارم جلّ جلاله بردند ندا آمد: ای محمد! گفتم: لبیک ای پروردگار عظمت لبیک! و خدای تعالی به من وحی فرمود: ای محمد! ملائع علی در چه چیز منازعه می کنند؟ گفتم: پروردگار مرا علمی نیست، فرمود: ای محمد! چرا از آدمیان وزیر و برادر و وصی پس از خودت را برگزیدی؟ گفتم: ای الهی چه کسی را انتخاب کنم؟ تو برایم برگزین، خدای تعالی وحی کرد که ای محمد! من از میان آدمیان علی بن ابی طالب را برایت انتخاب کردم گفتم: پروردگارا! پسر عمم را؟ فرمود: ای محمد! علی وارث تو و وارث علم پس از تو و پرچمدار توست و پرچم حمد در روز قیامت به دست اوست و صاحب حوضی توست و از

وَ صَاحِبُ حَوْضِكَ، يَسْقِي مَنْ وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ مُؤْمِنِي أُمَّتِكَ، ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي قَدْ أَقْسَمْتُ عَلَى نَفْسِي قَسَمًا حَقًّا لَا يَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ الْحَوْضِ مُبْغِضٌ لَكَ وَلَا أَهْلُ بَيْتِكَ وَ ذُرِّيَّتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، حَقًّا أَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ لَا دُخُولَ الْجَنَّةِ إِلَّا مَنْ أَبِي مِنْ خَلْقِي، فَقُلْتُ: إِلَهِي أَهْلُ أَوْاحِدٍ يَا أَبِي مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ: بَلَى، فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ يَا أَبِي؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ اخْتَرْتُكَ مِنْ خَلْقِي، وَ اخْتَرْتُ لَكَ وَصِيًّا مِنْ بَعْدِكَ، وَ جَعَلْتُهُ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ، وَ أَلَقَيْتُ مَحَبَّتَهُ فِي قَلْبِكَ وَ جَعَلْتُهُ أَبًا لَوْلَدِكَ، فَحَقُّهُ بَعْدَكَ عَلَى أُمَّتِكَ كَمَا حَقَّكَ عَلَيْهِمْ فِي حَيَاتِكَ، فَمَنْ جَحَدَ حَقُّهُ فَقَدْ جَحَدَ حَقَّكَ، وَ مَنْ أَبِي أَنْ يُوَالِيَهُ فَقَدْ أَبِي أَنْ يُوَالِيكَ، وَ مَنْ أَبِي أَنْ يُوَالِيكَ فَقَدْ أَبِي أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ، فَخَرَزْتُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَاجِدًا شُكْرًا لِمَا أَنْعَمَ عَلَيَّ، فَإِذَا مُنَادِيًا يُنَادِي أَرْفَعُ يَا مُحَمَّدُ رَأْسَكَ، وَ سَلِّني أَعْطِكَ، فَقُلْتُ: إِلَهِي اجْمَعْ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلَى وَلايَةِ

مؤمنان امت تو هر کس بر آن وارد شود به دست او سیراب خواهد شد. سپس خدای تعالی وحی فرمود: ای محمد! من سوگند خورده‌ام سوگندی حق که دشمن تو و دشمن اهل بیت و ذریه طیبین و طاهرین تو از آن حوض ننوشد، به راستی می‌گویم: ای محمد! همه امت تو داخل در بهشت می‌شوند مگر کسانی از خلقم که از آن ایا کنند گفتم: خدای من آیا کسی هست که از داخل شدن به بهشت ایا داشته باشد؟ خدای تعالی وحی کرد که آری، گفتم: چگونه ایا می‌کند؟ وحی فرمود: ای محمد! تو را از میان خلقم برگزیدم و وصی پس از تو را انتخاب کردم و او را برای تو مانند هارون برای موسی قرار دادم جز آنکه پس از تو پیامبری نیست و محبت او را در قلب تو افکندم و او را پدر فرزندان تو قرار دادم، پس بعد از تو حق او بر امت تو مانند حق تو برایشان در حیات توست و هر کس حق او را انکار کند حق تو را انکار کرده است، و هر که از ولایت او سرباز زند از ولایت تو سرباز زده است، و هر که از ولایت تو ایا کند از داخل شدن به بهشت ایا کرده است. من به شکرانه نعمتی که ارزانیم فرموده بود برای خدای تعالی به سجده افتادم که ناگاه منادی ندا کرد که ای محمد! سربردار و درخواست کن تا به تو عطا کنم، گفتم: خدای من! امتم را پس از من بر ولایت علی بن ابی طالب

عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِيَرُدُّوا جَمِيعاً عَلَيَّ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ
 إِنِّي قَدْ قَضَيْتُ فِي عِبَادِي قَبْلَ أَنْ أُخْلُقَهُمْ، وَ قَضَائِي مَاضٍ فِيهِمْ، لِأَهْلِكَ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ
 أَهْدِي بِهِ مَنْ أَشَاءُ، وَ قَدْ آتَيْتُهُ عِلْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ، وَ جَعَلْتُهُ وَ زَيْرَكَ وَ خَلِيفَتَكَ مِنْ بَعْدِكَ
 عَلَيَّ أَهْلِكَ وَ أُمَّتِكَ، عَزِيمَةٌ مِنِّي لِأَدْخِلَ الْجَنَّةَ مَنْ أَحَبَّهُ وَ لَا أُدْخِلُ الْجَنَّةَ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ
 عَادَاهُ وَ أَنْكَرَ وَ لَا يَتَّهُ بَعْدَكَ، فَمَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَكَ، وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِي، وَ مَنْ عَادَاهُ فَقَدْ
 عَادَاكَ، وَ مَنْ عَادَاكَ فَقَدْ عَادَانِي، وَ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّكَ، وَ مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ قَدْ
 جَعَلْتُ لَهُ هَذِهِ الْفَضِيلَةَ، وَ أَعْطَيْتُكَ أَنْ أَخْرُجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا كُلُّهُمْ مِنْ
 ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبَكْرِ الْبَتُولِ، وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ
 عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ مِنْهُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، أُنجِي بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَ أَهْدِي بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَ

گردآور تا همگی در روز قیامت در حوض کوثر بر من وارد شوند، خدای تعالی
 وحی فرمود: ای محمد! من پیش از آنکه بندگانم را بیافرینم در میانشان حکم
 کردم و حکم درباره آنها در گذشته است، تا هر که را بخواهم بدان هلاک کنم و
 هر که را بخواهم بدان هدایت نمایم، من پس از تو علمت را بدو دادم و او را وزیر
 و جانشین پس از تو بر اهل و امتت قرار دادم، به خاطر قصد خود که هر که او را
 دوست بدارد به بهشت در آورم، و مُبْغِضُ و دشمن و منکرِ ولایت او را پس از تو
 به بهشت داخل نمی سازم، پس کسی که بُغِضُ او را داشته باشد بغض تو را
 داراست و کسی که بُغِضُ تو را داشته باشد بغض مرا داراست، و کسی که او را
 دشمن بدارد تو را دشمن داشته است و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده
 است و کسی که او را دوست بدارد تو را دوست داشته است و کسی که تو را
 دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و این فضیلت را برای او قرار دادم و
 بر تو نیز عطا کردم که از صُلب او یازده مهدی خارج سازم که همه آنها از ذرّیه
 تو از فرزندان بکر بتول خواهد بود، و آخرین ایشان کسی است که عیسی بن -
 مریم پشت سر او نماز می خواند، و زمین را از عدل آکنده سازد همچنانکه از ظلم
 و جور پر شده باشد، به واسطه او نجات می دهم و از هلاکت باز می دارم و
 هدایت می کنم و از ضلالت جلوگیری می کنم و به واسطه او کوران را بینا و

أُبْرئِي بِهِ مِنَ الْعَمَى، وَ أَشْفِي بِهِ الْمَرِيضَ، فَقُلْتُ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ: يَكُونُ ذَلِكَ إِذَا رُفِعَ الْعِلْمُ، وَ ظَهَرَ الْجَهْلُ، وَ كَثُرَ الْقُرَاءُ، وَ قَلَّ الْعَمَلُ، وَ كَثُرَ الْقَتْلُ، وَ قَلَّ الْفُقَهَاءُ الْهَادُونَ، وَ كَثُرَ الْفُقَهَاءُ الضَّلَالَةَ وَ الْخَوْنَةَ، وَ كَثُرَ الشُّعْرَاءُ، وَ اتَّخَذَ أُمَّتَكَ قُبُورَهُمْ مَسَاجِدَ، وَ حُلِيَّتِ الْمَصَاحِفُ، وَ زُخْرِفَتِ الْمَسَاجِدُ، وَ كَثُرَ الْجَوْرُ وَ الْفَسَادُ، وَ ظَهَرَ الْمُنْكَرُ وَ أَمَرَ أُمَّتَكَ بِهِ وَ نَهَى عَنِ الْمَعْرُوفِ، وَ اِكْتَفَى الرَّجَالُ بِالرَّجَالِ، وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، وَ صَارَتِ الْأُمَرَاءُ كَفَرَةً، وَ أَوْلِيَاؤُهُمْ فَجْرَةً وَ أَعْوَانُهُمْ ظَلَمَةً، وَ ذَوِي الرَّأْيِ مِنْهُمْ فَسَقَةً، وَ عِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَةٌ خُسُوفٍ: خُسُوفٌ بِالشَّرْقِ، وَ خُسُوفٌ بِالمَغْرِبِ، وَ خُسُوفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَ خَرَابُ الْبَصْرَةِ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ يَتَّبِعُهُ الزُّنُوجُ، وَ خُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ ظُهُورُ الدَّجَالِ يَخْرُجُ بِالمَشْرِقِ مِنْ سِجِسْتَانَ، وَ ظُهُورُ السُّفْيَانِيِّ، فَقُلْتُ: إِلَهِي! وَ مَتَى يَكُونُ بَعْدِي مِنَ الْفِتَنِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ وَ أَخْبَرَنِي بِبِلَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ فِتْنَةِ وُلْدِ عَمِّي، وَ مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَأَوْصَيْتُ

بیماران را شفا خواهم داد، گفتم: الهی و سیّدی! آن چه کس خواهد بود؟ خدای تعالی وحی فرمود: آنگاه که علم برداشته شود و جهل آشکار گردد، قاریان فراوان شوند و عمل به قرآن اندک شود و کشتار فراوان گردد و فقهای هادی اندک و فقهای گمراهی و خائنان و شعراء افزون شوند و امت تو قبورشان را مسجد کنند، قرآنها زیور و مساجد زینت شود و جور و فساد افزون گردد و منکر آشکار شده و امت بدان فرمان دهند و از معروف باز دارند و مردان به مردان اکتفا کنند و زنان با زنان درآمیزند و امیران کافر شوند و اولیای آنها فاجر و یارانشان ظالم و اندیشمندان آنها فاسق گردند در این هنگام سه خسوف واقع گردد، خسوفی در مشرق و خسوفی در مغرب و خسوفی در جزیره العرب و بصره به دست یکی از ذرّیه تو ویران گردد و زنگیان از وی پیروی کنند و یکی از فرزندان حسین بن علی قیام کند و دجال از مشرق و از سیستان خروج کند و سفیانی ظاهر شود، گفتم: خدای من! پس از من این فتنه ها کی واقع شود؟ خدای تعالی به من وحی فرمود و مرا از فتنه بنی امیه و فتنه فرزندان عمویم و آنچه هست و تا روز قیامت خواهد بود آگاه کرد و من نیز آنگاه که به زمین آمدم

بِذَلِكَ ابْنِ عَمِّي حِينَ هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَأَدَّيْتُ الرِّسَالَةَ، وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ كَمَا حَمَدَهُ النَّبِيُّونَ وَ كَمَا حَمَدَهُ كُلُّ شَيْءٍ قَبْلِي وَ مَا هُوَ خَالِقُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَثَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَا بِنْدَاذُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْمُفْضَلِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَأَخَّرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا، وَ شَقَقْتُ لَكَ مِنْ اسْمِي إِسْمًا، فَأَنَا الْمُحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَأَخَّرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَ جَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ وَ خَلِيفَتَكَ وَ زَوْجَ ابْنَتِكَ وَ أَبَا ذُرِّيَّتِكَ، وَ شَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَ هُوَ عَلِيٌّ، وَ خَلَقْتُ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُمَا، ثُمَّ عَرَضْتُ وَ لَا يَتَّهَمُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَهِنَّ قَبِلْنَهَا كَمَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ، يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ أَنَا نِي جَاحِدًا لِيُؤَلِّيَهُمْ فَمَا أَشْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَ لَا أَظْلَمْتُهُ

آنها را به پسر عمویم وصیت کردم و ادای رسالت نمودم و خدا را بر آن سپاس می گویم چنانکه پیامبران و هر چه که قبل از من بوده و هر مخلوقی که تا روز قیامت است او را سپاس می گوید.

۲ - امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم روایت کند که فرمود: چون مرا به آسمانها بردند، خدایم به من وحی کرد که ای محمد! من بر زمین نظری افکندم و تو را از آن میان برگزیدم و تو را پیامبر ساختم و از اسم خود برای تو اسمی برگرفتم که من محمود و تو محمدی! سپس دوم بار بر زمین نظری افکندم و از آن میان علی را برگزیدم و او را وصی و خلیفه تو قرار دادم و همسر دختر و پدر فرزندانم ساختم و برای او اسمی از اسماء خود برگرفتم که من علی اعلی هستم و او علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو تن آفریدم، سپس ولایت ایشان را بر ملائکه عرضه داشتم و کسی که آن را پذیرفت نزد من از مقربین است، ای محمد! اگر بنده ای مرا عبادت کند تا آنکه منقطع شود و مانند مشک کهنه پوسیده گردد و در حالی که منکر ولایت ایشان است به نزد من آید او را در

تَحْتَ عَرْشِي، يَا مُحَمَّدُ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: اِرْفَعْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ، وَ عَلِيٍّ بْنِ الحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ، وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى، وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ، وَ الحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ، وَ «م ح م د» بِنِ الحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوَكَبٌ دُرِّيٌّ، قُلْتُ: يَا رَبِّ وَمَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأُمَّةُ، وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحَلِّلُ حَلَائِي وَ يُحَرِّمُ حَرَامِي، وَ بِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي، وَ هُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِيَائِي، وَ هُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شِيعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الجَاحِدِينَ وَ الكَافِرِينَ، فَيُخْرِجُ اللَّاتَ وَ العُزَّى طَرِيقَيْنِ فَيُحْرِقُهُمَا، فَلَفِئْتُهُ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بِهَا أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ العِجْلِ وَ السَّامِرِيِّ».

۳ - حَدَّثَنَا غَيْرٌ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنِي المَفْضَلُ بْنُ عُمَرَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الجُعْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ يَقُولُ: لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

بهشت خود جای نمی دهم و تحت سایه عرشم در نیاورم، ای محمد! آیا دوست می داری که ایشان را ببینی؟ گفتم آری ای پروردگارا من گفتم: سرت را بلند کن سرم را بلند کرده و بناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن را دیدم و قائم در وسط آنان مانند ستاره ای درخشان بود. گفتم: پروردگارا آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان ائمه هستند و این قائم کسی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می کند و به توسط او از دشمنانم انتقام خواهم گرفت و او راحت دوستان من است و او کسی است که دل شیعیان را از ظالمان و منکران و کافران شفا می دهد، و لات و عزری را با طراوت بیرون می آورد و آنها را آتش می زند و فتنه مردم به آن دو در آن روز از فتنه عجل و سامری سخت تر است.

۳ - جابر بن یزید جعفی گوید از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می گفت: وقتی که خدای تعالی بر پیامبرش این آیه را فرو فرستاد که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، فَهَنْ أُولُوا الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ، وَ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ، وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ - ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَمِيُّ وَ كَنِيِّ حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - عَلِيَّ يَدَيْهِ مُشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلِيُّ الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، قَالَ جَابِرُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ تَجَلَّلَهَا

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» گفتم: یا رسول الله! خدا و رسولش را شناخته ایم، پس اولوا الامری که خداوند طاعت آنها را مقرون به طاعت خود کرده چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جابر آنها جانشینان من و ائمه مسلمین پس از من هستند، اول ایشان علی بن ابی طالب است و بعد از او حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی - که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را می بینی و آنگاه که او را دیدار کردی سلام مرا به او برسان - و پس از او جعفر بن محمد صادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی ابن محمد و حسن بن علی و پس از او همام و هم کنیه من حجة الله در زمینش و بقية الله در بین عبادش، فرزند حسن بن علی ائمة مسلمین خواهند بود، او کسی است که خدای تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست او بگشاید، او کسی است که از شیعیان و اولیائش غایب شود، غیبتی که بر عقیده به امامت او باقی نماند مگر کسی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است. جابر گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا در غیبت او برای شیعیانش انتفاعی هست؟ فرمود: آری، قسم به خدایی که مرا به نبوت مبعوث فرمود به نور او استضاء می کنند و به ولایت او در

سحاب، یا جابرُ هذا مِنْ مَكُونِ سِرِّ اللَّهِ، وَ مَحْزُونِ عِلْمِهِ، فَاکْتُمُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

قال جابرُ بنُ یزید: فدَخَلَ جابرُ بنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ عَلَيَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَيْنَمَا هُوَ يُحَدِّثُهُ إِذْ خَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِ نِسَائِهِ وَعَلَى رَأْسِهِ ذُوَابَةٌ وَ هُوَ غُلَامٌ، فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ جَابِرٌ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُ، وَ قَامَتْ كُلُّ شَعْرَةٍ عَلَيَّ بَدَنِهِ وَ نَظَرَ إِلَيْهِ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا غُلَامُ أَقْبِلْ فَأَقْبِلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَذْبِرُ فَأَذْبِرُ، فَقَالَ جَابِرٌ: شَمَائِلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ قَامَ فَدَنَامِنُهُ، فَقَالَ لَهُ: مَا اسْمُكَ يَا غُلَامُ؟ فَقَالَ: مُحَمَّدٌ، قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: يَا بُنَيَّ فِدَتُكَ نَفْسِي فَأَنْتَ إِذَا الْبَاقِرُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَبْلِغْنِي مَا حَمَلَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ جَابِرٌ: يَا مَوْلَايَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَشَّرَنِي بِالْبَقَاءِ إِلَى أَنْ أَلْقَاكَ وَ قَالَ لِي: إِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ، فَرَسُولُ اللَّهِ يَا مَوْلَايَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ

دوران غیبتش منتفع می شوند مانند انتفاع مردم از خورشیدی که در پس ابر است، ای جابر! این سر مکنون خداوند و علم مخزون اوست، آن را از غیر اهلش بیوشان.

جابر بن یزید گوید: جابر بن عبدالله انصاری بر امام سجّاد علیه السلام وارد شد و هنگامی که با او مشغول گفتگو بود ناگهان حضرت باقر با گیسوان آراسته از نزد نساء آن حضرت بیرون آمد در حالی که پسر بچه ای بیش نبود، چون جابر او را شناخت لرزه بر اندامش افتاد و مو بر تنش راست شد و اندکی بدو نگریست، سپس گفت: ای پسر پیش بیا، و او پیش آمد، سپس گفت: برو و او رفت، جابر گفت: به خدای کعبه سوگند که شمائل رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را داراست، سپس برخاست و نزد یک وی رفت و گفت: ای پسر! نامت چیست! و او گفت محمد، پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند علی بن الحسین، گفت: فدایت شوم، پس تو همان باقری؟ گفت: آری، سپس آن حضرت گفت: آنچه را که رسول خدا به تو سپرده است به من برسان، جابر گفت: ای مولای من! رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من بشارت دادند که زنده می مانم تا شما را ملاقات کنم و به من فرمودند آنگاه که او را ملاقات کردی سلام مرا بدو برسان، پس ای مولای من! رسول خدا به شما

السَّلَامُ مَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَعَلَيْكَ يَا جَابِرٌ كَمَا بَلَّغْتَ السَّلَامَ، فَكَانَ جَابِرٌ بَعْدَ ذَلِكَ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَيَتَعَلَّمُ مِنْهُ فَسَأَلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: وَاللَّهِ مَا دَخَلْتُ فِي نَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم فَقَدْ أَخْبَرَنِي أَنَّكُمْ أُمَّةُ الْهُدَاةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ أَهْلَمُ النَّاسِ صِغَارًا، وَأَعْلَمُ النَّاسِ كِبَارًا، وَقَالَ: «لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهَمُّ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»، فَقَالَ: أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: صَدَقَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم، إِنِّي لَا أَعْلَمُ مِنْكَ بِمَا سَأَلْتُكَ عَنْهُ وَ لَقَدْ أَوْتَيْتُ الْحُكْمَ صَبِيًّا، كُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتِهِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

۴ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ فُرَاتٍ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيَّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْفَضْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ - عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ - مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي، قَالَ

سلام رسانیدند، امام باقر علیه السلام فرمود: تا آسمان و زمین بر پاست بر رسول خدا سلام باد و بر تو ای جابر که آن سلام را رسانیدی سلام باد! و بعد از آن جابر به نزد او رفت و آمد می کرد و از او می آموخت، یک روز امام باقر از وی چیزی پرسید، جابر گفت: به خدا سوگند که من خود را در نهی رسول الله داخل نمی کنم که او به من خبر داده است که شما ائمه هدی از اهل بیت او بعد از او می باشید در کوچکی حکیم ترین مردم و در بزرگی علیم ترین آنهاید و فرمود: به ایشان چیزی تعلیم ندهید که آنها اعلم از شما هستند، امام باقر علیه السلام فرمود: جدم رسول خدا راست گفته است و من در آنچه که پرسیدم از تو داناترم، حکمت را در کودکی به ما داده اند و همه آنها از فضل و رحمت خداوند بر ما اهل بیت است.

۴ - امام رضا از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین از رسول اکرم صلوات الله علیهم روایت کند که فرمود: خداوند خلقی که بهتر از من باشد و نزد او

عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ جِبْرَائِيلُ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ ، وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ، وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِلْأَنْمَسَةِ مِنْ بَعْدِكَ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُحِبِّينَا ، يَا عَلِيُّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوَلَايَتِنَا ، يَا عَلِيُّ لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ لَا حَوَاءَ ، وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ ، وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ ، وَ كَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى التَّوْحِيدِ وَ مَعْرِفَةِ رَبِّنَا عَزَّ وَجَلَّ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَقْدِيسِهِ وَ تَهْلِيلِهِ . لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقْنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَعْظَمُوا أُمُورَنَا فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلَقْنَا مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفَاتِنَا ، فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ لِتَسْبِيحِنَا وَ نَزَّهَتُهُ عَنْ صِفَاتِنَا ، فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ

گرامی تر از من باشد نیافریده است، علیؑ گوید به پیامبر اکرم گفتم: ای رسول خدا تو بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای علی! خدای تعالی انبیاء مرسلین را بر ملائکه مقربین برتری داد و مرا بر جمیع انبیاء و رسولان فضیلت بخشید و پس از من ای علی! برتری از آن تو و امامان پس از توست و فرشتگان خادمین ما و دوستانداران ما هستند. ای علی! کسانی که عرش را حمل می کنند و کسانی که اطراف آنند به واسطه ولایت ما حمد پروردگارشان را به جا می آورند و برای مؤمنان استغفار می کنند. ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و جنت و نار و آسمان و زمین را نمی آفرید و چگونه افضل از ملائکه نباشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگارمان و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آنها سبقت گرفته ایم، زیرا ارواح ما نخستین مخلوقات خدای تعالی است و او ما را به توحید و تمجید خود گویا ساخت، سپس ملائکه را آفرید و چون ارواح ما را در حالی که نور واحدی بود مشاهده نمودند، امور ما را بزرگ شمردند، ما تسبیح او را گفتیم تا ملائکه بدانند که ما خلقی هستیم آفریده شده و او از صفات ما منزّه است، بعد از آن ملائکه نیز تسبیح او را گفتند و او را از صفات ما تنزیه کردند، و چون بزرگی شأن ما را مشاهده کردند تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که هیچ معبودی جز

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا عَبْدٌ وَ لَسْنَا بِأَهْلِيهِ يَجِبُ أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ فَقَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَلَمَّا شَاهَدُوا كِبَرَ مَحَلَّنَا كَبَّرْنَا اللَّهَ لِنَتَّعَلَّمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ وَ أَنَّهُ عَظِيمُ الْمَحَلِّ، فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعِزَّةِ وَ الْقُوَّةِ، قُلْنَا: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ لِنَتَّعَلَّمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرَضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا: الْحَمْدُ لِلَّهِ لِنَتَّعَلَّمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحَقُّ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى نِعَمِهِ، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عليه السلام وَ أَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيمًا لَنَا وَ إِكْرَامًا، وَ كَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عُبُودِيَّةً وَ لِآدَمَ إِكْرَامًا وَ طَاعَةً لِكُونِنَا فِي صُلْبِهِ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ.

الله نیست و بدانند که ما بندگانی هستیم و نه خدایانی که با او و یا در کنار او پرستیده شویم و گفتند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و چون بزرگی منزلت ما را مشاهده کردند خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا بزرگتر از آن است که بدو رسند و منزلت او عظیم است و چون عزت و قوتی را که خداوند برای ما قرار داده است مشاهده کردند، گفتیم: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ» تا ملائکه بدانند که هیچ قدرت و قوتی جز به واسطه خدا نیست و ملائکه گفتند: لا حول و لا قوة الا بالله، و چون مشاهده کردند آن نعمتی را که خدا بر ما ارزانی داشته و طاعت ما را واجب شمرده است گفتیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» تا ملائکه بدانند خداوند به واسطه نعماتی که بر ما ارزانی داشته است حقوقی دارد و ملائکه گفتند: الحمد لله پس به واسطه ما به معرفت خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و تحمید او رهنمون شدند.

سپس خدای تعالی آدم عليه السلام را آفرید و ما را در صُلب او نهاد و به ملائکه فرمان داد که به خاطر تعظیم و اکرام ما بدو سجده کنند سجدۀ آنها برای خدای تعالی عبودیت و بندگی و برای آدم اکرام و طاعت بود، زیرا ما در صُلب او بودیم، پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالیکه همه آنها به آدم سجده کردند.

وَإِنَّهُ لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَدْنَى جِبْرِئِيلُ مَثْنِي مَثْنِي، وَأَقَامَ مَثْنِي مَثْنِي، ثُمَّ قَالَ: تَقَدَّمَ يَا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى اسْمُهُ - فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ عَلَى مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَفَضَّلَكَ خَاصَّةً، فَتَقَدَّمْتُ وَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَلَا فَخْرَ، فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى حُجْبِ النُّورِ قَالَ لِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَقَدَّمَ يَا مُحَمَّدُ وَتَخَلَّفَ عَنِّي، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذَا انْتِهَاءُ حَدِّي الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِي فِي هَذَا الْمَكَانِ فَإِنْ تَجَاوَزْتَهُ اخْتَرَقْتَ أُجُنِحَتِي لِتَعْدِي حُدُودَ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ، فَزُخَّ بِي زَخَّةٌ^(۱) فِي النُّورِ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى حَيْثُ مَا شَاءَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ مَلَكَوتِهِ، فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ، فَقُلْتُ: لَبَّيْكَ رَبِّي وَسَعْدَيْكَ تَبَارَكَتْ وَتَعَالَيْتْ، فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ، فَأَيُّايَ فَاغْبُدْ وَعَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، فَإِنَّكَ نُورِي فِي عِبَادِي وَرَسُولِي إِلَى خَلْقِي وَحُجَّتِي فِي بَرِّيَّتِي، لِمَنْ تَبِعَكَ خَلَقْتُ جَنَّتِي، وَلِمَنْ خَالَفَكَ خَلَقْتُ نَارِي، وَلَا أُوصِيَايِكَ

و چون مرا به آسمانها به معراج بردند، جبرئیل دوتا دوتا اذان و اقامه گفت، سپس گفت: ای محمد! پیش بایست، گفتم: ای جبرئیل! آیا بر تو پیش بایستم؟ گفت: آری، زیرا خدای تعالی پیامبرانش را و علی الخصوص تو را بر همه ملائکه برتری داده است، من پیش ایستادم و با ایشان نماز خواندم و هیچ فخری هم نیست و چون به حجابهای نور رسیدیم، جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! پیش برو و از من باز ایستاد، گفتم: ای جبرئیل! آیا در مثل این موضع از من مفارقت می کنی؟ گفت: ای محمد! این نهایت حد من است که خدای تعالی برای من مقرر فرموده است و اگر از آن درگذرم به واسطه تجاوز از حدودی که پروردگارم مقرر فرموده است باهایم خواهد سوخت و در نوری افکنده شدم افکنده شدنی تا بدانجا که خدای تعالی از ملکوتش اراده فرموده بود رسیدم و ندا رسید: ای محمد! گفتم: لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ ای پروردگار من! تَبَارَكَتْ وَ تَعَالَيْتْ، ندا رسید تو بنده من و من پروردگار توأم، مرا پرستش کن و بر من توکل نما، تو نور من در میان بندگان من و فرستاده من به سوی خلقم و حجّت من در بین مردمانی، بهشت من برای کسی است که از تو پیروی کند و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت کند، و

۱ - قال في النهاية: فيه: مثل اهل بيتي مثل سفينة نوح من تخلف عنها زُخَّ به في النار اي دفع وزمي.

أَوْجَبْتُ كِرَامَتِي، وَ لَشَيْعَتِكَ أَوْجَبْتُ ثَوَابِي، فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِيَانِي؟ فَتَوَدَيْتُ يَا مُحَمَّدُ أَوْصِيَاءَكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ، فَتَنَظَّرْتُ - وَ أَنَا بَيْنَ يَدَي رَبِّي - إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا، فِي كُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرٌ، مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ اسْمٌ كُلُّ وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَانِي، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِي فَقُلْتُ: رَبِّ أَهْؤُلَاءِ أَوْصِيَانِي مِنْ بَعْدِي؟ فَتَوَدَيْتُ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَانِي وَ أَحِبَّائِي وَ أَصْفِيَانِي وَ حُجَجِي بَعْدَكَ عَلَى بَرِيَّتِي، وَ هُمْ أَوْصِيَاؤُكَ وَ خُلَفَاؤُكَ وَ خَيْرُ خَلْقِي بَعْدَكَ. وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأُظْهِرَنَّ بِهِمْ دِينِي، وَ لِأُعْلِينَ بِهِمْ كَلِمَتِي، وَ لِأُطَهِّرَنَّ الْأَرْضَ بِآخِرِهِمْ مِنْ أَعْدَائِي، وَ لِأَمْلِكَنَّ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، وَ لِأَسْخَرَنَّ لَهُ الرِّيحَ، وَ لِأُذَلِّلَنَّ لَهُ الرِّقَابَ الصَّعَابَ، وَ لِأَرْقِيَنَّهُ فِي الْأَسْبَابِ، وَ لِأَنْصُرَنَّهُ بِجُنْدِي، وَ لِأَمُدَّنَّهُ بِمَلَائِكَتِي حَتَّى يُعْلِنَ دَعْوَتِي وَ يَجْمَعَ الْخَلْقَ عَلَى تَوْحِيدِي، ثُمَّ لِأَدِيمَنَّ مُلْكَهُ وَ لِأُدَاوِلَنَّ الْأَيَّامَ بَيْنَ أَوْلِيَانِي إِلَى

کرامتم را برای اوصیای تو لازم گردانیدم و ثوابم را برای شیعیان تو مقرر داشتم، گفتم: پروردگارا! اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا رسید ای محمد! اوصیای تو بر ساق عرش نوشته شده است و من - در حالیکه در مقابل پروردگارم بودم - به ساق عرش نگریستم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطری سبز بود که نام هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود، اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی امتم بود، گفتم: پروردگارا! آیا آنها اوصیای پس از من هستند؟ ندا آمد که ای محمد! آنها اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجتهای من بر خلائق پس از تو هستند و آنها اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق من پس از تو می باشند، به عزّت و جلالم سوگند که به واسطه ایشان دینم را چیره و کلمه ام را بلند می نمایم و توسط آخرین آنها زمین را از دشمنانم پاک می گردانم و مشرق و مغرب زمین را به تملیک او در می آورم و باد را مسخر او می کنم و گردنکشان سخت را رام او می سازم و او را بر نردبان ترقی بالا می برم و با لشکریان خود یاریش می کنم و با فرشتگانم به او مدد می رسانم تا آنکه دعوتم را آشکار کند و مردمان را بر توحیدم گرد آورد، سپس مُلکش را تداوم بخشم و روزگار را در اختیار اولیای خود قرار دهم تا روز قیامت فرا رسد.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَ الصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ
تَسْلِيمًا .

﴿ باب ۲۴ ﴾

* (ما رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي النَّصِّ عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) *

* (وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْاِئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) *

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوْنَهُ - ﷺ - قَالَ : حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ ،
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرِيِّ الْكُوفِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ جَابِرِ
ابْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ -
اللَّهِ ﷺ : « لُعِنَ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ، وَ مَنْ جَادَلَ فِي آيَاتِ
اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُوكَ تَقَلُّبُهُمْ
فِي الْبِلَادِ » (۱) ، وَ مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ ، وَ مَنْ أَفْتَى النَّاسَ
بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ، وَ كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ ، وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّنَا وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا .

باب ۲۴

روایات پیامبر اکرم ﷺ در نص بر قائم علیه السلام

و اینکه او دوازدهمین امام است

۱ - عبد الرحمن بن سمره گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: کسانی که در دین
خدا مجادله و ستیز می کنند بر زبان هفتاد پیامبر لعنت شده اند و کسی که در آیات
خدا مجادله کند کافر شده است. خدای تعالی فرمود: «تنها کافران در آیات الهی
مجادله می کنند و گردش آنها در شهرها تو را نفریبند»؛ و کسی که قرآن را به رأی
خود تفسیر کند بر خدا دروغ بسته است؛ و هر کس بدون داشتن علم و آگاهی
فتوا دهد ملائکه آسمانها و زمین او را لعنت می کنند؛ و هر بدعتی گمراهی است و

إِلَى النَّارِ. قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أُرْسِدُنِي إِلَى النَّجَاةِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَهْوَاءُ وَتَفَرَّقَتِ الْأَرَاءُ فَعَلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ إِمَامُ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي، وَ هُوَ الْفَارُوقُ الَّذِي يُمَيِّزُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ، مَنْ سَأَلَهُ أَجَابَهُ، وَ مَنْ اسْتَرْشَدَهُ أُرْسَدَهُ، وَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ عِنْدَهُ وَجَدَهُ، وَ مَنْ التَّمَسَّ الْهُدَى لَدَيْهِ صَادَقَهُ، وَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ أَمِنَهُ، وَ مَنْ اسْتَمْسَكَ بِهِ نَجَاهُ، وَ مَنْ اقْتَدَى بِهِ هَدَاهُ، يَا ابْنَ سَمُرَةَ سَلِمَ مِنْكُمْ مَنْ سَلِمَ لَهُ وَ الْإِلَاهُ، وَ هَلَكَ مَنْ رَدَّ عَلَيْهِ وَ عَادَاهُ، يَا ابْنَ سَمُرَةَ إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي، رُوحُهُ مِنْ رُوحِي، وَ طِينَتُهُ مِنْ طِينَتِي، وَ هُوَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوهُ، وَ هُوَ زَوْجُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، وَ إِنَّ مِنْهُ إِمَامِي أُمَّتِي وَ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ تِسْعَةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَسِعُهُمْ قَائِمُ أُمَّتِي، يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا».

هر ضلالتی به آتش ختم می شود، عبدالرحمن بن سمیره گوید: گفتم: ای رسول خدا! راه نجات را به من بنا، فرمود: ای سمیره! هرگاه هواهای نفسانی مختلف شد و آراء و عقاید متفرق گردید، بر تو باد که همراه علی بن ابی طالب باشی که او امام امت و خلیفه من بر ایشان است و او فاروقی است که به واسطه او بین حق و باطل تمیز می دهند، هر کس از او بپرسد پاسخش را دهد و کسی که از او هدایت جوید هدایتش فرماید و کسی که خواستار حق باشد آن را نزد او می یابد و کسی که هدایت را بجوید نزد او بدان خواهد رسید؛ و هر که بدو پناه برد ایمنش سازد و هر کس دامن او گیرد نجاتش دهد و هر که از او پیروی کند هدایتش کند. ای پسر سمیره! هر که با او موافقت کند و او را دوست بدارد سالم خواهد بود و هر که با او مخالفت کرده و دشمنی ورزد هلاک خواهد شد، ای پسر سمیره! علی از من است و روح او از روح من و طینت او از طینت من است و او برادر من است و من برادر اویم و او شوهر دخترم فاطمه سیده بانوان عالم از اولین و آخرین است و دو امام امت و دو سیّد جوانان بهشت حسن و حسین و نه تن از ائمه از فرزندان حسین هستند و نهمین آنها قائم امت من است که زمین را پر از عدل و داد نماید همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد.

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَأَخْتَارَنِي مِنْهَا فَجَعَلَنِي نَبِيًّا، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَأَخْتَارَ مِنْهَا عَلِيًّا فَجَعَلَهُ إِمَامًا، ثُمَّ أَمَرَنِي أَنْ أَتَّخِذَهُ أَخًا وَوَلِيًّا وَوَصِيًّا وَخَلِيفَةً وَوَزِيرًا، فَعَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَ هُوَ زَوْجُ ابْنَتِي وَ أَبُو سِبْطِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَنِي وَ إِيَّاهُمْ حُجَجًا عَلَى عِبَادِهِ، وَ جَعَلَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةً يَقُومُونَ بِأَمْرِي، وَ يَحْفَظُونَ وَصِيَّتِي، التَّاسِعُ مِنْهُمْ قَائِمٌ أَهْلُ بَيْتِي، وَ مَهْدِيُّ أُمَّتِي، أَشْبَهُ النَّاسِ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَ أَقْوَالِهِ وَ أَفْعَالِهِ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَةِ طَوِيلَةٍ وَ حَيْرَةٍ مُضِلَّةٍ، فَيُعْلِنُ أَمْرَ اللَّهِ، وَ يُظْهِرُ دِينَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ، يُؤَيِّدُ بِنَصْرِ اللَّهِ وَ يُنْصِرُ بِمَلَائِكَةِ اللَّهِ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا».

۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ الْحَسَنِ

۲ - عبدالله بن عباس از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کند که فرمود: خدای تعالی بر زمین نگاهی افکند و مرا از آن میان برگزید و پیامبر گردانید، سپس دوم بار نظری افکند و علی را برگزید و او را امام گردانید، سپس به من فرمان داد که او را برادر و ولی و وصی و خلیفه خود سازم، پس علی از من است و من از علی، و او شوهر دخترم فاطمه و پدر دو سبطم حسن و حسین است، بدانید که خدای تعالی مرا و ایشان را حجتهای بر بندگانش قرار داده است و از فرزندان حسین امامانی را قرار داده است که به امر من قیام کنند و وصیت مرا نگهدارند و نهمین آنها قائم اهل بیتم و مهدی اتمم است که در شمایل و اقوال و افعال شبیه ترین مردم به من است، او پس از غیبتی طولانی و حیرتی گمراه کننده ظهور کند و دین خدای تعالی را چیره گرداند و به یاری خدا و نصرت ملائکه خدا مؤید باشد، زمین را از عدل و داد آکنده سازد همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

۳ - امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِم

ابن علی بن ابی حمزة، عن أبيه، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آباءه عليهم السلام «قال: قال رسول الله ﷺ: حدثني جبرئيل عن رب العزة جل جلاله أنه قال: «من علم أن لا إله إلا أنا وحدي، وأن محمداً عبدي ورسولي، وأن علي بن أبي طالب خليفتي، وأن الأئمة من ولده حُججِي أدخله الجنة برحمتي، ونَجَّيْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي، وَابْتَحْتُ لَهُ جَوَارِي، وَأَوْجَبْتُ لَهُ كَرَامَتِي، وَآتَمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي، وَجَعَلْتُهُ مِنْ خَاصَّتِي وَخَالِصَتِي، إِنْ نَادَانِي لَبَيْتُهُ، وَإِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ، وَإِنْ سَكَتَ ابْتَدَأْتُهُ، وَإِنْ أَسَاءَ رَحِمْتُهُ. وَإِنْ فَرَّ مَنِّي دَعَوْتُهُ، وَإِنْ رَجَعَ قَبِلْتُهُ، وَإِنْ قَرَعَ بَابِي فَتَحْتُهُ، وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي، أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَرَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِي حُجَجِي فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَصَغَّرَ عَظَمَتِي، وَكَفَّرَ بِآيَاتِي وَكُتُبِي، وَإِنْ قَصَدَنِي

اجمعین روایت کند که فرمود: جبرئیل از رب العزة جل جلاله برایم حدیث کرد که فرمود: هر کس بداند که هیچ معبودی جز من نیست و محمد بنده و فرستاده من است و علی بن ابی طالب جانشین من است و ائمه ای که از فرزندان او هستند حجتهای منند، او را به رحمت خود به بهشت داخل می سازم و به عفو خود او را از آتش نجات می بخشم و همسایگی خود را برای او مباح می گردانم و کرامتم را بر او واجب می گردانم و نعمتم را بر او تمام ساخته و او را از خاصان و خالصان خود قرار می دهم، اگر مرا ندا کند به او لبیک می گویم و اگر مرا بخواند اجابتش می کنم و اگر از من درخواست کند به او می بخشم و اگر خاموش باشد به او ابتدا می کنم و اگر بد کند به او رحمت می آورم و اگر از من فرار کند او را می خوانم و اگر باز گردد او را می پذیرم و اگر در خانه ام را بکوبد آن را می گشایم، و هر کس گواهی ندهد که من معبود یکتا هستم یا بدان شهادت دهد اما گواهی ندهد که محمد بنده و رسول من است یا بدان شهادت دهد اما گواهی ندهد که علی بن ابی طالب جانشین من است یا بدان شهادت دهد اما گواهی ندهد که امامان از فرزندان او حجتهای من هستند به تحقیق که چنین شخصی نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا کوچک شمرده و به آیات و کتابهای من کافر شده است و اگر قصد مرا

حَجَبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي حَرَمْتُهُ، وَإِنْ نَادَانِي لَمْ أَسْمَعْ نِدَاءَهُ، وَإِنْ دَعَانِي لَمْ أُسْتَجِبْ دُعَاءَهُ، وَ
إِنْ رَجَانِي خَيَّبْتُهُ، وَ ذَلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي وَ مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ».

فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مِنَ الْأُمَّةِ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ -
أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِهِ
عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا أَدْرَكَتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي
السَّلَامَ - ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْكَاسِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ -
مُوسَى، ثُمَّ التَّقِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ النَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنُهُ
الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِيُّ أُمَّتِي الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، هُوَ لَاءِ
جَابِرُ! خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلَادِي وَ عِثْرَتِي، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَ مَنْ عَصَاهُمْ
فَقَدْ عَصَانِي، وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي، بِهِمْ يُمَسِّكُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

کند محبوبش می کنم و اگر از من درخواست کند محرومش می سازم و اگر مراندا
کند ندایش را نمی شنوم و اگر مرا بخواند دعایش را استجابت نمی سازم و اگر به
من امید بندد نا امیدش می گردانم و این جزای او از جانب من است و من هرگز
به بندگانم ستم نمی کنم.

آنگاه جابر بن عبدالله انصاری از جا برخاست و گفت: ای رسول خدا! ائمه
از فرزندان علی بن ابی طالب چه کسانی هستند؟ فرمود: حسن و حسین سید
جوانان بهشت، سپس سید العابدین در زمانش علی بن الحسین، سپس محمد بن -
علی الباقر - و تو ای جابر او را درک می کنی و آن هنگام که او را دیدی سلام مرا
بدو برسان - سپس جعفر بن محمد الصادق، سپس موسی بن جعفر الکاظم، سپس
علی بن موسی الرضا، سپس محمد بن علی التقی، سپس علی بن محمد التقی، سپس
حسن بن علی الزکی، سپس فرزند او قائم به حق مهدی امتم کسی که او زمین را پر
از عدل و داد نماید همانگونه که پر از جور و ظلم شده باشد، ای جابر! آنان
جانشینان و اوصیاء و اولاد و عترت من هستند، کسی که ایشان را اطاعت کند
مرا اطاعت کرده است و کسی که از آنان سرپیچی کند مرا سرپیچی کرده است و
کسی که ایشان را یا یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است، به واسطه

السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا».

۴ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْأُمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ لَمْ يَكُنْ أَبُو طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ، هُمْ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلِيَائِي، وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي، الْمُقَرَّبِينَ مُؤْمِنٌ، وَالْمُنْكَرُ لَهُمْ كَافِرٌ».

۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَارُودِ الْعَبْدِيِّ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ «قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَيَدُهُ فِي يَدِ ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ وَيَدِي فِي يَدِهِ هَكَذَا وَهُوَ يَقُولُ: خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدِي وَسَيِّدُهُمْ أَخِي هَذَا، وَهُوَ إِمَامٌ كُلِّ مُسْلِمٍ، وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ^(۱) بَعْدَ وَفَاتِي، أَلَا وَإِنِّي أَقُولُ: خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدِي وَسَيِّدُهُمْ

ایشان است که خداوند آسمان را نگاه داشته که بر زمین نیفتد مگر به اذن او و به سبب ایشان است که خداوند زمین را حفظ کرده که اهلش را نلرزاند.

۴ - امام صادق از پدرانش از رسول خدا صلوات الله عليهم اجمعین روایت کند که فرمود: پس از من دوازده امامند که اول آنها علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم است آنان جانشینان و اوصیاء و اولیای من و حجتهای الهی بر امتم پس از من می باشند کسی که مقرر به ایشان باشد مؤمن است و کسی که منکر ایشان باشد کافر است.

۵ - اصبغ بن نباته گوید: روزی علی علیه السلام دست حسین علیه السلام را گرفته بود و بر ما وارد شد و می گفت: روزی رسول خدا ﷺ دست مرا بدینگونه گرفته بود و بر جمعیت ما در آمد و می گفت: بهترین خلائق و سرور ایشان پس از من این برادرم است و او امام هر مسلمانی و مولای هر مؤمن پس از وفات من است، من

ابني هذا، وَهُوَ إِمَامٌ كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ^(۱) بَعْدَ وَفَاتِي، أَلَا وَ إِنَّهُ سَيُظْلَمُ بَعْدِي
 كَمَا ظَلِمْتُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ خَيْرُ الْخَلْقِ وَ سَيِّدُهُمْ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنِي أَخُوهُ الْحُسَيْنُ
 الْمَظْلُومُ بَعْدَ أَخِيهِ، الْمَقْتُولُ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ^(۲)، أَمَا إِنَّهُ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ سَادَةِ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ، وَ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِهِ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَ
 أَمَنَّاؤُهُ عَلَى وَحْيِهِ، وَ أُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ، وَ قَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ سَادَةُ الْمُتَّقِينَ، تَأْسِعُهُمُ الْقَائِمُ
 الَّذِي يَمَلَأُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأَرْضَ نُورًا بَعْدَ ظُلْمَتِهَا، وَ عَدْلًا بَعْدَ جَوْرِهَا، وَ عِلْمًا بَعْدَ
 جَهْلِهَا، وَ الَّذِي بَعَثَ أَخِي مُحَمَّدًا بِالنَّبُوءَةِ وَ اخْتَصَّنِي بِالْإِمَامَةِ لَقَدْ نَزَلَ بِذَلِكَ الْوَحْيُ مِنْ
 السَّمَاءِ عَلَى لِسَانِ الرُّوحِ الْأَمِينِ جَبْرَائِيلَ، وَ لَقَدْ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - وَ أَنَا عِنْدَهُ -
 عَنِ الْأُمَّةِ بَعْدَهُ فَقَالَ لِلسَّائِلِ: وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ إِنَّ عَدَدَهُمْ بَعْدَ الْبُرُوجِ، وَ رَبِّ

می گویم: بهترین خلائق و سرور ایشان پس از من این فرزندم است و او امام و
 مولای هر مؤمن پس از وفات من است، بدانید که به او ستم می شود همچنانکه
 پس از رسول خدا ﷺ به من ستم شد، و پس از فرزندم حسین، بهترین خلائق
 و سرور ایشان برادرش حسین مظلوم است که در سرزمین کربلا کشته می شود،
 بدانید که او و اصحابش از سروران شهداء در روز قیامت هستند، و پس از
 حسین نه تن از صُلب او خلفای خدا در زمین و حجتهای او بر بندگانش و امناء
 او بر وحیش می باشند که امامت مسلمین و رهبری مؤمنین و سروری متقین با
 ایشان است، و نهمین آنان قائم است که خدای تعالی به واسطه او زمین را نورانی
 می کند از آن پس که از ظلمت آکنده باشد، و قسم به خدایی که برادرم محمد را به
 نبوت برانگیخت و مرا به امامت اختصاص داد این مطلب وحی آسمانی است که
 بر زبان جبرئیل روح الامین جاری شده است و من نزد رسول خدا ﷺ بودم
 که از آن حضرت از امامان پس از او پرسش شد و به سؤال کننده فرمودند:
 سوگند به آسمانی که صاحب بروج است عدد ائمه به تعداد بروج است، و قسم به
 پروردگار شبها و روزها و ماهها که عدد ائمه به تعداد ماههاست. سؤال کننده

۱ - فی بعض النسخ «وَ هُوَ إِمَامٌ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ أَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ».

۲ - فی بعض النسخ «فِي أَرْضِ كَرْبِ وَ بِلَاءِ أَلَا وَ إِنَّهُ».

الليالي والأيام والشهور إن عددهم كعدد الشهور. فقال السائل: فمن هم يا رسول الله؟ فوضع رسول الله ﷺ يده على رأسي فقال: أولهم هذا وأخبرهم المهدي، من والاهم فقد والاني، ومن عاداهم فقد عاداني، ومن أحبهم فقد أحبني، ومن أبغضهم فقد أبغضني، ومن أنكرهم فقد أنكرني، ومن عرفهم فقد عرفني، بهم يحفظ الله عز وجل دينه، وبهم يعمر بلادهم، وبهم يوزق عبادة، وبهم نزل القطر من السماء، وبهم يخرج بركات الأرض، هؤلاء أصفياي وخلفائي وأئمة المسلمين وموالي المؤمنين».

۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوَيْهِ - عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرضا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِدِينِي، وَيَرْكَبَ سَفِينَةَ النِّجَاةِ بَعْدِي فَلْيَقْتَدِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَلْيُعَادِ عَدُوَّهُ وَلْيُوَالِ وَلِيَّهُ، فَإِنَّهُ وَصِيِّي وَخَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ وَفَاتِي، وَهُوَ إِمَامٌ كُلِّ مُسْلِمٍ وَآمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي».

گفت: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ رسول خدا ﷺ دستشان را بر سرم نهادند و فرمودند: اولین آنها این است و آخرین ایشان مهدی است هر که آنان را به ولایت برگزیند مرا ولی ساخته است و هر که آنان را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و هر که ایشان را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که کینه ایشان را داشته باشد کینه مرا به دل گرفته است و هر که آنان را انکار کند مرا انکار کرده است و هر که آنان را بشناسد مرا شناخته است، به واسطه ایشان است که خدای تعالی دینش را حفظ کرده و بلادش را آباد نموده و بندگانش را روزی می دهد و به سبب ایشان است که باران از آسمان فرو می بارد و برکات زمین را بیرون می آورد، آنان برگزیدگان و خلفای من و ائمه مسلمانان و موالی مؤمنانند.

۶ - امام رضا از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ اَجْمَعِينَ روایت کند که فرمودند: هر که دوست دارد که به دین من متمسک شود و پس از من در کشتی نجات سوار شود باید که به علی بن ابی طالب اقتدا کند و دشمنش را دشمن بدارد و دوستش را دوست بدارد که او وصی من و جانشین من بر ائمتم در حیات و ممات من است، و او امام هر مسلمان و امیر هر مؤمن پس از من است

قَوْلُهُ قَوْلِي، وَ أَمْرُهُ أَمْرِي، وَ نَهْيُهُ نَهْيِي، وَ تَابِعُهُ تَابِعِي، وَ نَاصِرُهُ نَاصِرِي، وَ خَاذِلُهُ خَاذِلِي، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا بَعْدِي لَمْ يَرِنِي وَ لَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ خَالَفَ عَلِيًّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، وَ جَعَلَ مَأْوَاهُ النَّارَ | وَ بَشَسَ الْمَصِيرُ |، وَ مَنْ خَذَلَ عَلِيًّا خَذَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَعْرُضُ عَلَيْهِ، وَ مَنْ نَصَرَ عَلِيًّا نَصَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَ لَقْنَهُ حُجَّتَهُ عِنْدَ الْمُسَاءَلَةِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ إِمَامَا أُمَّتِي بَعْدَ أَبِيهِمَا، وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ أُمَّهُمَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ أَبُوهُمَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ أُمَّةٌ، تَسِعُهُمُ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي، طَاعَتُهُمْ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي، إِلَى اللَّهِ أَشْكُو الْمُنْكَرِينَ لِفَضْلِهِمْ، وَ الْمُضْيِعِينَ لِحُرْمَتِهِمْ بَعْدِي، وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ نَاصِرًا لِعَبْرَتِي وَ أُمَّةً أُمَّتِي، وَ مُنْتَقِمًا مِنَ الْجَاهِلِينَ لِحَقِّهِمْ، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

۷ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ،

قول او قول من و امر او امر من و نهی او نهی من است، و پیرو او پیرو من و یاور او یاور من و فروگزار او فروگزار من است. سپس فرمود: هر که پس از من با علی مفارقت کند مرا نخواهد دید و من نیز روز قیامت او را نخواهم دید، و هر که با علی مخالفت کند خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او را آتش قرار داده است و آن بد جایگاهی است، و کسی که علی را فروگزارد خداوند او را در روزی که بروی در آید فرو خواهد گذاشت، و هر که علی را نصرت کند خداوند او را در روز قیامت نصرت نماید و حجّتش را هنگام بازخواست تلقین وی فرماید، سپس فرمود: حسن و حسین دو امام امت من پس از پدرشان و سید جوانان اهل بهشت هستند و مادرشان سرور زنان عالم و پدرشان سرور اوصیاء هستند، و از فرزندان حسین نه تن امامند که نهمین آنها قائم از فرزندان من است طاعت آنان طاعت من و معصیت ایشان معصیت من است، از منکرین فضل و ضایع کنندگان حرمت او به خدا شکایت می کنم و خداوند بهترین ولی و ناصر برای عترتم و ائمه امتم می باشد و بهترین منتقم از منکرین ایشان است وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

۷ - امام رضا از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله عليهم اجمعین

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ. عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا سَيِّدُ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَحَمَلَةَ الْعَرْشِ وَجَمِيعِ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَاءِ اللَّهِ الْمُرْسَلِينَ، وَأَنَا صَاحِبُ الشَّفَاعَةِ وَالْحَوْضِ الشَّرِيفِ، وَأَنَا وَعَلِيُّ ابْنَا هَذِهِ الْأُمَّةِ. مَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَنْ أَنْكَرَنَا فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَمِنْ عَلِيٍّ سَبَطَ أُمَّتِي، وَسَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَمِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةُ أُمَّةٍ، طَاعَتُهُمْ طَاعَتِي، وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي، تَسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَمَهْدُهُمْ».

۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: أَخْبَرَنَا (۱) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ (۲) السَّائِحُ قَالَ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مَنْ طَابَتْ وِلَادَتُهُ، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مَنْ خَبَثَتْ وِلَادَتُهُ، وَلَا يُؤَالِيكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُعَادِيكَ إِلَّا كَافِرٌ، فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ -

روایت کند که فرمود: من سید مخلوقات خدای تعالی هستم، و من از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرش و همه ملائکه مقربین و انبیاء و رسولان الهی برترم و من صاحب شفاعت و حوض شریفم و من و علی دو پدر این امت هستیم، کسی که ما را بشناسد خدای، تعالی را شناخته است و کسی که ما را انکار کند خدای تعالی را انکار کرده است و دو سبط این امت و سید جوانان بهشت یعنی حسن و حسین از فرزندان علی است، و از فرزندان حسین نه امام خواهد بود که طاعت ایشان طاعت من و معصیت آنها معصیت من است، نهمین آنان قائم و مهدی ایشان است.

۸ - علی بن حسن سائح گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: پدرم از آباء بزرگوارشان از رسول خدا روایت کند که به علی بن - ابی طالب فرمودند: ای علی! تو را دوست نمی دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد و بغض تو را در دل نمی گیرد مگر کسی که ولادتش ناپاک باشد، و ولایت

مَسْعُودٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ عَرَفْنَا عَلَامَةَ خَبِيثِ الْوِلَادَةِ وَالْكَافِرِ فِي حَيَاتِكَ بِبُغْضِ عَلِيٍّ وَعَدَاوَتِهِ، فَمَا عَلَامَةُ خَبِيثِ الْوِلَادَةِ وَالْكَافِرِ بَعْدَكَ إِذَا أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ بِلِسَانِهِ وَ أَخْفَى مَكُونَ سَرِيرَتِهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِمَامُكُمْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، فَإِذَا مَضَى فَابْنِي الْحَسَنُ إِمَامُكُمْ بَعْدَهُ وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، فَإِذَا مَضَى فَابْنِي الْحُسَيْنُ إِمَامُكُمْ بَعْدَهُ وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ أُمَّتُكُمْ وَ خُلَفَائِي عَلَيْكُمْ، تَسِعُهُمْ قَائِمُ أُمَّتِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، لَا يُجِبُّهُمْ إِلَّا مَنْ طَابَتْ وِلَادَتُهُ وَ لَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا مَنْ خَبِثَتْ وِلَادَتُهُ، وَ لَا يُؤَالِيهِمْ إِلَّا الْمُؤْمِنُ، وَ لَا يُعَادِيهِمْ إِلَّا الْكَافِرُ، مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي، وَ مَنْ أَنْكَرَنِي فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَ مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَنِي، وَ مَنْ جَحَدَنِي فَقَدْ جَحَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ،

تو را نپذیرد مگر مؤمن، و با تو دشمنی نکند مگر کافر، عبدالله بن مسعود برخاست و گفت: ای رسول خدا! در زمان حیات تو علامت ناپاکی و ولادت و کافر را به واسطه داشتن بغض علی و دشمنی اش با او شناختیم، علامت کسی که ولادتش ناپاک است و کافر پس از شما چیست؟ آنگاه که به زبان اظهار اسلام کرده و مکنون باطن خود را مخفی می دارد، فرمود: ای ابن مسعود! علی بن - ابی طالب پس از من امام شما و جانشین من بر شماست و آنگاه که او در گذرد فرزندان حسن امام شما پس از او و جانشین من بر شماست، و چون درگذرد فرزندان حسین امام شما پس از اوست و جانشین من بر شماست، سپس نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری ائمه شما و خلفای شما هستند و نهمین آنها قائم امت من است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که پر از جور و ظلم شده باشد، ایشان را دوست نمی دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد و کینه آنها را به دل نمی گیرد مگر کسی که ولادتش ناپاک باشد، و با ایشان موالات نکند مگر مؤمن و مُعَادَات نکند مگر کافر، کسی که یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است و کسی که مرا انکار کند خدا را انکار کرده است و هر کس از روی عناد با یکی از ایشان مخالفت ورزد با من مخالفت کرده است و کسی که با من مخالفت کند با خدای تعالی مخالفت ورزیده است، زیرا طاعت ایشان

لِأَنَّ طَاعَتَهُمْ طَاعَتِي، وَطَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ، وَمَعْصِيَتَهُمْ مَعْصِيَتِي، وَمَعْصِيَتِي مَعْصِيَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، يَا ابْنَ مَسْعُودٍ إِيَّاكَ أَنْ تَجِدَ فِي نَفْسِكَ حَرَجًا مِمَّا أَقْضِي فَتَكْفُرَ، فَوَعِزَّةَ رَبِّي مَا أَنَا مُتِكَلِّفٌ وَلَا نَاطِقٌ عَنِ الْهَوَى فِي عَلِيٍّ وَالْأُمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام - وَهُوَ رَافِعٌ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ -: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالِيَ خُلَفَائِي وَ أُمَّةَ أُمَّتِي بَعْدِي، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُمْ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُمْ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُمْ، وَ لَا تَحُلْ الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ مِنْهُمْ بِحُجَّتِكَ ظَاهِرًا، أَوْ خَافِيًا مَغْمُورًا، لِئَلَّا يَبْطُلَ دِينُكَ وَ حُجَّتُكَ [وَ بُرْهَانُكَ] وَ بَيِّنَاتُكَ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام : يَا ابْنَ مَسْعُودٍ قَدْ جَمَعْتُ لَكُمْ فِي مَقَامِي هَذَا مَا إِنْ فَارَقْتُمُوهُ هَلَكَتُمْ، وَ إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ نَجَوْتُمْ، وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْهُدَى».

۹ - حَدَّثَنَا أَبِي - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى فَخِذِهِ، وَ هُوَ يُقْبَلُ عَيْنَيْهِ وَ يَلْتِمُ فَاَهُ وَ يَقُولُ : أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ سَيِّدِ أَنْتَ إِمَامُ ابْنِ

طاعت من و طاعت من طاعت خداست و معصیت آنها معصیت من و معصیت من معصیت خدای تعالی است. ای ابن مسعود! مبادا که در نفس تو در آنچه می گویم حرجی داشته باشد که کافر خواهی شد، به عزت پروردگارم سوگند که من درباره علی و امامان از فرزندان او سخنی به گزاف و از روی هوای نفس نمی گویم، سپس در حالی که دستهایش را به طرف آسمان بلند کرده بود فرمود: خدایا خلفا و ائمه پس از من را دوست بدار و دشمنان ایشان را دشمن بدار و یارانشان را نصرت فرما و خاذلان آنان را خوار بدار و زمین را از قائمی از ایشان که حجت توست خالی مگذار که یا آشکار است و یا پنهان و مستور تا دین و حجت و برهان و بیّنات تو باطل نشود، سپس فرمود: ای ابن مسعود! در این مقام برای شما اموری را گرد آوردم که اگر از آنها مفارقت کنید هلاک خواهید شد و اگر بدان متمسک شوید نجات یابید، وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْهُدَى».

۹ - سلمان فارسی گوید: بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شدم و حسین بن علی بر دامنش بود و او دو چشمش را می بوسید و دهانش را می مکید و می فرمود: تو

إِمَامٍ، [أَخُو إِمَامٍ] أَبُو أُمَّةٍ، أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ بِنُ حُجَّتِهِ وَ أَبُو حُجَجٍ تِسْعَةٍ مِنْ صُلْبِكَ، تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ .

۱۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَمَرَ بْنِ أَدِينَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - يَقُولُ: كُنْتُ جَالِسًا بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرْضَتِهِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا فَدَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِأَبِيهَا مِنَ الضَّعْفِ بَكَتْ حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهَا عَلَى خَدَّيْهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا يَبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ؟ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْشَى عَلَى نَفْسِي وَ وُلْدِي الضَّيْعَةَ بَعْدَكَ، فَاعْرَوْرَقَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِي اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ أَنَّهُ حَتَمَ الْفَنَاءَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَارَنِي مِنْ خَلْقِهِ فَجَعَلَنِي نَبِيًّا ثُمَّ أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً ثَانِيَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا زَوْجَكَ وَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّ

سروری و پسر سرور! تو امامی و فرزند امام! تو برادر امامی و پدر امامان! تو حجة اللهی و فرزند حجت الله! و پدر حجت‌های نه گانه ای که از صلب توست و نهمین آنها قائم ایشان است.

۱۰ - سلمان فارسی گوید: من هنگام بیماری فوت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقابل آن حضرت نشسته بودم که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ وارد شد و چون ضعف پدر را دید گریست و اشک بر گونه هایش جاری شد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای فاطمه! برای چه گریه می کنی؟ گفت: ای رسول خدا بر خود و فرزندانم نگرانم که پس از شما تباه شویم، آنگاه دو چشم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غرق اشک شد، سپس فرمود: ای فاطمه! آیا نمی دانی که ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی آخرت را برای ما بر دنیا برگزیده است و اینکه او نیستی را برای همه خلقش حتم کرده است، و اینکه خدای تعالی بر زمین نظری افکند و مرا از میان خلقش برگزید و مرا پیامبر ساخت، سپس دوباره بر زمین نظری افکند و از میان آنها شوهر تو را برگزید و به من وحی کرد که تو را به تزویج او در آورم و او را ولی و وزیر خود ساخته و

أَزْوَاجِكِ إِثَاءً وَ اتَّخِذُهُ وَلِيًّا وَ وَزِيرًا وَ أَنْ أَجْعَلَهُ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي ، فَأَبُوكَ خَيْرُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ ، وَ بَعْلُكَ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ ، وَ أَنْتِ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِي مِنْ أَهْلِي ، ثُمَّ أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً ثَالِثَةً فَاخْتَارَكَ وَ وَلَدَيْكَ ؛ فَأَنْتِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَ ابْنَاكَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَ أَبْنَاؤُكَ بَعْلُكَ أَوْصِيَاءِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، كُلُّهُمْ هَادُونَ مَهْدِيُونَ ، وَ أَوَّلُ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدِي أَخِي عَلِيٌّ ، ثُمَّ حَسَنٌ ، ثُمَّ حُسَيْنٌ ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ فِي دَرَجَتِي ، وَ لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ أَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ دَرَجَتِي وَ دَرَجَةِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ ^(۱) ، أَمَا تَعْلَمِينَ يَا بَنِيَّةَ أَنْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ إِثَاكَ أَنْ زَوْجَكَ خَيْرُ أُمَّتِي ، وَ خَيْرُ أَهْلِ بَيْتِي ، أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا ، وَ أَعْظَمُهُمْ حِلْمًا ، وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا ، فَاسْتَبَشَّرْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ فَرِحْتُ بِمَا قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، ثُمَّ قَالَ : يَا بَنِيَّةَ إِنَّ لِبَعْلِكَ مَنَاقِبَ : إِيْمَانُهُ بِاللَّهِ وَ رِسُولِهِ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ ، فَلَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى ذَلِكَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي ، وَ عِلْمُهُ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُنَّتِي وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي

خليفة خود در امّتم قرار دهم، پس پدر تو بهترین انبياء خدا و رسولان اوست و همسر تو بهترین اوصياء است و تو از میان اهل من اوّل کسی هستی که به من ملحق می شوی، سپس سوم بار بر زمین نظری افکند و تو و دو فرزندت را برگزید و تو سرور زنان بهشتی و دو فرزندت حسن و حسین سرور جوانان بهشتیند و فرزندان شوهر تو تا روز قیامت اوصیای من هستند و همه آنها هادی و مهدی هستند و اوّلین وصیّ پس از من برادرم علی است و بعد از او حسن و سپس حسین، آنگاه نه تن از فرزندان حسین در درجه من هستند، و در بهشت درجه ای نزدیکتر به خدا از درجه من و جدّم ابراهیم نیست. ای دختر جان! آیا نمی دانی که این از کرامت خدا بر توست که شوهرت بهترین امّتم و اهل بیتم و اقدم مسلمانان و حلیم ترین و دانشمندترین ایشان است. به دنبال این سخنان، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ شاد شد و به واسطه سخنان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خرسند گردید. سپس فرمود: ای دختر جان! برای شوهر تو مناقبی است: ایمان او به خدا و رسولش مقدم بر ایمان دیگران است و هیچ کس از امّتم در این منقبت بر او پیشی ندارد. و دیگر علم او به کتاب خدای تعالی و سنّتم است، و در میان امّتم هیچکس غیر او

يَعْلَمُ جَمِيعَ عِلْمِي غَيْرَ عَلِيٍّ، وَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَّمَنِي عِلْمًا لَا يُعَلِّمُهُ غَيْرِي وَ عَلَّمَ
 مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ عِلْمًا، فَكُلُّهَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ فَأَنَا أَعْلَمُهُ وَ أَمَرَنِي اللَّهُ أَنْ أُعَلِّمَهُ
 إِيَّاهُ فَفَعَلْتُ، فَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي يَعْلَمُ جَمِيعَ عِلْمِي وَ فَهْمِي وَ حِكْمَتِي غَيْرُهُ، وَ إِنَّكَ يَا بِنْتِيَّةُ
 زَوْجَتُهُ، وَ ابْنَاهُ سِبْطَايَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ، وَ هُمَا سِبْطَا أُمَّتِي، وَ أَمْرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيُهُ عَنِ
 الْمُنْكَرِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ آتَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَلَ الْخِطَابِ، يَا بِنْتِيَّةُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ أَعْطَانَا اللَّهُ
 عَزَّ وَ جَلَّ سِتَّ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا مِنَ الْأَوَّلِينَ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا مِنَ الْآخِرِينَ
 غَيْرَنَا، نَبِيِّنَا سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، وَ هُوَ أَبُوكَ، وَ وَصِيْنَا سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَ هُوَ بَعْلُكَ،
 وَ شَهِيدُنَا سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ هُوَ حَمَزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمُّ أَبِيكَ؛ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ
 سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ؟ قَالَ: لَا بَلْ سَيِّدُ شُهَدَاءِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مَا خَلَا
 الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَوْصِيَاءِ، وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ذُو الْجَنَاحَيْنِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ، وَ
 ابْنَاكَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ سِبْطَا أُمَّتِي وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ مِنَّا... وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ -

نیست که همه علوم مرا بداند و خدای تعالی علمی به من آموخته که به دیگری
 تعلیم نداده است و به ملائکه و رسولانش علمی آموخته که من آن را می دانم و
 خداوند فرمان داده است که آن را به علی پیاموزم و من چنین کرده ام و در میان
 امتم هیچکس نیست که جمیع علم و فهم و حکمت را بداند جز علی، و تو ای دختر
 جان! همسر اویی و دو فرزند او حسن و حسین دو سبط منند و آن دو، دو سبط
 اُمت می باشند. و دیگر امر به معروف و نهی از منکر اوست و خدای تعالی به او
 حکمت و فصل الخطاب ارزانی فرموده است. ای دختر جان! ما اهل بیتی هستیم
 که خدای تعالی به ما شش خصلت عطا فرموده است که به هیچکس از اولین و
 آخرین ارزانی فرموده است: پیامبر ما سرور انبیا و مرسلین است و او پدر
 توست، وصی ما سرور اوصیاست و او شوهر توست و شهید ما سرور شهداست
 و او حمزه بن عبدالمطلب عموی پدر توست، فاطمه علیها السلام گفت: ای رسول خدا!
 آیا او سید شهدایی است که همراه او کشته شدند؟ فرمود: خیر، بلکه او سرور
 شهیدان اولین و آخرین به غیر از انبیا و اوصیاست، و جعفر بن ابی طالب که
 دارای دو بال است و در بهشت همراه ملائکه پرواز می کند و دو فرزند تو حسن

مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.
 قَالَتْ: وَ أَيُّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ سَمَّيْتَهُمْ أَفْضَلُ؟ قَالَ: عَلِيٌّ بَعْدِي أَفْضَلُ أُمَّتِي، وَ حَمْرَةَ وَ
 جَعْفَرَ أَفْضَلُ أَهْلِ بَيْتِي بَعْدَ عَلِيٍّ، وَ بَعْدَكَ وَ بَعْدَ ابْنِي وَ سِبْطِي حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ، وَ بَعْدَ
 الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِ ابْنِي هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ - مِنْهُمْ الْمَهْدِيُّ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ
 لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، ثُمَّ نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهَا، وَ إِلَى بَعْضِهَا وَ إِلَى ابْنَيْهَا فَقَالَ: يَا
 سَلْمَانَ أَشْهَدُ اللَّهُ أَنِّي سَلِمٌ لِمَنْ سَالَهُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ، أَمَا إِنَّهُمْ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ، ثُمَّ
 أَقْبَلَ عَلَيَّ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَخِي أَنْتَ سَتَبْقَى بَعْدِي وَ سَتَلْقَى مِنْ قُرَيْشٍ شِدَّةً مِنْ
 تَظَاهِرِهِمْ عَلَيْكَ وَ ظَلَمِهِمْ لَكَ، فَإِنْ وَجَدْتَ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ وَ قَاتِلْ مَنْ خَالَفَكَ
 بَيْنَ وَافِقِكَ، وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَاصْبِرْ، وَ كُفَّ يَدَكَ وَ لَا تُلْقِ بِهَا إِلَى التَّهْلُكَةِ، فَإِنَّكَ مِنِّي
 بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ لَكَ بِهَارُونَ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ إِذَا اسْتَضَعَفَهُ قَوْمُهُ وَ كَادُوا يَقْتُلُونَهُ،

و حسین که دو سبطِ امّتم و سرورِ جوانانِ اهلِ بهشتند و قسم به خدایی که جانم
 در دست اوست مهدیّ این امت از ماست، کسی که زمین را پر از عدل و داد نماید
 همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

فاطمه عليها السلام گفت: از اینان که نام بردی کدامشان افضل است؟ فرمود: علیّ
 پس از من افضل امّتم می باشد و پس از علیّ و تو و دو فرزند و سبطم حسن و
 حسین و اوصیای از اولاد این فرزندانم - و به حسین اشاره کرده و فرمودند مهدی
 از آنهاست - افضل اهل بیت حمزه و جعفر هستند، ما اهل بیت هستیم که خداوند
 آخرت را بر دنیا برای ما اختیار کرده است، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فاطمه و
 شوهر و فرزندانش نگریستند و فرمودند: ای سلمان! خدا را گواه می گیرم که من
 با کسی که با اینان در آشتی باشد آشتی و با کسی که با آنان در جنگ باشد در
 جنگم، آنان در بهشت هم درجه منند، سپس به علی عليه السلام رو کرده و فرمودند:
 برادرم! تو بعد از من میانی و از قریش سختی خواهی دید، آنها علیه تو متحد شده
 و بر تو ستم روا می دارند، اگر یارانی یافتی با آنها جهاد کن و به همراهی موافقان
 با مخالفان خود کارزار کن، و اگر یارانی نیافتی صبر پیشه ساز و دست نگهدار و
 خود را به هلاکت مینداز که نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است و

فَاصْبِرْ لِمَ ظَلَمَ قُرَيْشٌ إِيَّاكَ وَ تَظَاهَرُوا بِهِنَّ عَلَيْكَ ، فَإِنَّكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَ مَنْ تَبِعَهُ وَ هُمْ بِمَنْزِلَةِ الْعِجْلِ وَ مَنْ تَبِعَهُ .

یا علی! اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ قَضَى الْفُرْقَةَ وَ الْاِخْتِلَافَ عَلٰی هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَ لَوْ شَاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلٰی الْهُدٰى حَتّٰى لَا يَخْتَلِفَ اِثْنَانٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَا يُنَازِعَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ لَا يَجْحَدَ الْمَفْضُولُ لِذِي الْفَضْلِ فَضْلَهُ ، وَ لَوْ شَاءَ لَعَجَّلَ النَّقْمَةَ ، وَ كَانَ مِنْهُ التَّغْيِيرُ حَتّٰى يُكَذِّبَ الظَّالِمُ وَ يُعْلَمَ الْحَقُّ أَيْنَ مَصِيرُهُ ، وَ لَكِنَّهُ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ الْأَعْمَالِ وَ جَعَلَ الْآخِرَةَ دَارَ الْقَرَارِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَؤُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنٰى ، فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا عَلٰى نِعْمَائِهِ وَ صَبْرًا عَلٰى بَلَائِهِ .

۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ ثَابِتٍ الدَّوَالِبِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ - الْفَضْلِ النَّخَوِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْكُوفِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ :

برای تو در هارون اُسوة نیکویی است، زیرا قومش او را ضعیف شمردند و نزدیک بود که او را بکشند، پس بر ستم قریش و همدستی آنها علیه خودت صبر پیشه ساز که تو به منزله هارون و پیروان او بی و آنها به منزله گوساله و پیروان آنها آند.

ای علی! خدای تعالی به فرقت و اختلاف در این امت حکم کرده است و اگر می خواست همه را هدایت می کرد تا به غایتی که حتی دو نفر از این امت مختلف نشوند و در هیچ امر او مُنازعه نکنند و مَفْضُولُ مُنْكَرِ فَضْلِ فَاضِلِ نشود و اگر می خواست در فرستادن عذاب تعجیل می فرمود و وضع را تغییر می داد تا ظالم تکذیب شود و معلوم گردد که گردش حقّ به کجاست ولیکن خداوند دنیا را سَرایِ اَعْمَالِ قرار داده است و آخرت را دارالقرار تا آنانکه بد کردند کیفر کار خود ببینند و آنانکه نیکی کردند یاداش خوب ببینند، سپس علیٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا عَلٰى نِعْمَائِهِ وَ صَبْرًا عَلٰى بَلَائِهِ .

۱۱ - علی بن عاصم گوید: امام جواد از آباء بزرگوارشان از امام

دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ، فَقَالَ لَهُ أَبِي : وَكَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ زَيْنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَحَدًا غَيْرَكَ ؟ فَقَالَ لَهُ : يَا أَبِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ ، فَإِنَّهُ مَكْتُوبٌ عَنِّي يَمِينِ الْعَرْشِ : مِصْبَاحُ هَادٍ وَ سَفِينَةُ نَجَاتٍ وَ إِمَامٌ عَزَّ وَ فَخِرٌ ، وَ عِلْمٌ وَ ذُخْرٌ [فَلِمَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ ؟] وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي صَلْبِهِ نُطْفَةَ طَيِّبَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً ، خُلِقَتْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَكُونَ مَخْلُوقٌ فِي الْأَرْحَامِ أَوْ يَجْرِي مَاءٌ فِي الْأَصْلَابِ أَوْ يَكُونَ لَيْلٌ وَ نَهَارٌ ، وَ لَقَدْ لُقِّنَ دَعَوَاتٍ مَا يَدْعُو بِهِنَّ مَخْلُوقٌ إِلَّا حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُ ، وَ كَانَ شَفِيعَةً فِي آخِرَتِهِ ، وَ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَهُ ، وَ قَضَى بِهَا دِينَهُ ، وَ يَسَّرَ أَمْرَهُ ، وَ أَوْضَحَ سَبِيلَهُ ، وَ قَوَّاهُ عَلَى عَدُوِّهِ ، وَ لَمْ يَهْتِكْ سِتْرَهُ ، فَقَالَ أَبِي : وَ مَا هَذِهِ الدَّعَوَاتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : تَقُولُ إِذَا فَرَعْتَ مِنْ صَلَاتِكَ وَ أَنْتَ قَاعِدٌ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَ مَعَاقِدِ عَرْشِكَ وَ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ [أَنْ تَسْتَجِيبَ

حسین علیهم السلام روایت کند که فرمود: بر رسول خدا ﷺ وارد شدم و اُبی بن کعب نزد ایشان بود رسول خدا فرمود: مَرَحَبًا بر تو ای ابا عبدالله! ای زینت آسمانها و زمین! اُبی گفت: ای رسول خدا چگونه غیر شما می تواند زینت آسمانها و زمین باشد؟ فرمود: ای اُبی! به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث فرمود حسین بن علی در آسمان بزرگتر است تا در زمین، زیرا که بر یمین عرش نوشته است: چراغ هدایت و کشتی نجات و پیشوای عزت و فخر و علم و ذخر، و چرا چنین نباشد؟ و خدای تعالی در صُلب او نطفه ای پاکیزه و مبارکه و زکیه ترکیب کرده است، پیش از آنکه مخلوقی در ارحام یا نطفه ای در اصلااب یا شب و روزی باشد و به او دعاهایی تلقین شده است که هیچ مخلوقی آن دعاها را نخواند مگر آنکه خدای تعالی او را با وی محشور کند و در آخرت شفیع او گردد و گرفتاری او را برطرف و قرضش را بدان ادا کند و کارش را آسان سازد و راهش را روشن نماید، و او را بر دشمنش نیرومند گرداند و آبرویش را نبرد، اُبی گوید: یا رسول الله! این دعاها چیست؟ فرمود: هنگامی که از نماز فارغ شدی در حالی که نشسته ای می گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَ مَعَاقِدِ عَرْشِكَ وَ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ أَنْ

لی [فَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرٌ، فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي
عُسْرِي يُسْرًا] فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُسَهِّلُ أَمْرَكَ، وَ يَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ، وَ يُلَقِّنُكَ شَهَادَةَ أَنْ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِكَ، قَالَ لَهُ أَبِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا هَذِهِ النُّطْفَةُ الَّتِي فِي صُلْبِ
حَبِيبِي الْحُسَيْنِ؟ قَالَ: مَثَلُ هَذِهِ النُّطْفَةِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ وَ هِيَ نُطْفَةٌ تَبَيِّنُ وَ بَيَانٌ، يَكُونُ مَنْ
اتَّبَعَهُ رَشِيدًا وَ مَنْ ضَلَّ عَنْهُ غَوِيًّا، قَالَ: فَمَا اسْمُهُ وَ مَا دُعَاؤُهُ؟ قَالَ: اسْمُهُ عَلِيٌّ وَ دُعَاؤُهُ:
«يَا دَائِمُ يَا دَيْمُومُ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ، يَا كَاشِفَ الْغَمِّ وَ يَا فَارِجَ الْهَمِّ، وَ يَا بَاعِثَ الرُّسُلِ، وَ يَا
صَادِقَ الْوَعْدِ»، مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ كَانَ قَائِدَهُ
إِلَى الْجَنَّةِ.

قَالَ لَهُ أَبِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ مِنْ خَلْفٍ أَوْ وَصِيٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ لَهُ مَوَارِيثُ -
السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، قَالَ: فَمَا مَعْنَى مَوَارِيثِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟
قَالَ: الْقَضَاءُ بِالْحَقِّ، وَ الْحُكْمُ بِالذِّيَانَةِ، وَ تَأْوِيلُ الْأَحْلَامِ^(۱) وَ بَيَانُ مَا يَكُونُ. قَالَ: فَمَا

تَشْتَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرٌ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ
تَجْعَلَ لِي عُسْرِي يُسْرًا» که خدای تعالی کارت را تسهیل می کند و به تو شرح
صدر عطا می کند و شهادت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را هنگام مرگ تلقین تو خواهد کرد. أَبِيٌّ
به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: این نطفه ای که در صلب حبیب حسین است چیست؟
فرمود: مثل آن نطفه مثل ماه است و آن نطفه تبیین و بیان است، هر که از او
پیروی کند هدایت یافته است و هر که او را نشناسد گمراه است، گفت نامش
چیست و دعایش کدام است؟ فرمود: نامش علی است و دعایش این است: «یا
دَائِمُ يَا دَيْمُومُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا كَاشِفَ الْغَمِّ وَ يَا فَارِجَ الْهَمِّ وَ يَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَ يَا
صَادِقَ الْوَعْدِ» کسی که این دعا را بخواند خدای تعالی او را با علی بن الحسین
محمشور فرماید و به بهشت رهبریش کند.

أَبِيٌّ گوید: ای رسول خدا! آیا او وصی یا خلیفه ای دارد؟ فرمود: آری،
برای او موارث آسمانها و زمین است، گوید: ای رسول خدا! معنی موارث
آسمانها و زمین چیست؟ فرمود: قضاء به حق و حکم با دیانت و تعبیر خواب و

اسْمُهُ؟ قَالَ: اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَسْتَأْنِسُ بِهِ فِي السَّمَاوَاتِ، وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوُدٌّ فَاعْفِرْ لِي وَلِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ إِخْوَانِي وَشِيعَتِي وَطَيْبٌ مَا فِي صُلْبِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»، فَرَكَّبَ اللَّهُ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً زَكِيَّةً، فَأَخْبَرَني جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ طَيَّبَ هَذِهِ النُّطْفَةَ وَسَمَّاهَا عِنْدَهُ جَعْفَرًا، وَجَعَلَهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا وَرَاضِيًا مَرْضِيًّا، يَدْعُو رَبَّهُ فَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا دَيَّانَ غَيْرَ مُتَوَانٍ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ النَّارِ وَقَاءً، وَهُمْ عِنْدَكَ رِضَاءً، فَاعْفِرْ ذُنُوبَهُمْ، وَيَسِّرْ أُمُورَهُمْ، وَاقْضِ دِيُونَهُمْ، وَاسْتُرْ عَوْرَاتِهِمْ، وَهَبْ لَهُمُ الْكِبَائِرَ الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضِّيمَ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ، اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ [هَمٍّ] وَغَمٍّ فَرَجًا»، وَ مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَشَرَهُ اللَّهُ عِنْدَهُ أَبْيَضَ الْوَجْهِ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَى الْجَنَّةِ.

يَا أَبِي وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَكَّبَ عَلَى هَذِهِ النُّطْفَةِ نُطْفَةً زَكِيَّةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً، أَنْزَلَ عَلَيْهَا الرَّحْمَةَ وَسَمَّاهَا عِنْدَهُ مُوسَى [وَجَعَلَهُ إِمَامًا]، قَالَ لَهُ أَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ كُلُّهُمْ

بیان چیزهایی که خواهد بود، گفت: اسم او چیست؟ فرمود: نامش محمد است و ملائکه آسمان با او الفت دارند و در دعایش می گوید: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوُدٌّ فَاعْفِرْ لِي وَلِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ إِخْوَانِي وَشِيعَتِي وَطَيْبٌ مَا فِي صُلْبِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» و خداوند در صلب او نطفه مبارکه پاکیزه زکیه ای قرار داد و جبرئیل مرا خبر داد که خدای تعالی این نطفه را پاکیزه ساخته و آن را جعفر نامیده و او را هادی و مهدی و راضی و مرضیه قرار داده است، او پروردگارش را می خواند و در دعایش می گوید: «يَا دَيَّانَ غَيْرَ مُتَوَانٍ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ النَّارِ وَقَاءً، وَهُمْ عِنْدَكَ رِضَاءً، فَاعْفِرْ ذُنُوبَهُمْ، وَيَسِّرْ أُمُورَهُمْ، وَاقْضِ دِيُونَهُمْ، وَاسْتُرْ عَوْرَاتِهِمْ، وَهَبْ لَهُمُ الْكِبَائِرَ الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضِّيمَ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ، اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ هَمٍّ وَغَمٍّ فَرَجًا» و کسی که این دعا را بخواند خداوند او را سپید روی با جعفر بن محمد محشور ساخته و در بهشت خود جای دهد. ای اَبی! خدای تعالی با این نطفه، نطفه زکیه مبارکه پاکیزه ای را ترکیب فرمود و رحمتش را بر آن فرو فرستاد و آن را موسی نامید و امام گردانید. اَبی! گوید: ای رسول خدا! آیا همه آنان یکدیگر را وصف کرده و تناسل کرده و از

يَتَوَاصِفُونَ وَ يَتَنَاسَلُونَ وَ يَتَوَارِثُونَ وَ يَصِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا؟ قَالَ: وَصَفَهُمْ لِي جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ، فَقَالَ: فَهَلْ لِمُوسَى مِنْ دَعْوَةٍ يَدْعُوهَا سِوَى دُعَاءِ آبَائِهِ؟ قَالَ نَعَمْ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا خَالِقَ الْخَلْقِ، وَ يَا بَاسِطَ الرِّزْقِ، وَ يَا فَالِقَ الْحَبِّ [وَ النَّوَى]، وَ يَا بَارِيَّ النَّسَمِ وَ مُحْيِيَ الْمَوْتِ وَ مُمِيتَ الْأَحْيَاءِ، وَ [يَا] دَائِمَ الثَّبَاتِ، وَ مُخْرِجَ النَّبَاتِ، أَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ»، مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ قَضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَوَائِجَهُ وَ حَشَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ إِنَّ اللَّهَ رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً طَيِّبَةً زَكِيَّةً مَرْضِيَّةً، وَ سَمَّاهَا عِنْدَهُ عَلِيًّا، وَ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي خَلْقِهِ رَضِيًّا فِي عِلْمِهِ وَ حُكْمِهِ، وَ جَعَلَهُ حُجَّةً لِشِيعَتِهِ يَحْتَجُّونَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لَهُ دُعَاءٌ يَدْعُوهُ: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِي الْهُدَى وَ تَبَتَّنِي عَلَيْهِ، وَ أَحْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا آمِنًا مَنْ لَا خَوْفَ عَلَيْهِ وَ لَا حُزْنَ وَ لَا جَزَعَ، إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ». [وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً زَكِيَّةً مَرْضِيَّةً وَ سَمَّاهَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، فَهُوَ شَفِيعُ شِيعَتِهِ وَ وَارِثُ عِلْمِ جَدِّهِ، لَهُ عَلَامَةٌ بَيِّنَةٌ وَ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ

یکدیگر آرث می برند و بعضی اوصاف بعضی دیگر را بیان می کنند؟ فرمود: جبرئیل آنها را برای من از جانب رب العالمین وصف کرده است، گوید: آیا برای موسی غیر از دعای پدرانش دعائی هست؟ فرمود: آری، او در دعایش می گوید: «یا خالق الخلق، و یا باسط الرزق، و یا فالق الحب [و النوى]، و یا باری النسم و محیی الموتی و ممیت الأحياء، و یا دائم الثبات، و مخرج النبات، افعل بی ما أنت أهله» کسی که این دعا را بخواند خداوند حوائجش را بر آورد و روز قیامت او را با موسی بن جعفر محشور کند، و خداوند در صلب او نطفه پاکیزه زکیه مرضیه ای را ترکیب فرمود و آن را علی نامید و خدای تعالی علم و حکمت او را پسندیده است و او را حجتی برای شیعیانش قرار داده است و در روز قیامت بدو احتجاج کنند و او را دعائی است که آن را می خواند: «اللهم اعطني الهدى و تبنتني عليه، و احشرنى عليه امنا امنا من لا خوف عليه و لا حزن و لا جزع، انك اهل التقوى و اهل المغفرة»، و خدای تعالی در صلب او نطفه مبارکه پاکیزه زکیه مرضیه ای قرار داد و آن را محمد بن علی نامید و او شفیع شیعیانش و وارث علم جدش می باشد او را علامتی روشن و حجتی ظاهر است، هنگامی که

إِذَا وُلِدَ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا مِثَالَ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تُفْنِي الْمَخْلُوقِينَ وَتَبْقَى أَنْتَ، حَلِمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ، وَفِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ»، [مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ شَفِيعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُظْفَةً لَا بَاغِيَةَ وَلَا طَاغِيَةَ، بَارَةٌ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ طَاهِرَةٌ سَمَاهَا عِنْدَهُ عَلِيًّا، فَأَلْبَسَهَا السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ، وَأَوْدَعَهَا الْعُلُومَ وَالْأَسْرَارَ وَكُلَّ شَيْءٍ مَكْتُومٍ، مَنْ لَقِيَهُ وَفِي صَدْرِهِ شَيْءٌ أَنْبَأَهُ بِهِ وَحَذَّرَهُ مِنْ عَدُوِّهِ، وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا نُورُ يَا بُرْهَانَ، يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا رَبِّ اكْفِنِي شَرَّ الشُّرُورِ وَآفَاتِ الدُّهُورِ، وَأَسْأَلُكَ النَّجَاةَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»، مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ كَانَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ شَفِيعَهُ وَقَائِدَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُظْفَةً وَسَمَاهَا عِنْدَهُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ فَجَعَلَهُ نُورًا فِي بِلَادِهِ، وَخَلِيفَةً فِي أَرْضِهِ وَعِزًّا لِأُمَّتِهِ، وَهَادِيًّا لِشِيعَتِهِ، وَشَفِيعًا لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، وَنَقْمَةً عَلَى مَنْ خَالَفَهُ، وَحُجَّةً لِمَنْ وَالَاهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ اتَّخَذَهُ إِمَامًا، يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «يَا

متولد شود می گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و در دعایش می گوید: «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا مِثَالَ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تُفْنِي الْمَخْلُوقِينَ وَتَبْقَى أَنْتَ، حَلِمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ، وَفِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ» کسی که این دعا را بخواند محمد بن علی در روز قیامت شفیعش باشد. و خدای تعالی در صُلب او نطفه ای را ترکیب فرمود نه باغی و نه طاغی، بلکه نیک و مبارک و طیب و طاهر است و آن را علی نامید و لباس سکینه و وقار بر او پوشانید و در او علوم و اسرار و هر چه که مکتوم بود به ودیعه نهاد، هر که او را ملاقات کند و در دلش چیزی باشد او را از آن آگاه کند و از دشمنش بر حذر دارد و در دعایش می گوید: «يَا نُورُ يَا بُرْهَانَ، يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا رَبِّ اكْفِنِي شَرَّ الشُّرُورِ وَآفَاتِ الدُّهُورِ، وَأَسْأَلُكَ النَّجَاةَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» کسی که این دعا را بخواند علی بن محمد شفیع او خواهد بود و او را به بهشت رهبری کند. و خدای تعالی در صُلب او نطفه ای ترکیب کرد و آن را حسن بن علی نامید و او را نور بلاد و خلیفه زمین و عزت امت و هادی و شفیع شیعیان و عذابی برای مخالفان و حاجتی برای دوستان و برهانی برای مأمومانش قرار داد و در دعایش می گوید: «يَا عَزِيزَ الْعِزِّ فِي عِزِّهِ، يَا عَزِيزًا عَزَّنِي بِعِزِّكَ وَ»

عَزِيزَ الْعِزِّ فِي عِزِّهِ، يَا عَزِيزاً عَزَّيْبِي بِعِزِّكَ، وَ أَيْدِي بِنَصْرِكَ. وَ أَبْعِدْ عَنِّي هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَ ادْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ امْنَعْ عَنِّي بِمَنْعِكَ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ، يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ» مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَهُ. وَ نَجَّاهُ مِنَ النَّارِ وَ لَوْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ، وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِ الْحَسَنِ نُطْفَةَ مُبَارَكَةٍ زَكِيَّةً طَيِّبَةً طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً، يَرْضَى بِهَا كُلُّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِيثَاقَهُ فِي الْوِلَايَةِ، وَ يَكْفُرُ بِهَا كُلُّ جَاحِدٍ، فَهُوَ إِمَامٌ تَقِيٌّ نَقِيٌّ بَارٌّ مَرْضِيٌّ هَادٍ مَهْدِيٌّ. أَوَّلُ الْعَدْلِ وَ آخِرُهُ^(۱)، يُصَدِّقُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ يُصَدِّقُهُ اللَّهُ فِي قَوْلِهِ، يَخْرُجُ مِنْ تَهَامَةٍ حِينَ تَظْهَرُ الدَّلَائِلُ وَ الْعَلَامَاتُ وَ لَهُ بِالطَّالِقَانِ كُنُوزٌ لَا ذَهَبٌ وَ لَا فِضَّةٌ إِلَّا خِيُولٌ مُطَهَّمَةٌ، وَ رِجَالٌ مُسَوَّمَةٌ، يَجْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِنْ أَقْصَايِ الْبِلَادِ عَلَى عَدَدِ أَهْلِ بَدْرِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا، مَعَهُ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ فِيهَا عَدَدُ أَصْحَابِهِ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَنْسَابِهِمْ وَ بُلْدَانِهِمْ وَ صَنَائِعِهِمْ وَ كَلَامِهِمْ وَ كُنَاهُمْ، كَرَّارُونَ، مُجِدُّونَ فِي طَاعَتِهِ.

أَيْدِي بِنَصْرِكَ وَ أَبْعِدْ عَنِّي هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ ادْفَعْ عَنِّي بِدَفْعِكَ وَ امْنَعْ عَنِّي بِمَنْعِكَ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ» هر که این دعا را بخواند خداوند او را با حسن بن علی محشور فرماید و از آتش نجات دهد گرچه مستحق آن باشد. و خدای تعالی در صلب حسن نطفه مبارک و پاکیزه و زکیه و طاهره و مطهره ای ترکیب فرمود که هر مؤمنی که خداوند پیمان ولایت از او گرفته است از آن خشنود است و هر منکری بدان کافر است، و او امامی است تقی و نقی و نیکوکار و مرضی و هادی و مهدی و او اول و آخر عدالت است، خدای تعالی را تصدیق کند و خداوند نیز سخن او را تأیید فرماید، آنگاه که دلائل و نشانه هایش آشکار شود از زمین تهامه ظهور کند و برای او در طالقان گنجهای است نه از طلا و نقره بلکه از اسبانی تنومند و نیکو و مردانی شناخته شده و نامدار، خدای تعالی برای او از اقصی نقاط بلاد سیصد و سیزده تن به عدد اصحاب بدر گرد آورد و به همراه او صحیفه مختومه ای است که در آن شماره اصحابش به نام و نسب و محل سکونت و شغل و زبان و کنیه آنان ثبت است، در

۱ - فی بعض النسخ: «مهدی بحکم بالعدل و یأمر به».

فَقَالَ لَهُ أَبِي: وَ مَا دَلَائِلُهُ وَ عِلْمَاتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَهُ عِلْمٌ إِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ انْتَشَرَ ذَلِكَ الْعِلْمُ مِنْ نَفْسِهِ، وَ انْطَقَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَنَادَاهُ الْعِلْمُ أَخْرُجْ يَا وُلِيَّ-
 اللَّهُ فَاقْتُلْ أَعْدَاءَ اللَّهِ، وَ لَهُ رَايَتَانِ^(۱) وَ عِلْمَتَانِ وَ لَهُ سَيْفٌ مُعَمَّدٌ. فَإِذَا حَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ اقْتَلَعَ ذَلِكَ السَّيْفُ مِنْ غِمْدِهِ، وَ انْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَنَادَاهُ السَّيْفُ: أَخْرُجْ يَا وُلِيَّ-
 اللَّهِ فَلَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ عَنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ، فَيَخْرُجُ وَ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَيْثُ تَقِفُهُمْ، وَ يَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَحْكُمُ بِحُكْمِ اللَّهِ، يَخْرُجُ وَ جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ، وَ شُعَيْبُ وَ صَالِحٌ عَلَى مُقَدَّمِهِ، فَسَوْفَ تَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَفْوِضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ، يَا أَبِي طُوبَى لِمَنْ لَقِيَهُ، وَ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُ، وَ طُوبَى لِمَنْ قَالَ بِهِ، يَنْجِيهِمُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِالْإِقْرَارِ بِهِ وَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ بِجَمِيعِ الْأُمَّةِ، يَفْتَحُ لَهُمُ الْجَنَّةَ، مَثَلُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ-

جنگها حمله ور و در پیروی از وی کوشانید.

أبي گوید: ای رسول خدا دلایل و نشانه هایش چیست؟ فرمود: او را علمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود خود به خود منتشر شده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می کند: ای ولی خدا! به در آی و دشمنان خدا را نابود ساز، و او را دو رایت و علامت و نیز شمشیری در غلاف است و چون وقت خروجش نزدیک شود آن شمشیر از غلاف به در آمده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می کند: ای ولی خدا! به در آی که دیگر روا نیست از دشمنان خدا دست برداری و او نیز خروج می کند و دشمنان خدا را هر جا که بیند نابود می سازد و حدود الهی را اقامه کرده و حکم خدا را جاری می سازد، او خروج می کند در حالیکه جبرئیل از راست و میکائیل در سمت چپ اوست و شعیب و صالح جلودار اویند، و به زودی آنچه را که می گویم به یاد خواهید آورد و امرم را به خدای تعالی وا می گذارم اگر چه پس از حینی باشد. ای اُبی! خوشا به حال کسی که معتقد بدو باشد، خداوند به واسطه اقرار به او و به رسول خدا و جمیع ائمه آنها را از هلاکت نجات بخشد و بهشت را به رویشان بگشاید، مثل آنان در زمین مثل متسک است که بوی خوشش پراکنده می شود و هرگز متغیر نمی گردد و مثل

۱- فی بعض النسخ «هما رایتان» و فی العیون «و هما آیتان».

المِسْكِ يَسْطَعُ رِيحُهُ فَلَا يَتَغَيَّرُ أَبَدًا، وَ مَثَلُهُمْ فِي السَّمَاءِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ الَّذِي لَا يَطْفَأُ نُورُهُ أَبَدًا، قَالَ أَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ حَالُ^(۱) هَؤُلَاءِ الْأُمَّةِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيَّ اثْنَيْ عَشَرَ خَاتَمًا وَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ صَحِيفَةً، اسْمُ كُلِّ إِمَامٍ عَلِيٌّ خَاتَمِهِ، وَ صِفَتُهُ فِي صَحِيفَتِهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

۱۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي حَمزَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَخِي عَلِيٌّ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَجْلَسَنِي عَلِيٌّ فَاخَذَهُ، وَ أَجْلَسَ أَخِي الْحَسَنَ عَلِيٌّ فَاخَذَهُ الْآخَرَى، ثُمَّ قَبَّلَنَا وَ قَالَ: يَا أَبِي أَنْتَا مِنْ إِمَامَيْنِ صَالِحَيْنِ^(۲) اخْتَارَكُمَا اللَّهُ مِنِّي، وَ مِنْ أَبِيكُمَا وَ أُمَّكُمَا، وَ اخْتَارَ مِنْ صُلْبِكَ يَا حُسَيْنُ تِسْعَةَ أُمَّةٍ تَسْبِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ كُلُّهُمْ فِي الْفَضْلِ وَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى سَوَاءً».

۱۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ:

ایشان مانند مثل ماه منیر است که نورش هرگز خاموش نمی شود. ابی گوید: ای رسول خدا! خدای تعالی چگونه حال این ائمه را بیان فرموده است: فرمود: خدای تعالی دوازده مهر و دوازده صحیفه بر من فرو فرستاد و نام هر امامی بر مهر او و صفتش در صحیفه اوست. درود خدا بر او و بر همگی ایشان باد.

۱۲ - از حسین بن علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ روایت است که فرمود: من و برادرم بر جدم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شدیم و آن حضرت مرا بر یک زانو و برادرم را بر زانوی دیگرش نشانید، سپس ما را بوسید و گفت: پدرم به قربان شما دو امام شایسته باد! خدای تعالی شما را از وجود من و پدرتان اختیار کرد و ای حسین! خداوند از صلب تو نه امام برگزید که نهمین آنها قائم ایشان است و همه آنها در فضیلت و منزلت نزد خدای تعالی برابرند.

۱۳ - جابر بن عبدالله انصاری گوید: بر فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ وارد شدم و در

۱ - فی بعض النسخ «کیف جاءك بیان هؤلاء الائمة»

۲ - فی بعض النسخ «سبطین» مکان «صالحین»

وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ «قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمْ الْقَائِمُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ -».

۱۴ - حَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ - عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ - مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا غِيَاثُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - إِنَّمَا مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ غَيْثٍ لَا يُدْرِي أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَوْ آخِرُهُ. إِنَّمَا مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ حَدِيقَةٍ أَطْعَمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَامًّا، ثُمَّ أَطْعَمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَامًّا، لَعَلَّ آخِرَهَا فَوْجًا أَنْ يَكُونَ أَعْرَضَهَا بَحْرًا، وَ أَعْمَقَهَا طُولًا وَ فَرْعًا، وَ أَحْسَنَهَا جَنِيًّا، وَ كَيْفَ تُهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوَّلُهَا، وَ اثْنَا عَشَرَ مِنْ بَعْدِي مِنَ السُّعْدَاءِ وَ أُولِي الْأَلْبَابِ، وَ الْمَسِيحُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ آخِرُهَا؟ وَلَكِنْ يَهْلِكُ بَيْنَ ذَلِكَ^۱ نَتِجُ الْهَرَجِ لَيْسُوا مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْهُمْ».

مقابل او لوحی بود که اسما اوصیای از فرزندان در آن بود، آنها را بر شمرده دوازده تن بودند و آخرین آنها قائم بود، سه تن از آنان محمد و چهارتن از ایشان علی نام داشتند. صلوات خداوند بر همگی آنان باد.

۱۴ - حسین بن زید بن علی از جعفر بن محمد از آباء بزرگوارش از رسول خدا روایت کند که سه بار فرمودند: مژده باد بر شما! مثل اُمّت مانند باران است که معلوم نیست اول آن بهتر است یا آخر آن، و مثل اُمّت مانند مثل باغی است که سالی گروهی از آن طعام بگیرند و سالی دیگر گروهی دیگر، شاید آخر آن گروهی باشد که از دریا عریض تر و طول و فرع آن عمیق تر و پر بارتر باشد! و چگونه اُمّتی هلاک شود که من اول ایشان باشم و پس از من اوصیای دوازده گانه من که از سعداء و اولی الالباب هستند و عیسی بن مریم آخرینشان باشد، لکن در این میان گروهی خود روی هلاک شدند که از من نیستند و من نیز از آنها نمی باشم.

۱۵ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ «قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ يَقُولُ: كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ وَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَذَكَرَ حَدِيثًا جَرَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ وَ أَنَّهُ قَالَ لِمُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنِي الْحَسَنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنَةُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَ سَتَدْرِكُهُ يَا عَلِيُّ، ثُمَّ ابْنَةُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتَدْرِكُهُ يَا حُسَيْنُ، ثُمَّ تَكْمَلُهُ اثْنِي عَشَرَ إِمَامًا تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: ثُمَّ اسْتُشْهِدْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ بْنَ أَبِي سَلَمَةَ وَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعَاوِيَةَ، قَالَ سُلَيْمِ بْنُ قَيْسٍ: وَ قَدْ كُنْتُ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادِ وَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ

۱۵ - سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ هَلَالِيِّ گوید: از عبدالله بن جعفر طیار شنیدم که می گفت: من و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمة و أسامة بن زید نزد معاویه بودیم و حدیثی را که مابین آنها رفته بود یاد می کرد و اینکه به معاویه بن - ابی سفیان گفته است که از رسول خدا شنیدم که می فرمود: من از مؤمنان بر خودشان اولی هستم، سپس برادرم علیّ اولای به مؤمنان از خودشان است و آنگاه که شهید شود حسن اولای به مؤمنان از خودشان است، سپس فرزندم حسین اولای به مؤمنان از خودشان است و چون شهید شود، فرزندش علیّ اولای به مؤمنان از خودشان خواهد بود و تو ای علیّ! او را خواهی دید، سپس فرزندش محمد بن علیّ اولای به مؤمنان از خودشان خواهد بود و تو ای حسین او را خواهی دید، سپس دوازده امام را کامل گردانید و نه تن آنها از فرزندان حسین هستند. عبدالله بن جعفر گوید: سپس از حسن و حسین صلوات الله علیهما و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمة و أسامة بن زید گواهی خواستم و آنان نزد معاویه برایم شهادت دادند، سُلیم بن قیس گوید: من از سلمان و ابوذر و مقداد و

فَحَدَّثُونِي أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .»

۱۶ - حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ مُحَمَّدُ بْنُ -
يَحْيَى بْنِ خَلْفِ بْنِ يَزِيدَ الْمَرْزُوقِيِّ بِالرِّيِّ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ :
حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ - فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ ثَلَاثِينَ وَمِائَتَيْنِ - الْمَعْرُوفُ بِإِسْحَاقَ
ابْنِ رَاهَوِيَّةٍ قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قَالَ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ
مَسْرُوقٍ قَالَ : بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ نَعْرِضُ مَصَاحِفَنَا عَلَيْهِ إِذْ قَالَ لَهُ فَتَى
شَابٌّ : هَلْ عَهْدَ إِلَيْكُمْ نَبِيِّكُمْ كَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَةً ؟ قَالَ : إِنَّكَ لَحَدَّثَ السَّنَّ وَإِنْ هَذَا
لَشَيْءٌ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ ، نَعَمْ عَهْدَ إِلَيْنَا نَبِينَا ﷺ أَنَّهُ يَكُونُ بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ
خَلِيفَةً بَعْدَ نُبِيَّائِ بَنِي إِسْرَائِيلَ .»

۱۷ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ
ابْنِ أَبِي الرَّجَالِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ وَاسِ الْحَرَّانِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ
ابْنُ الْحَكَمِ قَالَ : حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ ، عَنْ مَطْرَفٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عَمِّهِ
قَيْسِ بْنِ عُبَيْدٍ « قَالَ : كُنَّا جُلُوسًا فِي حَلْقَةٍ فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ :
أَيْتُكُمْ عَبْدُ اللَّهِ ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ : أَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، قَالَ : هَلْ حَدَّثَكُمْ نَبِيُّكُمْ كَمْ يَكُونُ
بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ ؟ قَالَ : نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ عِدَّةً نُبِيَّائِ بَنِي إِسْرَائِيلَ .»

اسامه بن زيد نیز این حدیث را شنیدم و آنها هم گفتند که آن را از رسول خدا ﷺ شنیده اند.

۱۶ - مسروق گوید: روزی نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و مصاحف خود را بر او عرضه می داشتیم که جوانی به او گفت: آیا پیامبرتان به شما سفارش نکرده است که چند خلیفه پس از او خواهد بود؟ او گفت: تو نوجوانی و پیش از تو کسی این سؤال را از من نکرده است، آری پیامبر ما به ما سفارش کرده است که بعد از او دوازده خلیفه به عدد نقبای بنی اسرائیل خواهد بود.

۱۷ - قیس بن عبید گوید: ما در حلقه ای که عبدالله بن مسعود نیز در آن بود نشسته بودیم و یک اعرابی آمد و گفت: کدام یک از شما عبدالله است؟ عبدالله بن - مسعود گفت: من عبدالله هستم، گفت: آیا پیامبر شما نگفته است که خلفای پس از

۱۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَافِظُ قَالَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَاعِدٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْفَضْلِ : وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَوَّارٍ ؛ وَ ابْنُ وَرَاقِ النَّفِيلِيُّ قَالُوا : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَقَّارِ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ : حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ ، عَنْ مُطَّرَفٍ ، عَنْ الشَّعْبِيِّ . قَالَ عَتَّابُ : وَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْمَاطِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُوسَى قَالَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ أَشْعَثِ بْنِ سَوَّارٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ . قَالَ عَتَّابُ : وَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَرَائِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَزَّانُ قَالَ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُسْلِمَةَ قَالَ : حَدَّثَنَا أَشْعَثُ بْنُ سَوَّارٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ كُلُّهُمْ قَالُوا : عَنِ عَمِّهِ قَيْسِ بْنِ عُبَيْدٍ . قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ عَتَّابُ - وَ هَذَا حَدِيثُ مُطَّرَفٍ - قَالَ : كُنَّا جُلُوسًا فِي الْمَسْجِدِ ، وَ مَعَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ : فِيكُمْ عَبْدُ اللَّهِ [بْنُ مَسْعُودٍ] قَالَ : نَعَمْ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ فَمَا حَاجَتُكَ ؟ قَالَ : يَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبِرْكُمْ نَبِيِّكُمْ كَمْ يَكُونُ فِيكُمْ مِنْ خَلِيفَةٍ ؟ قَالَ : لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ ، نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً عِدَّةُ نُبَّاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ . قَالَ أَبُو عَرُوبَةَ فِي حَدِيثِهِ : «نَعَمْ عِدَّةُ نُبَّاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» . قَالَ جَرِيرٌ : عَنْ أَشْعَثَ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ : «الْخُلَفَاءُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كَعِدَّةِ نُبَّاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» .

۱۹ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ

او چند نفرند؟ گفت: آری، دوازده نفر، به تعداد نُبَّاءِ بنی اسرائیل.

۱۸ - ابو القاسم بن عتَّاب به طرق عدیده از قیس بن عبید روایت کند که ما در مسجد نشسته بودیم و عبدالله بن مسعود نیز با ما بود، آنگاه یک اعرابی آمد و گفت: آیا عبدالله بن مسعود در میان شماست؟ او گفت: آری من عبدالله هستم تو چه می خواهی؟ گفت: ای عبدالله آیا پیامبر شما از تعداد خلفا به شما خبر داده است؟ او گفت: سؤالی پرسیدی که از زمانی که به عراق آمده ام کسی آن را نپرسیده است، آری، دوازده خلیفه به تعداد نُبَّاءِ بنی اسرائیل. ابو عروبه در حدیثش گوید که گفت: آری به عدد نُبَّاءِ بنی اسرائیل. جریر از اشعث از ابن-مسعود از پیامبر روایت کند که فرمود: خلفاء پس از من دوازده نفر به تعداد نُبَّاءِ بنی اسرائیل است.

۱۹- جابر بن سمره گوید: همراه پیامبر بودم شنیدم می فرمود: پس از من

النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ - يَعْنِي الْهَمْدَانِيَّ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَمِّي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ زِيَادِ بْنِ عَلَاقَةَ، وَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا، ثُمَّ أَخْفَى صَوْتَهُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا الَّذِي أَخْفَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: قَالَ: كَلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ السُّكْرِيُّ الْمُرُوزِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ عَمَّارٍ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ رَزِينٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: جِئْتُ مَعَ أَبِي إِلَى الْمَسْجِدِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ - يَعْنِي أَمِيرًا - ثُمَّ خَفَضَ مِنْ صَوْتِهِ فَلَمْ أَدْرِ مَا يَقُولُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: قَالَ: كَلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الدِّينَوْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي دَاوُدَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شَاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ دُكْوَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَلِي هَذَا الْأَمْرَ اثْنَا عَشَرَ، قَالَ: فَصَرَخَ النَّاسُ فَلَمْ أَسْمَعْ مَا قَالَ، فَقُلْتُ لِأَبِي - وَ كَانَ أَقْرَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي -: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: قَالَ: كَلُّهُمْ

دوازده امیر خواهد بود، آنگاه صوتش را مخفی کرد، به پدرم گفتم: رسول خدا چه چیز را مخفی کرد؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

۲۰ - جابر بن سمرة گوید: به همراه پدرم به مسجد آمدیم و پیامبر ﷺ خطبه می خواند و شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر خواهد بود، سپس صدایش را آهسته کرد و من ندانستم که چه می گوید، به پدرم گفتم: چه فرمود: گفت: فرمود: همه آنان از قریش هستند.

۲۱ - جابر بن سمرة گوید: نزد پیامبر بودیم و فرمود: ولایت این امت را دوازده نفر عهده دار خواهند بود، مردم فریاد کشیدند و من نشنیدم چه فرمود، به پدرم که نزدیک تر از من به رسول خدا بود گفتم: رسول خدا چه فرمود؟ گفت:

مِنْ قُرَيْشٍ، وَكُلُّهُمْ لَا يُرَى مِثْلَهُ.

وَ قَدْ أُخْرِجَتْ الطُّرُقُ فِي هَذَا الْحَدِيثِ مِنْ طَرِيقِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ؛ وَ مِنْ طَرِيقِ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ فِي كِتَابِ النَّصِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْاِثْنِي عَشَرَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِالْإِمَامَةِ.

۲۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ الطَّيَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي سُفْيَانُ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ مَكْحُولٍ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً؟ قَالَ مَكْحُولٌ: نَعَمْ، وَ ذَكَرَ لَفْظَةً أُخْرَى.

۲۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْقَصْرَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ بِشْرُ بْنُ مُوسَى بْنِ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ خَلْفُ ابْنِ الْوَلِيدِ الْبَصْرِيُّ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ سِمْكَانٍ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: يَقُومُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا. ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ لَمْ أَفْهَمْهَا، فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ، فَقَالُوا: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْقَصْرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ الْكُمَيْتِ بْنِ بُهْلُولِ الْمُوصِلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَسَانُ ابْنُ الرَّبِيعِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى عَامِرِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ جَابِرٍ أَنَّهُ

فرمود: همه آنها از قریش هستند و مثل هیچیک از آنها دیده نشده است.

شیخ صدوق فرماید: من طرق این حدیث را از طریق عبدالله بن مسعود و از طریق جابر بن سمرة در کتاب «النص على الأئمة الاثني عشر بالامامة» نقل نموده ام.

۲۲ - مکحول گوید که به او گفتند: آیا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: که پس از من دوازده خلیفه خواهد بود؟ مکحول گوید: آری و لفظ دیگری را هم گفت.

۲۳ - جابر بن سمرة گوید: از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر قیام خواهند کرد، آنگاه کلمه ای فرمود که من آن را نفهمیدم و از مردم پرسیدم، گفتند: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

۲۴ - جابر گوید: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: پیوسته کار امت من روشن

قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لا يزال أمر أمتي ظاهراً حتى يمضي اثنا عشر خليفة كلهم من قريش».

۲۵ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي - عِيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَام فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي خِلَافَةِ عُمَانَ وَ جَمَاعَةٍ يَتَحَدَّثُونَ وَ يَتَذَكَّرُونَ الْعِلْمَ وَ الْفِقْهَ فَذَكَرْنَا قُرَيْشًا [وَ شَرَفَهَا] وَ فَضْلَهَا وَ سَوَابِقَهَا وَ هِجْرَتَهَا وَ مَا قَالَ فِيهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْفَضْلِ مِثْلَ قَوْلِهِ: «الْأُمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ»، وَ قَوْلُهُ: «النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ»، وَ «قُرَيْشُ أُمَّةُ الْعَرَبِ»، وَ قَوْلُهُ: «لَا تَسُبُّوا قُرَيْشًا»، وَ قَوْلُهُ: «إِنَّ لِلْقُرَشِيِّ قُوَّةَ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ»، وَ قَوْلُهُ: «مَنْ أَبْغَضَ قُرَيْشًا أَبْغَضَهُ اللهُ»، وَ قَوْلُهُ: «مَنْ أَرَادَ هَوَانَ قُرَيْشٍ أَهَانَهُ اللهُ». وَ ذَكَرُوا الْأَنْصَارَ وَ فَضْلَهَا وَ سَوَابِقَهَا وَ نُصْرَتَهَا وَ مَا أَتَى اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِمْ فِي كِتَابِهِ، وَ مَا قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْفَضْلِ، وَ ذَكَرُوا مَا قَالَ فِي سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ وَ غَسِيلِ الْمَلَائِكَةِ، فَلَنْ يَدْعُوا شَيْئاً مِنْ فَضْلِهِمْ حَتَّى قَالَ كُلُّ حَيٍّ: مِثْلَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ، وَ قَالَتْ قُرَيْشُ: مِثْلَ رَسُولٍ -

خواهد بود تا آنکه دوازده خلیفه در گذرند و همه آنها از قریش خواهند بود.

۲۵ - سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ گوید: در خلافت عثمان عَلَيْهِ السَّلَام را در مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیدم و جماعتی هم حدیث می گفتند و به مذاکره علم و فقه مشغول بودند و ما از قریش و شرف و فضل و سوابق و هجرت آنها یاد کردیم و اینکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کلماتی در فضیلت آنها فرموده اند همچون «امامان از قریشند» و «مردم پیرو قریشند» و «قریش ائمه عرب است» و «به قریش دشنام ندهید» و «فرد قریشی دو برابر نیروی دیگران را دارد» و «کسی که قریش را دشمن بدارد خدا او را دشمن می دارد» و «کسی که خواری قریش را بخواهد، خداوند او را خوار سازد» و آنها هم از انصار و فضل و سوابق و یاری کردن ایشان یاد کردند و اینکه خدای تعالی در کتابش ایشان را ثنا فرموده و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فضیلتشان را بیان فرموده است و گفتار آن حضرت را درباره سعد ابن عباده و غسل الملائکه را بازگو کرده و چیزی از فضائل ایشان را فروگزار

اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وَ مِنْنا جَعْفَرٌ ، وَ مِنْنا حَمَزَةٌ ، وَ مِنْنا عُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ ، وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ وَ
 أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ سَعْدٌ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ سَالِمٌ ، وَ ابْنُ عَوْفٍ ، فَلَمْ يَدْعُوا مِنْ الْحَيِّينَ
 أَحَدًا مِنْ أَهْلِ السَّابِقَةِ إِلَّا سَمَوَهُ ، وَ فِي الْحَلْقَةِ أَكْثَرُ مِنْ مَائَتِي رَجُلٍ فَمِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي -
 طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ ، وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ، وَ طَلْحَةُ ، وَ الزُّبَيْرُ ، وَ عِمَارٌ ،
 وَ الْمُقْدَادُ ، وَ أَبُو ذَرٍّ ، وَ هَاشِمُ بْنُ عُبْتَةَ ، وَ ابْنُ عُمَرَ ، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، وَ ابْنُ -
 عَبَّاسٍ ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ ، وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ ، وَ مِنَ الْأَنْصَارِ أَبِي بَنِي كَعْبٍ ، وَ زَيْدُ بْنُ -
 ثَابِتٍ ، وَ أَبُو أَيُّوبِ الْأَنْصَارِيُّ ، وَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيَّهَانِ ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمَةَ ، وَ قَيْسُ بْنُ -
 سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ ، وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، وَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ، وَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ ، وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي -
 أَوْفَى ، وَ أَبُو لَيْلَى ، وَ مَعَهُ ابْنَةُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَاعِدٌ بِحَبِيبِهِ غُلَامٌ صَبِيحُ الْوَجْهِ أَمْرَدٌ ، فَجَاءَ
 أَبُو الْحَسَنِ الْبَصْرِيُّ وَ مَعَهُ ابْنَةُ الْحَسَنِ غُلَامٌ أَمْرَدٌ صَبِيحُ الْوَجْهِ ، مُعْتَدِلُ الْقَامَةِ قَالَ :
 فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى فَلَا أُدْرِي أَيُّهُمَا أَجْمَلُ هَيْئَةً ، غَيْرُ أَنَّ الْحَسَنَ

نکردند تا به غایتی که هر قبیله ای گفت : فلانی و فلانی از ماست و قریش گفت :
 رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ماست و جعفر و حمزه و عبیده بن الحارث و زید بن حارث
 و ابوبکر و عمر و عثمان و سعد و ابو عبیده و سالم و ابن عوف از ما هستند . و
 هیچیک از پیشگامان دو قبیله نبود جز آنکه نام آنها را بردند و در آن حلقه بیش
 از دویست مرد حضور داشتند که از جمله آنان علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و سعد بن -
 ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابوذر و هاشم
 ابن عتبّه و ابن عمر و حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و
 عبدالله بن جعفر بودند . و از انصار ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابو ایوب
 انصاری و ابو الهیثم ابن التیّهان و محمد بن مسلمة و قیس بن سعد بن عباده و جابر
 ابن عبدالله و انس بن مالک و زید بن ارقم و عبدالله بن ابی اوفی و ابو لیلی و
 پسرش عبدالرحمن بودند ، عبدالرحمن که در کنار پدرش نشسته بود پسر بچه ای
 زیبا و امرد بود ، ابو الحسن بصری هم به همراهی پسرش حسن که او هم
 پسر بچه ای امرد و زیبا روی و معتدل قامه بود آمد و من به عبدالرحمن بن ابی -
 لیلی و حسن بصری می نگریستم و نمی دانستم که کدام یک از آندو زیباترند ولی

أَعْظَمُهَا وَأَطْوَلُهَا، فَأَكْثَرَ الْقَوْمِ فِي ذَلِكَ مِنْ بُكْرَةٍ إِلَى حِينِ الزَّوَالِ وَعُثْمَانُ فِي دَارِهِ لَا يَعْلَمُ بِشَيْءٍ مِمَّا هُمْ فِيهِ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاكِتٌ لَا يَنْطِقُ، لَاهُوَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ. فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ فَقَالُوا: يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ؟ فَقَالَ: مَا مِنَ الْحَيِّينَ إِلَّا وَ قَدْ ذَكَرَ فَضْلًا وَقَالَ حَقًّا، وَأَنَا أَسْأَلُكُمْ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ بِمَنْ أَعْطَاكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذَا الْفَضْلَ؟ أَبَانْفُسِكُمْ وَعَشَائِرِكُمْ وَأَهْلَ بِيُوتَاتِكُمْ أَوْ بغيرِكُمْ؟ قَالُوا: بَلْ أَعْطَانَا اللَّهُ وَمَنْ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَعَشِيرَتِهِ، لَأَبَانْفُسِنَا وَعَشَائِرِنَا وَلَا بِأَهْلِ بِيُوتَاتِنَا، قَالَ: صَدَقْتُمْ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ، أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي نِلْتُمْ بِهِ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ خَاصَّةً دُونَ غَيْرِهِمْ، وَأَنَّ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنِّي وَأَهْلُ بَيْتِي كُنَّا نُورًا يَسْعَى بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ، فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَعَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ وَأَهْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ حَمَلَهُ فِي السَّفِينَةِ فِي صُلْبِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَذَفَ بِهِ فِي

حسن بزرگتر و بلند قامت تر بود و مردم از صبح تا ظهر در این مذاکرات بودند و عثمان در خانه خود بود و اطلاعی از این مجلس نداشت و علی بن ابی طالب هم ساکت بود و هیچ کلامی نفرمود نه خودش و نه هیچیک از اهل بیتش. بعد از آن مردم بدوروی آورده و گفتند: ای ابوالحسن! چرا سخن نمی گویی؟ فرمود: هر دو طایفه فضل خود را بیان کرده و حق را گفتند و من ای گروه قریش و ای انصار! از شما می پرسم خدای تعالی این فضل را به واسطه چه کسی به شما ارزانی داشته است؟ آیا بخاطر خودتان و فامیل و خاندانتان است یا به واسطه غیر شماست؟ گفتند: این فضل به واسطه محمد و خاندان او بر ما ارزانی شده و عطا گردیده است، و نه به خاطر خودمان و فامیل و خاندانمان. فرمود: ای گروه قریش و ای انصار! راست می گوئید، آیا ندانستید که هر خیری که در دنیا و آخرت به شما برسد به واسطه ما اهل بیت است، و نه دیگران و اینکه پسر عموی من رسول خدا ﷺ فرمود: «من و اهل بیتم چهارده هزار سال قبل از آنکه خدای تعالی آدم علیه السلام را بیافریند نوری بودیم که در پیشگاه خدای تعالی ساطع بود و چون آدم را آفرید آن نور را در صلب وی نهاد و او را به زمین فرود آورد،

النَّارِ فِي صُلْبِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَنْقُلُنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ وَمِنَ الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ إِلَى الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ مِنَ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ لَمْ يَلْتَقِ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى سِفَاحِ قَطُّ؟ فَقَالَ أَهْلُ السَّابِقَةِ وَالْقِدْمَةِ وَ أَهْلُ بَدْرٍ وَ أَهْلُ أُحُدٍ: نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، ثُمَّ قَالَ: أَنْشِدُكُمْ اللَّهُ أَنْتَعَلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَضَّلَ فِي كِتَابِهِ السَّابِقَ عَلَى الْمَسْبُوقِ فِي غَيْرِ آيَةٍ وَ إِنِّي لَمْ يُسَبِّحْنِي إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَأَنْشِدُكُمْ اللَّهُ أَنْتَعَلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ»^(۱) وَ «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»^(۲) ، سئِلَ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ هُمْ ، فَأَنَا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ صَيِّبِي أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ»؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

سپس آن را در آن کشتی و در صُلب نوح عليه السلام حمل کرد، سپس آن را در آتش و در صُلب ابراهیم عليه السلام افکند، سپس همواره خدای تعالی ما را از اصْلابِ کریمه به ارحامِ طاهره و از ارحامِ طاهره به اصْلابِ کریمه پدران و مادران منتقل کرد و هیچیک از آنان به سِفاح و زنا برخورد نکرد.

آنگاه سابقون و پیشگامان و اهل بدر و اُحد گفتند: آری، آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم، سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا هیچ می‌دانید خدای تعالی در چند آیه قرآن کریم سابق را بر مسبوق تفضیل داده است؟ و آیا می‌دانید هیچکس از این امت در امر خدا و رسولش بر من سبقت نجسته است؟ گفتند: به خدا چنین است. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید این آیات در کجا نازل شده است: «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ» وَ «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؟ از پیامبر اکرم از آنها پرسش شد، فرمودند: خدای تعالی آن را در شأن انبیاء و اوصیای آنان نازل فرموده است و من افضل انبیاء و رسولان هستم و وصی من علی بن ابی طالب افضل اوصیاء است» گفتند: بخدا چنین است.

قال: فَأَنْشِدُكُمْ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اتَّعَلَّمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)، وَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (۲)، وَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْزِيَ» (۳) قال الناس: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهَذِهِ خَاصَّةٌ فِي بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ عَامَّةٌ لِجَمِيعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يُعَلِّمَهُمْ وَ لَأَةِ أَمْرِهِمْ وَ أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوِلَايَةِ مَا فَسَّرَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ حَجِّهِمْ فَانصَبَنِي لِلنَّاسِ بِغَدِيرِ خُمٍّ، ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَ ظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكَذِّبِي، فَأَوْعَدَنِي لِأَبْلَغِهَا أَوْ لِيُعَذِّبَنِي» ثُمَّ أَمَرَ فَنُودِيَ الصَّلَاةَ جَامِعَةً، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ اتَّعَلَّمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ،

فرمود: شما را به خدای تعالی سوگند می دهم آیا می دانید که این آیات کجا نازل شده است: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» و آیه «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون» و آیه «و لم یتخذوا من دون الله و رسوله و لا المؤمنین ولیجة»؟ مردم به رسول خدا گفتند: آیا این آیات خاص بعضی از مؤمنان است و یا آنکه عام است و شامل همه آنها می شود؟ و خدای تعالی به پیامبرش فرمان داد که والیان امر را به آنها اعلام کند و ولایت را برای آنها تفسیر کند همانگونه که صلاة و زکاة و حج آنها را تفسیر کرده است، پس مرا در غدیر خم برای مردم منصوب کرد، آنگاه خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! خدای تعالی مرا به رسالتی فرستاد که سینه ام بدان تنگی می کرد و گمان می کردم که مردم مرا تکذیب کنند بعد از آن مرا ترسانید که یا آن را ابلاغ کنم و یا آنکه مرا عذاب خواهد کرد» سپس امر فرمود و ندا کردند «الصلاة جامعَةً» آنگاه برای مردم خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! آیا می دانید که خدای تعالی مولای من و مولای مؤمنان است و من از خودشان بر آنها اولی هستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود:

قال: قُمْ يَا عَلِيُّ، فَقُمْتُ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، فَقَامَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ - رضي الله عنه - فقال: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَاؤُهُ كَمَاذَا؟ فَقَالَ عليه السلام: وَلَاؤُهُ كَوِلائي، مَنْ كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱)، فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ بِتَمَامِ النِّعْمَةِ وَكَمَالِ نُبُوتِي وَدِينِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ بَعْدِي»، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَاتُ خَاصَّةٌ لِعَلِيٍّ؟ قَالَ: بَلَىٰ فِيهِ وَفِي أَوْصِيَائِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، قَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيْنَهُمْ لَنَا، قَالَ: «عَلِيٌّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، الْقُرْآنُ مَعَهُمْ وَهُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لَا يُفَارِقُونَهُ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّىٰ يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي» فَقَالُوا كُلُّهُمْ: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ

ای علیٰ برخیز و من برخاستم، فرمود: هر که من مولای او هستم علیٰ مولای اوست، خدایا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار، بعد از آن سلمان فارسی برخاست و گفت: ای رسول خدا! ولای او مانند ولایت کیست؟ فرمود: ولای او مانند ولایت من است، هر که بر او اولی هستم علیٰ نیز بر او اولی است و پس از آن خدای تعالیٰ این آیه را نازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر گفت و فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ بِتَمَامِ نِعْمَتِي وَكَمَالِ نُبُوتِي وَدِينِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ بَعْدِي» پس از آن نگاه ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! آیا این آیات خاص علیٰ است؟ فرمود: آری درباره او و اوصیای من تا روز قیامت است، گفتند: ای رسول خدا! آنان را برای ما بیان کن، فرمود: علیٰ برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در اُمت و ولی هر مؤمنی پس از من است، سپس فرزندان حسن و سپس فرزندان حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین که یکی پس از دیگری بیایند و قرآن با ایشان است و آنان هم با قرآنند و از قرآن مفارقت نکنند و قرآن هم از آنان جدا نشود تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد

كُلُّهُ وَ شَهِدْنَا كَمَا قُلْتَ سِوَاءَ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ حَفِظْنَا جُلَّ مَا قُلْتَ، وَ لَمْ نَحْفَظْهُ كُلَّهُ، وَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ حَفِظُوا أَحْيَارُنَا وَ أَفَاضِلُنَا، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتُمْ لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَسْتَوُونَ فِي الْحِفْظِ، أَنْشِدُكُمْ اللَّهُ مَنْ حَفِظَ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَامَ فَأَخْبَرَ بِهِ؟ فَقَامَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ وَ الْبُرَاءُ بْنُ عَازِبٍ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقْدَادُ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - فَقَالُوا: نَشْهَدُ لَقَدْ حَفِظْنَا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ قَائِمٌ عَلَى الْمِنْبَرِ وَ أَنْتَ إِلَى جَنْبِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ وَ الْقَائِمَ فِيكُمْ بَعْدِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي وَ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ طَاعَتَهُ فَقَرَنَهُ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَتِي، فَأَمَرَكُمْ بِوِلَايَتِي وَ وِلَايَتِهِ فَإِنِّي رَاجِعْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ خَشْيَةَ طَعْنِ أَهْلِ النِّفَاقِ وَ تَكْذِيبِهِمْ فَأَوْعَدَنِي رَبِّي لِأُبَلِّغَنَّهَا أَوْ لِيُعَذِّبَنِي، أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَكُمْ فِي كِتَابِهِ بِالصَّلَاةِ فَقَدْ بَيَّنَّهَا لَكُمْ وَ بِالزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ فَبَيَّنَّهَا لَكُمْ وَ فَسَّرَهَا لَكُمْ،

شوند. آنگاه همه آنها گفتند: به خدا چنین است و ما هم همه آنچه را که گفתי شنیده ایم و بدان گواهی می دهیم و بعضی از آنها گفتند: ما بیشتر آنچه را که گفתי حفظ کرده ایم ولی همه آن را حفظ نداریم و اینان که حفظ کرده اند اختیار و افاضل ما هستند، علی علیه السلام فرمود: راست می گوئید همه مردم در حافظه برابر نیستند، شما را به خدا سوگند می دهم هر که این مطالب را از رسول خدا شنیده و حفظ کرده است برخیزد و بازگوید، زید بن ارقم و براء بن عازب و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بن یاسر - رضی الله عنهم - برخاستند و گفتند: شهادت می دهیم و حافظ کلام رسول خدائیم که بر منبر ایستاده بود و تو هم در کنار او بودی و می فرمود: ای مردم! خداوند به من فرمان داده است که برای شما امامتان و عهده دار امورتان و وصی و خلیفه خود را منصوب کنم، کسی را که خدای تعالی در کتابش طاعت او را واجب ساخته و آن را قرین طاعت خودش و طاعت من قرار داده است، و شما را به ولایت من و ولایت او فرمان داده است و من بخاطر ترس از طعن اهل نفاق و تکذیبشان به خدای تعالی رجوع کردم، اما پروردگارم مرا ترسانید که آن را ابلاغ کنم و الا مرا عذاب خواهد کرد، ای مردم! خدای تعالی در کتابش شما را به نماز فرمان داده است و من آن را برای شما تبیین

وَأَمْرَكُمْ بِالْوِلَايَةِ وَإِنِّي أُشْهِدُكُمْ أَنَّهَا لِهَذَا خَاصَّةٌ - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - ثُمَّ لِابْنَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ وُلْدِهِمْ لَا يُفَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يُفَارِقُهُمُ الْقُرْآنُ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي، أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ مَفْزَعَكُمْ بَعْدِي وَإِمَامَكُمْ وَدَلِيلَكُمْ وَهَادِيَكُمْ وَهُوَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ فِيكُمْ، بِمَنْزِلَتِي فِيكُمْ، فَقَلِّدُوهُ دِينَكُمْ وَأَطِيعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَحِكْمَتَهُ، فَسَلُّوهُ وَتَعَلَّمُوا مِنْهُ وَمِنْ أَوْصِيَائِهِ بَعْدَهُ، وَلَا تَعَلَّمُوهُمْ، وَلَا تَتَقَدَّمُوهُمْ، وَلَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ، لَا يُزَايِلُونَهُ وَلَا يُزَايِلُهُمْ» ثُمَّ جَلَسُوا.

فَقَالَ سُلَيْمٌ: ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا النَّاسُ اتَّعَلَّمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^(۱)، فَجَمَعَنِي وَ

کردم و به زکاة و روزه و حجّ فرمان داده است و من آنها را برای شما تبیین کرده و تفسیر نمودم، و شما را به ولایت فرمان داده است و من برای شما گواهی می‌دهم که آن خاصّ این مرد است - و دستش را بر شانه علی بن ابی طالب نهاد - سپس به دنبال او ولایت از آن دو پسر اوست. سپس به دنبال آنان از آن فرزندان ایشان است که از قرآن مفارقت نمی‌کنند و قرآن نیز از آنان مفارقت ندارد تا آنکه در حوض کوثر بر من درآیند. ای مردم! مَفْزَع و امام و دلیل و هادی شما را پس از خود بیان کردم و او برادرم علی بن ابی طالب است و جایگاه او در میان شما مانند جایگاه من است، پس در امور دین خود از او تقلید کنید و در جمیع امورتان از او اطاعت نمایید که هر چه خدای تعالی به من آموخته و حکمت پروردگار نزد اوست، از او و از اوصیای پس از او پرسش کنید و بیاموزید و به آنان تعلیم ندهید و بر آنان پیشی نگیرید و از ایشان باز نمانید که ایشان همراه حقند و حق نیز همراه ایشان است و از حقّ جدا نشوند و حقّ نیز از آنان زایل نشود». و سپس نشستند.

سُلَيْمٌ گوید: سپس عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید که خدای تعالی در کتابش فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

فاطمة و ابني حسناً و حسيناً، ثم ألقى علينا كساءً، وقال: «اللهم إن هؤلاء أهل بيتي و لحمي يؤلمني ما يؤلمهم و يجرحني ما يجرحهم، فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً»، فقالت أم سلمة: و أنا يا رسول الله؟ فقال: أنتِ على خيرٍ، إنما أنزلت في و في أخي عليٍّ، و في ابنتي فاطمة، و في ابني الحسن و الحسين، و في تسعة من ولد الحسين خاصة ليس معنا فيها أحدٌ غيرنا؟ فقالوا كلهم: نشهد أن أم سلمة حدثتنا بذلك فسألنا رسول الله ﷺ فحدثنا كما حدثتنا أم سلمة - رضي الله عنهما - .

ثم قال عليٌّ عليه السلام: أنشدكم الله أتعلمون أن الله عز وجل لما أنزل في كتابه: «يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين»^(۱)، فقال سلمان: يا رسول الله عامَّة هذه أم خاصة؟ فقال عليه السلام: «أمَّا المأمورون فعامة المؤمنين أمروا بذلك، و أمَّا الصادقون فخاصة لأخي عليٍّ و أوصيائي من بعده إلى يوم القيامة»؟ قالوا: اللهم نعم، قال:

تطهيراً» و من و فاطمه و دو فرزندم حسن و حسين را گرد آورد و کسایي بر روی ما افکند و فرمود: بار الها! اينان اهل بيت و گوشت تن من هستند، آنچه که ایشان را بدرد آورد مرا به درد می آورد و آنچه که ایشان را مجروح سازد مرا مجروح ساخته است، پس پلیدی را از ایشان بردار و آنانرا پاکیزه ساز. ام سلمه گفت: یا رسول الله! آیا من نیز از ایشان هستم؟ فرمود: تو برخیری، اما این آیه در شأن من و برادرم عليٍّ و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسين و نه تن از فرزندان فرزندم حسين نازل شده است و هیچکس غیر ما در آن مشارکت ندارد. همه گفتند: گواهی می دهیم که ام سلمه به ما نیز چنین گفت و از رسول - خدا ﷺ هم پرسش کردیم و او نیز حدیث ام سلمه را برای ما باز گفت.

سپس عليٌّ عليه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می دهیم آیا می دانید که وقتی این آیه نازل شد: «يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين» سلمان پرسید: ای رسول خدا! آیا این آیه عام است و یا خاص؟ فرمود: اما مأموران که در این آیه به آنها فرمان داده شده است عامه مؤمنان هستند، اما صادقان آن در خصوص برادرم عليٍّ و اوصیای پس از او تا روز قیامت است» گفتند: به خدا

أَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنِّي قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: لِمَ خَلَفْتَنِي مَعَ الصَّبِيَّانِ وَالنِّسَاءِ؟ فَقَالَ: «إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِي أَوْ بِكَ وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَالَ: أَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ فِي سُورَةِ الْحَجِّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» إِلَى آخِرِ السُّورَةِ (۱) فَقَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُوَ لَاءِ الَّذِينَ أَنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدٌ وَهُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ الَّذِينَ اجْتَبَاهُمُ اللَّهُ وَلَمْ يَجْعَلْ عَلَيْهِمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِثْلَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَنَى بِذَلِكَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا خَاصَّةً دُونَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، قَالَ سَلْمَانُ: بَيْنَهُمْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَنَا وَ أَخِي عَلِيٌّ وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي»؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: أَشِدُّكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ خَطِيبًا لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذَلِكَ

چنین است. گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که من به رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک گفتم: چرا مرا با کودکان و زنان بر جای گذاشتی؟ فرمود: سامان مدینه به من یا به توست و نسبت تو به من مانند جایگاه هارون به موسی است جز آنکه پیامبری پس از من نیست. گفتند: به خدا چنین است، گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا می‌دانید خدای تعالی در سوره حج این آیات را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» تا پایان سوره و سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا! اینان چه کسانی هستند که تو بر آنان گواهی و آنان بر مردم گواهند، کسانی که خداوند ایشان را برگزیده و بر ایشان در دین حرج و سختی ننهاد و بر ملت پدرتان ابراهیم هستند؟ فرمود: مقصود از آن سیزده تن به خصوص است، و نه همه امت، سلمان گوید: یا رسول الله! آنها را برایم بیان بفرمائید، فرمود: من و برادرم علی و یازده تن از فرزندانم. گفتند: به خدا چنین است.

علیّ علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا رسول خدا در آخرین خطبه خود فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي - أَهْلَ

۱ - یعنی: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِثْلَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ - إِلَى - وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ».

فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لِيَلَّا تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»
 فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ هُوَ شِبْهُ الْمَغْضُوبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَ: «لَا وَ لَكِنْ أَوْصِيَانِي مِنْهُمْ أَوْلَهُمْ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَرَاثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَليُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي، هُوَ أَوْلَهُمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ خُزَّانُ عِلْمِهِ وَ مَعَادِنُ حِكْمَتِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَلِكَ، ثُمَّ تَمَادَى بِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ السُّؤَالَ فَمَا تَرَكَ شَيْئاً إِلَّا نَاشَدَهُمُ اللَّهَ فِيهِ وَ سَأَلَهُمْ عَنْهُ حَتَّى أَتَى عَلِيَّ أَخِرَ مَنَاقِبِهِ وَ مَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، كُلُّ ذَلِكَ يُصَدِّقُونَهُ وَ يَشْهَدُونَ أَنَّهُ حَقٌّ».

۲۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُقْرِيُّ - كَانَ

بَيْتِي - فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لِيَلَّا تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». و عمر بن خطاب خشم آلود برخاست و گفت: ای رسول خدا! آیا همه اهل بیت شما؟ فرمود: خیر، ولكن مقصود اولیای من است که اول آنان برادر و وزیر و وارث و خلیفه من در میان امت و ولی مؤمنان پس از من است و پس از او فرزندان حسن و پس از او فرزندان حسین و پس از او نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند. ایشان گواهان خدا در زمین و حجتهای او بر خلقش و خازنان علم او و معدنهای حکمت او هستند، کسی که از ایشان اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و کسی که نافرمانی ایشان کند نافرمانی خدای تعالی را کرده است. همه گفتند: گواهی می دهیم که رسول خدا چنین فرموده است. سپس این سؤالات علی علیه السلام طولانی شد و در همه آنها مردم را به خدا سوگند می داد و از آن پرسش می کرد تا آنکه به پایان مناقبش و آنچه که رسول خدا فرموده بود رسید و آنها همه را تصدیق کردند و به حق بودن آن گواهی دادند.

۲۶ - مسروق گوید: از عبدالله پرسیدم آیا پیامبر ﷺ به تو خبر داده است

يُلَقَّبُ بِقَطَاةٍ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى السُّوسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ هَلْ أَخْبَرَكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمْ بَعْدَهُ خَلِيفَةً؟ قَالَ: نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۷ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ خَلْفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ حُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ: أَوْلَهُمْ أَخِي وَ آخِرُهُمْ وَ لَدِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَخُوكَ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قِيلَ: فَمَنْ وَ لَدُكَ؟ قَالَ: الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَ لَدِي الْمَهْدِيُّ فَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيَصَلِّيَ خَلْفَهُ وَ تُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ».

۲۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری دوازده خلیفه که همه از قریشند.

۲۷ - عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: پس از من خلفا و اوصیاء و حجتهای الهی بر خلق دوازده نفرند که اول آنان برادرم و آخرین ایشان فرزند من است. گفتند: ای رسول خدا برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن - ابی طالب، گفتند: فرزند شما کیست؟ فرمود: مهدی، کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد، و سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی کند تا به غایتی که فرزندم مهدی در آن روز ظهور کند و روح الله عیسی بن مریم فرود آید و پشت سر او نماز خواند و زمین به نورش روشن گردد و حکومتش به شرق و غرب عالم خواهد رسید.

۲۸ - عبدالله بن عباس گوید: از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: من

يَقُولُ: «أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ».

۲۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ:

حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ الصَّقْرِ الْعَبْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو-

مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَبَّادَةَ بْنِ رَبِيعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ-

اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَ إِنِّ أَوْصِيَائِي بَعْدِي

اثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ (عَلَيْهِ السَّلَام)».

۳۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ سَهْلِ

ابْنِ زِيَادٍ؛ وَ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى قَالَا: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ حَرِيشِ الرَّازِيِّ،

عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: «آمِنُوا بِبَلِيَّةِ الْقَدْرِ إِنَّهَا تَكُونُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي-

طَالِبٍ وَ وُلْدِهِ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ بَعْدِهِ».

۳۱- حَدَّثَنَا أَبِي عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛

وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرِ بْنِ-

سَعِيدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ الْحَجَّاجِ الْخَسَّابِ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُودٍ

قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِي هَذِهِ

و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین پاکان و معصومانیم.

۲۹- عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من سیدالنبیین

هستم، و علی بن ابی طالب سید الوصیین، و اوصیای پس از من دوازده نفرند که

اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم عَلَيْهِ السَّلَام است.

۳۰- امام جواد از پدرش از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین صلوات الله

علیهم اجمعین روایت کند که گفت: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که به اصحابشان

می فرمود: به شب قدر ایمان بیاورید که آن شب برای علی بن ابی طالب و

فرزندان یازده گانه پس از اوست.

۳۱- معروف خربوذ گوید از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام شنیدم که می گفت: رسول-

خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: مثل اهل بیت من در این امت مثل ستارگان آسمان است،

الْأُمَّةِ مَثَلُ نُجُومِ السَّمَاءِ كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ».

۳۲ - حَدَّثَنَا غَيْرٌ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَ مِنَ الْأَيَّامِ الْجُمُعَةَ، وَ مِنَ الشُّهُورِ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَ مِنَ اللَّيَالِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَ اخْتَارَنِي عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ اخْتَارَ مِنِّي عَلِيًّا وَ فَضَّلَهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ، وَ اخْتَارَ مِنِّي عَلِيَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ، وَ اخْتَارَ مِنَ الْحُسَيْنِ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ وُلْدِهِ، يَنْفُونَ عَنِ التَّنْزِيلِ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْمُضِلِّينَ، تَابِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ هُوَ ظَاهِرُهُمْ وَ هُوَ بَاطِنُهُمْ».

۳۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ الْقَرْمِيسِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مِهْزَمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْأُمَّةُ اثْنَا عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أُعْطَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَهْمِي وَ عِلْمِي وَ حُكْمِي، وَ خَلَقَهُمْ مِنْ طِينَتِي، فَوَيْلٌ لِلْمُتَكَبِّرِينَ عَلَيْهِمْ بَعْدِي، الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَاتِي، مَا لَهُمْ لَأَنَّا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي».

هرگاه ستاره‌ای غایب شود ستاره‌ای دیگر ظاهر گردد.

۳۲ - امام صادق از پدران بزرگوارش عليه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که فرمود: خدای تعالی از روزها روز جمعه و از ماهها ماه رمضان و از شبها شب قدر را اختیار کرد و از میان همه انبیاء مرا اختیار نمود و از میان خاندان من علی را برگزید و او را بر همه اوصیاء برتری داد و از خاندان علی حسن و حسین را برگزید و از خاندان حسین اوصیای از فرزندان او را انتخاب کرد و آنان از قرآن کریم تحریف غالین و نسبت ناروای مبطلین و تأویل مضلین را دفع می‌کنند و نهمین آنان قائم ایشان است و او ظاهر و باطن ایشان است.

۳۳ - از علی عليه السلام روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امامان دوازده تن هستند و همه از اهل بیت من می‌باشند خدای تعالی فهم و علم و حکمت مرا به آنان اعطا فرموده و ایشان را از طینت من آفریده است، پس وای

۳۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَثَامٍ أَبُو عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَابِ، عَنْ أَبِي الْمُثَنَّى النَّخَعِيِّ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ مَهْلِكُ أُمَّةٍ أَنَا وَعَلِيٌّ وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْهُ وَ وُلْدِي أَوْلُو الْآيَاتِ أَوْلَهَا وَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ آخِرُهَا، وَلَكِنْ مَهْلِكُ بَيْنَ ذَلِكَ مَنْ لَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي».

۳۵ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْأُمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ لَمْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيَّ يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا».

۳۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْقُرَشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الزَّبَّيْعِ الزَّهْرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ لَيْثِ بْنِ أَبِي سَلِيمٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: قَالَ ابْنُ -

بر کسانی که پس از من بر آنان تکبر کنند و پیوند مرا در میان ایشان قطع کنند، آنها را چه می شود؟ خدا شفاعت مرا شامل حالشان نگرداند!

۳۴ - از حسین بن علی علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: چگونه امتی هلاک شود که من و علی و یازده تن از فرزندانم که صاحب آیات و بیناتیم اول آن امتیم و مسیح فرزند مریم آخر آن است؟ آری در این بین کسی هلاک می شود که من از او نیستم و او هم از من نیست.

۳۵ - از علی علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: ائمه پس از من دوازده تن هستند که اول ایشان تویی ای علی! و آخر آنها قائمی است که خدای تعالی بر دستهای او مشارق و مغارب زمین را فتح کند.

۳۶ - از ابن عباس روایت است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که

عَبَّاسٍ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلِكًا يُقَالُ لَهُ : دَرْدَائِيلُ كَانَ لَهُ سِتَّةُ عَشَرَ أَلْفَ جَنَاحٍ مَا بَيْنَ الْجَنَاحِ إِلَى الْجَنَاحِ هَوَاءٌ ، وَ الْهَوَاءُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ، فَجَعَلَ يَوْمًا يَقُولُ فِي نَفْسِهِ : أَفَوْقُ رَبَّنَا جَلَّ جَلَالُهُ شَيْءٌ ؟ فَعَلِمَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَا قَالَ فَزَادَهُ أَجْنِحَةً مِثْلَهَا فَصَارَ لَهُ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ جَنَاحٍ ، ثُمَّ أُوحِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ طِرْ ، فَطَارَ مِقْدَارَ خَمْسِينَ عَامًا فَلَمْ يَنْلِ رَأْسَ قَائِمَةٍ مِنْ قَوَامِ الْعَرْشِ ، فَلَمَّا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِتْعَابَهُ أُوحِيَ إِلَيْهِ : أَيُّهَا الْمَلِكُ عُدْ إِلَى مَكَانِكَ فَإِنَّا عَظِيمٌ فَوْقَ كُلِّ عَظِيمٍ وَ لَيْسَ فَوْقِي شَيْءٌ وَ لَا أُوصَفُ بِمَكَانٍ فَسَلَبَهُ اللَّهُ أَجْنِحَتَهُ وَ مَقَامَهُ مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ .

فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ مَوْلِدُهُ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أُوحِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مَالِكِ خَازِنِ النَّارِ أَنْ أَحْمِدَ النَّيرانَ عَلَى أَهْلِهَا لِكِرَامَةِ مَوْلُودِ وُلْدِ مُحَمَّدٍ ، وَ أُوحِيَ إِلَى رِضْوَانَ خَازِنِ الْجِنَانِ أَنْ زَخْرَفَ الْجِنَانَ وَ طَيَّبَهَا لِكِرَامَةِ مَوْلُودِ وُلْدِ مُحَمَّدٍ فِي

می فرمود: خدای تعالی را فرشته ای است که در درائیل نام دارد و او را شانزده هزار بال است و مابین هر دو بالش هوایی است که آن هوا به اندازه آسمان تا زمین است، یک روز با خود می گفت: آیا فوق پروردگار ما جلّ جلاله چیزی هست؟ خدای تعالی گفتار او را دانست و بالهای او را دو برابر کرد و او دارای سی و دو هزار بال گردید، سپس خدای تعالی به او وحی کرد که پرواز کن و او به اندازه پنجاه سال پرواز کرد و به سر یکی از ستونهای عرش هم نرسید و چون خدای تعالی دانست که او به رنج درافتاده است، بدو وحی کرد که ای فرشته به جایگاه خود بازگرد که من عظیم و برتر از هر عظیمی هستم و برتر از من چیزی نیست و مکانی ندارم و خداوند بالهای او را گرفت و مقامش را در میان صفوف ملائکه زایل ساخت.

و چون حسین بن علی علیه السلام پنجشنبه شب و در لیلۀ جمعه به دنیا آمد، خدای تعالی به مالک که همان خازن دوزخ باشد وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که برای محمد زاده شده است آتش را بر اهلش خاموش سازد و به رضوان که همان خازن بهشت باشد وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که برای محمد در دنیا زاده شده است بهشت را آذین بندد و معطر سازد و خدای

دارِ الدُّنْیَا، وَ أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى حُورِ الْعِینِ أَنْ تَزَيِّنَنَّ وَ تَزَاوَرْنَ لِكِرَامَةِ مَوْلُودِ
وُلْدِ مُحَمَّدٍ فِي دَارِ الدُّنْیَا، وَ أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ قُومُوا صُفُوفًا
بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّسْمِجِدِ وَ التَّكْبِيرِ لِكِرَامَةِ مَوْلُودِ وُلْدِ مُحَمَّدٍ فِي دَارِ الدُّنْیَا، وَ
أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ قُومُوا صُفُوفًا بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّسْمِجِدِ وَ التَّكْبِيرِ
لِكِرَامَةِ مَوْلُودِ وُلْدِ مُحَمَّدٍ فِي دَارِ الدُّنْیَا.

وَ أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ اهْبِطْ إِلَى نَبِيِّ مُحَمَّدٍ فِي أَلْفِ قَبِيلٍ
- وَ الْقَبِيلُ أَلْفٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ - عَلَى خِيُولٍ بَلَقٍ، مُسَرَّجَةً مُلَجَّمَةً، عَلَيْهَا قِبَابُ الدَّرِّ وَ
الْيَاقُوتِ، وَ مَعَهُمْ مَلَائِكَةٌ يُقَالُ لَهُمْ: الرُّوحَانِيُّونَ، بِأَيْدِيهِمْ أَطْبَاقٌ مِنْ نُورٍ أَنْ هَتُّوْا
مُحَمَّدًا بِمَوْلُودِهِ، وَ أَخْبَرَهُ يَا جَبْرَائِيلُ أَنِّي قَدْ سَمَّيْتُهُ الْحُسَيْنَ، وَ هَنَّئُهُ وَ عَزَّهُ وَ قُلْ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ
يَقْتُلُهُ شِرَارُ أُمَّتِكَ عَلَى شِرَارِ الدَّوَابِّ، فَوَيْلٌ لِلْقَاتِلِ، وَ وَيْلٌ لِلْسَّائِقِ وَ وَيْلٌ لِلْقَائِدِ قَاتِلِ
الْحُسَيْنِ أَنَا مِنْهُ بَرِيٌّ وَ هُوَ مِنِّي بَرِيٌّ لِأَنَّهُ لَا يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ
أَعْظَمُ جُرْمًا مِنْهُ، قَاتِلُ الْحُسَيْنِ يَدْخُلُ النَّارَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا

تعالی به حورالعین وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که در دنیا برای محمد
زاده شده است خود را آرایش کنند و به دیدار یکدیگر بروند و خدای تعالی به
ملائکه فرمان داد که به خاطر مولودی که برای محمد در سرای دنیا زاده شده
است به صف ایستاده و خدا را تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر گویند.

و خدای تعالی به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود که به همراه هزار فوج - که هر
فوج یک میلیون فرشته است - بر اسبهای ابلق که بر آنها زین و لگام و آراسته به
قبا ب درّ و یاقوت باشند و به همراهی ملائکه ای که به آنها روحانیون می گویند و
در دستانشان طبق های نور است، بر پیامبر اکرم محمد فرود آیند و قدم نورسیده
را بدو تهنیت گویند، و بدو خبر داد که ای جبرئیل! من نام او را حسین نهادم، او
را تهنیت و تعزیت گوی و به او بگو: ای محمد! او را شرار اُمت تو که بر بدترین
جنبندگان سوارند خواهند کشت، وای بر آن قاتل و وای بر سوق دهنده و رهبر
کشنده حسین، من از او بیزارم و او نیز از من بیزار است، زیرا در روز قیامت
هیچکس گنهکارتر از او نیست، در روز قیامت قاتل حسین به همراه مشرکان به

آخَرَ، وَالتَّارُ أَشْوَقُ إِلَى قَاتِلِ الْحُسَيْنِ مِمَّنْ أَطَاعَ اللَّهَ إِلَى الْجَنَّةِ .
 قَالَ: فَبَيْنَا جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ إِذْ مَرَّ بِدَرْدَائِيلَ فَقَالَ لَهُ
 دَرْدَائِيلُ: يَا جَبْرَائِيلُ مَا هَذِهِ اللَّيْلَةُ فِي السَّمَاءِ هَلْ قَامَتِ الْقِيَامَةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا؟ قَالَ: لَا
 وَلَكِنْ وُلِدَ مُحَمَّدٌ مَوْلُودٌ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَقَدْ بَعَثَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ لِأَهْنئُهُ بِمَوْلُودِهِ فَقَالَ
 الْمَلَكُ: يَا جَبْرَائِيلُ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَخَلَقَنِي إِذَا هَبَطْتَ إِلَى مُحَمَّدٍ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ:
 بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْكَ إِلَّا مَا سَأَلْتَ رَبَّكَ أَنْ يَرْضَى عَنِّي فَيُرِدَّ عَلَيَّ أَجْنِحَتِي وَمَقَامِي مِنْ
 صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ. فَهَبِطَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَهَنَّأَهُ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ
 عَزَّاهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: تَقْتُلُهُ أُمَّتِي؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا
 هُوَ لَاءِ بِأُمَّتِي، أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَرِيءٌ مِنْهُمْ، قَالَ جَبْرَائِيلُ: وَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ
 يَا مُحَمَّدُ. فَدَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَنَّأَهَا وَعَزَّاهَا فَبَكَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ

آتش در آیند و اشتیاق آتش به کشنده حسین بیشتر از اشتیاق مطیع خداوند به بهشت است.

فرمود: در این میان که جبرئیل به آسمان زمین فرود آمد به دردائیل گذر کرد و دردائیل بدو گفت: ای جبرئیل! این چه شبی در آسمان است آیا بر اهل دنیا قیامت واقع شده است؟ گفت: خیر، ولكن برای محمد در دنیا مولودی زاده شده است و خدای تعالی مرا فرستاده است که بدین سبب به او تهنیت گویم، فرشته گفت: ای جبرئیل! تو را به خدایی که ما را آفرید سوگند می دهم هنگامی که بر محمد فرود آمدی سلام مرا بدو برسانی و به او بگویی به حق این مولود از پروردگارت بخواهد که از من خشنود گردد و باها و مقام مرا در میان ملائکه به من باز گرداند، جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرود آمد و همانگونه که خدای تعالی فرمود بود بدو تهنیت و تعزیت گفت، پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: آیا امت من او را خواهد کشت؟ گفت: آری ای محمد، پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: آنها از امت من نیستند و من از آنها بیزارم و خدای تعالی از آنها بیزار است، جبرئیل گفت: ای محمد! من هم از ایشان بیزارم. بعد از آن پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بر فاطمه عليها السلام وارد شد و بر او تهنیت و تعزیت گفت و فاطمه عليها السلام گریست و گفت: ای کاش او را به دنیا

قالت: يا ليتني لم ألدّه، قاتل الحسين في النار، فقال النبي ﷺ، وانا أشهد بذلك يا فاطمة ولكنّه لا يُقتل حتّى يكون منه إمام يكون منه الأئمة الهاديّة بعده، ثمّ قال عليه السلام: والأئمة بعدي الهادي عليّ، والمهتدي الحسن، والناصر الحسين، والمنصور عليّ بن الحسين، والشافع محمد بن عليّ، والنفاع جعفر بن محمد، والأمين موسى بن جعفر، والرضا عليّ بن موسى، والفعال محمد بن عليّ، والمؤمن عليّ بن محمد، والعلّام الحسن ابن عليّ، ومن يصلي خلفه عيسى بن مريم القائم عليه السلام.

فسكتت فاطمة عليها السلام من البكاء ثمّ أخبر جبرئيل عليه السلام النبي ﷺ بقصة الملك وما أصيب به، قال ابن عباس: فأخذ النبي ﷺ الحسين عليه السلام وهو ملفوف في خرقي من صوف فأشار به إلى السماء، ثمّ قال: اللهمّ بحقّ هذا المولود عليك: لا بل بحقّك عليه وعلى جدّه محمد وإبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب إن كان للحسين بن عليّ، ابن فاطمة عندك قدر فارض عن درّدائيل وردّ عليه أجنحته ومقامه من صفوف الملائكة،

نیاورده بودم، قاتل حسین در آتش است، پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه! من بدان گواهی می دهم ولیکن او کشته نشود تا امامی از او بر جای ماند که امامان هادی پس از او از ذریّه او باشند، سپس فرمود: امامان پس از من اینان هستند: علیّ الهادی و حسن المهتدی و حسین الناصر و علیّ بن الحسين المنصور و محمد بن علیّ الشافع و جعفر بن محمد النفاع و موسى بن جعفر الأمين و علیّ بن موسى الرضا و محمد بن علیّ الفعال و علیّ بن محمد المؤمن و حسن بن علیّ العلام و کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند القائم علیه السلام.

آنگاه فاطمه عليها السلام از گریه باز ایستاد و جبرئیل عليه السلام داستان آن فرشته و گرفتاری او را به پیامبر ﷺ باز گفت.

ابن عباس می گوید: پیامبر ﷺ حسین عليه السلام را در حالی که در میان پارچه ای پشمی پیچیده شده بود در دست گرفت و آن را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: بار الها! به حقّ این مولود، نه بلکه به حقّ تو بر او و بر جدّش محمد و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، اگر برای حسین فرزند علیّ و فاطمه در پیشگاه تو قدر و منزلتی است از درّدائیل خشنود شو و باها و مقام او را در میان

فاستجاب الله دُعاهُ وَ غَفَرَ لِلْمَلِكِ [وَ رَدَّ عَلَيْهِ أَجْنِحَتَهُ وَ رَدَّهُ إِلَى صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ]
فَالْمَلِكُ لَا يُعْرَفُ فِي الْجَنَّةِ إِلَّا بِأَنْ يُقَالَ: هَذَا مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

۳۷ - حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرَقَنْدِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ نَصْرِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى
الْحَشَّابِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ بَهْلُولِ الْأَنْصَارِيِّ^(۱)، عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ هَثَامٍ، عَنْ عِمْرَانَ
ابْنِ قُرَّةَ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْمَدَنِيِّ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمُ بْنُ -
قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ آيَةٌ مِنْ
الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا وَ أَمْلَأَهَا عَلَيَّ وَ كَتَبْتُهَا بِحِطِّي، وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا، وَ نَاسِخَهَا
وَ مَنْسُوخَهَا، وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا، وَ دَعَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِي أَنْ يُعَلِّمَنِي فَهَمَّهَا وَ حِفْظَهَا، فَمَا
نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عِلْمًا أَمْلَأَهُ عَلَيَّ فَكَتَبْتُهُ، وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا نَهْيٍ، وَ مَا كَانَ أَوْ يَكُونُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا

صفوف ملائکه به وی برگردان! و خدای تعالی دعای او را مستجاب کرد و آن
فرشته را مشمول مغفرت خود قرار داد و باهای او را به وی برگردانیده و او را در
میان صفوف ملائکه قرار داد، و در بهشت آن فرشته به عنوان مولی و بنده حسین
فرزند علی و زاده فاطمه دختر رسول خدا ﷺ شناخته می شود.

۳۷ - سُلَيْمُ بْنُ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: هیچ آیه ای
از قرآن بر رسول خدا ﷺ نازل نشد جز آنکه آن را بر من اِقْرَأَ و اَمْلَأَ فرمود و
من آن را با خط خود نوشتم و تاویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و مُحْكَم و مُتَشَابِه
آن را به من آموخت و از خدای تعالی خواست که فهم و حفظ آن را به من
تعلیم دهد و هیچ آیه ای از کتاب خدا را فراموش نکردم و هیچ علمی را که بر من
املا فرمود و من آن را نوشتم از یاد نبردم و هر چه که خدای تعالی به او آموخته
بود از حلال و حرام و امر و نهی و آنچه که بوده و خواهد بود از طاعت و معصیت

۱ - فی بعض النسخ «الحسن بن بهلول» و لم أظفر به علی کلا العنوانین.

عَلَّمَنِيهِ وَ حَفِظْتُهُ، وَ لَمْ أَنْسِ مِنْهُ حَرْفًا وَاحِدًا، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَمَلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حِكْمَةً وَ نُورًا، لَمْ أَنْسِ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا وَ لَمْ يُفْتِنِي شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَتَخَوَّفُ عَلَيَّ النَّسِيَانَ فِيمَا بَعْدُ؟ فَقَالَ ﷺ: لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ نَسِيَانًا وَ لَا جَهْلًا؛ وَ قَدْ أَخْبَرَنِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّكَ قَدْ اسْتَجَابَ لِي فِيكَ وَ فِي شُرَكَائِكَ الَّذِينَ يَكُونُونَ مِنْ بَعْدِكَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ شُرَكَائِي مِنْ بَعْدِي؟ قَالَ: الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِنَفْسِهِ وَ بِي، فَقَالَ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ - الْآيَةَ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْأَوْصِيَاءُ مِنِّي إِلَى أَنْ يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ كُلُّهُمْ هَادٍ مُهْتَدٍ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُهُمْ وَ لَا يُفَارِقُونَهُ، بِهِمْ تُنصَرُ أُمَّتِي، وَ بِهِمْ يَمْطُرُونَ وَ بِهِمْ يُدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءُ وَ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ.

همه را به من آموخت و من آن را حفظ نمودم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم، سپس دست خود را بر سینه ام نهاد و از خدای تعالی خواست که قلبم را از علم و فهم و حکمت و نور آکنده سازد، چیزی از آنها را فراموش نکردم و آنچه را هم که نوشتم از من فوت نشد، گفتم: ای رسول خدا! آیا می ترسی که در آینده فراموش کنم؟ فرمود: بر تو از نسیان و نادانی نمی هراسم در حالی که پروردگارت به من خبر داده است که دعای مرا در حق تو و شریکانت که پس از تو خواهند بود اجابت کرده است، گفتم: ای رسول خدا! شریکان من که پس از من خواهند بود چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که خدای تعالی آنان را قرین خود و من ساخته و فرموده است: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». گفتم: ای رسول خدا آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان اوصیای من هستند تا آن که در حوض کوثر بر من در آیند، همه آنان هادی و مهتدی هستند، هر که آنان را فرو گذارد بدیشان ضرر نرساند، ایشان با قرآن هستند و قرآن نیز با آنان و از ایشان مفارقت نکند آنان نیز از قرآن جدا نشوند، به واسطه آنان امتم یاری شوند و باران بر آنها بیارد و بلا از ایشان دفع گردد و دعایشان مستجاب گردد.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِّهِمْ لِي، فَقَالَ: ابْنِي هَذَا - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ - ثُمَّ ابْنِي هَذَا - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - ثُمَّ ابْنٌ لَهُ يُقَالُ لَهُ عَلِيٌّ وَ سَيُولَدُ فِي حَيَاتِكَ فَأَقْرِئُهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ تَكَمَّلَهُ اثْنِي عَشَرَ، فَقُلْتُ: يَا أَبْنِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِّهِمْ لِي [رَجُلًا فَرَجُلًا] فَسَمَّاهُمْ رَجُلًا رَجُلًا، فَقَالَ فِيهِمْ - وَ اللَّهُ يَا أَخَا بَنِي هِلَالٍ - مَهْدِيٌّ أُمَّتِي مُحَمَّدٌ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْرِفُ مَنْ يُبَايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ المَقَامِ، وَ أَعْرِفُ أَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ».

﴿ باب ۲۵ ﴾

﴿ مَا أَخْبَرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ وُقُوعِ الغَيْبَةِ بِالقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

۱ - حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ - عامرٍ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عامِرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ - صالحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الجُعْفِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الأَنْصَارِيِّ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ -

گفتم: ای رسول خدا! نامشان را برایم بازگو، فرمود: این فرزندانم - و دست بر سر حسن گذاشت - سپس این فرزندانم - و دستش را بر سر حسین نهاد - سپس او که بدو علی می گویند و در حیات تو متولد می شود و سلام مرا به او برسان سپس آنان را تا دوازده کامل گردانید، گفتم ای رسول خدا پدر و مادرم فدای شما باد! نام ایشان را یکان یکان برایم بازگو، همه را یکان یکان برایم نام برد.

و - به خدا سوگند ای اخا بنی هلال - فرمود: مهدی این امّت در میان ایشان محمدی است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که از ظلم و جور پرشده باشد، به خدا سوگند من کسانی را که در میان رُکن و مقام با او بیعت کنند می شناسم و اسامی پدران و قبائلشان را نیز می دانم.

باب ۲۵

اخبار پیامبر اکرم از وقوع غیبت قائم علیه السلام

۱ - جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: مهدی از

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، أَشْبَهُ النَّاسَ بِي خَلْقًا وَخُلُقًا، تَكُونُ بِهِ غَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَّمُ، ثُمَّ يَقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّقِيبِ يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا».

۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ يَأْتِمُّ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَيَتَوَلَّى أَوْلِيَاءَهُ، وَيُعَادِي أَعْدَاءَهُ، ذَلِكَ مِنْ رُفَقَائِي وَذَوِي مَوَدَّتِي وَ أَكْرَمِ أُمَّتِي عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو الْبَلْخِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنِي خَلْفُ بْنُ حَمَّادٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ الْجَبَلِيِّ، عَنْ الْخَطَّابِ بْنِ مُصْعَبٍ، عَنْ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ مُقْتَدٍ بِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ، يَأْتِمُّ بِهِ وَبِأُمَّةِ الْهُدَى مِنْ قَبْلِهِ، وَيَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ أَوْلِيكَ

فرزندان من است اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است، از نظر خلق و خُلق شبیه ترین مردم به من است، برای او غیبت و حیرتی است که امتها در آن گمراه شوند، سپس مانند شهاب ثاقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

۲ - امام باقر علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا ادراک کرده و در غیبت و پیش از قیامش پیرو او باشد، دوستانش را دوست بدارد و با دشمنانش دشمن باشد، چنین کسی در روز قیامت از رفقا و دوستان من و گرامی ترین امت من خواهد بود.

۳ - امام صادق علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کند که فرمود: خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا ادراک کند و پیش از قیامش به او اقتدا کرده و به او و امامان هادی پیش از او پیروی کند و از دشمنان ایشان براءت جسته و به خدای تعالی پناه ببرد، آنان رفقای من و گرامی ترین امت من هستند.

رُفَقَائِي وَ أَكْرَمُ أُمَّتِي عَلَيَّ».

۴ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ -
 قَالُوا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ
 جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 الْبَرْقِيُّ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ جَمِيعاً: قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ -
 مُحَمَّدِ بْنِ السَّرَّادِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ
 آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَ كُنْيَتُهُ
 كُنْيَتِي، أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خَلْقاً وَ خُلُقاً، تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ حَتَّى تَضِلَّ الْخَلْقُ عَنْ أَدْيَانِهِمْ،
 فَعِنْدَ ذَلِكَ يُقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّقِيبِ فَيَمْلَأُهَا قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلماً وَ جَوْرًا».

۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَاسِعِ الْعَطَّارِ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ -
 مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ -
 إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ، عَنْ
 أَبِيهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ
 سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:
 الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي، تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَّمُ، يَأْتِي بِذَخِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۴ - امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله عليهم
 اجمعين روايت کند که فرمود: مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من و کنیه او
 کنیه من است. از نظر خلق و خلق شبیه ترین مردم به من است، برای او غیبت و
 حیرتی است تا به غایتی که مردم از ادیانشان گمراه شوند، آنگاه مانند شهاب
 ثاقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده
 باشد.

۵ - امام باقر از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله عليهم اجمعين
 روايت کند که فرمود: مهدی از فرزندان من است برای او غیبت و حیرتی خواهد
 بود که مردم در آن گمراه شوند. او ذخیره پیامبران عليهم السلام را خواهد آورد و زمین
 را پر از عدل و داد کند همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا» .

۶ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عليه السلام «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتَظَرُ الْفَرَجَ» .

۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ - الْفَرَاتِ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ «قَالَ: قَالَ رَسُولُ - اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم: إِنْ عَلِيَ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِمَامٌ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا مِنْ بَعْدِي، وَ مِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا إِنْ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لِأَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيَةِ الْأَحْمَرِ، فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِلْقَائِمِ مِنْ وُلْدِكَ غَيْبَةٌ؟ قَالَ، إِي وَ رَبِّي، وَ لِيَمَحُضُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمَحُقُ الْكَافِرِينَ، يَا جَابِرُ إِنْ هَذَا الْأَمْرُ [أَمْرٌ] مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، مَطْوِيُّ عَنْ عِبَادِ اللَّهِ، فَإِيَّاكَ وَ الشَّكَّ فِيهِ، فَإِنَّ الشَّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُفْرٌ» .

۶ - علي عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم روایت کند که فرمود: برترین عبادت انتظار فرج است.

۷ - ابن عباس از رسول خدا صلوات الله علیه روایت کند که فرمود: علی بن ابی طالب پس از من امام امت و خلیفه من بر آنها خواهد بود و قائم منتظری که زمین را پر از عدل و داد نماید همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد از فرزندان اوست و قسم به خدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث فرمود کسانی که در دوران غیبتش بر اعتقاد بدو ثابت باشند از کبریت احمر گمیاب ترند، آنگاه جابر بن عبدالله انصاری برخاست و پیش آمد و گفت: آیا قائمی که از فرزندان توست غیبت دارد؟ فرمود: به خدا چنین است تا در آن غیبت مؤمنان باز شناخته شده و کافران نابود شوند، ای جابر! این امر از امور الهی و سری از اسرار ربوبی و مستور از بندگان خدا است، مبادا در آن شک کنی که شک در امر خدای تعالی کفر است.

۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الشَّاهِ الْفَقِيهُ الْمُرُورُودِيُّ بِمَكْرِ الرَّوْذِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدِ الْخَالِدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحِ التَّمِيمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمِ الْقَطَّانِ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَمْرٍو، عَنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَذْكُرُ فِيهَا «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ وَاعْلَمْ أَنَّ أَعْجَبَ النَّاسِ إِيمَانًا وَأَعْظَمَهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ، وَحَجَبَ عَنْهُمْ الْحُجَّةُ، فَأَمَّنُوا بِسَوَادِ عَلِيٍّ بِيَاضٍ».

﴿ باب ۲۶ ﴾

* (ما أَخْبَرَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ) *

* (وَقُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) *

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ؛ وَ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ وَ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ؛ وَ إِبرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ جَمِيعًا، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ. وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَائِدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا

۸ - امام صادق از پدران بزرگوارشان از علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین - در ضمن حدیثی طولانی که وصیت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ذکر می کند - چنین روایت کرده است که رسول خدا به علی فرمود: ای علی! بدان که شگفت انگیزترین مردم از جهت ایمان و عظیم ترین آنها از روی یقین، مردمی هستند که در آخر الزمان خواهند بود پیامبر را ندیده اند و از امام نیز محجوبند، اما به سوادى که بر بیاضی رقم خورده است ایمان دارند.

باب ۲۶

إخبار امیر المؤمنین عليه السلام از غیبت امام دوازدهم عليه السلام

۱ - اصبح بن نباته گوید: بر امیر المؤمنین عليه السلام وارد شدم و دیدم در اندیشه فرو

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ؛ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ مُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسٍ، عَنِ النَّصْرِ بْنِ أَبِي السَّرِيِّ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ سُلَيْمَانَ بْنِ سُفْيَانَ الْمُسْتَرِقِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ «قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَتَكَلَّمُ فِي الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّرًا تَتَكَلَّمُ فِي الْأَرْضِ أَرِغِبْتَ فِيهَا؟ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَلَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ يَمَلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلَيْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا، تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ، يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنْ هَذَا لَكَائِنْ؟ فَقَالَ: نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ، وَ أَنِّي لَكَ بِالْعِلْمِ بِهَذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ أَوْلِيكَ خِيَارٌ هَذِهِ الْأُمَّةَ مَعَ إِبْرَارِ هَذِهِ الْعِثْرَةِ، قُلْتُ: وَ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ؟ قَالَ: ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، فَإِنَّ لَهُ إِرَادَاتٌ وَ غَايَاتٌ وَ نِهَايَاتٌ».

۲ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ -

قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ مَا جِيلَوِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ الْقُرَشِيِّ الْمُقْرِي،

رفته و با انگشت بر زمین خط می کشد، گفتم ای امیرالمؤمنین چرا شما را اندیشناک می بینم و چرا بر زمین خط می کشید؟ آیا به زمین و خلافت در آن رغبتی دارید؟ فرمود: لا و الله، نه به آن و نه به دنیا هیچ روزی رغبتی نداشته ام ولیکن در مولودی اندیشه می کنم که از سلاله من و یازدهمین فرزند من است او مهدی است و زمین را پر از عدل و داد می سازد همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد، او را غیبت و حیرتی است که اقوامی در آن گمراه شده و اقوامی دیگر در آن هدایت یابند. گفتم: ای امیرالمؤمنین! چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: آری، همانگونه که او آفریده شده دارای غیبت نیز خواهد بود، تو از کجا این امر را می دانی؟ ای اصبح! آنها بهترین این امت به همراه نیکان این عترت خواهند بود، گفتم: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: سپس خداوند هر چه بخواهد کند که او را ارادت و غایات و نیهایاتی است.

۲ - وَ بِه طُرُقٌ عَدِيدَةٌ مِنْ كَمِيلِ بْنِ زِيَادٍ نَخَعِيَّ رَوَايَتٌ اسْتَدْرَجَتْهُ:

عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاهِمِ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ خَدِيجٍ، عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ. وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رضي الله عنه، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ؛ وَ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِيعًا، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي - حَمَزَةَ الشُّهَالِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبِ الْفَزَارِيِّ، عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ. وَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ نَصْرِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ الْقُرَشِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْأَنْصَارِيُّ الْقَاضِي بِالرِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ ضِرَارُ بْنُ صُرَدِ التَّمِيمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبِ الْفَزَارِيِّ، عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ. وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الشُّهَالِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبِ الْفَزَارِيِّ، عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ. وَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ - الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ الْقُمِيِّ - رضي الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ - الْعَبَّاسِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدِ السَّعْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَاتِمٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ الْحَنْظَلِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى الْفَزَارِيُّ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الشُّهَالِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبِ، عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ - وَ اللَّفْظُ لِفُضَيْلِ بْنِ خَدِيجٍ، عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ - قَالَ: أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِيَدِي فَأَخْرَجَنِي إِلَى ظَهْرِ الْكُوفَةِ، فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ ثُمَّ قَالَ: يَا كَمَيْلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها، إِحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به خارج کوفه بُرد چون به صحرا رسید نفس عمیق کشید و فرمود: ای کمیل! این دها ظرفهای هستند و بهترین آنها حافظ ترین آنهاست، پس آنچه را که برایت می گویم حفظ کن: مردم سه گونه اند: عالم ربّانی و متعلّمی که بر طریق نجات است و پشه های حقیر که پیروان هر بانگی هستند و به هر طرف که باد بوزد متایل می شوند آنها به نور

رَبَّانِيُّ، وَ مُتَعَلَّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ، يَا كُمَيْلُ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ، وَ الْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ، وَ الْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ، يَا كُمَيْلُ مَحَبَّةُ الْعِلْمِ دِينَ يُدَانُ بِهِ، يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ بِهِ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلَ الْأُخْدُوثةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ، وَ صَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ ^(۱)، يَا كُمَيْلُ مَا تَخُزَانُ الْأَمْوَالَ وَ هُمْ أَحْيَاءُ، وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ، أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ، هَاهُ إِنْ هَاهُنَا - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - لِعِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً، بَلْ أَصَبْتُ لِقِنًا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، يَسْتَعْمِلُ آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَ مُسْتَظْهِرًا بِحُجَجِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ، وَ بِنِعْمِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ ^(۲) لِيَتَّخِذَهُ الضُّعَفَاءُ وَ لِيَجْعَلَ دُونَ وَلِيِّ الْحَقِّ، أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْعِلْمِ ^(۳) لَا بَصِيرَةَ لَهُ

علم استیضائه نکنند و به رکنی استوار پناهنده نشوند، ای کمیل! علم از مال بهتر است، علم حافظ توست اما تو باید حافظ مال باشی و مال را بخشش می کاهد اما علم به واسطه انفاق فزونی می یابد، ای کمیل! دوستی دانش دینی است که باید بدان متدین بود، انسان به وسیله آن در دوران حیات خود طاعت خدای تعالی را کسب می کند و پس از وفات نام نیک و ذکر جمیل به دست می آورد در حالی که احسان مالی با زوال مال از بین می رود، ای کمیل! گرد آورندگان مال در دوران زندگانی مرده اند، اما دانشمندان مادام که روزگار بر قرار است باقی هستند جسمهای ایشان مفقود گردد اما صورتهای آنان در دلهای موجود است، های که اینجا علوم بسیاری است - و با دست به سینه خود اشاره فرمودند - اگر به کسانی که بتوانند آن را حمل کنند برخورد کنم، آری رسیده ام به کسی که سریع الفهم است اما بر او ایمن نیستم، کسی که ابزار دین را برای دنیا استعمال می کند و به حجتهای الهی علیه خلقش استظهار می جوید و نعمتهای پروردگار را علیه اولیای او بکار می بندد تا ضعیفان او را دوست گیرند و از ولی حق اعراض کنند، یا آنکه مطیع حاملان علم را ملاقات می کنم اما کسی را که بصیرتی

۱ - وَ فِي بَعْضِ النسخ «و منفعة المال تزول بزواله» . ۲ - فِي بَعْضِ النسخ «على عباده» .

۳ - فِي بَعْضِ النسخ «أو منقاداً لحملة الحق، لا بصيرة له في أحيائه» .

فِي أَعْنَائِهِ، يَتَّقِدِحُ الشُّكُّ فِي قَلْبِهِ بِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ، أَلَا لَأِذَا وَ لَا ذَاكَ! أَوْ مِنْهُومًا بِاللَّذَاتِ، سَلِسَ الْقِيَادِ لِلشَّهَوَاتِ، أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَ الْإِدْخَارِ، لَيْسَامِنْ رِعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهًا بِهَا الْأَنْعَامُ الشَّائِمَةُ، كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ.

اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ، لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ، وَ كَمْ ذَا وَ أَيْنَ أَوْلِيكَ؟ وَ أَوْلِيكَ - وَ اللَّهِ - الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَ الْأَعْظُمُونَ خَطَرًا بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ حُجَجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ وَ يَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ، هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقَائِقِ الْأُمُورِ، وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ، وَ أَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، [وَ] صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى. يَا كَمِيلُ أَوْلِيكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ آه آه

در اطراف و جوانبش نیست و شعله شک با اولین عارضه شبهه در قلبش فروزان می شود، آگاه باش که نه آن سریع الفهم و نه این بی بصیرت هیچ کدام صلاحیت حمل علم مراندارند، یا آنکه کسی را ملاقات می کنم که حریص به لذات دنیا است و آسان به شهوات کشیده می شود، یا دیگری را می بینم که حریص به گردآوری و ذخیره مال دنیا است، این هر دو کس به هیچوجه از رعایت کنندگان دین نیستند و شبیه ترین موجودات به آنها چهارپایان چرا کننده هستند، در چنین شرایطی است که علم با مرگ حاملان آن نابود می شود.

آری ای خدای من! زمین از قیام کننده به حجت الهی خالی نمی ماند که او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجتهای الهی و بیّنات او باطل نشود و این چقدر است و آنان کجا هستند؟ به خدا سوگند که آنان به لحاظ عدد کم اند، اما به لحاظ مرتبه و منزلت بزرگند به واسطه ایشانست که خداوند حجتهای و بیّنات خود را حفظ می کند تا آنکه آنها را به نظیران بی مثال خود بسیارند و آنان را در دلهای آنها برویانند، علمی که بر طبق حقایق امور است بر آنان به یکباره وارد می شود و با روح یقین مباشرت می کنند و آنچه را که ناز پروردگان سخت می شمارند بر آنان نرم و ملایم است و به آنچه نادانان از آن استیحاخس دارند مانوس هستند و با بدنهایی که ارواحشان متعلق به محلّهای اعلی است در

شوقاً إِلَىٰ رُؤْيَتِهِمْ، وَاسْتَغْفِرُ اللَّهُ لِي وَلَكُمْ».

وَ فِي رِوَايَةِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ: «انْصَرَفَ إِذَا شِئْتَ».

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ السَّرَّاجُ الْهَمْدَانِيُّ بِهَمْدَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ [أبي] صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْقَاضِي الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ صِرَارُ بْنُ صُرْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدِ الْحَنَاطِيُّ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبِ الْفَزَارِيِّ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ قَالَ: أَخَذَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِيَدِي فَأَخْرَجَنِي إِلَىٰ نَاحِيَةِ الْجَبَانَةِ فَلَمَّا أَصْحَرَ جَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: يَا كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ احْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: الْقُلُوبُ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا. وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فِيهِ: «اللَّهُمَّ بَلِّ لَنْ تَخْلُوَ الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجْجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ» وَ لَمْ يَذْكَرْ فِيهِ: «ظَاهِرٍ [مَشْهُورٍ] أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ» وَ قَالَ فِي آخِرِهِ: «إِذَا شِئْتَ فَقُمْ».

دنیا زندگی می کنند، ای کمیل! آنان خلفای الهی در زمین و دعوت گران به دین او هستند، آه که چه شوقی به دیدار ایشان دارم و از خدای تعالی برای خود و آنها استغفار می کنم.

و در روایت عبدالرحمن بن جندب در پایان این کلام آمده است: ای کمیل! هر وقت خواستی برگرد.

و ابواحمد قاسم بن محمد بن احمد سراج همدانی در همدان این حدیث را برای من به سند خود از عبدالرحمن بن جندب فزاری از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به ناحیه گورستان کوفه بیرون رفتیم و چون به صحرا در آمد نشست و سپس فرمود: ای کمیل بن زیاد! آنچه را که برایت می گویم حفظ کن: این دها ظروفی هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست، و دنباله کلام بمانند حدیث مذکور در فوق است، جز آنکه در آن فرموده است: آری ای خدای من! زمین از قیام کننده به حجّت الهی خالی نمی ماند تا حجّتها و بیّنات الهی باطل نشود و در آن فرموده است: «ظاهر مشهور او خاف مغمور» و در پایان آن فرموده است: «إِذَا شِئْتَ

وَ أَخْبَرَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ بَكْرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْحَنْفِيُّ الشَّاشِيُّ [بِإِيْلَاقٍ] قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبَزَّازُ الشَّافِعِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْقَاضِي قَالَ: حَدَّثَنَا ضِرَارُ بْنُ صُرَيْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُمَيِّدٍ الْحَنْطِطِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبِ الْفَزَارِيِّ، عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ قَالَ: أَخَذَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِي فَأَخْرَجَنِي إِلَى نَاحِيَةِ الْجَبَانَةِ، فَلَمَّا أَصْحَرَ جَلَسَ، ثُمَّ تَنَفَّسَ، ثُمَّ قَالَ: «يَا كَمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ احْفَظْ مَا أَقُولُ لَكَ: الْقُلُوبُ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها، النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَ هَمَّجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ» وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ إِلَى آخِرِهِ.

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَسْوَارِيُّ بِإِيْلَاقٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعْدَوَيْهِ الْبُرَعِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَشْرِقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ أَبُو حَاتِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى الْفَزَارِيُّ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُمَيِّدٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ - جُنْدَبِ، عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: أَخَذَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِي فَأَخْرَجَنِي إِلَى نَاحِيَةِ الْجَبَانَةِ، فَلَمَّا أَصْحَرَ جَلَسَ، ثُمَّ تَنَفَّسَ، ثُمَّ قَالَ: يَا كَمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ الْقُلُوبُ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا

فَقُمْ» اگر خواستی برخیز.

و ما را به این حدیث، حاکم ابو محمد بکر بن علی بن محمد بن فضل حنفی شاشی به سند خود از کمیل بن زیاد چنین خبر داده است: علی بن ابی طالب علیه السلام دستم را گرفت و به ناحیه گورستان کوفه برد و وقتی به صحرا درآمد نشست و نفس عمیق کشید و آنگاه فرمود: ای کمیل! آنچه برایت می گویم حفظ کن، این دلها ظروفی هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست، مردم سه دسته هستند: عالم ربانی و متعلم بر سبیل نجات و پشه های بی مقدار که پیروان هر بانگی هستند. و همه حدیث را با طول و تفصیل آن تا پایان ذکر کرده است.

و ابو الحسن علی بن عبدالله بن احمد اسواری در ایلاق این حدیث را با سند خود برای من از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به ناحیه گورستان کوفه برد و چون به صحرا درآمد نشست،

أَوْعَاها. وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطُولِهِ إِلَى آخِرِهِ مِثْلَهُ.

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّغَرِ الصَّائِغِ الْعَدْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْقَاضِي، عَنْ ضِرَارِ بْنِ صَرْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثُّهَالِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبِ الْفَزَارِيِّ، عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ - وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطُولِهِ إِلَى آخِرِهِ - .

وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ الْحَاكِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ بَكْرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْحَنْفِيُّ الشَّاشِيُّ بَايِلَاقَ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبَزَّازُ الشَّافِعِيُّ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ: حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ مُوسَى أَبُو عَلِيٍّ الْأَسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْهَيْثَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَعْقُوبَ إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّخَعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ - عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْهَيْتَاجِ ^(۱) بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدِ السَّائِبِ أَبُو مُنْذَرٍ الْكَلْبِيُّ، عَنْ أَبِي مَخْتَفٍ لُوطِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ فَضَيْلِ بْنِ - خَدِيجٍ، عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ قَالَ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام بِالْكَوْفَةِ فَخَرَجْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْجَبَانَةِ. وَ ذَكَرَ فِيهِ: «اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ ظَاهِرٍ [مَشْهُورٍ] أَوْ بَاطِنٍ مَعْمُورٍ لَيْلًا تَبْطُلَ حُجُجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ». وَ قَالَ فِي آخِرِهِ:

آنگاه نفس عمیق کشید و فرمود: ای کمیل بن زیاد! این دها ظروفی هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست. و همه حدیث را تا پایان ذکر کرده است. و ابوالحسن احمد بن محمد بن صقر صائغ عدل نیز تمامی این حدیث را با سند خود برای من روایت کرده است.

و حاکم ابو محمد بکر بن علی بن محمد بن فضل حنفی شاشی با سندی دیگر این حدیث را برای من از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و از کوفه خارج شدیم و به گورستان رسیدیم. و حدیث را ذکر کرده و در آن می گوید: آری ای خداوند! زمین از قیام کننده به حجت خالی نمی ماند که یا ظاهر و مشهور است و یا باطن و مستور تا حجت های الهی و بیّنات او باطل نشود و در آخر آن می گوید: هرگاه خواستی باز گرد.

«انصرفت إذا شئت».

وَ حَدَّثَنِي أَبِي - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ النَّوْفَلِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ هِشَامِ الْكَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ لُوطِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لَهُ فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلِي الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَائِفٍ مَعْمُورٍ لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاهِمٍ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ لُوطِ بْنِ يَحْيَى الْأَزْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - فِي كَلَامٍ [لَهُ] طَوِيلٍ -: «اللَّهُمَّ بَلِيَّ لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ ظَاهِرٍ [مَشْهُورٍ] أَوْ خَائِفٍ، مَعْمُورٍ، لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ» [وَقَالَ فِي آخِرِهِ: انصرفت إذا شئت].

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ الْأَحْمَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كَمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ «قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا عليه السلام يَقُولُ فِي آخِرِ

و پدرم علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی - رضي الله عنه - به سند خود این حدیث را از کمیل بن زیاد نقل کرده و در ضمن آن آمده است: بار الها! تو زمین را از قیام کننده به حجت خالی نگذاری و او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجتهای الهی و بیّنات او باطل نشود.

و محمد بن علی ما جیلویه - رضي الله عنه - به سند خود از کمیل بن زیاد روایت کند که امیرالمؤمنین عليه السلام در ضمن کلامی طولانی فرمود: بار الها! زمین از قیام کننده به حجت خالی نمی ماند که او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجتها و بیّنات الهی باطل نشود. و در پایانش فرمود: اگر خواستی برگرد.

و جعفر بن محمد بن مسرور - رضي الله عنه - به سند خود از کمیل بن زیاد روایت کرده است که گفت: از علی عليه السلام شنیدم که می فرمود: بار الها! تو زمین را از قیام کننده

كَلَامَ لَهُ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخَلِّي الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ لَيْثًا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَبَيِّنَاتُكَ».

وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرَمَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زَهْرٍ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُوسَى الْبَرَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الزِّيَّاتِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ كَمِيلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخَلِّي الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ لَيْثًا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَبَيِّنَاتُكَ».

وَ لِهَذَا الْحَدِيثِ طُرُقٌ كَثِيرَةٌ.

۳ - حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمَذْكُورُ بَنِي سَابُورَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَحْيَى زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى بْنِ الْحَارِثِ الْبَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ الدَّمَشَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يَحْيَى الْأَسْلَمِيُّ الْمَدِينِيُّ، عَنْ عَمَارَةَ بْنِ جُوَيْنٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ قَالَ: شَهِدْنَا الصَّلَاةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ اجْتَمَعْنَا إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَبْلَ يَغْنَاهُ وَ أَقْبْنَا أَيَّامًا نَحْتَلِفُ إِلَى الْمَسْجِدِ إِلَيْهِ حَتَّى سَمَوْهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَبَيْنَا نَحْنُ عِنْدَهُ جُلُوسٌ يَوْمًا إِذْ جَاءَهُ يَهُودِيٌّ مِنْ يَهُودِ الْمَدِينَةِ وَ هُمْ يَزْعَمُونَ أَنَّهُ مِنْ وُلْدِ هَارُونَ أَخِي مُوسَى عليه السلام

به حجّت خالی نمی گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجّت‌ها و بیّنات الهی باطل نشود.

و محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - به سند خود از کمیل بن زیاد روایت کند که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی طولانی فرمود: بارها! تو زمین را از قیام کننده به حجّت خالی نمی گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجّت‌ها و بیّنات الهی باطل نشود. و برای این حدیث طُرُق کثیره‌ای وجود دارد.

۳ - ابوالطفیل عامر بن واثله گوید: ما شاهد نماز خواندن بر جنازه ابوبکر بودیم سپس نزد عمر بن خطاب گرد آمدیم و با او بیعت کردیم و ایّامی چند نزد او به مسجد آمد و شد می کردیم تا آنکه او را امیرالمؤمنین نامیدند یک روز که نزد وی نشسته بودیم یکی از یهودیان مدینه که به عقیده آنها از نسل هارون برادر

حَتَّى وَقَفَ عَلَيَّ عُمَرُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَيُّكُمْ أَعْلَمُ بِعِلْمِ نَبِيِّكُمْ وَبِكِتَابِ رَبِّكُمْ حَتَّى أَسْأَلَهُ عَمَّا أُرِيدُ؟ قَالَ: فَأَشَارَ عُمَرُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَكَذَلِكَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ سَلْ عَمَّا تُرِيدُ، قَالَ: إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَعَنْ ثَلَاثٍ وَعَنْ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَ لَا تَقُولُ: إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ سَبْعٍ؟ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ أَصَبْتَ فِيهِنَّ سَأَلْتُكَ عَنِ الثَّلَاثِ الْأُخْرَى فَإِنْ أَصَبْتَ فِيهِنَّ سَأَلْتُكَ عَنِ الْوَاحِدَةِ، وَإِنْ أَخْطَأْتُ فِي الثَّلَاثِ الْأُولَى لَمْ أَسْأَلْكَ عَنْ شَيْءٍ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا يُدْرِيكَ إِذَا سَأَلْتَنِي فَأَجَبْتُكَ أَخْطَأْتُ أَمْ أَصَبْتُ؟ قَالَ: فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَى كُمِّهِ فَأَخْرَجَ كِتَابًا عَتِيقًا فَقَالَ: هَذَا وَرَثَتُهُ عَنْ أَبِي وَأَجْدَادِي إِمْلَاءُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَخَطُّ هَارُونَ وَفِيهِ الْخِصَالُ الَّتِي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهَا، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلِيُّ أَنْ لِي عَلَيْكَ إِنْ أَجَبْتُكَ فِيهِنَّ بِالصَّوَابِ أَنْ تُسَلِّمَ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَاللَّهِ لَئِنْ أَجَبْتَنِي فِيهِنَّ بِالصَّوَابِ لَأَسْلَمَنَّ السَّاعَةَ

موسی بود آمد و مقابل عمر ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! کدام یک از شما به علوم پیامبرتان و کتاب پروردگارتان داناترید تا سوالات خود را از او بپرسم؟ راوی گوید: عمر به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد، یهودی گفت: ای علی! تو چنین هستی؟ فرمود: آری، هر چه می خواهی بپرس، گفت: من سه سؤال و سه سؤال و یک سؤال دارم، علی علیه السلام فرمود: چرا نمی گویی که هفت سؤال دارم؟ یهودی گفت: من ابتدا از سه چیز پرسش می کنم اگر پاسخ صحیح دادی از سه چیز دیگر پرسش می کنم و اگر آنها را نیز پاسخ صحیح دادی از آن یکی می پرسم، و اگر در آن سه پرسش اول خطا کردی دیگر پرسشی ندارم. علی علیه السلام فرمود: تو از کجا می دانی که پاسخ درست است یا خطا؟ راوی گوید: یهودی دست به گریبان خود برد و کتاب عتیقی را از آن بیرون آورد و گفت: این کتاب را از آباء و اجداد خود به ارث برده ام، املائی موسی بن عمران و خط هارون است و خصالی که می خواهم از آن پرسش کنم در آن ثبت است. علی علیه السلام فرمود: به شرط آنکه حق من بر تو آن باشد که اگر پاسخ سؤاهاى تو را درست بگویم مسلمان شوی یهودی گفت: به خدا سوگند که اگر پاسخ سؤاهاى مرا دادی الساعه به دست تو مسلمان خواهم شد. علی علیه السلام فرمود: بپرس! گفت: اولین سنگی که بر

عَلَى يَدَيْكَ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام : سَلْ، قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام : يَا يَهُودِيَّيْ! أَمَّا أَوَّلُ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا صَخْرَةٌ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَ كَذَبُوا وَلَكِنَّهُ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ نَزَلَ بِهِ آدَمُ عليه السلام مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَوَضَعَهُ فِي رُكْنِ الْبَيْتِ وَ النَّاسُ يَتَمَسَّحُونَ بِهِ وَ يُقَبِّلُونَهُ وَ يُجَدِّدُونَ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ الْيَهُودِيَّيْ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام : وَ أَمَّا أَوَّلُ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الزَّيْتُونَةُ وَ كَذَبُوا وَلَكِنَّهَا النَّخْلَةُ مِنَ الْعَجْوَةِ، نَزَلَ بِهَا آدَمُ عليه السلام مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ بِالْفَحْلِ فَأَصْلُ النَّخْلَةِ كُلُّهُ مِنَ الْعَجْوَةِ، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيَّيْ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام : وَ أَمَّا أَوَّلُ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الْعَيْنُ الَّتِي نَبَعَتْ تَحْتَ

زمین نهاده شد و اولین درختی که بر سطح زمین روئید و اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید چه بود؟

علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! اما اولین سنگی که بر زمین نهاده شد، یهودیان می‌پندارند که آن صخرهٔ بیت المقدس است و دروغ می‌گویند، بلکه آن حجرالأسود است که آدم علیه السلام آن را به همراه خود از بهشت فرود آورده است، و آن را در رکن بیت الله قرار داد و مردم آن را مسح کرده و می‌بوسند و به وسیله آن میان خود و خدا تجدید عهد و پیمان می‌نمایند، یهودی گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: اما اولین درختی که بر سطح زمین روئید، یهودیان می‌پندارند که آن درخت زیتون است و دروغ می‌گویند بلکه آن درخت خرمای عجوه است که آدم علیه السلام آن را و زوج آن را، همراه خود از بهشت آورد. و اصل همه درختهای خرما عجوه است. یهودی گفت خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: اما اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید، یهودیان می‌پندارند که آن چشمه‌ای است که از زیر صخرهٔ بیت المقدس جوشیده

صَخْرَةَ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ وَ كَذَّبُوا وَلَكِنَّهَا عَيْنُ الْحَيَاةِ الَّتِي نَسِيَ عِنْدَهَا صَاحِبُ مُوسَى
السَّمَكَةَ الْمَالِحَةَ ^(۱) فَلَمَّا أَصَابَهَا مَاءُ الْعَيْنِ عَاشَتْ وَ سَرَبَتْ ، فَأَتَبَعَهَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ صَاحِبُهُ
فَلَقِيَا الْخِضَرَ ، قَالَ الْيَهُودِيُّ : أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَلْ إَعْنِ
الثَّلَاثِ الْأُخْرَى | قَالَ : أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمْ لَهَا بَعْدَ نَبِيِّهَا مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ ؟ وَ أَخْبِرْنِي
عَنْ مَنْزِلِ مُحَمَّدٍ أَيْنَ هُوَ مِنَ الْجَنَّةِ ؟ وَ مَنْ يَسْكُنُ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ ؟ قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا
يَهُودِيُّ يَكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا ، لَا يَضُرُّهُمْ خِلَافٌ مَنْ خَالَفَ
عَلَيْهِمْ . قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَ مَنْزِلُ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْجَنَّةِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ وَ هِيَ وَسْطُ الْجَنَانِ وَ أَقْرَبُهَا مِنْ عَرْشِ الرَّحْمَنِ جَلَّ
جَلَالُهُ ، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ ، أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَ الَّذِينَ يَسْكُنُونَ
مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ هَؤُلَاءِ | الْأُمَّةُ | الْإِثْنَا عَشَرَ ^(۲) ، قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَدَقْتَ ،

است و دروغ می گویند، بلکه آن چشمه حیات است که رفیق موسی نزد آن، ماهی آغشته به نمک را فراموش کرد و چون آب چشمه به آن ماهی رسید زنده شد و به راه افتاد و موسی و رفیقش به دنبال او رفتند و خضر را ملاقات کردند. یهودی گفت: خدا را گواه می گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: از سه سؤال دیگر پرسش کن. گفت: برای این امت چند امام عادل پس از پیامبرشان وجود دارد؟ منزل محمد در کجای بهشت است؟ و چه کسی با او در منزلش سکونت دارد؟ علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! برای این امت دوازده امام عادل پس از پیامبرش وجود دارد و مخالفت مخالفین ضرری به آنان نمی رساند یهودی گفت: خدا را گواه می گیرم که درست گفتی. علی علیه السلام فرمود: و منزل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در بهشت در جنت عدن است و آن در وسط بهشت و نزدیکترین مکان به عرش رحمان است. یهودی گفت: خدا را گواه می گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: و کسانی که با او در منزلش سکونت دارند ائمه اثنا عشر هستند. یهودی گفت: خدا را گواه می گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: آن یک سؤال را هم

۱ - راجع تفسیر قوله تعالى: «إني نسيت الحوت». الكهف / ۶۳.

۲ - في بعض النسخ «هؤلاء الاثنا عشر اماماً».

قَالَ لَهُ عَلِيٌّ: سَلْ [عَنِ الْوَاحِدَةِ]، قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ فِي أَهْلِهِ كَمْ يَعِيشُ بَعْدَهُ؛ وَ هَلْ يَمُوتُ مَوْتًا أَوْ يُقْتَلُ قَتْلًا، قَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: يَا يَهُودِيَّيْ يَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ تُخَضَّبُ مِنْهُ هَذِهِ مِنْ هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ - قَالَ: فَوَثَبَ إِلَيْهِ الْيَهُودِيُّ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَ أَنْكَ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ.

۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخْفَى أَرْبَعَةً فِي أَرْبَعَةٍ، أَخْفَى رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَضْعِرَنَّ شَيْئًا مِنْ طَاعَتِهِ، فَرُبَّمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. وَ أَخْفَى سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَضْعِرَنَّ شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطُهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ، وَ أَخْفَى إِجَابَتُهُ فِي دُعَائِهِ فَلَا تَسْتَضْعِرَنَّ شَيْئًا مِنْ دُعَائِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ إِجَابَتُهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ، وَ أَخْفَى وَلِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَضْعِرَنَّ عَبْدًا مِنْ

پرس، گفت: وصی محمد چند سال پس از پیامبر در میان اهلس زندگی می کند و آیا می میرد و یا آنکه کشته می شود؟ علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! او پس از پیامبر سی سال زندگی می کند و این از آن او رنگین شود - و اشاره به محاسن و سر مبارک خود فرمودند - راوی گوید: در این هنگام آن یهودی از جا پرید و گفت: شهادت می دهم که هیچ معبودی جز الله نیست و شهادت می دهم که محمد رسول اوست و تو وصی رسول خدایی.

۴ - امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین روایت کند که فرمود: خدای تعالی چهار چیز را در چهار چیز مخفی ساخته است، رضای خود را در طاعتش نهان ساخته است و مبادا چیزی از طاعتش را کوچک شمارید که بسا آن طاعت موافق رضای او باشد و تو ندانی، و خشم خود را در معصیتش نهان ساخته است، و مبادا چیزی از معصیتش را کوچک شمارید که بسا آن معصیت موافق با خشم او باشد و تو ندانی، و اجابت خود را در دعایش نهان ساخته است و مبادا چیزی از دعایش را کوچک شمارید

عباده^(۱) فَرُبَّمَا يَكُونُ وَلِيَّهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ.

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ؛ وَ يَعْقُوبَ بْنَ يَزِيدَ؛ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَيُّمْنَ بْنِ مُحْرَزٍ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ الْكِنْدِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدِينِيِّ، عَنْ أَبِي - عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: لَمَّا بَايَعَ النَّاسُ عُمَرَ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي بَكْرٍ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ شَبَابِ الْيَهُودِ وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، وَ النَّاسُ حَوْلَهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دُلَّنِي عَلَى أَعْلَمِكُمْ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِكِتَابِهِ وَ بِسُنَّتِهِ، فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: هَذَا، فَتَحَوَّلَ الرَّجُلُ إِلَى عَلِيٍّ فَسَأَلَهُ: أَنْتَ كَذَلِكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَلَا قُلْتَ عَنْ سَبْعٍ؟ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: لَا إِنَّمَا أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ أَصَبْتَ فِيهِنَّ سَأَلْتُكَ عَنْ ثَلَاثٍ بَعْدَهُنَّ، وَ إِنْ لَمْ تُصِبْ لَمْ أَسْأَلْكَ، فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

که بسا آن دعا موافق با اجابت او باشد و تو ندانی، و ولی خود را در میان عبادش نهان ساخته است و مبادا که بنده ای از بندگان او را کوچک شمارید که بسا آن بنده، ولی او باشد و تو ندانی.

۵ - إِبْرَاهِيمَ مَدِينِيٍّ مِنْ أَمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتٍ كُنْدَ كَيْهِ فَرَمُودُ: بَعْدَ مِنْ مَرِغِ ابُو بَكْرٍ چُونِ مَرْدَمِ بَا عَمْرٍ بِيَعْتِ كَرْدَنْدِ مَرْدِيٍّ مِنْ جَوَانَانِ يَهُودِ دَرِ مَسْجِدِ بَهْ نَزْدِ اَوْ اَمْدِ وَ بَرِ وِي سَلَامِ كَرْدِ وَ مَرْدَمِ دَرِ اَطْرَافِ اَوْ بُوْدَنْدِ، اَنگَاهِ كَفتِ: اِي اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ! دَانِشْمَنْدِ تَرِينِ شَمَا بَه خُدا وَ رَسولِ وَ كِتَابِ وَ سُنَّتِشِ كَيْسْتِ؟ مَرَا بَه اَوْ رَاهِنَمَائِي كَنِيدِ. عَمْرٍ بَا دَسْتِ بَه عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِشَارَه كَرْدِ وَ كَفتِ: اَيْنِ مَرْدِ، يَهُودِي رُويِ بَه جَانِبِ عَلِيٍّ كَرْدِ وَ پَرَسِيدِ: اَيَا تُو چَنِينِ هَسْتِي؟ فَرَمُودُ: آري، كَفتِ: مِنْ اَز سَه چِيزِ وَ سَه چِيزِ وَ يَكِ چِيزِ اَز شَمَا پَرَسِشِ مِي كَنْمِ، اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودُ: پَسِ چِرَا نَكَفْتِي اَز هَفْتِ چِيزِ پَرَسِشِ مِي كَنْمِ؟ يَهُودِي كَفتِ: نَه، مِنْ اَز سَه چِيزِ پَرَسِشِ مِي كَنْمِ، اِگرِ پَاسِخِ اَنهَرا رَا دَرِستِ كَفْتِي اَز سَه مَسْئَلَه بَعْدِي پَرَسِشِ مِي كَنْمِ وَ اِگرِ پَاسِخِ

۱ - في بعض النسخ «من عبده الله فرما - الخ».

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: أَخْبِرْنِي إِنْ أُجِبْتُكَ بِالصَّوَابِ وَالْحَقِّ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ - وَكَانَ الْفَتَى مِنْ عُلَمَاءِ الْيَهُودِ وَأَخْبَارِهَا يَرُونَ أَنَّهُ مِنْ وُلْدِ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ أَخِي مُوسَى عليه السلام - فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَئِنْ أُجِبْتُكَ بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ لَتُسَلِمَنَّ وَتَتَدَعَنَّ الْيَهُودِيَّةَ؟ فَحَلَفَ الْيَهُودِيُّ وَقَالَ: مَا جِئْتُكَ إِلَّا مُرْتَاداً أُرِيدُ الْإِسْلَامَ، فَقَالَ: يَا هَارُونِيُّ سَلْ عَمَّا بَدَاكَ تُخْبِرْ. قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ؟ وَ عَنْ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ؟ وَ عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ؟ فَقَالَ لَهُ | أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَمَّا سُؤَالُكَ عَنْ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الزَّيْتُونَةُ وَكَذَّبُوا، إِنَّمَا هِيَ النَّخْلَةُ مِنَ الْعَجْوَةِ هَبَطَ بِهَا آدَمُ عليه السلام مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَغَرَسَهَا، وَأَصْلُ النَّخْلِ كُلُّهُ مِنْهَا، وَأَمَّا قَوْلُكَ: أَوَّلُ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا الْعَيْنُ الَّتِي بِنَيْبِ الْمَقْدِسِ تَحْتِ الْحَجَرِ؛ وَ كَذَّبُوا هِيَ عَيْنُ الْحَيَوَانَ الَّتِي انْتَهَى مُوسَى وَ فَتَاهُ إِلَيْهَا فَغَسَلَ فِيهَا السَّمَكَةَ الْمَالِحَةَ

درست نگفتی دیگر نمی پرسم، امیرالمؤمنین صلوات الله عليه فرمود: بگو تا بدانم اگر پاسخ تو را راست و درست بگویم آیا می فهمی که درست است؟ - آن جوان از علما و اخبار یهود بود و می پنداشتند که او از فرزندان هارون بن عمران برادر موسی علیه السلام است - گفت: آری، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست سوگند می دهم، اگر پاسخ تو را راست و درست بگویم آیا مسلمان می شوی و یهودیت را فرو می گذاری؟ یهودی سوگند یاد کرد و گفت: من طالبم و اسلام را می جویم. فرمود: هر چه می خواهی بپرس تا آگاه شوی. گفت: اولین درختی که بر سطح زمین روئید و اولین چشمه ای که از زمین جوشید و اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد چه بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: امّا سؤال تو از اولین درختی که بر سطح زمین روئید، یهودیان می پندارند که آن زیتون است و دروغ می گویند و جز این نیست که آن درخت خرماي عجوه است که آدم علیه السلام به همراه خود از بهشت فرود آورد و در زمین کاشت و اصل همه نخلها از آن است، امّا آن سخن تو که اولین چشمه ای که از زمین جوشید، یهودیان می پندارند که آن چشمه ای است که از زیر صخره بیت المقدس جوشیده

فَحَيَّيْتُ وَ لَيْسَ مِنْ مَيِّتٍ يُصِيبُهُ ذَلِكَ الْمَاءُ إِلَّا حَيِّي، وَ كَانَ الْخِضْرُ عَلَى مُقَدَّمَةِ ذِي-
الْقَرْنَيْنِ يَطْلُبُ عَيْنَ الْحَيَاةِ فَوَجَدَهَا الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَرِبَ مِنْهَا وَ لَمْ يَجِدْهَا ذُو الْقَرْنَيْنِ، وَ
أَمَّا قَوْلُكَ: أَوَّلُ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْحَجَرَ الَّذِي فِي
بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ كَذَبُوا إِنَّمَا هُوَ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ هَبَطَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَوَضَعَهُ فِي
الرُّكْنِ، وَ النَّاسُ يَسْتَلِمُونَهُ وَ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الثَّلْجِ، فَاسْوَدَّ مِنْ خَطَايَا بَنِي آدَمَ.
قَالَ: فَأَخْبِرْنِي كَمْ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ إِمَامٍ هُدَى، هَادِينَ مَهْدِيَّيْنِ، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ
مَنْ خَذَلَهُمْ، وَ أَخْبِرْنِي أَيَّنَ مَنْزِلُ مُحَمَّدٍ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ أُمَّتِهِ فِي الْجَنَّةِ؟ قَالَ: أَمَّا
قَوْلُكَ: كَمْ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ إِمَامٍ هُدَى، هَادِينَ مَهْدِيَّيْنِ؛ لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ فَإِنَّ
لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً هَادِينَ مَهْدِيَّيْنِ، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ.
وَ أَمَّا قَوْلُكَ: أَيَّنَ مَنْزِلُ مُحَمَّدٍ فِي الْجَنَّةِ فَنِي أَشْرَفِهَا وَ أَفْضَلِهَا جَنَّةِ عَدْنِ، وَ أَمَّا قَوْلُكَ:

و دروغ می گویند، آن چشمه زندگانی است که موسی و آن جوانی که همراه او
بود به آن رسیدند و ماهی آغشته به نمک را در آن تنست و زنده شد و هیچ
مرده ای نیست که آن آب بدو رسد مگر آنکه زنده شود و خضر پیشگام
ذوالقرنین در جستجوی چشمه حیات بود و آن را یافت و از آن نوشید و
ذوالقرنین آن را نیافت. اما سخن تو که اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد،
یهودیان می پندارند که آن صخره بیت المقدس است، اما دروغ می گویند جز این
نیست که آن حجر الاسود است آدم علیه السلام آن را از بهشت آورد و آن را در رکن
بیت قرار داد و مردم آن را استلام می کنند، و از برف سفیدتر بود و در اثر گناهان
بنی آدم سیاه گردید.

گفت: این امت را چند امام هدی است که هادی و مهدی اند و خذلان
فروگذاران به امامت آنان ضرر نرساند؟ و جایگاه محمد در کجای بهشت است؟
و از امتش چه کسانی با او در بهشتند؟ فرمود: اما اینکه گفتم این امت را چند
امام هدی است که هادی و مهدی اند و خذلان فروگذاران به امامت آنان ضرر
نرساند، این امت را دوازده امام است که همگی آنها هادی و مهدی هستند و
خذلان فروگذاران به آنها ضرری نرساند.

اما اینکه گفتم: جایگاه محمد در کجای بهشت است، جایگاه او در شریفترین

مَنْ مَعَ مُحَمَّدٍ مِنْ أُمَّتِهِ فِي الْجَنَّةِ فَهُوَ لِأَيِّ الْأَثْنَاءِ عَشْرٍ أُمَّةٌ الْهُدَى. قَالَ الْفَتَى: صَدَقْتَ فَوَاللَّهِ
الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عِنْدِي بِأَمْلَاءِ مُوسَى وَخَطِّ هَارُونَ بِيَدِهِ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي
كَمْ يَعْيشُ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ [مِنْ] بَعْدِهِ، وَهَلْ يَمُوتُ مَوْتاً أَوْ يُقْتَلُ قَتْلًا؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام:
وَيَحْكُ يَا يَهُودِيُّ أَنَا وَصِيُّ مُحَمَّدٍ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم أَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً لَا أَزِيدَ يَوْمًا وَلَا أَنْقُصُ
يَوْمًا ثُمَّ يَبْعَثُ أَشْقَاهَا أَشَقُّ مِنْ عَاقِرِ نَاقَةٍ ثَمُودَ فَيَضْرِبُنِي ضَرْبَةً هَهُنَا فِي مَفْرَقِي فَتُخْضَبُ
مِنْهُ لِحْيَتِي، ثُمَّ بَكَى عليه السلام بُكَاءً شَدِيدًا، قَالَ: فَصَرَخَ الْفَتَى وَ قَطَعَ كُسْتِيحَهُ، وَ قَالَ:
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ [وَ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ]».
قال أبو جعفر العبدي - يرفعه - قال: هذا الرجل اليهودي أقبله من المدينة أنه
أعلمهم و أن أباه كان كذلك فيهم.

۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ

و بهترین جای بهشت یعنی جنت عدن است؛ و اینکه گفتم: از امتش چه کسانی با
او در بهشتند، آنان ائمه دوازده گانه بر هدایت هستند. آن جوان گفت: راست
گفتمی به خدای لا اله الا هو که آنچه گفتمی نزد من به صورت مکتوب با املا
موسی و خط هارون موجود است. و پرسید: وصی محمد پس از او چند سال زنده
خواهد ماند و آیا فوت می کند و یا به قتل خواهد رسید؟ علی عليه السلام فرمود: وای
بر تو ای یهودی! من وصی محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم هستم و پس از او سی سال زندگی
خواهم کرد نه یک روز کم و نه یک روز افزون، سپس بدبخت ترین این امت
برانگیخته می شود، کسی که از پی کننده ناقة ثمود بدبخت تر است و یک ضربتی بر
این فرق سرم می زند که محاسنم از آن رنگین می شود، سپس آن حضرت گریه
شدیدی کرد. راوی گوید آن جوان نیز فریادی کشید و آن کمربندی را که به
نشانه یهودیت بر میان می بست پاره کرد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ
مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ.

أبو جعفر عبدی در حدیث مرفوع خود گوید: مردم مدینه همه اعتراف داشتند
که این یهودی دانشمندترین آنهاست و پدرش نیز دانشمندترین مردم مدینه بود.
۶ - ابوالطفیل گوید: در روزی که ابوبکر مُرد، شاهد جنازه او بودم و زمانی

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ حَيَّانِ السَّرَّاجِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْغَسَّانِيِّ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ «قَالَ: شَهِدْتُ جِنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَ شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ بُوِيعَ - وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ نَاحِيَةً - إِذْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ غُلامٌ يَهُودِيٌّ عَلَيْهِ ثِيَابٌ حِسانٌ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ هَارُونَ حَتَّى قَامَ عَلِيُّ رَأْسِ عُمَرَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ أَعْلَمُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِكِتَابِهِمْ وَ أَمْرِ نَبِيِّهِمْ؟ قَالَ: فَطَاطَأَ عُمَرُ رَأْسَهُ، فَقَالَ: إِيَّاكَ أَغْنِي، وَ أَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي جِئْتُكَ مُرْتَاداً لِنَفْسِي، شَاكراً فِي دِينِي، فَقَالَ: دُونَكَ هَذَا الشَّابُّ، قَالَ: وَ مَنْ هَذَا الشَّابُّ؟ قَالَ: هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ هُوَ أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ، وَ هَذَا زَوْجُ فَاطِمَةَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَكْذَلِكَ أَنْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ، قَالَ: فَتَبَسَّمَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: يَا هَارُونِيُّ! مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ: سَبْعاً، قَالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ عَلِمْتَهُنَّ سَأَلْتُكَ عَمَّا بَعْدَهُنَّ، وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ عِلْمٌ، فَقَالَ

را که با عمر بیعت کردند ناظر بودم - و علیؑ در گوشه ای نشسته بود - که به ناگاه جوانی یهودی که لباسی نیکو در برداشت و از فرزندان هارون بود پیش آمد و بالای سر عمر ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا تو دانشمندترین این امت به کتاب و امور پیامبرشان هستی؟ راوی گوید: عمر سرش را تکان داد، یهودی گفت: با تو هستم و کلامش را تکرار کرد، عمر گفت: چه کار داری؟ گفت: در جستجوی چیزی برای خود هستم و در دین خود شک دارم. عمر گفت: برو و این جوان را دریاب! پرسید: این جوان کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا و پدر حسن و حسین فرزندان رسول خدا و شوهر فاطمه دختر رسول خدا ﷺ. یهودی به جانب علیؑ رو کرد و گفت: آیا شما چنین هستید؟ فرمود: آری، یهودی گفت: می خواهم از شما از سه و سه و یک مسئله پرسش کنم، علیؑ تبسمی فرمود و گفت: ای هارونی! چرا نگفتی از هفت مسئله؟ گفت من از سه مسئله می پرسم اگر آنها را می دانستی از مسائل بعدی خواهم پرسید و اگر آنها را نمی دانستی می فهمم که تو را دانشی نیست، علیؑ

عَلِيٌّ علیه السلام : فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْإِلَهِ الَّذِي تَعْبُدُهُ إِنَّ أُنَا أَجَبْتُكَ فِي كُلِّ مَا تُرِيدُ لَتَدَعَنَّ دِينَكَ وَ لَتَدْخُلَنَّ فِي دِينِي ؟ فَقَالَ : مَا جِئْتُ إِلَّا لِذَلِكَ ، قَالَ : فَسَلْ ، قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةٍ دَمٍ قَطَرَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ قَطْرَةٍ هِيَ ، وَ أَوَّلِ عَيْنٍ فَاضَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ عَيْنٍ هِيَ ، وَ أَوَّلِ شَيْءٍ اهْتَزَّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ ؟ فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ : أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْأُخْرَى ، أَخْبِرْنِي عَنْ مُحَمَّدٍ كَمْ بَعْدَهُ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ ؟ وَ فِي أَيِّ جَنَّةٍ يَكُونُ ؟ وَ مِنَ السَّاكِنِ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ ؟ فَقَالَ : يَا هَارُونِيُّ إِنَّ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْخُلَفَاءِ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَدْلًا لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانٌ مِنْ خَذَلِهِمْ وَ لَا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافٍ مِنْ خَالَفَهُمْ ، وَ إِنَّهُمْ أَرْسَبُوا فِي الدِّينِ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ ، وَ مَسَكَنَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ مَعَهُ أَوْلِيَاكَ الْإِثْنَا عَشَرَ الْأَيْمَةَ الْعَدْلَ ، فَقَالَ : صَدَقْتَ وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَأَجِدُهَا فِي كِتَابِ أَبِي هَارُونَ كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ أَمْلَأَهُ عَمِّي مُوسَى علیه السلام ، قَالَ : فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْوَاحِدَةِ ؛ فَأَخْبِرْنِي عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ كَمْ يَعِيشُ مِنْ بَعْدِهِ ، وَ هَلْ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ ؟ قَالَ : يَا

فرمود: تو را به آن خدایی که می پرستی سوگند می دهم اگر پاسخ همه سؤالات تو را دادم آیا دینت را فرو می گذاری و به دین من در می آیی؟ گفت: من برای همین آمده‌ام، علی علیه السلام فرمود: سؤال کن، گفت: اولین قطره خونی که بر زمین ریخت و اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید و اولین چیزی که بر سطح زمین جنبش کرد چه بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام سؤالات او را پاسخ فرمود، سپس یهودی گفت: مرا از پاسخ سه سؤال دیگر آگاه کنید؟ پس از محمد چند امام عادل خواهد بود؟ و جایگاه او در کدام جنت است؟ و در آن جنت چه کسانی با او ساکن هستند؟ فرمود: ای هارونی! خلفای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دوازده امام عادل هستند و خذلانِ فروگذاران به امامت آنان ضرر نرساند. از مخالفتِ مخالفان نیز وحشتی ندارند و آنان در دین از کوههای استوار محکمترند، و مسکن محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در جنت عدن است و با او دوازده امام عادل ساکن هستند؟ یهودی گفت: راست گفתי، به خدای لا اله الا هو که من آنها را در کتاب پدرم هارون دیده‌ام، کتابی که هارون آن را با دست خود و به املاي عمویم موسی نوشته است، بعد از آن گفت: پاسخ آن یک سؤال را نیز بفرمائید، وصی محمد پس از او

هارونی یعیش بعده ثلاثین سنه لا یزید یوماً و لا ینقص یوماً، ثم یضرب ضربته ههنا - یعنی قرنه - فتخضب هذه من هذا، قال: فصاح الهارونی و قطع کستیجه و هو یقول: أشهد أن لا إله إلا الله و حده لا شریک له و أن محمداً عبده و رسوله، و أنك وصیه ینبغی أن تفوق و لا تفاق، و أن تعظم و لا تستضعف، قال: ثم مضى به عليه السلام إلى منزله فعلمه معالم الدين».

۷ - حدثنا أبي - عليه السلام - قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن محمد بن عيسى، عن عبد الرحمن بن أبي هاشم، عن ابن أبي يحيى المدني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء يهودي إلى عمر يسأله عن مسائل، فأرشده إلى علي بن أبي طالب عليه السلام ليسأله فقال علي عليه السلام: سل، فقال: أخبرني كم يكون بعد نبيكم من إمام عدل؟ و في أي جنة هو؟ و من يسكن معه في جنته؟ فقال له علي عليه السلام: يا هارونی لمحمد صلى الله عليه وآله بعده اثنا عشر إماماً عدلاً، لا يضرهم خذلان من خذلهم و لا يستوحشون بخلاف من خالفهم، أثبت في

چند سال زندگی خواهد کرد و او می میرد و یا آنکه به قتل می رسد؟ فرمود: ای هارونی! او پس از پیامبر سی سال زندگانی خواهد کرد نه یک روز کم و نه یک روز افزون، سپس ضربه ای به اینجا زده شود - یعنی بالای پیشانی او - و این از این رنگین خواهد شد. راوی گوید: هارونی فریادی کشید و کمر بندی را که به نشانه یهودیت بر میان می بست پاره کرد و گفت: أشهد أن لا إله إلا الله و حده لا شریک له و أن محمداً عبده و رسوله، و أنك وصیه، و سزاوار است که برتر باشی و کسی بر تو برتر نباشد و بزرگ باشی و تو را ضعیف نشمرند. راوی گوید: سپس عليه السلام او را به منزل خود برد و معالم دین را بدو آموخت.

۷ - ابراهیم مدینی از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: یک فرد یهودی به نزد عمر آمد و مسائلی از او پرسش کرد، عمر او را به علی بن ابی طالب راهنمایی کرد تا از او پرسش کند، عليه السلام فرمود: بپرس، گفت: پس از پیامبرتان چند امام عادل وجود دارد؟ و او در کدام جنت است؟ و چه کسانی با او در آن جنت ساکن هستند؟ عليه السلام فرمود: ای هارونی! پس از محمد صلى الله عليه وآله دوازده امام عادل خواهد بود که خذلان فروگذاران به امامت آنها ضرری

دینِ اللهِ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي. وَ مَنْزِلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ، وَ الَّذِينَ يَسْكُنُونَ مَعَهُ هُوَ لَاءِ الْاِثْنَا عَشَرَ، فَأَسْلَمَ الرَّجُلُ وَ قَالَ: أَنْتَ أَوْلَىٰ بِهَذَا الْمَجْلِسِ مِنْ هَذَا، أَنْتَ الَّذِي تَفُوقُ وَ لَا تُفَاقُ، وَ تَعْلُوا وَ لَا تُعْلَىٰ».

۸ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينِ الثَّقَفِيِّ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عُمَرُ رَجَعَ عُمَرُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَفَعَدَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ وَ أَنَا عَلَامَتُهُمْ، وَ قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسَائِلَ إِنْ أَجَبْتَنِي عَنْهَا أَسَلَمْتُ، قَالَ: وَ مَا هِيَ؟ فَقَالَ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثٌ وَ وَاحِدَةٌ، فَإِنْ شِئْتَ سَأَلْتُكَ، وَ إِنْ كَانَ فِي قَوْمِكَ أَحَدٌ أَعْلَمُ مِنْكَ فَأَرْشِدْنِي إِلَيْهِ، فَقَالَ: عَلَيْكَ بِذَلِكَ الشَّابِّ (يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَأَتَى عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: لِمَ قُلْتَ: ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثٌ وَ وَاحِدَةٌ وَ أَلَا قُلْتَ: سَبْعًا؟ قَالَ: إِنْ لَمْ تُجِبْنِي فِي الثَّلَاثِ اكْتَفَيْتُ،

نرساند و از مخالفت مخالفان نیز در هراس نباشند و در دین خداوند از کوههای استوار محکم ترند و منزل محمد در جنت عدن است و کسانی که با او در آن بهشت ساکن هستند آن دوازده امامند. آن شخص مسلمان شد و گفت: تو به این مسند سزاوارتر از این هستی، تو تفوق می یابی و کسی فوق تو نیست و تو برتری می یابی و کسی برتر از تو نیست.

۸ - صالح بن عقبه از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: وقتی که ابوبکر هلاک شد و عمر را جانشین خود کرد و او در مسجد نشست، مردی بر او وارد شد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من مردی یهودی و علامه آنها هستم و می خواهم از مسائلی از تو پرسش کنم که اگر پاسخ آنها را بگویی مسلمان خواهم شد، گفت: آن چه مسائلی است؟ گفت: سه پرسش و سه پرسش و یک پرسش است، اگر می خواهی از تو بپرسم و اگر در میان قوم تو کسی هست که اعلم از تو باشد مرا بدو راهنمایی کن، گفت: بر تو باد که به سراغ آن جوان بروی (یعنی علی بن - ابی طالب علیه السلام) پس به نزد علی علیه السلام آمد آن حضرت فرمود: چرا می گویی: سه و سه و یک و نمی گویی هفت؟ گفت: اگر پاسخ مرا در آن سه سوال اول نگویی به

قَالَ: فَإِنْ أَجَبْتُكَ تُسَلِّمٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: سَلْ، فَقَالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، وَ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يَهُودِيَّيْ أَنْتُمْ تَقُولُونَ: [إِنَّ] أَوَّلَ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْحَجَرُ الَّذِي فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ كَذَبْتُمْ، بَلْ هُوَ الْحَجَرُ الَّذِي نَزَلَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ، قَالَ: صَدَقْتَ، وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَوَّلَ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الْعَيْنُ الَّتِي نَبَعَتْ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ كَذَبْتُمْ هِيَ عَيْنُ الْحَيَاةِ الَّتِي غَسَلَ فِيهَا يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ السَّمَكَةَ وَ هِيَ الَّتِي شَرِبَ مِنْهَا الْخَضِرُ، وَ لَيْسَ يَشْرَبُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا حَيِّي، قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: وَ أَنْتُمْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَوَّلَ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ الزَّيْتُونَةُ وَ كَذَبْتُمْ وَ هِيَ الْعَجْوَةُ نَزَلَ بِهَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ، قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: فَالثَّلَاثُ الْأُخْرَى؟ قَالَ: كَمْ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ إِمَامٍ هُدَى، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ؟ قَالَ:

همان اکتفا می کنم، فرمود: آیا اگر پاسخت را گفتم مسلمان می شوی؟ گفت: آری، فرمود: بپرس، گفت: اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد و اولین چشمه ای که از زمین جوشید و اولین درختی که از زمین روئید چه بود؟ فرمود: ای یهودی! شما معتقد هستید که اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شده صخره ای است که در بیت المقدس است و دروغ می گوئید، بلکه آن سنگی است که آدم علیه السلام از بهشت آورد، گفت: راست گفتم، به خدا سوگند که آن به خط هارون و املاي موسى نزد من است، بعد از آن فرمود: و شما می گوئید که اولین چشمه ای که از زمین جوشید چشمه ای است که در بیت المقدس جوشید و دروغ می گوئید، بلکه آن چشمه حیات است که یوشع بن نون آن ماهی را در آن شست و همان است که خضر جرعه ای از آن را نوشید و هرکس از آن بنوشد حیات یابد، گفت: راست گفتم، به خدا آن به خط هارون و املاي موسى نزد من است، فرمود: و شما می گوئید: اولین درختی که از زمین روئید درخت زیتون است اما دروغ می گوئید بلکه آن عَجْوَه است که آن را آدم از بهشت آورد، گفت: راست گفتم، به خدا آن به خط هارون و املاي موسى نزد من است، فرمود: آن سه دیگر

اثنَا عَشَرَ إِمَامًا، قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللهُ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى عليه السلام، قَالَ: وَ أَيْنَ يَسْكُنُ نَبِيُّكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: فِي أَغْلَاهَا دَرَجَةً وَ أَشْرَفَهَا مَكَانًا فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ، قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللهُ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى عليه السلام، قَالَ: فَهَنَ يَنْزِلُ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ؟ قَالَ: اثنَا عَشَرَ إِمَامًا، قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللهُ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى عليه السلام، قَالَ: السَّابِعَةَ؟ قَالَ: فَأَسْأَلُكَ كَمْ يَعِيشُ وَصِيَّهُ بَعْدَهُ؟ قَالَ: ثَلَاثِينَ سَنَةً، قَالَ: ثُمَّ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ؟ قَالَ: يُقْتَلُ فَيُضْرَبُ عَلَى قَرْنِهِ فَتُخْضَبُ لِحْيَتُهُ، قَالَ: صَدَقْتَ وَ اللهُ إِنَّهُ لَبِخَطِّ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَى عليه السلام [فَأَسْلَمَ الْيَهُودِيُّ].

۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ أَبِي - هَاشِمٍ، عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ ذَكَرَ الْقَائِمَ عليه السلام فَقَالَ: «أَمَا لَيَغِيْبَنَّ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا اللهُ فِي آلِ -

چیست؟ گفت برای این امت چند امام هادی وجود دارد که مخالفت مخالفان به امامت آنها ضرر نرساند؟ فرمود: دوازده امام، گفت راست گفתי به خدا آن به خط هارون و املائی موسی نزد من است، آنگاه گفت: پیامبر شما در کجای بهشت مسکن دارد؟ فرمود در عالیترین و بهترین مکان بهشت که جنت عدن است. گفت: راست گفתי، بخدا آن به خط هارون و املائی موسی نزد من است، گفت: چه کسانی با او در آن منزل هستند؟ فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفתי، به خدا آن به خط هارون و املائی موسی نزد من است، فرمود: سؤال هفتم چیست؟ گفت: وصی پیامبر چند سال پس از او زندگانی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال، گفت: آنگاه فوت می کند و یا آنکه کشته می شود؟ فرمود: کشته می شود، بر بالای پیشانی او ضربتی می زنند و محاسنش رنگین می شود، گفت: راست گفתי، بخدا سوگند آن به خط هارون و املائی موسی علیه السلام نزد من است، آنگاه اسلام آورد.

۹ - اصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ گوید امیرالمؤمنین علیه السلام از قائم علیه السلام یاد کرد و فرمود: او غایب خواهد شد تا به غایبی که نادان گوید: خداوند را در آل محمد حاجتی

مُحَمَّدٍ حَاجَةً».

۱۰ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ؛ وَ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الثَّقَةُ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخَلِّي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَ بَيِّنَاتُكَ».

۱۱ - حَدَّثَنَا أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ سَعْدَانَ ^(۱)، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ: «اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بَدَّ لِأَرْضِكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِكَ وَ يُعَلِّمُهُمْ عِلْمَكَ، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَ لَا يَضِلُّ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بِهِ، إِمَّا ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمَطَاعِ أَوْ مُكْتَمٍ مُتَرَقِّبٍ، إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُ فِي حَالِ هِدَايَتِهِمْ، فَإِنَّ عِلْمَهُ وَ آدَابَهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثَبَّتَةٌ، فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ».

نیست.

۱۰ - ابواسحاق همدانی گوید یکی از اصحابِ مؤثق ما از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیده است که می فرمود: بارها! تو زمین را از حجّت بر خلق خود خالی نمی گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجّت‌ها و بیّنات باطل نشود.

۱۱ - مسعد بن صدقه گوید امام صادق از پدران بزرگوارشان روایت کرده است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به منبر کوفه خطبه خواند و فرمود: بارها! ناگزیر بایستی در زمین حجّت برای خلائق باشد تا ایشان را به دین تو هدایت کرده و علم تو را به آنها بیاموزد تا حجّت تو باطل نشود و پیروان اولیای تو پس از هدایت گمراه نشوند، او یا آشکار است ولی مطاع نیست و یا آنکه مستور است و منتظر ظهور، اگر شخص او در حالی که آنان را هدایت می کند غایب باشد اما علم و آداب او در قلوب مؤمنین ثبت است و بدان عمل می کنند.

۱۲ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ طُعْمَةَ قَالَ: «سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ: «كَأَنِّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوْلَانَ النَّعْمِ، تَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا تَحْدُونَهُ».

۱۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ؛ وَ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ حَنَانَ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزَّوْرِ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الشَّرِيدُ الطَّرِيدُ الْفَرِيدُ الْوَحِيدُ».

۱۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - علیه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ - علیه السلام - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: «لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةٌ أَمَدُهَا طَوِيلٌ، كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانَ النَّعْمِ فِي غَيْبَتِهِ، يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا يَحْدُونَهُ، أَلَا فَمَنْ تَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَلَمْ يَقْسُ قَلْبُهُ لَطُولَ أَمَدِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعِيَ فِي

۱۲ - یزید بن طعمه گوید از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: گویا شما را می بینم که مانند چهارپایان جولان می دهید و در جستجوی چراگاه هستید اما آن را نمی یابید.

۱۳ - اصبح بن نباته گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر شریک (آواره) و طرید (رانده) و فرید (تک) و وحید (تنها) است.

۱۴ - عبدالعظیم حسنی از امام جواد از آباء بزرگوارشان از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کند: برای قائم ما غیبتی است که مدتش طولانی است، گویا شیعه را در دوران غیبت او می بینم که جولان می دهد مانند جولان چهارپایان، چراگاه را می جویند اما آن را نمی یابند، بدانید هر که در آن دوران در دینش استوار باشد و قلبش به واسطه طول غیبت امامش سخت نشود او در روز قیامت

دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ. فَلِذَلِكَ تُخْفَى وَلَا دُتُّهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ».

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الرَّوْيَانِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذَا الْحَدِيثِ مِثْلَهُ سِوَاءً .

۱۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّرْفِيِّ [عَنْ هِشَامِ]، عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفٍ، عَنْ الْأَصْبَغِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: ذَكَرَ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «أَمَا لَيَغِيبَنَّ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ».

۱۶ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ قَالَ: «التَّاسِعُ مِنْهُ وَوَلَدُكَ يَا حُسَيْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهَرُّ لِلدِّينِ، وَ الْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ، قَالَ الْحُسَيْنُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنْ ذَلِكَ لَكَائِنْ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّيْ وَ الَّذِي بَعَثَ

هم درجه من است. سپس فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کند بیعت احدی بر گردن او نیست و به این دلیل است که ولادتش پنهان است و شخص او غایب می شود.

علی بن احمد بن موسی نیز همین حدیث را برای ما روایت کرده است.
۱۵ - اصبح بن نباته گوید: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر قائم علیه السلام شد فرمود: او غیبت می کند تا به غایتی که نادان گوید: برای خداوند در آل محمد حاجتی نیست.

۱۶ - حسین بن خالد گوید امام رضا از پدران بزرگوارشان از علی علیه السلام روایت کند که فرمود: ای حسین! نهمن از فرزندان تو همان قائم به حق است کسی که آشکار کننده دین و بسط دهنده عدل است، حسین علیه السلام گوید: گفتم یا

مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ وَاصْطَفَاهُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ وَلَكِنْ بَعْدَ غَيْبَةٍ وَحَيْرَةٍ، فَلَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَىٰ دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِيثَاقَهُمْ بِوِلَايَتِنَا وَكُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ».

۱۷ - حَدَّثَنَا أَبِي - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ زِيَادِ الْمَكْشُوفِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عُقْبَةَ الشَّاعِرِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ - أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ: كَأَنِّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوْلَانَ الْإِبِلِ تَبْتَغُونَ الْمَرْعَىٰ فَلَا تَجِدُونَهُ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ».

۱۸ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ - الْمُنْذَرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عُقْبَةَ الشَّاعِرِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «كَأَنِّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوْلَانَ الْإِبِلِ تَبْتَغُونَ الْمَرْعَىٰ فَلَا تَجِدُونَهُ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ».

۱۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ سَهْلِ ابْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى قَالَا: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ الرَّازِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

امیرالمؤمنین! آیا آن واقع خواهد شد؟ فرمود: سوگند به خدایی که محمد را به نبوت مبعوث کرد و او را بر جمیع خلائق برگزید آن واقع خواهد گردید ولیکن پس از غیبت و حیرتی که جز مخلصین کسی در آن استوار نمی ماند، کسانی که مباشر روح الیقین هستند و خداوند پیمان ولایت ما را از آنها گرفته و ایمان را در قلوبشان نگاشته و آنان را به واسطه روحی از جانب خود مؤید داشته است.

۱۷ - عبدالله بن ابی عقبه شاعر گوید: از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که می فرمود: ای گروه شیعه گویا شما را می بینم که مانند شتران جولان می دهید و در جستجوی چراگاهید اما آن را نمی یابید.

۱۸ - حدیث فوق به سند دیگر نیز برای ما روایت شده است.

۱۹ - حسن بن عباس بن حریش گوید: امام جواد از پدران بزرگوارشان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند که به ابن عباس فرمود: شب قدر در هر سالی

اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ لَابْنِ عَبَّاسٍ: «إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَإِنَّهُ يُنْزَلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السُّنَّةِ، وَلِذَلِكَ الْأَمْرُ وَوَلَاةُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أُمَّةٌ مُحَدِّثُونَ».

﴿ باب ۲۷ ﴾

- * (ما رُوِيَ عَنْ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَتِ رَسُولِ اللَّهِ) *
- * (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا مِنْ حَدِيثِ الصَّحِيفَةِ وَ مَا فِيهَا مِنْ أَسْمَاءِ الْأُمَّةِ) *
- * (وَ أَسْمَاءِ أُمَّهَاتِهِمْ وَ أَنَّ الثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ الْقَائِمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) *

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ -
 إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ -
 مُحَمَّدِ السَّلْمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ:
 حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ صَدَقَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ: «لَمَّا اخْتَضَرَ
 أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عليه السلام عِنْدَ الْوَفَاةِ دَعَا بَابِنَهُ الصَّادِقِ عليه السلام فَعَهَدَ إِلَيْهِ عَهْدًا،
 فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: لَوْ امْتَسَلْتَ فِي تِمثالِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليه السلام
 لَرَجَوْتُ أَنْ لَا تَكُونَ أَتَيْتَ مُنْكَرًا، فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأَمَانَاتِ لَيْسَتْ بِالتَّمثالِ، وَ

هست و در آن شب امر آن سال نازل می شود و برای آن امر والیانی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد، ابن عباس گوید: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: من و یازده تن از صُلب من که ائمه محدثون هستند.

باب ۲۷

روایات فاطمه زهرا علیها السلام از حدیث صحیفه

در اسامی ائمه و اینکه دوازدهمین آنها قائم علیه السلام است

۱ - ابونضره گوید: وقتی امام باقر علیه السلام محتضر شد فرزندش امام صادق علیه السلام را خواند و بدو وصیتی کرد، آنگاه برادرش زید بن علی بن الحسین به او گفت: اگر تمثال حسن و حسین را درباره خودت و من تصویر می کردی امیدوار بودم که

لَا الْعُهُودَ بِالرُّسُومِ، وَإِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنْ حُجَجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، ثُمَّ دَعَا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ حَدِّثْنَا بِمَا عَايَنْتَ فِي الصَّحِيفَةِ؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: نَعَمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ؛ دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ علیها السلام لِأَهْنئَهَا بِمَوْلُودِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَإِذَا هِيَ بِصَحِيفَةٍ بِيَدِهَا مِنْ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدَةَ النُّسْرَانِ مَا هَذِهِ الصَّحِيفَةُ الَّتِي أَرَاهَا مَعَكَ؟ قَالَتْ: فِيهَا أَسْمَاءُ الْأُمَّةِ مِنْ وُلْدِي، فَقُلْتُ لَهَا: نَاوِلِينِي لِأَنْظُرَ فِيهَا، قَالَتْ: يَا جَابِرُ لَوْلَا النَّهْيُ لَكُنْتُ أَفْعَلُ لَكِنَّهُ نُهِيَ أَنْ يَمْسَهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ، أَوْ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيٍّ، وَلَكِنَّهُ مَا ذُوْنُ لَكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى بَاطِنِهَا مِنْ ظَاهِرِهَا.

قال جابر: فقُرأتُ فإذا فيها: «أبو القاسم محمد بن عبد الله المصطفى، أمه آمنه بنت وهب. أبو الحسن علي بن أبي طالب المرتضى، أمه فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبد -

منكرى را مرتكب نشوی، امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن! امانات به تمثال نیست و عهد و پیمانها به تصویر و تمثال نیست، بلکه آنها اموری هستند که بر حجتهای الهی سبقت دارد، سپس جابر بن عبدالله را خواند و به او فرمود: ای جابر! آنچه را که در آن صحیفه دیدی برای ما بازگو، جابر گفت: ای اباجعفر! به روی چشم، بر مولای خود فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم تا ولادت حسین علیه السلام را تهنیت گویم که بناگاه صحیفه‌ای در دست آن حضرت دیدم که از درّه بیضا بود، گفتم: ای سرور زنان! این صحیفه‌ای که در دست شما می‌بینم چیست؟ فرمود: اسامی ائمه از فرزندان من در آن است، گفتم: آن را به من بدهید تا در آن بنگرم، فرمود: ای جابر! اگر منهی نبود چنین می‌کردم، ولی نهی شده است که جز پیامبر و یا وصی پیامبر و یا اهل بیت پیامبر به آن دست بزنند، ولی به تو اجازه داده می‌شود که از رویش آن را بنگری و بدانی.

جابر گوید: آن را خواندم و در آن نوشته بود: ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی، مادرش آمنه بنت وهب؛

ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی، مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن -

۱ - صحت این حدیث محل تأمل است و احياناً تصرف شده است و همچنین حدیث اول باب بعد. زیرا جابر بن عبدالله انصاری در سال ۷۸ فوت کرده و حضرت باقر علیه السلام در سنه ۱۱۴.

مَنَافٍ . أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَرِّ . أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ التَّقِيُّ ، أُمُّهَا فَاطِمَةُ
 بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَدْلُ ، أُمُّهُ شَهْرَبَانُوِيَه بِنْتُ يَزْدَجِرْدَ بْنِ -
 شَاهَنْشَاه ، أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ ، أُمُّهُ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ -
 أَبِي طَالِبٍ . أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ ، أُمُّهُ أُمُّ فَرَوَةَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ -
 أَبِي بَكْرٍ . أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ الثَّقَةِ ، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا حَمِيدَةٌ . أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ -
 مُوسَى الرَّضَا ، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا نَجْمَةٌ . أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ ، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا
 خَيْرَانُ . أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَمِينُ ، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا سُوسَنُ ، أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ -
 عَلِيٍّ الرَّفِيقِ ، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا سَمَانَةٌ وَتُكْنَى بِأُمِّ الْحَسَنِ ، أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ . هُوَ
 حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ ، الْقَائِمُ ، أُمُّهُ جَارِيَةٌ اسْمُهَا نَرْجِسُ ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

عبد مناف؛

ابو محمد حسن بن علی البرّ و ابو عبدالله حسین بن علیّ التّقی و مادر هر دو
 فاطمه بنت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛

ابو محمد علی بن حسین عدل و مادرش شهربانو دختر یزدگرد بن شاهنشاه؛
 ابو جعفر محمد بن علیّ الباقر، مادرش امّ عبدالله بنت حسن بن علی بن -
 ابی طالب؛

ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق، مادرش امّ فرّوه بنت قاسم بن محمد بن -
 ابی بکر.

أبو ابراهیم موسی بن جعفر الثّقه مادرش جاریه ای به نام حمیده.

أبو الحسن علی بن موسی الرّضا مادرش جاریه ای به نام نجمه.

أبو جعفر محمد بن علیّ الزّکی مادرش جاریه ای به نام خیران.

أبو الحسن علی بن محمد الامین مادرش جاریه ای به نام سوسن.

أبو محمد حسن بن علیّ الرّفیق مادرش جاریه ای به نام سمانه و کنیه اش امّ

الحسن.

أبو القاسم محمد بن حسن القائم و او حجّت خدا بر خلقش می باشد مادرش

جاریه ای بنام نرگس، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اجمعین.

أَجْمَعِينَ» .

قال مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رحمته الله - : جاءَ هذا الحديثُ هكذا بِتَسْمِيَةِ الْقَائِمِ عليه السلام ، وَ الَّذِي أَذْهَبَ إِلَيْهِ مَا رُوِيَ فِي النَّهْيِ مِنْ تَسْمِيَتِهِ ، وَ سَيَأْتِي ذِكْرُ مَا رُوِينَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي بَابٍ أَضَعُهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ لِذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ [تَعَالَى ذِكْرُهُ] .

﴿ باب ۲۸ ﴾

﴿ ذِكْرُ النَّصِّ عَلَى الْقَائِمِ عليه السلام فِي اللَّوْحِ الَّذِي أَهْدَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى ﴾

رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ دَفَعَهُ إِلَى فَاطِمَةَ عليها السلام فَعَرَضَتْهُ عَلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ حَتَّى قَرَأَهُ وَ انْتَسَخَهُ وَ أَخْبَرَ بِهِ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عليه السلام بَعْدَ ذَلِكَ ﴾

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ جَمِيعًا ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ ؛ وَ الْحَسَنِ بْنِ طَرِيفِ جَمِيعًا ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ . وَ حَدَّثَنَا أَبِي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوَيْهِ ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ؛ وَ الْحَسَنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَاتَانَةَ ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ الْهَمْدَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ : « قَالَ أَبِي عليه السلام لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ : إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَتَيَّحُفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ

مصنّف این کتاب رحمه الله گوید: این حدیث چنانکه ملاحظه می شود نام قائم عليه السلام را آورده است ولی من متمایل به روایات نهی از تسمیه هستم و به زودی روایاتی که در این باب وارد شده در بابی که در این کتاب گشوده ام خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

باب ۲۸

نصوصی که بر قائم عليه السلام در لوح فاطمه عليها السلام و یا لوح جابر

وارد شده است

۱ - ابوبصیر از ابو عبدالله عليه السلام روایت کند که فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری گفت: نیازی به تو دارم، چه وقت بر تو آسان است تا با تو خلوت کنم و

بِكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: فِي أَيِّ الْأَوْقَاتِ شِئْتَ، فَخَلَى بِهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا أَخْبَرْتِكَ بِهِ أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبًا، فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمَّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَهْنَتْهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَأَيْتُ فِي يَدِهَا لَوْحًا أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرٍ، وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابَةً بَيْضَاءَ شَبِيهَةً بِنُورِ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَهَا: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ مَا هَذَا اللَّوْحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا اللَّوْحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنِي وَأَسْمَاءُ الْأَرْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي، فَأَعْطَانِيهِ أَبِي لِيَسْرَنِي بِذَلِكَ.

قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَنِيهِ أُمَّكَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَرَأْتُهُ وَانْتَسَخْتُهُ، فَقَالَ لَهُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَشِئْتُ مَعَهُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ إِلَى أَبِي صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ، فَقَالَ: يَا جَابِرُ انْظُرْ أَنْتَ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَهُ أَنَا عَلَيْكَ، فَنَظَرَ

آن را از تو درخواست نمایم؟ جابر به او گفت: هر وقت که شما بخواهید، امام باقر علیه السلام با او خلوت کرد و گفت: ای جابر! آن لوحی که در دست مادرم فاطمه زهرا دختر رسول خدا دیدی چه بود؟ و مادرم درباره آنچه در آن نوشته بود چه فرمود؟ جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای تهنیت ولادت حسین علیه السلام بر مادران فاطمه علیه السلام وارد شدم و در دست ایشان لوح سبز رنگی را دیدم که پنداشتم از زمرد است و در آن نوشته ای سپید و نورانی مانند نور آفتاب دیدم و گفتم: ای دختر رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! این لوح چیست؟ فرمود: این لوح را خدای تعالی به رسولش هدیه کرده است و در آن اسم پدر و شوهر و دو فرزندم و اسامی اوصیای از فرزندانم ثبت است، رسول خدا آن را به من عطا فرموده است تا بدان مسرور گردم.

جابر گوید: مادر شما آن را به من عطا فرمود و آن را خواندم و از روی آن استنساخ نمودم. پدرم امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا می توانی آن را به من نشان بدهی؟ گفت: آری، و پدرم با او رفت تا به منزل جابر رسیدند و صحیفه ای از پوستی نازک نزد پدرم آورد، پدرم فرمود: ای جابر! تو در کتابت بنگر تا من آن

جَابِرٌ فِي نُسخَتِهِ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِ أَبِي عليه السلام فَوَاللَّهِ مَا خَالَفَ حَرْفَ حَرْفًا، قَالَ جَابِرٌ: فَإِنِّي أُشْهِدُ بِاللَّهِ إِنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللُّوحِ مَكْتُوبًا:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مُحَمَّدٍ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي، وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي، وَ لَا تَجْحَدْ آيَاتِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ إِي وَ مُبِيرُ الْمُتَكَبِّرِينَ إِي وَ مُذِلُّ الظَّالِمِينَ، وَ دَيَّانُ يَوْمِ الدِّينِ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَسَنَ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي، أَوْ خَافَ غَيْرَ عَذَابِي عَذَابُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَكَمِلَتْ أَيَّامُهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا، وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ، وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ ^(كذا)، وَ أَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ بَعْدَهُ وَ بَسْبِطَيْكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ جَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ، وَ جَعَلْتُ

را برایت بخوانم. جابر در کتابش نگریست و پدرم آن را برایش خواند و به خدا سوگند که حرفی اختلاف نداشت، جابر گفت: به خدا سوگند گواهی می دهم که در لوح چنین مکتوب بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این کتابی است از جانب خدای عزیز حکیم، برای محمد نور و سفیر و حجاب و دلیل او، آن را روح الامین از جانب رب العالمین فرو فرستاده است. ای محمد! اسمهای مرا بزرگ شمار و نعمتهای مرا شکرگزار و آلاء مرا انکار مکن، من خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست، شکننده جباران و نابودکننده متکبران و خوارکننده ستمگران و قاضی روز جزا، من خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست، هر که به غیر فضل من امیدوار باشد یا از غیر عدل من بترسد او را عذاب سختی کنم که هیچ یک از عالمیان را چنان عذابی نکرده باشم، پس مرا پیرست و بر من توکل نما، من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم جز آنکه وقتی ایامش کامل و مدتش سپری شد برای او وصی قرار دادم و من تو را بر انبیاء فضیلت دادم و وصی تو را افضل او صیا ساختم و تو را به دو شبیل و سبیط پس از تو یعنی حسن و حسین گرامی داشتم، حسن را پس از انقضای ایام پدرش معدن علمم قرار دادم و حسین را خازن وحی خود ساختم

حُسَيْنًا خَازِنًا وَحَبِيبًا، وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ
 اسْتُشْهِدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ، وَ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ،
 بَعَثْتِهِ أَثِيبًا وَ أَعَاقِبًا، أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ، وَ زَيْنٌ أَوْلِيَايَ الْمَاضِينَ، وَ ابْنُهُ سَمِيُّ
 جَدِّهِ الْمُحْمُودِ، مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ لِعِلْمِي، وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي، سَيِّئُكَ الْمُزْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ
 عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَكْرَمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَ لَأَسْرَنَّهُ فِي أَوْلِيَائِهِ وَ أَشْيَاعِهِ وَ
 أَنْصَارِهِ، وَ انْتَجِبْتُ بَعْدَهُ فَتَاهُ مُوسَى لِأَنَّ خَيْطَ وَصِيَّتِي لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى، وَ أَنَّ
 أَوْلِيَايَ لَا يَشْفُونَ أَبَدًا، أَلَا وَ مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ
 كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ، وَ وَئِلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاهِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ عِبْدِي مُوسَى وَ
 حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي، [أَلَا] إِنَّ الْمَكْذِبَ بِالثَّامِنِ مُكْذِبٌ بِكُلِّ أَوْلِيَايَ. وَ عَلِيٌّ وَ لَيْسِي وَ
 نَاصِرِي، وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوءَةِ وَ أَمْتَحِنُهُ بِالْأَضْطِلَاعِ، يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتٌ مُسْتَكْبِرٌ،

و شهادت را به او کرامت کرده و سعادت را ختم کار او گردانیدم، او افضل و ارفع
 شهدا است و کلمه تامه من با اوست و حجّت بالغه من نزد اوست، به واسطه
 عترت او ثواب می دهم و عقاب می کنم، اولین عترت او علی سیدالعابدين و
 زینت اولیای پیشین است و فرزند او که همنام جدش محمود است یعنی محمد که
 شکافنده علم من و معدن حکمت می باشد، و بعد از آن شک کنندگان در جعفر
 هلاک خواهند شد و کسی که او را رد کند مانند کسی است که مراد کند این قول
 حق من است که مقام جعفر را گرامی دارم و او را در میان دوستان و شیعیان و
 یارانش شاد سازم، و بعد از او جوانش موسی را برگزیدم، زیرا رشته وصیت من
 منقطع نشود و حجتم مخفی نگردد و اولیایم هرگز بدبخت نشوند، هشدار که هر کس
 یکی از آنان را انکار کند، نعمتم را انکار کرده و هر که آیه ای از کتابم را تغییر
 دهد، بر من افترا بسته است، و وای بر کسانی که هنگام انقضاء مدت بنده و
 دوست و برگزیده ام موسی افترا بسته، و انکار کنند که آن کس که امام هشتم را
 تکذیب کند همه اولیای مرا تکذیب کرده است، علی، ولی و ناصر من است کسی که
 اثقال نبوت را به دوش او گذارم و او را به قدرت و شوکت بیازمایم. او را عفریت

يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ ذُو الْقَرْنَيْنِ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَاقِرَنَّ عَيْنَهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ وَارِثُ عِلْمِي، وَمَعْدِنُ حِكْمَتِي، وَمَوْضِعُ سِرِّي، وَحُجَّتِي عَلَى خَلْقِي، جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَشَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَأَخْتَمْتُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَوَلِيِّي وَنَاصِرِي، وَالشَّاهِدِ فِي خَلْقِي، وَآمِينِي عَلَى وَحْيِي، أَخْرَجْتُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَالْحَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ، ثُمَّ أَكْمَلْتُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى، وَبِهَاءُ عِيسَى، وَصَبْرُ أَيُّوبَ، سَتَدِلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ وَتُتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُؤُوسُ التُّرُكِ وَالِدِّيِّمِ، فَيُقْتَلُونَ وَيُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجَلِينَ، تُصْبَعُ الْأَرْضُ مِنْ دِمَائِهِمْ، وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّنِينُ فِي نِسَائِهِمْ، أَوْلِيكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ، وَبِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ، وَأَرْفَعُ عَنْهُمْ الْأَصَارَ وَالْأَغْلَالَ، أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ، وَ

متکبری خواهد گشت و در شهری که ذوالقرنین بنده صالح من بنا کرده و در کنار بدترین خلق من مدفون خواهد شد، و بر من فرض است که چشم او را به پسر و جانشینش محمد روشن سازم، او وارث علم و معدن حکمت و موضع اسرار و حجت من بر خلائق است، بهشت را جایگاه او ساختم و شفاعتش را درباره هفتاد تن از خویشانش که همگی مستوجب آتش بودند پذیرفتم و سعادت او را به واسطه فرزندش علی که ولی و ناصر من است ختم می کنم، او شاهد در میان خلقم و امین بر وحیم می باشد و از صلب او داعی به سبیل و خازن علم حسن را بیرون می آورم، سپس به خاطر رحمتی بر عالمیان سلسله اوصیاء را به وجود فرزندش تکمیل خواهم کرد، کسی که کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب را داراست و دوستانم در زمان او خوار شده و سرهای آنان را هدیه می دهند همچنان که سرهای ترک و دیلم را اهداء می کنند آنان را می کشند و آتش می زنند و آنان خائف و مرعوب و ترسان باشند و زمین از خونشان رنگین شود و صدای فریاد و شیون از زنانشان برخیزد، آنان دوستان حقیقی من باشند و به واسطه آنها هر فتنه کور ظلمانی را برطرف سازم و شدائد و احوال را زایل نمایم و بارهای گران و زنجیرها را از آنان بردارم، ایشان کسانی هستند که صلوات و

أولئك هم المهتدون».

قال عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ: قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكَفَاكَ، فَصْنُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شاذَوَيْهِ الْمُؤَدَّبُ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْقَاضِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ الْكُوفِيِّ، عَنْ مَالِكِ السَّلُولِيِّ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ أَبِي السَّفَاحِجِ، عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي - جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قُدَّامُهَا لَوْحٌ يَكَادُ ضَوْؤُهُ يُغْشِي الْأَبْصَارَ، فِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا ثَلَاثَةً فِي ظَاهِرِهِ وَ ثَلَاثَةً فِي بَاطِنِهِ، وَ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءٌ فِي آخِرِهِ، وَ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءٌ فِي طَرَفِهِ، فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا، فَقُلْتُ: أَسْمَاءُ مَنْ هُوَ لِأَيِّ؟ قَالَتْ: هَذِهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ: أَوَّلُهُمْ ابْنُ عَمِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ [صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ]، قَالَ جَابِرٌ: فَرَأَيْتُ فِيهَا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ، وَ عَلِيًّا وَ عَلِيًّا وَ عَلِيًّا وَ عَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ».

رحمت پروردگار بر آنان است، و ایشان مهتدی واقعی هستند.

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفته است: اگر در دوران زندگانیت تنها همین حدیث را شنیده باشی برای تو کافی است، پس آن را حفظ کن و از غیر اهلش پنهان دار.

۲ - جابر جعفی از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که گفت: بر مولای خود فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که بر تو آن چشم را خیره می کرد و در آن دوازده نام بود، سه نام در روی و سه نام در پشت و سه نام در آخر و سه نام در حاشیه آن بود، آنها را بر شمردم و دوازده نام بود، گفتم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اینها اسامی اوصیاست، اولین ایشان پسر عموی من و یازده نفر دیگر از فرزندان من هستند که آخرین آنان قائم صلوات الله علیهم اجمعین است جابر گوید: نام محمد در سه موضع و نام علی در چهار موضع آن بود.

۳ - وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ - علیه السلام - قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ -
 الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبٍ ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام ،
 عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ : « دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ
 | مَكْتُوبٌ | فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ
 أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ علیه السلام . » .

۴ - وَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ حَمَزَةَ الْعَلَوِيُّ - علیه السلام - قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ
 مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ دُرُسْتِ السَّرَوِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : حَدَّثَنَا
 مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ الْكُوفِيُّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ ، وَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ إِسْحَاقَ
 ابْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ : « يَا إِسْحَاقُ أَلَا أُبَشِّرُكَ ؟ قُلْتُ : بَلَى
 جُعِلَتْ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، فَقَالَ : وَجَدْنَا صَحِيفَةً بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ خَطَّ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِيهَا : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ
 وَ ذَكَرَ حَدِيثَ اللَّوْحِ كَمَا ذَكَرْتُهُ فِي هَذَا الْبَابِ سِوَاءِ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فِي آخِرِهِ ، « ثُمَّ قَالَ
 الصَّادِقُ علیه السلام : يَا إِسْحَاقُ هَذَا دِينَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّسُلِ ، فَصْنُهُ عَنْ غَيْرِ أَهْلِهِ يَصْنُكَ اللَّهُ وَ
 يُصْلِحُ بِالْكَ ، ثُمَّ قَالَ علیه السلام : مَنْ دَانَ بِهَذَا أَمِنَ عِقَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . » .

۳ - ابوالجارود از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که
 گفت: بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که اسما اوصیاء در
 آن مکتوب بود، آنها را بر شمردم دوازده نام و آخر ایشان قائم علیه السلام بود، سه نام
 آنها محمد و چهار نام آنها علی بود.

۴ - اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای اسحاق! آیا به تو
 بشارت بدهم؟ گفتم: ای فرزند رسول خدا! فدای شما شوم، آری، فرمود:
 صحیفه ای یافتیم که به املائی رسول خدا و خط امیرالمؤمنین علیه السلام است و در آن
 نوشته است: بسم الله الرحمن الرحيم هذا کتاب من الله العزيز الحكيم و حدیث
 لوح را به همان گونه که در این باب نقل کردم ذکر فرمود. سپس امام صادق علیه السلام
 فرمود: یا اسحاق این دین ملائکه و رسولان است آن را از غیر اهلش صیانت
 کن تا خداوند تو را صیانت کند و کار تو را اصلاح کند. سپس فرمود: هر که به

۵ - وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّوْيَانِيُّ أَبُو تَرَابٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ - الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بَاقِرَ الْعِلْمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَعَ وُلْدَهُ وَ فِيهِمْ عَمَّهُمْ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَخْرَجَ كِتَابًا إِلَيْهِمْ بِحِطِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَكْتُوبٌ فِيهِ:

هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ - [وَ ذَكَرَ] حَدِيثَ اللُّوحِ إِلَى مَوْضِعِ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» - ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِهِ: قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ: الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ خُرُوجِهِ إِذْ سَمِعَ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ هَكَذَا وَ يَحْكِيهِ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا سِرٌّ - اللَّهُ وَ دِينُهُ وَ دِينَ مَلَائِكَتِهِ، فَصْنُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ».

۶ - حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ - مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ بَيْنَ

این عقیده باشد از عذاب خدای تعالی ایمن خواهد بود.

۵ - عبدالله بن محمد بن جعفر از جدش روایت کند که امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرزندانش را جمع کرد و عموی آنها زید بن علی نیز در میان آنها بود، سپس امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ کتابی را که به املائی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خط علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود بیرون آورد و در آن نوشته شده بود:

هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ وَ حَدِيثَ لَوْحِ رَانَقْلِ كَرْدِ تَا أَنْجَا كَه مِي كَوِيد: أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ. سپس راوی در آخر حدیث گوید: عبدالعظیم گوید: از محمد ابن جعفر و خروج او تعجب است که از پدرش این حدیث را شنیده و آن را نقل کرده است، سپس گوید: این سر خدا و دین او و دین ملائکه اوست آن را صیانت کن و از نااهلان و غیر اولیای خدای پنهان دار.

۶ - ابوالجارود از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که گفت: بر فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ وارد شدم و مقابل او لوحی بود که اسامی اوصیاء در آن بود

يَدَيَّهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا آخِرُهُمُ الْقَائِمُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ [أَجْمَعِينَ]».

﴿ بَاب ۲۹ ﴾

﴿ (مَا أَخْبَرَ بِهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام) ﴾

﴿ (مِنْ وَقُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ عليه السلام وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأُئِمَّةِ عليهم السلام) ﴾

۱- حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ؛ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعًا قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: «أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رضي الله عنه، وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَتَكِيَةً عَلَى يَدِ سَلْمَانَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَ اللَّبَاسِ، فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرَدَّ عليه السلام فَجَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ

آنها را بر شمردم دوازده نام و آخرین آنان قائم بود، سه نام آن محمد و چهار نام آن علی بود. صلوات الله عليهم اجمعین.

باب ۲۹

روایات امام مجتبیٰ علیه السلام درباره

غیبت امام دوازدهم علیه السلام

۱- امام جواد علیه السلام فرمود: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به همراهی حسن بن - علی علیه السلام و سلمان فارسی رضي الله عنه آمدند، در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام به دست سلمان تکیه داشت و به مسجد الحرام در آمد و جلوس فرمود که ناگه مردی خوش - سیما و خوش لباس پیش آمد و بر امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد و آن حضرت سلامش را پاسخ گفت و او نیز نشست، سپس گفت: ای امیرالمؤمنین! من سه پرسش دارم اگر آنها را پاسخ گفתי می دانم که مردم درباره تو مرتکب امری

إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ (۱) عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا أَقْضِي عَلَيْهِمْ أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِمُؤْمِنِينَ فِي دُنْيَاهُمْ وَلَا فِي آخِرَتِهِمْ، وَإِنْ تَكُنِ الْآخِرَى عَلِمْتُ أَنَّكَ وَهُمْ شَرَعٌ سَوَاءٌ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ؟ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَيَنْسِي؟ وَعَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبَهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَالْأَخْوَالَ؟ فَالْتَفَتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَجِبْهُ. فَقَالَ: أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْإِنْسَانِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ، فَإِنَّ رُوحَهُ مُتَعَلِّقَةٌ بِالرِّيحِ، وَالرِّيحُ مُتَعَلِّقَةٌ بِالْهَوَاءِ (۲) إِلَى وَقْتِ مَا يَتَحَرَّكُ صَاحِبُهَا لِلْيَقِظَةِ، فَإِنَّ أذْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بَرْدٌ تِلْكَ الرُّوحِ إِلَى صَاحِبِهَا (۳) جَذَبَتْ تِلْكَ الرُّوحُ الرِّيحَ، وَجَذَبَتْ تِلْكَ الرِّيحُ الهَوَاءَ، فَرَجَعَتْ الرُّوحُ فَأَسْكَنْتْ فِي بَدَنِ صَاحِبِهَا، وَإِنْ لَمْ يَأْذِنْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَرْدٌ تِلْكَ الرُّوحِ إِلَى صَاحِبِهَا جَذَبَ الهَوَاءَ الرِّيحَ، وَجَذَبَتْ الرِّيحُ الرُّوحَ، فَلَمْ تُرَدَّ إِلَى صَاحِبِهَا إِلَى وَقْتِ مَا يُبْعَثُ.

شدند که من حکم می کنم که آنها در دنیا و آخرت ایمن نخواهند بود، و اگر چنین نشد می دانم که تو با آنها برابری. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از هر چه می خواهی بپرس. او پرسید: وقتی شخصی می خوابد روحش به کجا می رود؟ و چگونه انسان فراموش می کند و به خاطر می آورد؟ و چگونه فرزندان شان شبیه عموها و داییهای خود می شود؟ امیرالمؤمنین به جانب امام مجتبی رو کردند و فرمود: ای ابا محمد! پاسخش را بده. امام مجتبی فرمودند: اما سؤال تو که وقتی انسان می خوابد روحش به کجا می رود، بدان که روح انسان متعلق به ریح است و ریح متعلق به هواست تا آنگاه که صاحب آن روح برای بیداری به جنبش درآید، اگر خدای تعالی اجازه فرماید که آن روح به صاحبش برگردد، آن روح ریح را جذب کند و آن ریح هوا را جذب کند و روح بازگشته و در بدن صاحبش جای می گیرد، و اگر خدای تعالی اجازه نفرمود که آن روح به صاحبش برگردد، هوا ریح را جذب کند و ریح روح را جذب کند و تا روز قیامت به صاحبش برگردد.

۱ - فی بعض النسخ «ان اجبتنی فیهن».

۲ - فی بعض النسخ «معلقة فی الهواء».

۳ - فی بعض النسخ «علی صاحبها».

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الذَّكَرِ وَالنَّسِيَانِ: فَإِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ فِي حَقِّ، وَعَلَى الْحَقِّ طَبَقٌ، فَإِنَّ صَلَّى الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً تَامَّةً انْكَشَفَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَنْ ذَلِكَ الْحَقِّ فَأَضَاءَ الْقَلْبُ^(۱) وَذَكَرَ الرَّجُلُ مَا كَانَ نَسِيَهُ، وَإِنْ هُوَ لَمْ يُصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، أَوْ نَقَصَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ انْطَبَقَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَلَى ذَلِكَ الْحَقِّ فَأَظْلَمَ الْقَلْبَ وَنَسِيَ الرَّجُلُ مَا كَانَ ذَكَرَ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الْمَوْلُودِ الَّذِي يُشْبِهُ أَعْمَامَهُ وَأَخْوَالَهُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ فَجَامَعَهَا بِقَلْبٍ سَاكِنٍ وَعُرُوقٍ هَادِيَةٍ وَبَدَنٍ غَيْرِ مُضْطَرَبٍ فَأَسْكَنْتَ تِلْكَ النُّطْفَةَ فِي جَوْفِ الرَّحِمِ^(۲) خَرَجَ الْوَلَدُ يُشْبِهُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، وَإِنْ هُوَ أَتَاهَا بِقَلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ وَعُرُوقٍ غَيْرِ هَادِيَةٍ وَبَدَنٍ مُضْطَرَبٍ، اضْطَرَبَتْ تِلْكَ النُّطْفَةُ فَوَقَعَتْ فِي حَالِ اضْطِرَابِهَا عَلَى بَعْضِ الْعُرُوقِ، فَإِنَّ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنَ الْعُرُوقِ الْأَعْمَامِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَعْمَامَهُ، وَإِنْ وَقَعَتْ

اما آن سؤال که دربارهٔ به خاطر آوردن و فراموشی کردی، بدان که قلب آدمی در میان حقه‌ای قرار دارد و بر آن حقه سرپوشی نهاده شده است، اگر شخص بر محمد و آل محمد صلوات کامل فرستد آن سرپوش از روی حقه برداشته می‌شود و قلب نورانی می‌گردد و شخص آنچه را که فراموش کرده به خاطر می‌آورد، و اگر بر محمد و آل محمد صلوات نفرستد و یا آنکه صلواتش ناقص باشد، آن سرپوش بر روی آن حقه بیفتد و قلب تاریک شود و شخص آنچه را که در خاطر داشته فراموش کند.

و اما آن سؤال که دربارهٔ شباهت فرزند به عموها و دایه‌ها کردی، چون مرد به نزد همسرش آید و با وی آمیزش کند، اگر قلبش با سکونت و عروقتش آرام و بدنش غیر مضطرب باشد آن نطفه در رحم آرام می‌گیرد و فرزند شبیه پدر و مادرش می‌گردد، اما اگر آمیزش همراه با طپش قلب و عروق غیر آرام و بدن مضطرب باشد، آن نطفه مضطرب شده و در حال اضطراب بر بعضی از عروق واقع می‌گردد، و اگر بر رگی از عروق عموها واقع گردد، فرزند شبیه عموها

۱- فی بعض النسخ «مما یلی القلب» مکان «فأضاء القلب».

۲- فی بعض النسخ «وانسکبت تلك النطفة فوقعت فی جوف الرحم».

عَلَى عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ الْأَخْوَالِ أَشْبَهَ الرَّجُلُ أَخْوَالَهُ .
 فَقَالَ الرَّجُلُ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ-
 اللَّهِ ، وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا ، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَ أَشَارَ [بِيَدِهِ] إِلَى
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ - وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا ، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ - وَ أَشَارَ إِلَى
 الْحَسَنِ عَلِيٍّ - وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ هُوَ ابْنُكَ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحَسَنِ بَعْدَهُ ، وَ أَشْهَدُ
 عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ ، وَ أَشْهَدُ عَلِيَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ
 عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ، وَ أَشْهَدُ عَلِيَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، وَ أَشْهَدُ عَلِيَّ
 مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَشْهَدُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ
 مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، وَ أَشْهَدُ عَلِيَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ عَلِيَّ بْنِ مُوسَى ، وَ أَشْهَدُ عَلِيَّ
 عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، وَ أَشْهَدُ عَلِيَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ أَنَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِ -

می گردد و اگر بر رگی از عروق دایبها واقع گردد، فرزند شبیه دایبها می گردد.
 آن شخص گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و پیوسته به آن گواهی داده‌ام، وَ أَشْهَدُ
 أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ و پیوسته به آن گواهی داده‌ام، و شهادت می‌دهم که شما وصی
 پیامبر و قیام‌کننده به حجت اوئید - و به امیرالمؤمنین عَلِيٍّ اشاره کرد - و پیوسته
 به آن گواهی می‌دهم و شهادت می‌دهم که شما وصی او و قیام‌کننده به حجت
 اوئید - و به امام حسن عَلِيٍّ اشاره کرد - و شهادت می‌دهم که حسین بن علی که
 فرزند تو است قیام‌کننده به امر حسن پس از اوست. و شهادت می‌دهم که علی
 ابن‌الحسین قیام‌کننده به امر حسین پس از اوست، و گواهی می‌دهم که محمد بن -
 علی قیام‌کننده به امر علی بن حسین است، و گواهی می‌دهم که جعفر بن محمد
 قیام‌کننده به امر محمد بن علی است، و شهادت می‌دهم که موسی بن جعفر قیام
 کننده به امر جعفر بن محمد است و شهادت می‌دهم که علی بن موسی قیام‌کننده به
 امر موسی بن جعفر است، و گواهی می‌دهم که محمد بن علی قیام‌کننده به امر علی
 ابن‌موسی است، و گواهی می‌دهم که علی بن محمد قیام‌کننده به امر محمد بن علی
 است، و گواهی می‌دهم که حسن بن علی قیام‌کننده به امر علی بن محمد است. و
 گواهی می‌دهم بر مردی از فرزندان حسن بن علی که کنیه و نامش برده نشود تا

عَلِيَّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لَا يُكْنَى وَلَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ
أَمْرُهُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ ^(۱) عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ
وَ بَرَكَاتُهُ. ثُمَّ قَامَ فَضَى.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اتَّبِعْهُ فَإِنْ ظُنُّوا أَنَّهُ يَتَّصِدُ؟ فَخَرَجَ الْحَسَنُ عليه السلام فِي
أَثَرِهِ قَالَ: فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ ^(۲)،
فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ؟ فَقُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ، فَقَالَ: هُوَ الْخِضْرُ عليه السلام .

۲ - حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنَا
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ
الْبَغْدَادِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّرْفِيِّ، عَنْ حَنَانَ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ -
حَكِيمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصًا قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام مُعَاوِيَةَ بْنَ -
أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ، فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ، فَقَالَ عليه السلام: وَيَحْكُمُ مَا تَدْرُونَ مَا

آنکه امرش ظاهر شده و زمین را از داد آکنده سازد همچنان که پر از ستم شده
باشد، و ای امیرالمؤمنین سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد، آنگاه
برخواست و رفت.

بعد از آن امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: ای ابا محمد! به دنبال او برو و بین به کجا
می رود، امام حسن عليه السلام به دنبال او رفت و سپس گفت: همین که پایش را بیرون
مسجد گذاشت دیگر ندانستم که به کدام سرزمین خدا رفت و من به نزد
امیرالمؤمنین عليه السلام برگشتم و به او خبر دادم، فرمود: ای ابا محمد! آیا او را
شناختی؟ گفتم: خدا و رسول و امیرالمؤمنین داناترند، فرمود: او خضر عليه السلام
است.

۲ - ابوسعید عقیصا گوید: وقتی امام حسن عليه السلام با معاویه مصالحه کرد، مردم
به نزد او آمدند و بعضی از آنها امام را به واسطه بیعتش مورد سرزنش قرار
دادند، امام عليه السلام فرمود: وای بر شما، چه می دانید که چه کردم؟ به خدا سوگند این

۱ - فی بعض النسخ «فیملأها».

۲ - فی بعض النسخ «من الارض».

عَمِلْتُ وَ اللَّهُ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ، أَلَا تَعْلَمُونَ
 أَنِّي إِمَامُكُمْ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ، وَ أَحَدُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ مِنْ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْحِضْرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَ أَقَامَ
 الْجِدَارَ وَ قَتَلَ الْغُلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَخَطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ،
 وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ حِكْمَةً وَ صَوَابًا، أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ
 بَيْعَةٌ لِبَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللَّهِ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَقَهُ، فَإِنَّ اللَّهَ
 عَزَّ وَجَلَّ يُخْفِي وَ لَادَتُهُ، وَ يَغِيبُ شَخْصَهُ لِيَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ، ذَلِكَ
 التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ، يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ، ثُمَّ يُظْهِرُهُ
 بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةٍ شَابٍّ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

عمل برای شیعیانم از آنچه که آفتاب بر آن بتابد و غروب کند بهتر است، آیا
 نمی دانید که من امام مفترض الطاعة بر شما هستم و به نص رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی
 از دو سروران جوانان بهشتم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا می دانید که وقتی
 خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ کشتی را سوراخ کرد و دیوار را پیا داشت و آن جوان را کشت، این
 اعمال موجب خشم موسی بن عمران گردید چون حکمت آنها بر وی پوشیده
 بود؟ اما آن اعمال نزد خدای تعالی عین حکمت و صواب بود؟ آیا می دانید که
 هیچ یک از ما ائمه نیست جز آنکه بیعت سرکش زمانش بر گردن اوست مگر
 قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند؟ خداوند ولادت او
 را مخفی می سازد و شخص او نهان می شود تا آنگاه که خروج کند بیعت احدی بر
 گردن او نباشد. او نهمین از فرزندان برادرم حسین است و فرزند سرور کنیزان،
 خداوند عمر او را در دوران غیبت طولانی می گرداند، سپس با قدرت خود او
 را در صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر می سازد تا بدانند که
 خداوند بر هر کاری توانا است.

﴿ باب ۳۰ ﴾

* (ما أَخْبَرَ بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مِنْ وُقُوعِ) *

* (الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ عليه السلام وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأُمَّةِ عليه السلام) *

۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وِسِّ الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الْكَشِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شُجَاعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: «فِي التَّاسِعِ مِنْ وُلْدِي سُنَّةٌ مِنْ يَوْسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام وَ هُوَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يُصْلِحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ».

۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُعَاذِيِّ رحمته الله - قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ الْهَمْدَانِيُّ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْفُرَاتِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ هَمْدَانَ «قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ: قَائِمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ وَ هُوَ الَّذِي يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَ هُوَ حَيٌّ».

باب ۳۰

روایات امام حسین علیه السلام

در باره دوازدهمین امام و غیبت او

۱ - عبدالرحمن بن حججاج از امام صادق از امام باقر از امام سجّاد علیه السلام روایت کند که امام حسین علیه السلام فرمود: در نهمین فرزند من سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران است، او قائم ما اهل بیت است و خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح فرماید.

۲ - مردی همدانی گوید: از امام حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود: قائم این امت نهمین از فرزندان من است او صاحب غیبت است و او کسی است که میراثش را در حیاتش تقسیم کنند.

۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنَا وَكَيْعُ بْنُ الْجَرَّاحِ ، عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلِيطٍ « قَالَ : قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام : مِثْلًا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا ، أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي ، وَ هُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ ، يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ، وَ يُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ، لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الدِّينِ آخِرُونَ ، فَيُؤْذُونَ وَ يُقَالُ لَهُمْ : « نَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » ، أَمَا إِنْ الصَّابِرِ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ » .

۴ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْأَحْوَلُ قَالَ : حَدَّثَنَا خَلَادُ الْمُقْرِي ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حُصَيْنٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ وَثَّابٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ « قَالَ : سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ : لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي ، فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا ، كَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ » .

۳ - عبدالرحمن بن سلیط گوید: امام حسین عليه السلام فرمود: از ما خاندان دوازده مهدی خواهد بود که اولین آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و آخرین آنها نهمین از فرزندان من است و او امام قائم به حق است و خدای تعالی زمین را به واسطه او پس از موت زنده کند و دین حق را به دست او بر همه ادیان چیره نماید گرچه مشرکان را ناخوش آید، او را غیبتی است که اقوامی در آن مرتد شوند و دیگرانی در آن پا برجا باشند و اذیت شوند و به آنها بگویند: اگر راست می گوئید این وعده چه وقت عملی شود؟ بدانید کسی که در دوران غیبت او بر آزار و تکذیب صابر باشد مانند مجاهدی است که با شمشیر پیشاروی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مجاهده کرده است.

۴ - عبدالله بن عمر گوید: از حسین بن علی عليه السلام شنیدم که می فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را به قدری طولانی فرماید تا آنکه مردی از فرزندان من خروج نماید و زمین را از عدل و داد آکنده

۵ - حَدَّثَنَا أَبِي - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنِي حَمْدَانُ بْنُ مَنْصُورٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَيْسَى الْخَشَّابِ «قَالَ: قُلْتُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ صَاحِبُ الْأَمْرِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمُتَوَرُّ بِأَبِيهِ، الْمَكْنِيُّ بِعَمِّهِ،^(۱) يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ».

﴿ باب ۳۱ ﴾

- * (ما أَخْبَرَ بِهِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام) *
- * (مِنْ وَقُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ عليه السلام وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ) *
- * (مِنَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام) *

۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْعُضْفَرِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي حَمزَةَ «قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الْأَئِمَّةَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ أَرْوَاحًا فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ

سازد همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین شنیدم. ۵ - عیسی خشّاب گوید: به امام حسین علیه السلام گفتم: آیا شما صاحب الامر هستید؟ فرمود: خیر، ولیکن صاحب الامر طرید و شرید و خونخواه پدرش و دارای کنیه عمویش می باشد او شمشیرش را هشت ماه روی دوش خود می نهد.

باب ۳۱

روایات امام سجّاد علیه السلام

درباره دوازدهمین امام و غیبت او

۱ - ابو حمزه گوید از امام سجّاد علیه السلام شنیدم که می فرمود: خدای تعالی محمد و علی و ائمه یازده گانه را از نور عظمت خود آفرید، ارواحی که از ضیاء نور او بودند، آنان پیش از آنکه خداوند خلق را بیافریند او را می پرستیدند و تسبیح و

۱ - لعل الصواب: «المکنی»، و هو علی زنة «المهدي»، بمعنى الخفي والمستتر؛ حتى عن عمه.

عَزَّوَجَلَّ وَيُقَدِّسُونَهُ، وَهُمْ الْأُمَّةُ الْهَادِيَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ».
 قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - عليه السلام - : قَدْ رُويَ هَذَا الْخَبْرُ بِغَيْرِ هَذَا اللَّفْظِ إِلَّا أَنْ مَسْمُوعِي مَا قَدْ ذَكَرْتُهُ.

۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ^(۱) بْنِ مُوسَى، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ - عليه السلام - قَالَ: حَدَّثَنِي صَفْوَانُ ابْنُ يَحْيَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الشُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابَلِيِّ «قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ طَاعَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ، وَأَوْجَبَ عَلَى عِبَادِهِ الْاِقْتِدَاءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَقَالَ لِي: يَا كَنَكْرُ إِنَّ أَوْلَى الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أُمَّةً لِلنَّاسِ وَأَوْجَبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا؛ ثُمَّ سَكَتَ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي رُويَ لَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحُلُو مِنْ

تقدیسش می کردند، آنان ائمه هادیه از آل محمد عليه السلام هستند.
 مصنف این کتاب عليه السلام گوید: این خبر با الفاظ دیگر نیز روایت شده است اما مسموع من همان است که ذکر کردم.
 ۲ - ابو خالد کابلی املقب به کنکرا گوید: بر مولای خود امام زین العابدین عليه السلام وارد شدم و بدو گفتم: یا ابن رسول الله! کسانی که خدای تعالی طاعت و مودتشان را واجب ساخته و اقتدای به آنان را پس از پیامبر اکرم واجب گردانیده است چه کسانی هستند؟ فرمود: ای کنکرا! اولی الامر که خدای تعالی آنها را ائمه مردم گردانیده و طاعتشان را بر آنها واجب ساخته است عبارتند از: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام سپس حسن و سپس حسین دو فرزند علی بن ابی طالب سپس امر به ما منتهی گردید و بعد سخنی نفرمود.
 گفتم ای سرورم! از امیرالمؤمنین عليه السلام برای ما روایت شده است که زمین

۱ - فی بعض النسخ «عبیدالله» و هو الرویانی الذی تقدّم.

حُجَّةٌ لِلَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَىٰ عِبَادِهِ، فَهِنَّ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: ابْنِي مُحَمَّدٌ وَاسْمُهُ فِي التَّوْرَةِ بَاقِرٌ، يَنْتَقِرُ الْعِلْمَ بَقْرًا، هُوَ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدِي، وَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدِ ابْنِهِ جَعْفَرٌ، وَ اسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقَ وَ كَلَّكُمْ صَادِقُونَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَسَمُّوهُ الصَّادِقَ، فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَ لَدَا اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدَّعِي الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ كِذْبًا عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابُ، الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ الْمُدَّعِي لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، الْمَخَالِفُ عَلَى أَبِيهِ، وَ الْحَاسِدُ لِأَخِيهِ، ذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كَشْفَ سِتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام بُكَاءً شَدِيدًا، ثُمَّ قَالَ: كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَّابِ وَ قَدْ حَمَلَ طَافِيَةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيْشِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ، وَ الْمَغِيْبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ، وَ التَّوَكُّلِ بِحَرَمِ أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ

از حجّت خدای تعالی بر بندگانش خالی نمی ماند، حجّت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم محمد و نام او در تورات باقر است و علم را مو شکافانه می شکافد، او حجّت و امام پس از من است و پس از محمد فرزندش جعفر و او را در آسمانها صادق می گویند، گفتم: ای سرورم! چرا نام او صادق شده است در حالی که همه شما صادق هستید؟ فرمود: پدرم از پدرانیش از رسول خدا - صلوات الله علیهم اجمعین - روایت فرموده است: آنگاه که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد نامش را صادق بگذارید که پنجمین از سلاله او فرزندی است که نامش جعفر است که از روی تجرّی بر خدای تعالی و دروغ بستن بر او ادّعای امامت می کند و او نزد خدا جعفر کذاب و مفتری بر خدای تعالی است و مدّعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خویش و حسود بر برادر خود است او کسی است که می خواهد در هنگام غیبت ولیّ خدای تعالی او را بر ملا سازد، سپس علی بن الحسین علیه السلام به سختی گریست آنگاه فرمود: گویا جعفر کذاب را می بینم که طاغی زمانش را وادار می کند تا در امر ولی الله و غایب در حفظ الهی و موکل بر حرم پدرش تفتیش کند به خاطر جهلی که بر ولادت او دارد، و حرصی که بر قتل او دارد اگر به او دسترسی یابد، و

بِوِلَادَتِهِ، وَ حِرْصاً مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرِيهِ، [وَ] طَمَعاً فِي مِيرَاثِهِ حَتَّى يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ .
 قَالَ أَبُو خَالِدٍ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِنْ ذَلِكَ لَكَائِنْ، فَقَالَ: إِي وَ رَبِّي! إِنْ
 ذَلِكَ لَمَكْتُوبٌ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذِكْرُ الْمَحَنِ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ-
 اللَّهِ ﷺ. قَالَ أَبُو خَالِدٍ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ يَكُونُ مَا ذَا، قَالَ: ثُمَّ تَمْتَدُّ
 الْغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ الْأُمَّةِ بَعْدَهُ.
 يَا أَبَا خَالِدٍ إِنْ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَ الْمُتَنْظِرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ-
 كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ
 الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالسَّيْفِ، أُولَئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَ شَيْعَتُنَا صِدْقًا، وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِ-
 اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سِرًّا وَ جَهْرًا. وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: أَنْتَظَرُ الْفَرَجَ مِنْ أَكْثَرِ الْفَرَاجِ .
 وَ حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ، وَ عَلِيُّ بْنُ-

طمعی که به میراث او دارد تا آن را به ناحق غصب کند.
 ابو خالد گوید: گفتم: یا ابن رسول الله! آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟
 فرمود: به خدا سوگند واقع خواهد شد و آن در صحیفه ای که نزد ماست مکتوب
 است، صحیفه ای که در آن ذکر محتبایی است که بر ما پس از رسول خدا جاری
 می شود. ابو خالد گوید: گفتم: یا ابن رسول الله! بعد از آن چه خواهد شد؟
 فرمود: آنگاه غیبت ولی خدا طولانی خواهد شد او دوازدهمین از اوصیای رسول -
 خدا ﷺ و ائمه پس از اوست. ای ابا خالد! مردم زمان غیبت آن امام که
 معتقد به امامت و منتظر ظهور او هستند از مردم هر زمانی برترند، زیرا خدای
 تعالی عقل و فهم و معرفتی به آنها عطا فرموده است که غیبت نزد آنان به منزله
 مشاهده است، و آنان را در آن زمان به مانند مجاهدین پیش روی رسول
 خدا ﷺ که با شمشیر به جهاد برخاسته اند قرار داده است، آنان مخلصان حقیقی
 و شیعیان راستین ما و داعیان به دین خدای تعالی در نهان و آشکارند، و فرمود:
 انتظار فرج خود بزرگترین فرج است.

این حدیث را علی بن احمد بن موسی و محمد بن احمد شیبانی و علی بن عبدالله

عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ - رضي الله عنه - عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الشُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَاثِلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رضي الله عنه -: ذَكَرُ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام [لِجَعْفَرِ الْكَذَّابِ دَلَالَةً فِي أَخْبَارِهِ بِمَا يَقَعُ مِنْهُ. وَ قَدْ رُوِيَ مِثْلُ ذَلِكَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام أَنَّهُ لَمْ يَسْرَبْ بِهِ لَمَّا وُلِدَ وَ أَنَّهُ أَخْبَرَنَا بِأَنَّهُ سَيُضِلُّ خَلْقًا كَثِيرًا، وَ ذَلِكَ دَلَالَةٌ لَهُ عليه السلام أَيْضًا لِأَنَّهُ لَا دَلَالَةَ عَلَى الْإِمَامَةِ أَعْظَمُ مِنَ الْإِخْبَارِ بِمَا يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كَمَا كَانَ، مِثْلَ ذَلِكَ دَلَالَةٌ لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام عَلَى نُبُوتِهِ إِذْ أَنْبَأَ النَّاسَ بِمَا يَأْكُلُونَ وَ مَا يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ، وَ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم حِينَ قَالَ أَبُو سَفْيَانَ فِي نَفْسِهِ: مَنْ فَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ جِئْتُ فَدَفَعْتُ يَدِي فِي يَدِهِ أَلَا كُنْتُ أَجْمَعُ عَلَيْهِ الْجُمُوعَ مِنَ الْأَحَابِيثِ وَ كُنَانَةَ فَكُنْتُ أَلْقَاءَ بِهِمْ ^(۱) فَلَعَلِّي كُنْتُ أَدْفَعُهُ. فَنَادَاهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم مِنْ خَيْمَتِهِ فَقَالَ: إِذَا كَانَ اللَّهُ

وَرَّاقٌ نِيز بَا سِنْدِ خُودِ اَز اِمَامِ سَجَّاد عليه السلام بَرای ما رَوايت كرده اند.
مصنّف این كتاب رضي الله عنه گوید: اِخبار امام زين العابدين عليه السلام از جعفر كذاب خود دليلی بر امامت اوست و مثل آن از امام هادی عليه السلام نيز رَوايت شده است كه چون جعفر متولّد شد مسرور نگرديد و خبر داد كه به زودی خلق بسياری را گمراه خواهد كرد و آن نيز دليلی بر امامت اوست، زيرا برای امامت دليلی بزرگتر از آن نيست كه امام از آنچه در آينده واقع خواهد شد خبر دهد و همان هم واقع گردد، و مثل اين است دليل عيسى بن مريم عليه السلام بر نبوتش آنگاه كه به مردم خبر داد كه در خانه های خود چه می خورند و چه ذخيره می كنند، همچنان كه پيامبر اكرم نيز چنين بود و آنگاه كه ابوسفيان تسليم پيامبر می شد در دل گذرانيد كه چه کسی چنين می كند كه من كردم؟ دستم را در دستش گذاشتم؟ آيا من نمی توانستم لشكريانی از حبشيان و كنانه عليه او گرد آورم و با او روبرو شوم و شايد او را دفع می كردم! در اين هنگام پيامبر اكرم صلی الله علیه و آله و سلم از خيمه خود ندا كردند: ای ابا-سفيان! آنگاه خدا تو را خوار می كرد! و اين نيز دليلی بر پيامبری اوست بمانند

يُحْزِيكَ يَا أَبَاسُفِيَانَ . وَ ذَلِكَ دَلَالَةٌ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَدَلَالَةِ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . وَ كُلُّ مَنْ أَخْبَرَ
مِنَ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِثْلِ ذَلِكَ فَهِيَ دَلَالَةٌ تَدُلُّ النَّاسَ عَلَى أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ مِنَ اللَّهِ
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى .

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ،
قَالَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفُرَاتِ قَالَ : أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَيْثَمِ - الْمَعْرُوفِ بِابْنِ سَيَابَةَ - قَالَتْ :
كُنْتُ فِي دَارِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي وُلِدَ فِيهِ جَعْفَرُ
فَرَأَيْتُ أَهْلَ الدَّارِ قَدْ سَرُّوهُ ، فَصِرْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّ أَرَاهُ مَسْرُورًا بِذَلِكَ ،
فَقُلْتُ لَهُ : يَا سَيِّدِي مَا لِي أَرَاكَ غَيْرَ مَسْرُورٍ بِهَذَا الْمَوْلُودِ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَهْوُنُ عَلَيْكَ أَمْرُهُ ،
فَأَنَّهُ سَيُضِلُّ خَلْقًا كَثِيرًا .

۳ - حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ -
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَامٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ النَّوْفَلِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ -
هَلَالٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى الْكِلَابِيِّ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمُرَانَ ، عَنْ أَبِيهِ
[حُمُرَانَ بْنِ أَعْيَنَ] ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ « قَالَ : سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ -

دلیلی که عیسی بن مریم بر نبوت خود داشت، و هر کدام از ائمه که این چنین امور
غیبی را اخبار کنند، دلیلی بر مردم اقامه کرده اند که آنها امام مفترض الطاعه از
جانب خدای تعالی هستند.

فاطمه دختر محمد بن هیتم گوید: وقتی که جعفر متولد شد من در خانه امام
هادی علیه السلام بودم و اهل خانه به این ولادت مسرور شدند، به نزد امام هادی علیه السلام
رفتم و او را مسرور نیافتم، گفتم: ای سرورم! چرا شما را به واسطه این مولود
شادان نمی بینم؟ فرمود: این امر بر تو سهل خواهد شد زیرا به زودی او خلق
کثیری را گمراه می سازد.

۳ - سعید بن جبیر گوید: از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می فرمود: در

الحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ مِثْلُ سُنَنِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: [سُنَّةٌ مِنْ أَبِيْنَا آدَمَ عليه السلام، وَ [سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ، وَ سُنَّةٌ مِنْ إِبْرَاهِيمَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ أَيُّوبَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَّا [مِنْ آدَمَ وَ [نُوحٍ فَطُولُ الْعُمُرِ، وَ أَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَخِفَاءُ الْوِلَادَةِ وَ اعْتِزَالُ النَّاسِ، وَ أَمَّا مِنْ مُوسَى، فَالْخَوْفُ وَ الْغَيْبَةُ، وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَاخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهِ، وَ أَمَّا مِنْ أَيُّوبَ فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوَى، وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ صلی اللہ علیہ وسلم فَالْخُرُوجُ بِالسَّيْفِ».

۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَشَّارٍ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ الْمُظَفَّرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ الْأَسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ «قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ هُوَ طُولُ الْعُمُرِ».

- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَاقُ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِيهِ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ «قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ هُوَ طُولُ الْعُمُرِ».

قائم ما سُنَّتِهای از انبیاء وجود دارد: سُنَّتِ از پدرمان آدَمَ علیه السلام و سُنَّتِ از نوح و سُنَّتِ از ابراهیم و سُنَّتِ از موسی و سُنَّتِ از عیسی و سُنَّتِ از ایوب و سُنَّتِ از محمد صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، امّا از آدَمَ و نوح طول عمر، و امّا از ابراهیم پنهانی ولادت و کناره گیری از مردم، و امّا از موسی خوف و غیبت، و امّا از عیسی اختلاف مردم درباره او، و امّا از ایوب فرج پس از گرفتاری، و امّا از محمد صلی اللہ علیہ وسلم خروج با شمشیر است.

۴ - مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَشَّارٍ بِهِ سَنَدٌ خُودٍ مِنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ رَوَيْتَ كَمَا أَنَّ إِمَامَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام شَنِيدَمُ كَمَا مِي فَرَمُود: دَر قَائِمِ سُنَّتِ مِنْ نُوحٍ اسْتِ كَمَا أَنَّ طُولِ عُمُرِ مِي بَاشَد.

عَلِيٌّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَاقُ نِيْزَ بِهِ سَنَدٌ خُودٍ مِنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ حَدِيثَ فَوْقَ رَا رَوَايَتَ كَرْدَه اسْتِ.

۵ - وَبِهِذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْقَائِمُ مِنَّا تُخْفَى وِلَادَتُهُ عَلَى النَّاسِ حَتَّى يَقُولُوا: لَمْ يُولَدْ بَعْدُ، لِيَخْرُجَ حِينَ يَخْرُجُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ».

۶ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ - هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَسْطَامِ بْنِ مَرَّةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ «قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَبَتَّ عَلِيٌّ مُوَالَاتِنَا^(۱) فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ أَحَدٍ».

۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلْبِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ ثَابِتِ الثَّمَالِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»^(۲) وَ فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»^(۳)، وَ الْإِمَامَةُ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ

۵ - و به همان سند از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ولادت قائم ما بر مردم پنهان است تا به غایتی که بگویند: هنوز متولد نشده است، تا وقتی که ظهور کند بیعت کسی بر گردنش نباشد.

۶ - عمرو بن ثابت گوید: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: کسی که در غیبت قائم ما بر موالات ما پایدار باشد، خدای تعالی اجر هزار شهید از شهدای بدر و اُحد به وی عطا فرماید.

۷ - ثابت ثمالی از امام سجّاد علیه السلام روایت کند که فرمود: این آیه درباره ما نازل شده است: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» و این آیه نیز درباره ما نازل شده است: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» و امامت تا روز قیامت در نسل

۱ - فی بعض النسخ «علی و لایتنا».

۲ - الاخراب: ۶.

۳ - الزخرف: ۲۸.

الْقِيَامَةِ . وَإِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَتَيْنِ إِحْدَيْهِمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى ، أَمَّا الْأُولَى فَمِائَةٌ أَيْامٌ ،
أَوْ سِتَّةٌ أَشْهُرٌ ، أَوْ سِتَّةٌ سِنِينَ . وَأَمَّا الْأُخْرَى فَيَطُولُ أَمْدُهَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ
مَنْ يَقُولُ بِهِ ، فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ ، وَصَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ ، وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ
حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا ، وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ .»

۸ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ : « قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام : إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا
يُصَابُ بِالْعُقُولِ الثَّقِصَةِ وَ الْآرَاءِ الْبَاطِلَةِ ، وَ الْمَقَائِسِ الْفَاسِدَةِ ، وَ لَا يُصَابُ إِلَّا
بِالتَّسْلِيمِ ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ ، وَ مَنْ اقْتَدَى بِنَا هُدِيَ ، وَ مَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَاسِ وَ الرَّأْيِ
هَلَكَ ، وَ مَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئًا مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقُضِي بِهِ حَرَجًا كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِي
وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ، وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ .»



حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است، و برای قائم ما دو غیبت است که یکی از
دیگری طولانی تر است، اما غیبت اوّل شش شش روز یا شش ماه یا شش سال به
طول می انجامد و اما غیبت دیگر طولانی می شود تا به غایتی که بیشتر معتقدین
به آن امام از این امر باز گردند و بر آن ثابت نمانند مگر کسی که یقینش قوی و
معرفتش درست باشد و در دلش حَرَجی از آنچه حکم می کنیم نبوده و تسلیم ما
اهل بیت باشد.

۸ - و باز ثابت ثمالی از امام سجّاد علیه السلام روایت کند که فرمود: با عقول ناقصه
و آراء باطله و قیاسهای فاسده به دین خدای تعالی نمی رسند و آن جز با تسلیم به
دست نمی آید، و هر که تسلیم ما شد سالم می ماند، و هر که به ما اقتدا کرد هدایت
می یابد، و هر که به قیاس و رأی عمل کند هلاک می شود، و هر که در آنچه
می گوئیم شکّی داشته باشد یا در آنچه حکم می کنیم حَرَجی داشته باشد، به
خدایی که سَبْعَ الْمَثَانِي و قرآن عظیم را فرو فرستاده است، کافر شده است در
حالی که خودش هم نمی داند.

﴿ باب ۳۲ ﴾

* (ما أَخْبَرَ بِهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام) *

* (مِنْ وَقُوعِ الْغَيْبَةِ بِالْقَائِمِ عليه السلام وَ أَنَّهُ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيِّمَةِ عليه السلام) *

۱ - حَدَّثَنَا أَبِي ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ؛ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَا : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ الْحُسَيْنِ ^(۱) ابْنِ الرَّبِيعِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ أَسِيدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ ^(۲) ، عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ «قَالَتْ : لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ : «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخَنَسِ * الْجَوَارِ الْكُنَسِ» ^(۳) ؟ فَقَالَ : إِمَامٌ يُخْتَسُ فِي زَمَانِهِ عِنْدَ انْقِضَاءِ مَنْ عِلْمُهُ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ ، ثُمَّ يَبْدُو كَالشَّهَابِ الْوَقَادِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ ، فَإِنْ أَدْرَكَتْ ذَلِكَ قَرَّتْ عَيْنَاكَ» .

۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شَاذَوَيْهِ الْمُؤَدَّبُ ؛ وَ جَعْفَرُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ ؛ وَ جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - قَالُوا : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ

باب ۳۲

روایات امام باقر عليه السلام

در باره امام دوازدهم عليه السلام و غیبت او

۱ - امّ هانی گوید: امام باقر عليه السلام را ملاقات کردم و از تأویل این آیه پرسش نمودم: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخَنَسِ الْجَوَارِ الْكُنَسِ» فرمود: امامی است که در زمان خود پس از منقضی شدن کسانی که او را می شناسند در سال دویست و شصت غایب می شود، سپس مانند شهاب نورانی در شبی ظلمانی پدیدار می گردد، و اگر او را دیدی چشمانت روشن باد!

۲ - عبدالله بن عطا گوید به امام باقر عليه السلام گفتم: شیعیان شما در عراق بسیارند

۱ - فی بعض النسخ «عن الحسن» و السند مضطرب ، فی الکافی أحمد بن الحسن ، عن عمر بن یزید ، عن الحسن بن

الربيع الهمدانی - الح . ۲ - فی بعض النسخ : «أسد بن ثعلبة» . ۳ - التکویر : ۱۵ و ۱۶ .

الْقَصْبَانِيُّ. وَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرِ الْقَصْبَانِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ هِلَالِ الضَّبِّيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ شَيْعَتَكَ بِالْعِرَاقِ كَثِيرُونَ؛ فَوَاللَّهِ مَا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلَكَ فَكَيْفَ لَا تَخْرُجُ؟ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَطَاءٍ قَدْ أَمْكَنْتَ الْحَشَوَةَ مِنْ أُذُنَيْكَ، وَاللَّهِ مَا أَنَا بِصَاحِبِكُمْ، قُلْتُ: فَمَنْ صَاحِبُنَا؟ قَالَ: انظُرُوا مَنْ تُخْفَى عَلَى النَّاسِ وَوَلادَتُهُ فَهُوَ صَاحِبُكُمْ».

۳ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عَمَرَ بْنِ يَزِيدَ الصَّيْقَلِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي - حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»^(۱)، فَقَالَ: هَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ^(۲)، يَقُولُ: إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ، يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ حَلَالِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ حَرَامِهِ، ثُمَّ قَالَ عليه السلام: وَ اللَّهُ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ لِأَجْلِ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا».

و به خدا سوگند در میان اهل بیت شما کسی مثل شما نیست، چرا خروج نبی کنید؟ فرمود: ای عبدالله بن عطاء! سخنان یاوه گوشت را پر کرده است، به خدا سوگند من صاحب شما نیستم، گفتم: پس صاحب ما کیست؟ فرمود: بنگرید آن کس از ما که ولادتش بر مردم پنهان است همو صاحب شماست.

۳ - ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که در تفسیر این کلام خدای تعالی «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» فرمود: این آیه درباره امام قائم علیه السلام نازل شده است می فرماید: اگر امامتان از شما غائب شود و ندانید که او کجاست، چه کسی امام ظاهری برای شما خواهد آورد؟ تا اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام خدای تعالی را برای شما بیاورد، سپس فرمود: به خدا سوگند تاویل این آیه هنوز نیامده است و ناگزیر باید بیاید.

۴ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرْسَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ إِلَى الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ، وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ الْاِثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا، مِنْهُمْ مَنْ مَضَى وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ، وَ كُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ فِيهِ سُنَّةٌ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ بَعَدَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانُوا اِثْنَيْ عَشَرَ وَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْأَنْصَارِيِّ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانِ جَمِيعًا، عَنْ أَبِي - الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْدَرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: قَالَ لِي: يَا أَبَا الْجَارُودِ إِذَا دَارَتْ الْفَلَكَ وَ قَالَ النَّاسُ: مَاتَ الْقَائِمُ أَوْ هَلَكَ، بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟ وَ قَالَ الطَّالِبُ: أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ وَ قَدْ بُلِيَتْ عِظَامُهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ فَارْجُوهُ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ فَأُتُوهُ وَ لَوْ حَبُوا عَلَى الثَّلْجِ».

۶ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ «قَالَ: سَمِعْتُ

۴ - ابو حمزه از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کند که فرمود: خدای تعالی محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ را بر جن و انس فرستاد و پس از او دوازده وصی قرار داد که بعضی از آنها در گذشته اند و بعضی دیگر باقی هستند و بر هر یک از اوصیای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ سنتی از اوصیای عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ که آنان نیز دوازده تن بودند جاری شده است، و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر سنت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود.

۵ - ابو الجارود گوید: امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ به من فرمود: ای ابو الجارود! چون فلک دوّار بچرخد و مردم بگویند: قائم مرده و یا هلاک شده و در کدام وادی سلوک می کند؟ و طالب بگوید: کجا قائمی وجود دارد و استخوانهای او نیز پوسیده است، در این هنگام بدو امیدوار باشید و چون دعوت او را شنیدید نزد او بروید گرچه به صورت سینه خیز و بر روی برف باشد.

۶ - ابوبصیر گوید از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود: در صاحب این امر

أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سُنَنِ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: سُنَّةُ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةُ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةُ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةُ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَأَمَّا مِنْ مُوسَى: فِخَائِفُ يَتَرَقَّبُ، وَ أَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالْحَبْسُ، وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَيُقَالُ: إِنَّهُ مَاتَ، وَ لَمْ يَمُتْ، وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَالْسَّيْفُ.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ الْهَمْدَانِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِثْلِ ذَلِكَ.

۷ - وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ [الكليني] قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ الثَّقَفِيِّ الطَّحَّانِ «قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ لِي مُبْتَدِئًا: يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ شَبَهًا مِنْ خَمْسَةِ مِنَ الرُّسُلِ: يُونُسَ بْنِ مَتَى، وَ يُوسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ، وَ مُوسَى، وَ عِيسَى، وَ مُحَمَّدٍ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ:

فَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَى: فَرَجُوعُهُ مِنْ غَيْبَتِهِ وَ هُوَ شَابٌّ بَعْدَ كِبَرِ السَّنِّ، وَ أَمَّا

چهار سنت از چهار پیامبر وجود دارد، سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلوات الله علیهم، اما از موسی آن است که او نیز خائف و منتظر است، و اما از یوسف زندان است، و اما از عیسی آن است که می گویند مرده ولی نمرده است، و اما از محمد شمشیر است.

احمد بن زیاد همدانی نیز مثل این حدیث را برای ما روایت کرده است.

۷ - محمد بن مسلم گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و می خواستم از قائم آل محمد پرسش کنم، امام باقر علیه السلام پیش از آنکه من سؤال کنم فرمود: ای محمد بن مسلم! در قائم آل محمد شباهتی با پنج تن از انبیاء وجود دارد: یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم.

اما شباهت او با یونس بن متی آن است که وقتی پس از غیبت خود در کبر سن باز می گردد جوان است، اما شباهت او با یوسف بن یعقوب آن است که از

شَبَّهُهُ مِنْ يُوْسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَالْغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ ، وَ اخْتِفَاؤُهُ مِنْ اِخْوَتِهِ
 وَ اِشْكَالُ امْرِئِهِ عَلٰى اَبِيهِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اَبِيهِ وَ اَهْلِهِ وَ شِيعَتِهِ .
 وَ اَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ مُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَوَامُ خَوْفِهِ ، وَ طُولُ غَيْبَتِهِ ، وَ خِفَاءُ وِلَادَتِهِ ، وَ تَعَبُ شِيعَتِهِ
 مِنْ بَعْدِهِ مِمَّا لَقُوا مِنَ الْاَذَى وَ الْهُوانِ اِلَى اَنْ اَذِنَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ظُهُورِهِ وَ نَصْرِهِ وَ اَيْدِهِ
 عَلٰى عَدُوِّهِ . وَ اَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ عِيسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَاخْتِلَافٌ مِّنْ اخْتَلَفَ فِيهِ ، حَتَّى قَالَتْ طَائِفَةٌ
 مِنْهُمْ : مَا وُلِدَ ، وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ : مَاتَ ، وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ : قُتِلَ وَ صَلِبَ . وَ اَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ جَدِّهِ
 الْمُصْطَفٰى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَخُرُوجُهُ بِالسَّيْفِ (۱) ، وَ قَتْلُهُ اَعْدَاءَ اللهِ وَ اَعْدَاءَ رَسُوْلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، وَ
 الْجَبَّارِيْنَ وَ الطَّوَاغِيْتَ ، وَ اَنَّهُ يُنْصَرُّ بِالسَّيْفِ وَ الرَّعْبِ ، وَ اَنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ رَايَةٌ .
 وَ اِنْ مِنْ عِلَامَاتِ خُرُوجِهِ : خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ ، وَ خُرُوجُ الْيَمَانِيِّ مِنَ
 الْيَمَنِ اَوْ صَيْحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ اَبِيهِ .»

خاصّ و عامّ غایب می شود و از برادرانش نیز مخفی است، و امر او بر پدرش هم پوشیده است با وجود آنکه مسافت بین او و بین پدرش و خاندان و شیعیانش کم بود، امّا شباهت او با موسی دوام خوف و طول غیبت و خفاء ولادت و رنج شیعیانش پس از وی است که آزار و اذیت و خواری می بینند تا آنکه خدای تعالی اذن ظهور دهد و او را بر دشمنانش نصرت و تأیید فرماید، امّا شباهت او با عیسی اختلافی است که درباره وی صورت می بندد تا به غایتی که گروهی گویند متولد نشده است و گروهی گویند فوت کرده است و گروهی گویند کشته شده و به صلیب آویخته شده است، و امّا شباهت او با جدش محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خروج او با شمشیر است و اینکه او دشمنان خدا و رسولش و جبارین و طواغیت را خواهد کشت و او با شمشیر و رعب یاری می شود و هیچ پرچمی از او باز نگردد.

و از علامات قیام او: خروج سُفْيَانِي از شام و خروج يَمَانِي از يمن و صيحه آسمانی در ماه رمضان و ندای آسمانی است که منادی او را به نام خودش و نام پدرش می خواند.

۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، وَ الْهَيْثَمُ ابْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبِ السَّرَّادِ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنِ أَبِي - حَمَزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام «قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَعْلَمَهُمْ بِهِ وَ أَرَأْفَهُمْ بِالنَّاسِ مُحَمَّدٌ وَ الْأُمَّةُ عليه السلام، فَادْخُلُوا أَيْنَ دَخَلُوا وَ فَارِقُوا مَنْ فَارِقُوا - عَنِّي بِذَلِكَ حُسَيْنًا وَ وُلْدَهُ عليه السلام - فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِمْ وَ هُمْ الْأَوْصِيَاءُ وَ مِنْهُمْ الْأُمَّةُ فَأَيَّمَا رَأَيْتُمُوهُمْ فَاتَّبِعُوهُمْ، وَ إِنْ أَصْبَحْتُمْ يَوْمًا لَا تَرَوْنَ مِنْهُمْ أَحَدًا فَاسْتَغِيثُوا بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ انظُرُوا السُّنَّةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا وَ اتَّبِعُوهَا، وَ أَحِبُّوا مَنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ، وَ أَبْغِضُوا مَنْ كُنْتُمْ تُبْغِضُونَ، فَمَا أَسْرَعَ مَا يَأْتِيكُمْ الْفَرَجُ».

۹ - حَدَّثَنَا أَبِي؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ جَمِيلِ بْنِ دُرَّاجٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ «قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: مَا أَجَابَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَحَدٌ قَبْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ خَدِيجَةَ عليه السلام وَ لَقَدْ مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم

۸ - ابو حمزه ثمالی گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: نزدیک ترین مردمان به خدای تعالی و داناترین مردمان به خدا و مهربانترین ایشان به مردم محمد و ائمه علیهم السلام هستند، پس هر جا که آنان داخل می شوند شما هم داخل شوید و از هر که آنها مفارقت کردند شما هم مفارقت کنید - مقصود از آن حسین و فرزندان او هستند - که حق در میان آنان است و آنان اوصیا هستند و ائمه در میان آنها هستند، پس هر کجا آنان را دیدید از ایشان پیروی کنید و اگر روزی آنان را ندیدید به خدای تعالی استغاثه کنید و به آن سنتی که داشتید نظر کنید و از آن تبعیت نمایید و آنان را که دوست می داشتید دوست بدارید و آنها را که دشمن می داشتید دشمن بدارید که چه زود باشد که فرج شما در آید.

۹ - محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: هیچ کس قبل از علی بن ابی طالب و خدیجه رسول اکرم را اجابت نکرد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مکه سه سال پنهان و خائف و منتظر بود و از قومش و مردمان می ترسید - و این

بِمَكَّةَ ثَلَاثَ سِنِينَ مُخْتَفِياً خَائِفاً يَتَرَقَّبُ، وَ يَخَافُ قَوْمَهُ وَ النَّاسَ - وَ الْحَدِيثُ طَوِيلٌ أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ».

۱۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ، عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «فَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ».

۱۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمزَةَ [عَنْ أَبِيهِ] عَنْ أَبِي بَصِيرٍ «قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ».

فَأَمَّا مِنْ مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ، وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَيُقَالُ فِيهِ مَا [قَدْ] قِيلَ فِي عِيسَى، وَ أَمَّا مِنْ يُوسُفَ: فَالسَّجُنُ وَ الْغَيْبَةُ، وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَالْقِيَامُ بِسِيرَتِهِ وَ تَبْيِينُ آثَارِهِ ^(۱) ثُمَّ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ

حدیث طولانی است و ما موضع حاجت خود را از آن نقل کردیم.

۱۰ - مفضل بن عمر از امام صادق و او از امام باقر عَلَيْهِمَا السَّلَامُ روایت کند که فرمود: چون قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ قیام کند، گوید: چون از شما ترسیدم از نزد شما گریختم و پروردگارم مرا حکومت بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.

۱۱ - ابوبصیر گوید از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود: در صاحب این امر سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلوات الله علیهم است. اما از موسی آن است که او خائف و منتظر است، اما از عیسی آن است که آنچه درباره عیسی گفتند درباره او نیز می گویند، اما از یوسف زندان و غیبت است، و اما از محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قیام به سیره او و تبیین آثار اوست، پس هشت ماه

۱ - فی بعض النسخ «فالقیام بالسیف و تبیین آثاره».

عَزَّوَجَلَّ، قُلْتُ: وَ كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ رَضِيَ؟ قَالَ: يُلْقِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ».

۱۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ رَسٍ - رضی الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الْكَشْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ - يَحْيَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ الْأَزْدِيِّ، عَنْ ضُرَيْسِ الْكِنَاسِيِّ «قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ شَبَهُ مِنْ يُوسُفَ ابْنِ أُمَّةٍ سَوْدَاءَ، يُصْلِحُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ».

۱۳ - وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ وَهَبِ الْبَغْدَادِيِّ؛ وَ يَعْقُوبُ بْنُ يُزَيْدَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ سَعْدِ ابْنِ أَبِي خَلْفِ الزَّامِ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُودٍ «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنْكُمْ، قَالَ: نَحْنُ بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ إِذَا خَفِيَ نَجْمٌ بَدَأَ نَجْمٌ [مِنَّا] أَمْنٌ وَ أَمَانٌ وَ سِلْمٌ وَ إِسْلَامٌ، وَ فَاتِحٌ وَ مِفْتَاحٌ، حَتَّى إِذَا اسْتَوَى بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَلَمْ يُدْرَأْ أَيْ مِنْ أَيْ، أَظْهَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ [لَكُمْ] صَاحِبَكُمْ، فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ يُخَيِّرُ الصَّعْبَ وَ الذُّلُولَ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيُّهُمَا يُخْتَارُ؟ قَالَ: يُخْتَارُ الصَّعْبَ عَلَى الذُّلُولِ».

شمشیرش را بر شانه خود می گذارد و پیوسته دشمنان خدا را بکشد تا به غایتی که خدای تعالی خشنود گردد، گفتم: چگونه می داند که خدای تعالی خشنود شده است؟ فرمود: خدای تعالی در قلبش رحمت را القا کند.

۱۲ - ضُرَيْسِ گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم فرمود: صاحب این امر را شباهتی است بیوسف، فرزند کنیز است سیاه، خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح فرماید.

۱۳ - معروف بن خربوذ گوید به امام باقر علیه السلام گفتم: مرا از حال خودتان آگاه کنید فرمود: ما به منزله ستارگانیم وقتی ستاره ای نهان شود ستاره ای دیگر آشکار می گردد، ما امن و امان و سلم و اسلام و فاتح و مفتاحیم، تا آنگاه که فرزندان عبدالمطلب برابر شوند و هیچ یک از آنها از دیگری باز شناخته نگردد، خدای تعالی صاحب شما را ظاهر سازد، پس خدای تعالی را حمد کنید که او را بین دشوار و رام مخیر سازد، گفتم فدای شما! کدام را بر می گزیند؟ فرمود دشوار را بر

۱۴ - وَبِهِذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ نَصْرِ بْنِ الصَّبَاحِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُهَيْلٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَخُو أَبِي عَلِيٍّ الْكَابَلِيُّ، عَنِ الْقَابُوسِيِّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ السُّنْدِيِّ، عَنِ الْخَلِيلِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْفَزَارِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ التَّقْفِيَّةِ «قَالَتْ: غَدَوْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عُرِضَتْ بِقَلْبِي فَأَقْلَقْتَنِي وَأَسْهَرَتْ لَيْلِي، قَالَ: فَسَلِي يَا أُمَّ هَانِيٍّ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا سَيِّدِي قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»^(۱) قَالَ: نَعَمْ الْمَسْأَلَةُ سَأَلْتَنِي يَا أُمَّ هَانِيٍّ هَذَا مَوْلُودٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَذِهِ الْعِثْرَةِ، تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ، وَيَهْتَدِي فِيهَا أَقْوَامٌ، فَيَاطُوبِي لَكَ إِنْ أَدْرَكْتِهِ، وَيَا طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَهُ».

۱۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْمُعِيرَةِ، عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ، فَيَاطُوبِي لِلثَّابِتِينَ عَلَى أَمْرِنَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، إِنْ أَدْنَى مَا يَكُونُ لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ

رام بر می گزینند.

۱۴ - امّ هانی تقفیه گوید: بامداد خدمت سرورم امام محمد باقر علیه السلام رسیدم و گفتم: ای آقای من! آیه ای از کتاب خدای تعالی بر دلم خطور کرده است و مرا پریشان ساخته و خواب از چشمم رفته است، فرمود: ای امّ هانی! پرس، گوید گفتم: ای سرورم! این قول خدای تعالی: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» فرمود: ای امّ هانی! خوب مسئله ای پرسیدی، این مولودی در آخر الزمان است، او مهدی این عترت است و برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که اقوامی در آن گمراه شوند و اقوامی نیز هدایت یابند و خوشا بر تو اگر او را دریابی و خوشا بر کسی که او را دریابد.

۱۵ - جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: زمانی بر مردم آید که امامشان غیبت کند و خوشا بر کسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند،

أَنْ يُنَادِيَهُمُ الْبَارِيُّ، جَلَّ جَلَالُهُ فَيَقُولُ: عَبِيدِي وَ إِمَائِي! آمَنْتُمْ بِسِرِّي وَ صَدَّقْتُمْ بَغْيِي، فَأَبْشِرُوا بِحُسْنِ الثَّوَابِ مِنِّي، فَأَنْتُمْ عِبَادِي وَ إِمَائِي حَقًّا، مِنْكُمْ أَتَقَبَّلُ، وَ عَنْكُمْ أَعْفُو، وَ لَكُمْ أَعْفِرُ، وَ بِكُمْ أَهْتِي عِبَادِي الْغَيْثَ، وَ أَدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ، وَ لَوْلَاكُمْ لَأَنْزَلْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي، قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا يَسْتَعْمِلُهُ الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟ قَالَ: حِفْظُ اللِّسَانِ وَ لُزُومُ الْبَيْتِ».

۱۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ - رضي الله عنه - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَنَاطِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ الثَّقَفِيِّ «قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عليه السلام يَقُولُ: الْقَائِمُ مِنَّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ، تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَ تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ، يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ، وَ يُظْهِرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا قَدْ عُمِرَ، وَ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام فَيُصَلِّي خَلْفَهُ، قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ

کمترین ثوابی که برای آنها خواهد بود این است که باری تعالی به آنها ندا کرده و فرماید: ای بندگان و ای کنیزان من! به نهان من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس به ثواب نیکوی خود شما را مرده می دهم، و شما بندگان و کنیزان حقیقی من هستید، از شما می پذیرم و از شما در می گذرم و برای شما می بخشم و به واسطه شما باران بر بندگانم می بارم و بلا را از آنها بگردانم، و اگر شما نبودید بر آنها عذاب می فرستادم جابر گوید گفتم: یا ابن رسول الله! برترین عملی که در آن زمان مؤمن انجام می دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی.

۱۶ - مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمِ الثَّقَفِيِّ حَدَّثَنَا قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَنَاطِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ الثَّقَفِيِّ «قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عليه السلام يَقُولُ: الْقَائِمُ مِنَّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ، تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَ تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ، يَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ، وَ يُظْهِرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا قَدْ عُمِرَ، وَ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام فَيُصَلِّي خَلْفَهُ، قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ

اللَّهِ مَتَى يَخْرُوجُ قَائِمُكُمْ؟ قَالَ: إِذَا تَشَبَّهَ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ، وَالنِّسَاءُ بِالرِّجَالِ، وَ اِكْتَفَى الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ، وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، وَرَكِبَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ السُّرُوحَ، وَقَبِلَتْ شَهَادَاتُ الزُّورِ، وَرُدَّتْ شَهَادَاتُ الْعُدُولِ، وَاسْتَخَفَّ النَّاسُ بِالدِّمَاءِ وَارْتَكَابِ الزِّنَا وَأَكْلِ الرَّبَا، وَاتَّقَى الْأَشْرَارُ مَخَافَةَ أَلْسِنَتِهِمْ، وَخُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ، وَالْيَسَانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ، وَخَسَفَ بِالْبَيْدَاءِ، وَقُتِلَ غُلَامٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ - النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ - وَجَاءَتْ صَيْحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ بِأَنَّ الْحَقَّ فِيهِ وَفِي شِيعَتِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ خُرُوجُ قَائِمِنَا، فَإِذَا خَرَجَ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ، وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا. وَأَوَّلُ مَا يَنْطِقُ بِهِ هَذِهِ الْآيَةُ: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» ^(۱) ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَتُهُ وَحُجَّتُهُ عَلَيْكُمْ فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مَسْلَمٌ إِلَّا قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، فَإِذَا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ الْعَقْدُ ^(۲) وَهُوَ عَشْرَةٌ أَلْفٍ رَجُلٍ خَرَجَ، فَلَا يَبْقَى فِي

پشت سر او نماز گزارد. راوی گوید گفتم: یا ابن رسول الله! قائم شما کی خروج می کند؟ فرمود: آنگاه که مردان به زنان تشبیه کنند و زنان به مردان، و مردان اکتفا کنند و زنان به زنان، و صاحبان فروج بر زبر زینها سوار شوند و شهادتهای دروغ پذیرفته شود و شهادتهای عدول مردود گردد و مردم خونریزی و ارتکاب زنا و رباخواری را سبک شمارند و از اشرار بخاطر زبانشان پرهیز کنند و سفیانی از شام خروج کند و یمانی از یمن و در بیداء خسوفی واقع شود و جوانی از آل محمد که نامش محمد بن حسن - یا نفس زکیه - است بین رکن و مقام کشته شود و صیحه ای از آسمان بیاید و بگوید حق با او و شیعیان اوست، در این هنگام است که قائم ما خروج کند و چون ظهور کند به خانه کعبه تکیه زند و سیصد و سیزده مرد به گرد او اجتماع کنند و اولین سخن او این آیه قرآن است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، سپس می گوید: منم بقیة الله در زمین و منم خلیفه خداوند و حجّت او بر شما و هر درود فرستنده ای به او چنین سلام گوید: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، و چون برای بیعت ده هزار مرد به گرد او اجتماع کنند خروج خواهد کرد. و در زمین هیچ معبودی جز الله تعالی نباشد و در صنم و

الْأَرْضِ مَعْبُودٌ دُونَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ صَمِّ [وَوَثْنٍ] وَغَيْرِهِ إِلَّا وَقَعَتْ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرِقَ . وَ ذَلِكَ بَعْدَ غَيْبَةِ طَوِيلَةٍ ، لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يُطِيعُهُ بِالْغَيْبِ وَ يُؤْمِنُ بِهِ .

۱۷ - حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ رضي الله عنه - قَالَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ قَالَ : كَتَبْتُ مِنْ كِتَابِ أَحْمَدَ الدَّهَّانِ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ حَمَزَةَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجُ عَنْ خَيْثَمَةَ الْجُعْفِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو أَيُّوبَ الْخَزْرُومِيُّ ^{۱۱} قَالَ : «ذَكَرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عليه السلام سِيرَ الْخُلَفَاءِ الْإِثْنَيْ عَشَرَ الرَّاشِدِينَ [صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ] فَلَمَّا بَلَغَ آخِرَهُمْ قَالَ : الثَّانِي عَشَرَ الَّذِي يُصَلِّي عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام خَلَفَهُ [عَلَيْكَ] بِسُنَّتِهِ وَ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ» .

هذا آخر الجزء الأول من كتاب كمال الدين و تمام النعمة في إثبات الغيبة و كشف الحيرة تصنیف الشيخ الفقيه : [الصدوق] أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن - موسى بن بابويه القمي رضي الله عنه -

وثن و غيره آتش در افتد و بسوزند و آن پس از غیبتی طولانی است، تا خدا بداند چه کسی در دوران غیبت از او اطاعت کرده و بدو ایمان می آورد.

۱۷ - ابو ایوب مخزومی گوید: امام محمد باقر علیه السلام سیر دوازده تن خلفای راشدین صلوات الله علیهم را ذکر فرمود و چون به آخرین آنها رسید فرمود: دوازدهم کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز گزارد و بر توست که ملازم سنت او و قرآن کریم باشی.

این پایان جزء اول از کتاب کمال الدین و تمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیره تألیف شیخ فقیه صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن - بابویه قمی رضي الله عنه است.

وَيَتْلُوهُ الْجُزْءُ الثَّانِي أَوَّلُهُ بَابُ مَا رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنَ النَّصِّ
عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

و دنباله آن جزء دوم است که ابتدای آن چنین است: روایاتی که از امام
صادق علیه السلام در نص بر قائم علیه السلام وارد شده است.

ترجمه این جزء در تاریخ ۱۶ رجب ۱۴۱۹ مطابق ۱۵ آبان ۱۳۷۷ به پایان
رسید.

دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران
منصور پهلوان

فهرست مطالب

مقدمه :

۷	خلیفه پیش از آفرینش
۹	و جوب اطاعت از خلیفه
۱۹	و جوب وحدت خلیفه در هر عصر
۲۰	و جوب عصمت امام
۲۶	سرّ فرمان به ملائکه در سجود به آدم
۳۹	و جوب شناخت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۱	اثبات غیبت و حکمت آن
۵۱	دلیلی دیگر بر مشاکله انبیاء و اوصیاء
۶۱	غیبت و آراء فرقه ها
۶۳	کیسانیه
۷۲	ردّ عقیده ناووسیّه و واقفیه در امر غیبت
۷۷	ادّعی واقفیه در غیبت عسکری <small>علیه السلام</small>
۸۲	رُخدادی عجیب
۸۶	اثبات غیبت
۱۰۱	اعتراض ابن بشار
۱۱۹	پاسخ ابن قبه به برخی از پرسشها
۱۲۵	کلام یکی از بزرگان در ردّ بر زیدیه
۱۲۹	دلیلی دیگر بر وجود امام غائب <small>علیه السلام</small>
۱۳۳	اعتراضهای زیدیه
۱۶۲	شبهات مخالفین و پاسخگویی به آنها
۱۷۱	مناظره مؤلف با یکی از ملاحده در مجلس رکن الدّوله
۱۸۶	سخنان ابو جعفر بن قبه رازی

۱۹۹	شبهه فرقه خطایه.....
	باب ۱
۲۵۴	در غیبت ادریس پیامبر <small>علیه السلام</small>
	باب ۲
۲۶۵	ذکر آشکار شدن نبوت نوح <small>علیه السلام</small>
	باب ۳
۲۷۱	غیبت صالح پیامبر <small>علیه السلام</small>
	باب ۴
۲۷۳	غیبت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
	باب ۵
۲۸۰	غیبت یوسف <small>علیه السلام</small>
	باب ۶
۲۸۸	غیبت موسی <small>علیه السلام</small>
	باب ۷
۳۰۳	درگذشت موسی <small>علیه السلام</small> و غیبت اوصیاء و حجتهای پس از او تا.....
	باب ۸
۳۱۶	بشارت عیسی بن مریم <small>علیها السلام</small> به خود پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
	باب ۹
۳۲۰	خبر سلمان فارسی <small>رضی الله عنه</small> در این باب.....

- باب ١٠
 ٣٢٩ خبر قسّ بن ساعده ابيادي
- باب ١١
 ٣٣٥ خبر تبع پادشاه يمن
- باب ١٢
 ٣٣٨ خبر عبدالمطلب و ابوطالب
- باب ١٣
 ٣٤٧ خبر سيف بن ذي يزن
- باب ١٤
 ٣٥٤ خبر بحيراي راهب
- باب ١٥
 ٣٦٥ داستان خالد و طليق از راهب بزرگ راه شام و
- باب ١٦
 ٣٦٧ خبر ابوالموهيب راهب
- باب ١٧
 ٣٦٩ خبر سطيح كاهن
- باب ١٨
 ٣٧٥ خبر يوسف يهودي از پيامبر اكرم صلى الله عليه وسلم
- باب ١٩
 ٣٧٨ خبر ابن حوّاش كه از شام مي آمد

باب ۲۰

خبر زید بن عمرو بن نفیل ۳۷۹

باب ۲۱

علت نیازمندی به امام علیه السلام ۳۸۴

باب ۲۲

اتصال وصیت از آدم علیه السلام تا روز قیامت ۴۰۱

باب ۲۳

نصّ خدای تعالی بر قائم علیه السلام و ۴۶۹

باب ۲۴

روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نصّ بر قائم علیه السلام ۴۸۲

باب ۲۵

اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از وقوع غیبت قائم علیه السلام ۵۳۴

باب ۲۶

اخبار امیرالمؤمنین از غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۳۸

باب ۲۷

روایات فاطمه زهرا علیها السلام از حدیث صحیفه در ۵۶۶

باب ۲۸

نصوص بر قائم علیه السلام در لوح فاطمه علیها السلام و لوح جابر ۵۶۹

باب ۲۹

روایات امام مجتبی علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۷۷

باب ۳۰

روایات امام حسین علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۸۳

باب ۳۱

روایات امام سجّاد علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۸۵

باب ۳۲

روایات امام باقر علیه السلام درباره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۵۹۴

